واژه‌نامه
کردی - فارسی

دکتر محمد تقی ابراهیم‌پور



واژه‌نامه

کردی - فارسی

دکتر محمدتقی ابراهیم‌پور

انتشارات ققنوس

تهران - ۱۳۷۳

انتشارات ققنوس

خیابان انقلاب. خیابان شهدای ژاندارمری. شماره ۲۱۵. تلفن: ۶۴۰۸۶۴۰

محمد تقی ابراهیم پور

واژه‌نامه کردی ـ فارسی

چاپ اول، ۲۰۰۰ نسخه، پاییز ۱۳۷۳

چاپ دیبا

شابک: ۵-۱۲-۰۱۱-۳۱۱-۹۶۴ ISBN:964_311_012_5

با سپاس از آقای دکتر داریوش مدی که در انتخاب تصاویر و آقای عبدالرحمن شاهرخی که واژه‌های اورامانی و آقای سید جلال‌الدین نظامی کورانه که واژه‌های کردی شمال را تصحیح فرموده‌اند.

مؤلف



دیباچه

وقتی دو جلد کتابهای «دستور زبان کردی سنندجی» و «دستور زبان کردی» با فاصلهٔ یک سال منتشر شد، ابتدا نامه‌ای از آشنایی ندیده به دستم رسید ـ آشنا از آن جهت که ایشان را با آثارشان می شناختم ـ در نامه، ضمن اظهار لطف فراوان سؤالهایی مطرح فرموده و نشانی خود را به عنایت یکی از کردان سرشناس ساکن تهران منزل ایشان قرار داده بودند. برای اینکه استفساری از حال آشنای ندیده کرده باشم با تلفن از آن آقایی که قرار بود به مرحمت، واسطهٔ مکاتبات و مذاکرات علمی قرار گیرند سؤالی کردم. ایشان منکر آن چنان روابطی شدند که نویسندهٔ نامه به خود اجازه داده باشد، منزل ایشان را نشانی و آدرس خود قرار دهد و پاسخ تشکر و اعتذار مرا بدانجا کشانید که نام خود را جزو «اسماء عظام» و اسم بنده را «کاملاً معمولی» خواند و به این ترتیب چون نشانی دیگری از آشنای ندیده در دست نبود رابطه قطع شد.

زمانیکه واژه‌نامهٔ «فارسی ـ کردی» منتشر شد جز معلمی در شهرستان سنندج که به آقای عبدالرحمن شاهرخی دوست صمیمی و همکار عزیز من گفت: «کار بیهوده‌ای بوده است زیرا تمام این واژه‌ها را ما خود می دانیم» و یکی دو نفر که نامشان در مقدمهٔ کتاب بود و هر یک به گونه‌ای حرفی داشتند کسی به تأیید یا اعتراض برنخاست تا نامه‌ای از آقای عبدالحمید حسینی که با ماشین تحریر نوشته شده است و امضاء ندارد از آلمان رسید که چون دارای نکات فنی و علمی و احساسی بسیار جالبی بود مبنا و پایهٔ دیباچهٔ این کتاب قرار داده شد. مطالب و جملات آقای عبدالحمید حسینی را عیناً نقل کرده و به بررسی مختصر آن می پردازم.

در مورد مقدمه کتاب عرض بنده این است که مقدمه را خیلی خلاصه و
در حقیقت با تعجیل نوشته‌اید. صرف‌نظر از بعضی تعارفات معمول در مورد
معرفی دوستان اصولاً از مسئله رفتار کردهای مقیم تهران صحبتی به میان
نیست خواننده با یک مسئله احساسی روبرو می شود مثلاً آنها از همکاری
سرباز زده‌اند ....

آقای حسینی عزیز، دست‌کم شما می دانید که آنها چگونه سر باز زدند و چگونه برای هر ۱۵ دقیقه کار صدها تومان مزد می خواستند «به نرخ رادیو و تلویزیون آن زمان» و چگونه بعد از آنکه تمام حقوق یک روز خود را می گرفتند با گفتن پانزده کلمه به عنوان خستگی خداحافظی می کردند و می رفتند. اینها گفتن ندارد، بهتر است و اجازه بدهید در همین حد بماند.

.....و فوراً حسینی برای جبران نقیصه راهی آذربایجان شده و
گویشور پیدا و همراه خود آورده است. بعد مسئله دیگر خواننده با خود فکر
می کند که چطور شده این جوان آشنا به تحقیق و تتبع هیچ با مؤلف همکاری
نکرده است و فقط در یافتن گویشور، او را مساعدت نموده است....

حق با شماست، در این باره قصور به عمل آمده و به سخن کوتاه اکتفا شده است. شما دوست آشنا به تحقیق و تتبع نه تنها در یافتن گویشور کردی شمال کمک جدی و لازم را بعمل آوردید در کوشش چند سال آخر تدوین و تصحیح کتاب هم شریک بودید. هرگز شبهایی را که تا پاسی از آن با گویشورها سروکله می زدم و شما همراه و همگام و همنشین بودید فراموش نمی کنم. آهنگ صدای شما در بیشتر نوارهایی که از آن جلسات گرفته شده دلیل و گواه بر حضور صمیمانهٔ شما در کار تهیه واژه‌نامه است. اگر در این باب قصوری و در ادای احترام و پاسخگویی به زحمات شما کوتاهی انجام گرفته است از جان و دل معذرت خواهی می کنم.

...به عقیده من بهتر بود کتابی که با خون دل و تعذیب سالیان دراز
خانواده تألیف شده است حق بود که خیلی با تفصیل از شیوهٔ تحقیق، نحوهٔ
همکاری رفقا و چگونگی برخورد کردهای تهرانی سخن می رفت چون
خوانندهٔ ناآشنا به تحقیق با خود فکر می کند چه خوب و آسان انسان فرهنگها

رابغل هم ردیف می کند و در برابر هر لغت، لغت کردی آن را یادداشت می کند و...

رسم ما منت گذاشتن نیست. روش تحقیق هم به سادگی در آن کتاب تشریح شده است. اگر کسی ادعایی دارد و می تواند فرهنگها را کنار هم بگذارد و از آن فرهنگی بوجود آورد، این گوی و این میدان. اگر از دست ما هم کمکی ساخته است به جان و دل در خدمتیم. داستان مردی است از آشنایان که وقتی می بیند چنین واژه‌نامه‌ای منتشر شده است می گوید : ناقص و ناتمام است.

شنونده جواب می دهد : شما کامل آن را بنویسید، امکانات فلانی هم در اختیارتان خواهد بود.

بعد از تفکری می گوید : آخر بیست سال طول می کشد. بنابراین هر کسی ادعایی دارد فرهنگها را کنار هم بگذارد.

....در صفحه پ نوشته شده حروف هجای «واکه» زبان کردی ۲۸ حرف‌اند. در زبان کردی فونیم‌ها ۳۶ فونیم می باشند. غالباً دیده می شود محققین کرد اگر آشنا به فرهنگ غرب و اسلام باشند بعوض صحبت از فونیم از حرف سخن می رانند و اگر آشنا به فرهنگ اروپایی باشند از کونسونانت و واول صحبت می کنند و چندین مسئله را با هم در می آمیزند.

هجا با سیلاب ممکن است که از فونیم یا چندین فونیم ترکیب یابد مثلاً گفت یک واژه یک هجایی است و مرکب از ۳ فونیم می باشد. ولی «ئا» در کردی به معنی آری یک هجای یک فونیمی می باشد. پس هجا را نمی توان به معنی حرف به کار برد. بعد واژهٔ واکه را می بینیم که برای توضیح بیشتر معنی و مراد از هجا آورده شده است. واکه یک واژه ابداعی زبانشناسان ایرانی است که در برابر واول انگلیسی آورده می شود. پس این هم نمی تواند وافی به مقصود باشد.

بعد مسئله حرف، حرف شکل نویس نوشتاری فونیم‌های یک زبان می باشد و درست نخواهد بود که ما حرف را به معنی فونیم یعنی کمترین و کوتاهترین صوتی که ممیز معنی باشد به کار ببریم. ولی در هر حال فونیم‌های

کردی ۳٦ عدد می باشد و ۳٦ شکل نوشتاری هم دارد. البته مسئله همزه در کردی مورد بحث است به عقیدهٔ بیشینه محققین در کردی همزه نداریم تنها در سرآغاز برای زیبایی شکل نویس می شود.

بسیار خوب، در اینجا تمام آنچه را که یک زبان شناس دربارهٔ: حرف، فونیم، واکه، واژه و هجا گفته است آورده‌ایم اما اگر چنین می نوشتیم تکلیف آن محصل دبستانی که می خواهد از این واژه‌نامه استفاده برد چه خواهد بود؟ به هر حال من آمادگی دارم در خدمت جنابعالی این موضوع را همانطور که متذکر شده‌اید در یک کتاب جداگانه بررسی کنیم و انتشار دهیم.

... صفحه ج تقسیم‌بندی کردستان چه از نظر تاریخی چه ازنظر اجتماعی چه از نظر زبانشناسی به این دو منطقه نادرست می باشد. سوران نام یکی از عشایر کرد در دوران حکومت فئودالهای کرد می باشد که در قرن نوزدهم در نواحی از کردستان در کردستان عراق حکومت کرده‌اند. و این اصطلاح نادرستی است که وسیلهٔ کردهای عراق و برخی از اروپائیان که معلومات خود را بیشتر از کردهای عراق کسب کرده‌اند رواج یافته است...

پس چنین رواجی وجود دارد و نادرستی آن را باید تحقیق و بررسی عمیق نشان دهد.

....بعد کردی زازا، کردی بادینان نیست بلکه یکی از گویشهای کردی گورانی یا اورامی است و این کردها را در قرن ۷ و ۹ هجری به محل سکونتشان در کردستان ترکیه امروزی در حوالی در سیم واورفه و خرپوت کوچ داده‌اند ....

جداً شما خودتان هم عقیده دارید که گویش به دینی همان اورامی است؟ این نظریه پرثقیل به نظر می آید. بهرحال اینگونه تقسیم‌بندی هم مرسوم شده است. بعلاوه همانطور که گفته شد هر نوع تغییر نیازمند بررسی و تحقیق کامل است و چنین است که به خود حق می دهم تا زمانی که تحقیقات کاملی به عمل نیامده و وضع قبایل و عشایر کرد در مناطق مختلف تعیین نشده است از همان روش قدیمی استفاده کنم.

....البته بر سر این مسئله (تقسیم‌بندی زبان کردی و تحدید محیط جغرافیایی هر یک از گویشها و تبیین پیوندی این گویشها با هم) نیازمند به

نوشتن کتابی جداگانه،....

درست است، کاملاً نیازمند است.

....اگر شما می خواستید حق مقدمه این فرهنگ پررنج را ادا کنید جا داشت خیلی محققانه‌تر این مسئله را عنوان می فرمودید و حداقل ۶۰ صفحه از مقدمه را به این مبحث اختصاص می دادید و تنها به ترجمه برخی از نظریان ماموستا محمدخال اکتفا نمی فرمودید....

همانطوری که فرمودید اینکار یعنی تعیین وضع و موقعیت جغرافیایی و تقسیم‌بندی زبان و تبیین پیوندی این گویشها نیازمند تحقیق زیاد و نوشتن کتابهای مختلف و متنوع است و باید اشاره کرد که حتی ممکن است با یک یا دو نفر هم نتوان آن را انجام داد و کتابی که مورد بحث است (واژه‌نامه فارسی - کردی) کتاب ریشه‌شناسی قوم کرد و زبان شناسی کردی نیست اما برای اینکه اطلاعات مختصری هم داده شده باشد از آنچه مرسوم و معمول می باشد اطلاعاتی جمع آوری و در اختیار گذارده شده است. بقیهٔ مسایل دست کم با محتویات این کتاب ارتباطی ندارند. اما استفاده و ترجمهٔ نظریات ماموستا محمدخال، باید عرض کنم که هر قدر این کتاب و اطلاعات شخص من مدیون جناب ایشان باشد (و این مقدار هم کم نیست. بلکه بسیار زیاد است) در این باب از نظریات معظم‌الیه استفاده نشده است.

....البته این را بگویم که من معتقد هستم که ما زبانهای کردی داریم نه زبان کردی، چون از نظر فونولوژی و مورفولوژی و سینتاکس به همان اندازه کردی مکریان یا کرمانجی جنوبی با گورانی یا هورامی اختلاف دارد که با زبان فارسی دارد یا کردی کرمانجی شمالی با گورانی و فارسی ....

و جان کلام اینجاست، اینجاست که می خواهم روی آن انگشت بگذارم. از پیش می گویم که من یک پیر کرد هستم و در رگهایم چنان حرارتی از خون این نژاد موجود است که تن و جان و مال خود را هر لحظه آماده فدا شدن در راه این قوم در مشت دارم، هر نفس که فرو می برم باامید به رستگاری این قوم است و برمی آورم به امید نجات و فلاح آن، از بندهای فقر و تیره‌روزی و نادانی و درماند گی.

اما این تعشق به معنای آن ناسیونالیسم کور کورانه نیست که جان هزاران جوان در راه آن فدا شده و می شود. بیست و پنجسال پیش روزی در یکی از پارکهای یکی از شهرهای

آمریکا قدم می زدم. مردی پاکستانی یا هندی در حالیکه به کبوترهای آزاد دانه می داد و آنها را می خواند و به فرزند خود نشان می داد واژه «کبوت» را چند بار بر زبان آورد. «کبوت» نام آن پرنده بود که ما کبوتر می خوانیم و آن مرد به طور قطع یک اردو زبان بود. بعد از آن در این باره بسیار اندیشیدم. کتاب بسیار خواندم سپس در زبان پشتو تحقیق کردم. اما آشنایی بیشتری با زبان کردی داشتم. زبان مادریم بود پس به صرافت افتادم که از این جا شروع کنم و از این راه وارد شوم.

منهم از آن عده هستم که فکر می کنند. «زبانهای کردی وجود دارد» اما جایگاه زبان کردی کجاست؟ زبانهای فارسی، اردو، پشتو، گرجی ...... از کجا آمده‌اند؟ آیا فارسی زبانی است وارد و زبانی و پشتو زبان جداگانهٔ دیگری؟ وقتی برخلاف معمول فرهنگ مقایسه‌ای فارسی کردی را نوشتم با کمال تعجب دریافتم که اردو، پشتو، گرجی، فارسی و کردی، همه، گویشهایی از یک زبان مادر، از یک مادر عظیم و پر بار و ثمر که روزی پهنه‌ای وسیع از این عالم را زیر پوشش خود داشته است می باشند. بدون غلّو، بدون افتخارجویی و فرّیابی باید گفت که این زبان از سند تا فرات و از شمالی‌ترین مناطق ساحلی خزر تا پایین‌ترین نقطه‌های دریاهای جنوب گسترده بوده و با آن صحبت می شده است. این زبان شاخه‌های فراوانی یافته است که اگر آنها را کنار هم قرار داده واژه‌های آنها را ریشه‌یابی کنیم، می بینیم که همه از یک ریشه و یک مادر هستند و هم اکنون هم جز از نظر فنولوژی، آنهم نه همیشه، با هم تفاوت چندانی ندارند. مشابهت این زبانها چنانست که آدم از میهن‌پرستانی که محضرشان همیشه از اشک به خاطر تفرق این نژاد و این زبان نمناک بود تعجب می کند چرا به این فکر نیفتادند و از راه یکنواختی زبانها، همگونی مردم این منطقه را به اثبات نرساندند و در جهت ایجاد یک حکومت متحد بدون اختلاف قومی و نژادی و مذهبی کوشش و تلاشی و اقدامی به عمل نیاوردند. پاسخ مشخص است. افغانستان با زبان رسمی پشتو، پاکستان با زبان رسمی انگلیسی و اردو و ایران با زبان رسمی فارسی و کردستان با ادعای اصالت زبان کردی و .....

راستی هیچ به این فکر بوده‌ایم اگر این ملتها که زبان و تاریخ و سرنوشت و درد و رنج و شادی مشترک داشته و دارند زیر یک پرچم متحد شوند به اضافه آنها که در شمال و غرب و دورتر هستند و همه به این زبانها تکلم می کنند چه نیرویی به وجود خواهد آمد؟ و استعمار و استثمار جهانی چه رنج و چه دشواری از وجود چنین نیروی عظیم خواهد برد؟ و حال به آنجا می رسیم

که دریابیم چرا زبان فلان و فلان در فلان و فلان مملکت رسمی شده است و ملتها جوانان خود را به خاطر تثبیت این تفرق به کشتن می دهند. متأسفانه شرایط سیاسی برای بحث بیشتری وجود ندارد، این زمان بگذار تا وقت دیگر.

خوشبختانه آقای عبدالحمید حسینی همراه نامهٔ دومی - که متأسفانه از آن احساس اولیه تهی می باشد و قسمتی معترضانه - که در همین باب فرستاده‌اند - تقسیمات زبانشناسی و منطقه‌ای محققانه‌ای ترتیب داده و همراه فهرست فرهنگهای کردی ارسال فرموده‌اند که ضمن سپاس و تشکر فراوان عیناً نقل می شود. متذکر می شویم که شخصاً با این تقسیم‌بندی موافق نیستم و نمی توانم به سادگی گویشهایی لری و فیلی و بختیاری را در زیر نام زبان کردی تقسیم‌بندی کنم.

زبان کردی و گویشهای آن

زبان کردی یکی از زبانهای شمال غربی زبانهای ایرانی است و به اعتبار موقعیت جغرافیایی گویشهای کردی را می توان به پنج گروه تقسیم کرد.

۱ - کرمانجی شمالی : که گویشهای بادینانی، حکاری، بایزیدی، بوتانی، ماردینی، عمادیه‌ای، هرکی، قامیشلی، اریفانی و جلالی را شامل می شود.

۲ - کرمانجی جنوبی یا کردی مرکزی : که شامل گویشهای سورانی، سلیمانیه‌ای، اربیلی، اردلانی یا سنندجی، موکریانی یا موکری است.

۳ - گورانی : که شامل گویشهای زازا یا دملی و اورامانی است که اورامانی خود به دو گویش تخت و لهون تقسیم می گردد.

٤ - کلهری یا لکی : شامل گویشهای کرمانشاهی، : سنقری، بیجاری، کلیایی، قروه‌ای، کرندی، خانقینی، مندلی، بدره‌ای و کوتی است.

۵ - لری : گویش لری را برحسب وضع جغرافیایی آن می توان در دو گروه اصلی تقسیم کرد.

۱ - گویش بختیاری : شامل گویش کردهایی است که در پشتکوه، شهرکرد، چهارمحال و بختیاری به آن تکلم می کنند.

۲ ـ فیلی : که شامل گویشهای پیشکوهی، خرم‌آبادی و بروجردی است و گویش کردهای ساکن اطراف دزفول، مسجدسلیمان و خرمشهر را نیز می توان در ردیف گویشهای فیلی به شمار آورد.

در مورد تقسیم‌بندی گویشهای کردی تاکنون هر تقسیم‌بندی که به عمل آمده بر اساس موقعیت جغرافیایی این گویشها بوده است و اصولاً متکی به دانش زبانشناسی همگانی نبوده است. نخستین بار مورخ شهیر کرد امیر شرف‌الدین خان بدلیسی برحسب اقوام و طوایف کرد گویشهای کردی را به چهار دسته تقسیم کرد : کرمانجی، گورانی، کلهری و لری.

مورخ معاصر کرد محمدامین زکی‌بک در «تاریخ‌الکرد و کردستان» ص ۳۱۹ گویشهای کردی را به سه گروه تقسیم می کند :

الف : بخش ایرانی شامل گویشهای سنندجی، کرمانشاهی و گویشهای گروسی و کالون عبدویی.

که به نظر ایشان این گویشها به گویش کردهای ارزروم بسیار نزدیک است و همچنین گویش کردهای تهران و خراسان.

ب : کرمانجی شرقی شامل گویشهای مکری و سلیمانیه‌ای.

ج : کرمانجی شمال غربی شامل گویشهای اریفان، ارزروم، بایزید، ارومیه، حکاری، شمدینان و کردهای شمال سوریه.

شیخ محمدخال در مقدمه فرهنگ خود «فرهنگ‌خال» گویشهای کردی را به شرح زیر تقسیم‌بندی می کند :

الف : زازا.

ب : کرمانجی (شمالی) شامل گویشهای حکاری، بایزیدی، بوتانی و شمدینانی.

پ : کرمانجی (جنوبی) شامل گویشهای سورانی، بابانی، موکریانی، اردلانی، کلهری و گورانی.

ت : لری شامل گویشهای بختیاری لکی و فیلی.

پژوهشگر نامی کرد توفیق وهبی[1] گویشهای کردی را به سه گروه تقسیم کرد :

---

1 - Kurdish Studies [in Kurdica, Journal of the Taufiq

الف : کرمانجی شمالی شامل گویشهای بایزیدی، حکاری، آشیتی، بوتانی، و بادینانی.
ب : کرمانجی جنوبی شامل گویشهای مکری، سورانی، سنه‌یی (سنندجی) و سلیمانیه‌ای.
پ : کرمانشاهی شامل گویشهای کلهری، لکی و پشتکوهی.[۲]

پژوهشگر کرد عبدالرحمن محمدامین ذبیحی در مقدمهٔ فرهنگش «قاموسی زمانی کردی» گویشهای کردی را به سه گروه.

الف : کردی شمالی. ب : کردی مرکزی. پ : کردی جنوبی تقسیم می کند.

ذبیحی در صفحهٔ ۵۵ همان کتاب یادآور می شود که گویشهای زازا و گورانی کردی هستند و هر دو به یک گروه گویشی تعلق دارند.

آنچه که در این میان به نظر نگارنده مایه تأمل و تعمق می باشد تقسیم‌بندی است که توفیق وهبی از گویشهای کردی به دست داده است که در این میان معلوم نیست. اصولاً ایشان

گویشهای زازا، گورانی و لری را کردی می داند یا اینکه مانند برخی از پژوهشگران اروپایی نظیر اوسکارمان، مورگنستیانه و مکنزی معتقد است که این گویشها را نباید در ردیف گویشهای کردی به شمار آورد. البته آلبرت سوسین یادآور می شود که هر چند گویش لری پیوندهای نزدیکی با کردی دارد ولی این پیوندهای مشترک دال بر این نیست که لری را جزو گویشهای کردی به شمار آوریم. در تقسیم‌بندی‌ای که توفیق وهبی کرده‌اند می توان تحت عنوان پشتکوهی، لری را استنباط کرد ولی ایشان اصلا از گویشهای زازا و گورانی نامی به میان نمی آورند.

به جز گویشهای نامبرده، گویشهای کردی در دیگر مناطق ایران تکلم می شوند نظیر کرمانجی در دره گز و قوچان خاصکولی در منطقهٔ رحمت‌آباد رودبار و جابانی در اطراف دماوند و شبانکاره‌ای در اطراف شیراز. البته در کشورهای افغانستان، لبنان و اردن نیز در بعضی شهرها به کردی تکلم می شود که بیشتر با کردی کرمانجی شمالی در ارتباط هستند.

Wahaby Commitee for the Advancement of Kurdistan-UK, April 1968, S.15]

۲ - Auch A.SOCIN Grundrib der Iranischen Philologie I,S.249

به عقیدهٔ نگارنده تمامی این گویشها براساس آواشناسی، واجشناسی و نحوشان کردی هستند . البته برخی از این گویشها در دو دههٔ اخیر به دلایلی تحت تاثیر زبانهای خلقهای همسایه قرار گرفته‌اند مثلاً در ایران که فارسی زبان رسمی و حکومتی کشور بوده است، خصوصاً در دوران پهلوی که اجازه نشر کتاب یا مجله و روزنامه به زبان کردی امکان نداشت زبان فارسی بر گویشهای لری تأثیر گذاشته است یا در ترکیه که اصولاً کردی صحبت کردن و سخن گفتن جرم بود طبیعی است که زبان کردی تحت تأثیر زبان ترکی قرار گیرد .

واژه‌نامه یا فرهنگهایی که برای زبان کردی نوشته شده‌اند :

نخستین واژه‌نامه یا فرهنگ لغتی که برای زبان کردی تالیف شده است واژه‌نامه‌ای است که فردوسی کرد شیخ احمدخانی در سال ۱۰۹٤ هجری (١٦٨٣م.) به منظور تسهیل آموزش زبان عربی برای نوباوگان کرد از عربی به کردی تألیف کرد .

این واژه‌نامه مشتمل بر ۷۷۱ واژه کردی با برگردان عربی است و افزون بر این حاوی بیش از بیست جمله یا عبارت کردی است که مؤلف در ضمن واژه‌نامه با برگردان عربی آنها را آورده است . این واژه‌نامه تاکنون دوبار تجدید چاپ یافته است :

الف : یوسف ضیاءالدین‌پاشا در سال ۱۳۱۰ در پایان فرهنگش آن را چاپ کرده است .

یوسف ضیاءالدین‌پاشا الخالدی المقدسی، الهدیه الحمیدیه فی اللغه الکردیه، استانبول، ۱۳۱۰ هـ - ۱۸۹۳ م.

ب : خاورشناس شهیر آلمانی لکوک در سال ۱۹۰۳ این فرهنگ را ضمن کتاب با ارزش «متون کردی» تجدید چاپ کرده است .

Le Ceq, Kurdische Texte, Berlin, 1903; T. I. II.

پ :در سال ۱۷۸۷ کردشناس ایتالیایی موریزیو گارزونی واژه‌نامه‌ای را از ایتالیایی به کردی (گویش کرمانجی - ماردین) انتشار داد . این واژه‌نامه حاوی پنج هزار واژهٔ ایتالیایی کردی است و هنوز هم یکی از واژه‌نامه‌های سودمند کردی به شمار می رود .

Maurizio Garzoni, Grammatica e Vocabolario della lingua Kurda, Roma, 1787.

ت : فرهنگ احمدی

در سال ۱۲۱۰ هجری (۱۸۹۵ م.) شیخ معروف نودهی واژه‌نامه‌ای را از غربی به کردی به سبک نوبهار احمدخانی به نام «احمدی» انتشار داد که تاکنون به کرات در عراق تجدید چاپ شده است.

ث : فرهنگ کردی ـ فرانسوی

این واژه‌نامه تالیف پژوهشگر و کردشناس نامور روس آوگوست ژابا می باشد که در سال ۱۸۷۹ به دستور آکادمی روس فردیناندیوستی آن را چاپ و انتشار داد.

A. Jaba, Dictionnaire Kurde - Francais, St. Petresbourg, 1879

این واژه‌نامه حاوی ۱۵ هزار واژهٔ کردی به فرانسه است. ژابا در این واژه‌نامه فقط به برگردان واژه‌ها بسنده نکرده بلکه واژه‌های کردی را از نظر ساخت (Stractur) و وجه اشتقاق (Etymologie) نیز بررسی و شرح کرده است. و امروزه یکی از باارزشترین و موثق‌ترین واژه‌نامه‌های کردی است که در مجامع علمی اروپا مورد استفادهٔ اهل تحقیق می باشد.

این واژه‌نامه در سال ۱۹۷۵ در آلمان فدرال در شهر اورتابروک تجدید چاپ شده است.

ج : س. آ. ری در سال ۱۸۷۰ دستور زبانی برای کردی کرمانجی شمالی گویش حکاری نوشته و در پایان آن واژه‌نامه‌ای از کردی به انگلیسی داده است که ۶۰۰ لغت کردی را در بر می گیرد.

S. A. Rhea, Brief Grammar and vocabulary of the Kurdish Language of the Hakari district in [Journal of the American Oriental Society], New Haven, 1872. Vol. X.

چ : در سال ۱۸۹۰ ـ ۱۸۸۷ ا.پریم و آ.سوسین در جلد سوم کتاب «مجموعهٔ متون

کردی» واژه‌نامهٔ کوچکی را از کردی به آلمانی انتشار داده‌اند که قریب ۲۰۰۰ واژهٔ کردی را شامل می شود.

E. Prym and A. Socin, Kurdische Sammlungen, Abt I. II, S. Pbg, 1887 - 1890

ح : در سال ۱۸۹۱ آ. یگیزاروف ضمن کتابی که در مورد ریشهٔ نژادی کرد انتشار داده است، دو واژه‌نامه را نیز چاپ کرده است که یکی از کردی به روسی است و دیگری از روسی به کردی. واژه‌نامه کردی ـ روسی حدود سه‌هزار واژه و روسی ـ کردی شامل چهارهزار واژه است.

خ : فرهنگ کردی ـ عربی

در سال ۱۳۱۰ (۱۸۹۳) یوسف ضیاءالدین پاشا خالدی واژه‌نامه‌ای را از کردی به عربی انتشار داد. این واژه‌نامه حاوی ۷۷۰۰ واژهٔ کردی به عربی است. مؤلف در مقدمه این واژه‌نامه به اختصار دربارهٔ دستور زبان کردی کرمانجی شمال مطالبی را آورده است که برای شناخت زبان کردی و آشنایی به مبادی دستور زبان کردی بسیار سودمند است. در ضمن مؤلف در پایان واژه‌نامه برای آشنایی با ادبیات کرد اشعار و قصایدی را از شعرای مقدم و معاصر خود آوده و ضمنا فرهنگ نوبهار احمدخانی را نیز ضمن برخی از غزلیاتی که از احمدخانی نقل می کند تجدید چاپ کرده است. این واژه‌نامه برای بررسی لغات کردی کرمانجی شمالی یکی از منابع موثق و مهم کردی به شمار می رود.

(١٤) سەرچاوەی ناوبراو، یوسف ضیاءالدین پاشا الخالدی المقدسی، الهدیه الحمیدیه فی اللغه الکردیه، استانبول، ۱۳۱۰ هـ ـ ۱۸۹۳ م.

د : فرهنگ روسی ـ کردی

در سال ۱۹۱۶ ش. بازیل نیکتین کنسول روس در ارومیه، یک واژه‌نامه‌ای را از روسی

به کردی انتشار داد که بیشتر واژه‌های کردی را از گویش کرمانجی هرکی و حکاری برگرفته است و یکی از فرهنگهای موثق روسی به کردی است.

ذ ـ در سال ۱۹۱۹ میسیونر آمریکایی ف. فاسوم در پایان کتاب «دستور عملی زبان کردی» واژه‌نامه‌ای را از کردی به انگلیسی داده است. واژه‌های کردی این واژه‌نامه مربوط به گویش مکرری است و حدوداً ٦۵۰ واژهٔ کردی را شامل می شود.

L. O. Fossum, A practical Kurdish grammar, Minneapolis, 1919.

تا پایان جنگ جهانی دوم در زمینهٔ واژه‌نامه نویسی کار مهمی انجام نگرفته است. لکن پس از پایان جنگ جهانی اول و پیدایش سازمانهای سیاسی کرد و اوج گرفتن نهضت ملی کرد، کردها خود به تدوین واژه‌نامه‌هایی مبادرت می ورزند که از جمله می توان به این واژه‌نامه و واژه‌نامکها اشاره کرد:

۱ ـ سیاستمدار و محقق شهیر کرد جلادت بدرخان از ۱۹۳۰ به بعد با انتشار مجله‌ای به نام «هاوار ـ فریاد». بخشی از این مجله را تحت عنوان واژه‌نامک به واژه‌نامه و فرهنگ اختصاص داد و در این بخش بیشتر واژه‌هایی را می آورد و شرح می داد که اصطلاحات سیاسی و اجتماعی را در بر می گرفت.

۲ ـ علاءالدین سجادی که از ادبا و محققین نامی معاصر کرد می باشد در مجلهٔ «نزار» به بررسی و شرح لغات و اصطلاحات سیاسی و ادبی اهتمام ورزید.

۳ ـ شاکر فتاح در سال ۱۹٤۳ واژه‌نامهٔ کوچکی را به نام «فەرهه نگوک ـ واژه‌نامک» چاپ کرد.

تا پایان جنگ جهانی دوم کار مهمی در زمینهٔ واژه‌نامه‌نویسی کردی انجام نگرفته است، مگر اینکه برخی از معلمین خود در حوزه کار فرهنگیشان اقداماتی را به عمل آورده باشند. از ۱۹۵۰ به بعد کار فرهنگ‌نویسی وارد مرحلهٔ جدیدی می شود و از این تاریخ به بعد است که واژه‌نامه‌های مهمی را کردها خود به جهان علم و دانش تقدیم می دارند، و از این جمله‌اند واژه‌نامه‌های:

رابەر ـ رەبەر :

تألیف گیومکریانی که در سال ۱۹۵۰ در اربیل بچاپ رسیده است. این واژەنامه از عربی به کردی است و شامل ۱۵ هزار واژه می باشد. و یکی از سودمندترین واژەنامەهای کردی است که از عربی به کردی نوشته شده‌اند. و مؤلف درمورد شرح واژه و معنی لغات عربی بسیار عالمانه کار کرده و خصوصاً لغات عربی که بصورت واژه‌ای در کردی برابری ندارند.

کوڵکە زێرینە :

این واژەنامه نیز تألیف گیومکریانی است و در واقع یک واژەنامۀ تطبیقی است از کردی، عربی، فارسی، فرانسوی و انگلیسی ترکیب یافته است. مؤلف خود در سال ۱۹٦٦ این واژەنامه را تجدید چاپ کرده و بسیاری از کاستەها را خود رفع کرده است.

فەرهەنگی مهاباد :

از واژەنامەهای بسیار خوب کردی که گیومکریانی از کردی به عربی تالیف کرده است. این واژەنامه شامل ۳۰ هزار واژه است. اشکال عمده این واژەنامه در این است که مشخص نکرده واژه مربوط به کدام یک از گویشهای کردی است چون در ظاهر امر استنباط این است که باید این واژەنامه فقط واژەهای گویش مکریان را که مهاباد مرکز آن می باشد شامل گردد در حالیکه فراوان واژەهایی از دیگر گویشهای کردی به آن راه یافته و به آن غنای کامل بخشیده است.

فرهنگ مردوخ :

واژەنامه‌ای از کردی به عربی و فارسی تألیف شیخ محمدمردوخ کردستانی، در سال ۱۹۵٦ در تهران چاپ شده است. این واژەنامه نسبت به دیگر واژەنامەهای کردی دارای نواقص و کمبودهای فراوانی است و خصوصا اینکه برای کردهای عراق و ترکیه و سوریه و اتحاد جماهیر شوروی قابل استفاده نیست. لکن از این جهت که مرحوم مردوخ خود از اهالی سنندج و مردی فاضل و دانشمند بوده است بیشتر لغات کردی اردلان را در این واژەنامه آورده است و خود این امر کمک بزرگی است به دیگر پژوهشگران کرد که می خواهند فرهنگ یا واژەنامۀ جامعی را برای زبان کردی تألیف کنند.

فەرهەنگی خال :

این واژه‌نامه از کردی به کردی است که محقق کرد شیخ محمدخال آن را در سه مجلد تألیف کرده است. و به حق باید آن را نخستین واژه‌نامهٔ کردی دانست زیرا که تمام واژه‌نامه‌هایی که تا قبل از این واژه‌نامه تألیف شده بودند دو یا چند زبانه بوده‌اند. مؤلف در شرح و معنی لغات شیوهٔ عالمانه‌ای را پیش گرفته و غالبا برای تبیین و تفسیر لغات جملات و عبارات ساده‌ای را به عنوان شاهد آورده است.

این واژه‌نامه در سه مجلد چاپ شده جلد اول در ۱۹۵۹ جلد دوم در ۱۹٦٤ و جلد سوم ۱۹۷٤ انتشار یافته است.

فەرهەنگی کوردی ـ عەرەبی ـ فارسی :

این واژه‌نامه تألیف محقق کرد علاءالدین سجادی است که در سال ۱۹٦۲ به سه زبان کردی، عربی و فارسی چاپ و انتشار یافته است، مؤلف در سرآغاز به عنوان مقدمه مطالبی را در مورد دستورزبان و شیوهٔ نگارش (خط یا املای) کردی به هر سه زبان نوشته‌اند که برای خوانندگان بسیار مفید فایده است. این واژه‌نامه، واژه‌نامه‌ای است موضوعی و مؤلف در ۱۷ بخش به شرح واژه‌ها پرداخته و بسیار عالمانه تدوین شده است.

فەرهەنگا کوردی ـ فرهنگ کردی :

واژه‌نامه‌ای است از کردی به کردی (گویش کرمانجی شمالی) تالیف شاعر شهیر کرد جگرخوین، از این واژه‌نامه فقط دو مجلد آن به چاپ رسیده است و در مقایسهٔ با واژه‌نامه‌هایی که قبل از این واژه‌نامه انتشار یافته‌اند از نظر پیروی کردن از یک اصول علمی و واژه‌نامه‌نویسی دارای کاستیهای زیادی است ولی در هر حال یکی از واژه‌نامه‌های سودمند کردی است که در مورد گویش کردی کرمانجی به زبان کردی تالیف یافته است.

فرهنگ کردی ـ ترکی :

در سال ۱۹٦۷ در استانبول محقق کرد موسی عنتر واژه‌نامه‌ای را از کردی به ترکی انتشار داد که مشتمل بر ده هزار واژه کردی کرمانجی است و مؤلف در مقدمهٔ کتاب مطالب

مفیدی را در مورد آواشناسی کردی یادآور شده‌اند.

Musa Anter, Ferhanga Kurdi - Turki, Istanbul, 1967.

فرهنگ کردی ـ فارسی :

یکی از واژه‌نامه‌های بسیار سودمندی است که از کردی به فارسی تألیف یافته است تدوین کنندهٔ این واژه‌نامه سرهنگ مراد اورنگ می باشد و مؤلف با استفاده از فرهنگهای کردی ـ انگلیسی توفیق وهبی از نظر توضیح و شرح واژه‌ها راه عالمانه‌ای را در پیش گرفته و به غنای فرهنگش افزوده است. از این واژه‌نامه دو مجلد انتشار یافته که مجلد اولش شامل ٦٤٠٠ واژه است و به سال ١٣٤٧ در تهران چاپ و انتشار یافته است.

فەرهەنگی کوردی ـ عربی ـ فرهنگ کردی ـ عربی :

تألیف عالم محقق معاصر و نامدار کرد ملاعبدالکریم مدرس می باشد. این واژه‌نامه منظوم است و به سبک فرهنگ نوبهار بچوکان (احمدخانی) تدوین یافته است و برای آموزش زبان عربی از نظر فهم معانی و لغات بسیار سودمند است. و مؤلف آن را تحت عنوان «دو رشته» انتشار داده است.

فەرهەنگی زانیاری ـ فرهنگ علمی :

تالیف عبدالقادر برزنجی است که به سال ١٩٧١ انتشار یافته است. این واژه‌نامه بیشتر به منظور تشریح لغات علمی به کردی تالیف یافته است و در این زمینه نخستین فرهنگی است که از حد یک واژه‌نامک بیشتر فرارفته و لغات علمی زیادی را در بر گرفته است.

فەرهەنگی کشت و کال ـ فرهنگ کشاروزی :

تألیف معروف قره‌داغی است که به کمک فرهنگستان علوم کردی عراق به سال ١٩٧٢/٧٣ چاپ و انتشار یافته است. این واژه‌نامه بیش از ٧٠٠٠ واژه و اصطلاح کردی را که بیشتر کاربرد کشت و کار و کشاورزی را دارند شامل می شود. این واژه‌نامه کردی به کردی است و یکی از بهترین واژه‌نامه‌هایی است که تاکنون توانسته لغات و اصطلاحات کشاورزی را

تشریح و گردآوری کند.

فەرهەنگی زانیاری ـ فرهنگ علمی :

این واژه‌نامه تالیف کمال جلال غریب می باشد و در دو مجلد به سال ۱۹۷٤ در شهر سلیمانیه چاپ و انتشار یافته است. و از خیلی جهات شبیه فرهنگی است که عبدالقادر برزنجی انتشار داده اشت.

القاموس العلمی ـ فرهنگ علمی :

تألیف کمال جلال غریب است که به سه زبان عربی، انگلیسی و کردی تالیف یافته است. این واژه‌نامه یکی از فرهنگهایی است که مورد استفادهٔ کامل دانشجویان و اهل تحقیق می باشد خصوصاً اینکه مؤلف با دادن اصل اصطلاحات به انگلیسی به تفهیم واژه‌ها و برابرهای عربی که در این مورد استعمال می شوند کار را برای اهل علم بسیار ساده کرده است. از این واژه‌نامه تاکنون دو مجلد آن انتشار یافته است. جلد اول آن در ۱۹۷۸ در سلیمانیه و جلد دوم آن در ۱۹۷۹ در بغداد در جلد اول مؤلف واژه‌ها و اصطلاحات انگلیسی را نیز با همان شیوهٔ رسم‌الخط کردی معمول چاپ کرده ولی در جلد دوم به دلیل برخورداری از امکانات چاپی بیشتر با خط لاتین یعنی با املای معمول انگلیسی چاپ کرده است.

قاموسی زمانی کردی ـ فرهنگ زبان کردی :

این واژه‌نامه که کامل‌ترین واژه‌نامه‌ای است که تاکنون تألیف یافته است، تألیف پژوهشگر و عالم بزرگ کرد محمدامین عبدالرحمن ذبیحی است. ذبیحی برای تألیف این واژه‌نامه رنج چندین ده ساله‌ای را بر خود هموار کرده و بسیار کوشش کرده است که واژه‌نامه‌ای را تألیف و انتشار دهد که پاسخگوی خیلی از مسایل لغوی زبان کردی در شرایط امروز باشد. ذبیحی برای تدوین این واژه‌نامه تمام گویشهای کردی را با آثار ادبی و تاریخی و فولکلوری که تاکنون به هر یک از این گویشها انتشار یافته است مبنا و اصل قرار داده است و سعی کرده که با پیروی از اصول علمی و زبانشناسی کاستهای موجود در دیگر واژه‌نامه‌ها را کامل کند و کمتر در واژه‌نامه‌اش راه یابد. در خیلی از موارد اشعار و امثال سائره کردی را

بعنوان شاهد جهت شرح لغات آورده است و در این خصوص از فرهنگ‌های کردی نیز سودشایانی برده است و بر غنای علمی فرهنگش افزوده است. مؤلف در مقدمه‌ای که بر جلد اول این واژه‌نامه نوشته است در یکصد صفحه از مسایلی صحبت به میان آورده است که تاریخ زبان کردی را برای هر خواننده‌ای روشن می سازد و این نخستین باری است که یک فرهنگ‌نویس کرد دست به چنین اقدام لازم و عالمانه‌ای زده است. تاکنون دو مجلد از این واژه‌نامه که شامل حروف «آوب» می باشد انتشار یافته است البته حرف «ب» آن هنوز کامل نیست و در واقع در بخش اول جلد سوم خواهد آمد. شادروان ذبیحی خیلی آرزو داشت که پیش از مرگ نابهنگامش فرهنگش به صورت کامل و آرزوکرده‌اش در اختیار جهان دانش و علم قرار گیرد لکن متاسفانه اجل مهلتش نداده و از تحقق بخشیدن به این آرزوی عملیش باز می ماند.

به دنبال انقلاب سوسیالیستی در اتحاد جماهیر شوروی به دلیل وجود یک اقلیت کرد زبان در آن کشور، بیش از بیش به توسعه و گسترش فرهنگ کرد توجه شد و در سالهای بعد از انقلاب محققین کرد و غیرکرد در شوروی واژه‌نامه‌های مختلف و سودمندی را انتشار داده‌اند، که ذیلا به برخی از آنها اشاره می کنیم:

واژه‌نامهٔ کردی ـ ارمنی در ایروان چاپ شد و دو سال بعد یعنی ۱۹۳۵ فرهنگ دیگری از ارمنی به کردی در ایروان چاپ شد.

در سال ۱۹۵۷ فرهنگ جدیدی از ارمنی به کردی انتشار یافت که مشتمل بر ۲۳ هزار واژه است. که از خیلی جهات بر دو واژه‌نامهٔ پیشین فزونی و برتری دارد لکن در ضمن واژه‌های کردی خیلی از واژه‌های ارمنی یا روسی نیز ضبط شده که حتی کردهای ساکن در اتحاد شوروی نیز به کار نمی برند، یا اینکه برخی از پسوندهای ارمنی را (ی، تی، چی) بدنبال واژه‌های کردی آورده‌اند و از ترکیب آنها واژهٔ نادرستی را ساخته‌اند. که در واقع از اهمیت علمی فرهنگ کاسته است. این واژه‌نامه تألیف سمندی سیابند و آرامی چاچان می باشد و در هر حال یکی از واژه‌نامه‌های سودمند کردی است.

در همین سال (۱۹۵۷) دو واژه‌نامهٔ دیگر انتشار یافت که یکی از کردی به روسی است

و تالیف دکتر ای. ئو. فاریزوف[1] و شامل ۳۰ هزار واژه می باشد و دیگری روسی به کردی است و تالیف دکتر چرکزی باکایف[2] می باشد و مشتمل بر ۱٤ هزار واژه، که هر یک از این دو واژه‌نامه در فرهنگ کرد جای ویژه‌ای را دارند و بسیار سودمند می باشند.

در سال ۱۹٦۰ پروفسور قنات کردویف[3] که یکی از پژوهشگران و دانشمندان سرشناس کرد می باشد واژه‌نامه‌ای از کردی به روسی انتشار داد که مشتمل بر ۳٤ هزار واژه است و یکی از بهترین واژه‌نامه‌هایی است که تاکنون در مورد کردی کرمانجی انتشار یافته است. پروفسور کردویف در خیلی از موارد برای شرح و معنی لغات جملات و عبارات و امثال کردی را به عنوان شاهد ذکر کرده است که بر غنای علمی این واژه‌نامه می افزاید. توضیحا باید یادآور شد که تمام این واژه‌نامه‌ها بر اساس گویش کرمانجی تألیف یافته‌اند.

با اوج گیری جنبش‌های ملی و دمکراتیک کرد در سالهای ۱۹٦۰ ـ۱۹٦۱ در مراکز خاورشناسی دانشگاههای اروپایی به فرهنگ و زبان و ادبیات کرد توجه بیشتری مبذول شد و تاکنون محققین کرد و اروپایی در کشورهای مختلف اروپای غربی به نشر واژه‌نامه‌های مختلف و سودمندی مبادرت ورزیده‌اند :

فرهنگ کردی ـ فرانسوی ـ انگلیسی :

این واژه‌نامه تالیف پژوهشگر فرانسوی مادام جویس‌بلو می باشد و در سال ۱۹٦۵ در پاریس انتشار یافته است. از کاستهای علمی این واژه‌نامه این است که برای معنی و توضیح دادن واژه‌ها شاهد نیاورده است و مضافا اینکه بسیاری از واژه‌های مورد لزوم را در بر نمی گیرد. ولی در هر حال یکی از واژه‌نامه‌های سودمند کردی است که به فرانسه و انگلیسی انتشار یافته است.

Joyce Blau, Dictionnaire Kurde - Francais - Anglais, Paris, 1965.

---

۱ ـ ای.ـ ئو.ـ فاریزوف ـ فرهنگ روسی ـ کردی ـ مسکو ۱۹۵۷
۲ ـ چ‌باکایف : فرهنگ کردی ـ روسی ـ مسکو ۱۹۵۷
۳ ـ قنات کردو ـ فرهنگ کوردی ـ روسی ـ مسکو ۱۹٦۰

فرهنگ کردی ـ انگلیسی :

این واژه‌نامه تالیف محقق نامی کرد توفیق وهبی و ادموندس می باشد که در سال ۱۹۶٦ در لندن جهت استفادهٔ محققین و دانشجویان کرد انتشار یافته است. شیوهٔ علمی که دکتر توفیق وهبی و ادموندس در تدوین این واژه‌نامه به کار گرفته‌اند آن را زبانزد خاص و عام کرده و می توان گفت مشهورترین فرهنگ کردی اروپا است.

این واژه‌نامه از نظر حجم بسیار کوچک است (۱٦۸ صفحه است) ولی از نظر محتوی بسیار بزرگ و ارزشمند است.

Taufiq Wahby and C. J. Edmonds. A Kurdish - English dictionary, London, 1966.

هەمبانەبۆرینە

در نوشتن این نوشته از کتاب «ووشەی زمانی کوردی ـ واژهٔ زبان کردی» تالیف دکتر عبدالرحمن حاجی معروف خصوصا در مورد فرهنگهایی که در شوروی انتشار یافته‌اند بسیار سود برده‌ام و بر خود لازم می دانم که در اینجا از زحماتشان تشکر کنم و موفقیتشان را در کارهای علمی بیشتر از درگاه لایزال و احدیت خداوندی مسئلت نمایم.

اما این کتاب

این کتاب دارای ویژگیهای است که باید از پیش آنها را آموخت تا در خواندن دشواری پدیدار نگردد.

دستور زبان کردی

حالات الفباء

حروف هجای زبان کردی آن چنانکه در این کتاب به کار گفته شده است، ۲۸ حرفند به ترتیب زیر : ئـ ا ـ ب ـ پ ـ ت ـ ج ـ چ ـ ح ـ خ ـ د ـ ر ـ ز ـ ژ ـ س ـ ش ـ ع ـ غ ـ ف ـ ڤ ـ ق ـ ک ـ گ ـ ل ـ م ـ ن ـ و ـ ه ـ ی. تعدادی از حروف نامبرده با حفظ شکل خود دارای دو و

گاهی چند صدا هستند و در نتیجه تعداد صداها از حروف بیشتر می باشند .

- همزه که املاء آن بصورت «ء» می باشد در آغاز و وسط و آخر کلمه می آید . همزه در آغاز کلمه همراه الف جای (آ) را در زبان فارسی می گیرد مانند : «ئاسن» آهن .

همزه در آغاز کلمه بدون تغییر می آید مانند : (ئەسیر) اسیرو (ئێران) ایران .

همزه در وسط کلمه گاهی بدون تغییر اجراء می شود مانند : (مەئیووس) مأیوس و (مەئموور) مأمور . در همین حال در برخی نقاط کردنشین همزهٔ وسط به «ی» یا (الف) مبدل می شود مانند : (مەیوس) مأیوس و (ماموور) مأمور .

«همزهٔ آخر» که بیشتر در واژه‌هایی که از عربی گرفته شده‌اند می آید یا از تلفظ آن خودداری می شود یا آنرا بدل به «ی» می سازند یا به همان صورت اصلی اداء می کنند مانند همزه در اصطلاح (سوء استفاده) که (سووئیستفاده) و (سوویئیستفاده) گفته می شود .

- «الف» در آغاز کلمه به صورت همزه و در وسط و انتها به صورت الف نوشته و ادا می شود مانند : (ئەدەب) ادب و (بازار) بازار و (گەڵا) برگ .

حرف «ح» با تلفظ عربی آن از بیخ گلو ادا می شود . گرچه تمایل شدیدی بین جوانان وجود دارد که آن را مانند تلفظ فارسی اجرا کنند .

- حرفهای «ت» و «ط» مشابه همدیگر تلفظ می شوند بنابراین فقط حرف «ت» به کار برده می شود .

حرف «د» بدو صورت ادا می شود . مانند «د» در واژهٔ (داد) و (دانا) اما حرف «د» در آخر واژه (داد) بیخ حلقی ادا می شود همچنین است حرف «د» در واژهٔ (خدا) که به صورتی بین «د» و «و» اجرا می شود . این حال در لهجه اورامی بیش از سایر لهجه‌ها وجود دارد و با علامت «دِ» نشان داده می شود .

- هیچگونه اختلافی در ادای حرفهای «ز ، ظ ، ض ، ذ» وجود ندارد ، بنابراین کاربرد حرفهای «ظ ، ض ، ذ» زاید می باشد و فقط «ز» بکار برده می شود .

همچنین اختلاف تلفظ «س و ث و ص» کاربرد «ث و ص» زاید است .

- «ڤ» حرفی است که با تماس دندانهای پیشین فک زیرین با قسمت داخلی لب زیرین اجرا می شود و شبیه «V» در زبانهای لاتین است .

ـ «ر» به دو صورت ساده و غلطان اجرا می شود که اولی با «ر» و دومی با «ڕ» نوشته می شود . «ر» در آغاز واژه‌ها همیشه غلطان است بنابراین زیر آن علامت گذاشته نمی شود .

ـ «ل» به دو صورت «ل» مانند آنچه در واژهٔ (دل) در زبان فارسی وجود دارد مانند : (مەل) پرنده و (لیمۆ) لیمو .

و «ڵ» مانند «ض» عربی کهن مانند : (باڵ) بال و (ئاڵا) پرچم .

ـ در کردی سنندجی موقعی که «ن» قبل از «گ» می آید ، از بینی به صورت توأم اجرا می گردد .

ـ «و» به سه صورت نوشته می شود :

الف ـ «و» به جای ضمه در زبان فارسی بکار برده می شود مانند ضمه «ک» در واژهٔ (کورد) کُرد و (لوڕ) لُر .

ب ـ «و» با صدای « W » در زبان فارسی لاتین مانند : (میوە) میوه و (کێو) کوه .

پ ـ «و» با قرار دادن علامت « ˇ » بر روی «و» بدل به علامت ضمهٔ کشیده می شود مانند : (ڕۆڵە) فرزند .

ت ـ «وو» مانند : (مەحموو) محمود ، (بووک) عروس .

ـ «ی» نیز به سه صورت نوشته می شود :

الف ـ «ی ، یـ» به جای کسره‌ای که با صدایی فیمابین کسره و «ی» فارسی ادا می شود مانند : (کەیف) کیف و (قەید) قید .

ب ـ «ێ ، ێـ» به جای کسرهٔ کشیده یا یاء مجهول زبان فارسی بکار می رود مانند : (شێر)شیر و (بەڵێ) بلی .

پ ـ «ی ، یـ» مانند : (پیر) پیر و (گیرە) گیره .

حرکات و علامات «اعراب»

در نوشته کردی به جز علامت « ˇ » که برای جدا کردن حرف‌های مشابه روی آنها قرار داده می شود هیچگونه حرکت که با نشانه و علامت مشخص شود وجود ندارد . اعراب و حرکات با حروف نمایش داده می شود و این امتیازی است که نوشتار کردی نسبت به فارسی و

عربی دارد.

- تنوین با نوشتن «ن» مانند «مەسەلەن» مثلاً و «حەتمەن» حتماً و تشدید با تکرار حرف مانند «کەللە» کلّه نمایش داده می شود.

- کلماتی مانند عیسی و موسی و مصطفی که در فارسی و عربی با «ی» نوشته می شوند در نوشته کردی عیسا و مووسا و مستەفا نقش می شوند.

- تنها حرکتی که بدون کاربرد حرف در کتابت کردی وجود دارد و علامتی هم برای نمایش آن بکار گرفته نمی شود کسرهٔ کوتاهی است که بین حرفهای بدون حرکت در تلفظ وجود دارد بنابراین بدون ذکر مثال گفته می شود که فاصلهٔ هر دو حرف بی‌حرکت را کسره‌ای کوتاه پر می کند که نبودن علامت، نشانهٔ وجود آنست.



با تشکر فراوان از جناب آقای دکتر عبیداله ایوبیان
که نام ماههای کردی با انتخاب ایشان انجام گرفته است.

ماههای کردی

در نواحی مختلف کردستان ماهها به نامهای مختلف خوانده می شوند و همچنانکه اقوام قدیمی این نامها را بنابه وضع و شرایط طبیعی موجود انتخاب می کردند در کردستان نیز چنان شده است و هر ماه نام خود را از وضع طبیعی آن موقع سال گرفته است. بیشترین اقوام کرد ماههای رومی را به عنوان نام رسمی بکار می برند اما در کنار آن از بردن نام انتخابی خود نیز کوتاهی نمی ورزند. چنان پیداست که در پهنهٔ کردستان با اختلاف آب و هوای موجود گاهی بر سر نامگذاری ماهها اختلافهایی موجود بوده است یا نام ماهها نزد یک قوم برای دیگر اقوام ناآشنا بوده است بنابراین نامهای رومی را به عنوان ماههای رسمی انتخاب کرده‌اند. شکی نیست که این موضوع به گذشته‌ای بسیار دور مربوط می شود چنانکه از ظهور اسلام به بعد نام ماههای عربی نیز مرسوم و معمول گردیده و همچنین در این اواخر نام ماههای فارسی.

نام ماههای کردی

۱ ـ نۆسان ـ که همان ماه فروردین است و «خاکه‌لێوه» و «ئاخه‌لێوه» و «نەوروز» نیز خوانده می شود. در تعبیر این ماه می توان گفت که «نو» به معنای نو و تازه «سان» به معنای مانند، چون، وقت و زمان می تواند باشد. بنابراین برحسب نو شدن سال، اولین ماه آن «نو» «تازه» «زمان نو» «روز نو» نامگذاری شده است. هم اکنون «سا» و «سات» و «سان» در زبان کردی به معنای وقت و زمان است.

بنابراین «زمان نو» نام ماه اول سال خواهد بود. این ماه با «آدار» رومی و «حمل» عربی مطابقت دارد.

۲ ـ گولاّن ـ شکی نیست که «گولْ» همان گُل زبان فارسی است و فصل گل نیز دست کم در منطقه خاورمیانه اردیبهشت ماه است. اما بحث بر سر «ان» است که گاهی علامت جمع است. زمانی قیدی برای فراوانی در مکان مانند «کوٚساران» به معنای کوهستانها که نه تنها به معنای جمع کوهسار است بلکه معنای کلی‌تری در جهت تفهیم فراوانی کوه در منطقه‌ای از آن مستفاد می گردد. و زمانی دیگر قیدی برای زمان به تعبیر دیگر وقتی گفته می شود «گولاّن» یعنی زمانی که گل فراوان است. بنابراین به هر سه تعبیر فوق، گوٚلان فصل زیادی گل است. این ماه همان «نیسان» رومی است و «ثور» از بروج عربی و نامهای دیگر آن «بازەبەران» و «بانەمەڕ» می باشد که برای هر کدام نیز تعبیراتی موجود است.

۳ ـ زەردان ـ ماه خرداد است ماه زرد شدن و رنگ بر گرداندن طبیعت از سبزی به زردی، زمان زردی، زردی زیاد... بهرحال نامهای دیگر آن هم «جـوزەردان» و «بەختەباران» است. «بەختەباران» به آن دلیل که در این فصل گهگاه باران می بارد، «بەختەباران» و در زبان رومی «ایار» و جوزا در برجهای عربی.

٤ ـ پەڕان ـ یکی از معانی «پەڕین» پریدن رنگ و عطر گیاهانی است که در زمان سبزی، مطبوع احشام بوده و آنرا می خورند اما زمانی که رنگ و عطر آنها می پرد آنرا دوست ندارند و نمی خورند. اینگونه علفها مانند «کما» بهاری بوده و در این ماه رنگ آنها به زردی می گراید و عطر آنها می پرد. با توجه به اینکه کردها مردم حشم‌داری بوده و هستند نامگذاری ماه چهارم به این نام بی‌مسمی نیست. این همان ماه خرداد است که «حزیران» «رومی» و «سرطان» از برجهای عربی است. نامهای دیگر آن «پوش‌پەڕ» و «بارانبڕان» است.

۵ ـ گیران ـ ماه پنجم سال است نام دیگر آن «چلەهاوێن و خەرمانان» است که معنای چله تابستان نام رومی آن «تموز» و مطابق «اسد» می باشد.

٦ ـ سووران ـ نامهای دیگر آن «نوخشان» و «گەلاوێژ» و «جوخینان» است. معادل شهریور ماه فارسی و «آب» رومی و «سنبله» عربی. معانی «سنبله» و «خەرمانان» و «نوخشان» یکی هستند و «سووران» می تواند از معانی کامل شدن تابستان یا تمام شدن رشد غلات که خود نیز همان معنی کامل را می دهد و سرانجام رنگ گرفتن میوەها گرفته شده باشد.

۷ ـ بەران ـ ماه هفتم است معادل مهر، فارسی و «ایلول» رومی و «میزان» عربی. ماه

ثمرو بر و بهره و میوه و ماه جمع و تفریق حاصل و محصول. نامهای دیگر آن «ره‌زبه‌ر» یعنی زمان ثمر درخت مو و «میّوه گه‌نان» است.

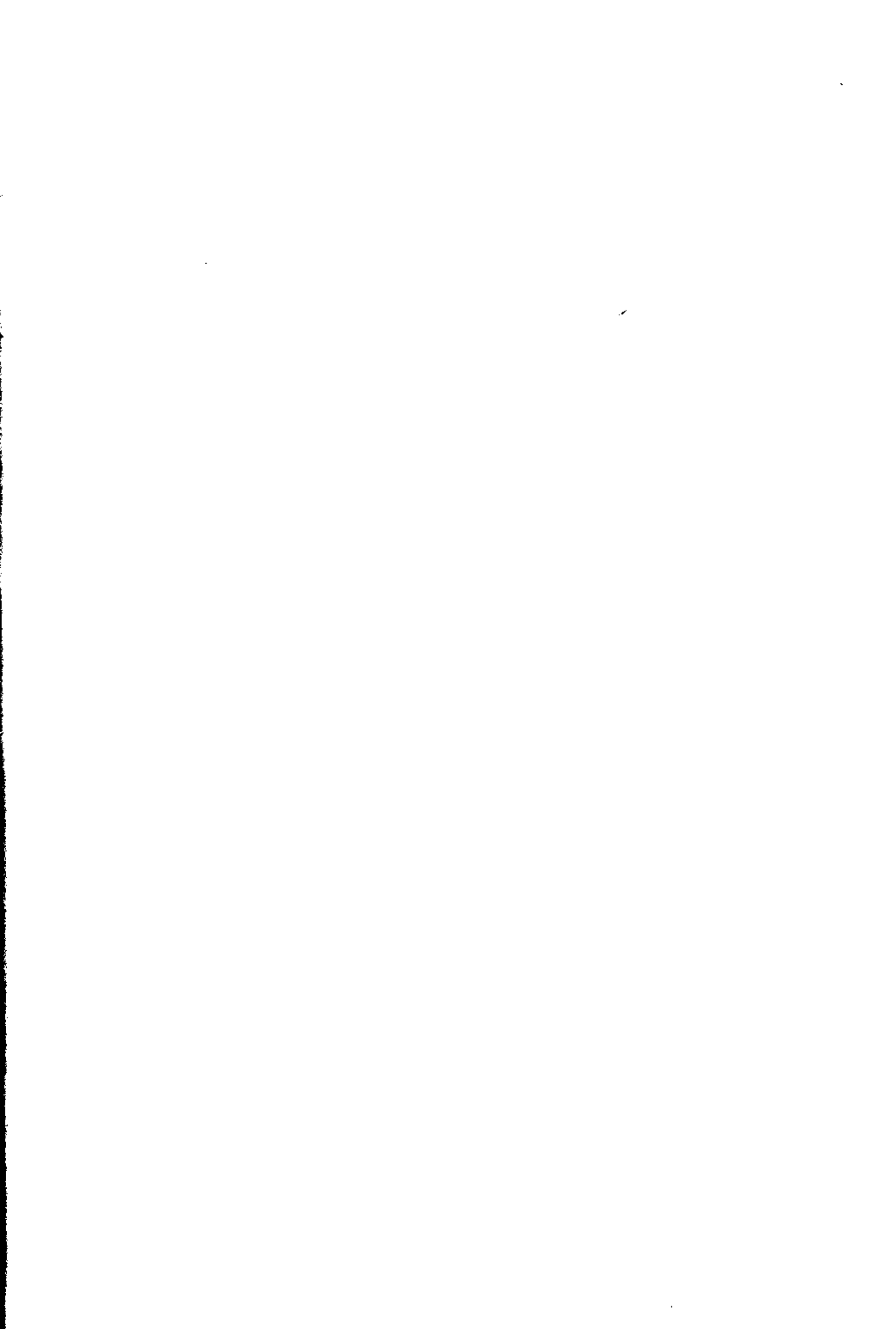
۸ ـ وه‌ران ـ دقیقاً معنای خزان و ریختن و فروریختن از آن برداشت می شود. نامهای دیگر آن هم به همین معنا می باشند مانند: «خه‌زان» و «خه‌زه‌ڵوه‌ر» و «گه‌ڵاریّزان» و سرانجام «که‌وبووار». این ماه معادل آبانماه فارسی و تشرین اول رومی و عقرب از بروج عربی می باشد.

۹ ـ ساران ـ معادل «قوس» از بروج عربی و «تشرین ۲» از ماههای رومی و آذر ماه فارسی. نامهای دیگر آن «سه‌رماوه‌زه» و «هوسار» و «خوسار» است که همه از کلمه سرما و پژ بمعنای شبنم یخ زده گرفته شده‌اند.

۱۰ ـ به‌فران ـ ماه دهم، ماه برف، ماه فراوانی برف، ماه اول زمستان است، معادل دیماه فارسی و «کانونا» رومی «جُدَی» از بروج عربی. نامهای دیگر آنهم از زیادی برف حکایت دارند مانند «به‌فرانبار» که معنای انبار برف، یا زمان باریدن برف از آن استنباط می شود.

۱۱ ـ به‌ندان ـ به همان معنای «بندان» در زبان فارسی. راه‌بندان، یخ‌بندان، آب‌بندان و همه بدلیل سرمای ماه یازدهم سال یا ماه دوم زمستان. از نامهای دیگر آن: «ریّبه‌ندان» یا راه‌بندان است و «به‌ندانه». معادل «کانون۲» رومی است و «دلو» از بروج عربی.

۱۲ ـ پۆڵان ـ پۆڵان در برخی لهجه‌های کردی به معنای کومه و آلونک و پناهگاه آمده است. و چون نام دیگر این ماه «که‌وبووار» به معنای گدار کبک یا گذر کبک است می توان گفت که گذر کبک و شکار کبک و کومه و آلونک ارتباط معنایی با هم داشته باشند. نامهای دیگر آن «ره‌شان» و «خۆهه‌ڵکرین» و «ره‌شه‌مه» است. معادل ماه «شباط» رومی بوده و اسفند ماه فارسی و «حوت» از بروج عربی بر آن مطابقت دارند.



نشانه‌های کوتاه شده

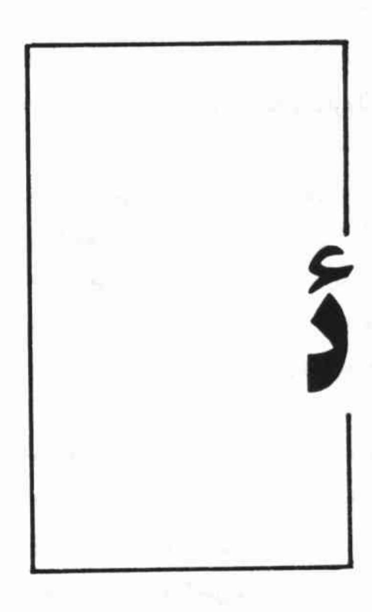
ا.	اسم	ص.	صفت.
اصـ.	اسم صوت.	ص‌شغـ.	صفت شغلی.
افا.	اسم فاعل.	ص‌فا	صفت فاعلی.
امصـ.	اسم مصدر.	ص‌مصغـ.	صفت مصغر.
امصغـ.	اسم مصغر.	ص‌مفـ.	صفت مفعولی.
امفـ.	اسم مفعول.	ص‌نسبـ.	صفت نسبی.
ح‌اضـ.	حرف اضافه.	ق.	قید.
ح‌مصـ.	حاصل مصدر.	م.	مصدر.

ضمنا برای مشخص کردن گویشها نیز این نشانه‌ها بکار رفته است :

با.	بادینان.
ز.	زازا.
هـ.	اورامی.

و «نک» کوتاه شدهٔ «نگاه کنید» می باشد.





ئ : ئ.

ئا : آ.

ئا : آقا.

ئا : آری، بلی، البته، کلمه استفهام.

ئائل : (ز). ناروا، ناشایست، ستم، ظلم.

ئائل بوون : م، (ز). زور گفتن، ناروا کردن، ستم روا داشتن ، ظلم کردن.

ئاب : ماه هشتم سال.

ئابا : آباء، اجداد، پدران.

ئاباد : ص. آباد، معمور، دایر، برپا.

ئابادی : ا، ح مص. آبادی، آبادانی، ده، روستا، قریه.

ئابجی : ا. آبجی، خواهر بزرگ، همشیره.

ئابڕوو : ا. آبرو، اعتبار، جاه، قدر، شرف، عرض، ناموس.

ئابڕوو بردن : م. آبرو بردن، رسوا کردن.

ئابڕوو تکان : نک . ئابروو بردن.

ئابڕوو تکاو : ص مف. بی‌آبرو، آبرورفته، رسوا.

ئابڕو و چوون : م. آبرو رفتن، بی آبرو شدن.

ئابشار : ا. آبشار.

ئابشخوەر : امر. آبشخوار، آبشخور، ظرف آبخوری حیوانات.

ئابلۆقه : ا. محاصره.

ئابووری : ا. اقتصاد، پس انداز.



ئابشار

ئاپ : ا، (ه). مادر.

ئاپۆ : ا، (ه). خاله، خواهر مادر، در برخی گویشها عمو.

ئاتاج : ص. محتاج، نیازمند، ندار.

ئاتاجی : ا مص. احتیاج، نیاز.

ئاتر : ا. آتش.

ئاتوون: ا،(ز).تون،آتشدان حمام،گلخن.

ئاتەران : ا. هذیان.

ئاتەش : ا. آتش.

ئاتەش‌پەرەس : افا. آتش پرست، گبر، زردشتی.

ئاتەشخان : امر. آتشخانه، آتشخانه سماور یا حمام، تون، گلخن، کوره.

ئاتەشکەدە : امر. آتشکده.

ئاتەشگا : ا. آتشکده، آتشگاه، کوهی در جوانرود.

ئاتەشەك : ا. آتشك، کوفت.

ئاتەشی : ص. آتشی، عصبانی.

ئاتەشی : ص نسب. آتشفام، آتشین، نام برای گل سرخ تند.

ئاتەگ : ا. دامنه کوه.

ئات و ئە شغال : آت و آشغال، لوازم اضافی، زباله، آشغال.

ئاتەك : ا. پهلو، طرف، جنب، نزدیك.

ئاتی : طلا، زر.

ئاجاخ : ص. آشکار.

ئاجار : ا. بن، ریشه.

ئاجگی : ص، (ز). بخیل، حسود، لئیم.

ئاجۆر : ا. آجر.

ئاجۆرفەرش : آجر فرش.

ئاجیل : ا. آجیل

ئاجیل خوەری : امر. آجیل خوری.

ئاجیل فرۆش : افا. آجیل فروش.

ئاچار : ا. آچار، کلید.

ئاخ : ا، (ز). خاك.

ئاخ : صت. آخ، آه، وای، افسوس.

ئاخافتن : نک. آخه فتن.

ئاخایۆك : ص، (ز). متفرعن، خود بزرگ‌بین، متکبر.

ئاخبان : امر، (ز). بام اندود، گل اندود، گل اندوده روی بام.

ئاخ پۆل : (ز). لگد مالی گل به منظور پروردن و آماده کردن جهت اندودن بام و غیره.

ئاخر : ص. آخر، دیگر.

ئاخر : ص. آخر، پایان، فرجام، پسین، سرانجام، انتها، آخرسر، عاقبت.

ئاخرئامای : م، (ه). به پایان رسیدن،

تمام شدن، بانجام رسیدن.

ئاخرسەر : ص. آخر، پایان، فرجام.

ئاخر كه : ا. پشه خاکی.

ئاخرمین : ص. آخرین، پسین، واپسین.

ئاخرهاتن : م. به آخر آمدن، تمام شدن، سر رسیدن.

ئاخرەت : ا. آخرت، دنیای دیگر، سرای دیگر.

ئاخرین : نک . آخرمین.

ئاخسبات : دو هفته آخر چله زمستان.

ئاخڵه : ا. حلقه، دایره، هاله.

ئاخڵەدان : م. حلقه زدن، حلقه بستن.

ئاخڵه و يك : ا. تابه.

ئاخڵیف : ق، (ز). زمانیکه گل و گیاه تازه سر از خاك در می آورند، اواخر زمستان و اوایل بهار.

ئاخنین : م. تپاندن، پر کردن با فشار، چپاندن.

ئاخۆ : ق. از ادات استفهام و تمنی آیا می شود؟ آیا، آیا ممکن است؟

ئاخوِر : ا. آخُر، آخور.

ئاخوران : هرج و مرج.

ئاخووت کرن : م، (ز). جوشاندن، پختن.

ئاخ و دووخان : نک . ئاخ.

ئاخوون : ا. ملا، آخوند، استاد.

ئاخ هەڵکێشان : م. آه کشیدن، آه گفتن.

ئاخەفتن : م، (ز). حرف زدن، صحبت کردن، گفتگو کردن.

ئاخی : ص نسب. گلی، سفالی، سفالین.



ئاخیاگ : ص. مَملّو، پر، پر شده با زور و فشار.

ئاخیاوان : ا. خیابان.

ئاخێز : ا. خیز، جست، نیم خیز.

ئاخێز کردن : م. خیز برداشتن، بلند شدن از جلو پای کسی.

ئاخیه : ا. آخیه، اخیه، میخ آخور.

ئاد : ا. جزیره.

ئادا : نک . ئاپ.

ئادان : ص، (ز). زمین آباد، زمین قوی، پر برکت، آباد.

ئادرەس : آدرس، نشانی، نشان.

ئاده : ا. وجین.

ئادەر : ص. اصیل، نجیب.

ئاده کردن : م، (ز). پاك کردن، تمیز

کردن.

ئادەم : ا. آدم، بشر، انسان، بنی آدم.

ئادەمخوەر : ص. آدم خوار.

ئادەمی : ص نسب. آدمی، آدمیزاد.

ئادێ : (هـ). ضمیر اشاره. آنها.

ئادیشا : ض. آنها، ایشان.

ئار : ا، (هـ). آتش.

ئار : ا، (ز). آرد.

ئارا : علامت اسم فاعل مانند در: «به زم ئارا».

ئارا : میدان.

ئاراستن : م، (ز). به فراموشی سپردن، پشت گوش انداختن.

ئاراستە کردن : م. آراستن، بزك کردن.

ئاراستەیی : ح مص. آراستگی.

ئارام : ا، ص. آرام، راحت، نرم، یواش، آهسته، قرار، سکون.

ئارام بوون : م. آرام شدن، راحت شدن، قرار گرفتن.

ئارامش : امص. آرامش، آسایش، فراغت، راحت، صلح، ایمنی، سکون.

ئارامگا : امر. آرامگاه، قبر، گور، محل آرام.

ئارام گرتن : م. آرام گرفتن، ساکن شدن، تسلی یافتن.

ئاران : ص. زمین نرم هموار، درد و آزار.

ئاراندن : م. آزردن، اذیت کردن.

ئارایش : ا. آرایش.

ئارایشت : نک . ئارایش.

ئارایشکەر : ص شغل. آرایشگر، دلاك، سلمانی.

ئارایشگا : امر. آرایشگاه، دلاکی، سلمانی.

ئارخەیان : ص. مطمئن.

ئارد : ا. آرد

ئارداوێژ : ا. آردی که چانه خمیر روی آن انداخته می شود.

ئاردن : م، (هـ). آوردن.

ئاردو رۆن : ا. آردوله، آرتوله.

ئاردو : ا. حریق، سوخت، سوزش.

ئاردەشان : نک . ئارداوێژ.

ئاردە مشار : ا. خاك اره.

ئاردەوا : نک . ئاردووروۆن.

ئاردەی : م. آوردن.

ئاردەینە : ا. اختراع.

ئارزنیك : ا. زنخ، چانه.

ئارزەن : ا، (ز). چاه زنخدان، چانه.

ئارزی : ا، (ز). آرزو، خواهش، کام، مراد.

ئارسم : ا، (ز). زکام، سرماخوردگی.

ئارفتە : ص. ویران، خراب، بافته‌ای که تار و پود آن پیدا شده باشد، وارفته.

ئارگا : امر. آتشگاه، آتشدان، آتشکده.

ئارگون : ص، (ز). آتشگون، هر چیزی که برنگ آتش باشد.

ئارمووش : ا، (ز). ابریشم.

ئارنگ : ا. مرض احشام.

ئارۆ : ق. امروز.

ئارواره : ا. آرواره.

ئاروانه : ا، (ز). شتر ماده چهار ساله.

ئاروزیان : م. به هیجان آمدن.

ئاروو : ا، (ز). خیار.



ئارووشك : ا، (ز). عطسه.

ئاروێ : نک. ئاروو.

ئارِو گۆڕ : تعویض، عوض دکش، معامله متقابل.

ئارهاندن : م، (ز). داغ کردن.

ئاره به ستەی : م، (ه). پروار بستن.

ئارەدارای : نک. ئاره به ستەی.

ئارەزوو : ا. آرزو، خواهش، کام، مراد.

ئاره زوومەن : ص. آرزومند، مشتاق، در حسرت، شایق.

ئاره ق : ا. عرق، عرق بدن، مشروب الکلی.

ئارەقچن : امر. عرقچین.

ئارەقدەردان : م. عرق کردن، عرق ریختن، عرق ریختن از شرم.

ئاره قگیر : ا. عرقگیر، زیر پیراهن.

ئارەقه : ا، (ه). مهاری.

ئاره گرتەی : م، (ه). پر کردن، مملو ساختن، انباشتن.

ئارێ : آری، بلی.

ئارێخ : ا، (ز). زنجیری که اسب و استر با آن بسته می شوند، کمند.

ئارێز : ا. گردنه‌ای در راه سنندج به مریوان.

ئاریکار : ص فا. یاری دهنده.

ئارێنج : ا. دمل زیر نعل.

ئارینۆك : ا. لپه.

ئاز : ص. سالم، درست، راست.

ئازا : ص. آزاد، رها، ول، خلاص، وارسته، فارغ، سالم، مستقل.

ئازا : ص. فرز، چابك، چالاك، جَلد.

ئازابوون : م. آزاد شدن، رها شدن، ول شدن، خلاص شدن.

ئازاد : ص. آزاد، رها، ول، خلاص.

ئازادانه : آزادانه.

ئازادخوا : افا. آزادیخواه.

ئازاده : ص. آزاده.

ئازادی : ح مصـ. آزادی، رهایی، خلاصی.

ئازادیخوا : نک. ئازادخوا.

ئازار : ا. آزار، بیماری، ناخوشی، عذاب، رنج، شکنجه، اذیت، آفت.

ئازارانـدان : م. آزار کردن، اذیت کردن، عذاب دادن.

ئازاردار : ص. بیمار، مریض، ناخوش.

ئازار سل : ا. بیماری سل.

ئازارسی : نک. ئازار سل.

ئازار کردن : نک . ئازاراندن.

ئازاره باریکه : نک . ئازار سل.

ئازاره باریکه دار : مسلول.

ئازا کردن : م. آزاد کردن، رها کردن، ول کردن.

ئازگار : ق. آزگار.

ئازاڵه : ا. سوخت، سوخت زمستانی.

ئازمایش : ا. آزمایش، امتحان.

ئازمایشت : نک . ئازمایش.

ئازنگ : ا، (ز). خانه‌ای برفراز یك قطعه سنگ.

ئازوباز : ا. گناه، تقصیر، جُرم، خلاف.

ئازۆخه : ا. آذوقه.

ئازورده : امف، ص. آزرده، رنجیده.

ئازووباز : نک . ئازوباز.

ئازووقه : نک . ئازۆخه.

ئازه‌ب : ص، (ز). عزب، مجرد، مرد یا زن بی همسر.

ئازه‌خ : ا. زگیل.

ئازیز : ص. عزیز، دوست داشتنی، گرامی.

ئاژ : ا. آج، برجستگیهای کوچك مانند آنچه در سطح سوهان وجود دارد.

ئاژاژك : ا. خمیازه.

ئاژاژی : نک . ئاژاژك.

ئاژاڵ : ا. حشم و چهار پا، مال.

ئاژان : ا. پاسبان، آژدان، آجان، پلیس.

ئاژاوڵه : ا. شلوغی، طغیان، بلبشو، بی نظمی، بهم ریختگی، نابسامانی، هرج و مرج.



ئاژال

ئاژدار : افا. آجدار، آجیده.

ئاژاوه : نک . ئاژاوڵه.

ئاژر : ا. خشم، کین.

ئاژنگ : ص. تلخ، آژنگ، پرچین.

ئاژنی : ا. شنا، مله.

ئاژنین : م. قطعه قطعه کردن، سوزن بسیار به چیزی زدن، آجیدن.

ئاژۆ : حمص، (ز). پی گیری، تعقیب، برداشتن رد پا.

ئاژۆتن : م. دخالت بی مورد کردن ، پریدن در کاری یا چیزی.

ئاژۆتن : م، (ز). گله را شبانه چرانیدن.

ئاژۆدان : م، (ز). هی کردن الاغ، سیخونك کردن، رانندگی کردن.

ئاژووواژ : ص. پریشان، شوریده، مضطرب، سرگردان، هاج و واج، متحیر، سرگشته، هاژ.

ئاژوین : م، (ز). پراکنده بودن، بی نظم بودن.

ئاژەڵ :نک . ئاژاڵ.
ئاژینه : ا، (ز). قاشقك آسیا.
ئاس : ا. آس.



ئاسا : پسوندی که از برخی کلمات صفت می سازد مانند: کلمه «ته ن ئاسا» یعنی تن‌آسا.
ئاسا : آسا، پسوندی که معنای شبیه و مانند به کلمات می دهد.
ئاسان : ص، ق. آسان، راحت، سهل، بدون اشکال.
ئاسانه : ا. آستان، آستانه، درگاه، کفش کن.



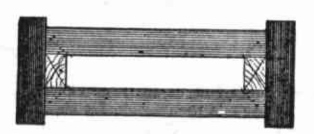
ئاساو : ا، (ه). محل آماس، نقطه تورم.
ئاسایش : ا مصـ. آسایش، آرامش، فراعت راحتی، آسودگی، سکون.
ئاسایشت : نک . ئاسایش.
ئاسایشگا : امر. آسایشگاه.
ئاسایی : آسا، پسوندی که معنای شبیه به کلمات می دهد.

ئاست : ا. محل، جا، مکان.
ئاستان : نک . ئاسانه.
ئاستانه : نک . ئاسانه.
ئاستن : م. گذاشتن، بجای گذاشتن، قرار دادن.
ئاستەڕ : ا. آستر.
ئاستەم : ص، آهسته، یواش، آرام، سبك.
ئاستەی : م. اجازه دادن.
ئاسرم : ا. زکام، سرماخوردگی.
ئاسرمه : ا. چرم پهن و درازیست بسته بپالان که روی کپل الاغ قرار می گیرد، آشرمه، آدرمه.
ئاسك : ا. آهو، جیران، غزال.



ئاسمان : ا. آسمان.
ئاسمان جل : ص مر. آسمان جُل، فقیر، ندار، بی چیز.
ئاسمان چته‌وره : امر. یك نوع بازی بچه‌ها، آفتاب مهتاب.
ئاسمان و ڕێسمان : آسمان و ریسمان، حرفهای بی‌ربط، چیزهای نامربوط.
ئاسمانه : ا. آسمانه دهان، کام، سقف دهان.

ئاسمانی : ص نسب. رنگ آبی آسمانی منسوب به آسمان، آسمانی.
ئاسمین : ا. یاسمن، درختچه‌ای از تیره زیتونیان.
ئاسن : ا. آهن.
ئاسنجاو : ا. ظروف مسی.
ئاسن دڕك : امر. سیم خاردار.
ئاسن ڕوبا : آهن‌ربا.



ئاسن فڕێن : نک. ئاسن روبا.
ئاسنگەر : ص شغل. آهنگر.
ئاسنگەری : ح مص. آهنگری، حدادی.
ئاسنی : ص نسب. آهنی، آهنین.
ئاسنین : نک. ئاسنی.
ئاسۆ : ا. افق.
ئاسۆ : ا. گردنه.
ئاسۆ : ا. شبح مانند، سیاهی شخص یا چیز از دور.
ئاسۆك : ا. سایه.
ئاسۆگه : ضمیر، او.
ئاسۆگه : افق.
ئاسوودە : امف. آسوده، راحت، فارغ، فارغ بال، مطمئن.
ئاسەڕ : ا. آستر.
ئاسەێ : (ه)، نک. ئاستن.
ئاسێ : ص. مشکل، سخت.
ئاسیاو : ا. آسیاب.
ئاسیاوان : ا، ص. آسیابان، استاد آسیا، آسیاب استاد.
ئاسیاوانه : ا. مزد آسیاب، آسیابانه.
ئاسیب : ا. آسیب، صدمه، زیان، خسارت، آفت، بلا، نکبت، گزند.
ئاسین : ا. آستین.
ئاسیو : نک. ئاسیب.
ئاش : ا. آش.
ئاش : ا. آسیاب.
ئاش : ا. لعاب، آهار.
ئاشاخه : ص. میوه کهنه و ریخته پای درخت.
ئاشانه : نک. ئاسیاوانه.
ئاشپەز : افا. آشپز، طباخ، خوالیگر.
ئاشپەزخانه : امر. آشپزخانه، مطبخ.
ئاشتی : ح مص. آشتی، سازش، صلح.
ئاشتی دان : م. آشتی دادن، صلح انداختن بین دو یا چند کس.
ئاشتی کردن : م. آشتی کردن، سازش کردن.
ئاشچی : نک. ئاشپەز.
ئاشخاڵ : ا. آشغال، زباله، خاکروبه، آخال.
ئاشخاڵدان : امر. آشغالدان، ظرف زباله، زباله دان.
ئاش خوەری : امر. آش خوری.
ئاشدار : افا. لعاب دار.
ئاشدار : افا. نم دار.
ئاش رشته : امر. آش رشته.
ئاشرمه : ا. آشرمه، آدرمه.


ئاشرمه

ئاشغاڵ : نک . ئاشخاڵ.

ئاشغاڵدان : نک . ئاشخاڵدان.

ئاشفته : امف. آشفته، درهم، پریشان، شوریده، مضطرب، بی نظم.

ئاشك : ا، (ز). معده.

ئاشکار : ص. آشکار، روشن، آفتابی، دیار، پیدا، علنی.

ئاشکرا : نک . ئاشکار.

ئاشکرا بوون : م. آشکار شدن، آفتابی شدن، روشن شدن.

ئاش ماس : امر. آش ماست.

ئاش ماست : نک . ئاش ماس.

ئاشمای : م، (ه). نوشیدن.

ئاشنا : ص. آشنا، آگاه، بلد، شناخته.

ئاشنا بوون : م. آشنا شدن، شناختن، بلد بودن، آگاهی داشتن.

ئاشناس : نک . ئاشنا.

ئاشناسی : ح مصـ. آشنایی، شناسایی، معرفت، اطلاع، دوستی.

ئاشناو رۆشنا : آشنا روشنا، آشنا.

ئاشنایی : نک . ئاشناسی.

ئاشنایەتی : نک . ئاشناسی.

ئاشۆ : ا. آشوب، فتنه، طغیان، شورش، انقلاب، ازدحام، حال بهم خوردگی.

ئاشۆ پاشۆ : ص. آشفته در خواب، آشفته، درهم، خواب پریشان.

ئاشۆت : ا. بهمن ماه.

ئاشووب : نک . ئاشۆ.

ئاشووب تەڵەب : افا. آشوب طلب، انقلابی، فتنه جو.

ئاشووب کردن : م. آشوب کردن، فتنه بپا کردن، در هم ریختن.

ئاشووب گەر : ص فا. آشوبگر، فتنه جو، شورش گر.

ئاشووب گێر : نک . ئاشووب گەر.

ئاشووژن : ا، (ز). نخ پرگ.

ئاش و لاش : ص مـر. آش و لاش، از هم پاشیده، متلاشی، لت و پار، له و لورده، درب و داغان.

ئاش وەستا : نک . ئاسیاوان.

ئاشەڤان : نک . ئاسیاوان.

ئاشەوان : نک . ئاسیاوان.

ئاشی : ح مصـ. ناداری، تهیدستی، فقر، پریشان حالی، بینوایی، زحمت.

ئاشێف کرن : م، (ز). وجین کردن.

ئاشێگه : ا، (ز). زمین سخت.

ئاشێو : ا. بلا. بدبختی، تصادف بد، اتفاق بد.

ئاشیانه : ا. آشیانه، لانه، آشیان.



ئاشیرەت : ا. اشاره، گوشه، کنایه.
ئاشیرەت کردن : م. اشاره کردن، گوشه زدن، کنایه زدن.
ئاغا : ص، ا. آغا، آقا، ارباب.
ئاغا بانوو : امر. نام پارچه‌ای، آغا بانو.
ئاغزۆنە : ا. سگک.
ئاغزە : ا. مشتوك، فیلتر سیگار.
ئاغلە وێك : ا، (ز). ماهی تابه.



ئاغوز : ا. ماك، آغوزه، آغُز.
ئاغول : ا. آغل، جای شبانه حشم.
ئاغە : نک. ئاغا.
ئاغە بانو : نک. ئاغا بانوو
ئاغەڵ : نک. ئاغول.
ئاغەیی : ح مص. آقایی، بزرگواری.
ئافتابە : ا. آفتابه.
ئافتاو : ا. آفتاب، نور خورشید، روز آفتابی.
ئافتا و گەردان : ا. لبه کلاه، آفتاب گردان، سایبان.
ئافتاوە : نک. ئافتابە.
ئافتاوی : ص نسب. آفتابی، روشن، آشکار، ظاهر.
ئافتووش : ص، (ز). کسی که زیاد در کار مردم دخالت می کند، فضول.
ئافر : ا، (ز). آخور.
ئافرەت : ا. نام عمومی برای زنان و دختران.

ئافشووژنْ : ا. نخ پرگ.
ئافوور : ا. گوزن.



ئافەت : ا. آفت، بلا.
ئافە رۆز : (ه). طلوع «بر آمدن» ماه و خورشید و ستارگان.
ئافەرەم : آفرین، بارك الله، زه.
ئافە رینە ندە : افا. آفریننده، پروردگار، رَبّ.
ئاڤ : ا، (ز). آب.
ئاڤا : ص، (ز). آباد، معمور، دایر.
ئاڤار : ا. پوست دباغی شده.
ئاڤاری : ص. گمراه.
ئاڤاهی : ا، (ز). آبادی، ده، روستا، آبادانی.
ئاڤخیز : ا، (ز). آبخیز، زمین آبخیز، آب جاری از زمین آب خیز، آبزا.
ئاڤدانك : ا، (ز). ظرف آب.
ئاڤدەڤ : ا، (ز). ترموس، فلاسك، قمقمه.
ئاڤدەل : ا. دراج نر.
ئاڤدین : م، (ز). تلافی کردن، کیفر دادن، تقاص گرفتن.
ئاڤرِوومەند : ص، (ز). آبرومند.

ئاڤدەل

ئاڤرێ : ا. بیراهه، بیراه.
ئاڤرێژ : ا، (ز). آبریز.
ئاڤرمیش : ا، (ز). ابریشم.
ئاڤزی : ا، (ز). آبخیز، آبزا.
ئاڤزیم : ا، (ز). چشمه بهاره.
ئاڤژەن : ا، (ز). شناگر، ملوان.
ئاڤس : ا، ص، (ز). آبستن.
ئاڤشۆ : ا. پس آب.
ئاڤشیز : ا، ص، (ز). آب گل آلود.
ئاڤشیله : ا. آبغوره.
ئاڤگینه : ا، (ز). شیشه، شیشه آلات.
ئاڤگیر : ا، (ز). آبگیر، محل جمع شدن آب.
ئاڤی : ص نسب، (ز). آبی، کشت آبی.
ئاڤێتن : م، (ز). پرت کردن، انداختن، دور انداختن.
ئاڤیر : عدهٔ زن.
ئاقید : ا. شیره غلیظ.
ئاقیق : ا. عقیق.
ئاکار : ا. کردار، اخلاق.
ئاکام : ا. انجام، سرانجام، پایان، خاتمه، انتهی، فرجام، غایت، عاقبت.
ئاگا : ص. آگاه، مطلع، آشنا، دانا به موضوع، با خبر، متوجه.
ئاگادار : نک. ئاگا.
ئاگا کردن : م. آگاه کردن، اطلاع دادن، خبر کردن.
ئاگاه : نک. ئاگا.
ئاگاهی : ح مص. آگاهی، اطلاع، خبر، پلیس مخفی.
ئاگر : ا. آتش.
ئاگربار : افا. آتشبار.
ئاگر بازی : آتشبازی.
ئاگربەس : امر. آتش بس.
ئاگر پارە : ص مر. آتشپاره زرنگ، چابك، موذی.
ئاگر پەرەس : افا. آتش پرست، گبر، زردشتی.
ئاگرتێ بەربوون : م. آتش... در افتادن، آتش گرفتن.
ئاگرتێ بەردان : م. آتش... انداختن، آتش زدن.
ئاگر چوون : نک. ئاگرتێ بەربوون.
ئاگر خۆش : ص مر. خوش صحبت، شیرین زبان.
ئاگرخۆش کەر : فتنه.
ئاگردان : امر. آتشدان، منقل.
ئاگردان : امر. آتش زدن، آتش در انداختن.
ئاگردان : م. آتش کردن اسلحه.
ئاگر دانك : (ز). آتشدان، منقل.
ئاگر ڕۆشن کردن : م. آتش روشن کردن، آتش زدن، بلوا بپا کردن.

ئـاگـر کـردنـەوە : نـک . ئـاگـر ڕۆشـن کردن.
ئاگر کوژێن : افا. آتش خاموش کن، آتش نشانی.
ئاگر گرتن : م. آتش گرفتن.
ئاگر گوشك : ا، (ز). چاه زنخدان، چانه.
ئاگرگەشەوکەر : افا. آتش به پا کن، آتش افروز، آتش روشن کن.
ئـاگـر گـیـان چـوون : م. آتـش بـه جـان افتادن.
ئاگرنانەوە : نک. ئاگر ڕۆشن کردن.
ئاگرۆك : ص فا، (ز). آشوبگر، آتش به پا کن، فتنه. دو رو، دغل.
ئاگرە : ا. آتشك، کوفت.
ئاگرەکلێ : ح مص. آتش بازی.
ئاگروان : ص.آتشبان، تون تاب.
ئاگری ژێرکا : ص مر. آتش زیر کاه، مزور، متقلب، آبزیرکاه.
ئاگرین : ص نسب. آتشین، آتشی.
ئاگوردی : ا. سوخت.
ئاگە : ق، (ه). آنجا
ئاڵ : ا. بلندترین انگشت دست.
ئاڵ : ا. رنگ سرخ، سرخ، گلی.
ئاڵ : ا. آل، موجودی خیالی که زن تازه زا را اگر تنها بماند صدمه می زند.
ئاڵ : ا. کرنگ، رنگی برای اسب.
ئاڵا : قلم.
ئاڵا : پرچم، عَلَم، بیداخ.
ئاڵاخ : ا. وجین، علف هرز.

ئالاستن : م، (ز). لیسیدن.
ئاڵامەت : ا. سرماخوردگی، زکام.
ئـاڵان : م. پـیـچ خـوردن دو چـیـز بـهـم، پیچیده بهم.
ئاڵاندن : م. باد دادن، تاب دادن، پیچ دادن دو چیز به همدیگر.
ئاڵاو : ا. الو، گرما، حرارت.
ئـاڵایـش : ا مـصـ. آلایـش، آلـودگـی، ناپاکی.
ئاڵایش : ا. آرایش.
ئاڵایش : ا. شب‌نشینی.
ئاڵایشت : آلایش، آلودگی.
ئاڵایی : ص. رنگارنگ، متلّون.
ئـاڵ بـوونـەوە : م. کـنـد شـدن دنـدان در نتیجه خوردن ترشی.
ئاڵتوون : ا. طلا، زر.
ئالخواج : ا. انگشت اشاره.
ئاڵدۆز : امف. مطلاّ، طلا دوزی شده.
ئاڵشت : ا. شبنم یخ زده، پژُ.
ئاڵشت : تعویض، عوض، بدل.
ئالشك : ا. سرماریزه، پژ.
ئالش وێرش : داد و ستد.
ئالف : ا. علف، علیق.
ئالفته : خو گرفته، اهلی.
ئاڵفجار : ا، جار، علفجار، کلش جار، مرتع.
ئالك : ا. علف.
ئاڵگ : تورم غدد لنفاوی در نتیجه زخم و عفونت در اعضاء.
ئاڵۆ : ا. دایی.

ئاڵۆز : ص. عصبانی، عصبی، آتشی، آزرده.
ئاڵۆز بوون : م. عصبانی شدن، آتشی شدن.
ئاڵۆزی : ا. عصبانیت، خشم.
ئاڵۆش : ا مص. خارش.
ئالوو : ا. آلو.
ئالوو : نک. ئالگ.
ئاڵووالا : نک. ئاڵایی.
ئالووبالوو : ا. آلبالو.
ئاڵیوبۆڵ : ص. انگور ترش و شیرین.
ئالووچه : ا، (ز). آلوچه، آلو.
ئالووده : ص، آلوده، ناپاك، گند. ناتمیز، چركین، كثیف، نجس، بدنام.
ئالوده بوون : م. آلوده شدن، گرفتار شدن، مبتلا شدن.
ئالووز : ا، (ز). غم، غصه، رنج، اندوه.
ئالووشه : ا، (ز). فَك.
ئاڵووگۆڕ : نک. ئاڕو و گۆڕ.
ئالووله : ا، (ز). كوچه تنگ و باریك.
ئالوونەك : ا. آلونك، كَپر، كومه، خانه كوچك.
ئاڵه : ا. بیماری جلدی خانمهای آبستن كه پوست لك می گیرد.
ئاڵەت : ا. فلفل سیاه.
ئاڵەته فەرەنگی : ا. پیپار، فلفل سبز.
ئاله‌كه : ا. تراخم.
ئالهه : ا. امید، آرزو.
ئالی : ا، (ز). طرف، جانب، وجه، روی.
ئالی‌خەیر : ص مر. عاقبت بخیر.
ئالیشك : نک. ئاڵشت.
ئالیك : ا، (ز). علیق، علف، نواله‌ای كه به حیوان داده می شود.
تالیۆر : ا، (ز). سیب سرخ.
ئالیكار : ص فا. یاری دهنده.
ئالین : م. پیچ خوردن.
ئالینك : ا. پیچك.





ئام : ا، (ز). مادر.
ئاماده : ص. مهیا، آماده، حاضر، كمر بسته.

ئاماده بوون : م. آماده شدن، مهیا شدن.
ئامادە کردن : م. آماده کردن، مهیا کردن، حاضر کردن.
ئاماس : ا. آماس، ورم، باد، خیز، خامباد.
ئاماس کردن : ا. آماس کردن، ورم کردن، باد کردن، باد آوردن.
ئامان : م، (ه). آمدن.
ئامان : ا. امان، زنهار، پناه.
ئامان : ظرف مسینه.
ئامانج : ا. هدف، مقصود، نشانه، مقصد.
ئامانج : قوم و خویش.
ئامانەت : ا. امانت، سپرده.
ئامانەنە : ا، (ه). مرسوم، باب، معمول، مد، مد روز، تازه در آمده.
ئامباز : ص. همباز، همقد و همسن، همبازی.
ئامراز : ص. همراز.
ئامسەر : ص. همسر.
ئامشۆ : آمد و شد، آمد و رفت، نشست و برخاست، معاشرت.
ئامقە : ص، ا. دچار، درگیر، مبتلا، گرفتار، مواجه، گلاویز.
ئامك : ا. عمه.
ئامۆچیاری : ا. اندرز، نصیحت، پند، آموزش.
ئامۆر : ا. خیش.
ئامورزیده : امف. آمرزیده، عفو شده، بخشوده.
ئامۆزا : ا. عموزاده.
ئامۆزازا : ا. فرزند عموزاده.
ئامۆزاگ : نک. ئاموزا.
ئامۆژگار : ص، ا. معلم، آموزگار، ناصح.
ئامۆژن : امر. زن عمو.
ئامۆژیاری : نک. ئامۆچیاری.
ئاموش : ص، خاموش، آرام.
ئامووخته : امف. آموخته، آموزش یافته.
ئامووزش :امص. آموزش، تعلیم.
ئامووزشگا : امر. آموزشگاه، مدرسه.
ئام و شۆ : نک. ئامشۆ.
ئامە : ا. مادر.
ئامەد : ا. شانس، اقبال، آمد، شگون.
ئامەدکردن : م. آمد کردن، شگون داشتن.
ئامەد و شود : نک. ئامشۆ.
ئامە رزیان : م. آمرزیده شدن، عفو شدن، بخشیده شدن.
ئامەو : نک. ئامەد.
ئامیار : ص. یاور، همکار.
ئامیان : ا. مایه، مایه خمیر، مایه ماست و پنیر.
ئامێته : امف. آمیخته، قاطی، درهم.
ئامیر : ا. ابزار.
ئامێزش : امص. آمیزش، اختلاط، معاشرت، مباشرت.
ئامێژن : ا. مایه ماست و پنیر.
ئان : ا. آن، جذابیت.

ئانه : گانه مانند در: «دووانه» یعنی دوگانه.

ئانه : (ه). آن.

ئانه: ا. مادر.

ئانقەس : عمداً.

ئانگو : ا. آونگ.

ئانەشا : ض، (ه). ضمیر. آنان، آنها.

ئانیسك : ا. آرنج.

ئانیشك : نک . ئانیسك.

ئانیشا : نک . ئانەشا.

ئانین : م، (ز). آوردن.

ئاو : ا. آب.

ئاو : منی.

ئاو : لعاب ظروف لعابی، لعاب آش.

ئاوا : نک . ئاباد.

ئاوا : ص. گشاد، وسیع.

ئاوا بوون : م. غروب کردن آفتاب.

ئاوات : نک . ئارە زوو.

ئاواتە خواز : نک . ئاروە زوومەن.

ئاواتی : امف. خواسته، به آرزو خواسته، درخواست شده.

ئاوادانی : ح مص. آبادانی، عمران، آبادی.

ئاوار : ا. آوار، دیوار خراب شده.

ئاوار : ص. آبدار، میوه آبدار.

ئاوارتن : م. جدا کردن.

ئاوارته : ص. جدا، مستثنی، تنها، منفرد، منفصل.

ئاوارخانه : امر. آبدارخانه.

ئاواره : ص. آواره، دربدر، سرگشته، بی خانمان، سرگردان، خانه بدوش.

ئاواره یی : ح مص. آوارگی، سرگشتگی، دربدری، خانه بدوشی، سرگردانی.

ئاواز : ا. آواز، نغمه، آهنگ، آوا، صدای بلند.

ئاوازنگ : ص. نام به بدی در رفته، شهرت بد، بدنام، بدنامی.

ئاواز خوەندن : م. آواز خواندن.

ئاواز خوّێن : افا. آواز خوان، خنیاگر، خواننده.

ئاوازه : ا. آوازه، شهرت، معروفیت.

ئاواژ : ص. برگشته، از این رو به آن رو شده (لباس).

ئاواق : ص. گشاده، باز، پهن، وسیع.

ئاوا کردن : م. آباد کردن.

ئاوال : ص. رفیق، دوست.

ئاواله : ص. گشاده، باز.

ئاوان : نک . ئاباد.

ئاوان : ا. هاون.

ئاوان : ص. گشاد، پهن، زیاد، باز، وسیع.

ئاوانته : ص. مفت، مجانی.

ئاوانی : نک . ئاوادانی.

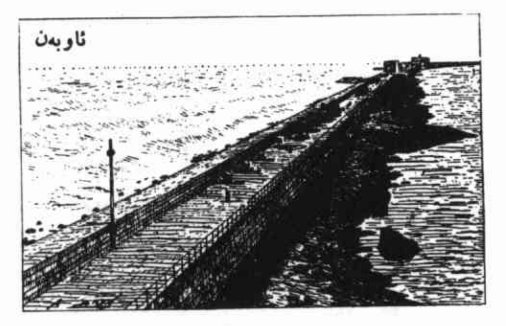
ئاوایی : نک . ئابادی.

ئاو باره : محل عبور آب از بالا به پایین، ناوسمان.

ئاوباز : افا. آب باز. غواص، ملوان، شناگر.

ئاوبەن : ص، ا. آب بند، سد کوچك، استسقاء.

ئاوبەندی : ح مصـ. آب بندی، «بستن» معبر آب.



ئاوبەن

ئاوبەنی : نک . ئاوبەندی.

ئاوبوون : م. آب شدن، حل شدن، آب شدن جامدات در نتیجه حرارت، آب شدن از خجالت، فروختن و از سر باز کردن.

ئاوپاش : امر. آب پاش.



ئاوپاڵ : امر. کفگیر، وسیله پالایش مایعات.

ئاوپرژێن : م. آب پاشی کردن.

ئاو پژاندن : نک . ئاو پرژێن.

ئاویژ گنای : (ھ)، نک . ئاوپرژێن.

ئاوپژێن : نک . ئاوپرژێن.

ئاوپشانن : نک . ئاوپرژێن.

ئاو پە نگ : امر. آبگیر، تالاب، گودال بزرگ.

ئاوتاڵ و سوێڵ : ص. آب تلخ و شور، کنایه از زشت و زیبا.

ئاوتەڵا : آب طلا.

ئاوتەنی : ح مصـ. آب تنی، شنا، مله.

ئاوتەنی کردن : م. آب تنی کردن، شنا کردن، مله کردن.

ئاوجز : ص . زخم آب کشیده، زخم آلوده و چرك کرده.

ئاوجۆ : امر. آبجو.

ئاوچاودان : م. چشم چرانی کردن.

ئاوچاو سەنن : م. آب چشم از کسی گرفتن، ترساندن.

ئاوچك : ا. آب چك، قطره آب که می چکد.

ئاوچڵاو : ا. آب چلو، ابریس، آشام، آشاب.

ئاوچنین : م. آب گرفتن، عصاره گرفتن.

ئاوچوڕ کردن : م. چلاندن، آخرین قطره آب پارچه‌تر را گرفتن، خشك کردن.

ئاوچوون : م. آب رفتن، کوتاه شدن پارچه در نتیجه خیس شدن.

ئاوخانه : امر. آبخانه، مستراح، مَبرز، مبال، خلا، ادبخانه.

ئاوخوا : امر. آب نمك.

ئاوخواردنەوە : م. آب خـوردن، آب نوشیدن.

ئاوخوەری : امر. آب خوری، لیوان، گیلاس.

ئاوخێز : امر. آب خیز، آبزا، زەزار، خیزاب.

ئاوداخستن : نک . ئاودان.

ئاودار : افا، ص. آبدار، پر آب، میوه آبدار.

ئـاودار : افا. آبدار، کسی که چای درست می کند.

ئاودارخانە : امر. آبدارخانە.

ئاوداری : ح مصـ. اساس آبدارخانە.

ئاو داشتن : نک . ئاودان.

ئاودامان : ا. لباس بلند، ماکسی ژوپ.

ئـاودان : م. آب دادن، آب انداختـن، آبیاری کردن.

ئـاودانـەوە : م. آب دادن شـمـشـیـر و فلزات.

ئاو دڕ : ا. آبرفت، گنداب، زمینی که آب آن را بـریـده بـاشـد، آشـکـفـت، آبکند.

ئاودڕکە : نک . ئاودڕ.

ئاودز : نک . ئاوجز

ئاودزەك : ا. آب دزدك، قطره چکان.



ئاوەدزەك : ا. حشرەای از دسته راست بالان از رده حشرات شاخه بند پائیان.

ئاو دزەك : امر. کاغذ خشك کن.

ئاو دۆ : دوغ.

ئاودونان : ا. آب نبات با اسانس نعنا.

ئاودۆخەیار : امر. آبدوغ خیار.

ئاودەسخانە : نک . ئاوخانە.

ئاودەل : ا. دراج نر.

ئـاودەم : ا. آب دهـان، تـف، خـدو، بزاق.

ئاودەنگ : ص مر. همصدا، هم‌آواز.

ئاودیدە : ص مر. آب دیدە، متاع آب دیـدە، آهـن آب دیـدە، آواریـه (اصطلاح بازار).

ئـاودێـر : ص مـر. آبیـار، کـسـی کە زراعت را آب می دهد.

ئـاودێـران : م. آب دادن، آب یـــاری کردن.

ئاور : ص. آبستن، آتش.

ئاورا : ص. گرسنە.

ئـاورایـی : ح مصـ، (ە). گرسنگی، جوع.

ئاوردانەوە : م. واپس‌نگریستن ،پس‌دادن.

ئاور دوو : سوخت، سوختنی.

ئـاوڕژانـدن : م. آب ریختـن، کنایە از راهی بسوی بدی باز کردن.

ئاوڕژانن : نک . ئاورژاندن.

ئاوّ ڕۆشنە و کەرە : ا. سنجاقك.

ئاوڕگ : ا. اجاق.

ئـاو ڕوو : ا. آبرو، شرم، حیا، عزت، سنگینی، حیثیت اجتماعی.



ئاورۆشنەوکەرە

ئاوڕوو بـردن : م. آبـرو بـردن، آبـرو ریزی کردن.

ئـاوڕووت : ص. آبــروت، اوروت، مرغی که در آب گرم پرهایش را کنده باشند.

ئـاوڕووت کـردن : م. آبـروت کـردن، اوروت کردن.

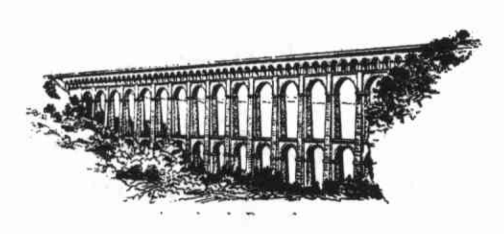
ئـاوڕوو چـوون : م. آبـرو رفـتـن، بی آبرو شدن.

ئاوڕوومەن : ص. آبرومند، شریف.

ئاوڕوومەند : نک. ئاوڕوومەن.

ئاوڕوونکەرە : نک. ئاو ڕۆشنە وکەرە.

ئاو ڕەو : ا. آبراهه، راه آب، آب رو.



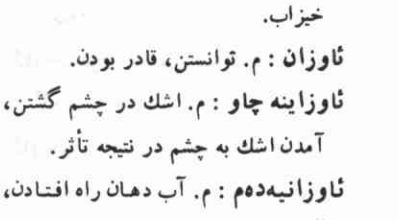
ئـاوڕێز : ا. آبریز، جایی که آبهای اضافی بدان جا می رود. مَبَرز، مبال.

ئاوڕیز : نک. ئاورێز.

ئاوڕەنگ : ص مر. همرنگ.

ئاورێشم : ا. ابریشم.

ئاوز : ا. فهم، هوش.



ئـاوزا : آبـزا، آب خـیــز، زەزار، خیزاب.

ئاوزان : م. توانستن، قادر بودن.

ئاوزاینه چاو : م. اشك در چشم گشتن، آمدن اشك به چشم در نتیجه تأثر.

ئاوزانیەدەم : م. آب دهان راه افتادن، آب از لب و لوچه راه افتادن.

ئاوزوونه : ا. زبانه، گل کمر.

ئاوزەنگی : ا. مهمیز.



ئاوزیاگ : ص، ا. میوه نیم رس.

ئاوزینگ : ا. دم واپسین.

ئاوس : ص، ا. آبستن.

ئاوسارك : ا. آب سرد کن، قطرات آبی که در یخچالهای طبیعی کرم مانند در اطراف برف پیدا می شوند که از آنها در تابستان برای خنك کردن آب استفاده می شود.

ئاوسان : م، (ه). ماسیدن، ورم کردن، باد آوردن، آماس کردن.

ئاوساو : امف. متورم، آماسیده، باد کرده، آب آورده.

ئاوسی : ح مص. آبستنی.

ئاوسێ : ص. همسایه، جار.

ئاوشار : ا. آبشار.

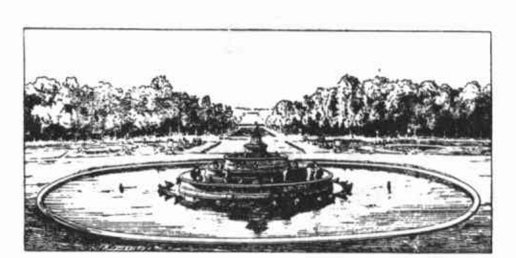
ئاوشنگ : ص، ا. حیوانی که شیر آمده

باشد.
ئاوقه : ص، ا. دچار، درگیر، گرفتار، مواجه، مبتلا، گلاویز.
ئاوقه د : ص، امر. همقد.
ئاوقۆره : امر. آب غوره.
ئاو کردن : م. آب کردن، آب کردن جامدات، گداختن.
ئاوکەش : افا. آبکش، کسی که آب می کشد، سقا، غذای شور که آب می کشد.
ئاوکوڵ : ا. آب جوش.
ئاوکێش : نک. ئاوکەش.
ئاوکێشان : م. آب کشیدن از چاه، آب کشیدن پارچه.
ئاو گرتن : م. آب گرفتن، عصاره گرفتن.
ئاو گۆشت : امر. آبگوشت.
ئاوگەردان : امر. آبگردان.



ئاوگیر : امر. آبگیر، حوض تالاب، استخر، گودال پر از آب، غدیر.
ئاوگیری : آب گیری.
ئاول : ا. دره کوچك.
ئاولاوی : ص. آبله گون.
ئاولووت : ا. آب بینی، چلم.
ئاوڵە : ا. آبله.
ئاولەدنگاکوتان : م. آب در هاون کوبیدن.

ئاولەمە : ا. تودلی، جنین حیوانات، بره تودلی.
ئاوماڵ : ص. همخانه، همسایه، همانند.
ئاومتەی : (هـ)، نک. ئاورژاندن.
ئاومروار : آب مروارید، آب سفید.
ئاومجیای : (هـ)، نک. ئاورژاندن.
ئاو نەدیده : ص، امر. آب ندیده، پارچهٔ تازه شسته نشده.
ئاونگ : ا. آونگ، آویزان، انگوری که در پاییز به سقف آویزان کنند ودر زمستان از آن استفاده نمایند.
ئاونگ : ا. شبنم.
ئاونه : ا. میله قلیان.
ئاونەوات : امر. آب نبات، تافی.
ئاونما : ا. آب نما، حوض، استخر.



ئاوورکەردەی : (هـ)، نک. ئاودان.
ئاووستەیره : (هـ). نک. ئاودان.
ئاووگۆشت : ا. طاس کباب، تاس کباب.
ئاو و تاو : آب و تاب.
ئاو و ڕەنگ : آب و رنگ.
ئاو و گڵ : آب و گل.
ئاو و هەوا : آب و هوا.

ئـاووەری : ا، (ه). آبخوری، لیـوان، گیلاس.

ئاوەدان : نک . ئاباد.

ئاوەدانی : نک . ئاوادانی.

ئاوەر : ا. باور، یقین.

ئاوەر : ا، (ه). آخور.

ئاوە ڕێس : ا. نوعی کرباس.

ئاوەز : نک . ئاوز.

ئاوەزێ : ا. آب زا، نمناك، زەزار، آب خیز.

ئاوەژوو : ص. برگشته، این رو آن رو شده (لباس).

ئاوەسوو : آبسود، آدم بی عار، نازا، بچەای که در اثر تنبیه زیاد از تنبیه متأثر نمی شود، چرمی که در نتیجه ماندن در آب چغر شده است.

ئاوەشی : ا. بیماری پستان حشم.

ئاوەکی : ص نسب. آبکی، رقیق، تَر، ضعیف، حیوانی که از گله خود دور مانده یا به گلهٔ دیگر رفته باشد.

ئاوەل : ص. همدم.

ئاوەلا : نک . ئاواله.

ئاوهەڵچنه : افا. آب چین، کاغذ آب خشك کن.

ئاوەڵزاوا : ا، ص. باجناغ، همریش.

ئاوەڵناو : ا. صفت دستوری.

ئاوەنووس : ا. آبنوس.

ئاوەنیا : امر. آبست، آبسته.

ئاوهەڵ کردن : نک . ئاودان.

ئاو هۆر که ردی : (ه)، نک . ئاودان.

ئاوی : ص نسب. آبی، رنگ آبی.

ئاوی : ص نسب. آبی، زمین آبی، کشت آبی، غیر دیم.

ئاوی : ا، (ه). آب.

ئاویار : ص مر. آبیار.

ئاویاری : ح مص. آبیاری.

ئاویتن : م. پرت کردن.

ئاوێته : امف. آمیخته مخلوط، ممزوج، درهم، قاطی.

ئـاوێـته کـردن : م. آمیختـن، مخلـوط کردن، قاطی کردن.

ئاوێتەیی : ح مص. آمیختگی، اختلاط، نشست و برخاست، معاشرت.

آویر : ا، (ه). آتش.

ئاویرگا : امر، (ه). آتشکده، آتشگاه.

ئاویره : امر، (ه). آتشك.

ئاویره قوونه : امر. کرمك، اکسیور.

ئاوێز : ا. نوعی زینت زن.

ئاوێز : ص. آویزان، آویخته.

ئاوێز : ا. بلور و آویزهای چلچراغ، منشور بلورین.



ئاوێزان : ص. آویزان، آویخته، معلق، آونگ.

ئـاوێزان کـردن : م. آویـزان کـردن،

معلق کردن، آویختن.

ئاوێژه : ا. زمین آبی.

ئاوێشتن : م. دور انداختن، انداختن پرت کردن.

ئاوێنه : ا. آئینه، آینه، جام.



ئاویه : گل اندود.

ئاویه : ا، (ه). آب.

ئاویەدان : م. اندودن، گل اندود کردن.

ئاویەر : ا. کوهی در جنوب غربی شهر سنندج.

ئاه : آخ، وای، افسوس.

ئاهار : ا. آهار.

ئاهار دان : م. آهار زدن.

ئاهسته : ص. آهسته، یواش، بی سر و صدا، ساکت.

ئاهسته‌گی : ح مص. آهستگی، کندی، درنگ.

ئاهۆ : ص. ننگ، صرع، دیوانگی.

ئاهوو : ا. آهو، غزال، جیران.

ئاهەڕا : امر. کوره راه.

ئاهەك : ا. آهك.

ئاهەنگ : ا. آهنگ، ترانه، آواز.

ئاهەڵکێشان : م. آه کشیدن، آخ گفتن.

ئاهیر : ا، (ه). آتش.

ئاهین : م. آه کشیدن، نالیدن.

ئای : صت. آه، آخ، آی.

ئایا : از ادات استفهام. آیا.

ئایاکو : نک. ئایا.

ئایساندن : م. افروختن آتش.

ئایسه : ص. آیسه، نزا.

ئایل : ص. ستمگر.

ئایلەمەن : ا. سار.



ئایەر : ا، (ه). آتش.

ئایەنه : ا. آینده، آتی.

ئایەن و ڕەوەن : نک. ئامشۆ.

ئاینه : نک. ئاوێنه.

ئاینەبەنی : ح مص. آینه بندی.

ئاینەیدێق : ا. آینهٔ دق.

ئایین : ا. آئین، آیین، رسم، روش، معمول، شیوه.

ئبلیس : ا. ابلیس، شیطان، اهرمن.

ئتاعەت کردن : م. اطاعت کردن، فرمان بردن، گردن نهادن.

ئتحاد : امص. اتحاد، یگانگی، پیوستگی، اتفاق، ائتلاف.

ئتفاق : امصـ. اتفاق، اتحاد، رویداد، هم آهنگی، هم بستگی.

ئتفاق که فتن : م. روی دادن، اتفاق افتادن.

ئتفاقی : ص نسبـ. اتفاقی، تصادفی، ناگهانی، غیر منتظره.

ئتکا : امصـ. اتکاء، پشت گرمی، اعتماد.

ئتلیس : امصـ. انزجار، نفرت، دوری، گریز، اجتناب.

ئتمینان : امصـ. اطمینان، اعتماد.

ئجتماع : ا. اجتماع، گروه، جامعه، جلسه.

ئحاته : احاطه، دوره «کردن»، آگاهی زیاد.

ئحترام گرتن : م. احترام کردن، عزت نهادن، حرمت داشتن.

ئحترام نیان : نک. ئحترام گرتن.

ئحتنا : امصـ. اعتناء، توجه، دقت، ملاحظه.

ئحتیاج : امصـ. احتیاج، نیاز.

ئحساس : امصـ. احساس.

ئحسان : امصـ. احسان، نیکی، نیکوکاری، مرحمت، بخشش.

ئختراع : امصـ. اختراع، ابداع، نوآوری، خلق.

ئختساس : امصـ. اختصاص، تخصیص، خاص، ویژه.

ئختلاف : امصـ. اختلاف، نزاع، کشمکش.

ئختیار : امصـ. اختیار، قدرت، حق، برگزیدن.

ئخراج : امصـ. اخراج، تبعید.

ئخماس : امصـ. اغماض، چشم پوشی، گذشت.

ئدێ : ض، (ه). او.

ئرس : ا. ارث. میراث. مرده ریگ.

ئرس‌بەر : ا، ص. وارث.

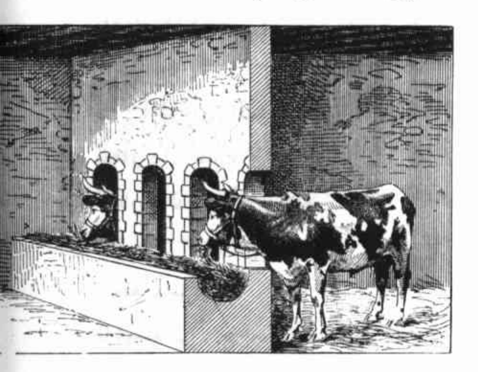
ئزتراب : امصـ. اضطراب، وحشت، نگرانی.

ئستراحەت : امصـ. استراحت، آسایش، آرامش، خواب.

ئستران : ا. ترانه.

ئستقباڵ : امصـ. استقبال، پیشواز.

ئستەبڵ: ا. اصطبل، طویله.



ئستێنك : ا، (با). زنبور قرمز.



ئسرار : اصرار، پافشاری.

ئسرار کردن : م. اصرار کردن، پای فشردن.

ئسفه‌ناج : ا. اسفناج.



ئشتبا : ا. اشتباه، خطا، سهو، غلط.

ئشتبا کردن: م. اشتباه کردن، سهو کردن، خطا کردن.

ئشتیاق : امصـ. اشتیاق، تمایل زیاد، حرارت در کار.

ئعتبار : امصـ. اعتبار، باور، اطمینان.

ئعتراز : اصـ. اعتراض، شکایت، ناخرسندی.

ئعتراف : امصـ. اعتراف، تصدیق.

ئعتقاد : امصـ. اعتقاد، ایمان، عقیده، باور.

ئعتماد : امصـ. اعتماد، باور.

ئغفال : امصـ. اغفال، گول زنی.

ئفاده : ا. افاده، فیس، تکبر، نخوت، بیان مطلب، فایده رساندن.

ئفت : امصـ. افت، کاست، نقصان، کاهش، ریزش.

ئفتار : ا. افطار.

ئفتخار : امصـ. افتخار، نازش، سرافرازی، مباهات.

ئفترا : امصـ. افتراء، تهمت، بهتان.

ئفتزاح : امصـ. افتضاح، رسوایی.

ئفلاس : امصـ. افلاس، فقر، ورشکستگی، نداری، بی چیزی.

ئفلیج : ص. افلیج، فلج.

ئقبال : امصـ. اقبال، شانس، بخت، بهروزی، نیك‌بختی.

ئقرار : نک . ئعتراف.

ئلهام : امصـ. الهام، کشف، مکاشفه.

ئم : ق. بلی، آری.

ئمتحان : امصـ. امتحان، آزمایش، تجربه.

ئمجا : پس چی؟

ئنجا : سپس.

ئنتخاب : امصـ. انتخاب، گزینش، انتصاب.

ئنتقام : امصـ. انتقام، تلافی، خونخواهی.

ئنتزار : انتظار، چشم براهی، چشم داشت.

ئنساف : امصـ. انصاف، عدالت.

ئنتشار : امصـ. انتشار، گسترش، توزیع، چاپ.

ئنکار : امصـ. انکار، تکذیب، رد.

ئوبال : ا. گناه، جرم، خطا، بزه.

ئوبه : ا. یورت، نبه، نوبه، اوبه.

ئوتوو : اتو.

ئوتاق : ا. اتاق.

ئوجاخ : ا. اجاق، آتشدان، کوره،

ئوتوو



کانون، مرکز دودمان، خاندان.

ئوجاخ کوێر : ص مر. اجاق کور، بلاعقب، نازا.

ئوجرەت : ا. اجرت، مزد، دستمزد، پاداش.

ئوچ : ا. قلم نی.

ئۆخ : نک . ئاه.

ئوخت : امص. انس، دوستی.

ئۆخر : ا. شگون.

ئوخژن : آرامش.

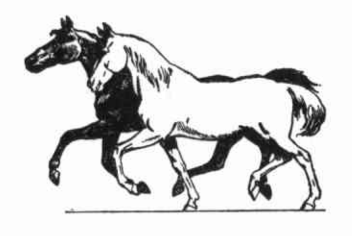
ئۆخەی : اوخش.

ئۆخەیچ : نک . ئۆخەی.

ئودا : ا. مادر.

ئودە : نک . ئوتاق.

ئورخە : ا. یورتمە.



ئوردوو : ا. اردو، لشگر، اردوگاه.

ئوردەنگ : ا. اردنگ، لگد.

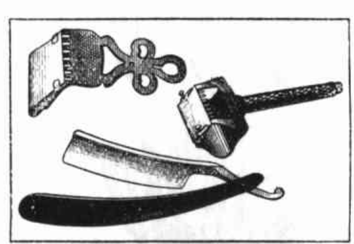
ئورت : ا. ارزش، اعتبار.

ئوریب : ص. اریب، کج، منحرف، قیقاج.

ئوسا : ص. ا. استاد، معلم، دبیر، آموزگار، ماهر، مدرس.

ئوساکار : ص مر. استادکار.

ئوسترە : ا. تیغ، موتراش.



ئۆغر : نک . ئۆخر.

ئوف : نک . ئاه.

ئوفت : نک . ئفت.

ئوفتادە : امف. افتاده، زبون، فروتن، کم‌رو، متواضع.

ئوفوق : ا. افق.

ئوفە : اوفه، بیماری مفصل خرگوشی اسب.

ئۆقرە : ا. آرام، آرامش، استراحت.

ئۆقرە گرتن : م. آرام گرفتن، آرامش یافتن، استراحت کردن.

ئوقیانووس : ا. اقیانوس.

ئوك : ا. گلو.

ئۆگر : انس گرفته، انس گیر.

ئۆگە : ق، (ه). آنجا.

ئول : ا. دین.

ئوڵاخ : ا. الاغ.

ئوڵاخدار : الاغدار، خرکچی، خربنده.

ئوڵاغ : نک . ئوڵاخ.

آرزومند.

ئونجە : ا. یونجه.

ئونس : امصـ. انس، الفت، خو، دوستی.

ئونس گرتن : م. انس گرفتن، خو کردن، الفت پیدا کردن.

ئونیشك : ا، (با). کَرِه.

ئووخ : نک. ئاه.

ئووز : ص. لووس، ننر، از خود راضی.

ئووفە : نک. نوفه.

ئووڤ : ا. لولو.

ئوولوولوو : لولو، دیگ بسر.

ئۆی : برای ندا بکار می رود.

ئۆین : ا. فریب، مکر.

ئۆین باز : صفا. مکار، فریب کار.

ئەبرەش : ص. زائیدهٔ بدون شیر.

ئەبزار : ا. ابزار، اسباب، افراز، وسیله کار.

ئەبڵەق : ص. آبلق.

ئەبەد : ا. ابد، پایان ناپذیر.

ئەپرەخ : ا، (ز). دلْمَه.

ئەترەش : ا. زَهره، یارا، جرئت.

ئەتڵەس : ا. اطلس، پرنیان، دیبا.

ئەتڵە سی : ص نسب. پارچه‌ای از اطلس.

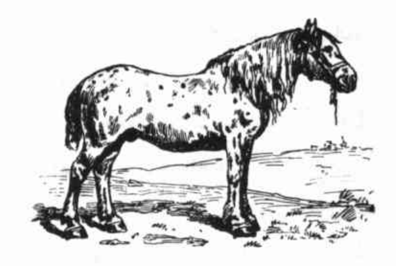
ئەتڵەسی : ا. گل اطلسی.







ئولاَق : ص. اسب بد اصل، یابو.



ئولفەت : امصـ. الفت، انس، دوستی.

ئولك : ا. میخ طویله.

ئولکە : ا. منطقه.

ئومەت : ا. امت.

ئۆمی : ص نسب. امی، نخوانده، عامی.

ئومێد : ا. امید، آرزو، رجا، چشمداشت، توقع، انتظار.

ئومێوار : ص مر. امیدوار، منتظر،

ئەتەر : ا. نشان، اثر.
ئەتەو : امصـ. عتاب، سرزنش، تندی، قهر، غضب.
ئەتەوکردن : م. عتاب کردن، سرزنش کردن، تندی کردن، قهر کردن.
ئەجر : ا. اجر، پاداش، مزد، سزا،
ئەجەڵ : ا. اجل.
ئەجنەبی : ص. اجنبی، خارجی، بیگانه، غریبه.
ئەجیر : ص. اجیر، مزدور.
ئەحمەق : ص. احمق، نادان، گوَل، سفیه، بی خرد، گاوریش، کالیوه، دنگ.
ئەحمەقی : ح مصـ. احمقی، گوَلی، بی‌خردی.
ئەحوال : احوال.
ئەحوالپرسی : ح مصـ. احوالپرسی.
ئەخ : کلمه نهی به زبان بچه.
ئەختان : فرصت.
ئەخترمە : ا. الاغی که در جنگ از دشمن گرفته شده باشد.
ئەختە : ا، ص. اخته، خصی.
ئەخشاڵ : نک . ئاشخاڵ.
ئەخڵات : ا. اخلاط.
ئەخلاق : ا. اخلاق، خلق، خوی.
ئەخڵەخ : ا. نیم تنه زنانه.
ئەخم : ا. اخم، ترش‌رویی.
ئەخم کردن : م. اخم کردن، روترش کردن.
ئەخموو : ص. اخمو، ترشرو.
ئەخیە : نک . ئاخیە.
ئەدا : ا. ادا، ناز.
ئەدا : ا، (ه). مادر.
ئەدارە : ا. اداره.
ئەدا کردن : م. اداء کردن، پرداختن، انجام وظیفه کردن.
ئەدا و ئەتوار : ادا و اطوار، ژست.
ئەدوا : گفتار.
ئەدەب : ا. ادب.
ئەدەبخانە : نک . ئاوخانە.
ئەدەب گرتن : م. تعلیم یافتن، راه و رسم یاد گرفتن.
ئەدێ : بلی، آری.
ئەر : «حرف ربط، حرف شرط»، اگر، علامت اسم فاعل.
ئەڕا ؟ : چرا؟
ئەرازل : اراذل، ناکسان، زبونان، فرومایگان، سفلگان.
ئەراگێل : ص. آواره.
ئەرامەنە : ص. درمانده.
ئەرباب : ص، ا. ارباب، سرور.
ئەربەکیفیلە : امر. نعناع کوهی.
ئەرتەش : ا. ارتش، قشون، نیروی نظامی.
ئەرجمەن : ص. ارجمند، شریف، گرامی، عزیز.
ئەرجو : ا. امید، رجا.
ئەرخەوان : ا. ارغوان.
ئەرخەوانی : ص نسب. ارغوانی.
ئەرخەیان : مطمئن.

ئەرد : ا. زمین، خاك.

ئەرز : نک. ئەرد.

ئــەرزاق : ا. ارزاق، آذوقــه، مــواد غذایی، توشه.

ئەرزان : ص. ارزان.

ئەرزانجان : ص. ارزان فروش.

ئەرزانی : ص نسب. ارزانی.

ئەرزن : ا. ارزن.



ئــەرزش : امصـ. ارزش، بهـا، قیـمت، نرخ، منزلت، استحقاق.

ئەرزەن : ا، (ز). چانه.

ئەرزینك : ا، (با). چانه.



ئەرغەوان : نک . ئەرخەوان.

ئەرغەوانی : نک . ئەرخەوانی.

ئەرڤاز : ا. تپه کوچك، سربالایی.

ئەرفای : م، (ه). قاپیدن، چیزی را از دست کسی به زور گرفتن.

ئەرك : ا. زحمت، کار، کار سنگین، رنج.

ئەرەبەردەی : م، (ه). فرو بردن، فرو کردن.

ئەرەبەستەی : م، (ه). پروار بستن.

ئەرەپاتەی : م، (ه). زدن شاخ و برگ درختان.

ئەرەپڕای : م، (ه). پایین پریدن.

ئەرەج : ا. مچ دست.

ئەرەجنیەی : م، (ه). قیمه کردن، قطعه قطعه کردن.

ئەرەڕووتنای : م، (ه). درخــت را از میوه و شاخ و برگ لخت کردن.

ئەرەقچین : ا. عرقچین، شب کلاه.

ئەرەقگیر : ا. عرقگیر، زیر پیراهن.

ئەرەکوشنای : م، (ه). کــور کــردن (اصطلاحی در خیاطی و بافتنی).

ئەرەگرتەی : م، (ه). گرفتن به زور، تسخیر کردن.

ئەرەماڵای : م، (ه). مالیدن.

ئەرەمانی : م، (ه). تـجـویـز کـردن، نشاندادن، راهنمایی کردن.

ئەرەنیای : م، (ه). گذاشتَن، نهادن، روی زمین قرار دادن.

ئەرەنیشتن : م، (ه). نشستن.

ئــەرەوار ئــاردەی : م، (ه). پـایـیـن آوردن، پایین کشیدن.

ئـەرەوزیـا : ص، (ه). پخش، متـفرق،

گسترده.

ئەرەوسەی : م، (ه). گستردن، انداختن، پهن کردن، از بالا به زمین انداختن.

ئەرێ : ق اثبات : بلی، آری.

ئەز :ض، (ز). ضمیر، من، اول شخص مفرد.

ئەزبیە : ا. ادویه.

ئەزمان : ا. زبان.

ئەزمانڕەش : ص مر. بد زبان.

ئەژدا : نك . ئابا.

ئەژدیها : اژدها.

ئەژمار : ا. شماره.

ئەژناسیا : ص، امف، (ه). شناخته شده، مشهور، بنام، معروف.

ئەژنۆ : ا. زانو.

ئەژنەفتن : م. شنیدن.

ئە ژنەوا : افا. شنوا، مطیع، گوش به زنگ.

ئەژنەوتن : نک . ژنەفتن.

ئەساس : ا. اساس، اصل، پی، بنیاد، پایه، بن، پیکره، شالوده.

ئەساسیە : اثاثیه.

ئەسای : م، (ه). گرفتن، ستاندن، خریدن.

ئەسایەوە : م، (ه). پس گرفتن، باز پس گرفتن.

ئەسپ : ا. اسب.

ئەسپاردن : م. سپردن.

ئە سپاو : ا. اسباب، وسایل، لوازم، مصالح، وسایل کار.



اسپ

ئەسپاوبازی : امر. اسباب بازی.

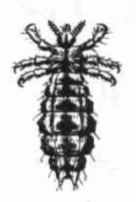
ئە سپاوکار : امر. اسباب کار، افزار، ابزار.

ئە سپایی : ص. آهسته، یواش، آرام.

ئەسپتالیمدان : م. اسب تعلیم دادن.

ئەسپدەوانی : ح.مصـ. اسبدوانی.

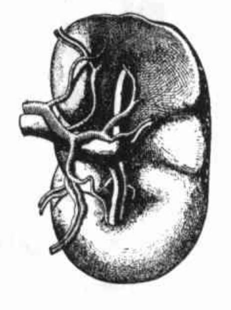
ئەسپشێ : ا. شپش.



ئەسپنگ : ا.شنگ.

ئەسپۆن : ا. چوبك، اشنان.

ئەسپوول : ا. سپرز، طحال.



ئەسپە : ا. سرخك.

ئەسپەردە : ص مف. سپرده، سپرده شده، سفارش شده.

ئەسپەرزە : ا. اسپرزه.

ئەسپەرە : ا. اسپرك.

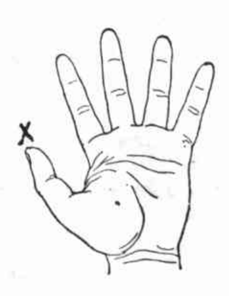
ئەسپەرێز : ا. مسافتی که اسب می تواند چهار نعل آن را بپیماید، میدان اسبدوانی، نام یك روستا در اورامان.

ئەسپەناج : ا. اسفناج.

ئەسپەناخ : نک . ئەسپەناج.

ئەسپێ : ا. شپش.

ئەسپێکوژە : امر. انگشت شست.



ئەسپێون : ص‌مر. شپشو.

ئەستری : ا. خار.

ئەسترێلك : ا. سریش.

ئەسترین : م. سترون، خشك کردن.

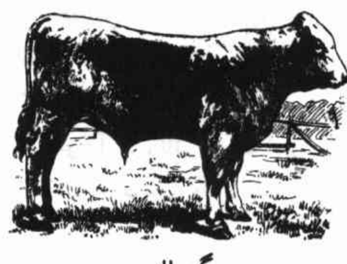
ئەستنگ : نیش حشرات مانند زنبور و عقرب و غیره.

ئەستۆ : ا. پشت گردن.

ئەستوندەکە : ا، (ز). گوساله.

ئەستوور : ص. کلفت.

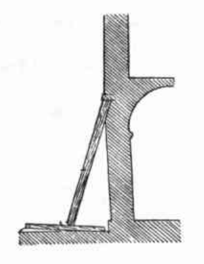
ئەستوورایی : ح‌مص. کلفتی.



گوساله

ئەستوورك : ا. گرده نان.

ئەستوون : ا.ستون، تیر، شمعك.



ئەستوونەزێرینە : امر. قوس قزح.

ئەستەم : ص. سخت، دشوار.

ئەستی : ا. آهنی که به سنگ آبی ژنه زده می شود.

ئەستەی ڤیر : ص. نەزا، نازا.

ئەستێر : ص. ا. آب بند، آبگیر، حوض.

ئەستێرە : ا. ستاره.

ئەستێرەشناس : ستاره‌شناس.

ئەستێرەکە : ا. ستاره سحر.

ئەستێڵ : نک . ئەستێر.

ئەستیو : ا. کفگیر بزرگ آتش.

ئەسر : ا. اشك.

ئەسرین : ا. اشك.

ئەسکڵ : ا. دانه آتش.

ئەسکوێ : ا. ملاقه چوبی.

ئەسکەناس : ا. اسکناس، پول کاغذی.
ئەسکەنە : ا. اسکنه.
ئەسڵەحە : ا. اسلحه، جنگ افزار.
ئەسەر : ا. اثر، تاثیر، نوشته ادبی.
ئەسەل : ا. موجب، دلیل، علت.
ئەسیر : ص. اسیر.
ئەشتەها : امص. اشتها، میل.
ئەشخاڵ : ا. آشغال، آخال.
ئەشرەفی : ا. اشرفی.
ئەشقەمە : ا، (ه). شکمبه.
ئەشکەفت : ا. اشکف، غار، آبرفت.
ئەشکوڵ : ا. کلون در.
ئەشکەرا : ص. آشکار، آشکارا.
ئەشکەڵە : ا. اشکلك، اشکل.
ئەشکەو : ظرف سفالین.
ئەشکەوت : ا. غار، اشکاف.
ئەشێ : بایست، باید، لازم است.
ئەشیای : می بایستی، بایستی.
ئەعزا : ا. اعضاء، کارکنان، جوارح.
ئەغز : امصـ. اخذ، به زور چیزی را از کسی گرفتن، ستم.
ئەغزە : امصـ. مشتوك. فیلتر.
ئەفتاوە : ا. آفتابه.
ئافتاوگەردان : ا. گیاه آفتابگردان، گل آفتابگردان.
ئەفرا : افرا.
ئەفروز : ا. افت.
ئەفسانە : ا. داستان، روایت، سرگذشت، افسانه.
ئەفسوردە : ص. افسرده، ملول، مغموم.
ئەفسووس : ا. افسوس، دریغ، حسرت.
ئەفسوون : ا. افسون، جادو، سحر.
ئەفسوون باز : ص. افسونگر، جادوگر، ساحر.
ئەفشان : افا. افشان، رونده، پراکنده.
ئەفکەنە : افکن، آویزان مانند گلی که از سقف آویزان است.
ئەڤ : ض، (ز). ضمیر، این، او.
ئەڤانە : ض، (ز). ضمیر، آنها.
ئەڤراز : سربالا، بالا.
ئەڤراز : ص. همراز.
ئەڤرازچوون : م. رو به بالا رفتن، بالا رفتن.
اڤروو : ق، (ز). امروز.
ئەڤرین : م، (ز). پایین آمدن، پیاده شدن.
ئەڤە : (ز). این، فلان.
ئەڤەڕۆز : ص. مف. مطرود، رانده.
ئەڤین : ا. عشق.
ئەڤەهە : (ز). یارو.
ئەڤیهار : ض، (ز). او، این.
ئەقاقیا : ا. اقاقی، اقاقیا.
ئەقلیم : ا. اقلیم، سرزمین، ناحیه.
ئەقەل :ص تفضیلی. اَقل، کمتر.
ئەقیە : ا. عقیده، ایمان.
ئەگرە : ق. اینجا.
ئەگریجە : زلف آراسته.
ئەگەر : ح ربط، ح شرط. اگر.
ئەگەرچی : ح ربط. ح شرط. اگرچه.
ئەگیت : ص. دلاور.



ئەقاقیا

ئەلابەختەكی : ص نسب. اتفاقی، تصادفی، الله بختكی.

ئەڵامەت : ا. زكام، سرماخوردگی.

ئەڵبەتە : البته، حتماً.

ئەلحدد : ا. لحد.

ئەلعانە : ق. الان، حالا، اكنون.

ئەلف و بێ : الفبا.

ئەڵق : ا. حلق، گلو، گلوگاه.

ئەڵقابی : ا. در بزرگ، دروازه.

ئەڵقاوێز : ص مف. آویزان شده، آویخته، مصلوب.

ئەڵقایی : نک. ئەڵقابی.

ئەڵقە : ا. حلقه، دایره.

ئەڵقەرێز : ا. حلقه در، زنجیر در.

ئەڵقە پێكان : م. حلقه زدن، بدور خود مانند مار پیچیدن.

ئەڵماس : ا. الماس.

ئەڵماس تراش : ص مف. شیشه‌ای که مانند الماس تراشیده شده باشد،

بلور، کریستال.

ئەڵماسە : ا. شبنم یخ زده، پژ.

ئەڵوات : ا. الواط، ولگردها.

ئەلوار : ا. الوار.

ئەلووجەلوو : الوجلو.

ئەلووژە : ا. آلوچه، گوجه.



ئەلك : (ز). آل، موجودی خیالی که زن تازه‌زا را صدمه می زند.

ئەلها : ا. آرزو، خواسته، خواهش، هوس.

ئەلەنگە : ا. زبان کوچك.

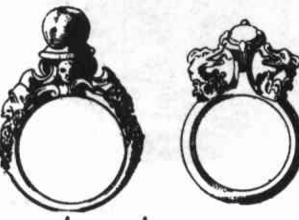
ئەلهو : ا. عقاب.



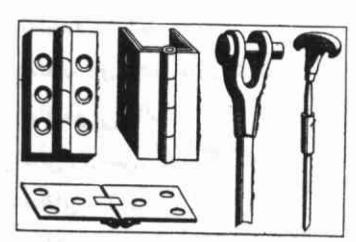
ئەم : ضـ. این.

ئەما : ق. اما، ولی.

ئەمار : ا. انبار، مخزن.
ئەمان : ض. اینان، اینها.
ئەمان : ا. زنهار، پناه، امان، مهلت.
ئەمان : نک . ئەما.
ئەمانە : ض. اینان، اینها (در حالت معرفه).
ئەمانەت : امص. امانت، وثیقه، سپرده، اعتماد، درستی، محموله پستی.
ئەمانەتی : ا. ص نسب. امانتی.
ئەمجا : ق. حالا، بعد، این زمان.
ئەمجارە : این دفعه.
ئەمجێگە : نک . ئەگرە.
ئەم دێوو ئەو دێو کردن : این طرف و آن طرف کردن، غلت زدن، لباسی را پشت و رو کردن.
ئەمر : ا. امر، دستور، فرمان، حکم، ابلاغ ماموریت.
ئەمڕۆ : ق. امروز.
ئەمساڵ : ق. امسال.
ئەمشەو : ق. امشب.
ئەمن : امص. امن، آرامش.
ئەموست : ا. انگشت.
ئەموستەچاو : ص مر. بسیار تاریک.
ئەموستیلە : انگشتری، انگشتانه، حلقه.



ئەموو : ص. انبوه. پُرپشت، پُرجمعیت، فراوان.
ئەمە : نک . ئەم.
ئەمەك : ا. پاداش نیکی.
ئەمەنە : آنقدر.
ئەمیستە : ق. حالا، اکنون، الان، الحال.
ئەمین : ص. امین.
ئەنار : ا. انار.
ئەنارلو : امر. انارستان.
ئەنازە : ا. اندازه، میزان، مقیاس، گیل، پیمانه، مقدار.
ئەنازە گرتن : م. اندازه گرفتن.
ئەنام : ا. اندام، تن، بدن.
ئەنبوو : نک . ئەموو.
ئەنجام : ا. انجام، پایان، فرجام، سامان.
ئەنجامە : ا. لولا.



ئەنجنین : م. چنجه کردن، خورد کردن، قطعه قطعه کردن.
ئەنجومەن : ا. انجمن.
ئەنجە : ا. چنجه، قطعه، جنجه.
ئەنجەت : ا. بهانه.
ئەنجیر : ا. انجیر.
ئەندازە : نک . ئەنازە.
ئەندازە گرتن : نک . ئەنازە گرتن.
ئەندازەیار : امر. مهندس.



ئەنجیر

ئەندام : ا. تن، بدن، اندام، جثه، جسم، کالبد، عضو.

ئەندامەتی : عضویت.

ئە ندوو : ا. اندوه، غم، غصه.

ئەندەروون : ا. اندرون، داخل، درون.

ئەندیش : ا. اندیشه، فکر، خیال، بیم، هراس، ترس.

ئەنعا : امص. انکار، ابا.

ئەنعا کردن : م. انکار کردن، ابا کردن.

ئەنعام : امص. دَهش، عطا، احسان، انعام، بخشش، مرحمتی، جایزه.

ئنقراز : امص. انقراض، نابودی، انهدام، زوال، سقوط، سرنگونی.

ئنقلاب : امص. برگشتگی، تغییر، تحول، انقلاب، شورش، سرکشی.

ئەنقەست : عمدی.

ئەنك : ق. ص. اندك، کم، ناچیز، معدود، کوتاه.

ئەنگاوتن : م. تیراندازی و اصابت تیر به هدف.

ئەنگۆ : ض. شما.

ئەنگوان : م. به هدف خوردن.

ئەنگوتك : ا. چونه خمیر.

ئەنگوتن : م. وزیدن باد ملایم.

ئەنگۆره : ق. پیش از این، قبلاً، آنگاه.

ئەنگوشتەری : ا. انگشتر، انگشتری، حلقه.

ئەنگووس : امر. انگشت.



ئەنگووسەگەوره : ا. انگشت بزرگ، شست.

ئەنگووس شادت : انگشت شهادت، انگشت نشانه.

ئەنگووسنما : ص مر. انگشت نما، معروف به بدی.

ئەنگیزه : ا. انگیزه، عامل تحریك، علت.

ئەنگیوه : سکون حروف.

ئەنوو : نك : ئەندوو.

ئەنووخته : ص مف. اندوخته، ذخیره، پس انداز

ئەنه : ا. هَوو.

ئەنەئاردەی : م، (ه). ابداع کردن، نو آوردن.

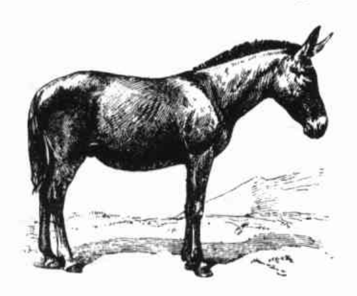
ئەنەزا : امر، (ه). پسر اندر، ناپسری.

ئەنی : ا، (با، ز). پیشانی.
ئەنیش : نک . ئەندیش.
ئەنیشك : ا. آرنج.
ئەنیشە : نک . ئەندیش.
ئەنیش کردن : م. اندیشیدن، اندیشه کردن، فکر کردن، هراسیدن.
ئەو : ض. او.
ئەوارە : نک . ئاوارە.
ئەواگل : م. برگشت دادن، برگرداندن.
ئەوان : ض. آنها، آنان، ایشان.
ئەواندن : م. دوست داشتن.
ئەوانە : نک . ئەوان.
ئەوباش : ا. اوباش، الواط، اراذل.
ئەوج : ا. فراز، اوج، قله، نهایت.
ئەوجا : پس.
ئەوجار : دیگر.
ئەودنیا : ا. آخرت، دنیای دیگر، قیامت.
ئەورا : (هـ). گرسنگی.
ئەورە : آنجا.
ئەوزار : نک . ئەبزار.
ئەوسا : ق. آنگاه.
ئەوسار : ا. افسار.

ئەوقە : ص. گرفتار، دچار.
ئەوك : ا، (با). گلو، ناحیه زیر گردن.
ئەوکێ : (ز). یارو، فلان.
ئەوگار : ص. افگار، پریشان، گرفتار، مجروح، آزرده، زخمی.
ئەوڵاد : ا. اولاد، فرزند.
ئەوڵا : نک . ئەوڵاد.
ئەوونە : آنقدر.
ئەوە : ض. آن.
ئەوە ئامای : م، (هـ). آمدن، آمدن مجدد، برگشتن.
ئەوە پاڕیای : م، (هـ). التماس کردن، به تمنی خواستن.
ئەوەتە : آنست.
ئەوەجە : ا. احتیاج، نیاز، لزوم.
ئەوەجەدار : امف. محتاج، نیازمند.
ئەوە ساوای : م، (هـ). سائیدن، له کردن، پامال کردن.
ئەوەڵ : اول، نخست، آغاز، ابتدا، اصل، مهم، یکم.
ئەوە لاڵیای : نک . ئەوە پاڕیای.
ئەوە مەنەی : م، (هـ). ماندن، باقی ماندن.
ئەوەندە : نک . ئەوونە.
ئەوێ : ق. آنجا.
ئەوێگە : ق، (هـ). اینجا.
ئەوین : ا. عشق.
ئەویندار : ص، افا. عاشق.
ئەوێها : ض، (ز). آن.
ئەها : نک . ئەرێ.
ئەهریمەن : ا. اهریمن، اهرمن، شیطان.
ئەهل : ا. اهل، تبعه، ساکن، آرام.
ئەهلی : ص نسب. اهلی، رام.

ئەهوەن : نک . ئارام.
ئەهوەنە و بوون : نک . ئارام گرتن.
ئەی : حرف ندا. ای.
ئەی : ض. این.
ئەیار : ماه پنجم سال مسیحی.
ئەیارە : ا. عیار، پیمانە.
ئەیاق : ص. دوست. همصحبت، رفیق، کیسە یکی.
ئەیاوڵ : ماه نهم سال.
ئەیر : ا. آتش.
ئەیرگا : ا، (ه). آتشگاه، آتشخانە.
ئەیرۆ : آخ، آه، وای.
ئەیرە : ا، (ه). آتشك.
ئەیرە کلێ : امص. آتشبازی.
ئەیرە قووڵە : امر. کرم شب‌تاب.
ئەیزەن : ق. ایضاً، نیز، باز هم.
ئەیژی : گویا، گویی، تو گو، گو.
ئەیژی چما : نک . ئەیژی.
ئەیشوومە : ص فا. آشوبگر، فتنە، بدقدم، بدشگون، دوبهم زن.
ئەین : ا. جمعە.
ئەینە : ق. آنجا.
ئەینی : ا. جمعە.
ئەیە : ض، این.
ئی : ض، (ه). این.
ئیتر : ق. دیگر، دیگری، یکی دیگر، چیز دیگر، نیز، همچنین.
ئیجا : (ه). نک . ئیتر.
ئیجارە : ا. اجارە، کرایە.
ئیجارەنشین : افا، ص مر. اجارە نشین، کرایە نشین.
ئیجازە : امص. اجازە، پروانە.
ئیجازە خواستن : اجازە خواستن.
ئیجازەدان : م. اجازە دادن، رخصت دادن.
ئیجازە گرتن : م. اجازە گرفتن.
ئیجازە نامە : ا. اجازە نامە، پروانە.
ئێجگار : ص، ق. بسیار، زیاد.
ئیختیار : ص. پیر، کهنسال، سالخوردە.
ئێد : ض، (ه). این.
ئیدی : نک . ئیتر.
ئیرا : امص. ایراد، اعتراض، عیبجویی، انتقاد.
ئێران : ا. ایران.
ئیراد : نک . ئیرا.
ئیرا گرتن : م. ایراد گرفتن.
ئیربار : ظروف خانگی.
ئێرانە : نک . ئێرە.
ئیرۆ : ق، (ز). امروز.
ئێرە : ق. اینجا.
ئیزا : ح ا. ازاء، بجای، در برابر، در مقابل، پاداش.
ئیزن : نک . ئیجازە.
ئیزنك : ا. هیزم، هیمە.
ئیزهال : امص، ا. اسهال، شکم روش.
ئیزی : ا، (ز). تاب.
ئیژگل : ا. اخگر.
ئیسا : ق. حالا، اکنون، الان.
ئیساڵ : ق، (ز). امسال.
ئێستا : نک . ئیسا.

ئێستر : ا. قاطر.



ئیست کردن : م. ایست کردن، متوقف شدن، ایستادن.

ئیسقا : ا. استسقاء، آب آوردن شکم.

ئێسقان : ا. استخوان.

ئێسك : نک . ئێسقان.

ئیسکان : ا. استکان.

ئێسك سوّك : استخوان سبك، آزاده، فرز، چابك.

ئێسك قورس : ص،مر. گرانبار، سنگین، دیر جُنب.

ئیسلام : ا. اسلام.

ئیسم : ا. اسم، نام.

ئیسه : نک . ئیسا.

ئیسهال : نک . نیزهال.

ئیش : کلمه‌ای برای ابراز نفرت.

ئێش : ا. درد، رنج، آزار.

ئیشاره : ا. اشاره، علامت، ایماء، تذکر.

ئیشاگران : ا. تیفوس.

ئێشان : م. درد کردن.

ئێشك : ا. کشیك، نگهبانی.

ئیشك : ص. خشك

ئیشکاوس : ا. پشت و پیش از باران.

ئیشك بوون : م. خشك شدن.

ئێشکچی : افا. کشیکچی، نگهبان.

ئیشه‌ڤ : نک. ئیشه‌ڤه.

ئیشه‌ڤه : ق، (ز). امشب.

ئیشه‌و : (ه)، نک. ئیشه‌ڤه.

ئیفلیج : ص. افلیج.

ئیڤار : ا. شامگاه، غروب، زمان غروب آفتاب.

ئێق : ا. حالت قبل از عمل استفراغ، قی، استفراغ، غثیان.

ئێقلاب : مقداری از خرمن که قبل از برداشت کامل کوبیده و تبدیل به نان می شود.

ئێك : ا. تخم‌مرغ.

ئێگره : ق. اینجا.

ئێگه : (ه)، نک . ئێگره.

ئیل : ا. ایل، طایفه، قبیله، خانواده.

ئێلاّخ : ا. ییلاق، کوهستان.



ئیل جاری : امر. هجوم، غارت، ده بگیر.

ئیلچی : ا. ص. ایلچی، سفیر.

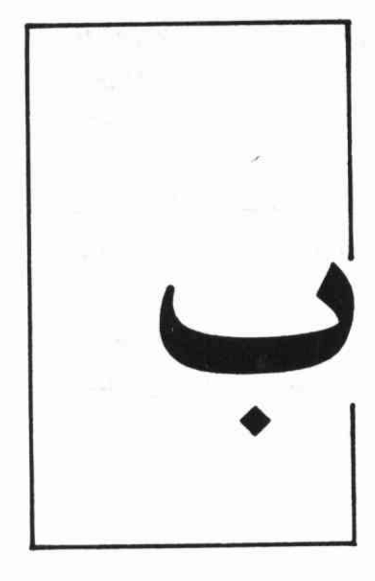
ئیلخی : ا. ایلخی.

ئێلّه‌ك : ا. الك، غربال، مویز.

ئێلّه‌ك کردن : م. الك کردن، غربال کردن.


ئێلەك

ئیلیان : (ھ). لانه، آشیانه.
ئێم : ض. این.
ئیما : ا. ایماء، اشاره، کنایه، رمز.
ئیمام : ا، ص. امام، پیشوا، رهبر، پیشنماز.
ئیمامزاده : امر، ص‌مر. امامزاده.
ئیمان : امص. ایمان، باور، اعتقاد.
ئیمچوون : ا، (ز). یك دست نعل و میخ، یك سوار نعل و میخ.
ئیمڕۆ : ق. امروز.
ئیمساڵ : ق. امسال.
ئیمشەو : ق. امشب.
ئێمە : ض. ما.
ئیمیش : ا. میوه، ثمر.
ئینات : بدرفتاری.
ئینان : م. آوردن.
ئینجانه : ا. گلدان کاسه مانند.
ئینجه و فینجه : ادا و اطوار، قر وفر.
ئێنه : ق. آنجا.
ئینه : ض، (ھ). این.
ئینیشا : ض، (ھ). اینان، اینها.
ئێواره : ا. شامگاه، غروب، زمان غروب آفتاب.
ئێوە : ض. شما.



بابده

بابن

ب : ب.

با : ا. باد، ورم، آماس، نفخ.

با : ق اثبات. آری، بلی.

با : ا. باد.

با : ا. غرور، تکبر، باد.

با : ا، (ز). کوك خیاطی.

با : فحلی سگ و خوك ماده.

با ئابڕوو : ص. آبرومند، با آبرو.

با ئاوڕوو : نک. با ئابروو.

با ئەنگێو : ا. بادکش، راه باد، سوراخی که باد از آن داخل و خارج می شود.

باب : ا. پدر.

باب : ص. باب، مناسب، مرسوم، مُد، معمول، شایسته.

بابا : بابا، پدر.

بابا پیارێ : ا، ص، (ه). پدر اندر، ناپدری.

بابا ژەنی : ا، (ه). مادر اندر، نامادری، زن پدر.

بابان : نک. باوان.

بابان : ا. نام قبیله‌ای از کردان که در شهر زور کردستان ساکن هستند.

بابا و باپیر : ا. آباء، اجداد، پدران.

بابده : ا، (ز). بادبزن.

بابلیچك : ا،(ز). انگشت کوچك دست.

بابن : ا، (ز). بابونه، گل بابونه.

بابۆ : ا. پدر.

بابۆڵه : ا. قُنداق، هر چیز پیچیده در پارچه.

باب و باپیر : نک. بابا و باپیر.

بابوونه : ا. بابونه.

بابەت : بابت، باره، مورد، بخاطر.

بابەدەس : ص مر. باد در دست، کم مایه، ندار، فقیر، بی چیز.

بابه عەمره : امر، ص مر. کوتوله، آدم قد کوتاه، به عمر زیاد و به عقل کم.

بابەلیسك : امر. گردباد.

بابی : ص نسب. بابی.

بابینی : ا. زکام، سرماخوردگی.

باپشکیو : ا. گل مژه.

باپووسکه : ا. خاکستر کاغذ.

باپووك : ا. کولاك.

باپەڕ : ا. زکام، سرماخوردگی، چایمان، نزله.

باپەڕ کردن : م. زکام گرفتن، سرما خوردن، چاییدن.

باپەسیو : امر. پناه، محلی که باد نمی گیرد.

با پێ دان : م. تابیدن و باد دادن.

باپیر : امر. جد، پدربزرگ، نیا.

باپیش : ا، (ز). چشم درد.

باپێشك : ا، (ز). یاد قبل از باران، باد باران.

باپێڤ : ص‌مر. لاف زن.

باپیڤان : ا. یتیمچه، نوعی غذا.

باتزۆك : ص. هه رزه، بی شرم، پررو.

باتڵ : ص، افا. باطل، بی اثر.

باتڵاق : ا. باطلاق، باتلاق.

باتی : ا. بهاء، قیمت، ارزش، عوض، بابت.

باتیسك : ا. خواهرزن.

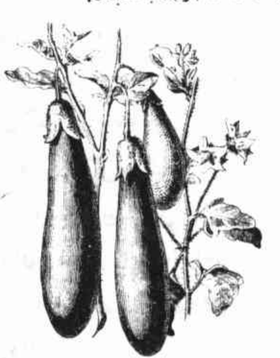
باتینك : ا، (با). غنچه تازه شکفته.

باتینۆك : ا، (با). لاله.



باج : ا. باج، خراج، مالیات، حق گمرك.

باجان : ا، (ز). بادنجان.



باج‌سەنن : باج گرفتن، باج ستاندن.

باج سێن : ص مر. باجگیر.

باچیك

باج گرتن : نک. باج سه نن.
باجگه : ا. باجگاه، نواقل.
باجەوان : ص. باجگیر.
باجي : ا. خواهر، آبجی، همشیره.
باچاندن : م. جیم شدن، دك شدن، دزدکی در رفتن.
باچك : ا، (ز). ذرت قرمز رنگ.
باچوره : حرف باور نکردنی، گزافه.
باچیك : ا، (ز). ارزن.
باحەیا : ص. باحیا، باشرم.
باخ : ا. باغ، موستان.
باخ برین : م. هرس کردن، پرخو کردن.
باخ بڕیەی : نک. باخ برین.
باخت : باخت.
باخته : ص مف. باخته، شکست خورده، مغلوب.
باخته : ا. باخت، آنچه در قمار بازند.
باخچه : امصغ. باغچه.
باخسان : امر. باغستان.
باخ مێو : امر. تاکستان.
باخوەر : امر. فاصله دو چیز، محلی برای گذر هوا، باد خور.
باخه : ا. دسته گل و گیاه.
باخەڵ : ا. بغل، جیب بغل.
باخەوان : ص مر، امر. باغبان.
باد : ا. باد، غروز، بادار، منفخ.
بادارۆك : ا، (ز). نوار پارچه‌ای باند.
باداك : ا. پیچك.
بادام : ا. بادام.
بادامچه : امصغ. چغاله، چقاله بادام.
بادامسان : ا. بادامستان.
بادامی : ص نسب. بادامی.
بادان : م. تابیدن.
بادان : باد دادن خرمن.
بادان : گوزیدن.
بادا‌وه : ا. کولاك.
بادررو : ا. گل تاج خروس.



بادرز : ا. شکاف بسیار ریز و کوچك که فقط باد از آن بتواند گذشت.
بادرەنگ : ا. بادرنگ.
بادریاگ : امف. تابیده.
باد سورخ : ا. باد سرخ.
بادگیر : امر. بادگیر.
بادمجان : ا. بادمجان، بادنجان.
بادەرچوون : م. باد در رفتن، گوزیدن.
بادەر کردن : م. باد در کردن، گوزیدن.
بادەوام : ص مر. بادوام، محکم، استوار، پاینده.

بادەوان : ا. بادبان.



بادەوە : ا. طوفان، سوز سرما و باد.

بادی : ا، (ز). بادیه.

بادەهەڤا : نک . بادی هەوا.

بـادی هـەوا: ص مر. باد هوا، سخن بی پایه، حرف بی ارزش، گفتهٔ مفت و بیخود.

بادیه : ا، (ز). بادیه.

بار : ا. بار.

بار : ا. بار، ثمر، میوه، آنچه در شکم مادر است.

بار : ا. اجازه، رخصت، بار.

بار : ا. دفعه، مرتبه، کرت، بار.

بار : ا. کوچ.

بار : خرج فشنگ.

بارِ : ا. جوجه از مادر جدا شده بعضی پرند گان.

بـاراش : ا. بار آسیاب، مقدار جو یا گندمی که به آسیاب برده می شود.

باراش لێکردن : م. کش دادن حرف، دنباله حرف را گرفتن.

باراش‌هار : افا، ص. آسیابان، آسیاب استاد.

بارام : ا. بهرام، مریخ.

باران : ا. باران.

باراناو : امر. آب باران که در یك جا جمع شود.

باران بڕان : ق. زمانی از بهار که فصل باران تمام شده است، ماهی از سال (جوزردان).

باران پێو : امر. باران سنج.

باران دا کردن : م. شروع شدن باران.

باران هاتن : نک . بارین.

بارانی : ص نسب، ا. بارانی «لباس»، بارانی، «روز بارانی».

باربوو : ا. کمك، مدد، یاری.

باربەر : ص، ا. باربر، حمال، چهار پای باربر.

بارپێچ : ا. بارپیچ، تسمه، ریسمان.

بارتەقا : برابر.

بارخانه : امر. بارخانه.

بـارخسـتـن : م. مـنـزل کـردن، بـار انداختن، در جایی اطراق کردن.

بارخستن : م. سقط کردن.

باردار : افا. باردار، آبستن، پر ثمر.

بـارسـایـی : امص، ا. کُلُفتی، زمین برجسته، حجم.

بارسۆکی : ح مص. سبکباری.

بارش : امص. بارش.

بادیه

بارشت : نک . بارش.
بار فرۆش : افا. بارفروش.
بار کردن : بار کردن غذا.
بار کردن : بار کردن حیوانات.
بار کردن : کوچ کردن.
بارکەفتگ : امف. بار افتاده، درمانده، بی چیز، محتاج، بدبخت.
بارکەوتوو : نک . بارکەفتگ.
بارکێش : ص. بارکش، چهارپا، حمال.
بارگا : ا. بارگاه.
بارگیر : ا. یابو، اسب باری.
بارگیری : حمص. بارگیری.
بارلێو : ا. بار لب.
بارمته : امف. مرهون، ودیعه، بارمته، گروگان.
بارمتەنیان : م. گرو گذاشتن، گروگان دادن.
بارِن : ا، ص. باد ریخته، میوه از باد ریخته.
بارنامه : ا. بارنامه.
باروشك : ا. باد و باران توام.
بارۆشه : ا. بادبزن.
بارِۆکه : ا. مرغ یکساله.
بارۆنه : ا.باد رنگ.
باروو : ا. بارو، حصار، برج، قلعه، دیوار، استحکامات.


باروو

باروو : ا. بارووت.
باروو : ا. قله.
بارووت : ا. باروت.
بار و بارخانه : نک . بارخانه.
بار و شار : ا. باری که از روستا به شهر حمل می شود.
باره : ا. باره، دفعه، نوبه، کرت، نفع، نصیب، قسمت، حق، موضوع.
بارِه : اصـ. بَـع بَـع، صدای بز و گوسفند.
بارهاتن : م. بار آمدن، بزرگ شدن، رشد کردن.
بارەچه : ا. سهم، قسمت.
بارەقەڵا : ا. آفرین، بارك‌الله، زه.
بارەگا : نک . بارگا.
بارەگی : بارگی، یابو، اسب باری.
بارەناز : ا. بار انداز.
بارهەنگ : ا. بارهنگ.



بارهەنگێف : ص، (ز). کسی که مردم را مسخره و عصبانی می کند.
باری : ق. باری مانند در: «باری به هر جهت».
باری : ص نسب. باری مانند در «اسب باری».
بارِیسه : ا. فرفره که با باد می چرخد.
بار یقوش : ا. بایقوش، جغد، بوم، بوف، کوکومه.

باریك : ص. باریك، نازك، لاغر، دقیق، قلمی، کم عرض.

باریکایی : نک . باریکی.

باریك بین : افا. باریك بین، نازك بین، کنجکاو، دقیق.

باریکه : نک . باریکی.

باریکه لآ : نک . باره قه‌لآ.

باریکه‌ڵه : باریك به نسبت کم.

بارین : م. باریدن، باران آمدن، برف آمدن، تگرگ آمدن، آمدن نزولات از آسمان.

بارینه : ا. چُرت، خواب.

باریه : دیلم، اهرم.

باز : ا. پرنده شکاری.

باز : جست، پرش، خیز.

باز : ص. باز، واز، گشاد.

باز : علامت فاعلی مانند در «قمارباز».

باز : ق. دوباره، باز.

بازار : ا. بازار.

بازار تیژی : بازار گرمی.

بازارچه : امصغ. بازارچه.

بازار که‌ساتی : کسادی بازار.

بازار که‌ساسی : نک . بازار که ساتی.

بازار گه‌رمی : بازار گرمی.

بازاری : ص نسب. بازاری.

بازبازان : امر. بازدیدهای پیاپی، دید و بازدیدهای مکرر.

بازبازین : امر. مسابقه پرش.

باز بردن : م. جهیدن، پرش کردن، خیز برداشتن.

بازپه‌ڕێن : ا. جست، پرش، خیز.

بازخواز : باز خواست، مؤاخذه.

بازخواست : نک . بازخواز.

بازد : جست، پرش، خیز.

بازداشت : بازداشت، توقیف، جلوگیری، حبس.

بازدان : م. مردن، تلف شدن، سقط شدن.

بازد دان : نک . باز بردن.

بازده‌به‌ران : ا. شبی از بهار که دو دقیقه به طول آن افزوده می شود.

بازدی : بازدید، ملاقات، کنترل.

بازره‌س : افا. بازرس، مفتش.

بازڕه : ا. کمانه، برگشت تیر پس از اصابت بهدف سخت.

بازگ : ا. ابلق، نامی برای سگ.



بازرگان : ا، ص. بازرگان، تاجر،

سوداگر، کاسب.

بازگوور : ا، (ز). امید، آرزو، یاری.

بازگووری : ا. کمك، مدد، یاری.

بازگەشت : بازگشت، عود، مراجعت.

بازمان : م. بازماندن، بجا ماندن، عقب ماندن، واپس افتادن.

بازمەنە : امف. بازمانده، پس مانده، عقب افتاده، بجا مانده.

بازن : ا. خلخال، دست بند زنانه.

بازۆر : ا. باشه، واشه، قرقی.

بازوو : ا. بازو.

بازووبەن : ا. بازوبند.

بازیحەوایلە



بازە : ا. ابلق.

بازەبەران : ماهی از سال.

بازەڵە : ص، ا. پرنده‌ای که اولین پرواز خود را انجام داده است.

بازەڵەبوون : م. جدا شدن پرنده جوان از لانه.

بازەم : باز هم، دوباره، دو مرتبه، بشرح ایضاً.

بازەنە : ص مف. باخته، شکست خورده.

بازەوان : افا. بازبان، میرشکار.

بازی : ا. بازی، ورزش.

بازی : ا، (ز). باز پرنده شکاری.

بازی باز : ص فا. بازیگر، بازی کن.

بازیچە : ا، امصغ. بازیچه، اسباب بازی.

بازیحەوایلە : ا. بادبادك.

بازیگەر : نک . بازی باز.

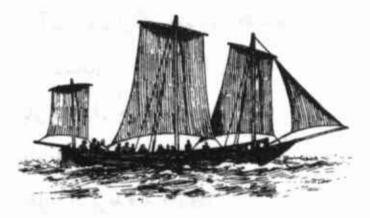
بازین : م. باختن، از دست دادن، شکست خوردن، مغلوب شدن.

باژ : ا. باج.

باژار : ا، (ز). شهر.

باژاری : ص نسب. شهری.

باژو : ا. کشتی بادبانی.



باژێر : ا، (ز).بازار.

باژێر : ا، (با). شهر.

باس : امص. بحث.

باستورمە : ا. کالباس، سوسیس.

باسك : ا. ساعد.

باسك : ا. محل، جایگاه، مکان ناپیدا.

باس کردن : م. بحث کردن.

باسکەسەگ : امر. نوعی سگ که از آمیزش سگ گله و تازی تولید می شود.

باسکەمەلە : امر. شنای کرال.

باسمە : ا. باسمه، مهر خرمن.

باسوخ : ا. باسلق.

باس و خواس : بازخواست، مؤاخذه.

باسورمە : نک . باستورمه.

باسوق : نک . باسوخ.

باسەره : ا. مرتع، مرغ.
باسەوا : باسواد.
باسی کرن : م. ادا در آوردن، تقلید کسی را در آوردن.
باش : ص. خوب، نيك، قشنگ، كافی.
باشار : ا. چاره، تدبیر، درمان، راه حل، پادزهر.
باشار کردن : م. چاره کردن، از پس چیزی یا کاری بر آمدن.
باشارهاتن : نک . باشار کردن.
باشلوخ : ا. بارانی، کلاه بارانی.
باشۆکه : ا. باشه، واشه، قرقی.
باش و بووش کردن : م. خوش و بش کردن، چاق سلامتی کردن.
باشوولکه : نک . باشۆکه.
باشه : ا. قرقی، قوش، باشه، واشه.
باشی : ص. سردار، سردسته، رئیس، سرور.
باشی : ص. خوبی، نیکی.
باشیلا : ص، (ز). آواره، ویلان، دربدر.
باغ : نک . باخ.
باغه : ا. کائوچو.
باغەڵ : ا. بغل. جیب بغل.
بافت : ا. بافت. بافته، نسج.
بافته : امف. بافته.
بافتەنی : ص. بافتنی.
بافرو : بهتان.
بافره : ا. کتیرای سفید.
بافکار : افا. نسّاج، جولا، بافنده.
بافل : ا. آبشار.
بافله : ا، (ز). نو مسلمان کهنه گبر.
بافوور : ا. بافور.
بافیاگ : امف. بافته.
بافیش : لاف و خودستایی.
بافین : م. بافتن، تنیدن، نساجی کردن، از خود ساختن، دروغ پردازی کردن.
باڤ : ا. پدر.
باڤبرا : امر. برادر پدری.
باڤشین : ا، (ز). خمیازه.
باڤەرینگ : ص، امف. باد ریخته، میوه باد ریخته.
باڤی : ا، (ز). بادام.



باق : ا. مچ پا.
باقائن : م. مع مع کردن.
باقر : ا، (با). زنگ مس و فلزات.
باقله : ا. باقلا.
باقلەوا : باقلاوا.
باقو : ص، ا. انجیر نارس.
باقوفه : ص. میوه نارس.

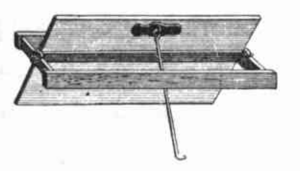


باشلوخ

باقە : ا. باقه. بافه، دسته گیاه.
باقەباق : اص. بع بع.
باقەبەس : دسته بسته شده علف یا گندم و جو.



باقی : افا، ص. باقی، پایدار، مانده، باقیمانده، حاصل، جاوید، نتیجه.
باك : ا. باك، بیم، ترس، اندیشه، هراس، پروا.
با کردن : م. باد کردن، نفخ کردن، ورم کردن، آماس کردن.
باکره : ص. باکره.
باکوزریك : امر. گردباد.
باکۆڤە : ا، (ز). میوه نارس، میوه کال.
باکوورِ : ا. شمال.
باکەش : امر. بادکش، بادگیر، آلت حجامت.
باکەش کردن : م. بادکش کردن.
باکەف : ص. آجری که کاملاً پخته نشده و در آب وا برود.
باگردێن : امر. بام گردان، بام غلطان، سنگ بام.
باگژە : ص مر. باد تند.
با گوردان : نک. باگردێن.
باگونە : امر. ورم بیضه.
باگەرِ : ص، (ز). باد تند.
باگەرِێن : نک. باگردێن.
باگیر : امر. بادگیر.
باڵ : ا. بال پرندگان، بازوی انسان.
باڵا : ا. بالا، رشد، نمو.
باڵا : ا. بالا، زبر، بلندی، قد، قامت.
باڵا بە رز : ص‌مر. بالا بلند، قد بلند.
باڵا بە رزە : انگشت میانی.
باڵا بوڵەن : نک. باڵا به رز.
باڵا پۆش : ا. بالا پوش، عبا، لحاف، شنل، پالتو.
باڵاتەنە : ا. بالاتنه.
باڵاخانە : ا. بالاخانه.
باڵادەس : ا. بالادست، رئیس، برتر.
باڵار : ا. دیرك.
باڵا رِوان : ا. بالانما. آئینه بالانما.
بالاڤ : ا، (ز). لباسهای شستنی، لباسهای چرکین.
بالاڤی : ا، (ز). طشت لباس‌شویی.
باڵا کردن : م. بالا کردن، قد کشیدن، رشد کردن.
بالان : ا.تله‌آهنی‌برای‌حیوانات‌وحشی.



باڵانما : نک. بالا رِوان.
باڵا نوێن : نک. باڵا نما.
بالتوز : ا، (ز). خواهرزن.
باڵتە : ا. طعمه شکار.
باڵتەکنای:م،(ه).بال‌زدن،بال‌بال زدن.

باڵدار : افا. بالدار، پرنده.

باڵش : ا. بالش. متکا، نازبالش، بالین.

باڵشت : نک . بالش.

باڵق : ص. بالغ، رسیده.

باڵ گرتن : م. بال گرفتن، پرواز کردن.

باڵگه : نک : باڵش.

باڵمه‌مێ : ا. شمع.

باڵنده : نک : باڵدار.

باڵنگ : ا. بالنگ.

باڵۆ : ق. اقلا، حداقل، دست کم، کمترین.

بالوور : ا. کون مرغ، تخمدان مرغ.

بالووك : ا. زگیل.

بالووله : ا. لقمه، تیکه، ساندویچ.

باڵۆێن : ا. هواپیما، طیاره.

باله : ص. آدم بله و احمق، ابله.

باله : اص. صدای بره و بزغاله.

باڵه : ا. دستکش چرمی.

باڵه‌بان : افا. طبال، بالبان.

باڵه‌ته : ا. نوبر، میوه نوبر.

باڵه‌ته‌پێ : امص. بال بال زدن پرنده در حال مرگ یا سقوط.

باڵه‌شه‌نه : امص. بال زدن پرنده جوان.

باڵه‌شه‌نه : ا، (ز). بالش کوچك.

باڵه‌شۆڕێ : یك نوع بیماری پرندگان که بالها آویزان می شوند.

باڵه‌فڕێ : امص. بال زدن، بال بال زدن.

باڵه‌فشێ : نک . باڵه فڕێ.

باڵه کڕه : ا. پارو.

باڵه‌نه : ا. پرنده، بالدار، هواپیما.



بالنگ



باڵه

باڵه‌وازه : ا. پرنده جوانی که پریدن آموخته است.

باڵه‌وان : نک . باڵه‌بان.

باڵه و گرتن : م. پرواز کردن، بال گرفتن.

بالیڤ : نک . باڵش.

باڵین : نک . باڵش.

باڵینه : حلقهٔ پارچه‌ای‌نرم‌که زیر طبق روی سر گذاشته می شود.

باڵیۆز : ا. شابندر، کنسول.

باڵیۆز خانه : امر، نک . کنسولگری، شابندرخانه.

بام : فام، بام، وام، دال به رنگ، گونه، شبیه، نظیر.

بامبول : ص، امص. بامبول، حقه، دورنگی، تزویر، مکر.

بامجان : ا. بادمجان.

بامجان‌مه‌رزه‌نگی : امر. گوجه فرنگی.

بامه‌زه : ص مر. بامزه، لذیذ، خوش طعم، خوش صحبت.

بامێ : نک . بامیه.

بامیه : ا. بامیه.





بانما

بان : ا. بام. پشت بام.
بان : ا. بالا، رو، بالای هر چیز، زبر، فوق.
بان تلێن : امر. بام غلتان، سنگ بام، بام گردان.
بانجێڵه : امصغ. بام کوچك، مهتابی، بالكن.
بان چوون : م. بالا رفتن، صعود.
بانق : ا. بانگ.
بانگ: بانگ، آواز، صدا، فریاد، اذان.
بانگ : ص‌عالی. بالاترین، برترین.
بانگ دان : م. اذان گفتن.
بانگ کردن : م. صدا زدن، فریاد زدن، بانگ بر آوردن.
بانگڵه واز : امر. جار، ندا، اعلام با صدای بلند، آواز.
بان گلێر : نک. بان تلێن.
بان گه ردان : بان تلێن.
بانگه‌واز : نک. بانگله‌واز.
بانگه واز کردن : م. جار زدن، اعلام کردن با صدا، ندا دادن.
بانگ وێژ : مؤذن.
بانگ هه‌ڵدان : م. گریستن با صدای بلند.
بانگێشتن : م. دعوت کردن.
بانگین : ص‌عالی. بالاترین، برترین.
بانما : امر. بادنما، بادسنج.
بانماڵ : بام، نک. بان.
بانماڵ : افا. کسی که برف را از پشت بام پایین می ریزد.
بانمه‌ك : ص مر. بانمك، مطلوب.
بانوو : ا. بانو، خانم.
بانۆین : نک. بانما.
بانه : بانه، شهری در کردستان.
بانه : ا. کرت.
بانه : ا. مرتع بهاره حشم.
بانه گا : امر. شرمگاه، زهار، بین ناف و آلت تناسلی.
بانه ماڵ : نک. بانه ناو.
بانه‌مه‌ڕ : ماهی از سال.
بانه ناو : بام اندود، اندود بام با گل.
بانه ناو کردن : م. بام را گل اندود کردن.
بانی : افا. بانی، باعث، بنیانگذار.
بانی : ا. تختی سر کوه.
بانیژه : امصغ. بامچه، بام کوچك.
باو : ص. باب، مناسب، مرسوم، مُد، معمول.
باوا : ا. بابا بزرگ، جد «پدری و مادری».
باواقۆره‌ت : آدم کوتاه قد.
باوان : ا. اجداد، آباء، خانواده،

فامیل.

باوانی : ص نسب. جهاز، جهیزیه.

باوا و باپیر : نک . باوان.

باو دیان : ص. باب دندان، مناسب.

باوڕ : ا. باور، اعتقاد، عقیده، یقین.

باوڕ کردن : م. باور کردن، معتقد بودن، یقین داشتن.

باوش : ا. آغوش، بغل، کنار.

باوش پیا کردن : م. آغوش کردن، بغل گرفتن.

باوش گرتن : نک . باوش پیا کردن.

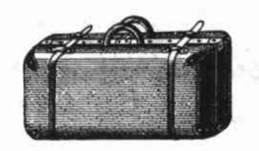
باوك : ا. پدر، بابا.

باو کردن : م. باب کردن، ابداع کردن، مُد کردن.

باو گەرەبازی : جدال لفظی، مشاجره.

با و بۆران : امر. باد و بوران.

باول : ا. چمدان.



باوە : ا، (ه). طوفان.

باوە پیارە : ص، ا. ناپدری، پدر اندر، شوهر مادر.

باوەت : ا. بابت، درباره، بجهت، بخاطر.

باوەڕ : نک . باور.

باوەژن : ص، ا. زن پدر، نامادری.

باوەش : ا. آغوش.

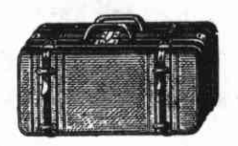
باوەشین : امر. بادبزن.

باوەعەمرە : ص، ا. کوتوله، آدم قد کوتاه .

باوەفا : ص مر. باوفا، وفادار.

باوە قۆرەت : نک . باوە عەمرە.

باوەڵ : ا. کیف دستی، چمدان.



باوێشك : ا، خمیازه.

باوێشكدان : م. خمیازه کشیدن.

باویلکە : گل قاصدك.

باهاتن : م. باد آمدن، وزیدن باد.

باهاوردگ : امر، امف. باد آورده.

باهاوردن : م. آماس کردن، ورم کردم، باد آوردن، متورم شدن.

باهر : ص. بایر، لم یزرع.

باهر : ص. مات، متحیر.

با هرە و بوون : م. مات شدن، متحیر شدن.

باهۆش : ص مر. باهوش، زیرك، هوشمند.

باهوو : ا. بازو.

باهوو : ا. تیر چوبی.

باهوو : ا. افق.

باهیڤ : ا، (ز). بادام.

بای : ا. کبریت.

بایجان : ا. بادنجان.

بایدەبوور : باد مغرب.

بایر : نک . بایر، لم یزرع.


بایه‌قوش

بای‌زه‌لام : امر. باد سرد.

بایس : افا. باعث، بهانه، موجب، سبب، لزوم.

بایق : امص. بقاء، پایداری، وفا.

باینجانی : ا، (ه). گوجه فرنگی.

بایه : ا. بادیه، کاسه مسی،

بایه‌خ : نک. بایق.

بایه‌قوش : ا. بایقوش، جغد، بوم، بوف، کوکومه.

بای‌هه‌وا : نک. بادی هه‌وا.

بایی : ص نسب. بادی.

بایی : ا. نرخ، بهاء، قیمت، ارزش، بجای، در عوض.

بایده : ا. لگن.

بت : ا. بُت.

بت‌په‌ره‌س : بُت پرست، مُشرك.

بتخانه : امر. بتخانه.

بتر : ح مص، (ز). برتری، رجحان.

بتر : ا. بد، اتفاق بد.

بتری : ا. بطری.

بته‌و : ص. بتو، میان پر.

بچڕان : م. پاره کردن، بریدن، بریدن با فشار، قطع کردن.

بچڕاندن : نک. بچران.

بچڕانن : نک. بچران.

بچرك : ا، (ز). نان نازك، گرده روغنی.

بچڕیاگ : امف. بریده، قطع، پاره.

بچڕیان : م. گسستن، پاره شدن.

بچڕین : م. پاره شدن، قطع شدن، بریدن.

بچکۆڵانه : ص. کوچولو.

بچووك : ص. کوچك.

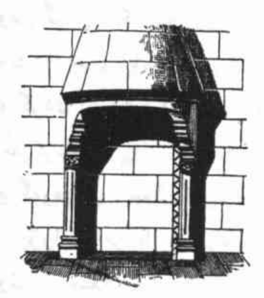
بخور : ص. بخور، زیاد خور، پرخور.

بخور بخور : بخور بخور، کنایه از دزدیدن و چاپیدن.

بخوز : ص. گاوی که هنگام کار بخوابد.

بخوور : ا. بخور.

بخێری : ا، (ز). بخاری دیواری.



بدۆ : ص، افا. سخنور، پر گو.

بدێکار : ص فا. بدهکار، مقروض.

بڕ : ا. دسته، قسمت، فال، بخش.

بڕ : ا. بی حساب، بدون وزن کردن، چکی.

بڕ : ا. وقت، فرصت.

برا : ا. برادر.

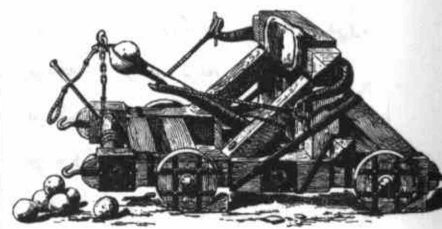
برابه‌ش : سهم مساوی. کسی که سهم مساوی با دیگران از مال می گیرد.

براتووته : امر. انگشت کنار انگشت کوچك دست.

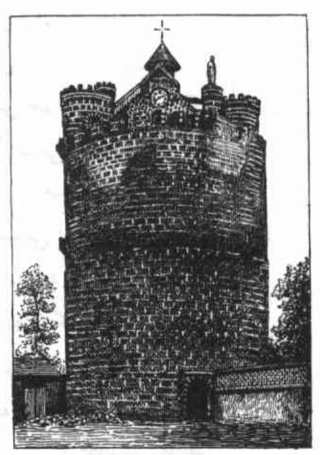
براده‌ر : ا. برادر، دوست.

برازا : امر. برادرزاده.

برازازا : امر. فرزند برادرزاده.
برازاڤا : برادر داماد، ساقدوش.
برازاگ : نک . برازا.
برازاوا : نک . برازاڤا.
برازه : ا. منجنیق، اهرم، چیزی که بشود با آن شیء سنگینی را جابجا کرد.



برج : ا. ماه، برج.



برازی : (ز)، نک . برازا.
براژن : ص نسب. زن برادر.
براڵوو : ا، (ه). آلبالو.
براڵه : امصغ. برادر کوچك، تصغیر «برا».
برامازگ : ا. بری از درخت بلوط.
بڕان : م. بریدن، پاره کردن، قطع کردن.
بڕانه : امر. مستمری، باج و خراج.
برای باوکی : ص نسب، ا. برادر پدری.
برای دایکی : ص نسب، ا. برادر مادری.
برایه‌تی : ح مص. برادری، اخوت.
برایی : نک . برایه‌تی.
برایێك : ق. پیش، جلو رو.
بڕبڕه : ا. تیره پشت.
بڕبه‌ند : ا. سوهان.
بڕبه‌نگ : نک . بڕبه‌ند.

برج : ا. برج، بارو.
برجی‌پیره‌ژن : هفت روز سرد آخر زمستان.
برد : بُرد.
بڕدان : م. جدا کردن، قسمت کردن.
بردن : م. بُردن.
بردن پیا : م. فرو کردن، فرو بردن.
بردنه‌سه‌ر : م. سر بردن، سر کردن، گذراندن، طی کردن زمان.
بردنه‌وه : م. بردن، بردن در مسابقه و قمار، باز پس گرفتن.
برژانن : م. بو دادن، کز دادن، روی آتش ریختن.
برژانگ : ا. مژه، مژگان.
برژاو : امف. برشته، بوداده.
برژاو : ا. مژه، مژگان.
برژۆڵ : ا. مژه، مژه گل گندم و مانند آن.

بڕبه‌ند

برژیاگ : امف. برشته، بو داده،

برِس : ا. توان.

برِس برِس : بکش بکش.

برس چوونەبەس : م. گرسنه نشدن، گرسنگی رفتن.

برسی : ص. گرسنه.

برسیەتی : ح مص. گرسنگی، جوع.

برِشت : ا مه . برش، تندی، تیزی.

برشته : نک . برژاو.

برِفێن برِفێن : بچاپ بچاپ، بقاب بقاب.

برقەندەره : ا. شغال.



برِك : ا. قولنج کمر، لمباگو.

برك : ا. کلوخ، چیزی که بتوان به سوی دیگر انداخت.

برك : ا، (با). حوض.

برِك : ا. بوته خربزه و هندوانه و خیار.

برِك : ا، (با). آروغ.

برِكدان : م. پرت کردن، دور انداختن چیزی را برای کسی انداختن.

برِ كردن : م. توانستن، قدرت داشتن برای انجام کاری، توان رفتن.

برکه : ا. برکه، آب گیر.

برکه : ا. چوب دست.

برِکه : ا. کلوخ، سنگ پاره، چیزی که بتوان آنرا پرتاب کرد.

برِکه برِکه : ق. کم کم، اندك اندك.

برلیان : ا.برلیان.

برمه برم : اصـ. ناله آدم تب‌دار، لرزیدن از تب مالاریا.

برن : م، (ز). بردن.

برِناخ : ا. منخره، بینی، سوراخ دماغ.

برنج : ا. برنج.

برنجار:امر.محل‌کشت‌برنج‌پس‌از درو.

برنجه : ا. برنجه، برنج، نام فلزیست.

برنگ : نک . برینگ.

برِ نووتی : ا. انفیه.

برۆ : ا. ابرو.

برِوا : ا. باور، اعتقاد، عقیده، یقین.

برِوا کردن : ا. باور کردن، معتقد بودن، یقین داشتن.

برۆپەیوەسه : ص مر. ابرو پیوسته.

برِووایی : ا. زهره، یارا، جرأت، توان، قدرت.

برووز دان : م. بروز دادن، راز گفتن، آشکار ساختن.

برووسکانن : م. جرقه زدن، زدن درد موضعی، نبض درد.

برووسکه : امصـ. زنش، جرقه، اخگر.

برووسکەدان : م. نک . برووسکانن.

برۆهەڵتەکانن : م. ابرو تکان دادن به علامت نهی از انجام کاری.

برِوێش : ا. گندم پخته دستاس کرده.

برِوێش کردن : م. پرت گفتن، زیاد گفتن، مزخرف گفتن.

برِه : ص، ا. چـکـی، دیـد بـدون وزن کردن.

برِه برِه : ق. کم کم، اندك اندك.
برەش : ص، (ز). فقیر، بی چیز، مظلوم، ندار.
برەڤان : ا، ص، (با). میانجی.
برِەك : ا. ارّه.
برێ : ق. گاهی، زمانی، قطعه‌ای، عده‌ای، بعضی.
بریا : کاشکی.
برِیا : امف. بریده، ناتمام، ناقص.
برِیار : ا. پیمان، عهد، شرط.
برِیاگ : نک. برِیا.
برِیان : م. بریدن، قطعه شدن، پاره شدن طناب و ریسمان، به پایان رسیدن، تمام شدن.
بریان : ا. بریانی، بریان.
برِیانەوه : نک. برِیان.
بریایوه : نک. برِیان.
برِیایوه : (ه)، نک. بریان.
بریتی : امص. کنایه، پوشیده گویی.
برێجار : ق. گاهی، گهگاه.
بریس : امص.درخشش.
بریسکان : م. درخشیدن.
برێشته : امف. برشته، بو داده.
بریقه : امص. فروغ، درخشش.
بریقەدار : ص‌مر. درخشان.
بریکه : نک. بریقه.
بریکه دار : نک. بریقه‌دار.
برِین : م. بریدن، قطع کردن، هرس کردن، تمام کردن، بپایان رساندن.
برِین : م. بریدن، طی کردن، پیمودن.
برین : ا. زخم. جراحت.
برینددار : امف. زخمدار، زخمی، مجروح.
برینگ : ا. قیچی پشم چینی.
برینه : ا. درد زایمان.
برِینەوه : م. بریدن، قطع کردن.
برِینەوه : م. بریدن، طی کردن.
برِیەی : م، (ه). بریدن، طی کردن.
بز : ص. چشم دریده.
بز : ا. لبخند، زهرخند.
بزاڤ : امص. جنبش، حرکت.
بزان : ص. دانا، عاقل، خبره، آگاه.
بزدان : م. ترساندن، شکست دادن.
بزر : ص. گم، ناپیدا، غایب.
بزرکان : م. وارفتن از ترس، خراب و دانه دانه شدن شیر و ماست و امثال آن.
بزرکاو : ص‌فا. وارفته، شیر بریده.
بزرۆك : ا، (ز). جوش، جوش بدن و پوست.
بزگ : ا. سنگ مرجان.
بزگیر : ص. خسیس، لئیم.
بزڵماجی : ا. نوعی گرده سرخ شده در روغن.
بزڵه : ا. بزغاله.
بزماته : ا. کبره زخم.
بزمار : ا. میخ.
بزمار رێژ : میخ کوب.
بز مارکوت : ص‌مر. پرثمر.
بزماره : ا. میخچه.

برِەك

برینگ

بزن

بزن : ا. بز.

بزن مژ : امر. بزمجه.

بزن مك : وسیله‌ای برای جلوگیری از مکیدن پستان بز وسیلهٔ بزغاله.

بزنه کیفی : امر. بز کوهی.



بزنه کیفیله : نک . بزنه کیفی.

بزنه کێوی : نک . بزنه کیفی.

بزنه‌وه‌س : ا. مَشك ساخته از پوست بز.

بزواندن : م، (ز). جنباندن، تکان دادن.

بزۆز : ص. زیرك، کاردان، فرز.

بزۆك : نک . بزۆز.

بزوو : ا. بید، درخت بید.

بزووت : ص. نیم سوخته.

بزووتك : نک . بزووت.

بزووتن : نک . بزواندن.

بزووك : نک . بزۆك.

بزه : ا. لبخند، زهرخند، زرده خند.

بزه : ا، (ه). بُز.

بزه‌ن : ص. آزاده، توانا، قادر، بزن، نترس.

بزه‌ڵه : ا. بچه خوك، بچه حیوانی که بتواند خود را اداره کند.

بزی : ا. اسب و استر و الاغ چهارساله.

بزیسك : ا. شراره.

بزیشك : ا، (ز). گره.

بزیو : ص. فرز، چالاك، چابك، زرنگ، باهوش.

بژ : ص. زلف آشفته، موی سیخ شده و راست.

بژار : ا. وجین.

بژارتن : م، (ز). سرند کردن، بوجاری کردن، پاك کردن، وجین کردن.

بژارد : ص مف. پسند، ستوده، خوب، مرغوب، مقبول.

بژاردن : م. پسند کردن، انتخاب کردن، مقبول افتادن.

بژاردن : م. شمردن.

بژاردن : م. پرداخت تاوان.

بژاردن : م. وجین کردن.

بژاردنه‌وه : م. شمردن، پرداخت کردن، وجین کردن.

بژار کردن : وجین کردن.

بژار که‌ر : افا. کارگر وجین کار.

بژاره : ا. خیال و فکر هنگام خواب.

بژاره : ا. شماره.

بژاره : ا. فکر کردن و خیال کردن هنگام خواب تا آنجا که خواب را از سر ببرد.

بژاره کردن : م. شمردن، شمارش کردن.

بژاڵ : ا. پوشال.

بژانگ: ا. مژگان، مژه.

بژانن : م. انتخاب کردن، جدا کردن، گزیدن.

بژبژه : ا. نوعی رطیل که برای حمله روی پاها می ایستد.

بژکین : م. پراکندن.

بژل : ح استثناء، بجز.

بژنیاگ : امف. منتخب، انتخاب شده، برگزیده.

بژنین : نک . بژانن.

بژوولك : ا. مژه، مژگان.

بژوون : ا، (ز). جوالدوز.

بژوێن : ا. چراگاه غنی.

بژوین : ص. پاك، خالص، ناب.

بژی : ا. یال.

بژیو : ا. معاش، خوراك روزانه.

بس : ا. وجب.

بسبسوك : ا. کرم شب تاب.

بست : ا. وجب.

بستك : ا، (با). سیخ کباب.

بسته : ا. پسته.

بسته : ا. بشکن.

بسته لێدان : م. بشکن زدن.

بسك : ا، (با). زلف آراسته در جلو پیشانی.

بسکه : ح مصـ، ا. خوشی، خنده، شادی، شادمانی، روخوشی.

بسلمان : مسلمان.

بسمار : نک . بزمار.

بسماره : نک . بزماره.

بسه : ا. پسته.



بسه

بسیره : ا. غوره.

بسێن : افا. خریدار، مشتری.

بسێنه‌وه : افا. کسی که با آواز جواب آواز خوان را می دهد.

بشکانن : م. گریستن آهسته.

بشکوژ : ا. دکمه پیراهن.

بشکوشك : ا. کاسه گل، غنچه.

بشێونه : ص‌فا. آشوبگر، فتنه، دوبهم زن.

بشێوه : ا. آشوب، فتنه، طغیان، شورش، انقلاب، ازدحام.

بشێوه کردن : م. آشوب کردن، فتنه انگیختن، ازدحام کردن، بهم ریختن.

بعوك : ص. آدم بد ترکیب.

بغوور : ا. بخور.

بغووری : ا، ص نسب. خاکستری.

بڤر : ا، (ز). تبر.

بڤکی : ص. فاحشه.

بڤه : منع بچه زبان باز نکرده از انجام کاری.

بکڕ : افا. خریدار، مشتری.

بگار : ا. گذار، گذرگاه، گدار.

بژوون

بگاردن : م. سپری کردن، گذراندن، هضم کردن.

بگاره : گذشت.

بگردگ : امف. گذشته.

بگردن : م. گذشتن، عبور کردن، صرفنظر کردن، عفو کردن، قضا شدن.

بگره : فعل امر. بگیر.

بگره : ق. گیرم، تقریباً، فرضاً، فکر کن.

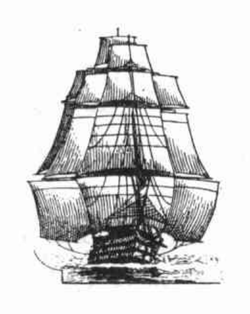
بلّ : ا. زیاده از اندازه نرم.

بلاته : (ز)، نک . باله‌ته.

بلاّلووك : ا. آلبالو.



بلاّو :امف. پراکنده، متفرق، گسترده، ولو.



بلاو : افا. مویه گر.

بلاّو بوونه‌وه : م. پراکندن، متفرق شدن، گسترش یافتن.

بلاّو کردنه‌وه : م. شایع کردن. گستردن، متفرق ساختن، ولو کردن.

بلاّوه : امص. گسترش، تفرق، شیوع.

بلاّوه دان : بلاوکردنه‌وه.

بلبشو : ا. بلبشو.

بلّبلّ : ا. بلبل.



بلج : ا. زالزالك.

بلچ : نک . بلج.

بلّح : ص. بیفایده، سفیه، احمق.

بلّسك : ا. آهن یا چوبی که با آن نان از تنور کشند یا آتش تنور بر هم زنند.

بلّق : ا. سحاب، حباب هوا در آب.

بلّق : ا. تاول.

بلمباس : ا. بزنر.

بلموو : ا. پوزه بند.

بلّن : ص. بلند، دراز، افراشته، مرتفع، عالی.

بلّند : (ز) نک . بلن.

بلّندی : ص نسب. بلندی، درازی، عُلوّ، ارتفاع، عظمت.

بلّن بوونه‌وه : م. بلند شدن، برخاستن، قد کشیدن.

بلّن کردنه‌وه : م. بلند کردن، برپاکردن، افراشتن، دزدیدن، دراز کردن.

بلّند بین : (ز)، نک . بلّن بوونه‌وه.

بلّور : ا. بلور، ظرف شیشه‌ای، نی لبك.

بلّوسك : نک . بلّسك.

بلّوق : ا. تاول.

بلّوق کردن : م، تاول زدن.

بلووك : ا. بلوك، منطقه، ناحیه.

بلوول : ا. فلوت، نی، نی لبك.

بلوول : ا. باقلا.



بلوول : ا. وافور.

بلّویر : ا. قطعه چوبی میان تهی است که وسط پای بچه گذارند تا ادرار را به ظرفی که زیر گهواره است رساند.

بلّه‌بلّ کردن : م. بلبل زبانی کردن، زبان درازی کردن.

بله‌ت : ا. زالزالك.

بله ربزن : ا. یکه‌تاز، بلربزن.

بله کناچێ : ص. مرد زن نما.

بله گاز : ا، ص. فقیر، تهیدست، بی مایه مظلوم، ندار.

بله‌موو : نک . بزن ملك.

بله نگاز : ص، (ز). دربدر، بی خانمان.

بله‌وه‌ز : ص‌مر. بوالهوس.

بلێ : ق. جز، سوای، بغیر از.

بلیت : ا. بلیط.

بلّێسه : ا. شعله، زبانه، گُر.

بلّێمه‌ت : ص. مسخره.

بلیمه‌ت : ص. کاردان، توانا به انجام هرکاری، نابغه.

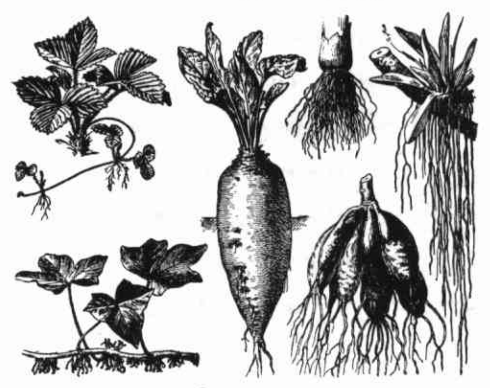
بن : ا. بن، ریشه، زیر، بیخ.

بن : ا. بکارت.

بناخرِ : ا. گلو، گلوگاه.

بناخه : ا. پی، بنیاد، اساس.

بلوول



بناخه

بنار : ا. دامنه کوهسار.

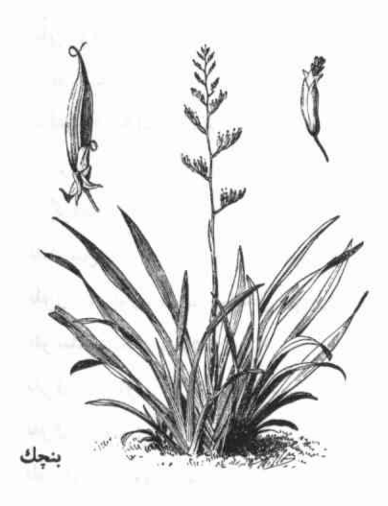
بناشت : درگیری لفظی.

بناغه : ا، نک . بناخه.

بناقاقه : نک . بناخرِ.

بناگوێ : نک . بناگویچکه.

بنا گوێچکه : ا. بنا گوش.
بناو : ا. درخت زبان گنجشك.
بناخڵ : ا. بغل، دو طرف سینه، زیربازو.
بناوەچ : ا. درخت زبان گنجشك.
بن‌بڕ : ص. ریشه کن.
بن‌بزوو : ا. محل اتصال دم ببدن حیوان.
بن بەس : ص‌مر. بن بست.
بن پاڵ : ا. طرف، پهلو، کنار.
بن پژانن : م. برداشتن بکارت.
بنتاو : ا. نهال.
بن‌تل : ا. اولین گردو که بچه‌ها در گردو بازی می اندازند.
بن تەك : نک . بن پاڵ.
بنج : ا. بیخ، بن، ریشه.
بنج داکوتان : م. ریشه کردن، ریشه محکم کردن، مستقر شدن، ماندن.
بنجۆر : ا. کنجکاو، پی گیر.
بنجۆری : ح مص. کنجکاوی، پی جویی، جستجو گری.
بنجۆری کردن : م. کنجکاوی کردن، ریشه یابی کردن، پی جویی کردن.
بن جوو : ا. کسی که پدرانش کلیمی بوده باشند.
بن چاخ : امر. قباله، بنچاق.
بنچك : ا. بوته.
بن چڵ : ا. پاجوش.
بن چینه : ا. پی، بنیاد، اساس.
بن خەرمان : کوزل، آنچه از خرمن بعد از کوبیدن و برداشت نکوبیده اضافی می ماند.


بنچك

بنداشت : ا. گلگی.
بن دەس : ا،نک . بناخڵ.
بن زین : ا. نمدزین، عرقگیر، تکلتو.
بنشەن : ا. بنشن، غلات و بقولات که بضرورت برای خانه خریداری می شود.
بنك : ا. بن، ته، پایین.
بنکاف : ا، (ز). گرداب.
بن کڕ : ا. ته دیگ.
بن کۆشك : ا. زیرزمین، آشپزخانه.
بنکه : ا، (ز). ته مانده قالب صابون.
بن کەش : نک . بناخڵ.
بنگس : نک . بنگووس.
بنگووس : ا. وجب، پهنای دست از انگشت کوچك تا انتهای شست.
بنگووف : ا، (ز). آغل، محل نگهداری حشم در زمستان.
بنگه : ا. مفصل، بند.
بن گیری : نک . بنجۆری.

بن لەق : امر. پاجوش.

بن مەغار : امر. غار، کنده.

بنه : بنه، وسایل مختصری که در کوچ حمل و درمنزل دیگر مستقر می شود.

بنه : ا. مقدار زمینی که در سال با یك جفت گاو کشت و زرع می شود.

بنه : ا. گاوی که هنگام شخم در سمت داخل بسته می شود.

بنه : کومه، پناهگاه مخفی صیادان.

بنه پیت : ا. کوزەل، تەمانده خرمن، دستمایه کاسبی.

بنه تۆم : ا. ریشه، ریشه خانوادگی، مقدار گندمی که به زمین پاشیده می شود که سال آینده درو و برداشت شود.

بنه تۆو : نک. بنه تۆم.

بن چن : ص‌مر. ریشه کن.

بنه چه : ا. نسل، ریشه خانوادگی.

بنه چینه : امر. پی، پی ساختمان، ریشه، ریشه فامیلی، اصل.

بنەخڕ : نک. بناخر.

بنەخەرمان : نک. خەرمان.

بنەڕەت : ا. پی، پی ساختمان، اساس.

بنەڤان : نک. بنەوان.

بنه قاقڕێ : نک. بناخر.

بنه کدار : افا. بنکدار.

بنه کردن : م. خانه کردن، در جایی اقامت کردن.

بنه کردن : م. یافتن.

بنه کردن : م. بررسی کردن دزد در روز برای دزدی شبانه.

بنه گا : امر. بنه گاه، قرار گاه، یورت.

بنەماڵ : امر. خاندان.

بنەمەڕ : ا، (هـ). غار، کندەای برای جای دادن گوسفند.

بنەوان : ص، ا. کدبانو، بی بی، خانەدار، خانمی که مسؤول خانه است.

بنه و شیله : ا. چاتلانقوش.

بن‌هەنگل : امر. زیر بغل.

بنیا : ا. بنیاد، پی، اساس.

بنیادەم : ا. بنی‌آدم، انسان، بشر.

بنیام خوەره : افا. آدم خوار.

بنیچه : نک. بنج.

بنیسك : ا. تەمانده قالب صابون.

بنیسکان : ا. نعلبکی.



بنێسی : ا. بیماری سل.

بنێشت : ا. سقز، آدامس.

بنیشه : نک. بنەچه.

بنیله : ا. مقدار کلشی از خرمن که هنگام کوبیدن هر بار زیر پای گاو انداخته می شود.

بنیه : ا. بنیه، توانائی، قوه، نیرو.

بۆ : ا. بو.

بۆ : ازادات استفهام، چرا؟ برای چه؟ .

بۆ : محض، ازبرای.

بواژۆ : ص. بوزده، خوراکی که حیوان

مقداری از آن را خورده و بقیه آن را بوزده است که نمی خورد، بو گرفته.

بۆبا : بوی روغنی که در مجاورت هوا بو گرفته باشد.

بۆبلات : ا. بلای بزرگ، مرگ بزرگ خانواده.

بۆبەردانەوە : م. بوی بد دادن، بوی بد کردن.

بۆپرووز : بوی پارچه سوخته.

بۆت : ا. ناوسمان، نا، درخت میان تهی که آبرا از روی جوی و پستی زمین می گذراند.

بوته : ا. بوته.

بۆچاڵ : ا. بوی نا، بوی رطوبتی که گندم از ماندن در چاه یا انبار می گیرد.

بۆچرووك : ا. بوی چوبی سوخته.

بۆچە؟: از ادات استفهام. چرا؟ برای چه؟.

بۆچەقەوڕ : نک . بۆچرووك.

بۆ چەکەوڕ : نک . بۆ چرووك.

بۆ چەگە هوڕ : نک . بۆ چرووك.

بۆچی : نک . بوچه

بوحتیان : ا. بهتان، تهمت.

بوحشت : ا، (ز). بهشت، جنان.

بوخار : ا. بخار.

بوخاری : ا. بخاری.

بوختان : نک . بوختیان.

بوختیان : نک . بوحتیان.

بوخچك : امصغ. بقچه کوچك.

بوخچه : ا. بقچه.

بوخمه : نک . بوغمه.

بوخوز : ص، ا. گاوی که هنگام کار می خوابد.

بوخوور : ا. بخور.

بۆدار : افا. بۆدار.

بۆدان : م. بۆدادن.

بۆدانەوە : م. بۆدادن.

بـۆدڕن : ا. بـوی نـا، بـوی چـال، بـوی چربی بدن.

بۆ دووکەڵ : ا. بوی دود.

بۆڕ : ا. مسابقه هنری مانند خط نویسی

بۆر : رنگ خاکستری.

بۆر : ح مص. گوشمالی برنده مسابقه هنری بازندگان را.

بۆر : خجل، شرم زده، دماغ سوخته.

بۆران : ا. بوران، طوفان.

بۆڕاندن : م. نعره کشیدن.

بـۆرانـی : ا. خـوراکـی از گـوشـت و بادنجان و گوجه فرنگی.

بوراق : ص. بُراق، آماده، گوش بزنگ.

بورج : ا. برج، بارو، قلعه.

بورچ : ص. پوك، میان خالی، میان تهی، مجوف.

بوردەبار : ص مر. بردبار، صبور.

بورمس : ص، ا. بزابلق.

بۆڕە : اصـ. نعره، صدای گاو.

بۆره : ا. زمین بایر.

بۆره : ق. دور، بداصل.

بۆره پنه : امر. کلاغ سیاه و سفید.

بۆره پیاگ : ص. غیر اشراف، آدم معمولی.

بۆره پیاو : نک . بوره پیاگ.

بۆره خزم : امر. خویشاوند دور.

بۆره خوٚیش : امر. خویشاوند دور.

بۆره سووار : ا. سوار ناشناس، سواد یك سوار از دور.

بوره قنه : ا. رنگ متمایل به خاکستری.

بورِه ننه : افا. بُرَنده، تیز.

بۆڕی : ا. بوق، کرنا، شیپور.

بۆڕیژەن : شیپورچی.

بۆڕیه : نک . بۆری.

بۆڕیه : ا. فرفره چوبی که بر زمین زنند تا بدور خود بگردد و صدا کند.

بۆز : ا. ابلق سیاه و سفید.

بۆزه : ص. سگ سیاه و سفید، کنایه از آدم آب زیرکاه.

بوزمەجه : امر. بُزمجه.



بۆزەن : دارای شامه قوی.

بـوزورگـەوار : ص.مـر. بـزرگـوار، شریف، نجیب، باشکوه.

بوزوڵماجی : ا. گرده سرخ شده در روغن.

بۆژۆ : نک . بواژۆ.

بۆژه : نک . بواژۆ.

بۆەژه کردن : م. بوزده کردن.

بۆسار : ص.مر. دارای بوی ناخوش، بدبو.

بۆسان : ا. بوستان.

بوستان : نک . بۆسان.

بۆسۆ : ا. بوی سوخته، بوی پارچه سوخته.

بۆسه : ا. بوسه، ماچ.

بۆسه خواردن : م. کمین کردن.

بۆسه گرتن : نک . بوسه خواردن.

بـۆش : ص. میان تهی، مجوف، میان خالی.

بوشکه : ا. بشکه.

بۆشناخ : ص. آدم بالا بلند چهار شانه.

بـوغز : ا. بغض، کینه، خصومت، عداوت، گرفتگی گلو.

بوغمه : ا. گلو درد، نفرینی در جواب بموقع عصبانیت مانند «زهرمار» در زبان فارسی.

بۆق : ا. بخار.

بۆق : ا. بوق، کرنا، شیپور.

بوقل : ا. مچ پا.

بۆقلەمووت : ا. بوقلمون.

بۆقلەموون : ا. بوقلمون.

بۆق مل : ا. قفا، پشت گردن.

بۆقه : اصـ. صدای گاو.

بۆقەته : نک . بۆق مل.

بۆ کردن : م. بوکردن، بوی بد دادن،



بوشکه



بۆق

بۆقله‌مووت



بوم

گندیدن، بوی بد گرفتن.

بۆكز : بوی کز، بوی پشم سوخته، بوی غذای ته گرفته.

بوكلە : ا. عروسك.

بۆكلێشه : امر. بوی بد پا.

بۆگەن : امر. بوی گند، بوی بد.

بۆڵ : ا. انگوردانه، دانه انگور.

بۆڵ : ا. زنگ گردن حیوان پیشرو.

بۆڵاندن : م. غرزدن، غرغر کردن.

بوڵح : ص. بله، ابله، کم‌خرد.

بوڵخور : ا. مته.

بوڵسك : نک . بلسك.

بۆڵه : ا. غرغر، لُندلُند.

بۆڵەبۆڵ : نک . بۆڵه.

بۆڵەبۆڵ کردن : م. غرزدن، غرغرکردن، لُندلُند کردن.

بۆڵەبۆڵ کەر : ص فا. غرغرو.

بوڵەن : نک . بلن.

بوڵەنی : نک . بلندی.

بوڵی : نک . بلی.

بوم : ا.بوم، بایقوش، جغد.

بۆم : ا. بمب.

بۆماران : ا. بومادران، گیاهیست از تیره مرکبان.

بۆمباران : ا. بمباران.

بۆمچەووگ : ا. بوی نا، بوی چال.

بۆم چەوه : نک . بوم چەووگ.

بۆن : ا. بو.

بۆن برِه : ص فا. بوبَر، بوبُر.

بۆن پێدان : م. بودادن، نیمه برشته کردن.

بۆن خوەشکه : ا. ریحان کوهی.

بۆن خوەشی : ص‌مر. خوش بویی، بوی خوش، خوش بو.

بۆندار : افا. بودار.

بۆندان : م. بودادن.

بۆن‌کرن : م. بوکردن، بوی بد دادن.

بونگووس : ا. وجب.

بۆنماوی : امر. بوی نم، بوی نا.

بۆنه : ا. بهانه، دلیل، موجب، علت.

بوو : بود، وجود، هستی.

بووار : گدار، گذرگاه، گذار.

بووواردن : م. رنگ گرفتن پارچه از پارچه دیگر آن چنان که دیگر پاك نشود.

بولخور

بوواره : ا. فرصت، مجال.
بـوواره‌دان : م. نـوبـت دادن، اجـازه دادن.
بۆ و به‌رامه : بووبخار.
بووچانه : ص. کوچولو.
بووچك : ص. کوچك.
بووچکه‌لانه : ص. کوچك، کوچولو.
بووچه‌لانه : ص. کوچولو.
بووده‌له : ص. آدم بیکاره، ناتوان.
بوودینه : ا. نعنا، نوعی گیاه معطر.
بوور : ا. آیش، زمین کاشته نشده.
بووراندن : م. آوردن و بردن.
بـوورانـه‌وه : م. غش کردن و بیهوش شدن و ضعف کردن.
بـووردن : م. اغماض کردن، گذشتن، از تقصیر کسی گذشتن.
بووردنه‌وه : نک . بوورانه‌وه.
بـووردوو : ص. میوه‌ای که بیش از حد لازم رسیده و گندیدگی پیدا کرده است.
بـووزوو : ا. پارچه پشمی مخصوص که در محل بافته می شود و از آن لباس کـردی (چـۆخـه‌ورانـك) درسـت می شود.
بـووژانـه‌وه : زنده شدن گیاه پس از پژمردگی.
بووسه : ا، (ز). کومه، اطاقکی جهت پنهان شدن شکارچی،نهان.
بووسه خواردن : م. پنهان شدن، قایم شدن.

بووش : ا. آب زیاد جاری.
بووق : ا. پیاز تخم، پیاز سبزی که گل و بذر پیاز را بر سر دارد.
بووك : ا. عروس.
بووك : ا، (با). لاله.


بوودینه

بووك : ا. عروسك.
بووکابارانێ : ا، (ز). قوس قزح.
بووکك : ا، (ز). گل مژه.
بووکڵه : ا. عروسك.
بووکی : ا. عروسك.
بووڵ : ا. خاکستر.
بووڵگا : امر. جای ریختن خاکستر.
بووله‌ره : نک . بوومه‌له‌رزه.
بووڵه‌مڕ : امر. خاکستر گرم.
بوولیڵه : امر. هوای گرگ و میش.
بووم : ا. بوم، متن، تاروپود، پروپی.
بوومه‌له‌رزه : ا. زمین لرزه، زلزله.
بوومی : ص نسب. بومی، محلی.
بوون : م. بودن، داشتن، شدن.

بوونه : ا. بهانه، دلیل، موجب، علت.
بووه‌ته‌قله : ا. بوم، جغد ،بایقوش
بووه‌کوێره : ا. شب پره، پرنده شب کور.
بوهت : امص. بهت، حیرت، خیرگی، درماندگی.
بوهر : ا، (با). سهم، بخش، قسمت.
بوه‌ژه : نک . بواژۆ.
بوهن : ا،(ز). بو.
بوهندار : نک . بۆدار.
بوهشت : ا. بهشت، جنان.
بوهورِ : ا. گذار، گذرگاه، گدار.
بوهوست : ا. وجب.
بوێژ : افا. متکلم، گوینده، شاعر.
بوێسان : (ه)، نک . بۆسان.
بۆیه : ا. واکس.
بۆیه‌چی : ص‌مر، امر. واکسی.
بویه کردن : م. واکس زدن.
به : با. مثال: «به توم وت» یعنی «به تو گفتم».
به : با. مثال: «به پاره شت‌ئه‌کرِم» یعنی «باپول چیز می خرم».
به : بر.
به ئاوات گه‌یشین : م. به آرزو رسیدن.
به ئاوا دان : م. برباد دادن، به آب دادن، سری را نخواسته گفتن.
به ئاکام گه‌یاندن : م. تمام کردن، به انجام رساندن، پایان بخشیدن.
به ئوك : ص، (ز). زشت ، نازیبا، بد، ناشایست، لندهور.
به‌ئه مه گ : ص‌مر. وفادار.
به‌با : ص‌مر. فحل.
به‌بادان : م. برباد دادن، از میان بردن، نابود کردن، فنا ساختن.
به بَر : ا. ببر.
به‌برِ : نک . برِه.
به‌بلك : امصغ. نوزاد، بچه تازه‌زا.
به‌به : ا. بچه، نوزاد.



به‌پاوه : ص مر. سرپا، ایستاده، برپا، منتصب.
به‌پرسیار : امف. مسؤول.
به‌پرسیاری : مسئولیت.
به‌په‌لامار : ص. باعجله، تند، پرتوان، زیرك، عجول.
به‌پێ : ص مر. تندرو، آدمی که تند راه

می رود.

بەت : ا. بط.

بەتاتە : ا. بلیت.

بەتار : ح‌مصـ بینایی، بصیرت.

بەتارە : ا. لیفه، نیفه.

بەتاڵ : ا. ظرف خالی.

بەتاڵ : ص. آدم بیکار.

بەتاڵی : ح مصـ بیکاری، فراغ.

بەتان و پواچوون : م. از کسی به دقت حرف زدن، از کسی تعریف کردن.

بەتانە : ا. آستر بتانه.

بەتاویەت : ق، ص. بویژه، بخصوص.

بەتر : پیشتر.

بەترپێر : ق. پریروز.

بەترپێرار : ق. پیرارسال.

بەترەف : ص. بد، خیلی بد، بسیار مریض، از کار افتاده، نزدیك به مرگ، افتضاح.

بەتلاندن : م. از دست دادن، از دست دادن چیزها، هدر دادن.

بەتلانە : ا، (ز). روز تعطیل.

بەتلین : م. خسته شدن، واماندن، از پا درآمدن.

بەتویکڵ : یك کلمه به دو معنی.

بەتەقەوە کەفتن : م. نکردن کاری به دلیل شرمندگی، نکردن کاری به دلیل این که دیگران آن را فهمیده‌اند.

بەتەنگ‌هاتن : م. به تنگ آمدن، مجبور شدن ، ناچارشدن.

بەتیە : ا. عبای نازك تابستانی.

بەجا : ص. بجا، لایق، شایسته، درخور، سزاوار.

بەجارێکا : ق. یکباره، ناگهان، یك مرتبه، یك هو.

بەجووج : افا، (ز). پرگو، پرحرف، پرچانه.

بەجەرگ : ص مر. دارای دل و جرئت، جگردار، آزاد، شجاع، دلیر، پردل.

بەجێ : نک . به جا.

بەجێگە : نک . به جا.

بەجێگەی گرتن : م. عوضی گرفتن، بجای.... گرفتن.

بەجێگە هاوردن : م. بجای آوردن، گذاردن.

بەجێمان : م. جاماندن. باقی ماندن.

بەجێماو : امف. مانده، باقی مانده، بجا مانده، ارث.

بەجێ هانین : نک . بەجێگە هاوردن.

بەجێ هاوردن : نک . بەجێگە هاوردن.

بەجێ هێشتن : م. جا گذاشتن، باقی گذاشتن.

بەجێ هێنان : نک . بەجێگە هاوردن.

بەچ : جوجه پرنده.

بەچك : ا. صورت، رو.

بە چکە : ا. بچه حیوانات.

بەچنگ : ص مر. جاندار، زبر و زرنگ، فرز، قوی.

بەچە : ا. بچه، کودك، طفل، فرزند.

بەچەباز : افا. بچه‌باز.

بەچەدان : امر. رحم، زهدان، بچه‌دان.

بەحت : ا، امف. مات، مبهوت، حيران.

بەحتەو بوون : م. مات شدن، مبهوت شدن، سر گردان ماندن، حيران گشتن.

بەحر : ا. بحر، دريا.

بەحس : امص. بحث، جستجو، کنجکاوی.

بەحەشت : ا. بهشت، جنان.

بەخ : صت. بە، بەخ، بەبە، بەخبەخ.

بەخ : ص. خوب، نيك، زيبا.

بەخبەخ : نک . بەخ.

بەخت : بخت، شانس، اقبال، نصيب، طالع.

بەختان : بد شانسی.

بەختڕەش : ص. بدبخت، سياه روز، سياه طالع، بدشانس.

بەختە : ص، ا. گوسفند چهارساله،قوچ.

بەختە باران : نام يك ماه از سال.

بەختە باران : باران اتفاقی مفيد.

بەختەك : ا. بختك، كابوس.

بەختەمام : ص مر. مردم امين، راستگوی دلسوز.

بەختهەڵە و گەڕيان : م. بخت بر گشتن، بدشانس آوردن.

بەختەنۆك : ص، (ز). بختيار، بخت‌دار، خوش شانس.

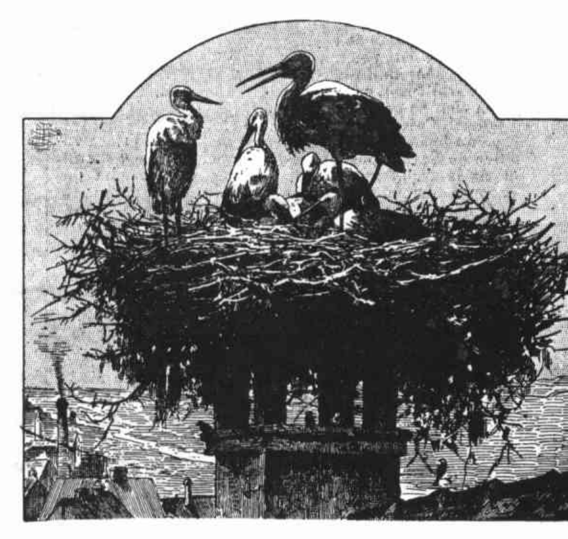
بەختەوەر : ص مر. بختيار، خوش شانس، بخت‌دار.

بەختيار : نک . بەختەوەر.

بەخشان : نک . بە خشش.

بەخشای : (ه)، نک . بە خشين.

بەخشش : ا، امص. بخشش، گذشت،



بەچ



بەچك



بەچكە

داد، دهش، انعام، هدیه.

بەخشان کردن : نک . بەخشین.

بەخشەنە : افا. بخشنده.

بەخشیاك : امف. آمرزیده، بخشوده، عفو، داده شده.

بەخشین : م. بخشیدن، آمرزیدن، گذشتن، عفو کردن، گذشت کردن، عطا کردن.

بەخۆداهاتن : بزرگ شدن.

بەخۆداهاتن : م. بخود آمدن، بیدارشدن.

بەخۆژیو : ص مر. آزاده، برپای خود ایستاده، استوار.

بەخۆکردن : م. پروردن جانداران، بزرگ کردن جانداران، رام کردن حیوانات، نگهداری از کسی یا حیوانی.

بەخۆنازین : م. به خود بالیدن، به خود نازیدن.

بەخوەو بوون : م. به خود بودن، سرحال بودن، بیدار بودن.

بەخەبەر : ص مر. بیدار، نخوابیده، آگاه.

بەخەڵ : ا. بغل، آغوش، کنار، پهلو.

بەخەڵی : ص نسب. بغلی، چیزی که در بغل جای گیرد، بچه‌ای که به بغل گرفتن عادت کرده باشد.

بەخەمکردن : م. بارآوردن، بزرگ کردن، پروردن، از غم رهاندن.

بەخی : ا. آب گل آلود.

بەخێر : ص. بابرکت.

بەخێڵ : ص. بخیل، لئیم، حسود، کنس، تنگ چشم، ممسك.

بە خێڵی : ح‌مص. بخیلی، تنگ نظری، حسادت، کناست، امساك.

بەخێو کردن : نک . بەخو کردن.

بەخیە : ا. بخیه، کوك.

بخیە کردن : م. بخیه کردن، کوك زدن، دوختن.

بەد : ص. بد، خراب، پلید، مفسد.

بەدئەخلاق : ص مر. بداخلاق.

بەدئەخم : ص مر. بداخم، اخمو، ترشرو.

بەدئەخمی : ح مص. بداخمی، ترشرویی، بدخویی.

بەدئەنیش : افا. بداندیش.

بەداخەو : متأسفانه.

بەدبەخت : ص مر. بدبخت. بدشانسی، سیەروز، بی اقبال. شوربخت.

بەد بەختی : بدبختی، ادبار، شوربختی.

بەدبۆ : ص مر. بدبو.

بەدبەدە : ا. بدبده، کرك، بلدرچین.



بەدبین : ص، افا. بدبین.

بەدپۆز : ص مر. بدپوز، بداخم، متکبر.

بەدتووروم : ص مر. بداصل، نانجیب، ناکس.

بەدتەرکیب : ص مر. بدترکیب، زشت، بدگل، نازیبا، بدچهره.

بەد تەشك : نک . بەدتەرکیب.

بەدچێر : نک . بەدتەرکیب.

بەدخۆ : ص مر. بدخو، بداخلاق.

بەدخوا : افا. بدخوا.

بەدخواز : نک . بدخوا.

بەدخوو : نک . بەدخۆ.

بەد خەیاڵ : ص مر. بدخیال، بدگمان.

بەددڵ : ص مر. بددل، بدنیت، کینەور، کینەورز.

بددڕەسەن : ص مر. بداصل، ناجنس، پست.

بەدڕەفتار : ص مر. بدرفتار، بدکردار.

بەدرەقە : ا. بدرقه، مشایعت.

بەدرەمە : ا. نوعی زنبور عسل که دارای جثه‌ای کوچکتر از زنبور عسل معمولی می باشد.

بەدزووان : ص مر. بدزبان، بددهان ، فحاش.

بەدزەڕە : ص مر. آدم گوشت تلخ، مردم نچسب.

بەدزیەو : ق. دزدکی.

بدسورشت : ص مر. بدسرشت. بدنهاد، بدطینت.

بەدسەر : ص مر. بدسر، بدلگام، سرکش، چموش.

بەدعەسڵ : ص مر. بداصل، بدنهاد.

بەدقەدەم : ص مر. بدقدم، نامبارك، بدیُمن.

بەدکار : ص مر. بدکار، بدعمل، شریر، موذی، فاجر، بدکردار.

بەدکردار : ص مر. بدکردار، بدعمل، بدکار، بدرفتار.

بەدگۆ : ص مر. بدگو، بدزبان، بددهان.

بەدگومان : ص مر. بدگمان، مشکوك، مظنون.

بەدڵ بوون : م. مورد پسند واقع شدن، در دل جای گرفتن.

بەدڵ گرتن : م. بدل گرفتن، آزرده شدن، دلگیر شدن.

بەدلەغاو : نک . بەدسەر.

بەدمەس : ص مر. بدمست.

بەدناو : ص مر. بدنام.

بەدنگین : نک . بدبخت.

بەدنما : افا، ص مر. بدنما، زشت، کریه، بدمنظر.

بەدنهاد : ص مر. بدنهاد، بدسرشت. بدطینت، بدذات.

بەدنیا هاتن : م. دنیاآمدن، تولد یافتن، متولد شدن.

بەدواچ : نک . بەدگۆ.

بەدودم : ص مر. نحس.

بەدۆیژ : نک . بەدگو.

بەدەرد خواردن : م. بدرد خوردن، مفید بودن.

بەدەری : انزوا.

بەدەسەڵات : ص مر. بانفوذ.

بەدەق : امف. آراسته.

بەدەڵ : امر. بدل، عوض.

بەدەڵ بین : م، (ز). عوض شدن.

بەدەڵی : ص مر. بدلی، عوضی.

بەدە ماخ : ص مر. بانشاط، سرحال، خوشحال، کیفور.

بەدەم : ص مر. زبان آور، خوش صحبت.

بەدەن : ا. بدن، تن، جسد.

بەدی : بدی، شرارت.

بەدیل : ق. بار، نوبت، کرت، دفعه.

بەڕ : ا. گلیم، جاجیم.

بەر : ا. طرف، سو.

بەر : ا. عرض، پهنا.

بەر : ق. جلو، پیش‌رو.

بەر : ا. زهار.

بەر : علامت فاعلی «پەیغامبەر».

بەر : ا. ثمر، میوه، بر.

بەرئاڤین : امر. پیش بند.



بەر ئێوارە : ق مر. غروب، شامگاه.

بەرا بەر : ص. برابر، مطابق، معادل، مساوی، یکسان، همسنگ، همدوش، مقابل.

بەرات : ا. برات، حواله.

بەراتە : ا. لاشه مردار.

برادەر : برادر.

برادەری : ح مص. برادری، اخوت.

بەراردەی : م، (ه). درآوردن.

بەراز : ا. خوك.

بەرازە : ا. دندان انیاب خوك و سگ.

بەرازە

بەراش : ا. سنگ آسیا.

بەراڤ : ا، (ز). رخت چرکین آماده شستن.

بەراڤی : (ز). اجتماع، مؤسسه.

بە ڕاق : ص. براق، درخشان.

بەراك : ا، (ز). ایوان، تراس.

بەرامای : م، (ه). طلوع، درآمدن، نتیجه شدن.

بەرامبەر : نک. بەرابەری.

بەرامبەری : نک. بەرابەر.

بەران : ا. گوسفندنر، قوچ.

بەرانبەر : نک. بەرابەر.

بەرانبەری : نک. بەرابەری.

بەرانگە : ا. محل نگهداری گله.

بەڕانی : ص، ا. بیگانه، خارجی، اجنبی.

بەراو : ا. زمین پر آب.

بەراوپشت : رو به پشت، این رو آن رو.

بەراوردکردن : م. برآورد کردن، آزمودن، آزمایش کردن، محك زدن، امتحان کردن.

بەراوەژی : نک . بەراوپشت.
بەرایی : قسمت جلو هر چیز.
بەراییك : ص عالی. بالاترین، برترین.
بەر بادان : م. برباد دادن، نابود کردن، از میان بردن، فنا کردن.
بەربار :ص، ا. الاغی که زمان بارگذاشتن بر آن رسیده باشد.
بە ربالاڤ : ا. لنگ و قدیفه حمام.
بە بانگ : ر. افطاری.
بەربانگ کردنەوە : م. افطاری کردن.
بەربژاری : امص. امتیاز، برتری، رجحان.
بەربوودی : ا. ینگه.
بەربووق : ا. تنبوشه.
بەربووك : امر. زنی که با عروس بخانه شوهر فرستاده می شود، ینگه.
بە ربووگ : امف. بخیه بازشده، دوخته شکافته، پاره شدگی طناب، حیوان رهاشده.
بەربوون : م. رها شدن، آزاد شدن، باز شدن بخیه، پاره شده طناب و مانند آن.
بەربەر : ا. دلاك، سلمانی، سرتراش.
بەربەرۆچکە : ص، افا. آفتابرو، آفتابگیر
بەربەرە : ا. ماله کشاورزی، پاروی پهن مخصوس برف پاك کردن.
بەربەرە کانێ : نزاع، دعوا، جنگ تن به تن، جدال لفظی، معارضه، ستیز، کشمکش.
بەربەژن : ا. کاغذی که روی آن چند آیه نوشته و جهت تبرك با خود برگیرند، تعویذ.
بەربەس : امر. مانع، سد، جلوگیرنده.
بەربەن : نک . بەربەس.
بەربەیان : امر. بامداد، صبحگاه، شفق، پیش از طلوع.
بەربێژ : افا. پرگو، پرچانه.
بەرپا : ص مر. برپا، ایستاده، قایم.
بەرپا بوون : م. بر پا شدن، راه افتادن.
بەرپاش : ا، ص. وارون، وارونه، برگشته، لباسی که از این رو به آن رو شده.
بەرپاکردن : م. بر پا کردن، علم کردن، راه انداختن کاری.
بەرپاڵ : ا، (ز). پشتی.
بەرپرس : مسؤول.
بەرپرسیار : مسؤول.
بەرپەرچ : ا. بهانه، عذر، عذر بی جا، دست آویز.
بە رپێچ : امر. واشر.
بەرپینگ : امر. پشته پا.
بەرتێشت : ا، (ز). ناشتایی، پیش قلیانی، صبحانه.
بەرتیل : ا. رشوه.
بەرتێلانە : ا. هدیه داماد به عروس.
بەرتیل خواردن : م. رشوه خوردن.
بەرج : ا. برج، مهمل خرج.
بەرجستە : امف ، ص. برجسته، برآمده، بالا آمده، شخص بزرگ و مشهور.

بەرجەوەن : ا. منظره، چشم انداز.

بەرجێنك : ا، (ز). روبنده.

بەرچاڤك : ا، (ز). عينك.

بەرچاوتەنگ : ص مر. تنگ چشم، خسيس، بخيل.

بەرچاوتەنگی : ح مص. تنگ چشمی، خساست، بخيلی، تنگ نظری.

بەرچاوتێر : ص مر. چشم سير، چشم و دل سير.

بەرچاوكە : نک. بەرچاویلە.

بەرچاویلە : امر. مگس پران.

بەرچای : امر. زير قليانی، صبحانه، ناشتايی.

بەرچەپ : افا. مخالف، دشمن، ضد.

بەرچەسب : امر. برچسب، اتيكت.

بەرخ : ا. بره.



بەرخستن : م. انداختن بچه، سقط جنين كردن.

بەرخوارد : امص. برخورد، تلاقی، تصادم، تصادف.

بەرخواردن : م. برخوردن، تلاقی كردن، بهم رسيدن.

بەرخوان : امر، ص مر. چوپان، گله بره.

بەرخۆدان : م. طی كردن، بريدن راه.

بەرخوردار : ص فا. برخوردار، كامياب، بهره‌مند، متمتع.

بەرخورك : ا، (ز). شاخهٔ نازك، شاخه سبز و نازك.

بەرخۆڵە : امصغ. بره كوچك.

بەرخەل : امر. گله بره.

بەرخەلەوان : امر، ص مر. چوپان گله بره.

بەرخە وان : نک. بەرخەوان.

بەرد : ا. سنگ، حجر.

بەردا : ق. جلو، پيش رو.

بەردار : افا. مثمر، بردار، ميوه‌دار.

بەرداش : امر. سنگ زبرين آسيا، سنگ آسيا.

بەرداشت : امص. برداشت.

بەردان : م. ول كردن، آزاد كردن، رها ساختن، مرخص كردن.

بەردان : م. بردادن، ميوه دادن، مثمر بودن.

بەردانی : ا. سنگلاخ.

بەرداوێژ : ا. مسافتی كه بتوان سنگی را به آن پراند، سنگ پران.

بەردتاش : افا. سنگ تراش.

بەردڕكانە : امر. شيرينی لباس تازه و نو.

بەردرگا : امر. آستانه، آستان.

بەردڵ : امر. صبحانه، ناشتايی، زير قليانی.

بەردڵ خستن : م. ناشتايی كردن، صبحانه خوردن.

بەردۆڵە : ا. لانجين كوچك.

بەردووگ : پوست زیر دنبه گوسفند.

بەردە : ص. بَرده، غلام، کنیز، بنده، زرخرید.

بەردەئازەبە : سنگ زور آزمایی.

بەردەئەستی : ا. سنگ چخماق، سنگ آتش زنه.

بەردەئەموستیلە : نگین انگشتری.

بەردەبار : ص. بردبار، صبور.

بەردەباران : امر. سنگسار، سنگ باران.

بەردەپێ : امر. سنگ پا.

بەردەچەخماخ : سنگ چخماق.

بەردەرێژ : سنگ فرش.

بەردەس : ا. پادو، شاگرد.

بەردەساو : امر. سنگ چاقو تیز کنی.

بەردەشۆر کردن : م. سنگ شور کردن، شستن دانه‌ها بگونه‌ای که سنگ از آن جدا شود.

بەردەقانی : ا. فلاخن، قلابسنگ.

بەردەڵان : امر، ص مر. سنگلاخ.

بەردەم : ق. جلو، پیش رو.

بەردەمورە : ا. مهر نماز.

بەردەموستیلە : ا. نگین، سنگ انگشتری.

بەردەی : م، (ه). بردن.

بەردیل : ا. گوسفند نر سه ساله، قوچ سه ساله.

بەردێلی : (ز). عوض بدل.

بەرڕکیب : ا. مهمیز.

بەرڕەت خستن : م. بزیر کار کشیدن، از کسی کار کشیدن، حیوانی را به مهمیز کشیدن.

بەر ڕکێب

بەرز : ص. بلند، دراز، افراشته، مرتفع، عالی.

بەرزاخ : ا. دامنه، کمر کوه.

بەرزایی : ص نسب. بلندی، درازی، ارتفاع، برجستگی.

بەرزایەتی : نک. بەرزی.

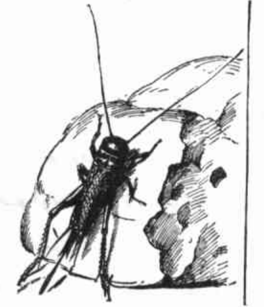
بەرزگەر : ص فا. برزگر، زارع، کشاورز.

بەرزەبڵێس : ص مر. فضول.

بەرزەپابوون : م. بلند شدن، برخاستن، از جلو کسی بلند شدن.

بەرزەپەڕین : ح مص. بلند پروازی.

بەرزەچڕە : جیرجیرك.



بەرزەحەوایلە : امر. بادبادك.

بەرزەرینە : ا. زبر جد.

بەرزەفڕین : نک. بەرزەپەڕین.

بەرزەقانیە : ا، (ه). فلاخن، قلابسنگ.

بـەرزە و بـوون : م. بلند شدن، برخاستن، برپا ایستادن.

بـەرزەو کـردن : م. بلند کردن، افراشتن، بر پا کردن.

بەرزەو لاخ : ا. چهار پای پا بلند مانند اسب و الاغ.

بەرزی : نک . بەرزایی.

بەرزیلان : امر. شیر یا خط.

بەرزین : امر. قاچ زین، قسمت آهنی جلو زین.

بەرژەنە : ا. مقداری کره‌ای که یکبار از یك مشك دوغ گرفته می شود.

بەرستۆ : ا. یخه، یقه.

بەرسڤ : ا، (ز). پاسخ، جواب.

بەرسیلە : ا. غوره.

بەرسینگ : نك . بەرسینە.

بەرسیلە : ا. نوار چرمی که جلو سینه اسب را می گیرد که زین عقب نرود.

بەرشکسە : امف. ورشکسته.

بەرشێو : ا. شام، عصرانه.

بەرشیەی : م، (ه). فرار کردن، در رفتن، گریختن.

بەرعەکس : ق مر. برعکس، برخلاف.

بەرغەل : امر. گله بره.

بەرغەلەوان : ا. چوپان گله بره.

بەرغەوان : نک . بەرغەلەوان.

بەرف : ا، (ز).برف.

بەرفخورك : ا، (ز). شبنم یخ زده.

بەرفەشۆ: امر. برف همراه باران، برف و باران.

بەرڤین : م، (ز). مردن در راه ناصواب.

بەرڤاژی : ص. وارونه.

بەرڤانك : ا. پیش‌بند.

بەرق : ا. برق، درخشش.

بەرقلیانی : امر. صبحانه، ناشتایی، زیر قلیانی، پیش قلیانی.

بەرقلیانی کردن : م. صبحانه خوردن، ناشتایی کردن.

بەرقەرار : افا. پایدار، برقرار، دایر، برپا.

بـەرقـەرار کـردن : م. برقرار کردن جیره یا حقوق برای کسی، برقرار کردن، دایر کردن.

بەرك : ا، (ز). گلوله، تیر.

بەرِك : ا. پلاس، جاجیم.

بەرکاز : ا، (ز). پنجره.

بەرکاو : ا. دامنه، کمر کوه.

بـەر کـردن : م. از بهر کردن، حفظ کردن، به ذهن سپردن.

بەرکۆ : نک . بەرکوت.

بەرکوت : ا. قسمتی از خرمن غلات که پیش از تمامی خرمن کوبیده و برداشت می شود.

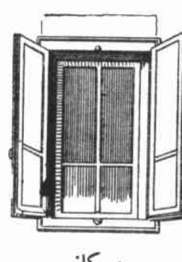
بەرکوستە : ص، (ز). مرد با ریش کم پشت.

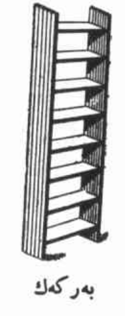
بەرکۆسە : نک . بەرکوستە.

بەرکوڵ : امر. مقدار کمی از غذا که قبل از حاضر شدن سر سفره آورده می شود.

بـەرکـە : ا. اطاق، خانه، یك طبقه از

خانه.
بەرکەش : ا، (ز). سینی.
بەرکەك : ا. نردبان، نردبام.
بەبرکەنار : امف. بر کنار، کنار گذاشته شده، معزول.
بەرکەوتن : جلو افتادن.
بەرگ : ا. کالا، لباس.
بەرگ : ا. جلد کتاب و دفتر و غیره.
بەرگ : ا. برگ درخت.
بەرگ : ا. برگ کاغذ.
بەرگ : ص نسب. پیشین، قبلی، نخست.
بەرگاز : ا. واحد طول برابر یك متر.
بەرگایلکە : ا. دم جنبانك.
بەرگدروو : ص، ا. خیاط، درزی.
بەرگرتن : م. ممانعت کردن، جلوگیری کردن، جلو گرفتن، مانع شدن.
بەرگرتن : م. پیشرفت بیماریهایی مانند اکزما و باد سرخ.
بەرگل گرتن : م. عقب انداختن.
بەرگن : ا. پشم نرم، پشم بره تازه زا.
بەرگە : ا. مقاومت، توان، قدرت، طاقت، قوت.
بەرگەدە : ا. زهار.
بەرگەردان:امر.کاغذکاربن،کاغذکپیه.
بەرگەش : ا. سینی بزرگ، مجمعه.
بەرگەشت:امصـ.برگشت،مراجعت،عودت.
بەرگەگرتن:م.طاقت آوردن،تحمل‌کردن.
بەرگەگیر : ص فا. مقاوم، قایم، توانا.
بەرگەل : امر. گله بره.
بەرگەمێ : ا، (ه). بلاغ اوتی.


بەرکاز

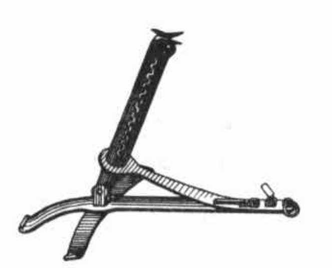

بەرکەك

بەرگیر : ا، افا. مانع، رادع، سد.
بەرگیری : ح مصـ. ممانعت، جلوگیری، دفاع.
بەرگین : ص نسب، پیشین، اولین، نخستین.
بەرماخ : ا. کاغذ سیگار.
بەرماڵك : ا، (با). جاجیم.
بەرماوە : ص مف. پس مانده، غذایی که از پیش کسی مانده باشد، ته مانده.
بەرمۆم : امر. برموم، نوعی موم نرم که زنبورها با آن منافذ کندو را می بندند.
بەرمووسڵدان : ا. زهار، قسمت زیر ناف انسان. شرمگاه.
بەرمەژگە : ا. مقدار شیری که در یك بار از یك مشك گرفته می شود.
بەرمەغار : ا. آغل کنده، غار، کنده.
بەرمەمکانە : امر. بچه شیر خور.
بەرمەیتاوی : امر. تراس، ایوان.
بەرمیل : ا. بشکه.
بەرناڤ : ا. لقب.
بەرنامە : ا. برنامه.
بەرنوێژ : امر. امام مسجد، کسی که در نماز جلو می ایستد، پیش نماز.
بەروار : ا، (با). کوهستان.
بەروانك : ا. پیش بند بچه.
بەراوپشت : رو به پشت، این رو آن رو.
بەرودووا : ق مر. پشت رو، یك به دنبال یك، به دنبال هم، متواتر.

بەرو دووا خستن : م. عقب جلو کردن، پس و پیش رفتن.
بەرِۆژ : نک . بەربەرۆچکە.
بەرۆژوو : روزەدار، روزە.
بەرِۆش : ا. دیگ مسی.
بەروڤاژی : واژگون.
بەرۆك : نک . بەرستو.
بەرِۆو : ا. بلوط.
بەروبۆم : ا. بر و بوم، بوم و بر، زمین.
بەرِۆودار : ا. درخت بلوط.
بەرووەج : ا، (ز). تفنگ.
بەرووەستا : ا، (با). شاگرد، وردست.
بەرووەسێل : ا، (ز). آتشدان.
بەرە : هوای خوش بعد از باران.
بەرە : ا، (ه). در.

بەرەج : ا. چارە.
بەرەجفت : امر. آن اندازە از زمین کە زارع در یك سال می کارد، آن اندازە بذر کە زارع در یك سال جهت کشت سالیانە بکار می برد.
بەرەجووت : نک . بەرەجفت.
بەرجەژنان : روزهای پیش از هر عید کە بە تدارك خرید و فروش و نو کردن می گذرد.
بەرەخەر : ص مر. پستانداری کە جنین خود را چند بار سقط کند.
بەرەدان : آشغال غلات کە در نتیجە بوجاری بدست می‌آید و دارای مقداری دانە است کە خوراك پرندگان خانگی می شود.
بەرەرِەت : ا. دام، پای دام، تلە.

بەرووەج





بەرە : ا. جبهه.

بەرەبەرە : ق. اندك اندك، خورد خورد، کم کم.
بەرەبەیان : نک . بەربەیان.
بەربێن : ا، (ه). نخی کە در مشك و انبان و مانند آن با آن بستە می شود.
بەرەپۆ : ا. گلیم.
بەرەتی : امص. کنایە.

بەرەزووانە : ا. گل کمر.
بەرەزە : ا. اولین بچە یك زن.
بەرەزە : آزاد، رها، خلاص، ول.
بەرەزە کردن : م. رها ساختن، ول کردن، آزاد کردن، خلاص کردن.
بەرەژان : امر. دردهای خفیف قبل از زایمان.

بەرەژای : م، (ە). قفل کردن.
بەرەژە : ا. صمغ، چسبی مانند کتیرا.
بەرەژدنە : کره یکبار مشك زدن.
بەرەس : ا. یك نوع بیماری جلدی که رنگ پوست عوض می شود.
بەرەستی : ا. سنگ آتش زنه.
بەرەڤانی : ا. دفاع.
بەرەقانێ : ا. فلاخن، قلاب سنگ.
بەرەك : نک . بەرستو.
بەرەکەت : ح مصـ. برکت، افزایش، افزونی، فراوانی.
بەرەڵا : ص. آزاد، رها، مرخص.
بەرەڵا بوون : م. آزاد شدن، رها شدن، خلاص شدن.
بەرەڵا کردن : م. آزاد کردن، ول کردن، رها ساختن.
بەرەماڵ : امر. خاندان، خانواده.
بەرەمۆ : ا. بزغاله یا برەای که به مکیدن پستان مادر حتی با بسته شدن پستان عادت کرده است.
بەرەمۆم : نک . بەرمۆم.
بەرەنە : افا. بَرَنده.
بەرەندك : ا. پیشواز.
بەرەواژ : نک . بەرە و پشت.
بەرە و ئیز بار کردنەوە : م. روبرو کردن، رو در رو قرار دادن.
بەرەوپشت : ص. وارون، وارونه، برگشته، لباسی که از این رو به آن رو شده باشد، پشت رو شده.
بەرە و پشت کردن : م. این رو آن رو کردن، واژگون کردن، پشت رو کردن.
بەرەو پیری : امر. پیشواز.
بەرەو خوار : ح مصـ، ا. سرازیری، سراشیب رو بپایین.
بەرە و خوار کە : نک . بەرەخوار.
بەرەو خواری : نک . بەرەو خوار.
بەرەو دووا : نک . بە رودووا.
بەرەوژوور : ح مصـ، ا. سربالا، فراز.
بەرەوژوور بوونەوە : م. سر بالا رفتن، فراز شدن.
بەرەوژێر : نک . بەرەخوار.
بەرەوژێرکە : نک . بەرەوخوار.
بەرەولێژ : نک . بەرەو خوار.
بەرەلێژایی : نک . بەرەو خوار.
بەرهوور : ا. تفنگ لوله کوتاه.
بەرەو بوون : م. رها شدن جمعی، هجوم بسوی مقصدی، ول شدن.
بەرهەڤ : امف. آماده، حاضر، مهیا.
بەرهەڵبێنە : ا. پیش بند زنان.
بەرهەمهێنان : م. فراهم کردن، بزرگ کردن بچه، کاری را به انجام رساندن.
بەرێ : ا، (ە). باقلا.
بەری : ص. بَری، مبرا، بی گناه.
بەریان : ا. گذرگاه آب و باد.
بەریدەست : امر. کف دست.
بەرێکرن : م. راه انداختن.
بەریڤان: میانجی.
بەریڤانك : ا، (ز). پیش بند بچه.
بەریڤانی : ا، (ز). شبان، چوپان.


بەریدەست

بەرین : پهن، عریض.
بەرینایی : ا. پَهنا، عرض.
بەرێوەچوون : م. گذراندن، سپری کردن، براه انداختن.
بەریەخە : ا. یخه اضافی، یقه اضافی.
بەز : ا. چربی، پیه، دنبه، چربی اندام جانداران.
بەزا : ص. تندرو، چست، سریع.
بەزات : ص. باجرئت، پردل، جسور، شجاع.
بەزاج : ح مصـ. دورویی، دو زبانی.
بەزاجکەر : ص. دورو، دو زبان، چغلی کن.
بەزاندن : م. شکست دادن، ترساندن، شکست دادن خروس دیگری را در جنگ.
بەزتن : م. اطراق کردن، مقام گزیدن، قرار گرفتن.
بەزچاو : امر. گوشت زیادی پلك چشم.
بەزدۆنەك : ص. ترسو، چشم ترس.
بەزدین : م. ترساندن، چشم ترس کردن.
بەزر : ا. بذر، تخم.
بەزر : ص، ق. پنهان، غایب، غیب، گم.
بەزربین : م. پنهان شدن، غایب شدن، ناپدید شدن، گم شدن.
بەزرپاشی : ح مصـ. بذر افشانی، بذر پاشی، تخم پاشی.
بەزر کرن : م. پنهان کردن، قایم کردن.
بەزروەشانن : م. تخم پاشیدن، بذر افشاندن، بذر پاشی کردن.
بەزرەك : ا. بزرك، دانه گیاه کتان.
بەزم : ا. بزم، عیش، شادی.
بەزمژك : ا، (ز). کنه.



بەزمژك

بەزمگا : امر. بزمگاه.
بەزەتاو : امف. چوب یا چوبی مانندی که برای دوام در چربی داغ فرو کرده باشند.
بەزەك : بزك، آرایش.
بەزەك : ا. زردی، یرقان.
بەزەوی‌پیا هاتن : م. دل سوختن به حال کسی، برحم آمدن.
بەزەیی پیا هاتن : نک . بەزەوی‌پیاهاتن.
بەزیان : م. شکست خوردن، ترسیدن.
بەزین : نک . به زیان.
بەزین : نک . بەزتن.
بەزین : جفتگیری الاغ.
بەزین : دویدن.
بەژ : ا. بَر، قسمت خشکی زمین.
بەژا : ص. همسن و سال.
بەژڤین : م. له شدن.
بەژك : ا، ص، (ز). دیم، زراعت بدون آب.

بەژن : ا. بالا، قد.

بەژنبڵند : ص مر. بالا بلند، قد بلند.

بەژنکورت : ص مر. قد کوتاه، بالا کوتاه، کوتوله.

بەژی : ص، ا. زمین دیم.

بەس : ا، ص. فعل امر. بس، کافی، بسنده، بسیار.

بەسات : ا. بساط، فرش، وسیله، ملزوم.

بەست : ا. بست، مانع، سد.

بەستراو : نک . بەستە.

بەستن : م. بستن، بند آوردن، قفل کردن، سفت شدن مایعات بهر دلیل مانند یخ زدن یا شیر هنگام پنیر شدن.

بەستنەوە : م. بستن، بستن حیوانات به میخ یا یك چیز ثابت دیگر، بستن گوسفند برای پروار شدن.

بەستوو : ا. قطعه چوب یا آهنی که با آن نان از تنور بر گیرند.

بەستە : ا. امف، بسته، دسته.

بەستەر : ا. بستر، رختخواب.

بەستەری : ص نسب. بیمار، مریض، بستری.

بەستەگی : ح مصـ. بستگی، پیوند، قرابت، خویشاوندی.

بەستەلۆك : ص، ا. راه یخ بسته.

بەستەلەك : نک . بەستەلۆك.

بەستەنی : ا. بستنی.

بەستی : ا. کبك دام، کبکی که در قفس گذاشته و در دامگاه قرار می دهند تا با خواندن کبکهای دیگر را به دام بکشد.

بەستیر : ا، (ز). قالی، فرش.

بەسلەك : نک . بەستەلۆك.

بەسوو : ا. سبو، بستو.





بەسە : نک . بەستە.

بەسەراچوون : م. سر رسیدن، سر رسیدن ناگهانی بکاری یا گفتاری.

بەسەراهاتن : م. اتفاقی بر سر کسی آمدن.

بەسەرهات : ا، ص مف. سرگذشت، قصه زندگی، آنچه بر سر آدم می آید.

بەسەرهاتن : نک . بەسەراهاتن.

بەسەرەو گرتن : م. گرفتن فاسق در حال زنا بر سر زنی.

بەسەزمان : ص مر. زبان بسته.

بەسەزووان : نك . بە سە زمان.

بەسی : ا، (ه). کفگیر.



بەسی

بەسی : ص نسب. زندانی، حبسی، متحصن.
بەسیاگ : امف. بسته، دربسته، شیر بسته، محدود، بندی.
بەسیان : م. بسته شدن، قفل شدن، مسدود شدن.
بەسیاوە : نک . بەسیاگ.
بەش : ا. بخش، حصه، فال، قسمت، نصیب.
بەشاوەند : افا. قافیه.
بەش‌بەش کردن : م. تقسیم کردن، فال فال کردن، قسمت کردن.
بەشکا : نک . به شکه.
بەشکایەك : نک . بەشکه.
بەشکایەکوو : نک . بەشکه.
بەش کردن : م. بخش کردن، تقسیم کردن.
بەشکە : ق. کاشکی، کاش.
بەشکەم : نک . بەشکه.
بەشۆ : ص. نم‌دار.
بەشەر : ا. بشر، آدم، بنی آدم.
بەشەرە : ا. بشره، ناصیه، پیشانی.
بەشەوکەر : افا. مقسم.
بەشینەوە : م. تقسیم کردن به نادرستی، تقسیم به نامیزانی و نامنظمی.
بە عیجاندن : م، (ز). راست کردن، شق کردن.
بەعیجین:م،(ز). راست‌شدن، شق‌شدن.
بەعیڤ : ا، (ز). بادام.
بەعیڤ‌تەڕ : ا، (ز). چغاله بادام.
بەغەڵ : ا. بغل، آغوش، کنار، پهلو.
بەغەلی : ص نسب. بغلی، چیزی که در بغل جای گیرد.
بەغەیر : ق استثنا. بغیر، بجز.
بەفاڵ : ص. فحل.
بەفر : ا. برف.
بەفراو : ا. آب برف، برف آب، آبی که برای خنك شدن در آن برف انداخته باشند.
بەفرەچاڵ : ا. یخچال طبیعی یا مصنوعی در کوه.
بەفرەژیڵە : ا. برف بسیار کم در سرمای شدید.
بەفرەسەر : ا. زمانیکه برف نشسته و مانده باشد.
بەفرەلۆ : امر. پاروی برف پاك کردن.
بەفرەلۆکە : ص مر. برف خشك بدون آب که با باد جابجا می شود.
بەفرەماڵ : افا. کسی که در مقابل مزد کار پاك کردن برف را از کوچه و بام انجام می دهد.
بەفرەناز : ا. محدوده خانه، جایی که برف در آن ریخته می شود، مسافتی که برف پشت بام خانه در آن می تواند ریخته شود، حریم خانه.
بەفەڕ : ص. بافر، باشکوه.
بەڤرا : با هم.
بەق : ا. کبك نر.
بەق : ا. قورباغه، وزغ.
بەقاڵ : ص، ا. بقال.


بەفرەلۆ


بەق

بەقاڵی : حمصد. بقال.
بەقبەقوو : اصد. بغبغو، صدای کبوتر.
بە قتاندن : م. در کردن تیر، ترکاندن توپ و مانند آن، طی کردن راه با عجله.
بەقلە : ا. بوقلمون.
بەقلەمووت : نک . بەقلە.
بەقلیسۆك : ص، (ز). بی آبرو، بی شرم، بی حیا.
بەقنگاخستن : م. تأخیر انداختن.
بەقۆ : ا، (ز). پارچ، مشربه، تنگ.


بەقۆ

بەقوواندا خستن : نك . بە قنگاخستن.
بەقەد : بقدر، باندازه، بمیزان.
بەقەس : ق مر. عمدی، عمداً، دستی، با قصد قبلی.
بەقەم : ا. رنگ جوهری، رنگی که زود پاك شود.
بەقەفاوەخەفتن : م. طاق باز خوابیدن.
بەقیە : نک . بەخیە.
بە کار : ص. کار آمد، توانا، قابل استفاده.
بە کار خواردن : م. بکار آمدن، بدرد خوردن.
بە کارهاتن : م،نک . بە کار خواردن.
بە کارەت : ا. بکارت.
بە کام گە ییشتن : م. بکام رسیدن، به آرزو رسیدن.
بە کرووك : ص، (با). فضول، کسی که در کار دیگران دخالت کند، (کنایه).
بەکەرەمنەمان : م. غیر مفید شدن، از فایده افتادن، کهنه و پیر شدن.
بەکەل : ص. مفید.
بەکەڵ : ص. فحل.
بەکەڵك : افا. مفید، قابل استفاده.
بەکەڵهاتن : م. مفید بودن، بدرد خوردن، قابل استفاده بودن.
بەکەیف : ص. شادمان، کیفور، خوشحال.
بەگ : ا. بیك، بگ.
بەگزادە : ص مف. بیك زاده.
بەگژاپەرین : م. دعوا کردن با کسی، پریدن بکسی، عصبانی شدن سر کسی.
بەگژا چوون : م. پریدن به همدیگر نزاع کردن، دعوا کردن.
بەگوڕ : ص فا. مقاوم، قوی، توانا، قادر.
بەگەن : ص مف. پسند، مورد قبول.
بە گیان هاتن : م. بجان آمدن.
بەگیر : نک . بە گوڕ.
بەگیرکەوتن : م. گیر افتادن.
بەگیروەستان : م. درد گرفتن نقطەای از بدن.
بەل : ص. چیز نرم آویزان مانند گوش سگهای شکاری و بعضی نژادهای بز.
بەلا : امف. پراکندە، گستردە، پهن، متفرق.
بەلا : ا. بلاء، آفت، مصیبت، بدبختی.
بەلاتە : ا. لاشە مردار.
بەلاتیتك : ا، (با). پروانە.
بەلاجەوی : ص. عجیب، شگفت آور،


بەلاتیتك

غریب.

بەلاش : ص. مفت، مجانی.

بەلاڤ : امف. پراکنده، پریشان.

بەلاڤوك : ا. نشریه.

بەڵاگەردان : افا. بلاگردان.

بەڵام : ق. لکن، لیکن، اما، ولی.

بەڵان : نک . بەڵام.

بەلبوون : م. جنبیدن، جلو رفتن.

بەلچم : ا، (ز). برگ درخت.

بەڵخ : ا. کپك، کفك، قارچ داخل آبگونەهایی مانند سرکه، کثافت و چربی روی پوست بدن.

بەڵخە : ا. خوك نر، گراز.



بەلشین : م، نک . بەگژاچوون.

بەڵغەم : ا. بلغم.

بەلك : ا. نرمی گوش، برگه گوش.

بەڵکە : بلکه، شاید، ممکن است، اگر اینطور بشود.

بەڵکەم : نک . بەڵکە.

بەلکوو : نك . بەڵکە.

بەڵگ : ا. برگ.

بەلگ : ا، (ز). صفحه، ورق.

بەڵگلووت : ا. منخره، نرمی بینی.

بەڵگ و بن کردن : نابود کردن، برباد دادن.


بەلگ

بەڵگە : ا. برگه، مدرك، نشانه.

بەڵم : ا. کلش برنج.

بەڵمەریشە : ص. کنایه به مردی که ریش پر مو و پر پشتی دارد، کنایه از مرد احمق، گاو ریش.

بەلۆچە : ا. گیاهی مانند چوبك.

بەلۆکە : ا. چوچوله، کلی توریس.

بەلوو : ا، (ه). بلوط.



بەلەباریکە : ص مر. لاغر، آدم دراز و باریك.

بەلەباقە : ا. یك نوع بیماری بز که مهلك است.

بەلەبەل: ح مص. زبان درازی.

بەلەپا : ص مر. تندرو، بادپا، قاصد.
بەلەچەك : ا، ص. کدوی خشك.
بەڵەد : ا. بلد، آشنا، ماهر، وارد به کار.
بەلەزووانە : ا. زبانه گل کمر.
بەلەسە : ص. یاغی، نافرمان.
بەلەفیرە : ا. بیماری اسهال.
بەڵەك : ا. سیاهی، تاری، شبح، چیزی که از دور پیداست و معلوم نیست چیست یا کیست، لك، لکه.
بەڵەكبەڵەك : ا. ابلق. لك لك، رنگ برنگ، چیل.
بەلەگۆشك : ا، (ز). لاله گوش.
بەلەم : ا. قایق، بلم، دسته کشتی.


بەناڤ

بەلەنگاز : ص، ا. گدا، کسی که گدایی می کند.
بەلەنگازی : ح مص. گدایی.
بەلەنگازی کرن : م. گدایی کردن.
بەڵێ : ق. اثبات، بلی، آری، درست است.
بەڵێن : ا. پیمان، عهد.
بەڵێن دان : م. پیمان بستن، عهد کردن، قرار گذاشتن.
بەم : اص. بم، صدای کلفت مردانه.
بەمبوول : ا. دغل، ریا، مکر، حیله.


بەندۆشك

بەن : ا. نخ، قیتان.
بەن : ا. مفصل، بند.
بهن : ا، (ز). بو. نفس.
بەنا : ص. بنا.
بەناڤ : ا. نارون.
بەناڤ : ا، ص، (ز). درخت قوی و سالم و پا برجا.
بەناو : ص فا. نامدار، مشهور.
بەناوهاوردن : م. بزرگ کردن، تعلیم دادن، بثمر رساندن.
بەنبوون : م. ماندن، ایستادن، متوقف شدن.
بەنبوون : م. گرفتن چیزی از کسی با دغل و دروغ.
بەنپێلاو : ا. بند کفش.
بەنتفەنگ : امر. بند تفنگ.
بەنتەنگ : ص، (ز). کم ظرفیت، عصبی، عصبانی.
بەنجگەر : امر. جگر گوشه، پاره جگر.
بەند : ا. بند، گیر، گرفت، مفصل، زندان.
بەنداو : امر. جایی که آب متوقف شده، آب متوقف شده پشت سد.
بەندك : ا، (با). طناب پاره.
بەندۆشك : ا. غنچه.
بەندۆڵ : ا. فنر ساعت.
بەندە : ا. بنده، برده، زر خرید.
بەندەر : ا. بندر.
بەندەخۆین : ا. بند شلوار نخی.

بەندەن : نک . بەنەن.

بـەنـدی : ص نـسبـ. بـنـدی، زنـدانـی، محبوس.

بەندیخانە : امر. زندان، محبس.

بەندێر : ا، (ز). پرچم، بیرق، بیداخ.

بهنژین : م، (با). عطسه کردن.

بەنساموٚته : امر. بند خورجین.

بەنساعەت : امر. بند ساعت.

بەنکەشی : ح مصـ. بند کشی، فاصله آجرهای نما را با سیمان پر کردن.

بەنکەوش : امر. بند کفش.

بەنگ : ا. بنگ.



بەنگ : ص. منگ، گیج و گنگ.

بەنگ : ا. نشان.

بەنگ : ا، (ز). گاه، زمان، وقت.

بەنگا : ا. آبرَو، محل عبور آب.

بەنگوٚروا : امر. بند جوراب.

بەنگە : ا. بند، مفصل.

بەنە : نک . بەندە.

بەنەخوون : نک . بەندەخوێن.

بەنەر : ا. نک . بەندەر.

بەنهاتن : م. بند آمدن، متوقف شدن، به اتمام رسیدن.

بـەنهـارودن : م. متوقف کردن، بند آوردن.

بەنەن : ا. کوهسار، کوهستان، ییلاق، سردسیر، سختان.

بەنەوش : ا. بنفش.

بەنەوشە : ا. گل بنفشه.



بەنی : نک . بەندی.

بەنیئادەم : ا. بنی آدم، انسان، بشر.

بەنیشت : ا. سقز، آدامس.

بەور : ا. ببر.



بەوش : ا. چنگ، چهار شاخه کوچك چوبی یا آهنی که برای کوبیدن فرش هنگام ساختن بکار می رود.

بەون : نک . بوور.

بـەوەجـارِی : ح مصـ. بو جاری، پاك

کردن غلات با سرند.

بەوەسیری : ا. بواسیر.

بەه : صت. بە، بەخ، زە، بەخبەخ.

بەها : ا. بهاء، نرخ، قسمت، ارزش.

بەهار : ا. بهار.

بەهارات : ا. ادویه، چاشنی.

بەهاربەن : ا. بهاربند، بارەبند.

بەهارە : ص نسب. بهارە، منسوب به بهار، بهاری.

بەهاری : ص نسب. بهاری، بهارە.

بەهانە : ا. بهانه، عذر، وسیله، دلیل، علت.

بەهانەکردن : م. بهانه کردن، دست آویز کردن.

بەهانە گرتن : بهانه گرفتن، عذر آوردن.

بەهانەگیر : افا. بهانه گیر.

بەهایی : ص نسب. بهایی، پیروان دین بهاء.

بەهبەه : صت. بەبە، بەخبەخ، آفرین، احسنت، زە، زهازە.

بەهیتن : م، (با). ذوب کردن فلزات.

بەهر : ا. بهر، قسمت، سهم، بخش، نفع، سود.

بەهر پار : (ز)، نک. بەهر.

بەهرك : ا، (ز). دریاچه.

بە هر کردن : م. بهر کردن، بخش کردن، تقسیم کردن، توزیع کردن.

بەهرە : ا. سود، نفع، بهره.

بەهرەدار : نک. بەهرەوەر.

بەهرەوەر : ص مر. بهرەور.

بەهرێز : ا. پرهیز، رژیم، امساك، حذر.

بەهسك : ا. پشه.

بەهەجاندن : م. بهیجان آوردن، تحریك کردن، عصبی کردن.

بەهەجوك : ص نسب. عصبانی، عصبی.

بەهەشت : ا. بهشت، جنان.

بهێ : ا. درخت به، میوه به.



بهی : ا. درخت بید.

بەهێز : ص مر. قوی، توانا، قادر.

بەهیڤ : ا. بادام.

بەهیڤئاژنگ : ص مر، ا. بادام تلخ.

بەهیڤ تەڕك : ص مر. بادام تر، چقاله، چغاله.

بەی : ا. به.

بەیاتە : ا. روغن دنبه.

بەیاتە : بیات، مانده، کهنه.

بەیاخ : ا. پرچم، علم، بیداخ.

بەیاخدار : افا. پرچمدار، علمدار.

بەیار : ص مر. بیدار، هشیار، نخوابیده.

بەیار : ا. زمین آبادی که کشت نشده باشد.

بەیارەوبوون : م. بیدار شدن، بهوش



بەهسك

آمدن، از خواب برخواستن.
بەیاری : ح مص. بیداری، هوشیاری.
بەیاز : مجموعه شعر، دفترچه شعر، بیاض.
بەیازە : ا. شاخه بریده و هرس شده.
بەیان : ا. صبح، بامداد، پگاه.
بەیانە : امر. به دانه، دانه به.
بەیانە کی : نک . بەیانی.
بەیانی : ا. صبحگاه، طلوع آفتاب، پگاه، بامداد.
بەیبوون : ا. گل بابونه.
بەیت : ا. داستان منظوم.
بهیتن : م. گداختن.
بەیداخ : ا، نک . بەیاخ.
بەیرەم : ا. اهرم.
بەیعانە : ا. بیعانه، پول پیشکی.
بەی گران : ص مر. آبستن، حامله.
بەینەت : ا. پیمان، عهد.
بەینەتدار : افا. وفادار.
بەیەخەداکێشان : م. بچه دیگری را بزرگ کردن.
بەیەکاچوون : م. توی هم رفتن، در هم شدن، بهم لولیدن.
بەیەکادان : م. فسخ کردن، بهم زدن.
بەیەکداکەفتن : م. به هم اخت شدن، به هم عادت کردن.
بەیەک گەیشتن : نک . بەیەک گەیین.
بەیەک گەیین : م. بهم رسیدن، ملاقات کردن.
بەیەکەوە : با هم.

بەین : ا. فاصله، بین، میان، میانه، وسط.
بەین‌شێواین : م. میانه دو کس را به هم زدن.
بەینێ : ق. گاهی، زمانی.
بێ : بی، بدون، علامت نفی.
بی : ا. بید، درخت بید.



بی : ا. بید، حشره بید.
بێ آرام : ص مر. بی آرام، بی قرار.
بێ ئارامی : ح مص. بی آرامی، بی قراری.
بێ ئازار : ص مر. بی آزار.
بێ ئەرێو نەرێ : بدون چون و چرا، بدون آری و نه.
بیابان : نک . بیاوان.
بیانك : ا. بهانه، عذر، وسیله.
بیانك هاوردن : م. بهانه آوردن، عذر خواستن.
بیانوو : نک . بیانك.
بیانی : ص، ا، (ز). بیگانه، غیر، غیر خودی.
بیاوان : ا. بیابان، صحرا، کویر.
بیاوان : از حال رفته، بیهوش.
بیاوان بوون : م. از حال رفتن، بیهوش شدن.

بیاوانی : : ص نسبـ. بیابانی، وحشی، غیر متمدن.
بیای : م، (ﻫ). یخ زدن، خشك شدن از سرما.
بیبار : فلفل سبز.
بێباسك : ص مر. بی‌جا و مکان.
بێیاگه : نک . بی باسك.
بێباق : ص مر، (ز). حرامزاده.
بێباك : ص مر. بی باك، نترس، دلیر.
بیبك : ا. مردمك چشم.
بێبگار : ص مر. بی گدار، بی‌هوا، بی حساب.
بێبن : ا. پشت بند، شال.
بێبن : غیر باکره.
بێبن : ص مر. عمیق، بسیار گود.
بیبهۆر : نک . بی گدار.
بێبەش : ا، ص مر. بی بهره، محروم.
لێبەش کردن : م. عاق کردن، بی‌بهره کردن، محروم ساختن.
بیبیله : ا. مردمك.
بێبیهن : ص مر. کم حوصله، کم ظرفیت.
بێپەرکەم : ص مر. بی مانع.
بێپەروا : نک . بی باك.
بێپێڤان : ا، ص، ق. زیاد، بی اندازه، بی‌حد.
بێتا : ص مر. بی تا، بی همتا.
بێتار : نک . بەدبەختی.
بی تامْ : ص مر. بی مزه.
بێتاو : ص مر. بی تاب، بی قرار.
بێتاوان : ص مر. بی گناه، بی تقصیر.
بێتڤاب : ص مر، (ز). ناتوان، ضعیف، افتاده.
بێتەرەف : ص مر. بی طرف.
بێتەشە : ص مر. ناتوان، ضعیف، افتاده.
بێتەل : ا. بی‌سیم.
بیج : ص. حرامزاده.
بێجا : ق. بی‌جا، بی مورد، ناصواب، بی هنگام، بی سبب.
بێجگه : نک . بێژگه.
بێجێ : نک . جا.
بێجەهەت : ق. بی‌جهت، بی سبب، بی دلیل.
بێچارە : ص مر. بیچاره، لاعلاج، نیازمند.
بێچاوورِوو : ص مر. پررو، بی آبرو، بی‌حیا.
بێچوون و چەرا : بدون چون و چرا.
بێچرکە : ص مر. بی صدا، آرام، بی‌حرکت.
بێچم : ا. شیوه، صورت، ظاهر.
بێچوو : ا. نوزاد، بچه.
بێچی : ا. بز و گوسفند جوان.
بێچیڤان : امر، (ز). شبان، چوپان.
بێحال : ص مر. بیحال.
بێحس : ص مر. بی حس، کرخت، خواب رفته، تنبل.
بێحەیا : ص مر. بی‌حیا، بی شرم.
بێخ : ا. بیخ، بن، ریشه، ته، اساس.
بێخبڕ : ص مر. ریشه کن.



بێچیڤان

بێخاسیەت : ص مر. بی خاصیت، بی‌فایده، بی اثر، بی کاره.

بێخان و مان : ص مر. بی‌خانمان، آواره.

بێ خۆ :ص مر. بیهوش، بی‌حال.

بێخۆ : ص مر. بیخود، بی‌جهت، مهمل، عبث.

بێ خۆ بوون : م. بیهوش شدن، از حال رفتن، از خود بیخود شدن.

بێخۆد : نک . بی‌خۆ.

بێخۆست : ص مر. بی حرکت.

بێخەیر : ص مر. بی خیر، بی‌خیر وبرکت.

بێخەیاڵ : ص مر. بی‌خیال، بی فکر.

بێداد : ا. ص مر. بیداد، ستم، ظلم.

بێدار : ص مر. بیدار، هوشیار، زرنگ.

بێدرەنگ : ق مر. بیدرنگ، فوری.

بێدزیەوە : نک . بەدزیەوە.

بێدل : ص مر. بیدل، ترسو.

بێدڵ و دەماخ : ص مر. بی‌حال و حوصله، بی دل و دماغ.

بێدۆش : امر. ظرف شیر دوشی، ظرفی که شیر در آن جمع می شود.

بێدووایی : ص مر. بی پایان، بی انتها، ابدی.

بێدووندان : ص مر، (ز). نازا.

بێدەسەڵات : ص مر. بیچاره، عاجز، ناتوان.

بێدەم و پل : ص مر. بی زبان، بی سر و زبان.

بێدەنگ : ص مر. بی‌صدا، خاموش، ساکت، آرام، محرمانه، بدون وعده.

بێدین : ص مر. بی‌دین.

بیر : ا. چاه آب.

بیر : ا. یاد، فکر، هوش.

بێڕا : ص مر. ظالم، گمراه، منحرف، بیراه.

بیراڤك : ا. پاروی قایقرانی.

بیرچوون : م. فراموش کردن.

بیرخستن : م. یادآوری کردن، بیاد آوردن.

بێرك : ا، (ز). خاك انداز بزرگ پهن، پارو.

بێرکم : ا. قفس.

بیرکەنن : م. چاه آب کندن، چاه آب در آوردن.

بێرگ : ا. محل دوشیدن شیر گله.

بیرگا : ا. مخیله.

بیرگه : نک . بیرگا.

بێرکم

بیرمشك : ا. بیدمشك.

بیرنامه : امر. یادداشت.

بێ‌رۆح : ص مر. بیروح.

بێره : ق، (ز). ساعت برگشت گله برای دوشیدن.

بێ‌ڕەمەق : ص. بی رمق، بی‌حال، رقیق.

بێ‌ڕەگ : ص مر. بی رگ.

بیرەو کردن : م. فکر کردن، یاد آوردن.

بیرهاوردن : نک. بیرخستن.

بیرەوەز : افا. متفکر.

بیرەوەری : ح مصد. یادآوری.

بێ‌ڕێ : نک. بێ‌ڕا.

بێری : نک. بێرگ.

بێز : ا. رنگ.

بێ‌زات : ص مر. ترسو، کم دل و جرئت.

بێزار : ص مر. بیزار، منزجر، متنفر.

بێ‌زاوەر : نک. بێ‌زات.

بێزگ : ا. ویار.

بێزگەوان : افا. ویاردار.

بێ‌زوان : ص مر، ا. لال، گنگ، بی زبان.

بێزیاگ : افا. منزجر، متنفر.

بێزیان : م. بیزار شدن، منزجر شدن، متنفر شدن، دوری جستن، از چشم افتادن، نفرت کردن.

بێژگه : ق استثنا. بجز، بغیر از.

بێژنگ : ا. الك.

بێژنگ کردن : م. الك کردن، پاك کردن غلات.

بێ‌ژمار : ص مر. بیشمار، بی‌حساب.

بێ‌ژوو : ص مر. حرامزاده.

بێژه : ادبیات.

بێژەك : صندوق آواز، گرامافون.

بێژەك : ص مر. زن کم شیر.

بێ‌ژی : ص مر. حرامزاده.

بیس : بیست.

بێ‌سامان : ق مر. زیاد، بیحد.

بێسان : ا. بوستان، مزرعه، محل کشت صیفی.

بێسان‌کەر : افا. زارع، صیفی کار.

بیستراو : ص مف. شایعه، شنیده، شنیده شده.

بیستن : م. شنیدن، شنفتن.

بیستنەوە : م. دوباره شنیدن.

بیستۆك : ا. تلفن.

بێ‌سەر و بن : عمیق، بی‌سر و ته، تاریك و نامعلوم.

بێ‌سەر و پا : ص مر. بی سر و پا.

بێ سەواد : بی سواد.

بێ‌سەر و زووان : ص مر. بی سر و زوان.

بی‌سەروشوێن : گم و گور.

بێ‌سیم : امر. بیسیم.

بێش : ا. مالیات، باج، خراج.

بێشك : ا. گهواره.

بێشکه : ا. گهواره.

بی‌شومار : نک. بی‌ژمار.


بێژەك

بێشۆ : ق مر. فراوان، زیاد، بی حد، بی سامان.

بێشۆن : ص مر. بی نشان.

بێشه : ا. بیشه.

بێشەرم : ص مر. بی شرم، بی حیا.

بێشەرەف : ص مر. بی شرف.

بێشەلان : امر. بیشه‌زار، درخت زار.

بی شەنگ : بید مجنون.

بێعار : ص مر. بیعار.

بێعەدەب : ص مر. بی ادب، گستاخ.

بێعەیب : ص مر. بی عیب، پاك، ناب، میرا.

بیڤ : فرصت.

بێڤاج : ا، (ز). دور از عقل، بی منطق.

بێفایه : ص مر. بی فایده، بیهوده، عبث.

بێفریشك : ص مر. بیهوده، بی نتیجه، بی مایه، بدون نفع.

بێفەڕ : ص مر. نازیبا، بدمنظر، زشت، بیهوده.

بێڤل : ا. بینی، دماغ.

بیڤه : ا، ص مر. مأیوس، ناامید.

بێقەرار : ص مر. بی‌قرار، ناآرام.

بێکار : ص مر. بیکار.

بێکاره : ص مر، امر. بیکاره، مهمل.

بێکەس : ص مر. بی کس.

بیکمار : ا. مارمولك.

بی کۆڵ : ا. بیدمجنون.

بی کول : ا. بید خودرو، بید سبدی.

بیگ : ا. پیاده شطرنج.



بیگ

بێگار : ا. بیگار.

بێگاری : ح مص. بیگاری.

بێ گاف : ص مر. ناچار، مجبور، نابهنگام.

بێگانه : ص مر. بیگانه، غریبه، خارجی، اجنبی.

بێ گومان : ص مر. بیگمان، بدون تردید، بی شك.

بێ گوێ : ص مر. کسی که بحرف گوش نمی دهد، متمرد، نشنوای عمدی، ناشنوا.

بی گۆێچکه : نک . بی گوێ.

بێ گەڤی : ح مص. احمقی، ابلهی، بی تصمیمی.

بێڵ : ا. بیل.

بێلا : ا، (با). بالاخانه، طبقه بالای خانه.

بێڵچه : امصغ. بیلچه.

بێڵداری : ح‌مص. بیلداری، پابیل.

بێڵداری کردن : م. بیلداری کردن، پا بیل کردن

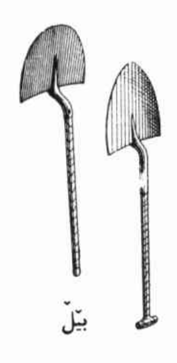
بێڵۆ : ا. چشمه بهاره.



بێڤل



بیکمار



بێڵ

بیلەکو : ا مر. خاکستر.

بیلیته : ا، (ز). ترش‌رو، اخمو.

بیم : ا. بیم، ترس، هراس.

بێماد : ص، (ز). ترش‌رو، اخمو.

بیمار : ص مر. بیمار، مریض، ناخوش.

بیمارسان : ا مر. بیمارستان، مریضخانه.

بیّمایه : ص مر. بی مایه، تهیدست، دارای معلومات سطحی.

بێمرێس : نک .بێماد.

بیّمەزە : ص مر. بیمزه.

بیّمەژگ : ص مر. بی‌مغز، ابله، احمق.

بێن : ا. بو.

بینا : ص فا. بینا، بصیر.

بیناهی : ح مص. بینایی، بصیرت، دید.

بینایی : نک . بیناهی.

بێندەر : ا، (ز). خرمن.

بینشت : ا. عطسه.

بینگ : ا. نفس.

بیّنقێژی : ا. عادت ماهیانه زنان.

بیّنمایی : نک . بیّنقێژی.

بیّنوێژی : نک . بیّنقێژی.

بیّنەوایی : ح مص. بینوایی، فقر، نداری، بی‌چیزی.

بیّنیاز : ص مر. بی نیاز.

بیّنیشان : ص مر. بی نشان، گم، گمنام، ناشناس.

بینین : م. دیدن.

بی‌وادە : ص مر. ناخوانده.

بێوڵەتی : نک . بەدبەختی.

بیّوەخت : ق مر. بی وقت، ناگهان، ناگاه، بی‌موقع.

بێوە : ص، ا. بیوه.

بێوەر : ص. نەزا، محروم بی‌بهره.

بێوەر کردن : م. عاق کردن، محروم کردن، بی بهره کردن.

بێوەژن : ص مر. ا مر. بیوه زن، بیوه.

بیّوەفا : ص مر. بی‌وفا.

بیّوەقرە : ص مر، بی آرام، بی‌قرار.

بیّهاوتا : ص مر. بی‌همتا، بی مانند، بی‌نظیر.

بیّهوش : ص مر. بیهوش، کند ذهن.

بێهوش بوون : م. بیهوش شدن، ضعف کردن، از حال رفتن.

بی‌هونەر : ص مر. بی‌هنر، بیکاره.

بێهوودە : ص. بیهوده، بیفایده، مهمل، بیخود، عبث.

بیّهەمتا : نک . بی هاوتا.

بی‌هنجیر : ا. کرچك.

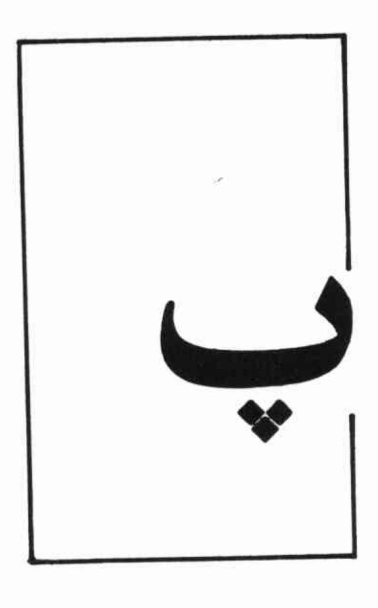


بیه : موجود.

بێهێز : ص مر. بـی تـوان، نـاتـوان، ضعیف.

بیەی : ح مص، (ە). هستی، وجود.

بیەی : م، (ە). بودن.



پ : پ

پا : پا، قدم، گام.

پا : ا. مرتبه، مقام.

پا : ا. ماشه، تفنگ.

پا : ا. پا، فرصت، امکان.

پا : ص. پا، همبازی.

پائەوشار : ا. تخته زیر پای جولاکه با فشردن آن دستگاه را بحرکت می آورد.

پابەرێ : ا، (ه). پاپوش، پیژامه، شلوار.

پابەن : امر، (ص مف). پابند، قید، گرفتار، مقید، فریفته، مفتون.

پاپاچینه

پابووس : افا. پابوس، مشرّف.

پا به پا : ق مر. پاپا، همراه، برابر.

پا به پا کردن : م. پاپا کردن، مسامحه کردن، اهمال کردن، مردد بودن.

پا به رجا : ص مر. پا بر جا، ثابت، استوار، محکم، دایمی، همیشگی.

پابێڵ کردن : م. بیل داری کردن، بیل زدن.

پاپا : ا. پاپا، پدربزرگ.

پاپاچینه : ا. پله، نردبان.

پاپاسی : ا. پاپاسی، پول خُرد، پشیز، پول کم ارزش.

پاپۆڕ : ا. ناو، کشتی جنگی.

پاپۆش : ا. پاپوش، کفش، پای افزار.



پاپـوش دورس کـردن : م. پاپـوش درست کردن برای کسی، ایجاد مشکل کردن برای کسی، پرونده سازی برای کسی.

پاپەجانێ : ا. کفش بچه.

پاپەتی : ص مر. پابرهنه، پاپەتی.

پاپەل : ص، ا. برگ و شاخه ریخته.

پاپەنجە : ا. پله، نردبان.

پاپەی : امصـ. پاپی، دنبال، اصرار، تعقیب، طالب.

پاپەی بوون : م. پاپی شدن، دنبال گرفتن، تعقیب کردن، طالب بودن.

پاپێ : افا. جاسوس، مفتش.

پاپیا ساوین : م. زیر پا گذاشتن، پامال کردن، چشم پوشی کردن، اغماض کردن.

پاپیاگ : : امر، ص مر. پیاده.

پاپیا هاوردن : م. نک . پاپیا ساوین.

پاپیا هاوردن : م. فرار کـردن، در رفتن، فرار را بر قرار ترجیح دادن.

پاپێچ : افا. پاپیچ، مچ پیچ.

پاپیەونیان : م. با پا چیزی را لغزاندن.

پاپیەونیان : در رفتن، فرار کردن، فرار بر قرار ترجیح دادن.

پاتاڵ : ص. بیکاره.

پاتاڵ : ص. کهنه، ژنده، پارچه پاره.

پاتاوه : ا، (ه). نوعی جوراب، جوراب، پاتابه، چارق، مچ‌پیچ.

پاتك : ا. قفا، پشت گردن، گُرم.

پاتن : م، (ز). سوزاندن، آتش زدن.

پاتوز : ا. ماشین درو.

پاتوق : ا. پاتوغ، پاتوق، پاطوق.

پاتۆڵ : ا. شلوار.



پاتۆڵ

پاتەی : م، (ه). هرس کردن درخت.

پاتەخت : ا. پایتخت، پاتخت.

پاتیل : ا. پاتیل، دیگ بزرگ دهان گشاد.

پاتیل : ص. مست.

پاجقه کردن : م. ترجمه کردن، برگرداندن از زبانی بزبان دیگر.

پاجۆش : ا. پاجوش، شاخه نورسته از بیخ درخت.

پاچ : ا. کلنگ دسته کوتاه.

پاچاڵ : ا. پاچال، گودال زیر پا.

پاچرا : ا. پاچراغ، چراغدان، شیتیلی قمار.

پاچرکێ : ص. آهسته، بی صدا، سرپنجه رفتن.

پاچکه : امصغ. پاچه بز و گوسفند.

پاچکه : امصغ. پایه کوتاه، پایه کرسی.

پاچۆلك : ا، (ز). قنداق، قنداقه.

پاچه : امصغ. پای بز و گوسفند.

پاچەچی : افا. کله پاچه فروش، کله‌پز.

پاچەقولیّدان : م. پا جلو پا گرفتن، پشت پا زدن.

پاچین : ا. دامن، پاچین، نوعی دامن.

پاچین : م. لُخت کردن درخت از شاخ و برگ.

پاخته : ا. حیله، مکر.

پاخ : ا، (ز). کهنه پاره، پارچه کهنه.

پاخر : ا. مس.

پاخرکەر : ص شغل. مسگر.

پاخروا : ص مر، (ه). پابرهنه، پاپتی.

پاخستگ : امف. مانده، وامانده، خسته، از پای افتاده.

پاخستن : م. از پای در آمدن، واماندن در راه، خسته شدن از رفتن.

پاخل : ا، (ز). بغل، جیب بغل.

پاخوا : ا. توده‌ای از هر چیز، خرمن پاك نشده.

پاخەسوو : ا. ینگه، زنی که با عروس به خانهٔ داماد می رود.

پادار : امر. پادار، موجودی که پا دارد.

پادار : ص مر. پایدار، برقرار، ثابت، باقی، پابرجا.

پاداش : ا. پاداش، مزد، سزا، مکافات، اجر، دستمزد.

پاداشت : نک . پاداش.

پادوا گرتن : نک . پادانه گەز.

پادان : م. پا دادن، امکان پیدا شدن، موقعیت پدید آمدن، شانس آوردن، فرصت پیدا شدن.

پا دانه به رپا : م. پا جلو پا گرفتن.

پا دانەچەق : م. اصرار ورزیدن، یك پا ایستادن، دو پا در یك کفش کردن.

پادانه گەز : م، نک . پادانه چەق.

پاداو : ا. دام، نوعی دام، کبك نری که در دام است و می خواند و کبکهای دیگر را بدام می اندازد.

پادشا : ا. پادشاه، سلطان، امیر.

پادەرهەوا : ص مر. پا در هوا، ناثابت.

پادەو : ا. پادو، پیام رسان، شاگرد.

پار : ق. سال گذشته، یکسال قبل.

پار : ا. کلاف دراز نخ یا ابریشم.

پاراو : ص. گس، پاراب.

پارتیس : ا. نوعی پارچه، پاتیس.

پارچ : ا. پارچ، پارچ آب، ظرف آبخوری.

پارچ : نک . پاچ.

پارچه : ا. پارچه، قماش.

پارچەفرۆش : افا. پارچه فروش.

پاردوو : ا. پاردم.

پارده : ا. خندق.

پارزونك : (با). پارچه پشمی، دست بافی که زنان ده‌نشین بدوش اندازند.

پارزوون : ا، (ز). بافته پشمی که برای صاف کردن شیر بکار می رود.

پارسا : ص. پارسا، زاهد، پرهیزگار.

پارس کردن : م. پارس کردن، عو عو کردن.

پارستن : م. پرهیز دادن، پرهیز کردن، اجتناب کردن، دوری ورزیدن،

محافظت کردن.

پارس کرن : م. گدایی کردن.

پارسەك : ا. گدا، سائل.

پارسەنگ : ا. پارسنگ، پاسنگ، پاهنگ.

پارشێو : ا. سحری، غذایی که هنگام سحر در ماه رمضان می خورند.

پارکە : ا. پارکه، دادگاه.

پارگوێر : ا. گوساله یکساله.

پارگین : ص نسب. جوی یا آبرو کنار خندق.

پارۆ : ا. پارو.

پارۆ کردن : م. پارو کردن.

پارۆکڵە : ا. آشی که برای بچه نو پا درست می کنند.

پارۆکە : ا، ص. بچه‌ای که تازه پا گرفته.

پاروو : لقمه.

پاروو گرتن : م. لقمه گرفتن.

پاروونە : ا. ماکیان دو ساله.

پاروونەك : ص، (ز). گوساله یك ساله.

پارە : ص، ا. پاره، مندرس، ژنده، شکافته، چاك، وصله پینه.

پارە : ا. پول.

پاڕە : امصـ. التماس، استدعا، درخواست، لابه، درخواست عاجزانه.

پارەکە : ق. پارسال، سال پیش، یك سال گذشته.

پاری : ا. لقمه.

پاڕیان : م. التماس کردن، لابه کردن، خواستن بالتماس.

پاڕیانەوە : نک . پاڕیان.

پارێز : ا. پالیز، باغ، بوستان، جالیز، مزرعه.

پارێز : امصـ. پرهیز، اجتناب، دوری، امساك.

پارێز : امصـ. کمین، خف، آماده.

پارێز چوون : م. کمین کردن، خف کردن، آماده حمله.

پارێزڤان : امر. پالیزبان، جالیزبان، باغبان، بوستان بان.

پارێزکار : ص فا. پرهیزکار، پرهیزگار، پارسا، متقی.

پارێز کردن : م. پرهیز کردن، دوری گزیدن، اجتناب کردن، امساك کردن.

پارێزگار : نک . پارێزکار.

پارێزنای : م، (ه). نگاهداری کردن.

پاریڤ : ص، ا، (ز). گوشت تنوری، گوشت برشته در تنور.

پارێن : ص نسب. گوساله یکساله.

پارێنە : نک . پارێن.

پازگە : ا. چاله‌ای در میان بوستان که محل استقرار شبانه پالیزبان است.

پاژ : ا. جزء، قسمتی از چیزی.

پاژنۆ : ا. پاشنه، پاشنه پا.

پاژنە : نک . پاژنۆ.

پاژنەکێش : ا. پاشنه کش.

پاژەرەژ : ا، (ه). جوانه تازه برگ گردو.

پارۆ

پاروونە

پاژی : ص نسب. جزئی.
پاژینه : ا. نخاله، باقیمانده غله، گندم و آشغال برای خوراك پرنده.
پاس : ا. گذرنامه، برگ عبور.
پاساپورت : ا. پاسپورت، تذکره.
پاسار : ا. پردو، لبه خارجی بام، قرنیز.
پاسا کردن : م. سرپوش گذاشتن روی گناه کسی، بی‌جزا گذاشتن خطا.
پاساری : ص نسب. بچه گنجشك پر در نیاورده، گنجشك لب بام.
پاس کردن : م. پارس کردن سگ.
پاسگه : نک . پازگه.
پاسوخ : ا. پاسخ، جواب.
پاسوور : ا. پاسور، یك نوع بازی با ورق، ورق بازی.
پاسه : ق، (ه). چنین، این گونه، این چنین، اینطور.
پاسه‌بان : امر. پاسبان، پلیس، آژدان، آجان.
پاسه‌وان : نک . پاسه‌بان.
پاش : ق. بعد، پس، آخر.
پاشاخورِ : ا. ته‌مانده آخور اسب.
پاشاراو : ا. آبی که از حوض سرریز می کند، آبی که از پاشویه حوض می گذرد.
پاشام : نک . پارشێو.
پاشاو : پس آب، آبی که پس از خوردن یا آبیاری زمین زراعتی باقی می ماند.
پاش‌به‌ن : ا. خرجین، خُرج، چیزی که به پشت اسب بسته می شود.
پاش‌ته‌رك : نک . پاش‌به‌ن.
پاش‌تیلّانه : امر. پاگشا، مهمانی خانه پدر داماد سی روز پس از عروسی.
پاش خستن : م. عقب انداختن، به تأخیر انداختن.
پاش خوانه : امف. پس مانده، مانده غذا پس از خورده شدن.
پاشداما : نک . پاش خوانه.
پاشدا هاڤێتن : م. پس انداختن، عقب انداختن، به تأخیر انداختن.
پاشقل : صرفه‌جویی.
پاشکۆ : نک . پاش‌به‌ن.
پاشکۆبه‌ن : امر. خرجین بند، طناب یا نخی که با آن خرجین به اسب بسته می شود.
پاش که‌وت : امر. پس انداز.
پاش که‌وتوو : ص مف. عقب مانده.
پاش که‌وتن : م. عقب افتادن، عقب ماندن.
پاشگر : پسوند.
پاش گه‌ز : ص. پشیمان، نادم.
پاشل : ا، (ز). بغل، جیب بغل.
پاشلّه : نک . پاش‌به‌ن.
پاش‌ماشه : ا. قسمت خارج کننده پوکه از تفنگ پس از تیراندازی.
پاش ماوه : ص مف. بازمانده، مانده، باقیمانده، پس مانده، نیم خورده.
پاش مله : امص. بد گویی، غیبت، پشت سر گویی.

پاش مەنە : نک . پاش ماوە.

پاشۆڕاو : نک . پاشاراو.

پاشۆیە : ا. پاشویه، شستن یا با آب نیم گرم برای رفع تب.

پاشۆیە : ا. پاشویه حوض، آب گردان حوض.

پاشە : امف. مانده، باقیمانده.

پاشە بەرە : ص مر. آخرین بچه خانواده، آخرین میوه بوستان.

پاشە خورج : نک . پاش بەرن.

پاشە کەفت : پس‌انداز، پس افت، ذخیره.

پاشەڵ : ا. دامن قبا و پیراهن دراز.

پاشە وەن : نک . پاش بەن.

پاشی : ق، (ز). پس از، علاوه بر.

پاشیاگ : امف. پاشیده، درهم ریخته، پراکنده.

پاشیف : نک . پاشێو.

پاشێل : ح مص. لگدمال.

پاشین : ص، ص نسب. آخرین.

پاشێو : نک . پارشێو.

پافشاری : ح مص. پافشاری، اصرار، ابرام.

پاقاوێژ : اسب سگدست یا انسانی که پاشنهٔ یك پایش به پای دیگر می خورد.

پاقژ : ص، ا. مرتع ممنوع، مرتع حفاظت شده، پاك و پاکیزه.

پاقله : ا. باقلا.

پاقلیر : ا. گردوی تازه خارج شده از پوست سبز.

پاقولاّغ : سم حیوانات دو سم، دو سمی‌ها.

پاك : ص. پاك، تمیز، خالص، پاکیزه، صاف، ناب، عفیف.

پاکار : ص، ا. پاکار، دشتبان، نوکر، خدمتکار، نوکر، خادم، پادو.

پاکایی : ق، ا. محل پاك.

پاك بوونەوە : م. پاك شدن، تمیز شدن، خالص شدن، تبرئه شدن.

پاکتاو : نک . پاك.

پا کردن : م. پوشیدن پای افزار، پا کردن.

پا کردن : م. کوتاه آمدن تیر به نشانه.

پاك دامەن : ص مر. پاك دامن، عفیف، پرهیزگار.

پاکز : نک . پاقژ.

پاکز دان : م. پاك کردن مرتع از علف با چیدن یا چرا، پاك کردن پاچه و کله با سوزاندن موها.

پاکژ : نک . پاقژ.

پاك کردن : م. پاك کردن، تمیز کردن.

پاکڵ : ص. آتش‌افروز، محرك، فتنه، دو بهم زن.

پاکڵە : نک . پاکڵ.

پاك نیها : ص مر. پاك نهاد.

پاکو : مجموعهٔ گیاه درویده و خرمن شده.

پاکوت : نک . پاشێل.

پاکۆ دان : م. درویدن با دست.

پاکوڕە : ا. نوزاد ملخ.

پاقله

پاکەت : ا. پاکت.

پاکەمی : ح مصـ. کوتاهی، ناتوانی، خستگی، ماندگی، قصور.

پاکەنە : امر. کفش‌کن جایی برای گذاشتن کفش، بریده‌ای در دیوار.

پاکە و بوون : م. پاك شدن، تبرئه شدن.

پاکەوتەی : امف، (ه). خسته، افتاده، وامانده، بریده از خستگی.

پاکەو کردن : نک . پاك کردن.

پاکی : ح مصـ. پاکی، تمیزی، خلوص، پاکدامنی، طهارت.

پاکیزە : ص. پاکیزه، پاك، نظیف، طیب، طاهر، ناب، عفیف.

پاکێشان : م. پا کشیدن روی زمین.

پاکێشان : م. پا کشیدن از کاری، کنار رفتن، خود را کنار کشیدن.

پاگ : ا، (ز). طویله، اصطبل.

پاگا : ا. محل گذاشتن پا، گدار، آستانه.

پاگرتن : م. پا گرفتن، توانایی بچه در راه رفتن، راه افتادن کار.

پاگوشا : ا. پاگشا، مهمانی خانواده عروس و داماد پس از عروسی.

پاگە : نک . پاگا.

پاگە : نک . پاگ.

پاگیر : امف. گرفتار، پای بند، مقید.

پال : ا، (ز). تپه، تپه کوچك.

پاڵ : ا. پهلو، طرف.

پاڵا : ا، (ه). کفش، چارق، پاپوش، پای افزار.



پاڵا

پاڵاخ : ا. گوساله گاومیش.

پاڵاخ : ا. خس و خاشاك.

پاڵا درانە : امر. پایمزد، حق‌القدم.

پالاس : ا، (ز). پلاس، جل.

پاڵافتن : نک . پاڵاوتن.

پاڵامز : امر. پایمزد.

پاڵان : ا. پالان.

پاڵانچە : امصغ. سنگ کوچکی که بین دو سنگ جهت نگهداری و استحکام گذاشته می شود.

پاڵاوتن : م. صاف کردن، پالفتن.

پاڵاوراز : ص فا، (ه). کفشدوز.

پاڵای : ا، (ه). نعلین.

پاڵتاو : ا. پالتو.

پاڵ خستن : دراز کردن، خواباندن روی زمین.

پاڵدان : م. تکیه زدن، تکیه دادن.

پاڵی دامێن : امر. قسمت پایین دامن.

پاڵ دانەوە : نک . پاڵ دادن.

پاڵ داینە : نک . پاڵ دامێن.

پاڵدوو : ا. پاردم، پالدم.

پاڵدیم : ا. دامن.

پاڵشت : ا، (ه). متکا، بالشت، تکیه گاه.

پاڵشتە : ا. پشتی.

پاڵفتە : امف. پالوده، صاف شده، تصفیه، پالایش شده.

پاڵ کەفتن : م. خوابیدن، دراز شدن، دراز کشیدن، به پهلو شدن.

پاڵ کەوتن : نک . پال کەفتن.

پاڵنگ : ا، (ه). پلنگ.

پاڵوو : ا. پهلو، کنار، دنده.
پاڵوو بەز : ص فا، (ز). مددکار.
پاڵووبەن : ص فا. پشتیبان، مددکار.
پاڵوودان : م. تکیه دادن، تکیه زدن.
پاڵووده : ا. پالوده، فالوده.
پاڵە : ص، ا. کارگر، روزمزد، عمله، فعله.
پاڵە : ا، ص. شهر بزرگ.
پاڵە : ا، ص. شغل، (ه). دروگر.
پاڵەکی : ا. پالکی.
پاڵەنگ : ا. مهاری.
پاڵەوان : ص نسب. پهلوان، یل، نیرومند.
پاڵەوان بازی : امر. کُشتی.
پاڵەوان کچل : امر. خیمه شب بازی.
پاڵەوانە : ا. شمعك، ستون.
پاڵەوانی : ح مص. پهلوانی.
پاڵەودان : م. تکیه دادن، پشت زدن.
پالەوی : سلسله‌ای از شاهان ایران، پهلوی.
پاڵەوی : ا. نوعی کلاه لبه‌دار.
پاڵە هەنگ : امر. زنجیر پای زندانیان.
پاڵێ : ا، (ه). کفش.
پاڵێ‌دان : م. پا زدن.
پاڵێن : ا. کفگیر، صافی.
پاڵێوکە : صافی.
پاماڵ : امف. پامال، پایمال.
پاماڵ کردن : م. پامال کردن. پایمال کردن، لگدمال کردن.
پاماڵە : امر. ماله کشاورزی.
پامز : امر. پامزد، پایمرد.
پامووره : امر. پا آورنجن، خلخال.
پامەڕە : امر. بیل.
پامێزه : ا. مدفوع حشرات.
پان : ص. پهن، عریض، پهناور، گشاد، صاف، گسترده.
پانا : ا. پهنا، عرض، وسعت.
پانایی : ح مص، ا. پهنایی، عرض.
پان بوونەوه : م. پهن شدن، پخش و پلا شدن.
پان پانۆکە کردن : م. طبق زدن زنان.
پانتاو : ا. تختی بالای کوه.
پانتۆڵ : ا. شلوار.
پانجاڕ : ا. سبزی.
پانجە قولێ دان : م. پا پشت پا گرفتن.
پاندان : ا. قلم خودنویس.
پانسەد : پانصد.
پانگزه : پانزده.
پانکەڵە : ص مصغ. پهن به نسبت کم.
پان و پۆڕ : ص. پهن و بی قواره.
پانە : ا. پهنه، ساخت، عرصه، میدان.
پانەکڵە : نک . پان کەڵە.
پانە و بوون : پهن شدن، پخش و پلا شدن.
پانەو کردن : م. پهن کردن، پخش و پلا کردن، گستردن، انداختن چیزی مانند سفره.
پانی : ح مص. پهنی، عرض، پهنا، گشادی.
پانی : ا، (ه). پاشنه.
پانی بەرز : ص مر. کفش پاشنه بلند

زنانه.

پانێر : ا. گوساله داخل دو سال.

پاوان : ا. مرتع، محل چرای چشم.

پاوانه : ا. پا آورنجن بچه.

پاوروا : ص، (ه). پاپتی، پا برهنه.

پاوسەی : (ه)، نک . پا خستن.

پاوشا : ا. شاه، پادشاه.

پا وشك : ص مر. بد قدم.

پا و پل : دست و پا.

پاوه : ص، ا. مرتع ممنوع، مرتع حفاظت شده. شهری در کردستان.

پاوه بەخت : ص مر. پا به بخت، دختری که زمان شوهر کردنش رسیده است.

پاوه پا کردن : م. پاپا کردن، درنگ کردن، مردد بودن.

پاوه جێگه : ص. پابرجا، ثابت، استوار.

پاوەره : ا، (ه). کفش، پای‌افزار، چارق، پاپوش.

پاوه مانگ : ص مر. پا بماه.

پاوەن : امر. پابند.

پاوەند : نک . پاوەن.

پاوەند : نک . پاوه.

پاوه یوه : ا. ینگه، زنی که با عروس به خانه داماد می رود.

پا هەڵ خلیسکیان : م. لیز خوردن پا.

پا هەڵ گرتن : م. قدم برداشتن، تند راه رفتن.

پایان : ا. پایان، آخر، فرجام.

پایتەخت : ا. پایتخت.

پایز : ا. پاییز.

پایزه : ص نسب. پاییزه، پاییزی.

پایزه برا : امر، ص مر. دوستی گه‌گاه، دوستی که دیر به دیر دیده شود.

پایزه رێز : ص مر. میوه‌ای که سرمای صبحگاه پاییز آنرا ریخته باشد.

پایژی : تعبیر خواب.

پای کردن : تقسیم کردن، توزیع کردن.

پایناز : ا. مدح، پیشکش، استقبال از مهمان.

پایه : ا. پایه، درجه، رتبه، بنیاد.

پایه بەرز : افا. بلندپایه، صاحب مقام.

پایەدار : افا. پایدار، برقرار، استوار.

پایەناز : امر. پاانداز، پای انداز، جاکش.

پایەنه : افا. پاینده، دایمی، جاوید.

پاییز : ا. پاییز، خزان، برگ ریزان.

پایین : ص، ق. پایین، پایین، زیر.

پت : ا، (ز). نقطه.

پتات : ص، (ز). زیادگوی پر رو و تهی مغز.

پتر : ص تفض. بیشتر، افزون‌تر، زیادتر.

پترۆ : ا. کبره، خشکی روی زخم.

پترۆخه : ریشه زخم.

پترۆکه : نک . پترۆ.

پته : ا. تلنگر.

پتەو : ص. بتو، میان پُر.

پچ : ق، (ز). کم، کمی.

پچانن : م. درگوشی گفتن، نجوی کردن، به نجوی گفتن، آهسته گفتن.

پچڕان : م، بُریدن، قطع کردن، قطع کردن کلام، گسیختن.

پچڕاندن : نک . پچڕان.

پچڕانن : نک . پچڕان.

پچڕاو : امف. گسیخته، قطع، ناتمام، بریده، پاره.

پچڕپچڕ : قطعه قطعه، بریده بریده.

پچڕیا : نک . پچڕاو.

پچڕیاگ : نک . پچڕاو.

پچڕیان : م. گسیختن، پاره شدن، قطع شدن، ناتمام ماندن.

پچڕین : نک . پچڕیان.

پچکۆڵه : ص. کوچولو.

پچکه‌له : نک . پچکۆله.

پچووك : ص. کوچك.

پچه : ا. نجوی، درگوشی.

پچه‌پچ : نک . پچه.

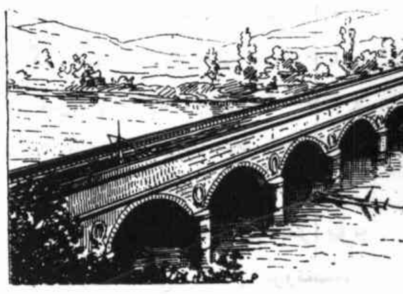
پچین : م، (ز). اردنگی زدن.

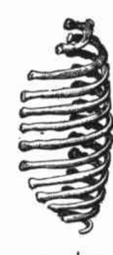
پخ پخ : کلمه‌ای برای ترسانیدن.

پخ کردن : م. سر بریدن، گرد بر کردن، ذبح.

پڕ : ص. پُر، لبریز، زیاد، مملو.

پر : ا، (ز). پُل.





پراسوو

پراسوو : ا. دنده.

پڕای : م، (ه). پریدن، بال گرفتن پرنده، پر زدن، جهیدن.

پڕایره‌وار : م، (ه). پایین پریدن.

پربار : ص. پُربار، پر ثمر، نتیجه بخش.

پڕبوون : م. پُر شدن.

پربێژ : افا. وراج.

پرپشت : ص. پُرپشت.

پڕپۆسه : ا، (ز). کبره، پوسته روی زخم.

پڕپۆسه کرن : م. پوساندن.

پڕپۆڵه : ا. اوماج، رشته‌ای که با دست بریده می شود، آش اوماج.



پرپه

پرپه : ا، (با). هزارپا.

پڕ پەڕ : ص. پُر پَر.

پرتاف : ا، امف. تند، عجله، تندی، تعجیل.

پرتاف کردن : م. عجله کردن، سرعت داشتن.

پرتال : ا، (ز). قماش، پارچه.

پرتاو : نک . پرتاف.

پرتکه : ا. ذره، ریزه، خرده.

پرتووکانن : م. پوساندن.

پرتووکیاگ : امف. پوسیده، فرسوده.

پرتووکیان : م. پوسیدن.

پرته‌قاڵ : ا. پرتقال.

پرچ : ا. گیس، زلف، موی بلند مردان.

پرچانن : م. بریدن، قطع کردن مو.

پرچن : ص نسب. ژولیده مو، موی دراز و ژولیده.

پرته‌قال

پرخن : ص نسب. کسی که در خواب سر و صدا می کند.
پرخه : اص. خُر و پُف، خرناس.
پرد : ا. پل.
پردژ : نک . پەردەژ.
پردوخیان : م. کز دادن.
پردوو : ا. نی که روی بام اندازند و بر آن گل مالند.
پرِ ڕوو : ص. پُر رو، بی ادب، جسور.
پرزانگ : ا. مثانه، آبدان، کیسه ادرار بدن پستانداران.
پرزك : ا، (ز). جوش صورت.
پرِ زۆر : ص. پر زور، نیرومند، قوی، شدید.
پرزۆڵه : ا. ریزه، ذره، خرده.
پرزه : نک . پرزۆڵه.
پرزه : ا. نَفَس.
پرژ : امف. پراکنده، متفرق، بهم ریخته، پخش.
پرژان : م. پراکندن، متفرق کردن، بهم ریختن.
پرژاندن : نک . پرژان.
پرژ و بلاو : امف. درهم ریخته، به شدت پراکنده.
پرژ و پۆڵ : نک . پرژ و بلاو
پرژه : ا. شتك آب. پشنگ آب.
پرژپاگ : نک . پرژ.
پرسا : ص فا. پرسا، جویا، جستجو گر، پی گیر.
پرسان : نک . پرسای.
پرسای : م، (ه). پرسیدن، سؤال کردن، جویا شدن.
پرسش : امص. پرسش، سؤال، استفسار، استخبار.
پرس کردن : نک . پرسای.
پرسۆز : ص مر. پُرسوز.
پرس وڕا : نک . پرسش.
پرسه : ا. ماتم، عزا.
پرسەدار : ص فا. ماتم زده، عزادار.
پرسیاری کردن : نک . پرسین.
پرسین : م. پرسیدن، سؤال کردن، جویا شدن، استفسار کردن.
پرش : نک : پرژ.
پرشانن : ترشح کردن.
پرشانن : م. سوسو زدن ستاره‌ها.
پرشنگ : ا. شعاع نور ماه و خورشید، سوسوی ستارگان، جرقه آتش.
پرشه : ا. ترشح.
پرشه : اشعه ماه و خورشید.
پرشه کردن : م. ترشح کردن، سوسو زدن.
پرِ کردن : م. پُر کردن، انباشتن.
پرکێشی کردن : م. فرصت کردن، امکان پیدا کردن، جرئت داشتن.
پرگ : ا. لارو، نوزاد حشرات.
پرمانن : م. فر زدن، تنفس عطسه مانند حیوانات که برای پاك کردن بینی انجام می دهند.
پرِمایه : ص مر. پُرمایه، پر مغز، پر رنگ، پر معنی، مالدار، ثروتمند،

برومند.

پرمه : اصـ. گریه به هق هق، گریه با صدای بلند.

پرمه : اصـ. تنفس عطسه مانند حیوانات برای پاك كردن بینی.

پرمێشك : ص مر. عاقل، معقول، متفكر، دانا.

پرنۆ : ا. دلیل، برگه، مدرك.

پـرۆت : ص شغل، (ز). كاسه‌گر، كوزه‌گر، سفال ساز.

پرۆكه : ا. هواپیما، طیاره.

پرووسكه : ا. جرقه، اخگر.

پرووانن : م. مالاندن، مالیدن، مالش دادن به منظور پاك كردن چیزی از چیز دیگر مانند پاك كردن گل خشك شده از لباس یا پاك كردن چشم از آلودگی داخل آن.

پرِ و پا : ا. پا، پرو پا.

پرِ و پاتاڵ : ص مر. پوچ، بی معنی، بی فایده، كهنه و از كار افتاده.

پرِ و پۆشته : ص مر. خوش پوش، لباس مرتب پوشیده.

پرِ و پووچ : ص مر. پوچ، بی معنی، حرف بی ارزش.

پرِ و پەشێو : ص. بسیار پریشان احوال.

پرِ و پیت : ا. وسائل خانه، اثاث.

پـرِووزانـن : م. كـز دادن، بـه آتـش سوزاندن سطح چیزی را.

پرِووزكاندن : م. بریدن، قطع كردن، گسیختن.

پرِووسقیاگ : امف. بریده «شیر».

پرِووسقیان : م. بریدن شیر.

پرِووسكه : ا. جرقه، اخگر.

پرِووكه : ص. آرام، نرم، آهسته «فقط در مورد برف و باران گفته می شود».

پرِووكه پرِووك كردن : م. آرام آرام برف آمدن، نم نم باران آمدن.

پرِووكیاگ : امف. پوسیده، بریده از خستگی، ناتوان شده از فعالیت زیاد.

پرِووكیان : م. از پا درآمدن، ناتوان شدن، بریدن از خستگی.

پرووناى : (ه)، نك. پروانن.

پریسك : نك. پرووسكه.

پریسكه : ا. بقچه كوچك.

پریش : ا. ریز، ریزه، خرده، «برای ریزه‌های كوچكی از اشیائی مانند شیشه شكسته گفته می شود».

پریش پریش : ا، ق. ریز ریز، ذره ذره.

پریكه : اصـ. صدای خنده.

پـریـك و هـۆرِ : اصـ. صـدای بـازی و خنده، خنده شادمانی.

پز : ا. آلت تناسلی زن، كس.

پزان : نك. پرزانگ.

پز دان : نك. پرزانگ.

پزگ: ا. نیفه، لیفه، محل گذراندن بند شلوار.

پزلی : (ه)، نك. پرزانگ.

پزۆر : ا، (ز). انـدرونـه، دل و روده، امعاء و احشاء.

پزیسك : ا. جرقه آتش.

پزیشکه : ا. خار گوسفند.
پژ : ا. قسمتهای نازك و مژه مانند گل گندم و غلات و ذرت.
پژالّ : ا. سرشاخه، سرشاخه خشك افتاده روی زمین.
پژان : م. پراکندن، افشاندن، ریخت و پاش کردن، متفرق کردن، پخش کردن، بهم ریختن.
پژان : م. بکارت از دختری برداشتن.
پژاندن : نک . پژان.
پژانن : نک . پژان.
پژکووژ : ا. غنچه.
پژگال : ا. کار، فرمان، شغل، مشغولیت، سرگرمی.
پژگنای : (ه)، نک . پژان.
پژگیا : امف. پراکنده، پخش، گسترده، متفرق، بهم ریخته، پراکنده.
پژل : اصرار، ابرام.
پژلاندن : م. اصرار کردن.
پژمه : ا. عطسه.
پژمین : م. عطسه کردن.
پژنچه : ا. فرچه.
پژ و پوّ : ا. شاخ و برگ ریخته.
پژوو : ا، (با). یال.
پژویّن : ا. شال، پشت بند.
پژه : ا. ترشح، قطراتی که ترشح می شوند.
پژیاگ : نک . پژگیا.
پژی : (با)، نک . پژوو.
پس : ا. پسر.
پس : ص. الکن، دارای لکنت زبان.
پسان : نک . پچران.
پساندن : نک . پچران.
پسپان : ا، (ز). وصله، پینه، قطعه پارچه‌ای که برای وصله به کار می رود.
پسپاندن : م. نجوی کردن، آهسته و درگوشی صحبت کردن.
پسپستلّی : ا،(ه). رطیل، عنکبوت.
پسپسیك : ا، (ز). گربه، بچه گربه.
پسپوّر : ص. عاقل، آگاه، وارد به کار، باتجربه.
پستان : ا. پستان.
پسترك : ا، (ز). نردبان.
پستوو : ا، (با). یخه، یقه، گریبان.
پسته : ا. پسته.
پسته پست : نک . پچه.
پسته‌ق : ص، (ز). کشمش یا مویز خراب شده.
پسك : ا، (با). گربه.
پسك : ا. زلف.
پسك : ص. الکن.
پسکه : نرم و پنهان چون شکارچیان رفتن.
پسکه پسك : نک . پسکه.
پس‌مام : ا، (با). پسرعمو.
پسوپسو : نک . پسکه.
پسه : ا. پسته.
پسه : نک . پزگ.
پسیار کردن : (ز)، نک . پرسین.

پشت : ا. پشت، عقب، پس، نشیمن.
پشت : ا. پشت، پناه، پشتیبان.
پشت : ا. تبار، نژاد، نسب، دودمان.
پشت ئەستوور : ص مر. خاطرجمع.
پشت بێن : نک . پشت بەن.
پشت بەن : ا. پشت بند، شال کمر.
پشت دان : م. پشت دادن، تکیه دادن، تکیه کردن.
پشت سووری : ح مص. پشت گرمی، اعتماد، اطمینان، استظهار.
پشت سەر یەك : ق مر. پیاپی، پی در پی، متوالی، پشت سرهم، پشت ریز.
پشتکار : امر. پشتکار، استقامت، پافشاری.
پشت کوورِ : ص مر. پشت کوژ، پشت برجسته.
پشت گوێ خستن: م. پشت گوش انداختن، به فراموشی سپردن.
پشت گەرمی : نک . پشت سووری.
پشتگین : آخرین، عقب‌ترین.
پشت مازە : پشت مازه.
پشت ماسی : ص مر. گرده ماهی، خر پشته.
پشت مێر: ص مر. پشتیبان، مددکار، کمك.
پشتوانە : ا. پشتوانه، اعتبار.
پشتووری : نک . پشت سووری.
پشت و پەنا : ص مر. پشت و پناه، حامی، کمك، مددکار.
پشت وێن : ا. چیزی که به کمر بسته شود، شال کمر، کمربند.

پشتە : ا. پشته، برآمدگی علف، خرمن علف.
پشتە پا : امر. پشت پا.
پشتە پادان : م. پشت پا زدن، روگرداندن، از خیر چیزی گذشتن.
پشتە سەروتن : م. غیبت کردن، پشت سر کسی حرف زدن، بدگویی کردن.
پشتە ڤان : ص، (ز). پشتیبان، پشت و پناه، حامی.
پشتە قەفا وتەی : م، (ه). خوابیدن به پشت.
پشتەك : امصغ. پشتك، معلق، وارو.
پشتەك : ا. پشتك، بیماری استخوان بالای سم اسب.
پشت مل : ا. گُرم، پشت گردن، قفا.
پشتەو : ا. طپانچه، اسلحه کمری.
پشتەوان : نک . پشت بەن.
پشتەو ڕوو : ق مر. پشت رو، وارونه، واژگونه.
پشتەو روو کردن : م. پشت و رو کردن جامه، وارونه کردن.
پشتەو کەفتن : م. به پشت افتادن.
پشتەو کەفتن : م. انکار کردن، رد کردن.
پشتە ملێ : نک . پشت مل.
پشتی : ا. پشتی، متکا، بالش.
پشتی : ح مص. پشتیبانی، حمایت، مددکاری.
پشتی : ا، (ز). گرد کرده چیزی که بر پشت حمل شود.

پشتەو

پشتیر : ا. طویله، اصطبل.
پشتێن : ا. پشت بند، شال کمر، کمربند.
پشتیوان : ص مر. پشتیبان، طرفدار، حامی.
پشتیوانی : ح مص. پشتیبانی، حمایت، مددکاری.
پشقل : ا. پشکل.
پشك : ا. پشك، قرعه، قطعه.
پشك خستن : م. پشك انداختن، قرعه کشیدن.
پشکڤین : م. شکافتن بخیه.
پشکل : ا. پشکل.
پشکنین : م. بررسی کردن جیب و بغل.
پشکۆ : ا. آتش دانه، دانه آتش.
پشکول : ا، (ز). پشکل.
پشکۆڵ : ا. کلون، قید چوبی که پشت در اندازند.
پشکەڵ : ا. پشکل.
پشوو : ا. نَفَس.
پشکن : بازرس.
پشك هاڤێژ : افا. مقسم، تقسیم کننده، موزع.
پشکین : بازرس.
پشی : ا. گربه.
پشه : ا. زه، زه کمان.
پشیان : م. پاشیده شدن، ترشح کردن آب.
پشیله : ا. گربه، بچه گربه.
پشێوه : ا. آشوب، فتنه، فساد، تباهی، هیاهو، غوغا، هرج و مرج، انقلاب، شورش، ازدحام.
پف : ا. پف، فوت.
پفاڵوو : ص مف. پف‌آلود، باد کرده، آماس آورده.
پف کردن : م. پف کردن، فوت کردن، ورم کردن، باد کردن.
پف کریاگ : ص مف. پف کرده، پفیده، ورم کرده، آماسیده، اسفنجی، متخلخل.
پفلّدان : ا. مثانه.
پفەڵ : نک. پف کریاگ.
پف نم : امر. پف نم.
پفیۆز : ص. پفیوز، قرمساق، بی رگ، بی غیرت.
پل : ا. قطعه گوشت کباب، جنجه، چنچه.
پل : ا. پَر.
پل : ا. پنجه، دست.
پل : ا. بشکن.
پلار : امص. سرزنش.
پلار کردن : م. سرزنش کردن.
پلّاس : ا. پلاس، گلیم، جاجیم.
پلّاش : ا. خاروخسك، سرشاخه خشك.
پلانن : م. آغشته کردن، آلودن، غلطاندن.
پلّاو : ا. پلو.
پلّاوپالّوو : امر. چلو صاف‌کن.
پلّاوپێو : ص مر. پُر، خیلی پُر، مملو، پر کوبیده.
پلّپ : ا. هسته، نطفه، ریشه.
پلّپ بەستن : م. نطفه بستن، هسته پیدا



پشه

کردن، ایجاد شدن.

پل پسکیان : م. دستپاچه شدن.

پلپل : ص مر. قطعه قطعه، انجیده.

پلپل کردن : م. قیمه کردن، انجیدن.

پڵتۆك : ا. تلنگر.

پل تەقانن : م. بشکن زدن.

پلتیك : ص. پوسیده.

پلچ : نک . پهن.

پل دان : م. زدن بعضی از اعضاء مانند چشم.

پلك : ا. پلك.

پلك : ا. عمه، خاله.

پلکان : م. غلتیدن.

پلکانن : م. غلتاندن.

پل لێدان : نک . پل تەقانن.

پڵنگ : ا. پلنگ.

پل‌وپا : ح مصـ. توانایی، جربزه، زرنگی.

پل وپووش : ا. خار و خسك، سرشاخه خشك.

پلووچ : ص. کج و کوله.

پلووخ : ص. کثیف، آلوده.

پلوور : ا. ناودان.

پلوور : ا. فلوت، نی‌لبك.

پلووسك : ا. ناودان.

پلوور ژەن : افا. نی زن.

پلووره : ا. چهار ضلعی چوبی یا کادری که زنبور شان عسل را در آن نگاه می دارد.

پلووره وارانه : ا، (ه). قوس قزح، رنگین کمان.

پل و لووت کەر : ص فا. بدعنق، اخمو، غرغرو.

پله : ا. فرصت، پا، وقت مناسب.

پله : ا. پله، مقام.

پله به ئاوا دان : م. کار را خراب کردن، موضوعی را بروز دادن.

پله پرتکێ : شتابزدگی.

پله ترازیان : م. دو دل شدن، پشیمان شدن، از حرف خود پایین آمدن، وا دادن.

پله حەش : ص. گنده و بی شعور، ابله، احمق.

پله دان : م. پا دادن، فرصت پیدا شدن، امکان پیدا شدن.

پله زیقان : ا. شادمانی، خوشی.

پله کان : ا. پله، پلکان.

پله مەته : ا. مته دستی.

پله نیان : م. تحریك کردن، فریب دادن، وادار کردن کسی به کاری.

پلیان : م. آلودن، آغشته کردن.

پلیزرك : ا. پرستو.

پلیس : ا. پلیس، پاسبان، شهربانی.

پلیشاند نەوه : م. له کردن.

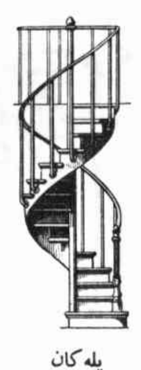
پلیشاو : ص. له شده.

پلێکان : ا. پله، پلکان.

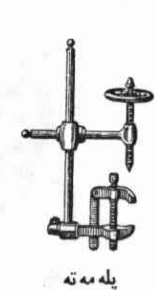
پن : ا، (ز). نقطه.

پن : ا. اردنگ.

پنجار : ا، (ز). سبزی، سبزی سرخ شده.



پله کان



پله مه ته

پنج ومور : لاف و گزاف.
پند : ا، (ز). کون، ماتحت، مقعد.
پند : ا. کنه.
پنداشت : امص. پنداشت، گمان، خیال.
پندر : ص، ا. تُرد، حالت قسمتی از بدن که در آب مانده باشد.
پندرۆ : اَ. مقعد.
پنر : نک. پندر.
پنژه : ا. عطسه.
پنکاڤ : ا، (ز). گلاب.
پنگر : نک. پندر.
پنگر : نک. پشکۆ.
پنگر کێش : امر. انبر، مقاش، آتش گیر.


پنگر کێش

پنۆ : ا. لکه.
پنه : ا. میزی که نان قبل از گذاشتن در تنور روی آن پهن می شود.
پنه ئامای : م، (ه). اقرار کردن.
پنهان : ص، ق. پنهان، گم، ناپیدا، نادیار، مستور، مکتوم.
پنه شیەی : م، (ه). طول کشیدن.
پنه یاوا : ص مر. نوکیسه، تازه به دوران رسیده.
پنیۆز : (با). «رفتن» به جایی برای چند لحظه.
پۆ : ا. پود.
پۆ : ا. سرشاخه.
پۆپ : ا. زلف، مو.
پۆپ : ا. کلاهك مرغ، تاج خروس، زلف.



پۆپنه : ص. مرغ کاکل‌دار.
پۆپه : ا. قله کوه، بلندترین نقطه درخت.
پۆپه : ا. تاج خروس، کلاهك مرغ.
پوپه ڕەشه : ا. بیماری مرغ و خروس که کلاهك آن سیاه می شود، نیوکاسل.
پوپەژمین : ا. پارچه سبکی که تابستانها با آن می خوابند.
پۆپه شمین : نک. پۆپه ژمین.
پۆت : ص. کنف، کنفت، چین و چروك برداشته.
پۆتلاك : ا. روسری، لچك، دستمال سر.
پۆخ : ا. جوانه درخت پیش از ظاهر شدن برگ.
پوخت : امص. پخت ، پزش، طبخ.
پوخت و پەز : امر. پخت و پز، طباخی، طبخ.
پوخته : امف. پخته، رسیده، با تجربه.
پوختەنی : ص. پختنی.
پۆخڵ : ص. کثافت، پلیدی.
پۆخین : ا. قاووت.

پۆڕ : ص. پهن، عریض.

پۆڕ : ا. دراج.

پۆڕاو : امف. منظم، مرتب، بجا، جای گرفته، گنجانده شده.

پۆرت : ا. مو، زلف.

پۆرتك : ا. کلاه و سربند زنانه.

پۆرنکه : امصغ. قسمت کوچکی از موی سر.

پۆڕخز : ص مر. مرد بزرگ اندام نفهم.

پۆرگ : ا. برگ گل.

پۆڕیاگ : نک . پۆڕاو.

پۆڕیان : م. گنجیدن، جای گرفتن، جابجا شدن.

پۆڕین : نک . پۆڕیان.

پۆز : پُز، حالت شخص.

پۆز : ا، (ز). بینی.

پۆزنکان : م. ریختن برگ از درخت، وارفتن اشیاء.

پۆزخەن : امر. پوزخند، لبخند، زهرخند.

پۆزه : ا. پوزه، پوز.

پۆزه بەن : امر. پوزه‌بند.

پۆس : ا. پوست، جِلد، پوسته، رویه.

پۆس : ص، ا. پیر، کهنسال، سالخورده.

پۆس : ا. قراول، کشیك.

پۆسانن : م. پوساندن.

پۆست : ا. پوست، جلد.

پۆس کولۆفت : ص‌مر. پوست کلفت، سخت جان.

پۆس کەنن : م. پوست کندن.

پۆس‌کەنه : ص مف. پوست کنده، رُك و راست.

پۆس گرتنەوه : نک . پوست کندن.

پۆس‌وراز : ص فا. پوستین دوز.

پۆسه : ا. پوست، پوسته.

پۆسەخانه : امر. پستخانه، چاپارخانه.

پۆس‌کەندن : م. پوست کندن.

پۆس‌کەنه : ص مف. رك، راست، پوست کنده.

پۆسیان : م. پوسیدن.

پۆسین : ا. پوستین.

پۆسین : ا. پوسیدن.

پۆسین‌دۆز : نک . پۆس و راز.

پۆش : ا. بز سیاه گوش وسفید.

پۆشاك : ا. پوشاك، لباس، جامه، پوشیدنی.

پۆشان : م. پوشاندن، پوشیدن، پنهان داشتن.

پۆشاندن : نک . پۆشان.

پۆشانن : نک . پۆشان.

پوشت : ا. پشت، عقب، پس، نشیمن.

پوشت‌تەژێ : ص‌مر. پُرپشت.

پۆشته : ص. خوش لباس.

پۆشته کردن : م. پوشاندن لباس بتن برهنه و فقیر.

پۆشش : امصـ. پوشش، ملبوس، روپوش، جامه، ساتر.

پۆشەن : نک . پۆشاك.

پۆشی : ا. سرپوش سر زنان، روسری.

پۆشین : پوشیدن، لباس بتن کردن.


پۆز



پۆزه‌بەن


پۆشی

پۆغە : ا، ص. گوساله نر غیراخته.

پۆك : ا. پتك.

پۆکە : نک . پووکە.

پۆل : نک . پشکۆ.

پۆل : ا. جمعیت، گله، رمه، دسته.

پۆلا : ا. پولاد، فولاد.

پۆلاخوەرە : ص فا. لقبی برای مردم دلیر و آزاد.

پۆلانیا : م. تیز کردن وسائل کشاورزی مانند داس.

پۆلایین : ص نسب. پولادین، فولادی.

پۆلگ : ا. کپك.

پۆلگ : ا، (ز). باقلا.

پۆلوو : نک . پشکۆ.

پۆنژین : ا، (ز). چُرت.

پووار : ص، ا. درخت لخت از برگ.

پوواز : ا. گوه، گوك، پواز.

پـووان : م. ریختـن میـوه از درخـت، ریختن برگ از درخت، ریختن.

پوواو : امف. ریخته، برگ ریخته.

پووت : ا. پوت، پوط، حلب.

پووت : نک . پووچ.

پووتك : ا. کوفت، سفلیس، خوره.

پووتەگا : تهیگاه.

پووتەڵ : نک . پووچ.

پووتین : ا. پوطین، پوتین.

پووچ : ا، ص. پوچ، خالی، میان تهی، مجوف، بیهوده، پوك.

پووچاننەوە : م. تمام کردن چیز با ارزش، چیزی را بنادرست به اتمام رساندن، از میان بردن دارایی، ساقط کردن.

پووچەڵ : نک . پووچ.

پووچە و بوون : م. پوچ شدن، هیچ شدن، ساقط شدن.

پووچیانەوە : م. پوچ شدن، نابود شدن، هیچ شدن، ساقط شدن.

پووخك : ا، (ز). منگوله کلاه.

پوور : ا. خاله، عمه.

پوور از : امر. عمەزاده، خالەزاده.

پوورت : ا، (ز). مو، زلف، گیس.



پوورتۆ : ص. پشمالو، پُرپشم.

پـوورە : ا. لارو حشرات، انبوه زنبور عسل.

پووز : ا. مچ پا.

پووزەوانە : امر. مچ پیچ، مچ بند.

پووش : ا. خس و خاشاك.

پووشاڵ : ا. پوشال.

پووشانە : مبلغی است که ارباب بابت چریدن حشم رعایا از خس و خاشاك روستا دریافت می کرد.

پووشبەقنگە : امر. سنجاقك.

پووشپەڕ : ماهی از سال.

پووش‌دیان : ا. خلال دندان.
پووش و پلاش : ا. اثاث خانه و منزل، خس و خاشاك.
پووشه : ا. پوشه، دوسیه، پرونده.
پووشەڵان : ا، ق. جائیکه خس و خار زیاد باشد.
پووشوو : نک . پووشی.
پووشی : ا. پیفه، پد، پود.
پووك : ص. پوك، تو خالی، میان تهی، مجوف.
پووك : لثه.
پووك : نک . پووکاوڵه.
پووکاننەوه : نک . پووچاننەوه.
پووکاوڵه : باز کردن پنج انگشت رو به شخص بعنوان عدم موافقت و حتی نفرت.
پووکه : ا. پوکه فشنگ.
پووکه : ص، ا. برف کم آب.
پووکه : ص، ا. گریه نرم، برف نرم.
پووگ : ا، (ز). باد تند.
پووڵ : ا. پول، وجه.
پووڵ : ا، (ز). گودی سرشانه.
پووڵپەرەس : ص فا. پول پرست.
پووڵ ڕەش : امر. پول سیاه، پول خُرد.
پووڵەکه : ا. پولك، فَلس.
پووڵەکی : ص نسب. پولکی، مادی، پول پرست.
پووڵەکەرێز : ص مفـ. پولك دوزی شده.
پوولی : نک . پشکۆ.
پوونای : م، (ه). پوساندن.
پوونك : نک . پوونگه.
پوونگه : ا. پونه، پودنه.
پووەدای : م، (ه). نیش زدن، زدن
پوویا : امف، (ه). پوسیده.
پوویان : م، (ه). پوسیدن.
پووینه : نک . پوونگه.
پۆیشی : ا، (با). پشه.
پۆیلانه : ا. هدیه‌ای برای زن فارغ شده یا دختر شوهر کرده.
پەپکه : ا. خرمن یا توده‌ای از هر چیز.
پەپکه : حلقه مانند، حلقه‌مار به دورخود.
پەپکەبستن : م. حلقه بستن، حلقه زدن.
پەپکەدان : نک . پەپکەبەبستن.
پەپکەمەلیچك : ا. پنیرك.
پەپلی‌دای : نک . پەپکەبەستن.
پەپوو : ا. هدهد، مرغ سلیمان، شانه به سر.
پەپووسلێمانه : نک . پەپوو.
پەپووله : ا. پروانه، کپلك «کرم جگر گوسفند».
پەپووك : نک . پەپوو.
پەپوولێ : (ه). حلقه مار به دور خود.
پەپوولێ‌پێکای : (ه). نک . پەپکەبەستن.
پەپووکەره : ا. مرغ حق.
پەپه : ا. گرده بزبان بچه‌ها.
پەپەرووك : ا. پروانه.
پەت : ا، ص. طناب پاره، قطعه طناب.
پەتا : ا. نزله، زکام همراه با سینه درد،


پەرپەرۆك

جریان آبیَ بینی، سرماخوردگی.
پەتاتە : ا. سیب‌زمینی.
پەت‌پەتی : معالجه معمولی و محلی.
پەترۆ : ا. پوست خشك روی زخم.
پەترۆك : نک . پەترۆ.
پەتك : ص. طناب پاره.
پەت کردن : م. دار زدن.
پەتلە : ا. بلغور، گندم پخته.
پەتۆ : ا. نَفَس.
پەتۆت : ص، (ز). کهنه، فرسوده، فرتوت.
پەتوو : ا. پتو.
پەتە : م، (ه). نان درست کردن.
پەتە : ا. پاس، اجازه عبور.
پەتەر : ا. بلا، مصیبت.
پەتەری : ص. دیوانه، مجنون، خالص، ناب، بی‌غش، مطلق.
پەتیارە : ص. پتیاره، سلیطه.
پەچە : ا. محل و جایگاه گوسفند.
پەچەتە : ا. دستمال سفره.
پەچین : م. غصه در دل اندوختن.
پەحتن : م، (ز). جوشاندن، پختن.
پەحن : ص، (ز). پهن، عریض.
پەحنی : ا، (با). پاشنه پا.
پەخ : ص. پخ.
پەخش : ص. پخش، پراکنده.
پەخشان : م. پخش کردن، بخشیدن، تقسیم کردن، پراکندن.
پەخشە : ا. پشه.
پەخشان کردن : نک . پەخشان.
پەخمە : ص. پخمه، بی‌دست و پا، دست و پا جلفتنی، کودن، ساده لوح.
پەڕ : ا. پَر.
پەڕ : گوسفند سفید صورت سیاه.
پەڕ : ا، (ز). بال.
پەڕ : ق. کنار، دور.
پەراسوو : ا. دنده.
پەراگەنە : امف. پراکنده، متفرق، بهم ریخته.
پەراگەنە کردن : م. پراکندن، پخش کردن، متفرق کردن، پراگنده کردن.
پەڕاننەوە : م. پراندن. پرانیدن، بپرواز در آوردن.
پەڕاننەوە : م. زنی را از شوهر جدا کردن و بعقد خود در آوردن.
پەراوێز : ا. حاشیه، حاشیه‌پارچه ولباس.
پەرپتین : م، (ز). پر کندن مرغ و پرندگان، پَر کردن، آبروت کردن.
پەرپەڕ : ا. پَرپَر، بال بال، ورق ورق.
پەرپەرۆك : ا، (ز). پروانه.
پەرت : ص. پرت، بی معنی، دور از ذهن، دور افتاده، منحرف.
پەرتاو : ا. پرتاب.
پەرت‌بوون : م. پرت شدن، افتادن از بلندی، دور شدن از موضوع.

پەرتبەستن : نک . پەرتبوون.
پەرتدان : م. پرتاب کردن، انداختن.
پەرت کردن : نک . پەرتدان.
پەرتگا : امر. پرتگاه.
پەرتووك : ا. کتاب.
پەرجان : ا. نک . پەرچین.
پەرجوو : ا. معجزه.
پەرجیم : نک . پەرچین.
پەرچ : ا. عذر، بهانه.
پەرچاننەوە : نک . پەرچدانەوە.
پەرچدانەوە : پرچ کردن، بر گرداندن سر میخ.
پەرچدایوە : (ه)، نک . پەرچدانەوە.
پەرچ کردن : نک . پەرچدانەوە.
پەرچەڤت : ا، (ز). آماس، ورم، تورم، باد، خامباد.
پەرچەڤتن : م، (ز). متورم شدن، باد کردن، آماس کردن، طبله کردن.
پەرچەڤتی : افا. متورم شدن، باد کردن، آماسیده.
پەرچین : ا. پرچین.
پەرخاندن : م. له کردن، مالیدن به زمین، سایبدن.
پەرخاندی : امف. له، لگدمال، سابیده.
پەرداخ : صیقل، جلا، پرداخت.
پەرداخت : نک . پەرداخ.
پەرداخت کردن : نک . پەرداخ کردن.
پەرداخت کردن : پرداخت کردن، تأدیه کردن، پس دادن، دادن.
پەرداخ کردن : م. صیقل کردن، جلا دادن، برق انداختن.
پەردك : نک . پردوو.
پەردوو : نک . پردوو.
پەردە : ا. پرده، حجاب، ورقه، پوشش، لایه، یك صحنه نمایش.
پەردەچیای : م، (ه). فرصت داشتن، امکان داشتن، وقت پیدا کردن.
پەردەدڕان : م. پرده دریدن، کنایه از گفتن چیزی که نباید گفت، برداشتن بکارت دختر.
پەڕدەرهاوردن : پر در آوردن پرنده.
پەڕدەهاوردن : مشتاق بودن، بسیار علاقەمند بودن.
پەردەژ : ا. فرصت، فراغت، امکان، فاصله زمانی، دسترس.
پەردەژی : نک . پەردەژ.
پەردەژیان : م. فرصت داشتن، امکان داشتن، وقت پیدا کردن.
پەردەك : ا. معما، مَتَل.
پەردەوژ : نک . پەردەژ.
پەردێژ : نک . پەردەژ.
پەرسای : پرسش.
پەرستار : پرستار.
پەرستن : پرستیدن.
پەرسوو : ا، (ز). زکام.
پەرسی : نک . پەرسوو.
پەڕسیاوش : ا. پر سیاوش.
پەرسیلك : ا. پرستو.
پەڕش : امص. پرش، خیز، جست، جهش.


پەڕسیاوش

پەڕشت : ا. نوعی غله گندم مانند دانه ریز و قرمز رنگتر با دو سر باریکتر از گندم.

پەرڤەری : نک . پەروار.

پەرك : ا. ورق، برگ کاغذ.

پەرکال : ح مص. زیبایی.

پەرکولۆڵ : ا. گوسفند صورت و گردن سیاه پوزه سفید.

پەرکەم : ا. بیماری صرع.

پەڕکەندن : م. پَر کندن.

پەڕکەنە : امف. پَرکَنده، آبروت، اوروت.

پەرگ : ا. نخ پرگ.

پەڕگار : ا. پرگار.

پەڕگین : ق. آخرین، آخرمین، واپسین، فرجامین.

پەرمیان : م. اطمینان کردن.

پەرمیان : فرصت کردن.

پەڕۆ : ا. پارچه کهنه، ژنده، کهنه پاره.

پەروا : ا. پروا، باك، بیم، هراس، ترس.

پەروار : پروار، چاق، فربه.

پەروار بەستن : م. پروار بستن.

پەرواری : ص نسب. پرواری، فربه.

پرواز : ا. پرواز، طَیَران.

پەروانە : ا. پروانه.

پەڕۆ بێ نوێژي : ا. کهنه حیض، کنایه از کسی که برای انجام کار بهر کسی روی می آورد.

پەڕوپێ : نک . پل و پا.

پەروەردگار : ص فا. پروردگار، خداوند، رب.

پەروەردە کردن : م. پروردن، پرورانُدن، پرورش دادن، بار آوردن، تربیت کردن.

پەروەرش : امص. پرورش، تربیت.

پەڕە : ا. ورق، برگ، صفحه.

پەڕەپا : ا. پَرپا، کبوتر پَرپا.

پەرەسار : ص فا. پرستار.

پەرەستش : امص. پرستش، عبادت.

پەرەستن : م. پرستیدن، پرستش کردن، نیایش کردن.

پەرەسش : نک . پەرەستش.

پەرەسین : م. پرستیدن، نیایش کردن، عبادت کردن، پرستش کردن.

پەڕەکە : ا. دنده، قفسه سینه.

پەڕەکەر : ا. حلاج.

پەڕەنە : ا. پرنده، طیر، مرغ.

پەرەوەرێ : ق. سه روز قبل، پس پریروز.

پەرهێز : ا. پرهیز، دوری، اجتناب، احتراز.

پەري : ا. پری، از ما بهتران.

پەرێز : جار، جای درو شده گندم و جو.

پەرێز : محل اختفای شکارچی.

پەرێژ : نک . پەردەژ.

پەرێژیان : نک . پەردەژیان.

پەرێساي : نک . پەرەستن.

پەرێش : نک . پەرێشان.

پەرێشان : ص فا. پریشان، آشفته،

ناراحت، ژولیده، نامرتب.

پەرێشان بوون : م، پریشان شدن، آشفته شدن، نامرتب شدن.

پەڕین : م. پریدن، جستن، جهیدن، پرواز کردن، رنگ رفتن، زدن چشم در اثر ضعف یا شادی.

پەڕینە هەوا : م. جستن، جست زدن.

پەز : ا. گوسفند.

پەز : (با)، ا. گله گوسفند و بز.

پەزا : ص فا. پَزا.

پەزانن : م. پختن، آماده کردن.

پەزاو : ا. دومین آب کشت.

پەزەکیفی : ا. قوچ و میش کوهی.

پەزێرایی : ح مصـ. پذیرایی، مهمان نوازی، مهمانی.

پەزێرە : ص. نان بیات.

پەژارە : ا. غم، غصه، اندوه، آشفتگی، پریشانی، ملامت.

پەژك : ا، (ز). سرچوب و خاشاک که برای روشن کردن آتش بکار می رود.

پەژم : (ه)، ا. پشم.

پەژموردە : امفـ. پژمرده، پلاسیده، غمگین.

پەژمینە : (ه)، ص نسب. پشمینه، پشمین، ساخته از پشم، پشمی.

پەژیراندن : م. پذیرفتن، قبول کردن، شنیدن و قبول کردن.

پەژێو : ص فا. پریشان، مغموم، آشفته، غمگین.

پەژیوان : ص. نادم، پشیمان.

پەس : ق. پس، بنابراین، بعد، عقب.

پەس : ص. پست، دنی، لئیم.

پەسا : ا. مایه.

پەساخوڕ : نک . پاشاخور.

پەساکردن : م. مایه انداختن، مایه گرفتن.

پەساو : نک . پاشاو.

پەسپۆر : (ز)، ص. زن پر حرف.

پەسپەسەکۆڵە : ا. نوعی عنکبوت درشت جنگجو که فاقد زهر است.

پەسپەندە : (ز)، ص. گمنام، بی ارج و حرمت.

پەست : نک . پەس.

پەست : زمین پست، پایین.

پەسپێرارەکە : ق. سه سال پیش، پس پیرار.

پەسپێرەشەو : ق. سه شب قبل.

پەسپێرەکە : ق. پس پریروز، سه روز پیش.

پەستا پەستا : ق. آهسته آهسته، نرم نرم.

پەستاندن : م. فشردن، پرس کردن، درهم کوبیدن چیزهای پر حجم.

پەستوو : ا. پستو، صندوق خانه.

پەستی : ح مصـ، ا. پستی، دنائت، پایینی.

پەسدۆزی : ح مصـ. پس دوزی.

پەسمەنە ٠ ص مفـ. پس مانده، باقی مانده، بجا مانده، عقب مانده.

پەسن : امصـ، (ز). مدح، ستایش.

پەسنداان : م، (ز). مدح کردن، ستایش

کردن

پەسوفت : امف. پس افت، ذخیره، پس انداز، اندوخته.

پەسەك : ا. پستەك، نیم تە نمدی.

پەسەن : ص مف. پسند، مورد پسند، مطلوب.

پەسەناز : نک . پەسوفت.

پەسەناز کردن : م. اندوختن، پس انداز کردن، ذخیره کردن، پس اوفت کردن.

پەسەن کردن : م. پسند کردن.

پەسیرە : ا. غوره، قوره.

پەسیڤ : (با)، ا. سرماخوردگی، زکام.

پەشتەماڵ : ا. لنگ.

پەشك : ا. قطره.

پەشم : ا. پشم.

پەشمالوو : ص مف. پشم آلو، پرپشم.

پەشمەك : ا. پشمك.

پەشمینە : نک . پەژمینە.

پەشۆکان : م. آشفتن، پریشان شدن، مضطرب شدن، هاج و واج شدن.

پەشۆکان : م. دستپاچە شدن، مشوش شدن.

پەشۆکاو : ص فا. آشفتە، پریشان، نگران، مضطرب، هاج و واج.

پەشۆکە : آشفتگی، دستپاچگی، تشویش.

پەشۆکیان : نک . پەشۆکان.

پەشووش: ص، (ز). شُل، وارفته، نرم.

پەشە : ا. پشە.

پەشەبەن : امر. پشە بند.

پەشیل : ص. ویران، خراب.

پەشیلاندن : م، (ز). خراب کردن، دیوار و خانە و مانند آن، تخریب.

پەشیز : ا، ص. پشیز، غاز، سکە مسی.

پەشیمان : نك . پەژیوان.

پەشێو : ص. غمگین، اندوهگین، نگران، پریشان، آشفته.

پەشێوبوون : م. آشفتن، نگران شدن، هاج واج شدن.

پەشێوە : نک . پەشۆکە.

پەقاندن : م. لە کردن جاندار و میوە زیر وزنە سنگین.

پەقین : م. لەشدن جاندار و میوە زیر وزنۀ سنگین.

پەك : ا. قید، ترس، درماندگی، توان.

پەكخستن : م. عقب انداختن، ممانعت کردن، جلو گرفتن.

پەككەفتگ : امف. ماندە، بجای ماندە، خستە، درماندە، ناتوان.

پەككەفتوو : نک . پەككەفتگ.

پەككەفتن : م. مقید بودن، واماندن، درماندە شدن، ترسیدن.

پەكوپۆز : امر. پك و پوز، وضع و قیافە، ظاهر.

پەکەر : ص. پکر، افسرده، ناراحت.

پەگر : ا. کود گوسفند کە در طویلە ماندە و روی هم انباشتە و خشك شدە باشد.

پەل : ا. عضو، اندام.

پەل : ا. قطعه، تیکه.

پەل : ص. کسر، کم.

پەل : ا، (با). دانه آتش، آتش دانه.

پەل : ا، (با). پر.

پەڵ : ا. سنگ یا کلوخ به اندازه‌ای که بشود انداخت.

پەڵاس : ا. پلاس، گلیم پاره، جاجیم پاره.

پەلاڤ : نک . پلاو.

پەلامار : ا. تکان، حمله، جنبش.

پەلامار دان : حمله کردن، تکان خوردن برای انجام کار، جنبیدن.

پەڵان : ا. استخوان.



پەڵپ : ا. بهانه.

پەڵپ : ا. ریشه، مغز، هسته.

پەڵپسیاگ : امف. آشفته، هاج واج.

پەڵپ گرتن : م. بهانه گرفتن.

پەڵپ گرتن : هسته کردن میوه‌هایی مانند بادام.

پەڵپەڵان : کلوخ اندازی، سنگ اندازی.

پەلچقاندن : م، (ز). آسیاب کردن، نرم کردن، مالیدن.

پەلچم : ا، (ز). برگ و علف خشك شده جهت خوراك حیوانات.

پەڵخ : ا. بچه خوك و گوساله گاومیش.

پەڵخورد : ص‌مر. نیم کوبیده.

پەڵخە : ا. کاس، خوك نر.

پەلك : ا. زلف دراز، موی سر دراز.

پەلك : ا، (ه). برگ.

پەڵك : پلك.

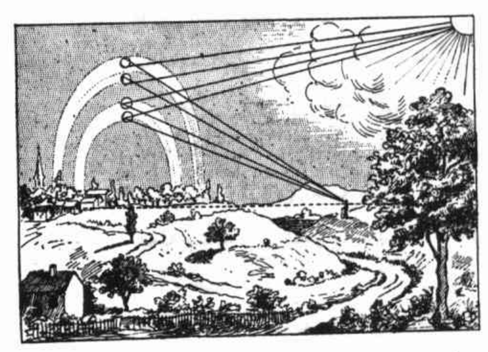
پەل‌کردن : م. تیکه کردن، قطعه کردن.

پەل‌کوتان : م. کورمال کردن.

پەلکە : ا، ص. زلف دراز بافته.

پەل‌کەردەی : م، (ه). پَـر در آوردن پرنده.

پەلکەڕەنگینە : امر. قوس قزح، رنگین کمان.



پەلکەزێرینە : نک . پەلکەڕەنگینە.

پە لگ : ا. پلك چشم.

پەلگر : ا. انبر.

پەڵگرك : ا، (ه). آتش گیر، مقاش، انبر.

پەلگ گوێچکە : امر. نرمه گوش.

پەڵم : ا. آماس.

پەلمان : م. آماسیدن.

پەڵۆخ : ص. کثیف، پلید، گند.

پەڵۆشە : ا. گوَن، بوتهٔ سوخت تنور.



پەل و پۆ : ا. شاخ و برگ، پر و بال، دست و پای آدمیزاد.

پەل و کوت : ح مص. دستمالی.

پەڵە : ا. اولین باران فصل.

پەڵە : قطعه‌ای از زمین زراعتی.

پەلە : امص. عجله، شتاب.

پەلەپسکێ : ح مص. دستپاچگی، آشفتگی، پریشانی، نابسامانی.

پەلەپیتك : نک . پەلەپیتکە.

پەلەپیتکە : ا، (ه). ماشه تفنگ.

پەلەپیتکە : ا. کلوخ، سنگ، آت و آشغال.

پەڵەدان : م. باریدن اولین باران مفید فصل پاییز و آخرین باران مفید و کافی فصل بهار.

پەلەفرتکێ : دست و پا زدن.

پەڵەفڕکێ : نک . پەڵپەلاّن.

پەلەقاژێ : دست و پا زدن.

پەلە کردن : م. عجله کردن، شتاب کردن.

پەلەکوتێ : حرکت دست کورها برای یافتن اشیاء، دست مالیدن.

پەڵەنگ : ا. پلنگ.

پەلەوەر : ا. پرنده.

پەلیتە : ا. فتیله.

پەمبوو : ا. پنبه.

پەمبی : ا، (با). پنبه.

پەمگ : ا. پنبه.



پەملّەپڕێ : تفنگ سر پر.

پەموانە : امر. پنبه دانه، بذر پنبه.

پەموو : پنبه.

پەمە : پنبه.

پەمەتۆمە : نک . پەموانە.

پەمەدانە : نک . پەموانە.

پەن : ا. مَوعظه، پند، اندرز، نصیحت، آموزش.

پەن : ا. ننگ.

پەنا : ص، ا. پناه، پناهگاه، حامی، پشتیبان.

پەنابا : پناباد، سکه نقره‌ای معادل نیم ریال.

پەناباد : نک . پەنابا.

پەنابردن : م. پناه بردن، مُلتجی شدن،

پناهیدن.
پەنابەخوا : پناه بر خدا، معاذالله.
پەنابەر : افا. پناهنده.
پەناگا : امر. پناهگاه، مأمن.
پەنام : آماس، ورم، باد، تورم، نفخ.
پەنام : ص، ق. پنهان، مخفی، نهان، محرمانه، غایب.
پەنامئاردەی : م، (ه). آماس کردن، ورم کردن، باد آوردن، متورم شدن، نفخ کردن.
پەنام کردن : پنهان کردن، قایم کردن، مستور داشتن، مخفی کردن، نهان ساختن.
پەنامگا : امر. پناهگاه، مأمن.
پەنام هاوردن : نک. پەنامئاردەی.
پەنامهاوردن : پناه آوردن، مخفی شدن نزد کسی، مُلتجی شدن.
پەنامەکی : ص نسب. پنهانی، محرمانه، پوشیده، مستور، مخفی.
پەناوا : نک. پەنابا.
پەناهەنە : افا. پناهنده، ملتجی.
پەنبەسەرا هاوردن : م. دختری را ننگین کردن، به کسی بد گویی کردن، آبروی شخصی را بردن.
پەنپێ دریاگ : ص مف. دختر لو رفته، کسی که ننگی بر او رفته باشد.
پەنج : ص. کرخ.
پەنجدەری : ص نسب. پنجدری.
پەنجشەمە : ا. پنجشنبه.
پەنجۆڵە : ا. پنجول، پنجه، چنگال.
پەنجە : ا. پنجه، دست، چنگ، چنگال.
پەنجە : (ز). پاییزه.
پەنجە : ا. نیم تخت کفش.
پەنجەرە : ا. پنجره.
پەنجەشیر : ا. سرطان.
پەنجەمریەم : پەنجەمریم.
پەنچ : ا، (با). چنگال، چنگ درندگان، پنجه.
پەند : ا. پند، نصیحت، اندرز، موعظه.
پەنْدان : م. پند دادن، نصیحت کردن، اندرز دادن.
پەنْدان : م. دختری را ننگین کردن، بکارت دختری را برداشتن.
پەندەمووس کردن : نک. پەنگەمووش کردن.
پەنگاو : ا. گرداب، آب جمع شده در یك جا.
پەنگخواردن : م. ماندن آب پشت مانع، جمع شدن آب در یك جا.
پەنگر : ا. دانه آتش، آتش دانه.
پەنگر کێش : ا. انبر، مقاش، آتش گیر.
پەنگل : نک. پەنگر.
پەنگل کێش : نک. پەنگرکێش.
پەنگلەمووش کردن : نک. پەنگەمووش کردن.
پەنگەمووش کردن : سکوت کردن از غم و غصه، خوابیدن با غم و غصه.
پەنەمیاگ : افا. متورم، باد آورده، آماس کرده، ماسیده.
پەنەمیان : م. آماس کردن، باد آوردن،


پەنجە

متورم شدن.
پەنەمیان : خوابیدن.
پەنەمیگ : نک . پەنەمیاگ.
پەنەمین : نک . پەنامهاوردن.
پەنهان : ص، ق. پنهان، مخفی، نهان.
پەنێر : ا. پنیر.
پەنێرەك : ا. پنیرك.
پەهن : (ز)، نک . پان.
پەی : ا. پی، عصب.
پەی : ح اضـ، (ه). برای، محض.
پەی : ا. بنیاد. اساس.
پەی : ا. اثر، ردپا.
پەیا : ص، ق. پیدا، آشکار، هویدا، مرئی، واضح.
پەیابوون : م. پیدا بودن، پیدا شدن.
پەیاپەی : قمر. پیاپی، پی در پی، متوالی.
پەیا کردن : م. پیدا کردن، یافتن، کسب کردن، بدست آوردن.
پەیام : ا. پیام، پیغام.
پەیامبەر : ا، ص فا. پیغامبر، پیامبر.
پەیبردن : م. پی بردن، دریافتن، متوجه شدن.
پەیتاپەیتا : پیاپی.
پەیجۆری : ح مصـ. پی جویی، جستجو، تَفَحص، کاوش، تعقیب.
پەیجۆری کردن : م. پی جویی کردن ، تعقیب کردن کاری.
پەیحەسیان : (ز)، نک. پەی بردن.

پەیخام : نک . پەیام.
پەیدا : نک . پەیا.
پەیدا کردن : یافتن، پیدا کردن.
پەی دان : م.ورم کردن پی دست چارپا در اثر فشار.
پەیدەرپەی : ق. پی در پی، پیاپی، مسلسل، «مداوماً».
پەیر : ا، (ز). خوشه پروین.
پەیرەو : صفا، ا. پیرو، مرید.
پەیزەن : ص فا. اسبی که دستی را بدیگری می زند و زخم می کند.
پەیژە : ا. نردبان، نردبام.
پەیغام : ا. پەیغام، پیام.
پەیغام دان : م. پیغام دادن، پیام دادن.
پەیغامهاوەر : ا، صفا. پیغام آور، آورنده پیغام.
پەیغەمەر : ا، ص فا. پیغمبر، پیغامبر، رسول.
پەیڤین : م، (ز). حرف زدن.
پەیکار : ا. پیکار، جنگ، ستیز.
پەیکان : ا. پیکان، تیر.
پەیکەر : ا. بدن، پیکر.
پەیمان : ا. پیمان، عهد، قرارداد، عهدنامه.
پەیمانبستن : م. پیمان بستن، عهد کردن.
پەیمانە : ا. پیمانه، کیل، مقیاس، اندازه.
پەینجە : ا. نردبان، نردبام.
پەینکە : ا. آردی که چانه خمیر روی

آن باز کنند.

پەیوەسە : امف. پیوسته، متصل، مداوم، همیشه، همیشگی.

پـەیـوەس کـردن : م. پیوست کـردن، چسباندن.

پەیوەن : ا. پیـونـد، اتـصـال، ارتـبـاط، خویشی، ازدواج.

پەیوەنلێدان : م. پیوند زدن.

پەیین : ا. پهن.

پەیینجە : نک . پەینجە.

پەیینکە : نک . پەینکە.

پی : ا. پیه، چربی بدن جانوران.

پێ : ا. پا.

پی : ١٤ر٣.

پێ : ا. پایه، پایه کوتاه، پایه میز.

پیا : ا. مرد.

پیا : ا. قاصد.

پیا : ا. نوکر، خدمتکار.

پیا بردن : م. فرو بردن.

پیا پەڕیگ : ص مف. ورپریده.

پیاپەڕین : م. ورپریدن، پریده بکسی، نزاع کردن با کسی.

پیا چوون : ا. فرو رفتن.

پیـا چـوون : پـی گـیـری کـردن، دنـبـال کردن، کاری را تعقیب کردن.

پیـا چە قانن : م. فـرو بـردن، بـزور و فشار فرو بردن.

پیاچەقین : م. فرو رفتن.

پیادان : م. آب در کاسه گرداندن.

پیادان : م. لگد زدن، اردنگ زدن.

پیادە : ص، ا. پیاده، پیاده نظام، یکی از مهره‌های شطرنج.

پیادەبوون : م. پیاده شدن، از مرکب به زیر آمدن.

پیادەرەو : امر. پیاده‌رو.

پیادە کردن : م. از مرکب بزیر آوردن، طرحی را به مرحله عمل رساندن.

پیاز : ا. پیاز.

پیازاو : ا. اشکَنه.

پیازگ : ا. بسته، بقچه کوچك.

پیازە خوو گانە : امر. موسیر.

پیازی : ص نسب. رنگ پیازی.

پیاساوین : م. مالیدن چیزی به چیزی.

پیاسە : ا. یاد.

پیاکاڵیان : م. بچه را تشر زدن.

پیـاکێشان : م. چـیـزی را بـه چـیـزی مالیدن.

پیاگ : ا. مرد.

پیـاگ : ا، ص فا. پیـغـامبر، قاصد، امر بر، فرستاده، نوکر.

پیاگانە : ص‌نسب. مردانه، دلیرانه.

پـیـاگـەتـی : ح مـصــ. مـردانـگـی، جوانمردی، غیرت.

پیاگەییشتن : م. سر رسیدن بکاری، به فریاد کسی رسیدن، رسیدن به خوردن چیزی.

پیاگەیین : م. رسید گی کردن.

پیاڵە : ا. پیـاله، جام، لیـوان، استـکان، فنجان.

پیامالّین : م. مالیدن چیزی به چیزی.

پەیوەن

پێچ

پیان : ا. جام مسین.
پیانووسان : چسباندن چیزی به چیزی.
پیاو : نک . پیاگ.
پیاوانه : نک . پیاگانه.
پیاوەتی : نک . پیاگەتی.
پیاهاتن : م. تکرار کردن، دوباره گویی کردن، دوباره خواندن.
پیاهاتنەوە : م. دوره کردن.
پیاهەڵچوون : م. از چیزی بالا رفتن.
پیاهەڵخوێندن : م. لغز گفتن به کسی.
پیاهەڵدان : م. اردنگی زدن.
پیاهە لسپاردن : م. چیزی را تکیه دادن.
پیاهەڵشاخان : م. حرفهای ناخوش و رکیك به کسی زدن.
پیایەتی : نک . پیاگەتی.
پێبڕان : رسیدن سهمی به کسی.
پێبژیو : ا. معاش، نفقه.
پیبگ : ا، (ز). مردمك چشم.
پێبوون : م. همراه داشتن.
پێپێلکه : نردبان، نردبام.
پێپێوەنان : م. در رفتن.
پیت : حرف الفباء.
پیت : ا. برکت.
پیت : ا، (ز). شعله آتش.
پیتاك : جمع آوری اعانه.
پێتاوە : ا. نوعی جوراب، پاتابه.
پیتدانەوە : م. برکت کردن.
پیتك : ا، ص. کلوخ، سنگ ریز و کوچك.
پیتکار : حروف چین.


پێچك

پیتن : م. پختن نان.
پیتە : ا. شلتوك، پوسته برنج.
پیتەبڕ : افا، ص فا. کرم گندم، آفت گندم، چیزی که برکت از گندم ببرد.
پیتەپیتە : قمر. کم‌کم، اندك اندك.
پیتەك : ق. کم.
پیتەك : ا. جهاز عروس.
پیجامە : امر. پیژامه، پیجامه.
پێچ : ا. پیچ مربوط به مهره.
پیچ : ا. پیچ، تاب، انحنا، شکن، پیچیدگی.
پێچ : ص. نادرست، ناراست.
پیچازی : ص نسب. پیچازی، چهارخانه، شطرنجی.
پێچاڵ : نک . پاچاڵ.
پێچانن : پیچیدن، پیچاندن، خم کردن، جمع کردن، لوله کردن.
پیچاننەوە : نک . پێچانن.
پێچاوپێچ : ص. پیچ، پر پیچ، پیچ پیچ.
پێچ تێ کەفتن : نک . پێچ‌خواردن.
پێچخارن : (ز)، نک . پێچ‌خواردن.
پێچخواردن : م. پیچ خوردن، در هم
پێچ دان : م. پیچ دادن.
پێچراو : امف. پیچیده، خم گشته، ملفوف.
پێچك : موسیر.
پێچك : ا. گلوله نخ.
پێچ کردنەوە : م. فرار، فرار پنهانی، ازخجالت دورشدن، از ترس گریختن.
پێچوانه : ص‌مر. معکوس، برعکس.

پیچ و پەنا : راه کج و باریك.

پـێچـوون : وارفـتـن، یـکـه خـوردن، اندوهگین شدن، ناتوان شدن.

پێچوون : م. طول کشیدن، مدت زمانی که برای انجام کاری می گذرد.

پێچه : ا. پیچه، نقاب، روبنده.

پیچەك : ق، (ز). کم، اندك.

پێچەوانه : نک . پێچوانه.

پێچی : ناراستی، نادرستی.

پێچیاگ : نک . پێچراو.

پێحەساندن : م. گـوشـەزدن، اشـاره کردن.

پێخاس : نک . پاپەتی.

پێخاوس : نک . پاپەتی.

پێخوست : ص‌مر. راه کوبیده، راهی که عبور از آن زیاد است.

پێخوەر : امر. قاتق، نان خورشت.

پێخوەش‌بوون : م. بچیزی دل خوش داشتن.

پێخوله : امر. بچه‌ای که تازه راه افتاده باشد.

پێخوێ : ا. توده‌ای از هر چیز، خرمنی که کوبیده ولی پاك نشده است.

پـێـخـەف : امـر. لـحـاف، آنـچـه روی می اندازند ومی خوابند.

پێخەنین : م. به کسی خندیدن.

پێدان : م. دادن چیزی به کسی.

پێداهاتن : م. عادت کردن به چیزی.

پێدەشت : ا. تختی دامنه کوه.

پێر : ق، (ز). پریروز.

پیر : ص. پیر، کهنسال، فرتوت، مرشد، سالخورده، مسن.

پێرار : ق. پیرار سال.

پێرارەکه : نک . پێرار.

پێرای‌شەوێ : ق، (ه). پس فردا شب.

پیرایی : امر. پیشواز، استقبال، پیشباز.

پیر پنتك : ص. بچه بزرگ نما.

پێرست : امر. فهرست.

پیرسووز : ا. پیه سوز.

پێروز : ص‌مر. مبارك، فرخنده.

پیرۆزه : ا. فیروزه.

پیرۆك : ص. چین و چروك پوست در اثر آب.

پێروو : نک . پەیر.

پیرەزا : ص‌مر. زاده از پیر، از پیر زاده شده.

پیرەژن : ص‌مر. امر. پیرزن.

پێرەشەو : ق‌مر. پریشب.

پێرەکه : ق‌مر. پریروز.

پیرەمەرد : امر. پیرمرد.

پیرەهەڤوك :ا، (ز). عنکبوت، رطیل.


پیرەهەڤوك

پێڕەوکه : نک . پێخوله.

پیری : ح‌مص. پیری، سالخوردگی، کهنسالی.

پێڕێ : امر. پیاده‌رو.

پێزانین : م. فهمیدن چیزی را، دریافتن سر نهان.

پیزۆك : ا. جوش صورت و بدن.

پیزه : ق. اندکی از چیزی، کمی.

پیزی : ا. مقعد، ماتحت، کون.

پێژان : م. خشت زدن.

پێژوێن : امر. کمربند، شال کمر.

پیس : ص. کثیف، آلوده، ناپاك، بد، گند، پلید.

پیس : ا. لك.

پیس: ص. جزامی.

پێس : ا. پوست، جلد.

پیساتی : امص. کثافت، آلودگی، پلیدی.

پیسار : ا. خون حیض.

پێ سپاردن : م. سفارش کردن.

پێ سپێری : امص. سفارش.

پێسترك : ا، (با). پنجره.

پێسته : ا. پوست حیوانات.

پێسته خۆش کردن : م. دباغی کردن.

پێسته خۆش کەر : ص فا. دباغ.

پیس کردن : م. کثیف کردن، آلودن.

پیسۆ : ا، (ز). بوی سوخته.

پیسۆز : نک. پیر سووز.

پێسه : ص، (ه). مانند، عین، مثل.

پیسی : نک. پیساتی.

پێسیر : ا، (ز). جیب بغل.

پێسیره : ا. غوره.

پیش : ا. غیظ، بغض.

پێش : ق. پیش، جلو، جلوتر، گذشته.

پێش ئاخوڕ : پیش آخور، آنچه از جلو حیوان می ماند.

پیشان : م. بغض کردن.

پیشان : م. پختن چیزی مانند سیب زمینی زیر خاکستر.

پیشاندن : م. تنوری پختن سیب زمینی.

پێشانگ : ص. پیشاهنگ.

پێشامەد : امص. حادثه، واقعه، پیش آمد، تصادف، سانحه.

پیشان دان : م. نشان دادن.

پیشانگا : امر. دیدگاه.

پێشانی : ا. پیشانی، جبهه.

پێشاو : ا. پیشاب.

پیشاو : امف. چیزی که زیر خاکستر گرم پخته باشد.

پێش بەن : امر. پیش‌بند.

پێش بینی : ح مص. پیش بینی، عاقبت اندیشی.

پیش خڕ : امص، ص فا. پیش‌خر.

پێش خزمەت : ص مر. پیشخدمت، نوکر، پیشکار، خدمتکار.

پێش خستن : م. جلو انداختن، پیش انداختن.

پێش خوەر : امص. پیش خور.

پێشخوان : امر. پیشخوان.

پێش خەومەت : نک. پیش خزمەت.

پێشدا : نک. پێش.

پێشداتر : ق مر. پیشتر، جلوتر.

پێشدار : ص فا. پیشدار، جلودار.

پێشدەسی : ح مص. پیشدستی، سبقت، پیشی.

پێشدەسی : ا. پیشدستی، میز کوچك جلو دست.

پێشڕەفت : پیشرفت، پیشروی، بهبود، ترقی.

پێش‌ڕەو: ص فا. پیشرو، مقدم، مبتکر.
پێش فرۆش : امص. پیش فروش.
پیشڤه کرن : شناساندن، معرفی کردن.
پێش قلیانی : ا. صبحانه، پیش قلیانی.
پێش قه‌دەم : ص. پیش قدم، پیشرو، پیش آهنگ.
پێشکار : ص، ا. پیشکار، ناظر، سرپرست، نماینده.
پێش کڕ : نک . پیش خرِ.
پێش کراها : امر. پیش کرایه.
پیش کردن : م. غیض کردن، بغض کردن، قهر کردن، بق کردن.
پێشکۆ : ا. قاچ زین.
پێشکه : ا، (با). پشه.
پیش که‌رده‌ی : (ه)، نک . پیش کردن.
پێش که‌ش : امص. پیش کش، هدیه، تعارف.
پێش که‌وتن : م. پیش افتادن، جلو افتادن، ترقی کردن.
پێشگا : ا. پیشگاه.
پێش گرتن : م. جلو گیری کردن.
پێشگوو : ص فا. پیشگو، غیب‌دان.
پێش مه‌رگه : ص مر. پیش مرگ، گشتی.
پیشن : ص نسب. اخمو، بداخم، غرغرو.
پیشنای : م، (ه). پخته شدن زیر خاکستر گرم.
پێش نوێژ : امر، ص مر. پیش نماز، امام.
پێش نویس : ص مف، امر. پیش نویس.
پێشنها : ص مف، امر. پیشنهاد، توصیه.
پێشوا : ص، ا. پیشوا، لیدر، رهبر، امام.
پیش وارده‌ی : نک . پیش کردن.
پێشواز : نک . پیرایی.
پیٚ‌شۆڕ : امر. پاشوره حوض، سنگ پا.


پێشکۆ

پێشۆك : ا. صدف، گوش ماهی.
پێشوو : ا، (ز). پشه.
پێشوه‌سه: ا. سگ مگس.
پێشه : ا. پیشه، کار، حرفه، کسب، شغل.
پێشه : ا. استخوان.
پێشه : ا. هسته، مغز هسته.
پێش‌هات : نک . پێشامه‌د.
پێش‌هاتن : م. پیش‌آمد کردن، روی دادن، اتفاق افتادن.
پێشه‌کی : ق. پیشکی.
پێشه‌وه‌ر: ص. پیشه‌ور، کاسب.
پیشیاگ : امف. چیزی که زیر خاکستر گرم پخته شده است.
پیشیان : م. زیر خاکستر گرم پخته شدن.
پیٚ‌شێل : ح مص. لگدمال، لگدکوب.
پێشی : ا، (با). پشه.
پێشین : ق. پیشین، قبلی.
پێشینیان : ص نسب. پیشینیان.
پیف : ص، ا. پوك، میان تهی.


پیڤاز

پیڤاز : ا. پیاز.
پیفك : ا. پیفه، پد، پده.
پیڤه : امف. مبتلی، گرفتار.

پێقەدان : م، (ز). بستن چیز گشوده مانند در.

پیقی : نک . پیفك.

پیك : ح مص، ا. صلح، آشتی.

پێکان : م. اصابت کردن، به هدف رسیدن، به هدف زدن.

پێ کردن : م. نکوهش کردن، سرزنش کردن.

پێکڤە : افا. متحد، پیوسته.

پێکفە : ص، (ز). عمومی، همگانی.

پێ کوڕە : ا. لارو ملخ، نوزاد ملخ.

پێ کوڕە : افا. قاصد، پیغامبر، امربر.

پێك هاتن : م. جابجا شدن.

پێك هانین : م. جابجا کردن.

پێ کەفتن : م. مناسب بودن، شایسته بودن.

پێ کەنین : م. به کسی خندیدن.

پێ کەوتن : نک . پی کەفتن.

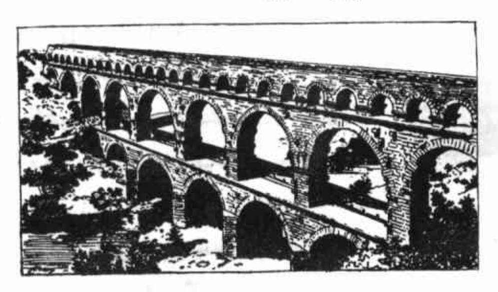
پێ گرتن : م. پا گرفتن بچه.

پێ گەیین : م. رسیدگی کردن.

پێ گەیین : بزرگ شدن، رسیدن.

پیل : ا، (ز). موج.

پێڵ : ا. پل.



پێڵ : ا. کوهان گاو.

پێلاڤ : ا، (با). پلو.

پێڵاو : ا. کفش، پای افزار.

پێلك : ا، ص، (ز). پستچی.

پێڵوو : ا. پلك.

پێڵوو : ا. دانه آتش، آتش دانه.

پیله : ا. پیله.

پیله : ص. گاوی که شاخهایش به طرف پایین گشته باشد.

پیله کردن : م. پیله کردن، کسی را به سماجت رنج دادن.

پیله گر : ص مر. بهانه گیر.

پیلەوەر : ص مر، امر. پیلەوەر، خرده فروش، دوره گرد.

پێ لێ بڕین : م. پای از جایی کشیدن.

پێ مەڕە : ا. بیل.

پێ مەله : ا. شنای با پا.

پین : ا، (ز). لگد.

پێ نازین : م. به چیزی نازیدن، بالیدن، فخر کردن.

پێناس : امر. شناسنامه.

پێناسه : شناسایی.

پێنجار : ا. گیاه، سبزی.

پینجار : ا. پواز.

پێنجه یتار : ق مر. پنج روز سال کسمه.

پینکی : ا. چُرت.

پینگاف : ا. گام، قدم.

پێ نوان : م. چیزی را به کسی نشان دادن، نشان دادن به تهدید.

پینۆك : نک . پینکی.

پینه : ا. پینه، وصله.

پینەچی : ص فا. پینه دوز.

پیٚ نەزان : ص مر. سفله، کسی که به کار نیك دیگران ارج نمی گذارد، ناسپاس.

پیٚ نەزانین : م. سفله بودن، ناشناسی کردن.

پینه و پەڕۆ : ص مر، امر. وصله پینه.

پیو : ا. لثه.

پیوار : ص. غایب، ناپیدا.

پیٚواز : ا، (ز). پیاز.

پیٚوان : م. پیمانه کردن، متر زدن، اندازه گرفتن.

پیٚوانه : امر، ق مر. پیمانه، اندازه، کیل.

پیٚوایوه : (ه)، نک. پیرایی.

پیٚور : نک. پەیر.

پیٚ وشك : ص مر. بدقدم، قدم خشك.

پیٚـه وهـاتـن : م. آمد کردن، شگون داشتن، خوش قدم بودن.

پیٚـەو بـوون : م. قوی بودن، سرحال بودن، خوش هیکل بودن.

پیٚەو بوون : م. مبتلا شدن، دچار شدن، درگیر شدن.

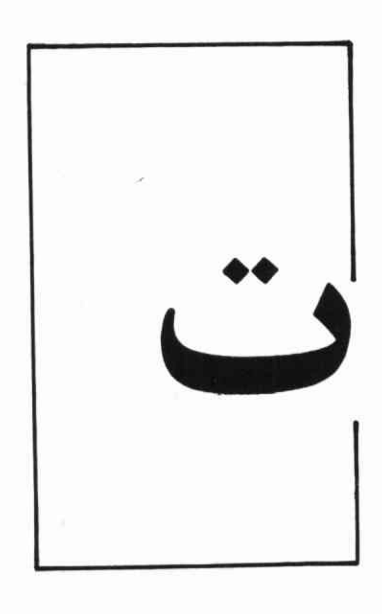
پیٚەو چوون : دنبال چیزی را گرفتن، تعقیب کردن، با چیزی رفتن.

پیٚەو دان : م. گزیدن، زدن.

پـیـویـس : ص مر. مایحتاج، لازم، واجب، آنچه که لازمست با آدم باشد.

پیویست : نک. پیویس.

پیٚهـاتـن : م. اقرار کردن، اعتراف کردن، مُقِر آمدن.



ت : ت، ط.

ت : ضمیر مفرد مخاطب.

تا : ح اضـ. به معنی نهایت و انتها، تا، تا آنجا، تا آن زمان.

تا : ا. تا، چین، قد.

تا : ص. مثل، مانند، عدیل.

تا : ا. یك لنگه بار.

تائیسه : تاکنون، تا حالا، هنوز.

تاب : ا. تاب، توان، قدرت، نیرو.

تابار : امر. یك لنگه از دو لنگه یك بار.

تابان : ص فا. روشن، درخشان، براق، تابان.

تابوون : م. تا شدن، دولا شدن، روی هم خوابیدن.

تابگه : امر. لنگرگاه.

تابه تا : ص. تابه‌تا، ناجور، لنگه به لنگه.

تابیر : ا. تعبیر.

تاپاز : ص. بزرگ چثه، بلند قد.

تاپر : ص مر. ته پُر، تفنگ ته پُر.

تاپوّ : ا. سیاهی، شبح، سایه چیز یا فردی از دور.

تات : ا. تاتار، نام قبیله تاتار.

تاتا : نک . تات.

تاتك : ا. خواهر، خواهر بزرگ، باجی.

تاتك : ا، (ز). نمد.

تاتکیّ : ا، (ز). فرجی، جبه‌ای که از نمد ساخته می شود.

تاتۆ : ا، (ه). پدر، بابا.

تاتووڵە : ا. تاتوره، داد توره.



تاتەشۆڕ : نک. تەتە شور.

تاتی : ا. اعراب، زیر و زبر و پیش.

تاج : ا. تاج، دیهیم.

تاجر : افا. تاجر، بازرگان، سوداگر.

تاجڕێزی : ا. تاجریزی.

تاجی : ا. تازی، سگ شکاری.

تاجیك : ا. تاجیك.

تاچە : امصغ. تاچه، تایچه.

تاچین : ا. تەچین.

تاخت : ا. تاخت.

تاخت کردن : م. تاخت کردن، تاختن.

تاختگا : امر. تاختگاه.

تاخت و تاز : تاخت و تاز.

تاخە : ا. بسته برگ توتون.

تاخیر : تأخیر، درنگ.

تادانە : ا. لك چشم.

تار : ا. تار، ساز.

تار : ص. تار، کدر، تیره.

تاراج : ا. تاراج، غارت، یغما.

تاراج کردن : م. تاراج کردن، به تاراج بردن.

تاراندن : نک. تارانن.

تارانن : تاراندن، فراری دادن، راندن، گریزاندن، دربدر کردن، متفرق ساختن.

تار بوون : م. تار شدن، تاریك شدن.

تارچی : ص فا. تار زن.

تارچی : افا. مقسم، موزع.

تار دان : نک. تارانن.

تارژەن : ص فا. تار زن.

تارسە : نک. تاسه.

تارسە کردن : نک. تاسه کردن.

تارف : امص. خوش آمد گویی، تعارف.

تارف : ا. تعارف، پیشکش، هدیه.

تار کردن : نک. تارانن.

تارکرن : م، (ز). تقسیم کردن، توزیع کردن، پخش کردن.

تارم : ا. تارم، تارمی.

تارمایی : نك. تاپۆ.

تار و مار : ا. تار و مار.

تارنیان : نک. تارانن.

تارەت : امص. پاکی، طهارت.

تارەت گرتن : م. طهارت گرفتن، پاك کردن.

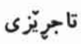
تاری : نک. تاریکی.

تاریاگ : امف. رانده، تار و مار شده، در به در.

تارێخ : ا. تاریخ.

تاریف : امص. تعریف، توضیح،




تاجڕێزی


تار

توصیف، ستایش، وصف.

تاریف کردن : م. تعریف کردن، توضیح دادن، ستایش کردن.

تاریك : ص. تاریك، تیره، تار، سیاه.

تاریکایی : ح مصـ، ا. تاریکی، تیرگی، سیاهی، ظلمت.

تاریك بوون : م. تاریك شدن، تیره‌شدن.

تاریك کردن : م. تاریك کردن.

تاریك و ڕۆشن : ق مر. تاریك روشن.

تاریك و ڕۆن : نک . تاریك و رۆشن.

تاریك و لێڵه : نک . تاریك و رۆشن.

تاریك و نووتك : بسیار تاریك، تاریك و خلوت.

تاریکی : نک . تاریکایی.

تازه : ص. تازه، نو، جدید.

تازه باو : ص،نک . تازه داهاتگ.

تازه پیا که فتگ : ص مر. تازه به دوران رسیده. ندید بدید، نو کیسه.

تازه پیا که وتوو : نک . تازه پیا که‌فتگ.

تازه داهاتگ : ص مر. نو، نو ظهور، بدیع.

تازه داهاور یاگ : نک . تازه داهاتگ.

تازه قه‌ڵا : نک . تازه داهاتگ.

تازه‌کار : ص مر. تازه کار، ناشی، بی تجربه.

تازه‌گی : ح مصـ. تازگی، نوی، طراوت.

تازه نه‌فه‌س : ص مر. تازه نفس.

تازه وارد : ص مر. تازه وارد.

تازه وه‌وی : ص مر. تازه عروس، نو عروس.

تازه‌یی : نک . تازه‌گی.

تازێ : ص، (ز). لخت، برهنه، عور.

تازی : امصـ. تعزیه، عزا.

تازی‌دار : ص فا. عزادار، عزابار.

تازیله : ا. بلغور.

تازیه : امصـ. تعزیه، عزا.

تازیه‌دار : نک . تازی دار.

تاژی : ا. تازی، نوعی سگ.



تاس : طاس، طشت کلان.

تاس : تاس تخته نرد.

تاس : امصـ. بحران گریه، گریه شدید همراه با خفقان.

تاس : ص. تاس، طاس، سر بی مو.

تاسان : م. تاسانیدن، خفه کردن، نفس کسی را بریدن، مات کردن.

تاساندن : نک . تاسان.

تاسانن : نک . تاسان.

تاس بردنه‌وه : م. به‌حال خفگی افتادن،

مات شدن، محو تماشای چیزی شدن.

تاسکڵاو : ا. کاسك، کلاه جنگی، کلاه‌خود.

تاسف : ا. تأسف، دریغ، افسوس.

تاس که‌باب : ا، (ز). تاس کباب.

تاس که‌چه‌ڵه : امر. کرکس.

تاس که‌واو : ا. طاس کباب.

تاسنای : نک. تاسان.

تاسوخ : ص، ا. خوراکی نایاب.

تاسوق : نک. تاسوخ.

تاسووعا : ا. تاسوعا.

تاسه : ا. آرزوی دیدار، شوق دیدار، دلتنگی برای دیدار کسی.

تاسه کردن : م. دلتنگ شدن برای دیدار کسی، آرزوی دیدار کسی را داشتن.

تاسه‌مه‌ن : ص مر. آرزومند دیدار، مشتاق دیدار.

تاسیاگ : ص. خفه، نفس بریده، تاسیده، مات.

تاسیان : م. خفه شدن، نفس بریدن، مات شدن.

تاش : ا. قطعه سنگ بزرگ.

تاشتێ : ا، (ز). ناهار، غذای نیمروز.

تاشه : ا. تراشه، تریشه.

تاشه کوچك : ص مر، امر. تراشه سنگ، قطعه سنگ کوچك.

تاشه‌و : ص فا. تاشو.

تاشیاگ : امف. تراشیده.

تاشین : م. تراشیدن، اصلاح کردن صورت، تیز کردن.

تاف : ا، (ز). روشنایی ماه و خور.

تاف : ا. رگبار باران.

تاف : ا. آبی که به سرعت از بالا به پایین می ریزد.

تاف : امص. شدت، حدت، سختی، صلابت.

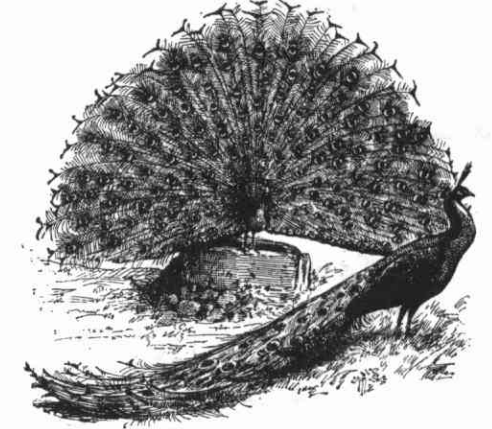
تافته : ا. تافته.

تاڤس : ا، (ز). طاووس.

تافه : اص. صدای گذر آب، صدای باد.

تاڤ هه‌یڤ : ا. مهتاب.


تاس‌کڵاو


تاڤس

تاق : ا. طاق.

تاق : ص. تنها، تك، تاك، منفرد، یکه، طاق.

تاقانه : ص، ق. یکی یکدانه.

تاق تاق که‌ره : امر. مرغ حق.

تاقچك : امصغ. طاقچه.

تاقچه : ا مصغ. طاقچه.

تاقم : ا. دسته.

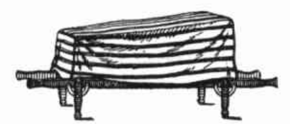

تاق‌تاق که‌ره

تاقمانه جفت : طاق یا جفت.
تاقمه : ا. نیم تنه.
تاق نما : ا. طاق نما.
تاقه : ا. طاقه.
تاقەت : ا. طاقت، قدرت، توانایی، تاب، تحمل، نیرو.
تاقەت چوون : م. حوصله رفتن.
تاقەت گرتن : م. طاقت گرفتن، آرام شدن، تحمل کردن.
تاقەت هاوردن : م. طاقت آوردن، تحمل کردن.
تاقی : امص. تلافی، انتقام، جبران.
تاقی : ا. آزمایش، امتحان، تجربه.
تاقیق : امص. تحقیق، پژوهش، بررسی.
تاقی کردن : تلافی کردن، جبران کردن. عوض دادن.
تاقی کردنەوه : نک . تاقی کردن.
تاقیله : ا. عرقچین، شب کلاه.
تاك : ص. تك، تنها، منفرد، یکه.
تاك : باز، گشاد، چیز بازی که بتوان دوباره آن را بست مانند در.
تاکانەوه : م. جدا کردن، بُر زدن، تك کردن.
تاکانه : ص. یگانه.
تا کردن : م. تا کردن، تا زدن، دولا کردن، روی هم خواباندن.
تا کردن : م. تا کردن با کسی، راه آمدن.
تاك و تووك : تك و توك، یکی یکی، گاهی یکی، یك یك، تك تك.
تاك و لوّ : ص مر. نامیزان، نامرتب، تابتا.
تاکه و بوون : م. تك شدن، جدا شدن، بریدن از جمع.
تاك هێشتن : م. باز گذاشتن چیزهایی مانند در.
تا گوّروا : ا. لنگه جوراب.
تاڵ : ص. تلخ.
تاڵ : ا. تار، رشته.
تاڵ : ا، (ه). طحال، سپرز.
تاڵان : ا. تالان، غارت، تاراج.
تاڵان و برِوّ : بزن و برو، وردار و برو، بچاپ و برو.
تاڵانچی : افا. غارتگر، تالانچی.
تاڵان کردن : تالان کردن، تاراج کردن، غارت کردن.
تاڵانه : ا. کرت.
تاڵانی : ا. غنیمت، آنچه در تاراج بدست آید.
تاڵاو : ص مر، ا. تلخاب، ناگواری، محنت، مصیبت.
تالب : افا. طالب، خواهان، خواستگار.
تاڵ بوون : م . تلخ شدن، رو ترش کردن، اوقات تلخ شدن.
تالبی : ا. طالبی.
تاڵخ : ا. حدود، ثغور.
تاڵ داگریان : م. سرخ شدن در اثر عصبانیت.


تالبی

تاڵع : ا. طالع.
تاڵع دیدن : م. فال دیدن.
تاڵع بین : ص فا. طالع بین، فال بین، پیش گو.
تاڵك : ا. تلخك.
تاڵه : ا. تلخك.
تاڵه : ص، ا. بادام تلخ.
تاڵه : ا، (ه). طالع.
تاڵه : ا. مازو.
تاڵه : گوسفند سفید سر خاکستری.
تاڵی : ح مص. تلخی، ترشرویی، سختی.
تالیم : امص. تعلیم، آموزش.
تالیم دان : تعلیم دادن، آموزش دادن.
تام : ا. طعم، مزه.
تام : ا. طعام، خوراك .
تامازرۆ : (طعم آرزو) آرزوی خوراکی.
تامدان : م. چربی در آش ریختن.
تام دان : م، (ز). زردوزی کردن.
تامژاندن : م. آموزش دادن بچه شیری به خوردن غذا.
تامژین : م، (ز). آغاز کردن بچه شیری به خوردن غذا.
تامسار : ص، (ز). خوردنی بدطعم و بدمزه.
تامڵ : ا. تأمل، درنگ، صبر.
تامڵ کردن : م. تأمل کردن، درنگ کردن، صبر کردن.
تام و بۆ : ص مر. طعم و بو، مزه.
تامووسك : ا. موی دم اسب.
تامەتیتك : (ز). خوردنی خوش مزه.
تامیسك : ا. تبخال.
تان : امص. طعن، کنایه، زخم زبان، سرزنش.
تان : تار مانند، در تار و پود.
تان : ا. لك چشم، لك قرنیه.
تان : ق. وقت، زمان، گاه.
تانج : ا. تاج.
تانجی : ا. تازی، سگ شکاری.
تان دەر کەفتگ : ص مف. نخ نما.
تانشین :ص مر، امر. تەنشین، درد.
تان و پۆ : ا. تار و پود.
تانوت : ا. اندوه، غم، غصه.
تانوت : ا. سرزنش.
تانوت لێدان : م. سرزنش کردن.
تانه : طعن، کنایه.
تانه : ا. لك چشم.
تانین : م. توانستن، قادر بودن.
تاو : ا. توان، تاب، قدرت، نیرو.
تاو : ا. خم، جعد، پیچ، شکن.
تاو : ا. تابش، فروغ، گرما، حرارت.
تاو : ق. گاه، وقت، زمان، دم.
تاوان : ا. تاوان، غرامت، وجه خسارت، عوض و بدل.
تاوان : امص، ا. تقصیر، گناه، کوتاهی.
تاوانن : م. آب کردن، ذوب کردن.
تاواندن : نک . تاوانن.
تاوان سەتن : م. تاوان گرفتن، غرامت گرفتن، خسارت گرفتن.
تاوانەوه : م. آب کردن، ذوب کردن.

تاوت : ا. تابوت، مرده‌کش.



تاوتاو : ق مر. گه‌گاه، دمدم.

تاوتاوی : ص نسب. دمدمی.

تاودار : ص مر. تابیده، تابدار.

تاودان : م. تاب دادن.

تاودریاگ : ص مف. تابیده، تاب داده.

تاوس : ا. طاووس.

تاوسان : ا. تابستان.

تاوسانی : ص نسب. تابستان.

تاوسه‌ندن : سرعت پیدا کردن.

تاوش : امص. تابش.

تاوش : ا. توان، قدرت، نیرو، تحمل.

تاوشت : نک . تاوش.

تاوشت هاوردن : م. تاب آوردن، تحمل کردن، طاقت داشتن، طاقت آوردن.

تاوڵ : ا. سیاه چادر.

تاوڵه : ا. گشنیز.





تایه

تاوله‌مه : ا. آتش گردان.

تاونیان : م. راندن، پی کردن، دنبال کردن.

تاوه : ا. تابه، ماهی‌تابه.

تاو هاوردن : نک . تاوشت هاوردن.

تاوه‌تا : نک . تابه تا.

تا وه‌ختێ : مادام، تا زمانی، تا مدتی.

تاوێ : ق. زمانی، لحظه‌ای، قدری از زمان.

تاویاگ : ص مف. مذاب، گداخته شده، آب شده.

تاویانه‌وه : م. آب شدن، ذوب شدن، گداختن.

تاوێر : ص، ا. سنگ بزرگ.

تاویه‌ت : ص، ق. مخصوص، ویژه، اختصاصاً.

تاویه‌تی : ص نسب. اختصاصی، ویژه.

تاوێڵ : امص. تعبیر، توضیح، تفسیر، تاویل.

تایه‌تی : نک . تاویه‌تی.

تایچه : نک . تاچه.

تایفه : ا. طایفه، قوم، قبیله.

تایله : ا. تایله، داغدان، بنگلك.

تاینچه : نک . تاچه.

تایه : ا. دایه، تایه.

تایه : ا. خرمن علف خشك، علف خشك انباشته روی هم.

تبل : ا، (با). پنجه، انگشت.

تبلك : ا. انگشتانه.

تپل : نک . تبل.

تجارت : امص. تجارت، بازرگانی.

تخل : ص. بد اخم و تلخ و ترش رو.

تڕ : ا. گوز.

تر : ص، ق. دیگر، غیر، علاوه بر این.

ترات : ا. چهار نعل.

ترات ڕوین : م. چهار نعل رفتن.

ترار : ا، (ز). آبگردان.

ترار : ا. آبخوری.

تراز : ا. تراز.

ترازوو : ا. ترازو، میزان.

ترازوودار: اف‌ا. ترازودار.

ترازوو مسقاڵ : ص مر، امر. ترازو مثقال.

ترازوو میزان : نک . ترازوو.

ترازیان : م. جابجا شدن.

ترازیاو : ص مف. جابجا شده، تغییر اخلاق داده.

تراش : امص. تراش.

تراشکار : ص شغل. تراشکار.

تراشه : ا. تراشه، تریشه.

تراشین : م. تراشیدن.

تراف : کپل، لمبر، نشیمنگاه.

ترافان : م. قاپیدن، قاپیدن و در رفتن، در بردن.

تراك : ا. بشقاب.

تراڵ : ص. تنبل، سست.

ترانه : ا، (ز). بازیچه، مسخره.

ترانه بازی : ح مص. مسخره بازی، مسخرگی.

تراو : ص. آبکی.

تڕای : م، (ه). گوزیدن.

ترب : ا، (ز). آرامگاه، قبر، گور.

تربێ : ا، (ه). شبی که زمستان در آن شب دو نیم مساوی می شود.

ترپ : ا. ترب.

ترپچه : امصغ. تربچه.

ترپۆکه : ا. شلغم.

ترپه : امص. صدای پا، صدای افتادن چیز نرم سنگین، صدای افتادن چیز تو خالی.

ترت : ص. ترد، تر و تازه، لطیف.

تڕەپان : ص. آدم تنبل بیکاره.

تڕەمانی : ا، (ه). آبدان، شاشدان، مثانه.

ترخێنه : ا. غذایی که از غینه درست شود.

ترس : ا. ترس، بیم، هراس، اندیشه، وهم.

ترسانن : م. ترساندن، بیم دادن، هراساندن.

ترسناك : ص. ترسناك، هراسناك، مخوف، وحشتناك، مهیب، ترس‌آور.

ترسوو : نک . ترسەنۆك.

ترسەنۆك : ص. ترسو، جبون، خایف.

ترسیان : م. ترسیدن، بیم داشتن، هراسیدن.

ترش : ص، ا. ترش.

ترفاڵ : ا. تفاله.

تڕکەندن : م. باد در کردن، گوزیدن.

تڕلێدان : نک . تڕکەندن.

تورمه : ا. ترمه.

ترپچه



ترپۆکه

ترِن : ص. گوزو.

ترنجانن : م. جا دادن با فشار، فرو کردن با فشار.

ترنجه : ا، (ز). نردبان، نردبام.

ترنجه‌بین : ا. ترنجبین، ترنگبین.

ترنجه‌مین : نک . ترنجه‌بین.

ترنجیان : م. گیر کردن، جای گرفتن با فشار.

ترنگ : ص. آبکی، تر.

ترنگ : ص، ا. مقام والا، پایه بلند.

ترنگ : ا. تلنگر.

ترِۆ : ص. رسوا، بی آبرو، دامن آلوده.

ترۆزی : ا. خیار چنبر.

ترۆقانن : م. کسی را وادار به تك و دو کردن، از کسی کار بی مزد کشیدن.

ترۆڵ : ص. گوزو، تنبل.

تروم : ا. اصل، نژاد.

ترومته : ا. ترمتا، قرقی.

ترووسکانن : م. چشم زدن، پلك زدن.

ترووسکنای : نک . ترووسکانن.

ترووکانن: م. چشم باز کردن نوزاد، ماشه تفنگ بدون فشنگ را کشیدن.

ترووکه : ا. چشمك، چشم بهم زنش، طرفه‌العین.

ترووکه ترووك : چشم بهم زدن پی در پی، کم کم، اندك اندك.

تره‌قیان : م. خندیدن بچه.

ترِه‌ك : نک . ترِۆ.

تره‌ك : ا. تَرَك، درز، شکاف.

تره‌کانن : م. ترکاندن، منفجر کردن.

تره‌ك بردن : م. تَرَك برداشتن، ترك پیدا کردن، ترك خوردن.

ترِه‌که‌ڵکێ : ص نسب. کار سرسری، بار بدون باربندی و بسته بندی.

تره‌ك هه‌ڵگرتن : نک . ترمك بردن.

تره‌کیان : م. ترکیدن.

ترِه‌مه‌ڕۆ : ص مر. اسلحه خراب بی اثر.

تره‌نجه‌مین : نک . ترنجه‌بین.

ترِه‌وڕاوێ : ص مر. وراج، پر حرف، پر چانه.

ترِهێو : ص. کسی که کار نابجا کند یا حرف نابجا زند.

ترێ : ا، (ه). انگور.



ترياك : ا. ترياك، افيون.

ترياكی : ص نسب. ترياكی، افيونی.

تريان : ا. سبد بزرگ گود دهان گشاد.

تريانه : ا. سبد.

تريت : ا. تريت، تريد.

ترِيزه : ا. كون، مقعد، ماتحت.



تریاك

تریسکه : ا. برق ساتع از شیشه و بلور هنگام تابیدن نور به آنها.
ترێشته : ا. تیشه.
ترێشقه : ا. آذرخش، صاعقه.
تریفه : ا. گوشت حیوان مریض.
ترێقه : ا. قهقهه.
تریك و هوّڕ: خنده و شادی.
تڕین : م. گوزیدن، باد در کردن.
تزبه : ا، (ز). تسبیح.
تژی : ا. زور، نیرو، قدرت.
تژی : ص. پر، مملو.
تژی : ا،(ز). پل.
تژی : ا. خارپشت.
تژی : ا، (با). جغد، بوم.
تس : ا. چُس.
تس‌دانه‌وه : م. چسیدن.
تسن : ص فا. چسو، کسی که زیاد می چسد.
تسه‌ك : ا. نوعی کفش.
تسی : ا، ص، (ز). نان خالی، نان بدون نان خورشت.
تش : ا، (ه). ترش.
تشت : ا، (ز). چیز، شیء.
تشرین ۱ : ماه دهم سال.
تشرین ۲ : ماه یازدهم سال.
تشکه ماسی : ا. نوزاد قورباغه.



تف : ا. تف، بزاق، آب دهان، خدو.
تفاق : ا. آذوقه، مصالح، اسباب کار.
تفاڵه : ا. تفاله.
تفت : ص، ا. مزهٔ تلخ و ترش توام.
تفك : ا، (ز). سه پایه.
تف کردن : م. تف کردن، خدوانداختن، آب دهان پرت کردن.
تفڵ : ا. طفل، بچه، کودك، نوزاد.
تفلیك : نک . تف.
تفه ڕه‌وه‌ن : ا، (ه). شاه توت، توت سرخ.
تفه نگ : ا. تفنگ.
تفه نگاوێژ : ق‌مر. تیررس، مدت زمانی که فشنگ در تفنگ گذاشته و آماده تیراندازی شود.
تفه نگچی : ص‌مر، امر. تفنگچی.
تفه نگساز : تفنگساز.
تفیّ : ا، (ه). توت.
تفینه‌وه : نک . تف کردن.
تقر : ا، (با). توت.
تقیلك : ا، (ز). دراج.
تك : ا. چك، چکه، قطره.
تکا : امص. التماس، شفاعت.
تکاکار : افا. التماس کننده، شفاعت کننده، خواهش کار.
تکاکردن : م. التماس کردن، شفاعت کردن، خواهش کردن.
تکاندن : م. چکاندن مایعات، مایعات را به قطره ریختن.
تکانن : نک . تکاندن.



تفیّ

تك‌تك : چك‌چك.
تکرار : امص. تكرار، دوبارگی، تجدید.
تکرار کردن : م. تكرار كردن، دوباره کردن.
تكه : ا. چكه، قطره.
تكه كردن : م. چكه كردن.
تكيان : م. چکه کردن، ترشح کردن.
تگر : ا. تگرگ.
تگه : ص، ا. بزنر، بز ماده فحل.
تگه گرتن : جفت گیری کردن بز.
تل : غل مانند در «غل خوردن».
تل : ا. قطعه سنگ.
تڵ : يك شاخه علف و گیاه.
تڵ : مدفوع شل و آبکی حیوانات.
تڵ : ا. سگ توله.
تلا : ا. طلا، زر.
تلار : ص، (ز). تنبل، کاهل، بیکاره.
تلان : ح مصـ. گردو بازی، تیله بازی، غلتیدن.
تلاندن : م. غلتاندن.
تلانەوە : نک . تلاندن.
تلاوتل : ص‌مر. کج و راست، خم و راست.
تل بوونەوە : م. غل خوردن چیزی از بالا به پایین.
تڵپ : ا. تفاله، باقیمانده، باقیمانده چیزی مانند میوه پس از آبگیری.
تلنای : (ه)، نک . تل بوونەوە.
تل دان : م. غلتاندن، غل دادن.
تلسم : ا. طلسم.
تڵف : نک . تڵپ.
تڵفار : نک . تڵف.
تلك : ا. قسمتی از يك خوشه انگور.
تل کردنەوە : م. غلتاندن. غل دادن.
تلو خوێ : ص. بسیار شور، شوری شدید.
تلۆع : طلوع، آشکاری، پیدایش.
تلوور : امفـ. خوابیده، افتاده، غل خورده، گرد شده.
تولوورە و بوون : م. دراز كشيدن، غل خوردن، گرد شدن، جمع شدن موقع خواب.
تلوورەو کەفتن : م. دراز شـــدن، خوابیدن، يك وری افتادن.
تلۆل : ا، (ز). گل، شل و گل.
تلۆلۆك : ا. حلوای آرد برنج.
تڵووخ : ص، (ز). زن بـی حـیـا، زن بی شرم، پتیاره، سلیطه.
تله قیاگ : امف. له، لهیده.
تله قیان : م. له شده، لهیدن.
تلەو بوون : نک . تل بوونەوە.
تلەو کردن : نک . تل کردنەوە.
تلهی : ا. انگشت.
تلی : ا، (ز). دست، پنجه.
تلیان پێەو : م. آلوده شده به چیزی گرفتار شدن، دچار شدن.
تلیاگ : امف. آلوده، گرفتار، دچار، کثیف شده.
تلیت : نک . تریت.
تلێر : غل.

تلێران : ح مص. تیله بازی.
تلێرەو بوون : نک . تل بوونەوە.
تلێرەو کردن : نک . تل کردنەوە.
تلّیز : ص. تر، آبکی، خیس خورده، آب بخود گرفته.
تلّیس : نک . تلیز.
تلّیساگ : امف. خیس خورده مانند نرم در آب مانده، سنگین از آب جذب کرده، وارفته از اثر جذب آب.
تلّیسیان : م. وارفتن در نتیجه جذب آب، خیس خوردن بیش از حد.
تلّیش : ا. قاچ، ترك.
تلّیشیان : م. قاچ خوردن، ترك برداشتن، پاره شده بر اثر فشار، ترکیدن.
تلّیش بردن : نک . تلّیشیان.
تلّیش تلّیش : امر. قاچ قاچ، ترك ترك.
تلّیشنای : م، (ه). پاره کردن، قاچ کردن، دریدن، ترکاندن.
تلّیشیاگ : امف. پاره، دریده، ترکیده، قاچ خورده، شکافته.
تلّین : م. گذاشتن، اجازه دادن، امکان دادن.
تلینگ : ا. نیفه، خشتك شلوار.
تما : ا، (ز). طمع، امید، انتظار.
تماشا : امص. تماشا، نظاره، نگاه، نظر.
تماشاچی : ص‌مر، امر. تماشاچی، نظاره گر، تماشاگر.
تماشاخانه : امر. تماشا خانه، تئاتر.
تماشا کردن : م. تماشا کردن، نظاره کردن،نگاه کردن، نظر انداختن.
تماق : ا، (ه). آبخوری، لیوان.
تمەن : ا. تومان.
تن : ص. تند، محکم، گران.
تن : ا. مقعد، ماتحت، کون.
تناز : ص، (ز). طناز، لوند.
تناور : ص، (ز). تناور، نیرومند، تومند، فربه.
تنراو : امف. بافته.
تنوك : ا. قطره.
تۆ : تو، ضمیر دوم شخص مفرد مخاطب.
تۆ : ا. ورق.
تۆ : ا. سرشیر.
تۆ : ا، (ز). کره.
تواشا : نک . تماشا.
تواشاچی : نک . تماشاچی.
تواشاخانه : نک . تماشاخانه.
تواشا کردن : نک . تماشا کردن.
تواشایی : ص. تماشایی، دیدنی.
توانا : ص فا. توانا، نیرومند، قادر.
توانایی : ح مص. توانایی، نیرومندی، اقتدار، قدرت.
توانج : امص. سرزنش، ملامت، طعنه، عتاب، تشر.
توانین : م. توانستن، قادر بودن.
تواو : ص، تمام، کامل، کلیه، همه، درست، صحیح.
تواو بوون : م. تمام شدن.
تواو کردن : تمام کردن
تۆبه : امص. توبه، بازگشت.
تۆبه دان : م. توبه دادن، متنبه کردن.

تۆبە دادان : نک . تۆبەدان.

تۆبە شکانن : م. توبه شکستن.

تۆبە کار : افا. توبه کار، باز گشته.

تۆبە کردن : توبه کردن.

تۆپ : ا. توپ بازی.

تۆپ : ا. توپ سلاح جنگی.



تۆپ : ا. توپ پارچه.

تۆپان : ح مصـ. توپ بازی.

تۆپاندن : م. کشتن حیوانات حرام گوشت، حرام کردن حیوانات حلال گوشت، سقط کردن.

تۆپانن : نک . تۆپاندن.

تۆپای : نک . تۆپین.

تۆپ تۆپین : نک . تۆپان.

تۆپچی : ص‌مر، امر. توپچی.

تۆپز : ا. توپوز، توپز.

تۆپ قارِ : نک . تۆپان.

تۆپ کەشی : م. توپی زدن راه آب را برای باز کردن آب.

تۆپلاخه : ا، ص. هر چیز گرد یا گلوله مانند، گلوله برف، چانه خمیر.

تۆپەلە : ا. گلوله برف، گل و گچ که با دست گرد شده باشد.

تۆپەلەشەڕێ : ح مصـ. گلوله برف بازی.

تۆپی : ا. توپی.

تۆپیاگ : امف. سقط شده، حیوان حلال نشده.

تۆپیگ : ا. مردار، سقط، حیوان مرده.

تۆپین : م. سقط شدن، مردار شدن، مردن حیوانات حرام گوشت.

تۆپیو : نک . تۆپیگ.

تۆت : ا، (ه). بوم، جغد.

تۆتکه : امصـ. آرامش، قرار، فراغت.

تۆتۆ : امر. ورق ورق.

تۆخ : ص. رنگ تند.

توخس : ص. تخس، شرور، چموش.

توخم : ا. بذر، تخم، نژاد، رسن.

توخماخ : ا. تخماق.

توخم سفێ : ا. اسپرس.



توخن : ا. پیرامون، محیط، اطراف، گرد، دور، «گرد کسی رفتن».

توخوب : ا، (با). حدود، ثغور،

حاشیه، اطراف.

توخمه : ا. تخمه، تخم، نژاد، نطفه.

توخمی : ص نسب. تخمی، سیلمی، بد و ناقص.

تۆڕ : ا.تور.

تۆر : ا. قهر.

تور : ص. کسی که تُك زبانی حرف می زند.

تۆراخ : ا. مشك سفید مخصوص ماست و دوغ.

تۆراغ : نک . تۆراخ.

تۆراغان : نک . تۆراغدان.

تۆراغدان : امر. خیك ماست، ظرفی که خیك ماست در آن قرار داده می شود.

تۆران : نک . تۆریان.

تۆراندن : م. به قهر کشیدن دیگری، کاری کردن که دیگری قهر کند.

تۆراو : کسی که قهر کرده، قهر کرده.

توربه : ا. توبره.

توربێن : ا. توبره.

تۆڕتۆڕه : ص، (ز). تنبل و بیکاره.

تورش : ص. ترش.

تورش بوون : م. ترش شدن، ترشیدن.

تورش و شیرین : ص‌مر. ترش و شیرین.

تورشی : ح مص، ا. تورشیان.

تورشیاگ : ترشیده.

تورشین : نک . تورشیان.

تورك : ا. ترك.

تورم : ا. تخم، تخمه، رسن، نژاد، جنس.

تورمته : نک . ترومته.

تورمه : ا. ترمه.

تورمه : ص. طلای ناب، طلای خالص.

توڕنا : ا. گرز پارچه‌ای.

تورنته : نک . ترومته.

توره‌نج : ا. ترنج.



تۆڕه‌وان : افا. توربان، صیاد، ماهی گیر.

توری : ح مص. گرفتگی زبان، نیمه لالی.

تۆریان : م. قهر کردن.

تۆز : ا. گرد، غبار، خاك، غبار.

تۆزاڵ : ق. اندکی از چیزی، مقدار کم.

تۆز کردن : م. گرد و خاك کردن، فیس و افاده کردن، دروغ و چاخان گفتن.

توز و دوومان : ا. گرد و خاك، گرد و غبار.

تۆزڵانه : نک . تۆزاڵ.

تۆزه‌ڵانه : نک . تۆزاڵ.

تۆزێ : ق. کم، کمی، اندك، اندکی.

تۆژگ : ا. سرشیر.

تۆشه : ا. توشه.



توربێن

توعمه : طعمه.

توغیان : طغیان.

توّف : امص. شدّت، حدّت، زور، سختی.

توّفالّ : ا. توفال.

توّفالّ : نک . ترفالّ.

توّفان : ا. طوفان، توفان.

توّفانه : ا. پشه.

توّفل : ا، (ز). پوست درخت.

توّفه : نک . توّف.

توّفیّق : امص. توفیق، تأیید.

توّڤ : ا، (ز). بذر، تخم.

توّق : نک . توّف.

توّقانن : م. ترساندن، دل کسی را خالی کردن، پریدن به کسی، زهره کسی را آب کردن.

توّقه : نک . توّف.

توّقیان : م. ترسیدن، زهره ترك شدن.

توّقین : نک . توّقیان.

توّك : ا. پوست خیار و پرتقال و مانند آن.

توّکلّ : نک . توکولّ.

توکولّ : ا. پوست درخت و هندوانه و گردوی تازه و مانند آن.

توکلّەو گرتن : م. پوست کندن «پوست میوه‌ها و پیاز و مانند آن».

توکمه : ص. قرص، میان پُر، سنگین.

توّل : پسر جوان رعنا.

توّل : ا، ص، (ز). سگی که بدنش کم پشم و موست.

توّل : امص، (با). حَیف.

تولّ : ا. طوله سگ، سگ توله.

توّلّاشه : ا. تراشه، تریشه.

توّلومپا : ا. تلمبه.

توّلّه : امص. پاداش، سزا، کیفر، عوض.

توّلّەك : ص. تولك، پرریخته.

توّلّەکه : ا. پنیرك.

توّم : نک . توخم.

توّم : ا. مَنی.

توّم : ا. هسته، مرکز، ریشه، مایه.

توّمات : ا. گوجه فرنگی.

توّماتیّز : نک . توّمات.

توّمار : ا. طومار.

توّم کردن : م. تخم کردن، به تخم نشستن علوفه و سبزیجات.

توّم‌وەشاندن : م. بذر پاشیدن، تخم کاشتن، بذر کاری کردن.

توّمه دانه : ا. تخمدان، تخمدان گیاهان.

تومەز : توگو، گویی.

تون : ص. تند، سریع، سریع‌السیر، زننده، چابك، تیز، کج خلق، فرز، چالاك.

تون بوون : م. تند شدن، سریع شدن، عصبانی شدن.

تونچك : ا، (ز). پرچم، عَلَم، بیداخ.

توند : نک . تون.

تون رِوین : م. تندرو، بادپا، سریع‌السیر، افراطی.

تونك : ص. تُنك، پراکنده، متفرق.

تون رِەو : صفا. بادپا، تندرو، سریع‌السیر، افراطی.

تون و تیژ : ص‌مر. تند و تیز، فرز، چابك، چالاك.

تونی : ح مصـ. تندی، تیزی، سرعت، چابکی، چالاکی، فرزی، خشونت.

تونگ : ا. تُنگ، مشربه.

تونگ : نک . تون.

توو : ا. توت.

توو : نک . توخم.

تووا : ص. گوشت کارد زده شده، ورقه ورقه.

تووا تووا کردن : م. ورقه ورقه کردن، کارد زدن گوشت.

توانا : ا. قدرت، نیرو، توان، توانایی، طاقت.

تووتاك : ا. قُمری.



تووتان : م. چمباتمه نشستن.

تووتانن : م. با صحبت کردن کسی را به حرف آوردن.

تووتك : ا. توله سگ، سگ طوله.

تووتن : ا. توتون، تنباکو.

تووتنای : نک . تووتانن.

تووته : ا. انگشت کوچك دست.

تووته : نک . تووتك.

تووته کۆڵه : نک . تووتك.



توون

تووتی : ا. طوطی.

تووتیاکه‌وڵه : امر. کات کبود.

تووجی : پخش کردن، تقسیم کردن، توزیع کردن، شایع کردن.

تووچان : ا. پارچه‌ای که بذر جهت پاشیدن در زمین در آن ریخته می شود و به کمر کارگر بذر پاش بسته است.

تووچاتن : م، له کردن، پامال کردن، کوبیدن.

تووداخستن : م. تخم پاشیدن، بذر پاشیدن.

تووده : ا. توده، کودکرده، انباشته.

تووده‌ر توو : ص‌مر. تودر تو، توبر تو.

تووڕ : ص. شرور، عصبی.

تووڕاندن : نک . تووڕانن.

تووڕانن : م. ریدن، گه‌زدن، ریق زدن.

توور توور کاوه : ص. تر، آبکی.

تووڕدان : م. پرت کردن، دور انداختن، انداختن.

توورگ

توورك : ا،(ز). شغال.

توورِگ : ا. تمشك.

توورِه : ص. عصبانی، خشمگین.

توورِه بوون : م. عصبانی شدن، خشمگین شدن.

تووره‌کانه : سهمی از خرمن که به مباشر داده میشود.

توورِه کردن : م. عصبانی کردن، خشمگین ساختن، از کوره بدر کردن.

تووره‌که : ا. توبره.

توورِه‌یی : عصبانیت، خشم.

توو‌زان : م. لیز خوردن.

توو‌زان : م. سوختن دماغ، سوختن بدن از اثر ضربه شلاق و مانند آن.

توو‌زانن : م. سوختن دماغ، سوختن بدن از اثر ضربه شلاق و مانند آن.

توو‌زاننه‌وه : نک . تووزان.

توو‌زیان : نک . تووزان.

تووژ : ص، ا. سرشیرنازك.

تووژ : ص، (ز). تیز، برنده.

تووسان : امر. توتستان، باغ توت.

تووسه‌ری : توسری.

تووش : ص. عصبانی، جنگجو.

تووش : ملاقات ناگهانی.

تووش بوون : م. رو در رو شدن ناگهانی، گرفتار شدن، دچار شدن.

تووشماڵ : ص. بی حیا، بی شرم، سلیطه.

تووش‌هاتن : نک . تووشیار بوون.

تووشیار : ا. دچار، مبتلا، درگیر، گرفتار.

تووشیار بوون : م. دچار شدن، درگیر شدن، مبتلا شدن، ملاقات کردن ناگهانی.

تووك : ا. پشم، مو، پر، آنچه به بدن جانداران است.

تووکانن : م. تخمه شکستن.

تووك کردن : م. پر در آوردن پرندگان، مو در آوردن حیوانات.

تووکن : ص. پُرپشم، پرمو.

تووکنه : ص. پشم‌دار، پشمالو.

تووکه : ا، ص. باران یا برف نرم و کم.

تووکه تووك : ص‌مر. نم‌نم، نرم نرم.

توول : امص. طول، زیادت، افزونی.

تووڵ : ا. شاخهٔ باریك و نازك درخت که بریده و در دست باشد، تَرکه.

توولانی : ص نسب. طولانی.

توول کێشان : م. طول کشیدن، درازا کشیدن.

تووله : طوله سگ و بعضی حیوانات.

تووله مار : امر. بچه مار، نوزاد مار.

تووڵینه : ا. سبد بزرگ گود دهان گشاد.

توومار : نک . تۆمار.

توون : ا. تون، گُلخَن، آتشخان، آتشدان.

توونا : امف. متفرق، پاشیده، ویلان، پخش، پریشان.

توونا بوون : م. متفرق شدن، پخش و ویلان شدن، از هم پاشیدن.

توونکە : تُنکە، شورت، شلوار کوتاه، زیر جامە زنان.

توونگ : ا. تُنگ.

توونە وان : افا. توون تاب.

توووە شانن : م. تخم افشاندن، بذر پاشیدن.

تووەڕەشە : ص، ا. توت سیاه، شاه توت.

تووە سوورە : نک . تووەڕەشە.

تەوهین : امص. توهین، اهانت، خواری، خفت.

توێتکە خواردن : م. نشستن، آرام گرفتن، قرار گرفتن

توێتکە گرتن : نک . توێتکە خواردن.

تۆی تۆی : اصـ. صدایی جهت آرام کردن گوسفند و بز هنگام دوشیدن.

تۆیری : ا. شغال.

توێشوو : ا. توشه.

توێکڵ : نک . توکل.

توێڵ : ا. پیشانی.

توێڵاش : ا. تلاش، کوشش، سعی، جد و جهد، تقلا.

توێڵە : ا. طویله، اصطبل، اغل، آغل.

تە : ا. تە، بیخ، بن، ریشە، انتها، قعر.

تە : (ز). تو، ضمیر دوم شخص مفرد مخاطب.

تەبا : ص، ا. تباه، خراب، نابود، ضایع، فاسد، باطل.

تەبار : ا. تبار، نژاد، اصل، ریشە، فامیل.

تەبارە : ا، (ز). نشانه جهت جدا کردن دو قطعه زمین از همدیگر.

تەبانە : ا. بام گردان، بام غلتان، سنگ‌بام.

تەبرەعە : امصـ. تبرئه.

تەبریك : امصـ.تبریك، درود، شادباش، تهنیت.

تەبۆ : ا. کنه.

تەبوور : ا، (ز). چهار شاخ.

تەبەتۆر : ا. تار عنکبوت.

تەبەڕوك : امصـ. تبرك، خجستگی، میمنت.

تەبەق : ا. بیماری طبقه گوسفندان.

تەبەق : ا. طبق.

تەبەقە : نک . تەبەق.

تەبەقە : ا. طبقه، درجه،مرتبه.

تەبەك : نک . تەبەق.

تەبەنە : ا. سوزن لحاف دوزی.

تەپ : اصـ. صدای افتادن چیز سنگین روی خاك نرم، تَپ.

تەپ : ا. مدفوع پهن و پخش شده حیوانات.

تەپ : ا. تپه.

تەپ : ح مص. حقەبازی، نیرنگ بازی.

تەپ : ا، (با). بیماری صرع.

تەپ : ا. توده، مجموعه، جمع شده هر چیزی بر روی هم.

تەپیاڵ : ص. طبال، طبل زن.

تەپالدان : امر. جای نگهداری تپاله.

تەپاڵە : ا. تپاله، خشك شده مدفوع


تەپیاڵ

حیوانات که برای سوختن بکار برده می شود.

تەپان : قطعه چوب یا آهنی که درب روی آن می چرخد، پاشنه در.

تەپاندن : م. تپاندن، طپاندن، چپانیدن، چپاندن، فرو کردن به زور.

تەپانن : نک . تە پاندن.

تەپخ : ا، ص. دیوار یا ساختمان خراب و صاف شده.

تەپخ کردن : م. خراب کردن ساختمان و صاف کردن آن.

تەپ دانەسەر : م. ریختن بر سر کسی، تسخیر کردن، سر رسیدن عمدی بر سر کار کسی.



تەپسی

تەپسی : ا. بشقاب سوپخوری.

تەپرەش : ص، (ز). حقه باز، دغل، کلك، نیرنگ باز.

تەپش : امصـ. تپش، طپش، اضطراب، ضربان.



تەپل

تەپشو : ا. تیشه.

تەپشوو : ا. توشه.

تەپڵ : ا. طبل، دنبك، دمبك.

تەپل : ا. اثر انگشت روی کاغذ یا هر چیز دیگر.

تەپڵزەن : نک . تەپیاڵ.

تەپڵ کوای : م، (ھ). طبل کوبیدن، طبل زدن، دنبك زدن.

تەپڵ کوتان : نک . تەپڵ کوای.

تەپڵ لێدان : نک . تەپڵ کوای.

تەپڵۆس : ص. درشت اندام و بیکاره، یغرو بیکاره.

تەپڵە : کلاه تخت.

تەپڵە : ا. طبله، برآمدگی گچ دیوار در نتیجه برداشتن رطوبت.

تەپڵە کردن : م. طبله کردن روکش دیوار.

تەپڵەككەردەی : (ھ)، نک . تەپڵە کردن.

تەپڵە کۆ : نک . تەپیاڵ.

تەپڵە کۆ : شادی و شادمانی همراه بازدن طبل.

تەپ و تل : صدا و حرکت بهم وابسته مانند صدای تفنگ و افتادن شکار.

تەپ و تۆز : امر. گرد و غبار، گرد و خاك.

تەپوخ : ا. سکندری.

تەپۆڵکە : امصغ. تپه کوچك.

تەپ و کۆ : صدا و حرکت بهم وابسته مانند زدن و رقصیدن.

تەپۆلکە : امصغ. تپه کوچك.

تەپ و نم : صدای و حرکت به هم وابسته مانند صدای باران و آمدن نرم نرم باران.

تەپە : ا. تپه.

تەپەتەپ : تپ تپ، تق تق.

تەپیان : م. تپیدن، طپیدن، فرو رفتن.

تەپین : نک . تەپیان.

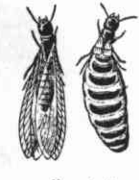
تەتاڤك : ا، (ز). نعنا.

تەتك : ا، (ز). دستکش.

تەتڵە میران : ا. تودهٔ نوزاد کرم.

تەتن : ا. گِل.
تەتە : ا. مالهْ چوبی کشاورزی.
تەتە : لله، نوکر مخصوص.
تەتە : ا. مجسمه خمیری یا گِلی.
تەتەر : ا. چاپار، نامه رسان.
تەتەشۆر : ا. تختی که مرده روی آن شویند.
تەتەڵە : ا. لوح.
تەتەڵە : ا. آن قسمت از گونه که زیر چشم قرار دارد و فاقد مو میباشد.
تەتەڵە کردن : م. بوجاری کردن غلات.
تەجرەبە : ا. تجربه، آزمایش، امتحان، آزمون.
تەجرەبە کردن : م. تجربه کردن، آزمایش کردن، امتحان کردن.
تەجە : ص، ا. بز نر، پیشرو گله.
تەجیر : ا. تجیر، پرچین.
تەحت : ا. کوه و کمر، سختان.
تەحتیڵ : ا، امص. تعطیل، بیکار، روز بیکاری، وقفه.
تەحر : ا. طرح، ترکیب، شیوه، صورت، ظاهر.
تەحرە :ا، (ز). صلوهْ ظهر، گرمای نیمروز.
تەحسیڵ : امص. تحصیل، آموزش، اکتساب، بدست آوری.
تەحسین : م، (ز). لغزیدن، لغزیدن پا.
تەحفیل : ا، (ز). هفت آب، با آب و گل شستن و هفت آب روی شسته ریختن.

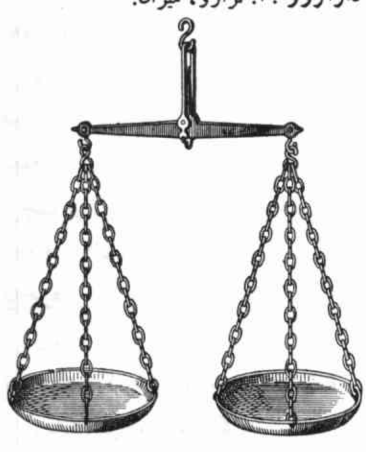
تەحل : ص، (با). تلخ.
تەحلك : ص، (ز). سیاه فام، سیاه چرده.
تەحلی : ح مص.تلخی.
تەحوێڵ : امص. تحویل، انتقال.
تەحەکوم : امص. تحکم، زورفرمایی.
تەحەموڵ : امص. تحمل، طاقت.
تەخار : ا. تغار، ظرفی که مایعات در آن ریزند.
تەخار : ق. وزنی معادل یکصد کیلو گرم.
تەخت : ص. تخت، صاف، هموار.
تەخت : ا. تختخواب.
تەخت : ا. صحن، کرسی، منبر کوتاه پایه.
تەختان : ص. تختان، تختی، مکان صاف و تخت.
تەختایی : نک . تەختی.
تەخت بوون : م. تخت شدن، پُر شدن، راست و ریس شدن، چاق شدن.
تەخت ڕەوان : ا. تخت روان.
تەختە : ا. تخته، قطعه چوب پهن و مسطح.
تەختە : ا. تخته نرد.
تەختە پۆت : ا. موریانه.
تەختە پۆس : ا. تخته پوست.
تەختە پۆش : ص. سنگفرش، چیزی که با تخته بر آن سقفی ساخته شده است.
تەختەدەرز : لوح، تخته سیاه.
تەختەڕەش : ا. تخته سیاه کلاس.
تەختەزەنگ : امر. زنگ مدرسه.


تەختەپۆت

تەختەسر : تخته پاك كن.
تەختەنەرد : امر. تخته نرد.
تەختەقاپوو : اسكان عشاير و ايلات.
تەخت و خاو : امر. تختخواب.
تەختی : ص نسب. تختی.
تەخدەمە : ا، (ز). مقداری از خرمن كه قبلاً كوبيده و به مصرف می رسد.
تەخشان كردن : م. بخشيدن، دادن.
تەخشك : ا، (با). رف، بالا طاق.
تەخشەلاكوم : ا. تكان، حركت، جنبش، تكان تكان.
تەخفيف : امص. تخفيف، كاهش، كاهش قيمت، آرامش، تسكين.
تەخم : مهمل اخم مانند در: ئەخم و تەخم.
تەخمين : امص. تخمين، برآورد.
تەخمين لێ دان : م. تخمين زدن، برآورد كردن.
تەخليت : ا. نوع، گونه، جور.
تەخنك : ا، (ز). طبق.
تەخە : ا. دستهٔ علف، باقه، بافه.



تەڕ : ص. تر، مرطوب، آبكی.
تەرابوون : م، (ز). از بلندی افتادن، سقوط، مهجور ماندن.
تەرات : ا. چهار نعل.
تەرە خوم : از تراخم.
تەرار : ا، (با). آبخوری، ليوان، گيلاس.
تەرازوو : ا. ترازو، ميزان.



تەراش : نك . تراش.
تەراشتن : م، (ز). تراشيدن.
تەراف : ا، (ز). شاخه‌های اضافی درخت انگور كه در فصل بهار چيده می شوند.
تەراف : ا. حجاب حاجز، گوشت داخل شكم.
تەراف كردن : م، (ز). هرس كردن درخت انگور.
تەڕاكرن : م، (ز). پرت كردن از بالا به پايين.
تەڕاڵ : ص. اسب تنبل، مرد تنبل.
تەڕايی : تری، جای تر.
تەڕبوون : م. تر شدن، خيس شدن، آبكی شدن.

تەربیەت : امص.تربیت، پرورش، تعلیم.
تەرپل : ا. سکندری.
تەرپلین : م، (ز). سرسُم دادن اسب و الاغ، ناخن بند کردن اسب و الاغ.
تەڕپۆش : ص مر. خوش لباس، خوش پوش.
تەرتوول : ا، (ز). کرم آفت غلات.
تەرت : ا. سرگین خشك شده.
تەرتیب : امص.ترتیب، نظم، انتظام.
تەرچك : ص. نازك، ظریف، جوان، شاخه تازه.
تەرح : ا. نوع، جور، گونه.
تەرح : ا. طرح، شکل، ترکیب.
تەرح : ص. ا. هندوانه نارس.
تەرحەك : ا. پشتهٔ خار، کوله خار.
تەرحی : ا، (ز). لچك، سرپوش بانوان، روسری زنان.
تەرخ : نك . تەرك.
تەرخان : ص نسب. اختصاصی، ویژه، ممنوع‌الاستفاده برای عموم.
تەرخون : ا. ترخون.
تەڕدەس : ص. تردست، چست، چالاك، ماهر، حاذق.
تەڕدەسی : ح مص. تردستی، جلدی، چالاکی، زرنگی.
تەڕدەم : ص. خوش سر و زبان، خوش صحبت، خوش زبان.
تەردید : امص. تردید، شك، دودلی.
تەرز : ا. طرز، طور، روش.
تەرزمان : نك . تەڕدەم.
تەڕرووان : نك . تەڕدەم.
تەرزە : ا. جوانه، شاخه نازك، تگرگ ریز.
تەرس : ا. پهن، مدفوع اسب.
تەرسەبەند : ص مف. دست بسته، کت بسته.
تەرسە قول : ا. پهن، مدفوع الاغ.
تەڕ فرۆش : ص فا. سبزی فروش.
تەرفك : ص، ا، (ز). طناب پاره، قطعه طناب.
تەرفین : م، (ز). درد گرفتن چشم به دلیل افتادن جسم خارجی در آن.
تەڕك : ص. تیرقطورتر، درخت کلفت‌تر و نازك.
تەرك : تَرك، رها (کردن).
تەرك : ا. تَرك، پشت.
تەرك بەن : امر. ترك بند.
تەڕ کردن : م. ترك کردن، خیساندن، آب زدن، آب پاشیدن.
تەرکە : ا. تَرکه.
تەرکیب : امص. آمیزش، اختلاط.
تەرکیب : ا. نهاد، اندام، قیافه، ریخت.
تەرگە : ا. شنل.
تەرلان : ص. شوخ و شنگ.
تەرلان : ا. نوعی باز شکاری با جثهٔ بزرگ.
تەرم : ا. لاشه، جسد، مرده.
تەڕن : ص. بیهوده، باطل.
تەرنە : انتظار.
تەڕوال : ا. کپر، اتاقکی که با چوب و



تەرخون


تەرلان

شاخ و برگ درست شود.
تەروەندە : ص. نایاب، نوبر، نورس.
تەڕو تازە : ص. تر و تازە.
تەڕو تووشی : ص. گل وُ شُل، هوای بارانی، زمستان.
تەڕە : ص. تر، آبکی.
تەڕە : ص. ویلان، دربدر، پراکندە.
تەڕە بار : ا. ترەبار، سبزیجات.
تەڕەبی : ا. بید، درخت بید.
تەڕە پیاز : ص. ا. پیاز تر، پیاز تازە.
تەڕە توو : ص، ا. توت تر.
تەڕە تووڵکاوە : ص. تر، آبکی.
تەڕە تووڵەکە : امر. ارزان، بدون بهاء، فراوان.
تەڕەتیزە : ا. ترتیزك.
تەڕە زووان : ص مر. تر زبان، چرب زبان، خشو صحبت.
تەڕە زووانی : امص. فصاحت، تیز زبانی، زبان شیرینی.
تەڕە زەن : ص مر. زن بسیارزا.
تەرەس : ا. کافر.
تەڕە ساڵ : ص مر. ترسال، سالی کە باران زیاد بارد.
تەرە شوح : امص. ترشح، تراوش، ریزش.
تەرە شوح کردن : م. ترشح کردن، تراوش کردن، ریزش کردن مایعات.
تەرەف : ا. طرف، جانب، سوی، جهت.
تەرەف : ا. طرف، مقابل، شخص مقابل، طرف تجاری.


تەڕەتیزە

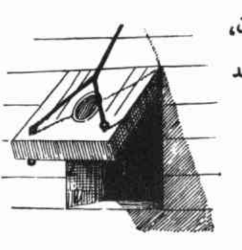
تەرەف بوون : م. طرف شدن، مقابلە کردن.
تەرەفدار : ص فا. طرفدار، حامی.
تەرەقە : ا. ترقە.
تەرەقی : امص. ترقی، رشد، پیشرفت.
تەرەقی کردن : م. ترقی کردن، رشد کردن، پیشرفت کردن.
تەڕە کاڵ : ص. زراعت آبی، آبی.
تەرەکە : ا. ارث، ماترك، پس ماندە، مُردەریگ.
تەڕە ماست : ا. کرە، سرشیر.
تەڕە ماش : هیچ و پوچ، بیهودە، بی معنی.
تەرە و توونا : ص مر. متفرق، پراکندە، داغان، آشفتە، درهم ریختە.
تەڕە هات : ا. ترهات، مهملات، بیهودەها.
تەڕی : نک. تەرابی.
تەری : ا، (ز). دمچە، دم بز، دنبە گوسفند.
تەریان : سبد کوچك میوە.



تەریزە : ا. تهیگاه.
تەریف : ص. پلید، کثیف.
تەریٚقین : م، (ز). عصبانی شدن.

تەرێق : ص. شرمنده، خجل، منفعل.
تەرێقەو بوون : م. شرمنده شدن، خجل شدن، منفعل شدن.
تەرێقە و کردن : م. شرمنده کردن، منفعل کردن، خجل کردن.
تەریك : ص. تنها، گوشه، خلوت، دنج.
تەریك : ص، افا. معتکف، تنهازی، گوشه نشین.
تەز : امص. چندش، خواب اعضاء بی حسی اعضاء.
تەزان : نک . تەزیان.
تەزاهور : امص. تظاهر، خودنمایی.
تەزبیح : ا. تسبیح.
تەزکەرە : ا. تذکره، پاسپورت، گذرنامه.
تەزویر : امص. تزویر، حیله، مکر، ریا، فریب، حقه، دسیسه، دروغ.
تەزی : ص تفض. جسم بسیار سرد.
تەزیان : م. خواب رفتن اعضاء، چندش آمدن.
تەزیگ : عضو خواب رفته، بی حس شده از سرما.
تەزین : م. بی حس شدن اعضاء در اثر سرما.
تەزیو: نک . تەزیگ.
تەژاندن : م، (ز). چلاندن، فشردن.
تەژگ : ا، (ز). پارچه کتانی.
تەژنای : م، (ه). تشنه شدن.
تەژنە : ص، (ه). تشنه.
تەژە : ص. دراز، بلند، بالا بلند، طویل.

تەژی : ص، (با). پر، مملو، آکنده.
تەژی : ص. سیر، کسی که گرسنه نیست.
تەژی کرن : م. پر کردن، آکندن.
تەسك : ص. کم بر، کم عرض، باریك.
تەسلیم : امص. تسلیم، اطاعت، تقدیم.
تەسلیم بوون : م. تسلیم شدن، مردن، مسلمان شدن.
تەسلیەت : تسلیت.
تەسمیم : ا. تصمیم، قصد، آهنگ، اراده، عزم.
تەسە : ا، (ه). سبد بزرگ محل نگهداری نان.
تەسە : ا. لانجین، ظرف خمیر گیری.
تەسەل : ص. کامیاب، سیر، سیر و تیر.
تەسێق : امص. تصدیق، تأیید، گواهی، شهادت نامه، گواهی نامه.
تەسێق کردن : م. تصدیق کردن، گواهی دادن، شهادت دادن، تأیید کردن.
تەشاوی : ا. ایوان، روزن.
تەشت : ا. طشت.
تەشتیر : ا، (ز). بزغاله ماده.
تەشخەڵە : ا. جر، دبه.
تەشخەڵە کردن : م. جر زدن، دبه درآوردن.
تەشق : حدت و شدت سرما.
تەشقەڵە : نک . تەشخەڵە.
تەشقەڵە : ا. نیرنگ، حقه، کلك.
تەشقەڵە باز : ص فا. کسی که جر


تەشاوی

می زند، کسی که دبه می کند.
تەشك : ا. نهاد، اندام، قیافه، ریخت.
تەشك : ا. عار، ننگ.
تەشك کەفتن : م. عار آمدن، از انجام کاری ننگ داشتن.
تەشنی : ا. گاو.
تەشوو : ا. تیشه.


تەشوو

تەشوێ : ا. تیشه.
تەشویش : امصـ. تشویش، نگرانی، اضطراب، پریشانی، آشفتگی.
تەشوێق : تشویق، ترغیب، تشجیع.
تەشە : نک. تەشاوی.
تەشەخوس : امصـ. تشخص.
تەشەر : ا. تشر، توپ و تشر، پرخاش، عتاب.
تەشەر لێدان : م. تشر زدن، پرخاش کردن، عتاب کردن.
تەشەکور : امصـ. تشکر، سپاس، امتنان.
تەشەکور کردن : م. تشکر کردن، سپاسگزاری کردن.
تەشی : دوك دستی.
تەشی : ا. تشی، خارپشت.
تەشی رستن : م. ریسیدن و تاب دادن نخ و پشم و پنبه به کمك دوك دستی.
تەشیلە : ا. نخ یا پشم ریسیده که آماده کلاف کردن باشد.
تەعارف : امصـ. تعارف، پیش‌کش، هدیه، خوش‌آمد.
تەعام : ا. نمك.
تەعام : ا. طعام، خوراك، غذا.

تەعبەت : امصـ. اختصاص، ویژه.
تەعزیم : امصـ. تعظیم، تکریم.
تەعمیر : امصـ. تعمیر، مرمت، اصلاح، وصله پینه.
تەعنە : امصـ. طعنە.
تەعەجوب : امصـ. شگفتی، حیرت، تعجب.
تەغار : تغار، لاوك.
تەغار : ق. وزنی برابر یك صد کیلو گرم.
تەغاراو : امر. ظرف آب پارەدوز و آهنگر.
تەغەیور : امصـ. تغیر، عصبانیت، خشم.
تەغییر : امصـ. تغییر، دگرگونی.
تەغییر کردن : امصـ. تغییر کردن، دگرگون شدن.
تەفاریك : ص فا، (ز). خوش نشین دهات.
تەفاوەت : امصـ. تفاوت، فرق، اختلاف.
تەفتیش : امصـ. تفتیش، بازرسی.
تەفتێك : ا، (ز). کُرك.
تەفرە ڕوین : م. طفره رفتن، تعویق انداختن، تأخیر انداختن.
تەفرەقە: امصـ. تفرقه، اختلاف، نفاق، پراکندگی، جدایی.
تەفرە وتوونا : ص مر. متفرق، پراکنده، دربدر، پریشان.
تەفرە توونا بوون : م. متفرق شدن، پراکنده شدن، پرت و پلا شدن.
تەفرە توونا کردن : م. متفرق ساختن، پرت و پلا کردن، پراکندن.

تەفرێح : امص. تفریح، خوشی.
تەفشۆ : نک . تەشوێ.
تەڤ : ا، (با). جمع، گروه، جمعیت.
تەڤ : ح اض، (با). با.
تەڤتە ڤتیك : ا، (ز). کمانچه.
تەڤر : ا، (ز). تبر.
تەڤز : ح مص، (ز). شوخی، مسخره.
تەڤن : ا، (ز). قالی و فرش در حال بافته شدن، تار عنکبوت.
تەڤەر : ا، (ز). تبر زین.
تەق : اص. تق، تق.
تەقا : فرضاً.
تەقاس : امص. تقاص، انتقام، جزا.
تەقالا : امص. تقلا، کوشش، سعی، تلاش.
تەقالا کردن : امص. تقلا کردن، کوشش کردن، تلاش کردن.
تەقانن : م. الك کردن، جدا کردن دانه و سنگ از هم.
تەقانن : در کردن، تیر در کردن.
تەقتەقان : ا. کفش چوبی.
تەقسیر : امص. کوتاهی، تقصیر، خلاف، گناه عمدی.
تەقسیر کار : ص مر. تقصیر کار، مقصر.
تەقسیم : ا. تقسیم، بخش، بهره، پشك.
تەقسیم کردن : م. تقسیم کردن، بخش کردن، پخش کردن.
تەقلە : ا. عرقچین، شب کلاه.
تەقلّە : ا. معلق و وارو در شنا.
تەقلیت : امص. تقلید، پیروی، ادا.
تەقلیت دەر هاوردن : م. ادا در آوردن.
تەقنای: م،(ه). درکردن، تیر در کردن.
تەقویم : ا. تقویم، گاه‌شمار.
تەق و لەق : تق و لق، ناپایدار.
تەقە : ا. نر و ماده که مانند دکمه به لباس دوخته می شود.
تەقە : اص. تق، تق، صدای انفجار.
تەقەتێ کەفتن : م. متفرق شدن، پراکنده شدن.
تەقەدا کەفتن : م. شایع شدن.
تەقەفیرە : ا. اسهال.
تەقەڵ : ا. کوك پارچه، بخیه.
تەقەڵ بەس : ا، ص. کوك شل.
تەقەڵ دان : م. کوك کردن، بخیه زدن.
تەقەلوب : امص. تقلب، فریب، نادرستی، خدعه، دغلی.
تەقەڵ لێدان : نک . تەقەڵ دان.
تەقیان : م. ترکیدن «مواد منفجره».
تەقیلە : نک . تەقلە.
تەقیلین : م، (ز). لغزیدن، سُر خوردن.
تەقین : م. ترکیدن، منفجر شدن، در رفتن تیر.
تەك : ص. فرد، تك، تنها، یگانه.
تەك : ص. عمیق.
تەك : ا. پهلو، لا، طرف، جانب.
تەکان : ا. تکان، حرکت، جنبش.
تەکان خواردن : م. تکان خوردن، جنبیدن، حرکت کردن.
تەکان دان : م. تکان دادن، جنباندن، به حرکت درآوردن، گردگیری کردن.

تەڤر

تەکاندن : نک . تەکان دان.

تەکانن : نک . تەکان دان.

تەکبیر : تکبیر.

تەك تەك : ق مر. تك تك، يك يك، تنها تنها.

تەك دان : م. تكيه دادن، پهلو زدن، از پهلو به كسى نزديك شدن، تكيه كردن.

تەکلیف : ا. وظيفه، تكليف، بلوغ.

تەکمە : ا. نيم تنه.

تەکمیڵ : امص. تكميل، اتمام.

تەکنای : م، (ه). تكاندن.

تەك و تەنیا : تك و تنها.

تەك و تووك : تك و توك.

تەکووز : امف، (با). آماده، مهيّا.

تەکە : تكيه، فشار براى تكيه به چيزى.

تەکە : ص، ا. يكه، تنها، تك و يگانه.

تەکە : ا. بز نر، بز پيش‌رو.

تەکەبور : امص. تكبر، غرور، خودپسندى.

تەکەڵتوو : ا. نمد زين.

تەکیایرە : م، (ه). تكيدن، لاغر شدن.

تەکیە : تكيه، اتكا، اعتماد.

تەکیە : تكيه، خانقاه.

تەکیە دان : نک . تەك دان.

تەکیەگا : امر. تكيه‌گاه، پشتى، پشت و پناه.

تەگبیر : نک . تەکبیر.

تەگە : بز نر پيشرو گله.

تەگەر : ا. محور سنگ آسيا.

تەگەر : عقب اندازى كار، تأخير در انجام كار.

تەگەر کەوتن : م. تأخير افتادن، عقب افتادن.

تەگەرە : ا. چرخ، لاستيك اتومبيل.

تەل : ا. مفتول، سيم تلفن.

تەڵ : يك شاخه گل، يك.

تەڵ : يك تار مو، يك.

تەڵ : امف. منتخب، برگزيده.

تەڵا : ا. طلا.

تەلار : ا. تالار، بالاخانه.

تەلاسا بوون : م. از خود در رفتن، خود را بزرگتر ديدن، بزرگى كردن.

تەڵاش : ا. تلاش، كوشش، سعى، تقلا، جد و جهد.

تەڵافی : امص. تلافى، انتقام، جبران، تقاص.

تەڵافی کردن : م. تلافى كردن، انتقام گرفتن، جبران كردن.

تەڵاق : امص. طلاق.

تەڵاق دان : م. طلاق دادن، جدا شدن مرد از زن.

تەڵاق سەنن : م. طلاق گرفتن، جدا شدن زن از مرد.

تەلا کاری : ح مص. طلا كارى.

تەڵان : ص، ا. سختان، كوه، ستيغ.

تەلبژێر : ص مر. برگزيده.

تەل بەند : ص مر. سيم پيچ، آك بند.

تەڵخ : ص. تلخ، تيره، رنگ تيره.

تەلسز : ا. بى‌سيم.

تەلفیز : ح مص. شوخى، مزاح.

تەلفیس : نک . تەلفیز.

تەلّق : طلق، نایلون.

تەلك : ا. دام، پا بدام.

تەلّ کردن : م. برگزیدن، انتخاب کردن، جدا کردن.

تەل لێدان : م. تلفن کردن، تلگراف زدن.

تەلوار : نک . تەروالّ.

تەلّە : ا. تله، دام.

تەلّەب : ص. فحل، حالت فحلی، خواهان جنس مخالف.

تەلّەب : ا. طلب، وام.

تەلّەبکار : ص فا. طلبکار.

تەلّەبە : ا. طلبه.

تەلە بەرد : نک . تەلە سەنگ.

تەلّەب هەبین : م، (ز). خواستن، طلب کردن.

تەلّەتەقین : م. باز ماندن دهان از تعجب.

تەلّەتەقین : م. رسوا شدن، برملا شدن گناه کسی.

تەلە سەنگ : ص. سنگ بزرگ، قطعه سنگ بزرگ.

تەلّەف بوون : م. تلف شدن، نابود شدن، مردن.

تەلە کوچك : نک . تەلەسەنگ.

تەلّەکە : ا. تلکه، اخاذی.

تەلّەمشك : ا. تله موش.

تەلّانیان : روکش طلا.

تەلیت : ا. لباسی از مرده که برمی دارند و بر آن شیون و زاری می کنند.

تەلیسم : ا. طلسم.

تەلیسە : بار سبکی که بر الاغ گذاشته می شود و بر آن نیز سوار می شوند.

تەلیسە : ص، ا. جوال کوچك.

تەلیسە : ا. گاو جوان، ماده گاوی که اولین شکم خود را آبستن است.

تەم : ا. مه، ابری که به زمین نزدیك شود و به آن نرسد.

تەم : ا. غم، اندوه، غصه.

تەم : ا. تاری چشم.

تەما : طمع، امید، آرزو، چشمداشت.

تەماتە : ا. گوجه فرنگی.

تەمادار : ص مر. آرزومند، منتظر، چشم انتظار.

تەمار : ا، (ز). رگ و پی.

تەمارتن : م، (ز). چاه کردن، چال کردن، پنهان کردن چیزی در زیر زمین.

تەماشا : نک . تماشا.

تەماشاخانە : نک . تماشاخانه.

تەماشا کردن : نک . تماشا کردن.

تەماع : نک . تەما.

تەماعکار : ص فا. طمعکار، حریص.

تەماع کردن : م. طمع کردن.

تەماکار : نک . تەمادار.

تەما کردن : م. طمع کردن، آز ورزیدن.

تەماکۆ : ا. تنباکو، توتون.

ته‌ماڵ : شکار نشان شده.

ته‌مبێ : امص. تنبیه، تأدیب، مجازات.

ته‌مته‌راق : ا. طمطراق.

ته‌مته‌م : ص. زمین سخت، سنگلاخ، پست و بلند.

ته‌مر : ا. تمبر.

ته‌مر هندی : تمبر هندی.

ته‌مر هندی

ته‌مرین : امص. تمرین، ورزش، تکرار، مشق.

ته‌مرین : م، (ز). سقط شدن، مردن حیوانات، توپیدن.

ته‌مشك : ا. تمشك.

ته‌مکین : امص. تمکین، اطاعت، فرمانبرداری.

تەم و دوو : دم و دود.

ته‌موو : ا. کنار، بغل، جانب.

ته‌مووره : ا. تنبور.



ته‌مووره

ته‌مووره ژه‌ن : ص فا. تنبور نواز.

ته‌مووشه : ا. تنبوشه.

ته‌مه‌ره : ا. بدشانسی، بدآوری، واقعه، محنت، مصیبت، بلا، سختی، گرفتاری.

ته‌مه‌زی : ص، ا. دستمال ابریشم.

ته‌مه ع : نک . ته‌ما.

ته‌مه‌ڵ : ص. تنبل، کاهل، تن‌آسا.

ته‌مه‌لوق : امص. تملق، چاپلوسی، چرب زبانی.

ته‌مه‌ڵه : ا. پی دیوار.

ته‌مه‌ڵی : ح مص. تنبلی، کاهلی، تن‌آسایی.

ته‌مه‌ن : امص. تمنی، خواسته.

ته‌مه‌ن : ا. عمر، مدت زندگانی جاندار.

ته‌مێ : نک . ته‌مبێ.

ته‌میان : م. غم و غصه آدم را گرفتن، اندوهگین شدن، غمین شدن.

ته‌مێ بوون : م. تنبیه شدن.

ته‌میز : نک . ته‌میس.

ته‌میس : ص. تمیز، پاك، پاکیزه.

ته‌میس کردن : م. تمیز کردن، پاك کردن، خالص کردن.

ته‌میسی : تمیزی، پاکی، پاکیزگی.

ته‌میشك : نک . ته‌مشك.

ته‌مین : ص. اندوهگین، غمگین، غصه‌دار.

ته‌ن : ا. تن، بدن، نفر، شخص، فرد.

تهن : ص، (ز). تشنه.

ته‌ناباز : ص فا. طناب باز، بازی باز.

ته‌نابازی : ح مص. طناب بازی.

ته‌ناف : ا. طناب، ریسمان.

ته‌نافباز : نک . ته‌ناباز.

ته‌ناف دان : م. طناب زدن، دار زدن.

ته‌نانه : ح اض. حتّی، تا.

ته‌نانه‌ت : نک . ته‌نانه.

ته‌نای : م، (ه). تنیدن، بافتن.

ته‌نبوو : ا، (ز). کَنّه.



ته‌نبو

ته‌نبوور : نک . ته‌مووره.

ته‌ن به ته‌ن : تن به تن.

ته‌نبووری : ا. کاکُل، زلف روی پیشانی.

ته‌نبه‌کی : ا، (ز). توتون قلیان، تنباکو.

تەن پۆش : ص فا، ا. تن پوش، جامه، لباس، پوشاك.
تەن پە روەر : نک . تەمەڵ.
تەنتەنە : طنطنه.
تەنخوا : ا. تنخواه، سرمایه، مال، ثروت.
تەن دان : م. تن دادن، تن در دادن.
تەن دوروس : ص. تندرست، سالم.
تەندوروسی : ح مصـ. تندرستی، صحت، سلامت.
تەندوور : ا. تنور.
تەنراو : امف. تنیده، بافته.
تەنریاگ : نک . تەنراو.
تەنزیل : ا. پارچه سفید نازك.
تەنشت : ا. کنار، طرف، پهلو، جانب.
تەنشت : ا. گوشه.
تەنشت چوون : م. کنار رفتن.
تەنشت ڕوونیشتن : م. معتکف شدن، گوشه نشین شدن.
تەنشدەر : دو طرف عمودی چهارچوبه در.
تەنك : ص. تُنَك، کم پشت.
تەنکار : ا، (ز). گدار، معبر کم عمق رودخانه.
تەنك کردن : م. تُنَك کردن.
تەنکە : ا. حلبی، پیت.
تەنگ : تنگ اسب.
تەنگ : ص. تنگ، باریك، کوچك.
تەنگانە : ا. تنگنا، سختی، عسرت، تنگی، فقر، فشار.
تەنگاو : ص مر. تنگ آب، آب کم، آب کم عمق.
تەنگ دەس : ص مر. تنگدست، فقیر، تهی دست، بی مال، ندار.
تەنكلێ هەڵچنین : م. به کسی سخت گرفتن، درها را به روی کسی بستن.
تەنگنا : نک . تەنگانە.
تەنگە : ا. تنگه، باریکه، بُغاز، باب، کنده.
تەنگهاتن : م. تنگ آمدن، به تنگ آمدن.
تەنگە بەر : ص، ا. راه باریك سخت.
تەنگەتاو : تنگ و تاب، التهاب، فشار عصبی، زمان سختی.
تەنگە تیکلە : ص‌مر. کم جنبه، آدم کم ظرفیت.
تەنگەڵان : ح مصـ، ا. تنگی، تنگه، باریکی.
تەنگە نەفەس : امر. تنگ نفس، نفس تنگی.
تەنگەوەری : نک . تەنگی.
تەنگ هەڵچنین : م. کسی را در تنگنا قرار دادن.
تەنگی : ح مصـ. تنگی، کم وسعتی، کمی، فقر، باریکی.
تەنور : ا. تنور.
تەنوور داخستن : م. تنور گرم کردن، آتش در تنور کردن.
تەنوورە : تنوره.
تەنوورە کێشان : م. تنوره کشیدن.

تەنوورەی ئاسیاو : تورهْ آسیاب.
تەنووری : ص نسب. توری.
تەنوومەن : ص. تنومند، درشت هیکل، تناور، فربه.
تهنوويی : ح مصـ، (ز). تشنگی، عطش.
تەنە : ا. تنه، بدن، تنه درخت، اندام.
تەنها : ص. تنها، مفرد، منزوی، مجرد، یکه، تَك.
تەنهایی : ح مصـ. تنهایی.
تەنەڕۆز : ا. چوب دستی، چوبی که با آن لباس شویند، چوبی که پهلوی بار گذارند تا جوال در اثر طناب پاره نشود.
تەنەزول : امصـ. تنزل، کاهش، نزول، کسر.
تەنەفوس : امصـ. تنفس. دم و بازدم.
تەنەکە : نک . تەنکە.
تەنی : ص نسب. تنی.
تەنێ : نک . تەنها.
تەنیا : نک . تەنها.
تەنیاباڵ : کسی که به تنهای کاری را انجام می دهد.
تەنیاگ : نک . تەنراو.
تەنیایی : ح مصـ. تنهایی.
تەنین : ا. طنین، آواز.
تەنین : م. تنیدن، بافتن.
تەو : ا. گوسفند خاکستری رنگ.
تەوا : نک . تەبا.
تـەوات : ص، (ز). آرام، سـرخـود، خون سرد، آزاد، بردبار.



تەوەر

تەوار : نک . تەبار.
تەوار : ص. شیر مست، حیوان سرمست از سیری.
تەوار : ا. باز ماده.
تـەواش : ا، (ز). روغـن، چـربـی، سرشیر.
تەواشا : نک . تماشا.
تەواشیر : ا. تباشیر.
تەواف : طواف.
تـەوان : توان، قدرت، طاقت، نیرو، زور، تحمل.
تەوانا : ص فا. توانا، نیرومند، قادر، قوی.
تەوانایی : ح مصـ. توانایی، نیرومندی، اقتدار، قدرت.
تـەواو : ص. تـمام، کـمال، درست، صحیح، بی عیب، رسا.
تەواو بوون : م. تمام شدن.
تەواوی : تمامی، به کمال، کامل.
تـەوخ : ا، (ز). کـندەای در زیر زمین برای جا دادن حشم در زمستان، کنده، مَردی «اصطلاحی برای گَنده در زیر زمین در اطراف کویر».
تەور : ا. طور، حالت، چگونگی، طرز، گونه.
تەور : ا. تبر.
تەورات : ا. تورات.
تەورداس : ا. تبر داس.
تەورزین : ا. تبرزین.
تەورێزی : ق. یك من برابر سه کیلو.

تەوزاندن : م. آراستن، زینت کردن.

تەوزە : ح مصـ. شوخی، مزاح، مسخره.

تەوزە کرن : م. مسخره کردن، سر به سر گذاشتن.

تەوزیم : ص. لازم، واجب، ضروری.

تەوژم : فشار حرکت، نیروی اولیه.

تەوشوو : نک . تەشوێ.

تەوفیر : ا. توفیر، فرق، تفاوت.

تەوفیر نیان : م. فرق گذاشتن، اختلاف نهادن، تفاوت قائل شدن.

تەوق : ا. طوق.

تەوق سەر : ا. فرق سر، آخرین نقطه سر.

تەوفێق : امصـ. توفیق.

تەوقە : ا. طوقه.

تەوقەتە : نک . تەوقسەر.

تەومان : ا، (ز). تنبان، شلوار کردی.

تەون : ا. فرش در حال بافته شدن.

تەونۆکە : امصغ. تار عنکبوت.

تەونەگەر : افا. قالی باف، بافنده، فرش باف.

تەوەر : ا. تبر.

تەوەر داس : امر. تبر داس.

تەوەرزین : ا. تبرزین.

تەوەرگ : ا. شبنم یخ زده، برف ریز صبحگاه سرد.

تەوەرە : نک . تەمەرە.

تەوەزەل : ص. بسیار تنبل، لش، بیکاره.

تەوەسانن : م. بیزار شدن، دوری جستن.

تەوەسیانەوە : نک . تەوەسیان.

تەوەش : ص. هیچ و پوچ، بی بهره.

تەوەق : ا. ورق، ورق کاغذ.

تەوەق : ا. طبق.

تەوەق لێدان : م. طبق زدن.

تەوەقوع : امصـ. توقع، چشم داشت، انتظار.

تەوەکول : امصـ. توکّل.

تەوەل : ص. سرسری، آدم سرسری و بدون عمق.

تەوەن : ا، (ه). سنگ.

تەوێڵ : ا. پیشانی.

تەوێڵە : ا. طویله، اصطبل.

تەهسن : ص، (با). لیز.

تەهسین : م، (با). لیز خوردن.

تەهییە : امصـ. تهیه، آمادگی.

تەهییە کردن : م. تهیه کردن، آماده کردن، فراهم آوردن.

تەی : ص. رام.

تەیاخ : ا. تیرچوبی، چماق.

تەیار : امف. آماده، حاضر، مهیّا.

تەیارە : ا. هواپیما، طیاره.

تەیارەك : امصـ. تدارك، تهیه، آمادگی.

تەیارەك دین : م. تدارك کردن، تهیه کردن، آماده ساختن.

تەیار کردن : نک . تەیارەك دین.

تەیان : ا. کُلفَت، خادمه.

تەیان : ا. تیان، دیگ بزرگ.

تەیچە : ا. آبکش.

تەیر : ا، افا. پرنده، بالدار.

تەوق

تەی کردن : م. طی کردن، پیمودن.

تەی کردن : م. طی کردن، موافقت کردن بر سر قیمت کالا و دستمزد و غیره.

تەیوانە : ا. غذایی که از خانه داماد به خانه عروس در روز عروسی فرستاده می شود.

تەیهوو : ا. طیهو، تیهو.



تی : ص. تشنه.

تیا بردن : م. از میان بردن.

تیا ترۆ : ص. زن خواننده رقاص.

تیا چوون : م. از میان رفتن، از بین رفتن، هلاك شدن، مردن.

تیارامان : م. متحیر ماندن.

تیامان : م. درماندن در انجام کاری.

تیان : نک . تەیان.

تیانچە : امصغ. دیگچه، دیگ کوچك.

تیانە : نک . تەیان.

تیانە سەر : ص. دیگ به سر، شبحی که بچەها را از آن می ترسانند.

تێبڕین : م. تپاندن، فرو کردن با فشار.

تێ بەر دان : م. تحریك کردن سگ به درندگی، کسی را به جان کسی انداختن.

تێبین : ص. عاقبت اندیش.

تیپ : ا. دسته پرنده.

تێپەڕین : م. پریدن در کاری.

تێپەستان : م. پر کردن با فشار.

تیت : ا، (ه). موی سر.

تیتاڵ : ح مصـ. شوخی، مسخره، گستاخی.

تێترنجاندن : م. چیزی را در چیزی با فشار جا دادن.

تێتەقانن : م. در رفتن از ترس.

تێچە قاندن : م. خلانیدن.

تێخ : ا. تیغ.

تێخزان : م. با فشار در محلی جا گرفتن، با فشار در محلی جا دادن.

تێ خستن : انداختن چیزی در دیگری.

تێخوڕین : م. فریاد زدن سر کسی، نهیب زدن، غریدن.

تیر : ا. تیر تفنگ.

تێر : ص. سیر، غیر گرسنه.

تیڕ : نگاه خشم آلود، نگاه خشمگین.

تێڕا کردن : م. فرو کردن.

تێراو : ص، ا. سیراب.

تێراوی : ص، ا. زخم ناسور، زخم آب کشیده.



تێر بوون : م. سیر شدن.

تیرجی : نک . تیرنج.

تیر ڕەس : تیررس.

تیر کێشان : م. تیر کشیدن، دردناك شدن زخم.

تیرنج : ا. نوار، حاشیه، دامن قبا.

تیرە : ص. تیره، تاریك، گل‌آلود، ناصاف، غم گرفته.

تیرە : ا. تیره، قبیله، فامیل، طایفه.

تیرەچا : امر. تیره چاه، چاه.

تیرەچا دەر هاوردن : م. چاه کندن.

تیرەك : امصغ. تیرك، دیرك.

تیرەك : ا. چوبی که با آن نان از تنور گیرند، وَردَنه.

تیرەناز : تیرانداز.

تیرەنان : ا. وردنه.

تێری : ح مص. سیری.

تیرەچا : تیره چاه، چاه.

تیز : نک . تیتال.

تیزاو : ا. تیزآب.

تیزانگ : ا. آبدان، شاشدان، مثانه.

تیز پێ کردن : م. مسخره کردن کسی.

تێز : ا. نوك چاقو و سوزن یا هر چیز تیز.

تیژ : ص. تیز.

تیژبین : ص فا. تیزبین.

تێژك : ا، (ز). آذرخش، صاعقه.

تێژك : ا. نوزاد درنده.

تیژ کردن : م. تیز کردن.

تیژ و تون : تیز و تند.

تیژ هۆش : ص. تیزهوش، هوشیار، هوشمند، باهوش.

تیژی : ح مص. تیزی، تندی.

تیَ‌سره واندن : م. کوبیدن کشیده یا مشت بر کسی.

تیسك : ا. قسمتی از خوشه انگور.

تیسکن : ص. پشم‌آلود، پر پشم.

تیَ‌سمیَڕیاگ : ص مر. گردن کُلُفت، کت و کُلفت.

تێشت : ا، (ز). ناشتایی، صبحانه، زیر قلیانی، قلیانی.

تێشکه ماسی : ا. نوزاد قورباغه.

تێغ : ا. تیغ.

تێغه : ا. تیغه.

تیَ‌فکریان : م. اندیشیدن درباره چیزی.

تیڤرك : ا. شانه به سر.

تیڤوك : ا. گنجشك.

تێك بردن : م. فرو بردن چیزی در دیگری.

تێك‌پەراندن : انداختن چیزی بوسط چیز دیگر.

تێك‌چوون : م. بهم خوردن، خجالت کشیدن.

تێك‌خراو : جور .کرده، بهم افتاده، هم آهنگ شده.
تێکدان : م. در هم ریختن، بهم ریختن.
تێك‌دای : نک . تێکدان.
تێکرا : ا. همه، تمام، کل، مجموع.
تیّ کردن : م. ریختن، مایعی در ظرف، ریختن چیزی در چیز دیگر.
تیکله : ا. ظرف سفالی شکم بزرگ، خمره کوچك.
تیکمه : ص. پُر، مالامال، مملو، لبریز.
تیّ کوتیان : م. پریدن وسط حرف یا کار کسی.
تیّ کۆشان : م. کوشیدن.
تیّ کوشین : امص. کوشش.
تیکه : ا. تکه، تیکه، لقمه، قطعه.
تیکه پاره : ص مر. تکه پاره.
تێکەڵ : امف. آمیخته، مخلوط، قاطی.
تێکەڵاو : نک . تێکەڵ.
تێکەپێکەڵ : قروقاطی.
تێکەڵ کردن : م. آمیختن، مخلوط کردن، آمیزش داشتن.
تێکەلهەڤ : (ز)، نک . تێکەڵ.
تێکەڵ مێکەڵ : قاتی پاتی، قروقاطی.
تێکەڵی : امصـ. آمیختگی، اختلاط، معاشرت، درهمی، آمد و شد، آمد و رفت.
تیّ گەهاندن : م. فهماندن، آشنا کردن، نشان دادن، تجویز کردن.
تیّ گەهیشتن : م. فهمیدن، دانستن، آشنا شدن، به رازی پی بردن، دریافتن.

تیّ گەیاندن : نک . تیّ گەهاندن.
تیّ گەییشێن :نک . تیّ گەهیشتن.
تیّ گەییشتی : ص فا. دانا، فهمیده، آگاه.
تیّ گەیین : نک . تیّ گەیشتن.
تیّ گیریان : م. گیر کردن، گیر کردن چیزی در چیز دیگر، دعوا کردن.
تیل : ص. چپ چشم، دوبین، احول.
تێلا : ا. تیر چوبی.
تیلمه : ا. پارچه باریك و نازك، نوار پارچه‌ای
تیلمه : ا. گره قالی.
تیله گه : ا، (ه). کوله پشتی.
تیماج : ا. تیماج، چرمی از پوست بز.
تیمار : ا. تیمار، مداوا.
تیمار کردن : م. تیمار کردن، مداوا کردن، مواظبت کردن.
تیمچه : ا. تیمچه.
تین : ا. حرارت، گرما.
تین : ا. توان، نا، نیرو، قدرت.
تینگ : ص. تشنه.
تینگی : ح مص. تشنگی، عطش.
تینوو : ص. تشنه.
تیوڵدار : ص فا. تیول‌دار، متولی.
تیّوەژاندن : م. دچار شدن کسی بکاری که دوست ندارد، مبتلا شدن، دچار شدن، در گیر شدن.
تیّوەشان : م. ریختن سر اموال برای غارت و به باد دادن.
تیّوەگلان : م. دچار شدن کسی به


تیله گه

کاری که دوست ندارد، مبتلا شدن، در گیر شدن.
تێهانین : م. پیشرفت کردن در کار، سرفراز شدن در انجام کار.
تێهەڵدان : م. اردنگ زدن.



ج : ج

جـا : ا. جـا، جـای، مـکـان، محل.

جا : ق. دیگر.

جا : ق. وقت، زمان، گاه. «نه‌وجا».

جا : حرف ربط.

جائاسته‌ی : م، (ه). جا گذاشتن.

جاته‌ره : ا. اسفناج، مرزه کوهی.

جاجك : ا. سقز، آدامس.

جاجکه : نک. جاجك.

جاچکه‌تاله : امر. سقز طبیعی که از درخت گرفته می شود و مزه تلخ دارد.

جاچکه خوشه : ص مر، امر. سقز شیرین شده آماده جویدن.

جاجم : ا. جاجیم، جاجم.

چاچکه : نک. جاجك.

جاخ : ا. کیسه توتون.

جاخ : ا، (ز). دیوار چوبی.

جاخ : ا. آسایشگاه، آرامشگاه.

جادار : ص فا. جادار.

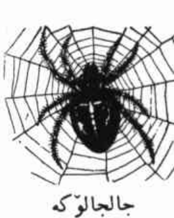
جـادوو : ا. جـادو، سـحـر، سـاحـری، افسونگری، جادوگری.

جادوگه‌ر : ص فا. جادوگر، افسونگر، ساحر.

جاده : ا. جاده، راه، راه بزرگ.

جار : زار مانند «برنج جار.»

جار : ا. جار، ندا، بانگ، فریاد، اعلام.


جالجالوّکه

جار : ق. نوبه، دفعه، بار، کرت، فقره.
جاران : گذشته‌ها.
جاربه‌جارێ : ق. گاهی، گه گاه.
جارجاران : گذشته‌های دور، گذشته‌های گذشته.
جارجیم : (ز)، نک . جاجم.
جارِچی : ص نسب، ا. جارچی، منادی.
جارِدان : م. جار کشیدن، اعلام کردن با صدا، جار زدن.
جارز : ص. بیزار.
جارزبوون : م. بیزار شدن.
جارز کردن : م. بیزار کردن.
جارس : ص. پکر.
جارِکێشان : نک . جاردان.
جارماز : ا. جانماز.
جاروبار : نک . جار به جاری.
جارِوو : ا. جارو.
جاروه‌جارێ : نک . جار به جارێ.
جاره : قسمتی از هر چیز که در یك بار بکار برده شود مانند مقدار معینی گوشت که در یکبار سرخ می شود یا قندی که شکسته و کلوخ می شود.
جارێ : ق. گاهی.
جارێ : ق. هنوز.
جاری : ص. جاری، روان، گذران.
جاری جاران : نک . جارجاران.
جارێك : یك بار، یك مرتبه، یك دفعه.
جارێکان : ق. هنوز.
جاریه : ا. جاری.
جاسووس : افا. جاسوس.

جاش : ا. کره خر.
جاف : ا. قومی از کردان.
جافری : ا. جعفری.
جاڤی : ا. صمغ.
جاکه‌ش : ص فا. جاکش، قواد، پا انداز.
جاکه‌شی : ح مص. جاکشی، پا اندازی.
جاگه : ا، (ه). جا، مکان، محل.
جالجالۆکه : ا. عنکبوت.
جام : ا. جام، قدح، کاسه.
جام : ا. آئینه، آینه، شیشه بزرگ.
جامانه : ا. عمامه کردی.
جامباز : نک . جامقلی باز.
جامتا : نک . جانتا.
جامدانه : نک . جامانه.
جامقلی باز : ص فا. متقلب، دسیسه باز، حقه‌باز.
جامۆڵه : امصغ. کاسه کوچك، قدح کوچك.
جامه‌دار : ص فا. جامه‌دار، نگهبان حمام.
جامه‌دانه : نک . جامانه.
جامه‌لووس : ص. شیرین زبان، زبان آور، خوش صحبت، چاپلوس.
جامه‌مه‌رگ : ا. کفن.
جامێر : ص، (با). جوانمرد.
جان : ا. جان، روح، روان.
جانانه : ص، ا. کامل، تمام، حسابی، جانانه، معشوق، محبوبه.
جانباز : ص فا. جانباز.


جارِچی


جارِوو


جافری

جانبداری : ح مصـ. جانبداری، طرفداری.

جان په نا : ا. جان پناه، سنگر، پناهگاه.

جانتا : ا. کیف دستی، صندوق مانندی از چرم که بدست گیرند.

جانشین : ص فا. جانشین، قائم مقام، خلیفه، ولیعهد.

جانفاس : ا. پارچه‌ای درشت باف مانند گونی.

جانفاس : ا، (ز). پارچه‌ای از ابریشم ناب.

جانکوش : ا. شماس کلیسیا.

جانگ : ا. کرباس.

جانگی : ا. شقیقه، میان چشم و گوش.

جانماز : امر. جانماز.

جانه‌ور : ا. جانور، حیوان.

جانی : کره اسب، اسب جوان.

جانیخانی : ا. جانی خانی، جوال بزرگ.


جانی

جاو : ا. کرباس.

جاوگ : ا. کرباس.

جاونانه‌وه : م. کرباس بافتن.

جاوید : ص، ق. جاوید، پایدار، جاودان، ابدی، پاینده، جاویدان.

جاویاگ : امف. جویده.

جاوین : م. جویدن.

جاهێل : افا. جاهل، نادان.

جاهێڵ : ص. جوان.

جایز : افا. جایز، روا، مجاز.

جبه : ا. جبه.


جرج

جبه خانه : امر. زراد خانه.

جه‌چاڵ : ده‌جال.

جده‌و : ا. بیماری جدوگاه اسب و الاغ و استر.

جڕ : ا. شیشکی.

جڕ : اصـ. جر، صدای پاره شدن پارچه.

جڕ : ا. دغل، دبه.

جر : ا، (ز). همدم، ندیم، هم‌نفس.

جڕاوجڕ : جرواجر، جرجر.

جرپن: ص. آدم عجول وکم ظرفیت، گوزو.

جرت : ص. هرزه، حرکت تند و تیز.

جرتاو : ص، ا. چرك آب، آب کثیف، پس آب.

جرت و فرت : آمد و رفت با عجله و هرزگی.

جرتیان : آمدن و رفتن تند وبا عجله.

جرج : ا. نوعی موش بزرگتر از موش خانگی.

جڕجڕه : ا. جیرجیرك.

جڕجووکانێ : ص. آدم عصبی و کم ظرفیت.

جرجه‌کوێره : ا. موش کور.

جرد : نک : جرج.

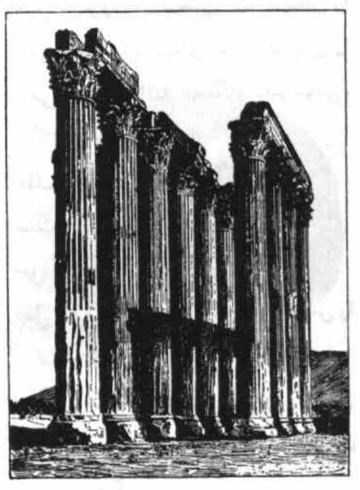
جڕداهێشتن : م. شیشکی بستن.

جرز : ا. جرز، ستون، پایه.

جرم : ا. جرم، جسم، دُرد، زنگ دندان، ته‌نشست.

جرنگه : اصـ. جرنگ، صدای زنگ و طاس و امثال آن.

جڕواجڕ : ص. پاره پاره.



جرز

جرِ و جانەوەر : حیوانات، وحوش، حشرات.

جرِ و جیاز : وسائل خانه، اثاث منزل.

جرووکه : اص. صدای جوجه.

جرِهاتن : م. جر آمدن، دغل کردن در بازی، از زیر بار تعهد بازی در رفتن.

جرتیان : م. آمد و رفت تند وبا عجله.

جریکه : نک . جرووکه.

جریکه جریك : جیك جیك.

جز : کلمه‌ای برای نهی بچه از انجام کار.

جز : اص. جز، صدای سوختن گوشت و جسم زنده.

جزدان : ا. کیف پول خرد.

جزم : ا. جزء، بخش، مختصر، پایین رتبه.

جزمه : ا. کفش زمستانی چکمه مانند.

جزوه : ا. جزء، بخش، پاره، قسمت، اندك.

جزوەدان : ا. جزوه‌دان.

جزه : کلمه‌ای برای نهی بچه از انجام کار.

جغاره : ا. سیگار، جیگاره.

جغر : ا. دایره، خط منحنی.

جغەره : ا. سیگار.

جفت : جفت، نظیر، مانند، همطراز، برابر، معادل.

جفت : چفت، کیپ، خوب بسته شده.

جفت : زوج، عددی قابل بخش بر دو.

جفت : زوج، نر و ماده، زن و شوهر.

جفت : دو گاو شخم.

جفت کردن : م. یك چیز را دو تا کردن.

جفت کردن : م. جفت کردن حیوانات نر و ماده بهم، کشیدن حیوان نر بماده.

جفتگیری : جفتگیری.

جفته : ا. جفتك، لگد حیوانات.

جفته : ا. موچین، پنس، نك باریك.



جفته

جفته خستن : م. لگد انداختن، جفتك زدن.

جتفه وەشانن : نک . جفته خستن.

جفت یار : افا. کشاورز، زارع، کسی که با گاو زمین را شخم می زند.

جڤ : ا. حرکت.

جڤین : م. حرکت کردن.

جق : ص. مزه بد.

جقه : ا. جقه.

جگەر : ا. جگر سیاه، کبد، جگر سفید، شُش.



جگەرچی : ص نسب. جگرکی.

جگەرسووز : ص فا. جگر سوز، دردناك، جگر خراش.

جگەرسووتاو : ص مف. جگر سوخته، فرزند مرده.

جگەرسووتیاگ : نک . جگەرسووتاو.

جگەرگۆشه : امر. جگر گوشه، فرزند، پاره جگر.

جگەره : ا. سیگار، جیگاره.

جگەرەك : امصغ. جگربریان، جگر سرخ شده.

جگەرەکی : نک . جگەرچی.

جل : ا. جل، لباس، پوشاك.

جل : ا. جل اسب.

جلد : ا. جلد، پوست، پوشش، غلاف، مجلد.

جلدان : ا. بقچه، بخچه، چهارقدی که زنان روی سر اندازند.

جل دروو : ص شغل، ص فا. خیاط، درزی گر.

جل شتن : م. لباس شستن.

جل شۆر : ا. کسی که لباس را می شوید یا وسیله‌ای که با آن لباس را می شویند مانند دستگاه لباس‌شویی، گازر، کدین.

جلف : ص. جلف، سبك، خودنما.

جلك : ا. لباس، پوشاك.

جل کار : امر. لباس کار.

جل کوت : ا. چوبی که با آن لباس را هنگام شستن می کوبند، کدین.

جلگه : ا. جلگه، دشت، هموار.

جلەنبور : ص. حقه‌باز، دغل، نابکار، دور، دو گو.

جڵەو : ق. جلو، پیش، قبل.

جڵەو : ا. دستجلو، لگام.

جڵەو : ا. توده، آشغال.

جلەودار : ص فا، ا. جلودار، پیشرو.

جڵەوشل کردن : م. جلو شل کردن، رها کردن زیر دستی به حال خود.

جڵه و کێش : نک . جلەودار.

جله و گرتن : م. جلو گرفتن، مانع شدن.

جلیتن : ا. چوگان، چوگان بازی.

جلیزقه : ا. جلیقه، جلتقه، جلزقه.

جلیز و لیز : اصـ. جلیز و لیز، صدای سوختن جسم زنده، آه و ناله.

جم : ا. تکان، حرکت، لرز.

جماد : ا، (ز). قبرستان، گورستان.

جمان : م. تکان دادن، حرکت دادن، جابجا کردن، جنباندن.

جماندن : م. تکان دادن، حرکت دادن،

لرزاندن، جابجا کردن، جنباندن.

جمجمه : ا. جمجمه.



جمس : نک . جم.

جمس خواردن : م. حرکت کردن، جابجا شدن، تکان خوردن، جنبیدن.

جمشرگ : ا. مچ دست.

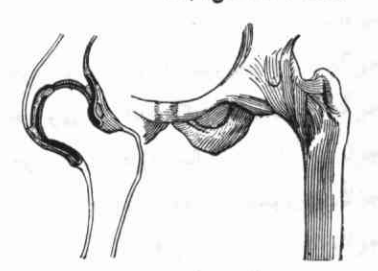
جمعه : ا. جمعه، آدینه.

جمك : ص. دوغلو، دو قلو.

جمکانه : نک . جمك.

جمکوت : امف. آکنده، انباشته، پر، مملو، پر بودن محلی از جمعیت.

جمگه : ا. مفصل، بند.



جم و جوولّ : نک . جم.

جمه : ص. آکنده از جمعیت، جایی که از حرکت آدم یا جانور وول می خورد.

جمیان : نک . جمس خواردن.

جمین : نک . جمس خواردن.

جن : ا. جن، پری.

جنازه : ا. جنازه، لاشه، نعش، تابوت حاوی نعش مرده.

جنجك : مقدار کمی از چیزی.

جنچك : ق. اندکی از چیزی، مقدار کمی از چیزی.

جنچك : ا. دانه مغز میوه.

جنچکان : ا. چهار زانو «نشستن».

جنراو : امف. ریز ریز، تیکه تیکه، قطعه قطعه.

جنس : ا. جنس، نوع، کالا، گونه.

جنکه : مقدار کمی از چیزی.

جنگز : ص. آدم عصبی، تند و تیز، عصبانی، ستیزه‌جوی.

جنۆکه : نک . جن.

جننه : ص. جنده، فاحشه.

جنیّ : ص، (ه). جنده، فاحشه.

جنیاگ : نک . جنراو.

جنیقینەڤه : م، (ز). پریدن از خواب.

جنیك : نک . جانگی.

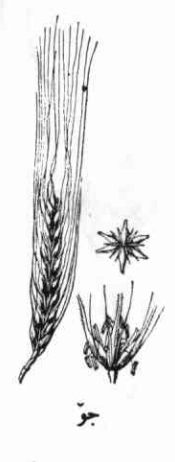
جنێو : ا. دشنام، فحش، ناسزا، بد گویی.

جنێو دان : ا. دشنام دادن، فحش دادن، ناسزا گفتن.

جنێو فروش : ص. بد دهن، کسی که دشنام زیاد می دهد.

جنین : م. ریز ریز کردن، قطعه قطعه کردن، ریز کردن.

جوّ : ا. جَو.



جوّ

جۆ : ا. جو، جوی مجرای آب.

جوالْ : م. جوال.

جوال مووتایی : ا. جوالی که از موی بز درست شده است، جوال بزرگ.

جوامیر : ص مر. جوانمرد، آزاده.

جوان : ص. زیبا، قشنگ، درست، صحیح، ظریف.

جوانن : نک . جماندن.

جۆبار : امر. جوی، جویبار.

جوبران : امصـ. جبران، تلافی، اجر، عوض.

جوتکه : ا. جفتك الاغ.

جوجمین : م، (ز). سقط شدن، مردن حیوانات.

جوجوو : ا. جوجو، نامی برای حشرات از زبان بچه، حشره گزنده.

جوخینکه : ا. خرمن.

جوخینکه : ا. حلقه دور ماه در شبهای نیمه ابری.

جودا : ص. جدا، منفرد، برتر.

جۆدان : امر. جودان دندان اسب و استر.

جۆدانه : نک . جودان.

جودایی : ح مصـ. جدایی، مفارقت، بیگانگی.

جۆ درەو : ق مر. زمانی درو جو.

جۆر : ا. جور، گونه، قسم، مانند.

جۆر : ص، ا. جور، موافق، شبیه.

جۆراو : ا. جوراب.

جوربزه : امصـ. جوربزه، قابلیت، شایستگی.

جۆر بوون : م. جور شدن، هم آهنگ شدن.

جور کردن : م. جور کردن، یك نواخت کردن، هم آهنگ کردن.

جورك : ا. توبره.

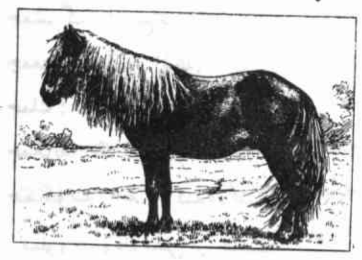
جورم : ا. جرم، جنایت، بزه، تقصیر.

جورِنه : ا. ظرف بلند مسی حمام.

جورِه : ا. جره.

جۆرهاتن : م. جور آمدن، جور شدن، هم آهنگ شدن.

جورِەئەسپ : ص، ا. اسب کوچك.



جۆرِیان : م. اشتباه کردن لفظی، لغزیدن زبان، تپق زدن.

جۆرِیای : (ه)، نک . جۆریان.

جوزوی : ق. اندك، کم، مقدار ناچیز.

جۆزەرد : ماهی از سال.

جوست و جۆ : امصـ. جستجو، طلب، کوشش برای یافتن.

جۆش : امصـ. جوش، غُل.

جۆش : ا. جوش، دانه ریز که بر پوست بدن ظاهر می شود.

جۆش : ا. جوش شیرین، بی کربنات دو سود.

جۆش : ص. آجر زیاد پخته که مانند سنگ شده است.

جۆش : جوش، لحیم، جوش الکتریکی.

جۆشان : ص فا. جوشنده، جوشان.

جۆشانن : م. جوشاندن.

جۆشانه : امف. جوشانده.

جۆش خواردن : پیوستن دو چیز بهم آنچنان که جدا کردن آنها مشکل باشد، لحیم شدن، جوش خوردن.

جۆش خواردن : م. عصبانی شدن، از کوره در رفتن، جوش خوردن.

جۆش دان : م. جوش زدن، غل زدن.

جۆشش : امصـ. جوشش، جنبش، فعالیت، جوش.

جۆشن : ص. جوشی، عصبی، عصبانی.

جۆش‌لێدان : نک . جۆش دان.

جۆشیان : م. جوشیدن، غل غل کردن.

جۆشیره : ا. جو سبز که تازه دانه کرده است.

جوڤان : (ز)، نک . جوان.

جۆگه : ا. جو، جوی.

جۆگەله : امصغ. جوی کوچك.

جۆل : ا. گله کوچك بز و گوسفند.

جۆلاّ : ص، ا. جولا، بافنده، نساج.

جۆلاندك : ا، (ز). گهواره.

جۆلاّیی کەر : ا. عنکبوت.

جۆم : ا. آبکند.

جۆماڵ کردن : م. پاك کردن جوی آب و قنات.

جومگه : ا. مفصل، بند.

جۆن : نک . جنێو.

جونه : ص. جنده، فاحشه.

جونه باز : ص فا. جنده باز.

جونووب : ق. جنوب.

جۆنی : ا. دنگ، هاون سنگی.

جوو : ا. یهودی، کلیمی.

جووان : ص. جوان، نورسیده، تازه، کم تجربه.

جووان : ص. زیبا، قشنگ، ظریف.

جووانـاو : ا. عرق سرد بیماری یا مرگ.

جووانکه : امصغ. جوان کم سن و سال.

جووانکەڵه : جووانکه.

جووانه‌گا : ص مر. گاو جوان.

جووانـمـەرد : ص مر. جوانمرد، رادمرد، دلیر، آزاده، کریم، سخی، بخشنده.

جووان‌مـەردی : ح مصـ. جوانمردی، مردانگی، رادمردی.

جووانوّ : ص، ا. مادیان جوان، کره اسب یکساله.

جووانه : ا. جوانه.

جووانه دان : م. جوانه زدن.

جووانه‌مه : . جوش صورت.

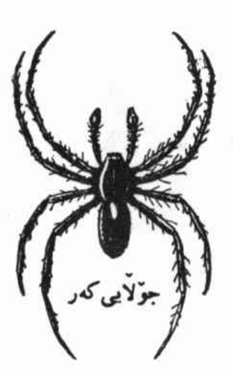
جـووانـه مـەرگ : ص. ناکام، جوانمرگ.

جووانی : ح مصـ. جوانی، شباب، بلوغ، کم تجربگی.

جوواو : ا. جواب، پاسخ، راه حل.

جوواو کردن : م. جواب کردن، ناامید


جۆلاندك


جۆلاّیی کەر


جووانه

کردن، جواب کردن، جواب کردن دکتر مریض را.

جووبڕك : ا، (ز). آبدزدك.

جووبرك : نک . جفت.

جووبرك : ا. موش.

جووت بوون : م. جفت شدن، از فرد در آمدن، جفتگیری کردن.

جووته : ا. جفتك، لگد.

جووتەوەشانن : م. جفتك انداختن، جفتك پراندن، لگد انداختن حیوانات.

جووتیار : نک . جفتیار.

جووجك : امصغ. پرنده کوچك مانند جوجه و گنجشك.

جووجوو : نک . جوجوو.

جووجه قۆره : ا. خورشی از مرغ و آبغوره.

جووجەڵه : ا. جوجه.

جووچکه : ا. دم.

جووچکەلەقێ : ح مصـ. تملق، چابلوسی.

جووچکه ناو گەڵگرتن : دم میان پا گرفتن و مانند سگ فرار کردن، ترسیدن.

جووخین : ا. خرمن.

جووڕ کردن : م. گرفتن چیزی از کسی به عنف یا در قمار.

جووز : ا. گوز.

جووزان : ح مصـ، (ز). گرد و بازی.

جووزه : اصـ. صدای نازك.

جووزەڵه : ا، (ه). نی لبك، نی.

جووق : ا. جوخه، دسته.

جووك : ا، (با). جو، جوی.

جووکن : ص نسب. غرغرو، جیغ جیغو.

جووکه : اصـ. جریك جریك، صدای جوجه، صدای نازك و مقطع.

جووکه بڕین : م. تکان دادن، جنباندن، جابجا کردن.

جووڵاندن : نک . جووڵانن.

جووڵانن : م. تکان دادن، جنباندن، جا به جا کردن.

جووڵانێ : ا. گهواره، تاب.

جوولك : ا. جوجه.

جوولگ : نک . جۆڵا.

جووڵه : ا. تکان، حرکت، لرزه.

جوولەکه : نک . جوو.

جووڵەکەر : افا. جنبنده، متحرك.

جووڵیانەوه : م. تکان خوردن، حرکت کردن، جنبیدن.

جوون : م. جویدن.

جوون : ا. هاون سنگی، دنگ.

جوون : ا. دشنام، فحش، ناسزا.

جوون : جور، موافق، شبیه، هماهنگ.

جوونگ : امصـ. قهر.

جوونگ کردن : م. قهر کردن.

جوهاب : (ز)، نک . جوواو.

جۆیا : ص فا، جوینده، جویا، پرسنده.

جوێن : م. تکان خوردن، حرکت کردن، جنبیدن.

جوێن : ا. دشنام، ناسزا، بدگویی، فحش.

جوێندان : م. دشنام دادن، فحش

دادن، ناسزا گفتن.

جوێن فرۆش : ص. بد دهن، کسی که دشنام زیاد می دهد.

جه : ا، (ز). جا، مکان.

جه : ح اضـ، (ز). از .

جەباری : ا. نوعی کتیرا.

جەبە : ص. یاغی، نافرمان، سرکش.

جەبە : ص. مستثنی.

جەبە : بارو.



جەبەرە : امصـ. شدت، حدت.

جەبەش : ا، (ز). خربزه.



جەترەقە : ا. گرده.

جەجاڵ : ا. دجال.

جەحر : ا. زهر.

جەحشك : ا، (ز). کره خر.

جەحەنم : ا. جهنم، دوزخ، سقر.

جەخار : ا. غم، غصه.

جەخت : ق. جخت، اکنون، تازه، الان.

جەدید : ص. جدید، تازه، نو، مدرن.

جەڕ : ا. میخ پیچ.

جەڕ : ا، (ه). آبخوری سفالی.

جەڕان : نک . جەڕانن.

جەڕاندن : نک . جەڕانن.

جەڕانن : فشردن، تنگ بستن، گرفتار کردن، چیزی را با فشار در چیز دیگر جا دادن، پیچ دادن چیزی در چیز دیگر.

جەڕارە : ص، ا. جرار، جراره.

جەڕبادەر : ا. پیچ گوشتی.

جەڕجەڕە : ا. چرخ، چرخ چاه.

جەرخەتوو : ا. آبگردان.

جەردا : ا. موش.



جەردا

جەڕدان : نک . جە ڕانن.

جەردە : ص. یاغی، نافرمان، سرکش، گردنه گیر.

جەرگ : ا. جگر، جگر سیاه، کبد.

جەرگسووتاو : ص مر. فرزند مرده.

جەرگ قایم : ص مر. نترس، شجاع.

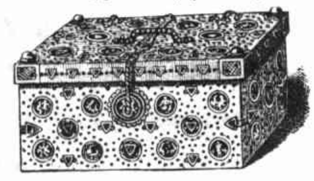
جەرگە : ا. جرگه، گروه، حلقه، زمره.

جەڕیان : م. گیر کردن، در فشار قرار گرفتن.

جەریفك : ا، (با). جارو.

جەریمە : ا. جریمه، تاوان، مجازات نقدی.

جەریمەکردن : م. جریمه کردن، تاوان گرفتن.
جەزا : امصـ. جزاء، پاداش، سزا، جریمه، تنبیه.
جەزرەبە : نک. جەزرەوە.
جەزرەوە : ا. عذاب، شکنجه، رنج، آزار، عذاب.
جەزەوە : ا. قهوەجوش.
جەزیرە : ا. جزیره.
جەژن : ا. جشن، عید.
جەژنانە : عیدی.
جەژنڕەمەزان : ا. عید رمضان، عید فطر .
جەژنقوروان : عید قربان.
جەژننەورۆز : عید نوروز.
جەسارەت : امصـ. جسارت، دلیری، جرئت، بی ادبی، گستاخی.
جەسە : ا. جسد، لاشه، اندام، بدن، جسم، تن.
جەسەد : نک. جەسە.
جەسوور : ص. جسور، دلیر، بی باك، گستاخ.
جەعبە : ا. جعبه، صندوق.



جەفات : ا، (ز). محل اجتماع مردم.
جەفت : ا. کلاهك بلوط.
جەگەر : نک. جگەر.
جەفەنگ : ص. جفنگ، مهمل، مزخرف، حرف مفت.
جەڤێ : ا. نوعی کتیرا.
جەل : ا. جمع، دسته، گله، جوخه.
جەلا : امصـ. جلاء، صیقل، درخشش، برق.
جەلاقی : ا، ص، (ز). شیره غلیظ.
جەلال : امصـ. جلال، جبروت، شکوه، فر، بزرگی، عظمت.
جەلالی : تیرەای از کردان مقیم آذربایجان غربی.
جەلاو : ص. جلاد.
جەلب : جلب، احضار، توقیف.
جەڵد : ص. جلد، تند، تیز، سریع، چابك.
جەلغە : ص. کار نادرست ناتمام.
جەڵق : ا. جلق، استمناء بادست.
جەلە : ا. گردن بند صدف یا گوش ماهی.
جەلە : ا. گله کوچك گاو، چند گاو که بهم بسته شده باشند.
جەڵە : گله کوچك گاو.
جەلەب : ص. جلب، ناکس، پست، دون، نابکار.
جەڵەب : گله حیوانات فروشی.
جەڵەبچی : ص، ا. دلال حیوانات.
جەڵەو : جەلب، ناکس، پست.
جەم : ا. جمع.
جەم : ق. اما، لکن، ولی.
جەم : ا، (ز). لنگه بار، کوله بار.

جەماعەت : ا. جماعت، گروه.

جەماڵ : امص. جمال، زیبایی.

جەمام : کوبیدگی و خستگی عضلات و مفاصل، بدن خام.

جەماوەری: جمع آوری.

جەمبلەیی : ص، (ز). تنباکوی تند.

جەمجقاندن : م. زدن مایعاتی مانند دوغ.

جەمعیەت : امص. جمعیت، گروه، جماعت، اجتماع.

جەم کردن : م. جمع کردن، جمع بستن.

جەم و جور کردن : جمع و جور کردن.

جەمەد : ا، (ز). یخ.

جەمەدانی : امر. عمامه کردی.

جەمەدی : م. یخ بستن.

جەمەو بوون : م. جمع شدن.

جەمەو کردن : نک. جەم کردن.

جەمیداندن : م. سرد کردن، یخ زدن.

جەمین : ا. جبین، پیشانی.

جەنازە : جنازه، لاشه، نعش.

جەنایەت : ا. جنایت، گناه بزرگ.

جەنتك : ا، (ز). توبره، جوال کوچك.

جەنجاڵ : ا. جنجال، هیاهو، کشمکش.

جەنجەڕە : ا، (ز). چرخ چاه.

جەندەرە : ا، (ز). پارچه آهار زده.

جەندەك : ا، (ز). لاشه، جسد، بدن، تن.

جەنگ : ا. جنگ، ستیز، رزم، پیکار.

جەندەرە : ا، (ز). پارچه آهار زده.

جەندەك : ا، (ز). لاشه، جسد، بدن، تن.

جەنگ : ا. جنگ، ستیز، رزم، پیکار، مخاصمه، نزاع، کشمکش، نبرد.

جەنگ زەڕگەری : جنگ زرگری.

جەنگ کردن : م. جنگیدن، جنگ کردن.

جەنگە : ح مص. وفور، فراوانی، کثرت وقوع.

جەنگەڵ : ا. جنگل.

جەنگەڵبان : ص مر. جنگلبان.

جەنگەنە : افا، جنگنده.

جەنگی : ص نسب، ص فا. جنگی، ستیزگر.

جەنەب : ا. روی، صورت، چهره.

جەنیقاندن : م، (ز). تاراندن، تعقیب کردن و خسته کردن، دنبال کردن.

جەنین : ا. جنین، نطفه.

جەواز : ا. جواز، پروانه، اجازه نامه.

جەواڵ : ا. جوال.

جەواهر : ا. جواهر، گوهر.

جەواهرنیشان : جواهر نشان، گوهرنشان.

جەوبڕ : ص، ا. پشم چین، کسی که پشم گوسفندها را می چیند.

جەوت : نک. جەفت.

جەور : ا. جور، ستم، ظلم.

جەوز : ا. جوز.

جەوسەی : (ز). راه پر آمد و رفت.

جەو ڕك : ا، (با). توبره، جوال.

جەوەره : ا، نک . جەبەره.

جەوهەر : ا. عصاره.

جەوهەر : ا. جوهر، مرکب.

جەوهەر : ا. جوهر، لیاقت، استعداد ذاتی.

جەوەردار : جوهردار، با استعداد.

جەوهەر لیمۆ : امر. جوهر لیمو، اسید سیتریك.

جەوەن : ا. منظره.

جەهاز : جهاز، جهیزیه، ساز و برگ.

جەهان : ا. جهان، گیتی، دنیا، عالم.

جەهان گەرد : ص فا. جهانگرد، سیاح.

جەهخورك : ا، (ز). زالو.



جەهر : امص. قهر، لج، کین، غضب.

جەهراوی : ص نسب. کینه توز، عصبانی، لجوج.

جەهر کردن : م. لج کردن، غضب کردن، قهر کردن.

جەهزەرا : نک . جو زەرد.

جەهەت : ا. جهت، سبب، علت، طرف، سوی، خاطر.

جەهێڵ : ا، ص. جوان.

جەیران : ا. آهو.

جێ : ا. جا، مکان، مسکن، رختخواب.

جیا : ص. جدا، مُنفصل، مستثنی.

جیا بوونەوە : م. جدا شدن، دور شدن.

جیاتی : ح مص. جدایی، اختلاف.

جیاتی : به جای، به عوض.

جیاجیا : ق. جدا جدا، سوا سوا، یکی یکی، علیحده.

جیازی : نک . جەهاز.

جیاکار : ص مر. جداگانه، منفرد، علیحده.

جیا کردنەوە : م. جدا کردن، سوا کردن.

جیاگانە : نک . جیاکار.

جیا مان : م. جدا ماندن، تنها ماندن، عقب ماندن.

جیامەنەی :(ه)،نک . جیامان.

جیاواز : نک . جیاکار.

جیاوازی : نک . حیاتی.

جیاوە بوون : نک . جیا بوونەوە.

جیاوە کردن : نک . جیا کردنەوە

جیایی : نک . جیاتی.

جی بڕك : ا. آبدزدك.

جێ بوونەوە : م. جا شدن، جا گرفتن.

جێ بە جێ : ق. جابجا، تعویض، به موقع، فوری، ناگهان.

جێ بە جێ کردن : م. جابجا کردن.

جێپا : ا. جای پا، رد، ردپا، اثر.

جیپرك : ا، (با). موش.

جیّ‌پیّ : نک . جیّ‌پا.

جیت : ا. چلقوز، مدفوع پرندگان.

جیّ خستن : م. جا انداختن.

جیّ خوەش کردن : م. جا خوش کردن، متوقف شدن در جایی به مدت زیاد.

جیّدا : ص، (ز). پا برجا، استوار، پایدار.

جیّدار : ا. وکیل، نماینده.

جیّداڕاوەستان : م. پافشاری کردن.

جیڕ : ا. شیشکی.

جیڕ : ا. جیر، لاستیك، جسم الاستیك.

جیره : ا. جیره، سهمیه.

جیرەخوەر : ص فا. جیره‌خوار، وظیفه‌خوار.

جیرەجیڕ : اص. جیرجیر.

جیّز : ص، ا. خرمن کوبیده باد داده آماده.

جیزه : اص. وز، صدای زنبور و مگس.

جیّژن : نک . جەژن.

جیقانن : م. جیغ زدن، جیغ کشیدن.

جیقلّدان : امر. چینه‌دان.

جیقنه : ص. آدم جیغ جیغو.

جیقنه : نک . جیت.

جیقه : اص. جیغ، فریاد.

جیك : ا. پاشنه پا.

جیکن : ص نسب. کم ظرفیت، جیغ جیغو.

جیکه : نک . جرووکه.

جیکه بڕین : م. صدای کسی را بریدن، خفه کردن.

جیّ کەفتن : م. جا افتادن، پا به سن و سال گذاشتن، تجربه یافتن.

جیّگا : نک . جیّ.

جیّ گرتن : م. جا گرفتن، اندازه بودن، مستقر شدن.

جیّ گرتنەوه : م. جای کسی را گرفتن، به جای کسی نشستن.

جیّگه : نک . جیّ.

جیّگه به جیّگه : نک . جیّ به جیّ.

جیّگەدار : ص فا. جادار، فراخ، وسیع.

جیّگەدان : م. جا دادن، جا باز کردن برای چیزی یا کسی.

جیّگەشەتلّ : امر. خزانه گل و گیاه.

جیّگه کردنەوه : م. جادادن، جا باز کردن برای چیزی یا کسی.

جیّگه گرتن : نک . جیّ گرتن.

جیّگه گەرم کردن : نک . جیّ خوەش کردن.

جیّگه گیر : ص. جاگیر، جایگیر، بزرگ.

جیّگەمان : م. جا ماندن، باقی ماندن.

جیّگه نشین : ص فا. جانشین.

جیّلّ : ص. جوان، نورسیده، تازه، کم تجربه.

جیل : ص، ا، (ز). ماده گاو دوشا.



جیلەق : ا. نیم خیز.

جێماگ : ص مف. مانده، جا مانده، عقب مانده، ارث.

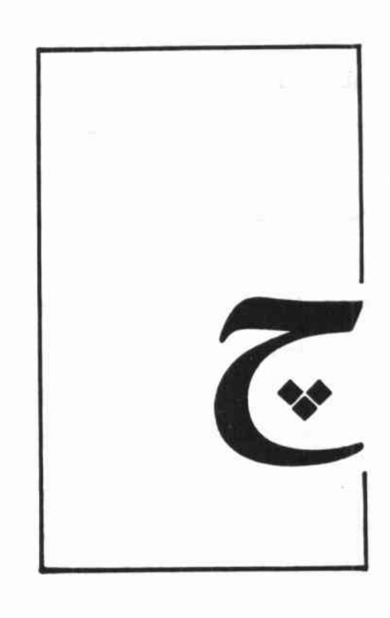
جێەمان : م. جاماندن، عقب ماندن، پا انداختن، از پا درآمدن، بریدن.

جیوە : ا. جیوه، زیبق.

جێە : نک . جێ.

جیهان : ا. جهان، دنیا.

جێ‌هێشتن : م. جا گذاشتن.



چ : چ.

چ : ح ربط. چه.

چا : ا. چای.



چا : ق (ه). اشاره به دور، آنجا.

چا : مخفف چاك به معنی خوب.

چا : ا. چاه.

چابوك : ص. چابك، فرز، زرنگ، چابك دست، ماهر، چیره.

چابوك سووار : ص مر. چابك سوار.

چابوون : م. بهبود یافتن، خوب شدن، پیدا کردن صحت و سلامت.

چاپ : ا. چاپ، طبع، نشر.

چاپ : ا. دروغ و دغل، زبان بازی، حقه.

چاپ : ا. مُهر خرمن.

چاپالّیو : ا. چای صاف کن.

چاپباز : ص فا. نیرنگباز، حقه‌باز،

دغلکار، دروغگو، پشت هم‌انداز.

چاپخانه : امر. چاپخانه.

چاپ کردن : م. چاپ کردن.

چاپ کردن : م. دروغ گفتن، حرف سرهم کردن.

چاپلووس : ص. چاپلوس، متملق، کاسه لیس.

چاپلووسی : ح مص. چاپلوسی، تملق، چرب زبانی.

چاپ لێدان : نک . چاپ کردن.

چاپ مه‌نی : امر. آنچه چاپ شود، مطبوعات.

چاپه : ا، (ز). کتری.

چات : ا، ص، (ز). پارچه کهنه و ژنده، کهنه پاره.

چاتکێش : ا. سنبه نخی، میلهٔ تفنگ پاك‌کن.

چاتۆڵ : آدمك، لولو سرخرمن.

چاتۆله : ا. چادر نازك و سبك که در بهار و پاییز زده می شود.


چاتۆله

چاچك : ا. سقز، آدامس.

چاچۆڵه : ا. حقه، حیله، نیرنگ، کلك، مکر.

چاچۆڵه‌باز : ص فا. حقه‌باز، نیرنگ‌باز، کلك‌باز، دورو، دغل، مکار.

چاچی : ص، ا. قهوه‌چی، آبدار.

چاخ : ص. چاق، فربه، پرواری، گوشتالو.

چاخ : ق. وقت، زمان، گاه.

چاخ : ا. اسلحه.

چاخ : ا. قباله.

چاخان : ص. چاخان، حقه‌باز، شارلاتان، چاپلوس.

چاخ کردن : م. چاق کردن، آماده کردن.

چاخمه : ا. منگنه.

چاخه سێوه‌رێ : ص مر. تن‌آسا، تن‌پرور، سایه پرورده.

چاخه‌وبوون : م. چاق شدن، فربه شدن، بهبود یافتن.

چادان : ا. چایدان.

چادر : ا. چادر، خیمه.

چادرنشین : ص فا. چادرنشین.

چادر هه‌ڵدان : م. چادر زدن، برپا کردن چادر.

چار : چاره، درمان، علاج، راه حل، مداوا.

چار : ا. گوسفند سیاه گوش سفید.

چار : چهار.

چارانچه قیله : لاله.

چارپایه : امر. چهار پایه.

چارپێ : امر. چهار پا.

چارچاڤ : ص مر. بُراق، هشیار.

چارچه‌ك : ص، (ز). مسلح، سلحشور.

چارچیق : ا، ص، (ز). زمین پُر گل و لای.

چاردار : ا، (ز). تابوت، میّت‌کش.

چارشێو : ا. چادر سر زنان.

چارك : ا. قیچی که با آن پشم گوسفندان چیده شود.


چارانچه‌قیله

چار کردن : م. چاره کردن، علاج کردن، درمان کردن، راه حل پیدا کردن.

چاروا : امر. اسب، چهار پا.

چاروادار : ص فا. چاروادار، چارپادار، مکاری، خربنده.

چاروه : ا، (ز). چغانه.

چاره : حالت، رنگ و رخسار.

چاره : نک . چارا.

چارەڕەش : ص. بدبخت، سیاه بخت، سیاه روز.

چارەسەر : راه نجات، راه حل.

چارەك : ا. چارك، چهار يك.

چاره کردن : نک . چار کردن.

چارەکە : ا. چارقد، بقچه، پارچه چهارگوشی که زنان بر دوش اندازند.

چاریچی : ا، (ز). چَرچی.

چاریك : (ز)، نک . چارەك.

چارین : ا. رباعی.

چازوو : (ز)، نک . چاچۆڵەباز.

چاش بوون : م. حیران ماندن، سرگردان ماندن، سرسوت زدن.

چاشت : ق. چاشتگاه، میان بامداد و نیمروز.

چاشت : ا. صبحانه، ناشتایی، زیرقلیانی.

چاشت : ا. آش.

چاشت کەر : افا. آشپز.

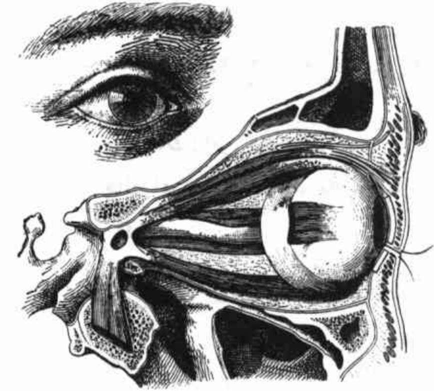
چاشتەی : م، (ھ). چشیدن.

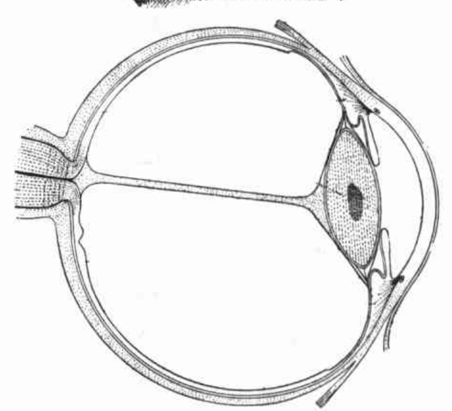
چاشتی : ا، (ھ). آش.

چاشنی : ا. چاشنی.

چاشێو : نک . چارشۆ.

چاڤ : ا، (ز). چشم.





چاڤ : ا. کرباس.

چاڤبرچی : نک . چاوبرسی.

چاڤك : ا، (با). عینك.

چاڤ کردن : م. ادای کسی را درآوردن.

چاڤۆك : ا، (ز). مگس پَران.

چاڤینووك : ز، ص. بدچشم.

چاق : ا، (ز). پا «ران و ساق».

چاقۆ : ا. چاقو.



چاقۆ

چاك : ص. خوب.

چاك : چاك، شكاف، درز.

چاك بوون : نك . چابوون.

چاك بوونه‌وه : م. بهبود يافتن، خوب شدن.

چاك چاك : امر. چاك چاك.

چاكدان : م. چاك زدن، چاك دادن، چاك كردن.

چاك كردن : م. خوب كردن، درست كردن.

چاك كردن : نك . چاكدان.

چاك كردن : كشيدن اسب به ماديان.

چاكر : ا. چاكر، بنده، مخلص، نوكر.

چاكڵ : ا. دوشاخه.

چاكڵه : ص، ا. چادر كوچك، خانه كوچك.

چاك و چۆنی : ح مص. احوال پرسی.

چاكووچ : ا. چكش.

چاكه : ح مص. خوبی، نيكويی، نيكوكاری، زيبايی.

چاكی : نك . چاكه.

چاكه‌ل : ا. چاك دامن.

چاگه : ق، (ه). اشاره به مكان دور، آنجا.

چال : ا. چال، چاله، گودال، حفره، سوراخ، گود، كنده.

چال : ا، (ز). جوال.

چالاو : امر. گودال، چاله آب.

چالاڤ : نك . چالاو.

چالاك : ص. چالاك، چست، چابك، جلد، زرنگ.

چاڵ ئه‌ره كه وته‌ی : م، (ه). چال افتادن، گود شدن.

چاڵ تينگی : ا. گودی زير حنجره.

چاڵ داكه‌فتن : م. گود افتادن، چال افتادن.

چالك : نك . چالاك.

چاڵ كردن : م. چال كردن، نهفتن زير زمين.

چاڵمه : ا. كيسه توتون قليان.

چاڵ و چۆڵ : چال و چوله، پست و بلند.

چاڵوێنگ : ظرف آب سگ.

چاڵه : نك . چاڵ.

چاڵه به‌فر : ا. يخچال طبيعی، دره‌ای كه زمستان برف در آن جمع كنند و در تابستان برف را مورد استفاده قرار دهند.

چاڵه قووت : ص، ا. حفره، سياه‌چال، گودی بيش از حد عميق.

چاڵه‌كه : ا. خارپشت.



چاڵی : ح مص. عمق، ژرفا، گودی، زمين پست، چاله.

چاڵی چاو : ا. حفرهٔ چشم، چشم خانه.

چان : ا. چرخ خرمن كوبی، كُلدَر.

چان : ا. زنگ.

چاندن : م. كشتن، كاشتن، تخم پاشيدن.

چاندی : ا، (ز). کشت و زرع.

چانکوچ : ا. زنگ کوچ، زنگ حرکت.

چانن : نک . چاندن.

چانه : نک . چاگه.

چاو : ا. چشم، دیده، نظر، چشم زخم، امید.

چاوان : ح ربط، (ز). چون، چونکه.

چاوانه : ا. چاه.

چاوئێشه : امر. چشم درد.

چاوباز : ص فا. چشم چران.

چاوبازی کردن : م. چشمك زدن، با چشم اشاره کردن، چشم چرانی کردن.

چاوباشقال : نک . چاوباز.

چاوبرسی : ص. چشم تنگ، چشم و دل گرسنه.

چاوبز : ص مر. چشم برجسته، چشم ورقلمبیده.

چاوبۆق : نک . چاوبز.

چاوبەسی : ح مصـ. چشم‌بندی، ساحری، شعبده‌بازی، افسونگری.

چاوبەنی : نک . چاوبەسی.

چاوبەیەکانیان : م. چشم بهم گذاشتن کنایه از خوابیدن یا مردن.

چاوپۆشان : م. چشم پوشیدن، اغماض کردن، گذشت کردن.

چاوپوش : ح مصـ. چشم‌پوشی، اغماض، کتمان.

چاوپیاخشاندن : م. چشم گرداندن روی کتاب یا کاغذ برای خواندن سرسری.

چاوپێ کەفتن : م. دیدن کسی یا چیزی را.

چاوپێ کەوتن : نک . چاوپێ کەفتن.

چاوپیس : ص مر. بدچشم، چشم دریده، هرزه چشم، هیز.

چاوترس : چشم ترس، ترسیده.

چاوترووکانن : م. بهم زدن پلك، باز کردن چشم جانداران برای اولین بار.

چاوتەنگ : ص مر. چشم تنگ، بخیل، حسود.

چاوتەنگی : ح مصـ. چشم تنگی، آزمندی، بخل.

چاوتێر : ص مر. غنی، بی نیاز روانی.

چاوتیژ : ص مر. تیزچشم.

چاوچنۆك : نک . چاوبرسی.

چاوچەپەڵ : نک . چاوپیس.

چاوچێڵ : ص مر. چپ چشم.

چاوحیز : ص. چشم چران، هیز.

چاوداخستن : م. چشم به زیرافکندن از شرم، چشم پوشیدن.

چاودار : ص مر. نگهبان، دیده‌بان، ناظر، مواظب.

چاوداشت : چشمداشت، توقع، امید.

چاوداگرتن : م. اشاره کردن به منع از انجام کاری با چشم.

چاو دەرپەڕیاگ : نک . چاوبز.

چاودێر : نک . چاودار.

چاودێری : ح مص. نگهبانی، دیدبانی.

چاورِۆشنی : امر. چشم روشنی.

چاوروونی : نک . چاورۆشنی.

چاوزاق : نک . چاوبز.

چاوزیتەو کردن : م. چشم غُره رفتن.

چاوسووتك : نک . چاوپیس.

چاوسوور : ص مر. آدمی که همیشه عصبانی است، عصبی مزاج.

چاوسوور : پشتیبان.

چاوش : ا. چاوش، سردسته، نقیب.

چاوشارەکێ : ا. قایم موشك، قایم باشك.

چاوشۆر : ص مر. چشم شور.

چاوقرتانن : م. چشمك زدن.

چاوقرتکێ : اشاره با گوشه چشم، اشاره‌های عاشقانه.

چاوقووجانن : م. بستن چشم، چشم پوشی کردن.

چاوقووچانن : نک . چاوقووجانن.

چاو کردنەوە : م. چشم باز کردن، چشم باز کردن به کاری، مهارت یافتن، آشنا شدن.

چاوکە : ا. چشمه.

چاوگە : ا. سرچشمه.

چاوگە : کوره، محل آتش.

چاوگە داکەفتن : م. عمیق شدن زخم.

چاوگە رم کردن : م. چرت زدن، چشم گرم کردن، پینگی رفتن.

چاوگە ڕانن : م. چشم گرداندن.

چاوگێڕان : نک . چاوگە ڕانن.

چاولار : ص مر. چپ چشم، اَحْوَل، لوچ.

چاوڵە : ص، ا. نیم سوز.

چاولێبڕین : م. خیره به کسی یا چیزی نگریستن، یاد گرفتن از راه چشم، تقلید.

چاولێدان : م. چشم زدن، چشم کردن، نظر کردن.

چاولێ کردن : م. تقلید کردن از کسی.

چاولێ گەری : چشم هم چشمی.

چاونە ترس : ص. نترس، آزاده.

چاونەزیر : ص. ممسك، چشم تنگ، بخیل، خسیس.

چاو نهیر : ص مر. چشم به راه.

چاو و چڵە : چشم زخم، نظر بد.

چاو و ڕاو : شیوع و پراکندگی حرف.

چاووگ : ا. سرچشمه.

چاووگ : مصدر.

چاوە : ا. سرچشمه.

چاوە چاو : نگاه کردن به اصرار، جستجو نظاره به انتظار.

چاوە دووا : ص فا. چشم به دنبال، نگران.

چاوەڕوان : ص فا. چشم براه، منتظر.

چاوەڕێ : نک . چاوە ڕوان.

چاوە ڕێگە : نک . چاه ڕوان.

چاوەش : نک . چاوش.

چاوە قووڵە : امر. وبا.

چاوە ناز : ص، ا. چشم‌انداز منظره.

چاوەنوار : نک . چاوە ڕوان

چاوە هەڵ تەکانن : نک . چاوداگرتن.

چاوهەڵ گرتن : م. چشم برداشتن، بی توجهی کردن، از چیزی بریدن.

چاویار : نک . چاودار.

چاوێشە : نک . چاوئیشە.

چاویلکه : ا. عینك.

چای : ا. چای.

چای پاڵوو : نک . چاپاڵێو.

چایچی: نک . چاچی.

چایخانه : امر. چایخانه، قهوه‌خانه.

چایدان : نک . چادان.

چای ساف‌کون : نک . چاپاڵێو.

چایگ : ص. سرد.

چایمان : امص. چایمان.

چایەر : ا. مرتع، علف.

چایین : م. چاییدن، مریض شدن در نتیجه سرماخوردگی.

چپاندن : م. نجوا کردن، در گوشی حرف زدن.

چپانن: نک . چپاندن.

چپه : ا. نجوا، حرف درگوشی.

چت : ا. چیز، شیئی، جنس.

چتۆڤ : (ز). چطور؟ چگونه؟ چه‌جور؟

چتوور : بز یك تا دو ساله.

چتیر : نک . چتوڤ.

چچك : با، ا. پستان.

چجۆر : نک . چتوڤ.

چخ : اص. صدای رد کردن سگ.

چخه : نک . چخ.

چڕ : صدا.

چڕ : گوینده و خواننده «پسوند».

چڕ : دار و درخت سر درهم برده، بیشه و جنگل پر و تاریك.

چڕ :ص، (ز). چیز لزج و چسبناك کشدار.

چرا : ا. چراغ، لامپا، فانوس، مشعل.

چراخ : ص. سرحال، آدم سرحال، کشت و زرع خوب رشد کرده.

چراخان : امر. چراغان، چراغانی.

چراداگرسانن : م. چراغ روشن کردن.

چراده‌سی : امر. چراغ دستی.

چرا ڕۆشن کردن : نک . چرا داگرسانن.

چراغ : ا، (ز). نوچه، سوخته، شاگرد.

چراڤ : ا. باتلاق.

چراکه‌ران : ق مر. هنگام غروب آفتاب، مغرب.

چرا مووشی : امر. چراغ موشی.

چڕاندن : نک . چڕین.

چراو : ا، (ه). چراغ.

چراووك : ا. چراغ مانند، چوب درازی که سر آن در تاریکی روشن کرده و مانند چراغ از آن استفاده می برند.

چرپانن : م. دزدیدن، دزدیده گفتن.

چرپ و چاپ : دزدی.

چرپه : اص. صدای ساعت یا شبیه آن، صدای آرام پا.

چرپی : ا. تیرکی که درخت مو روی آن انداخته می شود.

چرتین : م، (ز). بریدن و پاره کردن پارچه.

چرچ : ص. پلاسیده، کنف، کنفت.

چرچ هەڵهاتن : م. پلاسیدن، کنفت

شدن، پژمردن، جمع شدن.
چرچیان : نک . چرچ هەڵهاتن.
چرك : ا. چرك، كثافت ماده جراحت، آلودگی.
چرك : ا. بوقلمون وحشی.
چرك : ا. شیره دوباره پخته و غلیظ شده.
چركاندن : نک . چركانن.
چركانن : م، (ز). كشیدن ماشه اسلحه، زدن پنبه.
چركن : ص نسب. چركین، كثیف.
چركه : اصـ. صدای ساعت.
چرمسی : ص.ـ پژمرده.
چرمسین : م. پژمردن.
چرنووك : اثر ناخن روی پوست بدن.
چرۆ : امصـ. چرا، تعلیف.
چرۆ : ا. جوانه، اولین نیش جوانه.
چرِ و چاو : ا. سر و صورت «كنایه».
چرووسان : م. لاغر و پیر شدن از كار زیاد و غم و غصه.
چرووك : ا. چروك، چین و شكن.
چروكیان : م. چروك شدن، كنفت شدن، چین و شكن برداشتن.
چروونەك : ا، (ز). ناودان.
چرە : صدا.
چرە : بهم رفتن مردم در نتیجه فشار جمعیت.
چرە : بیشه، درختزار.
چریكە : اصـ. چهچهه.
چرین : م. كسی را صدا كردن، بانگ زدن، خواندن، نامیدن.
چز : ا. نیش.
چزان : نک . چزانن.
چزانن : م. چزاندن : آزار دادن با گفتار، نیش زدن، گزیدن.
چزپێدان : م. طول دادن كلام، حرف زدن زیادی.
چزلێك : ا. جزغاله.
چزوو : نک . چز.
چزە : اصـ. صدای سرخ شدن گوشت.
چزە پێلە : ا. عقرب نه زیاد بزرگ و نه زیاد كوچك.
چزەلی هەستان : نک . چزەلی‌هەڵسان.
چزەلێ هەڵسان : فریاد ناگهانی كسی در آمدن.
چزیاگ : امف. گزیده.
چزیان : م. گزیده شدن.
چشت : نک . چت.
چشیت : ص، (ز). قرینه.
چفت : ص. تنگ و چسبان.
چفت : ا. قلاب در.
چفت : امف. چفت، بسته.
چفە : نک . چپە.
چڤات : ا، (ز). جمع، جمعیت، گروه، توده‌ای از هر چیز.
چڤیك : ا، (ز). گنجشك.
چق : ا. شاخهٔ جدا شدهٔ درخت.
چقاس : چند.
چقر : ص. لزج.
چقی : ا. گوژ، خمیده.
چقل : ا. خار.

چك : ا. چك، قطره.

چك : ق. اندکی از چیزی.

چکاندن : نک. چکانن.

چکانن : م. چکاندن، چکانیدن.

چکمه‌ساو : ص، ا. دسته بزرگ علف مرتع با علف بلند و پر.

چکود : ص. خسیس.

چکۆڵه : ص. کوچك.

چکه : نک. چك.

چکه‌ڵه : نک. چکۆڵه.

چکێ : ق. کم، اندکی.

چکیان : م. چکیدن، چکه کردن.

چڵ : ا. شاخه درخت.

چڵ : ا. ضربان و نبض درد، زنش درد زخم و غیره.

چل : چهل.

چڵاسك : ا. نیم‌سوز هیمه و چوب.

چڵاك : ا. نهال.

چلانن : م. فشردن، چلاندن، فشردن و آب گرفتن.

چلاو : ا. چلو، چلاو.

چلاووکه‌واو : امر. چلوکباب.

چڵپانن : م. مکیدن پستان وسیلهٔ بچه، مکیدن با صدا.

چڵپاو : ص، ا. لجن، منجلاب، پس‌آب، آب کثیف.

چڵپ و لێس : لفت و لیس.

چڵپه : اصـ. صدای ناشی از مك زدن.

چلچرا : ا. چلچراغ، چهلچراغ.

چل‌چنگ : امر. شانه.

چلفرِه : ص. گوشت سرخ شده.

چڵك : ا. چرك، کثافت، مادهٔ جراحت، آلودگی.

چڵکاو : ص مر. چرکاب، پس‌آب، آب کثیف.

چڵکاو خوه‌ر : ص فا. گدا صفت.

چڵکتاو : ص مر. چرکتاب.

چڵك مه‌رده : ص. چرك مرده.

چڵکن : ص نسب. چرکن، چرکین، کثیف، آلوده.

چڵم : ا. مُف. آب بینی، چلم.

چلمسین : م، (ز). پژمردن گل و گیاه، پلاسیدن.

چڵمن : ص نسب. چلمن، بی اراده، زودباور، ساده.

چلمه‌رده : ا. اهرم، تیری که پشت در گذاشته می شود، ستون سقف.

چڵمه‌له‌ته : ص، ا. مغز هسته میوه نارس.

چلۆ : ا. برگ درخت بلوط که برای خوراك زمستان حشم جمع آوری می شود.

چلوسك : نک. چلێسك.

چلۆن : چطور؟ چگونه؟

چلۆنها : گه گاه، گاه گاه، اتفاقی.

چڵ و چێو : چوب و چغل.

چلووره : ا. آویزه یخ.

چلووك : نک. چڵکن.

چله : ا. چله.

چله‌بڕ : زمانی از سال که لك لك به لانه‌اش باز می گردد.


چلچرا

چله بووچك : چهل روز دوم زمستان.

چله پایه : ا. تاب بازی.

چله پچووك : نک . چله بووچك.

چڵه پۆیه : ا. بلندترین نقطه درخت.

چله خانه : ا. چله خانه.

چله‌دار : بچه‌ای که سن آن از چهل روز کمتر است.

چڵه‌دان : ا. سنگدان پرندگان.

چڵه‌ك : ص. شکمو، شکم‌پرست.

چله گه وره : چهل روز اول زمستان.

چڵه کیان : م. پریدن از خواب، پریدن از ترس ناگهانی.

چڵه کیایره : (ه)، نک . چڵه کیان.

چله‌ورچ : از بیستم دیماه تا پنجم اسفند.

چڵه‌وەزێ : ا. جزغاله.

چلیان : م. درست درآمدن کار، توانا بودن به انجام کار.

چڵێس : نک . چڵه‌ك.

چڵێسك : ا. نیمسوز چوب.

چما : گویا، توگو، گویی.

چمائه‌یژی : نک . چما.

چمان : نک . چما.

چم چم : ا. گیوه تخت چرمی.

چم‌چم : ا. قاشق چوبی.

چمچمه : کفش چوبی.

چنار : ا. چنار.

چنارسان : امر. چنارستان.



چنار

چنا که : ا. چانه، زنخ.

چناکه‌دان : م. پر حرفی کردن.

چنا که شکیاگ : ص. وراج، پر حرف، پرچانه.

چنا که لێدان : نک . چناکه‌دان.

چنچك : ص، ا. دانه بوداده، دانه برشته.

چندراو : نک . چنراو.

چنراو : امف. بافته، تنیده، تابیده.

چنکی : زیرا.

چنگ : ا. چنگ، چنگال، پنجه.

چنگ : ق. مشت، ظرفیت یك مشت.

چنگاڵ : نک . چنگ.

چنگاڵ : ا. چنگال.

چنگانه : ا. نوعی چنگال که با آن عسل از کوه در آورند.

چنگ که‌فتن : م. به چنگ آوردن، به چنگ افتادن.

چنگ گرتن : م. چنگ گرفتن، چنگ‌زدن.

چنگ مریەم : امر. چنگ مریم.

چنگنه : ا. نوعی کنه.

چنگۆڵ : نک. چنگ.

چنگەپۆپێ : نزاع با چنگ و ناخن.

چنگەڕووکێ : امص. خساست، فرومایگی، پستی.

چنگنەسەره : ص مر. سرژولیده «کنایه».

چنگەڕینێ : نک. چنگه ڕووکێ.

چنگه کرێ : امص. خساست، باچنگ و زحمت بسوی هدفی رفتن.

چنگه وشکێ : نک. چنگه رووکێ.

چنۆك : ص. شکمو، چشم گرسنه، شکموی چشم گرسنه.

چنەو : ق. چون، مثل، مانند.

چنەیی : ا، (ز). مهمل، بیهوده، بیمعنی.

چنیا : نک. چنیاگ.

چنیاگ : امف. بافته، چیده، چیده شده مانند میوه چیده شده از درخت.

چنیاگ : امف. بافته، تنیده، تابیده.

چنیك چنیك : ا، (با). الوان، رنگارنگ.

چنین : م. بافتن، تنیدن.

چنین : م. چیدن «میوه».

چنین : م. بریدن و زدن سرشاخه‌دار و درخت.

چنین : م. انتخاب کردن، گلچین کردن.

چنین : م. زدن، تراشیدن، چیدن «پشم».

چنینەوه : م. چیدن، ورچیدن، جمع کردن «میوه از زمین».

چۆ : ا. چوب، چوب دستی.

چۆ : (ه). اشاره بدور، آنجا.

چو الوو : نک. چاله‌که.

چواڵه : ا. چغاله، چقاله.

چواڵه بادام : امر. چغاله بادام.

چۆبەچۆ : ص. مطابق، طابق‌النعل بالنعل، برابر.

چۆپ : ا. دروغ.

چۆپ چۆپان : زمانی از بهارکه رشد علف چنان باشد که شبانگاه چوبدستی در آن اندازند و بامداد نیابند.

چۆپڕ : ص، (ز). کور، نابینا.

چوپوق : ا. چپق، پیپ.

چوپوق

چۆپی : ا. رقص چوبی.

چۆپیك : ص، (ز). نادان، بی شعور، کم عقل، احمق.

چۆتاش : ص شغل. نجار.

چوتورمه : ا. آشوب، اغتشاش.

چوچڵه : ا. چوچوله، کلیتوریس.

چۆخ : نک. چۆخه.

چوختی : ص. آدم چغر و سخت جان.

چۆخك : نک. چۆخه.

چۆخه : ا. چوخه، چوخا، پارچه مخصوصی است که از پشم تابیده گوسفند بدست آمده و از آن چوخه ورانك لباس مخصوص کردی درست می شود.

چودەن : ا. چدن.

چۆڕ : ق، ا. قطره، اندکی از مایعات.

چوڕ : ا. پاسخ، جواب.

چوڕ : ح مصـ. سپیدی، سفیدی.

چۆڕ برکردن : م. خشك کردن کامل، تمام کردن مایعات.

چورت : ا. چرت.

چورت : ا. چرتکه.

چورت : ا، (ه). کلون، تیر پشت در، کلن.

چۆرتان : ا، (ز). کشك.

چورتان : م. ماشه تفنگ را کشیدن، لو دادن، چیزی را ناخودآگاه بر زبان آوردن.

چورتاندن : نک. چورتان.

چورتانن : نک. چورتان.

چورت دان : چرت زدن.

چورتك : نک. چۆر.

چورتکه : ا. چرتکه.

چورتم : ا. چرت، خواب کوتاه، غفلت.

چورته : امصـ. حرکت، جنبش، تکان، لرزه.

چورخ : ا، (ز). چرخ چاقو تیز کنی.

چۆڕه : اصـ. صدای چك چك آب.

چۆڕه : تسلسل قطرات آب از یك منبع، قطره قطره.

چۆڕیان : م. چکه کردن، چکیدن آب از یك منبع.

چوریسك : ا، (با). جرقه.

چوست : ص. چست، چالاك، زرنگ، چابك، فرز.

چوشتیر : نک. چتوور.

چوغورد : دره با صفا، دره پر درخت.

چۆغه : نک. چۆخه.

چۆف : ا. چوب، چوبدستی.

چۆق : ا. لرز.

چۆقاندن : لرزاندن بیماری مالاریا یا ترس آدم را.

چۆقانن : نک. چوقاندن.

چۆقل : ا، (ز). پا.

چۆقه : نک. چۆق.

چۆقیان : م. لرزیدن از لرز و تب بیماری مالاریا یا ترس.

چۆقین : نک. چوقیان.

چۆك : ا. زانو.

چۆك دان : م. زانوزدن، سر زانو نشستن.

چوکڵه : ا. چوب، قطعه چوب، قطعه چوب کوچك.

چوکڵه شکانن : م. کارشکنی کردن.

چوکڵه شکێن : ص فا. آشوبگر، فتنه‌جو، دو بهم زن.

چوکڵه شکێنی : ح مصـ. دو بهم زنی، فتنه‌جویی، آشوبگری.

چوکڵه چزێ : ح مصـ. آتش افروزی


چورخ

بچه، برپایی آتش کوچك.
چۆکەلە : ص مصغ. کوچولو.
چۆگە : نک . چاگە.
چۆڵ : ص. خلوت، کویر، صحرا، بیابان، خلوت صحرا.
چۆڵ بڕ: بیراهەروی،در خفاوخلوت‌رفتن.
چۆڵ بوون: م.خلوت‌شدن، خالی شدن.
چۆڵ چڕ :ص، ا. آواز تنهایی و خلوت.
چۆڵگ : ا. خلوتگاه، آبدستخانه.
چۆڵ کردن : م. خلوت کردن، خالی کردن، تهی ساختن.
چۆڵگە : ا. دشت، بیابان، صحرا، خلوت کویر، خلوتگاه.
چۆڵ و هۆڵ : ص مر. خلوت ، کاملاً خلوت.
چۆڵە چرا : نک . چراووك.
چولەکە : گنجشك.
چۆڵەمە : ا. جناغ، استخوان جناغ، گودی گلو که از وجود استخوان جناغ بوجود آمده است.
چۆڵی : امص. خلوت، تنهایی، انزوا.
چۆم : ا، (ه). جو، جوی، جوب.
چوماق : ا. چماق، چوبدست، واحد یموت، چوبدست.
چوممە : ق، (ز). هیچ.
چۆن : نک . چلۆن.
چۆنکە : چونکه.
چۆنەر : چغندر.

چۆنەربریانی : ص، ا. لبو، چغندر پخته.
چۆنەیی : ص. پهلوان پنبه.
چۆنیاتی : ح مصـ. چگونگی، کیفیت، حال، وضع، چونی، ماهیت.
چوو : ا. مچ پا.
چووار : چهار.
چووار : ص فا. چوبدار.
چوواربەبن : ا. رباعی.
چووار ئاینە : پیراهن ضد گلوله.
چووار بەن : ا. چهار بند.
چووار پا : ا. چهارپا.
چووار پاچکە : نک . چووارپایە.
چووار پاڵوو : امر. مکعب، چهار پهلو.
چووار پایە : امر. چهار پایە.
چووار پەل : امر. چهار بند، چهار دست و پا.
چووارپەل قەوی : ص مر . چهار بند قرص، آدم قوی.
چووارپێ : نک . چووارپا.
چووارچاو : ص مر. اصطلاحی برای مرد دوزنە.
چوارچاو : ص مر. کسی که بسیار دقیق نگاه می کند.
چوارچاو : امر. سگی که بالای چشمهایش لکهای چشم مانندی وجود دارد.
چووار چەرخە : امر. چهارچرخه.
چووار چەقەڵ : نک . چووار پەل.


چۆنەر


چووارپایە

چووارچەنگۆڵە : چهار چنگول.

چووار چێو : امر. چهار چوب.

چووار خرت : امر. بز و گوسفند چهار ساله.

چووار دانگ : ص مر. چهار دانگ، اسب متوسط الاندام.

چووارده : چهارده.

چوواردیوار : ا. چهاردیوار.

چوار ڕێگان : نک. چواررا.

چووار ڕێان : نک. چووار را.

چووار سوو : ا. چهار سو، چهار سوق، چهار راه، چهار سوك.

چووار سووچ : ص، ا. چهار گوش، چهار گوشه مربع، آدم تنومند.

چووار شانە : ص مر. چهار شانه، تنومند.

چووار شەمە : ا. چهار شنبه.

چووار فەسل : چهار فصل.

چووارقەد : ا. چهار قد.

چووار گۆشە : نک. چووار سووچ.

چووارلا : ا. چهارلا.

چووارلۆ : نک. چووارلا.

چووار مشقی : امر. چهار زانو.

چووار مەشقی : نک. چووارمشقی.

چووار مێخە : امر. چهار میخ.

چووارناڵ : امر. چهار نعل، تاخت.

چووارناڵ کردن : م. چهار نعل کردن، چهار نعل رفتن.

چووارە : نک. چووارناڵ.

چووار هەنگڵ : هر چیز خیك مانند كه چهار قسمت اضافی داشته باشد، آدمی كه پرخورده باشد.

چوواریەك : چهار يك، يك چهارم.

چوواندن : م. قضا انداختن نماز.

چووپ : (ز). تسلط، غلبه، زوربگيری.

چووتن : م، (ز). جويدن.

چووچك :ا، (ز).قاشق چوبی.

چوور : ص. شل، لنگ.

چووز : نک. چووزە.

چووزانەوە : م. سوختن محل ضربهٔ شلاق، سوختن بينی در اثر تحريك.

چووزاننەوە : نک. چووزانەوە.

چووزە : ا. جوانه.

چووزەدان : م. جوانه زدن.

چووزەرە : ا. جوانه نازك گياه.

چووزەڵە : نک. چووزەرە.

چووگان : ا، (ز). عصا، چوبدستی.

چوولەمە : نک. چوڵ.

چوون : ح ربط. چون، وقتی، هنگامی.

چوون: م. رفتن، طی کردن.

چوونەخەو : م. خواب رفتن، خوابيدن.

چوونەژێر : م. اقرار کردن، زير بار رفتن.

چوونەسەر : م. سرآمدن، تمام شدن.

چوونە شوێنەو : م. دنبال كسی يا گاری رفتن.

چوونەقەرەوڵا : م. قراول رفتن، بزخوکردن، سنگر گرفتن.
چوونەوە : برگشتن، مراجعت.
چوونەیەك : م. هم رفتن، جمع شدن، تو هم رفتن.
چوویی : (ز). گذشته، سپری شده.
چوێ : ا، (ز). زخم.
چوێ شیەی : م، (ه). غش کردن، بیهوش شدن، ضعف کردن.
چوێدار : ص نسب، (ز). زخمی، زخمدار.
چوێشکە : گنجشك.
چویك : نک . چوێشکە.
چوێل : ص. اسب سگدست.
چە : از ادات استفهام، چه، چی؟
چە : یکی از علائم تصغیر مانند «بازارچە».
چە : ح ربط، چه.
چەبت : ا، (ز). کلاهك بلوط.
چەبوونی : نک . چۆنیاتی.
چەپ : ا. چپ، مقابل راست.
چەپ : ص. نادرست، ناراست، کج، معوج.
چەپ : ص. وارونه، واژگون.
چەپ : ص. چپ چشم، احول.
چەپ : ص. آنکه با دست چپ کار کند.
چەپ : طرفدار مارکسیسم.
چەپاڵە : ا. کف دست، اندازه کف دست از هر چیزی، سیلی.
چەپانن : م. چپاندن، تپاندن، انباشتن.
چەپاو : ا. چپاول، غارت، تاراج، یغما، چپو.
چەپاو کردن : م. چپاول کردن، غارت کردن.
چەپاو کەر : غارتگر.
چەپچەپ : ص. پیچ پیچ.
چەپخول : ص مر. چپ چشم، احول.
چەپك : ا. دسته، باقه، بافه.
چەپکوتان : م. کف زدن، دست زدن، تأیید، تصدیق.
چەپکوتانن : نک . چەپکوتان.
چەپکە : نک . چەپك.
چەپڵ : ا، (ز). بازو، دست.
چەپڵاو : نک . چەپاو.
چەپڵە : اص. صدای دست به هم زدن.
چەپلەر : ص. چپ دست.
چەپڵە ڕێزان : شادمانی و پایکوبی، دست زنی، کف کوبی.
چەپڵە کوتان : نک . چەپکوتان.
چەپڵە لێ دان : نک . چەپکوتان.
چەپلێدان : نک . چەپکوتان.
چەپوانە : ق. برعکس، برخلاف، از سوی دیگر، معکوس، وارونه.
چەپ و چەوێڵ : کج و کوله.
چەپ و ڕاس : چپ و راست، از همه طرف.

چەپۆغان : م. کار کردن در نهان.

چەپۆك : ا. توسری.

چەپۆکان : نزاع بادست، جستجو بادست.

چەپۆڵە : ا. پنجه، دست، دست و پنجه کوچك بچه حیوانات گربه‌سان.

چەپە : نک . چەپلەر.

چەپە : نک . چەپك.

چەپە : ا. طناب یا وسیله‌ای که با آن دستهای اسب را بندند.

چەپە : پاروی قایق.

چەپەر : ا. چپر.

چەپەر : ا. چاپار، پُست.

چەپەربەن : ا. پارچه‌ای که برای گرم نگاهداشتن چپ و راست به سینه بسته می شود.

چەپەڵ : ص. کثیف، آلوده، ناپاك، نجس.

چەپەڵ : ص. تخم‌مرغ فاسد.

چەپەڵی : ص نسب. نجاست، کثافت، مدفوع، بدی.

چەپەوانە : نک . چەپوانە.

چەپی : نک . چۆپی.

چەت : ا، (ز). کوزل، باقیمانده خرمن، مانع.

چەتارە : ا، (ز). پارچه ابریشمین.

چەتاڵ : ا. تکیه‌گاه برای تیراندازی، سه پایه، دو شاخه.

چەتاوەڕوو : ص مر. بی شرم، بی حیا، پررو.

چەت‌تێ‌خستن : مانع به وجود آوردن.

چەت‌تێ‌کەوتن : مانع در انجام کاری به وجود آمدن.

چەتر : ا. چتر.

چەتر کردن : م. چتر زدن، چتر کردن، فیس و افاده کردن.

چەترەقە : ا. نوعی گرده.

چەتری : چتری.

چەتفە : ا. عمامه کردی، دستار عربی.

چەتڵەمەز : ص. حیله گر، زیرك.

چەتن : ص. دشوار، سخت.

چەتۆر : ص. کارد و چاقوی کند زنگ زده.

چەتوون : ص. فضول، پر گو، کسی که در هر کاری اظهار نظر می کند.

چەتە : ص، ا. یاغی، گردنه‌گیر.

چەتیو : ص، ا، (ز). دختر یتیم، یتیمه.

چەچ : مخفف چنگال، دست بزبان بچه.

چەخماخ : ا. چخماخ، چخماق، فندك.

چەخماخە : ا. سائقه، سایقه، آذرخش.

چەخماق : ا. فندك.

چەخەر : ا، (ز). نشان، نشانی، نشان از چیزی در راه مانند تابلو.

چەرا : امص. چرا، تعلیف.

چەراگا : ا. چراگاه، مرتع، علف‌زار.

چەراندن : نک . چەرانن.

چەتر

چەتری

چەرانن : چراندن، چرانیدن.
چەرچی : چرچی، عطار، دوره گرد.
چەرخ : ا. چرخ، دوچرخه، فلك، ارابه، روزگار، دَور.
چەرخان : نک . چەرخانن.
چەرخاندن : نک . چەرخانن.
چەرخانن : چرخاندن، چرخانیدن، چرخ دادن.
چەرخ خواردن : م. چرخ خوردن، به دور خود چرخیدن، گشتن.
چەرخ‌دان : نک . چەرخانن.
چەرخ‌لەچەمەردەراوردن : کنایه از آزاراندن.
چەرخی : ص نسب. چرخی، گرد، مدور، چرخ کرده.
چەرخیان : م، نک . چەرخ‌خواردن.
چەرخین : نک . چەرخیان.
چەرداخ : ا. کپر.
چەردە : ا. چرده، بام، فام، رنگ صورت.
چەرس : ا. چرس.
چەرم : ا. چرم.
چەرمسی : ص. پژمرده.
چەرمسین : م. پژمردن.
چەرمقین : م. کنفت و چین و چروك‌دار شدن پارچه.
چەرمگ : ص، ا. سفید.
چەرمگی : ح مص. سفیدی، سپیدی.
چەرموو : نک . چەرمگ.
چەرمە : (ھ)، نک . چەرمگ.
چەرمەچەقاڵتە : لاغر و پیر «کنایه».
چەرمەسەرێ : ح‌مص. کتك کاری.
چەرمەڵانە:ص.کوچك‌وسفید مانند بچه.
چەرمەکۆ : ا. مشته، چرم کوب.
چەرمێڵە : ص. سفید گونه.
چەرمێنە : ا. سفیده.
چەرمێنە:ص نسب. ساخته‌ازچرم،چرمین.
چەرەز : ص، (ز). غذای لذیذ، طعام خوش مزه.
چەرەس : ا. خشکبار.
چەرەند : ص. چرند، بیهوده، یاوه، سخن بیمعنی، مهمل، مزخرف، چرت و پرت.
چەرەندە : چرنده.
چەرەن و پەرەن : چرند و پرند.
چەریان : م. چریدن.
چەرین : نک . چەریان.
چەسپ : ا. چسب، چسپ.
چەسپان : چسبان، تنگ.
چەسپان : ص. چسپاندن، چسپانیدن.
چەسپانن : نک . چسپان.
چەسپناك : چسپناك، چسبناك.
چەسپیاگ : افا. چسبیده، متصل.
چەسپیان : م. چسبیدن، چسپیدن.
چەسپین : م. نک . چەسپیان.
چەش : نک . چەشە.


چەرخ

چەشتن : م. چشیدن، متحمل شدن، مزه کردن، مزمزه کردن.

چەشتە : نک . چەشە.

چەشتەخوەر : ص فا. چشته خوار، چشته خور.

چەشکە : نک . چەشە.

چەشکە کردن : نک . چەشتن.

چەشمئەناز : ا. چشم انداز، منظره.

چەشم داشت : چشم داشت، امید، انتظار، امیدواری.

چەشمە : ا. چشمه.

چەشمەکی : ا.عینك.

چەشن : ص، افا. نقش، مانند، مثل.

چەشنی : ا. چاشنی.

چەشە : ص. مزه، طعم، لذت.

چەشە : ص، ا. حیوان شکاری «سگ یا باز» که شکار را خود می خورد.

چەشە : ا. طعمه، طعمه دام.

چەشە بوون : م. چشته خور شدن، چشته خوردن، ازچیزی لذت بردن و باز در پی آن آمدن.

چەشەخوەر : نک . چەشتەخور.

چەشە کردن : م، نک . چەشتن.

چەشین : م، نک . چەشتن.

چەعف : ا، (ز). چشم.

چەعفك : ا، (ز). عینك.

چەغر : ص. چغر، چغل.

چەفت : نک . چەپ.

چەفتوور : ص. اریب، قناس.

چەفتە : ا. چوب بست.

چەفتەڕێز : حلقه در، چفته ریزه.

چەفتەکەڵ : گاو چهار سال.

چەفتەووڕاسە: چپ وراست آهنی یاچوبی.

چەفتی : ح مصـ. کجی، ناراستی، نادرستی، چپی.

چەفیە : ا. عمامه کردی ابریشمین.

چەق : ص، ا. قسمتی از گوشت که در اصطلاح رگ و پی گویند و ناپزاست.

چەق : ا. وسط، میان، «چەقڕێگە».

چەق : آدم مُصَر، چغر از رو نرو.

چەقالە : ا. چغاله، چقاله.

چەقاڵتە : ص. فرتوت، پیر و لاغر.

چەقانن : م. فرو کردن، فرو بردن.

چەقانە : ا. چغانه.

چەقاوەسوو : آدم مصر، چغر.

چەقچەقە : ا. قاشقك آسیا.

چەقنای : نک . چەقانن.

چەقۆ : ا. چاقو.

چەقوکێش : ص فا. چاقوکش.

چەقە : ص. حرف زور بی منطق.

چەقەبی : بید خودرو.

چەقەچەق کردن : چانه زدن.

چەقەخانە : ا. سالن سخنرانی، مجلس مشاوره.

چەقەسۆنێ : پُرحرفی، وراجی، چانه بازی.

چەقەسوو : ص. پرحرف، وراج، چانه باز.

چەقەڵ : ا. شغال.

چەقەڵ : ص. لاغر، ضعیف.

چەقەڵ : ا. پا، پایه.

چەقەن : ص، ا. زمین سخت و سنگلاخ.

چەقەنە : چغانه، بشکن.

چەقیان : م. فرو رفتن، تپیدن.

چەقین : نک . چەقیان.

چەك : ا. چك، سیلی، توگوشی، کشیده، تپانچه.

چەك : ا. چك بانکی.

چەك : ص. کفش پاره.

چەکاندن : نک . چەکانن.

چەکانن : م. مك زدن.

چەکانن : م. فشردن ماشه تفنگ.

چەکدار : ص فا. مسلح.

چەکمە : ا. چکمه.

چەکنای : نک . چەکانن.

چەکوچ : ا. چکش.

چەکوش : ا. چکش.

چەك و پووش : داروندار، اثاث البیت.

چەکەرە : ا. جوانه، دانه در حال سبز شدن.

چەکەرە دان : م. جوانه زدن.

چەکەرەشکێن : ق. هنگام شخم زمین.

چەکەرە کردن : م. جوانه زدن.

چەکەرە هێنان : نک . چەکەرە کردن.

چەکەنە : افا. مکنده.

چەکەور : ا. بوی سوختن چربی.

چەکیت : ا. کت.

چەل : ا. نوبت.

چەل : ا. توان، امکان.

چەلاخ : ص. اسب چابك و ناآرام.

چەلاو : ا. آبگوشت، کله پاچه.

چەلانن : م. چلاندن، چلانیدن، فشردن، فشار دادن.

چەڵتك : ا، (ز). جوال کوچك.

چەڵتووك : ا. شلتوك، چلتوك، پوستهٔ برنج.

چەلووز : ص. گدای درزن، گدای زبان دراز، گدایی که با صدای بلند گدایی میکند.

چەلەك : ص، (با). چهار پای رهوار.

چەڵەم : ا. جناغ، دوشاخه چوبی.

چەڵەمە : نک . چەڵەم.

چەڵەمەشکانێ : جناغ شکستن.

چەلەنگ : ادا و اطوار.

چەلەنگ : ص، (ز). زیبا و قشنگ.

چەلیان : م. توانستن، گنجیدن، جای گرفتن.

چەم : ا. لم، راه، روش، چم و خم.

چەم : ا. خم، پیچ و تاب.

چەم : ا، (ه). چشم.

چەم : ا. جو، جوی، جویبار.

چەماندن : نک . چەمانەوە.



چه‌مچك

چه‌مچیر

چه‌ماننه‌وه : خَم كردن، دوتا كردن.

چه‌ماو : خیار چنبر نازك.

چه‌ماوه : خم، خمیده.

چه‌مپا : ا. چمپا، چاماپا، برنج چمپا.

چه‌مپال : ا، (ز). سربار، بار كوچكی كه روی بار اصلی گذاشته می شود.

چه‌مپل : ا، (ز). دست از شانه تا انگشتان.

چه‌مچك : ا. قاشق.

چه‌مچه : نك . چه‌مچك.

چه‌مچیر : ا، (ز). انگور سیاه.

چه‌مك : ا. مفهوم، معنی، مدلول.

چه‌مۆڵه : باز كردن انگشتها به علامت تنفر روبه دیگری.

چه‌م و خه‌م : چم و خم، راه و رسم.

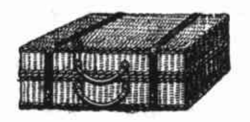
چه‌موور : ص. حرف نشنو.

چه‌مووش : ص. چموش.

چه‌مه : كمان چوبی الك، قاب، الك، كمان و قاب دایره زنگی.

چه‌مه : ا، (ه). سرچشمه.

چه‌مه‌دان : امر. چمدان، جامه‌دان.



چه‌مه‌ره : ا. موسیقی عزا، شیون و گریه دستجمعی زنان در عزا.

چه‌رمه‌ره : ص، ا. چوب تری كه دوسر آن بهم رسیده باشد.

چه‌ره‌مه خه‌یار : امر. خیار چنبر.

چه‌مه‌ره لێدان : م. طبل عزا زدن، موسیقی عزا زدن.

چه‌مه‌ن : ا. چمن، سبزه.

چه‌مه‌نزار : امر. چمنزار، مرغزار، مرتع.

چه‌مه‌و دما : ح مصـ. نگران، ناراحت، مشوش.

چه‌میاگه‌وه : امفـ. خم، خمیده، دوتاشده.

چه‌میانه‌وه : م. خم شدن، دولا شدن، خمیدن، كج شدن.

چه‌میله : ا، (ز). خیار چنبر نازك.

چه‌مین : نك . چه‌میانه‌وه.

چه‌ن : ح اضـ، ق. چند؟ قدری، اندكی، اندی، چقدر؟

چه‌ن : ا، (ه). سوزن.

چه‌ن : ا، (ز). چانه، زنخ.

چه‌ناكه : ا. چانه، زنخ.

چه‌ناكه‌مڕیا : ص، (ه). وراج، پرحرف، روده دراز، پرچانه.

چه‌ناگه : نك . چه‌ناكه.

چه‌ناگه دان : چانه زدن، پرحرفی كردن، روده درازی كردن.

چه‌ناگه درێژ : نك . چه‌ناكه‌مڕیا.

چه‌نتك : ا، (با). دستمال سفره، بقچه‌ای كه توشه در آن گذارند.

چه‌نته : ا. چنته، كیسه.

چەنچووز : ص. خسیس، لئیم.

چەند : نک . چەن .

چەندان : ق. چندان.

چەند وچوون : چند و چون، کم و کیف.

چەنگ : ا، (ز). دست و پنجه آدمیزاد، بال و پرندگان.

چەنگاڵ : ا. چنگ، چنگول، چنگال.

چەنگەك : ا. چنگك، قناره، قلاب.

چەنە : نک . چەناکە.

چەنەباز : نک . چەناکەمڕیا.

چەنەوەر : نک . چەناکەمڕیا.

چەنێ : چقدر؟

چەنی : ا، (ھ). سوزن.

چەنی :(ھ)، (با). در معیت، همراه.

چەنی : (ھ). چطوری.

چەنی : (ھ). چرا؟

چەو : ا. شن، ماسه، ریگ.

چەوا : (با). چطور، چگونه، چرا؟

چەواشە : ص. سرگردان، گیج.

چەوت : نک . چەپ.

چەوتانەوە : نک . چەمانەوە.

چەوتە : راه کوهستانی.

چەوتەکەل : نک . چەفتەکەل.

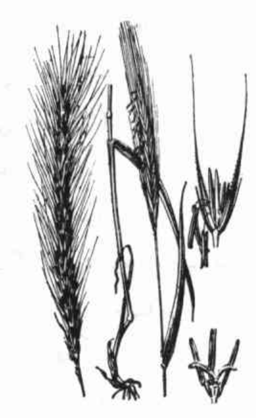
چەوتی : نک . چەفتی.

چەودەر : ا. چاودار.

چەور : ص. چرب، روغنی، سنگین‌تر.

چەورە : ا. دستمال.

چەنگەك



چەودەر

چەورە : ص. بی حیا، بی شرم، فضول.

چەورەسان : ا. چربی که روی سنگ چاقو تیز کنی مالیده می شود.

چەورەچلیك : چرب و کثیف، کثیف، چرب و چیلی.

چەوری : ا. چربی.

چەوسان : م. خسته کردن، دواندن و از پای در آوردن.

چەوگان : ا. چوگان.

چەولگ : ص. راه شن ریخته شده، ریگزار.

چەوەدنیا : ا. آخرت، آن دنیا، دنیای دیگر.

چەوەل : مانده از آخور.

چەوەنەر : ا. چغندر.

چەوێڵ : ص. کج، ناراست، خَم.

چەهچەهە : اص. چهچهه.

چەهرە : نک . چار.

چەنی

چی : از ادات استفهام، چه.

چیٚ : (ﻫ). اینجا.

چیٚ : ص، (با). خوب.

چیا : ا. کوه.

چیا : ص. سرد.

چیاگ : ص. سرد، هرچیز سرد.

چیامان : نک . چایمان.

چیامانی کردن : م. چایمان کردن، سرما خوردن.

چیایی : ا. کوهستان.

چیٚ بوون : م. خوب شدن.

چیٚ بوون : چشته خور شدن.

چیت : ا. چیت.

چیت‌په‌رده : نک . چیٚخ.

چیت‌جا : ا. حجله.

چی جك : گنجشك، جوجه مرغ.

چی چك : نک . چی چك.

چیچکه : ا. نرمه گوش.

چیچه : (ﻫ). پستان.

چی‌چی‌له : نک . چیچکه.

چیٚخ : حصارنی.

چیرِ : نشان خشم، نشان دادن دندان به علامت غضب، تقلید.

چیٚر : ص. چیره، مسلط، غالب.

چیٚر : ق. زیر.

چیٚر : ا. دوست و برادر.

چیرپیٚ : ا. نی و سرشاخه که برای پوشاندن بام خانه قبل از اندود کردن بکار می برند.

چیٚر پیاڵه : ا. نعلبکی.

چیٚرت : ا، (ز). مدفوع پرندگان، چلغوز.

چیٚر قلیانی : امر. ناشتایی، صبحانه، زیر قلیانی.

چیٚر و به ریٚ : (ﻫ). آستانه، آستان.

چیروٚك : ا. داستان، قصه، سرگذشت.

چیٚر و میر : دوست و برادر.

چیٚر و یٚچن : ا، (ﻫ). دغله، آنچه پس از بوجاری در طبق میماند، ته مانده خرمن، دانه و ریزه‌سنگ جهت خوراك پرندگان.

چیٚره : ص. چیره، مسلط، غالب.

چیٚره : ا. چهره، صورت.

چیٚره : امص. چرا، تعلیف.

چیٚره‌خه‌ر : ص مر، امر. زیرانداز، فرش.

چیٚره‌یی : ا. صورتی.

چیٚژیله : ا. گنجشك.

چیٚشت: ا. آش، غذای مایع پخته.

چیٚشتن : م. چشیدن، مزه کردن.

چیٚشته : نک . چه‌شه .

چیٚشته نگاو : ق. چاشتگاه، نزدیك ظهر.

چیٚشکه کردن : چشیدن، مزه کردن.

چیك : ا، (ز). لك چشم.

چیٚ کردن : م، (با). خوب کردن، بهبود بخشیدن، درست کردن.

چـێ کـردن : م. چشتـه خـور کـردن، خوراندن.

چیلکه :نک . چوکلە.

چێکه : (ه). اینجا، از اینجا.

چێڵ : ا. ماده گاو.



چێڵ : ا. ماده کبك.

چێل : ا، (ز). قطعه سنگ.

چیلان : قفل و کلید.

چیلانگەر : چیلنگر، چیلانگر.

چێڵك : ا. چوب نیم سوخته.

چێڵ کرِ : ص. کرچ.

چیلکه : ا. هیمه، هیزم.

چیلکه چنێ : جـمـع آوری پـوش و پلاش، جمـع آوری سرشاخه جهت آتش.

چیلەك : ا، (ز). ماده گاو.

چیلی : ا. کبك ماده.

چیم : ا. چمنزار، مرغزار، مرتع.

چیمەن : ا. چمن، مَرغ، علف جار.

چیمه نزار : امر. چمـنزار، مرغزار، علفزار.

چین : ا. چین، آژنگ، تا.

چین : ا. چین، کشور چین.

چینچینك : ا، (ز). وشگون، نیشگون.

چینك : نک . چێروێچن.

چینکۆ : لعابی، ظرف لعابی.

چینه : ا. چینه، دیوار گلی.

چینه کردن : م. چینه کردن، برچیدن دانه وسیله پرند گان.

چینی : ص نسب. چینی.

چینی بەنزەن : چینی بند زن.

چێو : ا. چوب.

چێوار : ص فا. چوبدار.

چێوبەس : امر. چوب بست.

چێوپەمه : امر. چوب پنبه.

چێوتاش : نجار.

چێوجەڵە : امر. چوب شکنجه.

چێودەسی : امر. چوبدستی، عصا.

چێوشەقه : امر. چوب زیر بغل.

چێوکاری : ح مص. چوبکاری.

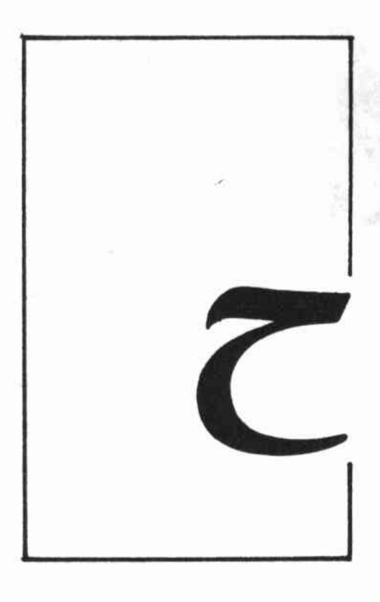
چێکڵە : ا. چوب. قطعه چوب، قطعه چوب کوچك.

چێوکوت : پر بودن محلی از جمعیت خارج از ظرفیت، کتابی، مملو، پُر.

چێوەتەقێ : امص. جستجو، ریشەیابی، پی‌جویی.

چێوەلێ : امص، (ه). گذشته، پیشتر.

چێڵ



ح : ح

حاتۆر : ا، (ز). چوب گچ کوب.

حاته : احاطه.

حاجت : ا. حاجت، نیاز، احتیاج.

حـاجت : ا. وسیلـه، حـاجت، اسباب منزل.

حاجی : حاج، حاجی.

حاجی بایف : (با)، ا. چغاله، چقاله.

حاجی ڕەشك : امر. پرستو.

حاجی لەق‌لەق : ا. لك‌لك.

حاچه : ص، ا. دوشاخه.

حادسه : افا. حادثه، اتفاق، واقعه، پیش آمد تازه.

حازر : افا، ص. حاضر، آماده، مستعد، موجود، مهیا.



حاجی لەق‌لەق

حازر جوواو : ص مر. حاضر جواب.

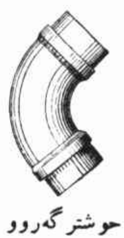
حازری : ا. حاضری.

حاسڵ : ا. حاصل، نتیجه، خرمن، سود.

حاسڵ خێز : ص فا. حاصلخیز، بارور، برومند.
حاش : ص، (ز). بی‌فایده، بی ثمر، غیر لازم، غیر ضروری.
حاشا : ق، ا. حاشا، مبادا، هرگز، انکار.
حاشا کردن : م. انکار کردن، منکر شدن.
حاشیه : ا. حاشیه، کناره.
حافز : افا. حافظ نگهبان، حارس، از بَردارنده.
حافز : ص، ا. کور.
حاکم : افا، ص، ا. حاکم، فرماندار، والی، استاندار.
حاڵ : ا. وضع، کیفیت، سلامتی.
حاڵ : ص، ا. سرخوشی، مستی، خلسه.
حاڵەت : ا. وضع، کیفیت، سلامتی.
حالی بوون : م. حالی شدن، فهمیدن، دریافتن.
حامڵە : افا، ص، ا. حامله، آبستن.
حان : ص. دنیا دیده، باتجربه.
حەجران : ا، (ز). بلاء، مصیبت، ناراحتی، محنت، درد و غم.
حجله : ا. حجله.
حرس : ا. حرص، آزمندی، غیظ.
حس : امصـ. حس، دریافت، درك، ادراك، احساس.
حسکه : ا. تفنگ دست ساز، تفنگ سرپُر.
حش : ا. خرس.



حشك : ص. خشك.
حشکەبەر : دیوار سنگی بدون ملات.
حفز کردن : م. حفظ کردن، نگهداشتن.
حکمەت : امصـ. حکمت، دانش، فلسفه، معرفت، پند، اندرز، طبابت.
حل : ا. هل.
حل و گوڵ : هدیه، هدیه عاشقانه.
حل حلی : ص. دمدمی، بی اراده.
حلیب : ص. مورد پسند، انتخاب شده، منتخب.
حمام : ا. حمام، گرمابه.
حمامچی : افا. حمامی، گرمابه‌دار.
حوب : ا. حَب، قرص، حَبه.
حورس : ا. غیظ، حرص.
حورمەت : ا. آبرو، عزت، احترام، حرمت.
حوّری : ا. حور، حوری، فرشته.
حوزوور : امصـ. حضور، پیشگاه، خدمت، نزد، درگاه، آستان.
حوزە یران : ماه ششم سال.
حوشتر : ا. شتر، اشتر.
حوشتر گەروو : ا. شتر گلو.



حوشتر گەروو

حۆل : ا. غول.

حۆل بوون : م. هاج و واج شدن، گیج شدن.

حول حولی : نک . حل حلی.

حولووك : ا، (با). آلو، آلوچه، گوجه، گوجه بهاره.

حولویسك : ا، (با). شیردان.

حولووك : ص، (با). صاف، نازك.

حوله : ا. پشکل شتر.

حولیچەك : آلو، آلوچه، گوجه بهاری.

حولی : ا، (ز). آلو، آلوچه، گوجه بهاره.

حولی : ص، (ز). صاف، نازك.

حونجی کردن : م. هجی کردن.

حونەر : ا. هنر.

حوود : ا. کاسه سفالین لب پریده.

حەبس : امص. حبس، زندان، محبس، دستاق، سیاەچال، ندامتگاه.

حەبە : ا. حَبه، دانه، کلوخه.

حەبیشاندن : م، (ز). زیاد خوردن با عجله، تپاندن.

حەبی : ا، (ز). پنبه، پنبه نزده.

حەپش : ص. کت و گنده، احمق، کودن و قوی بنیه، درشت اندام و بی شعور.

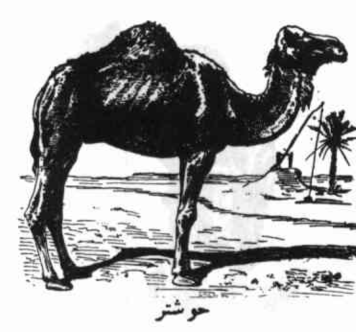
حەپلۆس : نک . حەپش.

حەپۆل : نک . حەپش.

حەپە : اصـ. صدای سگ، وق وق.

حەپەحەپ : نک . حەپە.

حەپەسان : م. سرسام گرفتن، بهت



حوشتر

حوشتر مرغ : ا. شتر مرغ.



حوشترەوان : ص، ا. شتربان، ساربان.

حوقۆق : ا. حقوق، مواجب‌ها، شهریه‌ها، دعاوی، امتیازات، مزدها، مطالبات، عوارض.

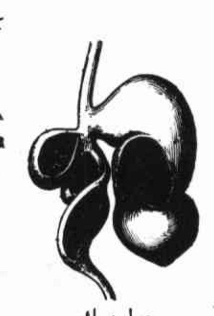
حۆقە : ا. حُقه، فریب، شعبده، بامبول، مکر.

حۆقە : ا. وزنه.

حۆقەباز : ص فا. حقه‌باز، فریبکار، شعبده‌باز، نیرنگ باز.

حوکم : ا. حُکم، امر، دستور، فرمان.

حوکوومەت : امص. حکومت، دولت، فرمانروایی.



حولویسك

زدن.
حەپەساو : سرسام گرفته، بهت زده.
حەپەنگ : ص. نَدان، نفهم، احمق، بی شعور.
حەپی : غوزهٔ پنبه.
حەتا : ح اضـ. حتّی، تا.
حەتار : ا. گچ کوب «آدم».
حەتم : ص. حتم، واجب، لازم، اجباری، قاطع، حتمی.
حەتمی : ص نسبـ. حتمی.
حەج : امصـ. حج.
حەجامەت : حجامت، خونگیری.
حجم : ا. حجم، گنجایش، ظرفیت، اندازه.
حەچاندن : پارس کردن سگ، سلیطه گری کردن زنان.
حەج و لوور : وق وق و زوزه سگ.
حەچە : ص، ا. بُز نَر، بز پیش آهنگ گله.
حەچەل : ا. گیر، گرفتاری، ورطه، مهلکه، معرکه.
حەد : ا. حد، اندازه، مرز، مجازات شرعی.
حەدئەقەل : حداقل، کمترین، مینیمم.
حەدس : امصـ. حدس، گمان، خیال، تخمین، برآورد، فرض.
حەراج : امصـ. حراج، مزایده.
حەرارەت : ا. حرارت، گرما، گرمی، تندی، تیزی.
حەرام : ا. حرام. ممنوع، غیر مجاز، ناروا، ناشایست.
حەرامزادە: ص مر. حرامزاده.
حەربلین : م، (ز). گره خوردن طناب.
حەرف : حرف، واژه، کلمه، سخن، گفتار، اختلاف، اعتراض.
حەرماندن : م، (ز). کثیف کردن، آلودن.
حەرەکەت : حرکت، جنبش، تکان، فعالیت.
حەرەکەتدان : م. حرکت دادن، به فعالیت واداشتن، به جنبش درآوردن.
حەرەم : ا. حرم، زیارتگاه، حرمسرا، اندرونی، بَست.
حەری : ا. گل.
حەریر : ا. حریر، ابریشمین، پرنیان.
حەریرە : ا. حریره.
حەریف : ص. حریف، رقیب همکار، هم زور، هماورد، یار، هم پیاله.
حەز : امصـ. حظ، لذّت، کیف، عیش، عشرت، خوشگذرانی، سعادت.
حەزکردن : م. حظ کردن، حظ بردن، لذت بردن، کیف کردن.
حەزلێ کردن : م. دوست داشتن، خوش آمدن، عاشقانه.
حەژ : (با)، نک. حەز.
حەژمەت : ا. غم، غصه، اندوه.
حەسار : ا. حصار، دیوار، قلعه، درز، بارو، باره، نرده.
حەساندنەوە : م. خستگی از تن کسی بدر کردن، راضی شدن از گذران

کاری.

حەسانن : نک . حەساندنەوە.

حەسانەوە : م. کامیاب شدن، آسودن، خستگی از تن کسی در رفتن، راضی شدن از گذران کاری.

حەساو : ا. حساب، شماره، علم ریاضی، علم عدد.

حەسبە : ا. حصبه، تب روده.

حەسپن : ص. واله، شیدا، پاك باخته.

حەستەم : ص. دشوار، سخت.

حەسحەس : عسس، شبگرد.

حەسرەت : ا. حسرت، افسوس، دریغ.

حەسوو : ص. حسود.

حەسەد : ا. حسد، رَشك.

حەسیا : ص. کامیاب، راضی، خوشنود.

حەسیان : نک . حەسانەوە.

حەسیر :ا. حصیر، بوریا.

حەسیرباف : افا. حصیرباف.

حەش : خرس ماده.

حەشار : ا. پناهگاه شکارچی، کومه.


حەشار

حەشاردان : م. پنهان کردن، قایم کردن.

حەشت : (ز). هشت.

حەشتێ : (ز). هشتاد.

حەشر : امص. حشر آمیزش، روز جزا، رستاخیز، قیامت، نشست و برخاست، معاشرت.

حەشر و حەلەلا : داد و قال، فریاد و فغان، شلوغی، هیاهو، کولی بازی، هنگامه.

حەشرەلاّ : نک . حەشروحەلەلا.

حەشەری : ص نسب. حشری، شهوانی، شهوت پرست.

حەشەم : ا. حشم، دارایی، مال و منال، موکب.

حەشیش : ا. حشیش، بنگ، چرس.

حەشیفاندن : م، (ز). نوشتن.

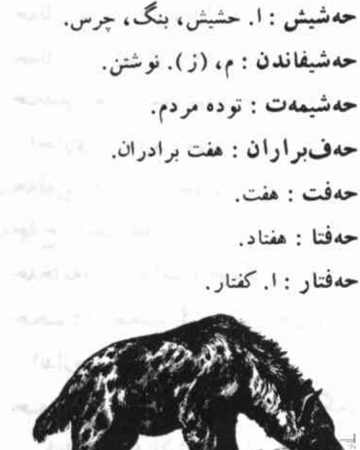
حەشیمەت : توده مردم.

حەفبراران : هفت برادران.

حەفت : هفت.

حەفتا : هفتاد.

حەفتار : ا. کفتار.



حەفتاو : هفت آب.

حەفتسین : هفت سین.

حەفتە : هفته.

حەفتەبیجار : ترشی هفته بیجار.

حەفتی : (ز). هفتاد.

حەفتێ : (ز). هفته.

حەفجۆش : ص مر، امر. هفت جوش.

حدف خوان : ا. هفت خوان.

حەفخەت : ص مر. هفت خط، دورو، دغلکار.

حەفرەنگ:ص‌مر.هفت رنگ،چندرو.

حەفرەنگیله : ا. سبز قبا.



حەفك : ا، (با). گرده، پشت بام.

حەفی : ا. افعی، اژدها.

حەفیان : ص. پرخور، شکم باره.

حەق : ص. راستی، درستی، حقیقت.

حەق : ا. عدل، داد، انصاف، خدا، پروردگار.

حەق : ا. حق، سزا، مزد، پاداش، سهم.

حەق : مالکیت، قانونی.

حەقحەقکەرە : امر. مرغ شب، مرغ حق، شباهنگ.

حەقگیر : ص مر. مزدبر، مزدور.

حەقەو سەنن : م. حق گرفتن، تلافی کردن، به پاداش رساندن.

حەقەوسێن : ص فا. انتقام گیرنده.

حەقێقەت : امص، ا. حقیقت، راستی، درستی، واقعیت، خدا.

حەکایەت : ا. حکایت، داستان، قصه، سرگذشت، افسانه.

حەکیم : ص. حکیم، دکتر، دانشمند، فیلسوف، طبیب.

حەگال : ا. عقال.

حەل : ا. وقت، زمان، گاه.

حەڵاڵ زادە : ص مر. حلالزاده.

حەلان : ا، ص، (با). قطعه سنگ بزرگ.

حەلاندن : م. ذوب کردن، آب کردن.

حەلاننەڤە : م. صاف کردن، پالودن.

حەڵقە : ا. حلقه، دایره، گروه، اجتماع، چَنبر، دَور.

حەڵقەبە گوێش : ص. حلقه بگوش، برده، بنده، غلام.

حەڵقەپێکان : م. حلقه زدن، حلقه بستن.

حەڵقەدان : نک . حەڵقەپێکان.

حەل کردن : م. حَل کردن، گشودن.

حەلو : ا. آلوچه.

حەڵووا : ا. حلوا.

حەلووکە : ا. آلوچه، گوجه.

حەڵەبی : حلب، حلبی.

حەلەزوون : ا. حلزون.



حەلەسە : معرکە، غوغا، هیاهو، هنگامه.

حەلەسی : نک . حەلەسە.

حەلەکس : اصـ. کیش، صدا برای تحریك سگ به حمله.

حەلەلا : نک . حەلەسی.

حەلەلا کردن : م. غوغا کردن، هنگامه بپا کردن، مرافعه راه انداختن.

حەلیم : ا. حلیم.

حەلیووچەك : (با)، نک . حەلووکە.

حەماڵ : ص. حمال، باربر.

حەمامْ : ا. حمام، گرمابه.

حەمامچی: افا. حمامی، گرمابەدار.

حەمایەڵ : ا. حمایل.

حەمتز: ا،ص،(ز). الاغ کوچك زرنگ.

حەمکە : ا. همه، تمام، کل مجموع، گشت.

حەملە : ا. حمله، یورش، هجوم، تك، شبیخون.

حەمڵە کردن : م. حمله کردن، هجوم بردن، یورش کردن.

حەموو : نک . حەمکە.

حەمەدەشین : امص. ترقی، پیشرفت، رشد نمو.

حەمەرەمزێ : توی هم رفتن، جنگ و جدال لفظی.

حەمێ : نک . حەمکە.

حەن : ا. جا، مکان، نقطه.

حەنا : درحق، در مقابل.

حەندەف : ا، (ز). تپه کوچك.

حەنەك : ا، (ز). گپ، گفتگو، شوخی، حرف.

حەوا : ا. هوا.

حەوادان : م. هوا کردن، پرت کردن، دور انداختن.

حەواق : ا. بلندی.

حەواڵ پرسی : ح مص. احوال پُرسی.

حەواڵە : ا. حواله.

حەواڵە دان : م. حواله کردن، حواله دادن.

حەواڵە کردن : نک . حەواله دادن.

حەوانچە بوون : م. پرت شدن، معلق شدن در هوا.

حەوایی : ص نسب. هوایی.

حەوت : هفت.

حەوتا : هفتاد.

حەوتە : هفته.

حەوتەوانە : نک . حەف براران.

حەوتی : ا، (ه). هفته.

حەوتیار : ا. گفتار.

حەوتیر : امر. هفت تیر، اسلحه کمری.

حەوتیر

حەوحەو : اص. صدای سگ.

حەوز : ا. حوض، استخر، آبگیر، آب انبار.

حەوزخانە : امر. حوض خانه.

حەوزە : ا. حوزه، منطقه، قلمرو، مقر.

حەوسەڵە : ا. حوصله، بردباری، شکیبایی، صبر، تحمل.

حەوش : ا. حیاط، حصار.

حەوشێ : نک . حەوش.

حەوق : ا، (ز). پله، نردبان،گرفتاری.

حەوقبوون : م. گرفتار شدن.

حەول : کوشش.

حەولە : ا. حوله.

حەیا : حیاء، شرمساری، آزرم.

حەیا چوون : م. بی شرم شدن.

حەیتە : اص. جیغ، صدای نازك، فریاد زن عصبانی.

حەیتە : ص. آدم سرسری.

حەیچەنەك : اص. جیغ، صدای نازك.

حەیران : ص. حیران، سرگردان، سرگشته، خیره، متحیر.

حەیزە : امص. اسهال، شکم روش.

حەیزەران : ا. خیرزان، نَی.

حەیشۆ : نک . حەیا.

حەیف : امصـ. حیف، افسوس، دریغ، ستم، جور، اتلاف.

حەیوان : ا. حیوان، جانور، جاندار.

حیجران : نک . حجران.

حێچ : ص. یاغی، نافرمان.

حیز : ص. بد چشم، هیز.

حیز : ص. مفعول، نامرد.

حێشتر : ا. شتر، اشتر.

حیشی : بافته طناب مانند پهن، نوار.

حیل : ا. هل.

حیله : ا. حیله، مکر، فریب، حقه، نیرنگ.

حیله باز : ص فا. حیله باز، حقەباز، فریبکار.

حین : ا. حین، گاه، وقت، زمان، لحظه، آن.

حیوەت : ا. ترس، بیم، هراس.



حیل

خ

خ : خ
خا : خانم، خاتون، بانو، خاتو بانو.
خا : ص. پیروز، مظفر، منصور، عالی.
خا : ا. تخم مرغ، تخم پرنده.
خاپاندن : م. گول زدن، فریب دادن، مشغول کردن و کاری را انجام دادن، سر بچه را گرم کردن.
خاپۆره : ح مص. خاك بازی بچه‌ها.
خاپوور : ص. منهدم، نابود، خراب، ویران، پخش و پلا.
خاپه‌رۆك : ص مف. پس مانده، باقی مانده، مانده از هر چیز.
خات : خانم، خاتون، بانو.
خاتر : ا. خاطر.
خاتر جه‌م : ص. خاطر جمع، دل آسوده، بی تشویش، مطمئن، آسوده خاطر.
خاتر گرتن : به خاطر کسی کاری انجام دادن.
خاتوون : نک . خات.
خاته : نک . خات.
خاج : ا. خاج، صلیب، چلیپا.
خاچ : نک . خاج.
خاچرگان : ا، (ز). سه پایه آهنی، سه پایه.
خاد : نک . خات.
خادم : ا. خادم، مستخدم، خدمتگزار،

خاج

نوکر.

خار : ا. خار، تیغ.

خار : ص. خوار، ذلیل، پست، سرافکنده، تحقیرشده.

خار : ص. کج، نامیزان، اریب.

خار : ا. غار، کنده.

خار : ص. چپ چشم.

خاران : م. پختن کوزه و سفال در کوره، دباغی کردن چرم، آماده شدن برای انجام کار.

خاراندن : نک . خاران.

خاراو : ص. پخته، از کار در آمده، چرم دباغی شده، سفال پخته.

خاربین : م. کج شدن.

خارج : ا. خارج، بیرون، برون.

خارجی : ص نسب. خارجی، اجنبی، بیگانه.

خارخار : ص. قطعه قطعه، پاره پاره.

خارسك : ا. زن گبر، زن مسیحی.

خارش : امص. خارش.

خارشت : نک . خارش.

خارکەن : ص فا. خارکن.

خارووف : ا، ص، (ز). کاسه سفالی لب پریده.

خارووك : ا، (ز). کفش یا چارقی که از پوست گیاهان درست شود.

خارن : م. نوشیدن.

خارەت : ا. غارت.

خاری : ح مص. کجی، ناراستی.

خارین : نک . خاران.

خاریو : نک . خاراو.

خازبینی : نک . خازگینی.

خازگار : ص فا. خواستگار، طالب، خواهان ازدواج.

خازگینی : ح مص، (ز). خواستگاری.

خازما : مخصوصاً، به ویژه.

خازی : ا، (ز). آرزو.

خاس : ص. خوب، نیك، نیکو، درست، صحیح، سالم، مفید، معقول، زیبا، قشنگ، پسندیده، ممتاز، بهبود یافته.

خاسه : ح مص. نیکی، نیکویی، خوبی، نیکوکاری، احسان، مهربانی.

خاسه : ص. مخصوص، ویژه، خاص.

خاسەکی : ویژه، مخصوص.

خاسەو بوون : م. بهبود یافتن، خوب شدن.

خاسەیی : ویژه، مخصوص، خاص.

خاسی : نیکی، نیکویی، خوبی.

خاسیەت : ا. خاصیت، اسم، طبیعت، خوی.

خاش : ا، (ه). قاچ، قاش، پارەای هندوانه یا خربزه.

خاشاڵ : ا. آشغال.

خاشخاش : ا. خشخاش.

خاشه : ا. گیاهی از دستهٔ اسپرسها تیره پروانەوارن، اسپرس.

خافڵ : ص. غافل، ناآگاه.

خافڵ بوون : م. غافل شدن.

خافڵگیر : ص فا، ص مف. غافلگیر.

خافۆ : ا. کنار، دور، اطراف.

خاڤ : ص، (ز). خام، نتابیده، مانند ابریشم خام و مانند چرم خام.

خاڤك : ص، (ز). پاره، پاره پاره، پاره پوره، ظرف لب پریده.

خاڤلو : ا. هوله.

خاك : ا. خاك، زمین، گرد و خاك، سرزمین، ناحیه، منطقه، خشکی، قبر.

خاکبازی : ح مص، خاکبازی.

خاکرێز : ص مف. خاکریز.

خاکسار : ص مر. خاکسار، ذلیل، فروتن.

خاك نشین : ص. خاکسترنشین، بی مایه، فقیر، ندار.

خاکشیر

خاکشیر : ا. خاکشیر.

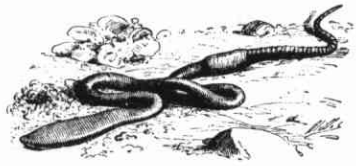
خاکوپا : ا. پناه.

خاك و خوّل : گرد و خاك، گرد و غبار.

خاکه : ا. خاکه، خرد شده هر چیزی.

خاکه : پشه خاکی.

خاکه وه‌ره : ا. کرم خاکی.



خاکه‌لێو : ا. ماهی از سال.

خاکه‌لێوه : زمانی پس از زمستان و آغاز بهار که علف تازه سر از خاك در می آورد.

خاکه‌مشار : امر. خاك اره.

خاکه ناز : امر. خاك انداز.

خاکی : ص نسب. خاکی، زمینی، ارضی.

خاکی : ص. فروتن، فانی.

خاگ : ص. خام.

خاڵ : ا. خال، لك، نقطه، تك خال، خال ورق.

خاڵبه‌ڵه‌ك : گاهی به اردیبهشت ماه گفته می شود.

خاڵدار : افا. خالدار.

خالس : ص. خاص، ناب، پاك، بی غم، بی غش.

خاڵ کوتان : م. خال کوبیدن.

خالوان : قوم و خویشان مادر.

خاڵۆ : ا. خال، خالو، دایی.

خاڵۆزاگ : امر. دایی زاده، پسر دایی.

خاڵۆژن : امر. زن دایی.

خاڵ و مێڵ : امر. نقش و نگار.

خاڵ و مێڵ رشتن : نقش و نگار زدن، صورت را آرایش کردن.

خاڵی : ص. خالی، تهی، عاری، بلا تصدی، اشغال نشده.

خاڵی کردن : م. خالی کردن، تهی کردن، دزدیدن.

خاڵیگا : امر. تهیگاه.

خام : ص. خام، نپخته، ناشی، بی تجربه، نرسیده، نارس.

خام : ا. پاجوش، شاخه جوان پای درخت.

خاما : دختر دم بخت.

خامبا : امر. خام باد، ورمی که در نتیجه کار نکردن در اعضاء پیدا

می شود، ورمی که در نتیجه کار پس از استراحت زیاد در اعضاء پدید می آید، تکبر، غرور بی‌جا.

خامۆش : ص. خاموش، ساکت، نابود، بی فروغ، فرو خفته.

خامۆش کردن : م. خاموش کردن، فرو کشتن.

خامۆشی : ح مصـ. خاموشی، سکوت، گنگی، بی‌زبانی.

خامه : ا. خامه، سرشیر.

خامه : ا. قلم.

خامینه : ا، (ه). چارق.

خان : ا. خان.

خان خانی : ح مصـ. خانخانی، ملوك الطوایفی، ده‌ره‌بیگی.

خاندان : ا. خاندان، خانواده، دودمان.

خاندانه : ا. محصل، شاگرد، مدرسه.

خانك : ا، (با). میز یا تخته‌ای که نان روی آن پهن می کنند.

خانگ : ا. خانه، منزل.

خانم : ا. خانم، زن، زوجه، خاتون، همسر، عیال، مادر، بانو، فاحشه.

خانم باز : ص فا. خانم باز، جنده باز.

خانۆچكه : امصغ. خانه کوچك.

خان و مان : ا. خانمان، طایفه، قبیله، دختر شوخ و شنگ.

خانوو : ا. خانه، منزل، محل سکونت، سرا، بیت، دار، مأوی، اتاق.

خانه : نک . خانوو.

خانه بگیر : گرفتن کسی را در خانه خود.

خانه خراب : ص مر. خانه خراب، دربدر، آواره.

خانه خراو : نک . خانه خراپ.

خانه خۆی : امر. خانه خدا، صاحب خانه.

خانه خۆیگ : نک . خانه خۆی.

خانه‌دار : ص فا، ص مر. خانه‌دار.

خانه‌دان : نک . خاندان.

خانه‌زا : ص مر. خانه‌زاد.

خانه‌شاری کردن : م. دست بسر کردن.

خانه‌قا : ا. خانقاه، خانگاه، دیر، صومعه.

خانه گا : نک . خانه‌قا.

خانه گومان : ص‌مر. بد گمان، مشکوك، مظنون.

خانه گی : ص نسب. خانگی.

خانه نشین : ص‌فا. خانه نشین، گوشه نشین، منزوی.

خانه‌واده : ا. خانوار، خانواده، خاندان، اهل بیت، فامیل.

خانوار : ا. خانوار.

خانی : ح مصـ. خانی، امیری.

خانی : ص نسب. خانی مانند زراعت خانی، یا منزل خانی.

خانی : ا. آشپزخانه.

خانی : ا، (با). خانه گلی.

خاو : ص. خام، نتابیده مانند خامه و ابریشم خام، شل.

خاوان : ا، م. گول زدن، خام کردن، فریب دادن.
خاوانن : نک . خاوان.
خاو بوونەوە : شل شدن، وارفتن.
خاو پەڕ : ص‌مر. نخی که زیاد تابیده نیست.
خاو کری : ص. پروار.
خاو خەیزان : زن و بچه، اهل و عیال.
خاوە : ا. مالیات و سرانه‌ای که به ناروا گرفته شود.
خاوە خاو : نرم نرم، آهسته آهسته، شل.
خاوەن : ص. صاحب، مالك، دارنده.
خاوەن ماڵ : ص‌مر، امر. صاحبخانه، خانه خدا، مالدار، ثروتمند.
خاوێر : ص. خواب و بیدار.
خاوێن : ص. خالص، پاك، تاب، تمیز، بدون عیار.
خاوێنی : ح مصـ. پاکی، تمیزی، خلوص، طهارت.
خایانن : م. زمان طول کشیدن انجام کار.
خاین : ص. خائن.
خایە : ا. خایه، بیضه، تخم.
خایە و مایە : سر به سر، معامله بدون استفاده.
خبرە : ص. خبره، آگاه، مطلع، بصیر، کارشناس، اهل فن.
خبرەیی : ح مصـ. خبرگی، مهارت، تخصص.
خپ : ص، ا. خپ، ساکت، بیصدا، بیهوش، بی حرکت.
خت : اصـ. پشت، صدا برای راندن گربه.
ختك : ا. گربه.
ختکێ : ا. غلغلك.
ختکێ دان : م. غلغلك دادن.
ختلێ : نک . ختکێ.
ختووکە : ا. خواب اعضاء.
ختە : نک . خت.
ختێ : ا، گربه.
ختێ : ا. غلغلك.
ختیلکە : نک . ختکی.
خجڵ : ص. خجل، شرمسار.
خجڵ : ص. نیمه کاره، ناتمام.
خجڵ : ص. مشغول، سرگرم.
خدووك : نک . ختکێ.
خدێ : ا. عادت، انس.
خڕ : ص. گشاد، برای چیزهای گرد مانند کلاه گفته میشود.
خڕ : ا. گرد، مدور، کره‌ای.
خڕ : ا. قلوه سنگ.
خڕ : ا. بخته، گوسفندنر سه تا چهار ساله.
خڕ : ا. سراشیبی شنی.
خراپ : ص، (ه). خراب، بد، ویران، فاسد، تباه، ضایع.
خراپی : ح مصـ. خرابی، فساد، تباهی، بدی، ویرانی.
خراپیای : م، (ه). خراب شدن، فاسد شدن، بد شدن، از کار افتادن، ویران شدن، تباه شدن.

خراپ : نک . خراب.

خراپه : نک . خرابی.

خراپی : نک . خرابی.

خراو : ص. خراب، ضایع، بد، ویران، تباه، مست، فاسد، لوس، شکسته، متروکه، اوراق، گند، ناسزا، ناشایست، دشنام.

خراو کردن : م. خراب کردن، ویران کردن، تباه کردن، ضایع کردن.

خراو وتن : م. بد گویی کردن، دشنام دادن، بد گفتن، فحش دادن.

خراوه : ص. خراب، خرابه.

خراوی : نک . خرابی.

خرپ : ا. ریگزار، زمین سخت.

خرپ : اص. صدای شکستن جسم سنگین مانند درخت.

خرپه : اص. صدای نفس شخص خوابیده.

خرت : ا. گرد، مدور، کره‌ای.

خرت : ا. بز نر دو ساله.

خرت : سال.

خرتك : ا، (ز). مچ، مفصل، مفصل مچ.

خرتکه : نک . خرتك.

خرتۆڵ: ص. گرد، اصطلاحی برای آدم بسیار چاق.

خرت و پرت : خرت و پرت، کاچار، کاچال، خرد ریز.

خرت و مرت : گرد و گوشت آلود.

خرتەڵ : نک . خرتۆڵ.

خرتەڵە : نک . خرتۆڵ.

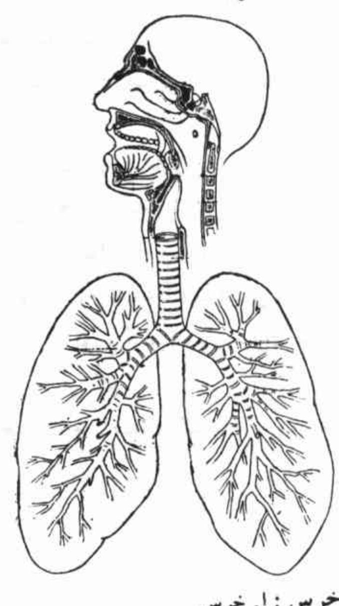
خرچه : ا. خربزه نارس.

خرخاڵ : ا. خلخال، پای اورنجن.

خرخر : اص. خرخر.

خرخرووك : ا. تیله.

خرخره : ا. خرخره، قصبةالریه، نـای، نای گلو.



خرس : ا. خرس.

خرسەك : ا. قالی خرسك.

خرش : ص. نازا.

خرشك : کرم موجود در خشکبار.

خرفت : ص. خرفت، خرف، کودن، کند ذهن، بیهوش، فساد عقل در نتیجه پیری.

خرك : ا، (ز). پاره سنگ.

خر کردن : م، (ز). جمع کردن، سرهم کردن، فراهم آوردن.

خرکەك : ا. پاره سنگ.

خرمانن : م. چیزی را با صدا خوردن.

خرموّته : ا. غضروف.

خرمه : اصـ. صدای دهان هنگام خوردن دانه یا سبزی یا قند.

خرندوول : ا، (ز). آغز، ماك.

خرنگ : اصـ. صدای بهم خوردن سکه.

خرنگ : ص. زن زیبا.

خرنگه : اصـ. صدای زینت آلات زن و اسب.

خرنووك : نوعی مازو.

خروێلکه : ا. آبله.

خورووسه‌ك : ا. خروسك، مرضی که غالباً کودکان به آن مبتلا می شوند و سبب تورم گلو شود و صدای مبتلا تغییر می کند.

خرِه : اصـ. صدای کاغذ، یا پوست خشك شده.

خرِه به‌ر : امر. قلوه سنگ.

خرِه سه‌نگ : نک. خرِه به‌ر.

خره‌فان : م. خرفت شدن بدلیل کبرسن.

خره فیاگ : ص. خرفت، گول، ابله، کودن.

خره‌فیو : نک. خره فیاگ.

خرِه کوچك : نک. خرِه به‌ر.

خرِی : خرید.

خریکاندن : م، (ز). کشیدن چیزی بر روی زمین.

خریکین : م، (ز). لغزیدن، سرخوردن.

خرین : ا. بلغم، اخلاط.

خز : ص. لیز، سرازیری لغزان.

خزان : نک. خزانن.

خزاندن : نک. خزانن.

خزانن : م. لغزاندن، سردادن.

خزای : م، (ه). خزیدن، لغزیدن، سرخوردن.

خزگه : امر. لیزگاه، جایگاه لیز، سرسره.

خزم : ا. قوم، خویش، کس و کار، منسوب.

خزمایه‌تی : ح مصـ. قومی، خویشی، نسبت، نزدیکی.

خزمه‌ت : ا. خدمت، کار، مأموریت.

خزمه‌تکار : ص شغل. خدمتکار، نوکر، کلفت.

خزن : ا. سنگچین.

خزنای : (ه)، نک. خزانن.

خزنه : افا. خزنده.

خزیان : م. خزیدن، سریدن، سرخوردن، لیز خوردن.

خستن : م. انداختن، پرت کردن، دور انداختن.

خستنه‌وه : م. پس انداختن، زاییدن حیوانات حرام گوشت.

خستنه‌یه‌ك : م. جور کردن، بهم انداختن.

خشان : نک. خشاندن.

خشاندن : م. کشیدن آرام، لغزاندن، کشیدن روی زمین.

خشانن : نک. خشان.

خشت : ا. خشت.

خشت برِین : م. خشت زدن، خشت

مالیدن، خشت درست کردن.

خشت پێژ : ص فا. خشت زن، خشت مال.

خشت پێژان : نک . خشت برین.

خشت مالّ : نک . خشت پێژ.

خشت مالّین : نک . خشت برین.

خشته‌ك : ا. خشتك.

خشتی : ص نسب. خشتی، چهار گوشه.

خشر : ا، (ز). زر و زیور زنان و اسبان.

خشرووك : امصـ، (ز). خارش، خارش اگزمایی بچه.

خشك : ا. هزار پا.



خشکه : نک . خشك.

خشکه : اصـ.صدای لغزیدن آرام چیزی یا حیوانی.

خشلّ : نک . خشر.

خشنه : نک . خزنه.

خشنای : (ه)، نک . خشاندن.

خشه : اصـ. صدای بسیار آرام پا، صدای لغزیدن آرام حیوان یاچیزی.

خشه‌خش : اصـ. خش خش.

خشیان : خزیدن، لغزیدن، سرخوردن، سریدن.

خشیای : (ه)، نک . خشیان.

خشینه‌ك : ا، (ز). اثر کشیده شده چیزی بر روی زمین.

خفتان : ا، (ز). قبا.

خلّاف : ا. غلاف، جلد خنجر و شمشیر و مانند آن.

خلّاف : امصـ. غفلت، فراموشی، نادانی.

خلّافاندن : م. غافل کردن، گول زدن، فریب دادن.

خلّافانن : نک . خلّافاندن.

خلّافنای : نک . خلّافاندن.

خلّافیان : م. غافل شدن، فراموش کردن، گول خوردن، فریب خوردن.

خلالووچك : ا. خرخره، قصبه‌الریه، نای، گلوگاه.

خلالووك : نک . خلالووچك.

خلانه : ا. جای گودی که میوه‌هایی مانند لیمو و پرتقال در آن نگاهداری می شود.

خل بوونه‌وه : م. گرد شدن، غل خوردن.

خلّت : ا. تفاله، بلغم، اخلاط.

خل کردنه‌وه : م. گرد کردن، مدور کردن.

خلنزه‌ر : ا، (ز). مارمولك.



خلّه تانن : گول زدن، فریب دادن.

خفتان


خنجەر

خلّه تنای : (ه)، نک . خله نانن.

خلّه‌تیا : امف. مغبون، فریب خورده.

خلّه تیان : م. گول خوردن، فریب خوردن، غافل ماندن.

خلّه تیای : (ه)، نک . خلّه تیان.

خلەو بوون : گرد شدن، راه رفتن اشخاص فربه «کنایه»، گرد شدن در حرکت مانند گرد شدن گلوله برف در حرکت روی برف، غل خوردن.

خله و تله : کج و راست، رفتن مستانه.

خلەو کردن : چیز گردی را به حرکت در آوردن، غل دادن.

خلیّ : ا. قاقا، قاقالی‌لی.

خلیچك : ص، (ز). آدم وارفته، آدم شل و بیحال.

خلیّره : ص، ا. گرد، مدور.

خلیّرەو بوون : م. غل خوردن، گرد شدن، گلوله شدن در حرکت.

خلیّرەو کردن : م. غل دادن، گرد کردن، حرکت دادن.

خلیسکانن : لغزاندن، سراندن.

خلیسکه : ا. پیاز.

خلیسکیان : لغزیدن، سرخوردن، لیز خوردن.


خلیف

خلیف : ا، (ز). کندو.

خلیّف : ا. پوست، جلد، غلاف، پوست مانده پس از دگردیسی حشرات و خزندگان.

خلیّنکه : ا. سرگین غلطان.

خمخمك : ا، (با). منخره، سوراخ بینی.

خناف : ا، (با). شب‌نم.

خنانەوه : م. نرم خندیدن، خندیدن آهسته.

خنج و خوّلّ : ص. جمع و جور، کوچك و زیبا.

خنج و منج : نک . خنج و وخوّلّ.

خنجووك : نک . خنجەر.

خنجەر : ا. خنجر، دشنه.

خنجەره : ا. سنگی که در کنار قبر به علامت مرد بودن مرده قرار داده می شود.

خنچگان : ح مص.نشسته زانو به بغل.

خنچکه : رفتن با ناز، سر پنجه رفتن.

خنچه : نک . خنچکه.

خنکاندن : م. خفه کردن.

خنکانن : نک . خنکاندن.

خنکاو : ص‌مف، ا. خفه.

خنکیاگ نک . خنکاو.

خنگلین : م، (ز). شلیدن، لنگ زدن.

خنەخن : ص. آهسته، آرام، تمج مج.

خنینەوه : نک . خنانەوه.

خوّ : خود.

خوّ : ا. خو، خوی، خصلت، عادت، خلق، رفتار.

خوا : خدا، خدای، آفریدگار، پروردگار، کردگار، یزدان، ایزد.

خوا : ا. نمك.

خواپەرەس : ص فا. خداپرست، متقی، دیندار.

خواجه : ص. خواجه، خصی.

خواجه بەیار : امر. خواجه بیدار، کوبه، آهنی که جهت خبرکردن صاحب خانه به در کوبند.

خواجەنشین : دو سکوی دو طرف دروازه که در گذشته محل نشستن دربان بوده است.

خواحافزی : امر. خداحافظی.

خواداد : ص مف. خداداد.

خوا دان : ا. نمکدان.

خوار : ص. خوار، پست، ذلیل، حقیر، بی اعتبار، خفیف، تحقیرشده.

خوار : ص. کج.

خوار : پایین.

خواردن : م. خوردن، آشامیدن، ساییده شدن، فرسوده شدن، تلف کردن.

خواردنەوە : م. آشامیدن.

خواردەس : ص‌مر. پایین دست، مقام پایینتر.

خواردەمەنی : ص. خوردنی، خوراکی، قابل خوردن.

خوارزا : امر. خواهرزاده.

خوارگ : پایینتر.

خوارگین : پایین‌ترین.

خوارن : (ز)، نک . خواردن.

خواروو : پایین.

خوار و بار : ا. خواربار، ارزاق، خوراکی.

خوارەمرێ : آشوب، آشفتگی.

خواری : کجی.

خواز : ا. خوازه، خواسته، میل، آرزو، خواهش.

خواز بینی : ح مص. خواستگاری.

خوازتن : نک . خواستن.

خوازتەمەنی : ا. عاریه.

خوازگار : ص فا. خواستگار، طالب زناشویی.

خوازگاری : ح مص. خواستگاری، طلب زناشویی، طلب، خواست، خواهش.

خوازگه : امف، ا. خواسته، طلب شده، مال، ثروت، دارایی، آرزو، میل، مایملك.

خوازمەنی : نک . خوازگاری.

خوازه : امص. خواهش، خواست، میل، رغبت، آرزو.

خوازه لۆك : ص‌مر. کسی که از مردم زیاد چیز بخواهد، بسیار خواه.

خوازین : م. خواستن، طلب کردن، به زنی گرفتن.

خواس : نک . خواست.

خواست : ا. خواست، میل، اراده، مشیت، انتخاب، قصد، آرزو، اشتیاق، تقاضا، ادعا.

خواستن : م. خواستگاری کردن، به زنی گرفتن.

خواستەمەنی : نک . خوازتەمەنی.

خواشناس : ص فا. خداشناس.

خوا گرتوو : ص مف. گرفتار بلا شده، خدا غضب کرده.

خوان : ا. خوان، طبق چوبی بزرگ.

خواناس : نک . خواشناس.

خوانچه : ا. خوانچه، طبق، سفره کوچك.

خوا نووس : ا. سرنوشت، مقدر.

خوانه : ا. میز یا تختهای که نان روی آن پهن کنند.

خوانه خوازه : خدا نخواسته، خدای نخواسته.

خوانه‌کا : نعوذبالله، خدای نخواسته، خدانکند.

خواوەن : خداوند، خدا، پروردگار، صاحب، مالك.

خواوەند : نک . خواوەن.

خواهش : نک . خوایش.

خواهشت : نک . خوایش.

خوایش : امصـ. خواهش، خواست، درخواست، میل، رغبت، آرزو، تقاضا، انتظار، تمنی.

خوا هەوری : امر. نمك سنگ.

خوای : م، (ه). خندیدن.

خۆبان : ص. ناامید، مأیوس.

خوبزە : ا. نوکر.

خۆبین : ص فا. خودبین، مغرور، متکبر، خودپسند.

خۆبەردان : م. جلو خود را رها کردن، زیادەروی کردن.

خۆ پارێستن : م. دوری کردن، حذر کردن، پرهیز کردن.

خۆپان : ا، (ز). خرابه، ویرانه.

خۆپەرەس : ص فا. خودپرست، متکبر، خودخواه.

خۆپەسەن : ص فا. خودپسند، خودخواه، خودبین.

خوت : ص. خالی، تهی، آزاد، رها، عاری.

خوتا : خدا، خداوند، یزدان، پروردگار.

خۆتراش : ا. مداد تراش.

خوتن : ص فا . غرغرو، غرغری.

خوت و خاڵی : نک . خالی.

خوتووکە : ا. غلغلك.

خوتە : ا. غر، غرغر.

خوتە خوت : نک . خوتە.

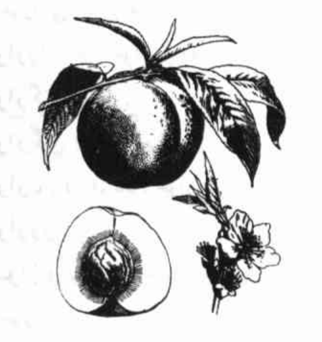
خوتە خوت کەر : نک . خوتن.

خوتە کردن : م. غر زدن.

خوتە کردن : م. اظهار صمیمیت کردن، خود شیرینی کردن.

خوچۆك : ص، (ز). کوچك.

خۆخ : ا. هلو.



خۆخلافکێ : ح مصـ. خود مشغولی.

خۆخوەر : ص فا. خودخور، غصه خور.

خود : خود.

خودا : نک . خوتا.

خۆ دار : ص فا. خوددار، خویشتندار، بردبار، شکیبا، دارای کف نفس.

خۆ داری : ح مص. خودداری، بردباری، شکیبایی، خویشتن‌داری.

خۆ داکوتان : ماندن در جایی برخلاف میل صاحب آن.

خۆ داگرتن : م. قایم شدن، پنهان شدن.

خودان : (با)، نک . خاوەن.

خودان کرن : م، (ز). پروراندن.

خودان مێڤان : ص فا، ا، (ز). مهماندار.

خودانی ماڵێ : صاحب خانه، خانه خدا.

خوداوەن : نک . خوتا.

خودخوا : ص فا. خودخواه، خودپسند، متکبر.

خۆ دزینەوە : م. از زیر کار در رفتن، فرار کردن از مدرسه.

خودێ : (با)، نک . خوتا.

خودی : ص. خودی، آشنا، خودمانی.

خۆر : ا. خورشید.

خوڕ : جاری، جریان تند آب.

خۆڕا : ص. خودرای، یك دنده، سرسخت، خودسر.

خۆراك : ا. خوراك، غذا، طعام.

خۆراکی : امر. خوراکی، خوردنی، قابل خوردن.

خوران : نک . خوراندن.

خوراندن : م. خاراندن، خارانیدن.

خوڕاندن : م. غریدن.

خورانگاز: ص‌مر. آفتاب سوخته.

خورانن : نک . خوراندن.

خواڕو : آب جاری تند.

خۆراوا : ق، ا. مغرب، غروب، هنگام نشستن آفتاب، محل غروب آفتاب.

خوڕایوە : م، (ه). هین کردن، راندن اسب و استر و الاغ.

خوڕای : م،(ه). غریدن، تحکم با صدای بلند.

خۆ ڕایی : ص، ا. مفت، مجانی، بیهوده.

خورپە : ا. الهام، وحی.

خورتووم : ا. خرطوم.

خورج : ا. خرجین.

خورج ئاواری : امر. خرجینی که وسایل آبدارخانه در آن گذاشته می شود.

خورجین : ا. خرجین.

خوڕخوڕ : اصـ.خرخر، صدای نفس سنگین.

خورده گیر : ص فا. خورده گیر، ایرادگیر، نکته گیر.

خۆڕس : ا. طبیعت.

خۆڕست : خودرو.

خورسك : طبیعی.

خوڕش : امص. غرش.

خوڕش کردن : م. غرش کردن.

خورشید : ا. خورشید.

خۆر کەوتن : م. آفتاب زدن، طلوع کردن آفتاب، برآمدن خورشید.

خورما : ا. خرما، رطب.

خورمالوو : ا. خرمالو.



خۆرنشین : ا. مغرب، محل نشستن خورشید.

خورۆرە : ا. کرمهای سفیدی که در میان گوشت و مواد غذایی مانده پیدا می شوند.

خورۆش : ا. خروش، بانگ، فریاد، هیاهو، غرش.

خورۆشاندن : م. به هیجان آوردن، به خروش آوردن، تحریك کردن.

خورۆشیان : م. خروشیدن، فریاد زدن، غریو برآوردن، بانگ برآوردن.

خورروو : امص. خارش.

خۆڕوو : ص فا. خودرو، هرز، علف هرز.

خورووك : ا. غلغلك.

خۆرووەزان : ا. آفتابرو، آفتاب گیر، مشرق.

خورِە : اص. صدای جریان آب.

خۆرە تاو : ا. آفتاب.

خورەم : ص. خرم، شاد، شادمان، خندان، سرسبز، باصفا.

خۆر هەلآت : ا. مشرق، لحظه طلوع خورشید، محل غروب آفتاب.

خوری : ا. پشم.

خوریکە : ا. آبله.

خوریان : م. خورده شدن.

خوریان : م. خاریدن.

خورِین : م. نهیب زدن، غرش کردن، غریدن.

خورین : به خارش افتادن.

خورێن : ا. ناشتایی.

خوز : ا. جای ماهی، خوابگاه زمستانی ماهی.

خۆزگای : ق. کاش، کاشك، کاشکی.

خۆزگە : نک . خۆزگای.

خۆزە : نک . خۆرگای.

خوزەیران : ماه ششم سال.

خوزی : ا. تف، آب دهان.

خوسپ : ح مصـ. عیب جویی، هجو گویی، غیبت، پشت سر گویی.

خوسپ کردن : م. بد گویی کردن از کسی، عیب جویی کردن، غیبت کردن.

خوسپ وێژ : ص فا. عیب جو، غیبت کن.

خوس : ا. فیس، افاده.

خوس کرن : فیس کردن، افاده فروختن.

خوسن : ا. دشنام، فحش، کلام بد.



خوسووسەن : ق. خصوصاً، به ویژه، مخصوصاً.
خوسه : ا. غصه، غم، اندوه.
خوسه دار : ص فا. اندوهگین، غمگین، غصه دار.
خۆسەر : ص. خودسر، خودرای، گستاخ، کله‌شەق.
خۆش : ص. خوش، گوارا، خوشمزه، شاد، شادمان، خرم.
خۆشا : خوشا.
خۆشاب : ا. نوعی کمپوت که با شکر و میوه‌های خشك درست می شود.
خۆشاردنەوه : پنهان شدن، قایم شدن.
خۆشاو : نک. خوشاب.
خۆش باوڕ : ص. خوش باور، ساده، ساده لوح.
خۆش بوون : م. خوش بودن، شاد بودن، شادمان بودن، خرم بودن.
خۆش بوون : م. بالا گرفتن شعله آتش.
خۆش بوونەوه : م. خوب شدن از بیماری، بهبود یافتن.
خۆش بەخت : ص. خوشبخت، نیکبخت، سعادتمند، سعید.
خۆش بەختی : ح مص. خوشبختی، نیك اقبالی، سعادتمندی.
خۆش بەز : ص. چهار پای خوش‌رو، بادپا.
خۆش بێژ : ص‌مر. خوش آواز.
خۆش بین : ص‌فا. خوش بین.
خۆشحاڵ : ص‌مر. خوشحال، شاد، شادمان، خرم، سعادتمند، دلشاد، سرحال.
خۆشحاڵی : ح مص. خوشحالی، شادمانی، بشاشت، نیك بختی، سعادت.
خۆش خۆر : ص‌فا. خوش خو، خوش اخلاق، خوش خلق.
خۆش دەماخ : ص‌مر. خوشحال، سرحال.
خۆش ڕوو : ص‌مر. خوشرو، خنده‌رو، مهربان، زیبا، خوشگل.
خۆش ڕەفتار : ص‌مر. خوشرفتار، نیکوکردار.
خۆش ڕەو : ص‌مر. خوشرو، اسب و استری که در رفتن چابك است.
خۆش زبان : ص‌مر. خوش زبان، شیرین زبان.
خۆش زووان : نک. خوش زبان.
خۆش عەزبان : خوش زبان.
خوشك : ا. خواهر، همشیره، آبجی.
خۆش کردن : م. افروختن آتش، شعله‌ور کردن آتش.
خۆش کۆك : ص، (ز). زیبا، خوشگل، قشنگ.
خوشکه زا : امر. خواهرزاده.
خوشکه زازا : امر. بچه خواهرزاده.
خۆش لێ هاتن : م. خوش آمدن از چیزی کسی را دوست داشتن.
خۆش ناو : ص‌مر. خوش نام.
خۆش مامەڵه : ص‌مر. خوش معامله.
خۆش مەزە : ص‌مر. خوشمزه.

خۆش و بێش : نک . خۆش و بش.
خوش و دشی : ح مصـ. احوال پرسی، چاق سلامتی، خوش و بش.
خۆش ویستن : م. دوست داشتن، عاشق بودن.
خۆشه : ص. چرم دباغی شده، بادام تلخ شیرین شده.
خۆشه : ا. خوشه.
خۆش هاتن : م. خوش آمدن، دوست داشتن.
خۆشه بوون : م. آماده شدن چرم و خیك و غیره.
خۆشه چین : ص فا. خوشه چین.
خۆشه خانه : ا. دباغ خانه.
خۆشه ڤیس : ص، (ز). عزیز، کسی که او را دوست دارند، محبوب.
خۆشه ویس : نک . خۆشه ڤیس.
خۆشه ویسی : ح مصـ. عزت.
خۆشی : ح مصـ. خوشی، شادی، شادمانی، بهبودی، عیش، عشرت.
خۆ شیرین کردن : م. خود را شیرین کردن، خود را عزیز نشان دادن، خود را لوس کردن.
خۆف : ا. خوف، ترس، هراس، بیم، وهم.
خۆ فرۆش : ص فا. خودفروش، خودنما، متکبر، خودپرست.
خۆکار : خودکار.
خۆکوشتن : م. انتحار کردن، خودکشی کردن.


خۆشه

خۆکوشی : ح مصـ. خودکشی، انتحار.
خۆکێشانه‌وه : م. عضلات خود را کشیدن، خمیازه کشیدن.
خۆگر : خوگیر.
خۆ گرتن : م. خود را گرفتن، خود را اخمو نشان دادن.
خۆگرتن : خو گرفتن، انس گرفتن.
خۆ گورجه‌و کردن : م. خود را جمع و جور کردن، آماده شدن و لباس پوشیدن.
خۆگێل کردن : م. خود را به نفهمی زدن، خود را به ندیدن زدن، خود را به کوچه علی چپ زدن.
خول : ص. خُل، ابله، احمق، دیوانه، مجنون، گیج، پریشان حواس.
خول : امصـ. چرخ، چرخش.
خول : ص، (ز). آدمی که به هر علت نتواند سر خود را بلند کند.
خوڵ : ا. خاك، خاکستر، گرد و غبار، خل و خاك.
خولاسه : ق. خلاصه، مختصر، چکیده، منتخب، کوتاه شده، باری.
خولاّم : ا. غلام، برده، بنده.
خولاّمانه : ا. کاکل، زلفی که جلو سر باقی گذاشته می شد.
خولاندنه‌وه : م. چرخاندن، چرخانیدن، چرخ دادن.
خولانه‌وه : م، نک . خولاندنه‌وه.
خول خواردن : م. چرخ خوردن، گرد خود چرخیدن.

خول خوله : امر. فرفره، اسباب بازی که بچه‌ها آنرا با نخ بر زمین کوبند و بدور خود چرخند.
خول دان : نک. خولاندنه‌وه.
خولق : ا. خلق، خوی، عادت، اخلاق.
خوڵك : امص. تعارف، دعوت.
خوڵك کردن : م. دعوت کردن، تعارف کردن.
خولکه : ا. دقیقه.
خوڵوو : ا. هنگامه، همهمه، هلهله، جمعیت انبوه، داد و فریاد.
خوڵووپانن : م. بخاك کشیدن، در خاك کردن، غلطاندن در خاك.
خوڵه پۆت : ا. گرد و خاك، گرد و غبار.
خوڵه پۆتێ : ح مص. خاك بازی.
خوله‌که : نک. خولکه.
خوڵه که‌وان : ا. تپه خاکی، محل جمع کردن زباله، توده کود و زباله و خاك.
خوڵه مڕ : ص، ا. خاکستر گرم.
خوڵه مێش : ا. خاکستر.
خوڵی : ا، (ز). خاکستر.
خولیانه‌وه : نک. خول خواردن.
خوّلێ گێل کردن : نک. خوّگیل کردن.
خوم : ا. خم، خمره.
خوم : ا. جامعه.
خوماری : ح مص. خماری.
خوّمالّی : ص. خانگی، داخلی، خانه‌ساز.
خوّمانی : ص. خودمانی، خودی، آشنا.
خوم خانه : ا. خمخانه.
خومخورك : ا، ص، (ز). شکاف زمین، زمینی که در اثر بی آبی ترك ترك شده است.
خوم شێویان : م. شایعه نادرست منتشر شدن.
خومه ڕەژە : ا. سبزقبا.
خومه شێوێنه : ص فا. فتنه‌گر، آشوب‌گر.
خومیزین : م، (ز). خاموش کردن آتش، کشتن آتش.
خوناڤ : ا، (با). شب‌نم.
خوناڤ : ا، ص، (ز). نم باران، باران ریز.
خوناق : ا. خناق.
خونجان : م. گنجاندن، جادادن، جابجا کردن و جا دادن.
خونجاندن : نک. خونجان.
خونجانن : نک. خونجان.
خونجیان : م. گنجیدن، جای گرفتن.
خونجیلانه : ص. کوچولو، جمع و جور.
خونچان : نک. خونجان.
خونچاندن : نک. خونجان.
خونچانن : نک. خونجان.
خونچه : ا. غنچه.
خونچه کردن : م. غنچه کردن گل.
خونچه کردن : استفراغ کردن، بالا آوردن.
خونچیان : نک. خونچیان.

خۆندن : م. خوانـدن، آواز خـوانـدن، درس خواندن.

خۆندنەوە : م. دوباره خوانـدن، دوره کردن.

خۆنمایی : ح مـصـ. خـودنـمـایـی، خودستایی.

خۆنوانن : م. خودنمایی کردن، خود را به رخ دیگران کشیدن، خود را نشان دادن.

خۆنووس : ا. خودنویس.

خۆنوێن : ص فا. خودنما.

خۆنەوار : باسواد، سواددار.

خۆنیشاندان : م. خود را نشان دادن.

خوو : ا. خوی، خلقت، رفتار، کردار، عادت.

خووراك : (ز)، نک . خۆراك.

خووز : ا. توان، قدرت، نیرو.

خووز : امر. شب‌نم.

خووژ : گوژپشت.

خووس : ص. خیس، مرطوب، تر، آب کشیده.

خووسان : نک . خووسانن.

خووساندن : نک . خووسانن.

خووسانن : م. خیساندن، خیسانیدن، مرطوب کردن.

خووساوە : ص مف. خیس خورده، تر.

خووسیاگ : نک . خووساوە.

خووسیان : م. خیس خوردن، مرطوب شدن.

خووگ : ا. خوك، گراز.

خوول : (با)، نک . خوڵ.

خوون : ا، (ز). خون.

خووهرا : ص، (ز). پرخـور، شکـم باره.

خووهری : نک . خوزگای.

خووهستن : (ز). نک . خواستن.

خووهستی : (ز)، نک . خوازگای.

خۆ وێژی : م. باخود گفتن، باخود حرف زدن.

خوە : ا، (با). عرق بدن، خوی.

خوە : ا، (ز). خواهر.

خوهدان : م. عرق کردن.

خۆهر : ص، (ز). کج، معوج، ناراست.

خوەر : ا. خورشید.

خوەرئاوا : نک . خۆراوا.

خوەرئاڤا : (ز)، نک . خۆراوا.

خوەراوا : نک . خۆراوا.

خوەراوا بوون : غروب شدن، غروب کردن خورشید.

خوەرشت : ا. خورش، خورشت.

خوەرشی : نک . خوەر.

خوەر گرتن : گرفتن آفتاب، خور گرفت، کسوف.

خوەر گیر : ا. آفتاب گیر.

خوەر نشین : نک . خۆرنشین.

خوەرەتاو : ا. آفتاب.

خوەراك : نک . خۆراك.

خوەراك خواردن : خـوراك خـوردن، خوردن، غذا خوردن.

خوەراك دان : م. خوراك دادن.

خوەرە زەرد : آفتاب غروب، غروب گاه، آفتاب زرد.
خوەرەن : ص، ا. خورند، فراخور، مناسب، درخور، شایسته.
خوەر هەڵات : نک . خوّر هەڵات.
خوەرهەڵاتن : نک . خوّر کەوتن.
خوەش : ص. خوش، شادمان، خوشحال، تندرست، نیکو، خوب، خرم.
خوەشاو : نک . خوشاب.
خوەش ئاواز : ص. خوش آواز، خوش‌الحان.
خوەشایەن : ص فا. خوش آیند، مقبول، دلپذیر، پسندیده.
خوەش بەبخت : نک . خوش بەخت.
خوەش بۆ : ص مر. خوشبو، معطر.
خوەش بین : ص. خوش بین، امیدوار.
خوەش حاڵ : نک . خوشحال.
خوەش حەساو : ص مر. خوش حساب.
خوەش خوّ : ص مر، خوشخو، نیکو اخلاق، خوش خلق.
خوەش خوەراك : ص مر. خوش خوراك، پرخور، شکمباره.
خوەش دەنگ : ص مر. خوش صدا، خوش آواز.
خوەش نگین : ص مر. خوش اقبال، خوشبخت، نیك بخت.
خوەش روو : ص مر، نک . خوّش روو.
خوەش رەفتار : نک . خوّش رەفتار.
خوەش رەنگ : ص مر. خوش رنگ.
خوەش سوحبەت : ص مر. خوش صحبت، خوش زبان، خوش بیان.
خوەش قەلب : ص مر. خوش قلب.
خوەش قەوڵ : خوش قول.
خوەش کۆك : نک . خوّش کۆك.
خوەش گەرەك بوون : م. دوست داشتن، عاشق کسی بودن.
خوەشگڵ : ص مر. خوشگل، زیبا، قشنگ، جمیل، خوش صورت.
خوەش گوزەران : ص مر. خوش گذران، عیاش، تن پرور، بیعار.
خوەش لێ هاتن : نک . خوەش گەرەك بوون.
خوەشمەزە : ص مر. خوشمزه، گوارا، لذیذ، مطبوع.
خوەش ناو : نک . خوش ناو.
خوەش نشین : ص فا. خوش نشین.
خوەشنوو : ص. خوشنود، خوشحال، راضی، شاد، شادمان.
خوەش و بێش : نک . خوّشی و دشی.
خوەشە : چرم دباغی شده، بادام تلخ شیرین شده.
خوەشە کردن : شیرین کردن چیزی مانند بادام تلخ، دباغی کردن چرم.
خوەشە کردن : کسی را برای یك کار غیرمعمول آماده کردن مانند کسی که آمادگی شنیدن دشنام را پیدا کرده دم نزند.
خوەشە ویس : نک . خوّشە ڤیس.
خوەشە ویسی : نک . خوّشە ویسی.

خوەشی : نک . خۆشی.
خوەمانی : ص نسب. خودمانی، خصوصی، بی تعارف، آشنا، فامیلی.
خوەندن : م. خواندن، خواندن کتاب، خواندن آواز، قرائت کردن، مطالعه کردن، چهچهه زدن، زمزمه کردن.
خوەنەوار : باسواد.
خۆ هەڵ کردن : م. دامن بالا زدن، با تصمیم دست به کاری زدن.
خۆهەڵکێشان : م. فیس کردن، خود را بالا بردن، بخود بالیدن، بخود نازیدن.
خوە یشك : نک . خوشك.
خوەیشکەزا : نک . خوشکەزا.
خوێ : ا. نمك.
خۆی : ص. غایب، ناپیدا.
خویا : ص. آشکار، پیدا.
خۆیا بوون : م. پیدا شدن.
خۆیان : ض. آنان، آنها.
خۆیان : م، نک . خویا بوون.
خویدار : ص فا. صاحب دار، چیزی که صاحب و مالك دارد.
خوێدار : ص. نمکین، شور.
خوێ دان : امر. نمکدان.
خوێڕایی : ص، ا. مفت، مجانی، بیهوده.
خوێرك : ا، (با). موریانه.
خوێڕی : ص. لات، بیهوده، سرگشته، سرسری، لاابالی، به خود ریده.
خوێز : ا. شبنم یخ زده، پُژ.
خوێزا : نک . خوشگەزا.
خوێس : ا. یخ.
خوێسە : نک . خوێز.
خۆێش: ا. خویش، قوم، خویشاوند، منسوب.
خۆێشا یەتی : ح مصـ. خویشاوندی، قرابت، نسبت.
خۆێشك : نک . خوشك.
خۆێشی : نک . خوێشایەتی.
خۆێگ : ا. خداوند، صاحب، مالك.
خۆێل : ص. چپ چشم، کج چشم،لوچ.
خوێن : ا. خون.
خوێن : قتل.
خوێناو : امر. خوناب، خونابه.
خوێناوڵین: ص مر. خونین، خون آلود.
خوێناوی : نک . خوێناوڵین.
خوێن بایی : ا. خون بهاء.
خوێنبژاردن : م. خون بها پرداخت کردن.
خوێن جمان : بهار زمانیکه حیوانات فحل می شوند .
خوێن خوا: ص فا. خونخواه، منتقم.
خوێن خوار : ص فا. خونخوار، ظالم، ستمکار.
خوێن خوایی : ح مصـ. خون خواهی.
خوێندن : نک . خوەندن.
خوێند گا: ا. مدرسه، محل خواندن.
خوێندنەوە : م. دوباره خواندن، دوره کردن.
خوێن رژاندن : م. کشتن، قتل کردن، سربریدن.
خوێن رێژ : افا. قاتل.

خوێن سەرد : ص. خونسرد، آرام، بی رگ، بی حال، بلغمی مزاج.
خوێن شیرین : ص. خون گرم، کسی که به دل می نشیند.
خوێن کردن : م. قتل کردن، خون ریختن، کشتن، کسی را به قتل رساندن.
خوێن کوژاندنەوە : م. قتلی را پایمال کردن.
خوێن گرتن : م. خون گرفتن، حجامت.
خوێن گەرم : ص مر. خون گرم،مهربان، بااحساس.
خوێن مژ : ص فا. خون آشام، خونریز، بی رحم،سخت دل.
خوێنەخوێ : نک . خوێن خوا.
خوێنەو سەندن : م. قصاص گرفتن، تلافی خون را با خون کردن.
خوێنی : ص نسب. خونی، خونین.
خۆیەتی : ح مصـ.یگانگی، خودی‌گری، دوستی و رفاقت، آمیختگی.
خوێە دان : م. عرق کردن.
خەبات : ا، (با). تلاش، کوشش، سعی، جد و جهد.
خەبەر : ا، (با). دشنام، ناسزا، فحش.
خەبەر : خبر، اطلاع، اخطار، روایت.
خەبت : امصـ. خبط، خطا، اشتباه سهو، غفلت، کج روی.
خەبەر دەر : افا. کسی که خبر میدهد، جاسوس، خبرنگار.
خەپار :ا. وجین.
خەپراندن : م، (ز). آماده کردن زمین برای کاشتن.
خەپلە : ا. گرده‌ای که از گندم ساخته نشده است، گرده نرم که درست پخته نشده است.
خەپووڵێ : ص مر. خسیس، لئیم، پول پرست.
خەت : ا. خط، سند، فرمان، حکم، نوشته.
خەت : ا. راه فکری، راه و رسم.
خەت : فاصله بین دو نقطه.
خەت : ا. مسیر، رشته، صف، ردیف.
خەت : درز، اثر چیز سخت بر روی چوب و مانند آن.
خەتا : ا. خطا، سهو، اشتباه، نادرست، گناه غیر عمد، غلط.
خەتات : ا. مداد ابرو، وسمه.
خەت دان : م. خط دادن، فرمان صادر کردن، رسید دادن.
خەت دان : م. خط در آوردن، خط دادن، در آمدن موی ریش و سبیل در آغاز جوانی.
خەت کێش : ا. خط کش.
خەت کێشان : م. خط کشیدن.
خەتم : ا. ختم، پایان، انجام.
خەتم : مجلس ترحیم.
خەتم : هر بار خواندن قرآن.
خەتمی : ا. خطمی، گل خطمی، گیاهی از تیره پنیرکیان.
خەتەر : ا. خطر، نزدیکی به هلاکت،


خەتمی

ریسك، دشواری، کار بزرگ، مخاطره.
خەتەنە : ختنه.
خەتەنە سووران : ا. ختنه سوران.
خەتەنە کردن : ختنه کردن.
خەجاڵەت : امص. خجالت، شرم، شرمساری، خجلت، آزرم، حجب، کم‌رویی.
خەجاڵەت دان : خجالت دادن، شرمسار کردن.
خەجاڵەت کردن : نک. خەجاڵەت دان.
خەڕا : ص. دلیر، توانا، قادر، مسلط.
خەڕات : ص. خراط.
خەراج : ا. خراج، باج، مالیات.
خەراش : ا. خراش، ریش، زخم، خراشیدگی.
خەراشاندن : م. خراشیدن، خراش دادن.
خەراوە : ا. خرابه، ویرانه.
خەڕازی فروش : خرازی فروش، خەراز، خەرازی.
خەرامان : ص فا. خرامان، رونده با ناز و تکبر.
خەربەندە : ص، ا. قاطرچی.
خەرپا : ا. خرپا.
خەرپشت : ا. خرپشته.
خەرپوونگە : پونه درشت.
خەرت : ا. وسایل خراطی، مته و کمان و تیغه خراطی.
خەرتە : ا. زمینی که در سال دو بار کشت شده است.
خەرتەڵ : ا. کرکس، لاشخور.



خەرج : خرج، هزینه.
خەرج : ا. باروت فشنگ.
خەرج : حرف مؤثر واقع نشده.
خەرجی : ص نسب. خرجی، نفقه، معاش.
خەردەل : ا. خردل.



خەردەل

خەرز : ا، (با). نوزاد و تخم ملخ و حشرات، جفتگیری حیوانات.
خەر زر : ا. شلاق راندن الاغ.
خەرکان : ا. خارش، خارش سینه و پشت بچه‌ها.
خەرکۆڵ : ا. کره خر.
خرگ : ا. گل.
خەرگۆلك : ا. گورخر.
خەرمان : ا. خرمن.
خەرمانان : ماهی از سال.
خەرمان سوور : ص مر. خرمن‌کوبیده آماده حمل.
خەرمانگا : ا. جای خرمن، خرمنگاه.


خەر گۆلك

خەرمان لۆخە : ا. سهم فقیر از خرمن.
خەرمانە : ا. هاله ماه.
خەر موورگ : ا. خرمهره، مهرهٔ آبی.
خەر مەگەز : ا. خرمگس.
خەروار : ا. خروار، وزنی برابر ٣٠٠ کیلو گرم.
خەڕە : ص. غره، مغرور، خودسر.
خەرە : ا، (ز). خره، یك چین دیوار چینه‌ای.
خەرەفان : م. خرف «خرفت» شدن به علت پیری.
خەرەفاو : ص مف. خرفت، خرف.
خرە فیاگ : نک . خەرەفاو.
خەرەفیان : نک . خەرە فان.
خەرەك : ا. دوك.
خەرەکچی : افا. خرکچی، خربنده، خربند، خرکدار.
خەرەکدار : نک . خەرەکچی.
خەرەمە : ا. خر نر.
خەرە نگەز : نک . خەرمەگەز.
خەری : ا. گل.


خەرمەگەز

خەریتە : نقشه، نقشه جهان، اطلس.
خەریتە : ا. جای باروت که شکارچیان با خود به شکارگاه می بردند.
خەرید : خرید.
خەریدار : ص. خریدار، مشتری، خرید کننده.
خەریك : ص. مشغول، سرگرم کار.
خەزانە : ا. خزانه، گنجینه، مخزن جواهرات و پول، پرورشگاه گل و گیاه، صندوق، گنج.
خەزن : ا. خواهر زن.
خەزووران : ا. خانواده زن، طایفه زن.
خەزوورە : ا. پدر شوهر و پدر زن.
خەزە لوەر : ا. ماه هشتم سال.
خەزێم : ا. زینت طلایی بینی زنان.
خەزێنە : ا. خزانه آب.
خەس : ص. غلیظ، مایع غلیظ.
خەسارەت : ا. خسارت، ضرر، زیان، خسران.
خەسان : م. اخته کردن.
خەسانن : نک . خەسان.
خەساو : ص مف، ا. اخته.
خەست : نک . خەس.
خەستە : نک . خەسە.
خەستە خانە : ا. بیمارستان، آسایشگاه.
خەسڵەت : ا. خصلت، خوی، صفت، عادت.
خەسوو : ا. مادر زن، مادر شوهر.
خەسە : ص. خسته، مانده، از پا درآمده، بریده، مجروح، آزرده،

درمانده، فرسوده، بیمار، ناخوش.
خەسە خانە : ا. خسته خانه،مانده، آسایشگاه، بیمارستان.
خەسە کردن : م. خسته کردن.
خەسیاگ : نک . خەساو.
خەسیان : م. اخته شدن.
خەسیس : ص. خسیس، دون، فرومایه، لئیم، پست، حقیر، ممسك، بخیل، کنس.
خەسیسی : ح مصـ. خسیسی، دون همتی، پستی، فرومایگی، بخل، ممسکی.
خەسیل : ا. قصیل، جوسبز.
خەش : ا. خەش، عیب، نقص.
خەشخاش : نک . خاشخاش.
خەشکاندن: م. لیز دادن.
خەشکین : م. لیز خوردن.
خەشم : ا. خشم، قهر، غضب، غیظ.
خەشن : ص. خشن، تندخو، عصبانی.
خەشن : ص. درشت، زبر، زمخت، سخت.
خەشن : ص. بی ادب، ناهنجار.
خەشۆ : ص. ابله، احمق، منگ، بی شعور.
خەشە : ا. گاله، جوال، ماز، جوال بزرگ.
خەشیم : نک . خەشۆ.
خەفاندن : م. خواباندن، خوابانیدن، خواب کردن.
خەفانن : نک . خەفاندن.
خەفتان : ا. ناخدا.
خەفتگ : امف. خوابیده، خواب.
خەفتن : م. خفتن، خوابیدن، بخواب رفتن، غنودن، آرمیدن، مردن، خسپیدن، چرت زدن.
خەفتو : نک . خەفتگ.
خەف کردن : م. کمین کردن، خف کردن، قایم شدن.
خەفگە : ا. خوابگاه، پناهگاه.
خەفە : ص، ا. خفه.
خەفە بوون : م. خفه شدن.
خەفەت : ا. غم، غصه، اندوه.
خەفەتبار : ص. اندوهگین، غمگین، غصەدار، غمناك.
خەفەت خواردن : م. غم خوردن، غصه خوردن.
خەفەخان : امصـ. خفقان، خفگی، اضطراب، تپش دل، تنگ نفسی.
خەفە کردن : م. خفه کردن.
خەفە گی : ح مصـ. خفگی، خفقان، فشردگی گلو، تنگی نفس، حالت اختناق، گرفتگی، خاموشی.
خەڵات : ا. خلعت.
خەڵات : ا. کفن.
خەڵاتی : ا. خلعت.
خەلاس : امصـ. خلاص، رهایی، رستگاری، نجات، رها، آزاد، فارغ.
خە لاف : امصـ. خلاف، ناسازی، ناسازگاری، سرپیچی، ناهمتا، برعکس، ضد، ناحق، دروغ،

ناشایست، نادرست، مغایر.
خەلال دیان : امر. خلال دندان.
خەلالووچك : ا. گلو، گلوگاه، حلق و حنجره.
خەلان : م، (ز). شکستن دست و پا.
خەڵیان خوێن : ص. غرقه در خون.
خەڵپان خوێن : نک . خەڵپان بخوێن.
خەڵف : ا. شاخه یکساله درخت.
خەلق : امص. خلق، آفرینش.
خەلق کردن : م. خلق کردن، آفریدن، ساختن، درست کردن.
خەڵك : ا. آفریده، مردم، خلق، انسان.
خەڵووز : ا. زغال، ذغال.
خەڵووزان : ا، (ز). زغالدان.
خەڵوەت : ص. خلوت، انزوا، جای خالی از اغیار، خوابگاه تنهایی، گوشه نشینی.
خەڵوەت بوون : م. خلوت شدن، خالی شدن.
خەلە : ا. غله.
خەڵەف : ا. پوست درخت، جلد، غلاف.
خەلەکە : ا، (ز). حلقه.
خەلە و دان : ا. غله، دانه، دخل، دخل و دان.
خەلیز : نک . خەس.
خەڵیف : نک . خەڵەف.
خەڵیفە : ا. جانشین.
خەم : ا. غم، غصه، اندوه.
خەم : ا. خَم، چین، شکن.
خەم : ص. خم، کج، منحنی، پیچ، انحناء، خمیدگی.
خەمبار : نک . خەفەتبار.
خەمخوار : ص فا. غمخوار.
خەم خواردن : م. غم خوردن، غصه خوردن.
خەمخورك : نک . خومخورك.
خەم ڕەوێن : ص فا. غمزدا.
خەمزە: ا. غمزه، ناز کرشمه.
خەمشە سەری : ص. کار ناپخته، سرسری.
خەم کردن : م. خم کردن، کج کردن، خماندن، انحنا دادن.
خەمگین : ص. غمگین، اندوهگین، غمناك.
خەمل : ا. زیورآلات.
خەملان : نک . خەملاندن.
خەملاندن : م، (ز). پیراستن.
خەملانن : نک . خەمەلاندن.
خەملیو : ص فا. آراسته، پیراسته، رسیده، بالغ، بخودآمده.
خەمناك : نک . خەمگین.
خەموور : ا. گوسفندی که صورت خال‌خال دارد.
خەمەخوەرە : ا. بوتیمار.
خەمیلاندن : نک . خەملاندن.
خەمیرە : ا. خمیره، ذات، سرشت، طینت، روحیه.
خەمین : نک . خەمگین.
خەن : ا. گردن.


خەلەکە


خەمەخوەرە

خەنازیر : ا. خنازیر، سل غدد بنا گوشی.

خەنان : ص. خندان، شکفته.

خەناوکە : ا. گردن بند.



خەناووك : نک . خەناوکە.

خەنجەر : ا. خنجر.

خەندەق : ا. خندق، گنده.

خەنزراندن : م، (ز). کز دادن موی کله و پاچه برای پاك کردن.

خەنۆك : ص. تازی پیر و ناتوان، آدمی که به دلیل ناتوانی قادربه انجام کاری نباشد و در موقع انجام آن خود را به نادانی و نفهمید گی بزند.

خەنە : ا. حنا.

خەنە : ا. خنده.

خەنەبەنان : حنا بندان، روزی که بپا و


خەنە

دست عروس حنا می بندند.

خەنەران : ص فا. خندان، خندەرو، شادان، متبسم، شکوفا، خندان خندان.

خەنەق : نک . خەندەق.

خەنیم : ص. هم شأن، هم سنگ.

خەنیمەت : ا. غنیمت.

خەنین : م. خندیدن.

خەو : ا. خواب، غفلت، استراحت، چرت، قیلوله، تمدد اعصاب، اغماء، خواب مغناطیسی، بیهوشی، طرف صاف پرز جامه.

خەوار : ص. خواب آلود.

خەوالّوو : نک . خەوار.

خەو بردنەوە : م. خواب دربردن، به خواب رفتن.

خەو بینین : م. خواب دیدن.

خەوپەڕین : خواب از سر پریدن.

خەو پیا کە فتن : م. بخواب رفتن، خوابیدن.

خەوتن : نک . خەفتن.

خەوتنان : ق. موقع خواب شبانه.

خەو توو : نک . خەو پەرین.
خەوتەقین : نک . خەوپەڕین.
خەو دین : نک . خەفنگ.
خەو دتین : نک . خەودین.
خەو ڕەوین : نک . خەوپەرین.
خەوزڕین : نک . خەوپەرین.
خەورگە : محل تجمع ماهی در زمستان.
خەوش : ا. دغله، آنچه اضافه بر اصل در میان غله و دانه یافت شود.
خەوش : ص. بیهوش.
خەوگا : ا. خوابگاه، محل خواب و استراحت.
خەو گران : ص. سنگین خواب، کسی که بزحمت از خواب بیدار می شود.
خەو گرتن : م. کسی راخواب گرفتن.
خەو گە راندنەوە : خواب باز گفتن، خواب دیده شده را بیان کردن.
خەومەت : ا. خدمت، سرویس، بندگی، چاکری.
خەومەتکار : ص. خدمتکار، نوکر، چاکر، مستخدم.
خەون : خواب.
خەون : نک . خەوار.
خەووك : نک . خەوار.
خەوون : م، (ز). خواب دیدن.
خەنووچکە : امصغ. چرت، خواب کوتاه.
خەوەر : ص، ا. بیدار، بیهوش، هوشیار.
خەوەر : ا. خبر، اطلاع، آگاهی.
خەوەرپرسی : خبر پرسی، احوال پرسی.
خەوەردان : م. خبردادن، اطلاع دادن، آگاهی دادن، خبر کردن.
خەوەر کردن : نک . خەوەر دان.
خەوەرەو بوون : بیدار شدن، بهوش آمدن.
خەیات : ص، ا. خیاط، دوزنده، درزی گر.
خەیاتە : ا. نخ قرقره.
خەیاتي : ح مص. خیاطی، دوزندگی.
خەیار : ا. خیار.
خەیار چەمەر : ا. خیار چنبر.
خەیارەك : خیارك، تورم غدە لنفاوی بیخ ران.
خەیاڵ : ا. خیال، گمان، وهم، اندیشه، فکر، تصور، پندار، قصد.
خەیاڵاتی : خیالاتی.
خەیانەت : امص. خیانت، عذر، مکر، نقص عهد، بی وفایی، نمك بحرامی، نادرستی، بی دیانتی، دزدی، بی عصمتی، زناکاری، عهدشکنی.
خەید : ا. خشم.
خەیدین : م. خشمگین شدن.
خەیر : ص، ا. خیر، نیکویی، خوبی، مال، نعمت، فیض، برکت، صواب، سعادت، بهی، نیکی.
خەیر : خیر، نه، نخیر.
خەیرا : ص. خیّر، نیکوکار.
خەیرا : نک . خەڕا.
خەیرات : اجر. خیرات، مبرات،

صدقات، «جمع خیر».

خەیر کردن : م. خیرات کردن، حسنات کردن.

خەیر کردن : م. نفع بردن، سود کردن.

خەیرو مەن : ص. خیّر، نیکوکار.

خەیر و هەلیزێ : آن مقدار کره که از یك مشك در یك نوبت گرفته می شود.

خەیزان :ا. عائله، کوچ و کلفت، خانواده، اهل و عیال.

خەیزان بار : ص. عیالوار، کلفت بار.

خەیزان دار : نک . خەیزان بار.

خەیزەران : ا. خیزران، نوعی نی.



خەیلێ : ق. خیلی، بسیار، بسیاری، فراوان، جمعی.

خێ : خ.

خێ : ا. عادت، انس، الفت.

خێ : ا. نمك طعام.

خیابان : ا. خیابان.

خیاوان : خیابان.

خی پشنه : ص. چاق، تنومند، پف آلود، فربه.

خیت : ا. خط، اثر جسم سنگین بر روی چوب و مانند آن.

خێ دان : م. عادت کردن، انس گرفتن، الفت گرفتن.

خێ داخستن : مأنوس شدن، انس گرفتن، عادت گرفتن.

خێر : خەیر، نیکویی، فضیلت، نعمت.

خێراو : ا. آبی که برای کسب ثواب در رهگذر گذاشته می شود که بیاشامند.

خێرته : گوسفند نر دو ساله.



خێر کردن : نک . خەیر کردن.

خیره : ص. خیره، سرگشته، حیران، متحیرو فرومانده، لجوج، سرکش، جسور، سرسخت.

خیره سەر : ص‌مر. خیرەسر،خودسر، بی باك، گستاخ، لجوج، بی پروا.

خێرۆمەن : نک . خەیر و مەن.

خێز : ا. خیز، جست، جهش، پرش.

خێز : ا. ورم، برآمدگی.

خێز : خط، اثر جسم سنگین بر روی چوب.

خیزار : ا، ص، (ز). اره بزرگ.

خێ زار : ص. نمك زار.

خیزان : ص. فقیر، ندار، بی چیز، مظلوم.

خێزان : نک . خەیزان.

خێزاو : ا. مد، مد دریا.

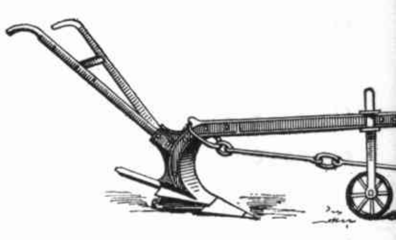
خیزە : اص. صدای تنفس هنگام بیماری.

خێزیان : م. جنبیدن، از جای کنده شدن، شوریدن، برخاستن، بلند شدن.

خیسار : ا، (با). شبنم یخ زده، پژ.

خێسە کردن : م. براق شدن، چشم غره رفتن.

خیش : ا. خیش.



خیڤە : ا. پیش برداشت خرمن.

خیڤەت : چادر.

خیکچە : اصغ. خیکچە، خیك کوچك.

خیگە : ا. خیك، مشك.

خیگۆڵکە : نک. خیکچە.

خێل : (ز)، نک. خوێل.

خێڵ : ا. خیل، قبیلە، طایفە، لشگر، جمع مردم.

خێڵەو خوار : کوچ گرمسیر.

خێڵەو ژوور : کوچ سردسیر.

خیلی : ا، (ز). لچك، سرپوش زنان، روسری.



خیلی

خیم : ا، (ز). بن، بیخ، پی.

خین : ا. خون.

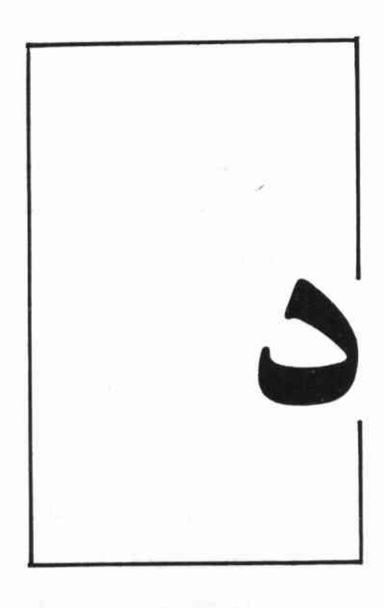
خێو : ص، ا. مالك، صاحب.

خێو : ا. جن، شیطان.

خیوڵکە : نک. خیکچە.

خێوەت : نک. خیڤەت.

خێوە تگا : ا. محل استقرار، محل برپا کردن چاد.



د : د

دا : ا، (ز). مادر.

دا : قید جهت بسوی پایین.

دائینان : نک . داهاوردن .

داب : ا، (ز). طنابی که از موی دم الاغ و اسب درست شده باشد.

دابارین : م. باریدن، ریختن زیاد چیز از بالا، ریختن مردم بر سرکاری .

داباش : ا، (ز). بحث، بحث و گفتگو.

دابڕ : امص. تسلط، تسخیر، گرفتن به عنف، جدایی، غصب.

دابڕ کردن : م. مسلط شدن، تسخیر کردن، گرفتن به عنف، جدا کردن، غصب کردن.

دابڕین : م. مسلط شدن، تسخیر کردن، گرفتن به عنف، بریدن در اثر کشیدگی طناب و غیره، غصب کردن.

دابگردن : م. گذشتن، عبور کردن، رد شدن.

دابگیر : نک . دابڕ.

دابوون : م. پیدا شدن چاه بطور ناگهانی، فرو رفتن چاه یا زمین.

دابه‌زاندن : م. پایین کشیدن سواری از اسب، پایین کشیدن کسی از مقام، پایین آوردن.

دابه‌زین : م. پایین آمدن، پیاده شدن، از کاری کناره گرفتن.

دابه‌ستن : م. پروار بستن، چاق کردن

حیوانات، فربه کردن.
دابه‌سته : ص. پروار، فربه، چاق.
دابه‌ش کردن : م. تقسیم کردن، سرشکن کردن، توزیع کردن، بخش بخش کردن.
دابه لاندن : م، (ز). بلع کردن، خوردن، فرو دادن.
دابژان : م. الك کردن.
دابژان : م. سوراخ سوراخ شدن در نتیجه اثر خارجی مانند موریانه و غیره.
دابیژان : م. بیختن، الك کردن.
دابین بوون : م. آرام گرفتن.
داپاچان : نک . داپاچین.
داپاچیاگ : امف. هرس شده، درخت شاخه بریده، سرتراشیده.
داپاچین : م. هرس کردن، شاخه‌های اضافی درخت را بریدن.
داپرووسقانن : م. میوه را با عجله از درخت کندن، شاخ و برگ درخت را به منظور تخریب ریختن.
داپژان : م. ریخت و پاش کردن، نامرتب گذاشتن اشیاء.
داپژیان : نک . داپژان.
داپسکیان : م. تمکین کردن مرغ به خروس، تسلیم شدن، اطاعت کردن، مطیع شدن.
داپلۆخان : م. گنده شدن پوست تاول.
داپۆشین : م. پوشاندن خوابیده، پوشاندن.
داپه‌رین : م. پایین پریدن.
داپه‌نه‌مین : م. خوابیدن از غم و غصه.
داپێچان : م. پیچیدن، بردن آب چیزی را.
داپیر : امر. مادربزرگ.
داپیرك : امر، (با). ماما.
داپیرۆشك : امر. عنکبوت.
داپیره : نک . داپیر.
داتاشه‌راو : نک . داتاشیاگ.
داتاشیاگ :ص‌مف.تراشیده، لاغرشده، درخت هرس شده، سر تراشیده.
داتاشین : م. تراشیدن چیزی مانند چوب رو به پایین، تراشیدن با تیشه.
داتروسکیان : م. هول شدن، ترسیدن، از جا پریدن، یکه خوردن.
داترووسکان : م. پراندن، از خواب پراندن، از جا پراندن، هول کردن، ترساندن.
داترووسکیان : نک . داترووسکان.
داتلیشانن : م. شکافتن از بالا به پایین، جر دادن از بالا به پایین.
داته‌پین : م. فرو رفتن چاه و زمین و مانند آن، نشستن با تنبلی و خستگی، نشستن به مدت زیاد به حرف زدن.
داته‌قاندن : م. ادای فریضه با عجله، گفتن حرف و پیغام با عجله.
داته‌کاندن : م. تکان دادن چیزی رو به پایین مانند خالی کردن باقیماندهٔ سفره جلو پرندگان.
داته‌کیان : م. لاغر شدن، از هستی ساقط شدن، بی چیز شدن.

داته‌کین : نک . داته‌کیان.

داته‌مه‌رکیان : نک . داته‌مه‌کین.

داته مه‌کین : م. تمرگیدن، نشستن با غم و غصه.

داته‌مین : نک . داته مه‌کین.

داج : ا، (ز). مهر خرمن.

داجوین : م. جنبیدن، رد شدن.

داچاندن : م. بذر پاشیدن، تخم پاشیدن، کشت کردن.

داچڵه‌کانن : داترووسکان.

داچڵه‌کیان : م. ترسیدن از جا پریدن، ناگهان از خواب پریدن، یکه خوردن.

داچنین : م. چیدن چیزها در کنار هم، چیدن اشیاء روی هم، چیدن به‌طورمنظم.

داچۆڕان : م. سرازیر کردن قطره‌های مایع از ظرف، ریختن آخرین قطره مایع از ظرفی به ظرف دیگر، آویزان کردن.

داچۆڕاندن : نک . داچۆڕان.

داچۆڕانن : نک . داچۆڕان.

داچۆڕیاگ : ص. آویزان، لب و لوچه آویزان.

داچۆڕیان : م. سرازیر شدن قطرات مایع از ظرف، آویزان شدن.

داچوون : نک . داته‌پین.

داچه‌قانن : م. باز کردن محل تنگ برای انجام عملی مانند باز کردن زخم برای تیمار و جراحی.

داچه‌قانن : م. فرو کردن چیز سخت مانند تیر چوبی و آهنی در زمین.

داچه‌قانن : م. کاشتن قلم درخت در زمین.

داچه‌قیاگ : ص. باز، باز شده.

داچه‌قیاگ : ص مف. فرو کرده، فرو رفته.

داخ : ا. داغ، علامت، نشانی، جای زخم.

داخ : ص. گرم، سوزان.

داخ : ا. غصه، اندوه، مصیبت.

داخ : ا. کوه.

داخ‌دار : نک . داخ دیده.

داخ دیده : ص مف. داغدیده.

داخراو : ص مف. گسترده، دور انداخته شده، گم شده، بجا مانده.

داخریاگ : نک . داخراو.

داخزان : م. لغزاندن رو به پایین، سر دادن.

داخزین : م. لغزیدن رو به پایین، سر خوردن، خزیدن رو به پایین.

داخستن : م. گستردن، انداختن.

داخستن : م. گرم کردن تنور یا حمام.

داخستن : م. بستن در.

داخ کردن : م. داغ کردن.

داخڵ : ا. داخل، درون، اندرون، تو، ورود، وارد.

داخڵ بوون : م. داخل شدن، وارد شدن.

داخ له‌دڵ : ص. داغ به دل، غصه‌مند، غم بدل، دل شکسته.

داخلیسکیان : نک . داخزین.

داخوّ : علامت سؤال. آیا شود؟ کی شود؟ می شود؟

داخواز : ص فا. خواستگار، خواهنده، خواستار.

داخـوران : م. خراب کردن دیوار و مانند آن.

داخورپیان : م. ترسیدن، یکه خوردن، دل فرو ریختن.

داخـورِیـان : م. ترساندن، از جا پراندن، دل خالی کردن، فریاد زدن ـ سر کسی.

داخورِین : م. غریدن بر سر کسی، فریاد زدن از سر خشم، نهیب زدن.

داخوّزانـن : م. پایین کشیدن، پایین آوردن.

داخوّزیان : م. پایین شدن از اسب، پایین آمدن از بلندی مانند منبر، پایین آمدن از مقام و موقعیت.

داخوّزین : نک . داخوّزیان.

داخ و دووخان : آه و افسوس.

داخه‌کەم : متأسفانه.

داخی داخانم : متأسفانه.

داخـی گـرانـم : متأسفانه، با کمال تأسف.

داخوم : نک . داخوّ.

داد : ا. داد، عدل، انصاف.

داد : ا. فریاد، فغان.

داد : م. تراشیدن مداد، تراشیدن قلم، تیز کردن با تراشیدن.

دادا : ا. مادربزرگ، تایه.

دادان : پایین کشیدن درهای کرکره‌ای و پرده.

دادخـواز : ص فا. دادخواه، مدعی، خواهان.

دادخوازی : ح مص. دادخواهی، تظلم.

دادخوایی : نک . دادخوازی.

دادِران : نک . دادرِین.

دادروون : م. دوختن دو چیز بر هم، دوختن دو لبه یك پارچه به همدیگر.

دادرِەس : ص فا. دادرس.

داد رِیاگ : امف. شکافته، پاره شده.

دادرِین : م. پاره کردن از بالا به پایین، بریدن پارچه از بالا به پایین، شکافتن از بالا به پایین.

دادکێشان : داد کشیدن، داد زدن، فریاد برآوردن، نعره کشیدن.

دادگه : امر. محکمه، دادگاه.

داد نـووس : ص فـا، ا. خـداونـد، پروردگار، دادرس.

دادوّشین : م. دوشیدن.

دادوّشین : اجحاف کردن، سوء استفاده کردن.

دادوبسه : داد و ستد، معامله، تجارت.

دادوبسێن : نک . داد و بسه.

داد و بێـداد : داد و بیداد، فریاد، غوغا، هیاهو، شلوغکاری.

دادووران : نک . دادروون.

داد و فریا : نک . داد و بێداد.

داده: ا. خواهر بزرگ، آبجی.

دادیی : ا. تایه.

دار : ا. دار، تیر، هیزم، چوبه‌دار.

دار : علامت فاعلی مانند «دار» در واژه‌های چوبدار.

دارا : ص فا. دارا، دولتمند، ثروتمند، دارنده، مالدار.

دارا بوون : م. دارا بودن، دارا شدن، داشتن.

داراش : ا. لاشخور.



داراش

دارانه‌وه : م. افتادن به بیحالی، دو تا شدن.

دارایی : ح مص، ص نسب. دارایی، ثروت، مکنت، خواسته، مال، مایملك.

دارباز : ص فا. طناب باز، آکروبات.

داربه‌س : امر. داربست.

دارپاچ : امر. تبر داس، وسیله‌ای که با آن ساقه‌های درخت با وارد آوردن ضربه ببرند، داسکاله.

دارتاش : ص شغل، ا. نجار.

دارتاشخانه : امر. کارگاه نجاری، نجاری.

دارتوّفانه : امر. نارون.

دارته‌ل : امر. تیر تلفن، تیر برق، تیر تلگراف.

دارچینی : امر. دارچین، دارچینی.

دارخورما : امر. نخل.

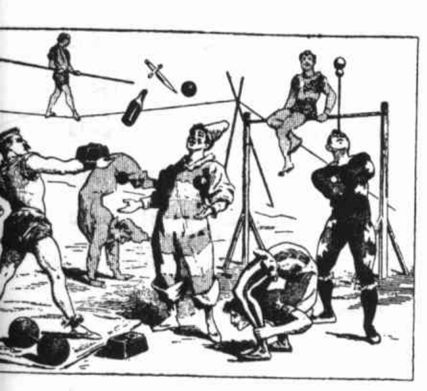


دارخورما

داردان : م. دار زدن، به دار آویختن، اعدام کردن با چوبه‌دار.

دارده‌س : ا. چوب دستی.

دار دێله‌کانێ : ا. تاب، تاب بازی بچه‌ها.



دارباز

دارِزان : م. گندیدن و فرو ریختن، پوسیدن و سوراخ سوراخ شدن، فرو افتادن از کهنگی و پوسید گی.

دارِزیان : نک . دارزان.

دارِزاو : امف. گندیده، فرو ریخته، پوسیده، فرو افتاده.

دارِزیاگ : نک . دارِزاو.

دارِزیا : نک . دارِزاو.

دارِژان : م. فرو ریختن، آمدن باران به شدت، ریختن هر چیزی به مقدار زیاد از بالا به پایین.

دارِژیان : نک . دارِژان.

دارسان : امر. درختستان، بیشه، جنگل.

دارِسان : حمله بردن، عجله برای انجام کار، یورش بردن برای پایان دادن به کاری.

دارسیواك : امر. چوب مسواك.

دارڤان : افا، (با). هیزم شکن.

دارقه‌پان : ا. تیری که با آن دو نفر قپان از زمین برگیرند.

دارقەواخ : امر. چوبه دار، دار.

دار کاری : ح مص. کتك کاری.

دار کردن : م. هیزم شکستن.

دارکونکەر : امر. دارکوب.

دارکەوە : امر، (ه). دارکوب.

دارِمیان : م. خراب شدن.

دارِمین : نک . دارِمیان.

دارنیان : م. درختکاری کردن، درخت نشاندن.

دارِنین : م. چیدن با عجله میوه از درخت، لخت کردن درخت از شاخ و برگ.

دارۆچکە : ص، ص مف. آویزان، آویخته.

دارِوخانن : م. خراب کردن دیوار و امثال آن، ویران کردن هر چیزی دیوار مانند.

دارو دارسان : امر. درختان بیشه، جنگل.

دار و درەخت : نک . دارودارسان.

دار و دەسە : امر. دار و دسته.

دارۆغە : ا. داروغه، کلانتر، مأمور حفاظت شهر.

دارو و : ا. دارو، درمان، باروت، واجبی، نوره.

دارِووتان : نک . دارِووتانن.

دارِووتانن : چیدن با عجله میوه از درخت.

دارِووتیاگ : امف. چیده شده، درخت لخت شده از برگ و بار.

دارِووجان : ا. دانه ریز زرد رنگ متمایل به سبز که در برنج یافت می شود.

داروو‌خانه : ا. داروخانه، دواخانه، دباغخانه.

داروو گرتن : م. واجبی بستن. ازاله کردن مو با واجبی.

دارەتەرم : ا. تابوت، نعش کش، مرده کش.

دارە تەقێنە : امر. دارکوب.

دارە دار : ص مر. افتان و خیزان، ناتوان سر پا ایستادن، ناتوان رفتن، کج و راست رفتن.

دارەڕا : ص. تیر پوش، خانه‌ای که سقف آن ساخته شده است.

دارەسمە : امر. دارکوب.

دارە وکەر : افا. هیزم شکن.

دارهە لووك : امر. چوب بلند بازی الك و دولك، الك.

داریانەوە : نک . دارانەوە.

دارێژگە : امر. قالب.

دارین : ص نسب. چوبین، ساخته شده از چوب.

دارینە : نک . دارین.

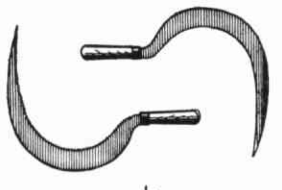
دارینە : ا. چلو صاف کن یا آبکش ساخته از نی.

داژەنن : م. آویزان کردن، اوقات تلخ بودن، آویزان شدن بینی از اوقات تلخی و ناتوانی.

داس : ا. داس.



دارەتەقێنە


داس

داسپاردن : م. سپردن برای یافتن چیزی یا کسی.
داستان : ا. داستان، حکایت، افسانه، قصه.
داسخاله : امر. داسغاله، داس خاله، داسکاله، تبرداس.
داسره فتن : م. آرام شدن، آرام شدن درد.
داسرەوین : نک . داسره فتن.
داسرِین : م. گرفتن بینی، فین کردن، پایین کشیدن محتویات بینی.
داسك : ص. لاغر مانند نخ.
داس کەرەنتو : داس علف چینی.


داس کەرەنتو

داسۆلکه : امصغ. داس کوچك.
داسوك : (ز)، نک . داسۆلکه.
داسەکنان : م. آرام گرفتن، قرار گرفتن.
داش : ا. تنور سنگك‌پزی.
داشت : ا. حیوان داشتی، ملك.
داشتن : م. شستن رو به پایین مانند آویزان کردن چیزی از بلندی، شستن سر.
داشدیار : ا. صاحب خرج، مسؤول بنه، مسؤول خرج خانه.
داشك : ا. کره خر.
داشکانن : م. اصطلاحی در خیاطی به معنای کور کردن.
داشکان : تسهیم، تقسیم کردن مالی بر چند نفر.
داش کەلەرم : ا. کلم قمری.



داشۆریاگ : ص مف. شسته از بالا به پایین.
داشۆڕیان : م. آویزان بودن.
داشۆریان : م. شسته شدن با جریان آب.
داشۆرین : م. شستن با جریان آب.
داشۆڕین : م. آویزان شدن.
داشێ : ا. برادر بزرگ، برادر.
داشێلان : م. گرفتن خمیر، درست کردن خمیر یا گل با دست یا با پا، خمیرگیری کردن.
داغان : ص. داغان، متفرق، پریشان، از هم پاشیده، پخش، پراکنده.
داغان کردن : م. داغان کردن، متفرق ساختن، از هم پاشیدن، پراکندن، خراب کردن.
داغدار : نک . داغدار.

دافرتانن : م. انداختن، حرفی را زودتر از موقع بر زبان آوردن، هدیه و پیشکشی را پیش از موقع لزوم دادن.

دافرتانن : سقط کردن.

دافله‌قانن : م. له کردن، له کردن با دست.

داڤ : ا. دام.

داڤه : امف. پرداخته، ادا شده.

داقرچیان : م. خشك شدن و جمع شدن در مقابل گرما مانند پوست در کنار آتش، در این مورد بخصوص برای آدمهایی که در گرما کار می کنند گفته می شود.

داقلّیشاندن : م. پاره کردن پارچه یا مانند آن در جهت طول یا رو به پایین.

داك : ا. مادر.

داکاسیان : م. آرام گرفتن بعد از شیطنت و تلاش.

داکتن : م. آویزان کردن.

دا کردن : م. ریختن غذا از دیگ به بادیه و بشقاب.

دا کردن : آمدن باران شدید.

داکوتان : م. کوبیدن میخ بر زمین، فرو کردن با فشار.

داکوتانن : نک . داکوتان.

داکوتیاگ : ص. کوبیده مانند میخ کوبیده یا شبیه آن.

داکوتیاگ : ص مف. آدم کوتاه و قوی.

داکوژان : نک . داکوژانن.

داکوژانن : م. بستن و محو کردن و کور کردن به ویژه در خیاطی.

داکۆکی : امص. کوشش، جد، جهد.

داکۆکی : پشتیبانی، حمایت.

داکۆکین : م. کوشش کردن، تقلا کردن، سعی کردن.

داکوێرانن : م. اصطلاح خیاطی، کور کردن.

داکه‌فتگ : ا مف. افتاده.

داکه فتن : م. افتادن از بلندی، پرت شدن، گسترده شدن.

داکه‌نن : م. کندن رو به پایین.

داکه‌وتن : نک . داکه‌فتن.

داکه‌وتوو : نک . داکه‌فتگ.

داکێشان : م. دراز کردن، انداختن فرش و مانند آن، گستردن.

داگا : ا. ننگ.

داگرتن : م. پر کردن جوال و گونی جهت بارگیری.

داگرتن : زدن، کتك زدن.

داگرتن : م. پایین آوردن چیزی از بلندی.

داگرتن : م. مشغول کردن به حرف.

داگرتن : م. قایم شدن.

داگرتنه‌وه : م. محکم کردن دوبارهٔ بار و مانند آن.

داگرتنه‌وه : م. دوختن سر دو قطعه بهم.

داگرتنه‌وه : م. پر کردن با فشار مانند پر کردن باروت.

داگرسان : م. روشن کردن، آتش کردن.

داگرسیان : م. روشن شدن، سرخ شدن انسان به علت خجالت یا خستگی.

داگرسیاگ : ص، امف. روشن، آتش گرفته و گر گرفته.

داگرِیاگ : سرخ شده از شرمندگی یا بیماری یا خستگی.

داگیران : م. سرخ شدن رو به دلیل عصبانیت یا بیماری، گرفتن صدا در نتیجه بیماری سرماخوردگی.

داگیر : نک . دابرِ.

داگیران : م. سنگین شدن در آغاز بیماری، کیپ شدن گوش و بینی به دلیل بیماری.

داگیران : م. تسخیر کردن، متصرف شدن، گرفتن به عنف.

داگیر کردن : نک . دابرِ کردن.

داگیریاگ : امف. پُر، مملو، انباشته.

داگیریاگ : سرخ از شرمندگی و بیماری.

داڵ : ص، ا. خوشه انگور کم دانه، گشاد، گشاد شده.

داڵ : ا. عقاب.

داڵ : ص. لاغر.

دالاش : ا. لاشخور.

دالان : ا. دهلیز، راهرو سرپوشیده.

دالاندار : ص فا. دالاندار ، سرایدار ، کاروانسرادار.

داڵبرِ : ص مف. دالبر.

داڵ بوون : م. لاغر شدن، ضعیف و بیجان شدن.

داڵده : ص. پشتیبان، حامی.

داڵدەدان : م. پناه دادن.

داڵدەهێنان : م. پناه بردن، پناهنده شدن.

دالستن : م. لیسیدن.

داڵك : ا. مادر.

دالکان : م. چسباندن، وصل کردن.

دالکاندن : نک . دالکان.

داڵکه دزان : امر. مال خر، کسی که اموال دزدی را می خرد.

دالکیان : م. چسبیدن، وصل شدن.

داڵۆچکه کردن : نک . دارۆچکه.

داڵوچکه کردن : م. آویزان کردن، آویختن.

داڵۆزکه : نک . دارۆچکه.

داڵوت : نک . دار بەس.

داله قاندن : م، (ز). تکیه دادن چیزی‌به چیزی.

داڵه کەرخۆر : ا. کرکس، لاشخور.

داڵهۆ : ا. مترسك، آدمك، لولو سرخرمن.

داڵیت : ا. چوب بست، داربست.

دام : ا. دام، تله.

داماگ : امف. وامانده، مانده، درمانده، عاجز، مضطر، فرومانده.

داماڵان : م. جدا کردن چیزی از چیزی مانند پوست درخت از درخت، جدا کردن پوست تاول.

داماڵیاگ : ص مف. پوست کنده.

داماڵیاگ : ص. بی آبرو، بی شرم،

بی حیا.
داماڵیان : م. کنده شدن پوست در نتیجهٔ سوختگی، کنده شدن پوست.
داماڵین : نک. داماڵان.
دامان : م. درماندن، واماندن، فرو ماندن، عاجز گشتن، مضطر شدن.
داماو : نک. داماگ.
دامردگ : امف. فرو مرده، فرو افتاده، وارفته، تمام شده از نظر توش و توان، آتش فرو مرده.
دامردن : م. آتش به خاکستر نشسته، فرو مردن، تمام شدن نیرو، خاموش شدن آتش.
دامرکانن : م. آرام کردن و از حرکت انداختن کسی.
دامرکیان : م. آرام شدن پس از درد و تلاش.
داموچانن : م. خم کردن چیزی مانند شاخه درخت، کور کردن اصطلاحی در خیاطی، دولا کردن، خماندن، چماندن.
داموچیاگ : ص مف. خم، دولا، خم شده، دوتا شده.
داموسك : ا. موی دم اسب.
دامەرزان : م، نک. دامەرزانن.
دامەرزانن : م. برپا کردن «چادر»، شروع کردن، آغاز نهادن.
دامەرزاو : ا، امف. مستقر، جاگیر، شروع شده، استخدام شده.
دامەرزیان : م. جایگیر شدن، استخدام شدن، شروع شدن.
دامەن : ا. دامن، دامان.
دامەنگیر : ص فا. دامنگیر، گرفتار، دچار.
دامەنه : ا. دامنه.
دامی : ا. پایدام، دام، تله.
دامێن : نک. دامەن.
دامێن‌گیر : ص فا. دامنگیر.
دان : ا. غله و بذر.
دان : ا. دندان.
دان : م. دادن، پرداختن.
دانا : ص فا. دانا، عاقل، دانشمند، فرزانه، عالم.
دانار : نک. دانه.
دانار دانار : نک. دانه دانه، دان دان.
دان ئاڵەو بوونەو : کُند شدن دندان در نتیجهٔ خوردن ترشی.
داناژن : امر. خلال دندان.
دانامه : ص، ا. فلفل نمکی، موی سیاه و سفید.
دانان : م. گذاشتن، نهادن، هشتن.
داناو : ا. آبیاری غلات هنگام دانه کردن.
دانایی : ح مص. دانایی، آگاهی، وقوف، علم، معرفت، دانش.
دان بە خۆدا گرتن : م. دندان روی جگر گذاشتن، آرامش خود را حفظ کردن، خودداری کردن.
دان پیّ‌دانیان : دندان به چیزی گذاشتن، اعتراف کردن.
دان چیرەو کردن : ادا در آوردن،

شکلك در آوردن.

دان دان: نک . دانار دانار.

داندۆك : ا. دوغینه، ترخینه.

دان ڕیچەو کردن : م. ادا درآوردن، نشان دادن دندان‌ها به علامت خشم.

دانساز : ِص فا. دندانساز.

دان سپی‌بوونەوە : کنایه از شرم و حیا رفتن.

دانسقە : ص. نایاب، ممتاز، مخصوص، ویژه.

دانش : امص. دانش، علم، معرفت.

دانشتن : م. نشستن، قرار گرفتن، مستقر شدن.

دانشمەن : ص مر. دانشمند، عالم، فاضل، دانا، فقیه.

دان کردن : م. دانه کردن غلات دانه‌ای مانند گندم هنگام رسیدن، دانه دانه کردن.

دانگ : ا. دانگ.

دانگا : ق. مدت زمانی کوتاه، آنی.

دانگە : ق. پایین، پایین دست.

دانوو : ا، (ز). دانهٔ پختهٔ کوبیده، بلغور.

دانوو : ا. زلف تابیده.

دانوو شتاندن : م. دو تا کردن، قد کردن، خم کردن.

دانووشتان : م. دولا کردن، تازدن.

دانە : ا. دانه، تخم و هسته میوه، حَب، حَبه، یکعدد از هر چیزی مانند میوه، عدد، شماره.

دانەئە مانەت : م. امانت دادن.

دانەبا : م. باد دادن، باد دادن خرمن.

دانە بارشەق : م. اردنگی زدن، کسی را جلو اردنگی گرفتن.

دانە بریشکە : امر. گندم برشته و بو داده.

دانە بەرلەقە : نک . دانه بەرشەق.

دانە تراز : م. طراز کردن گوسفند و بز به این ترتیب که در مقابل نگهداری در یك فصل طراز گیرنده از شیر استفاده می کند.

دانە دارقەواخ : م. دار زدن، دار کشیدن.

دانە دانە : دانه دانه، دان دان، یك یك.

دانە دانە کردن : م. دانه دانه کردن.

دانە دوکاکە : ا. غلات، حبوبات، دانه‌ها.

دانە دوو : امر، (ه). دوغینه، ترخینه.

دانەدوواوە : م. پس دادن، عقب زدن، وا زدن، باز پس دادن.

دانە دووخە : نک . دانه تراز.

دانە دەم : م. چسباندن، دوختن، دو چیز را سر هم گره زدن مانند گره زدن دو سر طناب به همدیگر، تمدید کردن.

دانەر : بنیانگذار، مؤسس.

دانەڕۆکە : ا. آشی از گندم و نخود و پاره‌ای غلات و حبوبات دیگر که برای بچه هنگام درآوردن پخته می شود.

دانەڕۆکە : حالت خارش و التهابی که

نوزاد هنگام دندان درآوردن پیدا می کند.

دانه ژێریا : م. منکر شدن، انکار کردن.

دانه سێداره : نک . دانه دارقەواخ.

دانەڤە : نک . دانه دوواوه.

دانه کولانه : آشی از گندم و نخود و پاره‌ای غلات و حبوبات دیگر که برای بچه هنگام دندان در آوردن پخته می شود.

دانه نیشان : امف. مرصع دانه نشان.

دانه واندن : نک . دانه وانن.

دانه وانن : م. خم کردن، پایین آوردن چیزی مانند شاخهٔ درخت، پایین کشیدن.

دانەوه : م. نبش کردن.

دانەوه : پس دادن، برگشت دادن.

دانه وێله : ا. غلات، حبوبات، دانه‌ها.

دانەوین : م. خم شدن، دولا شدن.

دانەهێڕ : امف. دانه کوبیده.

دانه هێڕك : نک . دانه هێڕ.

دانه یەك : م. بستن، هم نهادن، بستن چیزهایی مانند کتاب.

دانه یەکا : م. برهم زدن، بهم ریختن، مغشوش کردن.

دانیان : م. نهادن، باختن، زمین گذاشتن، گذاشتن، به ارث گذاشتن، هشتن، جا گذاشتن.

دانیاگ : ص مف. نهاده، گذاشته، هشته، باخته.

دانیشتن : م. نشستن، ساکن شدن، قرار گرفتن، مستقر شدن.

دانیشتوو : امف. نشسته، مستقر شده، جا گرفته.

دانین : (ز). نک . دانان.

داو : ا. دام، تله، تور ماهیگیری.

داو : ا. حقه، کلك، نادرستی.

داو : ا، (ز). دامن.

داو : ا. شست، بند انگشت.

داوا : ا. دعوی، ادعا، نزاع، ستیز، پرخاش، تظلم، دادخواهی، خواست، طلبکاری، مرافعه.

داواخوار : ص فا. خواستگار، خواهنده.

داواکار : ص فا. خواستار، خواهنده، طلبکار.

داوا کردن : م. دعوی کردن، نزاع کردن، جنگیدن.

داواکەر : ص فا. خواستگار، خواهنده، خواهان.

داو باز : ص فا. حقه‌باز، کلك باز.

دا و بسەت : داد و ستد.

داو خواز : نک . داواخواز.

داوخوازی : خواستگاری.

داوتەڵەب : ص مر. داوطلب.

داودانیان : م. دام گذاشتن، تله نهادن.

داو کەفتن : م. به دام افتادن.

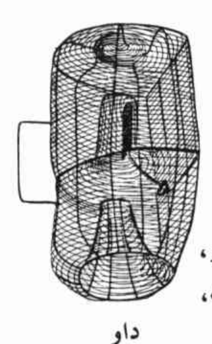
داودی : ا. گل داودی.

داوگه : ا. دامگاه، محل گذاشتن دام.

داول : ا. مترسك.

داونانەوه : نک . داودانیان.

داونیان : نک . داودانیان.



داو


داودی

داوودێرونكل : ا، (ز).شانەبەسر، هدهد.

داورین : نک . دابڕ کردن.

داوەت : امص. دعوت، تشویق، ترغیب.

داوەتسەنن : م. دعوت کردن، دعوت گرفتن.

داوەرانـدن : ا. ریختن دانه از بوته یا میوه از درخت،ریختن‌دانه‌به هر صورت به زمین، در زبان فارسی اگر دانه از بوته بریزد یا کسی باعث ریختن آن شود فقط واژه «ریختن» بکار برده می شود. در حالیکه در زبان کردی اگر دانه خود بخود بریزد «داوه ریان» و اگر کسی باعث ریختگی آن شود «داوه راندن» گویند.

داوەرانن : نک . داوه راندن.

داوه ڕێس : ا. کرباس.

داوەریان : نک . داوه راندن.

داوه زانـن : م. پایین کشیدن، پایین آوردن، پیاده کردن.

داوەزیـن : پایین آمدن، پیاده شدن، فرود آمدن.

داوەشان : نک . داوەشانن.

داوەشانن : م.پوساندن، پاره کردن، پاره پاره کردن، تیکه پاره کردن، فرسوده کردن.

داوەشـاو : ص، امف. پاره پوره، فرسوده، کهنه، تیکه پاره، پاره.

داوەشیاگ : نک . داوەشاو.

داوێن : ا. دامن.

داوێنه : ا. دامنه کوه.

داهاتگ : امف، ا. عادت شده، عادت کرده، ابداع، نو، مد شده.

داهاتن : م. عادت کردن.

داهاتن : تازه درآمدن، مد شدن.

داهاتوو : نک . داهاتگ.

داهاوردن : م. ابداع کردن، نو آوردن.

داهاوردن : تراشیدن، شانه کردن.

داهۆڕ : ص. گشاد و بلند.

داهۆڵ : ا. مترسك، لولو سرخرمن.

داهێزران : م. سنگین شدن بدن در آغاز بیماری.

داهێزران : وارفتن خمیر در نتیجه ماندن.

داهێزیان : نک. داهێزران.

داهێشتن : م. سر پا گرفتن بچه.

داهێشتن : آویزان کردن.

داهێلان : نک. داهێشتن.

داهێنان : م. اره کردن درخت از میان.

داهێنان : شانه کردن مو به منظور گرفتن شپش.

داهێنان : بریـدن سـر شـاخه وبرگ درخت.

دایان : ا. دایه، تایه.

دایر : ص، افا. دایر، آباد، معمور، برپا، بکار.

دایره : ا. دایره، دائرَه، بخش، قسمت، حلقـه، حـدود، میـزان، دایـره رنگی.

دایره زن : ص‌فا. دایره‌زن، کسی‌که دایره می زند.

دایره‌لێ‌دان : م. دایره زدن.

داك : ا. مادر.

دایکه دزان : نک. دالّکه دزان.

دایکه مارانه : ا. نوعی مارمولك.

دایـك و بـاوك : والدیـن، پـدر و مادر.

دایمه : ص، افا، ق. دائم، دایم، مداوم، همیشه.

دایم : نک. دایمه.

داینه : نک. داێن.

داێن گیر : ص‌فا. دامن‌گیر، دچار، مبتلا، گرفتار.

دایونه : م، (ه). زدن، کوبیدن.

دایوه : امف، (ه). پرداخته، تادیه شده، ادا شده.

دایه : ا. مادر، دایه، تایه.

دایه‌وه : م. پرداخت کردن، ادا کردن، تأدیه کردن، پرداختن.

داێن : ا. دامن، دامان.

داێن : ا. دامنه.

داێین : ا. دایه، تایه.

دبێت : (ز). باید، بایستی.

دپل : ا، (ز). انگشت.

ددان : ا. دندان.

ددان ئاڵ بوونەوە : کند شدن دندان در اثر ترشی.

ددان تیژ کردنەوه : دندان تیز کردن.

ددانه : ا. دندانه، کنگره.

ددێ : ا، (ه). آبجی، همشیره، خواهر.

دڕ : ص، افا. درنده.

دڕ : ص، ا. زبر.

دراخـه : ا، (ز). خرمن علف، دسته بزرگ علف.

دراق : ا، (ز). شکاف دیوار.

دراق : ا، (ز). درهٔ پر آب و درخت، چشمه سار.

دراق : ا. درهم، پول.

دران : ا، (ز). دندان.

دڕان : نک . دڕانن.

درانن : م. دریدن، پاره کردن.

دراو : ا. چشمه سار، درهٔ پُر آب، دره.

دڕاو : امف. پاره، دریده.

دراوسێ : ا. همسایه.

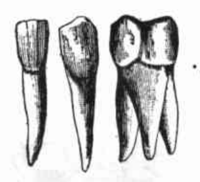
دراوسـێ وەزن : ص‌مر. کسی که در و همسایه آزار باشد.

دڕدووك : ص. فضـول، زبـان بـاز، زرنگ.

درز : ا. درز، شکاف باریك، تَرك.

درز بـردن : م. تَـرَك بـرداشـتـن، درز بردن، شکاف برداشتن.

دپل

ددان

درز کردن : م. درز کردن، حرف از جایی به جایی رفتن.
درژ : ص. ترشرو، بد اخم.
درژ : ص. نتابیده، نخ و ابریشم نتابیده.
درشت : ص. درشت، زبر، خشن، ناهموار.
درِك : ا. خار، تیغ.
درکاندن : م. بروز دادن، گفتن چیزی که نباید گفته می شد.
دِرکاوی : ص نسب. زمین پر از خار، بوته پُر از خار، هر چیز خاردار.
درکه : ا. اشاره.
درِکه : ا. زُنا، بیماری که انتهای عصبی در سطح بدن جوش می زند.
درِکه‌زه : امر. گل خار، بوته خار.
درِکین : نک. درکاوی.
درگا : ا. در، باب، کلاهك، دروازه، دریچه.
درگاثاخن : ص مر. پُر، مملو، کاملاً پُر، پُر با تمام ظرفیت، پُر تادر.
درگابوون : م. باز شدن زخم و دمل.
درگا کردن : نک. درگابوون.
دِرگه : گنده، کانال، دره.
دِرگه : ا. جزیره.
درمه : ا، (ز). انگل «کرم» شکم گوسفند، استرنژیلوز گوسفند.
دِرن : ا. نا، بوی نا، بوی نم و رطوبت.
دِرنالْ : ا. آبرفت، ترعه، کانال، گنداب.
درنج : ا. دیو، شیطان، جن.
دِرِنده : افا. درنده، سبع.
درنگه : اصـ. صدای افتادن چیز تو خالی.
دِرِنه : نک. درنده.
درۆ : ا. دروغ.
درۆزن : ص فا. دروغگو.
دروس : نک. دروست.
دروست : ص. درست، صحیح، سالم، بی عیب، کامل، امین، راستگو.
دروستی : ح مصـ. درستی، راستی، صحت.
دروس کردن : م. درست کردن.
درۆشم : ا. پرچم، نشانه کشور، آرم.
درۆشه : امصـ. درخشش، تابش، فروغ.
دروشیان : م. درخشیدن، تابیدن، نور افشاندن، پرتو افکندن.
درۆڤ : ا. رخسار، صورت، روی، چهره.
درۆ کردن : م. دورغ گفتن، خلاف گفتن.
دروو : نک. درِك.
درۆوتن : م. دروغ گفتن، نادرست گفتن.
دروتن : م، (ز). دوختن.
درووشك : ا. نیش.
درووشك لێدان : م. زدن، چزاندن.
درووان : دوخت.
درونەوه : م. درویدن.
درووین : م. دوختن.
درەخت : ا. درخت.


دِرکه‌زه


درگا

دره‌خشان : ص فا. درخشان، تابان، تابنده، درخشنده.

دره‌نگ : ا. درنگ، دیر، تأخیر، تأمل، آهستگی.

دره‌نگ کردن : م. درنگ کردن، تأمل کردن، تأخیر کردن.

دڕه‌نه : نک . درنده.

دره‌و : امص. درو.

دره‌وان : ص شغل، ا. درو گر.

دره‌وش : ا. درفش.

دره و کردن : م. درو کردن.

دره و که‌ر : نک . دره‌وان.

دره‌وگه‌ر : نک . دره وان.

دره‌وین : نک . دره و کردن.

دڕی : ا. خار، تیغ.

دڕیاگ : امف. پاره، دریده.

دریاگه‌وه : امف. بسته، دربسته.

دڕیان : م. پاره شدن، دریده شدن.

درێخ : امص. مضایقه، افسوس.

درێژ : ص. دراز، طویل، بلند، مفصل، طولانی.

درێژا : ا، ح مص. درازا، درازی، طول، کشیدگی.

درێژ کردن : م. دراز کردن، طول دادن، کشیدن.

درێژ کۆڵه : ص، ق. درازا به نسبت کم.

درێژ کێشان : دراز کشیدن، خوابیدن.

درێژه : نک . درێژا.

درێژی : نک . درێژا.

دریسمه : ا. پاشنه بالایی در.

درێشك : ا، (ز). درفش کفاشی.

درێغ : نک . درێخ.

درێغ کردن : م. مضایقه کردن، دریغ کردن.

دڕێله : ا. آبله مرغان.

دڕین : م. دریدن، پاره کردن.

دڕیه‌ی : (ه)، نک . درین.

دز : ص، ا. دزد، سارق.

دز : ا. قلعه، حصار.

دزده‌سه‌ك : ص مر، امر. شریك دزد، کسی که محل دزدی را شناسایی می کند.

دزراو : امف. مال دزدی، دزدیده شده.

دزکه : نک . دزه.

دزکۆشکه : امر. دزدگاه، محل دزدها.

دزگا : نک . دزکۆشکه.

دزگین : ا، (ز). دستجلو.

دزنه‌به‌ر : ص مر. بی ارزش، بی قابل، نازیبا، بدرد نخور، چیزی که حتی به مفت نیارزد.

دزه : ا. نگاه دزدکی و اشاره، ایهام، دزدکی، دزدانه، آهسته.

دزی : ح‌مص. دزدی، سرقت.

دزیاگ : نک . دزراو.

دزیقه : نک . دزه.

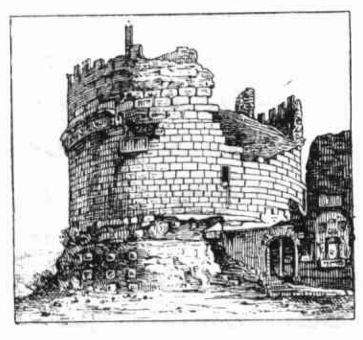
دزی کردن : م. دزدی کردن، دزدیدن، سرقت کردن.

دزین : دزدیدن، سرقت کردن، دزدی

کردن.

دزیەتەنی : مال دزدیده شده، مال قابل دزدیدن.

دژ : قلعه، حصار.





دفن

دژ : ص. دژم، روترش، غمگین، چین در پیشانی.

دژ : ا. چرك، کثافت.

دژایەتی : ح‌مص. دشمنی، تضاد.

دژمانی: ا.دشنام،فحش،ناسزا،حرف بد.

دژمن : ا. دشمن، خصم، عدو.

دژمنایەتی : نک . دژمنی.

دژمنی : ح مص. دشمنی، عداوت، خصومت.

دژمێن : نك : دژوێن.

دژنان : ص مر. نان کور، خسیس، لئیم.

دژوار : ص. دشوار، سخت، مشکل، صعب.

دژوون : ص، (ز). کثیف، آلوده، چرکین.

دژوێن : ا. دشنام، ناسزا، فحش، حرف بد.

دژوێن دان : دشنام دادن، فحش دادن، ناسزا گفتن، حرف بد گفتن.

دش : ا. خواهر شوهر.

د ش : ص. دژم، روترشی، غمگین، چین در پیشانی.

دشمن : نک . دژمن.

دشمنی : نک . دژمنی.

دشوار : نک . دژوار.

دشنه : ا. دشنه، کارد.

دفن : ا، (با). بینی، دماغ.

دڤمری : ص، (ز). آدم بی سر و زبان.

دڤن زوم : ص، (ز). خوش سر و زبان، سرو زبان دار، زبان شیرین.

دك : ا، (ز). سکو.

دکین : ص، (ز). چرك مرده.

دگان : ا. دندان.

دڵ : ا. دل، قلب، اندونه، شکم، جرأت.

دڵآزار : ص‌فا. دل آزار.

دڵاشۆ : ص فا. دل آشوب.

دڵاوەر : ص. دلاور، شجاع، دلدار، دلیر.

دڵباز : ص مر. دلباز، باصفا.

دلباش : ص مر، (ز). پر دل، پر دل و جرأت.

دڵ بردن : م. دل بردن.

دڵ بردن : م. سیر شدن.

دڵ بە جێ هێنان : م. دل بجا آوردن، استمالت کردن.

دڵ بە ستەگی : ح مص. دلبستگی، علاقه، محبت.

دڵ بڕووا دان : م. روا داشتن.

دڵبەر : دلبر، معشوقه.

دڵ بە یە کاهاتن : م. دل آشوب شدن، حال استفراغ پیدا کردن، دل به‌هم خوردن، دل به هم آمدن.

دڵپاکی : ح مص. پاك دلی، دل پاکی.

دڵ پڕ : ص. دل پُر، خشمگین، اندوهگین، غضبناك.

دڵ پێچە : امر. دل پیچه، دل درد، شکم درد.

دڵ پێە و بوون : م. چیزی را خواستن، عاشق چیزی بودن، دوست داشتن، عاشق کسی بودن.

دڵ پیس : ص مر. بد دل.

دڵ تەڕ : ص مر. خوش ذوق، اهل خنده و شوخی، شوخ، مرد زن پرست.

دڵ تەنگ : ص مر. دلتنگ، اندوهگین، غمناك، ملول، افسرده.

دڵ تێك‌هەڵاتن : نک . دڵ بە یە کاهاتن.

دڵ جوویی : ح مص. دلجویی، استمالت، نوازش، تسلی.

دڵ چوون : م. دل رفتن، از حال رفتن بدلیل گرسنگی، ضعف.

دڵچەپەڵ : ص‌مر. دل چرکین، رنجیده، بد گمان.

دڵ چەسپ : ص فا. دلچسب، مطلوب، شیرین، دل پسند، دل پذیر.

دڵ خاوە و بوون : م. سست شدن، ضعف کردن، دل رفتن.

دڵخوا : ص. دلخواه، مطلوب، دلپسند، دل پذیر.

دڵ خواز : ص مف. آنچه دل آرزو کند، دلخواه، مطلوب.

دڵخوەر : ص مر. دلخور، رنجیده، مغموم، رنجیده.

دڵ خوەری : ح مص. دلخوری، رنجیدگی، ملالت، غمگینی، آزردگی.

دڵ خوەش : ص. دلخوش، شاد، شادمان، مسرور، راضی.

دڵ خوەش بوون : م. دل خوش بودن، شاد شدن، شادمان شدن، مسرور بودن.

دڵ خوەشی : ح مص. دلخوشی، خوشحالی، رضایت.

دڵ خەراش : ص فا. دلخراش.

دڵ داخورپیان : م. دل ریختن، دل فرو ریختن، ترسیدن.

دڵدار : ص فا، امر. دلدار، معشوقه، شجاع، پُردل، دلیر، دلبر.

دڵداری : ح مص. دلداری، تسلیت.، دلبری.

دڵداکەفتن : نک . دڵ داخورپیان.

دڵڕفێن : ص فا. دلربا، معشوق، محبوب.

دڵ ڕوین : م. دل رفتن، ضعف.

دڵ ڕەش : ص مر. سیاه دل، بد دل.

دڵ رەق : ص مر. سخت دل، دل سخت، سَنگدل.

دڵ رەنج : ص مر. دل آزرده، آزرده خاطر، رنجیده، محزون، ملول.

دڵ زینه : ص مر. دل زنده، بانشاط، شادمان، هوشیار، دل آگاه.

دڵسار : نک . دلسەرد.

دڵ سەرد : ص مر. دل سرد، ناامید، بی‌رغبت، بی میل، افسرده، مأیوس.

دڵ سوز : ص فا. دلسوز، مشفق، مهربان ، غمخوار.

دل سۆزی : ح مصـ. دلسوزی، شفقت، مهربانی، غمخواری، تسلی.

دڵ سۆژ : نک . دل سوز.

دڵ سووتان : م. دل سوختن بر چیزی، اندوهناك شدن، مغموم شدن.

دڵ سووتاو : نک . دڵ سووتیاگ.

دڵ سووتیاگ : ص مف. دلسوخته، مغموم، اندوهناك.

دڵ سووتیان : نک . دل سووتان.

دڵ سەخت : نک . دڵ رەق.

دڵ شاد : ص مر. دلشاد، خوش حال، شادمان، مسرور، بانشاط، شاداب.

دڵ شکان : م. دل شکستن، ناامید کردن، رنجاندن، آزرده کردن مأیوس ساختن، ناامید کردن.

دڵ شکاندن : نک . دل شکان.

دڵ شکسە : ص مفـ. دل شکسته، رنجیده، آزرده، ناامید، مأیوس.

دڵ شکیاگ : ص‌مف. دلشکسته، رنجیده، آزرده، ناامید، مأیوس.

دل شکیان : دل شکسته شدن، آزرده خاطر شدن، دل شکستن، رنجیدن.

دڵ فراوان : ص‌مر. دل بزرگ، پردل.

دڵ فرێن : نک . دڵ رفێن.

دل کرمۆڵ : نک . دڵ چەپەڵ.

دڵ کریانەوە : م. دل باز شدن، از غم رستن.

دڵ کورکان : م. آرزو کردن، شدیداً آرزومند بودن.

دڵ کورکیان : نك : دڵ کورکان.

دڵ کەنن : م. دل کندن، دست برداشتن، صرفنظر کردن، ترك کردن.

دڵ گران : ص. دلگران، نگران، رنجیده، نومید .

دڵ گوشا : ص فا. دلگشای، مفرح، دلگشا.

دڵ گەرم : ص. دلگرم، امیدوار، متکی، مطمئن، آسوده.

دل گەرمی : دلگرمی.

دل گیر : ص فا. دلگیر، رنجیده، دلتنگ، غمگین، اندوهناك، آزرده خاطر.

دڵ گیران : م. دلتنگ شدن، ملول شدن، غمگین شدن، اندوهگین شدن.

دڵ گیری : ح مصـ. دل گیری، دلتنگی، غمگینی، رَنجید گی.

دل لێ چوون : م. عاشق کسی شدن، چیزی را دوست داشتن.

دڵ مایین : م، (ز). نك: دڵ شکان.

دڵ مردگ : نک . دڵ مەردە.

دڵ مردوو : نک . دڵ مەردە.

دڵ مەردە : ص مر. دل مرده، افسرده، پژمرده، مأیوس، دلخور.

دڵ مەن : نک . دڵگیر.

دڵ نشین : ص فا. دل نشین، دلپذیر، خوش آیند، مطلوب، مرغوب.

دڵ نگەران : ص مر. دل نگران، دل واپس، نگران.

دڵ نەوایی : ح مصـ. دل نوازی، مهربانی، تسلی.

دڵ نیا : ص مر. مطمئن، آسوده خاطر.

دڵ نیایی : ح مصـ. اطمینان، آسودگی خاطر.

دڵ نیابوون : م. مطمئن شدن، آسوده خاطر شدن.

دڵ واپەس : ص مر. دلواپس، نگران، ناراحت، آشفته، ملول، چشم براه، منتظر.

دڵ واز : ص مر. دلباز، باصفا.

دڵۆپ : ا. قطره.

دلۆپی : ا. چکه بام، بام چکه.

دلۆره : ا، (ه). یک وری، یک وری افتادن.

دلووڤان : ص، ا. دوست، عزیز، مهربان.

دڵ هاتن : م. دل آمدن، دل آوردن، راضی شدن.

دل هاتنەیەکا : دل بهم خوردن، استفراغ کردن.

دڵ هاوردن : نک . دڵ هاتن.

دڵە تەپێ : ا. تپش دل، دل لرزه، لرزش دل.

دڵە خورپێ : ا. دل لرزه، نگرانی.

دڵ خورت : امر. قوت دل، توان دل، نیروی قلب.

دڵـەدووا : ص مر. دلواپس، نگران، مضطرب.

دڵەڕاوکێ : امصـ. دلدل، تردید، دودل.

دڵە ڕواکێ کردن : م. دل دل کردن، تردید داشتن، دو دل بودن.

دڵە ڕەپێ : نک . دڵە خورپێ.

دڵە کزە : سوزش سرمعده.

دڵە گورپێ : نک . دڵە خورپێ.

دڵە لەرزێ : نک . دڵە خورپێ.

دڵە و دووا : ص مر. دلواپس، نگران، مضطرب.

دل هشتن : م، (ز). دل شکستن.

دڵ هوڕە : امصـ. دلهره، اضطراب، تشویش، نگرانی، دلواپسی.

دل هەڵشیویان : م. دل بهم خوردن، حال استفراغ گرفتن، دل آشوب شدن، دل بهم آمدن.

دڵهەڵکەندن : م. دل کندن، دل بر کندن، گذشتن از چیزی، صرفنظر کردن.

دڵ هێنانەجێ : م. دل بجا آوردن، با کسی مهربانی کردن، تسلی دادن.

دلێ : ا، (ه). اندرون، اندرونه، دل و روده.

دلێر : ص. دلیر. شجاع، بی باك، دلاور، گستاخ.

دلێ ڕاسە : ا، (ه). میان، وسط، میانه.

دلێق : ا. گل خار.

دلیّ لنگا : ا. میان پا، آنچه میان دو پا است.

دلیّ هالی : ص، (ه). میان خالی، مجوف، تو خالی.

دم : ا، (ز). دَم، زمان، وقت، گاه، لحظه.

دما : ص، ا. آخر، پس، بعد، پایان، انجام.

دمائامای : م، (ه). آخر آمدن، پایان رسیدن، تمام شدن، بانجام رسیدن.

دماجار : آخر سر، در پایان، سرانجام، بعد از...



دماره‌کوّلّ

دماره‌کوّلّ : ا. عقرب، کژدم.

دمان کرن : م، (ز). اجاره کردن، اجاره گرفتن.

دمایی : ص، (ه). آخر، پسین، واپسین، پایان، انجام، فرجام.

دمایین : ص، (ه). آخرین، واپسین.

دمك : ا. منقار، نُك.

دمك

دمه : ا، (ه). دنبه.

دمه‌ك : ا. دنبك، تنبك، طبل، ضرب.

دمه‌كدایونه : م، (ه). دنبك زدن، تنبك نواختن.

دمه‌كدڕیاگ : ص مر. بی‌حیا، شکمو، شکم‌باره.

دمه‌ككوت : افا. کسی که دنبك می زند، طبال.

دمه‌كلیّدان : م. دنبك زدن، طبل کوبیدن.

دوپه‌له

دمه‌لّ : ا. دمل، آبسه.

دمه‌لاّن : ا. دنبلان.

دندان : ا، (ز). دندان.

دندك : ا، (ز). هستهٔ میوه‌جات، مغز هسته.

دندك : ا، (ز). دانه، آج، آژ.

دنگ : ا. دنگ، هاون دستی.

دنیا : ا. دنیا، جهان، عالم، بسیار زیاد، کیهان، گیتی، کره زمین.

دنیا دیده : ص مر. دنیا دیده، جهان دیده.

دنیا دیگ : نک. دنیا دیده.

دنیاری : دنیا داری.

دنیایی : بره و بزغاله.

دوّ : ا. دوغ.

دوان : م. سربسر گذاشتن، وادار کردن به حرف زدن.

دوانه : ا. کیسهٔ دوغ، مشك دوغ.

دوئاته‌شه : ص مر. دو آتشه.

دوباره : ق مر. دوباره، ایضاً، دیگر بار، مکرر.

دوباره کاری : دوباره کاری.

دوباره وێژی : دوباره گویی، تکرار کلام.

دوبر : ص، ا. مرمر خام.

دوّبڕ : ص فا. نان بر، لیثم، شوم.

دوّبه : ا، (ز). مواد زائد عسل.

دوبه لّگه : ص مر. دوبرگه، دو برگ دانه‌ها هنگام آغاز رشد.

دوبه‌هه‌مدان : م. دو بهم زدن، میانهٔ دو

کس را شکر آب کردن.

دوپ : ص، ا. پست، پایین، زمین پست، دره.

دو پا : امر. دوپا.

دوپایله : امر. کانگورو.

دوپەله : نک . دوبەڵگه.

دوپشته : دو پشته.

دوپێ : نک . دوپا.

دوت : ا، (ز). گردن بند.

دۆت : ا. دختر.

دۆتن : م، (ز). دوشیدن.

دوتەرکه : دو پشته، دو ترکه.

دوجین : ق. دوجین.

دوچـار : ا. دچار، مبتلی، گرفتار، درگیر، مواجه.

دوچار بـوون : م. دچار شدن، مبتلی شدن، گرفتار آمدن، مواجه شدن.

دۆچن : ص. نوچ، چسبناك، لزج.

دوچەرخه : امر. دوچرخه.



دوحاچه : ا. دوشاخه.

دۆخ : ق. کیفیت و چگونگی.

دۆخ : ق. زمان، شدت، حدت.

دوخـاو : ا. دوغـاب، آب آهـك، شیـر آهك.

دوخشار : نک : دژوار.

دۆخوا : ا. آش دوغ.

دۆخه : ا. طراز، دادن بز و گوسفند به چوپان جهت استفاده از شیر در مقابل نگاهداری و مواظبت.

دۆخین : ا، (ز). بند شلوار، کش تنبان.

دۆدوانك : امصغ. مشك کوچك.

دو دانه : نک . دوانه.

دو دڵ : ص. دو دل، مـتـردد، مـردد، بی تصمیم، بی‌ثبات.

دو دڵ بـوون : م. دو دل شـدن، تـردید داشتن، مردد بودن، تردید یافتن.

دو دڵی : ح مص. دودلی، تردید.

دودوك : ا، (ز). فلوت، نی، نی لبك.

دودووك : ا. دو کوهان.



دۆر : ا. دهل.

دوڕ : ا. در، مروارید، گوهر، منشور.

دۆراخ : ا. شبت، شبد.

دوڕاج : ا. دراج.

دوڕاجی : ا. قومی از اکراد.

دۆڕان : م، (ز). بـاخـتـن، از دست دادن.

دۆڕاندن : نک . دۆڕان.

دورد : ا. درد، رسوب، ته نشست.



دوپایله

دۆراخ

دوردی

دوردی : ا. قیچی، مقراض.
دۆرژنگ : ا. دوده، گرد و غباری که از تار عنکبوت سقف‌های دود زده آویزان می شود، کارتنك دود زده.
دورمه : ص. قلمبه، قلنبه.
دۆرنای : م، (ه). باختن، از دست دادن.
دورنج : نک. دۆرژنگ.
دورۆ : ا. دروغ، کذب، ناراست، حرف نادرست.
دوروس : ص. درست، صحیح، سالم، بی‌عیب، راست، کامل، درستکار، امین.
دوروست : نک. دوروس.
دوروست بوون : ص. درست بودن، درست شدن.، صحیح از کاردرآمدن، تمام شدن، کامل بودن.
دوروسکار : ص فا. درستکار، امین، صحیح العمل.
دوروس کریاگ : ص مف. درست شده، دست ساخت، ساخته شده.
دوروسی : ح‌مص. درستی، راستی، کمال، صحت.
دوروشت : ص. درشت، بزرگ، زبر، زُمخت، خشن، ضخیم، حجیم.
دوروشکه : ا. درشکه.
دو ڕوو : ص. دورو، دغل، ریاکار، دوزبان.
دوروман : دوخت، دوختن.
دورەگە : ص، ا. دورگ، دورگه، جانداری که از دو نژاد مختلف باشد.
دورەنگ : ص مر، امر. دورنگ، دورو.
دوریاڵ : دو ریال، دو قران و دهشاهی.
دورێ یان : دوراهی.
دوریش : ا، (با). ساق پا.
دۆز : ا. آماج، هدف، نشانه.
دۆز کردن : م، (با). دعوا کردن، ادعا کردن، خواستن.
دوزووان : ص مر. دو زبان، منافق، دورو.
دۆزەخ : ا. دوزخ، جهنم.
دۆزەق : نک . دۆزەخ.
دوزەله : ا. نی لبك، نی، فلوت.
دۆزین : نک . دۆزینەوه.
دۆزینەوه : م. پیدا کردن، یافتن.
دۆزیاگ : ص مف. پیدا شده، یافته شده.
دوژ : ص. برعکس، ضد، علیه.
دۆژ : ح مص. دوری، مسافت، فاصله.
دوژمان : ا. دشنام.

دوژمن : نک . دوژمەن.
دوژمنایەتی : نك : دوژمەنی.
دوژمنی : نک . دوژمەنی.
دوژمەن : ص، ا. دشمن، عدو، خصم، مخالف.
دوژمەنی : ح مصـ. دشمنی، عداوت، خُصومت، مخالف.
دوژنە : ص مر. مرد دوزنه.
دوژوار : ص. دشوار، سخت، گران.
دۆژە : ا، (ز). دوزخ، جهنم.
دۆژنگ : ا. چین پیشانی، اخم.
دوژێن : ا. دشنام، ناسزا، فحش، فوش.
دوژوێــن دان : م. دشنام دادن، فحش دادن، ناسزا گفتن.
دوژوێن فروش : ص فا. بد زبان، کسی که دشنام زیاد می دهد.
دۆس : ص. دوست، یار، رفیق، عاشق، معشوق، همدم، مصاحب.
دوساق : ا. زندان، بند، حبس.
دۆسایەتی : ح مصـ. دوستی، آشنایی، رفاقت، هم صحبتی.
دوسبەشەڤێ: ق‌مر،(ز).پس‌فردا شب.
دۆست : نک . دۆس.
دوسم : ص، ا. دوسم.
دوسۆشەو : ق. پس فردا شب.
دۆســی : ح مصـ. دوستی، رفاقت، صمیمیت، آشنایی، هم صحبتی.
دۆش : ا، (ه). گوشت ران و نزدیك دنبهٔ گوسفند.
دۆشا : ص. دوشا، شیرده.
دۆشاب : ا. شیره، دوشاب.
دوشاخە : نک . دوحاچه.
دۆشاڤ : نک . دوشاب.
دۆشانی : نک . دۆشا.
دۆشاو : ا. شیره، دوشاب.
دۆشاوەمژە : ا. انگشت اشاره.

دۆشاوەمژە

دوشت : نک . دوروشت.
دوشتە : ص. درشته، زبره، قسمت درشت از هر چیز.
دوشك : ا، (با). سکو.
دوشك : نک . دو دڵ.
دوشمەن : نک . دوژمەن.
دوشمەنی : نک . دوژمەن.
دۆشەکە : ا. تشك، دشك.
دوشەمە : ق، ا. دوشنبه.
دۆشین : م. دوشیدن، سوء استفاده کردن.
دوعا : امصـ. دعا، نیایش، مدح، ثنا، تحیت، درود، نفرین.
دۆغاو : نک . دۆخاو.
دوغورمە : ا. غذایی از خیار و ماست و نان.
دوفلێقانە : نک : دوحاچه.
دوقلوو : ص، ا. دوغلو، دوقلو، توام، دوتایی، توامان.
دوقەد : ص. دولا، دوتا، دوقد.
دوکتور : ا. دکتر، حکیم، طبیب، پزشك.
دۆکەشك : ا. دوغی که از سابیدن کشك در آب بدست می آید.

دوگمه : ا. دگمه، دکمه.

دۆڵ : ا. دره.

دولا : ص مر. دولا، دوتا، مضاعف، خمیده، منحنی، دو برابر.

دۆلاب : ا. دولاب، طاق عمیق، دولابه.

دولا بوون : م. دولا شدن، خم شدن، دوتا شدن.

دولایی

دولایی : ا. لولا.

دۆلاچه : ا. دولابچه.

دۆلاخ : ا. چاقچور.

دولا کردن : م. دولا کردن، قد کردن، تا کردن.

دولانه : ص. دولا، دو قد، تا، دوتا.


دۆڵچه

دۆڵچه : ا. دَلو، دول، سطل.

دۆڵمه : ا. دلمه.

دوڵو : دولو.

دوڵۆره : نک . دولا.

دوڵونه : نک . دولا.

دۆڵه : ا. لانجبین، ظرف سفالی بزرگ.

دۆڵه درێژ : ا. بلندترین انگشت دست.

دۆڵه دۆڵ : لرزش جنسی مانند ژله، حرکت مایعی مانند خون یا چرك در زیر پوست.


دومدووك

دۆڵهمه : ص. نیم بند، حالت چیزی مانند ژله.

دوڵی : ا، (ه). دنگ، هاون سنگی.

دۆڵیان : ا، (ه). آبشخور.

دۆڵیان : نی آسیاب، چوب ناودان مانندی که آب آسیاب از آن می گذرد.

دۆڵیان : ا. کندو، سیلوی محل نگهداری دانه و غلات.

دوما : نک . دما.

دۆمان : ا. گرد، خاك، غبار.

دۆمانه : ا. لی لی، روی یك پا راه (رفتن).

دومبلك : ا، نک . دمه‌ك.

دومبلك لێدان : نک . دمه‌ك‌لێدان.

دومبلك لێ‌دەر : نک . دمه ککوت.

دومدووك : ا. نُك، نوك، منقار.

دومڕه‌کی : ص. آماده، براق، آماده حمله.

دومه‌ڵ : ا. دمل، آبسه.

دون :ا. پیه، چربی بدن حیوانات.

دون : ا. زانو، چهار زانو (نشستن).

دۆن : ا. پیه‌سوز، چراغ قدیمی پیه سوز.

دوندووك : نک . دومدووك.

دۆنسۆز : امر. پیه سوز، چراغ قدیمی پیه سوز.

دونگ : ا. دنبه.

دونگڵه فسه : ا. نوعی خروس که پر بلندی بر دُم دارد.

دونیا : ا. دنیا، جهان، عالم، فلك.

دوو : عدد، دو.

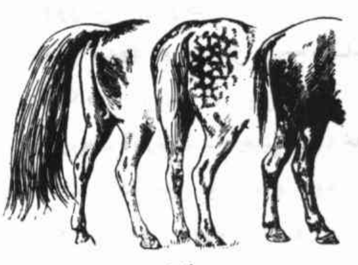
دوو : ا. دود.

دوو : ا. ردپا، پەی.

دوو : ا. دُم.

دووا : ق،ا.پس،بعد،پشت سر،عقب.

دووا بڕان : ا. ریشه کن کردن.


دوو

دووابڕاو : ریشه کن شده.
دووا بڕیاگ : نک . دووا بڕاو.
دووابـه دووا : یکی پس از دیگری، متوالی، یکی یکی.
دوواجار : بعد از... دفعه دیگر...، پس از... پس از این...
دوواخستن : م. عقب انداختن، تأخیر انداختن، پشت سر انداختن.
دووا دووا چـــوون : م. عقب عقب رفتن، پشت پشت رفتن.
دووارد گ : ا، (ه). قیچی، مقراض.
دووارد ی : نک . دووارد گ.
دووارۆژ : ا. آینده، فردا.
دوواره : نک . دوباره.
دووازده : عدد. دوازده.
دوواکەوتن : م. عقب ماندن.
دوواکەوته : عقب افتاده.
دوواگین : ص. پسین، آخرین.
دووامان : م. عقب ماندن، پس ماندن.
دووان : نک . دوان.
دووان : عدد. دوتا، دوعدد.
دوواندن : نک . دوان.
دوواندەر : ص. خطیب، سخنران.
دووانگزه : عدد. دوازده.
دووانگـه : ا. محل سخنرانی، سالن سخنرانی.
دووانـه : ص مر. دو بر گه، دوتایی، دوقلو.
دوواوه چـــوون : م. عقب رفتن، پس رفتن، کم کردن، کم شدن، واپس رفتن.
دوواوه خستن : عقب انداختن، بتاخیر انداختن، پس انداختن.
دوواوه ڕوین : نک . دوواوه چوون.
دوواوه که فتن : م. عقب انداختن.
دووای : م، (ه). پُر گویی کردن، پُرچانگی کردن، زیاد حرف زدن.
دووایی : ص. آخر، تمام، انجام.
دووایـی هـاتـن : م. آخـر آمــدن، سر آمدن، بپایان رسیدن، به انجام رسیدن.
دووایی هاوردن : م. به آخر رساندن. تمام کردن، از ریشه در آوردن، پایان دادن، اتمام بخشیدن، به انجام رساندن.
دووایی هێنان : نک . دووایی هاوردن.
دووباره : نک . دوباره.
دووبڕیاگ : ص. دُم بریده، کنایه از شیطنت و زبر و زرنگ بودن کسی.
دووپاته : نک . دوباره.
دوپایلکه : ا. کانگورو.
دووپشت : ا. عقرب، کژدم.
دووپشك : نک . دووپشت.
دووپەلان : نک . دوحاچه.


دووپشك

دووپەلە بوون : م. دو بَرگه شدن گیاه هنگام سبز شدن.

دووتا : ص، (ز). جدی، ساعی، کوشا، توانا، قادر، نیرومند، کاردان.

دووچکە : ا. دُم، دنبالچه.

دووخ : ا. دوك.

دووخان : آخ، واخ، افسوس.

دووخت : دوخت.

دووخە : نک. دوخه.

دووخین : ا. بند شلوار، بند تنبان.

دوودك : ا. فلوت، نی، نی‌لبك.

دوودمان : ا. دودمان، طایفه، خاندان، سلسله، قبیله.

دوودە : ا. دوده.

دوودی : ص نسب. دودی.

دوور : ص. دور، بعید، پرت، غیرمحتمل.

دوورادوور : ا. دور، دورادور.

دووڕاند : امص. باخت.

دووڕاندن : م، (ز). باختن، از دست دادن.

دووڕاندن : م. باختن.

دووڕاندوو : ا. باخته.

دووراندوور : نک. دوورادوور.

دووربین

دوورانن : م. دوختن.

دوورانن‌ەوە : م. دوختن پارچه یا لباس شکافته.

دووربا : دورباد، مباد چنین شود، خدا نکند، نکند چنین شود.

دووربێ : نک. دووربا.

دووربین : امر. دوربین.

دوورچڕ : صدایی از دور، بانگی از دور، ناله‌ای از دور.

دوور خستەوە : م. کاری را به زمان دورتری گذاشتن، عقب انداختن.

دووردەس : ص‌مر. دوردست، دور، دورافتاده.

دوورك : ا. لواشه، وسیله‌ای برای رام کردن اسب و استر.



دوورکوژ و نزیك پووکاوڵ : گندم نمای جوفروش، زنی که از دور زیبا باشد و از نزدیك زشت.

دوور کە فتنەوە : م. دورافتادن. به‌دور ماندن، بی اطلاع و آگاهی شدن، محروم ماندن، اطلاعات خود را از دست دادن.

دوورکە وتنەوە : نک. دورکه فتنه‌وه.

دوورکێشان : م، (ز). طول کشیدن.

دوورنای : م، (ه). باختن، از دست

دادن.

دوورنما : ا. دورنما، منظره.

دوورنوارِ : نک . دوربین.

دوورنیازی : ا. کنایه، گوشه، اشاره.

دووروانه : نک . دووربا.

دووری : ح مصـ. دوری، جدایی، غیبت، مهجوری.

دووری کردن : م. دوری کردن.

دووریاگ : ص مف. دوخته.

دوورین : م. وجین کردن، علف هرز زمین.

دووز : ا. پارچهٔ پشمی است که در محل به پهنای یك وجب بافته می شود و با آن لباس کردی «چوخه ورانك» درست کنند.

دووز : ا. دوز «بازی»

دووزەله : ا. نی، نی‌لبك، فلوت.

دووزی : م، (ز). قاش، قاچ، قسمتی از هندوانه یا خربزه.

دووژ : ا، (ز). دوزخ، جهنم.

دووژەنگ : نک . دوژەنگ.

دووسم : ص، ا. دو سم مانند گاو و گوسفند.

دووش : ا. دوش، شیرآب.

دووشاخه : نک . دوحاچه.

دووشك : نک . دو دل.

دووشەمه : نک . دوشەمه.

دووغه : نک . دۆخه.

دووفاق : نک . دوحاچه.

دووڤ : ا، (ز). دم، دنبالچه.

دووڤسنگ : ا، (ز). نوعی ملخ که دارای دم سخت می باشد.

دووك : ا، (ھ). دوك نخ‌ریسی.

دووکان : ا. دکان، مغازه، محل کسب.

دووکاندار : ص فا. دکاندار، مغازه‌دار.

دووکایچ : ا، (ھ). دوك نخ‌ریسی.

دووکڵه : ا. کلاف ریسمان خام.

دووکوڵیه : ا، (ھ). دووکڵه.

دووکەك : ا،(ھ). دستگاه دست سازی که «چیکەنه» هم خوانده می شود و پنبه را از پنبه‌دانه جدا می کند.

دووکەڵ : ا. دود.

دووکەوتن : م. پی گیری کردن، تعقیب کردن، دنبال کار یا کسی رفتن.

دووگ : ا. دنبه.

دووگاسنه : ص‌مر. زمینی که دوباره شخم خورده باشد.

دووگرد : ا. جاجیم پنبه‌ای.

دووگمه : ا. دگمه، دکمه.

دووگوه : ا، (ز). چوب دوشاخه‌ای که با آن خار جمع می کنند.

دووگەڕیان : م. پی‌جویی کردن، تعقیب کردن، دنبال گشتن.

دوولا : نک . دولا.

دوولا زەن : نک . دورِوو.

دوولانه : نک . دولانه.

دوولایی : ا. لولا.

دوولۆ : نک . دولۆره.

دوولۆره : نک . دولۆره.

دووش

دوولۆنه : نک . دو لۆنه.

دووله‌پان : نک . دوحاچه.

دوولاق : امر. مچ‌پیچ، چیزی که به ساق و مچ پا بسته می شود، چاخچور.

دوێرد

دوومایی : ق، ا. آخر، عاقبت، سرانجام، پایان.

دوومایی‌ما : ص مف. پس مانده، آنچه از غذا مانده است، مانده، ارث، مرده‌ریگ.

دوومایك : نک . دووا.

دوومایکا : امف، (ز). باقی، باقیمانده، مانده، بازمانده، بجا مانده.

دوومایك‌ما : نک . دوومایکا.

دوومایك‌ماند : نک . دوومایکا.

دوومایك‌هاتن : م، (ز). آخر آمدن، تمام شدن، بپایان رسیدن، بانجام رسیدن.

دوومایك‌هاڤه‌یتن : م ، (ز) . نک . دوواخستن.

دووهویی : ح مص. دورویی، دغلی، دوزبانی.

دووهێشه : ص‌مر. زمینی که دوبار شخم خورده است، زمینی که در یك سال دوبار کشت شده باشد.

دوویا : (ز). بایستی، می بایستی.

دوویك دوویك : پیاپی، متوالی، پشت سرهم، دنبال هم.

دوهه‌واسی : دو عباسی، چهار شاهی.

دوێ : عدد، (ه). دو.

دوێت : ا. دختر.

دوێر : ص، (با). دور، بعید، پرت، غیرمحتمل.

دوێرد : امر. قیچی، مقراض.

دوێردگ : نک . دوێرد

دوێردی : م. نشان کردن، علامت گذاشتن، دیاری کردن.

دویساندن : م، (ز). پر کردن با فشار، انباشتن، تپاندن.

دوێشه‌و : قمر. دیشب.

دوێکه . قمر. دیروز، دی.

دوین : گفتن، حرف زدن، اظهار کردن، زیاد حرف زدن.

دوێڵ : ا. قطعه سنگ.

دوێڵ به‌ن : ص. سنگ فرش.

دوینه : ا. دوغینه.

دوێنێ‌شه‌و : قمر. دیشب.

ده : عدد. ده.

ده : علامت تأکید مانند: «ده‌بڕۆ» یعنی دبرو.

ده : علامت ماضی استمراری مانند: «ده‌م خوێند» یعنی می خواندم.

ده : علامت مستقبل مانند «ده چم».

ده‌با : علامت تأکید و تأیید، بایستی.

ده‌بابه : ا. تانك.

ده‌بابه : جانور، شبح.

ده‌باخ : نک . ده‌باخچی.

ده‌باخانه : امر. دواخانه، داروخانه.

ده‌باغخانه : محل دباغی پوست.

ده‌باخچی : ص شغل. دباغچی، کسی که پوست دباغی کند.

دەباخدان : م. دباغی کردن، خوش کردن پوست.

دەباخ کردن : . نک . دەباخ دان.

دەبان : ص. آبداده، آب دیده، پولاد آب داده.

دەبانچە : ا. طپانچە.

دەبدەبە : ص، ا. دبدبە، کبکبە، جلال، شکوه، آوا، آوازه.

دەبر : ا، (ز). زیست، گذران.

دەبلاّخ : ا. بچە شتر یکسالە.

دەبوور : ا. باد مغرب.

دەبووش : ص، (ز). نوچ، لیز، لزج.

دەبە : ا. دبە، جر، دغل در معاملە و بازی.

دەبە : ا. دبە، ظرف استوانەای پلاستیکی دستەدار، فلاسك.

دەبە کردن : م. جر زدن، دبە کردن، دغل کردن در معاملە و بازی.

دەبەنگ : ص. دبنگ، گیج و گنگ، احمق، خودخواه و فضول.

دەبیش : (با)، نک . دەبووش.

دەپ : ا، (ز). تختە، الوار.

دەتیر : ا. دە تیر، اسلحە کمری.

دەجالّ : ا. دجال.

دەحبە : ا. جانور، درندە.

دەحشك : ا، (ز). اسب و الاغ یک سالە.

دەحل : ا، (ز). باغ، بوستان، درختستان، گلزار، بیشە.

دەخالّەت : امصـ. دخالت، مداخلە، شرکت.

دەخس : ص، (ز). خسیس، لئیم.

دەخسین : ا، (ز). حسادت، کینە.

دەخلّ : ا. گندم، غلە.

دەخلّ : ا. دخل، درآمد، محل گذاشتن درآمد روزانە.

دەخلّ و دان : غلە، دانە، غلات، غلات و حبوباتی کە از خرمن بدست آید یا بعنوان ذخیرە جمع‌آوری گردد.

دەخمە : ا. دخمە، کندە، غار.

دەر : ا. بیرون، خارج.

دەر : ا. سگ مادە، دَل.

دەڕ : ص. درندە.

دەرئامەد : ا. درآمد، دخل، مداخل، عایدی، شروع، آغاز.

دەرئانین : م. در آوردن.

دەرابدان : م، (ز). کوتاە کردن لباس.

دەڕابە : ا. در پهن چوبی یا فلزی دکان یا مغازە، در کرکرەای.

دەرازینك : ا، (با). آستانە، درگاهی، ورودیە.

دەڕاشۆ : ص. زن بی حیا، لقب تحقیرآمیزی برای زنان.

دەرامەد : نک . دەرئامەد.

دەرانین : م. درآوردن، بیرون کشیدن، بیرون آوردن، خارج کردن.

دەراو : ا. درە، درۀ پرآب و چشمەسار.

دەراوسا : ا. همسایە، در و همسایە.

دەربات : ص، (ز). هم زور، هم وزن کشتی.



دەبانچە

دەربار : ا. دربار.

دەربارە : ح اضـ. درباره، درباب، در خصوص، راجع به ...

دەربان : ا. دربان، حاجب، قاپوچی، نگهبان.

دەربایس : امصـ. دربایست.

دەر بردن : م. دربردن، فرار دادن، قاپیدن.

دەربڕین : م. آشکار ساختن گفتهٔ نهان به ناآگاه، کشف موضوع، کشف نهان و سرّ به ناخودآگاه.

دەریك : ا، (ز). جای باروت، چوب میان خالی که در آن باروت ریزند.

دەر بوواردن : م. گرفتن و دور انداختن، دور کردن، کنار گذاشتن.

دەربوونە : ص، ا. کوچهٔ بن بست تنگ.

دەربە دەر : ص‌مر. دربدر، سرگردان، آ بی خانمان، خانه بدوش.

دەربەس : نک . دەر بەست.

دەربەست : ص مفـ. دربست، تمام، کمال.

دەربەشە : امر. ماهی‌تابه.

دەربەن : ا. دربند، راه باریك، دره.

دەربیچە : ا. دریچە، دربیچه.

دەربین : ا. نخی که با آن در مشك را بندند.

دەرپاچە : امر. درپاچه شلوار.

دەر پۆقین : م. بیرون افتادن، بیرون زدن، از محل خود درآمدن مانند چشم که از کاسه درآید، بیرون جهیدن.

دەرپە ڕاندن : م. بیرون کردن، بیرون انداختن، چیزی را از محل تنگ خارج ساختن.

دەرپەڕانن : نک . دەرپە ڕاندن.

دەرپەڕین : م. بیرون افتادن، بیرون زدن، از محل خود درآمدن، مانند چشم که از کاسه درآید، بیرون جهیدن.

دەرپێ : ا. شلوار.

دەرتەقێن : ا. کوبه در، آهنی که به در است و آیندگان با کوبیدن آن به در ساکنین خانه را باخبر سازند، خواجه بیدار.

دەرچاو : ا، (ز). دستمال.

دەر چرانن : نک . دەر کردن.

دەرچك : ا، ق، (ز). زیر در، زیر درگاهی.

دەر چوون : م. در رفتن، فرار کردن، دویدن، گریختن، دررفتن و جابجا شدن استخوان، جابجا شدن.

دەرحەسین : م، (با). لیز خوردن، سُر خوردن، لیزیدن، سُریدن.

دەرخستن : م. بیرون انداختن، آشکار کردن، کشف کردن.

دەر خواز : ا. درخواست، خواهش، تقاضا.

دەرخواز کردن : م. درخواست کردن، تقاضا کردن، خواستن.

دەر خوەر : ص فا. در خور، مناسب، شایسته، سزاوار، موافق، لایق.

دەرخۆنە : ا. در دیزی سفالی.
دەرخوێنك : ا. در دیزی چوبی.
دەرد : ا. درد، رنج، آزار، زحمت.
دەردان : م. بیرون ریختن، خارج کردن، بیرون انداختن، از زیر به بالا بیرون ریختن مانند بیرون ریختن محتویات چاه از درون آن.
دەرداوی : ص. دردمند، بیمار، مریض، دردار، علیل، دردآلود.
دەرد مەردە : نک . دەرداوی.
دەردەمەن : ص‌مر. دردمند،درددار، دردناك، دردکش، دردآلود، بیمار، مریض، علیل.
دەردناك : ص. دردناك، دردآلود.
دەردوو : ا. دهان بند، قطعه طناب یا نخی که با آن در مشك و خیك یا جوال را بندند.
دەردە باریکە : امر. بیماری سل.
دەردە دار : ص.درددار،علیل، بیمار، مریض، ناخوش، دردمند.
دەردیسەر : امر. دردسر، ناملایم، اشکال، سردرد.
دەردی کاری : ص‌مر. درد بی درمان.
دەرز : ا، نک . دەرس.
دەرزە : ا. کولەبار، پشته.
دەرزەلۆ : ا، (ه). پشته علف، برآمدگی علف، خرمن علف.
دەرزەن : ق. دوجین.
دەرزی : ا. سوزن.
دەرزی ئاژن : ح مصـ. سوزن کاری، سوزن زیاد به چیزی فرو بردن.
دەرزیاپشت : ستون فقرات.
دەرس : ا. درس.
دەرس خوەندن : م. درس خواندن، درس آموختن.
دەرسۆك : ا، (با). دستمال.
دەرسەوەن : ص فا، ا. محصل، شاگرد مدرسه، کسی که درس می خواند.
دەرسوێژ : ص فا. استاد، معلم، دبیر، کسی که درس می دهد.
دەرشۆ : ا، (ز). قاب دستمال، دستمال ظرف شویی.
دەرفەت : ا. فرصت، امکان، زمان لازم.
دەرڤە : ا، (ز). بیرون، خارج.
دەرڤەدان : م. بیرون ریختن.
دەرڤیل : ا، (ز). دو شاخهٔ چوبی باربند اسب و استر.
دەرك : درك، ادراك، فهم، استنباط.
دەرك : ا. در، درگاه، درگاهی.
دەر کردن : م. بیرون کردن، خارج کردن، در بردن، بیرون انداختن.
دەرکریاگ : امف. رانده، بیرون شده.
دەرکریاو : نک . دەرکریاگ.
دەرکوانگ : امر. در گلی «سفالی» تنور و منقل.
دەرکوت : امر. کوبه در.
دەرکە : ا. در، درگاه، درگاهی.
دەرکەتن : م، (ز). آشکار شدن، برملا شدن، روشن شدن، پیدا گشتن، طلوع کردن، ظاهر شدن.

دەرکەفتن : نک . دەرکەتن.

دەرکەوان : ص‌شغل، ا. دربان.

دەرکەوتن : نک . دەرکەتن.

دەرکێشان : م. در کشیدن، بیرون آوردن، بیرون کشیدن.

دەرگا : امر. دریچه، در، دریچه‌ای از حیاط به بیرون.

دەرگابێن : نک . دەردوو.

دەرگاخن : ص‌مر. پُر، مملو، لبریز.

دەرزیاپشت : ستون فقرات.

دەرگا کردن : م. باز شدن دمل و آبسه.

دەرگڤانگ : نک . دەرکوانگ.

دەرگەوان : نک . دەرکەوان.

دەرگیر بوون : م. درگیر شدن، مبتلا شدن، دچار شدن، گرفتار بودن.

دەرگیل : ا، (ز). در حصار نی.

دەرماڵ : ا. جلو در، حکومتی، پاله.

دەرماڵە : ص، (ز). پرواز، بسته، جهت، چاق شدن، چاق، فربه.

دەرماڵە : ص. کسی که در خانه دیگری می نشیند اما اجاره نمی پردازد و بجای اجاره برای خانه خدا کار می کند.

دەرمان: ا. دارو، درمان، باروت.

دەرمان خوەر کردن : م. دواخور کردن، مسموم کردن، سم دادن.

دەرمانك : ا، (با). فلفل سیاه.

دەرمانکاری : ح مصـ. مداوا، معالجه، دوا دادن، بیمار.

دەرمان کردن : م. مداوا کردن، تیمار کردن، معالجه کردن، درمان کردن.



دەرمانك

دەرمەجێڵە : ا. در کوچکی که با ترکه بید درست شود.

دەرمەنجێڵە : نک . دەرمە جێڵە.

دەرمەنە : امفـ. درمانده، عاجز، فرومانده، ناتوان.

دەرنخون : در سفالی دیگ.

دەروازە : ا. دروازه، در بزرگ.

دەروازەوان : ص شغلـ. دروازه‌بان، دروان، دربان، قاپچی.

دەروان : نک . دەروازەوان.

دەروزان : م. جمع کردن ته خرمن پس از برداشت.

دەروم : کلمه‌ای مانند زهرمار در زبان فارسی که در پاسخ حرفهای زشت و سؤالهای بی معنی گفته می شود.

دەروو : امصـ. وسعت، گشایش.

دەروو : نک . دەربەن.

دەر و بان : ا. در و دشت، خارج، بیرون، صحرا.

دەر و بان کردن : م. در و دشت کردن، بیا و برو کردن، خارج شدن

از چهار دیواری، آمد و رفت کردن، گردش کردن، گشت و گذار زدن.

دەر و دەشت کردن : م. در و دشت کردن، گشت و گذار زدن، بیا و برو کردن.

دەروون : ا. درون، داخل، میان، اندرون، تو.

دەروونداز : ص. آدم دارای ظرفیت، دروندار، آدم سرنگهدار.

دەروەن : نک. دەربەن.

دەرۆیش : ص، ا. درویش.

دەرە : نک. دەراو.

دەرهاتگ : افا. از کار درآمده، کارآمد.

دەرهاتن : م. بیرون آمدن، درآمدن، خارج شدن، طلوع کردن.

دەرهاتوو : نک. دەرهاتگ.

دەرهانین : دەرانین.

دەرهاوردن : م. بیرون آوردن، درآوردن، نشان دادن، کسب کردن، تولید کردن، نوشتن.

دەرهاوێژران : م. دور انداختن، پرت کردن.

دەرهاوێشتن : نک. دەرهاوێژران.

دەرەبەگی : ا. خانخانی، ملوك الطوایفی.

دەرەتان : امصـ. گشادی، گنجایش، گشایش، وسعت.

دەرەتاندار : ص. فراخ، گشاد، وسیع.

دەرەجە : ا. پله، پلکان، درجه.

دەرەرە : ص، ا، (ه). باغ آفتابرو در دره.

دەرەقەت : توان و نیروی انجام کار.

دەرقەتهاتن : م. توانستن، قادر بودن، نیرو داشتن.

دەرەك : ا. دوزخ، درك، جهنم.

دەرەلنگ : ا. پاچهٔ شلوار.

دەرەو : نک. دەراو.

دەرەو : ا، (ز). دروغ، کذب، سخن ناراست.

دەرهەم : ص. در هم، مشوش، قاطی، آمیخته، متفرق، پریشان.

دەرهێنان : م. درآوردن، بیرون آوردن، خارج کردن.

دەرێ : (ه)، نک. درگا.

دەرێ : ا. بیرون، خارج.

دەریا : ا. دریا، بحر.

دەریاچە : ا. دریاچه.

دەریایی : ص نسب. دریایی، بحری.

دەریچە : امصغ. دریچه، در کوچك، در بیچه.

دەرێخستن : (ز)، نک. دەرخستن.

دەرِیدە : ص‌مر. بی شرم، بی حیا، گستاخ.

دەرِیدە : دریده، پاره، گسیخته، شکافته، چاك.

دەریزان : ا، (ز). جلو در، مدخل، درگاهی.

دەزبینك : ا. خلخال، دستبند زینتی زنان.

دەزگ : ا. نخ پرگ.

دەزگا : ا. دستگاه، دست، مجموعه، کارخانه، جهاز، کارگاه.
دەزگیر : ص فا، ا. دستگیر، دستگیره.
دەزگیران : امر. نامزد.
دەزگیرانه : (ه)، نک . دەزگیران.
دەزگیره : امر. دستگیره.
دەزماڵ : امر. دستمال.
دەزمایه : امر. دستمایه، سرمایه.
دەزوو : نک . دەزگ.
دەزووران : نک . دەزگیران.
دەزێ : نک . دەزگ.
دەزیران : نک . دەزگیران.
دەژ : ص. دج، زمین دست نخورده.
دەس : ا. دست، بازو، ید.
دەس : ا. دست، نوبت، دفعه.
دەس : ا. توان، نیرو، امکان، فرصت، مهلت.
دەس : بازی.
دەس : گروه، دسته.
دەس : مثل، مانند، شبیه.
دەساژۆ : ح مص. دستمالی شده.
دەسئاگر : آتش کم، آتش کمی که برای افروختن آتش بزرگ به کار رود.
دەسئاوان : امر. دسته هاون.
دەسئاوێژ : امر. قدرت حمله، توان حرکت «معمولاً برای اسب گفته می شود».
دەسان : ا. داستان، حکایت، قصه، سرگذشت.
دەساندەس : ح مص. دست به دست.
دەساندەس : ص. برابر، مساوی.
دەسانقەس : ق. عمداً، قصدی، از قصد.
دەسانواچ : ص فا، (ه). قصه گو، داستان گو، گوینده.
دەسانوێژ : نک . دەسانواچ.
دەساو : امر. آبدست، دست آب، آب مانده از شستن.
دەساو دەس کردن : م. دست بدست کردن، دست بدست مالیدن، تأخیر انداختن، طفره رفتن.
دەساوێژ : نک . دەسئاوێژ.
دەساوێژ : امر. دستاویز، مستمسك، بهانه، وسیله، دستجلو.
دەسباد : ص مر. باد دست، ولخرج.
دەسباز : نک . دەسباد.
دەس بازی : ح مص. دست بازی، معاشقه با دست.
دەسباف : ص مف. دستباف.
دەسباو : نک . دەسباد.
دەسبڕ : افا. کلاه گذار، دست بر.
دەسبڕین : م. سر کسی کلاه گذاشتن، قال گذاشتن، وعده بدون وفا دادن، قرض کردن و پس ندادن.
دەس بە ئاو گەیاندن : م. قضای حاجت کردن، دست به آب رساندن.
دەس «دەست» بە تاڵ : ص مر. بیکار.
دەس بەجێ : فوراً.
دەس «دەست» بە دەسا «دەستا» دان : م، تغابن، پشیمانی، دست روی دست زدن.

دەس «دەست» بە دەس «دەست» کردن : نک . دەساو دەس کردن.

دەس بەرخستن : م. دست پیش انداختن.

دەس «دەست» بەردان : م. دست برداشتن، رها کردن، ول کردن، گذشتن.

دەس «دەست» بە زاخاوا کردن : م. فریب دادن، گول زدن، وعدهٔ بدون اجراء دادن.

دەس «دەست» بەستن : م. دست بستن، مقید کردن، مانع انجام کاری از طرف کسی شدن.

دەس «دەست» بەسّە : ص‌مف. دست بسته.

دەس «دەست» بەسەر کردن : م. دست بسر کردن، سر گرداندن.

دەس «دەست» بە سینە : ص مف. دست به سینه، برده، بنده.

دەس «دەست» بەن : ا. دستبند زینتی زنان، دست برنجن.

دەس «دەست» بەنەزەر : نک . دەس بە سینە.

دەس «دەست» پاچە : ص‌مر. دستپاچە، عجول، شتابزده.

دەس «دەست» پەرژان : م. دسترس پیدا کردن، فرصت یافتن، امکان یافتن، دست یافتن.

دەس «دەست» پەروردە : ص مف. دست پرورده، دست پرور.

دەس «دەست» پەیا کردن : دست پیدا کردن، راه یافتن، دخالت کردن.

دەس «دەست» پیس : ص. دست کج، دزد، کج دست.

دەس «دەست» پیّ کردن : م. شروع کردن، آغاز نهادن.

دەس پیەوگرتن : م. صرفه جویی کردن.

دەس «دەست» پیەونیان : م. رد کردن، از سر باز کردن، هول دادن.

دەست : نک . دەس.

دەستاڕ : ا. آسیاب دستی.

دەستان : نک . دەسان.

دەستە : ا. دسته، گروه، جماعت، حزب، قسمت، بخش، جوخه، تیپ.

دەستە : ا. دستگیره، میله، اهرم، کلاف.

دەستەر : ا. مهر خرمن.

دەس‌تەرێقانە : ا. سوغات، هدیه، رەآورد.

دەس‌تەنگ : ص‌مر. دست تنگ، تنگ دست، فقیر، بی چیز، تهیدست.

دەس «دەست» تەنگی : ح مصـ. تنگ دستی، دست تنگی، فقر، بی چیزی، تهیدستی.

دەستی : ق. عمدی، قصدی.

دەستی : ص نسب. دستی، دست ساخت.

دەس‌جەم : ا. دستجمعی، همگان.

دەس «دەست» چن : ص. دستباف، ساخت دست.

دەس «دەست» چەپەڵ : ص‌مر. دست کج، دزد، جیب‌بر.

دەس «دەست» چین : ص مر. دست چین، منتخب، بر گزیده.

دەس «دەست» خاڵی : نکـ . دەس تەنگ.

دەس «دەست» خوەش : صت. دستخوش، زهی، آفرین، بارك‌الله.

دەس «دەست» خوەشانە : امر. دست خوش، دست لاف.

دەس «دەست» خەت : امر. دست خط، نوشته، رسید، قبض.

دەس «دەست» دان : م. دست دادن، مصافحه کردن.

دەس«دەست»دان : م. فراهم بودن، آماده بودن، امکان داشتن.

دەس «دەست» دروو : ص مف. دست دوز، ساخت دست.

دەس «دەست» درێژ : ص مر. دِست دراز.

دەس «دەست» درێژی : ح مص. دست درازی، تجاوز، تطاول.

دەس «دەست» دۆز : ص مف. دست دوز.

دەس «دەست» ڕوین : م. توانستن، امکان داشتن، قادر بودن.

دەس «دەست» ڕەس : ص مف. دسترس، در دسترس، مقدور، ممکن.

دەس «دەست»ڕەسی : ح مص. دسترسی، قدرت، توانایی، امکان.

دەس «دەست» ڕەنج : امر. دسترنج، اجرت، پاداش، مزد.

دەس «دەست» ڕێژ : امر. رگبار تیر.

دەس «دەست» فرۆش : ص فا. دستفروش، پیلەور.

دەستقاله : (ز)، نکـ . دەس‌بەتاڵ.

دەس قووجیاگ : ص‌مر. خسیس، لئیم، کسی که چیزی از دست نمی گذارد.

دەس «دەست» قووجیاو : نکـ . دەس قووجیاگ.

دەس «دەست» قەرز : امر. قرض، دست قرض.

دەس «دەست» کاری : ح‌مص. دستکاری، مرمت، تعمیر، اصلاح.

دەس «دەست» کۆتا : ص‌مر. فقیر، تنگ دست، دست خالی.

دەس «دەست» کوتان : م. دست کوبیدن، با دست دنبال چیزی گشتن.

دەس «دەست» کورت : نکـ . دەس کۆتا.

دەس کەفتن : م. بدست آوردن، پیدا کردن، یافتن.

دەس «دەست» کەوت : ص. به دست آمده، حاصل شده.

دەس «دەست» کەم : م، ق‌مر. دست کم، حداقل.

دەس کێش : امر. دستکش.


دەس کێش

دەس «دەست» کێشان : م. دست کشیدن، دست مالیدن، لمس کردن، دست درازی کردن به طمع، دست

برداشتن، صرفنظر کردن.

دەسگا : نک . دەزگا.

دەس «دەست» گرتن : م. دست گرفتن، کمك کردن، نامزد کردن.

دەس گرۆیی : ح مص. دستگیری، مدد، اعانت، یاری.

دەس گورۆیی : نک . دەس گرویی.

دەس «دەست» گەیشتن : م. دسترس داشتن، توانستن، فرصت داشتن، وقت داشتن، امکان انجام کاری را داشتن.

دەس «دەست» گیر : نک . دەزگیر.

دەس «دەست» گیر بوون : م . دستگیر شدن، گرفتار شدن، توقیف شدن.

دەس «دەست» گیره : نک . دەز گیره.

دەس «دەست» گیری : ح‌مص. دستگیری، مدد، اعانت، یاری، گرفتاری، اسارت.

دەس لاخستن : م. کم فروختن.

دەس «دەست» لێ‌کێشان : م. دست از چیزی کشیدن، از چیزی دست برداشتن، از چیزی گذشتن، از چیزی صرفنظر کردن.

دەس «دەست» لێ‌وه شاندن : م . کسی را زدن، بروی کسی دست بلند کردن.

دەس «دەست» لێ‌هەڵ گرتن : م. از چیزی دست برداشتن، از چیزی گذشتن، از چیزی صرفنظر کردن.

دەسماڵ : ا. دستمال.

دەسماڵ‌سرکه : امر. کلاغی، دستمال مشکی که زنان به سر بندند.

دەسماڵ شەرمە : امر. دستمالی که زنان با آن دهان و چانه پوشیده دارند.

دەسماڵی کردن : م. دستمالی کردن، دستکاری کردن، دست زدن، دست مالیدن.

دەسمایه : امر. دستمایه، سرمایه، مایه.

دەس‌مز «دەست مز» : امر. دستمزد، مزد، اجرت، حق‌الزحمه.

دەس «دەست» نوێژ : امر. وضو، دست نماز.

دەس «دەست» و پا کردن : دست و پا کردن، تقلا کردن، جنب و جوش کردن.

دەس «دەست» و پاگیر : ص مف. دست و پاگیر.

دەس «دەست» و پاوه شانن : م. دست و پا زدن، تقلا کردن، کوشیدن.

دەس «دەست» و پوخت : دست و پخت.

دەس «دەست» و پەیوەن : ا. پیمان، عهد، معاهده.

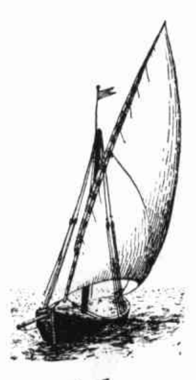
دەس و دیم : نک . دەس نوێژ.

دەسوور : ا. دستور، امر، فرمان، رخصت، اجازه، آیین، روش، برنامه.

دەسوور «دەستور» دان : م. دستور دادن،فرمان دادن، امر صادر کردن.

دەس «دەست» و کرد : ساخت، کار دست، دستکار.

دەس و مشتاق کردن : م. مصافحه کردن، دست دادن.
دەسه : نک . دەسته.
دەسه «دەسته» برا : دوستی که حالت برادر دارد، برادر خوانده.
دەسه «دەسته» بوخچه : امر. بقچه کوچك.
دەسەبەره : ا. ناوه، تاوه بنایی.
دەسه «دەسته» پاچه : نک . ده سپاچه.
دەسه «دەسته» جلّەو : امر. دستجلو، افسار.
دەسه «دەسته» جەمی : ا. دستجمعی، همگانی.
دەسه «دەسته» چرا : امر. چراغ موشی، چراغ دستی.
دەسەخوەیشك : خواهر خوانده.
دەسه «دەسته»دار : ص فا. دسته‌دار.
دەسەداس : امر. تبر داس، داس کوچك.
دەسەداو : امر. دام، دام اجتماعی.
دەسەداینه :دست بەدامن، خواستن، به التماس خواستن.
دەسه «دەسته» دز : امر. کسی که محل را جهت دزدی شناسایی می کند.
دەسه «دەسته»سرِ : امر. دستمال.
دەسه «دەسته»قەرز : ا. قرض، دست قرض.
دەسەك «دەستەك» : امصغ. دستك، دفتر، دفتر روزانه.
دەسه «دەسته» کردن : م. دسته کردن، جمع کردن، فراهم کردن.
دەسەکەشتی : امر. کرجی، قایق، کشتی کوچك.
دەسەلاّت : ا. فرصت، امکان، قدرت، توان.
دەسەموو : ا. دستنبو.
دەسەموو : ص. اهلی، دست آموز.
دەسەنازی : ح مص. دست اندازی، تعدی، تجاوز.
دەسەنه : نک . دەسەلاّت.
دەسەنەدار : ص فا. توانا، قادر، کسی که می تواند کاری انجام دهد، کسی که امکان انجام کاری دارد.
دەسەوانه : امر. خلخال دست بچه.
دەسه «دەسته» و سار : افسار، دستجلو.
دەسه «دەسته» و ناو : ص مر، امر. راه سرازیری، سرازیری، شیب، سراشیب.
دەسەهەرِه : امر. ارهْ دستی، ارهْ کوچك.
دەس‌هەلّبەس : ا. شایعه، حرف نادرست.
دەس‌هەل‌گرتن : م. دست کشیدن، دست برداشتن، گذشت کردن، ول کردن، صرفنظر کردن.
دەسەهەوسار : نک . دەسەوسار.
دەسەیاو : نک . دەس‌رِەس.
دەسی «دەستی» : ص. دستی، دست .


دەسەکەشتی

ساخت، عمداً، مصنوعی.

دەسیار «دەستیار» : امر. دستیار، کمك، معاون، شاگرد.

دەسیاری : ح مص. مددکاری، معاونت، شاگردی.

دەسیسە باز : ص فا. محیل، مکار، دسیسه باز.

دەس‌یەکێ : ح مص. همدستی، دست یکی.

دەس‌یەکێ کردن : م. دست یکی کردن، همدست شدن.

دەشت : ا. دشت، صحرا، بیابان، کویر، هامون، صافی.

دەشتانی : نک . دەشتایی.

دەشتایی : ح مص. صافی، همواری، دشت، جای صاف.

دەشتەوان : ص مر، امر. دشتبان، پالیزبان.

دەعبا : ا. جانور، شبح، جانداری که نام آن ناآشنا باشد.

دەعوەت : امص. دعوت، مهمانی، تشویق، ترغیب.

دەعوەت کردن : م. دعوت کردن، خواندن.

دەعە جانی : عە جاییات، کلمەایست که برای آدم نازیبا و زشت یا دیوانه و چل به کار می رود.

دەغڵ : نک . دەخڵ.

دەغڵ و دان : نک . دەخڵ و دان.

دەغمە : نک . دەخمە.

دەغمەسە : ا. دخمسه، گرفتاری، فریب، دردسر، خدعه.

دەغەزار : ص. موجود «جاندار یا نبات» لاغر، مردنی، بی برگ و نوا، درخت بی شاخ و برگ.

دەغەڵ : ص. دغل، مکر، حیله، تباهی، نادرستی، تقلب، فریب، حقه، متقلب.

دەغە ڵباز : ص فا. دَغلباز، فریبکار، محیل، نادرست، متقلب.

دەغەڵە : ا. مواد خارجی داخل جنس، غل و غش.

دەف : ا. دف.

دەفتەر : ا. دفتر، کتابچه، اتاق کار.

دەفتەرچە : دفترچه، دفتر، کتابچه.

دەفتەرخانە : امر. دفترخانه، دفتر، محل کار اداری.

دەفتەردار : ص فا. دفتر دار و محاسب، حسابدار.

دەفحە : ق. دفعه، مرتبه، کرت، بار، مرحله، گاه، هنگام.

دەفر : ا. ظرف.

دەفزك : ص مر. شکم گنده، پرخور.

دەف زەن : ص فا. دف زن، نوازندهٔ دف، قوال.

دەفعە : نک . دەفحە.

دەفك : ا، (با). بینی، دماغ.

دەفگەم : امر. قسمت آهنی دهنه و افسار، دهنه.

دەفە : ا. کمان، کمان الك، کمان دف و دایره.

دەڤ : ا، (با). دهن، دهان.

دەڤـات : ا، (ز). رقص، پـایـکـوبـی، عروسی.

دەڤ درێژ :افا. پر گو، زبان دراز.

دەڤشۆ : ص مفـ. پس آب، آب مـانـده بعد از ظرف‌شویی.

دەڤ کـەنـی : ا. پوزخند، زهرخند، لبخند.

دەڤ گەنی : ص مر. بد دهن.

دەڤل : ا. نسل.

دەڤ و دفن : لب و لوچه، پك و پوز.

دەڤە : ا، (ز). شتر نر.

دەڤەر : ا، (ز). برادهٔ آهن.

دەڤەهەرزە : ص مر. هرزه گو، پرت و پلا گو، کسی که زیاد شوخی می کند.

دەڤی : ا، (ز). درختهای کوتاه نزدیك بهم.

دەق : ا. قد، تا.

دەق : ص. صاف، شیك، زیبا.

دەق : ق. قد، اندازه، میزان.

دەقاق : ا. آهار.

دەقاق دان : م. آهار زدن.

دەقاقلی : ص مف. پارچهٔ آهار زده.

دەقـاو دەق : ص مر. بـرابـر، مـعـادل، مساوی، هم وزن، هم سنگ.

دەقبەستن : م. تا برداشتن، قد شدن، صاف شدن.

دەق دان : م. صاف کردن، منظم کردن، تا کردن.

دەق کـردن : م. قد کردن، چهارقد کردن، صاف کردن.

دەق گرتن : نك . دمق به ستن.

دەقل : ص، (ز). زمین سخت، غیر قابل کشت.

دەقـلـووس : ص، (ز). مـعـلـق، پشتك وارو.

دەقلووك : ا، (ز). مازو.

دەقنە : ا. آزوغهٔ زمستانی طلاب.

دەقۆر : ا، (ز). گوسفندی که پشم نرم کرك مانند دارد.

دەقیقە : ق، ا. دقیقه.

دەك و دیم : پك و پوز، سر و سیما.

دەکووش : ا، (ز). گهواره.

دەگا : ا. آبادی، ده، روستا.

دەگمە : گه گاه، اتفاقی، بندرت.

دەگمەن : نك . ده‌گمه.

دەگەدان : م. جفت دادن حیوانات.

دەگـەر : ص. کار آمد، آگاه، توانا به انجام کار.

دەگـەل : ا، (ز). شـوخـی، مـزاج، مسخرگی.

دەگەڵ : ح اضـ. با.

دەگەڵ : ا. ناخدا.

دەگەنەك : ا. کچك، چوب دستی.

دەڵ : ا. ماده سگ.

دەلاق : ا. دریچه، دربیچه، نور گیر.

دەلاك : ص. دلاك، سلمانی، آرایشگر.

دەلاك خانە : امر. سلمانی، دلاك خانه.

دەڵاڵ : ص، ا. دلال.

دەڵاڵـانـە : دلالانه، مبلغی که بابت مزد

دلال پرداخته می شود:

دەلاّلی : حـمصـ. دلالی.

دەلاّلـەت : امصـ. دلالت، راهنمایی، دلداری، هدایت.

دەلاّندن : م. ترشح کردن، نشت کردن.

دەلاّنن : نک . دەلاّندن.

دەلّپ : ص. لباس گشاد یا گشاد شده، گشاد، لباس جا انداخته.

دەلّق : ا. طلق، نایلون، پلاستیك.

دەلّقەك : ا. دلقك.

دەلّقین : م، (ز). آبرو رفتن، بی آبرو شدن.

دەلنگ : ا، (با) . پاچه شلوار.

دەلنگ‌هەلّکراو : پاچه ورمالیده.

دەلّۆش : ص. ناسپاس.

دەلوو : ص فا. پُرگو، پر چانه، وراج، زیادگو. خنیاگر.

دەل و قەل : ص مر. پُررو، دورو، زبان باز.

دەلّە : ص. دلـه، هـرزه، ولـگـرد، ول، رها.

دەلّە : ص. دزد، پرخور، شکمباره، چشم چران.

دەلّە : ا. حیوان ماده.

دەلّە بە با : ص مر. ماده سگ فحل.

دەلّـەدەلّ : حالت مایع یامادهٔ نرم زیر پوسته سفت مانند آب در مشك یا دمل رسیده.

دەلّەدیۆ : امر. عفریته، دیو ماده.

دەلەسە : ا.تقلب، فریب، حقه، مکر، نیرنگ.

دەلّەشڕ : لقبی کنایه آمیز برای زنان.

دەلّەك : ا. قاقم.

دەلّەمە : ا. لخته، شیر لخته، پنیر تازه.

دەلیا : نک . دەریا.

دەلیالووش : ص فا. پرخور، شکمباره، شکم پرست. آزمند.

دەلّیان : نک . دەلاّندن.

دەلیقانی : ص. زن بی‌حیا، زن سلیطه.

دەلیدوومان : نک . دەلّقەك.



دەلیدوومان

دەلیل : ا. دلیل، برهان، علت، مدرك، سبب.

دەلّین : م. تراوش کردن.

دەم : ا. دهن، دهانه، دهان، لبه.

دەم : ا. دم آهنگری.

دەم : ق. لحظه، آن، دم.

دەم : ا. بخار.

دەمـاخ : ا. خُـلق، عـادت، شـرایـط، حوصله، تمایل، ذوق.

دەماخە : ا. دماغه.

دەمادەم : دمادم، دمبدم، لحظه به لحظه.

دەمار : ا. رگ.

دەمار : ا. برگ توتون.

دەماردەرهاوردن : آزار دادن، اذیت

کردن.

دەماردەرهێنان : نک . دەماردەرهاوردن.

دەمانچە : ا، (ه). طپانچه، اسلحهٔ کمری.



دەماندن : م. دمیدن، دمیدن کوره، پف کردن.

دەمانن : نک . دەماندن.

دەماودەم : ق مر. در حال، فی الفور، آنی، بلافاصله.

دەم بڕ : تمام کردن حرف بر سر موضوعی مانند قیمت کردن و چانه زدن و توافق بر سر معامله.

دەمبوونەتاقچرا : دهان از تعجب باز ماندن.

دەمبوونەتەڵەی تەقیاگ : دهان از تعجب باز ماندن.



دەم بەس

دەمبەدەم : نک . دەمادەم

دەمبەس : امر. دهن بند، دهان بند.

دەمبەن : نک . دەمبەس.

دەمبەیەکاهاتن : ناتوانی در حرف زدن و گفتگو.

دەم بێن : دهان بند، دهن بند، طنابی که با آن در جوال و کیسه را بندند.

دەمپووچەڵ : ص مر. آدم بی دندان.

دەمپوخت : امر. دم پختك، دم پخت.

دەمپیس : نک . دەمچەپەڵ.

دەم تاڵ : ص مر. بد دهن، بد زبان، ناسزاگو.

دەمتەڕ : ص مر. خوش صحبت، سر و زبان دار، پُرچانه.

دەم چەپەڵ : ص مر. دهان دریده بد دهن، دهان آلوده، بد زبان، ناسزاگو.

دەمچرۆ : امر. آجیل، چیزی که بعنوان تنقل خورده می شود.

دەمچەرخدان : م. زیاد گفتن، پرچانگی کردن، به حساب حرف زدن.

دەمچەفت : ص مر. کسی که می گوید اما نه به حرف خود اعتقاد دارد و نه به آن عمل می کند.

دەمخاو : ص مر. کسی که شُل حرف می زند.

دەمخۆشانە : امر. شتل، شتلی، مژدگانی.

دەمدار : ص فا. پُررو، پُرچانه، کسی که زیاد حرف می زند، خوش صحبت.

دەمداچەقاندن : دهان از تعجب باز ماندن.

دەمدان : م. چریدن، خوردن.

دەم دان : م. حرف زدن.

دەمدڕاو : ص مف، ص مر. دهن دریده، بدزبان، کسی که نتواند حرف را نگاهدارد، دهن لق.

دەمدەمی : ص نسب. دمدمی، هردنبیل، بی اراده، هَوسران.

دەمدڕیاگ : نک . دەمدڕاو.

دەمدەس : نک . دەم و دەس.

دەمڕەش : ص مر. سق سیاه.

دەمسوور : ص مر. گستاخ، پُررو، حاضر جواب.

دەمسووری : ح مص. گستاخی، پُررویی، حاضر جوابی.

دەمشڕ : نک . دەمچەپەڵ.

دەم قاڵ : امص. مشاجرهٔ لفظی، مکابره، مناقشه، گفتگوی تند.

دەمقاڵە : نک . دەمقاڵ.

دەمك : ا، (ز). نُك، نوك، منقار.

دەم كردن : م. دم كردن.

دەمكوّ دان : م. سرزنش كردن، خجالت دادن، از صحبت باز داشتن كسی.

دەم كونی : امر. دم كنی، سبد مسطحی كه در پارچه پیچیده است و روی دیگ برنج برای دم كردن گذارند.

دەمكێشان : م. دم كشیدن.

دەمگرتن : م. دم گرفتن، هم آواز شدن.

دەمگەرم : ص مر. خوش زبان، خوش صحبت، دم گرم.

دەملەق : ص مر. دهن لق، كسی كه نمی تواند زبان خود را نگاهدارد.

دەمماق‌مان : دهان از تعجب باز ماندن.

دەمنە : امر. دهنه، دهن نه، جای دهان گذاشتن در قلیان.

دەم و پل : دك و دهن، پك و پوز، لب و لوچه.

دەم و چاو : سر و صورت، صورت.

دەم و دوو : دم و دود، دود و دم.

دەم و دەم : ق مر. فوری، آنی، ناگهان، بلافاصله.

دەم و دەس : نک . دەم و دەم.

دەم و فلّچ : دك و دهن، لب و لوچه، پك و پوز.

دەم و قەوچە : نک . دەم و فلّچ.

دەم و كاوێژ : نک . دەم و فلّچ.

دەمە : ا. لبه. لبهٔ تیغ.

دەمە : ا. مشتوك سیگار.

دەم هاتن بە یەكا : ناتوانی در حرف زدن، كلمات را جویدن.

دەم هار : ص مر. زبان دراز، حاضر جواب، گستاخ.

دەمەتەقێ : ح مص، (ه). گفتگو برای گذراندن زمان، گپ زدن.

دەمەترێشتە : قطعات كوچك چوب كه از اثر تیشه بر چوب جدا می شود.

دەمەجاو : غذای جویده و بیرون داده شده.

دەمەڕ : ص. دمر، دمرو.

دەمەرقوّپان : ا. شلوار كردی.

دەمەڕوو : نک . دەمەڕ.

دەمەڕێژ : ص مر. چاقو و كارد لب پریده.

دەمەسووان : امر. براده آهن.

دەمەزەرد كردنەوە : م. تیز كردن كارد و چاقو و گاو آهن همراه با

آبدادن مجدد.

دەمەق : ص. دمغ، سر خورده، بور.

دەمەقرە : نک . دەمقال.

دەمەقەیچی : تیکه پارچه، آنچه بعد از خیاطی از پارچه باقی مانده و دور انداخته می شود.

دەمەکوتی : ح مص. جستن خوراکی با دهان وسیلهٔ بچه.

دەمەلاسکێ : تقلید.

دەمەلاسکێ کردن : م. ادای کسی را در آوردن، تقلید در آوردن.

دەمەڵقوّپان : نک . دەمەرقوّپان.

دەمەنی : سرما خوردگی، زکام.

دەمەو خوار : امر. چیز سرازیر، رو به پایین، سر پایین پا بالا.

دەمەوڕوو : ص، ق. واژگون، دمرو.

دەمەو نوخون : ص، ق. واژگون برگشته.

دەمە و نوخون کردن : م. واژگون کردن، برگرداندن، دمرو کردن.

دەمەوەر : ص مر. گستاخ، پُرگو، اضافه گو، فضول، حاضر جواب، سخنور.

دەمەوەری : ح مص. گستاخی، اضافه گویی، حاضر جوابی، فضولی، سخنوری.

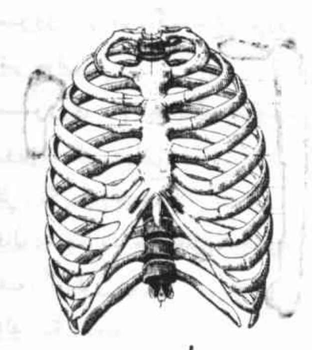
دەم هەراش : نک . دەم هار.

دەم هەڵبەس : ص مر. حرف از خود در آمده، از خود ساخته، کلام بدون ماخذ و مرجع.

دەم هەڵە : نک . دەم چەپەڵ.

دەمێ : ق. دمی، گاهی، زمانی، وقتی.

دەن : ا. دنده.



دەندووك : ا. نُك، نوك، منقار.



دەندکێ پەمبوو : امر. پنبه دانه.

دەنك : ا. دانه.

دەنك : ص. یگانه، یکتا.

دەنگ : ا. صدا، آواز، خبر، شایعه، چو.

دەنگبێژ : (ه)، افا. آواز خوان، خواننده، خنیاگر.

دەنگبڕ : ا. صدا خفه کن.

دەنگخۆش : ص مر. خوش آواز.

دەنگدابڕین : م. کوتاه کردن حرف، بریدن صحبت، تمام کردن کلام.

دەنگ دار : ص فا. خوش صدا، صدادار، پر سر و صدا، سر و صدا

کن.

دەنگ دان : م. صدا دادن، شایع شدن، شایع کردن، صدا کردن، بانگ برآوردن.

دەنگدانەوە : نک . دەنگدان.

دەنگدڕان : م. بلند کردن صدا، فریاد زدن، عربده کشیدن.

دەنگدەرچوون : م. مشهور شدن، نام آور شدن، بنام شدن.

دەنگدەرهاتن : م. حرف زدن در حال عصبانیت، فریاد زدن، بحرف آمدن.

دەنگ ژار : صدای ضعیف ناله مانند.

دەنگ کردن : م. دعوت کردن، صدا زدن، صدا کردن، کمك خواستن، فریاد برآوردن.

دەنگ گەڕیان : م. شایع شدن، چو افتادن، حرف به گوش همگان رسیدن.

دەنگ نووسان : م. درنیامدن صدا، صدا در گلو خفه شدن.

دەنگنێر : ص مر. کسی که صدای کلفت دارد، صدای کلفت.

دەنگ و باس : امر. شایعه، حرفی که بر سر زبان افتد.

دەنگو : ا. شایعه.

دەنگەشە : امص. مشاجره لفظی، نقار، میانه شکراب.

دەنووس : امر. مکتوب، دست نویس، دست نوشته.

دەنووك : ا. منقار، نُك، نوك.

دەنە : ا. دنده.

دەو : امص. دو «دویدن».

دهۆ : ص. زود رنج، عصبی، حساس.

دەوا : ا. دوا، درمان، دارو.

دەوات : ا. دوات.

دەواخ : ص. دباغ.

دەواخانە : امر. دواخانه، دباغخانه.

دەواخچی : ص شغل. دباغچی، کسی که پوست دباغی کند.

دەواخی : ح مص. دباغی.

دەوار : ا. چادر، چادر سیاه.

دەوا : ا. علاج، چاره.

دەوار : ا، (با). الاغ.

دەوارە : ا. چاره، علاج، تلافی.

دەوار بردن : م. علاج کردن، چاره کردن، تلافی کردن.

دەواساز : ص فا. داروساز، دواساز.

دەوافرۆش : ص فا. دارو فروش، دوا فروش، دواساز.

دەوال : دزد شبگیر.

دەوان : ص مف. آبداده، شمشیر یا خنجر آبداده.

دەوانچە : ا. طپانچه، اسلحه کمری.

دەور : ا. دور، پیرامون، محیط، اطراف.

دەور : ا. دور، پرامون، محیط، اطراف.

دەور : ا. عصر زمان، دوره، گردش، حرکت دورانی.

دەور : ق، دفعه، نوبت، مرتبه، وهله.

دەوران : امص. دوران، عهد، زمان، وقت، دوره.

دەوردان : م. دوره کردن، حلقه زدن



دەوات

بدور چیزی، گردیدن به دایره.

دەور و پشت : اطراف، جوانب، دورور.

دەور وەر : نک . دەور و پشت.

دەورە : امص. دوره، کناره، گردش.

دەورە کردن : م. دوره کردن، دوباره خواندن، دور کسی را گرفتن.

دەورەگرتن : م. دور چیزی را برای استحکام با چیز دیگر گرفتن مانند دور گیوه را با چرم دوختن.

دەوری : ا. دوری، بشقاب، دیس، توگود، لب تخت.


دەوری

دەوش : ا، (با). رد، اثر پا، پی.

دەوڵ : ا. دهل.

دهۆڵ : ا. دهل.

دەوڵ ژەن : ص فا. دهل زن، کسی که دهل می زند.

دەوڵ کوتان : م. دهل زدن.

دەوڵەت : امص، ا. دولت، حکومت، مال، مکنت، ثروت.

دەوڵە مەن : ص مر. دولتمند، ثروتمند، توانگر، دارا.

دەوڵەمەند : نک . دەوڵەمەن.

دەوە : ا. تپاله، مدفوع گاو.

دەوە : نک . دبه.

دەوەڵ : ح مصـ. سر گردانی.

دەوەن : ا. بوته جنگلی، چوب و چگل.

دەوەنبەئاش : حرف بیهوده، گفتگوی بیمورد، مناقشه بر سر ناچیز.

دە و یقاندن : م، (ز). آزمودن سختی ونرمی پوست تخم مرغ با زدن به دندان.

دەویت : ص فا. دیوث.

دەوین : ا، (با). دوغینه.

دەه : عدد. ده.

دەهشای : ده شاهی، یك پناباد.

دەهۆڵ : ا. دهل.

دەهۆڵ دران : رسوا شدن.

دەهیە : افا، (ز). درنده.

دەی : دیاالله، گفتهٔ تحریك و تشویق.

دەیر : ا. دیر.

دەیری : ص. دیوانه، سفیه، مجنون، احمق.

دەیز : ا، (ز). برگ و شاخه جهت خوراك حیوانات.

دەیسان : ق. باز هم، ایضاً، مجدداً.

دەیلاخ : ا. بچه شتر.

دەیلاق : ص. دیلاق، قد بلند.

دەیلەم : ا. دیلم.

دەیم : ص. دیم، پاریاب، فاریاب.

دەیمزار : امر. دیمزار.

دەیمەڕۆ : نک . دەیمزار.

دەیمی : ص نسب. دیمی.

دەیۆس : نک . دەویت.

دەیەك : ق. عشر، ده یك.

دەیار : ا. دیار، کس، کسی.

دێ : ا. ده، آبادی، روستا.

دیار : ص، ا. آشکار، روشن، معلوم، نمایان.

دیار بوون : م. معلوم شدن، پیدا شدن،

آشکار شدن، هویدا شدن.

دیارگه : امر. مظهر، جای آفتابی شدن قنات.

دیاری : ا. هدیه.

دیاری : ح مص. نشانه گذاری، علامت گذاری.

دیاری دان : م. پیدا شدن کسی از دور، هویدا شدن، آشکار شدن.

دیاری کردن : م. نشانه گذاشتن، تعیین کردن،نشان کردن.

دیاری کریاگ : ص مف. معین، تعیین شده، منتخب، علامت گذاشته شده، نشانه گذاری شده.

دیان : ا. دندان.

دیان شاش : ص مر. دندانهایی که از همدیگر فاصلهٔ زیادتر از حد معمول دارند.

دیان کلێڵ بوون : کلید شدن دندانها.

دیان کێشان : م. دندان کشیدن.

دیان لێ تیژ کردن : چشم طمع به چیزی دوختن.

دیانه : ا. دهانه، دهنه، لگام، لجام.

دیانه چیرێ : دندان قرچه.

دیانه ڕووکێ : نک . دیانه چیرێ.

دیای : م، (ه). دیدن، تماشا کردن، نظاره کردن.

دیباچه : ا. دیباچه، مقدمه.

دیەگ : ا. دنگ برنج کوبی.

دیتن : م. دیدن، نگاه کردن، نظاره کردن.

دیخوون : ا. بند تنبان، نخ شلوار، بند شلوار.

دید : ا. دید، بینائی، بصیرت، بینش، تخمین، برآورد.

دیدار : امص. دیدار، ملاقات.

دێدك : ا، (با). طحال، سپرز.

دید و بازدی : دید و بازدید.

دیده : ا. چشم، دیده.

دیدەبان : ص. دیدبان.

دیدەگا : امر. دیدگاه، نقطه نظر.

دیدەوان : نک . دیدەبان.

دیدەنی : ص. دیدنی، قابل دیدن، زیبا، مرئی.

دێر : ق. دیر.

دێر : ا. سطر.

دێراخێز : ص مر. تنبل، تن پرور.

دێران : م. گنجایش داشتن، ظرفیت داشتن.

دێرڕەس : ص مر. دیررس.

دێر کردن : م. دیر کردن، طول دادن.

دێرگا : امر. دیرگاه، دیر وقت.

دێروەخت : نک . دێرگا.

دێری : ح مص. دیری، تأخیر.

دێریان : م. گنجیدن، جاگرفتن.

دێرینه : ص نسب. دیرینه، دیرین.

دێز : ص. دیزه، خردیزه، رنگی برای الاغ.

دێزپا : ا. سه پایهٔ دیزی.

دێز داشه : ا. دش داشه، پیراهن شب.

دێزگ : نک . دێز.


دێزه

دێزه : م. دیزه، ظرف سفالی شکمدار جای پختن آبگوشت، ظرف سفالی شکمدار جای ترشی و مربا و غیره.
دێزی : نک : دیزه.
دیژه : ا. مذهب.
دیسا : ق. دوباره، ایضاً، مجدداً.
دیسان : نک . دیسا.
دیسك : ا، (با). لانجین، طشت سفالی.
دیسه : ا، (ز). قوچ و میش کوهی.
دیش : ا. اسباب و اثاث خانه، خرده ریز.
دیشلەمه : ص، ا. چای بدون قند.
دیڤ : ا، (با). دم.
دێق : ا. دق.
دێقەت : امص. دقت، توجه، باریك بینی.
دێقەت کردن : م. دقت کردن، توجه داشتن.
دیکل : ا. خروس.


دیکل

دیگه : ا. عمه، خاله.
دیل : ص، ا. اسیر، زندانی.
دێڵ : ا. سگ ماده.
دێلانێ : ح مص. آواز بی خیالی.
دێلانێ : ح مص. تاب بازی.
دیلباز : ص فا. کار آمد، آگاه، آشنا.
دیلك : نک . دیل.
دیلماج : ص، ا. دیلماج، مترجم.
دیلەك : امص. شفاعت، از کسی چیزی بخاطر دیگر خواستن.
دیلەمار : ا، (ز). بزمجه.
دێم : نک . دەیم.
دیم : ا. طرف، رو، روی، وجه.
دیم : ا. صورت، رخسار، چهره.
دیم : ا. صفحه.
دیماتی : ا، (ز). دهاتی، روستایی، دەنشین.
دیمان : ا، (ه). رخسار، صورت، طرح، چهره.
دیماندیم : ق، (ه). پشت و رو، واژگون.
دێمەڕۆك : نک . دیمزار.
دیمه شۆره : امر. سفیداب.
دیمەن : نک . دیمان.
دیمەك : ا، (ه). مهار.
دین : ا. دین، آیین، کیش، مذهب.
دین دار : ص فا. دیندار.
دینار : ا. دینار.
دێو : ا. دیو.
دێو : ا. طرف، جهت، رو.
دێو : ا. صفحه.
دێواچه : ا. دیباچه، مقدمه، سرآغاز.
دیواخ : ا. چادر قرمزی که به سر عروس می کشند.
دیوار : ا. دیوار.
دیواره : ا. دیواره.
دێوان : ا. دیوان، محکمه، محل حکومتی.
دیواندڕ : ص مر. بی‌حیا، بی‌شرم، بی‌آبرو، زبان دراز، گستاخ.
دێواندێو : این رو آن رو، این طرف

آنطرف، واژگون.

دێواندێو کردن : م. پشت رو کردن، این طرف و آن طرف کردن، این رو و آن رو کردن.

دێوانه : ص. دیوانه، مجنون، شیدا.

دێوجامه : امر. جامهٔ شکار کبك.

دێو دڵ : ص‌مر. دیو دل، قوی دل.

دێوەدەر : ص مر. لباس کهنه سوراخ شده، سوراخ دیوار.

دێوەرژن : ا. دوده و گردی که از سقف آویزان می شود، کارتنك دوده گرفته.

دێوه ڵوکه : ص مر. پهلوان پنبه.

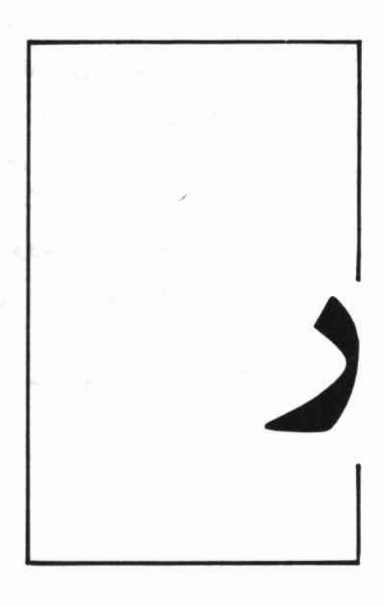
دێهاتی : ص نسب. دهاتی، روستایی، دەنشین.

دیهار : نک. دیار.

دیهار بوون : نک. دیار بوون.

دیەنی : ص. دیدنی، قابل دیدن، مرئی، زیبا.

دیەنی : دید و بازدید، دیدنی، ملاقات.



ر : ر

را : ا. راه، رهگذر، معبر.

را : ا. رأی، انصاف، عقیده.

را : ا. نوبت، توبه، بار، کرت، راه.

رابردوو : امف. گذشته، سپری شده.

رابگار : ص فا. راهگذر، عابر، گذرنده، مسافر، سیاح.

رابگردن : م. گذراندن، سپری کردن، وقت گذراندن.

رابواردن : نک . رابگردن.

رابوردن : نک . رابگردن.

رابورده : نک . رابردوو.

رابوون : م، (ز). برخاستن، بلند شدن.

رابەر : ص فا. رهبر، پیشوا، هادی.

رابەر : ص شغل. پستچی، نامەرسان.

رابێژ : نک . راوێژ.

رابێژگا : نک . راوێژگا.

رابین : (با)، نک . رابوون.

رابینین : م، (با). امید داشتن به توانایی کسی، انتظار انجام کاری را از کسی داشتن.

راپسان : م. آماده حمله شدن، براق شدن.

راپسکان : م. قاپیدن، گرفتن چیزی از کسی به ناگهانی.

راپسکاندن : نک . راپسکان.

راپۆرت : ا. گزارش، راپورت.

راپەڕاندن : م. از جا پراندن، چیزی را

بەسرعت جابجا کردن، از خواب پراندن، ناگهان پراندن.
راپەرموون : م. نک. راپسکان.
راپەڕین : م. پریدن ناگهانی، پریدن از خواب، چیزی را ناگهان جابجا کردن.
راپێچان : م. لوله کردن و بردن چیزی وسیله آب یا باد، پیچیدن و لوله کردن و بردن چیزی وسیله کسی، قاپیدن و بردن.
راتلەقان : م. جنباندن و تکان دادن چیزی مانند گهواره.
راتلەقان : م. زدن مشك، تکان دادن مشك برای جدا کردن کره از دوغ.
راتلەقان : م. گرداندن آب در ظرف برای شستن و پاك کردن.
راتوو : ا. جیره، جیره طلاب علوم دینی، وظیفه، ماهیانه، جیره غذایی.
راتووخوەر : افا. جیره خوار، وظیفه خوار، حقوق بگیر.
راتەکاندن : م. تکان دادن ناگهانی، لرزاندن ناگهانی.
راجە : ا. تیر، تیر چوبی.
راچڵەکان : نک. راپەڕاندن.
راچەناندن : نک. راپەڕاندن.
راچەنین : نک. راپەڕین.
راخستن : م. پهن کردن، گستردن، انداختن چیزی مانند فرش بر روی زمین.
راخوڕین : م. غریدن، سر کسی نهیب زدن، سر کسی فریاد کشیدن.
راخوستین : م، (ز). پناه بردن، پناه گرفتن، پناهنده شدن.
راخەر : ا. چیزی مانند فرش که در زیر پا اندازند.
رادار : ص فا. راهدار، کسی که راه را نگهداری کند.
رادار : ص، ص فا. راه‌گیر، سرگردنه گیر، باج گیر.
رادارانە : امر. راه دارانه. پولی که بابت نگهداری راه از راه گذران گرفته می شود، باج.
راداشتن : م. سرپا گرفتن بچه.
رادان : م. دور انداختن، پرت کردن.
رادووکەوتن : م. رفتن زن بدنبال مرد.
رادوونان : م. تعقیب کردن، پی گرفتن، دنبال رفتن.
رادە : ق. اندازه، مقدار.
رادیۆ : ا. رادیو.
رار : سگ ولگرد.
رار : ص. چیز پخته، چیز بسیار پخته.
راڕا : ص. راه راه، خط خطی.
راڕا : ص. رای رای، کسی که هر دم بر رأی دیگریست.
راڕەڤ : نک. راڕەو.
راڕەو : ا. راهرو، گذرگاه، معبر، راه.
راز : ا. قصه، داستان، راز، قصه نهان، حرف پوشیدن، سِر.
رازان : م. آراستن، پیراستن، زینت کردن، آرایش کردن.
رازان : م. خوابیدن، دراز کشیدن.

رازاندن : نک . رازان.

رازاندنه‌وه : نک . رازان.

رازانن : نک . رازان.

رازاوه : امف. آراسته. پیراسته، آرایش شده.

راز که‌ر : ص فا. داستان گو، قصه گو، داستانسرا.

رازنای : (ه)، نک . رازان.

رازوێژ : نک . راز که‌ر.

رازی : ص. خشنود، راضی.

رازیانه : ا. رازیانه.



رازیاگ : نک . رازاوه.

رازینه‌ر : ص شغل. آرایشگر.

راژه : نک . راجه.

راژه‌ندن : م. جنباندن گهواره، زدن مشك.

راژه‌نین : نک . راژه‌ندن.

راس : ص. راست، درست، مستقیم، درستکار، امین، صحیح العمل، حقیقت، صریح، میزان.

راس : ص. راست، سیخ، سیخ شده.

راسا : ص، ا. راسا، صافی، هموار، تخت، راسته.

راسایی : ص نسب. صافی، تختی، همواری، راستی.

راس بوونه‌وه : م. بر پای خاستن، راست شدن.

راسپاردن : م. فرستادن پیغام وسیله کسی به دیگری، پیغام فرستادن.

راسپارده : ص فا، امر. پیغامبر، پیامبر.

راسپێر : ص فا. راه سپر، ره سپر، راهگذر، رهگذر، عابر، راه‌پیما، کسی که راه می پیماید.

راسپێراو : نک . راسپارده.

راست : نک . راس.

راستاڵ : ص مر. راست گو، راست کردار.

راستایی : نک . راسایی.

راستا بێژ : ص فا. راست گو، راست گوی.

راست کردن : نک . راست گوتن.

راست کردنه‌وه : م. راست کردن کجی.

راست کوتن : م. راست گفتن، درست گفتن.

راست گۆ : نک . راست بێژ.

راست گوتن : م. راست گفتن، درست گفتن.

راست وێژ : نک . راست گۆ.

راست وێژی : راست گویی.

راسته : نک . راسه.

راسته بازار : راسته بازار.

راسته رِێ : ص مر، امر. راه راست، راه مستقیم، راه درست.

راسته‌قینه : راستی، راستی راستی، به درستی.

راسته‌ك : بالشتك چوبی که بر سر چوب بلندی است و با آن شنهای تنور سنگك پزی را صاف و یکنواخت کنند.

راسته‌کی : نک . راسته قینه.

راسته‌کینه : نک . راسته قینه.

راسته وانه : چیزی که از راست بچرخد یا از راست باز شود.

راسته وخوّ : ص. راست، راست و حسینی، حرف بدون خلاف، حرف بدون رو در بایستی.

راسته و بوون : نک . راسه و بوون.

راسته و کردن : راست کردن، شق کردن، سیخ کردن.

راس چوون : م. راست راه رفتن.

راس رِوین : نک . راس چوون.

راس وێژ : نک . راست بێژ.

راسه : ا. قطار، صف، راسته، راسته بازار.

راسه و بوون : م. راست شدن، بر پای خاستن، بلند شدن، سیخ شدن.

راسه و کردن : نک . راسته و کردن.

راسی : ح مص. راستی، درستی، حقیقت، واقعیت.

راسی : ص. راسا، صافی، دشت، راستی.

راف : ا. شکار.

راف چی : ص شغل. صیاد، شکارچی.

رافه : امص. شرح، بیان، توضیح.

رافه کرن : م. شرح دادن.

رافه کری : ص مف. مشروح.

رافه‌که‌ر : ص فا. شارح.

را کردن : م. دویدن، فرار کردن، در رفتن.

راکرن : م، (ز). در جایی ماندن، متوقف شدن.

راکشان : م. دراز شدن، خوابیدن، یك وری خوابیدن.

راکشاندن : م. دراز کردن، خواباندن.

راکشاو : امف. خوابیده، دراز شده، آرام.

راکه‌تن : م، (ز). خوابیدن.

راکه‌وتن : م. راه افتادن، آماده شدن.

راکێشان : م. کشیدن، گرفتن و کشیدن.

راگر : ص فا. چیزی که راه را بند آورد، سد، راهزن.

راگر : ص. رئیس ایل و خانواده.

راگرتن : م. راه گرفتن، بند آوردن بهر دلیل و صورت مانند ساختن سد و گذاشتن سنگ تا گرفتن رَاه وسیله سر گردنه گیر.

راگوزه‌ر : امر. راهگذر، گذرگاه، راه، معبر.

راگوزه‌ر : ص‌فا. رهگذر، عابر، گذرنده.

راگه : (ه). راهگذر، گذرگاه، راه.

راگەیاندن : م. فهماندن، تفهیم کردن.
راگەیشتن : م. رسیدگی، رسیدن به چیزی، رسیدگی به کاری یا چیزی.
راگەێین : ص فا. پیغامبر، کسی که حرفی را از جایی به جایی می برد، مُبلغ، شایعه ساز.
راگیر بوون : م. ماندن، متوقف شدن.
راگیر کردن : نک. راگرتن.
رام : ص. رام، مطیع، فرمانبردار.
رامالّ نیان : م. تعقیب کردن، دنبال شکار دویدن، تاراندن، فرار دادن.
رامان : م، (ه). فکر کردن.
رامان : امص. اندیشه، تفکر.
رامان : امص. آرامش.
رامان : م. اندیشیدن در آرامش، تفکر در آرامش.
راماو : افا. متفکر، اندیشمند، کسی که در آرامش فکر می کند.
رام بوون : م. رام شدن، مطیع شدن، سر براه گشتن، اطاعت کردن، تربیت گرفتن، گردن نهادن.
رام کردن : م. رام کردن، مطیع کردن، تربیت کردن.
رامکه : نک. رامیّ.
راموز : ا، (با). ماچ، بوسه.
راموس : نک. راموز.
راموسان : م، (با). بوسیدن، ماچ کردن.
راموسین : نک. راموسان.
رامه : نک. رامیّ.
رامیّ : ا، (ه). تخم مرغ راهنما، تخم مرغی که برای هدایت مرغ در محل تخم گذاری قرار داده می شود.
رامیار : ص فا. سیاستمدار، سیّاس.
رامیاری : امص. سیاست، دیپلماسی.
ران : ا. ران.
ران : ا. گله حشم و چهارپا.
راناو : ضمیر.
راندن : م. راندن، هدایت کردن، راه بردن.
رانك : ا. شلوار پشمی کردی.
رانما : ص فا. راهنما، رهنما، راهبر، هادی، هدایت کننده.
رانموونی : ح مص. رهنمونی، هدایت، دلالت کردن، راه نشان دادن، رهنمونی کردن.
رانەکی : ا. رانکی، پاردم، تسمه‌ای از پالان که درکنار ران ستور قرارگیرد.
رانین : م. راندن.
راو : ا. شکار، نخجیر، صید.
راو : ا. مکر، حیله، تزویر، ریا.
راوار : ص مر. رهوار، راهوار، تندرو، مقاوم در راه رفتن.
راوان : باعجله، باشتاب.
راوچی : ص شغل. شکارچی، صیاد.
راو کردن : م. صید کردن، شکار کردن، نخجیر کردن.
راوکه : نک. رامیّ.
راوك : ا. کیسه‌ای که دانه انگور یا انار در آن ریخته و با فشردن عصاره میوه

از آن خارج سازند.

راوکەر : نک . راوچی.

راونان : نک . رامالّەبیان.

راونیان : نک . رامالّ نیان.

را و ڕوو کـــردن : م. دست به دست کردن، تأخیر انداختن.

را و ڕێـــس : تـار و پـود، سـاخـت، ساختمان.

را و ڕیو : کلك، حقه، تزویر، ریا.

راوەبیـەی : م، (ه). گـنـجیـدن، جـای گرفتن، جابجا شدن.

راوەستان : م. ایستادن، سر پا ایستادن، متوقف شدن، ماندن، خوابیدن ساعت.

راوەستاندن : م. سر پا نگاهداشتن، سرپا ایستـاندن، متوقف کردن، جلو گرفتن، نگهداشتن.

راوەستاو : امف، ص. ایستاده، متوقف، پابرجا، مانده.

راوەشـان : م. تکان دادن، لرزاندن به تندی.

راوەشاندن : نک . راوەشان.

راوەك : ا. کیسه دوغ.

را و ی : ص نسـب. شـکـاری، حـیـوان شکاری، مانند تازی و باز.

راوی : ص فا. راوی، گوینده، روایت کننده.

راویار : رهگذر، عابر، گذرنده.

راویار : نک . راوچی.

راوێچکە : آمد و شد، آمد و رفت.

راوێچکە : تفکر، اندیشه.

راوێـژ : ا. مـشـورت، گـفـتـگـو، پـنـد، نصیحت، راهنمایی.

راوێـژ کـردن : م. مـشـورت کـردن، مـصـلحت اندیش کردن، راهـنـمـایی کردن، پند دادن، نصیحت کردن.

راوێـژەر : افا. مشاور، راهنما، کسی که راهنمایی می کند، کسی که طرف مشورت قرار می گیرد.

راوێژگا : ا. مجلس شوری.

راوێژیار : نک . راوێژەر.

راوێستان : نک . راوەستان.

راوێشکە : نک . راوێچکە.

راهـ : ا. راه، گذرگاه، رهگذر، معبر.

راهاتن : م. یاد گرفتن، آشنا شدن.

راهانین : نک . رام کردن.

راهبردن : م. راه بردن، گذراندن.

راهێژاندن : ناگهانی حمله کردن.

راهێشتن : م. سر پا گرفتن بچه.

راهێلاّن : نک . راهێشتن.

راهێنان : نک . رام کردن.

راهـی بـوون : م. راهـی شـدن، راه افتادن، رفتن، عزیمت کردن.

رایـاخ : ا. فرش یا چیزیکه زیر پا انداخته شود.

رایـج : افـا. رایـج، جـاری، روان، متداول.

رایخ : نک . رایاخ.

رایه : ا. توان، نیرو، شایستگی «این واژه در حالت نفی به کار رود.»

رایەخ : نك . رایاخ.

رایه‌که‌وتن : م. توانستن، قادر بودن، شایسته بودن، توانایی داشتن.

رایه‌ڵ : ا. دستگاه یا چوب بست یا چهار چوب قالی بافی، تیرپوش خانه.

رایی : نک. راهی.

رایی ڕایی : نک. دو دل.

ربه : ا. قفیس، ظرف اندازه گیری غلات و حبوبات.

ربه‌نار : امر. رب انار.

ربیز : ا. ریواس.

رپان : م. روئیدن.

رپێ : ا، (ز). دسته علف، دسته گیاه، دسته گل.

رپێ دان : م، (ز). ریشه کردن نباتات.

رتل : ا، (با). ذَکَر، کیر.

رتووبه‌ت : ا. رطوبت، نا، نم.

رتووپی : ا. روباه.



رزق



ردین

رجرجین : م. تغییر رنگ دادن اندام در نتیجه ضربه.

رجوا : ص. شایسته، روا، مباح، حلال، سزاوار.

رجووا : نک. رجوا.

رجووادین : م. روا دیدن، شایسته دانستن، مباح دانستن.

رجه : ا. نخ شاغول بنایی.

رچ : ا. یخ، بسته از سرما، سرما.

رچان : م. یخ زدن، یخ بستن، منجمد شدن از سرما.

رچان : یخبندان.

رچاندن : م. یخ زدن، سرما زدن.

رچه‌شکاندن : م. راه رفتن در یخبندان.

رچه‌کوتان : نک. رچه‌شکاندن.

رچیان : نک. رچان.

رچین : نک. رچیان.

رچیو : ص مف. یخ بسته، منجمد شده، بسته، منجمد.

رح : ا. روح.

روال : ص. پیر هوسباز.

ردۆز : ا، (ز). دوخت پارچه بعد از بریدن.

ردین : ا. ریش.

رزان : م. ریختن برگ و میوه درخت.

رزاندن : م. ریزاندن، فرو ریختن، فرو ریختن چیز پوسیده، ریزاندن میوه از درخت.

رزانن : نک. رزاندن.

رزده : ا، (ز). حلقه در، زنجیر در، آنچه با آن در از بیرون بسته شود.

رزق : ا. آذوقه، خواروبار، غذا، خوراك، رزق.

رزق : ا. موش خرما.

رزگـار : ص فا. رستگـار، خـلاصـی یابنده، رها شونده، نجات یافته.

رزگـاری : ح مصـ. رستگاری، نجات، فلاح، خلاصی، رهایی.

رزن : ا. راسته، صف، قطار.

رزن و یَسـان : م. صف بستـن، قطار ایستادن، ریسه شدن.

رزەك : ص. میوه ریخته و فاسد.

رزەڵ : ص. رَذل، کنفت، پست، خوار، بی ارزش.

رزیـاگ : امف، ا. میوه یا برگ از باد ریخته، فرو ریخته.

رزیان : نک . رزین.

رزیانك : ا. رازیانه.

رزین م. ریختـن، فرو ریختـن، فـرو ریختن‌چیز پوسیده، ریختن‌میوه‌ازدرخت.

رزیو : نک . رزیاگ.

رژان : م. ریختن، دور ریختن.

رژاندن : نک . رژان.

رژانن : نک . رژان.

رژانـه‌یـه‌ك : م. در هـم ریختـن، قـاتی کـردن، آمـیختـن، رویـهـم ریختـن، مغشوش کردن، بهم زدن.

رژاو : امف، ا. ریخته، در هم ریخته، آشفته، مخلوط، قاتی.

رژتن : م. رشتن، ریسیدن، بافتن.

رژد : ص. خسیس، لئیم.

رژدی : ح مصـ. خساست، تنگ چشمی، لئامت.

رژی : ا. زغال، ذغال.

رژی : ص، ا. آش و غذای بدون روغن.

رژیاگ : نک . رژاو.

رژیان : نک . رژان.

رژین : نک . رژان.

ر س : ص، ا. ریسـه، دانه‌هـایی از یك جنس که بهم بافته یا در کنار هم قرار داده شده باشد.

رس : ا. طناب، ریسمان گردن سگ.

رست : نک . رس.

رستك : نک . رس.

رسـت کـردن : م. ریسـه کـردن، نـخ کردن گردن بند و تسبیح.

رست کردن : م. انداختن طناب بگردن تازی برای بردن بشکار.

رستگ : ا، (با). طناب.

رستگار : نک . رزگار.

رستگاری : نک . رزگاری.

رستن : نک . رژتن.

رسته : ا. طناب.

رسته : ا. جمله.

رستی : ا. بنیاد، شالوده.

رسق : نک . رزق.

رسکان : م. بستن، انجماد، بستـن در نطفه بستن و انجماد و یخ زدن گفته می شود.

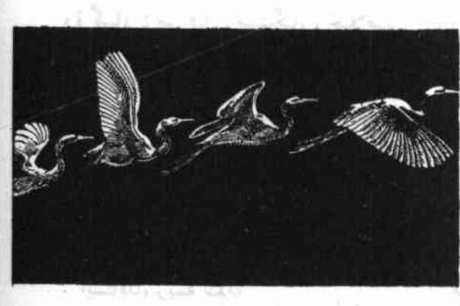
رسکاو : امف. بسته، منجمد، یخ زده.

رسکین : م. خون دماغ شدن.

رسگار : نک . رزگار.

رسگـار کـردن : م. نـجـات دادن، رهـا کردن، آزاد کردن، خلاص کردن.

رســـووا: ص. رسوا، ننگین، بدنام، بی‌آبرو ، بی‌حرمت، مفتضح.
رشاندن : نک . رژان.
رشتن : م. ریسیدن، بافتن.
رشتن : م. سرمه بچشم کشیدن.
رشتن : م. ریختن.
رشته : ا. رشته.
رشته تورش : امر. آش رشته ترش.
رشته فه‌ره‌نگی : ا. رشته فرنگی، ماکارونی.
رشته‌ی : م، (ه). ریسیدن، بافتن، رشتن.
رشفه‌ت : ا. رشوه، کود، مواد غذایی که بطور مصنوعی به زمین داده می شود.
رشقه‌ن : امص. ریشخند، تمسخر، استهزاء.
رشقه‌ن کردن : م. مسخره کردن، ریشخند کردن.
رشك : ا. رشك، نوزاد و تخم شپش.
رشکن : ص نسب. رشکین، کسی که رشك در سر و بدن دارد.
رشێنه : ص، ا. باران نرم و مداوم.
رف : نک . رفه.
رفانن : م. قاپ زدن، گرفتن و در رفتن، ربودن.
رفاندن : نک . رفانن.
رفۆك : ا. چنگ، پنجه.
رفه : ا. رف، طاقچه بالا.
رفێده : ا. رفیده، بالشتکی که با آن نان بر تنور زنند.



رفین

رفین : م. پَر گرفتن پرنده در آسمان، پرواز پرنده در آسمان.
رق : امص. لج، ستیزه، عصبانیت، کینه.
رقـاوی : ص نسب. لجوج، عصبانی، کینه‌ای، مبرم، گهگیر.
رق جوین : م. عصبانی شدن، لج کردن، لجبازی کردن.
رق گرتن : م. لج کردن، عصبانی شدن، کینه بدل گرفتن.
رقله‌سك : ص مر. لجباز، عصبی، کینه‌ای کینه‌توز.
رقن : نک . رقاوی.
رقهه‌ستان : م. عصبانی شدن، تند شدن، کینه ورزیدن، لج کردن، لجوج شدن.
رقهه‌ڵسان : نک . رقهه‌ستان.
رك : نک . رق.
رك : ا. طنابی که برای نگاهداری به گردن بره بسته شود.
رکاوی : نک . رقاوی.
رك دابردن : م. اصرار ورزیدن، لج

کردن.

رك گیر : نک . رقاوی.

ركن : نک . رقاوی.

رکەو : ا. قفس.

رکەون : نک . رقاوی.

رکێف : ا. رکاب، مهمیز.



رکێف دواڵ : امر. بندر رکاب.

رکێو : نک . رکێف.

رم : ا. نیزه، زوبین.

رمان : م. خراب کردن، ویران کردن ساختمان، ضایع کردن.

رماندن : نک . رمان.

رمانن : نک . رمان.

رمباز : ص فا. نیزه باز، کسی که از نیزه و زوبین نیکو استفاده کند.

رمبازی : ح مصـ. نیزه بازی، اسب تازی.

رمبێز : ا. ریواس.

رمبێشك : ا. قابلمه.

رمڵ : تاری چشم، سرگیجه.

رمڵ : ا. شن، ماسه.

رمووده : ص. رام، خوگرفته، مطیع.

رمووزنات : افا، ا. معجزه.

رمه : اصـ. صدای افتادن چیز سنگین.

رمیاگ : ص. ویران، خراب.

رمیان : م. خراب شدن، ویران شدن.

رنك : ص، ا. کنگر جوان.



رنگال : ص. عسل و شیره صاف شده.

رنگانەوه : م. حرفی را تکرار کردن، طول و تفصیل دادن به کلام.

رنگاو : ا. انگور که در سرکه انداخته شده و ترش شده باشد.

رنگه : ا. رنده.

رنوو : ا. قطعه بزرگ یخ یا برف.

رنەك : ا. قشو.



رنیاگ : امف. چیده، چیده شده با عجله.

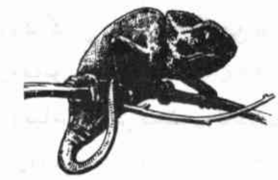
رنین : م. درو کردن غله کوتاه و کم پشت، درویدن علف، چیدن میوه از درخت.

رنینه‌وه : نک . رنین.
رۆ : ا، ق، (ه). روز.
رۆ : اصـ. کلمه‌ای برای بیان تأسف از مرگ عزیزی.
رواس : ا. روباه.
روانین : م. نگاه کردن، تماشا کردن، نظاره کردن، نگریستن.
روب : ا. رُب، عصاره پختن میوه‌ها.
روت : ص، ا. چوبدستی بلند، تیر، تیرك.
رۆجیار : ا. خورشید.
رۆچن : ص، (ه). روشن، تابناك، منور.
رۆچن : ا. پنجره کوچك رو به آفتاب، آفتاب گیر، روزن.
رۆچنایی : حـمصـ، (ه). روشنایی، پرتو، نور، درخشش.
رۆچنه : پنجره کوچك رو به آفتاب.
رۆچوون : م. فرو رفتن، فرو رفتن در آب یا زمین.
رۆچه : ا، (ه). روزه.
رۆچه‌وان : ص فا. روزه‌دار.
رۆچی : نک . رۆچه.
رۆچیار : ق، ا. روز، بـه طـول روز، آزگار.
روح : ا. روح، جان.
رۆح چوون : م. ترسیدن، ضعف کردن از ترس، رنگ پریدن از ترس، از حرکت افتادن از ترس.
روخ : ا. رخ، رو، روی، چـهـره، رخسار.
رۆخ : ا. ساحل، کناره، کرانه.
روخان : نک . روخانن.
روخانن : م. خراب کردن، ویران کردن.
رۆخانه : ا. رودخانه، نهر، رود.
روخسار : نک . روخ.
روخسه‌ت : ا. رخصت، اجازه، پروانه.
روخسه‌ت‌دان : م. رخصت دادن، اجازه دادن.
روخه : نک . روخیاگ.
روخیاگ : ص. ویران، خراب، فرو ریخته.
روخیان : م. خراب شدن، ویران شدن، فرو ریختن.
رۆدی : ا، (ز). روده.
رۆز : ا. کوك، کوك پارچه بعد از بریدن.
رۆزگار : ا. روزگار، مجموعه روزها، جهان، گیتی، مدت.
رۆزی : ص‌نسب، ا. روزی، رزق.
رۆژ : خورشید.
رۆژ : ق، ا. روز.
رۆژاڤا : نک . رۆژاوا.
رۆژانه : ا. روزانه.
رۆژاوا : ق. غروب، گاه غروب آفتاب، گاه فرو خفتن خورشید.
رۆژ بوونه‌وه : م. صبح شدن، روز آمدن، رفتن شب، طلوع آفتاب.
رۆژ به سه‌ربردن : م. روز بسر بردن،

روز تمام کردن، روز بپایان رساندن.

رۆژ بین : (ز)، نک . رۆژ بوونەوە.

رۆژپەرست : امر. آفتاب پرست، جانوری از دسته مارمولکان رده خزندگان که زبان درازی دارد.



رۆژرەش : ص‌مر. سیاه روز، سیاه طالع، بدبخت.

رۆژرەشی : ح مص. سیاه روزی، سیاه بختی، بخت سیاهی.

رۆژ کردنەوە : م. نخوابیدن، شب نخوابی تا صبح، شب‌را به‌روز رساندن با خوابیدن یا بیخوابی.

رۆژگ : نک . رۆچە.

رۆژگار : نک . روزگار.

رۆژگار پەرەست : امر. گل آفتاب گردان.

رۆژگ شکانن : م. روزه شکستن، روزه گرفته را خوردن.

رۆژگ گرتن : روزه گرفتن.

رۆژ گەوان : نک . رۆچەوان.

رۆژگیران : م. آفتاب گرفتگی، کسوف.

رۆژمز : ص، ا. روز مزد.

رۆژن : (ز)، نک . رۆچن.

رۆژنامە : ا. روزنامە.

رۆژنامەچی : ص شغل. روزنامەچی، روزنامە نگار.

رۆژنامە نویس : ص فا. روزنامە نویس.

رۆژناهی : نک . رۆچنایی.

رۆژنشین : نک . رۆژاوا.

رۆژنەگر : ا، (ز). نسار، جایی که آفتاب نگیرد.

رۆژوو : نک . رۆچە.

رۆژوو گرتن : نک . رۆژگ گرتن.

رۆژوو وان : نک . رۆچەوان.

رۆژەجووت : اندازەای از زمین که در یك روز با یك جفت گاو بتوان شخم زد.

رۆژڕی : مسافتی که در یك روز یك نفر پیاده می تواند بپیماید.

رۆژەن : پنجره کوچك روشنایی.

رۆژهەڵات : ق، ا. مشرق، محل برآمدن آفتاب.

رۆژهەڵاتی دوور : شرق دور، خاور دور.

رۆژ هەڵاتی نزیك : شرق نزدیك، خاور نزدیك.

رۆژی : نک . روزی.

رۆشن : ص. روشن، منور، نورانی، تابناك، درخشان، آشکار، ظاهر، مطلع، واضح.

رۆشنا : نک . رۆشنایی.

رۆشنا : ص. آشنا، دوست، یار.

رۆشنایی : ح مص. روشنائی، نور، پرتو، درخشش.

رۆژ گارپەرەست

رۆشن بوونەوە : روز شدن، طلوع کردن آفتاب، تمام شدن شب، روشن شدن.

رۆشن کردن : م. روشن کردن، برافروختن، افروختن، آتش در انداختن، آتش در میانه روشن کردن.

رۆشنی : نک . روشنایی.

رۆڤك: ا، (ز). موی ناحیه زهار.

رۆڤی : ا، (ز). روباه.

روك : ص. رُك، صریح.

رۆ کردن : م. ریختن مایعی از ظرفی به طرف دیگر.

رۆ کردن : گریستن به صدای بلند از پس مرده.

رۆکەوتن : م. دراز کشیدن، خوابیدن.

رۆڵە : ا. فرزند، اولاد، طفل.

رۆڵە خوای : ا، (ﻫ). روده.



رۆڵە زا : ا. نوه.

رۆمەڵخەزا : رستاخیز، هنگامه.

رۆن : ا. روغن، چربی.

رۆناك : ص. روشن، شفاف، درخشان، بَراق، منور، نورانی.

رۆنان : م. گذاشتن، هشتن، روی زمین قرار دادن.

رۆناهی : حمص. روشنایی، پرتو، نور، درخشش.

رۆنتك : ا. اشك.

رۆندان : ا. روغندان، جای روغن.

رۆندك : ا، (با). اشك.

رونك : ا. پشمی که دومین بار در یك فصل از گوسفند پرواری چیده شده.

رۆن گرتن : م. روغن گرفتن.

رۆنیاس : ا. روناس.

رۆنیاسی : ص نسب. روناسی، برنگ روناس.

رۆنیشتن : م. نشستن، قرار گرفتن.

رۆنی : (ز)، نک . روشنایی.

رۆنین : م، (با). نشستن.

رۆنین : م، (با). نگاه کردن، نگریستن، دیدن.

روو : ا. رو، بالای، روی، چهره، صورت، رُخ، بیشرمی، طرف، وجه، پررویی، صفحه.

رووار : امر. رودبار، چشمه‌سار.

روواس : ا، (ﻫ). روباه.

رووال : ص. هرزه.

رووالەت : ا. ظاهر، صورت، صورت ظاهر.

رووالەت باز : افا. متظاهر، مزور، دورو.

رووان : م. سبز شدن وریشه گرفتن نباتات، نشو و نمای گیاهان.

رووانـدن : م. رویاندن، سبز کردن، قلمه زدن.

روانگه : ا. برج دیدبانی، نظاره‌گاه.

روانه کردن : م. راهی کردن، روانه

رۆنیاس

کردن.

رووا و : افا. سبز شده، ریشه گرفته، جا گرفته،مستقر.

رووا وه : ص. غلیظ، مایع قوام آمده.

رووبار : ا. رودبار، جایی که رودخانه و نهر وجود دارد.

رووبه‌خوار : ا. سرازیر، روبه‌نشیب، رو به افول.

رووبه ڕوو : ح اضـ. روبرو، رودررو، مقابل، مقابله.

رووبه‌نه : امر. روبنده، نقاب.

رووپامایی : ح مصـ. دورویی، زبان بازی، حقه بازی.

رووپۆش : ا. روپوش.

رووپـه‌ڕه : ا. صفحه، یك طرف ورق کاغذ.

روو پێ دان : م. رو به کسی دادن.

رووت : ص. لخت، پتی، مطلق، عور، صریح.

رووتاڵ : ص. ترشرو، بداخم.

رووتـانـدن : م. کندن، کندن برگ درخت، کندن مو با دست، کندن پر پرندگان، عاری کردن از مو یا برو برگ.

رووتانن : نک . رووتاندن.

رووتانه‌وه : نک . رووتاندن.

رووتاوه : ص. لخت، برهنه، عاری شده از برو برگ.

رووت بـوون : م. لخت شدن، لخت شدن درخت از برگ و ثمر به هردلیل، کنده شدن پر پرنده.

رووت بوونه‌وه : م. لخت شدن، برهنه شدن، لباس را در آوردن، عاری از لباس شدن.

رووترش : نک . رووتاڵ.

رووت کـردن : م. لخت کردن، برهنه ساختن، عاری از پوشش.

رووت کردنه‌وه : نک . رووت کردن.

رووت و پـه‌تـی : ص مر. لخت و پتی، لخت و برهنه، لُختِ لخت.

رووت و قووت : نک . رووت و په‌تی.

رووته‌و بوون : نک . رووت بوونه‌وه.

رووته‌و کردن : نک . رووت کردن.

رووتـه : ص، ا. آدم لخت و بی نام و نشان.

رووته‌ختی : ا. روتختی، پارچه‌ای که روی رختخواب انداخته می شود.

رووته‌ڵ : ص. لخت، برهنه، عور.

رووته‌ڵی : ح مصـ. لختی، بی برگی، برهنگی.

رووتـه‌ن : ص. زمین لخت و خالی از درخت و بوته و گیاه.

رووتی : نک . رووته‌ڵی.

رووتیـانـه‌وه : م. لخت شدن، ریختن برگ درختان یا پَر پرندگان.

روو تێ کـردن : م. روکردن به کسی، رو آوردن به کسی، برای رفع نیازی بسوی کسی دست دراز کردن.

رووچـك : ا. سروصورت، صورت، روی.

رووخان : نک . روخانن.

رووخاندن : نک . روخانن.

رووخانه : نک . رۆخانه.

رووخەوش : ص مر. خوشرو، زیباروی، خندان.

روودار : ص مر. روودار، پررو.

رووداماڵراو : ص مر. رودار، پررو، دریده، بی حیا، بی شرم.

رووداماڵیاگ : نک . رووداماڵراو.

روودان : م. رودادن، رودادن به کسی.

روودان : م. روی دادن، اتفاق افتادن.

روودا‌و : ص مف، ا. رویداد، رخداد، اتفاق، حادثه.

روودرژ : نک . رووتاڵ.

رووده روایسی : امص. رودربایستی، رودروایسی، ملاحظه، شرم حضور.

روورەش : ص. سیاه روی، بدکار، شرمنده، بدعمل.

رووزەرد : ص مر. شرمنده، شرمسار، زردروی.

رووسپی : ص مر، امر. روسپی، زن بدکاره، فاحشه، جنده.

رووسەری : امر. روسری، لچک، سرپوش.

رووش : ص. شرور، متهور، جنگی.

رووش : ص. بهم خورده، ریش ریش، پارچه یا بافته‌ای که تاروپود آن در حال جدا شدن است.

رووشاڵ : نک . رووش.

رووشان : م. خراش برداشتن، خراشیده شدن.

رووشاندن : م. خراشاندن، خراش دادن، زخم کردن، ریش کردن.

رووشانن : نک . رووشاندن.

رووشاو : امف. خراشیده، ریش، زخم.

رووشکان : م. خجالت کشیدن، روزمین افتادن.

رووشکاندن : م. خجالت کردن، روی کسی رازمین انداختن، شرمنده ساختن.

رووڤی : ا، (با). روباه.

رووڤی : ا، (ز). روده.

رووقایم کردن : م. رو گرفتن، پنهان شدن، روقایم کردن.

رووك : ا. خراش، زخم، ریش، اثر چیز نك تیز بر سطح صاف.

رووکار : امر. روکار، روبنا.

رووکان : نک . رووشاندن.

رووکرانەوه : م. روباز شدن، پُرروشدن، زبان در آوردن.

رووکردن : م. روکردن، شرم کردن، حیا کردن.

رووکەش : ص فا. روکش.

رووکیان : نک . رووشان.

رووکێش : نک . روو کەش.

رووگرتن : نک . رووقایم کردن.

رووگه : قبله.

رووگەش : نک . رووخوەش.

روول : ا، (با). خرزهره.

روولك : نک . روول.


روول

روولکەن : (ز)، نک . رووخوەش.

رووله : نک . رۆڵه.

رووڵێ نان : م. رونهادن، چیزی را از کسی خواستن، کسی را شفاعت کردن.

رووڵێ وەرگێران : م. روی گرداندن، از کسی به قهر روی گرداندن، لطف خود را از کسی بریدن.

رووم : ا. موی زهار.

روومەت : ا. آن قسمت از صورت که فاقد مو می باشد، برجستگی استخوان گونه.

روومەت : ا، (ز). شرف، آبرو، حیثیت.

روومەت گرتن : م. انداختن بند و نخ بصورت برای چیدن موهای اضافی.

روومەت گیر : افا. بندانداز، زنی که صورت زنان دیگر را بند می اندازد.

روون : ص. روشن، شفاف، درخشان.

روون : ا. روغن.

رووناك : نک . رۆناك.

رووناهی : نک . رۆناهی.

روون بوونەوە : م. روشن شدن، طلوع کردن آفتاب، پایان یافتن شب، رسیدن روشنایی روز.

روونووس : امر. رونویس.

روونیشتن : م. نشستن، جلوس کردن.

رووە : ا. نما، مساحت، صورت ظاهر.

رووە : ا. طرف.

رووهاتن : م. روآمدن، ترقی کردن، ظاهر شدن، پدید آمدن.

رووهن : نک . رۆن.

رووهەڵ چەرخاندن : م. روی گرداندن، ابا کردن، نخواستن، قهر کردن.

رووهەڵ ماڵاو : نک . رووداماڵراو.

رۆهن : (ز)، نک . رۆن.

رۆهنی : (ز)، نک . روشنایی.

رەو بیەی : م، نک . رۆژ بوونەوە.

رۆیاڵ : ص، (با). زمین سخت، سختان، جای سخت.

روێت : (با)، نک . رووت.

روێز : ا. گمان، وهم، خیال.

روێس : (با)، نک . رووت.

روێقلك : ا، (با). روده.

روین : م. رفتن.

رونیشتن : م.نشستن، جلوس کردن.

ره : ح اضـ. از.

رە : ا، (با). ریش.

رەبەت : ا. مخفی گاه شکار، کومه.

رەبەق : ص. کامل، تمام، آزگار.

رەبەن : ص. مجرد، مرد مجرد، تنها.

رەپ : ص. سخت، سفت، شق، سخت و خشك.

رەپاڵ : ص. کهنه، پاره، ژنده.

رەپ بوون : م. سفت شدن، سخت شدن، شق شدن، راست شدن، چوب شدن.

رەپ کردن : م. راست کردن، سیخ کردن.

رەپە : اصـ. صدای پا، صدای افتادن چیز

سنگین.

رەپەڵ : ا. بازی، ورزش.

رەپەڵگا : امر. میدان بازی و ورزش، پارك، ورزشگاه.

رەپێڵگە : ص مر، امر. راه کوبیده، راهی که آمد و رفت در آن زیاد باشد، کوره راه.

رەت : امص. تعقیب.

رەت : ا. نوبت، دفعه، کرت.

رەت : ص مف. آنچه که در دسترس باشد، دسترس.

رەحەتی

رەتان : م. دواندن، خسته کردن، از پای در آوردن.

رەتاندن : نک . رەتان.

رەتانن : نک . رەتان.

رەتاو : امف. خسته، مانده، از جان افتاده، بریده.

رەت دان : نک . رەتان.

رەت کەفتن : م. بدام افتادن، در دسترس قرار گرفتن، قابل دستیابی شدن.

رهتن : نک . رژاندن.

رەتەوە : ا. ریشه، ریشه خانوادگی.

رەتەوێ : ا. بره ماده یکساله.

رەتیاگ : نک . رەتاو.

رەتیان : م.خسته شدن، از پای در آمدن، بریدن.

رەتیماندن : م. پُر کردن چاه.

رەتین : نک . رەتان.

رەجاڵ : ص. فقیر، بی چیز، ندار، گدا، بینوا.

رەجڵ : امف. شایسته، درخور، سزاوار، لایق.

رەجوان : ص، (ز). اسب و استر رهوار.

رەچەلەك : ا، (ز). ریشه، ریشه خانوادگی، تبار، نسل.

رەحەت : امص. راحت، آسان، آسودگی، آسایش، استراحت.

رەحەتی : ا. قیف.

رەحەتی : امص. فراغت، آسایش، استراحت.

رەخ : ا. دور، حاشیه، کنار.

رەخت : ا. رخت، لباس، پوشش روی زین.

رەختووخاو : امر. رختخواب، بستر.

رەختە : ص. آماده، درست، سالم.

رەخس : امص. رقص، پایکوبی.

رەخسان : م. رقصاندن.

رەخسان : م. رسیدن چیزی از جایی یا از کسی به طور غیرمنتظره.

رەخسین : م. رقصیدن.

رەخش : ا. رخش، اسب رستم.

رەخش : نک . رەخت.

رەخشان : ص فا. درخشان، تابان، تابنده.

رەخنە : ا. ننگ، ایراد.

رەخنە : ا. راه آب، سوراخ، راهی در دیوار.

رەخنە : ح مص، (ز). سستی،

نرمی،ملایمت.

ره‌د : امصـ. رد، مردود، باز گردانی.

ره‌د بوون : م. رد شدن، مردود شدن، بر گشت داده شدن، عبور کردن، گذشتن.

ره‌د بیه‌ی : (ه)، نک. ره‌د بوون.

ره‌د کردن : م. رد کردن، پس دادن.

ره‌دووخستن : م. بلند کردن زن وسیله مرد.

ره‌دوو که‌وتن : نک. رادووکه‌وتن.

ره‌دیمان : م. پر کردن، مملو ساختن، لبریز کردن.

ره‌ز : ا، (ز). موستان، باغ مو.

ره‌زا : ا. طرح، طرح صورت، سیما، چهره، اثری که شخص در دیدار اول برطرف مقابل می گذارد، راضی.

ره‌زا تاڵ : ص مر. حالت و سیمای کسی که در اولین برخورد روی دیگران اثر نیکو نمی گذارد.

ره‌زا شیرین : ص مر. حالت و سیمای کسی که در اولین برخورد اثر نیکو برطرف مقابل می گذارد.

ره‌ز بڕین : م، (ز). پرخو کردن، بریدن شاخه‌های اضافی رز.

ره‌زبه‌ر : ماهی از سال، مهرماه.

ره‌زڤـان : ص شغلـ. رزبان، باغبان موستان، کسی که تاك پرورش می دهد.

ره‌زڵه : ا. نخاع شوکی.

ره‌زم : ا. رزم، ستیز، جنگ، جدال.

ره‌زه ڵخوا : محض رضای خدا.

ره‌زه وان : نک. ره‌زڤان.

ره‌زیـڵ : ص. رذل، پست، خوار، بی چیز.

ره‌ژتن : م. رشتن، سرمه بچشم کشیدن.

ره‌ژنه : ا. باران تند، رگبار.

ره‌ژوو : ا. زغال، ذغال.

ره‌ژی : نک. ره‌ژوو.

ره‌ژیاگ : ص فا. چشم سرمه کشیده.

ره‌سا : ص. گشاد، کامل، پهن، کافی، اندازه، متناسب.

ره سایی کردن : م. کافی بودن، اندازه بودن، متناسب بودن.

ره‌سم : ا. رسم، یاسا، سنت.

ره‌سه‌ن : ا. ریشه، تبار، اصالت، خانواده .

ره‌سی : ا. رسید، قبض، دستخط .

ره‌سیده : ص. رسیده، میوه رسیده، پسر و دختر به سن ازدواج رسیده.

ره‌ش : ص. مشکی، سیاه.

ره‌شاو : ص مر، امر. سیاه آب، آب سیاه.

ره‌شایی : امصـ. سیاهی، شبح مانند.

ره‌شایی داهاتن : م. آب سیاه آوردن چشم، تاریك شدن و کور شدن چشم.

ره‌شباز : ص. ابلق سیاه و سفید.

ره‌شبازگ : نک. ره‌شباز.

ره‌شبازوو : نک. ره‌شباز.

ره‌شبام : ص. سیاه بام، سیاه فام، سیاه گون.

ڕەشباو : نک . ڕەشبام.

ڕەش بگیر : انتخاب اتفاقی، نظری، انتخاب نظری.

ڕەش‌بۆره : ص مر. رنگ قره نیله اسب و استر.

ڕەش بوون : م. سیاه شدن، از نظر افتادن.

ڕەش بوونەوه : م. اصطلاحی است که در موارد زیاد به کار برده می شود مانند زمینی که از زیر برف در آمده و رنگ اصلی خود را باز یافته است یا فرونشستن و سیاه شدن تاولهای آبله یا زغال شدن آتش، بطور کلی برای هر تغییر رنگ به سوی سیاهی به کاربرده می شود.

ڕەش بەڵەك : ص مر. ابلق سیاه و سفید.

ڕەش بەڵەك : صف رقص زن ومرد یك در میان.

ڕەش پۆش : ص مر. سیاه پوش، عزادار، عزا بار.

ڕەشتاڵ : ص مر. سیاه فام، آدم تیره رنگ.

ڕەشتن : نک . رشتن.

ڕەشتی : ا. دستمال سر، کلاغی.

ڕەش خوێن : افا. آنکه قرآن به نادرست خواند.

ڕەش داگڕیان : م. سیاه شدن از اثر آفتاب یا از غیظ و عصبانیت فرو خورده.

ڕەش داگرسیان : نک . ڕەش داگڕیان.

ڕەش ڕاهاتن : م. گم شدن ناگهانی اشیاء.

ڕەش کار : نک . ڕەشبام.

ڕەش کردن : م. کسی که از نظر دیگری انداختن.

ڕەشکه : ا. تور، تورگاه و علف.

ڕەشکەڵه : نک . ڕەشبام.

ڕەش کەووگ : ص مر. نیله سیر، رنگ اسب .

ڕەش کەوه : نک . کەووگ.

ڕەشماڵ : ص مر، امر. چادر سیاه افراشته.

ڕەشمه : ا. لجام ساخته شده از نخ، کلگی نخی.

ڕەش مێو : ا، ص، (با). یاقوتی، انگور زودرس.

ڕەشۆ بازگ : نک . ڕەشباز.

ڕەش و تاڵ : ص. اخمو، بدعنق، عصبانی.

ڕەش و ڕووت : ص. لخت و عور، لخت و پتی، برهنه.

ڕەشۆکی : ا. نوعی تفنگ.

ڕەشۆکی : ص نسب. عادی، عمومی، غیر اختصاصی.

ڕەشۆڵه : ا. سار.

ڕەشوه : نک . ڕەشمه.

ڕەشه : سیاه، قوی، زیاد.

ڕەشه ئولاخ : امر. حیوان و حشم پا بلند مانند اسب و استر.

ڕەشه با : باد تند شرق.

رەشە جوو : ص مر. کلیمی معتقد و مؤمن.
رەشە خەیزان : عائله زیاد.
رەشە داڵ : ص مر. عقاب سیاه.
رەشە ڕێحان : ص مر. سیاه ریحان.
رەشە ساڵ : ص مر. سال سیاه، سال خشك و پر بلا، سال گرم، سال سختی.
رەشە سێل : ص مر. سل پیش رفته.
رەشەك : ص، ا. چرك نویس، پیش نویس، مسوده.
رەشە گاور : گبر مؤمن و معتقد.
رەشە گەور : نک . رەشە گاور.
رەشە گەون : ص، ا. گون سیاه، نوعی گون.
رەشە موسوڵمان : مسلمانی که بەآئین خود معتقد و مؤمن باشد.
رەشەمە : نک . رەشەمێ.
رەشەمێ : ماهی از سال، ماه اسفند.
رەشەو بوون : م.سیاه شدن، بر گشتن رنگ و روی از خشم و غضب.
رەشە ولاخ : نک . رەشەئولاخ.
رەش هەڵگەڕان : نک . رەش داگڕیان.
رەشی : ص. رشید، دلاور، رستگار، دلیر، شجاع، خوش قدوقامت، هادی، راهنما، بالغ.
رەشی : ص نسب. سیاهی.
رەشیله : نک . رەشۆله.
رەشێنه : ا. سیاهی چشم، مردمك چشم.
رەغنه : نک . رەخنه.

رەف : دشنام به مقدسین اسلام.
رەفت : روش حرکت، رفتار، گونه حرکت حیوانات.
رەفتار : امص. رفتار، روش، رویه، سیر، کردار.
رەفتەنی : رفتنی، گذشتنی، مردنی.
رەفك : ا. رف، طاقچه کوچك نزدیك سقف.
رەفکه : نک . رەفك.
رەفه : نک . رەفك.
رەفی : ا، (با). کنار، حاشیه، اطراف، دور.
رەفیسك : ا. گودی زیر زانو.
رەڤاندن : م، (ز). شکست دادن دشمن.
رەڤۆ : ا، (ز). رمه، گله.
ەڤەده : ا، (ز). رمه اسب، گله سگ.
رەڤیاف : ص. غلیظ، قوام آمده.
رەڤین : م، (ز). تار و مار کردن لشکر دشمن، شکست دادن و تاراندن دشمن.
رەق : ص. سخت، سفت، راست، سیخ، شق.
رەقاڵه : ص. لاغر، مردنی.
رەقان : ص. سختان، محل سفت و سخت، زمین سنگلاخ، کوه سنگی خشك.
رەقاندن : م. کوبیدن آهن سرد یا نیمه سرخ، کوبیدن در، ضربەهای کوچکی که جهت شکستن چیزی زده شود مانند ضربەهایی که بر شیشه پس از خط انداختن به شیشه می زنند تا بهتر


رەشە ڕێحان

جدا شود.

رەقانن : نک . رەقاندن.

رەقاننەوە : نک . رەقانن.

رەقانە : نک . رەقانی.

رەقانی : ص نسب. زمین سخت سنگلاخ.

رەقایی : ص نسب. سختی، سفتی.

رەق بردنەوە : م.یخ زدن، منجمد شدن جاندار از سرما.

رەق بــوون : م. سفت شدن، سخت شدن، راست شدن، سیخ شدن، یخ زدن جاندار از سرما.

رەق بوونەوە : م. مردن از سرما، یخ زدن.

رەقشاندن : م، (ز). آب پاشیدن، آب پاشی کردن.

رەقفاندن : م. سنگ چین کردن.

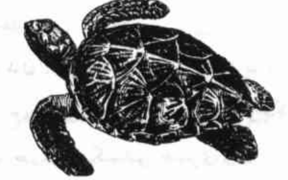
رەق و تــەق : ص مر. خشك، سخت، لاغر، زمین بی حاصل، کوه بی دار و درخت.

رەق و رەواڵ : نک . رەق و تەق.

رەق و فـیـق : ص مر. لاغر مردنی، بی جان، ضعیف.

رەق و وشك : نک . رەق و تەق.

رەقە : ا. لاك پشت آبی.



رەقە : ص. آدم لاغر و باریك و بلند.

رەقـەڵ : ص. لاغر، بی جان، باریك، استخوانی.

رەقەڵاتن : م. خشك شدن، سخت شدن، منجمد شدن جاندار از سرما، خشك شدن چرم در مجاورت آتش.

رەقەڵاتوو : ص مف. منجمد، خشك، یخ زده، مرده از سرما.

رەقەڵە : نک . رەقەڵ.

رەقەن : نک . رەقایی.

رەقەنی : نک . رەقانی.

رەقـەو بـووگ : ص مف. خشك شده، سفت شده، منجمد شده، یخ زده، مرده از سرما.

رەقەو بوون : م. رەقەڵاتن.

رەق هەڵهاتن : نک . رەقەڵاتن.

رەق هەلاتوو : نک . رەقەڵاتوو.

رەقیاو : آدم لاغر و باریك و بلند.

رەقێڵە : ا. کبره زخم، آب بینی خشك شده.

رەقێن : نک . رەقان.

رەقێنە : برجستگی استخوان مچ پا.

رەقێنە : ا. ترشح خشك شده بینی.

رقێنە : ا. غضروف.

رەگ : رگ.

رەگ : ا. ریشە، رگ و ریشە.

رەگ داکوتان : م. ریشە کردن، ریشە کوبیدن، بیخ گرفتن، ریشە گرفتن.

رەگـەز : ا. رگ، ریشە، قبیلە، فامیل، تبار، ریشە خانوادگی.

رەم : امصـ. رم، گریز.

رەماو : امف. رمیده، رم کرده، گریختە،

ترسیده.

رەمای : م، (ه). رم کردن.

رەم کردن : م. رم کردن.

رەمڵ : ا. شن، ماسه.

رەمڵ : امصـ. سرگیجه، ناتوانی در دیدن به علت اختلال دید.

رەمڵ‌کردن :م. سرگیجه و اختلال در دید.

رەمڵ گرتنەوە : م. فال گرفتن، طالع دیدن، رمل انداختن.

رەمڵ گرتن : نک. رەمڵ گرتنەوە.

رەمنای : م، (ه). رم دادن، تارانـدن، ترساندن و فرار دادن.

رەمووك : ص فا. رمو، رموك، چموش.

رەمە : ا. گلەاسب.

رەمەکی : نک. رەشۆکی.

رەمەن : نک. رەماو.

رەن : ق، ا. مقداری کلش و غله درو شده که جهت کوبیدن دور قسمت کوبیده خرمن گذاشته شود.

رەنج : ا. رنج، مشقت، آزار، اذیت.

رەنجان : م. رنجانـدن، آزردن، اذیت کردن، آزار دادن.

رەنجاندن : نک. رەنجان.

رەنجانن : نک. رەنجان.

رەنجاو : امف. رنجیده، آزرده، دلخور، دلگیر.

رەنجبەر : افا. رنجبر، کارگر، فَعَله، زحمتکش، نوکر.

رەنـج دان : م. رنـج دادن، رنجانـدن، آزردن، دلخور کردن، آزار دادن.

رەنجە ڕۆ : ص مر. کسی که زحمت بی نتیجه و به هدر رفته کشیده باشد.

رەنجیاگ : نک. رەنجاو.

رەنجیان : م. رنجیدن، دلگیر شدن، آزرده شده، دلخور شدن.

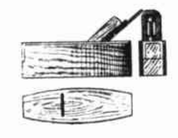
رەنجیدە : نک. رەنجیاو.

رەنجین : نک. رەنجیان.

رەنـد : ا. زمیـنی که در اثر سیـل در مسیل بوجود آمده باشد.

رەند : ص. رند.

رەندە : ا. رنده.



رەندە

رەنگ : ا. رنگ.

رەنگ : ا. حیله، نیرنگ، فریب.

رەنگ : ص. قرینه، مشابه، برابر.

رەنگ : ا. نقش، طرح.

رەنگدار : ص فا. رنگ دار، پُررنگ.

رەنگاڵ : نک. رنگاڵ.

رەنگاندن : م. رنگ کـردن، بـارنـگ کـردن زیبا ساختن.

رەنگاو : نک. رنگاو.

رەنـگـاو ڕەرنـگ : ص مـر. رنـگ بـه رنگ، رنگ رنگ.

رە نگ پە ڕیگ : ص مر. رنگ پریده، رنگ رفته، کم رنگ شده.

رەنگ پەڕین : م. رنگ پریدن، رنگ رفتن، کم رنگ شدن، تغییر رنگ دادن در نتیجه ترس و وحشت.

رەنگ پەڕیو : نک. رەنگ پەریگ.

رەنگ دانەوە : م. رنـگ دادن، رنـگ پس دادن.

رەنگ ڕژاندن : م. رنگ ریختن، طرح زدن.

رەنگ ڕژانن : نک . رەنگ ڕژاندن.

رەنگ ڕشتن : نک . رەنگ ڕژانن.

رەنگ ڕەز : ص فا. رنگرز، رنگریز، نقاش.

رەنگ ڕێژ : نک . رەنگ ڕێژ.

رەنگ کردن : م. رنگ کردن.

رەنگ گرتن : م. رنگ گرفتن، رنگ شدن.

رەنگ‌وا ڕەنگ : نک . رەنگاو رەنگ.

رەنگ و ڕێس : ساخت، ساخت و رنگ فرش.

رەنگ و ڕوو : رنگ و رو، رنگ و روی.

رەنگە : ا. رنده.

رەنگە : ق. شاید، احتمال دارد، ممکن است.

رەنگ هەڵ بزرگان : نک . رەنگ‌پەڕین.

رەنگین : ص. رنگین.

رەنە : ا. رنده.

رەوا : ص. روا، شایسته، مباح، جایز، حلال.

رەوا بینین : م. روادیدن، شایسته دیدن، لایق دیدن.

رەوا دین : نک . رەوا بینین.

رەوال : ص، (ز). نوخط، نوجوان، جوانی که تازه خط داده باشد.

رەواڵ : نک . رەجال.

رەوان : ص فا. روان، جاری، در حال رفتن.

رەوان بوون : م. روان بودن، جاری بودن، درس را از حفظ دانستن، دانستن، جاری شدن.

رەواندن : نک . رەواندنەوە.

رەواندنەوە : م. متفرق کردن، گشاد کردن، چیز تنگ، بیزار کردن.

رەوان کردن : م. روان کردن، جاری ساختن، یاد گرفتن، از حفظ کردن.

رەوانن : نک . رەواندنەوە.

رەواننەوە : نک . رەواندنەوە.

رەوانە کردن : م. روانه کردن، جاری ساختن، راهی کردن، مشایعت کردن.

رەوانەوە : م. باز شدن بند نیفه.

رەوانی : ح مصـ. روانی، جریان، سیلان، از حفظ دانستن، حاضر بودن.

رەوت : نک . رەفت.

رەوڕەوە : ا. بلبرینگ، روروه.

رەوز : ا. راه پله، پله، نردبان.

رەوسە : ص. سرخ، قرمز، گلی.

رەوشت : امصـ. قاعده، یاسا، نظم، روش.

رەوشەن : نک . روشن.

رەوق : ح مصـ. کلفتی، درشتی، ستبرا.

رەوگ : رمه، گله.

رەوگە : ا. قرارگاه، قرارگاه دوم، محل استقرار.

رەگەوان : ص شغل. نگهبان رمه.

رەونج : ا. قلنج، سرماخوردگی



رەوز

عضلات، خشك شدن اعضاء.

ڕەوندە : افا. رونده، عابر، رهگذر، روان، جاری.

ڕەوە : نک . ڕەوگ.

ڕەوەق : نک . ڕەوق.

ڕەوەکی : ص نسب. رمه‌ای، گله‌ای.

ڕەون : افا. رهگذر، عابر، مسافر.

ڕەوەوان : ص شغل. کسی که دانه‌های گردو را از درخت می تکاند.

ڕەویاگ : ص مف. گشاد، بازشده، چیزی که قبلاً تنگ بوده و اکنون گشاد است.

ڕەویانەوە : م. گشاد شدن، باز شدن، اتساع یافتن.

ڕەوێتن : م، (ز). تراشیدن.

ڕەویژەك : ا، (ز). قاشقك، چاقوی کمانی که وسط قاشق با آن تراشیده می شود، اسپاتول.

ڕەوین : نک . ڕەویانەوە.

ڕەوینەوە : نک . ڕەویانەوە.

ڕەه : ا، (با). رگ.

ڕەه : ا، (ز). پی.

ڕەها : ص. رها، آزاد، خلاص.

ڕەها : ا. رگ.

ڕەها بوون : م. رهاشدن، آزاد شدن، خلاص شدن.

ڕەها کردن : م. رها کردن، آزاد کردن، خلاص کردن.

ڕەهبەر : ص فا. رهبر، پیشوا، قائد، پیش آهنگ.

ڕەهچك : ا. مویرگ.

ڕەهرەو : افا. عابر، مسافر، رهگذر.

ڕەهگرتن : م. ریشه دوانیدن.

ڕەهندە : ص. دربدر، خانه بدوش، آواره .

ڕەهواڵ : ص مر. رهوار، اسب و استر خوش رفت.

ڕەهوان : نک . ڕەهواڵ.

ڕەهە : ا، (ز). ریشه، نسل، اصل، سو، ریشه فامیلی.

ڕەهەنە : افا. رهنده، رهایی بخش.

ڕەهێڵ : ص، ا. باران شدید و تند.

ڕەهێڵە : نک . ڕەهێڵ.

ڕەی : ق. میزان، اندازه.

ڕێ : ا. راه، معبر، رهگذر، محل عبور، راهگذر.

ڕیا : امص. ریا، دورویی، دو گویی.

ڕیاڵ : ا. یك قران و پنجشاهی، یکصد و بیست و پنج دینار، قرآن، ریال.

ڕیان : م. ریدن.

ڕێیار : ص. همراه.

ڕێیار : ا، (با). باغ.

ڕێیاز : نک . ری.

ڕێیازگە : امر. مذهب.

ڕێ بڕ : ص فا. راه زن ، کسی که راه بر دیگران گیرد، سر گردنه گیر.

ڕێ بڕین : م. راه زدن، راه بریدن، سر گردنه گرفتن.

ڕێ بڕین : م. طی کردن راه، راه سپردن، راه بریدن.

رێبگار : افا. رهگذر، عابر، مسافر، گذرنده.

رێبوار : نک. رێبگار.

رێ بەزر : ص. راه گم کرده، گم، گمشده.

رێبەدیی کردن : راه بردن، آشنا بودن، راه و رسم را دانستن.

رێبەر : نک. رەهبەر.

رێبەر : ا. باغچه، باغ کوچك.

رێبەر : نک. رێ بر.

رێ بەرخستن : م. کسی را به راه پیمودن طولانی وادار ساختن.

رێ بەرنان : م. راهنمایی کردن، راه نشان دادن، هدایت کردن.

رێبە ندان : حمص، ا. راه بندان، بهمن ماه.

ریپ : ا، (ز). حقه، دغل، ریا، کلك.

ریپ : امص. تکان، ریپ، لرزه.

ریپاڵ : ص. کهنه، ژنده، پاره، پاره پوش، ژنده پوش، لباس کهنه.

ریپۆ : ص فا. حقه باز، کلك باز، دورو، دغلکار.

ریپۆق : ا. قی چشم.

ریپۆڵ : ص. آدم بیکاره، وارفته، تنبل، سست.

رێپێ بردن : م. راه یافتن به چیزی، پیدا کردن چیز پنهان.

رێپێ گرتن : م. راه بر کسی گرفتن، سر راه کسی قرار گرفتن، جلو کسی را به نزاع گرفتن.

رێپێلگە : ا. راه پله، نردبان، پله.

ریت : امص. تکانها، ریپ، لرزه.

ریتاڵ : ص. سیاح.

ریتاڵ : ا. مدفوع گاو.

ریتك : نک. ریت.

ریتك وپیتك : خرده ریز، اثاث البیت.

ریتکە : ا. مایه پنیر.

ریتن : م. رشتن، ریسیدن.

ریتن : م. ریدن.

رێتێ چوون : م. جا گرفتن، گنجیدن، راه یافتن.

رێچ : ا، (ز). جای پا، اثر پا، گذر، عبور.

ریچال : ا. مربا.

رێچکە : ص، ا. راه باریك، باریکه راه.

رێچکە : ا. صف، رج، ریسه، قطار.

رێچکە بەستن : م. صف بستن، قطار بستن.

ریچەو کردن : م. ادا درآوردن، دندان نشان دادن، شکلك درآوردن.

رێحانە : ا. ریحان.

رێخ : ا. ریگ، شن، ماسه.

ریخ : ا. پهن، مدفوع گاو.

ریخت : ا. شکل، قیافه، ریخت، اندام.

ریخته : امف. ریخته، روان شده، قالب گیری شده.

ڕێ خستن : م. راه انداختن، فراهم کردن، فراهم آوردن، مهیا کردن.

ریخن : ص. ریقو، بی جان، لاغر، مردنی.

ریخنه : نک . ریخن.

ڕێخۆڵه : ا. دم قیچی، بریده باریك، پارچه.

ریخۆڵه : ا. روده.

ریخۆڵه ئەستووره : ا. روده باریك.

ریخۆڵه باریکه : ا. روده کوچك.

ریخۆڵه کوێره : ا. روده کور.

ڕێخەڵان : ا. ریگزار.

ڕێدا گرتن : م. گردن نهادن، طی کردن راه طولانی، راه درازی را به آرامی پشت سر گذاشتن.

ڕێدان : م. راه دادن، جا دادن، محل دادن.

ڕێدەر : مفتی.

ڕێڕەو : ا. راهرو، راهگذار، معبر، کوچه.

ڕێڕەو : افا. عابر، مسافر، راهگذر.

ڕێڕێ : راه راه.

ڕێز : ا، ص. ریز، کوچك، اندك، خرد.

ڕێز : ا. ریگ، شن، ماسه.

ڕێز : امص. حرمت، احترام، عزت.

ڕێز : ا. صف، قطار.

ڕێزاڵ : ص، ا. قطعه کوچك پارچه.

ڕێزاڵ ڕێزاڵ : تیکه تیکه، قطعه قطعه، اندك اندك.

ڕێزان : ص. آشنا، آگاه، وارد به محل.

ڕێزبوون : م.چند چیزرا مرتب کنار هم قرار دادن، ریسه کردن.

ڕێز ڕاوەستان : صف بستن، به صف ایستادن، ریسه شدن.

ڕێز کردن : ریز کردن، خرد کردن، تیکه تیکه کردن.

ڕێز کرده : کنار هم منظم قرار دادن.

ڕێزلانه : ق. اندك، کم، مقدار کمی از چیزی.

ڕێزۆڵه : نک . ڕێزلانه.

ڕێز لێ گرتن : م. کسی را حرمت کردن، حرمت گذاشتن، حرمت نهادن، احترام کردن، عزت گرفتن.

ڕێزل لێ نان : نک . ڕێز لێ گرتن.

ڕێزه : ق. اندك، کم، خُرد.

ڕێزه و پیزه : خُرده ریزه.

ڕێزه ڕێزه : اندك اندك، کم کم، یواش یواش.

ڕێزەلانه : نک . ڕێزلانه.

ڕێزه لۆك : ص، ا. سنگ نرمی که خود به خود خرد شود.

ڕێزەوڵ : ا. خرده نان.

ڕێزەی : ق. اندکی، مقدار کمی.

ڕێزەیك : نک . ڕێزەی.

ریژ : ا. بیماری جذام.

ڕێژاف : ا، (با). آبشار، محل ریزش آب تند.

رێژان : م. ریختن.

رێژاو : نک . رێژاڤ.

رێژگاو : ص‌مر. کسی که بیهوده بدنبال چیزی می رود.

رێژگه : ا. جای ریختن هر چیزی، مزبل.

رێژوو : ا. زغال، ذغال.

رێژه : ا. سنگی که شیشه از آن درست شود، سلیکات.

رێژەن : ص. مایه‌دار، پر برکت، دانه و غله مغزدار.

رێژەو : نک . رێژەن.

ریس : ص. پشمینه، پارچه پشمی.

رێس : نک . رەوق.

ری‌سپی : ص‌مر. ریش سفید، بزرگ آبادی.

ریستن : م. رشتن، بافتن، سرهم کردن.

رێسوا : نک . رسوا.

رێسك : ا. کلاف، کلاف نخ و طناب و غیره.

رێس‌مل : گرم کردن، ستبرای گردن، کلفتی گردن.

رێس و گورێس : آسمان و ریسمان.

رێسه : ا. ریسه، صف، قطار.

رێسه : اطناب، تطویل، دراز کردن حرف، طول دادن کلام.

ریسی : ا. گیاه و علف زمستانی احشام.

رێستن : م. رشتن، ریسیدن.

ریش : ا. ریش.

ریشاڵ : ا. ریشه قالی و بافتنی، آن مقدار از تارهای بافته که در نتیجه کهنگی یا عدم مواظبت بیرون افتاده است.

ریشاڵوك : ا. ترخون.

ریشاڵه : نک . ریشاڵ.

ریشاندن : م. ریختن، پراکندن.

ریش باوا : امر. انگور ریش‌بابا.

رێشخەن : امص. ریشخند، استهزاء.

ریش سپی : ص‌مر، امر. ریش سفید، بزرگ آبادی.

رێشگاو : نک . رێژگاو.

ریشه : ا. ریشه، بیخ، بن، ریشه خانوادگی، نهال.

ریشه بڕ بوون : م. تمام شدن، ریشه‌کن شدن، ریشه برشدن.

ریشه داکوتان : م. بن بستن، ریشه گرفتن، بیخ پیدا کردن، ریشه‌دار شدن.

ریشەدە رهاتن : م. از ریشه درآمدن، از خستگی از پا در آمدن.

ریشه‌کەن : امص. ریشه کن، از ریشه درآمده.

ریڤنگ : (با)، نک . رێگار.

رێڤیگ : ا. روده.

ریق : ص. چیز نرم لزج نامطبوع.

رێقنه : ا. چلغوز، مدفوع پرندگان، فضله.

ریق و فێق : ص. لاغر، مردنی، بی جان، ضعیف.

ریقووله : ص. لاغر، باریك، بی جان، ضعیف، مردنی.

رێك : ص. مهیا، آماده، راست و مستقیم، صاف.

رێك : ص. منظم، هموار، در یك خط، برابر، میزان از نظر قد و بالا.

رێکایی : امص. صافی، راستی، نظم.

رێك بوون : م. منظم شدن، راست و ریس شدن، همقد شدن.

رێك خستن : م. راه انداختن، راست و ریس کردن، منظم کردن، هم سطح کردن.

رێك کردن : نک . رێك خستن.

رێ‌کری : امف. فرستاده، پیغامبر، رسول.

رێك کەفتن : م. راه افتادن، فراهم آمدن، مهیا شدن.

رێك‌وسەی : م، (ه). فراهم کردن، فراهم آوردن، روبراه کردن، راه انداختن.

ری‌کۆك : ص، ا. راه باریکه.

رێك و پێك : ص. منظم و مرتب، درست و حسابی، میزان، خوش لباس.

ریکه : اص. صدای کشیده شدن چیزی مانند قلم بر روی کاغذ و مانند آن.

رێك‌هاوردن : م. فراهم کردن، فراهم آوردن، مهیا ساختن، راه انداختن.

رێ کەفتن : م. راه افتادن، عزیمت کردن.

رێکەوت : اتفاق، بر سبیل اتفاق.

رێکەوتن : نک . رێ کەفتن.

رێکەوتوو : امف. آماده، حاضر، مهیا، راه افتاده، آماده بکار.

رێکی : ص. نظم، ترتیب، برابری، تساوی، مساوات.

رێگا : ا. راه، معبر، گذر، راهگذر، کوچه.

رێ‌گر : افا. راهزن، گردنه‌گیر، کسی که برای لخت کردن مردم راه بگیرد.

رێگە : ا. راه، راهرو، ممر، قلق، گدار، لم.

رێگە بردن : م. راه بردن، پیدا کردن، یافتن.

رێگە خستن : نک . رێ خستن.

رێگەکوێرە : ص، ا. کوره راه، راه باریك، مالرو.

رێگە کەفتن : م. راه افتادن، عزیمت کردن، رفتن.

رێگەگیر : نک . رێ‌گر.

رێگە و بان : در و دشت.

رێل : ا، (با). بیشه، جنگل، درختستان.

ریل : ا. خرزهره.

رێ‌لە بەر چوون : م. راه پیمودن، راه طی کردن، راه بریدن.

رێڵەخۆ : ا. روده.

رێلی : ا. زالزالك.

رێن : ا. ریش.

رین : م. ریدن.

رین : م. عوعو کردن سگ.

رێنامە : برنامه.

ریناى : م، (ه). پاره کردن.

رێنج : ا. غده، تومور.

رینك : ص. لاغر، ناتوان، ضعیف،

بی جان.

رێنکه : ا. متینگ، تجمع مردم در یك جا.

رێنکه‌دان : م. تجمع، گرد آمدن مردم.

رینگ : ا. لعاب آش.

رینگاننه‌وه : م. غــر زدن، کــش دادن حرف، تطویل کلام.

رینگه رینگ کردن : نک . رینگاننه‌وه.

رینگه رینگ‌که‌ر : ص فا. کسی که حرف را زیاد کش می دهد، کسی که حرف بیهوده زیاد می زند.

ڕێ‌نما : ص فا. راهنما،رواهبر، پیشوا.

ڕێ‌نوێن : نک . ڕێ‌نما.

ڕێ نیشان‌دان : م. راه نــشــان دادن، راهنمایی کردن.

ریو : ا. مکر، حقه، نیرنگ، ریا، فریب.

رێوار : نک . رێگار.

رێواز : نک . رێگا.

رێواس : ا. ریواس.

ڕێ‌وان : ص فا ص. راه دار، راهبان.

ریواڵ : ا. دنبال، عقب، پس.

ریواڵنیان : م. تعقیب کردن، دنبال گذاشتن، پی رفتن، تاراندن.

ریواڵه‌و نیان : نک . ریوال نیان.

ریواو : ا، (ه). ریواس.

رێوشوێن : ا. نقشه، طرح، پلان.

رێوه‌نگی : (ز)، نک . رێگار.

ریوه‌ڕیو کردن : نک . رینگه رینگ کردن.

ریوی : ا. روباه.

ریوی پێچ : حرکات چپ و راست به ترتیبی که تعقیب کننده راه گم کند.

ڕێ‌وینگ : نک . رێگار.

ریه : ا، (با). ریش.

ریپه‌ڤ : ص. همدم، همصحبت، همراه،

ری‌یۆن : ا، (ه). ریحان.



ز : ز

زا : ا. بچه، اولاد، فرزند.

زاب : ا. سکو

زات : ا. جرئت، زهره.

زات بردن : م. ترساندن، هراساندن.

زات چوون : م. ترسیدن، هراسیدن.

زات کردن : م. جرئت کردن.

زاخ : زاج.

زاخاو : امص. صیقل، جلا، پرداخت.

زاخاودان : م. آب دادن فلزات، روکش کردن، پرداخت کردن.

زاخدار : افا. آبداده، جوهردار.

زاخۆ : ا. یك نوع پالتو.

زاخۆران : امر. غارت و چپاول.

زاخۆن : ا. زاغه، کنده، محل زمستانی احشام.

زاخوور : ا. اشکفت، کنده، غار.

زاخه : ا. زاغه، کنده، محل زمستانی احشام.

زاخی : ا. زاغی، زاغچه، کشکرك.



زاد : ا. زاد، روزی.

زاد و وه‌له‌د : زاد و ولد.

زاده : نک. زا.


زار

زار : ا. دهان، دهن.
زار : ا. طاس تخته نرد.
زار : امص. صدای گریه، زار.
زار : پسوندی برای تعیین مشخصات محل مانند «گولزار» به معنای گلزار.
زاراو : ا. زهر، زهرابه، زهراب، زرداب، صفرا.
زاراوه : امص. اصطلاح.
زاربێن : ا. طناب یا نخی که با آن در مشك یا انبان بندند.
زارخه‌نه : ا. زهرخند، خنده دردآلود.
زار دڕاو : ص‌مر. دهن دریده، بی حیا، کسی که زیاد و بد حرف می زند.
زارگا : ا. شرمگاه، ناحیه زهار.
زارنه‌رم : ص. زبان نرم، خوش زبان، خوش سر و زبان.
زارۆ : ا، (ه). بچه، اولاد، فرزند.
زارۆك : نک. زارۆ.
زارۆله : نک. زارۆ.
زارِوو : نک. زارۆ.
زاره : ا. زرداب، صفرا، زهره.
زاره : جرئت، زهره.
زاره : ص، ا. گندم نیم کوبیده.
زاره تره‌ك : ص‌مر. زهره ترك، ترسیده.
زاری : امص. زاری، شیون، فغان، گریه به فریاد.
زاریان : م. زار زدن، گریستن، گریه کردن، زاریدن، گریستن با صدای بلند.
زازا : نام تیره‌ای از قوم کرد.

زاغ : ا. خط، شیار، اثر حرکت جسم تیز بر چوب یا هر چیز سخت دیگر.
زاغوور : ا. خط کش.
زاف : امص. ضعف، سستی، ناتوانی، بیحالی، بیهوشی.
زاڤا : ا. داماد، شوهر دختر، شوهر خواهر.
زاق : ص. مات، متحیر، دهان بازمانده از حیرت.
زاق : ص. رنگ روشن به گونه‌ای که چشم را بزند.
زاق و زووق : سر و صدا، زاق و زوق، صدای بچه.
زاك : ا. آغوز، ماك.
زاگ : نک. زا.
زاگور : ا. چماق، چوبدست.
زال : (ز). عدد، هزار.
زاڵ : ص. غالب، مسلط، برتر.
زاڵ بوون : م. غالب شدن، مسلط شدن، تسلط یافتن.
زاڵم : افا. ظالم، ستمکار، بیدادگر.
زاڵمانه : ق. ظالمانه، بیدادگرانه، ستمگرانه.
زالوو : ا. زالو.
زاڵه : ا. زهره، دلیری، جرئت، شجاعت.
زاڵی : ح‌مص. چیرگی، ستم.
زام : ا. زخم، جراحت، محل درد.
زاما : نک. زاڤا.
زامدار : ص فا. زخمدار، مجروح،

زخمی، مضروب.

زامن : افا. ضامن، کفیل.

زامن بوون : م. ضامن شدن، ضامن بودن.

زانا : ص. دانشمند، دانا، عاقل، آگاه، متخصص، آشنا، فهمیده.

زانای : م، (ه). دانستن، فهمیدن، درك کردن، راه بردن، دریافتن. حالی شدن.

زانایی : ح مصـ. دانایی.

زانس : امصـ. دانش، علم، فهم، معرفت، آگاهی.

زانست : نک . زانس.

زانستگا : امر. دانشگاه.

زانستی : ص نسب. علمی.

زانکو : مجمع علمی، مجمع دانشمندان.

زانوو : ا. زانو.

زانەخرۆ : افا. زیان آور، مضر.

زانەر : نک . زانا.

زانیار : نک . زانا.

زانیاری : ص‌نسب، ا. فرهنگ، معارف.

زانین : م. دانستن، فهمیدن، درك کردن، راه بردن، دریافتن، حالی شدن.

زاو : ص فا. زائو.

زاوا : نک . زاقا.

زاوزوو : زاد و ولد، تولیدمثل.

زاوزێ : نک . زاوزوو.

زاوڵە : نک . زاده.

زاوڵی : ح مصـ، (ه). بچگی، کودکی، طفولیت، حرکات بچگانه.

زاوە : ا. ستاره تیر، عطارد.

زاوەر : نک . زات.

زاوەر چوون : م. ترسیدن، زهره ترك شدن، زهره ترکیدن.

زاوەر کردن : م. جرئت کردن، جرئت داشتن، شجاعت داشتن، دلیری کردن.

زاهر : افا، ص. ظاهر، آشکار، هویدا، روکار.

زاهرسازی : ح مصـ. ظاهرسازی.

زای : نک . زاخ.

زاێله : نک . زاری.

زایه : افا، ص. ضایع، خراب، فاسد، گندیده، تباه، تلف، بی فایده، بیهوده، بی ثمر.

زایه : نک . زا.

زایه بوون : م. ضایع شدن، خراب شدن، فاسد شدن، تلف شدن، گندیدن، هدر رفتن، تباه شدن، نابود شدن.

زایه کردن : م. ضایع کردن، تباه کردن، نابود کردن، خراب کردن، فاسد کردن، به فساد کشاندن.

زایەڵە : نک . زاری.

زایین : م. زاییدن، تولید مثل کردن.

زبان : ا. زبان.

زبان پیس : ص مر. بددهن، بد زبان.

زبان تاڵ : ص مر. زبان تلخ، بدزبان.

زبان درێژ : ص مر. زبان دراز، فضول، حاضرجواب.

زبان گرتن : م. زبان باز کردن بچه.

زبان گەستن : م. زبان گزیدن، زبان

گاز گرفتن به علامت پشیمانی و تعجب.

زبر : ص. زبر، درشت.

زبران : ص. سنگلاخ.

زبره : ص، ا. زبره، درشت‌تر.

زبلّ : ا. زباله، آشغال، آت و آشغال.

زبلّچی : ص شغل، ا. سپور، رفتگر.

زبلّدان : امر. زباله‌دان.

زبلّگه : ا. محل ریختن زباله.

زبیل : نک. زبل.

زپرکه : ا. جوش صورت و بدن، کورك.

زپك : نک. زپرکه.

زت : ص، (ز). ضد، مخالف.

زچ : ا. کنه.

زخ : ا. شن و ماسه.

زخدان : امر. شنزار.

زد : نک. زت.

زِر : ص، (ز). بزرگ، گنده، عظیم.

زِر : ص. درخت بی بر و ثمر.

زِر : ص. خرمن پاك شده، هر چیز پاك و خالص، ناب.

زِر : ص. خشك.

زِر : ا. طلا، زر.

زرار : ا. زیان.

زراڤ : ص، (ز). نازك، باریك، خرد، ریز، ظریف.

زِران : م. شایع شدن، شایع کردن، نام در کردن، نام درآوردن به بدی.

زِرانـدن : م. شایـع کـردن، شایـعـه انداختن، بدنام کردن.

زِراندنه‌وه : م. به صدا درآوردن زنگ یا سکه و امثال آن.

زرانی : ا. زانو.

زراو : زهراب، زردآب، صفرا، زهره.

زراو بـردن : م. ترساندن، زهره ترك کردن.

زراوتـۆقـین : م. زهـره تـرك شـدن، ترسیدن، زهره رفتن.

زراو چوون : م. زهره رفتن، ترسیدن.

زرب : ص. زبر، درشت.

زِرباب : ا. پدر اندر، ناپدری.

زربان : ص، ا. سنگلاخ، درشته، قسمت درشت‌تر هر چیز خرد.

زِرباوك : نک. زِرباب.

زِربرا : ا. نابرادری.

زربه : ص، ا. درشته، قسمت درشت‌تر هر چیز کوبیده.

زربی : ص نسب. زبری، درشتی.

زرپك : نک. زپرکه.

زرتۆڵه : ح مص، ا. شوخی، گستاخی، سربسر گذاشتن.

زرته‌ی چاو : برق چشم در تاریکی.

زرتـه‌ك : ص، (ز). کـسـی کـه از خـود بسیار تعریف کند، کسی که خود را ازآنچه‌هست بیشترنمایاند، خالی‌بند.

زرتی : ص. بیکاره، مهمل، ناتوان در انجام کار.

زِرخوشك : ا. خواهر مادری.

زِرخه‌سوو : ا. نامادری یا ناپدری عروس یا داماد.

زِرداك : ا. نامادری، زن بابا.
زِردایك : نک. زِرداك.
زِرزِر : اصـ. عرعر، صدای الاغ.
زِرزِر کردن : م. عرعر کردن.
زِرزِره : ا. جقجقه، بازیچه بچگانه.
زِرك : ص، ا. خربزه نارس.
زِرکچ : امر. نادختری.
زِرکورِ: امر. ناپسری.
زرك و زینگ : چست و چالاك.
زِرکه : نک. زرِك.
زِرمام : ا. برادر مادری پدر.
زرم و کـوت : اصـ. سروصدا، تلپ، تلپ، صدای آمد و رفت و کوبیدن پاها بر زمین.
زرمه : اصـ. صدای بهم خوردن دو چیز توپر، صدای محکم پا.
زِرنا : ا. سرنا.



زرنگ : ص. زرنگ، زیرك، باهوش، چالاك.
زرنگانه‌وه : م. بصدا درآوردن زنگ و مانند آن.
زرنگه : اصـ. صدایی که از زنگ بر می خیزد، صدایی که از برخورد جسم سنگین بر مس تولید می شود.
زِر و زوێل : امر. آشغال، آت و آشغال.

زِرنووقاو : ص مر، امر. آش آبکی بدون چربی.
زردو : ص. زبر.
زرووکه: اصـ. صدای جوجه پرندگان.
زرووکه زرووك : اصـ. جیك جیك.
زروه : نک. زربه.
زرویی : ا. اشنان، چوبك.
زِره : اصـ. صدای پول و سکه.
زِره : اصـ، (ز). عرعر.
زره : ا. زره.
زره‌قیان : م. خندیدن بچه.
زره‌ك : ص، ا. چشم چخمور.
زرێ : ا. زره.
زرێ : ا. دریا.
زریا : ا. دریا.
زِریان : م. جوانه زدن درخت.
زِریان : م. بدنام شدن، شهره شدن به بدی.
زِریان : ا. کولاك، طوفان، برف و باد.
زرێبار : زهزاری که دریاچه شده است، قسمتی از دره که از آب چشمه‌سارها پر گشته است.
زرێپۆش : ص مر، امر. زره‌پوش.
زرێچه : امصغ. دریاچه.
زریشك : ا. زرشك.
زریکانن : م. جیغ کشیدن، فریاد زدن با صدای بچگانه، فریاد کشیدن با صدای زیر.
زریکه : اصـ. جیغ، فریادجیغ مانند، فریاد بچگانه.



زریشك

زرینچکاو : امر. آب زخم، زردابه زخم و جراحت، چرکابه.
زرێوان : ص، ا. ناخدا.
زریوه : امص. برق، درخشش، تلوْتلوْ.
زریویان : م. درخشیدن، برق زدن، متلوْلوْ بودن، سوسو زدن.
زریه : ا. دریا.
زسان : ا. زمستان.
زستان : نک . زسان.
زستانه‌وار : امر. چادر زمستانی.
زستانی : ص نسب. زمستانی.
زغرك : ا، ص، (ز). سنگ ریزه، خرده سنگ.
زفت : ا. زفت، صمغ حاصل از گیاهان که بر روی پارچه مالند و جهت مداوا بکار برند.
زڤر : ص، (ز). زبر، درشت.
زڤڕان : م، (با). چرخ دادن، چرخاندن، گرداندن، بچرخ درآوردن.
زڤڕووك : ا، (ز). فرفره، بازیچه بچه‌ها که با نخ بر زمین کوبند و بگردانند.
زڤڕین : نک . زڤڕان.
زڤستان : ا. زمستان.
زڤنگ : ا، (با). پناهگاه طبیعی کوهستانی، اشکفت، پاکنده‌ای که بتوان به آن پناه برد.
زق : ا. پژ، سرماریزه.
زقاو : زه آب.
زقووم : ص، ا. تلخ، زهرمار.
زك : ا. شکم.
زكئیشه : شکم درد، دل درد.
زك بەردان : م. شکم چراندن، پر خوردن.
زكپڕ : ص مر. آبستن، حامله، باردار.
زكپڕی : ح مص. آبستنی، بارداری، حاملگی.
زك پێ‌سووتان : دل به حال کسی سوختن.
زكتێر : ص مر. شکم سیر.
زك چوون : امص. اسهال، شکم روش.
زك دڕاو : نک . زك دڕیاگ.
زكدڕیاگ : ص مر. شکمباره، شکمو، پرخور، کسی که بسیار می خورد.
زكدڕیای : ص مر. گول، کسی که فتق دارد، شکم پاره.
زكر : ا. ذکر، ورد، دعا.
زكزل : شکم گنده، پرخور.
زك کردن : م. زاییدن، آبستن شدن، حامله شدن.
زك لەوه ڕاندن : م. شکم چراندن، پر خوردن.
زك لەوه ڕێن : نک . زك لەوه ڕاندن.
زكماك : ص، (ز). نقص مادرزادی.
زكن : ص نسب. شکمو، پرخور، شکمباره
زك وزا : نک . زاو زوو.
زكووونی : ح مص، (ز). شکم بارگی، شکمویی، پرخوری.
زكەڕۆ : ص مر. شکم باره، کسی که برای خوردن تلاش زیاد می کند.
زكەشۆره : اسهال، شکم روش.

زکەماسێ : ا. استسقاء، آب آوردن شکم.
زکێشە : ا. دل درد، شکم درد.
زگ : نک. زك.
زل : ص. بزرگ، گنده، چاق، کت و کلفت، فربه.
زل بوون : م. بزرگ شدن، قد کشیدن، بلند شدن، چاق شدن، فربه شدن، قوی شدن.
زڵچە : اصـ. صدای مایعی که جسم جامدی در آن افتاده باشد.
زلحۆرت : ص مر. تنومند، گنده، کت و گنده، چاق، فربه، گامبو.
زلحۆل : نک. زلحۆرت.
زڵزڵە : اصـ. غوغا، سروصدا، شلوغی.
زڵف : ا. زلف، گیس، موی سر.
زڵقاو : امر. گل، لجن، لای، گل و شل، باطلاق، باتلاق.
زڵقاوی : (هـ)، نک. زلقاو.
زڵقە : اصـ. صدای مایع در ظرف دربسته موقعی جسم شناوری در آن افتد.
زلکوێر : ص مر. چشم نم نمی.
زڵم : ا. ظلم، ستم، بیداد.
زڵم کردن : م. ظلم کردن، بیداد کردن، ستم کردن.
زلووبیا : ا. زلوبیا.
زلووکە : یکدانه چوب کبریت.
زڵە : اصـ. صدای درهم، جیغ، صدای زیر، غلغله، غوغا.

زلهۆرت : نک. زلحورت.
زماك : ا. قسمت سایه کوه، قسمت آفتاب نگیر کوه، نسار.
زمان : ا. زبان.
زماندار : ص فا. زبان دار، حاضر جواب.
زمانۆك : زبان کوچك.
زمانە : ا. زبانه.
زمڕق : ا، (ز). نیش، نیش حشرات.
زمڕووت : ا. زمرد.
زمسان : ا. زمستان.
زمنای : م، (هـ). آزمودن.
زمە : ا. سنبه، وسیله‌ای برای پاك کردن لوله تفنگ.
زمهاڕ : ا. ذخیره زمستانی آرد.
زمەك : نک. زك‌ماك.
زمهەڕ : نک. زمهاڕ.
زن : ا، (ز). زن.
زنار : ا، ص، (ز). سنگ بزرگ.
زنج : ا. کلبه، کپر.
زنج : ا. چانه.
زنجیر : ا. زنجیر، زره.
زنجیرە بەستن : م. حلقه بستن، به دور هم ایستادن.
زنجیرەدان : نک. زنجیره بەستن.
زنچکاو : چرك و ترشح زخم.
زندوو : ص. زنده.
زنگرین : م. سقط شدن سگ.
زنگل : ا، (ز). زنگوله، زنگ کوچك.
زنگیانە : ا. منجوق.
زواڵە : ا. زباله.

زمانۆك

زوان : ا. زبان.
زوبەرجەد : ا. زبرجد.
زۆپا : ا. بخاری.
زۆپە : نک. زۆپا.
زۆتك : ا، (ز). ماهیچه مضیقه مخرج، اسفنکتر مقعد.
زۆخ : ا. توان، توش، نیرو، قدرت، نا.
زوخاڵ : ا. زغال، ذغال.
زوخاڵدان : امر. زغالدان، محل نگاهداری زغال.
زۆر : ا. زور، فشار، قدرت، اجبار، شدت، بسیار، زیاد.
زورِات : ا. ذرت.

زۆپا

زۆران : ح مص. کشتی، زورآزمایی.
زۆر انباز : ص فا. کشتی گیر.
زۆران گرتن : م. کشتی گرفتن، زور آزمایی کردن.
زۆر ئاردەی : م، (ه). فشارآوردن، زور آوردن، ظلم کردن، ستم کردن.
زۆر بگیر : ص مف. به زور گرفته، زور بگیر.
زۆر بلّێ : ص فا. زیاد گو، پرحرف، پرچانه.
زۆر بۆهاتن : م. زورآمدن به کسی، فشار آمدن به کسی.
زۆر بۆهێنان : م. زور آوردن بکاری یا به کسی، ظلم کردن.
زۆربە : ص تفض. بیش، بیشتر.
زۆر بێژ : نک. زور بلّێ.
زۆرخانە : امر. زورخانه.
زۆرخوەر : ص مر. بسیار خور، شکمو، شکم پرست، شکمباره، پرخور.
زۆردار : ص فا. پرزور، قوی، ظالم و ستمکار.
زۆردە : ا. خوشه گندم سبز و نارس.
زۆرزان : ص‌مر. دانا، فرزانه، دانشمند، بسیار دان، عاقل.
زۆر گووتن : م. پرگویی کردن، پرگفتن، زیاد حرف زدن.
زۆرگیری : با زور گرفته شده، زور گیر.
زورِنا : ا. سرنا.
زورِناژەن : ص‌فا. سرنازن.
زۆرمە : نک. زۆربە.
زۆر هاوردن : نک. زۆرئاردەی.
زورِەت : ا. ذرت.
زۆرەهری : ص‌مر. پرپشم، پشمالو.
زۆرەزمێ : ح مص. زور آزمایی، کشتی.
زۆرەکی : ق. زورکی، بافشار، باجبر.

زۆری : ص نسب. زوری، وفور، فراوانی، زیادی.

زۆز : ص، (ز). پوك، مجوف، بدون محتوی، میان خالی.

زۆزان : ا، (ز، با). ییلاق، کوهستان.

زۆسان : ا. زمستان.

زۆڤ : ا. هزارپا.

زوقم : ا. شبنم یخ زده، هسر، پُژ.

زوکام : ا. زکام، سرماخوردگی.

زۆڵ : ص. حرامزاده، فرزند نامشروع.

زوڵف : ا. زلف، گیس، موی سر.

زوڵم : ا. ظلم، ستم، بیداد.

زۆڵەك : ا. مواد اضافی داخل غله، نخاله.

زۆڵەك : ص. ذرت بوداده‌ای که کف نکرده و سفید نشده است.

زونپ : ا، (ز). پتك سنگ شکنی.

زونکاو : نک. زلّقاو.

زونگ : زمین پست که آب در آن ایستاده باشد، زهزار، باتلاق، مرداب.

زونگاو : نک. زلّقاو.

زوو : ق. زود.

زوواڵە : ا. زباله، آت و آشغال.

زووان : ا. زبان.

زووان باز : ص فا. زبان باز، دروغگو، چاخان.

زووان بەسە : ص مف. زبان بسته، کم حرف، کم رو، بی سروزبان.

زووان پاك : ص مر. آدمی که جز حرف نیکو نزند و جز کلام شیرین و مفید بر زبان نیاورد.

زووان پیس : ص مر. بدزبان، کسی که بد می گوید و دشنام می دهد.

زووان تاڵ : ص مر. بدزبان، زبان تلخ.

زووان خوەش : ص. خوش زبان، شیرین زبان.

زووان‌دار : ص فا. زباندار، خوش سر و زبان، خوش صحبت، کسی که خوب و بجا حرف می زند، فصیح، بلیغ.

زووان‌داری : ح مص. فصاحت، بلاغت، زبانداری، خوش زبانی، خوش صحبتی.

زووان درێژ : نک. زبان درێژ.

زووان زان : ص فا. زبان دان، کسی که به زبان دیگری غیر از زبان مادری آشنا باشد، کسی که به زبان مادری خود آشنایی کامل دارد.

زووان شڕ : ص مر. بدزبان، کسی که زبان خود را نمی تواند نگاهدارد، کسی که نمی تواند محرم اسرار باشد.

زووان شیرین : ص مر. شیرین زبان، خوش صحبت، شیرین سخن.

زووان گرتن : م. سرزبانی حرف زدن، تك زبانی صحبت کردن.

زووان گەستن : م. زبان گزیدن از تعجب و ندامت.

زووانە : ا. زبانه، پواز، قطعه چوب یا فلزی که در شکاف چوب بزرگتر گذاشته می شود تا گشوده شده و برای شکستن و قطعه شدن آماده‌تر باشد، گوه.

زووانە بووچکەڵە : امر. زبان کوچك.



زۆڤ

زونپ

زوواو : ص، (با). خشك، چیز خشك.
زووخ : ا. چرکابه، چرك و آب زخم.
زووخال : ا. زغال، ذغال.
زووخالدان : امر. زغالدان.
زووخاو : امر. زهرابه، مصیبت، غم، محنت.
زوور : نک. زبر.
زووڕە : اص. صدای گریه و فریاد بچه.
زوو ڕەس : امر. انگور یاقوتی .
زوو ڕەس : امر، ص مر. زودرس، پیش رس.
زووسان : ا. زمستان.
زووشك : ا. عقرب، کژدم.
زووم : ا، (با). قرارگاه تابستانی، چادر تابستانی.
زۆرد : ص. نیم خشك، نیم رس.
زوهم : ا. چربی، روغن، دنبه، پیه.
زوهۆر : ص، ا. زمین آبزا، زهزار، مرداب.
زوێر : ص. دلگیر، دلخور.
زوێربوون : م. دلگیر شدن، دلخورشدن.
زەب : ص. خشك و سخت، چوب شدن، سفت و سخت از خشکی.
زەبرە قوون : امر. تخم مرغ.
زەبلۆق : ص، (ز). صاف، نازك و ظریف.
زەبوون : ص. زبون، خوار، خفیف، سرافکنده، پست، ذلیل.
زەبەر : برتری، قدرت، توانایی، خبرگی، تخصص، زور.


زەحفەران

زەبەر : ق، (ز)، زیر، پایین.
زەبەرجەد : ا. زبرجد.
زەبەردەس : ص مر. زبردست، قادر، توانا، متخصص، خبره.
زەبەش : ا، (ز). هندوانه.



زەبلاخ : ص. تنومند، قوی بنیه، گنده، آدم چاق.
زەحف : ح مص. ضعف، سستی، ناتوانی، بیهوشی.
زەحف کردن : م. ضعف کردن، بیهوش شدن، سستی یافتن، ناتوان شدن.
زەحفە ران : زعفران.
زەحمەت : ا. زحمت، مشقت، مرارت، سختی، دشواری، آزار، رنج.
زەخ : ا. ماسه.
زەخت : ا. سیخونك.
زەخم : ا. زخم، جراحت.
زەخم : ص. بزرگ، سترگ.
زەخماوی : ص نسب. زخمدار، زخمی، مجروح.
زەخمدار : زەخماوی.
زەخمەك : ا، (ز). بندرکاب، تسمه، رکاب.
زەخم کردن : م. زخم کردن، مجروح کردن.
زەخمی : نک. زەخماوی.

زەخمە : ا. نیم تنه، سوخمه.
زەخەڵ : ص فا. قمارباز، دغلکار.
زەخیرە : ا. ذخیره.
زەد و خورد : زد و خورد.
زەدە : امف. زده، فرسوده، کهنه، دلزده، بی رغبت، متنفر.
زەڕ : ا. زر، طلا.
زەڕ : ا، (ز). زرد.
زەڕا : ق. بسیار کم، قلیل.
زەڕات : ا. ذرت.
زەڕاقـە : ا، (ز). روزن، سـوراخ کوچکی در دیوار جهت دیدبانی.
زەڕاندن : م. عرعر کردن.
زەرانی : ا. زانو.
زەراهی : ص. زردی، یرقان.
زەرب : ا. ضرب، طبل، تنبك، دنبك.
زەربەژ : نک . زەبەش.
زەرپـچی : ص، (ز). لاغـر، ضعـیـف، لاغر مردنی، زردانبو.
زەڕخـری : ص مف. زرخرید، غلام، برده، بنده.
زەڕخەسوو : نک . زڕخه سوو.
زەرد : ا. صخره، پرتگاه.
زەرد : ا. زرد.
زەرداب : ا. زرداب، صفرا.
زەردالوو : ا. زردالو.
زەرداو : نک . زەرداب.
زەردباو : ص. زردفام، زرد نزدیك به زرد رنگ.
زەرد بـوون : م. رسیدن جو و گندم، زرد شدن برگ درختان.
زەرد کـردن : م. نیم پز کردن غذای گوشتی، زرد کردن از ترس.
زەرد کریاگ : امف. نیم پخته، نیم پز.
زەرد و زواڵ : ص مر. زردانبو، رنگ زرد.
زەرد و سوور : ص مر. رنگ به رنگ، رنگ وارنگ، الوان، بچه پرخون و سالم.
زەردوی : ا. نام تیره‌ای از اکراد.
زەردوی : ا. کهربا.
زەردە : ا. لبخند، زهرخند، خنده ملایم.
زەردەبی : نوعی بید.
زەردە پەڕ : ا. غروب هنگام، زمان زرد شدن و کم شدن نور خورشید.
زەردەچۆ : امر. زرد چوبه.
زەردە خۆ : نک . زەردە.
زەردە خەنە : نک . زەردە.
زەردە دڕك : ا. خار، نوعی خار.
زەردە کەنی : نک . زەردە.
زەردە کەنە : نک . زەردە.
زەردە لوو : ا، (با). زردالو.
زەردەلە : ا. میوه خشك شده، خشکبار.
زەردەڵە : ص مر. رنگ زرد، زردانبو، لاغر و بیمار.
زەردەواڵە : ا. زنبور سرخ.
زەردەیی : ا. کهربا.
زەردی : زردی، یرقان.
زەردی : ا. کهربا.
زەردێنە : ا. زرده تخم‌مرغ.

زەرزانیق : ا. الله کلنگ.
زەرف : ا. ظرف.
زەرق : ا. رزق و برق، برق، درخشش، تلؤلؤ.
زەڕك : ا. پوست سبز گردو.
زەرك : ا. زرده تخم مرغ.
زەڕکفت : ص مف. زرکوب.
زەرکەتاڤ : نک. زەردە پەڕ.
زەرکێ : (ز)، نک. زەردی.
زەرگ : ا. سیخ، میله نازك آهنی.
زەرگاڵ : ا، (با). چارق مویی، پاپوش مویی، زنگال مویی.
زەڕگەر : ص شغل. زرگر.
زەڕناس : ص فا. زرشناس.
زەڕناس : ا. سنگ محك.
زەڕنگەر : نک. زەرگەر.
زەڕنەقووتە : ا. انگشت میانین، بلندترین انگشت «دست».
زەڕنێخ : ا. زرنیخ، سولفورارسنیك.
زەڕنێق : نک. زەرنێخ.
زەروو : ا. زالو.
زەڕە : ا. ذره.
زەڕهاتن : م. به معنی عرعر کردن است اما به کسی گفته می شود که در نتیجه دارا بودن و سیر بودن یاغی شده و اطاعت نکند.
زەڕە بین : امر. ذره‌بین.
زەڕە تاڵ : ص مر. بد چهره، کسی که در دیدار اول اثر بد روی طرف مقابل می گذارد، غیر مقبول.
زەرەر : ا. ضرر، زیان، خسارت.
زەرەر دان : م. ضرر دادن، ضرر رساندن، خسارت زدن، ایجاد خسارت.
زەرەر کردن : م. ضرر کردن، خسارت دیدن، زیان دیدن.
زەرەر گەیاندن : م. ضرررساندن، زیان زدن، خسارت رساندن.
زەرەر یاوناى : (ه)، نک. زەرەر گەیاندن.
زەڕە شیرین : ص مر. خوش گوشت، مقبول، کسی که در برخورد اثر نیکو روی آدم می گذارد.
زەرەك : نک. زەردی.
زەڕەکەو : ا. کبك زرین، زرین کبك، نوعی کبك.
زەڕهەسرەوە : امر. نامادری زن.
زەریا : ا. دریا.
زەریف : ص. زیبا، ظریف، قشنگ، مقبول، خوشگل، پسندیده.
زەریفی : امص. ظرافت، زیبایی، قشنگی، جذابیت، دلفریبی، وجاهت.
زەریڤان : ا. ناوی، کشتیبان.
زەریقین : م. خندیدن بچگانه، خنده و شادمانی کودکانه.
زەڕین : م. عرعر کردن.
زەعف : نک. زەحف.
زەعف کردن : نک. زەحف کردن.
زەعفە ران : نک. زەحفە ران.
زەعفە رانی : ص نسب. زعفرانی، زرد.
زەعیف : ص. ضعیف، سست، ناخوش،

بیمار، لاغر، بی جان.

زەغـەرە : ا. آستر چرمی کلاه، فیلتر سیگار، مشتوك.

زەغـەڵ : ص، ا. آشنـا، آگـاه، بیـدار، هوشیار، مترصد، بُراق.

زەفت : نک . زفت.

زەڤی : ا، (ز). زمین، مزرعه، خاك.

زەق : ص. چشم دریده، چشم‌ورقلمبیده، چشم بیرون.

زەق : ص. قناس.

زەقنە : ص. تلخ، ناگوار، زهرمار.

زەقنە بووت : نک . زەقنە.

زەقنە پووت : نک . زەقنە.

زەقە : اص. خنده، صدای خنده، صدای خنده بچگانه.

زەقەڵ : نک . زەغەل.

زەقین : م. خندیدن بچه.

زەك : ا. برجستگی، برآمدگی.

زەگـر : ا، (ز). خـرده سـنـگ، تـراشـه سنگ.

زەل : ا. نی، خیزران.

زەڵاڵ : ص. زلال، صاف، بی غش.

زەلام : ص. بالا بلنـد، قد بلـنـد، رشـد کرده، رشد یافته.

زەلام : ا. نفر، کس.

زەلامـەڕێ : ص مر، امر. بیراهه‌ای که اسب و استر از آن نتوانند گذشت و فقط پیاده از آن می گذرد.

زەلان : ص، ا. بادتند.

زەلاندن : م. تحمیل کردن، قبولاندن.



زەل

زەلـکـاو : امر. نیزار، بـاطـلاق، مـرداب، زهزار.

زەل کۆ : امر. نیزار، مرداب.

زەلوو : ا. زالو .

زەلووك : ص. لیز، سُر، سرازیر.

زەلە : ص، (ز). تنومند، بزرگ، گنده.

زەلیقاندن : م، (ز). چسبـانـدن، وصـل کردن.

زەلیل : ص. ذلیل، خوار، پست.

زەلین : م. لغزیدن، سریدن، سر خوردن.

زەما : ا، (ه). داماد.

زەماخوا : امر. شیرینی دامادی.

زەماد : ا. ضماد، مرهم.

زەمـان : ا. زمـان، عـهـد، دوران، وقـت، فصل، موسم.

زەمانەت : ا. امص. ضمانت، کفالت.

زەماون : ا. عروسی، جشن ازدواج.


زەمەق


زەنگ

زەمبیل : ا. زنبیل، سبد ساخته از نی.
زەموورەك : ا. تنورهٔ آسیاب.
زەمەر : ا. تنه، لاش، جسد، بدن.
زەمەز : ص. ویران، خراب.
زەمەق : ا. زنبق، گل زنبق.
زەمەن : ص، ا. باد سرد جنوب.
زەمیل : نک . زەمبیل.
زەمین : ا. زمین، خاك، مزرعه، کشتزار.
زەن : امصـ. ظن، گمان، وهم، خیال.
زەن بـردن : م. ظن بردن، گمان بردن، حدس زدن، خیال کردن.
زەنبەلەك : ا. فنر ساعت.
زەنبیل : نک . زەمبیل.
زەنج : ا. باتلاق.
زەنجەفیڵ : ا. زنجبیل.
زەنجیر : ا. زنجیر، زره.
زەندەق : ا. زهره.
زەنـدەق چـوون : م. تر سیدن، زهره ترکاندن.
زەنـدەك : ا، (ز). چیزی که موقع کار بپا بندند، زنگال.
زەنگ : ا. زنگ، زنگوله.
زەنگ : ا. آبرو، حیثیت.
زەنگ : ص. خالص، ناب، پاك.
زەنگاڵ : نک . زەندەك.
زەنـگ زڕان : م. آبرو رفتن، بی آبرو شدن.
زەنگڵە : امصغ. زنگوله، زنگ.
زەنگن : ا. نوعی کلنگ.
زەنگۆ : ا، (ز). مهمیز.
زەنگۆڵ : ا. زانو.
زەنگوڵ : ا. قطره، قطره عرق و اشك.
زەنگۆڵە : امصغ. زنگوله.



زەنگەتە : ا. زنبور قرمز.
زەنگە سوورە : امر. زنبور زرد و قرمز.
زەنگەل : ا. کلنگ.
زەنگیانە : ا. منجوق، مهره ریز رنگی.
زەنەق : نک . زاڵە.
زەوت کـردن : م. ضبط کردن، نگهداشتن، نگاهداشتن، محفوظ نگاه داشتن، توقیف کردن.
زەوتی : ص نسب. ضبطی، گرفته، توقیف شده، ضبط شده، محفوظ، مصادره، مصادره شده.
زەود : ا. بیگار.
زەوزان : ا. چادر یا قرارگاه تابستانی.
زەووك : ص. بسیارزا، مادهای که بسیار می زاید.
زەوی : نک . زەمین.
زەوی و زار : کشتزار، زمین زراعتی، مزرعه، زمین.
زەوین گیر : ص فا. زمین گیر.
زەوینە : ا.متن، زمینه، سطح هر چیز.
زەهاو : ا. زهاب، آبی که از زه زمین جاری شود.
زەهر : ا. زهر، سم.
زەهراوی : ص نسب. سمی، زهردار.

زەهرخەنە : ا. زهر خنده، خنده از روی خشم.

زەهرەترەك : ص مر. زهره ترك، ترسیده.

زەیتوون : ا. زیتون.



زەیسان : ا. زیرزمین، سرداب.

زەیسان : آبستن، حامله، باردار.

زەیسانی : ح مص. آبستنی، حاملگی، بارداری.

زەین : ا. ذهن، یاد، هوش.

زەین روون : ص مر. باهوش، روشن ذهن.

زەین کوێر : ص مر. کودن، کُندذهن.

زێ : ا. زەکمان.

زێ : ا. نهر، آب جاری از زەزمین.

زێ : ا. راه، روش، اندازه.

زێ : ا. حس.

زێ : ا. زرشك.

زیا : ق. زیاد، بیشمار، فراوان، بسیار، افزون.

زیا بوون : م. زیاد شدن، زیاد بودن، بیشتر شدن، افزون شدن.

زیاتر : ص تفض. زیادتر، بیشتر، افزونتر.

زیاد : نک. زیا.

زیادی : ح مص. زیادی، اضافی.

زیارەت : ا. قبر، گور، مقبره، آرامگاه.

زیارەتان : امر. قبرستان، گورستان، مقبره.

زیارەتگا : امر. زیارتگاه.

زیارەتلاَن : نک. زیارەتان.

زیان : ا. ضرر، زیان، خسارت.

زیان کردن : نک. زەرەر کردن.

زیانە خورێ : افا. زیان آور، موذی، مضر، مفسد.

زیبا : ص. زیبا، قشنگ، خوشگل، ظریف، وجیه، جمیل.

زیپ : سرمای اسفند ماه.

زیپکە : ا. جوش صورت.

زیپە : نک. زیپ.

زیت : ص. هوشیار و آماده عمل، بُراق.

زیتك : ا، (ز). لگد اسب و الاغ.

زیتە و بوون : م. براق شدن، آماده حمله شدن.

زێچ : نک. زیت.

زێچ : ا.ماك.

زیخ : ص، (با). زرنگ، هشیار، چابك، چالاك.

زیخ : ا. شن، ماسه،سنگریزه.

زیخەلاَن : ا. شنزار، سنگلاخ.

زێد : ا، (ز). مسکن، گور، استراحتگاه، آسایشگاه.

زێدەوان : ص مر. نگهبان قبرستان.

زێدیی : ح مص. زیادی، وفور.

زێڕ : ا. طلا، زر.

زێر : ص. زبر، خشن، درشت.

زیراڤ : ا. آرد.

زیراڤ : ص. دور، بعید.

زیران : جاسوس.

زیڕاندن : م.جیغ کشیدن، فریاد کشیدن.

زێراو : ا. زیرآب.

زێڕباف : ص مف. زربافت، زربفت.

زێڕکار : نکـ . زەڕگەر.

زیرگ : ا. چرك بدن، چربی روی بدن، چرك.

زیڕوەشان : زرافشان.

زیرە : ا. زیره.



زێڕە : اصـ. صدای گریه بچه، جیغ، فریاد بلند.

رێرە : نک . زیره.

زیرەڤان : ا، ص، (با). پاسبان، نگهبان.

زیرەك : ص. زیرك، باهوش، زرنگ، ناقلا، چابك، چالاك.

زێڕەلێ هەڵسان : م. جیغ کشیدن، فریاد از کسی بلند شدن.

زیرەکی : ح مصـ. زیرکی، باهوشی، هوشیاری.

زیرەوان : افا. جاسوس.

زێڕین : ص‌نسب. زرین، طلایی.

زیڤ : ا. نقره، سیم.

زیڤار : ص، (ز). فقیر، ندار، گدا، بیچاره، مفلوك.

زیڤریڤ : ا. هزارپا.

زیقاندن : م. جیغ کشیدن، فریاد کشیدن.

زیقانن : نک . زیقاندن.

زیقاوڵە : ا. نوعی مرغ ماهیخوار.



زیقنە : ص. جیغ‌جیغو، کسی که با صدای نازك حرف می زند.

زیك : ا، (ز). موستان.

زێڵ : ا، (ھ). دل، قلب.

زیلوو : ا. زیلو.

زیلە : ا. سیلی، کشیده.

زێڵێ : نک . زێڵ.

زین : ا. زین.

زینات : ا، (ز). ظلم، زور، ستم.

زیناتکار : ص فا. ستمکار، ظالم، زورگو.

زینان : ا. زندان، محبس، حبس.


زێڵ

زین

زینانی : ص نسب. محبوس، زندانی.

زیندگ : ص. زنده.

زیندوو : نک . زینگ.

زیندوی : ح مصـ. زندگی.

زینده : نک . زیندگ.

زینده به گۆڕ : ص. زنده به گور.

زینده‌گانی : ح مصـ. زندگانی، حیات، عمر، معاش.

زینده‌گی : نک . زندوی.

زینده‌ماڵ : ص مر، امر. حشم، چهارپا، مال.

زینده‌وان : ص مر. زندانبان.

زین‌کۆ : ا. قاچ زین.

زینگ : ص. زنده.

زینگان : ا. زندان، محبس.

زینگانی : نک . زینده‌گانی.

زینگوو : نک . زیندگ.

زینگی : ح مصـ. زندگی.

زینه : ص. زنده.

زینه‌چاڵ : زنده به گور.

زینه‌گی : ح مصـ. زندگی، حیات، هستی، عمر، زندگانی، زیست.

زینه‌ماڵ : نک . زینده‌ماڵ.

زینی : ص، ا. تپه کوچك.

زینی : ص، ا. تیغ تیز.

زیو : ا. نقره، سیم.

زێوار : ا. زهوار، لبه، کناره، حاشیه.

زیوانن : م. جنباندن، تکان دادن، حرکت دادن.

زیوه : امصـ. جنبش، حرکت، لرزه.

زیوین : ص. ساخته از نقره.



ژ : ژ.

ژ : ح اضـ، (با). از.

ژار : ص. فقیر، مفلوك، محتاج، تنگ دست، لاغر، ناتوان.

ژار : ا. زهر.

ژار : ا. زنگ سیگار که در چوب سیگار جمع می شود.

ژاراو : ا. زهرابه، زهراب.

ژاربەر : پادزهر.

ژاردار : ص فا. زهردار، سمی.

ژارقەنگە : زنگ سیگار که در چوب سیگار می ماند.

ژاری : امصـ، (ز). فقر، بینوایی، لاغری، ناتوانی، نداری.

ژاژ : نی.

ژاژ روون : ا. آردوله، آرتوله.

ژاژك : ا. سقز، آدامس.

ژاژکه : نک . ژاژك.

ژاژەڵان : امر. نیزار.

ژاکان : م. مچاله کردن، پژمرده کردن، کنفت کردن، چین دار و کثیف کردن.

ژاکاندن : نک . ژاکان.

ژاکانن : نک . ژاکان.

ژاکاو : ص مف. مچاله، کنفت، پژمرده.

ژاکیاگ : نک . ژاکاو.

ژاڵ : نک . ژار.

ژاڵە : ا. خرزهره.

ژان : ا. دلدرد، شکم درد، درد.

ژان بژاژدنه‌وه : م. دردگاه گاه قبل از زایمان گرفتن.

ژاندار : ا. ژاندارم، امنیّه.

ژاندن : م. زدن مشك برای جدا کردن کره از دوغ، جنباندن گهواره.

ژان کـردن : م. دلدرد گرفتن، شکم درد گرفتن.

ژان گرتن : م. درد زایمان گرفتن.

ژانــو ژوور : درد گـاه گـاه پیـش از زایمان.

ژانه زراڤ : ا، (ز). بیماری سل.

ژاویا : ص مف. جویده.

ژاوین : م. جویدن.

ژای : یا.

ژبل : بجای.

ژبۆ : ح اضـ، (ز). برای، خاطر.

ژبـه‌ر : ح اضـ، (ز). بـرای، بـخـاطـر، بجای.

ژبه‌ر کردن : م.از حفظ کردن.

ژبه‌رهه‌ف : برابر هم، رودررو.

ژبه‌ش : ا، (ز). خربزه.

ژبیـر کـردن : م، (ز). از یـاد رفـتـن، فراموش کردن.

ژبیر چوون : م. از یاد رفتن.

ژدێلا : پس فردا.

ژژوو : ا. خارپشت.

ژڤژی : ا. خارپشت.

ژلووق : ص، ا. شلوغ، شلوق، جنجالی، جنجال، پرسروصدا.

ژلووقاندن : م. شلوغ کردن،بهم زدن، درهم ریختن، سروصدا کردن.

ژلووقانن : نک. ژلووقاندن.

ژلووقاو : امف. آشفته، درهم ریخته.

ژلووقاو : امر. گل و شل.

ژڵیوان : م. بهم ریختن، آشفته کردن، بهم زدن.

ژڵیوانن : نک. ژڵیوان.

ژلیوه : ح مصـ. آشفتگی، درهم ریختن.

ژڵیویان : م. آشفتن، درهم ریختن، بهم خوردن، توی هم رفتن.

ژمارتن : م. شمردن.

ژماردن : نک. ژماردن.

ژماره : ا. شمار، شماره، عدد، نمره.

ژماریار : افا. محاسب، حساب کننده، حساب رس.

ژمێره : نک. ژماره.

ژن : ا. زن، عیال، زوجه، ذوجه.

ژنانه : ص نسب. زنانه.

ژناوژن : کسی که خواهر یا دختر خود را به زنی به کسی می دهد و خواهر یا دختر او را به زنی می گیرد.

ژنانین : م. زن گـرفـتـن، زن دادن و زن گرفتن دو خانواده.

ژن بـاز : ص فـا. زن بـاز، مـردی کـه زن بسیار دوست دارد.

ژن باڤ : امر. نامادری، زن پدر.

ژن برا : امر. برادر زن.

ژن به ژن : نک. ژناوژن.

ژن خواستن : م. زن گرفتن.

ژن خوه‌یشك : امر. خواهر زن.

ژنك : نک . ژن.

ژن کانێ : ص مر. خاله زنك، مردی که مانند زنان رفتار کند.

ژن واژن : نک . ژناوژن.

ژن و منالّدار : ص مر. زن و بچه‌دار، عیالوار، متأهل.

ژن و مێردایه‌تی : رابطه زناشویی.

ژن هانین : نک . ژن هاوردن.

ژن هـاوردن : م. زن گرفتن، ازدواج کردن مرد.

ژنه‌یی : ص، ا. بیوه زن.

ژنه‌فتن : م.شنیدن، شنفتن، استماع کردن.

ژنـه‌وا : ص فـا. شـنوا، حـرف شـنو، شنونده، سمیع.

ژنه‌وایی : ح مصـ. شنوایی، سامعه.

ژنه‌وتن : نک . ژنه فتن.

ژنه‌وین : نک . ژنه‌فتن.

ژنه‌هێنان : نک . ژن هاوردن.

ژنیاگ : بسته.

ژنیتی : ح مصـ. زنانگی.

ژۆ :ح اضـ.(با). برای، به خاطر، از جلو.

ژۆر : ا، (بـا). بـالا، بـالادسـت، زبـر، فوق.

ژۆرداچوون : م. تپیدن، فرورفتن.

ژۆردا کردن : م. تپاندن، فرو کردن.

ژۆرداهاتن : م، (ز). ریختن، ریختن برگ درخت در پاییز، ریختن میوه و مانند آن.

ژۆربن : ص عالی. برترین، بالاترین.

ژۆماره : نک . ژماره.

ژووان : ا. پیمان، عهد، قرارداد.

ژوور : ا. بالا، زبر، فوق.

ژوور : ا. اطاق، خانه.

ژوور : ا، (ز). غوره، قوره.

ژوور دابردن : م، نک . ژووردا کردن.

ژوورگ : ص تفضـ. برتر، بالاتر.

ژوورگین : نک . ژۆربن.

ژووروو : نک . ژوورگ.

ژووری : نک . ژوور.

ژووژانـــن : م. زنـــده کـــردن، از پـژمـردگـی در آوردن، از سـسـتـی و سرمازدگی در آوردن.

ژووژك : ا. خارپشت.

ژووژوو : ا. خارپشت.

ژووژیان : م. زنده شدن، از پژمردگی در آمـدن، حـال آمـدن، از سـسـتـی و ضعف نجات یافتن.

ژووژی : نک . ژووژك.

ژووشك : نک . ژووژك.

ژووڤان : ص. پشیمان، نادم.

ژوولان : م. جنبـانـدن، حرکت دادن، لرزاندن، بحرکت در آوردن.

ژووله : امصـ. جنبش، حرکت، تکان.

ژوولیاگ : چروکیده، مچاله، درهم، پریشان، آشفته.

ژوولیان : م. آشفتن، چروکیدن، مچاله شدن، کنفت بودن.

ژووم : ا. زمـان، وقـت، گـاه، دوره، فصل.

ژه : ا، (ز). زه، وتر.

ژەبەژ : ا. هندوانه.

ژەحر : ا. زهر، سم.

ژەرەژ : ا. کبك.



ژەقنه : تلخ و تند و ناگوار، زهرمار، زهر، زهرمار، پاسخ به سؤال بی ادبانه.

ژەقنەبووت : نک . ژەقنه.

ژژەقنەمووت : نک . ژەقنه.

ژەك : ا. ماك.

ژەم : ا. يك نوبت غذا، يك وعده غذا.

ژەم بـور دوو : حالت تمايل بخوردن زياد در دوره نقاهت بيماری.

ژەمەن : نک . ژەم.

ژەمەن : ا. مقدار کره‌ای که دريك نوبت از يك مشك گرفته شود.

ژەمەن بگردگ : نک . ژەمەن بوردوو.

ژەن : علامت فاعلی.

ژەنای : م، (ه). بستن، قفل کردن.

ژەنای : م، (ه). زدن مشك.

ژەندن : م. نواختن، زدن ساز.

ژەندن : م. بستن، قفل کردن.

ژەنـدن : م. زدن مَشك، جنباندن مَشك جهت گرفتن کره.

ژەنگ : ا. زنگ فلزات و سيگار.

ژەنگاوی : ص‌نسب.زنگ زده.

ژەنگ‌لێ دان : زنگ زدن فلزات.

ژەنگن : نک . ژەنگاوی.

ژەنگە سوورە : زنبور قرمز.

ژەنـگ هـاوردن : م. زنـگ آوردن، زنگ زدن، زنگار گرفتن، اکسيده شدن.

ژەنـگ‌هـەڵ هـاوردن : نک . ژەنگ هاوردن.

ژەنگ هێنان : نک . ژەنگ هاوردن.

ژەنن : نک . ژەندن.

ژەنوو : ا. زانو.

ژەنی : ا، (ه). زن، عيال، زوجه.

ژەهر : ا. زهر، سم.

ژەهراوی : ص نسب. زهرآلود.

ژی : ح مص. زندگانی، معيشت، آنچه با آن بتوان زيست، گذران.

ژی : ص، (ز). ديگر، ديگری.

ژی : ا. زه، وتر.

ژيان : م. عمر کردن، زيستن، زندگانی کردن، گذراندن، قيمت داشتن، ارزيدن، ارزش داشتن، بدرد خوردن.

ژياندار : ص فا. جاندار، زنده، جانور.

ژيانـدن : م. معاش به‌کسی دادن، غذا به کسی دادن، از کسی تيمار و پرستاری کردن.

ژيانن : نک . ژياندن.

ژێ بوون : م. جدا شدن، دور شدن، مجزا شدن.

ژیر : ص. هوشیار، عاقل، دانا، کاردان.

ژێر : ا. زیر، تحت، پایین.

ژێرئاوی : ا. زیر آبی.

ژیر بوونەوە : م. عاقل شدن، آرام شدن بچه پس از گریه.

ژێرپیاڵە : ا. زیر استکان، نعلبکی.

ژێر جلەکی : ح مص. زیر جلکی، پنهانی، محرمانه، مستور، پوشیده.

ژێرخانە : امر. زیر زمین، زیرخانه.

ژێردەریایی : امر. زیردریایی.

ژێردەس : ص مر. زیر دست، پایین دست، فرو دست.

ژێر دەسی : امر. بشقاب، زیر دستی.

ژێرڕاخەر : امر. پارچه یا فرشی که گسترانند و بر آن نشینند یا خوابند.

ژیر زریە : نک . ژێردەریایی.

ژێر زووان کێشان : م. زیر زبان کسی را کشیدن، حرف از کسی که مایل به گفتن آن نیست در آوردن.

ژێر زەمین : زیرزمین، زیرخانه.

ژێر زەوی : نک . ژێرزەمین.

ژێرزەوین : نک . ژێرزەمین.

ژێرقلیانی : امر. زیر قلیانی، صبحانه، ناشتایی.

ژێرکراس : ا. زیر پیراهن، زیر پوش.

ژیر کردنەوە : م. آرام کردن بچهٔ گریان.

ژێر کۆڵ : ا. بچه شیر.

ژیرکە : ا. خارپشت.

ژیرکەڵە : ص، امصغ. جوان و عاقل.

ژێرگ : ص تفض. زیرتر، پایین‌تر.

ژێرگین : ص عالی، زیرترین، پایین‌ترین.

ژێرماڵە : ص، ا. کسی که در زیرزمین خانه دیگری می نشیند و بجای اجاره برای او کار می کند.

ژێر و ژوور کردن : م. زیرو رو کردن، ویران کردن، زیرو زبر کردن.

ژێرەخەر : نک . ژێرڕاخەر.

ژیرە و بوون : م. آرام شدن بچه پس از گریه.

ژیرە و کردن : م. آرام کردن بچه پس از گریه و ناآرامی.

ژیری : ح مص. عقل، دانایی، فهم، بیداری.

ژیژوو : ا. خارپشت.

ژی ژی : ا. خارپشت.

ژیشك : ا. خارپشت.

ژیڤان : ص، (با). نادم، پشیمان.

ژیڤانی : ح‌مص. پشیمانی، ندامت.

ژێڵ : ص، ا. آتش خاموش، دانه آتش، آتش زیر خاکستر.

ژیلاوك : ا. شیردان، شکمبه.

ژیلك : ا. شیردان.

ژیلە : ا. غوره بسیار ریز که می ریزد.

ژیلی : ا. غوره، قوره.

ژین : م. زیستن، زندگانی کردن، عمر کردن، گذران کردن، گذراندن.

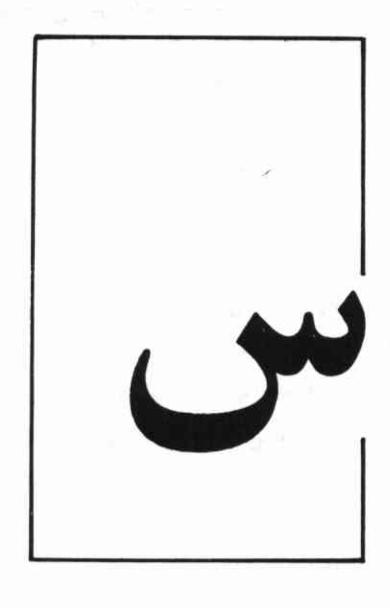
ژێردەریایی

ژیوان : نک . ژیڤان.

ژیوانی : نک . ژیڤانی.

ژی هاتن : م. باتجربه شدن، کامل شدن، متبحر شدن، با فهم شدن، عقل گرفتن.

ژی هاتی : ص. نابغه، شایسته.



س : س

سا : ا. وقت، زمان، موسم.

سا : ا. سایه، آسمان صاف، شب بدون ابر.

سا : ص. دیگر، پس.

سابات : ا. آفتاب گیر، کپری که از برگ و شاخه درخت درست شده باشد.

ساباق : ص، ا. منطقه وسیع و باز، جلو باز، منظره.

سابت : افا. پابرجا، برقرار، پایدار، ثابت، بادوام، مدلل.

سابرێن : ا. بز نر سه ساله که برای جفتگیری اختصاص داده شده باشد.



ساتان

سابق : افا. سابق، گذشته، سپری شده، پیشین، قبلی.

سابڵاخ : نام سابق شهر مهاباد.

سابوون : ا. صابون.

سابوونچی : ص شغل. صابون پز، کسی که صابون درست می کند.

سابون خانه : امر. صابون پز خانه، جای پختن صابون.

ساپ : ا، (ز). تودهٔ غلات.

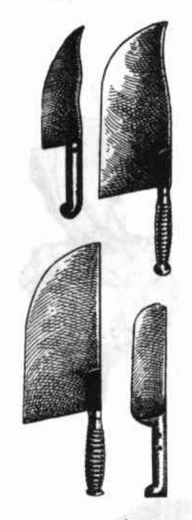
ساپیتك : ا، (با). سقف.

سات : ا. گاه، زمان، وقت، فصل، موسم.

ساتان : ا. شلوار، پاپوش.

ساتان : ا. ساتن، نوعی پارچه ابریشمی.

ساتاندن : م. کوبیدن برنج، جدا کردن پوسته از دانه برنج.
ساتوور : ا. ساطور.
ساج : ا. ساج.
ساجی : نانی که روی ساج پخته شده باشد.
ساچمه : ا. ساچمه.
ساحب : افا، ا. مالك، صاحب، دارنده، خداوند.
ساحبی : ا. انگور صاحبی.
ساحب یانه : امر، (ه). صاحب خانه، خانه خدا، میزبان.
ساحر : افا. ساحر، جادوگر.
ساحل : ا. ساحل، کناره، کرانه.
ساحێو : نک . ساحب.
ساحێوکار : ص مر. صاحب کار، کارفرما، مباشر.
ساحێومالْ : ص مر. صاحب خانه، خانه خدا، خداوند مال.
ساحێوی : نک . ساحبی.
ساحێوی غەریب : صاحبی غریب، نوعی انگور.
ساخ : ص. سالم، درست، صاغ، بی‌عیب.
ساخت : امف. ساخت، درست کرده، مصنوع، محصول.
ساختمان : ا. ساختمان، عمارت، بنا.
ساخت و پاخت : ساخت و پاخت، بندو بست، زد و بند.
ساخته : نک . ساخت.
ساخی : ح مص، (ز). سلامتی، درستی، صاغی، بی عیبی، تندرستی.
ساده : ص. ساده، بدون نقش، بی غل و غش.
سادەلەوح : ص. ساده لوح، ساده.
سادەیی : ح مص. سادگی.
سار : ص، (ز). سرد.
سار : بصورت پسوند در آخر کلمات به معنی منطقه و فراوانی و (ناك) می باشد. مانند «کوهسار» یعنی منطقه فراوانی کوه و کوهسار و مانند «بوسار» یعنی بوناك یا چیزی که بدبو می باشد.
سارا : ص، ا. کویر، دشت، صافی.
سارانشین : ص فا. صحرا نشین.
سارد : ص. سرد.
سارداو : امر. سرداب، زیرزمین.
ساردایی : ح مص. سردی، برودت.
سارد بوون : م. سرد شدن، پایین آمدن درجه حرارت.
سارد بوونەوه : م. دلسرد شدن از کاری، سرد شدن بدن بەعلامت مرگ، سرد شدن، پایین آمدن درجه حرارت.
سارد و سڕ : ص. سرد و بیحس، عمیقاً سرد ، سرد.
سارد و سەرما : فصل سرما.
سارد و گەرم : سرد و گرم، سرما گرما.
ساردەسندان : کلمەای به جای زهرمار.


ساتوور


ساروٓخ

ساز

سارده‌سنگان : کلمه‌ای به جای زهرمار.
سارده‌مه‌نی : چیزی که در عرف عوام سرد خوانده می شود.
ساردی : ح مص. سردی، برودت.
ساروٓخ : ا. سرپوش، لچك، پارچه‌ای که زنان بسر بندند، روسری.
ساره : ق، ا. فردا.
ساره‌ما : هنگام رها کردن بزغاله و بره نزد مادران در بامداد و شامگاه جهت خوردن شیر.
ساره‌وان : ص شغل. ساربان، شتربان.
ساری : ح مص، (با). سردی، برودت.
سارێژ : امص. التیام.
سارێژ بوون : م. التیام پیدا کردن.
ساز : ا. ساز، آلت موسیقی.
سازان : م. ساختن و همراه شدن و سازش با دیگری، هم آهنگ شدن.
سازاندن : م. راه انداختن، جور کردن، مهیا شدن.
سازبوون : ساز شدن، کوك شدن، آماده شدن، مهیا شدن، راه افتادن.
ساز به‌ند : ص فا. کسی که نیکو ساز می زند.
سازش : امص. صلح، سازش، اتفاق، آشتی، پیوستگی.
سازشت : نک . سازش.
ساز کردن : م. ساز کردن، آماده کردن، مهیا ساختن، راه انداختن.
سازگار : ص فا. سازگار، سازشکار، کسی که مدارا کند، موافق، هم آهنگ، هم آواز.
سازگاری : ح مص. سازش، مؤالفت، هم آهنگی، هم آوازی، مدارا.
سازنده : افا. سازنده، تهیه کننده، بانی، مخترع.
سازنده : ص. مطرب، جنده، آواز خوان.
سازنه : ص. مطرب، آوازه خوان.
سازیان : نک . سازان.
سازین : نک . سازان.
ساغ : نک . ساخ.
ساغ بوونه وه : م. بهبود یافتن، خوب شدن، سلامت خود را باز یافتن.
ساغ کردنه‌وه : م. درست کردن، مرمت کردن، اصلاح کردن، بهبودی بخشیدن.
ساغلٚه‌م : نک . ساخ.
ساغی : نک . ساخی.
ساف : صاف، مسطح.
ساف : ص، ا. صاف، آسمان صاف، آسمان بدون ابر.
ساف : ص. پاك، بدون غش، بی‌آلایش، زلال.
ساف بوون : م. صاف شدن، بی‌غش بودن، خالص شدن.
ساف بین : نک . ساف بوون.
ساف‌بیه‌ی : (ه)، نک . ساف بوون.
ساف کردن : م. صاف کردن، پاك کردن، پالودن.

ساڤی : ا. صافی، ابزاری برای صاف کردن مایعات.

ساڤی : ح مصـ، ص. صافی، پاکیزه، زمین صاف بدون برجستگی، سطح صاف.

ساڤ : ا، (ز). وهم، هراس، باك، ترس، پروا، واهمه، وحشت.

ساڤ : ا. زکام، سرماخوردگی.

ساڤا : ا، (با). نوزاد، بچه، علف تازه رسته.

ساڤار : ا، (ز). بلغور گندم.

ساڤار : نک . سابرێن.

ساڤایی : نوزادی، کودکی.

ساڤدار : ص فا، (ز). ترسناك، هولناك، سهمگین، وحشت انگیز، مخوف.

ساڤی : نک . ساڤدار.

ساق : ص. سالم، تندرست، صحیح، صاغ.

ساقوّ : ا. پالتو.

ساقوّلّ : ا. ساق پا.

ساقه‌ته : ا. ساقه.

ساقی : ح مصـ. سلامتی، تندرستی، بی‌عیبی.

ساقی باقی : تعویض و سردادن، تساوی و برابری اجناس در معامله.

ساقی و باقی : نک . ساقی باقی.

ساك : ا. گوساله گاومیش.

ساکار : ص. ساده، بدون نقش، ساده‌کار.

ساکوّ : ا. سکو، کوه بی درخت.

ساکوّ : ا. پالتو، عبا، روپوش.

ساکوّل : ص. عمیق، گود.

سالّ : ا. سال.

سالار : ص. سالار، سرور، رئیس، فرمانده، شیخ، بزرگ قبیله.

سالان : سالیانه.

سالاورد : درآمد سال، بخت و اقبال.

سالّخوّر : ص مف. پیر، سالدار، کهن.

سالخوارده : نک . سالخوّر، سالخورده، مسن، کهنسال.

سالّ دار : ص فا. معمر، سالدار، سالدیده، پیر، مسن.

سالم : ص. سالم، درست، صحیح، تندرست، بی‌عیب.

سالّنما : ا. سالنامه، سالنما.

سالووس : ا. سالوس، چرب زبان، ریاکار، دورو، ریا، فریب، دغل، تملق، متملق.

سالوّغ گرتن : م. سراغ گرفتن، جویای کسی شدن، خبر گرفتن از کسی.

سالوور : ص. فهمیده، عاقل.

سالووق : ا. کرك، موی نرم بدن حیوانات.

سام : ا. واهمه، ترس، بیم، وحشت، پروا، باك، وهم.

سامالّ : ص، ا. آسمان صاف بدون ابر.

سامالّ کردن : م. صاف شدن آسمان، بدون ابر شدن.

سامان : ا. سامان، اسباب و وسایل،

ساقه‌ته



ساکوّ

کالا، متاع، آراستگی، تهیه،تدارك، مکان، محل، آرام، قرار، صبر، دولت، ثروت.

سامان دار : ص فا. ثروتمند، سر و سامان دار، مالدار.

سامان دان : م. سامان دادن، راه انداختن، جور کردن، سر و سامان دادن، ترتیب دادن، آراستن.

سام ئاوەر : نک . ساقدار.

سامدار : نک . ساقدار.

سام کردن : م. ترسیدن، هراس کردن، بیم برداشتن، وحشت کردن، هول کردن.

سامۆتك : ا. سایه، شبح، چیزی که آدم را بترساند.

سامناك : نک . ساقدار.

سان : بصورت پسوند در آخر اسم به معنای محل برای چیز مخصوص و فراوانی آن چیز مانند «گوڵسان» یعنی گلستان و «کۆسان» یعنی کوهستان و کوهسار.

سان : ا، (ه). خان.

سان : ا. سان ورژه، تجمع.

سانا : ص. آسان، سهل، بدون اشکال.

سانالّه : صاف شده، محل صاف شده جهت خشك کردن میوه.

ساناهی : (با)، نک . سانا.

سانایی : نک . ساناهی.

سان به ستن : م. جمع شدن مردم.

سانجۆر : ا، (ز). دلدرد، شکم درد.

سانجۆڵ : ا. قلاده.

سانیه : ص، ا. ثانیه.

ساو : ص، ا. تیزی تیغ.

ساوا : نک . ساڤا.

ساواق : سرمای سخت.

ساوار : ا. بلغور گندم.

ساوالّه : ا. بزغاله.

ساوان : نک . ساوای.

ساوای : م، (ه). مالیدن، چیزی را به چیزی مالیدن، سابیدن.

ساوایی : ا. حس لامسه.

ساودان : م. صیقل دادن، تیز کردن.

ساور : ا.بلغور.

ساورێن : نک . سابرێن.

ساورین : آش بلغور.

ساوشك : میوهٔ خشك شده در سایه.

ساون : امر. صابون پزخانه.

ساون پەزخانه : ا. صابون پزخانه.

ساوەر : ا. بلغور گندم.

ساوه رین : نک . سابرێن.

ساویاگ : ص مف. ساییده، نرم شده.

ساویان : م. ساییده شده، ساییده شدن، نرم شدن.

ساویلکه : ص. ساده لوح، ساده.

ساوین : م. مالیدن، سابیدن.

ساوین : م. نرم کردن، ساییدن.

ساهمەك : ا. هیبت.

ساهی : ا، ص، (ز). آسمان صاف بدون ابر.

سای : ص، ا. آسمان صاف، آسمان

بدون ابر، شب صاف، سایه.
سایلۆح : ص مر. ساده، ساده لوح، کودن، ابله.
سایله : خوراکی از آرد سرخ کرده و پخته.
سای‌نقەڵا : شاهین دژ.
سایه : ا. سایه.
سایه : امص. تهجی.
سایەبان : امر. سایبان.
سایەچەور : ص مر. چشم و دل سیر، دست و دلباز، کسی که دیگری از وجود او برخوردار می شود.
سایەدار : ص فا. چیزی که سایه دارد مانند درخت و چتر و غیره، آدمی که دیگری از وجود او برخوردار می شود.
سایەقه : آسمان صاف بدون ابر، سائقه.
سایەوان : نک . سایبان.
سایه و شك : ص. خسیس، لئیم، چشم تنگ، چشم و دل گرسنه.
سایه و شك : ص. کشمش سایه خشك، کشمشی که در سایه خشك شده است.
سایین : نک . ساوین.
سبای شەوێ : ص، ق. فرداشب.
سبح : ا. صبح، بامداد، پگاه.
سبحانه : ا. صبحانه، ناشتایی، زیر قلیانی.
سبحانه خواردن : م. ناشتایی کردن، صبحانه خوردن، زیر قلیانی خوردن.
سبحەینێ : ص، ق. فردا.
سبه : ص، ق. فردا.
سبەی : نک . سبه.
سبەی‌شەڤێ : نک . سبای شەوێ.
سبەینان : ا. بامداد، صبحگاه، صبح، طلوع هنگام، صبح صادق.
سبەینه : نک . سبه.
سبەینێ : نک . سبه.
سپا : ا. سپا، لشکر، قشون.
سپات : ص. سپید گون، سپید فام، سفید فام.
سپارتن : م، (ز). سپردن، سفارش کردن.
سپاردن : نک . سپاردن.
سپارده : امف، ا. سپرده، تسلیم شده، امانت گذاشته شده، سفارش شده، سپرده بانکی.
سپاره : نک . سپارده.
سپاس : ا. سپاس، تشکر، قدردانی، امتنان، حمد، ستایش.
سپاسالار : ا. سپهسالار، فرمانده ارتش.
سپاس وتن : م. سپاس گفتن، تشکر کردن، شکر بجای آوردن.
سپایی : آهسته، یواش، نرم، بطئی، آرام، بی‌سر و صدا، باوقار.
سپر : ا. عقاب.
سپڵ : ا. طحال، سپرز.
سپڵۆت : ا. سگ.
سپڵۆت : ص. نجس، کثیف.
سپڵۆك : نک . سپڵۆت.
سپڵه : ص. نمك بحرام، پست، فرومایه،




سپر

دون، ناکس، ناسپاس.

سپـڵـی لاورگ : معنی تحت الفظی «طـحـال شـکـم» اسـت و مـعـنـای مـحـاورەای فـارسـی آن «مـیـرزا عـبـدالاضـافـه» و «زیـنـب زیـادی» و «مزاحم حضور» می باشد و به کسی اطلاق می شود که بدون اینکه وجود او لازم باشد همیشه حاضر است و بدون اینکه او را بخواهند همیشه در کنار آدم.



سپێ

سپۆن : ا. چوبك.

سپە : ا، (ز). شپش.

سپە : ا، (ز). سگ.

سپەر : ا. سپر.



سپەردە : نک . سپاردە.

سپەناخ : نک . اسفناج.

سپەهی : ص، (با). خوب، بسیار خوب.

سپی : ص. سفید، سپید.

سپێ : ا. شپش.

سپیاڤ : ا. پودر، گرد سفیدی که زنان بصورت مالند، سفیداب.

سپیان : ا. میش، گوشت گوسفند.

سپیاو : نک . سپیاڤ.

سپیاهی : ح مص. سفیدی، سپیدی.

سپیایی : نک . سپیاهی.

سپیدار : ا. سپیدار، درختی از تیره بیدها با تنه سفید.

سپێدە : ا، (ز). سفیده صبح، صبح صادق.

سپێراو : نک ..سپاردە.

سپیکاری : ح مص. سفید کاری، گچکاری.

سپیلك : ا. گل سفید، گل سر شور.

سپێناغ : ا. اسفناج.

سپیندار : نک . سپیدار.

سپێنە : ا. سفیده تخم مرغ، سفیدی چشم.

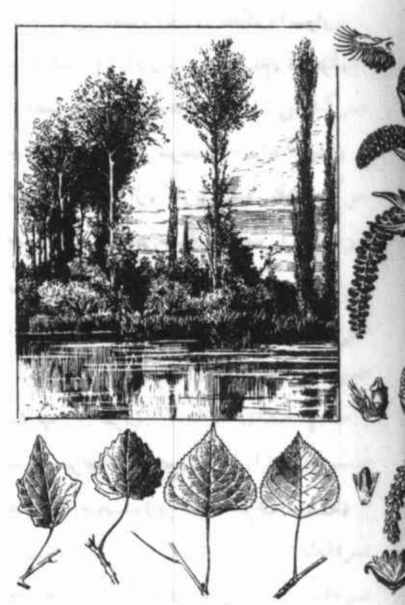
سپیواش : ص. متمایل‌به سفید، سفیدفام.

سپێون : ص نسب. شپشو، کسی که شپش زیاد دارد.

سپیەکوژە : امر. انگشت شست.

ستار : ا. آرام، قرار، توقف، سکون، ثبات، استراحت.

ستار کردن : نک . ستار گرتن.



سپیدار

ستارگا : امر. قرارگاه، آسایشگاه، استراحتگاه، محل استقرار.

ستارگرتن : م. آرام گرفتن، قرار گرفتن، نشستن بعد از تلاش و کوشش، در یك جا ساکن شدن، ثبات یافتن، استراحت کردن.

ستاره : ا. نردهٔ دور بام.

ستاره : ا. کومه و کپر.

ستاره : ا. ستاره.

ستاره : نک . ستار.

ستاڤ : ا. آفتاب.

ستان : علامت اسم مکان مانند «کوردستان» کردستان.

ستاندن : م. پس گرفتن، باز گرفتن، واستدن.

ستانه‌ڤه : نک . ستاندن.

ستانك : ا، (با). زنبور سرخ.

ستایش : امص. ستایش، مدح، آفرین گوئی.

ستر : ا، (با). نردبام، نردبان.

ستران : ا، (ز). آواز، ترانه، نغمه.

ستران بێژ : افا، (ز). آواز خوان، خواننده.

سترانڤا : نک . ستران بێژ.

سترد : نک . ستر.

سترۆ : ا. شاخ.

سترۆه : نک . سترۆ.



سترۆ

ستری : ا، (ز). بوته تمشك، خار.

ستری برك : ا، (ز). چوب دو شاخه‌ای که با آن خار و تیغ جمع کنند.

ستری شینك : امر، خارشتر.

ستو : گواه، شاهد، گردن.

ستودان : م. گواهی دادن.

ستوور : ص. کُلُفت، قطور، درشت، ناهموار، ضخیم، ستبر.

ستووڤ : ا. شهادت، گواهی.

ستووڤ دان : ا. شهادت دادن، گواهی دادن، تصدیق کردن.

ستوون : ا. ستون.

سته : ا، (با). آهن چخماق، آهنی که به سنگ چخماق زنند وآتش روشن کنند.



ستون

ستەك : میز کوچك، پیشدستی، میز تحریر.

ستەم : ا. ستم، ظلم، تعدی، جور، ایذاء.

ستەم دیدە : ص مف. ستم دیده، ستم چشیده.

ستەمكار : ص فا. ستمکار، جبار، ظالم، متعدی، ستمگر.

ستـەم كـردن : م. ظلم کردن، ستم کردن، تعدی کردن، جفا کردن.

ستەمگەر : نک. ستەمكار.

ستەنگ : ا، (با). زنبور.

ستەو : (با)، نک. سته.

ستەور : ص. نازا، سترون.

ستەی ڤیر : نک. ستەور.

ستێر : ا، (ز). ستاره.

ستیروك : ا. کرم شب تاب.

ستێره : ا، (ز). ستاره.

ستینك : ا، (با). تیر، ستون، تیر چوبی که برای ستون بکار رود.

ستینگ : ا. زنبور سرخ.

سجاف : ا. سجاف.

سحر : ا. سحر، جادو، افسون.

سحەت : امص. صحت، سلامت، تندرستی، بی عیبی.

سخ : ص. سفت، سخت، محکم، استوار.

سخێف : ا. نام زشت، دشنام، ناسزا، فحش، حرف بد، فوش.

سر : ا، (ز). باد سرد.

سڕ : ا. سر، راز، کارپوشیده، مخفی.

سڕ : ص. سر، بی حس.

سڕبری : ص مف. سرمازده.

سڕ بوون : م. خوابیدن اعضاء، بی حس شدن، سرد شدن.

سرپ : ا. سرب.

سرپەسرپ : پچ پچ.

سرپه : صحبت زیر لبی، حرف آهسته، نجوی.

سرت : ا، (ه). خار، تیغ.

سرتق : ص. لجوج، حرف نشنو، سرتق.

سرته : نک. سرپه.

سرد : ص. سرك، زبر و زرنگ، زیرك چابك، چالاك.

سرده : ا. نردبان، نردبام، پله.

سردی : (ه)، نک. سرده.

سرشت : ا. فطرت، طینت، سرشت، نهاد، خوی،خلق، طبیعت.

سرشتی : طبیعی.

سرك : ص. چالاك، زبر و زرنگ، چست، فرز، رموك.

سرك : ابریشم، پارچه ابریشمی.

سركاندن : م. نجوی کردن، در گوشی حرف زدن، پچ پچ کردن.

سركانن : نک. سركاندن.

سڕ كردن : م. سر کردن، از رو بردن،

بی‌حس کردن.

سرکه : ا. سرکه.

سرکه‌یی : ا. پارچه‌ایست ابریشمین به رنگهای مختلف.

سرگ : نک . سرك.

سرمیچ : ا. سقف، گوشه سقف.

سرنا : ا. سُرنا.

سرنگا : ا. مُتکا، بالش، نازبالش.

سروه : اصـ. صدای نسیم، صدای باد ملایم، صدای ملائك.

سروەت : ا. ثروت، مال، مکنت، دارایی، مایملك، دولت، هستی.

سره‌فت : آرامش بعد از درد.

سره‌فتن : م. آرام شدن درد، تمام شدن درد، تسکین یافتن، آرام گرفتن.

سره‌وان : م. آرام کردن، تسکین دادن، آرامش بخشیدن.

سره‌وانن : نک . سره‌وان.

سره‌وت : نک . سره‌فت.

سره‌وت گرتن : نک . سره‌فتن.

سره‌وتن : نک. سره‌فتن.

سره‌وین : نک . سره‌فتن.

سرێش : سریش.

سرین : م. پاك کردن بینی، فین کردن.

سرینچك : ا. سنجد.

سریوه : نک . سروه.

سریه‌ی : (ه)، نک . سرین.

سزا : ا. کیفر، پاداش، اجر، مزد، جزا، جبران، انتقام، مجازات.

سزادان : م. کیفر دادن، پاداش دادن، مکافات کردن، جبران کردن، انتقام کشیدن، مجازات کردن.

سزاوار : ص. سزاوار، لایق، قابل، شایسته.

سزگ : ا. آب پنیر، آبی که بالای دوغ راکد می ماند، آبی که در کنار ماست می ماند.

سس : ص. سست، تنبل، کاهل، نرم، ملایم، ضعیف، کم زور، بی دوام.

سس بوون : م. سست شدن، لمس شدن، ضعف کردن، بی‌حس شدن.

سست : نک . سس.

سسته‌پەله : ص مر. آدم سست و دیر جنب، بیحال، سست، تنبل، کاهل.

سسته‌ك : ص. زمین سست بدون سنگ و عارضه.

سستی : ح مصـ. ملایمت، نرمی، ناتوانی، سستی، تنبلی، کاهلی.

سسك : ا. سسك، سیره.

سسه : نک . سسته‌ك.

سسی : نک . سستی.

سغ : نک . سخ.

سفارش : امصـ. سفارش، سفارشت، توصیه.

سفارشت : نک . سفارش.

سفت : ص. سفت، سخت، محکم.

سفتاح : ا. دشت، اولین دریافت روزانه فروشنده.

سفت بوون : م. سفت شدن، سخت شدن، محکم شدن.



سرینچك



سسك

سفتۆ : ص، (ز). بو گندو، متعفن، چیزی که بوی گند دهد.

سفتو سۆ : ا. درد و تورم و ناراحتی زخم و جراحت.

سفتو سۆ : ص‌مر. پاك، پاکیزه، تمیز، نظیف.

سفتو سۆڵ : ص. سفت، خیلی سخت، محکم.

سفته : ا. سفته.

سفتی : سفتی.

سفر : ا. مس.

سفر : عدد. صفر.

سفره : ا. سفره.

سفره بڕ : ا. سوسك.

سفره‌ی فه‌قیان : هشت ستاره‌ای که بین ستارگان عقرب و ترازو قرار دارند.

سفری : ص نسب. مسی، ساخته از مس.

سفك : ا، (با). صفه، ایوان، بالکن.

سفكی : ح مصـ. سبکی، کم وزنی، بی‌وقاری.

سفڵه : نک. سپڵه.

سفلیس : ا. سفلیس.

سفن : ا، (ز). ریشه، پایه، پی، بن، بیخ.

سفه‌ت : امصـ. صفت، کیفیت، چگونگی، چونی، عاطفه، خصلت، خوی.

سفی : ص. سفید، سپید.

سفیده : ا. سفیده، سپیده.

سڤ : ا. پاسخ.

سڤده‌ه : ا، (ز). سر در خشتی خانه.

سفۆك

سڤك : ص، (با). کم وزن، سبك، کم مقدار، بی ارزش، بی وقار، چست، چالاك.

سڤنك : ا، (ز). قشو یا وسیله‌ای که پشت گاو با آن پاك کنند.

سڤۆك : ا. سماق.

سڤووره : ا. سمور.



سڤیك : ا. جارو.

سقان : ا. استخوان.

سك : ا. شکم.

سكاڵا كردن : م. درد دل کردن، از زندگانی گفتن.

سكانن : م. چسباندن، وصل کردن، اتصال دادن.

سكانن : م. دشنام دادن، ناسزا گفتن.

سك به ردان : م. شکم چرانی کردن، پر خوردن، سور چرانی کردن.

سكپ : ا. پاشنه در.

سك پڕ : ص مر. آبستن، شکم پر، حامله.

سك پڕ بوون : م. آبستن بودن، حامله بودن، شکم پر بودن.

سك چوون : م. اسهال داشتن. شکم رفتن.

سكتین : م. سقط شدن، مردن حیوانات.

سك دار : ص. آبستن، شکم پُر، حامله.
سـك دڕاو : ص مر. شکم پرست، شکمباره، پُر خور.
سك ڕوين : م. اسهال شدن، شکم رفتن.
سك زل : ص. شکم گنده، شکمباره، شکم پرست، پرخور.
سكف : نک . سکپ.
سك كردن : م. آبستن شدن، زاییدن، بچه آوردن.
سكڵ : ا. دانه آتش، آتش دانه.
سك ماك : ص مر. مادرزادی، نقص مادر زادی.
سكن : ص. شکمو، شکمباره، پُرخور، شکم پرست.
سك لەوەڕێن : ص فا. سورچران.
سكور : ا. گردن
سكورد : ا. گردن.
سك و زا : زایمان، زاییدن، آبستنی.
سـكـووم : ا. رو، روی، صورت، رخسار، رخ.
سكە : ا، (ز). گل میخ، میخ بزرگ.
سكە : ا. سکه.
سكە ڕۆ : ص. کسی که برای شکم تلاش بسیار کند، شکمو، شکمباره، پرخور، شکم پرست.
سكە شۆرە : امص. اسهال، شکم روش، اسهالی.
سكەڵ : نک . سکڵ.
سكەلێدان : م. سکه زدن.
سكەنجەبين : ا. سکنجبین.
سكەنجەمين : نک . سکەنجەبین.
سكێشە : ا. شکم درد.
سگار : ا. سیگار، سیگارت.
سگین : م. جفت گیری سگ نر و ماده.
سڵ : ص، (ز). حساس، عصبی، عصبانی.
سڵ : امص. رَم، فرار، ترس و فرار.
سل : ا. مدفوع سگ و انسان و پاره‌ای حیوانات.
سل : ا. بیماری سل.
سلار : دراز کشیده روی زمین.
سلار بوون : م. دراز کشیدن.
سڵ كردن : م. رَم کردن، ترسیدن و فرار کردن، رم خوردن.
سڵاڤ : ا، (با). سلام، درود.
سڵام : نک . سلاڤ.
سڵامەتی : نک . ساخی.
سڵاو : نک . سلاڤ.
سڵ بوون : م. عصبی شدن، عصبانی شدن، قهر کردن.
سڵپ : ص. تنبل، کاهل، سست، بیکاره، دیر جنب، لش.
سل سە رد بوونەوە : م. مردن، سرد شدن.
سل سەردكردنەوە : م. کشتن، بقتل رساندن، سربریدن، خفه کردن.
سڵسڵە : ا. زر و زیوری که زنان به خود آویزان کنند.
سڵف : ا. تفاله، ته مانده، قسمت ته‌نشین شده هر چیز، درد.
سلك : ا. دانه پیاز و چغندر و هر چیز

مانند آن.

سڵ کـردن : م. رمیـدن، تـرسیـدن و رمیدن.

سل که باب : ا، (ز). طاس کباب.

سلۆرت : ص. بی‌غم، خونسرد.

سڵه‌مانه‌وه : م. رم دادن، واپـس زدن، شوکه کردن.

سڵه میانه‌وه : م. رم کردن، واپس زدن، ترسیدن.

سڵه مینه‌وه : نک . سڵه میانه‌وه.

سلێمانی : ا. نام منطقه‌ای در کردستان عراق.

سم : ا. سم.

سماته : ا. سنباده.

سماق : ا. سماق.

سماق ده‌رهێنان : م. اگر به استری جو خورانده شود و به استر دیگر که در کنار آن بسته است جو داده نشود در دهان استر دوم بیماری پدید گردد که «سمـاقـه» خوانـده مـی شـود که در فارسی (کام) یا (کوم) خوانده شود. کام کردن، کوم کردن.

سماقه : ا. کام، کوم.

سمان : م. سوراخ شدن.

سماو : ص مف. سوارخ شده.

سم برِ : ا. سمتراش، چاقوی مخصوص بریدن سم.



سمبیل

سمبۆره : ا. سمور.

سمبێل : ا. سبیل.

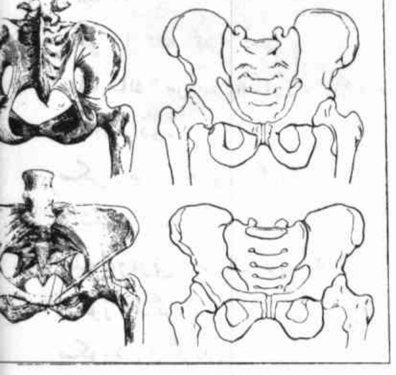
سمپاره : ا. کاغذ.

سمت : ا. گپل، کفل، لمبر، نرمی نشیمنگاه، سرین.

سم تاش : نک . سم برِ.

سمتۆڵ : نک . سمت.

سمته جوڵه : ا. استخوان لگن.



سم ته‌راش : نک . سم برِ.

سمته کڵ : ا. کلوخ.

سم‌دار : ص فا. سمدار.

سمرِسمرِ : بکش بکش، داد و قال، بگیر بگیر، کشمکش.

سمسار : ا. سمسار.

سمقه : ا. مرز زمیـن زراعـی، کیـل، کوز، برجستگی اطراف زمین برای آبگیری.

سمکۆ : امصـ. سم بر زمین کوبیدن حیـوانـات کوچك، روی دست و پا خوابیدن حیوانات کوچك مانند بز و گوسفند.

سمکوّل : نک . سمکوّ.
سمنج : ص. سمج، مُصرّ، کسی که زیاد اصرار و پافشاری می کند.
سموّ : ص فا، ا. قلم فلزی جهت سوراخ کردن فلزات نازك، سوارخ کننده، سنبه.
سموّرچکه : امصغ. سم حیوانات کوچك.
سموّره : ا. سمور.
سمه : نک . سموّ.
سمه‌خرته : ص‌مر. صفتی برای خانمهای کوتاه و چاق، دختر کوچك و فربه.
سمه‌ر : ا، (ه). کاه.
سمه‌ری : ص، ا. کاه کهنه.
سمه‌سا : ا. شکاف، درز، جایی که باد بتواند از آن بگذرد.
سمه‌شه‌له : ا. بیماری طبقهٔ دو سمی‌ها.
سمیّل : ا. سبیل.
سمین : م. سوراخ کردن فلزات.
سن : ا. سن، حشره‌ای از راسته نیم بالان که آفت گندم است.
سن : ا. سن، عمر، سال.
سنان : درد کشنده‌ایست که حیوانات به آن مبتلا می شوند و کلمه‌ای که بجای زهرمار و کوفت بکار برده می شود.
سنتر : ص، (ز). بچه یتیم، بی کس، بچه محروم از پدر و مادر و کس و خویش.
سنجاخ : ا. سنجاق.
سنجاف : نک . سجاف.
سنجاق : نک . سنجاخ.
سنجراندن : م، (ز). تنور آتش کردن، روشن کردن تنور.
سنجك : ا، (ز). ظرف گلی کوزه مانند که در گهواره زیر بچه گذاشته می شود که ادرار در آن جمع گردد.
سنجوّق : ا، (ز). روده بزرگ.
سنجه‌ی : ا، (ه). عناب.
سندان : نک . سنان.
سندم : امص، ا. اتصال آهن، جوش.
سندم کردن : م. وصل کردن دو قطعه آهن به همدیگر، جوش دادن آهن.
سندوّل : ا. هاون سنگی.
سندووق : ا، (ز). صندوق، جعبه، یخدان، مجری.
سندووقچه : امصغ. صندوقچه، صندوق کوچك.
سندووقخانه : امر، (ز). صندوقخانه.
سندووقدار : ص فا، (ز). صندوقدار، محاسب.
سنده : ا. کلوخ، گلولهٔ گِل.
سنسل : ا. ستون فقرات.
سنعات : ا. صنعت.
سنعاتکار : صنعتکار.
سنك : ا. طناب و قلاده سگ، چیزی که سگ با آن بسته می شود.
سنك کردن : م. طناب کردن سگ، بستن سگ با طناب.
سنگ : ا. آخیه، اخیه، میخ آخر.
سنگ : ا. سینه.


سنجه‌ی

سنگ : ا. کرم انگل جهاز گوارش.

سنگ : ا. جوالدوز.

سنگان : نک . سنان.

سنگ دانه پیشەوە : م. سینه جلو دادن، داوطلب کاری شدن، پیشقدم شدن.

سنگك : ا، (ز). جوش بدن و صورت.

سنگ کوتان : م. سینه زدن، طرفداری کردن از کسی، تعریف کردن از کسی، پیرو کسی بودن و از او تمجید کردن.

سنگه سنگ : ص مر. آهسته کاری، یواش یواش، آرام آرام، حرکت و کار ملایم.

سننان : نک . سنان.

سنۆر : ا. حدود، مرز، حد، سرحد، ثغور، منطقه.

سنۆق : نک . سندووق.

سنۆقچه : نک . سندووقچه.

سنۆقخانه : نک . سندووق خانه.

سنۆقدار : نک . سندووقدار.

سنوور : نک . سنۆر.

سنوورچه : ا. برگ تازه رسته گل و گیاه، جوانه.

سنەوبەر : ا. درخت صنوبر.



سنەیی : ص نسب. سنندجی.

سنەیی : ص نسب. یاقوتی، انگور زودرس.

سنیتر : ا، (ز). بر موم، چیزی موم مانند که زنبور عسل برای بستن منفذهای کندو بکار می برد.

سۆ : ا. سوراخ سوزن.

سۆ : ا. داغ و درد و غصه.

سۆ : سو، ریشه.

سۆ : صبح، بامداد.

سۆ : ا. سبوس.

سوا : ص. استاد، ماهر، آگاه، کار آمد.

سوا : ص، ق. فردا.

سواخ : نک . سواغ.

سوار : ص، ا. سوار، سواره، راکب.



سوار بوون : م. سوار شدن بر اسب و استر و وسیله نقلیه، نشستن بر سر کاری.

سوارچاك : ص. سوار خوب، چابك سوار.

سوارخه : ا. سرشاخه و چوب برای سوزاندن.

سوار کردن : م. سوار کردن، بر پا

کردن، راه انداختن، سر هم کردن.

سواره : ص، ا. سوار، سواره، در حالت سواری.

سواری : ح مص. سواری.

سواغ : ا. اندود، اندود گل بر کف اطاق یا سقف خانه یا هر جای دیگر، کاهگل، بام اندود.

سواڤ : ا. آبشار، تافگه، محل گذر تند آب.

سواڵ : ح مص. گدایی.

سواڵك : ا. ظرف چوبینه آب سگ.

سواڵ کردن : م. گدایی کردن، دست پیش این و آن دراز کردن.

سواڵ کەر : ص فا. گدا، فقیر، ندار، بی‌چیز، بی‌مال.

سواڵە : ا. دسته علف یا گندم یا جو درو شده.

سواڵەت : ص، ا. سفالین، سفال، ظرف سفالی.



سوان : ا. سوهان.

سواندۆکە : ا. بچه گنجشکی که پر در نیاورده است.

سوانده : ا. لبه بام.

سواو : ص، ا. ثواب، صواب، راست، درست، حق، نیك، پاداش.

سۆبە : نک. سۆپا.

سوپا : ا. سپاه، لشکر، قشون.

سۆپا : ا. بخاری.

سوپا سالار : ص مر، امر. فرمانده ارتش، سپهسالار، فرمانده قشون.

سوپاس : ا. سپاس، تشکر، حمد، ستایش، درود، شکر.

سوپاس کردن : م. سپاس کردن، تشکر کردن، سپاس گفتن، شکر گفتن.

سوپاگە : ا. قرارگاه سپاه.

سۆپە : نک. سۆپا.

سوپەر : ا. سپر.

سوپێر : ا. سپر.

سۆتك : نک. سووتك.

سۆتن : م. سوختن، آتش گرفتن، گُر گرفتن، آتش در افتادن، از میان رفتن.

سۆتە: ص. بی دین، بی‌ایمان، لامذهب.

سۆتە : ص. دامن آلوده، ننگین.

سۆتەك : نک. سووتك.

سۆتەی : (ه)، نک. سۆتن.

سۆچیای : (ه)، نک. سۆتن.

سوحبەت : امص. صحبت، گفتگو، شوخی، مزاح، حرف.

سوحبەتچی : ص مر. خوش صحبت، شوخ، کسی که شوخی می کند.



سوان

سۆپا

سوخاڵ : ا. زغال، ذغال.

سوخاڵدان : امر. زغالدان، جای زغال، ذغالدان.

سوخت : ا. سوخت، ماده قابل احتراق.

سوخت : ص. آواره، بیجا و مکان، فقیر، درمانده.

سوخت بوون : م. فقیر شدن، لات شدن، بی‌چیز شدن.

سوخت کردن : م. غارت کردن، مال کسی را بردن، کسی را بی‌چیز کردن.

سوخته : ص. مبتدی، نوآموز، شاگرد.

سوخره گرتن : م. بیگار گرفتن، کار بدون مزد از مردم گرفتن.

سوخمه : ا. نیم تنه، لباس کوتاهی که روی پیراهن پوشیده شود.

سوخمه : ا. داربست مو.

سوڕ : ص. لیز، سر، سرازیری، شیب تند.

سۆر : ص. قرمز، سرخ.

سوراخ کردن : م. سراغ گرفتن، پی جویی کردن، دنبال گرفتن.

سوراغ گرتن : نک. سوراخ کردن.

سۆران : ا.تیره‌هایی از کردان.

سوڕانن : م. لغزاندن، سر دادن.

سۆرانی : م. آستین پیراهن جافی.

سوڕ خواردن : م. لغزیدن، سر خوردن.

سۆر سۆرك : ا. مری.

سۆرك : ا. سرخك.

سۆرك : ا. ارزن.

سۆرکه : ا. سرخك.

سورمه : ا. سرمه.

سورمه : ا. نخ زری یا نقره‌ای جهت دوخت لباسهای زینتی.

سورمه‌دان : امر. سرمه‌دان.

سورمه‌یی : ص نسب. سرمه‌ای.

سوڕنا : ا. سرنا.

سوڕنا ژه‌ن : ص فا. سرناژن، سرناچی.

سورۆ : ا. کود، پهن، مدفوع حیوانات.

سورروشت : ا. فطرت، نهاد، خوی، خلق، سرشت، طبیعت، طینت.

سۆره : افا، ا. بهانه، عذر نابجا، دست آویز، بازخواست، ایراد، سبب، باعث.

سۆره : ص، ا. بیگانه، غریبه، ناشناس.

سۆره : ا. ناپسری.

سۆره و تۆره : اقوام و خویشاوندان ذوجین برای یکدیگر.

سوڕیان : م. لغزیدن، سریدن، سرخوردن، لیز خوردن.

سوریچك : ا. سرخك.

سورین : سرین، کپل، کفل، لمبر.

سۆز : سوز، شدت، حدت مانند در: «سۆز سه‌رما» یعنی سوز سرما.

سۆز : ا. سوز، گداز مانند در: «پی سۆز دل» سوز دل.

سۆز : علامت فاعلی، مانند «پی سۆز» یعنی پیه سوز.

سۆز : ا. کیف و شوق، حال درویشانه.

سۆزان : م. سوزاندن، آتش زدن.

سۆزش : امص. سوزش، سوز، گداز، التهاب.

سۆزمانی : ص. فاحشه، بی‌شرم، رقاصه، جنده، بی‌حیا.

سۆزە : نک . سوز.

سۆزە کردن : م. آواز خواندن از سر عشق، زمزمه عاشقانه سر دادن.

سۆزیان : م. سوختن، آتش گرفتن.

سۆزیاو : امف. سوخته، آتش گرفته.

سۆزی : ص، ق. فردا.

سۆزی‌شەو : ص، ق. فرداشب.

سۆژە : ا. کار بی‌مزد، شاکا، بیگار.

سوس : نک . سست.

سۆس : ا. سبوس.

سوست : ص. سست، نرم، ملایم، ناتوان، ضعیف، کم زور، تنبل، بی دوام، کاهل.

سۆسك : ا. سبوس.

سۆسەن : ا. سوسن.

سوغرە کردن : م. بیگار گرفتن مردم، کار بی‌اجر و مزد از مردم گرفتن.

سۆغین : ا. انجام، پایان، انتهاء، عاقبت.

سۆفی : ص‌نسب، ا. صوفی.

سۆڤ : ا، (ز). سوز، حدت، شدت، گران.

سوقان : ا. استخوان.

سۆك : ص. سبك، بی‌مقدار، کم وزن، زود هضم، جلف.

سوك دان : م. خود را از سر شهوت به کسی مالیدن.

سوکور : ا. گردن.

سوکوم : ا، (ز). شکل صورت، صورت ظاهر، قیافه، طرح و ترکیب.

سۆکی : ح مص. سبکی، بی‌وقاری.

سۆل : ا. کفش، دم پایی، سرپایی.

سوڵ : نک . سڵ.

سۆڵ : ص. شور.

سۆلاڤ : نک . سواڤ.

سولان : ا. نژاد، ریشه، طایفه، سو، اصل خانوادگی.

سۆڵان : ا. گلپر.

سۆڵاندنەوە : م. سوختن بینی، سوزش بینی.

سۆڵانەوە : نک . سولاندنەوە.

سۆڵانەوە : نک . سۆڵاندنەوە.

سۆلاوکە : ا. ناودان، راه آب پشت بام.

سوڵح : امص. سازش، آشتی، صلح.

سوڵحانن : م. گنجاندن، جادادن، جابجا کردن و تکان دادن برای جا دادن، طراز کردن.

سۆل دروو : ص فا. کفشدوز، دم پایی دوز، کسی که کفشهای سرپایی می دوزد.

سۆلك : نک . سۆل.

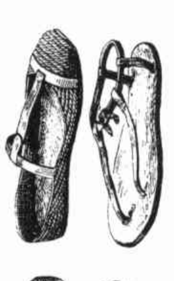
سۆلك‌چێ‌کەر : نک . سۆل دروو.

سۆلۆلە : ا. بچه عقرب.

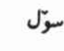
سۆڵە : شعاع نور از دور، سوسوی ستاره‌ها، شدت سرما و گرما.

سۆڵە : سوزش بینی.

سۆڵە : شعله آتش.







سۆل



سۆڵان

سۆلکە : نک . سۆلەکە.

سۆلەکە : از جوشاندن دوغ با افزودن نمك ماده سفید رنگی که حاوی مقدار زیادی پروتئین است به دست می آید که خوراکی بسیار لذیذ و مقوی است.

سولیانەوە : م. سوختن بینی و دهان با مزه تند و بوی نامطبوع.

سۆلینە : ا، (با). تنبوشه، تمبوشه، مجرای سفالین آب.

سۆما : ح مص. بینائی، بینایی.

سۆما : ا. افق.

سۆما : ح مص. روشنایی.

سۆمای چاو : نور چشم.

سون : ا. سن، حشره‌ای از دسته نیم بالان که آفت گندم است.

سۆند : ا. قسم، سوگند.

سوندریك : ا. تابوت، میت کش.

سونکە : ا. ته مانده صابون پس از شستشو.

سۆنگە : امص. فراغت، آرامش، فرصت، استراحت، آسودگی.

سوننی : ص نسب. پیروان سنت و جماعت.

سوننی : ا. نیزه.

سۆنە : ا. مرغابی، اردك.



سوو : ا. سود، صرف، نفع، بهره، فایده، نزول، ربا، ربح، استفاده، دخل، منفعت.

سوواخ : نک . سوواغ.

سوواخ دان : م. کاهگل کردن، اندود کردن، اندودن، اندودن گل بر کف اطاق، پشت بام.

سوواخ دانەوە : نک . سوواخ دان.

سووار : نک . سوار.

سووار خاس : ص مر. چابك سوار، سوار خوب، کسی که خوب سواری می داند.

سووال : نک . سوال.

سووال کردن : نک . سوال کردن.

سووال کەر : نک . سوال کەر.

سووان : نک . سوان.

سووانـدن : م. سوهان زدن، صاف کردن، سوهان کاری کردن.

سووانەوە : م. سابیدن کشك و مانند آن، ساییدن.

سووبا : ا، (ز). ملاح، ملوان، دریانورد.

سووباهی : ح مص، (ز). شناگری، ملوانی، دریانوردی.

سووپ : ا. دام ماهی، تور ماهیگیری.

سووتار : ص، (ز). آدم سرسری.

سووتار : ص، (ز). عمیق، گود.

سووتان : م. سوزاندن، آتش زدن، نابود کردن، برباد دادن.

سووتاندن : نک . سووتان.

سووتانن : نک . سووتان.

سووتانەوە : م. سوختن مانند سوختگی بدن در مقابل آفتاب.

سووتاو : امف. سوخته، خاکستر شده، از میان رفته.

سووتك : ا. خاکستر سیگار، خاکستر مانده از آتش کم مانند آتش سیگار.

سووتوو : خاکستر، خاکستر مانده از سوختن اشیاء سوخته.

سووتە : نک . سووتاو.

سووتەڵ : ص، ا. چیزی که یك طرف آن سوخته باشد.

سووتەمەنی : سوختنی، چیزی که می توان سوزاند و از آن گرما گرفت مانند هیمه.

سووتەنی : نک . سووتەمەنی.

سووتیاگ : نک . سووتاو.

سووتیان : م. سوختن، آتش گرفتن، نابودن شدن.

سووتیانەوە : م. سوختن بدن در اثر آفتاب یا مواد شیمیائی.

سووجگەر : ا. جگر، جگر سیاه و سفید توام.

سووچ : ا. گوشه، پناه، کنار.

سووچ : ا. گناه، خلاف.

سووچدار : ص فا. گوشەدار.

سووچدار : ص فا، ص. گناهبار، مجرم، گناهکار.

سووچنای : (ه)، نک . سووتیان.

سووچێو : امر. کرسی، چهار پایه.

سووخار : ا. شبنم یخ زده، پُژ.

سووخاڵ : ا. زغال، ذغال.

سووخۆر : ص فا. رباخوار، سودخور.

سووخوەر : نک . سووخۆر.

سوود : نک . سوو.

سوور : ص. پر، تمام، خالص، ناب.

سوور : ح مص. عروسی، مهمانی.

سوور : ص. عصبانی.

سوور : ص. گلی، سرخ، قرمز.

سووڕ : ا. چرخ، دور، دایره.

سووراڤك : ا، (ز). سرخاب.

سووران : بصورت‌پسوند به معنای‌شادی و برگزاری جشن بکار برده شود مانند «خەتەنەسووران» یعنی شادی و جشن روز ختنه کردن پسر بچه.

سووڕان : نک . سووڕانن.

سوورانچك : ا. مری.

سووڕاندن : نک . سووڕانن.

سوڕانن : م. چرخ دادن، گردانـدن، بگردش در آوردن.

سووراو : ا. سرخاب.

سووورباش : ص، ا. دشتبان، مباشر، نمایندهٔ ارباب در روستا، نماینده مباشر.

سوور باو : ص. سرخ بام، سرخ فام، سرخ گون.

سوور بلەتی : ا. زالزالك سرخ رنگ.

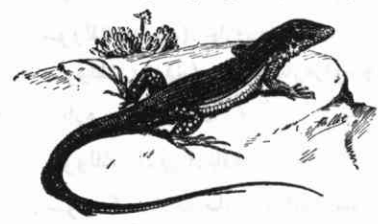
سوور بۆر : ص. ابرش، رنگی برای اسب.

سوور بوون : م. سرخ شدن، عصبانی شدن.

سوور بوون : م. غالب شدن، مسلط شدن.
سوور پیاز : ا، (ه). زنبور سرخ.
سوورچك : ا. مری.
سوورِ خواردن : م. چرخ خوردن، به دورخود گشتن، گشت زدن، دایره زدن، گردیدن، گردش کردن، چرخیدن.
سوور داگرِان : م. سرخ شدن از خستگی یا بیماری یا عصبانیت.
سوورِدان : نک . سوورِانن.
سوورسات : ا. سورسات، خواربار، غله، وسایل معیشت.
سوورِك : ا، (با). خزانه حمام.
سوورك : ا، (با). موریانه.
سوور کردن : م. سرخ کردن با رنگ.
سوور کردن : م. پاك کردن خرمن غله.
سوور کردنه وه : م. سرخ کردن گوشت بر آتش در میان روغن.
سوور کردنه‌وه : م. سرخ کردن انسان از خجالت و شرمساری.
سوور که‌ڵه : ص مر. سرخ فام، سرخ بام، سرخ گون.
سوور که‌ووگ : ص‌مر. ابرش، رنگی برای الاغ.
سوورکه‌وه : ص مر. ابرش، رنگی برای الاغ.
سوور گوم : ص. گم، ناپدید، ناپیدا، غایب، بی نشان، مفقود، از میان رفته.
سوور گوم کردن : م. گم کردن، نابود کردن، ناپدید کردن، مفقود کردن.
سوورگی : ا. دستگیره یا قفل پنجره از داخل.
سوورم : ص. زمین سرخ بدون علف.
سوورناتك : ا. مری.
سووره : نک . سوور.
سووره بی : ا. سرخ بید، یك نوع درخت بید.
سووره‌ت : ا. صورت، سیما، چهره.
سووره‌تی : ص، ص نسب. صورتی، رنگ صورتی.
سووره مۆزه : ا. زنبور سرخ.
سووره وبووگ : ص مف. سرخ شده، سرخ شده از عصبانیت، سرخ شده گوشت.
سووره و بوون : م.سرخ شدن گوشت در ماهیتابه.
سووره و بوون : م. سرخ شدن از عصبانیت و خجالت.
سووره و کردن : م. سرخ کردن، شرمنده کردن.
سووره و کریاگ : نک . سووره و بووگ.
سوور هه‌ڵگران : م. سرخ شدن از عصبانیت و خشم.
سووری : ح مصـ، ص نسب. سرخی، قرمزی.
سوورِیان : نک . سوورِ خواردن.
سووریتی : نک . سووری.

سووریجه : ا. سرخك.
سووریچکه : ا. گلو، حنجره، گلوگاه.
سووریژه : نک . سووریجه.
سووریکه : سووریجه.
سوورینجه : نک . سووریجه.
سوورینچك : ا. مری.
سوورینه : نک . سوورینچك.
سووزان : م. سوختن، سوزاندن، آتش زدن، آتش در انداختن.
سووزانن : نک . سووزان.
سووزمانی : ص. فاحشه، جنده، هرجایی.
سووزن : ا. جوالدوز.
سووزن ئاژن : ص. چیزی که زیاد سوزن خورده باشد، سوراخ سوراخ.
سووزه‌نك : ا. سوزاك.
سووزه‌نی : ص نسب، ا. پارچه پیکه با سوزن کاری زینت داده شده است، بقچه یا سجاده‌ای که در حمام مورد استفاده قرار می گیرد.
سووزیاگ : نک . سووتاو.
سووزیان : م. سوختن، آتش گرفتن.
سووزیاو : نک . سووتاو.
سووژن : نک . سووزن.
سووژیان : نک . سووتان.
سووژیاو : نک . سووتاو.
سووسه : ا. حرکت اندك باد از درز در و شکاف دیوار.
سووسه : ا. شایعه مختصر.
سووسه : ا. حقه، تزویر، اشکال اداری.

سووسه‌لیّ : ص، ا. بز سیاه صورت سرخ.
سووسه‌مار : امر. سوسمار.



سووسه‌ن : ا. سوسن، گل سوسن.
سووك : ص. سبك، کم وزن بی مقدار، بی ارزش، کم ارج، آدم هرزه.
سووکبار : ص مر. سبکبار، فارغ‌البال، خوشحال.
سووکره : ا. دیزی.


سووکره

سووك کردن : م. سبك کردن، سبك بار کردن، کم وزن کردن، بی مقدار کردن.
سووکه : ص. چیزی که حجم زیاد دارد اما کم وزن است.
سووکه : ا. میله کوتاه آهنی که برای کوبیدن سجاده هنگام بافتن بکار می رود.
سووکه‌لّه : ص، امصغ. سبك وزن، حجیم و سبك وزن.
سووکی : ح مص. سبکی، کم وزنی، کم ارزشی، بی مقداری، بی حرمتی، هرزگی.
سوول : ا، (ز). کنده، راه آب، محل عبور آب تند، آبشار، ناوسمان، منطقه پر آب، چشمه‌سار.

سوولاڤ : ا. آبشار، محل آب تند.

سوولاوك : ا. ناودان.

سوولاوگه : نک . سوولاوك.

سوولك : ا، (ه). چارق.

سوولك : ا، (ز). نوزاد،تازه‌زا، بچه تازه به دنیا آمده.

سوولك : ا، (ز). ناودان.

سوولکه : ا. ته مانده صابون پس از مصرف.

سوولگه : ص. سرازیری، سراشیب.

سوولین : ا، (با). راه آب، زیر آب.

سوون : نک . سن.

سوون : م. سایدن، نرم کردن.

سووند : ا. قسم، سوگند.

سووند خارن : م. قسم خوردن، سوگند یاد کردن.

سوونکه : نک . سوولکه.

سووه‌یل : ا.ستاره سهیل.

سووهین : ا، (با). طبق.

سوویان : م. سابیده شدن، صاف شدن، کند شدن.

سوویه : ا. طحال، سپرز.

سووهتن : م، (ز). سوختن، آتش زدن، نابود کردن، برباد دادن.

سوهون : ا. ترس، باك، بیم، هراس، وحشت.

سوه‌ی : ص، ق. فردا.

سوێته‌لی : ص. آدم سرسری، آدم بیخودی و سطحی.

سوێر : ص. شور.

سوێره‌که : نک . سوله‌که.

سوێره لووك : ص مر. شورمزه ناخوش آیند.

سوێس : ا. سیاهی، سایه، شبح از دور.

سوێگه : ا. افق.

سوێڵ : ا. سبیل.

سوین : م. ساییدن، نرم کردن، تیز کردن تیغ.

سوێن : نک . سووند.

سوێند : نک . سووند.

سوێند خواردن : م. قسم خوردن، سوگند یاد کردن.

سوێند دان : م. قسم دادن، سوگند دادن.

سوێنکه : نک . سوولکه.

سوێنگ : نک . سووند.

سوێنه : طشت سفالی.

سوێه : ص، ق. فردا.

سویلاڤ : ا. آبشار، محل گذر آب تند.

سه : ا، (ز). سگ.

سه : عدد، سه، ۳.

سه : ا، (ز). سایه.

سها : ا. سایه.

سه‌باره‌ت : ا. دلیل، علت، باعث.

سه‌بان : ا، (ز). پشت بام.

سه‌بای : ص، ق. فردا.

سه‌بر : ا. صبر.

سه‌برگه : ا. مدفوع گاو، تپاله.

سه‌بزه : ا. سبزه.

سه‌بوون : باد گرم.



سه‌بیل



سەبەتە : ا. سَبد.

سەبیل : ا. چپق.

سەبیل خوەر : کسی که چپق می کشد.

سەپان : ص، ا. دشتبان، زارع، پالیزبان، کسی که غلات را درو می کند و بابت آن یك یازدەهم از کل محصول برمی دارد.

سەپاندن : م. تپاندن، طپاندن، با زور فرو کردن.

سەپانی : ح مصـ. دشتبانی، پالیزبانی، بوستان بانی.

سەپت : ثبت.

سەپك : ا. تیر چوبی.

سەپك : ا. چنگ، چنگ فلزی یا چوبی که با آن قالی و بافتنی‌های دیگر کوبیده شود.

سەپەك : ا. گرده از سبوس برای خوراك سگ.

سەپلە : ا. گرده مخصوص سگ.

سەپۆل : ص. ساده، احمق، ابله.

سەپەل : نک . سەپۆل.

سەپەلیك : ا. سپرز، طحال.

سەترنج : ا. شطرنج.

سەتڵ : ا. سطل.

سەتماندن : م، (ز). پـر کـردن چاه، کور کردن چاه، ویران کردن.

سەجەرە : ا. شجره.

سەچیتین : امصـ، (ز). تفتیش، بازرسی.

سەحرا : ا. صحرا، دشت، سبزەزار.

سەح کرن : م، (ز). گـوش دادن، گوش فرا دادن.

سەحن : ا. صحن، عرصه، فضا، ساحت.

سەحەن : ا. ظرف مسین شربت خوری مانند که در حمام برای ریختن آب بر بدن بکار رود.

سەحەنچە : امصغ. سەحەن کوچك.

سەحیّح : ص. صحیح، درست، راست.

سەخت : ص. سخت، دشوار، خشن، شدید، ظالمانه، محکم.

سەخت گرتن : م. سخت گرفتن.

سەختەوبوون : م. سخت شدن، سفت شدن، آزموده شدن، تجربه یافتن.

سەختی : ح مصـ. سختی، دشواری، بدبختی، عذاب، ناگواری، مشقت، محکمی، تندی.

سەختیان : سختان، زمین سخت، قطعه چرم.

سەخڵەت : نک . سختی.

سەخناح : ا. محل و مسیر دشوار کوهستان.

سەخوِر : ا. محتویات شکم حیوانات.

سەخوِردان : ا. شکمبه.

سەد : عدد. صد، ١٠٠.

سەدا : ا. صدا، صوت، آواز، بانگ.

سەدان : صدگان.

سەدری : ا. صدری، نوعی برنج.

سەدە : ا. صده، یك قرن.



سەتڵ

سەدەف : ا. صدف، دکمه‌های سفیدی که رنگ صدف دارند و در پیراهن از آنها استفاده می شود.
سەدەمە : ا. صدمه، آسیب، آزار، اذیت.
سەر : ا. سر، کلّه، بالا، قله، رأس، اول، نخست، تك، رئیس، رهبر، نفر، حیوان، نوبه، نوبت.
سهر : ص. بی ثمر.
سەرا : ا. سرا، خانه، منزل، محل استقرار.
سەراپا : سراپا، تمام، به کمال.
سەرازا : ص، ا. آزاد، آزاده.
سەراسوێ : سرکشیدن، سرك کشیدن.
سەراسەر : ق. سراسر، همه، تمام، کمال.
سەراسێ : ا.سردرد، سرسام.
سەراسیمە : ص. سراسیمه، آسیمه سر.
سەڕاف : ا. صراف.
سەراك : ص، (ز). رئیس، رهبر، پیشوا.
سەرامەد : ص مر. سرآمد.
سەرانسەر :نک . سەراسەر.
سەرانگوێلك : ا. محل ریختن زباله و پهن.
سەرانە : ق، ا. سرانه، فردفرد.
سەراو : ا. سراب.
سەراو : پیشاب، ادرار، مایع اطراف جنین.
سەراو تۆقین : م.پاره شدن پردهٔ جنین و خارج شدن مایعات درونی آن.
سەراوەرد : ا. منشاء، آغاز، اصل، ابتدا، شروع، بنیاد.
سەرایەدار : ص فا. سرایدار، دربان.
سەرئەژمێری : سرشماری.
سەرئەناز : امر. کناره، قالی باریکی که در اطراف اطاق انداخته می شود.
سەرئەنجام : ا. سرانجام، عاقبت، پایان، بالاخره.
سەرئێشە : ا. سردرد.
سەرئێوارە : ق. هنگام غروب.
سەربار : امر. سربار.
سەرباز : ا. سرباز.
سەرباز : ص مر. چیزی که سر آن باز است.
سەربازخانە : امر. سربازخانه.
سەرباس :امف، ا.موضوع، مطلب، موضوع مورد بحث.
سەربان : امر. پشت بام.
سەربڕ : برش قسمت بالایی درخت یا تیر یا هر چیز دیگر.
سەربڕاو : ص مف. سربریده، درخت سر بریده.
سەربڕیاگ : نک . سەربڕاو.
سەربڕین : م. سر بریدن.
سەربزۆت : امر. نیمسوز.
سەربزۆك : ص‌مر. ناآرام.
سەربڵن : ص. سربلند، سرفراز، مفتخر.
سەربڵند کردنەوە : م. سربلند کردن، قیام کردن.
سەربڵندی : ح مص. سربلندی، افتخار،

سرفرازی.

سەربە : پیشوندی به معنی طرفدار و دوستدار.

سەربەتاك : ص مر. سربرهنه، سر بدون پوشش.

سەربەتاڵ : نک . سەربەتاك.

سەربەخۆ : ص‌مر. آزاد، آزاده.

سەربەخۆبوون : م. آزاد بودن، مستقل بودن.

سەربەخۆیی : ح مص. آزادی، آزادگی، استقلال.

سەربەرز : نک . سەربڵن.

سەربەرزەو کردن : نک . سەر بلند کردن.

سەربەرزی : نک . سەر بلندی.

سەربەرەو خوار : امر. سرازیری، چیزی که در سرازیری باشد، چیزی که سرش رو به پایین باشد.

سەربەرەو خوار کردن : م. سرازیر کردن، سرچیزی را رو به پایین نگاه داشتن.

سەربەرەو خوار بوون : سرازیر شدن، رو به پایین بودن.

سەربەرەوژوور : امر. سربالا، چیزی که سرش رو به بالاست، رو به بالا.

سەربەرەوژێر : نک . سەربەرەو خوار.

سەربەرەوژێرکە : امر. سرازیری.

سەربەس : ص مف، ا. سربست، سربسته.

سەربەست : نک . سەربەس.

سەربەسە : نک . سەربەس.

سەربەسەر : ق، ا. سر به سر، برابر، مساوی.

سەربەش : سهمی است که پیش از تقسیم به سهام کنار گذاشته می شود.

سەربەکڵاوە : ا. زمانی که برف یا باران بشدت می بارد.

سەربەگۆبەن : ص مر. ماجراجو، شرآشوب، آشوب طلب.

سەربەگۆبەنگ : نک . سەربەگۆبەن.

سەربەگێچەڵ : نک . سەربەگۆبەن.

سەربەمۆر : ص مر. سر به مهر، بسته، ممهور.

سەربەهەوە : امر. زنی که با وجود زن دیگر به عقد ازدواج مرد در می آید.

سەربێشکە : امر. پرده‌ای که روی گهواره انداخته می شود.

سەرپاڵە : امر. سرکارگر، سرعمله.

سەرپایی: ص‌نسب. سرپایی،مریض بدون خوابیدن در بستر.

سەر پڕ : ص مر. پُر، مملو، کاملاً پر.

سەرپزوو : امر. محل انداختن کش تنبان.

سەرسپی : امر. ینگه، زنی که شب عروسی به منزل داماد می رود.

سەرپشك : بهترین سهم از سهام.

سەرپۆت :ص‌مر، امر. سرسری، کار سرسری، ظاهرسازی.

سەرپۆرت : نک . سەرپۆت.

سەرپۆش : ا. سرپوش، لچك، چارقد.

سەرپەتی : ص مر. سر برهنه، برهنه سر.

سەرپەرەشت : ص مر. سرپرست، مسؤول، نگهبان، رئیس.

سەرپەرەشتی : ح مص. سرپرستی، نگهبانی، ریاست، سروری.

سەرپەل : ص، ا. انتها، انتهای شاخه، فرمانده واحد رزمی.

سەرپەلە : ا. ماهی از سال.

سەرپەنجە : امر. سر پنجه، پنجه پا، پنجه دست.

سەرپێچ : ا. عمامه، دستار، چیزی که بسربسته شود، محل اتصال لامپ و سیم.

سەرپێچانەوە : م. سرپیچی کردن، عناد کردن، کاری را انجام ندادن، از اطاعت سر برتافتن.

سەرپێچی : ح مص. سرپیچی، عناد.

سەرپیل : امر. شانه، گرده، سرشانه، پشت.

سەرپیری : سر پیری.

سەر پیەونیان : م. سرگذاشتن و رفتن، سرنهادن، کاری را بدون طرح و تفکر شروع کردن.

سەرتا : ص، ا. میوه خوبی که سربار گذاشته می شود.

سەرتاپا : ق مر. سرتاپا، همگی، جملگی.

سەرتا سەر : ق. سرتاسر.

سەرتاش : ص فا. دلاك، آرایشگر، سرتراش.

سەرتاشین : م. تراشیدن سر، اصلاح کردن سر.

سەرتاق : ا. تیری که سرطاق در فاصله دو دیوار انداخته شود.

سەرتڵ : ص مر. منتخب، جالب، نادر، نایاب.

سەرتلیك : امر. قیف.

سەرتلیك : انگشتانه خیاطی.

سەرتۆ : امر. سرشیر، خامه، قسمت بالایی ظرف شیر و ماست.

سەرتۆپ : سرتوپ پارچه، چند متر از توپ پارچه که تمیزتر است.

سەرتوو : (با)، نک . سەرتۆ.

سەرتۆێ : امر. خامه و چربی روی ماست.

سەرتۆێژ : نک . سەرتوێ.

سەرتەرز : امر. انتهای شاخه نازك درخت و گیاه.

سەرتەریە : ص مر. رئیس دزدان، سر دسته دزدان.

سەرتەڵ : نک . سەرتڵ.

سەرتەنگ : ا. تنگ پشمین یا طنابی که بعد از بارکردن الاغ بسته می شود.

سەرتەندوور : امر. آشپزخانه، جایی که تنور در آن قرار داده شده است.

سەرتەنوور : نک . سەرتەندوور.

سەرتەنشتز ڤرین : م، (ز). این طرف و آن طرف کردن چیزی، این طرف و آن طرف کردن.

سەرتێشت : امر. صبحانه، پیش قلیانی، ناشتایی.


سرپێچ

سەرتلیك

سەرتێ کردن : م. تلاش برای انجام کاری، برداشتن یا خوردن چیزی تا تمام شدن آن، تمام کردن مال و ثروت با عجله و بی حساب.

سەرتیپ : ص مر، امر. سرتیپ، رئیس ایل، رئیس طایفه.

سەرتیل : ا. طناب چادر.

سەرجل : ا. رومفرشی،پارچه یا بافته یا برزنتی که جهت حفاظت از باد و باران روی بار انداخته شود.

سەرجەم : سرجمع، درجمع، گل، همه،تمام، باهم.

سەرجەنجاڵی : ا. مشغله، کار، کاسبی، داد و فریاد، قیل و قال.

سەرچاوکە : امر. سرچشمه، منبع، منشاء.

سەرچاوگە : نک . سەرچاوکە.

سەر چاوە : نک . سەرچاوکە.

سەرچڵ : امر. سر شاخه.

سەرچڵ : ص مر. حرف نشنو، نشنوا، یاغی، متمرد،کسی که کار را به انجام نمی رساند.

سەرچڵی : ح مص. سرپیچی، تمرد.

سەرچۆپی : ا.چوبی، نوعی رقص.

سەرچۆپی کێش : افا. کسی که درصف رقص نفر اول است و به رقص آهنگ میدهد.

سەرچۆك : ا.کلاهك زانو، زانو.

سەرچەشمە : نک . سەرچاوکە.

سەرچەوت : ص مر. نادرست، ناراست، کسی، که بر سر عهد و پیمان نیست.

سەرحامڵە : پابه ماه.

سەر حمام : امر. سرحمام، سربینه، وسایل حمام، بینه حمام.

سەرحەد : امر. سرحد، مرز.

سەرحەد دار : ص فا. سرحد دار، مرزبان، حاکم مرزی.

سەرخان : ا. بالاخانه، بالاترین طبقه خانه.

سەرخستن : م. بالا انداختن.

سەرخستن : م. جفتگیری دادن الاغ نر یا اسب به‌ماده آنها.

سەرخستن : شروع کردن به بافتن قالی و غیره.

سەرخۆ : ص مر. چاق، سرحال، فربه.

سەرخۆ : ص مر. خود سر، کسی که سرزده بخانه مردم وارد شود، آزاد.

سەرخواردن : سرخوردن، ناامید شدن.

سەرخواردن : نام یا عنوانی توهین آمیز است برای بچه‌هایی که قبل یا به فاصله مدت کوتاهی بعد از تولد پدر و مادرشان فوت کرده باشد.

سەرخوریان : م. آرزو کردن، تمایل داشتن، در فارسی اصطلاحاً گفته می شود: «تنت می خاره؟»، خاریدن سر.

سەرخۆش : ص. سرخوش، سرحال، مست.

سەرخۆشی : ح مص. سرخوشی، مستی.

سەرخۆشی : امص. تسلیت.
سەر خوشی‌وتن : م. تسلیت گفتن.
سەرخەو شکانن : م.چرتی‌زدن، اندکی خوابیدن، پینکی رفتن.
سەرخێل : ص مر، امر. رئیس ایل، رئیس طایفه.
سەرد : ا، ص. سرد.
سەرداب : امر. سرداب.
سەردار : ص. سردار، بزرگ، رئیس، سرور.
سەردان : م. سرزدن، دیدنی کردن، از کسی عیادت کردن.
سەردانەواندن : م. سرخم کردن، اطاعت کردن، شرمنده شدن.
سەرداو : نک. سەرداب.
سەرداهاوردن : م. شروع کردن، آغاز نهادن، پی ریزی کردن.
سەرداهاوردن : م. سر را برای جستن شپش شانه کردن.
سەرداهێنان : نک. سەرداهاوردن.
سەردر : چیزی که شخصی با دست خود برای خود درست می کند.
سەردروو : ا. کوك خیاطی.
سەردولکە : ا. نوحه، آواز و آهنگ شعر عزا.
سەر دۆڵك : کسی که بازی را شروع می کند.
سەردولکە بێژ : ص، افا. نوحه خوان.
سەردەر چوون : م. آگاهی داشتن، اطلاع داشتن، آشنا بودن، بلد بودن.


سەردەری

سەردەر کردن : م. سردر آوردن از کاری، آگاهی پیدا کردن به‌کاری یا چیزی، اطلاع حاصل کردن از موضوعی، فهمیدن.
سەردەر هاوردن : نک. سەردەر کردن.
سەردەرهێنان : نک. سەردەر کردن.
سەردەری : ا. سرداری، لباس پالتو مانند قدیمی ایران.
سەردەسە : ص مر، امر. سردسته، رئیس، رهبر.
سەردە سێر : ا. سردسیر.
سەردەق : ص. آك بند، دست نخورده، سالم.
سەردەم : لحظهٔ گذشته‌ای که راجع به آن هم اکنون صحبت می شود.
سەردەمی : امف. موقت.
سەردەو بوون : م. سردشدن، کنایه از مردن، سرد شدن، بدن، پایین آمدن درجه حرارت چیزی.
سەردی : ح مصـ. سردی، برودت.
سەڕانن : عرعر کردن.
سەرڕوشتە : ا. برگه، دلیل.
سەرڕوشتە : ا. سررشته، راه.
سەرڕەق : ص. آدم خشك سر، سرخشك، یك دنده، غیر منطقی.
سەر ڕێژ : ا. سرریز، آن چنان پر که بریزد.
سەرزارەکی : ص مر. حرف سرسری، حرفی که از قلب نیست.
سەرزاری : نک. سەرزارەکی.

ســەرزەدە : ق. سرزده، ناگهانی، بی خبر.

سەرزەدە : امر. خشت نیمه، خشتی که نیمی از آن شکسته باشد.

سەرزنش : امص. سرزنش، ملامت، نکوهش.

سەرزنشت : نک. سەرزنش.

ســەرزەوی : ا. سرزمین، مرزوبوم، ناحیه، منطقه، کشور، مملکت.

سەرزین : ا. پارچه الوانی که روی زین کشیده می شود.

سەرژماردن : م. سرشماری کردن، آمار گرفتن.

سەرژماری : ح مص. سرشماری.

سەرژمێر : ص فا. آمارگر، کسی که سرشماری می کند.

سەرژمێری : نک. سەرژماری.

سەر ژنانی : ص مر. مرد زن نما، مرد با رفتار زنانه.

سەرسام : امر. سرسام، بیماری صرع.

سەرسامە : علامت تعجب، !.

سەرسپاردن : م. سرسپردن، فرمان بردن، اطاعت کردن، مطیع گشتن، تسلیم شدن.

سەرسکڵێ : ا. گردەای که مستقیماً روی دانه آتش پخته باشد.

سەرسڵامەتی : امص. سرسلامتی، تسلیت، همدردی.

سەرسم دان : م. سرسم زدن اسب و استر، سم بند کردن ستوران.

سەرسوکور : امر. سرشانه، گرده، کول، پشت گردن.

سەر سوورِمان : م. متعجب شدن، گیج ماندن، گیج شدن، از تعجب سر به دوار افتادن، سرگیجه گرفتن.

سەر سووك بوون : م. سرسبك شدن، برطرف شدن سردرد، بهبود یافتن از تب و سردرد.

سەرسەختی : ح مص. سرسختی، لجاجت، پرطاقتی.

سەرسەری : ص نسب. سرسری، نسنجیده، بی تأمل، سطحی، بیهوده.

سەرشابەنەر : امر. سفیر، رسول.

سەرشان : نک. سەرسوکور.

سەرشان : امر. خطالرأس بلندترین نقطه کوه.

سەرشان : امر. آن مقدار از زاد و توشه یا جنس که میتوان برسرشانه حمل کرد.

سەرشکێن کردن : م. سرشکن کردن.

سەرشۆڕ : ص مر. سرافکنده، خجل، شرمنده، منفعل.

سەرشێت : ص مر. مضطرب، هاج و واج، سرگشته.

سەرشیر : ا. سرشیر.

سەرشێو : ص نسب، ا. افطاری

سەرشێوان : م. سرگشته شدن، هاج و واج شدن، سرگردان شدن، حیران شدن.

سەرف : ا. صرف، سود، منفعت، ربا،

فایده.
سەرفراز : ص مر. سرفراز، سربلند.
سەرفەراز بوون : م. سرفراز شدن، سربلند شدن.
سەرفرازی : ح مصـ. سرفرازی، سربلندی.
سەرفە : ا. صرفه، سود، فایده، نفع.
سەرفەجوویی : ح مصـ. اندازه نگهداشتن، صرفه‌جویی، پس انداز «کردن».
سەر قاپ : امر. سرپوش قاب غذا.
سەر قاڵ کردن : سرخود را شلوغ کردن، خود را سرگرم کاری کردن و از انجام کار دیگر خودداری کردن، حرفی را زدن که حرف دیگر زده نشود.
سەرقەپاغ : نک. سەر قاپ.
سەر قەل : امر. بلندترین نقطه درخت.
سەرك : ا، (ز). سیبل، نشانه، هدف.
سەرکاوان : امر. کوهساران.
سەر کردن : م. شمردن، رسیدگی کردن، بازرسی کردن، سرکردن.
سەر کردن : م. با کسی به سر بردن، سرکردن.
سەر کردن : م. اضافه بودن وزن چیزی بر دیگری.
سەر کردن : م. سرکردن تیر، اصابت نکردن تیر به هدف به دلیل بالا زدن.
سەر کردن بە گۆما : م. نابود کردن، سرزیر آب کردن، گم کردن، تظاهر به گم کردن.
سەرکز : امفـ. افسرده، مغموم، بی سروصدا، غمگین.
سەرکلۆم : ص مر، امر. دری که کلون آن انداخته شده باشد، دری که پشت آن انداخته شده و بسته باشد.
سەر کۆ : امصـ. ملامت، سرزنش.
سەر کۆمار : ص مر. رئیس جمهور، پیشوا،بزرگ قوم، رهبر.
سەرکۆنە : نک. سەرکۆ.
سەرکەتن : م، (با). پیش افتادن، برتری یافتن، از مرتبه پایین به بالا رسیدن، جلو افتادن.
سەر کەچ : ص مر. سرکج، کج.
سەر کەردە : ص مر. سرکرده، فرمانده، رهبر، رئیس.
سەر کەشی : ح مصـ. سرکشی، نافرمانی، عصیان، طغیان، شورش.
سەرکەشی : سرکشی، بازرسی، رسیدی.
سەرکەفتن : نک. سەرکەتن.
سەرکەل : امر. گردنه، بالای گردنه، کله کوه.
سەرکەللە : امر. کلگی.


سەرکەللە

سەر کەوتن : نک. سەرکەتن.
سەر کەوتوو : ص مف. پیشرفته، مقام بلند یافته، ترقی کرده، از حد طبیعی گذشته.
سەرکێش : ص فا. سرکش، یاغی، نافرمان، عاصی.

سەرکێشان : م. سرکشیدن، سرك کشیدن.
سەرکێشی : ح مصـ. سرکشی، طغیان، نافرمانی.
سەرگ : ص تفضـ. بالاتر، والاتر، برتر.
سەرگران : ص مر. سرگران، مغرور، ناراضی، ناخوشنود، خشمگین.
سەرگرتن : م. سرگرفتن، انجام گرفتن کاری، امکان شروع کاری پیدا شدن.
سەرگوزەشت : سرگذشت، داستان، قصه.
سەرگوزەشتە : نک . سەرگوزەشت.
سەرگوڵ : ص مر. سرگل، اولین و بهترین قسمت هر چیز.
سەرگوم : نک . سوورگوم.
سەرگون : ص مر، امر. کدخدا.
سەرگەرد : فدا، قربان.
سەرگەردان : ص مر. سرگردان، سرگشته، متحیر، آواره، دربدر، ویلان.
سەرگەرد بوون : م. فدای کسی شدن، قربان کسی شدن.
سەرگەرم : ص مر. سرگرم، مشغول.
سەرگەرمی : ح مصـ. سرگرمی، سرمشغولی.
سەرگەڤار : ص مر، امر. رهبر، پیشوا، بزرگ قوم، سرگروه، سردسته.
سەرگەورە : نک . سەرگەڤار.
سەرگێجە : امصـ. سرگیجه، سرگردانی، حیرانی، دوارسر.
سەرگین : ص عالی، بالاترین، برترین، نخستین، اولین.
سەرلەق : امر. سرشاخ، سرشاخه، شاخه‌های نازك درخت، بالاترین نقطه درخت.
سەرلەشکەر : امر. فرمانده لشگر، سرلشگر.
سەرلەنوێ : ق، ص. از آغاز، از اول، دوباره، مکرر.
سەرلێ بادان : م. سر تکان دادن از تعجب، سرجنباندن از تعجب.
سەرلێ تێك چوون : م. پریشان شدن، سرگشته شدن، سرگردان شدن، مات شدن، متحیر شدن.
سەرلێ شێوان : نک . سەرلێ تێك چوون.
سەرلێ شێواندن : م. افکار کسی را پریشان کردن، سرگشته ساختن، فکر کسی را منحرف کردن، سرگردان کردن.
سەرلێ شێواو : ص. سرگردان، حیران، سرگشته، گم و گیج، گیج.
سەرلێ شیویاگ : نک . سەرلێ شێواو.
سەرلێ شیویان : نک . سەرلێ تێك چوون.
سەرما : ا. سرما، سردی، برودت.
سەرما بردگ : ص مفـ. سرمازده، سرمابرده.
سەرما بردن : م. سرمازدن، سرمابردن.
سەرمابردوو : نک . سەرمابردگ.

سەرما زەڵە : امر. نوعی مارمولك.
سەرما و سۆڵە : زمان سرما و سردی و یخبندان سخت در زمستان.
سەرماوەزە : ماهی از سال.
سەر مایە : امر. سرمایه، دستمایه.
سەرمایەدار : ص فا. سرمایه‌دار.
سەرمك : ق. سرمجموع، همه، سرجمع، مجموع.
سەرمل : (ز)، نک . سەرسوکور.
سەرملە : امر. سر گردنه، گەردنه گیر، دزد، غارتگر.
سەرمەس : ص مر. سرمست، مست، سرخوش، خوشحال، مغرور، متکبر.
سەرمەست : نک . سەرمەس.
سەرمەستی : ح مصـ. سرمستی، سرخوشی، غرور، تکبر.
سەرمەسی : نک . سەرمەستی.
سەرمەشق : امر. سرمشق، الگو، نمونه.
سەرمەشقانە : امر. هدیه شب عروسی از داماد به عروس.
سەرمەفرەشی : امر. کُلفَت، خادمه.
سەرمەقولات : ا. معلق، جستن به هوا و دور زدن به طوری که با پا برزمین آیند یا سر بر زمین گذارند و با پا نیمدایره زنند به‌گونه‌ای که از طرف دیگر بر زمین خوابند.
سەرمەڵا : ص مر. ارشد، مبصر، بزرگ کلاس.
سەرمیان : نک . سەرمایە.
سەرناز : ا. سرانداز، قالی باریکی که در اطراف قالیهای بزرگ اتاق را پر می کند.
سەرنانەسەر : م. سربه سرگذاشتن، کسی را دست انداختن.
سەرنانەوە : م. کاری یا حرفی را آغاز کردن.
سەرنانەوە : در ظرفی را گذاشتن.
سەرنانەوە : سرنهادن از غم یا تنگ دستی.
سەرناو : لقب، کنیه.
سەرناوکانە : ا. هدیه برای تولد فرزند.
سەرنج : ا. نظر، دید، توجه، عنایت، تماشا، نگاه، بازرسی، دقت، ملاحظه.
سەرنج دان : م. نگاه کردن، توجه کردن، دقت کردن، ملاحظه کردن.
سەرنجە : نک . سەرنج.
سەرنجەدان : نک . سرنج دان.
سەرنوخون : ص مر. واژگون، سرنگون، نگونسار.
سەرنگۆم : ص مر. گم، ناپدید.
سەرنۆگە : ص مر، امر. سرپاسدار، رئیس، عسس‌ها، رئیس نگهبانان.
سەرنیان : نک . سەرنانەوە.
سەرو : ا. سرو.
سەروا : قافیه.
سەرواز: ص فا، ا. سرباز، سپاهی، نظامی.
سەرواز : ص مر. سرباز، گشاده، نپوشیده.
سەرواز خانە : امر. سرباز خانه،


سەرو

پادگان.
سەرۆك : ص، ا. نخست، سر، ليدر، پيشوا، رهبر.
سەرۆك وەزير : ا. نخست وزير، رئيس الوزراء.
سەروو : نك . سەرگ.
سەر و بەر : ص‌مر. برابر، مساوى، اندازه.
سەر و بەندبەستن : م. آماده كردن، مهيا كردن، راه انداختن.
سەر و بەچك : امر. سر و صورت، رخسار، سر و سيما، سيما، قيافه.
سەر و پاچك : امر. كله‌پاچه.
سەر و پۆرت : ص نسب، ق، ص. سرسرى، سطحى، كار بدون دقت، مختصر.
سەر و پۆرتك : نك . سەر و پورت.
سەر و پێ : نك . سە رو پاچك.
سەر و تر : عر و تيز.
سەر و چاڤ : اين واژه با «سە رو بەچك» هم معنى مى باشد و در موارد مختلف بكار مى رود مانند «سەروچاوى ماسى‌هاوردوو» يعنى سر و صورتش باد كرده بود و «سەرو بەچكى كوتا» يعنى سر و صورتش را زد.
سەرو چاو : نك . سەروچاڤ.
سەرو ژێر : زيرورو، زيروزبر.
سەرو ژێر بوون : م. زير و رو كردن، واژگون شدن، زير و زبر شدن.
سەر وژێر كردن : م. زير و زبر كردن، واژگون كردن، زير و رو كردن.
سەرو ساخت : ح مصـ. سر و ساخت، آشنايى.
سەرو سەكوت : نك . سەرو بەچك.
سەرو سەمەنە : امر. پى، قدم، اثر.
سەرو سيما : نك . سەرو بەچك.
سەرو گوێلاك : نك . سەرو بە چك.
سەرو مر : ص مر، امر. دمرو، برو در افتاده.
سەورمێقن : نك . سە رو بە چك «كنايه».
سەرو ناو كردن : م. از آن رو كردن چيزى مانند كيسه، در آوردن چيزى مانند جيب لباس از محل طبيعى خود.
سەروەر : ص، سرور، بزرگ، پيشوا، رئيس.
سەروەرى : حمصـ. سرورى، بزرگى، رياست، پيشوايى.
سەروەستا : ص مر. سراستاد، استاد بزرگ.
سەرويترە : امر. فطريه.
سەرويترەقەولانن : م. فطريه دادن.
سەرە : ق. دفعه، نوبه، كرت، نوبت، وهله.
سەرە : ص. نه زياد پير نه زياد جوان، ميانسال، آدم باتجربه، زبده.
سەرە : قله خط الرأس، بلندترين نقطه‌هاى كوهستان، اوج.

سەرە : ا. پیشرو گله.

سەرە : ا. گردویی که در بازی گردو بازی از آن به جای تیله استفاده می شود.

سەرە : مَد.

سەرە : ا. اول، نخست.

سەڕە : اصـ. عرعر، صدای خر.

سەرهات : ا. سرگذشت، واقعه، حادثه‌ای که برآدم می گذرد.

سەرەمر

سەرهاتن : م. اتفاق افتادن، روی دادن، اتفاقی بر کسی رخ دادن، از سر کسی اتفاقی گذشتن.

سەرەتا : ا. آغاز، مقدمه، دیباچه.

سەرەتاتکێ : ح مصـ. سرکشی «از مصدر (سه رەتاتکێ کردن) یعنی سرك کشیدن.

سەرەتایی : ص نسب. ابتدایی، اولیه.

سەرەتیر : ا. پیکان.

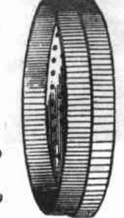
سەرەخوەر : ص مر. بچه‌ای که قبل یا بلافاصله بعد از تولد یکی از والدینش وفات کرده باشند.

سەرخولێ : امصـ. سرگیجه.

سەرەخەر : ص مر، امر. لحاف، آنچه موقع خواب آدم را برای محافظت از سرما بپوشاند.

سەرەخەر : امر. لولو سرخرمن، آدمك.

سەرەخەر : ص مر. سرخر، مزاحم.



سەرەد

سەرەد : ا. سرند، غربال سوراخ درشت.

سەرەڕۆ : کسی که پرسان پرسان به مقصدی می رود.

سەرەڕێ : ا. سر راه، وسط راه.

سەرەسووڕێ : نک . سەرەخولێ.

سەڕەسەڕ : اصـ. عرعر، صدای الاغ.

سەرەسەرنیان : م.سربه سرگذاشتن، اذیت کردن، کسی را دست انداختن.

سەرهشك : ص، (ز). اسب یا الاغ یا استر سرکش.

سەرەك : امصغ. اضافه وزن کمی که چیزی بر دیگری دارد، سرك.

سەرەك : نک . سه رۆك.

سەرەگێجێ : امصـ. سرگیجه، دوار سر، سرگردانی، تحیر.

سەرەمر : ا. ماکیانی که دو سال دارد، مرغ کامل، ماکیانی که جوجه و جوان نیست.

سەرەومڕ : نک . سەرومڕ.

سەرمەقەست : ا. سرپارچه، تیکه پارچه، دم قیچی.

سەرەن : ا. سرند.

سەرەناد : نک . سەرئەناز.

سەرەند : نک . سەرەن.

سەرەنگا : ا. بالش، متکا، زیرسری.

سەرەنگرێ بوون : م. دمر افتادن از درد و غم، دچار درد و الم شدن، از رنج و تعب از پای در آمدن.

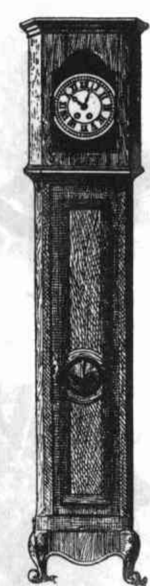
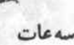
سەرنوێلك : ا. محل ریختن مدفوع حیوانات.

سەرەوخوار : نک . سەربەرەو خوار.

سەرەو خوار کردن : نک .سەربەرەو

خوار کردن.
سەرە و خوارە : نک . سەربەرەو خوار.
سەرەو ژوور : نک . سەربەرەو ژوور.
سەرو ژوور بوونەوە : م. سر بالا رفتن، سر بالا راه افتادن.
سەرەژوور کردنەوە : سر بالا کردن، سر بالا راه افتادن.
سەرەوژوور کردنەوە : سر بالا کردن، سر بالا انداختن.
سەرەژوورە : نک . سەربەرەو ژوور.
سەرە و ژێرە: نک . سەربەرەو خوار.
سەرهوستا : نک . سەروەستا.
سەرەو لێژ : نک . سەربەرەو خوار.
سەرەو لێژی : نک . سەربەرەو خوار.
سەرەو ناو : رو بداخل، سر به تو.
سەرە و نوخون : نک . سەرنو خون.
سەرەو نوخون کردن : م. واژگون کردن، سرنگون کردن، نگونسار کردن.
سەرە و نگوون : نک . سەرنو خون.
سەرە و گرد : ص، ا. قیم، وصی.
سەرهەڵگرتن : م. فرار کردن، رفتن بدون نشان، از بین مردم رفتن شخص به اختیار یا از ترس بدنامی.
سەرهەناردن : م. توصیه کردن، تهدید کردن، پیغام فرستادن، مطالبه کردن چیزی از کسی.
سەرێ : (ز). قله، خط الرأس.
سەرێح : ق. بی پرده، صریح، پوست کنده، رك.

سەڕین : م. عرعر کردن.
سەرین : (ھ). سەرگین.
سەرین : نک . سرنگا.
سەرینجە : نک . سەرنج.
سەرینجەدان : م، نک . سەرنج دان.
سەریوان : ا. تودەای از خاك و آشغال، تپەای از کود، محل ریختن زبالە.
سەعات : ا. ساعت.
سەعب : ا. صبح، بامداد.
سەعبانە : ا، (ھ). صبحانە، ناشتایی، زیر قلیانی.
سەعلەب : ا. ثعلب گیاهی از تیرە تك لپەایها.
سەغڵەت : ح مصـ. سختی، مشقت، دشواری، رنج، محنت.
سەف : ا. صف، رج، ریسە.
سەفار : ص شغل. مسگر، رویگر، صفار.
سەفاری : ح مصـ. صفاری، مسگری، رویگری.
سەفان : ا. سلسلە جبال.
سەف بەسەی : م، (ھ). صف بستن، ریسە شدن.
سەف پێکان : نک . سەفبەسەی.
سەفتە : امفـ. روی هم ریختە شدە، انباشتە.
سەفتە کردن : م. روی هم ریختن، روی هم قرار دادن چیزها.
سەفحە : ا. صفحە، رو.
سەفرا : ا. صفرا، زرداب.
سەفرابڕ : ص فا. صفرابُر.



سەعات


سەعلەب


سەکسار

سەگ پسێنکە

سەف گرتن : (ز). سەف‌بەستن.

سەفین : نک . سەفان.

سەفۆری : ا، (با). سمور.

سەقام : امص. سکون، آرامش، نظم.

سەقام‌دان : م. برقرار کردن نظم، آرامش دادن، مرتب کردن.

سەقام گرتن : م. آرام گرفتن، سر و سامان یافتن، ساکن شدن.

سەقەت: ص، (ز). افلیج.

سەقەتبوون : م. تلف شدن و مردن حیوانات حلال گوشت، سقط شدن.

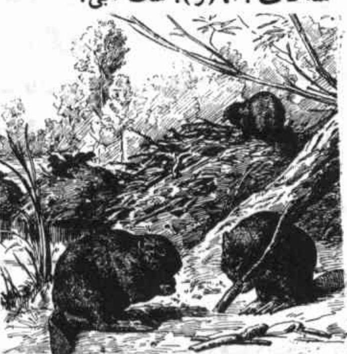
سەقاهە لگرتن : م. خیس شدن زمین بدلیل باران زیاد.

سەهك : ا، (با). سرکه.

سەکار : ا، (ز). سبد بزرگ مخصوص حمل انجیر.

سەکار : ا. پالان.

سەکاڤ : ا، (ز). سگ آبی.



سەکالا کردن : نک . سکالا کردن.

سەکتین : م. سقط شدن.

سەکرە : ا، (ز). ظرف دوغ، کاسه دوغ خوری.

سەکسار : ا. میمون نر.

سەکسار : سگ مانند.

سەکۆ : ا. سکو، سکوی.

سەکوت : ا. شکل، قیافه، سیما، صورت.

سەکوم : نک . سەر و بەچك.

سەکەتبوون : م. سقط شدن.

سەکەماتێ : ص مر. آدم سرسری، آدم سطحی.

سەگ : ا. سگ.

سەگاو : نک . سەکاڤ.

سەگ پسێنکە: امر. خر گوش یکساله.

سەگسار : نک . سە کسار.

سەگلاو : نک . سە کاڤ.

سەگلاوی : سگلاوی، خطی از نژاد اسب عرب.

سەگ لوور : زوزه مداوم سگ.

سەگ ماسی : ا. سگ ماهی.

سەگ‌مەرگ : ص. جان سخت، زندگانی سخت.

سەگ‌مەرگی : ح مصـ. جان سختی، دشواری در معیشت، اشکال زندگانی، گذران سخت.

سەگ‌مەگەز : امر. مگس سگ.

سەگ‌وەڕ : نک . سەگ‌لوور.

سەگەناز : امر. طاعون سگ، بیماری خطرناکی که باعث سقط شدن سگها می شود.

سەگەناس : نک . سەگەناز.

سەگیتی : سگی، مانند سگ زیستن،

کنایه از گذران بد.

سەل : ا، (ز). قطعه سنگ.

سـەلارە : ص. سـالار زن، زن زیـبـای خوش بنیه، زن شوخ و شنگ.

سەلا قوچکان : نک. سەرمەقولات.

سەلان : ا. بالا، فوق، زبر.

سەلبەند : راه سنگ چین شده.

سەلپاندن : م. بردن قایق با پارو، راندن قایق با پارو.

سەلپی : ا. پاروی قایق رانی.

سەڵت : ص. تنها، مجرد.

سەڵتە : ا. نیم تنه.

سەڵتەزەلام : افا، ص. عابر، رهگذر تنها، رهگذر غیر مسلح.

سەلك : ا. سر.

سەلك : ا. پیاز، پیاز گل.

سەلك : ا، (ز). سبد.

سەلك کردن : م. ریشه کردن نباتاتی ریزتر که ریشه پیازی دارند.

سەلکە : نک. سەلك.

سەلکەمەویژە : ا. نـوزاد قـورباغـه، کفچلیزك.

سەلمانی : ص شغل. سلمانی، آرایشگر، دلاك.

سەلە : ا. سبد، سبد گونه، سبدی از ترکەهای نازك، برگ.

سەلەشیرك : ا، (با). سبد بزرگ برای جا دادن ظروف.

سەڵە ف : ا. لگام.

سەڵە ف : ا. سود، ربا، ربح.

سـەڵـە ف : امصـ. پیش فـروش، سـبـز فروش، سبز خرید، سلف.

سەڵە ف : ا. چهار نعل.

سەڵە ف کردن : م. چهار نعل تاختن.

سەلەم : پیش فروش.

سەلەمکار : ص شغل. پیش خر، سلفکار، سبز خر.

سەڵیتە : ص. سـلـیـطـه، زن بـدزبـان، زن زبان دراز، زن بی‌حیا.

سەلیلانك : ا، (ز). روروك، رورووه.

سەلین : ا، (ز). لحد، سنگ لحد.

سەما : امصـ. رقص، شادی، شادمانی، پایکوبی.

سەمار : ا. بزمجه.

سەماکار : ص شغل. کسی‌که به شادی و رقص مشغول است.

سەماگە : ا. محل رقص و شادمانی.

سەماوەر : ا. سماور.

سەمتوور : ا. سنتور.

سەمسیر : ا، (ز). تـفـالـه انـگـور آب گرفته.

سەموور : ا. سمور.

سەمەت : ح مصـ، (ز). ایمنی، آزادی، رهایی.

سەمەر : ا. ثمر، بر، میوه، نتیجه.

سـەمـەرە : ا. آزار، عـلـت، نـاراحـتـی، درد، آفت.

سەمەندۆك : ا. طناب یا زنجیر گردن سگ.

سەمەنگوڵ : ص، ا. گوه شکسته، کسی

سەلك

که برجستگی استخوان لگن شکسته دارد.

سەمەنی : ا. سمنی، سمنو.

سەناهی : ق، ص، (با). آسان، سهل.

سەندن : م. گرفتن، خریدن، پس گرفتن.

سەندەڵ : ا. صندل، دم پایی، سرپایی.

سەندەڵی : ا، (ز). صندلی.

سەندیلکە : ا، (ز). گنجشك.

سەنگ : ا. سنگ، صخره، وزنه.

سەنگ : ق، ا. مقدار معینی از آب، سنگ.

سەنگ : ا. اعتبار، آبرو، احترام.

سەنگ : ا. مانع.

سەنگا : (ه)، نک . سەرنگا.

سەنگاتی : ص، ا. مقدار، اندازه، معادل، میزان، وزن، هم سنگ، هم اندازه.

سەنگانن : م. وزن کردن سبکی و سنگینی چیزی با بلند کردن.

سەنگباران : ح مص. سنگباران.

سەنگ تراش : ص فا. سنگتراش، حجار.

سەنگ دادان : م. زیادی وزن چیزی روی یك طرف یا چیز دیگری افتادن مانند سنگ مکعبی که وزن آن روی یك گوشه افتاده باشد یا دیواری که بدلیل صاف و مستقم نبودن به یك طرف متمایل شده باشد.

سەنگ‌لێ نان : م. حرمت کسی را گرفتن، عزت و احترام برای کسی قائل شدن.

سەنگ‌لێ نیان : نک . سەنگ‌لێ نان.

سنگ و بە رد نیان : م. گذاشتن سنگ روی چیزی مانند پنیر برای گرفتن آب، پرس کردن.

سەنگەر : ا. سنگر، جان پناه.

سەنگەربەندی : ح مص. سنگر بندی.

سەنگەسار : ا. سنگسار.

سەنگەکی : ا. سنگکی.

سەنگەلا : اضافه وزن چیزی بر دیگری.

سەنگەڵی : نک . سەندەڵی.

سەنگ‌مەحەك : ا. سنگ محك.

سەنگین : ص نسب. سنگین، وزین، ثقیل.

سەنگین : ص نسب. باوقار، با شخصیت.

سەنگین : دشوار، مشکل، فوق طاقت.

سەنگین : ص. گران، محترم، معزز، باوقار.

سەنگینی : ح‌مص. سنگینی، گرانی.

سەنن : م. خریدن، گرفتن، به زور گرفتن، باز پس گرفتن.

سەننەوە : م. باز پس گرفتن.

سەنەڵ : نک . سەندەل.

سەنەڵی : نک . سەندەڵی.

سەنەیوە : نک . سەننەوە.

سەنیار : ص فا. خریدار، مشتری.

سەنێر : ا. مدفوع حیوانات، پهن.

سەنێرگا : نک . سە ریوان.

سەنێروانك : نک . سەریوان.

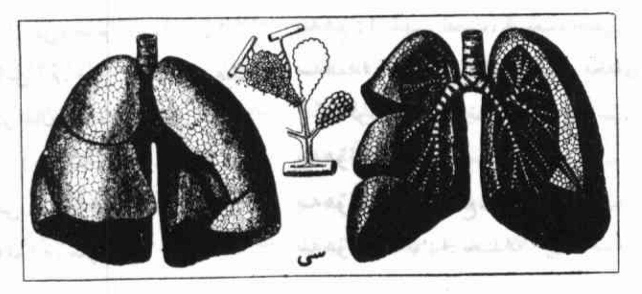
سەوا : ق، ا. فردا، بامداد فردا، صبح.

سەندەڵی

سەندەل

سەوا : ا. سواد، توانائی به خواندن و نوشتن.
سەوا : ا. سودا، گاز کربنیك در آب.
سەواد : ا. سواد.
سەوادار : ص فا. باسواد، سواد دار.
سەواده : ص. رهگذر تنها، مسافر تنها و بی آذوقه.
سەواکەر : ص شغل. سوداگر، تاجر، بازرگان.
سەوداگر : نک . سەواکەر.
سەوداگەر : نک . سەواکەر.
سەواڵه : ا. دسته گندم درو شده.
سەوچیان : م. گنجیدن، جاگرفتن، جا فتادن یا جابجا کردن.
سەودا : ا. سوداء.
سەوداگەری : ح مصـ. سوداگری، تجارت، بازرگانی، خرید و فروش.
سەودایی : ص نسب. سودایی.
سەور : ا. صبر، بردباری، تحمل، مقابل جخت.
سەور : ا. پهن، مدفوع حیوانات.
سەرو کردن : م. صبر کردن، بردباری ورزیدن.
سەورگا : ا، نک . سەریوان.
سەورۆ : ا. پهن، مدفوع حیوانات.
سەور هاتن : م. صبر آمدن، یك عطسه کردن در حال اخذ یك تصمیم.
سەورقل : (ه)، نک . سەورۆ.
سەوز : ص. سبز.
سەوزبوون : م. سبز شدن.
سەوز خڕ : م. خریدن غله و دانه و هر چیز سبز شدنی قبل از موعد، سلف.
سەوز فروش : فروش محصول قبل از رسیدن، سلف.
سەوزه : ا. سبزه، چمن، گندم گون.
سەوزەکۆ : ا. سبز قبا.
سەوزەڵان : ا. سبزەزار، چمن‌زار، مرغزار.
سەوزەڵانی : ح مصـ. سبزی و سبزەزار.
سەوزی : ا. سبزی خوردن و آش و غیره.
سەوزی قاورمه : ا. خورش قورمه سبزی.
سەوقات : ا. سوغات، رەآورد.
سەوك : ا، (با). گرده نان.
سەوڵان : ا. گلپر.
سەوڵ : نک . سەوڵان.
سەوه : ا. کوزه، سبو.
سەوەته : ا. سبد.
سەوێك : ا، (ز). گرده نان.
سەویل : ا. پیپ، چپق.
سەویل : ا، (ز). کوزه.
سەوین : ا. ظرف «کاسه، بشقاب، سبد، بقچه».
سەهم : ا. سهم، نصیب، قسمت، بخش.
سەهندە : افا. ناشنوای عمدی، بچه‌ای که گوش به حرف نمی دهد، خودسر.
سەهۆڵ : ا. یخ.
سەهۆڵاو : ا. آب یخ.
سەهۆڵ به نان : ا. یخبندان.

سەهوڵخانە : امر. یخچال طبیعی.
سەهەن : نک . سەهندە.
سەهەند : ا. سبزه، سبزه‌زار، ساحل پُردرخت، سایه جنگل و بیشه.
سەهەندە : نک . سەهندە.
سەهەنە : نک . سەهندە.
سەی : ا. صید، شکار، نخجیر.
سەی : ا. سگ.
سەیا : صیاد، شکارچی.
سەیاڤ : با، نک . سەکاڤ.
سەیدا : ص، ا. استاد.
سەیدك : ا. چله زمستان.
سەیر : امصـ. سیر، تماشا، سیاحت، گشت، گردش، مسافرت.
سەیران : نک . سەیر.
سەیران کردن : م. تماشا کردن، تفرج کردن، گردش کردن، مسافرت کردن.
سەیرانگا : امر. تماشاگاه، تفرجگاه، گردشگاه.
سەیر کردن : نک . سەیران کردن.
سەیر کەر : ص، ا. تماشاچی، تماشاگر.
سەیزان : ا. زیرزمین.
سەیڤان : (ز)، نک . سەیا.
سەیڤان : ا. چتر، سایبان، چادر.
سەیوان : سایبان، چتر.
سەیلان : ص. ویلان، آواره، دربدر.
سی : ا. ریه، شُش، جگر سفید.
سیا : ص. سیاه.
سیاتاڵە : ص. سیه چرده، سیه فام، سیه بام.
سیا تاڵە : ص. سیاه طالع، بدبخت، سیاه روز.
سیا چارە : بدبخت.
سیار : ص. یار، مددکار، کمك، یار، یاری دهنده.
سیار : ا. شاگرد.
سیار : ا. برجستگی در زمین صاف.
سیار بوون : م. عاصی شدن، بیزارشدن، از کسی یا کاری بریدن، عاجز شدن.
سیار کردن : م. عاجز کردن، سیار کردن.
سیازە ندووق : ص. آدم سیاه چرده لاغر اندام.
سیا ساڵ : ص مر. سیاه سال، خشکسال.
سیالێ : ا، (ه). خوراکی از آرد و روغن و اندکی شکر.


سی

سیامالّ : ا. سیاه چادر از موی بز.
سیّان : عدد. سه، ٣.
سیانکه : ا. گل و شل، ِگل.
سیاو : ص، (ه). سیاه.
سیاوڵه : ا. سیاه دانه.
سیاون : ا. بز.
سیاها : ا. سیاهه.
سیایوه : امص، (ه). استراحت، آسایش.
سیایی : ح مص. سیاهی، تیر گی، شبح مانند.
سێبنه رد : امر. سیب زمینی خاکی.
سێبنهەرد : نک. سینه رد.
سێبەر : ا. سایه.
سێ به ڕۆ : ا. تب و نوبه سه یك.
سێبەندە : ا. ناحیه بین دو کپل که در انتهای ستون فقرات قرار دارد.
سیپ : ا. مخفیگاه شکارچی، کومه.
سێپاره : امر. سی پارهٔ قرآن، سی جزء قرآن.
سیپالّ : ص، ا. پارچه پاره، لباس ژنده، ژنده.
سێ پالّوو : امر. سه گوشه، بلور.
سێ پایه : ا. سه پایه.
سێپك : ا، (ز). سه پایه‌ای که مشك بر روی آن گذاشته و زده می شود.
سیپه : نک. سیپ.
سیپه : ا. درجه تفنگ که برای دقت مسافت تنظیم می شود، سه پایه تفنگ.
سێ پەڕە : ا. شبدر.



سیپەل : ا. موج.
سێ پێ : نک. سی پایه.
سێتاڤ : ا، (با). آفتاب.
سێتاڤك : ا، (با). سایه آدم.
سیتکه سلاو : امر. گل مژه.
سیتل : ا، (ز). دیگ مسی.
سیته : ص، ا. طناب پاره.
سیچکه سلاّم : نک. سیتکه سلاو.
سێخ : ا. سیخ.
سێخ : ا. شبنم یخ زده، پُژ.
سیخ : ا. سیخ.
سێخاخن : م، پُر کردن با فشار، انباشتن، مملو کردن، تپاندن.
سیخن : ص. لجوج، گهگیر.
سیخناخ : ص. پر، مملو، انباشته، زیاد پر.
سیخناخ کردن : نک. سیخناخن.
سیخوار : پژ، شبنم یخ زده.
سیخوورِ : ا. محتویات شکم حیوانات.
سێ داره : ا. دار، چوبه‌دار.
سێ دەری : ا. سه دری، پنجره سه پارچه.

سیاوڵه

سێنەرد

سێر : ص، (ه). سیر، جاندار غیر گرسنه.

سیر : ا. سیر.

سیراج : ا. دوغ را در خمره‌های بزرگ ریخته و بتدریج آب آن را گرفته و بمدت زمان کوتاهی می جوشانند حاصل غذائیست مقوی و از پروتئین غنی می باشد.

سیرکۆ : ا. دنگ سنگی برنج کوبی.

سیرمه : ا. چرم خام، چرم خام قطعه قطعه، پاره چرم.

سێرۆچکه : ا. حنجره، حلق گاه.

سێره : ا. سن، عمر، زمان معینی از عمر.

سیره‌کۆ : ا. سنگ صاف گردی که به دست گیرند و سطح زمین و اتاق را با آن اندوده صاف کنند.

سیره مۆزه : ا. زنبور سرخ.

سیّ ریان : ا. سه راهی.

سێزۆ : ق، ا. فردا.

سیس : ص. پژمرده.

سیسرك : ا. سوسك.

سیس عه‌مه‌ر : ا. سوسنبر.

سیسۆڵه : ص. پژمرده، زردانبو، لاغر.

سیسه‌ڵه : نک. سیسۆڵه.

سیسه‌ماز : نک. سیسۆڵه.

سیّ سووچ : ا. سه گوشه، سه پهلو.

سیسیاگ : نک. سیس.

سیسیان : م. پژمردن، پژمرده شدن.

سیّ سێخه : نک. سیّ پالّوو.

سیر

سیس عه‌مه‌ر

سێڤ

سیّ شه‌ش : ا. هیجده روز اول بهار.

سیّ شه‌مه : ا. سه‌شنبه.

سیّ شه‌موو : ا. سه‌شنبه.

سێغه : ا. صیغه.

سێڤ : ا، (ز). سیب.

سێف : ا. سیب.

سیفتۆ : ص، (ز). متعفن، گندیده، بدبو.

سێڤزه‌مینی : ا. سیب‌زمینی.

سێڤه‌زه‌مینی : ا. سێڤزه‌مینی.

سیق : ا. معده.

سێك : ا، (ز). سرکه.

سیك : ا، (ز). گوز، مقعد.

سێکارد : ا. کارد، گزلیك.

سیّ کوچکه : ا. سه سنگ که دور هم می گذارند و در میان آنها آتش می افروزند.

سیکه تۆره : ا. چینه‌دان، سنگدان.

سیّ گۆشه : ا. سه گوشه، مثلث.

سیّ گوه : ا، (ز). چهار شاخ، پنجه آهنی.

سیل : ا. بیماری سل.

سێل : ا، (با). ساج.

سێڵ : نک. سێل.

سێلاخ : ا، (ز). ماسه، شن.

سێڵاو : ا. سیلاب.

سیلاوی : ص نسب. مسلول.

سێلك : ا. نوعی چهار شاخ چوبی.

سیل کردن : م. دق کردن.

سیـل کـردن : م. پـاك کـردن زنـگ از

اشیاء فلزی خانه.

سیلکه : ا.خر نر.

سیلگا : ا. سیلگا، سیل.

سیله : ا. ورودی محله، ابتدای برزن.

سیله : ا. لاك پشت.

سیّله : ا. سنگ پُهنی که به جای ساج از آن استفاده شده و بر آن گرده پخته می شود.

سیمورغ : ا. سیمرغ.

سیمگلّ : گل سفیدی که بجای گچ از آن استفاده شود.

سیّنج : ا، (ز). پرچین خار باغ.

سینچکه : ا. جوش، جوش صورت، جوش بدن.

سینچکه سلّاو : ا. گُل مژه.

سینگ : ا. سینه، آغوش، بغل.

سینگ : امص. لج، ستیزه.

سینه : ا. سینه.

سینه بەرە : امر. سینه بند.

سینەبەن : امر. سینه بند.

سینه پالّوو : امر. سینه پهلو، ذات الجنب.

سینەپۆش : امر. سینه پوش.

سینەما : ا. سینما.

سینی : ا. سینی، مجمعه.

سینیك : (با). دوری، بشقاب گود.

سیۆ : ا. سیب.

سیواخ : ا. اندود.

سیواك : ا. مسواك.

سیّوان : ا، (ز). چتر، سایبان، چادر.

سیورسات : ا. سورسات.

سیّ و دوو کردن : م. دو دلی کردن، مشکوك کردن.

سیّوەر : ا. سایه، جایی که آفتاب نمی گیرد، نسار.

سیّ وەڕۆ : ا. تب و نوبه سه روز در میان.

سیۆ زەمینی : ا. سیب زمینی.

سیّوەنگ : نک . سی بەندە.

سیّوی : ص، (ز). یتیم، بی پدر.

سیّوی : ا، (با). یتیم، یسیر، بی مادر.

سیّۆی : نک . سیّوی.

سیویاگ : امف. سابیده، صاف شده، صاف.

سیویان : م. سابیده شدن، صاف شدن.

سیّ یەك : سه یك.



ش : ش

شا : ا. شاه، پادشاه، سلطان، مَلِك.

شا : تماشاکن.

شا : خوشا، نیکا، طوبی، زه.

شاباز : شاهباز، نوعی باز سفید، پرنده‌ای از دسته شکارچیان.

شابازی : ح مصـ. شاهبازی، تردستی، چیره دستی.

شاباش : ا. شاباش، تبریك، تهنیت، پول و نُقل و گُل و غیره که در جشن عروسی بر سر عروس و داماد نثار می کنند.

شاباش کردن : م. ریختن پول و نُقل و گُل و غیره بر سر عروس و داماد یا عزیز و آشنایی که در صف رقصندگان نفر اول است.

شابالّ : ا. بزرگترین پر هر پرنده، شاه پر.

شابست : ا. میله آهنی که با آن نان از تنور گیرند.

شابوو : ا. جغد، بوم.

شابك : ا، (ز). چوغا، قسمت بالاتنه چو خاورانك «لباس کردی».

شابەندەر : ا. سفیر، کنسول.

شابەندەرخانە : امر. سفارت، کنسول‌گری.

شابەنەر : نک . شابەندەر.

شاپلّیته : ا. چوبی که سر آن را پارچه

بسته و نفت ریخته آتش زنند و جهت روشنایی به کار گیرند.

شاپه : (ز). آن مقدار برف که به نام بهمن از کوه سرازیر می شود.

شاپه : ا. سنگی که از فراز کوه به دره غلتد.

شاپەڕ : نک . شابال.

شاپه سەن : ا. گل شاه پسند.

شاپینۆز : ا. پینه، وصله.

شات : ا، (ه). پاجوش، شاخه یکسالهٔ درخت.

شاتاڵ : ا. حمله،هجوم، به‌تندی به کاری پرداختن، بر گشتن به روی کسی.

شاتاڵ دان : حمله بردن به کاری، نهیب زدن به کسی،کاری را از دست‌کسی قاپیدن و خود به تندی انجام دادن.

شاتاندن : م. جیغ زدن، فریاد کشیدن، زنانه بانگ زدن.

شاتر : ص، ا. شاطر.

شات و شووت : شارت و شورت، سر و صدای بی‌جهت، عصبانیت بی مورد.

شاتوو : امر. شاه توت.

شاته : ا. نان مخصوص منطقه اورامان که نازك بوده و بر ساج پخته گردد.

شاته :۲. شاخ.

شاخ : ا. کوه.

شاخ : ا. شاخ.

شاخ : ظرف چوبی جای باروت که به گردن آویخته شود.

شاخ : ا. نام حرکت سردست بلند شدن اسب است، گە.

شاخاندن : م. فریاد زدن، هوار کشیدن، جیغ زدن، نعره کشیدن، داد زدن ناگهانی.

شاخاو : ا. اثر چنگ و ناخن بر روی پوست بدن.

شاخدار : ص فا. شاخدار.

شاخستان : امر. کوهستان.

شاخ کردن : م. سرپا بلند شدن اسب و مادیان، گهگیری کردن.

شاخ و ڤبەرگ : امر. شاخ و برگ، زواید، حواشی.

شاخ و داخ : امر. کوهستان.

شاخه : ا. شاخه درخت و گل.

شاخه : ا. فریاد، جیغ، صدای بلندی که ازچیزی مانند شکستن چوب بلند می شود.

شاخه : ا. فرع.

شاخی : ص نسب. کوهی.

شاخی : ص نسب. شاخی، ساخته شده از شاخ.

شاد : ص. شاد، شادمان، خوش، خوشنود، مسرور، خرم، خوشحال.

شاد بوون : م. شاد شدن، خرسند شدن، خرسند بودن، خوشحال شدن، شادمان بودن.

شادمان : نک . شاد.

شادمانی : ح مصـ. شادمانی، شادی، خوشی، خوشحالی.

شاده نوێژ : امر. انگشت شهادت.

شاپه‌سەن

شادی : نک . شادمانی.

شار : ا. شهر.

شارا : ا. آن مقدار از غله درو شده و جمع آوری شده که هنوز به مقدار یك خرمن نرسیده است.

شاران : گردو و بادام ریسه شده که نخ از آن گذرانند و برای زمستان نگاه دارند.

شاران گەڕ : ص فا. جهاندیده، سیاح، جهانگرد.

شاران گەشت : نک . شاران گەر.

شاراوه : ص، ق. پنهان، نهان، قایم.

شار بەدەر : امصـ. تبعید، نفی بلد.

شاردار : ص فا، امر. شهردار.

شاردن : پنهان کردن، قایم کردن.

شاردنەڤه : (ز)، نک . شاردن.

شاردنەوه : شاردن.

شاردەیڤه : (ز)، نک . شاراوه.

شارسان : ا. شهر، شهرستان.

شارسانی : ص نسبـ. شهری، شهرستانی، آشنا، آگاه.

شارستان : نک . شارسان.

شارستانی : نک . شارسانی.

شاڕوخ : ا. خیارچنبر بسیار نازك جوان.

شارەدێ : ا. شهرك، قصبه.

شارەزا : ص مر. آگاه، آشنا، مطلع، بصیر، مستحضر.

شارەزایی : ح مصـ. آشنایی، اطلاع، آگاهی.

شارزەردە واڵه : امر. سوراخ زنبورها.



شاڕەگ : ا. شاهرگ.

شاره مرۆچه : امر. لانه مورچه‌ها.

شاره مێروو : شهر موریانه.

شارەوان : نک . شارەدار.

شاره وانی : امر. شهرداری، بلدیه.

شاره و بەره : امصـ. تجارت، بازرگانی، سوداگری.

شاری : ص نسبـ. شهری.

شاڕێ : امر. شاهراه.

شاریاگ : نک . شاراوه.

شاریاگەوه : نک . شاراوه.

شاڕێگه : نک . شاڕێ.

شارینەوه : نک . شاردن.

شازاده : امر. شهزاده، شاهزاده.

شازده : نک . شازاده.

شاژن : ص. زن زیبای کارآمد، خانه‌دار، زن شاه، ملکه، شهبانو.

شاسووار : شهسوار.

شاسه : ا. ماهی از سال.

شاسه لیمبازی : امر. طناب بازی، خیمه شب بازی، آکروبات.

شاسەیوان : امر. خیمه شاهی، چادر شاهی.

شاسه‌لیم‌بازی

شاش : ص. غیرسفت، شل، پوك.

شاش : ص. با فاصله، فاصله‌دار مانند دندانهایی که از هم فاصله دارند.

شاش : ا. ادرار، پیشاب.

شاش خاپین : کسی که از راه دین و دیانت مردم را می چاپد.

شاشك : ا، (با). چیزی که مردها به سر بندند، عمامه.

شاش کردن : م. شاشیدن، ادرار کردن.

شاشیك : نک . شاشك.

شاف : ا. شیاف.

شاف هه‌ڵگردن : م. شیاف گذاشتن، شیاف برداشتن.

شاڤا : ا، (با، ز). گام، قدم، پا.

شاڤاو : نک . شاڤا.

شاڤۆڵ : ا. شاغول.

شاقووت : ا، (ز). شاخه بریده یا افتاده درخت گردو.

شاقه‌ڵ : ا. قواره، اندام، هیکل.

شاقه‌ڵدار : ص مر. تنومند، قوی.

شاکار : امر. شاهکار، کار بزرگ، کار فوق‌العاده، کار نیکو.

شاکوڵ : ا، (ز). کفش، پاپوش، پای افزار.

شاکۆڵ : ا. چوبدستی.

شاگرد : ا. شاگرد، محصل، طلبه.

شاگردانه : امر. شاگردانه، شاگردانگی.

شاگونج : امر. شاه لوله، کَوَل، تنبوشه بزرگ.

شاگه‌ردانی : شاه‌گردانی، موقعی که کشوری به هر دلیل بدون شاه می شد و کسی مدعی تاج و تخت نبود در روز معینی که همه مردم شهر در میدانی جمع می شدند شاه را با به پرواز درآوردن باز «پرنده شکاری» انتخاب می کردند، بدینگونه که بر سر هر کس که می نشست او را شاه می کردند.

شاگه‌شکه : ا. پنجه، پنجه باز به علامت نفرت به روی کسی گذاشتن، پوك.

شاڵ : ا. شال.

شاڵاور : نک . شاتاڵ.

شالوور : ا. بلبل.



شالوور

شالیار : ص مر. پیر، مراد، مرشد، بزرگ.

شالیگا : امر. شالیزار.

شاڵینه : ا. گلیم، پشمبافت.

شام : ا. شام.

شامار : ا. اژدها.

شامبۆز : ص. دانا، عاقل، آزاده.

شام خواردن : م. شام خوردن، غذای شب را خوردن.
شام کردن : نک . شام خواردن.
شامی : ا. شامی.
شامی : ا. هندوانه.
شامێروو : ا. ملکه موریانه.
شان : کتف، استخوان کتف، شانه.
شان : ا. شان زنبور عسل.
شان : ا. شأن.
شانازی : فخرفروشی، بالیدن به چیزی یا به کسی، نازیدن، خود بر کشیدن.
شانای : م، (ه). کاشتن.
شان دادان : م. خوابیدن اندك، دراز کشیدن، اندك زمانی دراز کشیدن و خوابیدن.
شانس : ا. شانس، اقبال، آمد، بخت.
شانشین : امر. شاه نشین.
شانۆ : ا. سن، تخته حوض، کرسی که بر آن رقاصه‌ها می رقصند.
شان و باهۆ : امر. یال و کوپال، قد و قواره.
شانه : ا. شانه.
شانه کردن : م. شانه کردن.
شانه وەشان کردن : م. از این شانه به آن شانه افتادن، چیزی را از یك شانه به شانهٔ دیگر انداختن، شانه تکان دادن، هنگام رفتن شانه به شانه کردن.
شانین : م. پرت کردن، دورر انداختن.
شاواز : نک . شاباز.
شاواش : نک . شاباش.
شاوڵ : نک . شاقول.
شاه : ا. شاه، مَلِك، سلطان.
شاهانه : ق، ص. شاهانه.
شاهۆ : ا. شاه کوه، کوه بلند.
شاهه نشاه : ص مر، امر. شاهنشاه.
شاهەنگ : امر. ملکه زنبورعسل.
شاهی : ص، نسب. شاهی، پادشاهی.
شاهین : ا. شاهین.
شاهینەت : ص، (ز). خوشحال، شادمان، سرحال، خوش کیف.
شایا : شاید، ممکن است.
شایان : ص فا. شایان، شایسته، سزاوار، مُحِق، قابل.
شایانی : نک . شادمانی.
شایسته : نک . شایان.
شایسته‌یی : ح مص. شایستگی، لیاقت، استحقاق.
شایسه : نک . شایان.
شایەت : شاهد، گواه.
شایەتی : شهادت، گواهی.
شایەتی‌دان : م. شهادت دادن، گواهی کردن، تصدیق کردن.
شایەد : نک . شایا.
شایەر : افا، ص. آوازخوان شادی، آوازخوان عروسی.
شایەسه : نک . شایان.
شایەسەگی : نک . شایەسته‌یی.
شایەن : ا. ترازو.
شایی : نک . شادمانی.
شایی لۆغان : دهل، سرنا، رقص و

شانه

شادمانی روز شادی.

شاییِن : ا. شاهین، ترازو.

شپرز : ص. شلخته، وارفته، نامنظم.

شپرزلۆ : نک . شپرز.

شپرزه : نک . شپرز.

شپرزه کردن : م. درهم ریختن، از نظم درآوردن، متفرق ساختن.

شپرزیاگ : ص مر. درهم ریخته، از نظم درآمده، متفرق، مشوّب.

شپك : ا، (ز). ماله چوبی زراعتی.

شت : ا. چیز، شئی.

شتن : م. شستن، پاك کردن، غسل دادن، شست و شو دادن.

شتنەوە : م. آبشور کردن، ریگشور کردن، دانەهارا برای ناب شدن با آب شستن، شستن، از گناه پاك کردن.

شتومەك : چیز و میز، اثاث و اسباب، وسایل.

شتووك : ا. آبـی کـه روی دوغ می ایستد و آنرا گرفته برای معالجه آفتاب سوختگی به پوست می مالند.

شتین : ص. کسی که چشم به دست دیگران دارد.

شخارته : ا. قوطی کبریت.

شخوو : ا، (با). ص، مفت، مجانی، رایگان.

شڕ : ص. پاره، ژنده، پاره پوره، تیکه پاره.

شڕپۆش : ص فا. ژنده پوش، پاره پوش.

شرتك : ا، (ز). شاخه نازك مو.

شڕشڕ : اص. صدای ریزش آب.

شرڤانی : ا. گیوه.

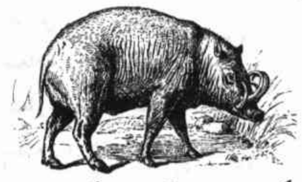
شرقه : اص. شرقه، تراق، صدایی که در نتیجه برخورد دست با گونه به گوش می رسد.

شرك : ا. ناوسمان، ناو، ناودانی که آب را از طرفی به طرف دیگر برد.

شڕ کردن : م. شستن و کنار گذاشتن به معنای دشنام دادن و بد گفتن به کسی.

شڕ کردن : م. پاره کردن، پاره پوره کردن، دریدن.

شرن : ا. دندان انیاب خوك.



شرنگه : اص. جرنگ، جرنگه.

شر و شیتاڵ : ص مر. پاره پوره، درب و داغان، تیکه پاره.

شڕۆڵ : نک . شڕپۆش.

شڕ و وڕ : ا. شرو ور، سخنان بیهوده.

شڕه : نک . شڕ.

شرەق : ا. درز، شکاف کوچك، ترك .

شرەقان : م. درز بـردن، درز پـیـدا کردن، ترك برداشتن.

شڕەگر : ص فا. میراث خوار، میراث بر.

شڕەو پڕە : کهنه پاره، پارچه پاره و پوره، ژنده.

شرێت : ا. طناب، طناب باریك.

شریخاندن : م. صدا کردن رعد، رعد.
شریخاندن : م. شیهه کشیدن اسب.
شریخاندن : م. بلند فریاد کشیدن، داد زدن.
شریخانن : نک . شریخاندن.
شریخه : اص. شیهه، صدای رعد.
شژ : ا. چرك زخم، زخمابه.
شست : ص، (ز). سست، شل، وارفته.
شست و شوّ : ا. شستن چیزی، غسل، شست و شو.
شست و شوّدان : شست و شو دادن، شستن.
ششت : نک . شت.
ششتن : نک . شتن.
شغاب : ا، (ز). مته.
شغارته : نک . شخارته.
شفته : ا. شفته، گل آهك.
شفته ژنّ : آبستنی زنی که هنوز بچه شیر می دهد.
شفتی : ا، (با). هندوانه.
شفره : ا. دندان انیاب خوك.
شڤ : ا، ص، (با). محل پست و پایین، زمین چال.
شڤارێ : ا، (ز). کوره راه، راه باریکه.
شڤان : ا، (ز). شبان، چوپان.
شڤر : ا، (با). گوزن.
شڤك : ا، (ز). کار، عمل، شغل.
شڤن : (با). بزکوهی.
شق : (با)، امف. خسته، مانده، بریده، وامانده.

شغاب

شڤن

شقارته : نک . شخارته.
شقام : ا، (ز). سیلی، تپانچه، کشیده.
شك : ا. شك، گمان، ظن.
شکار : ا. شکار، نخجیر، صید.
شکار : ا. توده سنگ، زمین سنگلاخ.
شکارته : ا. مزرعه بسیار کوچك غله.
شکارگا : امر. شکارگاه.
شکاف : ا. شکاف، چاك، درز.
شکان : م. شکستن، کم و کسر شدن، پایین آمدن نرخ، شکستن حرمت دیگران، نقض کردن، خرد کردن.
شکاندن : نک . شکان.
کشاندنه‌وه : م. شکستن شاخه درخت و مانند آن.
شکاندنه‌وه : م. شکستن چای، ریختن چای از قوری میان استکان و دوباره بر گرداندن آن برای رنگ گرفتن کامل چای.
شکانن : نک . شکان.
شکانه‌وه : م. شکستن شاخه، پژمردن، پیر شدن.
شکاو : امف. شکسته، پیر شده، مغلوب، ناتوان.
شکس : امص. شکست.
شکست : نک . شکس.
شکسه : نک . شکاو.
شکلّ : ا. شکل، چهره، صورت، سیما، روی، ترکیب.
شکوّ : ا. شکوه، شأن، شوکت، جلال.
شکوّفه : ا. شکوفه.

شکۆفیانەوە : م. شکفته شدن، شکفتن، باز شدن شکوفه، لب به خنده گشودن.
شکووك : ا، (ز). گلابی، امرود.
شکوولك : ا. پوست چیزهایی مانند میوه و گردوی تازه.
شکە : (ه)، نک . شك.
شکەبەر : ا، (ز).دیوار سنگی.
شکەس : نک . شکس.
شکەست : نک . شکس.
شکەستن : (ز)، نک . شکان.
شکەفت : ا. شکفت، غار، پناهگاه کوهستانی.
شکەف : ا. بادیه، کاسه، ظرف تو گود.
شکەڤك : ا. طبق.
شکەلك : ا، (با). شکسته ظرفهای سفالین.
شکەلووك : نک . شکوولك.
شکەنجە : ا. شکنجه،آزار،اذیت،عذاب.
شکەو : ا. کاسه، بادیه.
شکەوت : نک . شکەفت.
شکیاگ : نک . شکاو.
شکیان : نک . شکان.
شکیانەوە : م. شکستن چیزی مانند شاخه درخت.
شگرد : ا. شگرد، فن، راه کار، روش.
شل : ص. شل، نرم، وارفته، سست، آبکی.
شلال : ا. کوك خیاطی.
شلاّنە : ا. زردآلو.
شلاّنەکوت : امر. برگه زردآلو.

شل بوون : م. شل شدن، سست شدن، نرم بودن.
شل بوونەوە : نک . شل بوون.
شڵپ : ق. ظرفیت یك کف دست آب.
شڵپ : اص. صدای افتادن چیزی در آب.
شڵپاو : ا. گل و شُل.
شـڵـپ و کـوت : تلپ و تلوپ، با سروصدا در گل راه رفتن.
شڵپە : صدای افتادن چیزی در آب.
شڵخە : ا. نوزاد زنبور عسل.
شلف : ا، (ز). سر خنجر، نوك کارد.
شلفە : ا. دندان انیاب خوك.
شڵقە : اص. صدای حرکت مایع در ظرف نیم پر.
شل کردن : م. شل کردن، نرم کردن، آبکی ساختن.
شلکە : قطعه گوشت لخم، نرمه ران انسان و حیوان.
شلکێنە : ا. غذایی که با تخم مرغ و آرد بر سر ساج پخته شده و با کره و شکر به عنوان دسر صرف می شود.
شڵنگ : ا. تکان، حرکت، جنبش.
شل و شێواو : ص مر. شل و ول، شل و بهم ریخته، سست و وارفته، پریشان، آشفته.
شلۆڤە : ا، (با). بارش باران و برف توام.
شلۆق : ا. شلوغ، ازدحام، انبوه.
شـل و فـل : ص مـر. لـخـت، رخـو، بی حال، سست.

شکووك

شلووق : نک . شلۆق.

شلووق بوون : م. شلوغ شدن، درهم ریختن، آشفتن، انبوه جمعیت، فراهم آمدن.

شلووق کردن : م. ازدحام کردن، شلوغ کردن، درهم ریختن.

شلووقیان : نک . شلووق کردن.

شل و مل : ص. شل و نرم، شل و سست، وارفته.

شلوێ : ص، ا. آب گل‌آلود.

شله : ا. شله، آش شله.

شله‌په‌ته : ص مر. شلخته، سست، وارفته.

شله‌پین : م، (ز). لغزیدن، لیز خوردن.

شله‌تێن : ص، ا. شل و نیم گرم.

شله‌خته : ص.شلخته، زنی که در کارهایش بی نظم باشد.

شڵه‌ژان : م. آشفتن، آشفته شدن، بهم خوردن حال طبیعی.

شڵه‌ژاندن : م. آشفته کردن، بهم زدن، درهم ریختن.

شڵه‌ژه : ص. شل، وارفته، سست، ناتوان، نامرد، بی اراده.

شڵه‌ژین : نک . شله‌ژان.

شڵه‌ژیو : امف. آشفته، مضطرب، پریشان، درهم ریخته.

شڵه‌قان : م. هم زدن، بهم زدن، زدن چیزی مانند مشك، تکان دادن مداوم.

شڵه‌قاندن : نک . شڵه‌قان.

شڵه‌قانن : نک . شڵه‌قان.

شڵه‌قاو : امف، ا. شلوغ، پریشان، آشفته، مشك زده شده.

شڵه‌قیاگ : نک . شڵه‌قاو.

شڵه‌قیان : م. بهم ریختن، زده شدن چیزی مانند مشك.

شڵه‌قین : نک . شڵه‌قان.

شلیتك : ا، (با).طناب.

شلێر : امر. لاله واژ گون.



شلێر

شلێقانن : م. له کردن، له کردن با دست، له کردن و صاف کردن.

شلێقیاگ : ص. له، له شده، از هم پاشیده.

شلێل : ا، (ز). نوعی جو.

شڵیوه : ا. باد و باران، طوفان.

شڵیویان : م. درهم ریخته شدن،بهم شدن، بهم آمدن، مغشوش شدن، توی هم رفتن، درهم رفتن.

شماردن : م. شمردن، شماره کردن، عدد کردن.

شماره : ا. شماره، عدد، نمره.

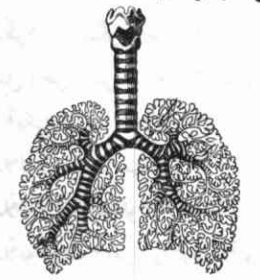
شماۆك : (ز). دستنبو.

شمتن : ا. هنداونه.

شمتو : نک . شمتن.

شمش : طحال.

شمش : جگر سفید.



شمشاد : ا. شمشاد.
شمشاڵ : ا. شمشاد.
شمشاڵ : ا. فلوت، نی، نی‌لبك.
شمشه : ا. شمشه.
شمشه‌کاری : ح مص. شمشه‌کاری.
شمشێر : ا. شمشیر.
شمشێره : ا. قفل چوبی کلون در.
شمشێره : ا. سنگی که بعلامت مرد بودن مرده کنار قبر گذاشته می شود.
شمك : ا، (ز). کفش، پاپوش، دم پایی.
شمڵی : ا. دو گردوی بهم چسبیده.
شمڵی براکه : نک . شمڵی.
شمڵی به‌ره‌که‌ت : نک . شمڵی.
شمۆرتك : ا. جزنی.
شمووز : ص. چموش.
شمه : (ه). ضمیر منفصل دوم شخص جمع، شما.
شناس : افا، ص. شناس، آشنا.
شناسانن : م. شناساندن، آشنا کردن، معرفی کردن.
شناسایی : ح مص. شناسایی، آگاهی، آشنایی، معرفت.
شناسنامه : امر. شناسنامه، سجل.
شناسیار : امف. شناخته، شناخته شده، معروف، مشهور، بنام.
شناسیاگ : نک . شناسیار.
شناسین : م. شناختن، بجا آوردن.
شناو : ا. شنا، شنو.
شناوه : مزرعه کوچك غله.
شنکی : ا. چهار شاخ.

شنگ : ا. شنگ، گیاهی از تیره مرکبان با برگهای متناوب.
شنگه بهی : ا، (ز). بیدمشك.
شنۆ : نک . شناو.
شنه : اصـ، ا. صـدای آرام بـاد، بـاد ملایم، نسیم، وزش نسیم.
شنه‌فتن : م. شنیدن، استماع کردن.
شنه‌مار : ص مف. نیم کوب.
شنه‌وا : ص فا. شنوا، سمیع.
شنه‌وتن : نک . شنه‌فتن.
شنیان : م. وزیدن باد ملایم.
شنیان : م. خندیدن و حرکات نوزاد.
شنین : نک . شنیان.
شنینه‌وه : خندیدن و حرکات نوزاد.
شۆ : ا. نم، نا، رطوبت، آهار.
شواڵ : ا. شلوار.
شوان : ا. شبان، چوپان.
شوانانه : امر. مزد شبان، چوپان مزد.
شوانکاره : امر. شبانکاره، تیره‌ای از کردان جاف، دسته یا خانواده یا فردی که همیشه به شبانی مشغول باشند.
شۆب : ا. برگه، اثر.
شوبات : ا. ماه دوم سال کردی.
شوباو : ا. شوربا، آش.
شۆبه : ا، (ز). ضـعـف و نـاتـوانـی، بیهوشی از بیماری.
شۆبه‌ربه‌ر : ا، افـا، (ز). شـنـاگـر، غواص، آب باز.
شۆپاژۆ : ص فـا. پـی گـیـر، رد زدن، ردیاب.

شمشێر

شنگه‌بهی

شۆت : ا، (ه). شیر.
شۆتك : ا. کمربند.
شۆتین : ا. شیربرنج.
شۆتینه : ا. فرنی.
شـۆخ : ص. شـوخ، خـوش صـحـبـت، گستاخ، شاد، خوشحال، خوشگل.
شۆخی : ح مصـ. شوخی، گستاخی، بی حیایی، مزاح.
شـوخیباز : ص فا. کسـی که شوخـی زیاد کند.
شۆدار : ص فا. نمدار، آهاردار.
شـودان : م. نـم زدن، آهـار زدن، آهـار دادن.
شۆڕ : ص. دراز، آویزان.
شۆر : ص. شور.
شۆران : نک . شتن.
شۆراو : امف. شسته، آب کشیده.
شـۆراوگه : امر. جایـی که از آن آب می ریزد.
شۆڕاوه کردن : م. جاری شدن آب یا مایعات از سوراخ چیزی مانند مشك، ترشح و تراوش به مقدار زیاد.
شۆربا : ا. شوربا، آش ساده.
شۆربه : ا، (ز). شوربا، آبگوشت.
شۆرتك : نک . شۆتك.
شۆردن : نک . شستن.
شۆردنەوه : م. شسـتن دانه غلات برای جدا کردن سنگ و گرد و خاك.
شۆڕش : امصـ. شورش، طغیان.
شۆرگه : ا، (ز). جای شستن در منزل.
شۆڕگه : ا، (ز). ناودان.
شۆڕش گر : ص. شورشگر، شورشی، انقلابی.
شۆروا : ا. شوربا، آش ساده.
شۆرمەزه : ص مر. شور مزه.
شۆڕه : چکه مداوم آب، ریزش مایعات از ظرف بصورت قطره دایمی.
شۆره : ا. شوره، شوره سر، شوره نمك صحرا.
شۆڕەبی : ا. درخت بید مجنون.
شۆرەزار : ا. شورەزار، نمکزار.
شۆڕەژن : ص مر. زن بالا بلند زیبا.
شۆره کات : نک . شورەزار.
شۆڕه و بووگ : ص مر. آویزان، معلق.
شۆره و بوون : م. آویزان شدن.
شۆریاگ : نک . شۆراو.
شۆریان : نک . شتن.
شۆرین : نک . شتن.
شۆرینەوه : نک . شۆردنەوه.
شوشت و شۆ : نک . شست و شو.
شـوشـت و شـۆدان : شسـتن، شستشو دادن.
شوسته : ا. جاده ساخته، شوسه.
شۆسه : نک . شوسته.
شوش : ا. ریه، جگرسفید.
شۆش : ا، (ز). هوش، ذکاوت.
شـۆش : ا، (ز). آبـشـار، جـای ریـزش آب.
شوشتن : نک . شتن.
شۆشیيەهەر : جگر سفید و سیاه.

شۆفار : افا. جاسوس، فتنه، آشوبگر، آب زیر کاه.

شۆڤ : ا، (ز). شخم.

شۆق : شاخ به شاخ شدن بز و گوسفند، جدال بز و گوسفند با سر.

شوقاق : ا. شقاق، بیماری بخلق اسب.

شۆق دان : م. شاخ به شاخ و سر به سر زدن حشم به منظور جدال.

شۆقل : ا، (ز). لوبیا.



شۆق وەشاندن : م. شاخ زدن، سر زدن.

شۆق هاوێشتن : نک . شۆق وەشاندن.

شوقەللەت : ا. کمد، سکویی در اتاق برای قرار دادن اشیاء.

شۆك : ا. گزانگبین.

شۆکە : ا. گزانگبین.

شۆکە : ا. بیماری برگ توتون که باعث ضعیف شدن آن می شود.

شۆڵ : ص. شور.

شۆڵە : ا. شعله، زبانه، فروغ، تابش، روشنی، افروزش.

شۆڵاو : ا. مایع شور، آب شور، آب نمك.

شۆلەکە : جوال بزرگ.

شۆم : ا. شوهر.

شۆن : ا. رد، نشان، اثر.

شۆن : ا. جا، محل.

شۆن : ص. هم پشت، دو برادر یا خواهر که دنبال همدیگر به دنیا آمده باشند.

شوناس : نک . شناس.

شۆنڕوین : م. دنبال رفتن، تعقیب کردن، پی گیری کردن.

شۆن‌گوم کردن : م. رد گم کردن.

شۆن کەفتن : م. دنبال کسی راه افتادن، کسی را تعقیب کردن، از رد و اثر کسی رفتن.

شۆن گەریان : م. تعقیب کردن، دنبال کسی گشتن، رد گرفتن.

شۆننیان : نک . شۆنەونیان.

شۆنەونیان : م. تعقیب کردن، دنبال کسی گشتن، رد گرفتن.

شۆن هەڵکردن : م. رد کسی را پیدا کردن، اثر پای کسی را یافتن.

شوو : ا. شوهر.

شوو : ا. شخم.

شووار : ح مصـ. پاکی، پاکیزگی، شستگی، بیگناهی.

شووارای : م. فشردن، چلاندن.

شووالّ : نک . شوالّ.

شووالّ پیس : ص مر. شلوار کثیف، زناکار، دامن آلوده.

شووان : ا. شبان. چوپان.

شووبرا : ا. برادر شوهر.

شووت : ص. صاف، نازك، زیبا.

شووتك : نک . شوتك.

شووتی : ا. هندوانه.

شووتی کەوڵە : ا. هندوانه نارس.

شوور : ا. گوزن.

شوورا : ا. قلعه، حصار، دیواری به دور آبادی.

شووراك : ا. پاشویه حوض.

شوورتان : ا. خیك.

شوورك : ا، ص. کج.

شووره : نک . شوورا.

شوورەیی : ا. عیب، شرمساری، بدی، نقصان.

شووژن : ا. جوالدوز.

شووش : ا. شمش.

شووش : ص. رعنا، صفتی برای آدمهای زیبا، صاف، باریك.

شووش : ا، (ه). جگر سفید، ریه.

شووشوو : ا، (ه). ریه، جگر سفید.

شوشوو یەهەر : جگر سفید و سیاه.

شووشه : ا. شیشه، لیوان.

شووشەبەن : ا. آیینه‌بند.

شووشەگەر : ص شغل. شیشه‌گر.

شوو کردن : م. شوهر کردن، ازدواج کردن، ازدواج کردن زن.

شووڵ : ا. کار، کسب، شغل.

شووڵ : ا. ترکه، چوب باریك و نازك.

شوولاق : ا. شلاق.

شوولاندن : م. تر زدن، ریدن، به کثافت کشیدن.

شوولك : امصغ. ترکه کوچك.

شووڵ کرن : م. کار کردن، عمل کردن.

شووڵکەر : امر، ص شغل. عمله، کارگر.

شووله : ق. ظرفیت یك بیل گل.

شووم : ص. نحس، شوم، بدقدم.

شوون : (ز)، نک . شۆن.

شوونەوار : ا. اثر، ردپا، باقیمانده.

شوهۆر : ا. ترکه نازك.

شوێڵ : ص، ا. زمین قناس، باریکه

زمین.

شوێن : نک . شوێن.

شوێن بە شوێن : بدنبال هم، پشت سر هم.

شوێن خستن : م. به دنبال هم روانه کردن، بدنبال هم فرستادن، ریسه کردن.

شوێن کردن : م. جا کردن، جا دادن.

شوێن کەفتن : م. بدنبال کسی افتادن، به دنبال کسی رفتن.

شوێن کەوتن : نک . شوێن کەفتن.

شوێنەزا : ا. محل تولد، مسقط‌الرأس.

شویت : ا. شبت، شوید.

شە : ا. کرنگ، رنگی برای اسب.

شە : ا. شانه.

شە : ا. نم.

شەباقە : ا. دریچه، دربیچه، آفتاب گیر، روزن.

شەبەق : ا. شفق، روشنایی بامدادی.

شەبەق : ا. سوراخ بزرگ.

شەبەق تێبوون : م. سوراخ شدن، سوراخ شدن دیوار یا پارچه و لباس.

شەبەق دان : م. شفق زدن، رسیدن روز.

شەبەیخوون : ا. شبیخون.

شەبیك : ا. سیخونك.

شەبال : ا، ص، (ز). خوب و قشنگ، زیبا.

شەپ : ق. به ظرفیت یك مشت آب.

شەپاڵە : ا. کشیده، سیلی، کف دست.

شەپرێو : ص. شلخته، وارفته، سست، نامنظم.

شەپك : ا. چوخا، قسمت بالاتنه لباس کردی.

شەپکە : ا. کلاه ترکی.

شەپلاخە : ا. سیلی، کشیده، تپانچه.

شەپۆکان : م. مشوش شدن، دستپاچه شدن.

شەپۆکیاگ : افا. مشوش، مضطرب، دستپاچه.

شەپۆکیان : م. مضطرب شدن، مشوش شدن، دستپاچه شدن.

شەپۆڵ : ا. موج.

شەت : ص، (ز). جا انداخته، گشاد شده.

شەت : ا. شط، رودخانه، رودخانه پر آب.

شەتاو : شط، رودخانه.

شەتاو : آب زدن به زیر شکم اسب.

شەترنج : ا. شطرنج.

شەتڵ : ا. نشا.

شەتڵ جاڕ : ا. خزانه گل و گیاه، خزانه.

شەتڵگا : نک . شەتڵ جار.

شەتوور : نک . شەفتوور.

شەتەكدان : بستن بار یا هر چیز دیگر به سفتی و تندی.

شەخت : ص. فلج از دست.

شەختۆ : ص. تنبل، کاهل، تن‌پرور.

شەختۆ : ص. قاطی، درهم، مخلوط.

شەختە : ا. یخ.

شەپکە

شەخرە : ا. نردبان دوطرفه مانندی که بر الاغ گذاشته شده و با آن دسته‌های غلات درو شده را به خرمن جا حمل می کنند، پشته علف.
شەخس : شخص، کس، آدمی، انسان.
شەخس : ا. مزار آدم بزرگ.
شەخسان : م. بهم خوردن سلامتی افراد، تغییر شکل اندام به دلیل بیماری.
شەخساو : بیمار، مریض، کسی که یکی از اندامهایش به دلیل بیماری گران تغییر شکل داده است.
شەخسین : نک . شەخسان.
شەخسیو : نک . شەخساو.
شەخف : ا، امف، (ز). اندود، اندود بام با گچ و گل.
شەخەڵ : ا. سنگلاخ.
شەدار : ص فا. نمدار.
شەڕ : ا. شر، بدی، فساد، تباهی، فتنه، نزاع.
شەرا : ا. باد گرم، شدت گرما.
شەراب : ا. شراب.
شەرابخانە : امر. شرابخانه، میخانه.
شەرابردگ : ص مف. گرمازده، گرما برده، گرما خورده.
شەرابردوو : نک . شەرابردگ.
شەرابی : ص نسب. شرابی.
شەڕانی : ص نسب، افا. شر فروش، مرافعه چاق کن، کسی که زیاد نزاع می کند.
شەراو : نک . شەراب.
شەراوخانە : نک . شرابخانه.
شەربە : ا. مشربه.
شەربەت : ا. شربت.
شەڕفرۆتن : م. بهانه گرفتن، سبب جنگ و نزاع فراهم آوردن، دنبال شر و شور گشتن.
شەڕ فرۆش : افا. بهانه گیر، شر فروش، کسی که بدنبال شر و شور می گردد.
شەرم : ا. شرم، حیا، آزرم، انفعال، خجلت، حجب، رودربایستی.
شەرمسار : ص مر. شرمسار، خجل، سرافکنده.
شەرمگا : امر. شرمگاه، زهار.
شەرمن : ص نسب. باحیا، حیادار، خجالتی.
شەرمۆك : نک . شەرمن.
شەرمە : نک . شەرم.
شەرمەزار : ص مر. شرمسار، خجل، منفعل، سرافکنده، شرمنده.
شەرمەشکانێ : ا. اولین هدیه‌ای که داماد یا خانواده داماد مستقیماً بدست عروس می دهند.
شەرمەندە : نک . شەرمەزار.
شەرمێون : نک . شەرمن.
شەرواڵ : ا. شلوار.
شەرواڵ پیس : نک . شوواڵ پیس.
شەڕو شۆڕ : نک . شڕ و شۆڕ.
شەڕەپۆپان : ا. نزاع، مرافعه، ستیز،

جدال، بر سر همدیگر کوبیدن.

شەڕەتۆپەڵ : ا. گلوله برف بازی.

شەڕەجنێو : ا. جدال لفظی، دشنام دادن دو طرفه.

شەڕەدەنووك : ا. جنگ ماکیان.

شەرەزا : نک . شارەزا.

شەڕەشۆق : ا. شاخ زدن حیوانات بهمدیگر، جنگ حیوانات با سر.

شەڕەقۆچ : نک . شەرەشۆق.

شەڕەگەڕەك : ا. نزاع بچه‌های دو محل.

شەڕەنگیز : ص فا. شرانگیز، مفسد.

شەس : عدد. شصت، ٦٠.

شەس : امر. باران شدید، شدت باران، باران تند.

شەست : نک . شەس.

شەس‌تیر : ا. باران، شصت تیر، مسلسل.

شەست کردن : م. باران بشدت باریدن.

شەستە : ا. ماهی از سال.

شەستە باران : باران شدید.

شەش : عدد. شش، ٦.

شەش ئاگر : امر. شش تیر، اسلحه کمری شش تیر.

شەش پاڵوو : ا. شش گوشه، مسدس.

شەش‌پەڕ : شش پر.

شەش‌تیر : نک . شەش ئاگر.

شەش دانگ : ا. شش دانگ، تمام، کامل.

شەشدەر : ا. ششدر، اصطلاحی در بازی نرد، ناامید، بیچاره.

شەشك : شش روز بعد از عید فطر که روزه گیرند.

شەش کلك : ص، ا. شش انگشتی.

شەش گۆشە : ا. شش گوشه، مسدس.

شەشۆ : نک . شەش کلك.

شەشە : نک . شەش کلك.

شەشەڵان : نک . شەشك.

شەش‌یەك : شش یك، یك ششم.

شەعمووز : ا، ص، (ز). اسب سرکش.

شەعن : ا، (ز). بز ابلق.

شەغرە : نک . شه خره.

شەفت : ص. چپ، کج.

شەفتوور : ص. کج، قناس، اریب.

شەفتی : ح مصـ. چپی، کجی.

شەڤ : ق، ا. شب.

شەڤادی : ق، ا. پریشب.

شەڤ‌ترادی : ا، ق، (ز). پس پریشب، سه شب پیش.

شەڤخشكا، (با). خیار چنبر تخم.

شەڤدەر : ا، ص، (ز). شبگرد.

شەڤرەڤۆك : نک . شەڤرەڤیك.

شەڤرە ڤیك : ا، (ز). شب پره، خفاش.



شەڤ‌کوێر : ا، (ز). شب کور، کسی که به شب جایی را نبیند.

شەڤگیر : ص فا، (ز). شبگیر، شبگرد.

شەڤنەم : ا. شبنم.

شەڤە : ا. آل، شبح مانندی که گویند به سر وقت زائو می رود.
شەڤەکەدی : ق، ا. فردا شب.
شەڤیلکە : ا. آواره.
شەق : ا. لگد، اردنگی.
شەق : ص. راست، سیخ.
شەقار : اشکاف، ترك، درز.
شەقاقلووس : ا. خوره، جذام.
شەقال : ا. کفش کهنه، کفش پاره.
شەقام : ا. شاهراه، بزرگ راه.
شەقاو : ا. گام، قدم.
شەقاو : نک . شەقام.
شەق بردن : م. ترك برداشتن، درز برداشتن، شکاف برداشتن.
شەقتێهەڵدان : م. اردنگی به کسی زدن، لگد به چیزی زدن.
شەقە : اصـ. صدای خوردن دو چیز سخت مانند دو قطعه آهن به همدیگر.
شەقە : اره بزرگ.
شەق کردن : م. شق کردن، سیخ کردن، راست کردن.
شەق‌کردن : م. شقه کردن، دو قطعه کردن.
شەقڵ : ا. مهر خرمن.
شەقڵ : ا. چاپ.
شەقلێ دان : نک . شەقتێهەڵدان.
شەقۆق : ص. پنهان، در پنهان، محرمانه.
شەقۆق : ا. گلابی کوهی.
شەق و پۆق : اصـ. جرنگیدن، صدای برخوردهای متعدد.
شەق و شڕ : ص مر. شکسته، درب و داغان، خُرد و خمیر.
شەق و شۆق : نک . شق و شر، دو چیز سخت مانند آهن به همدیگر.
شەقەزیلە : ا. سیلی، تپانچه، چك.
شەق کردن : م. شقه کردن، دو قطعه کردن.
شەقەکێش : افا. کسی که اره بزرگ برای بریدن درخت بکار برد.
شەقەمشار : ا. اره دو سر که دو نفر آن را می کشند.
شەقیلە : ا. قطعه چرمی‌کەزنان به ران راست می بستند و دوك دستی را روی آن به چرخش در می آوردند تا چرم از پاره شدن لباس جلوگیری کند.
شەك : ا. گوسفند یکساله.
شەکار : ا. مرغ، مرغزار، چمنزار.
شەکاڵ : نک . شەقاڵ.
شەکان : امصـ. حرکت، جنبش، لرزش، تکان.
شەکان خواردن : م. تکان خوردن، بخود لرزیدن، حرکت کردن.
شەکاندن : م. تکان دادن، لرزاندن، تکاندن درخت برای ریختن میوه.
شەکانن : نک . شەکاندن.
شەکاندنەوە : م. تکان دادن، جنباندن، تکاندن.
شەکانەوە : م. تکان دادن، لرزاندن، تکاندن.

شەکر : ا. شکر.
شەکرۆك : شکر مانند، شیرین.
شەکشەکان : لرزش و تکان شدید.
شەكمەڕ : ا. گوسفند ماده یکساله.
شەکە : ا. نوعی کلاه، کلاه تُرکی.
شەکەت : امف. خسته، وامانده، آزرده.
شەکەتی : ح مص. خستگی، واماندگی، آزردگی.
شەکەراو : شکرآب، محلول آب و شکر.
شەکەراو : امص. کدورت، ملال، ملالت، شکر آب.
شەکەرپەنێر : امر. شکر پنیر.
شەکەرخەن : ا. شکرخند، خنده شیرین.
شەکەردان : امر. شکردان، جای شکر.
شەکەرشکاندن : م. شکر شکستن کنایه از حرف شیرین زدن.
شەکەرگری : گریه از سر شوق.
شەکەری : ص نسب. شکری‌رنگ، شکر مانند.
شەکەشەك : ا. تکان، تکان.
شەکەمەڕ : نک . شەكمەڕ.
شەکەمێ : نک . شەکەمەڕ.
شەکەنێر : امر. گوسفند نر یکساله.
شەکەکاڵ : امر. گوسفند ماده زیر دو سال که هنوز نزاییده است.
شەکین : ح مص. قاب بازی.
شەگەل : امر. گله گوسفندان زیر دو سال.
شەگین : نک . شەکین.
شەل : ص. شَل، لنگ، چُلاغ.
شەلاخ : ا. تازیانه.
شەلاخ کاری : ح مص. شلاقکاری، کتك کاری با شلاق.
شەلاق : نک . شەلاخ.
شەلالە : ا. کوك خیاطی، بخیه.
شەلاندن : م. غارت کردن، لخت کردن.
شەڵتاخ : ا. نزاع، مرافعه، همهمه، غوغا، تعدی، تجاوز.
شەڵتان : ا. شلیته.
شەڵتە : ا. سرمای پاییزی که میوه‌ها را سرمازده می کند.
شەڵتە : ا. شلیته.
شەڵتە : ا. سبد بزرگ دهان گشاد که دو عدد آن بر الاغ گذاشته شده در آنها میوه می ریزند.
شەڵتە : ا. خمیزی که برای مداوا و رساندن بر دمل انداخته شود.
شەڵخە : ا. نوزاد زنبور عسل.
شەڵغە : نک . شەڵخە.
شەلغەم : ا. شلغم گیاهی از تیره صلیبیان با ریشه غده‌ای.
شەلکە: ا. بیماری شلی بز و گوسفند و گاو که عامل آن ویروس می باشد «پیتن».
شەلم : نک . شەلەم.
شەل و پەت : نک . شەق و شڕ.
شەل و شێت : ص مر. دیوانه، ابله، سفیه.

شەلووف : ا، (ز). خروس کوچك.

شەلووف : ص، (ز). حرامزاده.

شەلەم : نک . شەلغەم.

شەلەمین : ص نسب، ا. آشی که با شلغم پخته شود.

شەلی : ح مص. شلی، لنگی، چلفتی.

شەلیان : م. شلیدن، لنگیدن.

شەلیك : ا. صافی شیر، شیر پالا، پارچه‌ای که هنگام دوشیدن حیوان روی ظرف شیر انداخته می شود تا از افتادن کثافت در آن جلوگیری به عمل آید.



شەم

شەلین : نک . شەلیان.

شەم : ا. شمع.

شەم : ا. موم، بر موم.

شەم : ا. سایه، جایی که سایه است.

شەمار : ا. هزار پا.

شەماڵ : ا. باد شمال.

شەماڵپا : ص مر. اسب تندرو.

شەماڵە : فال زدن دختران از پشت در با گوش دادن به حرف رهگذران در شب شنبه که اگر کلام نیکو بر زبان جاری کنند فال نیکو و گرنه بد خواهد بود.

شەماڵێ : نک . شەماڵە.

شەمامە : ا. دستنبو.

شەمانی : ا. شمعدانی.

شەمبووز : ص، (با). الاغ یا اسب یا استر چموش.

شەمبە : ا. شنبه.

شەمبێ : ا. شنبه.



شەمانی

شەمتین : م. لغزیدن، سریدن.

شەمچك : ص فا. حقه‌باز، فریبکار، دغلکار.

شەمچە : ا. کبریت.

شەمدان : امر. شمعدان.



شەمزان : م. در هم رفتن و جمع شدن چرم و مانند آن به علت گرما.

شەمزاو : ص مر. جمع شده، کنفت شده، چروك شده.

شەمزین : نک . شەمزان.

شەمسان : نک . شەمزان.

شەمشەلە : ا. شب پره، شب کور،

خفاش.
شەمشەمەکوێرە : نک . شەمشەلە.
شەمع : نک . شەم.
شەمعدان : نک . شەمدان.
شەملە : ا. جامدانە، پارچەای کە مردان کُرد بر سر بندند.
شەمۆ : ا. شنبە.
شەمۆز : ص. چموش.
شەموو : ا. شنبە.
شەموولە : ا. چراغ فتیلە، چراغ موشی.
شەمە : ا. شنبە.
شەمەبازار : امر. شنبە بازار.
شەمەتلینکە : ا. نوعی عسل وحشی کە بە ندرت یافتە شود.
شەمەد : ا. شمد.
شەمەك : امصغ. شمعك.
شەمەلەکۆرە : نک . شەمشەلە.
شەن : ا. چهار شاخ، وسیلە پنجە مانندی کە با آن خرمن کوبیدە را باد دهند.
شەن کردن : م. خرمن کوبیدە را برای جدا کردن گندم از کاە بە باد دادن.
شەنگڵە : ا. دو گردوی بهم چسبیدە.
شەنگڵە بەرەکەت : نک . شەنگلە.
شەنگوول : ص. شنگول، شاد، سرحال، سرخوش، مست.
شەنگەبی : امر. بید مجنون.
شەنگە سوورە : ا. زنبور عسل.
شەنە : نک . شەن.
شەو : ق، ا. شب.
شەوار : ق، ا. شبانگاە، شب هنگام.

شەوارە : گرفتن پرندە در تاریکی با نور چراغ، وقتی کسی در تاریکی پایش بە چیزی گیر کند گویند: «شەوارمت‌بێ».
شەوارەبوون : م. ندیدن چشم و سر در گمی در تاریکی شب.
شەواژۆ : چرای شبانە، تعلیف شبانە.
شەواشینگ : ا. درخت بادام تلخ.
شەواندەر : ا. چغندر.
شەو بۆ : ا. شب بو، گیاهی از تیرۀ صلیبیان.
شەوبەند : امر. کلون، پشت انداز در.
شەوتوور : نک . شەفتوور.
شەوجومعانە : ص نسب، ا. حسنات شب جمعە، غذایی کە شب جمعە بمنظور خیرات اموات بە مردم دهند.
شەو چرا : امر. کرم شب تاب.
شەوچەرە : امر. شب چرە، آجیل، چیزی کە شبها بعنوان تنقل خورند.
شەوچەرەز : نک . شەوچەرە.
شەو خونی : ا. شبیخون.
شەوخەف : ا. لباسی کە با آن می خوابند، کسی کە با او می خوابند، لحاف.
شەودێر : ص مر. آبیار شبانە.
شەودێز : ص، ا. شبدیز، نامی برای اسب.
شەوڕەو : ص مر، امر. شبرو، داروغە، دزد، راهزن.
شەوزمسان : امر. شب اول زمستان،


شەوبۆ

شب چله.
شەوژەن : امر. کلون.
شەوسکڵ : امر. قسمت نکوبیده خرمن.
شەو سۆ : ق، ا. فردا.
شە و سوو : ا. بامداد، پگاه، صبحگاه، شفق، صبح زود.
شەوشین : ا، (ز). ترنج.
شەوق : امص. شوق، ذوق، علاقه، رغبت، اشتیاق، میل.
شەوق : ا. برق، نور، فروغ.
شەوقدار : ص. براق، پرفروغ، نورانی.
شەو کار : ص فا. شبکار، کسی که شب کار کند.
شەو کراس : امر. پیراهن شب.
شەو کڵاو : امر. شب کلاه.
شەو کۆر : ص مر. شب کور، کسی که شب نمی بیند.
شەوکوێر : نک. شه و کۆر.
شەوگا : نک. شەوار.
شەو گا : محل استراحت شبانه حشم.
شەوگار : ق، ا. شبانگاه، شب هنگام، آزگار، طول مدت شب.
شەوگڕ : ا. چراغان.
شەوگەرد : ص فا. شبگرد، دزد، عسس، راهزن، داروغه.
شەولەوەڕ : ا. چرای شبانه، تعلیف شبانه.
شەومەنە : ص مر. شب مانده، بیات.
شەونشینی : ح مص. شب‌نشینی.
شه و نم : امر. شب نم.
شه و نوێژ : امر. نماز شب.
شەونەخوس : ص فا. شب بیدار، شب نخواب، کسی که شب کار کند و نخوابد.
شەوگ : ا. شبق، سنگ شبق.
شەوە : ا. آل، بختك.
شەوەر : ا. شبدر، گیاهی از تیره پروانه واران.
شەوەرگ : نک. شەوەر.
شەوەزەنگ : ص مر، امر. شب تاریك، شب تاریك که گویند از تاریکی دست راه دهان را گم می کند.
شەوەسار : شەومەنە.
شەوەکی : ص نسب، ق. شبانه.
شەوەکی : ا. بامداد، صبحگاه، صبح زود.
شەوێ : (ه)، نک. شەوە.
شەوێبین : م. خشك شدن غلات و دانه کردن بی‌موقع بعلت کم آبی.
شەویتاندن : م، (ز). سوزاندن، داغ کردن.
شەویلاك : ا. لثه.
شەویلکە : ا. لثه.
شەویلگە : ا. لثه.
شەویلە : ا. لثه.
شەھ : ا، (ه). شانه.
شەھك : امصغ، (ز). شانه کوچك.
شەھکرن : م، (ز). شانه کردن، شانه زدن.

شەهلەوەند : ص. لوند، هرزه‌کار.

شەهمار : امر. هزارپا.

شەهمێر : ص مر. شاه مرد، مرد آزاده، کارآمد.

شەهن : ا. شانه.

شەهین : ا، (ز). ترازو، میزان.



شەیپوور : ا. شیپور.



شەیتان : ا. شیطان، دیو، اهریمن، ابلیس.

شەیتانپەرەس : افا. شیطان پرست.

شەیتانپێ‌کەنین : اولین جنابت نوجوان.

شەیتانۆکە : ا. ناخن شیطان، قالب آهکی حلزون.

شەیتانلەغاو : ا. مهار، مهاری، مهاری که به بینی خرس و میمون می انداختند و با آن آنها را به اطاعت وامی داشتند.

شەیتانی : امص. شیطانی، جنایت.

شەیتانی : ح مص. شیطانی، نافرمانی، شیطنت.

شەیدا : ص. شیدا.

شهین : م. شیهه کشیدن اسب.

شێ : ا. کرنگ، رنگی برای اسب.

شێ : ا. توان، توانایی، امکان.

شێ : ا. نم.

شیارۆك : ا. خیك، مشك.

شیاکە : ا. مدفوع گاو وحشم.

شیان : م. گنجیدن، جاشدن، ممکن شدن.

شیاندن : م، (ز). روانه کردن، راهی کردن.

شیاین : م، (ز). سقط شدن، تلف شدن حیوانات.

شیپان : ا. چهار چوب در و پنجره، قالب.

شیپك : ا. آستانه، زیر در.

شیپۆران : امص. دشمنی، خصومت، ستیزه، نزاع.

شێ پێو : امر. نم‌سنج.

شێت : ص. دیوانه، مجنون، سفیه.

شیتال : ص. ژنده، پاره، پاره پاره.

شیتان : ا، ص. زمین نرم، نەرمەزمین.

شیتانن : م. جیغ کشیدن، فریاد زدن با صدای زنانه.

شێت بوون : م. دیوانه شدن، مجنون بودن.

شێت خانه : امر. دارالمجانین.

شیتك : ا، (با). شال، چیزی که به پشت بسته می شود.

شێت گیر : ص مف. تحریك شده برای انجام کاری، شیر گیر.

شێتۆکه : ص. خل، نیم دیوانه، ابله، احمق، سفیه.

شێت و وێت : نک . شێت.

شیته : ا. جیغ، فریاد زنانه.

شێتی : ح مص. جنون، دیوانگی.

شێ تین : ص مر. ولرم، نیم گرم.

شێخ : ص، ا. مردپیر، بزرگ خانواده، مرد بزرگ، خواجه، عالم.

شێخانه : ا. نوعی رقص.

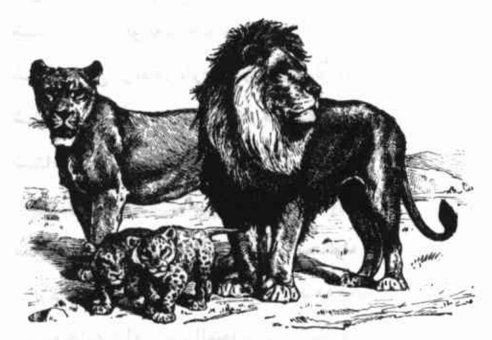
شیخر : ص، ا. کارد تیز، چاقوی تیز.

شێخەڵ : ا. دار و درختی‌که هرس شده و برای بلند شدن شاخه‌های آنرا بریده باشند.

شێخەڵ کردن : م. هرس کردن، شاخه‌های درخت را زدن.

شێ دار : ص فا. نمدار، مرطوب.

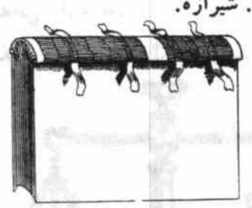
شێر : ا. شیر، حیوانی از راسته گوشتخواران تیره گربه سانان.



شیر : ا. شیر، مایع سفید رنگ که برای پرورش بچه در پستان حیوانات پستاندار تولید شود.

شیرا : ص فا. شیرا، شیرده.

شیرازه : ا. شیرازه.



شیراژ : ا. ماده پروتئین داری که از تەنشین شدن دوغ به دست می آورند.

شێرانه : ق، ص. شیرانه، مانند شیر، به کردار شیر.

شیربایی : ا. شیربها.

شیر برا : ص مر. برادر رضاعی.

شیر برنج : امر. شیر برنج.

شیر پازۆنك : امر. شیر پالا، شیر صاف کن، پارچه نازکی‌که‌برای جلو گیری از دخول مواد خارجی هنگام دوشیدن حیوان روی ظرف شیر اندازند.

شیر پاك : ص مر. آدم دست و دامن پاك.

شیر پاڵوو : نک . شیر پارزۆنك.

شیر پاڵێو : نک . شیر پارزۆنك.

شیرتین : ص مر. ولرم، نیم گرم، حرارتی برابر حرارت شیر تازه دوشیده.

شێر پەنجه : امر. سرطان.

شیرخشت : امر. شیرخشت.

شیرخواردن : م. شیر خوردن نوزاد.

شیرخوشك : ص مر. خواهر رضاعی.
شیرخەس : ص مر. حیوانی که در زمان شیرخوارگی اخته شده باشد.
شیردار : نک. شیرا.
شیردان : م. شیر دادن به بچه هنگام شیرخوارگی.
شێردڵ : ص مر. شیر دل، شجاع، نترس.
شێرکۆڵ : امر. چهار پهلو یا مکعب چوبی که زیر تیر ستون گذاشته می شود.
شێرکۆڵە : امر. بچه شیر.
شیر مایی : ا. کائوچو یا پلاستیك سفید یا عاج.
شیروا : نک. شیربایی.
شیروانی : ا. شیروانی.
شیره : ا. شیره، دوشاب.
شیره : ا. نهیب، نعره، فریاد، غرش.
شیرەت : ص. جنگی، شرآشوب، عصبانی.
شیرەت : ا، (ز). آموزگار، معلم، مربی، راهنما.
شیرەجۆ : ص مر، امر. جوشیر، دانه جو، که هنوز خشك نشده است.
شیرەخۆر : ص فا. شیرخوار، بچه شیر خور.
شێرەکی : ا. جل اسب.
شێرەماڵ : امر. ته مانده خرمن که پس از برداشت از جای آن با دست جمع می شود.
شیرەوا : نک. شیر برنج.
شێرەوان : ص مر. شیربان.
شیری : ص نسب. آنچه به شیر مانند است، رنگ شیری، بچه شیری.
شیرین : ص. شیرین، قشنگ، زیبا، ملیح، دوست داشتنی، خوب، مطبوع، دلپذیر.
شیرین جق : ص مر. مزه شیرین نامطلوب.
شیرین زبان : ص مر. شیرین زبان، خوش صحبت، خوش بیان.
شیرینی : ص نسب، ا. شیرینی.
شیرینیپەز : ص فا. شیرینی پز، قناد.
شیرینی خواردن : م. شیرینی خوردن، مراسمی پیش از عقد.
شیس : عدد. شصت، ٦٠.
شیش : ا. سیخ.
شیشه : ا. شیشه، آبگینه.
شیشه و دەسوور : وسیله اماله کردن، شیشه مخصوص تنقیه.
شیعه : ا. شیعه، شیعی.
شێف : ا. شخم.
شێف بڕین : م. شخم زدن.
شێفیار :افا. زارع، کسی که شخم میزند.
شێڤ : ا، (ز). شب، شام.
شیف دەست : امر. نوعی تله برای گرفتن کبك.
شێکر : ا. شکر.
شی کراوه : امف. پنبه یا پشم حلاجی شده، پنبه یا پشم زده.

شی کردنەوە : م. حلاجی کردن، زدن پشم و پنبه.
شیکه : ا، (ز). خوك یکساله.
شێل : پسوندی که به آخر اسم آید و آنرا فاعل سازد مانند: «لەقەشێل» لگدمال.
شیلافه : ا. شیردان.
شیلاڤ : ا. پس آب.
شیلان : ا. عناب.
شێلان : م. مالیدن، لگدمال کردن، با پا و به آرامی مالش دادن.
شێلاندن : نک . شێلان.
شێلانن : نک . شێلان.
شێڵانه : ا. زردآلو.
شێلاوگه : نک . شۆراوگه.
شیلاوگ : نک . شیلافه.
شێلای : (ه). شێلان.
شێلك : ا. شلیك، صدای تیر، صدای خنده.
شێلم : نک . شلغم.
شیلۆ : ص. آب گل آلود.
شیلوو : نک . شیلۆ.
شێمی : ا، (ز). توت سرخ، شاه‌توت.
شین : ا. رنگ آبی، سبز.
شین : ا. شیون، گریه.
شین : ص. نازیبا، زشت، اکبیری.
شین : م. رفتن، گذشتن، عبور کردن.
شین : ا. رد، اثر.
شێن : ص، (ز). زن زیبا، زیبا، قشنگ.
شیناهی : ا. سبزه، سبزی.
شینایی : نک . شیناهي.
شین بوون : م. سبز شدن، رشد کردن، بزرگ شدن نباتات.
شیندەبی : ا. بید مجنون.
شین کردن : م. شیون کردن، زاری کردن، گریستن.
شین کردن : م. رنگ کردن برنگ سبز یا آبی.
شینکه : ا. تفنگ سر پر.
شینکه : ص، ا. زمین ماسه‌ای سنگلاخ.
شینه : ا. نهال، پاجوش، قلمه.
شینەلێدان : م.قلمه زدن، نهال کاشتن.
شینەیی : ح مص. آهستگی، آرامی.
شینی : ح مص. عزاداری، پرسه، ماتم، سوگواری.
شینیل دار : ص فا. عزادار، ماتم زده، سوگوار.
شیو : دره، جوی، آب باره، چشمه سار.
شیو : ا. آش.
شێو : ا. شام، غذای شبانگاه.
شێواز : ا. شیوه، روش نوشتن.
شێوان : م. بهم زدن، در هم ریختن، قاطی کردن، آمیختن.
شێواندن : م،نک . شێوان.
شێوانن : م، نک . شێوان.
شێواو : امف. مغشوش، آشفته، بهم خورده، در هم ریخته.
شێو کردن : م. شام خوردن.
شێوه : ا. شیوه، راه، روش، قاعده،

قانون، طریقه، خوی، عادت، سبك.

شیّوه‌رد : ا. زمین شخم خورده.

شیّـوه‌ساز : افا. نقاش، تصویرگر، صورتگر.

شیّـوه کـردن : م. کـسـی را دوبـاره شناختن، کسی را بیاد آوردن.

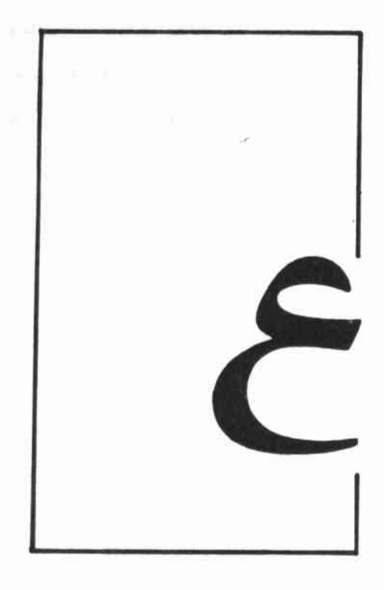
شیوه‌ن : ا. شیون، زاری، گریه، ناله، جیغ، ندبه.

شیویاگ : نک. شیّواو.

شیویان : م. منقلب شدن، بهم خوردن، آشفتن، در هم ریختن.

شیه و کردن : م. حلاجی کردن، زدن پنبه و پشم.

شیّهه : اص. شیهه.



ع : ع .

عابا : ا. عبا.

عاج : ا. عاج.

عارنان : م. از هر چیزی بهر دلیل دست برداشتن، از چیزی بد آمدن و از آن دست کشیدن.

عاجز : افا. عاجز، ناتوان، کم زور و توان.

عاجز : ص نسب. عصبانی، عصبی.

عاجز بوون : م. عاجز شدن، ناتوان شدن، درماندن، به ستوه آمدن.

عاجز بوون : م. عصبانی شدن، عصبی بودن.

عاجز کردن : م. عاجز کردن، به ستوه آوردن، درمانده کردن.

عاجز کردن : م. عصبانی کردن، خشمگین ساختن.

عادەت : ا. عادت، قاعده، رسم، یاسا، سنت.

عادەت دان : م. عادت دادن.

عادەت کردن : عادت کردن، معتاد شدن، خو گرفتن، آموخته شدن.

عار : ا. عار، عیب، ننگ، رسوایی.

عارەق : ا. عرق بدن.

عارەق : ا. عرق، الکل.

عارەق چن : ص فا. عرق چین، نوعی کلاه.

عارەق دەردان : م. عرق ریختن، غرق

عرق شدن از گرما یا شرمندگی.
عارق‌سووز : ص مف. عرق سوز، اندامی که در اثر عرق بدن سرخی و حمرت یافته است.
عاره‌ق کردن : م. بیرون آمدن عرق از بدن، خوی کردن.
عاره‌ق کردن : م. پرداختن پول و مال بدون رغبت.
عاره‌ق کرِدن : م. بیرون آمدن عرق از بدن در اثر شرمساری.
عاره‌ق کێشان : م. عرق کشیدن، درست کردن عرق از کشمش و مواد دیگر.
عاره‌ق گرتن : نک . عاره‌ق کێشان.
عاره‌ق گیر : ص فا. کسی که عرق می کشد، پارچه یا زیرپیراهنی که عرق را می گیرد.
عاریه‌تی : ص نسب. عاریتی، موقتی، آنچه به عاریت ستانند.
عازه‌ب : ص. عزب، مرد یا زن مجرد.
عازه‌به : ا. جوش جوانی، جوشهای صورت.
عازه‌و : نک . عازه‌ب.
عاسا : ا. عصا، چوبدستی، چوبدست.
عاست : ا. جا، مکان، محل.
عاسته‌م : ص. آهسته، آرام، کند، بی صدا، بطئی، ساکت.
عاسمان : ا. آسمان.
عاشق : افا. عاشق.
عاشوورا : روز دهم ماه محرم.
عاقبه‌ت : ا. عاقبت، پایان هر چیز، انجام، نتیجه.
عاقڵ : ص، افا. عاقل، خردمند، هشیار، زیرك.
عاقیبه‌ت : نک . عاقبت.
عاقیبه‌ت به خه‌یر : ص فا. عاقبت بخیر.
عاقیبه‌ت ئه‌نیش : ص فا. عاقبت اندیش.
عال : ص. عال، عالی، خوب، نیکو، مناسب.
عالوسال : ص. آهسته کار، کسی که به کندی کار می کند.
عاڵف : ا. علف، خوراك دام.
عاڵف جارِ : ا. علف جار.
عالم : افا. عالم، دانشمند، دانا.
عاڵه‌م : ا. عالم، جهان، کیهان، دنیا.
عام : افا. عام، تمام، همگان، همه را در بر گیرنده.
عامباز بوون : م. دچار شدن، مبتلا شدن، درگیر شدن، یخه به یخه شدن.
عان : ا. موقع، زمان، آن وقت، هنگام.
عایدی : ص نسب. عایدی، درآمد روزانه.
عایله : ا. عایله، زن و فرزند مرد.
عایله‌مه‌ن : ص. عایله‌مند، کسی که فرزندان زیاد دارد.
عاینه‌ك : امصغ. عینك.
عبادت : امص. پرستش، عبادت.
عدد : شماره، عدد، شمار.
عزرائیل : عزرائیل.
عشق : امص. عشق، دوستی مفرط، محبت.

عشقبازی : ح مصـ. عشقبازی.
عشوه : ا. کرشمه، ناز، غمزه.
عفریت : عفریت، دیو، اهریمن، غول.
علم : امصـ. علم، معرفت، دانش.
علەت : ا. علت، دلیل، بهانه، ناخوشی، سستی، آفت، آسیب، قاعدگی زنان.
عوبوور کردن : م. عبور کردن، گذشتن، گذر کردن، رفتن، آمدن.
عوورزه : ا. عرضه، قابلیت، لیاقت، توانایی، نیرو.
عوزر : امصـ. عذر، معذرت، پوزش، بهانه، دلیل.
عوزر خواستن : م. عذر خواستن، پوزش خواستن، معذرت خواستن.
عوزر هاوردن : م. عذر آوردن، بهانه برای معذرت خواستن.
عوزور : نک . عوزر.
عولق : حال بهم خوردگی، حالت بالا آوردن، شروع استفراغ.
عومارەت : ا. عمارت، بنای مجلل، ساختمان.
عومده : عمده، مهم، برجسته.
عومر : ا. عمر، سن، سال، طول زندگانی جاندار.
عومر کردن : م. عمر کردن، سال گذراندن.
عومق : امصـ. عمق، ژرفا، گودی.
عوموم : عموم، جمهور، همگی.
عوموومی : ص نسب. عمومی، همگانی.
عوهده : ا. عهده، کفالت، ذمه، پیمان.
عوهدەدار : ص فا. عهده‌دار، مسئول، مدیر.
عەبا : ا. عبا.
عەبری : ا، (ز). لچك، روسری زنان.
عەبەس : ص. عبث، کار بیهوده.
عەبەنووس : ا. آبنوس.
عەتار : ص. عطار.
عەتاری : ص نسب، ا. عطاری، عطارخانه.
عەتر : ا. عطر.
عەجەب : امصـ. عجب، تعجب، شگفتی.
عەتفك : ا، (ز). قسمتی از یك خوشه انگور.
عەجەم : ا. عجم، فارس.
عەجەله : امصـ. عجله، تعجیل، تندی.
عەجەله کردن : م. عجله کردن، شتاب کردن، تعجیل کردن.
عەجەنه : ا. اجنه، شیاطین.
عەجیب : ص. عجیب، شگفت‌آور، غریب.
عەجیب و غەریب : عجیب و غریب، شگفت‌آور.
عەداب : ا. ترشحات زخم، چرك و خون جراحت.
عەدالەت : امصـ. عدالت، دادگری.
عەدەب : ا. ادب، تربیت.
عەدەبخانه : ا. ادبخانه، مستراح، کنار آب.
عەرابه : ا. عرابه، ارابه، گاری.
عەربەده : امصـ. عربده، فریاد.

عەڕابە

عەربەدە کێشان : م. عربده کشیدن، فریاد زدن.
عەرز : امصـ. عرض، اظهار، بیان کوچکتر نسبت به بزرگتر.
عەرز : عرض، پهنا، پهنی.
عەرزێل : ا. کپر کوچك.
عەڕعەڕ : ا. درخت عرعر.
عەڕعەڕ : اصـ. صدای الاغ، عرعر.
عەرن : م، (ز). عصبانی شدن، تند شدن، از کوره در رفتن.
عەرەب : عرب.
عەرەبی : ص نسب. عربی.
عەرووسەك : امصغ. عروسك.
عەرەق : نک . عرمق.
عەرەقچن : نک . عارمق چن.
عەرەق دەردان : م. عارمق دەردان.
عەرەق ڕژاندن : نک . عارمق دەردان.
عەرەق کردن : نک . عارمق کردن.
عەرەق گرتن : نک . عرمق کێشان.
عەزا : ا. عزا، سوگ، ماتم.
عەزابار : ص فا. عزابار، عزادار، سوگوار.
عەزادار : نک . عەزابار.
عەزا گرتن : م. عزا گرفتن، ماتم گرفتن، سوگوار شدن.
عەزاو : امصـ، ا. عذاب، شکنجه، عقوبت، صدمه، رنج، الم.
عەرزەت : ا. ترس، بیم، خوف، هراس.
عەزرەت : ا. آرزو، امید.
عەزرەتی : ق. آرزومندانه، مشتاقانه، خواهان.
عەزم : امصـ. عزم، قصد، تصمیم.
عەزیز : ص. عزیز، گرامی، محبوب، ارجمند.
عەزیزی : ا. پیراهن شب، پیراهن خواب.
عەسر : ا. زمان، روزگار، دوره، عصر، بعدازظهر.
عەسرانە : ا. عصرانه.
عەسرین : م، (ز). لج کردن بچه، گریه خفگی مانند بچه.
عەسکەری : ا. نوعی انگور، عسگری.
عەسەبانی : ص نسب. عصبانی، خشمگین.
عەسەبانی بوون : م عصبانی شدن، خشمگین شدن، از کوره به در رفتن.
عەسەبانی کردن : م. عصبانی کردن، خشمگین کردن، از کوره بدر بردن.

عەسەلا : چادر و همه منضمات آن.

عەشامات : انبوه جمعیت، جمعیت زیاد.

عەشرەفی : ا. اشرفی، سکه طلایی که سابق در ایران رواج داشت.

عەفارە : ا، (ز). ته خرمن، آنچه پس از برداشت خرمن در زمین می ماند. میوهٔ ماندهٔ بر درخت به دلیل خرابی.

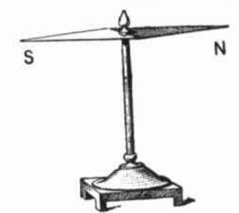
عەفووبووگ : امف. عفو شده، معفو، مرحوم، آمرزیده.

عەفوو کردن : م. عفو کردن، بخشیدن، بخشودن، آمرزیدن.

عەڤارە : ص، (ز). آواره، دربدر، خانه بدوش، خانه خراب.

عەڤدال : ص. سرگردان، آواره، درویش، بی خان و مان.

عەقرەبە : ا. عقربه.



عەقڵ : عقل، هوش، ذکاوت.

عەقیدە : ا. عقیده، ایمان.

عەکاس : ص، ا. عکاس.

عەکاسی : ح مص. عکاسی.

عەکس : ا. عکس، تصویر.

عەکس خستن : م. عکس انداختن، عکس گرفتن.

عەکس گرتن : نک . عەکس خستن.

عەکس هەڵگرتن : نک . عەکس خستن.

عەلاج : امص. علاج، مداوای بیمار.

عەلاج کردن : م. معالجه کردن، مداوا کردن.

عەلاحەدە : علیحده، جداگانه، قطعه قطعه.

عەلاف : ص. علاف.

عەلاقە : امص. دوستی، علاقه، بستگی، ارتباط.

عەلاقەبەند : ص فا. علاقبند، علاقه‌بند.

عەڵامەت : ا. علامت، نشان، نشانی، داغ.

عەلاوە : امص. علاوه، اضافی، افزونی.

عەلبەکی : ا، (ز). ظرف مسین ته‌دار.

عەلتۆش : ا، ص، (ز). کار بی ثمر، کار بی اثر.

عەلووجەلوو : الواط، هرزه‌ها.

عەڵەم : ا. عَلَم، پرچم، بیرق، بیدق.

عەڵەم : ا. نشانی، نشان، محل تقسیم آب.

عەڵەمدار : ص فا. علمدار، پرچمدار، بیدقدار.

عەڵەم کردن : علم کردن، برپا داشتن، برپا کردن، درست کردن.

عەلەنی : ص نسب. علنی، آشکار، هویدا.

عەلیشیش : ا. بوقلمون.

عەلێق : ا. علیق، خوراك دام.

عەلیل : ص. علیل، بیمار، مفلوج.

عەمار : ا. انبار.

عەماراو : آب انبار، مخزن آب.

عەمارەت : عمارت، ساختمان، بنا.

عەمار کردن : م. انبار کردن، انباشتن،

جمع کردن.
عەمارەپۆ : ص. پوسیده در انبار، غلاتی که به دلیل ماندن در انبار پوسیده‌اند.
عەمبار : نک. عەمار.
عەمامە : عمامه، دستار.
عەمدەن : ق. عمداً، از قصد، به اختیار.
عەمر : ا. امر، فرمان، دستور.
عەمر کردن : م. امر کردن، فرمان دادن، دستور دادن.
عەممە : ا. انبه.



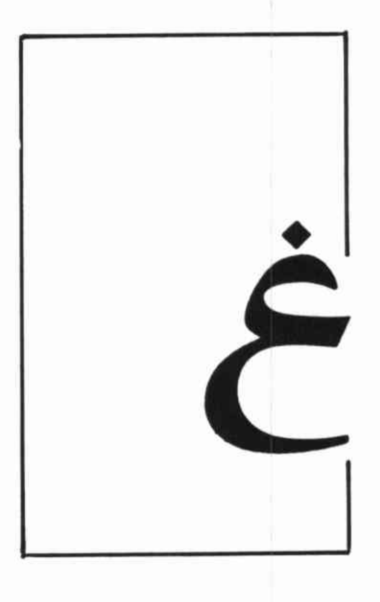
عەمەڵ : ا. عمل، فعل، کار.
عەمەڵ کردن : م. عمل کردن، انجام دادن، دفع کردن، رفتار کردن.
عەمەڵە : ص، ا. عمله، کارگر، فعله.
عەمەڵ هاتن : م. عمل آمدن، آماده شدن، قوام آمدن، ورآمدن خمیر.
عەمەڵ هاوردن : م. عمل آوردن، بزرگ کردن، مواظبت کردن.
عەناب : ا. عناب.
عەنان : ا. عنان، لگام، افسار، دهانه، زمام، لجام.

عەنتەر : ا. عنتر.



عەنتیکە : ص. آنتیك.
عەننە : ا، (ه). کون، مقعد.
عەوام : ا. عوام.
عەوداڵ : نک. عەڤداڵ.
عەوە : ا. عهده، ذمه، کفالت.
عەوە : اصـ. عوعو، صدای سگ.
عەوەز : ا. عوض.
عەوەز بوون : م. عوض شدن، عوض بودن.
عەوەدار : ص فا. عهده‌دار، مسؤول.
عەوەز دان : م. عوض دادن، پاداش دادن، اجرت دادن، مزد دادن.
عەوەز سەنن : م. عوض گرفتن.
عەهد : ا. عهد، پیمان، شرط.
عەهد : ا. ایام، زمان، عهد، دوران، دوره.
عەهد کردن : م. عهد کردن، شرط بستن، پیمان بستن، عهد بستن.
عەهد و زەمان : عهد و زمان، زمان، زمانه، دوران.
عەیار : عیار، کیل، پیمانه، اندازه.
عەیار : ص. عیّار، محیل، تردست.

عەیار : ا، (ز). پوست بز و گوسفند.
عەیار شیرك : (ز). مشك.
عەیارە : نک . عیار، کیل، پیمانە.
عەیاڵ : زن و فرزندان، عیال.
عەیاڵوار : ص. عیالوار.
عەیب : ا. عیب، نقص، نقصان.
عەیبدار : ص مف. معیوب،عیبدار، ناقص.
عەید : ا، (ز). جشن، عید.
عەیدی : ص نسب، (ز). عیدی.
عەیرەتی : نک . عاریەتی.
عەیش : ا. عیش، خوشی، خرمی، شادکامی، خوشگذرانی.
عەین : ص. مانند، مثل.
عەینەك : ص نسب. عینك.
عەینەکی : ص نسب. عینکی.
عیزا : نک . عەوز.
عیسك : ا، (با). سکسکە.
عێل : ا. ایل، طایفە، قبیلە.
عیلالەت : جمع، گروە زیادی از مردم کە یك جا جمع شدەاند برای انجام کاری.
عیلجاری : نک . عیلالەت.
عیسان : ا. انسان، آدم، بشر.
عیوارش : ا، (ز). گردباد.



غ : غ.

غائین : م. سست شدن و بیحال شدن از گرما و سرما.

غار : ا. چهار نعل.

غار : ا. غار، کنده در کوه یا زیرزمین، مغازه، مغار.

غار کردن : م. چهار نعل کردن، اسب را به چهار نعل بردن، تاخت کردن.

غارەت : ا. غارت، چپاول، تاراج.

غارت کردن : م. غارت کردن، چپاول کردن، تاراج کردن.

غارەتگەر : ص فا. غارتگر، چپاول گر.

غالب : افا. غالب، چیره، قاهر، پیروز.

غالیگا : ا. تهیگاه، پهلو.

غایب : افا. غایب، پنهان، مخفی، ناپدید، پوشیده.

غاییانه : ق. غاییانه، پشت سر.

غەفڵەت : امص. غفلت، فراموشی، نادانی، نسیان.

غەفڵەت کردن : م. غفلت کردن، فراموش کردن.

غوباب: ص. سرحال، چاق، سر کیف، به دماغ.

غوبار : ا. غبار، گرد، خاك نرم.

غوده : ا. غده، تومور.

غور بەت : امص. غربت، غریبی، دوری از موطن.

غورووب : ا. غروب، مغرب.

غورووب كردن : م. غروب كردن، نشستن آفتاب.

غوسڵ : امصـ. غسل.

غوڵوو : اصـ. غلغله، هياهو، هنگامه، آشوب.

غولغوله : نك . غوڵوو

غونچه : ا. غنچه.

غەب غەب : ا. غبغب.

غەرامەت : ا. غرامت.

غەرامەفون : ا. گرامافون.

غەرق : ص. غرق، غرق شونده، مغروق، غرقه.

غەرق بوون : م. غرق شدن، غرقه شدن.

غەرەز : ا. نظر، غرض، كينه.

غەريب : ص. غريب، دور از وطن، عجيب، نادر.

غەريب گەز : ص فا، ا. غريب گز، نوعى كنه كه عامل تب راجعه مى باشد.

غەزا : ا. غذا، خوراك، خوردنى.

غەزا خواردن : م. غذا خوردن، خوردن، طعام خوردن، طعام.

غەزا دان : م. غذا دادن، خوراك دادن.

غەزرين : م. قهر كردن و حرف نزدن كسى با كسى.

غەز و بەز : ا. چربى ، گوشت بسيار چرب.

غەزەب : ا. غضب، خشم، قهر.

غەزەبناك : ص. خشمگين، غضبناك، خشمناك.

غەزەته : ا. روزنامه.

غەزەڵ : ا. غزل.

غەزنه : ا. خزانه، گنجينه.

غەزنه كردن : م. خزانه كردن، جمع آوردن و در يك جا ريختن.

غەزەو : نك . غەزەب.

غەزەو كردن : م. غضب كردن، خشم گرفتن، خشمگين شدن.

غەزێنه : ا. خزانه حمام.

غەزێنه كردن : م. خزانه كردن، چرك كردن زخم از زير.

غەش كردن : م. غش كردن، بيهوش شدن، از حال رفتن، بيحال شدن.

غەشى : امصـ، ص نسـ. بيهوشى، بيخودى، كسى كه غش كند.

غەڵدبى : ا. توله شكارى، توله سگ.

غەڵەت : ص، ا. غلط،نادرست، اشتباه.

غەليز : ص. غليظ، پرمايه.

غەمزه : ا. غمزه، ناز، عشوه.

غەنيمەت : ا. غنيمت.

غەواره : ص. غريب، بيگانه، خارجى، اجنبى، ناآشنا، ناشناس.

غەور : ا. چرك و خون جراحت.

غەور بوون : م. غلتيدن، برو در افتادن، غرقه شدن.

غەوغا : نك . غوڵوو.

غەوغەو : ا، (ز). ميانه خواب و بيدارى.

غەيب : ص. غيب، ناپيدا، غايب، مخفى.

غەيب بوون : م. غيب شدن، غايب

شدن، ناپدید شدن، مخفی شدن.
غەیبەت : امص. غیبت، پشت سر گویی.
غەیبەت کردن : م. غیبت کردن، حاضر نشدن، مخفی شدن، پشت سر کسی بد گویی کردن.
غەیر : نک . غەوارە.
غەیر : بغیر از، بجز، باستثنای.
غەیرەت : امص. غیرت، حمیت.
غەیز : ا. غیظ، خشم، غضب.
غەیز کردن : غیظ کردن، خشم گرفتن، غضب کردن، قهر کردن.



ف : ف.

فابریق : ا. کارخانه، فابریك.

فاتنك : ا. قمری، پرنده‌ای از راسته کبوتران.



فاته‌بۆره : ا. نوعی خربزه.

فاحشه : ص. فاحشه، زن زناکار، روسپی، جنده.

فارزك : ص. آدم بخور بخواب، آدم خوشگذران، سورچران.

فارس : ا. فارسی زبان، فارس.

فارسۆنی : ا. فاستونی.

فارغ : افا، ص. فارغ، خلاص شده، نجات یافته، دست از کار کشیده، بی خبر، مستغنی، بی نیاز، زاییده، بیکار.

فارن : م، (با). خوردن.

فازڵاو : ا. فاضل آب.

فاسد : ص. فاسد، تباه، خراب، گندیده، گمراه.

فاسده و بوون : م. فاسد شدن،

گندیدن، خراب شدن.
فاسق : افا. فاسق.
فاسڵە : ا. فاصله، مسافت.
فاسۆنی : ا. فاستونی.
فاش : افا، ق. فاش، آشکار.
فافۆن : ا. روی، فلز روی.
فاق : ا. چاك، فاق.
فاق : ص. گشاد، باز.
فاق دان : م. شکاف دادن، چاك زدن.
فاك، با «فیك» به معنای حیله و تزویر و راه‌یابی و غیره می باشد.
فاڵ : ص. فحل، ماده طالب جفتگیری.
فاڵ : ا، فال، شگون، پیش گویی.
فالا : ص، (ز). خالی، تهی.
فاڵچی : ص فا. فالگیر، طالع بین، فالگو.
فاڵ گرتن : م. جفت گیری کردن حیوانات، تمایل پیدا کردن حیوانات به جفتگیری.
فاڵ گرتنەوە : م. فال گرفتن، طالع دیدن.
فاڵ گیر : نک . فالچی.
فاڵۆزە : ا. پالوده، فالوده.
فاڵە : ا، افا. کارگر، عمله، فعله.
فاڵ هاتن : م. فحل شدن حیوانات.
فام : امص. فهم، دریافت، درك.
فام : فام، گون، بام.
فامای : م، (ه). فهمیدن، درك کردن، دریافتن، دانستن.
فامیده : افا. فهمیده، با اطلاع، عالم، دانا، باخبر، مطلع، آگاه.
فامین : نک . فامای.
فانۆس : ا. فانوس، چراغ.
فانۆسقە : ا. فانسقه.
فایە : ا. فایده، منفعت، سود، بهره، نفع.
فایە بردن : م. فایده بردن، نفع بردن، سود بردن، فایده کردن.
فایەدان : م. فایده دادن، سود دادن، نفع رساندن، منفعت رساندن.
فت بوون : م. خارج شدن از بازی، بیرون شدن از بازی.
فتراق : م، (ز). دیدن، رؤیت کردن، مشاهده کردن.
فترك : ا، (ز). قارچ.



فتروونە : ا. عامل لقاح و گشنیدن.
فترە : ا. فطریه.
فت کردن : م. خارج کردن یکی از بازیکنان، محروم ساختن از بازی.
فتنە : ص، افا. فتنه، آشوب، فتنه گر.
فت و فراوان : ص. فتح و فراوان، زیاد و فراوان.
فتیڵە : ا. فتیله.
فجووز کردن : م. رفتن بدون بر گشت.
فجووق کردن : م. پریدن کبك به طور ناگهانی.

فانۆس

فرِ : ا. فر، نوعی اجاق.
فرِ : ا. فر، تاب و شکن مو.
فرِ : ا. جرعه.
فرِ : صدای گرفتن بینی.
فراژی : امص. رشد، نمو، بالش.
فراڤین : اَ (ز). ناهار، غذای نیمروز.
فرِان : امص. بسرعت گذشتن، به تندی کاری را انجام «دادن»، با عجله رفت و آمد «کردن».
فرِاندن : م. قاپیدن و بدر بردن، در بردن، به سرعت از میانه میدان در کردن.


فرچه

فرِانن : نک . فرِاندن.
فراوان : ص، ق. فراوان، بسیار، کثیر، به حد وفور.
فراوانی : ح مصـ. بسیاری، کثرت، وفور، فراوانی.
فراوین : (با)، نک . فراڤین.
فرِای : م، (ه). پرواز کردن، پریدن، به سرعت گذشتن.
فرتاندن : م. بیرون انداختن. سرّی را به زبان آوردن، بند را به آب دادن.
فرتانن : نک . فرتاندن.
فرتك : ا، (ز). منخره، سوراخ بینی.
فرتك : ا. عُق، حالت استفراغ، قی.
فرتوونەك : ا. انقلاب دریا، طوفان، طوفان دریایی.
فرته : ا. حرکت تند.
فرته : صدای چراغ فتیله در باد.
فرته کردن : م. به سرعت گذشتن،به تندی گذشتن، دویدن.
فرچك : ا. مایه، مایه پنیر، مایه پنیری که از شکم نشخوارکنندگان گرفته می شود.
فرچه : ا، (ز). فرچه، قلم مو.
فرچیل : ص. نیم پز، نیم پخته، نپخته.
فرِدای : م، (ه). پراندن، پرت کردن، دور انداختن.
فرز : ص. فرز، چابك، چالاك، تند.
فرژین : ا، (ز). عطسه و فر اسب و الاغ و استر.
فرس : ا. وجین، علف هرز.
فرساده : امف. فرستاده، سفیر، ایلچی، رسول، پیامبر، قاصد.
فرستاده : نک . فرساده.
فرسك : نک . فرچك.
فرسەت : ا. فرصت، پا، امکان، وقت مناسب.
فرسەت پەیا کردن : م. فرصت یافتن، امکان پیدا کردن.
فرسەت هاوردن : م. فرصت پیدا کردن، فرصت یافتن، امکان پیدا کردن.
فرسەق : ا. فرسخ، فرسنگ.
فرسەنگ : نک . فرسەق.
فرشته : ا. فرشته، ملایکه، ملك.
فرشك : ا. مایه، پنیر مایه.
فرشه : نک . فرچه.
فرِفات : ص، (ز). ژنده، پاره، پارچه و لباس کهنه پاره.
فرِفرِووك : ا. فرفره.

فڕفڕه : ا. فرفره.
فرفینگ : ا. سرماخوردگی، زکام.
فڕکان : امص، ا. سرعت، تندی، عجله، شتاب، باعجله.
فرك بوون : م، (ز). زاییدن مادیان.
فڕکرن : م، (ز). مك زدن، جرعه جرعه نوشیدن.
فڕکه : نک . فڕکان.
فڕگه : ا. فرودگاه.
فرمان : ا. فرمان، امر، دستور، کار.
فرمان دان : م. فرمان دادن، امر کردن، دستور دادن، کاری به کسی واگذاشتن.
فرمان کردن : م. کار کردن.
فرماوای : م، (ز). فرمودن، گفتن.
فرن : ا. فر، کوره نانوایی.
فرنجی : ا. فرجی، لباس نمدی، نمد دوش.
فڕنده : افا. بالدار، پرنده، طایر.
فڕنی : ا. فرنی، غذایی از شیر و نشاسته و شکر.
فرۆتن : م. فروختن.
فرۆش : ا. فروش.
فرۆش : افا. پسوندی برای ساختن فاعل به معنای فروشنده مانند: «گۆروا فرۆش» یعنی جوراب فروش.
فرۆشتن : نک . فرۆتن.
فڕۆکه : ا. طیاره، بالدار، هواپیما.
فڕۆکه خانه : ا. فرودگاه.
فڕووج : ا. مرغ جوان، جوجه یکساله.
فڕووجاو : ا. آب جوجه.
فرووزوو : ا. وجین، علف هرز.
فڕ و فێڵ : ا. حیله، تزویر، ریا، حقه، دغل.
فڕه : صدای بال پرنده.
فره : ص. زیاد، بسیار، فراوان.
فرەخوەر : ص. بسیار خور، شکمو، پرخور، شکمباره.
فڕەدان : م. پرت کردن، دورانداختن.
فرەدان : نک . فرەزان.
فره ڕێس : ص. پرگو، پرچانه، پرحرف.
فرەز : ا. قدیفه.
فرەزان : ص. بسیاردان، فرزانه، عاقل، فضول، دانشمند.
فره گەڕ : ص فا. هرزه گرد.
فرەوەر : (ه)، نک . فرەخوەر.
فرەیی : نک . فراوانی.
فریا : ا. فریاد، فغان، بانگ.
فریاڕەس : ص فا. فریادرس، مددکار، دستگیر، دادگر، دادرس.
فریاکەفتن : م. به فریاد کسی رسیدن.
فریاکەوتن : نک . فریاکەفتن.
فریاکێشان : م. فریاد کشیدن، فریاد کردن، بانگ زدن، فریاد برآوردن.
فریاگه یشتن : نک . فریاکەفتن.
فریب : ا. فریب، مکر، حیله، خدعه.
فڕێزه : ا. زراعتی که درو شده باشد.
فریشته : ا. فرشته، ملك، پری.
فریشك : ا، (ز). مایه، مایه پنیر.
فریب دان : م. فریب دادن، گول زدن.

فریو : نک . فریب.

فریو باز : ص فا. فریب باز، کسی که مردم را فریب می دهد، فریب ساز، حیله گر، مکار.

فریو خواردن : م. فریب خوردن، گول خوردن.

فریو دان : م. فریب دادن، گول زدن، فریفتن.

فریویاگ : امف. فریب خورده، فریفته، گول خورده، مغبون.

فز : ا. حرکت کوچك، صدای کوچك، اظهارنظر مختصر.

فزدووك : ا. جوش جوانی، جوش صورت.

فزوول : ص. فضول.

فزوولی : ح مص، ص نسب. فضولی.

فزه : نک . فز.

فس : ا. چس.

فس فس کردن : م. فس فس کردن.

فستوّق : ص، (ز). کسی که زیاد این طرف و آن طرف می رود و در خانه نمی ماند، ولگرد، هرزه گرد.

فس دان : م. تمکین مرغ به خروس، تمکین کردن، تسلیم شدن.

فس فس پالّه وان : ص. پهلوان پنبه.

فسقل : فسقلی، کوچك و ناچیز، ریز و خرد.

فسکین : م، (ز). پالغزیدن، سرخوردن.

فسن : ص. چسو، بوگندو، کم کار.

فسنجان : ا. فسنجان.


فشه‌نگ

فسین : م. چسیدن، بوی بد کردن.

فش : نک . فس.

فش : ص. سست، پرحجم، سست.

فشار : ا. فشار.

فشارئینان : م. فشار آوردن، فشردن.

فشار دان : م. فشار دادن، فشردن.

فشار هاوردن : م. فشار آوردن، فشردن، تنگ گرفتن.

فش بوون : م. بدون تغییر وزن تغییر حجم یافتن مانند پنبه که زده شود، سست بودن، پرحجم بودن.

فش فش : اص. فشفش، صدای مار.

فشفشه : ا. فشفشه.

فش کردن : م. حجم دادن به چیزی مانند زدن پنبه، چتر کردن پرندگان چتری.

فشه : اص. صدای زبان مار.

فشه کردن : م. حرکت کردن به تندی همراه با صدا مانند حرکت مار.

فشه‌لّ : ص. سست، پرحجم و کم وزن.

فشه‌نگ : ا. فشنگ.

فکر : ا. فکر، اندیشه.

فکره‌و کردن : م. فکر کردن، اندیشیدن.

فکری : ص نسب. فکری.

فکله : ا. گودی پشت گردن، پیشانی.

فل : ص. شل، سست، تنبل.

فلاّن : فلان، بهمان.

فلاّن و بیّفان : (ز). فلان و بهمان، فلان و بیسار.

فلان و فیسار : نک . فلان و بهمان.

فلّته : اصـ. صدای دهان هنگام خوردن و گفتگو.

فلّچه : ا. فرچه.

فلّچه : نک . فلّته.

فلز : ا. فلز.

فلس : ا. فلس.

فلفل : ا، (ز). فلفل، گیاهی از تیره کبابه‌ها.

فلّقه : اصـ. چلپ، صدای چلپ.

فلّوفا : ا. آرزو، خواسته، یاد، خواهش.

فلووت : ا. فلوت.

فلووس : ا. فلوس، درختی از تیره سبزی آساها به ارتفاع ۱۰ـ ۱۵ متر.



فله‌قانن : م. له کردن، له کردن با دست.

فله‌قیاگ : ص مف. له شده، لهیده.

فله‌قیان : م. له شدن.

فلیته : ص. آدم سرسری.

فلیّقاندنه‌وه : م. له کردن، پهن کردن، با دست مالیدن.

فلیّقانن : نک . فلیّقاندنه‌وه.

فلیّفیانه‌وه : له شدن، پامال شدن.

فلیّقاو : نک . فله‌قیاگ.

فلیّقیاگ : نک . فله‌قیاگ.

فلیّقیان : نک . فلیّقیانه‌وه.

فلین : م. جمع شدن، خشك شدن و جمع شدن، جمع و جور شدن.

فم کردن : م. فین کردن.

فن : ا، (ز). فین.

فنجان : ا. فنجان.



فنجان

فند : ا. موم، کبریت، شمع.

فندانك : ا. شمعدان.

فندق : ا. فندق، درختی از تیره پیاله داران و از دسته فندقها.



فندك : نک . فند.

فنده‌ق : ا، (ز). فتق.

فنق : نک . فندق.

فنقچه : ا. جوانه تازه بیرون زده درخت.

فوّتك : ا. سرپوش، لچك، پارچه‌ای که زنان به سر بندند، روسری.

فوّته : ا. لُنگ، فوته.

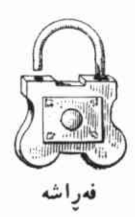
فوّدلّ : ص. زیبا، قشنگ، دلپسند.

فورتان : م، (ز). گزافه گفتن، خود را بالا گفتن، بخود نازیدن.

فورت : امصـ. نازش، تفاخر.

فورته‌ك : ص. آدمی که بخود نازد،

متفاخر.
فۆقل : ص. آدم منظم و مرتب.
فۆڵا : ا. فولاد، پولاد.
فوو : اصـ. فوت، دم، صدای بیرون آمدن نفس از میان لبان جمع شده.
فوواره : ا. فواره.
فووتوو : ا. پیمان، عهد، نذر.
فوودان : م. فوت کردن به چیزی، باد کردن چیزی با دهان.
فوورهه : ا. آبشار کوچك، آبریز کوچك، آبریز.
فوو کردن : م. فوت کردن، باد کردن، هو کردن، دمیدن.
فووگرە : ا. آتش را برای افروختن و گرفتن «دمیدن»، فوت.
فوولەدۆنە کردن : م. نهراسیدن از گناه، نترسیدن از خطا و خطا کاری.
فو و نکاهی : ح مصـ. خنکی، سردی مطبوع.
فەتارەت : ح مصـ. نابودی، از میان «رفتن»، فنا، نیستی.
فەتیر : ص، ا. خمیر فطیر.
فەتیره : ا. نان فطیر.
فەحش : ا. فحش، دشنام، ناسزا.
فەخفوری : ا. ظرف چینی.
فەدا : ص، ح مصـ. فدا، قربانی.
فەدابوون : م. فدا شدن، قربانی شدن.
فەدایی : ص نسب. فدایی.
فەدی : ا. شرم، حیا.
فەڕ : ا. فر، شکوه، جلال.


فەڕاشه

فەڕ : ا. نفع، سود، فایده.
فەڕ : ا. برکت.
فەراخ : ص. فراخ، گشاد، وسیع، باز، پهناور، گسترده.
فەرا خوەر : ص. فراخور، مناسب، شایسته، لایق، سزاوار، متناسب.
فەرار : امصـ. فرار، گریز.
فەرار کردن : م. فرار کردن، گریختن، دررفتن.
فەراری : ص نسب. فراری، گریزان.
فەڕاش : ص. فراش.
فەڕاشه : ا. قفل.
فەڕاشین : ا، (با). قرارگاه تابستانی، چادر تابستانی.
فەراغەت : امصـ. فراغت، آسایش، استراحت، آسودگی، آرامش، فراغ.
فەرامۆش : ص، ا. فراموش، از یاد «رفتن»، از خاطر محو «شدن»، از یاد رفته، فراموش شده.
فەرامۆش بوون : م. فراموش شدن، از خاطر رفتن، از یاد رفتن.
فەرامۆش کار : ص فا. فراموشکار، کم حافظه.
فەرامۆش کردن : م. فراموش کردن، از یاد بردن، از خاطره محو کردن.
فەراموشی : ح مصـ. فراموشی، نسیان، از یاد رفتگی.
فەراهەم : ص. فراهم، آماده، مهیا، حاضر.
فەراهەم کردن : م. فراهم کردن،

جمع کردن، سرهم کردن.

فەراهەم هاتن : م. فراهم آمدن، آماده شدن، حاضر شدن.

فەراهەم هاوردن : م. راه انداختن، فراهم آوردن، جمع آوردن.

فەراەم هێنان : نک . فەراهەم هاوردن.

فەرتووت : ص. فرتوت، پوسیده، فرسوده، پیر و ناتوان.

فەرتەنە : ا. آشوب، غوغا، ناامنی.

فەرخی : ا. انگور فرخی (فخری)، نوعی انگور.

فەرد : ص، ق. فرد، تنها، یك، واحد، یگانه، بی همتا، بی نظیر، نفر.

فەرد : عدل، ورق.

فەرد : ورق کاغذ.

فەردار : ص فا. مفید، باشکوه.

فەردە : ا. یك لنگه بار.

فەردەش : پیمانه «کردن» غلات با سرند یا هر چیز دیگر .

فەرز : ا. فرض، واجب.

فەرزانە : ص. فرزانه، دانشمند، حکیم.

فەرز کردن : م. فرض کردن، واجب کردن.

فەرزەن : ا. فرزند، اولاد، زاده، ولد.

فەرژاندن : م. دریدن، پاره کردن، قطع کردن.

فەرژین : نک . فەرژاندن.

فەرسووده : امف. فرسوده، ساییده، کهنه، پوسیده، کاسته، کم کرده.

فەرش : ا. فرش.

فەرشه : ا. میز پهن کردن نان.

فەرع : ا. فرع، شاخه، سود پول، ربح.

فەرفووت : نک . فەرتووت.

فەرق : امص. جدایی، فرق، تفاوت، امتیاز، تمیز.

فەرقان : ا. گریه شدید، حالت خفقان پس از گریه، خفقان.

فەرکاندن : م. رونویس کردن، کپیه کردن.

فەرکەم : ا. صرع.

فەرگێران : م. برگرداندن، پشت و روکردن لباس.

فەرمان : نک . فرمان، امر، دستور.

فەرمان بردن : م. فرمان بردن، اجرای امر کردن، اطاعت کردن، گردن نهادن.

فەرمان بەردار : ص فا. فرمانبردار، مطیع، تابع، منقاد.

فەرماندار : ص فا، ا. فرماندار، حاکم.

فەرمانڕەوا : ص. فرمانروا، نافذالامر.

فەرمایش : امص. فرمایش، امر، دستور، حکم.

فەرمایشت : نک . فەرمایش.

فەرمووده : امف. فرموده، امر شده، حکم شده، دستور داده شده.

فەرموون : م. فرمودن، فرمایش کردن، امر دادن، گفتن، دستوردادن.

فەڕ و فیت : ا. جلال و شکوه، حشمت و جلال.

فەڕوفیت : ا. برکت.

فەرهاندن : م. ترساندن.

فەرەجی : ا. فرجی، بالا پوش نمدی، کت نمدی، نمد دوش.
فەرەنجی : نک . فەرەجی.
فەرھەم : نک . فەراھەم.
فەرھەنگ : ا. فرھنگ.
فەرھەنگ : ا. فرھنگ، واژەنامە، لغت نامە.


فەك

فەریاد : ا. فریاد، ھوار، بانگ.
فەریك : ا.میوەودانەنرسیدە،میوەکال.
فەریك بوون : م. خشك شدن چیز تر.
فەساحەت : امصـ. فصاحت، روانی کلام، تیرزبانی، زبان آوری.
فەساڵ : ص. شبیە، مانند، مثل، ھم شکل.
فەساڵ دان : م. راە انداختن کار، جابجا کردن و درست کردن.
فەسق کرن : م، (ز). در ھم ریختن، بھم ریختن، فسخ کردن، بھم زدن.
فەسڵ : ا. فصل، موسم.
فەعال : ص. فعال، کاری، پرکار.
فەعەلە : افا، ا. فعلە، عملە، کارگر.
فەقر : امصـ. فقر، تنگدستی، تھیدستی، درویشی.
فەقفەقە : ا. بیماری مھلك، مرض کشندە.
فەقەت : ق. فقط، تنھا، منحصراً.
فەقەرە : ا. فقرە، ھر یك از بندھای ستونھای فقرات.
فەقەرە : ا. دفعە، مرتبە، بار.
فەقی : ا. طلبە، دانشجوی علوم دینی، دانش پژوە.
فەقیافە : ا. عَمامە سبك ویژە طلبەھای علوم دینی، آستین بلند پیراھن کردی.
فەقیر : ص. فقیر، درویش، تنگدست، تھیدست، محتاج.
فەقیری : ح مصـ. فقر، تنگدستی، تھیدستی.
فەك : ا. فك.
فەکلە : ا. گیجگاە.
فەگڵ : ا. گردن پیچ، فُکُل، شال گردن.
فەلا : ا. مسیحی، آسوری.
فەلا : ص فا. کشاورز، زارع، برزگر.
فەلاقە : ا. فلك، آلت تنبیە.
فەلاقە کردن : م. فلك کردن، چوب بە کف پا زدن.
فەلە : ا، (ز). دستەای از آسوریان مقیم ایران.
فەلەڕەش : نک . فەلە.
فەلەڕەشکە : نک . فەلە.
فەلەج : ص. فلج، فالج.
فەلەك : ا. فلك، سپھر.
فەڵەك : نک . فەلاقە.
فەلەکە : ا. فلکە، میدان، میدانگاھی.
فەلیت : ص. ھرزە، زن بسیار گرد.
فەلیتە : ص. سلیطە، ھرزە.
فەن : ا. فن، راە، لم، راە، روش.
فەن : ا. حیلە، تزویر، مکر، دغل.
فەنا : امصـ. فنا، نیستی، نابودی، زوال.
فەنا : ا. پناە.
فەنباز : ص. حقە باز، کلك باز، نیرنگ باز.

فەنتازی : ح مص. هنرنمایی در سواری، سوار خوبی.

فەند : نک . فەن.

فەند : ا، (با). فانوس.

فەنەر : ا. فنر.

فەنەر : ا. فانوس.

فەنەك : فندك.

فەوری : ق. فوری، به سرعت، سریعاً.

فەوقانی : ص نسب. فوقانی، بالایی، زبرین.

فەهرست : ا. فهرست، لیست.

فەهۆ : ا. پاکدامنی، شرم و حیا.

فەهێتکرن : م، (ز). شرم کردن، حیا کردن.

فەهێتۆ : ص. شرمگین، باحیا.

فهێت : ا، (ز). شرم، حیا، آزرم.

فهێت بوون : (ز)، نک . فەهێت کرن.

فهیتوو : نک . فەهێتۆ.

فێ : ا. صرع.

فیت : ا. تقصیر، گناه، خطا، قصور.

فیتۆ : ا. عرابه، ارابه.

فیتە : اصـ. صدایی که از سوراخ باریکی در نتیجه حرکت هوا تولید می شود.

فیج : ص، (ه). کج.

فیچان : م. عقب گرد کردن، پا به فرار گذاشتن، در رفتن.

فیچقە : اصـ. صدای جستن ناگهانی آب از یك مجرای تنگ.

فیچقە بەستن : م. جهیدن مایعاتی مانند خون از رگ .

فێ خستن : م. روشن کردن آتش و چراغ.

فێ دار : ص. مصروع، کسی که به بیماری صرع مبتلاست .

فێر : ص. آشنا، آگاه، یادگرفته.

فێرا : (ز، با). همراه.

فیرار : نک . فەرار.

فیرار کردن : نک . فەرار کردن.

فیراری : نک . فەراری.

فیڕاندن : م. ریق زدن، تر زدن.

فێر بوون : م. یاد گرفتن، آشنا شدن، فهمیدن، اهلی شدن، رام شدن.

فێرس : (ز)، افا. توانا، قادر، نیرومند، زورمند، مقتدر.

فێر کردن : م. یاد دادن، آشنا کردن، حالی کردن، آموزش دادن.

فیڕکە : اسهال، اسهال گاو، ریق.

فیڕن : ص نسب. اسهالی، کسی که مبتلا به اسهال است، ریقو.

فێرۆ : ص. هدر، عبث، مفت، بیهوده.

فیرۆزە : ا، (ز). فیروزه.

فیروو : نک . فێرۆ.

فیڕە : نک . فیرکە.

فیز : ا. فیس، افاده، تکبر، غرور.

فیزن : ص نسب. متکبر، پرافاده، مغرور.

فیس : نک . فیز.

فیسار : نک . فلان.

فیساندن : م. خیس کردن، نم زدن، خیساندن.

فیسانن : نک . فیساندن.

فیساو : امف. خیس خورده، خیسانده، خیسانیده.

فیسقه : سسك، زیگ، پرنده‌ای از رده سبکبالان، در محاوره به هر آدم کوچك اندام و لاغر نیز گفته می شود.

فیس کَردن : م. فیس کردن، افاده کردن.

فیسیان : م. خیس خوردن، نم برداشتن.

فێش : ص، (ه). زیاد، بسیار، فراوان.

فیشاڵ : ص، ا. دروغ بزرگ.

فیشاڵباز : ص. دروغگو، لاف زن.

فیشاڵ کردن : م. دروغ بزرگ گفتن، دروغ گفتن، لاف زدن.

فیشانن : م. پراکندن، متفرق کردن، پراکنده کردن.

فیشانن : م. حرکت کردن سریع توام با صدا مانند حرکت تند مار.

فێش تەر : ص تفض. بیشتر، زیادتر، افزونتر.

فیشقه : اصد. صدای جستن آب به طور ناگهانی از یك مجرای.

فیشکه : نک . فیشقه.

فیشه : اصد. صدای توام با حرکت.

فیشەك : ا. فشنگ.


فیشەك

فیشەك لۆخ : ا. فانسقه.

فیشەك گیر : ا. شانه فشنگ.

فیشه که شێته : ا. فشفه اسباب بازی.

فیش کێشان : م. فرزدن اسب و استر.

فیق : ص. لاغر و باریك، بی جان.

فیقاندن : م. سوت زدن، سوت کشیدن.

فیقانن : نک . فیقاندن.

فیقفیقه : ا. سوت سوتك.

فیقن : ص نسب. لاغر، باریك، لاغر مردنی، آدم بی جان، کسی که با صدای سوت مانند حرف می زند.

فیقه : اصد. صدای سوت.

فیقی : ا، (با). میوه، ثمر، بر.

فیکاڤووی : ا، (ز). عسل.

فیکاندن : م. سوت زدن، سوت کشیدن.

فیکانن : نک . فیکاندن.

فیکه : نک . فیقه.

فیل : ا، (ز). ظرف دهان گشاد.

فێڵ : فن، مکر، کلك، لِم.

فیڵ : ا. فیل.



فێڵباز : ص فا. کلك باز، حقه باز، نیرنگ باز.

فیڵەتەن : ص مر. تنومند، پیلتن، قوی.

فێڵه زان : حقه باز، کلك باز، نیرنگ باز.

فیڵه گێجه : ا. گوزن.

فیڵه گێڕه : ا. گوزن.

فیل پا : پیل پایه، ستونی که برای


فیّله گیّژه

جلوگیری از ریختن دیوار شکسته جلو آن بر پای دارند.

فیّل پا : پیل پایه.

فیّله‌مه : ص. ویلان، سرگردان، رها، هرزگرد.

فین : اصـ. فین، صدای خارج کردن محتویات بینی.

فینجه : بعد از «نینجه» به معنای ناز و ادا و وسایل آرایش زنان به شمار می رود.

فیّنك : خنك، نه سرد و نه گرم، سرمای مطبوع.

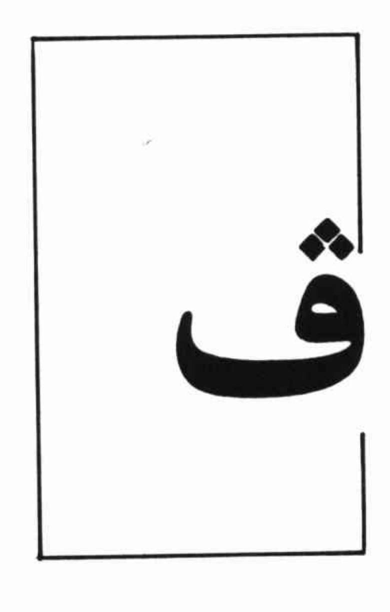
فیّنكایی : ق، ا. محل خنك، زمان خنك.

فین كردن : م. فین كردن.

فیّنكی : ح مصـ. خنكی، هوای خنك، سرمای مطبوع.

فینگه : اصـ. صدای گریه.

فیهرست: ا.فهرست،لیست،صورت،ریز.



ڤ : و، V .

ڤا : (ز). اشاره به نزدیك، این.

ڤا : ا. باد.

ڤاچ : ا، (ز). منطقه، حوزه.

ڤاچ : ا. کنار، لبه.

ڤاچ : منطق.

ڤادار : ص. باددار، منفخ، پرباد.

ڤاران : ا. باران.

ڤارك : ا، (ز). مرغ جوان، مرغ یکساله.

ڤاری : ص. تنها، تك، واحد .

ڤارین : م. باریدن، باران آمدن.

ڤاژین : (با). این رو آن روشده، برگشته.

ڤالاد : ص. خالی، تهی، بدون محتوی.

ڤالاد کردن : م. خالی کردن، تهی کردن.

ڤاله : امر، (با). محل خالی، خلوت، خلوتگاه.

ڤتن : م، (با). گفتن.

ڤر : ا، (ز).دروغ، تهمت، افترا.

ڤرا : (ز). اینجا.

ڤراسه‌ی : م، (ز). دوختن.

ڤراڤه کرن : م، (ز). حرف زدن در خواب.

ڤرتوّڤین : ص، (ز). آدم بی ارزش، آدم بی مایه.

ڤرچاله : ص، (ز). ترسو، بیمناك، هراسناك.

ڤرچقین : ا، (ز). لاغری، ضعف، کم جانی.

ڤرڤرە : ص. آدم سرسری، آدم بی مایه.

ڤرکا : ا، (ز). دروغ، نادرست، تهمت.

ڤرکرن : م، (ز). دروغ گفتن، خلاف گفتن.

ڤر کەر : ص فا. دروغگو، کاذب.

ڤرە : (ز). اینجا.

ڤز بوون : م، (ز). سست بودن در کار، اهمال کردن در انجام کار.

ڤزك : ا، (ز). کارد بزرگ، گزلیك.

ڤزەك : ص. سست در کار، کسی که دل به کار نمی دهد.

ڤژاب : ا، (ز). اژدها.

ڤژاندن : م، (ز). زنده کردن، شاداب کردن ، جان بخشیدن.

ڤلۆشە : ا، (با). بلغور.

ڤۆك : ا، (با). ادرار، پیشاب، شاش.

ڤە : (با). شما.

ڤەبڕ : ا، (ز). میان بر.

ڤەبورر : ا، (با). پس‌انداز، باقیمانده، پس‌افت.

ڤەبوون : م، (ز). باز کردن، گشودن چیزی مانند در.

ڤەپچراندن : م. تبیین، روشن کردن. روشن کردن موضوع.

ڤە پژلاندن : م، (با).جدال لفظی کردن، دنبال حرفی را گرفتن.

ڤە پیرین : م، (ز). تمام کردن معامله، بریدن قیمت جنس و اتمام معامله.

ڤە ترسین : م، (ز). بهبود یافتن، شفا یافتن، خوب شدن از بیماری.

ڤە جقین : م، (ز). پریدن از ترس.

ڤە چنین : م، (ز). اجتناب کردن، دوری جستن، پرهیز کردن.

ڤەخارن : م. نوشیدن، سر کشیدن.

ڤە خواندن : م، (ز). خواندن، دعوت کردن، بانگ کردن.

ڤە خوماندن : م، (ز). درهم ریختن، جابجا کردن، نامنظم کردن، بهم آمیختن.

ڤە خومین : م، (ز). بهم خوردن، درهم ریخته شدن، قاطی شدن، از میزان خارج شدن.

ڤەدان : م، (ز). کندن پی ساختمان، در آوردن پی ساختمان.

ڤەراڤەر : ص. برابر، مساوی.

ڤە ڕووتاندن : م. پر کندن، آبروت کردن.

ڤە رساندن : م، (ز). آزاد کردن، باز کردن قلاده و گردن بند و دستبند حیوانات، رها ساختن، ول کردن.

ڤەرسین : م. رها شدن، باز شدن قیدها، خلاص شدن، آزاد شدن.

ڤەرڤە : ا. برف.

ڤەرقلین : م. عقب ماندن، پس ماندن، عقب افتادن.

ڤەرك : ا. گرگ.

ڤەر کرن : م. جدا شدن.

ڤەرملین : م، (ز). خسته شدن،

درماندن، بریدن، از پا درافتادن.

ڤە ڕِووچکاندن : نک . وەڕِووتاندن.

ڤەرە شاندن : م. بالا آوردن غذا از معده.

ڤەرێس : ا، (با). طناب، ریسمان.

ڤەزڤِرِاَندن : م، (ز). پس فرستادن، مراجعت دادن، مسترد کردن، عودت دادن، بر گرداندن.

ڤەزڤِرِین : م، (ز). بر گشتن، مراجعت کردن، باز پس رفتن.

ڤەزە لاندن : م، (ز). دور انداختن، پرت کردن، دور کردن.

ڤەژاندن : م، (ز). زنده کردن گیاه، حال آوردن، تازگی بخشیدن به گیاهان.

ڤەژین : م. زنده شدن، حال آمدن، جان گرفتن.

ڤەسهاندن : م، (ز). نفس به راحتی کشیدن، نفس به عنوان استراحت بر آوردن.

ڤەشارتن : م، (ز). پنهان کردن، قایم کردن.

ڤەفر : ح مص. پیمان شکنی، عهد شکنی.

ڤەك : ص، (ز).عین، مانند، شبیه، مثل.

ڤە کرن : باز کردن، گشودن.

ڤە کوشتن : م. خاموش کردن آتش و چراغ، کشتن چراغ.

ڤە کوو : ص. مانند، شبیه، مثل.

ڤە کێش : م، (با). کشیدن.

ڤە کێشانەڤە : م. ورز دادن، مالیدن و عمل آوردن.

ڤە گرتن : م. تسخیر کردن، تسلط یافتن بر چیزی، گرفتن به جبر و عنف.

ڤە گە ڕاندن : م، (با). بر گرداندن، مراجعت دادن، مسترد کردن، عودت دادن.

ڤە گە ڕین : م، (ز). بر گشتن، مراجعت کردن.

ڤە گە شبوون : م، (با). رشد کردن، نمو کردن، شکفتن، بزرگ شدن.

ڤەلا : ا، (با). شلاق، شلاغ.

ڤەمراندن : م. خاموش کردن آتش و شعله و شمع.

ڤەمرتی : ص مر، (ز). رنگ پریده، کم خون.

ڤەمرین : م. خاموش شدن آتش و شعله و شمع.

ڤەمستن : م، (ز). جوشیدن و بالا آمدن.

ڤەنشتن : م. فرو نشستن، فرو خفتن، غروب کردن، فرو مردن.

ڤە نهراندن : م. بلند کردن.

ڤەنهرین : م. برخاستن، بلند شدن.

ڤەور : ا، (با). برف.

ڤەوە ژارتن : م، (ز). پاك کردن غله و حبوبات، بوجاری، سرند کردن، الك کردن.

ڤەهاتن : م. نم کشیدن، رطوبت برداشتن.

ڤی : (ز). اشاره به دور، آنجا.

ڤەلا

ڤێ : ضمیر سوم شخص، آن، او.

ڤیاد : ص، ا. خاك پوك از اثر سرما.

ڤیان : ا، (با). دوست «داشتن»، عزت، محبت.

ڤێ خستن : م. روشن کردن، افروختن، برپا داشتن روشنی و آتش.

ڤێرێ : (ز). اشاره به نزدیك، اینجا.

ڤێسین : ا. دشنام، فحش، ناسزا.

ڤیشه : (ز)، نک . فیشه.

ڤێڤراندن : م. دراز کشیدن، خوابیدن.

ڤێڤراندن : م. بیرون انداختن.

ڤێك : به هم، باهم، درهم.

ڤێك ئێ خستن : م. بهم انداختن، جمع کردن، منظم کردن، جور کردن.

ڤێكدان : م. جمع کردن.

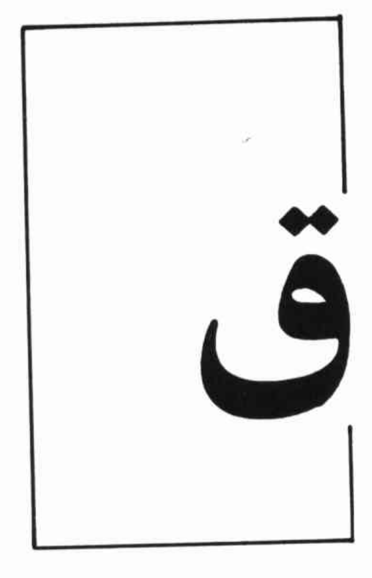
ڤێك هاتن : م. بهم آمدن، جمع شدن.

ڤێكەتن : م. راه افتادن.

ڤێل : ص. پست، پایین.

ڤێن : ا. آرزو، خواست، میل.

ڤێنیی : آن.



ق : ق.

قاب : ا. قاب.

قابل : افا. قابل، سزاوار، شایسته، درخور، بدردخور.

قابلّوّخ : ا. جِلد، غلاف، چیز میان خالی مانند پوکهٔ فشنگ که قبلاً از موادی پُر بوده است.

قابله‌مه : ا. قابلمه.

قابورر : ص، ا. کاسه و کوزه شکسته.

قاپ : نک. قاب.

قاپ : ا. چهار چوبه، قاب عکس.

قاپ : ا. استخوان قاب.

قاپ : ا. جلد و غلاف.

قاپارگه : ا. مچ پا.



قاپ



قابله‌مه

قاپان : ح مص. قاب بازی.

قاپاویّژ : زدن پاشنهٔ یك پا به پای دیگر هنگام راه رفتن به گونه‌ای که آن را بیازارد.

قاپچی : ص مر، امر. دربان، حاجب، بواب.

قاپ قاپ : امر. کفش چوبی.

قاپك : ا. بیماری و تورم مچ پا.

قاپلّوّخ : نک. قابلّوخ.

قاپ گرتن : م. قاب گرفتن، عزیز داشتن «کنایه».

قاپوّرِ : ا. پوسته، پووکه، چیزی که میان آن خالی شده باشد.

قاپووت : ا. فرجی، لباس نمدی.

قاپوور : نک . قاپۆڕ.
قاپ و قاچاخ : ا. اسباب آشپزخانه، کاسه، بشقاب.
قاپووله : نک . قاپارگه.
قاپ هاوێژ : نک . قاپاوێژ.
قاپ ڕەقه : ا. قوزك پا.
قاپی : ا. در، درگاه.
قاپێن : نک . قاپان.
قاپیوان : نک . قاپچی.
قاپیەوان : نک . قاپچی.
قات : ص. نایاب، قحط.
قات : ا. طبقه خانه.
قات : ا. دست «لباس».
قاتر : ا. قاطر، استر.
قاترچی : ص مر. قاطرچی.
قاتغ : ا. قاتق، نان خورش، آنچه با نان خورده شود.
قاتڵ : افا. قاتل.
قاتمه : ا. کلاف نخ به طول یك وجب.
قاتۆڵی : ا. شیرهٔ انار، رب انار، عصارهٔ انار.
قات و قڕ : ح مص. نایابی، قحطی، مرگ و میر.
قاتەلێوه : ابتدای بهار که علف تازه سر می زند.
قاتی : ح مص. قحطی، نایابی.
قاتی : ص. قاتی، مخلوط، درهم، ممزوج.
قاچ : ا. پا، ساق پا.
قاچاخ : ا. قاچاق.
قاچاخچی : ص مر. قاچاقچی.
قاچان : م. در بردن، قاپیدن، قاب زدن.
قاچان : م. بریدن نامنظم وناقص و ناتمام، مانند قیچی کردن موی سر.
قاچان : ص. هشیار، زیرك، چاخان.
قاچاندن : نک . قاچان.
قاچاو : ص، ا. زمین بلند که آب نمی گیرد.
قاچك : قارچ.
قاچ و قول : امر. پا، پرو پا.
قاچی : ا. قیچی، مقراض.
قاچین : قیچی کردن موی سر به طور نامنظم.
قاخ : ص. کج، کج شده.
قاخڵی : ا. گل رنگ.
قاخه : امف، ص. قدغن، ممنوع، قدقن، غدغن.
قادی : ا، (ز). میدان.
قار : ا. قهر.
قار : ا. غذایی که روزانه به فقیر داده می شود.
قاڕاندن : م. قار قار کردن، غار غار کردن کلاغ.
قاڕانن : نک . قاڕاندن.
قارپچۆك : ص، (ز). لاغر، ضعیف، کم جان، لاغر مردنی، یك لایی.
قارپۆز : امر. قاچ زین.
قارچ : ا. قارچ.
قارچك : ا. قارچ.
قارچکه گولانه : امر. قارچ سمی،


قاخڵی


قارپۆز

قارچ غیر خوراکی.
قارچکه مارانه : نک . قارچکه گولانه.
قارژنگ : ا. خرچنگ.



قارس : ص. دلتنگ، دلگیر، عصبانی، دلخور.
قارس بوون : م. دلتنگ شدن، دلگیر شدن، عصبی شدن.
قارس کردن : م. دلخور کردن، دلگیر کردن، عصبانی کردن.
قارِ قارِ : امر، ص مر. صدای کلاغ.
قار قارۆك : نک . قارپچۆك.
قارنج : ص. پیچیده، بچه پیچیده در قنداق، قنداقی.
قارووره : ا. کرم، نوزاد کرم.
قارووشه : ا. جارو، جاروب.
قارِ و قوورِ : اصـ. قارقور، صدای شکم.
قاروونه : نک . قارووره.
قارِه : نک . قار قار.
قارِهقارِ : نک . قار قار.
قارهمان : ص. قهرمان
قاز : ا. غاز.
قازاخ : ص. مرد بی زن، مجرد، مرد جوان.
قازاخ : ص. پاك.



قازی قوله‌نگ



قازان : ا. دیگ، دیگ بزرگ.
قازانج : ا. نفع، سود، منفعت، بهره.
قازانج کردن : م. فایده بردن، سود بردن، استفاده کردن، نفع بردن.
قازانچه : امصغ. دیگچه.
قازان قولّفی : امر. قزن، قزن قفلی.
قازانگ : نک . قازان.
قازانه سەر : کسی که برای ترساندن بچه‌ها دیگی بر سر می‌کند و از میان آن صدا درمی آورد.
قازم : ا، (ز). نخ پشم، نخ کرك.
قازمانه : ا. آلوچه، گوجه.
قازی : افا. قاضی.
قازی قولّەنگ : امر. کلنگ، پرنده‌ای از راسته درازپایان.
قاژ : ا. کلاغ.
قاژر : ص. کسی که زیاد گریه می کند، کسی که حساس و عصبی است و زود سر و صدا راه می اندازد.
قاژوو : نک . قاژ.
قاژه : اصـ. صدای کلاغ.
قاژه قاژ : نک . قاژه.
قاژی : نک . قاژ.
قاسپه : اصـ. صدای کبك.


قاژ

قاسپه قاسپ : صدای مداوم کبک.

قاسد : افا. قاصد، پیغامبر.

قاسك : ا. تنهٔ درخت.

قاسناخ : ا. قفیس، طبق چوبی، ظرف چوبی برای پیمانه کردن غلات.

قاش : ا. قاچ، پاره‌ای از هندوانه یا خربزه.

قاش : قاچ، ترك، درز، شکاف.

قاشاو : ا. قشو.

قاش قاش : قاچ قاچ، ترك ترك.

قاشقونجی : ص مر. سلیطه، زن بی شرم و حیا.

قاش کردن : م. قاچ کردن.

قاعده : ا. قاعده، قانون، رسم.

قاغەز : ا. کاغذ.

قافقلۆز : ظرف و ظروف سفالی، وسایل آشپزخانه سفالی.

قافك : ا، (ز). سفال.

قافلّە : ا. قافله، کاروان.

قافوو : ا. تنهٔ درختی که سیل آنرا کنده است.

قاق : ص. خشك، گوشت خشك.

قاقا : ا. قهقهه، خنده با صدای بلند.

قاقا : ا. خوردنی به زبان بچه.

قاقله جنۆکه : امر. ناخن شیطان، جدار آهکی خارجی حلزون.

قاقله سۆنه : امر. حلقه پارچه‌ای که زیر طبق روی سر می نهند.

قاقله سوێنه : نک. قاقله سۆنه.

قاقوم : ا. قاقم.

قاقه : نک. قاقا.

قاقەز : ا. کاغذ.

قاقیژك : ا. کلاغ.

قاقیشك : ا، (ز). کلاغ.

قاگەز : ا. کاغذ.

قالّ : اصـ، ص. آدم شلوغ و پر سروصدا، سروصدا، غوغا.

قالّ : ص. پخته، کارآمد، از کار درآمده.

قالّاخ : ا، (ز). تپاله.

قالّاخی : ا. کلاغی، روسری سیاه بانوان.

قالّاخیپۆش : ص فا. سیاه پوش.

قالان : ا، (ز). شیر بهاء.

قالّاو : نک. قاژ.

قالّاوه بوولّینه : امر. کلاغ سیاه و سفید.

قالّاوه ڕەشه : نک. قاژ.

قالّایی : ا. قلع.

قالّب : ا. قالب، بدن، اندام، اسکلت.

قالّ بوون : م. از کار درآمدن، کارآمد شدن.

قاڵتاخ : ص. قالتاق، زبان باز، رند.

قاڵتاخ : ا. تنه زین، قسمت چوبی یا فلزی زین.

قاڵدرمه : ا. پله، پلکان، نردبان.

قاڵس : ص. دلتنگ، دلخور، عصبانی، دلگیر.

قاڵس بوون : م. دلگیر شدن، عصبانی شدن، دلخور شدن، دلتنگ شدن.

قاڵس کردن : م. دلگیر کردن، عصبانی کردن، دلتنگ کردن.

قاڵسی : ح مص. دلتنگی، عصبانیت، دلگیری، دلخوری.

قالك : ا، (ز). پوست گردو و بادام و امثال آن، پوسته، پوکه.

قاڵ کردن : م. سروصدا کردن، شلوغ کردن.

قاڵ کردن : م. از کار درآوردن، تمیز و پاك کردن، آب کردن روغن.

قاڵماسك : ا. فلاخن، قلابسنگ.

قالۆ : ا، (ز). سنگی که بر سر آتش گذاشته شده و بجای ساج از آن استفاده می شود.

قالۆچه : ا. خرچسونه، نوعی سوسك.

قالۆچه

قاله : اص. بع بع، صدای بز و گوسفند.

قاڵه : سروصدا.

قاڵه قاڵ : امر. سروصدا، قیل و قال.

قاڵەقنگ : امر. ریواس، گیاهی از تیره ترشکها.

قاڵی : ا. قالی.

قاڵیچه : امصغ. قالیچه.

قامچی : ا. شلاق، تازیانه، شلاغ.

قامك : ا. انگشت.

قامیش : ا. نی.

قامیشەڵان : امر. نیزار.

قامیشی شەکەر : ا. نیشکر.

قان : ا. خون بهاء.

قانتر : ا، (ز). قاطر، استر.

قانزانج : نک. قازانج.

قانگ : ا. اسپند، اسفند.

قانگڵه : ا. کلافه نخ یا ابریشم به درازی یك طول دست.

قانگه : ا. پی، پی دیوار.

قانگەڵه : نک. قانگڵه.

قانه : ا. قواره پارچه، پارچه با آن طول که از کارخانه بیرون آید.

قاو :ا. پارچه یا پنبهٔ خشکی که در فاصله سنگ و آهن چخماق جهت آتش گرفتن گذاشته شود، پیفه، پد، پود.

قاو : ا. ظرف، ظروف آشپزخانه.

قاو : ا. شایعه، حرفی راست یا دروغ که بر سر زبانهاست.

قاوتاندن : م، (ز). گریزاندن، سروصدا کردن بخاطر دیدن دزد و خطاکار.

قاو داخستن : م. شایع کردن، حرفی را بر سر زبانها انداختن.

قاودان : نک. قاوتاندن.

قاوت : ا. قاووت.

قاورمه : ا. قاورمه، پخته گوشت که

نمك سود شده و جهت نگاهداری در ظرفهای دربسته و محفوظ ریخته شود.

قاوغ : نک . قاپوّر.

قاو کردن : م. بانگ زدن کسی را بنام و با صدای بلند، خواندن، سروصدا کردن، بانگ برآوردن.

قاولمه : ا. قابلمه.

قاوو قوو : نک . قالّه قالّ.

قاوه : ا. قهوه.



قاوه برِیژ : ا. ظرفی که در آن قهوه بوداده می شود.

قـاوه تـوون : ا. صبحانه، ناشتایی، غذایی که قبل از ظهر خورده می شود.

قاوه‌جاخ : امر. قهوه جوش.

قاوه‌جوّش : امر. قهوه جوش.

قاوه‌چی : ص مر، امر. قهوه‌چی، آبدار.

قاوه‌خانه : امر. قهوه‌خانه.

قاوه‌سینی : امر. قهوه سینی، سینی.

قاوه قاو : نک . قالّه قالّ.

قاوه‌لْتوون : نک . قاوه‌توون.

قاوه‌لْتی : نک . قاوه‌توون.

قاوه‌یی : ص نسب، ا. قهوه‌یی.

قای : (ز)، علامت سؤال. آیا.

قایخ : ا. قایق، کرجی، دسته کشتی.

قایخه‌وان : ص فا. قایق بان، کسی که قایق را هدایت کند، قایقچی.

قایش : ا. کمربند چرمی.

قایغ : نک . قایق.

قایق : نک . قایخ.

قایم : ص. قایم، محکم، استوار، پای برجا.

قایم بوون : م. قایم شدن، پنهان شدن.

قایم کاری : ح مص. قایمکاری، محکم کاری.

قایم کردن : م. قایم کردن، پنهان کردن.

قایمه قووله : ص مر. تنومند، کت و کلفت، مستقر، چهاربند قوی.

قبراخ : ص. قبراق، چابك، چست، چالاك.

قت : ص، امف. خارج از دور، خارج شده از بازی، طرد شده.

قتاو : ا. کتاب.

قتاوخان : ا. مکتب، مکتبخانه.

قتاوی : ص نسب. مکتبی، مَحصل، شاگرد مدرسه، دانش‌آموز.

قت وفت : امص. ارجه ورجه، حرکت، تکان، جنبش.

قجیلك : ا. انگشت کوچك.

قخ : کلمه نهی از انجام کار برای بچه‌ها.

قدقدانك : ا، (ز) . غلغلك.



قاوه جوّش

قدیلکانیّ : نک . قدقدانك.
قدیلکه : نک . قدقدانك.
قر : ا. شبنم یخ زده، پژ.
قرِ : ا. ادا و اطواری که مخصوصاً به کمر دهند.
قرِ : امصـ. قحط، خشکسالی، بی حاصلی، مرگ و میر.
قراج : ص، (ز). زمین بی حاصل، زمین که چریده شده و بدون گیاه و علف باشد.
قراش : قاچ، پاره‌ای از هندوانه یا خربزه.
قراش قراش : ص، ا. قاچ قاچ.
قراك : ا. کلاغ.
قرالّیّ : ا. گردوی میان خالی که بدرخت مانده باشد.
قرِان : م. تفأل بد زدن، پیشگویی بدی کردن، قار قار کردن «کنایه»،نفوس بد زدن.
قرِاندن : نک . قران.
قرِانن : نک . قران.
قرباق : ا. قورباغه، غورباغه.
قربۆق : نک . قرباق.
قربووز : ص، ا. کسی که دارای ریش و سبیل سیاه و سفید است.
قرِ بوون : م. تمام شدن، مردن، نابودی دستجمعی زندگان، تلف شدن از گاز.
قرپ : ا. گردشکن.
قرپاندن : م. لخت کردن درخت از شاخه و برگ، گردشکن کردن.
قرپۆك : ا. مویز و کشمش خشك.
قرپۆل : نک . قرپۆك.
قرپه : اصـ. صدای شکستن درخت و چوب.
قرپێنه : ا. آرغ، آروغ.
قرت : ص. قرتی، جلف، هرزه.
قرتالّه : ا. سبد.
قرتان : م. بریدن، قطع شدن، قطع شدن طناب، بریدن طناب یا نخ در نتیجه ضربه، بریدن با قیچی.
قرتاندن : م. بریدن، قطع کردن، بریدن با ضربه.
قرتانن : نک . قرتاندن.
قرت کردن : نک . قرتان.
قرتکه : ا. قطعه، بریده، تکه، تیکه، بخش کوچك.
قرتماخه : ا. کبره، ترشح خشك شده دماغ.
قرته : اصـ. صدایی مانند صدای مرغ کُرچ.
قرتیان : م. بریده شدن، قطع شدن، بریده شدن با ضربه.
قرتیّ خستن : م. تمام کردن، نابود کردن، کشتار دستجمعی.
قرتیّ که‌فتن : م. تمام شدن، نابود شدن، مردن و نابود شدن دستجمعی زندگان.
قرتیّ که‌وتن : نک . قرتیّ که‌فتن.
قرتێنه : ا. نر و ماده فلزی که به جای دکمه بکار می رود.

قرتیل : ا. پس مانده آخر، پس مانده جلو حیوانات.

قرچ : اصـ. قرچ، صدایی مانند افتادن آب در روغن مذاب، صدای شکستن شاخهٔ درخت.

قرچ : تغییر شکل و حالت جرم و مانند آن در برابر آتش.

قرچاندن : م. آب کردن روغن بر سر آتش.

قرچانن : نک . قرچاندن.

قرچاننەوه : م. درد سوختن پوست در اثر داروهای سوزاننده یا روغن داغ.

قرچاو : امف. مذاب، ماده مذاب، چرم جمع شده بر اثر گرما.

قرچ و برێژ : اصـ. صدای سوختن و کباب شدن گوشت.

قرچۆڵ : ص. لاغر، بیجان، مردنی، ضعیف.

قرچه : صدایی مانند افتادن قطره آب در روغن مذاب، صدای شکستن شاخه درخت.

قرچ هەڵهاتن : م. لاغر شدن، ضعیف شدن.

قرچ هەڵهاتن : م. جمع شدن چرم و مانند آن در اثر گرما.

قرچیاگ : نک . قرچاو.

قرچیان : م. آب شدن روغن بر آتش، مذاب شدن.

قرچیان : م. جمع شدن چرم و مانند آن در مقابل گرما.

قرخ : نک . قرچۆڵ.

قرخاندن : م. صدای نامنظم از گلو درآوردن مانند صدای هنگام خفگی یا سرفه‌های دایمی مرطوب.

قرخن : ص نسب. کسی که از گلو صدای خفه درمی آورد، کسی که بدلیل داشتن نابسامانی در ناحیه گلو کلماتش نامفهوم است.

قرخنه : نک . قرخن.

قرخۆڵ : نک . قرچۆڵ.

قرخه : اصـ. صدایی که از گلوی گرفته خارج می شود.

قردێله : ا. نوار پارچه‌ای، باند نازك پارچه‌ای که موها را با آن بندند.

قرژاڵ : ا. خرچنگ.

قرژانگ : نک . قرژاڵ.

قرژه : اصـ. صدای آب در روغن داغ.

قرساندن : م. فرو کردن چیزی در چیز دیگر با فشار.

قرش : ا، (ز). خس و خاشاکی که با باد به حرکت درآید.

قرِقرِۆك : ا. نای، حنجره، گلوگاه.

قرِقرِه کردن : م. غرغر کردن.

قرقەمێ : (ه)، نک . قرِقرِۆك.

قرم : امصـ. عزم، تصمیم، اراده، میل، قصد.

قرماندن : م. غریدن، با صدای بم و مقطع بر سر مردم، صدا کردن خوك یا قوچ در حال جفتگیری.

قرمانن : نک . قرماندن.

قرمچ : امف. پلاسیده، پژمرده، کنفت، چین برداشته.

قرمچان : م. پلاسیدن، کنفت شدن، چین برداشتن.

قرمز : ا. قرمز، سرخ.

قرمژن : اصـَ صدای بهم خوردن خشك فلزات مانند آهن و سلاح.

قرمه : اصـ. گرمب، گرنب، صدای شکستن درخت، صدایی مانند صدای خوك یا قوچ در حال جفتگیری.

قره‌چی : (با)، نک. قرمچ.

قرِنای : نک. قران.

قرنجان : م. ماندن پوست بدن لای گیره یا دو لنگه در و امثال آن، زخمی شدن پوست بدن در نتیجه فشار دو جسم سخت.


قژ

قرنجاندن : م. زخمی کردن پوست بدن در نتیجه فشار دو جسم سنگین.

قرنجانن : نک. قرنجاندن.

قرنگه : اصـ. صدای بهم خوردن زیورآلات زن و اسب.

قرِپك : ا، (با). سه شش روز، هیجده روز از بهار که فصل باران است.

قرێژ : ا. چرك، کثافت، چربی بدرنگ بدن.

قرێژ : ص. چرکین، کثیف.

قرێن : امص، (ز). جدال لفظی.

قرِیوه : اصـ. صدای بزم و شادی و خوشی.

قزه : ص. ترسو.

قزه : ص. مرد زن نما.

قژ : ا. مو، گیس.

قژ : ا. کف سرکه و چیزهای تخمیر شده.

قژ به‌سه‌ر : لقبی برای زنان.

قژ کردن : م. کف کردن سرکه، تخمیر.

قژن : ا. لقبی برای زنان.

قژن : ص نسب. کسی که موی زیاد به سر دارد.

قژنه سه‌ر : نک. قژ به‌سه‌ر.

قژه : ا. کف سرکه، کف تخمیر.

قژه کردن : م. کف کردن در نتیجه تخمیر.

قژیاك : ا، (ز). کلاغ.

قست : ا. قسط، قسمتی از بدهی.

قسر : ص. حیوان نازا، نازایی حیوانات.

قسمه‌ت : ا. قسمت، نصیب، بخش، سهم.

قسن : سنگهایی که به دور قبر گذاشته می شود.

قسه : ا. قصه، راز، داستان.

قسه : امف، ا. گفته، صحبت، گفتگو، مکالمه.

قسه‌بڕین : م. حرف کسی را قطع کردن چه در زمان صحبت داشتن و چه در مورد ادعایی.

قسه به‌سه‌ر قسه داهاوردن : م. حرف توی حرف آوردن.

قسه‌تاڵ : ص مر. بدزبان، کسی که حرفهای درشت و ناشایست زند.

قسه خواردنه‌وه : م. حرف خود را

خوردن، حرفی را که بر زبان آمده است بیان نکردن.

قسه خۆش : ص مر. خوش سر و زبان، خوش زبان، شیرین سخن.

قسه دەرهاوردن : م. حرف نادرستی دربارهٔ کسی زدن، شایعه نادرستی دربـاره کـسـی رواج دادن، حـرف درست کردن.

قسەدەرهێنان : نک . قسەدەرهاوردن.

قسه دەرهێنان : م. حرف از کسی کشیدن.

قسه ڕەق : نک . قسه تاڵ.

قسه ڕەوا : ص مر. کسی که حرفش دررو دارد، کـسـی کـه حـرفـش را دیگران قبول دارند.

قسەزان : ص فا. کسی که می داند چگونه حرف می زند، کسی که خوب حرف می زند.

قسـەزل : ص. کسی که حرفهای بزرگتر از میزان و شرایط خود می زند.

قسەسارد : نک . قسەتاڵ.

قسەشکاندن : م. حرف یکی را زمین زدن، از کسی اطاعت نکردن.

قسه قوت : ص مر، امر. حرف گنده، کسی‌که حرفهای‌گنده و بزرگتر از سن و سال و میزان معلومات خود می زند.

قسه قووت دان : نک : قسه خواردنەوه.

قسه کردن : م. گـفـتـن، حـرف زدن، گفتگو کردن، مکالمه کردن، بیان داشتن، تشریح کردن، شرح دادن.

قسه کەر : افا. متکلم، گوینده، کسی که حرف می زند.

قسه گێڕانەوه : م. بازگو کردن حرف، تعریف کردن، تکرار کردن حرف.

قسه لەڕوو : ص. کسی که حرفهایش را رو راست می زند، بی‌رو در وایسی.

قسەنەستەق : ص‌مر، امر. حرف خوش، کلام برجسته، گفته شیرین.

قسەوباس : افا، ا. بحث، شایعه، خبر.

قسەوەر گرتن : م. حرف یاد گرفتن، موضوع یا راه حرف زدن را از کسی آموختن.

قسەهەڵبەست : ص فا. شایعه‌ساز، کسی که حرف ناراست درست کند و بگوید، کسی که به دیگران حرف می بندد.

قسەهێنان : م. تفتین کردن، حرف آوردن و بردن.

قشپل : ا. پشکل.

قشتیلانه : ص، امصغ. کوچك و ظریف، ریزه و خوشگل، اندك و زیبا.

قشقەڕه : ا. کلاغ زاغی، زاغی، زاغ، زغن.

قشلاخ : ا. قشلاق، سردسیر، کوهستان.

قفڵ : ا. قفل.

قفڵ دان : م. قفل زدن، قفل کردن.

قفه : ا. سرفه.

قفین : م. سرفه کردن.

قڵ : ا. جوش، غل، غلیان.

قل : ا. دانه.

قلاّخ : ا. تپهٔ کود حیوانات.

قلاّشتن : م. شکافتن، چاك خوردن.

قلّپاندنه‌وه : م. ریختن مایعات، برگرداندن ظرف محتوی مایعات.

قلّپه : اص. صدای ریزش مایعات از ظرف دهان تنگ.

قلّت : نک . قل.

قلّته : نک . قل.

قلّته دان : م. غُل زدن، جوشیدن، در حال غلیان بودن.

قلّته قلّت : غُل غُل ، خنده‌های تك تك.

قلّته قلت کردن : م. غُل غُل کردن مایعات در حال جوشیدن.

قلّخ : ا. قیچی پشم چینی.

قلّخ : ا. قلع.

قلغ : ا. قلق، لم، راه، روش، عادت.

قلق : نک . قلغ.

قلّم بوونه‌وه : م. ریختن مایعات.

قلّمه : اص. صدای ریختن آب در کوزه.

قلّه : ص، ا. آتش روشن، آتش شکفته.

قله‌ت : کلفتی، ضخامت، قطر.

قلیان : ا. قلیان، چپق.

قلیان ئاوی : ا. قلیان.

قلیاندار : افا. آبدار، قلیاندار.

قلیان ده‌یمی : امر. چپق.

قلّیاو : ا. قلیه.

قلیچکه : امصغ. دنبالچه، دمی به اندازه دم بز.

قلینجك : نک . قلیچکه.

قلینج : ا. انگشت کوچك دست.

قلینچکه : نک . قلیچکه.

قلّیش : ا. ترك، درز، شکاف.

قلّیشان : م. درز بردن، شکاف برداشتن، ترك برداشتن.

قلّیشاندن : م.شکاف دادن، ترك دادن، درز دادن، ترکاندن، شکافتن.

قلّیشاو : امف. شکافته، چاك خورده، ترك پیدا کرده، درز برده.

قلّیش بردن : م. شکاف بردن، درز بردن، ترك برداشتن، چاك خوردن.

قلّیف : ا. جلد، غلاف، برگ.

قلّیه : نک . قلّیاو.

قلّیه : ا. قلیا، شور، گیاه شور، گیاهی که در صابون سازی از آن استفاده می شود.

قم : ا. جرعه.

قمار : ا. قمار.

قمار باز : ص فا. قمار باز.

قمباو : آبیاری اضافی کشت.

قمقموّك : ا. سوسمار، نوعی مارمولك بزرگ.



قملاّخ : ا. زمین ترك برداشته از بی آبی.

قمیش : ا. قمش، رهن، کنده‌ای مانند قنات، تیره چاه.

قنج : ص. برجسته، زمین بلندتر از اطراف.

قنج بوونەوه : م. برجستن، برخاستن، راست شدن.

قنج کردنەوه : م. بلند کردن، برخیزاندن، ورجه کردن.

قنجه قنج : ارجه ورجه.

قنچك : نک . قلیچکه.

قنچك : ا. قطعه، تیکه،پاره‌ای از هر چیز.

قنچك : ا. سبزی و گیاه جوان نازك.

قنچکان : ا. سرزانو نشستن.

قنچکه : ا. جوش، جوش صورت.

قنچکه : سرپنجه راه رفتن، خرامیدن، باناز رفتن.

قنچکه سلّام : ا. گل مژه.

قنچکه سلّاو : نک . قنچکه سلام.

قنچکه کردن : م. نشستن، سرزانو نشستن، چهار زانو نشستن، مانند بز نشستن.

قنك : ا. آشیانه، لانهٔ مرغ.

قنگ : ا. مقعد، پیزی، کون.

قنگانیسك : ا. آرنج.

قنگاو : ا. کون آب، انتهای آب زراعی.

قنگ دانەوه : م. نشستن برای اندك زمانی.

قنگدەر : ص فا. مفعول، کونی، ابنه‌یی، امرد.

قنگر : ا. کنگر، گیاهی از تیره مرکبان و از دسته لوله گلی‌ها.

قنگر پاچ : امر. ریشه کنگر، آن قسمت از کنگر که زیر خاك است.

قنگ گرتن : م. توانایی بچه به نشستن.

قنگلاّشك : امر. کنگر خشك شده.

قنگه بان : ص مر، امر. پست بام، بام کوتاه.

قنگه خشکیّ : امص. نشسته راه رفتن، خود را روی زمین کشیدن.

قنگه خلیسکیّ : امص. با کون رفتن، نشسته رفتن، نشسته لیز خوردن، کون خیزه.

قنگه‌خورۆکه: امص، ا. خارش مقعد در نتیجه کرمك «اکسیور» یا اکزما و غیره، کرمكٔ اکسیور.

قنگه‌خەو : ا. خواب کوتاه، چرت.

قنگه‌ر : ا، نک . قنگر.

قنگه‌زه : ا. خاندان، ریشهٔ خانوادگی، فامیل.

قنگه‌سووتکه : امص. سوختگی مقعد بچه.

قنگه قنگ کردن : م. کار را عقب انداختن، درکار اهمال کردن، دست دست کردن.

قنگه‌گاز : ا. زخم جلوگاه اسب و الاغ.

قنگه‌نشینکه : ا. بچه‌ای که توانسته است برای اولین بار بنشیند.

قنگه نشینه : نک . قنگه‌نشینکه.

قنگه و تلوور : ا. کسی که یك وری خوابیده، کسی که به پهلو دراز کشیده است.

قنك



قنگه خورۆکه

قنگ‌هەڵتەکێنە : امر. دم جنبانك.

قنیات : امص. قناعت.

قنیات کردن : م. قناعت کردن.

قوبا : ا، ص، (ز). ماست بریده، ماست نگرفته.

قوبکە : ا. برجستگی، گنبد، گنبدی، قبه.

قوبوول کردن : م. قبول کردن، پسند کردن.

قۆبی : ا، (ز). باتلاق، چاله آب.

قوپ : ا. جرعه آب.

قۆپ : ا، (ز). قوز.

قوپان : م. غرشدن، فرورفتن فلزات در نتیجه فشار.

قوپاندن : م. غرکردن، فروبردن فلزات در نتیجهٔ فشار.

قوپاو : ص. غر، ترکیده، فرورفته، غر شده در نتیجه فشار.

قۆپچە : ا. دکمه.

قۆپز : ا. قمپز، چاخان، گزافه، دروغ.

قوپکە : نک . قوبکە.

قوپۆز : ا. پوزه.

قوپەن : چند بوته سبزی که در میان کرت یا مزرعه سبزی از سایر بوته‌ها بلندتر است.

قۆپی : ص، (ز). خمیده قوزدار.

قۆپی : ص. فرورفته، زمین پست آب گرفته.

قوپیان : م،نک . قوپان.

قوپیای : نک . قوپان.

قوت : ص. برجسته.

قوت : ص. قُد، یکدنده، خودسر.

قوت : ص. کوتاه.

قوت : ص. مترصد، آماده، گوش به زنگ، براق.

قوتابخانە: امر. مکتب، مکتبخانه، مدرسه.

قوتابی : نک . قتاوی.

قوتار : نک . قوت.

قوتاسە : ا. زیور نقره‌ای زنان.

قوتان : م. کوبیدن، زدن.

قوتان : ا. کپر، خانه باغی.

قوتاوخان : نک . قتاوخان.

قوتاوی : ح مص. برجستگی.

قوت بوونەوە : م. برخاستن، برجستن، راست ایستادن، خیزبرداشتن.

قۆتر : ص، ا. اسب و الاغ و استر پیر و از کار افتاده.

قوترەپا : ا، (ه). مچ پا.

قوتحە : ص. بسیار زیبا، بسیار قشنگ، دلنشین، نایاب از خوبی.

قوتفین : م، (ز). یخ زدن بدن از سرما، بی حس شدن از سرما.

قوتك : ا. نیم تنه.

قوت کردنەوە : م. تحریك کردن کسی به مقابله با دیگری، علم کردن کسی در مقابل دیگری.

قوتکە : ا. قسمت برجستگی کوه، قله کوه، دماغه کوه.

قوتم : ا، (ز). ریشه مانده درخت

بریده در زمین.
قوتوو : ا. قوطی.
قوت و قوڵ : ص مر. قوی، تنومند، پهلوان، بزرگ جثه.
قوتوو گوگرد : امر. قوطی کبریت.
قوتووله : ا. چراغ موشی، قوطی حلبی پر نفت که فتیله بر آن گذارند و مانند چراغ موشی استفاده کنند.
قوته : ص. قُد، یکدنده، خودسر.
قوتەره : ا. ریشه درخت نیم سوخته، چوب نیم سوخته.
قوته قوت : ارجه ورجه، بالا و پایین پریدن به منظور اظهار وجود.
قوتەك : ا، (ز). نیم تنه کوتاه که بر روی پیراهن پوشیده می شود.
قوتی : نک. قوتوو.
قۆتین : سربرهنه، سرلخت.
قۆجه : حرکت دهان برای جویدن.
قوچ : ح مصـ. قربانی.
قۆچ : ا. مسابقه اسبدوانی، اسبدوانی.
قۆچ : ا، (ز). تله برای حیوانات درنده.
قۆچ : ا. شاخ، جنگ شاخ.
قۆچاخ : ص. چالاك، چابك، فرز، جمع و جور.
قۆچدار : ص فا. شاخدار.
قـۆچ دان : م. شاخ زدن، شاخ به شاخ شدن.
قۆچ قۆچانێ : جدال با شاخ، شاخ به شاخ شدن.
قۆچکه : ا. کلاه گوشه‌دار بچه.
قۆچکه سۆرانی : ا. آستین بلند پیراهن کردی.
قۆچ لێدان : م. شـاخ زدن، شـاخ بـه شاخ شدن.
قۆچوەشێن : ص. گوسفند شاخ زن.
قۆچه قانی : ا. قلاب سنگ، فلاخن.
قۆخ : ا. درخت شفتالو، هلو.
قۆخ : ص. خمیده، قد خمیده.
قۆخته : ا. خانه باغی، خانه کوچکی در باغ برای باغبان.
قۆخ دان : م. خمیدن پشت انسان، لاغر شدن، تکیده شدن.
قۆخڵ : ا. خانه کوچك.
قۆخه : ا. سرفه.
قۆدك : ا، (با). آینه.
قۆدی : ا، (ز). آینه.
قۆدی : ا. قوطی.
قود قود : اصـ، (ز). قدقد، صدای مرغ.
قۆڕ : ص. لاغر، ضعیف، کم جان.
قۆڕ : ص. بد، زشت، بدکار، مزخرف، پوچ، آدم تو خالی.
قۆڕ: ص. کـسـی کـه بـه بـیـمـاری فـتـق مبتلاست.
قـۆڕ : ا. زنـگ بـزرگ گـردن حـیـوان پیشاهنگ.
قوڕ : ا. گِل، گِل شل.
قورئان : ا. قرآن.
قورئان دان : م. قسم به قرآن دادن.
قوراچکه : ا. نای، حنجره، گلوگاه، خرخره.


قورباق

قوڕا دەرێ : ا، (هـ). پاشنه در.

قورازه : ص. قراضه، شکسته و غیرقابل استفاده.

قوراقی : (ز)، نک . قورازه.

قورانچك : نک . قوراچکه.

قۆڕاندن : م. صدا در آوردن گاو.

قوڕاو : ا. لجن، گل، گل وشل، گل شل.

قوڕاوی : ص نسب. گل آلود.

قورباق : ا. قورباغه، غورباقه.

قوربان : ح مصـ. قربان، قربانی.

قوربانی : ا. حیوانی که قربانی می شود.

قربانی کردن : م. قربانی کردن، فدا کردن.

قوڕ بەسەر : ص مر. بدبخت، بیچاره، گل‌به‌سر، شخصی که یکی از افراد نزدیك خانواده‌اش فوت شده است.

قوڕبەست : چیزهایی را با گل روی هم گذاشتن مانند سنگهای یك دیوار که فاصله آنها را با گل پر کنند.

قورپ : نک . قرپینه.

قورپ : اصـ. عق، حالت قی، غثیان.

قوڕپێوان : م. گِل به سر گرفتن از غم و غصه.

قوڕ پێوە دان : م. به گل گرفتن« کنایه از خراب شدن و خراب کردن.

قۆرت : ا. ناملایمت، ناهنجاری، نکبت، بدبیاری.

قورت : اصـ. صدایی که موقع آشامیدن مایعات از گلو در می آید.

قورتاندن : م. جمع کردن لب به علامت اعتراض یا ادا در آوردن.

قورتانن : م، نک . قورتاندن.

قورتم : نک . قوراچکه.

قۆرتی : ق، (با). چکی، بدون وزن، خرید و فروش بدون توزین.

قۆرچ : ا، (ز). پوست سبز گردو.

قورچین : م. کندن گیاه با دست.

قورخ : ا، (ز). ستاره سهیل.

قۆرخ : ا.قرق، ممنوع، قدغن.

قورس : ص. سنگین، وزین.

قورس : ا. قرص، حب.

قورسایی : ح مصـ. سنگینی، قرصی، گرانی، ثقل.

قورس کەمەر : امر. تاتوره، قرص کمر.

قورس نەعنا : امر. قرص نعناع، تافی با عطر نعنا.

قورس و قۆڵ : ص مر. سنگین، محکم، بسیار سنگین، قرص.

قورسي : نک . قورسايي.

قورسی : ا. کرسی، چهار پایه.

قورسی نیان : م. کرسی گذاشتن.

قورعه : ا. قرعه، پشك، نصیب، سهم.

قۆرغ : نک . قۆرخ.

قۆڕ قوڕاچکه : نک . قوڕاچکه.

قۆڕ قۆڕه : ا. نوعی فرفره چوبی که میان خالیست و سوراخی در بغل دارد وقتی با نخ به زمین کوبیده می شود از آن صدای سوت مانندی در می آید.

قورِ قورِاکه : نک . قورِاچکه.
قورِ قوشم : ا. سرب.
قورِقیّنه : نک . قرپینه.
قوّرِك : ا، (ز). پس گردن.
قورِگ : نک . قورِاچکه.
قوّرگ : ا، (ز). آخرین مهره‌های بدن آدم.
قورِگ دراو : ص. پُرچانه، وراج، هرزه‌گو، کسی که حرف زیاد و بی معنی با صدای بلند می زند.
قورِگ درِیاگ : نک . قورِگ درِاو.
قورِ گرتنه‌وه : م. گِل درست کردن، گِل گرفتن.
قورم : ا، (با). ریشه درخت بریده.
قورِمساخ : ص. قرمساق، جاکش، دیوث.
قورمه دار : ا. تنه یا ریشه از خاك بیرون افتاده درخت.
قورمیش : ا. کوك ساعت.
قوّرن : ا. گناه، تقصیر، کوتاهی.
قورِنازك : ا. آرنج.
قورنجین : ا، (ز). وشگون، نشگون، نیشگون.
قورنچك : نک . قورنجین.
قورِنه : ا. گوشه، کنج.
قورنه‌ت : (با)، نک . قورنه.
قوروّ : ا. شبنم یخ زده، پُژ.
قورواق : ا. وزغ، قورباغه.
قوروان : نک . قوربان.
قوروان چوون : م. قربان رفتن.
قوروانی : نک . قوربانی.
قوروانی کردن : قربانی کردن، فدا کردن.
قورروسکان : م. ناله کردن و زوزه کشیدن سگ هنگام زخمی شدن.
قورروسکه : اص. زوزه سگ.
قورروّقه : تفرق و آرایش و شکل بندی سواران هنگام حمله.
قورروّك : ص. میان خالی، نجوف.
قورروّل : نک . قورروّك.
قورنچك : نک . قورنجین.
قورروو : نک . قوراچکه.
قوررووقه : ح مص. تفرق، پراکند گی، تفرق جمع، پراکند گی مردم.
قوّرِه : اص. غر،صدای شکم، صدای گاو.
قوّره : ا. غوره، انگور نرسیده، قوره.
قوّره :ا. آبغوره، شیرهٔ غوره.
قوّره‌ت : ا. قدرت، توان، نیرو، انرژی.
قوّره‌خانه : ا. قورخانه، کارخانه اسلحه سازی، محل انبار کردن سلاح، جبه خانه.
قوّرِه قوّرِ : ا. غرغر.
قوّرِی : ا. قوری.
قوّرِی : ا. نوعی مارمولك.
قوّرِیات : اج. اراجیف، مزخرفات.
قوّرِیانه زه‌رده : امر. بزمجه.
قورِین : ص نسب. گِلی، ساخته شده از گِل،سفالین.
قورینگ : ا. کلنگ، پرنده‌ای از راسته


قوّرِی

دراز پایان.

قۆڕیه : نک . قوری.

قوز : ا. کُس، فرج، آلت مادگی.

قۆز : ص. زیبا، قشنگ، شوخ و شنگ.

قۆزاخه : ا.غوزه، قوزه، غلاف پنبه که پنبه از آن برنیاورده باشند.

قۆزتنه‌وه : م.چیزی راگرفتن، چیزی را قاپیدن.

قۆزراوه : امف، ا. باد آورده، پیدا شده.

قوزڵقورت : امر. قزلقورت، بیماری انگلی گوسفند.

قۆزڵاخ : نک . قۆزاخه.

قۆزڵاخه : نک . قۆزاخه.

قوزوڵقورت : نک . قوزڵقورت.

قۆزه : ا. سرفه.

قۆزه ڕه‌شه : ا. بیماری سیاه سرفه.

قۆزین : م. سرفه کردن.

قۆژبن : نک . قوڕنه.

قۆژیانه : ا.سوسمار.

قوس : نک . قوز.

قوسان : م. آماسیدن پادر نتیجه کوبیدگی و خستگی.

قۆستنه‌وه : نک . قوزتنه‌وه.

قوش : ا، (ز). خرمن آماده کوبیدن.

قوش : ا. قوش، پرنده شکاری.

قوشقن : ا، (ز). قشقن، زیردمی، تسمه‌ای که زین یا پالان را از جلو رفتن نگاهمیدارد.

قوشقن : ص. مرغ پرکنده بدون قرار دادن در آب گرم.

قوشقن : ص. عصبانی.

قوشقن کردن : م. پَرکندن مرغ بدون قرار دادن در آب گرم.

قوشقن کردن : م. عصبانی کردن.

قوشقی : ص. عصبانی، خشمگین.

قۆشمه : ص. شوخی باز، کسی که مسخره بازی می کند.

قۆشه : ص. نحس، شوم، نامبارك، بد اختر، بدیمن، بدنگین.

قۆشه‌ن : ا. قشون، لشکر، ارتش.

قۆشه نیان : م. میدان گرفتن، اسب دواندن، چهار نعل رفتن، میدانداری کردن در حال سواری.

قوفڵ : ا. قفل.

قوفلین : م. یخ زدن از سرما، خشك شدن از سرما.

قوفه : ا. قایق.



قوفه‌وان : نک . قایخه‌وان.

قۆق : ا، (ز). یك رأس حیوان.

قۆقز : ص. برجسته، محدب، بر آمده، ورقلمبیده.

قۆقزایی : امص. تحدب، برجستگی، برآمدگی.

قوڵ : ا. غُل، جوش، آب در حال

جوشیدن.

قوڵ : سر پهن‌تر تخم‌مرغ.

قول : ا. پا از زانو به پایین.

قول : ص، ا. آدم سیه چرده، سیاه فام، سیاه بام.

قول : ا. یکدسته علف چیده شده.

قول : ا، (ز). سوراخ، آبرَو.

قوّل : ص. قوی، عظیم، درشت اندام، قوی‌البنیه.

قوّڵ : نک . قول.

قوّڵ : ا. بازو، آستین.

قوّڵ : ص، ا. کشیك، کشیکچی.

قوّڵ : ا. دسته‌ای از مردم.

قوّڵ : ا.ناحیه، منطقه، حوزه.

قولاپ : قلاب، قلاب ماهیگیری.

قولاپ : ا. سیخونك پای خروس.

قولاپ : ا. قلاب کاموا بافی.

قولاپ دوّزی : ح مص. قلابدوزی.

قوّلاچه : ا. جعل، خرچسونه، سوسك.

قوڵاخ : ا. محل تجمع ماهی در زمستان.

قوڵاخ : ا. کمینگاه شکارچی.

قوڵاخ : ا. محل تقسیم آب زمینهای زراعتی.

قوڵاخ : ا. قسمتی از بدن حشم که به وسیله حیوان درنده خورده شده و چوپان آنرا به عنوان برگه به صاحب مال نشان می دهد.

قوڵاخ چوون : م. کمین کردن شکارچی، خف کردن، رفتن ماهی به نقطه‌ای برای گذراندن زمستان.

قوڵاخه : محل تجمع ماهی در زمستان.

قوڵاخه دان : م. جمع شده ماهی در گوشه‌ای از آبگیر و زیر یخ و زمستان.

قولانج : ا. وجب.

قوّلانچه : ا. جعل، خرچسونه.

قولب : ا.قفل.

قول بوون : م.سوراخ شدن.

قول به‌ن : امر. بازوبند.



قوّڵ به‌ند : نک . قوّڵبه‌ن.

قولپ ۰ ا. قفل.

قولپ : ا. غل، جوش، آب در حال جوشیدن.

قولپدان : م. غل زدن، جوشیدن.

قوڵپه : اص. صدای غل زدن.

قول پێچ : ا. مچ‌پیچ، پاپیچ.

قوڵت : ا. غُل، جوش، آب در حال جوشیدن.

قوڵت : ا. غوطه، فرورفتن در آب.

قوڵته‌ش : ص، ا. قلتش، قلتشن، قلتبان.

قوڵتیان : م. غوطه خوردن، فرورفتن در آب.

قوڵتیای : (ه)، نک . قوڵتیان.

قولچماخ : ص. قولچماق، زبر و زرنگ، مکار، تیز و تند، زورگو.

قۆڵچی : ا. مأمور مالیات.

قۆڵداخ : امر. خلخال، دستبند زیور زنانه.

قوڵدان : م. غل زدن، جوشیدن.

قولدر : ص. قلدر، قوی، زورگو.

قولدور : نک . قولدر.

قولغ : ص. زیبا، قشنگ.

قوڵف : ا. قفل.

قوڵف کردن : م. قفل کردن، بستن.

قوڵف لیّ نان : م. قفل کردن، بستن.

قوڵف لیّ نان : م. حرمت گذاشتن، احترام کردن.

قولقولانچکه : امر. بالشتك گردی که زیر طبق روی سر قرار داده می شود.

قول کرن : م، (ز). سوراخ کردن.

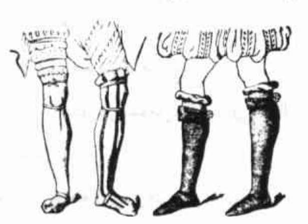
قولله : ا. قله.

قول مشت : امر. کف دست.


قول‌مشت

قولمه : ا. نوعی ملخ.

قۆڵمه : ا. ساق پا.



قۆڵنج : ا. بیماری قلنج.

قوڵنگ : نک . قورینگ.

قولنگ : ا. کلنگ.

قوڵنگه : ا. کلنگ.

قولوپ : ا، (ز). جرعه.

قولۆڕ : ا، ص. میان خالی، مجوف.

قولۆڕ : ص. نامیزان، نابار، نامنظم.

قولووج : ا. چاه عمیق.

قولووچ قولووچ : اصـ. زوزه و نالهٔ سگ.

قولووچ قولووچ : امر. زمین پست و بلند.

قولوور : ص. گود، ناهموار، ناصاف.

قولوولوو : ا. بازی قایم باشك، قایم موشك.

قولوه‌که‌ن بوون : م. غلبه کن شدن.

قوله : ا. قله.

قوڵه : ا. سر پهن تخم‌مرغ.

قۆڵه : نک . قۆلانچه.

قوله بانك : امر. ایوانی که در آن می خوابند.

قوڵه بنه : افا. مفتن، دوبهم زن، فتنه گر.

قوله پسکیّ : امصـ، ق. پاورچین، بی صدا راه رفتن.

قوله‌په : ا. مچ پا، قوزك پا.

قوله‌پیّ : نک . قوله‌په.

قوله‌ڕه‌ش : ا. کاکاسیاه.

قوڵه شین : ا. خرگوش.

قوله فیسقه : نک . قوله‌په.

قوله فیسکه : نک . قوله‌په.

قوڵه قوڵ : ا. غل‌غل، جوش، آب در حال جوشیدن.

قوله مشتیّ : چیزی را پنهان در دست

کسی گذاشتن.
قولّه نگ : ا. کلنگ.
قۆلّه وانه: ا. پوششی که کارگران روی آستین لباس خود می کشند تا از کثیف شدن و فرسوده شدن آن جلوگیری نمایند.
قۆلّ هه لّکردن : م. آستین بالا زدن، تصمیم گرفتن به انجام دادن کاری.
قولّیان : م. غل زدن، جوشیدن، پختن.
قولیك : ا. زندان.
قولینجی : ا. نیشگون، وشگون.
قوم : ا. جرعه، قلپ.
قوم : ا. آبشخوار، ظرف آب حیوانات.
قوماته : ا. قنداق بچه.
قوماته کردن : م. قنداق کردن بچه.
قومار : ا. قمار.
قومار باز : ص فا. قمارباز.
قومار بازی : ح مص. قمار بازی.
قومارخانه : امر. قمارخانه.
قوماش : ا. قماش، اسباب، امتعه، اثاثه، جنس.
قومامه : ا. کوك لحاف و تشك.
قۆمان : م. اتفاق افتادن، رخ دادن، روی دادن، پیش آمد بد کردن.
قومبەر : قمپز، فیس، افاده، تکبر.
قومپاره : ا. خمپاره.
قومپازنه : ا. پاشنه پا.
قومپانی : نک. قومپاژنه.
قومپز : نک. قومبەر.
قومپوز : نک. قومبەر.
قومپوز دەرکردن : قمپز در کردن، فیس و افاده فروختن، گزافه گفتن.
قومراخ : ص. آماده، گوش به زنگ.
قومری : ا. قمری.
قومقمۆك : ا. نوعی سوسمار.
قومقومه : ا. قمقمه.
قوملاّخ : نک. قومراخ.
قوملاّخ : گِل سفت.
قوم لێدان : م. مکیدن، مك زدن.
قوموش : ا. قمش، کانال، راه آب، رهن، نقب.
قوموش لێدان : م. قمش زدن، رهن کندن، کانال زدن، نقب زدن.
قومووش : نک. قوموش.
قۆمه : افا. حادثه، واقعه، رویداد، اتفاق.
قومەش : نک. قوموش.
قومەش کەن : افا. مقنی، قمش کن.
قۆمیان : م. رخ دادن، اتفاق افتادن، پیش آمد کردن.
قۆمین : نک. قۆمیان.
قۆناخ : ا. قنداق تفنگ، قنداق بچه.
قۆناخه : نک. قوماته.
قۆناخه پێچ : ص مر. بچه‌ای که در قنداق پیچیده شده است.
قونار : ا. شاخه اضافی مو که هرس می شود.
قونار کردن : م. هرس کردن، شاخه‌های اضافی درخت را زدن.
قۆناغ : امر. حوضخانه، سالن، مهمانخانهٔ منزل، مضیف.

قۆناغ : ا، نک. قۆناخ.

قوناغ : مسافتی که در یکروز پیموده شود.

قۆناغه : نک. قوماته.

قۆناغه کردن : م، نک. قوماته کردن.

قونتاخ : ا. قنداق تفنگ.

قونتك : ا. دلمه.

قونچك : (ز)، نک. قورنه.

قونچرك : ا. وشگون، نیشگون، چنگ، اثر ناخن بر پوست.

قونچکه : نک. قنچکه.

قوندا : نک. قنگ‌دەر.

قونداخ : نک. قونتاخ.

قوندك : ا. کدو تنبل.



قوندەره : ا. کفش پاشنه بلند.

قوندەره کردن : م. موج آب در جویبار براثر وجود سنگ و مانع.

قونری : ا. پوتین.

قونسوول : ا. کنسول.

قونگره : ا. کنگره، برج دیدبانی.

قونه : ا. ورجه، لی‌لی، حرکتی مانند روش کبك، جهیدن و رفتن.

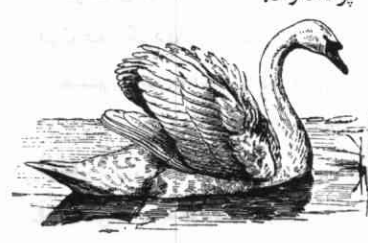
قونه قونه : نک. قونه.

قونه کردن : م. ورجه کردن، لی‌لی کردن، جهیدن هنگام راه رفتن، مانند کبك راه رفتن.

قونێر : ا. دمل.

قونیك : نک. قوله‌په.

قوو : ا. قو، پرنده‌ای از راسته پا پرده‌داران.



قوو : اصـ. غلغله، هیاهو، سروصدا.

قوواش : نک. قوشقون.

قووپك : ا. برجستگی، قوز، بلندی.

قووت : با «رووت» معنای لخت و برهنه میدهد.

قووت دان : م. قورت دادن، فرو دادن، بلعیدن، بلع کردن.

قووت کردن : م، نک. قووت دان.

قووته : ص. لخت و پتی، برهنه، لختی، فقیر، بی چیز، ندار.

قووتەڵ : نک. قووته.

قووتی : ح مصـ. لختی، برهنگی، عریانی.

قووجانن : م. بستن، بستن اعضائی مانند چشم یا دهان و غیره.

قووچ : ص. بلند، برجسته.

قووچان : نک. قووجانن.

قووچاندن : نک. قووجانن.

قووچاو : چشم یا دهان یا دست بسته.

قووچەکە : ا. انگشتانه خیاطی.
قووداکەفتن : م.شایع شدن، هوپیچیدن.
قووڕاندن : م. گریستن با صدای بلند، زوزه کشیدن سگ.
قووڕانن : نک . قووڕاندن.
قوورت دان : نک . قووت دان.
قووڕە : اص. صدای گریه، ناله،زوزه.
قووڕە کردن : م. گریستن با صدای بلند، گریه کردن همراه با ناله، زوزه کشیدن.
قووز : ا. قوز، برجستگی، بلندی.
قووس : ا. گردهٔ بدون روغن.
قووش : ا، (ز). قوش، باشه، سنقر.
قووقاندن : م. خواندن خروس.
قووقانن : نک . قووقاندن.
قووقە : اص. صدای خروس.
قووڵ : ص. گود، فرورفته، مقعر.
قوولاندن : م. بانگ دادن، خواندن خروس، صدا بلند کردن.
قوولانن : نک . قوولاندن.
قووڵایی : ح مص. گودی، ژرفا، عمق.
قووڵك : گودی کوچك، تقعر.
قووڵ کردنەوە : م. عمیق کردن یك جای عمیق، عمق دادن به یك موضوع.
قووڵکە : ا. آتشدان، کوره.
قووڵکە : نک . قووڵك.
قووڵکە : ا. گودی یا کندەای کنار سنگ آسیا که آرد حاصل در آن ریخته می شود.
قوولە : اص. صدای بلند، گریه همراه صدای بلند.
قوولە کردن : م. قوولاندن.
قووڵی : نک . قووڵایی.
قووڵینە : سبد بزرگ و پهن ساخته شده از ترکهٔ بید که در آن نان نگهداری می شود.
قوون : ا. کون، مقعد، ماتحت.
قوونار : نک . قونار.
قوون دەر : نک . قنگ دەر.
قوونەبان : نک . قنگەبان.
قوونە و تلوور : نک . قنگە و تلوور.
قوونێر : ا. دمل محل نشیمن.
قووەت : ا. قوت، زور، توان، نیرو، طاقت.
قووەت دار بوون : م. قوت داشتن، زور داشتن، توان داشتن، نیرو داشتن.
قوێخا : ص، ا. کدخدا.
قوێشە : ا، (ز). پاردم، رانکی، قشقون.
قویل : نک . قووڵ.
قویلە : نک . قوولە.
قوین : نک . قوون.
قەب : ا، (ز). کشتی، زورآزمایی.
قەبا : ص، (ز). کت و گندە، درشت، نازیبا، زشت، تنومند.
قەبارە : ا. قوارە.
قەباڵە : ا. قبالە.
قەبر : ا. قبر، گور، مزار.
قەبرسان : ا. قبرستان، گورستان.
قەبرستان : نک . قەبرسان.
قەبرخە : ا. پهلو، کنار، نزدیك.

قه‌برغه : نک . قه‌برخه.

قه‌بز : ا. قبض، رسید.

قه‌بز : ص. یبس، خشك.

قه‌بزه : ا. خزه.

قه‌بزی : ح مصـ. دلتنگی، ملالت، تنگ‌دلی، غمناکی، اندوهگینی.

قه‌بزی : یبوست، خشکی مزاج.

قه‌بقاب : نک . قاپ قاپ.

قه‌بلاندن : م. تقویم کردن، بها کردن، نرخ کردن، ارز بستن.

قه‌بلین : م، (ز). رسیدن زراعت.

قه‌بووڵ : امصـ. قبول، پذیرش.

قه‌بووڵبوون : م. قبول شدن.

قه‌بووڵ‌کردن : م. قبول کردن، پذیرفتن.

قه‌به : نک . قه‌با.

قه‌به‌ڵنای : م، (ز). پرداختن زکوة و فطریه.

قه‌بیله : ا. قبیله، طایفه، ایل، فامیل.

قه‌پ : ا. گاز، ظرفیت دهان که با دندان از چیزی بریده شود.

قه‌پات کردن : م. انداختن، بدور انداختن، دور ریختن.

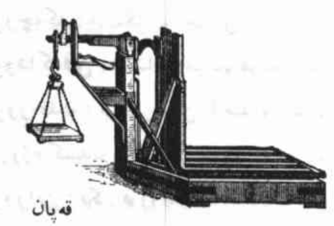
قه‌پاخ : نک . قاپۆر.

قه‌پاڵ : ا. گاز پر دهان، پر دهان از چیزی گاز زدن.

قه‌پاڵ‌گرتن : م. گاز گرفتن پُر دهان، پر دهان از چیزی گاز زدن.

قه‌پان : ا. قپان.

قه‌پانجه : بالشتك گرد روی سر زیر



قه‌پان

طبق.

قه‌پانچی : ص، ا. قپاندار.

قه‌پاندنه‌وه : م. چیزی را «مانند قاووت» با لب خوردن.

قه‌پان کردن : م. قپان زدن، قپان کردن.

قه‌پانن : م. قاپیدن، در بردن.

قه‌پ دا گرتن : م. دهن انداختن برای گاز زدن‌به‌چیزی،نرخ چیزی‌را بالاتر از حد معمول خواستن.

قه‌پ گرتن : م. گاز گرفتن.

قه‌پلاخ : ا. کلاه پوستی.

قه‌پوبڕ : نک . قات و قڕ.

قه‌پوچك : ا. قاشق چوبی پهن.

قه‌پۆز : ا. پوزه.

قه‌پ و قڕ : ص فا. ساکت، صامت، بی‌حرکت.

قه‌پۆل : ص، ا. آدم زشت، آدم نازیبا، بدترکیب.

قه‌پولکه : ا. خیار و خیار چنبر و بادنجان خشك که در زمستان از آنها استفاده می شود.

قه‌پۆله : نک . قه‌پۆل.

قه‌پوو : پنج انگشت باز رو بطرف و صورت دیگری به علامت تنفر.

قه‌پووك : ا. کشمش و مویز خشك و

غیر قابل مصرف.
قه‌پوولك : ا. پشت پا، فنی در کشتی که پا جلو پا گیرند.
قه‌ت : ق. هرگز، هیچگاه.
قه‌تار : ا. قطار، صف، رج، ریسه.
قه‌تاربه‌ستن : م. صف بستن، قطار بستن، به صف ایستادن، ریسه شدن.
قه‌تارچی : ص مر، امر. قطارچی، قاطرچی.
قه‌تار کردن : م. قطار کردن، به صف کردن، ریسه کردن.
قه‌تاره : ا. قطاره.
قه‌تاندن : م، (ز). گذراندن، سپری کردن، پشت سر گذاشتن.
قه‌تاندن : م، (ز). بریدن، قطع کردن.
قه‌تحه : نک . قوتحه.
قه‌تران : ا. قطران.
قه‌تره : ا، (ز). وسمه.
قه‌تره : ا. قطره، چك.
قه‌تره‌چه‌کان : ا. آبدزدك، قطره‌چکان.
قه‌تعه : ا. قطعه، بخش، پاره‌ای از چیزی، تکه.
قه‌تك : ا، (ز). خیار دیم.
قه‌تك : (با)، نک . قطعه.
قه‌تڵ : امص. قتل، کشتار.
قه‌تماغه : امر. کبره، خشکهٔ روی زخم.
قه‌تی : ا. بدبده، کرك.
قه‌تیز : ص. منتظر، مترصد، آماده، بر سر کاری بدون اقدام مانده.
قه‌تیس : نک . قه‌تیز.
قه‌جه‌ری : ا. نوعی پالان.
قه‌چاغ : ا، (با). قاچاق.
قه‌حبه : ص. قحبه، فاحشه، روسپی.
قه‌حبه‌خانه : امر. فاحشه خانه، جنده خانه، روسپی خانه، قحبه خانه.
قه‌حت : امص. قحط، خشکسالی، نبود، فقدان.
قه‌حتی : ح مص. قحطی، خشکسالی، نایابی، کم یابی.
قه‌حفك: ا، (ز). ظرف سفالی، ظرف گلین.
قه‌د : قد، اندازه.
قه‌د : ا. تا ، لا.
قه‌د : قد، قامت، بالا.
قه‌داره : ا. قداره.
قه‌دبڕ : ا. میان بُر، نزدیکترین راه.
قه‌دبه‌ن : ا. شال، چیزی که به پشت بسته می شود.
قه‌دپاڵ : ا. دامنه، سرازیری کوه، کناره کوه.
قه‌در زانین : م. قدر دانستن، سپاسگزار بودن.
قه‌دره : ص. جوانی که تجربه یافته است، جوانی که دارد از سن جوانی می گذرد، پیرو کهنسال.
قه‌دریٚ : ص نسب. قدری.
قه‌د کردن : م. قد کردن، تا کردن، دولا کردن.
قه‌د کردن : م. پایین کشیدن شاخه درخت، بریدن شاخه درخت، بریدن

درخت.

قەد کێشان : م. قد کشیدن، بالا کردن، رشد کردن.

قەدەخە : امف. ممنوع، نهی شده، منع شده.

قەدەغەن : نک . قەدەخە.

قەدەك: ا. پارچهٔ کرباس رنگین.

قەدەم : ا. قدم، گام، پا.

قەدەمخەیر: ص. کسی که به هر جا رود خیر و خوشی با خود بدانجا برد.

قەدەم ڕاکرن : م. گام برداشتن، قدم برای انجام مقصودی برداشتن، گام نهادن.

قەدەم شەڕ : ص. کسی که به هر جا رود شر و بدی و دردسر برد.

قەدەم لێدان : م. قدم زدن، راه رفتن با تأنی.

قەدەمنیان : م. قدم نهادن، گام برداشتن، به راهی افتادن، به راهی رفتن، به کاری دست یازیدن.

قەدید : ا. گوشت خشك.

قەدیفك : ا، (با). قدیفه، قطیفه.

قەدیفە : نک . قەدیفك.

قەدیم : ص. قدیم، سابق، پیشین.

قەدیمی : ص نسب. قدیمی، پیشین، دیرینه، کهن.

قەر : ا، (ز). قرض، وام، بدهی، نسیه.

قەڕابە : ا. قرابه، صراحی.

قەراج : ا. میش سفید چشم سیاه.

قەراخ : ا. کناره، دیواره، هزاره، دور، محیط، کنار.

قەرارداد : ا. قرارداد، پیمان، عهد نامه.

قەراردان : م. قرار دادن، چیزی را در جایی گذاشتن، هشتن، عهد کردن، پیمان بستن، قرار گذاشتن، قرارداد کردن، تعیین جیره و حقوق کردن.

قەرارگا : امر. قرارگاه، محل استقرار.

قەرازە : ا. کمند، زنجیر بستن اسب و استر.

قەراغ : نک . قەراخ.

قەراغ گرتن : گوشه گیر شدن، از کاری یا از جامعه دوری گزیدن، معتکف شدن.

قەراغە و گرتن : کناره چیزی مانند نان را گرفتن.

قەراڵ : ا. کشیش.

قەرام : ا. در پوش چرمی ظرف آب.

قەران : ا. قران، سکەای برابر یکصد دینار.

قەڕان : ا. میدان تاخت و تاز اسب، میدان اسبدوانی.

قەراو : ا. شبنم.

قەرپال : ا، (ز). لباس وصلەدار.

قەرپۆز : ا. قاچ زین.

قەرپۆس : نک . قەرپوز.

قەرپووز : نک . قەرپۆس.

قەرتاڵە : ا. سبد، سبد میوه.

قەرتماخە : نک . قرتماخە.

قەرخاز : ص فا. طلبکار.

قەرد : ا. قرض، بدهی.
قەردار : ص فا. بدهکار، قرض دار.
قەرز : نک . قەر.
قەرزار : نک . قەردار.
قەرزدار : نک . قەردار.
قەرزدان : م. قرض دادن، نسیه دادن، عاریه دادن.
قەرز دانەوە : م. قرض پس دادن، تأدیه کردن، از زیر دین کسی در آمدن.
قەرزسەنن : م. قرض گرفتن، وام ستاندن، قرض کردن، نسیه گرفتن.
قەرز کردن : نک . قەرزسەنن.
قەرزکوێر : ص مر. کسی که قرض را پس نمی دهد یا به سختی پس می دهد.
قەرزو قۆڵە : ا. قرض، قرض و قوله.
قەرساندن : م، (با). بستن مایعات با قوام آوردن یا سرد کردن یا تخمیر، تغلیظ، سفت کردن مایعات.
قەرسەقول : ا. مدفوع اسب، پهن، مدفوع اسب که بهمان صورت و شکل دفع شده باشد.
قەرسەقول تلەوکەر : ا. سرگین غلتان، نوعی جعل.



قەرسیل : ا. قصیل.
قەرسین : م، (ز). منعقد شدن در سرما، یخ بستن، خشك شدن از سرما.
قەرفین : م، (ز). شکستن درخت از سرما یا خودبخود.
قەرقاش : ا. گوسفند سفید چشم سیاه.
قەرقاوڵ : ا. قرقاول، پرنده‌ای از راسته ماکیان.
قەڕقەشە : ا. قرقشه، نزاع، جدال، دعوا، قیل و قال، دردسر.
قەرقەمێ : ا، (ه). مشك و خیك کهنه‌ای که میوه یا آلو در آن نگاهداری می شود.
قەرمیچین : م. جمع شدن، چروك شدن، کنفت شدن، مچاله شدن.
قەرمین : نک . قەرسین.
قەڕن : ا. قرن، زمانی برابر یکصد سال.
قەرواش : ا، (ز). کُلفت، خادمه.
قەرە : ق، ا. نزدیك، اطراف، محیط، دور، پهلو، کنار.
قەرەباڵغ : ص مر. شلوغ، شلوغی، ازدحام، هیاهو، غلغله.
قەرەبرووت : ص مر. هر چیز نیم سوخته، نیمسوز، سیاه شده در اثر سوختگی.
قەرەبۆ : ا. عوض، بجای، بدل، تلافی.
قەرەبۆ کردنەوە : م. تلافی کردن، عوض دادن.
قەرەبوون : م. غالب شدن، مسلط شدن، چشت شدن، چشته خور شدن.
قەرەبەشە : ا. نوعی مرغابی.
قەرەبینا : ا. کارابین، قارابین، نوعی تفنگ.

قەرەج : ا. كولى.

قەرەچناخ : ص. پُرچانه، وراج، هرزه گو، كسى كه زياد حرف مى زند.

قەرەچۆڵ : ا. ريشه خانوادگى، ريشه فاميلى.

قەرەچى : ص نسب. كولى، غربتى.

قەرەزاخ : ص. هرزه گو، پُرچانه.

قەرەزاخ : ص. كسى كه زياد گريه مى كند.

قەرەسەوە : امر. ابريق، ظرف مسين دهان باريك.

قەرەقاچ : امر. نوعى درخت بوته مانند كه با شاخه‌هاى آن سبد بافته مى شود.

قەرەقاژ : ص مر. عصبى، حساس، زياد گريه كن، سر و صدا كن.

قەرەقوورت : ا. قره‌قروت.

قەرەقووش : قرقوش، بيمارى استخوان قلم دست اسب.

قەرەکەوتن : م. نزديك شدن به چيزى يا كسى، دور چيزى رفتن، پهلو به پهلو با كسى شدن.

قەرەم : ا. نوعى نى، نوعى نى ميان خالى، نى.

قەرەمينا : نك . قەرەبين.

قەرەنتوو: ا. سياهى، شبح، سايه‌اى از دور.

قەرەنفول : ا. قرنفل، گياهى از دسته دو لپه‌ايها و جدا گلبر گيان.





قەرەواش : نك . قەرواش.

قەرەوڵ : ص، ا. قراول، نگهبان، پاسدار.

قەرەوڵڕوین : م. نشانه رفتن، هدف گيرى كردن.

قەرەونە : ا. كرم سياه رنگى كه در كشك پديد مى آيد.

قەرەوی : نك . قەرەبۆ.

قەرەوێڵە : ا. چهار پايه.

قەرینە : ص. قرينه، مشابه، برابر، مساوى، متساوى.

قەزا : قضاء، اتفاق، حادثه.

قەزا بوون : م. گذشتن، سپرى شدن.

قەزاتە : ا. روزنامه.

قەزاوگێڕ : افا. قضا گردان، بلا گردان.

قەزخوان : امر. ثمر درخت ون.

قەزك : (با)، نك . قەرەقاچ.

قەزوانسم : ا. درفش مانندى كه با آن دانه‌هاى ثمر درخت ون را سوارخ كرده از آن تسبيح سازند.

قەزەب : ا، (ز). جگرسياه.

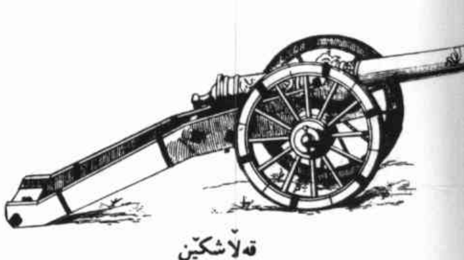
قەژە : نك . قژە.

قەژەکردگ : ترشیده، تخمیر شده.
قەساب : ص، ا. قصاب، سلاخ.
قەسابخانە : امر. قصابخانه، سلاخ‌خانه.
قەسابی : ص نسب، ا. قصابی.
قەساو : نک . قەساب.
قەساوخانە : نک . قەسابخانە.
قەساوی : نک . قەسابی.
قەسپ : ا. نوعی خرما.
قەسپەتوو : ا. نوعی توت درشت شیرین.
قەستەقول : نک . قەرسەقول.
قەستی : ق. عمداً، عمدی، دستی، قصدی.
قەسخوان : ا. درخت ون.
قەسد : ا. قصد، آهنگ، نیت.
قەسران : م. جمع شدن بدن یا هر چیزی در اثر سرما.
قەسریك : ا، (با). لگن بچه که در زیر گهواره قرار داده می شود.
قەسرین : نک . قەسران.
قەسفاندن : م. قطعه قطعه کردن گوشت برای فروش.
قەسفین : نک . قەسران.
قەسقان : نک . قەسخوان.
قەسناخ : نک . قاسناخ.
قەسوان : نک . قەسخوان.
قەسەبە : ا. قصبه، شهرك.
قەسوتۆرە : ا. قمه.
قەسەم : ا. قسم، سوگند.
قەسەم خواردن : م. قسم خوردن، سوگند یاد کردن.
قەسیان : ص. فقیر، ندار، بیچاره، مفلوك.
قەسیل : ا. قصیل.
قەش : ص، ا. حیوانی که پیشانی یا صورت سفید دارد.
قەش : ا. نکبت، مصیبت، رنج، خواری، ذلت.
قەشا : ا، (ز). یخ.
قەشان : ا. بز صورت سفید.
قەشان : ص. بدبخت، سیەروز، نکبت‌بار، بد قدم، بد شگون.
قەشاوش : نک . قاشاو.
قەشقە : ا. ابلق، رنگی برای حیوانات.
قەشقە : بدبخت، سیەروز.
قەشمە : ا. بچه میمون، کسی که مانند میمون ادای دیگران را در می آورد.
قەشە : ا. کشیش.
قەشەنگ : ص. قشنگ، زیبا، دل پسند، فرح انگیز.
قەشەنگی : ح مص. قشنگی، زیبایی، نیکویی.
قەشم : نک . قەشا.
قەشتین : م. رفع زحمت کردن، رفتن کسی که به ماندنش دیگران علاقەمند نباشند.
قەف : ا. قسمت خمیدهٔ عصا.
قەفانجەرە : ا. تور ماهیگیری که از ترکه‌های بید مخصوصی به شکل سبد ساخته شده و در گدار قرار داده

می شود.
قەفت : ا، (با). دسته گل یا گیاه.
قەفش : ا، (ز). مرتع ضعیف، چرای کم.
قەفلك : ا، (ز). گردن بند کهربا.
قەف و گوڵ : ق. زمانی که کشت گندم کامل و به دانه می نشیند.
قەفەز : ا. قفس.
قەفەزە : ا. قفسه، گنجه.
قەفەزەی‌سنگ : امر. قفسه سینه.
قەفەس : ا. قفس.
قەفیز : ا. قفیس، پیمانه.
قەڤد : ا، (ز). دسته خنجر.
قەڤەت : ا. کود.
قەڤەت : ا، (ز). نیرو، توان، قدرت.
قەڤەت‌دار : ص. قوت‌دار، نیرومند، پُر زور، توانا.
قەقنەس : ا. ققنس.
قەل : ا. کلاغ.
قەل : ا. پرنده، طیر.
قەل : ا. بوقلمون.
قەل : ا. بز و گوسفندی که یك گوش آن را بریده باشند.
قەل : ص، ا. آدم یك چشم، یك چشم.
قەل : یك دسته نی.
قەل : ص. پُر گو، بگو بخند، خوش صحبت، قل و دل.
قەڵا : ا. قلع.
قەڵا : ا. قلعه، حصار، بارو، برج.
قەڵائیکچی : ص شغل. مسگر، درودگر، کسی که ظرف مسی را با قلع سفید می کند.
قەڵاپووت : ص مر، امر. کاسهٔ چشم خالی.
قەڵاپەچن : ص مر. پُر، مملو، لبریز، ظرف لب تختی که از چیزی مانند برنج پخته پُر باشد.
قەڵاپەرچن : نک . قەڵاپەچن.
قەڵاپێو : نک . قەڵاپەچن.
قەڵات : ا. کلات، قلعه بلند بر فراز کوه.
قەڵاتە : ا. قلاده.
قەڵاتە : نک . قەڵات.
قەڵاچن : نک . قەڵاپەچن.
قەلاچۆ : ح مصـ. نابودی، فنا، عدم، قحطی، مرگ و میر.
قەڵاخی : ا. لباس سیاه، کلاغی، هر چیز سیاه.
قەڵادۆشان : امر. قلمدوش.
قەڵاش : نک . قلیش.
قەڵاش بوون : م. نابود شدن، از میان رفتن، تباه شدن.
قەڵاشتن : م. درز برداشتن، شکاف برداشتن، ترك برداشتن.
قەڵاشدن : نک . قەڵاشتن.
قەڵاشکێن : ا. قلعه شکن، توپ دور زن.
قەڵا فەت : ا. اندام، قد و بالا، ترکیب بدن.
قەڵاقەڵا : نک . قەڵاپەچن.
قەڵا کردن : م. پُر کردن، ظرفی را از

قەفەز

قەل



قەڵاشکێن

چیزی لبریز کردن.

قەڵاگە : ا. چوب عصا مانندیست که با آن اثمار درخت مازو از درخت گیرند.

قەلان : م، (ز). گیاه را از ریشه کندن.

قەلانچەبیەی : م، (ه). پرت شدن، از بلندی افتادن.

قەلاندن : م، (ز). پختن، جوشان.

قەلاندن : نک . قەلان.

قەلاندۆش : نک . قەلادۆشان.

قەڵاندۆشکان : نک . قەلادۆشان.

قەڵانقۆچ : نک . قەڵادۆشان.

قەڵانگ : نک . قەڵاگە.

قەڵایی : ا. قلع.

قەلب : ا. قلب، دِل.

قەڵب : ص. قلب، بدلی، غیر اصل.

قەڵباز : ا. جست، باز.

قەڵبە : ح مصـ. تیزی، تیزی در هر چیزی.

قەڵبەزە : ا. جست، جست آب از روی سنگ در کف رودخانه.

قەڵبەزەن : افا. متقلب، دغلکار، کسی که سکه قلب می سازد.

قەلبەن : ا. کمربند.

قەلبیر : ا. غربال، غربیل.

قەڵپ : ا. قلب.

قەڵپاخ : ا. قلتاق زین.

قەڵپۆز : ا. قاچ زین.

قەڵپووت : نک . قەڵاپووت.

قەڵتاخ : نک . قەڵپاخ.

قەڵتاخە کۆنە : ص مر. قالتاق کهنه کنایه از آدم پیر و مفلوك.

قەڵتاخ لێدان : م. زین گذاری روی اسب برای اولین بار.

قەڵتاندن : م. قاپیدن، گرفتن و در بردن.

قەڵتە : ص، نک . قورمساخ.

قەڵتەبان : ص. نفهم، رسوا، قلتشن.

قەڵخ : ا. پوست، پوست تازه کنده شده و نرم.

قەڵخان : ا. سپر.

قەڵس : ص، (ز). لاغر، بیجان، ضعیف.

قەڵس : ص. خسیس.

قەڵسۆك : ح مصـ، (ز). لاغری، نحیفی، ضعف.

قەڵسی : امصـ. خساست، لئامت، فرو مایگی، پستی.

قەڵسی : امصـ. لاغری، ناتوانی، ضعف.

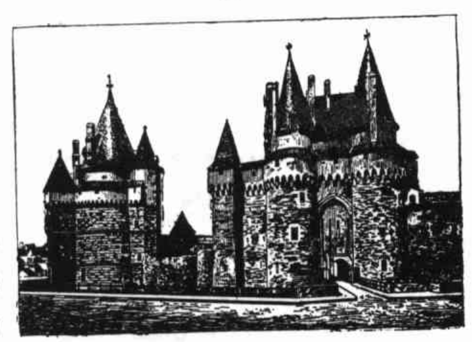
قەڵش : نک . قلیش.

قەڵشان : م. ترك برداشتن تیر از درازا، درز برداشتن درخت در طول ساقه.

قەڵشاندن : م. ترکاندن، درز دادن، ترك دادن، شکاف دادن.

قەڵشین : نک . قەڵشان.

قەلعە : قلعه، برج، بارو.



قەڵغان : نک . قەڵخان.

قەلغەز : ا، (ز). جایی که آب با فشار و سرعت می گذرد، تابگاه، تافگاه.

قەل کردن : م. کوتاه کردن مو، زدن موی سر، کوتاه کردن، ناقص کردن.

قەلاش : ص. قلاش، قلتشَن، بی‌نام و ننگ، بی آبرو، رسوا.

قەڵماسك : ا. فلاخن، قلابسنگ.

قەڵماسە : نک . قەڵماسك.

قەڵماسەنگ : نک . قەڵماسك.

قەلنە : ا. چپق چوبی، قلیان.

قەلۆکە : ا. لوبیا.

قەل و بەرد : ص. دست تنگ، کسی که برای خرج دستش می لرزد.

قـــەل و دەل : ص مـــر. قـــل و دل، بسیار گو، خوش زبان.

قەڵوەز : نک . قەلبەزە.

قەڵوەزە : نک . قەڵبەزە.

قەلەپۆپە : ا. آخرین نقطه درخت، بلندترین نقطه درخت.

قەڵەخ : ا. قیچی، پشم چینی.

قەلەسابوونی : ا. کلاغ خاکستری.

قەڵەش : نک . قڵیش.

قەڵەشان : م. ترك بردن، درز برداشتن، شکافتن.

قەڵەشاندن : نک . قەڵشاندن.

قەڵەش بردن : نک . قەڵە شان.

قەڵەشت : نک . قڵیش.

قەڵە شتن : نک . قەڵەشان.

قـەلـەقـووچ : امر. معلق «در معلق زدن».

قـەلـەڤ : ص. چـاق، گـنـده، بـزرگ، تنومند.

قەڵەم : ا. قلم.

قەڵەمان : ا. قلمدان.

قەڵەمبڕ : ص فا، ا. قلمبر، قلمتراش، چاقو.

قەڵەمتاش : نک . قەڵەمبڕ.

قەڵەمتراش : امر. قلمتراش.

قەڵەمدان : نک . قەڵەمان.

قەڵەمدادان : م. قلم تراشیدن.

قەڵەمڕەو : ا. قلمرو، منطقه تحت نفوذ.

قەڵەم کردن : قلم کردن پاجوش برای نهال.

قەڵەم موو : ا. قلم‌مو.

قەلەموون : ا. بوقلمون.

قەڵەمە : ا. قلمه.

قەڵەمەلێدان : م. قلمه زدن.

قەڵەمی : ص نسب. قلمی، باریك، نازك، لاغر.

قه‌له‌نده‌ر : ص، ا. قلندر.

قه‌ڵه‌و : نک . قه‌له‌ڤ.

قه‌ڵه‌وه‌زه : نک . قه‌ڵیه‌زه.

قه‌ڵیته : نک . قه‌ڵاته.

قه‌لینجه‌ك : ا. انگشت کوچك.

قه‌م : ا. ناوسمان، ناودانی که آبرا از یك طرف به طرف دیگر می برد.

قه‌مار : ا. قمار.

قه‌ماندن : م، (با). خشك کردن هیزم تر برای سوزاندن.

قه‌مت : ا. دو گردوی بهم چسبیده.

قه‌متار : ا. کفتار.

قه‌مته‌ر : ا. پوزه‌بند، مهار، مهاری.

قه‌مته‌ربوون : م. داشتن و نخوردن، خسیس و لئیم بودن.

قه‌مته‌ر کردن : م. مهار زدن، مهار کردن.

قه‌مته‌ره : مانع حرکت آب، سد، هر چیزی که جلو رفتن آب را بگیرد.

قه‌مته‌ری : ص نسب. نخور، خسیس، دهن بسته، کسی که دارد و نمی خورد.

قه‌مچ : ق، (ز). ظرفیت یك کف دست، ظرفیت یك مشت.

قه‌مچاندن : م. پیچ دادن، کار کسی را گره افکندن.

قه‌مچك : ا، (ز). دنباله، دم بز.

قه‌مچ کردن : م. چیدن موی سر با قیچی.

قه‌مچین : ا. شلاق چرمی، شلاق.

قه‌مك : ص، ا. دزد، زبردست، دزد چابك.

قه‌مکه : نک . قه‌مك.

قه‌موور : ص. کوژ، کوژ پشت.

قه‌مه : ا. قمه.

قه‌مه‌زه‌ن : ص فا. تیغ زن، کسی که از اموال دیگران سوء استفاده کند.

قه‌مه زه‌ن : ص فا. قمه‌زن.

قه‌مه‌ست : ا. قیچی.

قه‌مه‌ڵبه‌ن : ا. کمربند.

قه‌ن : ا. قند.

قه‌نات : ا. قنات، کاریز.

قه‌نادی : ح مص، ا. قنادی.

قه‌ناره : ا. قناره، قلاب آویزان کردن گوشت و غیره.

قه‌ناری : ا. قناری، پرنده‌ای از راسته سبکبالان.

قه‌ناس : ص. قناس، کج و معوج، بی‌قواره.

قه‌ناعه‌ت : امصد. قناعت، صرفه‌جویی.

قه‌نج : ص، (ز). خوب، قشنگ، زیبا.

قه‌ند : نک . قه‌ن.

قه‌نداخ : ا. قنداغ، آب قند داغ.

قه‌نداڤ : نک . قه‌نداخ.

قه‌ندان : امر. قندان.

قه‌نداو : امر. قنداب، شربت قند.

قه‌ندشكێن : ص فا، ا. قندشکن.


قه‌ندان

قەندە : نک . قەلنە.

قەندی ئاوی : ا. قلیان.

قەندیلە : ا. نخود پخته.

قەندیلە : امصغ. قوطی حلبی که در آن نفت ریخته و فتیله گذاشته شده و به جای چراغ مورد استفاده قرار گیرد.

قەنگاس : نک . قەناس.

قەنگە : نک . قەنیلە.

قەنگلیە : نک . قەنیلە.

قەنناد : ص، ا. قناد.

قەنەفلێ : ا، (ه). تنگ پالان، قطعه طنابی که به جای تنگ به پالان بسته می شود.

قەنەفە : ا. نیمکت.

قەنەواچە : ا. لایی، پارچه آهارداری که برای صاف ایستادن لباس بین آستر و پارچه قرار می دهند.

قەینی : ص، ا. بزغاله شیر سوز، بزغاله زائیده در پاییز، بزغاله لاغر.

قەیارە : ا. قداره.

قەنیلە : قوطی حلبی که در آن نفت ریخته و فتیله گذاره شده و به جای چراغ مورد استفاده قرار گیرد.

قەواخ : ا. پوست چیزهایی مانند گردو و بادام و غیره.

قەوارۆك : ا، (ز). مغز گردو.

قەوارە : ا. قواره، شکل، ترکیب، ثوب.

قەواش : ا، (ز). کفگیر.

قەواق : ص شغل، (ز). کوزه گر.

قەواڵە : ا. قباله.

قەوان : ا. شایعه.

قەوانچە : امف، ص. معلق، پرتاب شده، رها شده در هوا، آویزان.

قەوانچە دان : م. به هوا انداختن، پرتاب کردن، آویزان کردن، معلق کردن.

قەوتی : ح مصـ، (ز). سرپرستی، اداره، مسؤولیت، نگهبانی، مواظبت، توصیه، وصیت.

قەوتی کردن : م، (ز). سرپرستی کردن، اداره کردن، وصیت کردن، توصیه کردن.

قەوچە کردن : م. دهن چرخ دادن، حرکتی که ماده الاغ هنگام جفتگیری به دهان خود می دهد.

قەور : ا. قبر، گور، مزار، آرامگاه، تربت، خاك.

قەوران : ا. قبرستان، گورستان.

قەورخە : ق، ا. نزدیك، کنار، پهلو، اطراف.

قەورسان : نک . قەوران.

قەورکەن : ص فا. قبر کن، گورکن، حفار.

قەورکەنە : ا. گور کن، حیوانی از دسته گوشتخواران و تیره سموریان.

قەوز : ا. قبض، رسید، دستخط.

قەوزە : ا. جل وزغ، آلگ.

قەوزە : امر. قبضه، آنچه با مشت گیرند.

قەوزەبەرد : ا. گل سنگ.

قەوزەقورواق : امر. جل وزغ، آلگ.
قەوڵ : ا. قول، کلام، گفتار، عقیده.
قەوڵانن : م. پرداختن فطریه.
قەوڵ و بڕ : عهد و پیمان، بیع و شری، اتمام معامله.
قەولەق : ا. سرمەدان، کیسه سرمه.
قەوم : ا. قوم، خویش، خویشاوند.
قەوم : ا. قبیله، طایفه، دسته‌ای از مردم.
قەومان : م. اتفاق افتادن، حادثه‌ای رخ دادن، پیش آمد کردن.
قەوماندن : حادثه‌ای بوجود آوردن، کار ناروا و ناشایستی که عاقبت بد دارد انجام دادن.
قەماو : ص مف، ا. رویداد، اتفاق افتاده، حادثه روی داده.
قەومو خزم : امر. قوم و خویش، خویشاوند، منسوب.
قەومو خوێش : نک. قەوم و خزم.
قەومە : ا. حادثه، اتفاق، رویداد.
قەومیان : نک. قەومان.
قەومین : نک. قەومان.
قەوی : ص. قوی، نیرومند، توانا، قادر، سالم، تنومند.
قەوین : ا. پیزی، مقعد، کون، ماتحت.
قەهبك : ص، (با). قحبه، سلیطه، زن بد کاره، فاحشه.
قەی : ا. قی، استفراغ.
قەی : ا. قید، ایراد، مشکل، مانع.
قەیار کردن : م. قیار کردن، ترمیم نعلبندی.
قەیارە : ا. قداره.
قەیاسە : ا. تنگ پهنی که روی بار بر الاغ و استر بسته شود.
قەیتان : ا. قیطان، نخ.
قەیچی : ا. قیچی، مقراض.
قەید : ا، (ز). قید، پابند.
قەیدك : ا، (ز). بخلق اسب و استر.
قەیران : قران، مدتی که علاج یا مرگ بیمار پیش‌بینی می شود.
قەیرە : ص، ا. جوانی که تجربه یافته، جوانی که دارد از سن جوانی می گذرد، پیر، کهن، کهنسال، خبره.
قەیسەر قوو کردن : م. قرق کردن، خلوت کردن، مراقبت کردن و ممنوع الورود ساختن.
قەیسی : ا. قیسی.
قەیسی و ڕۆن : امر. خوراکی از رخ کردن زردآلو در روغن.
قەیفە : ا. قدیفه.
قەیلۆك : ا. آدمك، لولو سرخرمن، مترسك.
قەی کردن : م. قی کردن، استفراغ کردن، بالا آوردن.
قەیماخ : ا. قیماق، سرشیر.
قەیناغ : ا. دستکش برزگر و دروگر.
قیافە : ا. قیافه، شکل، ریخت، صورت، شمایل.
قیامەت : ا. قیامت، روز رستاخیز.
قیبلە : ا. قبله.
قیبلەنما : امر. قبله نما.


قیله‌نما

قیت : نک . قەوین.
قیت : ص. برجسته، برآمده.
قیتك : ا، (ز). مچ پا، قوزك پا.
قیتکه : ا. چوچوله.
قیته قیت کردن : م. خودنمایی کردن، خود نشانَ دادن.
قیتەڵ : امصغ. کوچك و خودنما.
قیچ : ص، ا. برجستگی در زمینه صافی.
قیچ : ص. کج و معوج، قناس، نامیزان.
قیچك : نک . قیتك.
قیچەو کردن : م. ادای کسی را درآوردن، به کسی دهان کجی کردن.
قێخا : ص، ا. کدخدا، ریش سفید، شیخ بزرگ.
قێخوا : نک . قێخا.
قیر : ا. قیر.
قیراخ کردن : م. قبراق کردن، آماده شدن، خود را برای انجام کاری آماده کردن، دامن به کمر زدن.
قیڕاندن : م. فریاد زدن، نعره کشیدن، داد زدن، فریاد برآوردن.
قیڕانن : نک . قیڕاندن.
قیرتاو : ص. جایی که با قیر پر شده یا با قیر آب‌بندی شده است.
قیرتاو کردن : م. جایی را با قیر اندودن، چیزی را با قیر داغ پر کردن، قیر داغ کردن.
قیرسیچم : ص مر. خسیس، لئیم.
قیرقاج : ا. قیقاج، کج و راست رفتن در سواری، سوار خوبی.


قیقی

قیرقاچ : نک . قیرقاج.
قیڕه : اصـ. فریاد، داد و بیداد، نعره.
قیڕه : ص. فتق‌دار، کسی که فتق دارد، مفتوق.
قیڕه بوون : م. فتق گرفتن.
قیڕه‌گون : کسی که فتق مغابنی دارد.
قیری : ص نسبـ، ا. قیری، سیاه مانند قیر.
قیز شێوانه‌وه : م. دل به هم خوردن، حال به هم خوردن، حالت استفراغ گرفتن.
قیز شیوڕیانه‌وه : نک . قیز شێوانه‌وه.
قیز کردنه‌وه : نک . قیز شێوانه‌وه.
قیزه‌ون : ص نسبـ. چیزی که از شدت زشتی یا بدمنظری یا بدمزگی حال آدم را بهم می زند.
قیژانن : م. فریاد کشیدن، جیغ زدن.
قیژه : اصـ. جیغ، فریاد، فحاشی با صدای بلند.
قیسب : ا. تیر بزرگ سقف.
قیسب : ح مص. بدنامی، رسوایی.
قیسکه ته‌نگ : ص. کم ظرفیت، آدم کم جنبه، عصبی.
قیق بوون : م، (ز). لاغر شدن، ضعیف شدن.
قیقی : ا، (ز). دارکوب.
قیژه کردن : نک . قیژانن.
قیژ و واژ : اصـ. داد و فریاد، فریاد و فغان، قیل و قال.
قێلیچ : ا، (با). پوست گردو و بادام و مانند آنها.

قیلکه : امصغ. قطعه چوب، خورده چوب.

قێماخ : ا. کاچی، آرتوله.

قیمه : ا. قیمه، گوشت چرخ کرده.

قیمەت : ا. قیمت، ارزش، نرخ، مظنه.

قیمەت کردن : قیمت کردن، ارزیدن، ارزش داشتن.

قیمه کردن : م. قیمه کردن، چرخ کردن گوشت.

قین : امص. کین، قهر، غضب.

قیناوی : ص نسب. کینه‌توز، قهرو، غضب‌آلود.

قین جواندن : م. کسی را عصبانی کردن، کسی را به خشم آوردن، کسی را خشمگین کردن.

قین جوین : م. عصبانی شدن، خشمگین شدن، غضبناك شدن.

قین لەدڵ : نک . قیناوی.

قین‌لێ‌هاتن : م. متنفر بودن از کسی، بد آمدن از کسی.

قین کردن : م. غضب کردن، عصبانی شدن، قهر کردن.

قینه تینه دان : م. چیزی را به چشم کسی کشیدن.

قینه ون : نک . قیناوی.

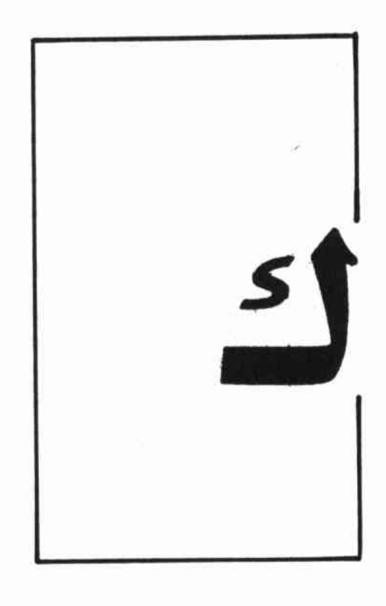
قین هەستان : نک . قین جوین.

قین هەستاندن : م. کسی را خشمگین کردن، کسی را عصبانی کردن.

قین هەڵسان : نک . قین جوین.

قین هەڵساندن : نک . قین هەستاندن.

قین هەڵگرتن : م. از کسی کینه به دل گرفتن، از کسی رنجیدن، از کسی نفرت پیدا کردن.



ك : ك.

كا : ا. كاه.

كا : برادر، كوتاه شدهٔ واژه «كاكه» يعنى برادر.

كايين : ا، (ز). نشخوار.

كاب : ا، (با). استخوان قاب.

كابان : ص، ا. كدبانو.

كابانىّ : ح مص، (با). قاب بازى.

كابرا : ا. يارو، فلانى.

كابه : ا. كعبه، خانه كعبه.

كاپان : ا، ص، (ز). راه باريك و تنگ، راه مالرو، كوره راهى در كوهستان.



كاتار

كاپك : ا، (ز). طناب.

كاپوّخ : ا، ص، (ز). كسى كه براى جمع آورى علف يا غله درو شده به صورت روزمزد استخدام مى شود.

كاپوّلّ : (ز). كاه خرد با خاك قاطى شده.

كاپوّل : نک . كاپوّلّ.

كاپوّلّ : ا. پشت گردن، پشت، سرشانه، گرده.

كاپوّلّك : نک . كاپوّلّ.

كاپيّچ : امر. دل درد حيوانات از خوردن زياد كاه، تُخَمَه.

كات : ا. وقت، زمان، دم، هنگام، گاه، عصر، دوران.

كاتار : ا، (ز). تاج خروس.

كات ژميّر : امر. ساعت.

کـاج : ا. کـاج، گـیـاهـی از تـیـره مخروطیان راسته بازدانگان.



کاخلّی : ا. گل رنگ، کاجیره.

کادان : امر. کاه دان، انبار کاه.

کادز : ا، (ز). کهکشان.

کادوو : امر. دود کاه، کاه دود.

کاده : ا، (با). کلوچه، نان شیرینی، نان روغنی.

کادی : (با)، نک . کادوو.

کادین : (با)، نک . کادان.

کادین مێشێ : ا، (ز). محل نگاهداری نوزاد زنبور عسل.

کار : ا. کار و کسب، مشغولیت.

کار : ا. کشت و کار.

کار : علامت فاعلی مانند «کرێکار» یعنـی کـارگـر و «گـه‌چکـار» یعنـی گچکار و «به‌دکار» یعنی بدکار.

کار : ا. امر، دستور، فرمان.

کار ئامه‌د : ص مر. کارآمد، توانا.

کاراك : ا، (ز). معدن آهن.

کارامه : نک . کارئامه‌د.

کاربڕ : ص فا. کاربُر.

کاربڕین : م. کـار پـیـش بـردن، کـار را متوقف نکردن.

کار به‌ده‌س : ص مر، امر. کاربدست، مباشر، مسؤول.

کار به‌ده‌ست : نک . کار به دەس.

کارپێچ : ا، (ز). چهار شاخ.

کـار پـێ سـپـاردن : م. کـار بـه کـسـی سـپـردن، کـاری را بـه کـسـی ارجـاع کردن.

کار پێش بردن : م. کار از پیش بردن، کار را متوقف نکردن، کار را ادامه دادن.

کارت : ا. کارت.

کارتێ : ا. سنگ چاقو تیزکنی.

کـارتـێ کـه‌وتـن : م. احـتـیـاج بـه کـسـی داشتن، به کسی رو کردن برای رفع نیاز، احتیاج داشتن به کسی.

کارتێنك : ا. کارتنگ، تارعنکبوت.

کار تیخ : امر. سوهان.

کارتیك : نک . کارتیخ.

کارخانه : امر. کارخانه.

کـار خـراو کـردن : م. کـار را خـراب

کردن.
کار خستن : م. کار انداختن، تعمیر کردن، راه انداختن.
کارد : ا. کارد، گزلیك.
کاردان : ص فا. کاردان، مطلع، بصیر، خبره.
کاردۆژە : امر. مغز گردوی سبز.
کارد و پەنێر : کارد و پنیر، دو نفر که با هم کشمکش و ضدیت دارند.
کاردە پەلە : امر. ابابیل.
کاردە وەژە : امر. پوست گردوی سبز.
کاردە وەژە کردن : م. درآوردن مغز گردو با چیز نوك تیز.
کارك : ص، ا. میوه کال و نرسیده.
کار ڕێگە خستن : م. کار راه انداختن، شرایط شروع یا پیشرفت کار را فراهم آوردن.
کارزان : ص فا. کاردان، کارآمد، خبره، بصیر، مطلع.
کارژۆلە : امر. بزغاله.
کارژێلە : نک. کارژۆلە.
کارس : ا، (ز). ارزن.
کارك : ا. قارچ.
کارکرد : ح مص. کارکرد، عمل.
کار کردن : م. کار کردن، عمل کردن، به کار بستن، به جا آوردن.
کارکردە : ص مف. کارکرده، کهنه، نیمدار، متخصص.
کارکوشتە : ص مف. کارکشته، مجرب، ورزیده، آزموده.

کارك

کارکون : ص فا. کارکن، عامل، مؤثر، مسهل.
کارگ : نک. کارك.
کارگا : امر. کارگاه، محل انجام کار.
کارگوزار : ص فا. کارگذار، مباشر.
کارگەر : ص شغل. کارگر، فعله، عمله.
کارگەر : کاری، مؤثر، فعال.
کارماخ : امر. سرند، الك بزرگ.
کارمەن : ص مر، امر. کارمند.
کارناس : ص فا. کارشناس، خبره، متخصص.
کارنامە : امر. کارنامه، نامه اعمال.
کاروا : ا. کهربا.
کاروان : ا. کاروان، قافله.
کاروان ئاشی : امر. آشی سردستی با تخم مرغ.
کاروانچی : ص. کاروانچی، کاروانسالار.
کاروانسەرا : امر. کاروانسرا.
کاروان قران : امر. کاروان کش، ستاره‌ای که گاهی بسیار روشن است و قبل از پگاه طلوع می کند و کاروان را به اشتباه می اندازد.
کاروان کوژە : نک. کاروان قران.
کار و سەوەرای : (ھ)، نک. کار ڕێگە خستن.
کار و بار : امر. کار و بار، مشغولیات.
کارەبا : ا. کهربا.
کارە ڕەھات : در فارسی مکالمه معنی «بساط» را می دهد در جمله «بساطی

سرم آورد»، افتضاح، بی آبرویی.
کارەسات : نک. کارە رەهات.
کارەکەر : امر. کنیز، کلفت.
کارە کەو : ا. شکار دستجمعی کبك.
کارەگا : نک. کار گا.
کاری : ص‌نسب. کاری، کار گر، مؤثر.
کاری : ا، (با). دود.
کارێز : ا. قنات، کاریز.
کارێز ماڵین : م. قنات پاك کردن.
کارێز لێدان : م. کندن قنات، قنات درآوردن.
کارێزەبازار : امر. بازار هفتگی که بر سر قنات تشکیل می شود.
کاریگەر : نک. کار گەر.
کاریلە : نک. کار ژۆڵە.
کارین : م، (ز). توانستن، قادر بودن.
کازێوە : ا. بامداد، پگاه، صبحگاه، صبح.
کاژ : ا. پوست انداخته شده حشرات، پوست انداخته شده مار، دگردیسی.
کاژ : نک. کاج.
کاژەرە : امر. کاسه سر.
کاژێر : ا. روزن، دریچه، دریچه، سوراخی در دیوار.
کاژێڵە : ا. کاجیره، گل رنگ.
کاس : ص. کرخت، مات، گیج، بی حس، گود، مقعر.
کاسب : افا. کاسب.
کاس بوون : م. مات شدن، گیج شدن.
کاسبی : ح مص. کاسبی، داد و ستد، تجارت.
کاسك : ا. کاسه سفالین.
کاسك : ص، ا. سبز متمایل به زرد.
کاسمە : ا. نان ساجی که در خمیر آن روغن ریخته شده است.
کاسنی : ا. کاسنی، علفی از تیره مرکبان.



کاسۆ : ا. قشو.
کاسە : ا. کاسه، ظرف، پیاله.
کاسە پشت : امر. لاك پشت.



کاسە سفرە : امر. غذایی کە برای همسایەی تازه برای اولین بار فرستاده می شود.
کاسە سم : امر. قسمت شاخی سم.
کاسە شەن : امر. بیل چوبی کاسه مانندی که با آن غله جابجا می شود.
کاسەلێس : ص فا. کاسه لیس، متملق،

طفیلی، ریزه‌خوار.

کاسەمەن : امر. ظرف چوبی کاسه مانندی که جهت پیمانه کردن غلات بکار رود.

کاسەی ئەژنو : ا. کاسه زانو.

کاسەیَ زرانی : ا. کاسه زانو.

کاسەی سمت : ا. فرو رفتگی محل اتصال استخوان ران و لگن.

کاسی : ح مصـ. گیجی، سستی، بیحالی، بی حسی.

کاش : ق. کاش، کاشك، کاشکی.

کاش : ا. سیخ کباب.

کاش : امف. کاشت، کشت، کشته.

کاش : ا، (ز). تپه، تپه کوچك.

کاش : ا. علف هرز، وجین، هرچیز بیهوده، علف بو زده.

کاشکای : نک . کاش.

کاشکایه : نک . کاش.

کاشکایه کوو : نک . کاش.

کاش کایه‌کی : نک . کاش.

کاشکرن : م، (ز). کشیدن چیز روی زمین از بالا به پایین.

کاشکیّ : نک . کاش.

کاشمه : ا. کاشم، کاشن.

کاشی : ا. کاشی.

کاغەز : ا. نامه، کاغذ.

کافر : افا. کافر، ناسپاس.

کافرمان : امر. کارد آشپزخانه، کارد.

کافوور : ا. کافور.

کافی : افا. کافی، بسنده.

کاڤ : ا. کاه.

کاڤر : ا، (ز). بره.

کاڤل : ص، (ز). خراب، ویران.

کاك : نک . کاکه.

کاکائوو : امر. کاکائو.

کاکڵ : ا. مغز گردوی تازه.

کاکڵه : نک . کاکڵ.

کاکڵه شیّران : امر. قایم باشك، قایم موشك.

کاکڵه مووشان : ا. عنکبوت، تار عنکبوت.

کاکوچ : ا، (ز). چکش.

کاکوچیل : (ز). آش ترخینه.

کاکۆڵ : ا. کاکل، موی جلو سر.

کاکووتی : ا. کاکوتی، گیاهی از تیره نعناعیان.

کاکه : ا. کاکا، کاکو، برادر بزرگ، برادر.

کاکه سیا : امر. کاکا سیاه، غلام سیاه.

کاکی به کاکی : دشت و صحرای خلوت و خالی، کجا به کجا، خالی و خلوت، دشت.

کاکیّشان : امر. کهکشان، کاه‌کشان.

کاکیله : ا. دندان آسیا.

کاگڵ : ا. کاه‌گل، کاگل.

کاگڵ کردن : م. کاه‌گل مالی کردن، کاه‌گل کردن.

کال : ص، (با). پیر، پدربزرگ، قوم و خویش.

کاڵ : ص. نارس، نرسیده، کال، نپخته،

خام، رنگ روشن.
کاڵ : ا. کشت و کار.
کاڵ : ا. رنگ روشن.
کالا : ا. پارچه، متاع، کالا.
کالات : ا. تاراج، تالان، غارت، چپاول.
کاڵان : م. کاشتن، کشتن.
کالان : ا. غلاف.
کاڵانه : ا. گودی چشم.
کال بوون : م، (ز). پیر شدن، سالدار شدن.
کاڵ بوونەوە : م. رنگ و رو رفتن، بیرنگ شدن، کم رنگ شدن.
کالسکه : ا. کالسکه.



کاڵك : ا، (ز). چارق، پاپوش.
کاڵۆش : ا. گالش.
کالۆمه : ا. شمشیر رنگ زده بدون غلاف.
کال و باڤ : امر. آباء، اجداد.
کالویٚش : ا. کالجوش.
کاڵ و کرچ : ص مر. کمرنگ، بیرنگ، آدم با موی بور، آدم سفیدروی.
کاڵه : ا. چارق، چرم خامی که در برف و باران بجای کفش به پا کنند.

کاڵه برویٚش : ا. بلغور.
کاڵەپیٚ : امر. برف به ارتفاع چارق.
کاڵه پیٚچ : امر. پارچه جوراب مانندی که بپا بسته شده و چارق روی آن پوشیده می شود.
کاڵه شیٚف : ص مر، امر. شخم زمینی که قبلاً آب نخورده است.
کالەك : ا، (ز). قوم و خویش، منسوب.
کاڵەك : ا. خربزه.
کاڵەك : ا، (با). چارق.
کاڵەك : ا، (با). گیوه‌ای که در کردستان ساخته می شود.
کاڵەکاڵ : اص، (ز). بع بع.
کاڵەکوت : امر. مویز و کشمشی که با هاون و دسته هاون شیره آن گرفته شود.
کاڵه مشتیٚ : امر. یك نوع بازی که کسی چیزی در یکی از مشتهایش پنهان کرده و از دیگری سؤال می کند که پیدا کند.
کاڵه و بوون : نک . کاڵ بوونەوە.
کاڵه هیٚش : کاشت زمینی که شخم نخورده است، کال کار.
کاڵیٚ : ص، ا. بچه بور و سفید، بیرنگ، کمرنگ.
کالی : ح مص. کالی، خامی و ناپختگی.
کالیار : ا. خیار چنبر تخم.
کالیت : ا. کلبه، کومه، کپر.
کالیماست : امر. سهمی از خرمن که به فقیر داده شود اما نه بحساب زکوه.

کالّیان : م. عصبانی شدن بر کسی، نزاع کردن با کسی، دعوا کردن.

کالیسکه : نک . کالسکه.

کالیۆش : ا. کالجوش.

کالّین : م. کاشتن، کشتن.

کالّین : نک . کالیان.

کام ؟ : کدام؟

کاماخ : ا، (ز). کپل، کفل.

کامار : ا، (ز). کمان غربال و دایره و دف و غیره.

کاماش : ا، (با). برگ توتونی که هنگام سبزی خشك شده‌اند.

کاماق : ا، (ز). کون آب، آب مانده در جوی پس از قطع آب از منبع، بن آب.

کامباخ کردن : م، (ز). ویران کردن، خراب کردن.

کامجا ئانیشا ؟ : کدام یك از ایشان.

کامران : ص فا. کامران، کامروا، موفق، کامیاب.

کامره‌وا : ص مر. کامروا، کامیاب.

کامکار : ص فا. کامکار، کامران، کامروا، سعادتمند، خوشبخت.

کام کردن : م. بیمار شدن حیوان در نتیجه خوراك خوردن حیوانات مجاور و گرسنه ماندن.

کامچو کرن : نک . کام کردن .

کامڵ : ص، افا. کامل، تمام، بدون نقص، ملك.

کامۆخ : افا، (ز). کسی که شیره انگور را با فشردن می گیرد.

کامه : کدام؟ کدام یك؟

کامه‌تا : نک . کامه.

کامه‌تانێ : نک . کامه.

کامه‌ته : نک . کامه.

کامیان ؟ : کدامین آنها؟

کام یوو ؟ : کدام یك؟

کام یه‌ك ؟ : کدام یك؟

کان : ا. معدن، کان.

کان : ا. خزانه گل.

کانگا : ا. محلی که در آن یك یا چند محصول فراوان یافت می شود مانند ایران که دارای نفت فراوان است.

کانوون : ماه دهم سال.

کانه زبانه : امر. کام و زبانه.

کانه زووانه : امر. کام و زبانه.

کانه‌نیا : م. کاشتن، درختکاری، درست کردن خزانه درخت.

کانێ : (با). کجا، کجاست؟

کانی : ا. کانی، چشمه، قنات.

کانیاو : امر. آب چشمه، آب قنات، قنات، کاریز.

کانیله : امصغ. چشمه کوچك.

کاواتر : ا، (ه). کبوتر، کفتر.

کاوان : ا، (ه). گردنه.

کاوانەوە : م. سوزش زخم، زق زق کردن جراحت، شدت گرفتن درد.
کاوچۆ : امر. کائوچو.
کاودان : امر. قورمه، کنسرو گوشت.
کاوڕ : ا. بره.
کاول : ص. ویران، خراب.
کاولاش : ص، ا. آسیاب خرابه.
کاول بوون : م. خراب شدن، ویرانه شدن.
کاول کردن : م. خراب کردن، ویران کردن.
کاولّی : ص. بی حیا، بی آبرو، بی شرم، سلیطه.
کاوجۆ : کاه و جو، علیق.
کاوەتری : ا، (ه). کبوتر، کفتر.
کاوەخۆ : ص مر. آرام، خونسرد.
کاویان : نک . کاوانەوە.
کاوێژ : امر. نشخوار.
کاوێژ کەر : ص فا. نشخوار کننده.
کاوین : ا. کابین، مهر زنان.
کاهن : ا. کاهن.
کاهوو : ا. کاهو، گیاهی از تیره مرکبان.
کاهەرزانی : ا، ص، (ه). انجیر سیاه درشت.
کاهیل : ص. کاهل، تنبل، سست، بیکاره.
کاهیلّی : ح مص. کاهلی، سستی، تنبلی.
کایانەوە : م. کاوێژ کردن.
کایلۆش : ا. کالجوش.
کایلێ : ا، (ه). بازیچه، اسباب بازی.

کایە : ا. بازی، سر گرمی.
کایەکلێ : ا. بازیچه، ملعبه.
کایەڵ : نک . کاهیڵ.
کایەن : ا. کاهدان، انبار کاه.
کبریت : ا. کبریت.
کبریتی : ص نسب. کبریتی، پارچه کبریتی.
کبریتی : ا، (ه). کبریت.
کپ : ص. کپ، گرفته «لوله مانند»، بیصدا، کیپ، چفت، به هم پیوسته.
کپ بوون : م. کیپ شدن، کر شدن، بسته شدن، بهم چسبیدن.
کپە و بوون : نک . کپ بوون.
کپی : ح مص. کیپی، چفتی، بیصدایی.
کت : ا، (با). یکی از جفت، تك.
کتاب : ا. کتاب.
کتان : م، (ز). کوبیدن، زدن.
کتاو : نک . کتاب.
کت بەچە : ا. بچه گربه.
کتری : ا. کتری.
کتك : ا. گربه.
کتك کیفیله : ا. گربه وحشی.



کتکە نەفتینە : ص مر. آدم کثیف و لاغر و بد لباس، آدم دو رو و دغل.
کتو : چون؟ چطور؟ چگونه؟



کاهو



کتری

کتووپڕ : ق‌مر. ناگهان، ناگاه.

کت و کوێر : ص مر. کتمه کوری، آدمی که حس بینایی ضعیف دارد.

کت و مت : ص. شبیه، مانند، مثل، کاملاً، شبیه و مانند و برابر.

کتووت : ا، ص، (ز). نان خشك کهنه، نان بیات.

کتۆیی : چونی، چگونگی، کیفی.

کته : ا، (ه). گربه.

کتێب : نک . کتاب.

کتێبچه : امصف. کتابچه، دفتر.

کتێبخانه : امر. کتابخانه.

کتێب فروش : ص فا. کتاب فروش.

کتێو : نک . کتاب.

کتێوخانه : ا. کتابخانه.

کچ : ا. دختر، دوشیزه، باکره.

کچانه : ص نسب. دخترانه.

کچانێ : ص. زن مانند، مردی که حرکات و رفتار زنانه دارد.

کچکه : ص. کوچك، خرد.

کچۆڵه : ا. دختر کوچولو، دختر کوچك.

کچه‌زا : ا. دخترزا.

کچه‌زازا : امر. نوه دختری.

کچینه : ا. سیاهی چشم.

کچینی : ص نسب، ا. پرده، بکارت، دخترگی.

کدارك : ا، (ز). قارچ.

کدوو : ا. کدو.

کڕ : ص. کرچ.

کڕ : ص. مات، مبهوت.

کڕ : ا. پارچه پشمی لباس کردی.

کڕاژ : ا. موم، تفاله عسل.

کراس : ا. پیراهن.

کراسه کردن : م. صابونی که به‌خوبی در حال پختن و آماده شدن است.

کڕاش : نک . کراژ.

کڕاکه : ا. گیجگاه، دو طرف پیشانی.

کراڵ : ص، ا. زمین سخت ناهموار.

کڕان : نک . کڕاندن.

کڕاندن : م. تراشیدن، تراشیدن چیزی از روی چیز دیگر مانند کشیدن لبه چاقو روی پوسته هویج یا دندان زدن استخوان برای جدا کردن گوشت.

کڕاندنه‌وه : م. دندان زدن استخوان برای خوردن گوشت از روی آن.

کڕانن : نک . کڕاندن.

کڕاننه‌وه : نک . کڕاندن.

کرانه : ا. کران، کرانه، ساحل.

کراو : امف. انجام شده، شده، انجام گرفته.

کراوات : ا. کراوات.

کراوه : امف. حلاجی شده، پنبه یا پشم زده شده.

کراها : ا. اجاره، کرایه.

کراهانشین : ص فا. مستأجر، کرایه نشین.

کراهه : نک . کراها.

کراهه‌پا : امر. پایمزد.

کڕ بوون : م. کرچ شدن مرغ.

کڕبوون : م. خفه، بیصدا شدن، مات

شدن، مبهوت شدن.

کڕبین : م، (ز). مات شدن، مات بودن، مبهوت شدن.

کرپیت : (با). کبریت.

کرتان : ا، ص، (ز). گاومیش نر اخته شده.

کرتاندن : م. قطع کردن نخ و طناب با دندان.

کرتان کرن : م. اخته کردن گاو.

کرت کرن : م، (ز). نشانه گذاشتن روی چوب به منظور نگهداشتن حساب و شماره.

کرتمرت : ا، (ز). اسباب، اثاثیه، اثاث‌البیت،اسباب خانه.

کرتناك : ا، (ز). چوب نازك صافی که با آن نان از تنور بر گیرند.

کرتۆپان : ا، ص، (ز). پارچه‌ای که نیکو بافته نشده است.

کرته : اص. صدای جویدن جوندگان.

کرته‌ك : ص، (ز). برفی که با باران بعدی از آن جویهای آب براه افتاده است.

کرته‌ك : (با). زیاد، بسیار.

کرچ : ص. خام، نپخته، سفت.

کرچه : اص. صدای شکستن یا برخورد دو قطعه آهن بر روی هم.

کرخ : ص. کرخت، مات، گیج.

کرخت : نک . کرخ.

کڕخه‌و : ص، ا. خواب خوش، خواب کامل، کسی که در خواب عمیق است.

کردار : امص. کردار، عمل، فعل، رفتار.

کردگار : ص. خداوند بزرگ، سازنده، آفریننده، خالق.

کردم : گیرم.

کردن : م. کردن.

کردن پیا : م. فرو بردن، فرو کردن، چیزی را درون چیزی کردن.

کردنه‌وه : م. باز کردن، جدا کردن، وا کردن، هیزم شکستن، گشودن.

کردوکۆشی : امص. کوشش و تلاش، تقلا، تنازع، کندوکاو.

کرد و کێش : نک . کرد و کۆشی.

کرده : امف. کرده، انجام داده، بجاآورده.

کرده‌وه : نک . کردار.

کرژ : ص مف. باد داده، تابیده.

کرژ : ص. تند، سریع، فرز، چابك.

کرژ : ص. مجعد، پیچ‌دار.

کرژ : ص. جمع شدهٔ چیزهایی مانند چرم در مجاورت گرما.

کرژ و کۆڵ : ص مر. چابك، فرز، سریع، تند، چالاك.

کرژ هه‌ڵاتن : م. خشك و جمع شدن چیزهایی مانند چرم در مجاورت آتش.

کرژی : ح مص. سرعت، تندی، تیزی، چالاکی، چابکی.

کرس : ا. غاله، آشغال، زباله.

کرشه : ا. نخاله غلات.

کرك : ص، ا. زمین صاف عاری از

سبزی و درخت.

کرکای کرك : نک . کاکی به کاکی.

کرِ کردن : م. خفه کردن، از زبان انداختن، کشتن کسی در نهان.

کرِکراگه : امر. گیجگاه.

کرِکرووك : امر. غضروف.

کرِکرِه : امر. نای، حنجره، گلو.

کرِ که‌فتن : م. کوچ شدن، توقف بیش از حد کسی در جایی.

کرِکه وتن : نک . کرِکه‌فتن.

کرم : ا. کرم.

کرماج : ا. کرمانج، طوایفی از قوم کرد.

کرماجی : ص نسب. کرمانجی.

کرمانج : نک . کرماج.

کرمانجی : نک . کرماجی.

کرماندن : م. جویدن چیزهای نسبتاً سخت مانند غلات خام یا هویج خام و مانند آن.

کرمانن : نک . کرماندن.

کرماوی : ص نسب. کرمو، کرم زده.

کرم ژنه : ص مر. کرم خورده، چیزی که کرم زده باشد.

کرمشین : ا. چروك و کنفت شدن پارچه.

کرمکار : ص فا. آشنا بکار، خبره، آگاه، متبحر، کارآزموده، کاردان.

کرمکه : ا. نوعی زیور زنان که کلاه را با آن از زیر چادر نگاه می دارد.

کرمکیز : ا، (ز). بیماری و حالت بیمار گونه‌ای که در نتیجه وجود انگل و کرم زیاد بوجود می آید.

کرمن : ص. کرمو، کرم زده.

کرمن : ص. حشری، زنی که تمایل زیادی به جماع دارد.

کرمۆژێن : کرمو، کرم زده.

کرمۆڵ : نک . کرمۆژین.

کرمه : اص. صدای خورد کردن دانه با دندان حیوانات.

کرمه چۆڵین : ا. غضروف.

کرمه سوور : ا. کرم خاك، کرم خاکی.

کرمه‌ك : ا. زیوری که زنان زیر چانه بندند.

کرمه‌ك : امصغ. زبانه فلزی.

کرمه‌ك : امصغ. کرمك. اکسیور.

کرم هه‌ورێشم : امر. کرم ابریشم.

کرمی : (ز)، نک . کرموژێن.

کرن : م، (ز). کردن، درست کردن، بافتن، ساختن.

کرِنده : ص فا. خریدار، مشتری.

کرِنگ : ا. کرچك، گیاهی از تیره فرفیون‌ها.

کرِنوو : نک . کرنگ.

کرِنووش : امصـ. تعظیم، تکریم، بزرگداشت.

کرِنووش بردن : م. تعظیم کردن، تکریم کردن، کرنش کردن.

کرِنه : نک . کرنگ.

کرِنی : نک . کرنگ.

کرواس : نک . کراس.

کرۆتن : م. جویدن اجسامی بسختی دانه.

کرۆچ : ص. لت و پار، تیکه تیکه، قطعه قطعه.

کرۆژتن : نک . کرۆتن.

کرۆسك : ص، ا. خنجر کهنه زنگ زده.

کرۆسك : ا. گلابی وحشی.

کرۆشتن : نک . کرۆتن.

کرِۆك : ا. ریشه، ریشه خانوادگی، هسته.

کرِووز : ص. آدم پژمرده و ناشاد، افسرده.

کرووس : ص. کَر، ناشنوا.

کرووکاش : امصـ. جستجو، تجسس، کنکاش.

کرویت : ا. کبریت.

کرِه : اصـ. صدای کشیده شدن چیزی بر چوب یا چیز سخت.

کرِه کردن : م. پاك کردن شلتوك، جدا کردن برنج از پوسته.

کرِه کرِ کردن : م. کروکر کردن، گذراندن، کاسبی کردن.

کریٚ : (ز)، نک . کراها.

کریانه‌وه : م. باز شدن، جدا شدن.

کرێبار : امر. کرایه بار.

کرێت : ص، (ز). بدترکیب، زشت، نازیبا.

کرێچ : ا، (ز). سفال، سفالین، ظرف گلی سرخ شده.

کرێداسی : ح مصـ. مباشرت، نگهبانی، نگهبانی مزرعه، دشتبانی.

کرِێژ : ا. پوسته، شوره، کرێش.

کرِێژاوی : ص نسبـ. پوسته‌ای، شوره‌ای، سری که شوره دارد.

کریسك : ا، (با). جرقه آتش.

کرِێش : نک . کرێژ.

کرِێشه : نک . کرێژ.

کرێڤ : ا، ص، (ز). کسی که بچه را برای ختنه کردن نگاه می دارد.

کریڤ : ص، (با). همگام، همراه.

کریڤه : ا، (با). طوفان.

کرێکار : ص شغل. کارگر، فعله، عمله.

کرێکاری : ح مصـ. کارگری، روزمزدی، فعلگی.

کرِێل : ص. حرف نشنو، نشنوا، کسی که به حرف دیگران گوشش بدهکار نیست.

کرێل : ا. محل خرید، بازار.

کرێن : ص. زمین سخت.
کڕین : م. خریدن.
کرینچك : ا. پرچم، بیرق، عَلَم، بیداخ.
کرینەوە : م. رها شدن از یك عذاب، خلاص شدن از یك گناه یا رویداد بد.
کرێو : ص. دوستی که نسبت قوم و خویشی هم داشته باشد.
کرێوە : ا. طوفان، کولاك.
کرێوە : ص. باز شده، فراخ.
کز : ص. کز، پژمرده، زرد و ضعیف، ضعیف.
کزاندنەوە : سوختن و دردناك بودن زخم و جراحت.
کزانن : نک . کزاندنەوە.
کزاننەوە : نک . کزاندنەوە.
کز بوون : م. کز شدن، کز بودن، نحیف و ضعیف بودن، بی‌حرارت بودن کم نور شدن.
کز خاندن : م، (ز). زدن شاخ و برگ درخت برای تزیین، هرس کردن.
کز دان : م.کز دادن، سوزاندن با آتش مستقیم، سوزاندن پشم و پوست.
کزر : ص. نیم خشك، تری که اندکی خشك شده است، جاندار یا گیاه از غم رسته.
کزران : ا. راه یا محل خشك، جایی که به هرعلت در زمان آمدن باران خشك و قابل عبور باشد.
کزراندن : نک . کزدان.
کزر بوون : م. بخود آمدن، شکفتن، عقل رس شدن.
کزربوونەوە : م. نیم خشك شدن، خشك شدن جسم تر.
کزك : ا، (ز). جزغاله.
کز کردن : م. زبون ایستادن، کز کردن، گردن کج کردن، به‌گوشه‌ای نشستن، سر به زیر ایستادن، سرافکنده شدن.
کزکۆڵە : نک . کز.
کز کۆڵە کردن : نک . کز کردن.
کزکە : نک . کز.
کزکە کردن : نک . کز کردن.
کزمك : ا. تاژگهای خوشه گندم.
کزۆڵە : نک . کز.
کزك : ا، (با). جزغاله.
کزووری : ا، ص، (ز). پشم و پارچه پشمی کز خورده.
کزە : امصـ. سوزش جراحت و زخم، التهاب درد.
کزە : اصـ. صدای سرخ شدن و سوختن گوشت در آتش.
کزەبا : ص مر، امر. باد سبك سرد.
کزیان : م. سوزش داشتن زخم و جراحت، سوختن بینی و مخاطات، سوختن ملایم پوست دست، سوختن موی بدن انسان.
کزیانەوە : م. سوزش و سوختن پوست و مخاطات.
کزێنکە : ا. گِردە‌ای که از خمیر شل بر ساج درست شود.

کزمك

کزیر : افا، (ز). پیشکار، مباشر، نماینده، دشتبان، مأمور مالك، کارپرداز.

کژ : ا. فصل، موسم، زمان، دوران.

کژگ : ا. طنابی که برای تنگ الاغ بکار می رود.

کژه : (هـ)، نک . کژگ.

کژه بارانه : امر. باران به‌موقع، باران فصلی، باران موسمی.

کژی : ا. هزارپا.

کس : اصـ. صدا برای تحریك سگ، کیش.

کسبه کسپ : اصـ. صدای آتش شعله‌ور، گرپ گرپ، صدای قلب هنگام ترس و کار شدید.

کس دان : م. کیش کردن، تحریك کردن سگ به حمله.

کسك : ا، (با). جزغاله.

کسکۆڵه : نک . کز.

کسکۆڵه کردن : نک . کز کردن.

کسکیانه‌وه : م. اظهار ضعف کردن، زبونی کردن، تفاقر کردن.

کسم : ا. کسب، کار، شغل، پیشه، عمل.

کش : اصـ. کیش، صدای راندن مرغ.

کشاندن : م. لغزاندن بر روی زمین، کشیدن.

کشانه‌وه : م. برگشتن، مراجعت، عقب گرد کردن.

کشپل : ا. پشکل.

کشت : امفـ. کشت، زراعت، کشته، مزرعه.

کشتکار : ص فا. زارع، کشتکار، کشت یار، کشت گر.

کشتگه : امر. مزرعه، کشتگه.

کشت و کاڵ : امر. کشت وکار، کشت و برداشت، زراعت.

کشته‌ك : ص، ا. نخ تابیده، نخ پرك.

کشتیار : نک . کشت کار.

کشتێل : ا. قاشق بزرگ چوبی.

کشتێله‌سه‌ره : امر. نوزاد قورباغه.

کش کش : ا. رقص، رقص کودکانه.

کشکه : ا. علف هرزه، علفی که باید وجین شود.

کشکه که رده‌ی : م. وجین کردن.

کشمیش : ا. کشمش.

کش و مات : اصطلاحی در بازی شطرنج.

کش و مات : ص مر. مات، مبهوت، گیج.

کشه : نک . کش.

کفت : ا. کوفت، سیفلیس.

کفت : امفـ. کوفته، خسته، درمانده، کوفتگی عضلات.

کفتك : ا، (ز). کبریت.

کفته : ا. کوفته، خوراکی است.

کفته شۆربا : امر. کوفته برنجی، کوفته تبریزی.

کفته شۆروا : نک . کفته شۆربا.

کفتی : ح مصـ. کوبیدگی، خستگی،

ماندگی.

کفر : امصـ. کفر، ناسپاسی.

کفری : ص نسب. کفری.

کفه : اصـ. صدای مار، صدایی که از حرکت تند حاصل شود.

کڤارك : اَ، (با). قارچ.

کل : ا. سرمه.

کل : ا. کنار، پهلو.

کل : ا، (ز). گنبد.

کل : فرستادن، رد کردن.

کڵ : ا. سفال پزی.

کڵ : ا. قوس پل، طاق پل.

کڵ : ا. شعله آتش.

کڵ : ا. سرمه.

کلا : ا. کنار، دور.

کلاچ : ا. کلاچ.

کلاس : ا. کلاس، رده، درجه.

کڵاش : ا. گیوه کردی.

کڵاش چن : کسی که گیوه (کلاش) درست می کند.

کڵاشدم : ا. عقرب، کژدم.

کڵاشه کردن : م. گل و شل پا زدن، در میان گل و شل راه رفتن، در زمین پر گل راه رفتن.

کڵاشین : م. خاراندن شدید.

کڵاف : ا. کلاف، کلافه، نخ بهم پیچیده.

کڵاف : ا. کلگی.

کڵافه : ا. کلاف، کلافه.

کڵافه : ص. کلافه، عصبانی.

کڵافه : فرا، کلگی.

کڵافه کردن : م. کلگی زدن اسب و مادیان.

کڵافه کردن : م. کلافه کردن و عصبانی کردن.

کڵافه کردن : م. کلافه کردن نخ.

کلا کردن : م. کنار گذاشتن، جدا کردن، برکنار کردن کسی از کاری.

کلاگیر : ص فا. گوشه‌گیر، گوشه‌نشین، معتکف، کناره‌گیر.

کڵانه : ا. مهره درشت آبی رنگ.

کڵاو : ا. کلاه.

کڵاوبۆرکه : امر. کلاه بارانی نمدی.

کڵاوبه‌رداری : ح مصـ. کلاه برداری، حقه بازی.

کڵاو دۆز : ص فا. کلاه دوز.

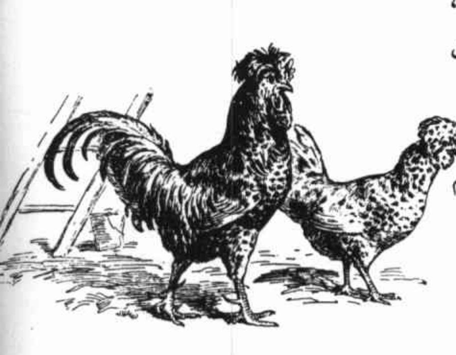
کڵاورۆژنه : م. روزن، دودکش، نورگیر، دریچه، دربیچه.

کڵاو فه‌ره‌نگی : ا. کلاه فرنگی.

کڵاوقژ : ا. کلاه گیس، موی مصنوعی.

کڵاونه : ص، ا. مرغ کلاهك دار.

کڵاو بۆرکه



کلّاوه : ا. کلاهك، کاکل.
کلّاوه : ا. قله.
کلّاوه : ا. کنده زانو، کاسه زانو.
کلّاوه : ا. یوغ.
کلّاوه‌ی زرانی : امر. کنده زانو، کاسه زانو.
کلاوه کردن : م. باریدن برف و باران دانه درشت.
کـلّاوه‌ی بـه‌یـاخ : م. آهـن بـالای تـیـر پرچم.
کلب : ا، (ز). دندان نیش حیوانات گوشت خوار.
کل بوون : م. کنار بودن، کنار گرفتن، جا عوض کردن، جابجا شدن.
کلّپه : ا. الو، شعله و حرارت، حرارت.
کلّتوور : امر. سرمه‌دان.
کلچان : ا. فانوس دستی، چراغ دستی، چراغ بادی.
کلّچێوك : امر. میله داخل سرمه‌دان که با آن سرمه به چشم کشیده می شود.
کلّحیف : (با)، نک . کلچێوك.
کلّدان : نک . کلّتوور.
کلّفت : ص. کلفت، ضخیم، قطور، ستبر.
کلّوفتی : ا،امص. کلفتی، ضخامت، ستبری، سبترا.
کلّفه‌ت : ا. کلفت، زن و بچه، اهل بیت، خادمه، خدمتکار.
کلّفه‌تبار : ص مر. کلفت بار، اهل و عیالدار، زن و بچه‌دار.
کلك : ا. دم.
کلك : ا. انگشت.
کلك : ا. قلم.
کلّکاف : ا. مازو.
کلکانیّ : کنایه از دیوانه و بیشعور بودن کسی.
کلك پیه و کردن : م. دست زدن به چیزی و دستکاری کردن چیزی، انگشت به کسی رساندن، کسی را تحریك کردن.
کل کردن : م. کنار کردن، کنار زدن، فرستادن کسی به کاری، کنارگذاشتن، کنار کردن، از کار بر کنار کردن.
کلك گرتن : م. دم گرفتن، چتر کردن، تفرعن فروختن.
کلك گیر : ص مر. قشقون، پارچه چرمی که از زیر دم اسب به دو طرف زین بسته می شود.
کلك نما : ص مر. انگشت نما، انگشت نمای معروف، مشهور.
کلکوانه : ا. انگشتی، انگشتری خیاطی.
کلکه‌توونه : ا. انگشت کوچك دست.
کلکه سووته‌که : م. دم جنباندن، تملق گفتن.
کلله قنگیّ : ح مص. دستکاری، دست اندازی، تحریض، تحریك.
کلکه که‌لله : امر. انگشت بزرگ دست، انگشت شست.
کلکه گه‌وره : نک . کلکه‌سووته‌که.
کلکه لقیّ : رفتار متملقانه و ریاکارانه کسی نسبت به دیگری، کنایه از دم

جنباندن.

کلکه مار : کنایه از زیاد تلخ بودن چیزی آن چنان که در فارسی گفته می شود از تلخی به زهر مار ماند.

کلکه نما : نک . کلك‌نما.

کلکه‌وانه : نک . کلکوانه.

کلگه : امر. پل.

کلم : ا. آب بینی خشك شده، آب بینی غلیظ شده، چلم.

کلمن : ص نسب. چلمن، ساده، زود باور.

کلمیچ : نک . کلم.

کلمیش نک . کلم.

کلّناشك : ا. خس، خاشاك.

کلوّ : ا. ملخ.





کلّیّل

کلّوّ : ا. کلوخ.

کلّوّت : ا. استخوان لگن، برجستگیهای دو طرف استخوان لگن.

کلوّچ : ا، (ز). نوعی کلوچه دراز.

کلوّخ : (ز). رأس، سر، یك سر حیوان.

کلّوّخ : ا، (با). کاسه سر، استخوان کاسه سر.

کلوّر : (ز)، نک . کلوّچ.

کلّوژ : ا. چوب درازی که با آن از تنور نان گیرند.

کلوسك : ا، (با). فنجان.

کلوّش : نک . کولوّش.

کلّوفت : نک . کلّفت.

کلّوّك : نک . کلّوّت.

کلوّل : ص. ناامید، بیچاره، دربدر، فقیر، آواره.

کلّوّم : ا. کولون در.

کلوو : ص، ا. پنبه زده آماده.

کلووچه : ا. کلوچه.

کلووك : ا. شکوفه.

کلّه : نک . کلّ.

کله پیّچ : امر. خشت خام.

کلّه دان : امر. سرمه‌دان.

کلیجه : امصغ. دنبالچه، دم بز.

کلّیّس : ص مف. ریشه کن شده، تمام شده، فنا شده، از بین رفته، از میان رفته.

کلیسا : ا. کلیسا، معبد مسیحیان.

کلّیّس بوون : م. ریشه کن شدن، تمام شدن، از بنیان در آمدن.

کلیسه : نک . کلیسا.

کلیش : ا. توده نکوبیده غلات که به اندازه یك خرمن نیست.

کلّیشه : ا. زیر بغل، بغل.

کلّیشه : ا. کلیشه.

کلّیّل : ا. آچار، کلید.

کلّیّلدار : ص فا. کلیدار.

کلّیّل دان : م. قفل کردن با کلید.

کلّیّل و کوّم : ا. قفل و کلید، کولون و کلید.

کلّیّله : قفل شدن دهان.
کلّیّله : ا. برفی که باد آنرا در یک قسمت کوه جمع کرده باشد.
کلّیّله بوون : م. کلید شدن دندان، قفل شدن دهان.
کلیم : ا، (ز). گلیم.
کلیّن : ا. طبق.
کلینچکه : امصغ. دم، دنبالچه، دم مانند، دم بز.
کماخ : نک. کاماخ.
کمکمه : ا، (با). قمقمه، قوری، کتری.
کمیّت : ا. کهر، رنگی برای اسب.
کن : ق، ا. نزد، لا، جانب، طرف.
کن : ص، (ز). کوتاه.
کنا : صدا کردن دختران بدون ذکر نام.
کناچلّه رِەنگ: ص مر. مرد زن نما، مردی که حرکات و رفتار زنانه دارد.
کناچلّه وچەمیّ : ا، (ه). مردمک، مردمك چشم.
کناچه : ص، ا. دختر.
کناچه : نک. کنا.
کناچەزا : امر، (ه). دخترزاده.
کناچەیی : ا، (ه). پرده، بکارت، دخترکی.
کناچی : نک. کناچه.
کنج : با «کالّ» به معنای نو رسیده و دختر جوان و میوه نارس و آدم بور گفته می شود.
کنج : ا، (با). لباس، پوشاك.
کنجِر : ص، ا. ژنده، پارچه پاره و کهنه.
کنجك : نک. کنجر.
کندر : ا. کنگر.
کندر : ا. نخ قرقره.
کندره : ا. قرقره.
کنر : نک. کندر.
کنس : ص. خسیس، لئیم.
کنشت : ا. کُنشت.
کنفت : ص. کنفت، پارچه چروك و دستمالی شده، صفت کسی که نتوانسته ادعای خود را به کرسی بنشاند.
کنگ : مقعد، ماتحت، کون.
کنگر : ا. گیاهی از تیره مرکبان دسته لوله گلی‌ها، کنگر.
کن و کوّ : امصـ. کندوکاو، سعی و کوشش، تلاش، تقلا.
کوّ : ا. مجموعهٔ ستارهٔ پروین.
کوّ : ا. جمع.
کوّ : کجا.
کوّ : ا. کوه.
کوّ : وهم، هراس، ترس، بیم.
کوا : کجا؟ کجاست؟ چه کسی است؟
کوا : قبا.
کوارك : ا. قارچ، دنبلان کوهی.
کوان : ا. دمل، زخم چرکی.
کوانگ : ا. کوره، آتشدان، منقل.
کوانوو : نک. کوانگ.
کوانیّ : نک. کوا.
کوای : م، (و). کوبیدن.


کوانگ

کۆبڕین : ق. هنگام بریدن علف، هنگام چیدن علف.

کۆبوون : م. جمع شدن، جمع بودن.

کۆبوونەوە : نک . کۆبوون.

کۆبە : ا. حاشیه، قبا.

کۆپار : اَ. کوهان.

کۆپار : ا. برجستگی زمین در صافی.

کۆپان : ا. پالان.

کۆپان : ا، کوهان.

کۆپان ئاخن : امر. دو شاخه فلزی که با آن کلش بداخل پالان انداخته شود.

کۆپان دروو : افا، ص مر. پالاندوز.

کۆپانە : ا. مقدار کمی پشم که بعد از چیدن بر پشت گوسفند بعلامت نشانه باقی گذارند.

کۆپك : ا. قله.

کۆپەڕ : ق. موسم خشکیدن علف در کوه.

کۆت : ا. کت.

کوت : ص. سبك، کم وزن.

کوت : ا. قطعه، بخش، تیکه.

کۆتا : ص. کوتاه، نارسا.

کۆتاسی : ح مصـ، (با). کوتاهی، قصور، تقصیر.

کۆتاڵ : ا. متاع، جنس، اثاث البیت.

کۆتاڵە : ص مصغ. قد کوتاه، پست بالا.

کوتان : کوبیدن، زدن، کوبیدن، (آبله و خال).

کۆتان : ا. محل خواب و نگهداری شبانه حشم.

کوتاندن : نک . کوتان.

کوتاندنەچاو : م. کوبیدن به چشم، بەرخ‌کشیدن،موضوعی را به تکرار یادآوری کردن.

کوتاندنەوە : م. کوبیدن بمنظور سفت و محکم کردن مانند کوبیدن بام گلی با پارو یا قالی با پنجه آهنی.

کوتانك : ا، (با). محل استراحت حشم.

کوتانن : نک . کوتان.

کوتاننەوە : نک . کوتاندنەوە.

کوتانەچاو : نک . کوتاندنەچاو.

کوتانەوە : نک . کوتاندنەوە.

کۆتاوە بوون : م. فرو رفتن، آب رفتن، کوتاه شدن.

کۆتاهاتن : م.کوتاه آمدن، پس‌نشستن، حرف خود را پس گرفتن.

کۆتاهاتن : م. تمام شدن، تمام شدن چیزی بدون اینکه حال انتفاع از آن تمام شده باشد.

کۆتایی : ح مصـ. کوتاهی، قصور، تقصیر.

کوتر : نک . کوتا.

کۆتر : ا. کفتر، کبوتر.

کۆتر باز : ص فا. کبوتر باز، کفتر باز.

کۆترە : ا. تیرك چادر، تیری که چادر بر آن استوار می شود.

کوترهاتن : م. پا کردن، کم کردن، کوتاه آمدن، تمام شدن.

کۆترە باریکە : امر. قمری.

کۆترە بە رجیلە : نک . کۆترە باریکە.

کوتك : ا. توله سگ.

کوتك : ا، (با). بچه خرس و گرگ.

کوتك : ا. چوب گوشت کوب مانند که حلاجان با آن بر کمان زنند و پنبه را باز کنند.

کۆتك : ا. کاسه چوبی بزرگ.

کوت کردن : م. قطعه کردن، پاره کردن، تیکه کردن.

کوت کوت : قطعه قطعه، تیکه تیکه، پاره پاره.

کۆتکه : ا. ظرف چوبی دهان گشاد.

کوتلك : (ز). کوفته، کتلت.

کۆتن : م. افتادن.

کۆتن : م. پاك کردن گوشت پخته از استخوان با دندان، دندان کشیدن، دندان زدن.

کوتن : م. گفتن.

کوت و پڕ : ق. مفاجات، ناگهانی، یکهو، ناگاه، مرتجل.

کوت و کوڵکه : ا. پشم در هم نشسته سخت از جهت ریسیدن.

کوت ومت : ص مر. مانند، مثل، شبیه، عیناً، شبیه و مانند.

کوت و مزرەقی : نک . کوت و پر.

کوته : اصـ. صدای کوبیدن چیزی.

کۆته : ا. نواله.

کۆته : ا. کنده درخت.

کۆتەره : ا. ریشه از زمین کنده شدهٔ درخت، ریشه نیم سوخته.

کۆتەره : ص. پرنده بی‌بال و پر.

کۆته شکێن : امر. قلم آهنی که در شکاف هیمه جهت کمك به زود شکستن قرار داده شده با پتك بر روی آن کوبیده می شود.

کوتەك : ا. کتك.

کوتەك : ا. توپوز، منتشاء، چوبی دراز با سر گرد.

کوتەك کاری : ح مصـ. کتك کاری.

کۆتەڵ : ا. ته مانده خرمن، کوزل.

کۆتەڵ : ا. پرچم و کتل عزاداری.

کۆتەڵ : ا. درخت و دارسان پُر.

کۆتەڵ : ا. نای آسیاب.

کۆتەڵ : ا. اندام، جثه، تن.

کۆتەڵ بوون : م. رشد کردن، بزرگ شدن اطفال.

کوتی : ص. جذامی.

کوتیاك : امف. کوبیده، زده شده.

کوتیان : م. کوبیده شدن.

کوتیلك : ا. کوفته، کتلت.

کۆتیله : ا، (ه). درختی که بعلت خشکی و عدم مواظبت رشد نکرده است.

کوجەڵه : امصغ. جامك کوچك گلی یا فلزی.

کوجیله : ا. کوچوله، کچوله.

کۆچ : ا. کوچ.

کۆچ : ص. گوسفند و بز بی‌شاخ.

کوچ : ص. شل، چلاق، انگشت بریده.

کوچ : ص، (ز). کوچك.

کوچ : ا، (با). سنگ نسبتاً بزرگ.

کوچك : ا. سنگ.
کۆچك : ا، (ز). توله سگ.
کۆچك : ا. نوعی روسری بافته ویژه بانوان، کلاه بافته.
کۆچك : ا، (با). تنهٔ خشك شده درخت.
کوچك تاش : ص فا. سنگتراش.
کوچك چن : ص مف، ا. سنگ چین.
کۆچ کردن : م. کوچ کردن، مهاجرت کردن، جابه جا شدن.
کوچك ریژه : امر. سنگی که از آن شیشه ساخته می شود.
کوچك و کوانگ : کوره و چاله و وسایل آتش روشن کردن در خارج از خانه.
کوچك و کەلەك : امر، ص مر. سنگلاخ، راه و محل سخت و سنگلاخ.
کوچکه : ا. سه پایه سنگی، سه سنگ که به جای سه پایه از آنها استفاده کوره و منقل می شود.
کۆچکه : ا. کلاه بافته، نوعی روسری بانوان.
کوچکەهەسان : امر. سنگ چاقو تیز کنی.
کۆچ و بار : وسایلی که جهت کوچ بر استران گذاشته شود.
کۆچ و ماڵ : نک. کۆچ و بار.
کوچووڵه : ا. کوچوله، کچوله، مرگ ماهی.
کۆچ و کوڵفەت : امر. کوچ و کلفت، اهل بیت، اهل و عیال، خانواده.


کوچووڵه

کۆچەر : ص فا. کوچی، شخص یا خانواده یا ایلی که کوچ کننده بوده و مستقر نیستند.
کۆچار : ا. پسر جوان زیبارویی که لباس زنانه پوشد و در مجلس مردانه برقصد.
کۆچەری : نک. کۆچەر.
کوچەڵه : ا. چاله آب.
کوچەڵه : ا. کاسه چوبین.
کوچەڵه : ا. مشتی گل که کاسه مانند به درخت چسبانیده می شود تا شیرهٔ درخت در آن ریزد.
کۆچی دووایی : امر. کوچ آخرت، مرگ.
کوچێو : کمی.
کۆخ : ا. خانه باغ، کپر، خانه گلی.
کۆخا : ص، ا. کدخدا، رئیس ده.
کوخت : ا. پستو.
کوخته : نک. کۆخ.
کوخك : ا، (ز). سرفه.

کوخکی : ص نسب، (ز). سرفه‌ای، کسی که به بیماری سرفه‌آوری مبتلا شده است.

کۆخن : ص نسب. کسی که سرفه زیادی می کند.

کۆخواردنەوە : م. ترسیدن، از کسی فرار کردن، از کسی پرهیز کردن، رم کردن.

کۆخه : ا. سرفه.

کۆخەڕەشه : ا. سیاه سرفه.

کوخکه شین : ا، (با). سیاه سرفه.

کۆخین : سرفه کردن.

کۆد : ا. کاسه کوچك شیر دوشی شبان.

کود : ا، (ز). قفل.

کوداندن : (ز). کم، راست و ریس کردن، راه انداختن کار، جا به جا کردن.

کۆدك : امصغ، (ز). قفل کوچك.

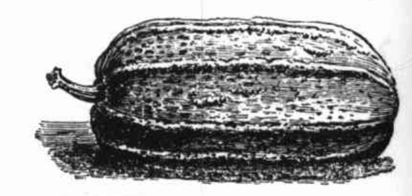
کودوو : ا. کدو.

کودوورەت : امص. کدورت، تیرگی، تاریکی.

کۆده : (ز). باجی که مالکین بابت چرای حیوانات از رعایا می گیرند.

کۆدەری : ا. کدری، پارچه کدری.

کۆدی : ا. کدو.



کۆر : ص، (ه). کور، نابینا.

کوڕ : ا. پسر، فرزند، ابن.

کوڕ : ا، (ز). گِل.

کۆر : جمع، گشت، همه.

کوڕ : ا، (ز). پسر.

کۆر : (با). گودی زمین، زمین گود.

کوراڤك : ا، (ز). باطلاق، باتلاق.

کوڕاده : ص. قراضه، ماشین از کار افتاده.

کوراندن : م. شیهه کشیدن اسب.

کۆراندنەوە : م. تکرار غیر ضروری مطلب، ادامه بدون لزوم کلام.

کۆرانەوە : نك . کۆراندنەوە.

کۆرانەوە : نك . کۆراندنەوە.

کوڕانه : ص نسب. پسرانه.

کوڕانی : ص نسب. دختری که مانند پسرها رفتار کند.

کۆراو : ص. چشمهٔ کم آب، تنگ آب، آب کم.

کۆرایی : ح مص. کوری، نابینایی.

کۆرپه : ص. تازه تولد یافته، تازه‌سبز شده، درخت جوان.

کۆرپەڵه : ص مصغ. جنین.

کورپێ گرتن : م. دست گرَفتن برای کسی، وسط گذاشتن کسی برای سر به سر گذاشتن و مسخره کردن.

کورت : ص. کوتاه، ناقص، ناتمام.

کورت : ا. چاله، گودی، گود، چاه.

کورتان : نك . کوپان.

کورت بوونەوە : م. کوتاه شدن، آب

کۆدك

رفتن، کوتاه آمدن، کم آمدن.

کورت خەس : م. بریدن گُلِ پارەای از نباتات مانند توتون و تنباکو برای جلوگیری از رشد بوته.

کورت کردنەوە : م. کوتاه کردن، ناقص کردن، کم کردن.

کورتکە : صَ مصغ. کوتوله، آدم کوتاه قد.

کورتم : ص، ا. کوتاه و کلفت، آدم کوتاه و قوی.

کورتمە : نک . کورتم.

کورتە : ا. نیم تنه، قبا.

کورتە : ا. یابو، اسب بی نژاد.

کورتەبالاّ : ص مر. قد کوتاه، پست بالا.

کورتەبنە : نک . کورتەبالاّ.

کورتەك : ا. نیم تنه، قبا.

کورتەکەلەکە : ا. گودی تهیگاه، تهیگاه.

کورتەڵە : نک . کورتەبالاّ.

کورتە و کردن : م. کوتاه کردن، ناقص.

کورتی : ح مصـ. کوتاهی، قصور، کمی، نقصان.

کورتیلە : نک . کورتەڵە.

کورچك : ا. قلوه، کلیه.

کورد : ا. کُرد.

کوردانە : ص نسب. کردانه، مردانه، آزادانه.

کوردستان : ا. کردستان.

کۆڕ دەرە : ص مر، امر. درّه کوره، دره تنگ بدون مخرج.

کوردەواری : ص نسب به صورتی که کردها می زیند، محل نشیمن کردها، کرد مانند، زیست مانند کردها.

کوردی : ص نسب، ا. کردی.

کۆڕس : (ز). جولا، بافنده، نساج.

کۆڕسکەر : افا، (ز)، نک . کۆڕس.

کورسی : ا. کرسی، چهار پایه.

کوڕش : ا. کرەخر.

کورشك : ا. خرگوش.

کورش هەڵاتن : م. زانوی غم به بغل گرفتن.

کورك : ا.کرك.

کورك : ص. کرچ، مرغ کرچ.

کۆڕك : ا. مرکز دایره، وسط، میان، هسته.

کورکاندن : م. نرم و پربدل گریستن، پر بدل آرزو کردن، غنج زدن.

کورکانن : نک . کورکاندن.

کوڕکوڕ : ا. بدبده، بلدرچین.

کورکورۆچکە : امر. غضروف.

کورکورۆژە : نک . کورکورۆچکە.

کوڕ کوڕە : امر. بدبده، بلدرچین.

کورکە : دل تنگی، آرزوی دیدارکسی، پربدل.

کورکە : ا. کرکه قالی.

کوڕکە : ا. چوچوله، کلیتوریس.

کورکەنیسان : ا. شقایق.

کورکی : ص نسب. کرکی، پارچەای که

از کرك ساخته شده باشد.
کورکیان : م. غنج زدن، آرزو کردن، خواستن، پربدل خواستن.
کوڕگ : ا. کره.
کۆرگ : ص. سخت، گردویی که مغز آن به سختی خارج شود.
کۆرگە : امر. محل تجمع.
کوڕمام : امر. پسرعمو.
کوڕمتێ : امر. پسرعمو یا خاله.
کورن : ا، (ز). لانجین سنگی آب، ظرف سنگی آب.
کوڕ نوو : امر. کرچك، گیاهی از تیره فرفیون‌ها.
کوڕنووش : نک . کوڕنوو.
کورۆتن : م. چیزی رامانند هویج یا دانه با صداخوردن، خرد کردن و جویدن چیزهایی مانند دانه جو وسیله حیوانات.
کورۆچانن : نک . کورۆتن.
کورۆچکرۆچ : اصـ. خرم خرم، صدای دندان هنگام جویدن چیزهای سخت مانند دانه و هویج.
کورۆر : ا. نان جو.
کوروزمان: ا، (با). محل نگهداری حیوانات،آغل، اغل.
کورۆژتن : نک . کورۆتن.
کورۆژین : نک . کورۆتن.
کوروسك : ا، (با). گلابی وحشی، گلابی کوهی.
کورۆش : ا. کلش.
کورۆك : ا. هسته، مغز دانه، مغز گردو.
کورۆڵ : ص. فقیر، بیچاره، ناامید، ضعیف.
کورۆڵ : ص. مجوف، میان خالی، میان تهی.
کوڕوو : ا.کره خر، کره اسب.
کوروور : ا.کرور، نیم میلیون.
کورووز : ص. سست، شل، ضعیف، بیجان، نیم جان، لاغر.
کوروززانەوە : م. تظاهر به فقر، از نداری و بی چیزی خود صحبت کردن، تفاقر، اظهار نداری کردن.
کورووله : امصغ. کره اسب و الاغ.
کوره : ا. کُره.
کۆره : نک . کوره.
کوڕە : ا. کره، کره اسب و الاغ.
کوڕە پا : ا. نوزاد ملخ.
کۆرە ڕا : ص مر، امر. کوره راه، راه باریك کوهستانی، مالرو.
کوڕەزا : امر. نوه پسری.
کوڕە زازا : امر. نبیره.
کوڕە زاگ : نک . کوڕە زا.
کۆرە ك : کورك، دمل.
کۆرە ك : نک . کۆروك.
کوڕە کەڵ : امر. کل دو تا سه ساله، بزکوهی دو تا سه ساله.
کوڕگە : امر. ناودان آسیاب، محل ریزش آب به آسیاب.
کۆرە مشك : امر. موش کور.
کۆرە وەری : ح مصـ. مشقت، سختی،


کوره

ناراحتی، دشواری زندگی، فقر، تنگدستی.

کۆڕی : ح مصـ. (ز). عمق، گودی، ژرفا.

کوڕی : ص نسبـ. پیری، پسرانه.

کۆری : ح مصـ. کوری، نابینایی.

کۆریت : ا. لانه مرغ خانگی، کومه، آلونك.

کوڕی خال : امر. پسر دایی.

کوڕێژگه : پسر کوچولو، پسربچه، پسر کوچك.

کوریس : ا. برەای با گوش کوچك و صورت خاکستری.

کوریشك : ا. چین، چین و شکن لباس.

کوریله : امصغ. کره کوچك.

کوڕینی : ص نسبـ. پسرانه، پسری.

کوز : ا.کُس، فرج.

کۆز : ا. محل نگهداری حیوانات که با نی درست شده باشد.

کۆز : ا. قرارگاه، محل استقرار ایل.

کۆز : ا. مرتع، چراگاه.

کۆڕِ زانیاری : امر. مجمع علمی.

کوزکەش : ص فا. کس کش، جاکش، گواد.

کوزڵاخ : ا، ص، (ز). خانه کوچك کم ارتفاع.

کۆزه : ا. جای نگهداری بره و بزغاله.

کوزەڵ : ا. کوزر، خوشه گندم و جوی که در خرمن خرد نشده و دانه از آن بیرون نیامده است. ته مانده خرمن.

کۆزەره : ا. کوزر، قصاله.

کوژاندن : خاموش کردن، کشتن آتش.

کوژاندنەوه : نک . کوژاندن.

کوژاننەوه : نک . کوژاندن.

کوژاو : امف. کشته، خاموش، مقتول.

کوژاوه : ص مف. نوشته مخدوش، خط خورده، پاك شده.

کوژتن : م. کشتن، به قتل رساندن، خاموش کردن.

کوژران : م. کشته شدن.

کوژراو : امف. کشته، مقتول، خاموش، خاموش شده.

کوژنه : افا. کشنده، مهلك، قاتل.

کوژه : ا. نایچه آسیا.

کوژی : (با)، نک . کوژیرك.

کوژیاگ : نک . کوژراو.

کوژیان : م.کشته‌شدن، بەقتل رسیدن، خاموش شدن.

کوژیانەوه : نک . کوژیان.

کوژیرك : ا، (با). گوشەی حیاط یاخانه یا اطاق، گوشه، کنج.

کوژین : م. کشتن، بقتل رساندن، مقتول کردن.

کوس : ا. کس، فرج.

کۆس : ا. بلای بزرگ، بلای ناگهانی.

کۆس : ا. برجستگی، بلندی.

کۆسار : ا. کوهسار، کوهستان.

کوسپ : ا. برجستگی، برجستگی کم ارتفاع در زمین.

کۆسپایی : نک . کوسپ.

کۆست : ا. بلای بزرگ، بلای ناگهانی.
کۆست کەوتن : م. عزیزی از کسی مردن، بلایی به کسی رسیدن.
کۆسته : ا. کوسه.
کۆستەك : ا. غلاف چرمی خنجر.
کۆستەوەوی : ا. درسال بی بارانی دو جوان یکی از آنان روی خود را سیاه می کند و دیگری لباس زنانه می پوشد به هر خانه‌ای سرمی‌کشند و اهالی خانه به نیت آمدن باران بر سر آنان آب ریزند.
کوسك : ا، ص، (ز). مردم چشم آبی، زاغ چشم.
کوس کەش : نک . کوز کەش.
کوس کەشی : ح مصـ. کس کشی، جاکشی.
کۆس کەفتن : نک . کۆست کەوتن.
کوسکی : دیلم.
کوسۆك : ا. سگ، سگ توله، توله سگ.
کوسووف : امصـ. کسوف.
کۆسه : ا. کوسه، نوعی ماهی.
کۆسەك : نک . کوستەك.
کوش : ح مصـ، (ز). اجتناب، بیداری، احتراز، پرهیز، دوری از چیزی.
کۆش : ا، (با). دروغ بزرگ، یاوه.
کۆش : ق. جلو، روبرو، قسمت جلو آدم هنگام نشستن.
کۆشا : ص فا. کوشا، کاری، کوشنده.
کۆش بوون : م. جلو آمدن، پیش آمدن، بر آمدن شکم.
کوشتار : امف، امصـ. کشتار، جانور سربریده، قتل.
کوشتارگا : امر. کشتارگاه، مسلخ.
کوشتکار : ص فا. سلاخ، قصاب.
کۆشش : م. کشتن، زدن، به قتل رساندن، سربریدن.
کوشته : امف. کشته، به قتل رسیده، گچ کشته.
کوشتوو : نک . کوشته.
کوشتەرا : ا. رنده.
کوشتەره : نک . کوشتەرا.
کوشتەی : (ه)، نک . کوشتن.
کوشتی : ا. کشتی، زورآزمایی.
کۆشش : امصـ. تلاش، تقلا، کوشش، جهد، سعی.
کۆشش کردن : م. کوشیدن، کوشش کردن، تلاش کردن، تقلا کردن.
کۆشك : ا. کوشك، قصر.
کۆشك : ا، (ز). کاسه سفالی آبخوری.
کۆشکار : افا، (ز). پاره دوز، پینه دوز.
کوشکه کردن : نک . کورش هەڵاتن.
کۆشەلان : امر. توده پهن و مدفوع چهارپایان که به صورت تپه‌ای درست شده و از آن به تدریج برای سوخت استفاده می شود.
کوشنده : افا. کشنده، مهلك، قاتل.
کۆشه : امصـ. عجله، کوشش، تقلا.

کۆشەڵان : نک . کۆشکەڵان.

کۆشەن : منضمات یك دهکده مانند آسیاب و قنات و غیره.

کۆشەن : اسباب زندگی، اثاثالبیت.

کوشەنە : نک . کوشندە.

کوشەنەر : ا. کشندر، نام علفی است، تیغ دوغ، تیغ ماست.



کۆشەوە : نک . کۆشش.

کۆشین : م. کوشیدن، تقلا کردن، تلاش کردن، سعی کردن.

کوفت : نک . کفت.

کوفتن : م. کوبیدن.

کوڤار : ا، (ز). کندو.

کوڤار : ا، (با). مجله، نشریه.

کوڤارك : (ز). قارچ.

کۆڤك : ا. کوك، قیف.

کۆك : ا. کوك، کوك ساعت، کوك پارچه.

کۆك : ا، (با). بُنه، بوته، ته مانده درخت، ریشه.

کۆ کردن : م. ترسیدن، رمیدن، حساب بردن از کسی، گرد آوردن، جمع کردن، جمع آوری کردن.

کۆکردنەوە : نک . کۆکردن.

کۆك کردن : م. کوك کردن، راه انداختن، ساز کردن.

کۆك گرتن : م. کوك زدن، بخیه زدن، بخیه کردن.

کۆك لێ دان : کوك زدن، بخیه زدن، بخیه کردن.

کوکوو : ا. کوکو، غذایی از تخم‌مرغ و سبزی.

کۆکە : ا. سرفه.

کۆکەردەی : نک . کۆکردن.

کۆکەڕەشە : ا. سیاه سرفه.

کۆکەن : ص فا. کسی که علف از کوه به روستا می برد، کوه کن.

کۆکەنار : امر. کوکنار، میوه مخروطی شکل درختان خانواده کاج.

کۆکی : ص نسب. کوکی، سازی، آمادگی.

کۆکین : م. سرفه کردن، سرفیدن.

کۆگا : ا. تودەای از هر چیز، مخزن، خزانه.

کۆگا کردن : م. چیزی را روی هم ریختن و توده کردن، انباشتن، کوت کردن.

کۆگا کۆگا کەردەی : م. تقسیم کردن، بخش بخش کردن، توده توده کردن.

کۆگە : کجا؟

کول : ص. شُل، کند، خسته.

کول : امص. خسته، کوبیده، درمانده.

کول : ص. کهن، پیر، قدیمی.
کۆل : ا. ناودان، ناوسمان، چوب میان خالی که آب از آن عبور دهند.
کۆل : پیمانه، قیف.
کۆل : ا، (ز). غار، مغاره، کنده.
کۆڵ : ص. کوتاه، ناتمام.
کوڵ : امص. غل، جوشش، جوش، غلیان.
کۆڵ : ص، ا. دم کل، گوسفند و بز بی شاخ.
کۆڵ : ا. پشت، گرده.
کۆڵ : زاده، کره «کەر کۆڵ».
کوڵ : شانه و پشت، کول.
کولاب : (ز). چنگ، پنجه.
کولات : ا، (ز). گلوله برف، قطعه کلوخ.
کولاّتگ : ص. مایع جوش آمده، مایع جوشان، مایع داغ.
کولاّجه: ا. نیم تنه، لباس کوتاه، جلیقه مانندی که روی پیراهن پوشند.
کۆلاره : ص. چاق، تُپُل، مرغ چاق.
کۆلاره : کرکس، لاشخور.



کۆلاره : ا. بادبادك.
کولافك : ا، (با). قارچ.
کولاڤ : (با). کلاه.

کولان : نک. کولانه.
کـۆڵان : ا. کوچه، محل، کو، کوی، برزن.
کولانچه : ا. روزن، دریچه، آفتابگیر.
کولاندن : نک. کوڵانن.
کولاندنەوه : م. ناسور کردن زخم، درد انداختن جراحت.
کولانکه : نک. کولانچه.
کوڵانن : جوشاندن، پختن.
کولانن : نک. کولاندنەوه.
کولاننەوه : نک. کولاندنەوه.
کولاّنه : ا. آشیانه، لانه مرغ خانگی.
کولانەوه : نک. کولاننەوه.
کـولاّو : امف. پخته، جوش آمده، رسیده، سنجیده.
کـوڵ بـوون : م. خرد رفتن، کوتاه شدن، کوتاه آمدن.
کوڵ بوون : م. کُل شدن، کند شدن.
کـوڵ بـوون : م. دردناك شدن اندام، متورم شدن عضو.
کۆڵ بەند : امر. پارچه چهار گوشی که زنان بدوش اندازند.
کولپ : ح مص، (با). گرانی، قحطی، خلاء.
کولپیچ : امر، (با). خشت خام، آجر.
کوڵ پێدان : م. شکست دادن، ترساندن.
کـولّجه : ا. نیم تنه که روی لباس پوشیده شود.
کولخان : امر. گلخن، تون حمام.
کـوڵ خـواردن : م. جـوش خـوردن،

جوشیدن، جوش زدن، عصبی شدن، غل زدن.

کولّ دان : م. غل زدن، جوش خوردن، جوشیدن، غل‌غل کردن.

کوّلّ دان : م. عاصی شدن، پا از کاری کشیدن، دست از کاری برداشتن.

کولغا : ص، (با). گرسنه، بسیار گرسنه.

کولّفت : ص. کلفت، قطور، قطردار.

کولّفه‌ت : ا. کلفت، زن خدمتکار.

کوّلّك : ا. دچار، مبتلا، درگیر، گرفتار.

کولّك : ا. کُرك.

کولك : ص. چشم بسیار گریان، دل بسیار غصه‌دار، تن بسیار خسته.

کوّلك : ا. تنه درخت پوشیده.

کوّلك : ا. کپر، چوب بست.

کول کردن : م. کل کردن، کند کردن تیغ و چاقو.

کول کردن : م، (ز). پهلو زدن، پهلو نهادن، تکیه زدن.

کوّلّ کردن : م. به دوش گرفتن، کول کردن.

کولّ کردن : م. کوتاه کردن.

کولّکن : ص نسب. کرك دار، کرکی، پرپشم، پشمی، پشم آلود.

کولّکوّ دامردن : کنایه از مردن، سرد شدن، دلسرد شدن، از حرارت افتادن.

کولّکنه : نک . کولّکن.

کولّکه : ا. کپر، چوب بست.

کولّکه : ا. آنچه با قیچی از روی گل قالی هنگام ساختن و بافتن برای صاف شدن و نمایان شدن گرفته شده به زمین افتد.

کولّکه دار : نک . کولّکن.

کولّکه‌ر : ا. لباس شوی.

کولّکه‌ڕن : ح مصـ. کندن پشم و موی حیوانات بادست.

کولّکه زێڕینه : امر. رنگین کمان، قوس و قزح.

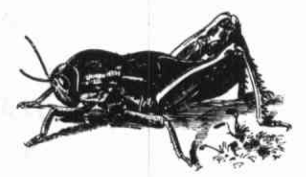
کولّکی : ص نسب. کرکی، ساخته از کرك.

کوّلّ کێش : افا. کول کش، کسی که بار بدوش برد.

کولّگه : امر. شکارگاه، دام گاه.

کوّلّ گیر : افا. کسی که جنس برای فروش بدوش کشد و بگرداند.

کولله : ا. ملخ.



کولله‌ك : ا، (ز). دریچه، دربیچه، آفتابگیر، کلاهك.

کولم : ا، ق، (ز). مشت بسته، ظرفیت یك مشت بسته.

کولّم : ا. قسمت صاف و بیموی صورت.

کوّلّنج : توت نارس.

کوّلّنج : ا. قلنج.

کوّلّنجه : توت نارس.

کولنده‌ر : ا، (ز). کدو.

کولنگ : ا. کلنگ.

کوڵۆ : ا. لگن، استخوان لگن.

کوڵۆ : ا. کلوخ.

کوڵۆ : ا، (با). ملخ.

کۆڵوانه : ا. پارچه چهار گوشه‌ای که زنان برپشت اندازند.

کوڵۆچ : نک . کولووچ.

کوڵۆچه : ا. نیم تنه سنگینی که روی لباس پوشیده می شود.

کوڵۆخ : ا، (با). استخوان کاسه سر.



کولۆر : ا. کندر.

کولۆر : ص. مجوف، میان خالی، میان تهی.

کوڵۆز : ا، ص، (ز). کلاه پشمی.

کولۆز : امر. کوزه در گشاد.

کوڵۆزرك : امر. سنگدان مرغ.

کوڵۆژ : ا. چوب باریکی که با آن سوخت به تنور ریخته یا آنرا بهم زنند.

کوڵۆش : ا. کلش.

کوڵوفت : ص. کلفت، ضخیم، ستبر.

کوڵوفتی : کلفتی.

کوڵۆك : ص. پزا.

کوڵۆك : ا. لگن خاصره.

کوڵۆکار : ص مر. دیواری که با کلوخ ساخته شده است.

کوڵۆکار : ص مر. ظریف، قشنگ، میزان.

کوڵوکۆ : امر. الو، گرمای آتش، دم و دود آتش.

کوڵوکۆ دامرون : م. آتش گرفتن و نابود شدن چیزی، از حرارت افتادن، خاموش شدن، مردن.

کوڵوڵ : ا. گوسفند پیشانی سفید.

کوڵوڵ : ص. عاجز، بدبخت.

کوڵۆم : ا. کلن.

کوڵونجه : نک . کوڵۆجه.

کوڵۆنده : نک . کوڵۆجه.

کوڵوو : ص. پنبه پاك و تمیز شده.

کۆڵوو : ص، ا. نانی که در تنور افتاده و نیم سوز شده است.

کولووچ : گونه، نحو «با هیچ گفته شود».

کولووچه : ا. کلوچه، نان شیرینی.

کولووچە مەژگە : امر. کلوچە گردویی.
کولوور : ا. کرور.
کولووره : ا. نوزاد زنبور عسل.
کولووریّ : ا. کندو.
کولووریات : ا. کلرات دو پتاس.
کولووز : ص. آدم رنجور، وارفته، سست.
کولووزیانەوه : م. تظاهر به فقر و رنجوری کردن.
کوله : ا. ملخ.
کوڵه : ا. کومه، محل اختفای شکارچی.
کوڵه : ا. نیم تنه.
کوڵه : ص. کوتاه.
کوڵه : ا. خارپشت.
کۆڵه : گردهٔ سوخته در تنور.
کۆڵه : ا. بچه شیر.
کۆڵه : ص، ا. زمین لخت و بی درخت.
کۆڵه : ا. هندوانه نارس.
کۆڵه بار : امر. کوله بار، آنچه به پشت حمل شود.
کوڵه باڵ : امر. فرجی، نمدوش.
کوڵه برك : امر. چوب کوتاهی که برای انداختن میوه از درخت بکار رود.
کوله بریّژ : نک . کولۆژ.
کوڵه بنه : افا. مفتن، آبزیرکاه، سخن چین، دو بهم زن.
کۆڵه بەس : امر. ناپسری.
کۆڵه پشتی : امر. کوله پشتی.
کوڵه پڕه : ص‌مر، امر. آدم‌کوتاه‌و‌قوی.
کۆڵه تراش : امر. فرفره.
کوڵه جه : نک . کوڵوجه.
کوڵه چوارشەموو : امر. چهارشنبه سوری.
کوڵه خرته : نک . کوڵه پڕه.
کوڵه زرك : امر. سنگدان.
کوڵه سووچ : ا. گوشه، کنج.
کۆڵه سی : امر. درختی که وسط آن خالی و محل جا گرفتن زنبور عسل است.
کۆڵەسی : امر. رزی که از نهالی در آمده است.
کۆڵەش : ص. قلتشن، بیعار، بی آبرو.
کوڵەش : ا. کلش گندم.
کولەك : ا، (با). پنجره کوچك بیخ طاق، روزنه.
کۆڵه کەجەڕە : امر. چوبی که چرخها را با آن از چرخیدن باز می دارند.
کوڵه کردن : م. گوش ایستادن، استراق سمع کردن.
کوڵه گرتن : نک . کوڵه کردن.
کوڵه ماڵه : امر. قطعه چوبی که زمین زراعی با آن ماله زده شود، ماله کشاورزی.
کوڵه مانگ : امر. ماه شعبان.
کوڵه مەرگیّ : ح مص. زیستن با کم و کسر معاش در مشقت.
کوڵه نجه : نک . کوڵۆنجه.
کوله نجی : ا. عقرب، کژدم.
کۆڵه وار : امف. مجروح، زخمی.

کۆڵەواری : ح مص. بندگی، بردگی، فقر، نداری.
کۆڵه وانه : نک. کۆڵوانه.
کۆڵه وەژ : نک. کوڵوژ.
کۆڵەوەس : امر. مزرعه گندمی که تازه سبز شده.
کۆڵەوەس : امر. ناپسری.
کوڵەوەیباب : نک. کوڵەوەیوا.
کوڵه وەیوا : امف. مفتن، آشوبگر، دو بهم زن، آب زیرکاه.
کوڵەوەیواو : نک. کوڵەوەیوا.
کۆڵەوێژ : ص مر. شعر نامیزان.
کولی : ا، (با). ملخ.
کۆڵی : ا. کولی، قرەچی.
کۆڵی : سواری بر دوش کسی.
کولیاگ : امف. پخته، رسیده.
کوڵیان : م. پختن، جوش آمدن، رسیدن.
کولیانەوە : م. ناسور شدن جراحت، دردناك شدن زخم.
کۆڵیت : ا. کومه، کپر، مخفیگاه شکارچی.
کۆڵیته : (ه)، نک. کۆڵان.
کولیچه : ا. کلوچه، نان شیرینی.
کولیچەمەژگه : نک. کولووچه مەژگه.
کوڵی دڵ : سوز دل، آتش درون.
کولیره : ا. گرده.
کولێره مەژگه : امر. گردەای که با مغز گردو درست می شود.
کۆڵی سەنن : م. کولی رفتن، سواری گرفتن از کسی، بر دوش کسی سوار شدن.
کولیمك : ا. لمبر، کپل.
کولێن : ا. لانه مرغ خانگی، آشیانهٔ ماکیان.
کولێن : ا. جایی در خانه یا چادر برای نهادن چیزهای قیمتی و مفیدتر خانه.
کولین : (با). بخاری دیواری.
کۆڵێن : ا. ظرف سفالی گلی سبو مانند که در آن شیره ریزند.
کۆڵین : م. کندن، کندن درخت و امثال آن، کندن چیزی از زمین به سوی بالا مانند یك بوته گل.
کۆلین : م. کندن، از بیخ کندن، از ریشه در آوردن، تعمق و تفکر.
کولینگ : ا. توده، مجموعه، محل جمع آوری چیزی، خرمن.
کولێنگ : ا. کلنگ.
کولێنه : نک. کولێن.
کولینەوە : نک. کۆلین.
کۆم : ا، (ه). کلن، کلون.
کۆم : ا. مقعد، کون، ماتحت.
کۆم : ص، ا. کوژ، قوز.
کوم : ا، (با). کلاه.
کۆماج : ا. سرپناه کوچکی بر راه پله بام.
کۆماج : ا. تیر اصلی چادر.
کۆماج : ا. نوعی گرده.
کۆماج : ا. کوره.
کۆماجدان : امر. کماجدان.
کۆماجه : ا. کلاهك یا سر ستون.

کۆمار : ح اض، ا. جمع، گشت، عموم، ملت، جمهور.

کومارێتی : ص نسب. جمهوری.

کۆمانج : تیر اصلی چادر.

کۆماو : ص. کوژ، کوژپشت، خمیده پشت.

کۆم بوونەوە : م. خم شدن، دولا شدن، دوتا شدن، کمانی شدن در زمان پیری.

کومڕ : نک . کۆم.

کۆمڕە : ا. پشت ماهی، گرده ماهی، پخ.

کومسا : ق، (ه). زمانی که معمولاً بارانهای سالیانه تمام شد.

کۆم کرن : م. جمع کردن، توده کردن، سرهم کردن، روی هم انداختن.

کومونیست : کمونیست.

کومونیسم : کمونیسم.

کۆمە : ا. توده، انبوه، جمع.

کۆمەك : ا. معین، یار، یاور، مددکار، یاری، کمك، مدد.

کۆمەك کردن : م. کمك کردن، یاری کردن، مدد کاری کردن.

کۆمەڵ : ا. جمع، جمعیت، انبوه مردم، گروه، اجتماع، جامعە.

کۆمە لایەتی : ملیت، ملی، اجتماعی.

کۆمەڵ بوون : م. جمع شدن، گرد آمدن، گرد هم آمدن.

کۆمەڵتە : نک . کۆمەڵ.

کۆمەڵ کردن : م. جمع کردن، انبوه کردن، گردآوردن، گرد آوری کردن، مجموع ساختن.

کۆمەڵە : نک . کۆمەڵ.

کۆمە ڵەبەستن : نک . کۆمەڵ بوون.

کومەیسەری : ا. کلانتری.

کۆمی : ا. قوز، برآمد گی، برجستگی.

کۆمی : کون، مقعد، ماتحت.

کون : ا. سوراخ، روزن.

کون : ص. کند، آهسته، چاقوی کند، کل.

کۆن : ص. کهن، کهنه، سالار، پیر.

کونا : نک . کون.

کونار : ا. کنار، درخت سدر.



کونارۆچن : امر. دربیچه، دریچه، آفتابگیر.

کونارشك : امر. آرنج.

کونا کونا : ص مر، امر. متخلخل، سوراخ سوراخ.

کونا گورگ : امر. کنام، لانه گرگ.

کوناڕۆچه : نک . کوناڕۆچن.

کوناوەدەر : امر. سوراخی که از یك طرف جانب دیگر را بتوان دید.

کوناوەجگه : نک . کوناڕۆچن.

کوناوەجه : نک . کوناڕۆچن.

کون بوون : م. سوراخ شدن، سوراخ بودن.

کون بوون : م. کُل شدن، از تیزی افتادن، سوراخ شدن، سوراخ بودن، کند شدن.

کون بڕ کردن : م. مسدود کردن، حتی راه باد و هوا را از چیزی بستن.

کونج : ا. گوشه، پناه.

کونج : ص، ا. پرنده و مرغ خالدار، مرغ چیل.

کونجر : ص، خال‌خال، گل گل،چیل.

کونجڕ : ص، ا. گوشه تنگ و تاریك.

کونجرك : ا، (ز). وشگون، نیشگون.

کونجکاو : ص فا. کنجکاو، پی جور.

کونجکاوی : ح مصـ. کنجکاوی، تفحص.

کونجۆڵ : امصـ. گوشه، زاویه، کنج.

کونجوور : ص، ا. کنج، گوشه تنگ و تاریك.

کونجووڵ : نک . کونجوور.

کونجی : ا. کنجد، گیاهی از ردهٔ دولپه‌ایها.

کونجیێ : نک . کونجکاو.

کوند : ا، (ز). جغد، بوم.

کوندر : ا، (ز). کدو.



کونجی

کوندك : ا، (با). مشك، خیك.

کوندك : ا. کدو.

کونده : ا. مشك، خیك.

کونده بوو : امر. جغد، بوم.

کونده بەبوو : امر. جغد، بوم.

کوندەڵان : امر. محل گذاشتن مشك آب در تابستان برای خنك ماندن آب.

کون زەین : ص مر. کند ذهن، کم حافظه، بی هوش.

کۆنسال : ص مر. کهنسال، سالخورده، پیر، سالدار.

کون کردن : سوراخ کردن.

کونگەره : کنگره.

کونۆش : ص. خسیس، لئیم.

کونۆشه : ا، (ز). جارو.

کونوڵه : ا، (ه). کندو.

کونووچکه : امصغ. سوراخ ریز.

کۆنووس : ا. صورتجلسه، استشهاد.

کۆنه : ص. کهنه، فرسوده، پیر.

کونه : ا. مشك، خیك.

کۆنه پۆش : ص مر. کهنه پوش، ژنده



کونوشه

پوش، پاره پوش.

کۆنەپەرەس : ص فا. کهنه پرست، مرتجع.

کۆنە سووار : ص مر. کهنه سوار، سوار با تجربه، سوار خوب.

کۆنە فرۆش : ص فا، ا. کهنه فروش، پاره فروش.

کۆنە کار : ص فا. کهنه کار، قدیمی، مجرب، ماهر.

کونە لاّن : نک. کوندەلاّن.

کۆنی : ح مص. کهنگی، فرسودگی، سال داری، پیری، پارگی.

کونیاك : ا. کنیاك.

کۆنینە : ص، ا. لباس پاره، پاره پارچه، ژنده پاره، لباس کهنه، پارچه پوسیده.

کوو : ا. کو، کوی، محله، برزن.

کوو : از ادات استفهام،چطور؟ چگونه؟

کۆوار : ا. روزنامه، جریده، مجله.

کووارك : ا. قارچ.

کووپ : ا. فنجان.

کووپە : ا. کوزه بزرگ دسته‌دار، خمره کوچك.

کووپەلۆکە: امر. خمره کوچك.

کووت : ا. کود.

کووتاڵ : ا، (ه). قماش، پارچه.

کووتاڵ فرۆش : پارچه فروش، تاجر قماش، کووتال فروش.

کووتە : ا. توله سگ، توله.

کووتە : ا،(با). گرده خمیری که به تنور افتد و نیمسوز گردد. گرده خوراك سگ.

کووتەل : ا، (با). آسیاب، نای آسیاب.

کووجی : ا. کوچه، بیرون از خانه، برزن.

کووچاك : ا. آت و آشغال، اثاث البیت، خرده ریزه.

کووچك : ا، (با). سگ.

کووچە : نک. کووجی.

کووخك : ا. سرفه.

کوود : ا. کود.

کوودك : ا، (ز). زانو.

کوودەڵە : امصغ. بچه خوك.

کوور : ا. بز دو ساله نر.

کوور : ص، (ز). عمیق، گود.

کوورِ : ص. کوژپشت، منقبض، جمع شده، کوژ.

کوورِ : ا. محل و راه کم رفت و آمد.

کوورِ : ا. محل یا راه بسیار سرازیر.

کوورِە : اص. صدای باد تند، زوزه باد.

کوورە : ا. کوره.

کوورە : ا. کوره، قمش، کاریز.

کوورەپەز خانە : امر. کوره پزخانه.

کوورە خانە : امر. کوره خانه، کوره پزخانه.

کوورەدان : امر. بچه دادن کندوی زنبور عسل.

کووڕی : ح مص. خمیدگی، کوژپشتی، انقباض.

کووریت : اص، (ز). بع‌بع، صدای بز و گوسفند.

کووز : ا، (ه). جوی کوچك.

کووز : ا. کوز، کرت.

کووز : ا. قارچ، قاش، یك قطعه از هندوانه یا خربزه.

کووزاندنه‌وه : م. سوختن بینی، احساس درد در اثر ضربه ترکه یا شلاق روی پوست.

کووزانه‌وه : نک. کووزاندنه‌وه.

کووز کردن : م. قاچ کردن، قاش کردن.

کووز کووز : امر. قاچ قاچ، ترك ترك.

کووزلێدان : کوز بستن در زمین، کرت بستن در زمین زراعتی.

کووزه : (ه). کوز، کرت.

کووزه‌ڵه : ا. بلاغ اوتی.

کووزی : ا. کوزه، سبو.

کووژه : ا. سوراخ انتهایی ناودانکی که دانه به وسط سنگ آسیا هدایت می کند.

کووژه‌که : امر. گوش ماهی، جلد آهکی حلزون.

کووش : کجا؟

کووشك : ا. کوشك، قصر، عمارت.

کووفت : ا. بیماری کوفت، سیفیلیس.

کووفك : ا، (ز). قیف.

کووفی : ا. پارچه‌ای که زنها به سر بندند، روسری.

کووفی : (ز)، نک. کووپه.

کووڤان : ا، (ز). غم و غصه، درد و ناراحتی.

کووڤه : کجا؟ چه زمانی؟

کوو کوو : ا. کوکو، غذایی از سبزی و تخم مرغ و آرد.

کوو کوو : اص. صدای فاخته.

کوو کوو که‌ره : امر. کوکو، فاخته.

کووکه : ا. آوازهٔ زشت، شایعهٔ زشت در مورد کسی یا چیزی.

کوول : ا. تغار خمیر گیری، تغار.

کوول : ا. زاغه، گنده.

کوول : ا، (با). طویله، اصطبل.

کوولك : ا، نک. کولانه.

کووله که : ا. کدو.

کووله که‌سه‌راوی : امر. کدو حلوایی.

کووله که شامی : نک. کووله که‌سه‌راوی.

کووله‌کین : امر. آش کدو.

کوون : ا. کون، مقعد.

کوونی : ص نسب. کونی، مفعول، امرد.

کووه : ا. مجموعهٔ پروین.

کوه : ا. کندی دندان.

کۆهان : ا. کوهان.

کوهه‌ن : نک. کون.

کوهه‌نساڵ : ص مر. کهنسال، پیر، سالخورده، فرتوت.

کۆهێز : ا. ترس، هراس، بیم.

کوی : ا. کوی، برزن، محله.

کویٚ : از ادات استفهام، کجا؟

کۆیا : امف، (ه). کوبیده، کوفته، زده، مضروب.

کوێت : ا. کهر، رنگی برای اسب.

کوێخا : ص، ا. کدخدا.

کوێخایی : ح‌مصـ. کدخدایی.

کوێر : ص، ا. کور.

کوێرانه : ق. کورانه، کورکورانه.

کوێراو : ص، ا. چشمهٔ کم آب، تنگ آب، آب کم.

کوێرایی داهاتن : م. کور شدن، حالت کوری پیدا کردن.

کوێر بوون : م. کور شدن، کور بودن، نابینا بودن.

کوێر بوونەوە : م. از میان رفتن اثر چیزی، از بین رفتن نشانه راه، تنگ شدن و بسته شدن سوراخ، از میان رفتن خانواده، اجاق کور شدن.

کوێر دڵ : ص مر. کوردل.

کوێرك : دانه‌ای که وسطش سیاه شده باشد، دانه‌هایی مانند گردو که مغز آن به زحمت خارج شود، محو، بسته شده، ناپیدا، سخت.

کوێر کردن : م. کور کردن (اصطلاحی در خیاطی).

کوێر کوێرانه : نک . کوێرانه.

کوێرگ : نک . کوێرك.

نان کوێر : ص مر. نان کور، خسیس، لئیم.

کوێروو : نک . کوێرك.

کوێرەدێ : امر. کوره ده، روستای کوچك.

کوێرە ڕێ : ص مر، امر. کوره راه، راه تنگ، مالرو.

کوێرەك : نک . کوێرك.

کوێرە کانی : ص مر، امر. تنگ آب، چشمه کوچك.

کوێرە مووشە : ص مر، امر. کسی که بینایی کم دارد، چشم نم نمی.

کوێرە و بوون : م. کور شدن، اجاق کور شدن، اجاق خانواده کور شدن، قنات و چشمه و غیره.

کوێر هۆش : ص مر. کودن، کند ذهن، کم هوش.

کوێرە کوێر کردن :م. کورمال کردن، دست مالی کردن.

کوێری : ح مصـ. کوری، نابینایی.

کوێریتی : نک . کوێری.

کوێریشك : امر. خرگوش.

کوێژرك : ا، (با). گوشه، زاویه، کنج.

کوێسان : امر. کوهستان، کوهسار.

کوێستان : نک . کوێسان.

کوێشتیر : امر. بز یك تا دو ساله.



کوێشکە : ا. بچه گنجشك پر درنیاورده.

کوێله : ص، ا. بنده، برده، زرخرید.
کوێنده‌ری : کجایی؟
کوێنه : کجا؟
کویۆ : ا. قطعه سنگ.
کۆیوسان : امر. کوهستان، کوهسار.
کۆیی : ص نسب. کوهی، وحشی.
کوییر : ص، (با). گود، عمیق.
که‌باب : امر. کباب.
که‌باب پرتك : ا. جنجه کباب.
که‌بابچی : ص شغل. کبابی، کبابچی.
که‌بابخانه : امر. کبابخانه، کبابی.
که‌بابه بوون : م. کبابی شدن جوجه.
که‌بابی : نک . که‌بابچی.
که‌بات : ا. نوعی از مرکبات.
که‌باده : ا. کباده.
که‌بانوو : ص مر، امر. کدبانو، خانم خانه، خانه‌دار.
که‌بانی : (ز)، نک . که‌بانوو.
که‌بله‌مه : نک . که‌فله‌مه.
که‌بیر : ص. کبیر، عظیم، بزرگ.
که‌بیسه : ا. کبیسه.
که‌بك : ا، (ز). کبك.
که‌پ : ا. پنجه، پنجوله.
که‌پر : ا. کپر، آلونك، سایبان.
که‌پرۆکه : امصغ. کپر کوچك.
که‌پرۆکه به‌ستن : م. کفك روی پاره‌ای از مایعات بستن، کبره بستن.
که‌پره‌شینه : ا. جشن شکرگزاری کلیمیان در پاییز که با بستن داربست و کپر شروع می شود.

که‌پن : ص نسب. کسی که هنگام صحبت کردن سوت می زند، حرف زدن کسی که دندان ندارد.
که‌پك : ا. قله، خطالرأس.
که‌پله‌مه : نک . که‌فله‌مه.
که‌پ لێ گرتن : م. پنجه روی کسی گذاشتن.
که‌پۆ : ا. بینی، دماغ.
که‌پۆڵ : نک . کاپۆڵ.
که‌پۆڵك : نک . کاپۆڵ.
که‌پوو : نک . ا. بینی، دماغ.
که‌پوو : ا. دندان.
که‌پوو : ا. پنجه، پنجوله.
که‌پوو : ا. پیر، بی دندان.
که‌پووره : اصد. سروصدا، قیل و قال، داد و فریاد، شلوغی.
که‌پوو که‌ره : امر. مرغ حق.
که‌پووله : ا. ظرف چوبین پیمانه مانند که باری که به آسیاب برده می شود با آن پیمانه می شود.
که‌په : اصد. صدای صحبت کردن کسی که دندان ندارد.
که‌په‌ك : ا. سبوس.
که‌په‌ڵ : ا. کپل، سرین، نشیمن.
که‌په‌ڵه‌ك : ا، (ز). کپلك، کرم جگر گوسفند.
که‌په‌ن : ا. فرجی، نمد دوش.
که‌په‌نك : (با)، نک . که‌په‌ن.
که‌په‌نه داڵ : امر. کرکس، لاشخور.
که‌په‌نه‌ك : امر. نمد دوش شبانان.

که‌پۆ


که‌په‌ڵه‌ك

کەپەنەك : کپك، کفك.
کەپیلە : نک . کەپوولە.
کەت : ا. محل آرد در نانواخانه.
کەت : ا. کت، شانە، کتف، سرشانە.
کەت : ا، (ز). یونجە.
کەت : (با). یك.
کەت : ا. تخت، نیمکت، کت، تختخواب.
کەتان : ا. کتان.
کەت بەس : ص مف. کت بستە.
کەتانی : ا. بادام پوست کاغذی.
کەترە : ص. چکی، بدون توزین، نسنجیدە، بدی، بدنامی، ننگ، بی معنی، بی تربیت.
کەترەیی : ص‌نسب، ق. کترەیی.
کەتك : ا. انجیر خشك میان مَشك.
کەتن : م. افتادن، زمین خوردن.
کەتن : ا. زیان و ضرر غیرارادی.
کەتن پێ کردن : م. زیان رساندن غیرارادی.
کەتمان : کتمان، اغماض.
کەتوو : وسیلەای چهار گوش بیل مانند کە با آن جوی پاك کنند.
کەت و کۆڵ : امر. کت و کول، شانە و بازو و گردن.
کەت و کوڵفت : ص مر. کت و کلفت، گندە، فربە، قوی، چاق، پرزور.
کەتوون : ا. کمند.
کەتە : ص. گندە، بزرگ، کت و کلفت، چاق، تنومند.
کەتە : ا. محل آرد خبازی، پستوی نانواخانە.
کەتە : نک . کەتە پلاو.
کەتە پلاو : امر. کَتَە.
کەتەن : نک . کەت بەس.
کەتەو : ا. مشمشە،، بیماری دستگاه تنفسی اسب.
کەتیبە : ا. کتیبە.
کەتیر : ا. دو نردبان مانند کە در دو طرف الاغ گذاشتە شدە و بر آن علف یا دروشدۀ غلات بندند و بە خرمنگاه برند.
کەتیرە : ا. کتیرە، صمغ بوتۀ گون.
کەج : ص. کج، ناراحت، منحرف، غیرمستقیم.
کەجان : واژەای برای نامیدن اناث مانند «دخترك» «زن» و غیرە.
کەجی : ا. نخ تابیدە آمادە نساجی.
کەچ : نک . کەج.
کەچ : نک . کچ.
کەچایی : ح مص. کجی، ناراستی، انحراف، نادرستی.
کەچك : ا، (با). قاشق.
کەچۆ : نک . کەجان.
کەچە : ا. نمددوش، فرجی.
کەچە : ص، ا. حیوانی کە شاخ رو بە پایین دارد.
کەچە شاخ : ص مر، امر. بز یك شاخ.
کەچەڵ : ص، ا. کچل، گَل.
کەچەڵە : ا. پرندۀ جوانی کە زمان پرواز آن رسیدە و باید از والدین جدا

کەتان

کەچك

شود.

کەچەڵە بوون : م. جدا شدن پرنده جوان از لانه پدری و مادری، جدا شدن پرنده خانگی از مرغ مادر.

کەچی : کەچە، کە.

کەچیچ : ا. محل چینه کردن مرغ.

کەد : ا. شاخه، ساقه درخت.

کەد : (با). دسترنج، حاصل زحمت.

کەد بانوو : نک . کەبانوو.

کەدوو : ا. کدو.

کەدوون : ا. میخ پیچ کوچك.

کەدە : ا، (ز). پسربچه.

کەدی : ص، (ز). اهلی، جاندار وحشی که اهلی شده باشد.

کەدینك : ا، (ز). پیچ، میخ پیچ.

کەدینك : ا. خمره کوچك.

کەدێنە : ا. کاسه گلی، گلینه.

کەڕ : ص. کر، ناشنوا.

کەر : ا، (با). گله، رمه، گله بره.

کەر : ا. خر، الاغ.

کەر : گر، مانند در «مەلەکەر» یعنی شناگر.

کەر : ص، (ز). پاره، پاره پوره.

کەر : ا. قرض، نسیه، وام.

کەر : ا. قاچ، قاش، قطعه‌ای از هندوانه یا خربزه.

کەڕان : ا، (ز). چکش بزرگ.

کەرا نباو گاو : دشنامی است.

کەڕانە : ص فا، (ز). ثروتمند، پولدار، مالدار.

کەرانە : ص نسب. خرکی، خرانه.

کەڕ بووُن : م. کر شدن.

کەڕ بوون : م. فرفره‌های میان خالی که با نخ وسیله بچه‌ها بر زمین کوبیده شده که می چرخد و در نتیجه حرکت هوا در میان خالی آنها صدا می کند در صورتی که بچه ماهر و نیرومند باشد شدت چرخش به اندازه‌ای خواهد بود که فرفره خفه شده و به تندی و بدون صدا می چرخد، اینحال را «کەڕ بوون» گویند.

کەربی : ص، (ز). عصبانی، آدم عصبانی و حساس.

کەرپەسە : امر. آفتاب پرست.

کەرپیچ : ا، (ز). کلوخ، آجر، خشت.

کەرت : ا. کرت.

کەرت : ا. قطعه، تکه، تیکه، بخش، قسمت.

کەرتڕ : ص‌مر. گزافه گو، کسی که حرف بیجا می زند، کسی بی موقع حرف نامتناسب می زند.

کەرتك : نک . کەرت.

کەرتۆپە : ا. سیب زمینی.

کەرتوو : نک . کەتوو.

کەرتەر : نک . کەکرە.

کەرتەك : ق، ص، (ز). چیز زیاد، بسیار.

کەرتەلە : ا، (هـ). سبد سیمی.

کەرتەلەڕ : ص مر، امر. چهارپای بلند، دیلاق و لاغر.

کەدوون

کەرتێنە : ا. کارتونك، کارتنك، تار عنکبوت.

کەرچلاندن : م، (ز). قاطی کردن، آمیختن، درهم کردن.

کەرخ : ا. کنار، اطراف، مرز، حد، حدود.

کەرخ : ص، ا. ظرف گلینی که از زیادتی مصرف و کهنگی صاف شده.

کەرخ بوون : م. گرفته شدن صدا، خفه شدن صدا.

کەرخنگێنە : امر. محصولی از لبنیات که از ته نشین شدن دوغ و گرفتن آب آن بدست می آید.

کەرخول : ا. فرفره، بازیچه چوبی مخروطی شکلی که بچه‌ها آنرا با پارچه یا نخی که بر چوب بسته‌اند و قمچی خوانند در روی زمین به‌حرکت و چرخش درمی آورند.

کەرخول

کەرخین : م، (ز). از نظر افتادن غذا در نتیجه زیاد خوردن آن، خسته و کوفته شدن بدن.

کەر دار : ص مر. خرکدار، خرکچی، قطارچی.

کەر دووکێش : امر. کُلدَرکش.

کەر دوو : ا. کلدر.

کەردەی : م، (ه). کردن، انجام دادن، گاییدن، به انجام رساندن.

کەرسمە : ا. رگی در بینی اسب و استر که عوام خیال کنند مانع تنفس است و با زدن آن حیوان را از خفگی نجات بخشند.

کەرسۆتە : امر. تپاله، مدفوع گاو که بصورت قابل سوختن در آورند.

کەرسەڕ : امر. فرفره، فرفره‌ای که با نخ بر زمین کوبند صدای سوت مانند کند.

کەرسەڕ : اصـ. صدای الاغ، عرعر.

کەرسەك : ا. قطعه کلوخ بزرگ.

کەرسەگ : ص مر. آدمی که در پاره‌ای از موارد بسیار دانا و در بعضی موارد بسیار نادان باشد.

کەرشین : ص. کسی که بنادرست خود را سید خطاب کند.

کەڕك : ا، (با). عبای بدون آستین.

کەڕ کردن : م، (ز). قرض کردن، وام گرفتن.

کەر کوژ : امر. خر زهره.

کەرکۆڵ : ص، ا. کره خر.

کەرکۆڵ : نوعی گیاه مرتعی.

کەرکەس : امر. کرکس.

کەرگ : ا، (ه). ماکیان، مرغ خانگی.

کەر گاویە : امر. مرغابی، اردك.

کەر گراف : امر. شبه جزیره.

کەرگە : نک . کەرگ.

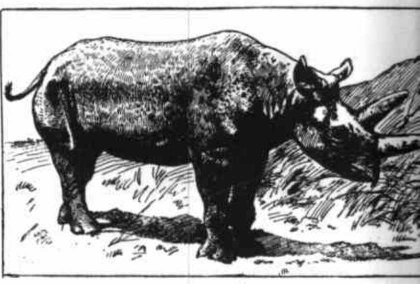
کەرگە داس : امر. دستهٔ چوبی داس.

کەرگە دەن : ا. کرگدن.

کەرگە دەنگ : امر. کرگدن.

کەرگەس : نک . کەرکەس.

کەرمە : ا، (ز). تپاله خشك شده آمادهٔ سوزاندن.



کەرگەدەن

کەرمۆز : (با)، نک . کەرمێش.

کەرمێش : ا، (ز). خرمگس.

کەڕواوی : ص. کپك زده.

کەڕوو : ا. کپك، کفك.

کەڕوو : ا. کارتنك.

کەڕوو هەڵهێنان : م. کپك زدن، کفك زدن.

کەروێشك : امر. خرگوش.

کەروێشکە خەو : خواب و بیدار، خوابیدن با چشم باز.

کەروێشکە کردن : م. موج زدن سبزی و علفزار سبز.

کەڕە : ا. از ماك دو نوع غذا تهیه می شود یکی «فرۆ» که همان آغز است و دیگری «کەڕە».

کەرە : ا. کره.

کەڕە پوو : ا. لو، لویی.

کەڕە پوول : امصـ. مصادره، گرفتن ملك و اموال غیرقابل استفاده دیگران.

کەڕە پووسەر : ص مر. پیر، مخبط، پیرو سفیه، سادەلوح، تهی مغز.

کەڕەت : ا. نوبه، کرت، دفعه، راه.

کەڕەتوو : نک . کردوو.

کەرەجی : ا. کرجی، قایق، کشتی کوچك، دسته کشتی.

کەرەس : ا. کرفس.

کەرەسپ : ا. کرفس.

کەرەسە : ا. اجزاء قطعاتی که دستگاهی را می سازند.

کەرەسیسە : م. باریدن برف ریز و مداوم در روز سرد یخبندان.

کەرە شێڵ : امر. خروس.

کەرەفس : نک . کەرەسپ.

کەرەك : ا، (ه). فرجی، نمددوش.

کەڕە کونتێ : ص مر. شدیداً کر، بکلی ناشنوا.

کەڕەکیفە : امر. کفك، کپك.

کەرەکێوی : امر. گورخر.

کەرەلیاس : ص شغل. جارچی.

کەرەم : ا. کرم، احسان، فایده، نیکی.

کەڕەنا : ا. کرنا.

کەرەنتوو : ا. داس بزرگی که برای علف‌بری بکار می رود.

کەرەنگ : ا. زنبوری که مانند زنبورعسل است اما عسل ندارد.

کەڕەواڵە : امر. بدبده.

کەڕەوان : نک . کەڕەواڵە.

کەرەوز : ا. کرفس.

کەرەوس : ا. کرفس.

کەڕەوڵ : ا. کپك، کفك.

کەرەوەس : نک . کەرەکونتێ.

کەڕەهەنجیر : ا. انجیری که پیش از



کەڕە پوو

رسیدن خشك و افتاده باشد.
کەرهەنگ : نک . کەرەنگ.
کەرهوو : امر، (ز). باد تند تابستانی.
کەڕی : ح مصـ. کری.
کەریّ : ا. کره.
کەریّتی : خریت، کار نامتناسب، احمقی، ابلهی.
کەڕیله : ص، ا. بز و گوسفند بدون گوش.
کەڕیل : نک . کەریله.
کەز : ا، (ز). خزه.
کەزاختن : م، (ز). زدن شاخه‌های اضافی درخت برای زینت.
کەزاخه : امصـ، (با). هرس، بریدن مو در بهار، عمل پیراستن درخت.
کەزەب : ا، (ز). جگر.
کەزی : ا. زلف، موی بلند مرد.
کەژ : ا. کوه.
کەژ : ص، (با). قشنگ، زیبا، دلپسند، سفید، خوش برخورد.
کەژاڵ : نک . کەژەڵ.
کەژاوه : ا. کجاوه.
کەژك : ا. تنگی که بر روی بار بر الاغ بسته شود.
کەژگ : نک . کەژك.
کەژماڵ کردن : م. جستجو کردن دستجمعی بدنبال گمشده در کوه و دشت.
کەژۆك : ا. طناب یا بافتهٔ ابریشمین.
کەژوو : نک . کەژك.
کەژه : ا. کچك، چوبدستی فیلبان.
کەژەڵ : ص. زیبا، قشنگ، جوان.
کەژەڵ : ص، ا. ابلق، سیاه و سفید.
کەژەوان : امر. کوه پیما، راهنمای کوه، کسی که نیکو کوه را می پیماید، کوهنورد.
کەژی : نک . کەژك.
کەژی : ا. کوه، کوهسار، کوهستان.
کەژیی : ص نسب. کوهی، وحشی.
کەس : ا. کس، نفر، قوم، خویش، منسوب، فرد.
کەساد : امصـ. کساد، بی رونقی.
کەساس : ص، ا. آدم بینوا، زبون.
کەساس : نک . کەساد.
کەسال : ح مصـ. کسادی، زبونی، بی رونقی.
کەسافەت : امصـ. کثافت، پلیدی.
کەسالەت : امصـ. کسالت، رنجوری، بیماری.
کەساندن : م. آسوده خاطر ساختن از چیزی، خاطرجمع کردن.
کەساندن : م. قاورمه کردن، نگهداری گوشت جهت زمستان.
کەسایەتی : ح مصـ. قوم و خویشی، خویشی، نزدیکی، قرابت، خویشاوندی.
کەسب : امصـ. کسب، تحصیل.
کەسپ : نک . کەسب.
کەسپك : ا، (ز). حلزون، قسمت آهکی محافظ حلزون.

که‌ستك : نک . که‌رسه‌ك.

که‌سته‌ك : نک . که‌رسه‌ك.

که‌سخاندن : نک . که‌زاختن.

که‌سر : ا. کسر، کم، ناقص.

که‌سر کردن : م. کم کردن، کسر کردن، شکستن.

که‌سر هێنان : م. کم آوردن.

که‌سری : ص نسب. کسری، ناتوانی، کمی.

که‌سك : ص. سبز.

که‌سگ و سوور : امر. قوس و قزح، رنگین کمان، سبز و سرخ، رنگین.

که‌سکون : ص مر. کاری، تند، تیز.

که‌سکین : نک . که‌سکون.

که‌سل : ص. کسل، سست، ناتوان، کاهل.

که‌سمه : ا. نان روغنی.

که‌س ناو : امر. کنیه، لقب.

که‌س نه‌دار : ص مر. نایاب، نادر، عزیز، منحصر، ویژه.

که‌س نه‌ناس : ص مر. غریب، نشناخته، ناشناس.

که‌س و کار : کس و کار، قوم و خویش.

که‌سه‌ر : ا. غم، غصه، اندوه، پریشانی.

که‌سێ : کسی، شخصی، نفری.

که‌سیره : ص، ا. جانداری که در اثر سرما جمع شده باشد.

که‌سیف : ص. کثیف، آلوده، پلید، ناپاك.

که‌سێو : نک . که‌سی.

که‌ش : ا. کوه، کوهستان.

که‌ش : ا. ستاره زحل.

که‌ش : زمین آبدیده یا باران خوردهٔ خشك شده.

که‌ش : ا. زیر بغل و کشالهٔ ران.

که‌ش : ق. زمان بعد از باران.

که‌شاکه‌ش : کشاکش.

که‌شاڵه : ا. کشاله.

که‌شاو : آبیاری زمین برای شخم.

که‌شاو : کشو.

که‌شاوه‌رز : ص فا. کشاورز، زارع، کشتکار.

که‌شتی : ا. کشتی، ناو.

که‌شتێڵه سه‌ره : امر. نوزاد مارمولك و قورباغه.

که‌شتیوان : ص مر، امر. ناخدا.

که‌شش : امص. کشش، جذب، جلب.

که‌شه : ا. روحانی مسیحی.

که‌شف : امص. کشف.

که‌شف کردن : م. کشف کردن، آشکار ساختن.

که‌شك : ا. کشك.

که‌شکۆزه نگوڵی : امر. کاسه زانو.

کەشك‌و سوور : ص. سرخ و سفید.
کەشکۆڵ : ا. کشکول.
کەشکە : پنجه باز بر روی کسی گذاشتن.
کەشکە ئەژنوو : کاسه زانو.
کەشکەبشێڤ : امر. چوب یا سنگی که با آن کشك سایند، کشك سای.
کەشکە زرانی : امر. کاسه زانو.
کەشکەزە نگوڵ : امر. کاسه زانو.
کەشکە ساو : امر. کشك سای، سنگ یا چوبی که با آن کشك سایند.
کەشکە سەرە : امر. نوزاد قورباغه.
کەشکەشان : امر. کهکشان، کاهکشان، راه شیری.
کەشکەك : ا. آش کشك.
کەشکەڵان : امر. محل مرتفع غیرقابل دسترس.
کەشکین : ا. آش کشك.
کەشماکەش : نک . کەشمەکەش.
کەشمەکەش : ا. کشمکش، کشاکش، جدال.
کەشمان : کشش از دو سر و دو جهت مخالف.
کەشمان هاتن : م. کش آمدن، دراز شدن، خسته شدن از کار، از پا درآمدن.
کەشم و نەشم : ا. ناز و کرشمه، عشوه و ناز، ادا و اطوار.
کەشۆل : ا، (ز). باقلای کوهی، باقلای وحشی.

کەش و تووش : ص مر. کج، کج و کوله، اریب، برش از گوشه‌ای به گوشهٔ مقابل.
کەش و فش : فیس و افاده، تفرعن، خش و خش.
کەش و قنك چوون : م. زیاد بطرف کسی رفتن، دور و ور کسی رفتن.
کەش و کۆ : امر. کوه، کوهستان، کوهسار، کوه پایه.
کەشە : ا. نوبت، دفعه، کرت، راه.
کەش هاتن : نک . کەشمان هاتن.
کەشەنگ : امف. مانده، خسته، از پا درآمده، بریده، آزرده.
کەشە هەور : ا. قطعه ابری در آسمان صاف.
کەشیدە : پارچه زردرنگی که حاجیان بسر بندند.
کەشیدە : ا. کشیده، سیلی، تپانچه.
کەشیش : ا. کشیش.
کەعبە : ا. کعبه، قبله مسلمانان.
کەف : ا. کف.
کەفارەت : کفارت، نکبت.
کەفانك : ا. قله، بالاترین نقطه هر چیز.
کەفاندن : م، (ز). چهار طرف پارچه را دوختن.
کەفتار : ا. کفتار.
کەفتن : م. افتادن.
کەفتنە خلافا : م. غافل ماندن، غافل شدن.
کەفتوو : امف. افتاده، از حال رفته،

زمین خورده، از پای درآمده.
کەفتە : نک . کەفتوو.
کەفتە کار : امف. آدم شکست خورده زبون و فقیر، افتاده، از پای درآمده، ورشکست.
کەفتەیی : ا. بیماری حصبه.
کەف چاندن : م. کف کردن دهان از شدت عصبانیت یا بیماری.
کەفچك : ا، (ز). قاشق.
کەفچەمار : امر. کفچه مار.
کەفچی : ا، (ز). قاشق.
کەف دەریا : ا. ابر، اسفنج، کف دریا.
کەفر : ا، (با). سنگی بزرگ بر دامنهٔ کوه.
کەفر ئاش : ا. سنگ آسیا.
کەفرێژ کردن : م. سرریز کردن، زیاد پر بودن ظرفی از مایعی، سرریز کردن به دلیل کف کردن.
کەفز : ا، (ز). جل و زغ، خزه.
کەفش : ا. کفش، پای افزار، پای پوش.
کەفش : ا. زیر بغل.
کەفشێف : ا، (ز). ظرف سفالی که در آن کشك سایند.
کەفشێل : ا، (ز). آب دهان بچه که سرازیر شود.
کەفکانی : (ز). قلاب سنگ، قلماسنگ، فلاخن.
کەف کردن : م. کف کردن.
کەفکە نۆك : ا، (ز). چوبك، اشنان.
کەفگیر : امر. کفگیر.
کەفلەمە : ق. ظرفیت یك کف دست.
کەفلەمە : چیز خشکی را در کف دست نرم کردن.
کەف لێدان : م. کف رفتن، ناخنك زدن، دزدیدن.
کەفماڵ : ص مف. چیزی که با کف دست به جایی مالیده شده یا نرم شده باشد.
کەڤن : ص. کهنه، پیر، فرسوده، پوسیده.
کەڤنەنوو : ص مر. نیمدار، نیمداشت، کهنه نو.
کەف و کوڵ : ا. کف گوشت هنگام پختن.
کەفە : امر. کف، کفه، پهنه.
کەفە : ا. آهنی که پالاندوز به هنگام کار بدست کند.
کەفەرێژ : ص مر. پر، لبریز، طغیان کرده.
کەفەژیاکە : ا. ماهیچه‌ها و پوست شل و آویزان شده بدن حیوانات پیر و لاغر و مفلوك.
کەفەڵ : ا. کفل، کپل
کەفەڵ پۆش : امر. قطعه پارچه‌ای که در پشت زین روی کپل اسب را بپوشاند.
کەفەلۆکە : امر. اندکی کف مرطوب و شل.
کەفەن : ا. کفن.
کەفی : ا، (ز). دستمال.

کەفچەمار

کەفیل : ص. پابند، ضامن.
کەڤارك : ا، (با). قارچ.
کەڤان : ا، (با). کمان.
کەڤان ژەن : حلاج، پنبه زن.
کەڤتك : ا. دستمال.
کەڤتك : ا. سرپوش بانوان.
کەڤر : ا. سنگ، سنگ بزرگی بر دامنهٔ کوه.
کەڤرکانی : ا، (ز). قلابسنگ، فلاخن، قلماسنگ.
کەڤشك : ا، (ز). شوره سر، پوسته‌های سفیدی که از سرِ نشسته جدا شود.
کەڤك : ا. قاشق.
کەڤل : ا. پوست.
کەڤل : ا، (ز). جلد، برگ، پوسته، پوست.
کەڤن : ا، (با). سوراخ، روزن، بادگیر.
کەڤنار : ص. سوراخ سوراخ، مشبك.
کەڤۆك : ا، (با). کفتر، کبوتر.
کەڤەر : ا، (ز). بز ابلق، بز سفید.
کەڤەر : ا. کوه.
کەڤەڵ: ا. پوست حیوان.
کەڤی : ا، ص، (با). برفی که بر رویهم انباشته شده باشد.
کەڤینك : ا، (با). عمامه کردی.
کەکرە : تلخی شدید.
کەکلی : ا، (ه). کبك.
کەکی : ا، (ه). کك.
کەڵ : ص. فحل، حیوان مایل به جفت گیری.
کەڵ : ا. نر حیوانات کوهی مانند بز.
کەل : ا. گردنه، قله.
کەل : کمر، کم، نقص، کسر، ناقص.
کەل : ا. نیاز، احتیاج.
کەل : (ز). چیز زیاد گرم.
کەل : محل استراحت و نگهداری گله.
کەلا : ا. کنار، دور از مرکز کار.
کەلا : ا. قلعه، دژ.
کەلائه نکوچك : امر. عمامه بزرگ.
کەڵاتێ : ا. قلعه، چند آبادی بر بلندی.
کەلاج : ص، (ز). لاغر، بیجان، مردنی.
کەلار : ا. خرمن گونه تنباکو.
کەلاخ : ص، (ز). لاغر، بی جان، مردنی.
کەلارە : ا. ظرف کاسه مانندی که از تپاله درست کرده زغال با آن به کرسی ریزند.
کەلاس : ا، ص، (ز). مردار، سقط، سقط شده.
کەڵاش : نک. کلاش.
کەڵاشتن : م، (ز). ترکاندن، منفجر کردن، در کردن، آتش کردن.
کەڵافە کردن : م. کلافه کردن، نخ را به صورت کلاف درآوردن.
کەڵافەت: ا. قد و بالای آدم، قد و بالا، قامت.
کەلاك : ا. لاش، جسد، مردار، لاشه مردار.
کەلام : ا. کلام، گفته، بیان.

کەکی

کەلام : ا. خرمن نکوبیده غلات یا علف.
کـەلان : ص، (ه). خـوشـگـل، زیـبـا، وجیه، قشنگ.
کەلان : ص. کلان، بزرگ.
کەنەڵان : امر. کنده به منظور استفاده آغل.
کەڵانتەر : ص، ا. کلانتر، بزرگ محل، بزرگ قبیله.
کەڵانتەری : ا. کلانتری، کمیسری.
کەلاندن : م، (با). پختن، جوشاندن.
کەلانە : ا. نانی که با پیاز سبز پخته شود و با کره آنرا مصرف نمایند.
کەلانی : ص، (ز). پختنی.
کەلاوە : ص. خرابه، ویرانه.
کەلایانێ : ا. تیله بازی.
کەلایی : ص نسب. کربلایی.
کەلایی : امص. کمی، کاستی، نقص، بریدگی، شکستگی.
کەڵب : ا. شکر بهم چسبیده، کلوخ شکر.
کەلب : ا، (با). دندان نیش حیوانات گوشت خوار.
کەڵبە : ا. دندان نیش.
کەڵبەتەین : امر. گازانبر.
کەڵبەزین : امر. قاچ زین.
کەڵپ : نک. کەڵبە.
کەڵپك : ا، (ز). سبوس.
کەڵپۆس : ا. پوستین.
کەڵپە : نک. کەڵبە.
کەلپیچ : امر. آجر، خشت پخته.
کـەڵ دان : م. جـفـت دادن نـر و مـاده حیوانات.
کەلفیچ : ص. کسی که دندانهای جلو افتاده دارد و نیکو سخن نمی گوید و کلمات را به درستی ادا نمی کند.
کەڵك : ا. سود، نفع، فایده، صرف.
کەڵك : ا. بام، لەبام.
کـەل کـردن : م. کـسـر کـردن، کـم گذاشتـن، ناقص کردن، کوتاه کردن.
کەڵکەپاسار : امر. لەبام.
کەل‌کەفتگ : امف. محتاج، نیازمند، خواهان کمك کسی.
کەڵکەڵە : ا. آرزو، امید، خواست، دلتنگی برای کسی.
کەڵکیت : ا. شانه آهنی قالی بافی.
کـەل گـرتـن : م. کـنـار گـرفـتـن، دوری کردن، پرهیز کردن.
کەل گرتن : م. کمك کردن، کسی را به کاری یاری دادن.
کەللە : ا. کله، قله.
کەللەبا : ص‌مر. خـودسـر، مـتـکـبـر، مغرور.
کەللەبۆش : ص‌مر. بی‌مغز، احمق، نادان، بیشعور.
کەللەپاچە : امر. کله پاچه.
کەللەپەز : ص فا. کله پز.
کەللەتەزێن :ص‌مر. خیلی سرد، بسیار سرد، متعجب.
کـەلـلـەچـاخ : ص‌مـر. آدمـی بـا سـر بزرگ.

کەلب

کەللەخەر : ص‌مر. کله خر، خودسر، مغرور، یکدنده.

کەللەڕەق : ص‌مر. خشك سر، خودسر، مغرور.

کەللەزاوەر : ص‌مر. ترسو، هراسان.

کەللەشەق : ص‌مر. کله شق، خودسر، مغرور.

کەللەقەن : امر. کله قند.

کەللەکۆن : ص‌مر. کهنه پرست، مرتجع.

کەللەیی : ص‌مر. دیوانه، مجنون.

کەللەیی : ا. گلگی سر اسب.

کەلواز : ص، ا. سرمای شدید.

کەلوان : ا. نوعی مازو.

کەلو پا : امر. کله پاچه.

کەڵۆس : ص. کسی که دندانهای پیش او افتاده باشد.

کەل و کۆم : ص‌مر. کهنه، ژنده، پاره، پاره و پوره.

کەلوو : ا. غلاف سبز دانه‌های باقلا و لوبیا.

کەلوپوور : خرده وسایل، وسایل منزل، خرده ریز.

کەلو پەل : خرده ریز،لباس وپارچه، اثاث البیت، مایحتاج.

کەلووچێ‌کەر : امر. پخت و پز، طبخ، طباخی.

کەلووز : ا. فندق.

کەلووز : ا. سیب کاج، میوه کاج.

کەلووك : ص قا. پزا، زودپز.

کەڵوە : ا. قاچ زین.

کەڵۆەتان : نک . کەڵبەتەین.

کەلە : ا. آغز.

کەلە : ا. کمان غربال و دف و غیره.

کەڵە : ا. برنج صدری، برنج مخصوص پلو.

کەڵە : ص. کلان، بزرگ.

کەڵەئەنگوست : امر. انگشت شست، انگشت بزرگ دست و پا.

کەڵەئەموست : نک . کەلەئەنگوست.

کەڵهاتن : م. فحل شدن حیوانات، طلب جنس دیگر کردن، حیوان ماده.

کەلهاتن : م. به درد خوردن، مفید بودن.

کەڵەباب : امر. خروس.

کەڵەبچە : امر. دست بند زندانیان.

کەلەبەر : امر. راه آب، راه دزد رو از خرابی دیوار، دیوار نیمه خراب.

کەلەبێژنگ : امر. کمان الك.

کەلەپاچە : امر. کله پاچه.

کەلەپاچە کردن : م. قتل و عام کردن، دست و پا از کسی شکستن.

کەڵەپچە : نک . کەڵەبچە.

کەڵەپشکۆ : امر. دانه آتش بزرگ، آتشدانه بزرگ.

کەلەپوور : امر. باز مانده از مرده، میراث.

کەڵەپیاو : ص‌مر. مرد آزاده، مرد بزرگ، رادمرد.

کەلەخ : ا، ص، (با). مردار، سقط

شده.

کەڵەدار : ص‌مر. درخت بزرگ تنومند سالدار.

کەلەرم : ا. کلم.

کەلەرمی : مخروطی، کلمی.

کەڵەز : ق. زمان جفتگیری قوچ ومیش کوهی.

کەلەزەڕێ : ا. شاخ بشاخ، کشتی، زور آزمایی.

کەڵەژ : ا. تیرك دو شاخه‌ای که در تابستان تنه تاك بر آن انداخته شود.

کەلەس : ا. کلك، دسته کشتی، وسیله حمل از رودخانه، طنابی که در دو طرف رودخانه محکم شده و عابر آن دست گیرد و از آب بگذرد.

کەڵەسوو : امر. ماده گاو، ماده گاو میشی که از جفتگیری بستوه آمده باشد.

کەلەش : ص، (ز). کچل.

کەلەش : ص، (با). زیبا، قشنگ.

کەلەش : ص، (ز). کلاش، دغل، مکار، حیله گر.

کەلەش : ا، (با). مردار، لاشه، جسد، اندام، بدن.

کەڵۆش : ا. کلش.

کەڵۆش : ص‌مر. آدم بی آبرو، بی‌عار، همه فن حریف.

کەڵەشاخ : امر. شاخ حجامت.

کەڵەشێر : امر. خروس.

کەڵەشێرباز : ص فا. خروس باز.

کەڵەشێرە : ا. منگوله خروس مانندی که بجلو پالان الاغ پیش آهنگ برای زیبایی و نشان قرار داده شود.

کەلەف : (ز)، نک. کەلاّفە.

کەلەقەن : امر. کله قند.

کەڵەك : ا. کلك، حیله، نیرنگ.

کەڵەك : ا. قایق، کرجی، کلك.



کەڵەك : ا. دیوار سنگی که بدون کار بردن گل ساخته شده.

کەڵەکباز : ص فا. کلك باز، حقه باز، نیرنگ باز.

کەڵەك‌بوون : م. جمع و توده شدن اشیاء.

کەڵەکچی : ص‌مر، امر. کلك بان، کرجی‌بان، ناخدا.

کەڵەکچی : ص‌مر. دورو، دغل، کلك باز، نیرنگ باز

کەلەکە : ا. سفال شکسته.

کەلەکە : ا. کمر انسان، برجستگی استخوان تهیگاه.

کەڵەکەبەستن : م. جمع شدن مردم در یك نقطه.

کەڵەکەتڕێ : بی نظم و ترتیب و حساب چیزی را روی هم ریختن.

کەڵەکەکردن : م. جمع آوردن، فراهم آوردن، جمع کردن، انباشتن، روی


کەلەرم

هم ریختن.

کەڵە کەوان : کرجی بان، ناخدا، کلك‌چی.

کەڵەکێوی : امر. کل، بز نر کوهی.



کەڵەگا : ص‌مر، امر. گاو نر تخمی.

کەڵەگایی : ح مصـ. استبداد، خودسری.

کەڵەگەت : ص‌مر. دراز، بلند، طویل.

کەلەگی : قسمت بالای اتاق نزدیك ایوان.

کەلەگی : ا. گلگی سر اسب.

کەلەلا : ص. مجروح، معیوب.

کەلەلا کردن : م. زخمی کردن کسی، مجروح کردن جاندار.

کەڵەڵان : امر. آغل، کنده جهت نگهداری حیوانات، محل نگهداری حیوانات.

کەلەم : ا، (ز). کلم.

کەڵەم : ا. یوغ.

کەلەم‌قومری : ا، (ز). کلم قمری.

کەڵەموست : نک . کەڵەنەموست.

کەڵەمە : نک . کەڵەم.

کەڵەمەکردن : م. یوغ بگردن گاو جفت بستن، یوغ بستن، رام کردن.

کەڵەمێرد : نک . کەڵەپیاو.

کەڵەمێروو : امر. مورچه سواری.

کەڵەمێش : ا، (ز). پشه.

کەلەیی : ا، (با). کلم.

کەلەیی : ص. دیوانه.

کەلەیی : نک . کەلەگی.

کەڵەن : ا. یوغ، گردن بند سگ، طوق.

کەلەندین : امر. برف انبوهی که از پارو کردن برف بامها در کوچه و حیاط جمع شده باشد.

کەڵەوانە : امر. خرمهره.

کەلەوەر : نک . کەلەبەر.

کەلەوەڕەش کردن : م. دزدی کردن از خانه، زدن خانه، نشان کردن و شناسایی کردن خانه برای دزدی شبانه.

کەلهە : ا، (با). قلعه.

کەڵەهەرز : نک . کەلەز.

کەڵەهێڕ : م. جمع شدن و جدال چند گاو نر بر سر یك گاو ماده فحل.

کەڵەهێر کردن : م. ریختن عده‌ای بر سر یکی.

کەلی : امف. پخته.

کەلی : ص. نرسیده، نارس.

کەلی : ص. کم نمك، غذای کم نمك.

کەلی : ص، ا. جانداری با انگشتان یا گوش کوتاه.

کەلیژ : (ز). دم گوسفند، دنبالچه، دنبه.

کەلیلان : امصـ، (ز). گرمی، شدت، حدت، فراوانی.

کەلیمە : ا. کلمه.

کەلین : م، (با). پختن.

کەڵێن : ا. طوق، گردن بند سگ.
کەڵین : ص. بزرگ، عمده، عظیم، نامدار.
کەلێن : ا. نک . کەلەبەر.
کەلێن : ص. پناه، طرفدار، پشتیبان.
کەڵین : ا. کمین گاه، فرصت، مجال.
کەم : ص، ق. کم، کسر، اندك.
کەما : نوعی علف کوهی جهت خوراك دام، کُما.
کەماجاڕ : امر. محل رویش علف کما.
کەماچە : (ز). کمانچە.
کەماخ : ا، (با). کپل.
کەماخ : (ز)، نک . کامۆخ.
کەمان : ا. کمان.
کەمانچە : امصغ. کمانچە.
کمانچەژەن : ص فا. کسی که کمانچه می زند.
کەمانە : ا. کمانه.
کەمایەتی : ح مص. کمی، کسری، نقصان.
کەمایەسی : نک . کەمایەتی.
کەمباخ : ص، (ز). ظالم، ستمگر.
کەمباخ : ص، (با). خرابه، خراب، ویران، ویرانه.
کەمبارە : ص. کم بهره، بی‌سواد، بی‌حاصل و بی‌چیز.
کەمبوو : کمبود.
کەمبوون : م. کم شدن، کم بودن، نقصان گرفتن، کسر شدن.
کەمبوونی : نک . کەمایەتی.

کەمبەت : ا، (ز). گنبد.
کەمپشت : ص‌مر. کم پشت، تنك.
کەم تابێژ : کم و بیش، زیاد و کم.
کەمتار : ا. کفتار.
کەمتەرخەم : ص‌مر. بی غم، خونسرد، لاقید.
کەمتیار : ا. کفتار.
کەمتین : ص‌مر. جاندار بی‌زور و کم نیرو.
کەمجیقڵدان : ص. ناشکیبا، کم صبر، کم حوصله.
کەمچە : ا. چوبی که‌قطعه‌آهنی به‌سر دارد و برای هم زدن آتش بکار رود، کمچه.
کەمچیکڵدانە : نک . کەمجیقڵدان.
کەمخۆر : ص‌مر. کم خور.
کەمخە : ا. پارچه ابریشمی سرخ تند.
کەمدو : ص‌مر. کم حرف، ساکت.
کەمر : ا. سنگ.
کەمڕوو : ص‌مر. کمرو، محجوب.
کەمڕە : ا. کود و پهن روی هم انباشته و خشك شده.
کەمڕەنگ : ص‌مر. کمرنگ.
کەمسەور : ص‌مر. ناشکیبا، کم صبر، کم ظرفیت.
کەمفرۆتن : م. کم فروشی کردن.
کەمقنیات : ص‌مر. قانع، کم خور.
کەم کردن : م. کم کردن، کوتاه کرده، ناتوان شدن، کسر گذاشتن.
کەمکۆڵ : ا. پوست گردوی تازه سبز


کەما

شده.

کەمکۆڵی : ص نسب، ا. قهوه‌یی.

کەم‌کەم : ق. کم‌کم، اندك اندك.

کەمۆ : ا. دستنبو.

کەمۆت : ص، (ز). کسی که بحرف بزرگتر گوش نمی دهد.

کەموسکە : ق. مقدار اندك از چیزی، کمی از چیزی.

کەمۆڵە : ا. کاسه بزرگ چوبین.

کەمو کۆتا : ص‌مر. کم و کوتاه، مختصر، کوتاه.

کەمە : ا. کمانه، لبه، دوره، غربال.

کەمهاوردن : م. کم آوردن، کسر آوردن، ناتوان شدن.

کەمەچکرن : م، (ز). چیدن مقداری از پشم گوسفند برای نشانه.

کەمەر : ا. کمر.

کەمەربەسە : ص‌مر. کمر بسته، خادم، مخلص، برده، آماده.

کەمەربەستن : م. خود را به بندگی آماده کردن.

کەمەربەن : امر. کمربند.

کەمەرچین : ص‌مر. کمرچین.

کەمەرکەش : امر. زیر شلواری.

کەمەرکیس : امر. انبان، مشك.

کەمەرکێش : امر. کمرکش، سربالای، کوه، دامنه.

کەمەرە : ا. میانه، میان، کمرکش، وسط.

کەمەری : ا. نیم تنه.

کەمەك : ق. کمی، اندکی، کمکی.

کەمەن : ا. کمند.



کەمەند : ا. کمند.

کەمەندکێش : ص مف. گرفتار، عاشق، درگیر، به کسی بیعت کردن.

کەمەندهاوێشتن : م. کمند انداختن.

کەمەو بوون : م. کم شدن، وزن از چیزی افتادن، کسر آمدن، کوتاه شدن.

کەمێ : ق. اندکی، کمی، مقداری.

کەمی : ح مصـ. نقصان، کسری، کمی، قلت، نقص.

کەمیاب : ص. کمیاب، نادر، نایاب.

کەمیڵ : ا. پشمهای آویزان زیر دنبه گوسفند که آلوده به مدفوع باشد.

کەمیڵە : ا. ترشح خشك شده بینی، عن دماغ.

کەمین : امصـ. کمین.

کەمین کردن : م. کمین کردن، قایم شدن، خف کردن.

کەمین گا : امر. گمینگاه.
کەمێو : نک . کەمێ.
کەن : ا. کنده آب، ترعه، راه آب.
کەنار : ا. کنار، جانب، پهلو، طرف ، بغل، آغوش.
کەناراو : امر. مستراح، مبال، خلا.
کەنار چوون : م. کنار رفتن، کنار کشیدن بر کنار شدن، از کار افتادن.
کەنار گرتن : م. کنار گرفتن، کنار رفتن.
کەنارە : ا. کناره، فرش باریکی که در گوشه‌های اطاق کنار فرشهای بزرگ گسترده می شود.
کەنارەگیر : ص فا. کناره‌گیر، کناره‌جو.
کەناڵ : ا. کانال، گنده، ترعه.
کەناو : کال، کانال، راه آبی که بطور طبیعی کنده شده و به وجود آمده است.
کەنایە : ا. اشاره، ایما، کنایه.
کەند : نک . کەن.
کەنداڵ : (با)، نک . کەناو.
کەندر : ا. آبرفت، زمین کنده شده در نتیجه سیل و آب، کنده، کانال، ترعه، راه آب.
کەندن : م. کندن، حفر کردن.
کەندۆ : ا. ماده گاو غیر آبستنی که هنوز شیر می دهد.
کەندوو : ا. کندو.
کەندە کاری : ح مصـ. کنده‌کاری، حکاکی.
کەندەڵان : امر. کنده، آبرفت.
کەنس : ص. کنس، لئیم، خسیس.
کەنشت : ا. کنشت، معبد کلیمی‌ها.
کەن کەن : ص شغل. حفار، چاه کن.
کەنك : نک . کەندەڵان.
کەنك : (با). شوره سر
کەنگر : امر. کنگر، گیاهی از دسته مرکبان و تیره لوله گلی‌ها.
کەنگەڵان : نک . کەندەڵان.
کەنگێ : کی؟ چه زمانی؟ چه وقت؟
کەنگین : نک . کەنگێ.
کەنگێێ : نک . کەنگێ.
کەنن : م. کندن.
کەنن : م. چیدن میوه.
کەناس : نک . کەن‌کەن.
کەنۆ : ا. کندو.
کەنۆ : ا. گوساله یکساله.
کەنوو : ا. کندو.
کەنە : ا. کنه، جانوری از شاخه بندپایان.
کەنەف : ا. کنف، گیاهی از تیره پنیر کیان.
کەنەفت : نک . که نفت.
کەنەك : نک . کەندەڵان.
کەنەك : ا. سنگ بزرگ.
کەنەڵان : امر. کنده برای استفاده آغل، پناهگاه، کنده، آبرفت.
کەنەنە : ا. تیشه کوچکی که برای درست کردن قاشق بکار رود.


کەوچە

کەنیز : ا. کنیز.

کەنیشك : ا. ص. دختر، دوشیزه، باکره.

کەنیشکەزا : امر. نوه دختری.

کەنیشکەزازا : نبیره.

کەنیشکی : امصـ. دختری، بکارت، دوشیز گی.

کەنیشکی چاو : امر. مردمك چشم.

کەنی : ندا برای دخترها و زنها.

کەنیله : نک. کەنی.

کەنین : م. خندیدن.

کەو : ا. کبك.

کەوا : ا. قبا.

کەوان : ا. کمان.

کەوانە کردن : م. کمانه کردن، اصابت تیر و بر گشتن.

کەواو : ا. کباب.

کەواوپل : امر. کباب چنجه، کباب برگ.

کەواوخانه : امر. کبابخانه، کبابی.

کەواوچی : ص شغل. کبابی، کبابچی.

کەواوی : نک. کبابی.

کەو بار : امر. جوجه کبك.

کە و بووار : ق، ا. گدار گذر کبك، زمان گذر کبك.

کەوتن : م. افتادن.

کەوتوو : امف. افتاده، ناتوان، زبون.

کەوجێز : ا. ملاقه، آبگردان، قاشق بزرگ.

کەوچ : ا، (ه). قیف، ظرف پیمانه، پیمانه.

کەوچك : ا. قاشق.

کەوچکە : ا. قاشقك آسیا.

کەوچە : نک. کەوچك.

کەوچە : ا. قیف، پیمانه.

کەوڕاو : امر. دام کبك، شکار کبك.

کەودەری : ا. کدری، پارچه.

کەودەن : ص. کودن، احمق، ابله، ساده.

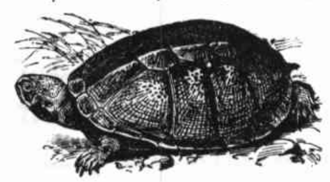
کەورێشك : امر. خرگوش.

کەورێشکە : امر. موج.

کەوس : ا. کفش.

کەوسەر : ا. کوثر.

کەوسەل : (ز). لاك پشت، کاسه پشت.



کەوش : ا. کفش، پای افزار.

کەوش : ا. سرازیری.

کەوش : ا. پهلو، دو طرف جاندار.

کەوشدروو : نک. کەوشدۆز.

کەوشدۆز : ص فا. کفشدوز، کفش گر.

کەوشکەن : امر. کفش کن.

کەوشەك : ا. مسابقه پرش طول، بازی پرش.

کەوشەن : ا. محدودهٔ یك آبادی، محل زراعت و مرتع و آبادی.

کەوشێن : نک. کەوشەك.

کەوك : ا. کبك.

کەوکەوە : ا. کب کبە، جلال، شکوە.

کەوگ : ص، ا. میوە نارس سبز، آبی، کبود.

کەوگیر : امر. کفگیر.

کەوگیرە : امصغ. کفگیرك.

کەوڵ : ا. پوست، جلد، پوستین.

کەوڵ پۆست : امر. پوستین.

کەوڵ کردن : م. پوست کندن حیوانات.

کەوڵۆس : ا. کندە، کند، آبرفت.

کەوڵە : ص، (ھ). کبود، آبی، آبی گون.

کەوڵەکۆن : ص‌مر. کنایە از پیر و فرتوت و سرفەای.

کەو مار : امر. نوعی مار کە مانند کبك می خواند.

کەون : ص. کهن، پیر، سالخوردە، سالدار.

کەونە : ص. کهنە، ژندە، پارە، فرسودە.

کەونەفرۆش : ص فا. کهنە فروش.

کەونینە : چیزهای کهنە را باین نام خوانند.

کەوور : ا. بز سفید.

کەوورگ : ا. اشکفت، آبرفت، کندە.

کەووگ : ص. کبود، آبی، آبی گون.

کەووگی : ا. کنە.

کەوە : نك. کەووگ.

کەوەڕۆژ : امر. روز ابری و سرد بدون برف و باران.

کەوەڕە : ا. کبرە، پوستە روی زخم.

کەوەڕی : بیزاری.

کەوسێر : ا. گوسفندی کە صورت خاکستری دارد.

کەوەشەن : امر. حد، حدود، مرز، سرحد.

کەوەگی : ا. کنە بز و گوسفند.

کەوەڵ : ا. کول، تنبوشە بزرگ.

کەوەڵە : ص. آبی گون، سبز گون.

کەوەڵە : ا. شپشك حیوانات.

کەوڵە

کەوی : ص. اهلی، دست آموز، حیوان رام.

کەویّ : ا، (ھ). قبا.

کەوی بوون : م. اهلی بودن، دست آموز شدن، رام شدن.

کەویچە : نك. کەویژە.

کەویر : ا. کویر، صحرا، بیابان.

کەویژ : نك. کەیل.

کەوێژە : ا. قاشقك آسیاب.

کەوی کردن : م. اهلی کردن، دست آموز کردن، رام کردن.

کەوێڵ : ا. خانە باغی، کپر.

کەویە : ص. پست، پایین، فرو رفتە.

کەهاڵ : ص. کاهل، تنبل، تن‌آسای.

کەهرێز : ا. کاریز، قنات.

کەهنی : ا، (ز). چشمە، کانی.

کەهیا : ص. بزرگ، رئیس، پیشوا، مقدم.

کەهێڵ : نك. کەهاڵ.

کەهی : ص. رام، دست آموز، اهلی.
کەی : کجا؟ چه زمانی؟
کەیارك : ا، (ز). قارچ.
کەیاندن : م، (ز). زدن مشك، مشك جنباندن.
کەیبانوو : امر. کدبانو، خانم خانه.
کەیبەکەی : زمان تا زمان.
کەیس : ا، (با). حالت، نوبه، زمان، موقع، تمسخر، نیشخند.
کەیف : ا. کیف، خوش، حظ، لذت، نشئه.
کەیفوور : ص. کیفور، سرخوش، مست.
کەیك : ا. کیك.
کەیکوا : ص. کدخدا، عاقل، دانا، مطمئن.
کەیل : ا، ص. پر، لبریز، پرو پیمان، تمام.
کەیل : کیل، کیله، پیمانه، قفیس.
کەیلان : ص. دختر و زن زیبا و قشنگ.
کەینوبەین : میانه، دوستی، رفاقت.
کەینێ : کجا؟ تا چه زمانی؟
کەیوان : ا. کیوان، ستاره زحل.
کەیوانوو : نک . کەوبانوو.
کەیەل : نک . کەوێڵ.
کەیی : نک . کەوێ.
کەێیر : ا. مورد، درخت مورد.
کێ : کی؟ چه کسی؟
کیار : ا، (ه). مزرعه خربزه و هندوانه و خیار چنبر و بادنجان و گوجەفرنگی، مزرعهٔ صیفی‌جات.
کیاستن : م. کسی را به کاری فرستادن، فرستادن، اعزام، گماردن.
کیاسەی : نک . کیاستن.
کیپ : ص. کیپ، چفت، بدون روزن و هواکش.
کێتك : ا. گربه.
کیتەلە : امصغ. کوزه کوچك گرد.
کێچ : ا. کَك.
کێچ کەوتنەکەوڵ : م. «کك در پوست کسی افتادن» کنایه از عجله کردن و سریع و تند آمد و رفت کردن.
کێچە ڕەشکە : امر. شته، آفت صیفی.
کێخا : ص، ا. کدخدا، رئیس ده.
کێخوا : نک . کێخا.
کیڕ : ا. خط، خش، خراش، اثر چیز تیز بر صفحه چوبی یا دست.
کێر : ا. کیر، آلت رجلیت، قضیب.
کێر : ا. کارد.
کێر : کار، شغل، مشغله.
کێر : (با). لایق، شایسته، مناسب، مفید.
کێرد : ص، (ز). کال، نارس.
کێران : ا، (ز). تیر بلند قطور.
کێرد : ا. کارد.
کێرك : ا، امصغ، (با). کارد کوچك، چاقو.
کێرکە : امر. کلفت، خادمه.
کێرکەڵەگا : ا. از قضیب گاو شلاقی درست می کنند باین نام.
کێرگ : گزلیك.

کیرنج : ص، (ز). حلاج، نداف.
کیڕه : اص. صدای قلم بر روی کاغذ.
کێرهاتن : م. به کار آمدن، به درد خوردن، مفید بودن.
کێریشك : (با). خرگوش.
کێز : ا، (با). سرگین غلطان.
کێزان : م، (با). زدن مشك.
کێزر : ا. دسته پاجوشی که از بیخ درخت به زیادی و با هم رُسته باشد.
کێزر : ص. خودسر، خودرای.
کێزم : ا، (با). درختی که یك درخت مو هم روی آن انداخته شده باشد.
کێزه : ا،(با). خرچسونك.
کێزەر : نک . کێزر.
کێزی : ا. جارو.
کێزێن : ا، (ز). لوله‌ای که از زیرزمین برای عبور آب کشیده شده باشد.
کیژ : ص. کج، ناراست، نادرست.
کیژۆڵه : امصغ. دختر کوچولو.
کێژووله : ا. گنجشك.
کیس : ا. کس، شخص، نفر.
کیس : ا. کیست، آبسه.
کیسك : ا، (با). کیسه.
کیس کردن: م. کیست کردن، ورم کردن، آبسه کردن.
کیسۆ : ا، (ز). لاك پشت آبی.
کیسه : ا. کیسه.
کیسه بڕ : ص فا. جیب بر، کیسه بر.
کیسه کێش : ص فا. کیسه کش.
کیسەڵ : ا. لاك پشت.


کیسۆ

کیسەڵه : ا. قسمت برجسته و ثابت کلون پشت در.
کیسه و کەمەر : امر. کمربندی که یك یا چند کیسه به آن بسته است و برای ریختن جنس و پول بکار می رود.
کیسه هەڵدروون : کیسه دوختن برای مال دیگری.
کیش : ا. کیش، آیین، مذهب.
کێش : ا. کش لاستیك.
کێش : ا. کشباف.
کێش : ح مص. توانایی.
کێش : ا. یك نوبت کشیدن چیزی با ترازو.
کێشاکێش : کشاکش، کشمکش.
کێشان : م. کشیدن، لغزاندن.
کێشان : م. کشیدن حیوان نر به ماده.
کێشانن : نک . کێشان.
کێشاندن : نک . کێشان.
کێشاندن : نک . کێشان.
کێشانه : ص. وزنی، به وزن فروختن، کشیدنی.
کێشانه کردن : م. وزن کردن، کشیدن، توزین کردن.

کێشانەوە : م. عقب کشیدن، برگرداندن، برگشت دادن.

کێش بافت : ص‌مر، امر. کش باف.

کێش دان : م. کش دادن، طول دادن، دراز کردن.

کیف

کێشك : ا. کشیك، نگهبان، قراول.

کیشك : (ز). کدام؟ هر کدام؟

کێشك چی : ص شغل. کشکچی، نگهبان.

کێش کردن : م. کشیدن.

کێشکە : ا، (با). گنجشك.

کیشکین : کدام یك از آنها؟

کیشك یەك : کدام یك؟

کێشماکێش : کشمکش.

کێشمە کێش : کشمکش.

کێشران : م. کشیدن.

کێشندە : اقا. جاذبه.

کێشواکێش : م. کشمکش.

کێشولە : ا. گنجشك.

کیشوەر : ا. کشور، مملکت، موطن.

کێشە : ا. مد.

کێشە : کشیدن غلات و علوفه به خرمن‌گاه.

کێشە : امص. دعوی، نزاع، مرافعه.

کێش هاتن : م. کش آمدن، به‌زحمت افتادن، دراز شدن، طول یافتن.

کێشەکێش : بکش بکش.

کێشەوە : م. جا به جا کردن، جای چیزی را عوض‌کردن، چیز را از جایی به جایی بردن.

کێشە وێ: نک . کێشەوە.

کێشیان : م. کشیدن.

کێف : ا. کوه.

کیف : ا. کیف.

کیفاندن : م. صدا کردن مار.

کیفانن : نک . کیفاندن.

کیفە : اصـ. صدای مار.

کێفرۆشك : ا، (ز). خرگوش.

کیفزال : ا. خرچنگ.



کێفژالە : نک . کیفزال.

کێفسار : امر. کوهسار، کوهستان.

کێفسان : نک . کێفسار.

کیفش : ص، (ز). آشکار، نمایان، ظاهر.

کێفکی : ص، (با). بوگندو، متعفن، بدبو.

کیفە : اصـ. صدای تند و تیز مانند صدای ناشی از حرکت باد.

کێفی : ص نسب. کوهی، وحشی.

کێفیلە : نک . کێفی.

کیڤار : ا، (با). پوسته وشوره سر کچل.

کیڤار : ا، (با). نوعی خار.

کێڤریشك : ا، (با). خرگوش.

کیڤە؟ : کجا؟

کێڤی : ا، (ز). خمره کوچك.

کێل : ا. سنگ قبر.

کێل : ص. بلند، برجسته.

کێلّ : (ه)، نک. کەوێلّ.

کێلّ : نک. کێل.

کێلّان : ا. نیام، غلاف شمشیر و خنجر.

کێلّان : م. کاشتن، شخم زدن.

کێلّانه : ا. کرت.

کێلّاوه : ص، ا. کاسه برگ.

کێلّانگه : ا. کشتزار، مزرعه، کشت گاه.

کێلدان : م، (ز). دوختن.

کێلران : م. کاشتن.

کێلراو : امف. کشته، زراعت شده، کاشته.

کێلك : ص، (ز). سفال شکسته.

کێلّ کار : ص فا. برزگر، زارع.

کێلّ گه : نک. کێلّانگه.

کیلۆ : کیلو، واحد وزن.

کێلووك : ا، ص، (با). زن غیر مسلمان.

کێلوون : ا. نوعی قفل، کلون.

کێله : ا. پیمانه، قیف، کیل، کیله.

کیلەرك : ا، (با). قفسه.

کێله ندی : امر. داس بزرگی که با دو دست بکار برده می شود.

کێلّیاگ : امف. کشته، کاشته.

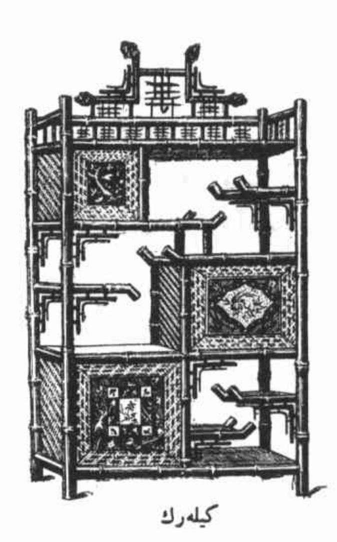
کێم : (ز)، نک. کەم.

کێم : ا. چرك، چرکابه زخم.

کێماسی : نک. کەمایەسی.

کێماو : ا. چرکابه.

کێماهی : (ز)، نک. کەمی.



کیلەرك

کێمایی : نک. کێماهی.

کێم پەڕ : زیاد شدن زخم بوسیله چرك.

کێم کردن : م. چرك کردن زخم، جراحت کردن.

کێمەك : ا. مختصر، کم کم.

کێمی : نک. کەمی.

کیمیا : ا. کیمیا.

کیمیاگەر : ص فا. کیمیاگر.

کین : نک. کینه.

کیندەرێ : کجایی؟

کینه : کینه، عداوت، دشمنی، نفرت، قهر.

کێو : ا. کوه.

کێوسار : نک. کێفسار.

کێوسان : نک. کێفسار.

کێوڵکانێ : امص. مسابقه.

کێومالّ : گشتن بدنبال گمشده در کوه و دشت.

کێوژ : ا. پیمانه، قیف، کیل، کیله.

کێوسان : نک . کێفسان.

کێوه؟ : به کجا؟ کجا؟

کێوی : ص نسب. کوهی، وحشی.

کێوی ئاگرپژێن : ا. کوه آتشفشان.

کێویله : ا. سبزی و درختزار و دشت و دره، طبیعت.

کیه : ا، (ه). مستراح، مبرز، گودالی برای جمع شدن آبهای آلوده.

کێهانه : کدام؟ کدام یك؟

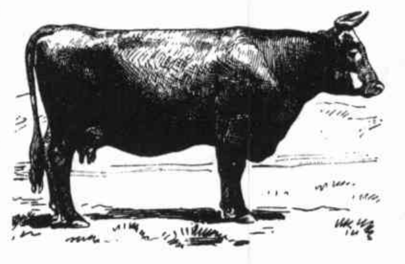


گ : گ.

گ : همه، هر.

گ : علامت مفعولی.

گا : ا. گاو.



گا : ا. اسب یا استر سه ساله.

گا : به صورت پسوند جا و مکان معنی می دهد مانند: «مەنزلگا» منزلگاه.

گا : فصل.

گا : دم، لحظه، گاه، یك زمان.

گائەنگێو : ا. نوعی مار غیر سمی.

گابۆڕ : اصـ. صدای گله گاو، هر صدای نکره.

گابەرد : ص مر، امر. سنگ بسیار بزرگ.

گاپێ : آدم تنبل کندرو.

گاپێڵ : ا. گاوی که‌شاخهایش به دور گوش پیچیده یا احتمال فرو رفتن در چشم حیوان را دارد و باید آنرا برید.

گاتوو : امر. شاه‌توت، توت سرخ.

گاجفت : امر. گاو شخم.

گاجووت : نک . گاجفت.

گاچاڵ : امر. چاله بزرگ.

گاچوان : امر. عصای کلفت و سنگین.
گاچیّرین : ا، (ز). دم جنبانك.
گادار : امر. مرتع و محل چرای گله گاو.
گاودانه : امر. گاودانه.
گادوّش : ا، (ز). ظرفی که شیر گاو در آن دوشیده می شود.
گادوّشکه : امر. کاسه شیردوشی.
گادیّری : ص مر، (ز). گاوبان، چوپان، گله گاو.
گار : صیغه مبالغه، صیغه شغل، علامت فاعلی، صفت لیاقت. مانند: در «کردگار، پاریزگار، روزگار».
گاراج : ا. گاراژ.
گارام : امر. گاوران، چوب راندن گاو، گوار.
گاراندن : م. قُدقُد کردن ماکیان.
گارِان : امر. گله گاو.
گارِان : نک . گارام.
گارس : ا، (با). ارزن.
گارنگ : ا. پارو مانند سبك که موقع کوبیدن خرمن زیر دم گاو گرفته می شود تا مدفوع روی خرمن نیفتد.
گاره : نک . گاره‌گار.
گاره‌گار : اصـ. قدقد، صدای ماکیان، غدغد ماکیان.
گاری : ا. گاری، گاریه.
گاریته : ا. تیر اصلی سقف خانه که تیرهای فرعی بر آن استوار می شوند.
گاریه : نک . گاری.



گاریه‌چی : ص مر. گاری چی.
گاز :ا. گاز، دماگونه.
گاز : ا. ابزاری که با آن میخ را از چیزی که در آن کوبیده شده بیرون کشند.
گاز : ا. دندان به چیزی «فرو بردن»، آن اندازه از چیزی که با یك دندان فرو بردن به آن کنده شود، گاز.
گازانده : ح مص. گِلگی، شکایت، گِله.
گازر کردن : م. شستن پارچهٔ ندوخته برای سفید شدن، گازری.
گازك : ا، (با). انبر، مقاش، آتشگیر.
گاز کردن : م. صدا زدن با بانگ بلند.
گاز گاز : اصـ، (ز). بانگ و صدا بصدای بلند، فریاد، جیغ.
گاز گرتن : م. گاز گرفتن، گاز زدن.
گازن : ا. گەزەن.
گازن : ا، (با). گلایه، شکایت.
گازندوّك : ص فا. ملامت گر، کسی که دیگران را زیاد سرکوفت می دهد.
گازنده : نک . گازانده.
گازوّز : ا، (ز). موریانه.
گاز و لك : ا. جُعَل، سرگین غلطان.
گازووك : ا. نی درازی که سر آن دو



گازولك

فاق شده و برای مارگیری بکار می رود.

گازەرا : ا. وسط، میان.

گازەندە : نک . گاز ندۆك.

گازی : اص، (ز). هوار، جیغ.

گازیز : نک . گازۆز.

گازی کرن : م، (ز). فریاد و فغان کردن، جیغ کشیدن.

گازی کرن : ا، (با). صدا زدن، دعوت کردن.

گاسك : (با)، نک . گازك.

گاسن : ا. گاو آهن.

گاسنۆق : ا. گاو صندوق.

گاشە : ا. قلوه سنگ.

گاشە : ا. گرفتاری و دردسر.

گاف : گ.

گاف : ا. گام، قدم.

گاف : ا. گاه، زمان، وقت.

گاف : ا. گاو.

گاڤان : (ز)، نک . گاوان.

گاڤانی : ا، (ز). سار.

گاڤدان : م، (ز). قدم زدن، گام برداشتن.

گاف گاف : گاه گداری، گاهی، یك وقتی، زمانی.

گاڤەك : ا، (ز). گاه، زمان، وقت، وهله.

گاڤی : گاهی، زمانی.

گاقرِ : ح مص. گاو میری.

گاقرِان : گاقۆر.

گاقۆرِ : نک . گابۆر.

گاقۆرِ : نک . گاقرِ.

گاقۆرِ : ق. زمان کم شدن آب در پاییز.

گاقۆز : ص مر. گدای دارانما.

گاکۆتر : امر. فاخته.

گاکوچك : نک . گابەرد.

گاکێفی : امر. گوزن.

گاکێوی : گاکێفی.

گاگا : ق. گاه گاه، دم بدم.

گاگا : ا. قاقا، قاقالی لی.

گاگوداریّ : ق. گاه گداری، بعضی اوقات، گاهی، گاهگاهی.

گاگۆز : ا. نوعی لوبیا.

گاگوڵکیّ : چهار دست و پا راه رفتن بچهٔ پا نگرفته.

گاگەل : امر. گله گاو، رمه گاو.

گاگەلە : نک . گاگەل.

گاگێرە : امر. گاو مخصوص کوبیدن خرمن.

گالّ : ا. ارزن.

گالّتە : ا. شوخی، مسخره.

گالّتەچی : ص مر. شوخی باز، لوده.

گالّتێن : ا. عملی از روی شوخی و مزاح، به شوخی از سر گذراندن.

گالّوان : م. تحریك کردن کسی علیه دیگری، تحریض کسی به اقدام علیه

دیگری.

گاڵگاڵی : ا. نوعی گرده که روی آن زرده تخم مرغ مالیده شود.

گاڵۆش : ا. گالش، کفش لاستیکی.

گاڵۆك : ا. عصا، چوبدستی.

گاڵه : اصـ. سر وصدا، قیل و قال، حرف.

گاڵه : ا. جوال بزرگ.

گاڵه پیّ کردن : م. مسخره کردن کسی.

گاڵەدان : م. بستن در.

گاڵه کردن : م. کاری به سرعت و چابکی انجام دادن.

گاڵه گاڵ : اصـ. قیل و قال، سر و صدا.

گاڵه و گیڤه : اصـ. داد و فریاد و تهدید.

گالەوەڕێن : نک . گاوان.

گالیسکه : ا. کالسکه.

گاڵینه : ا. نان ارزن.

گاماسی : امر. گاوماهی، نهنگ.

گامل : ص مر. گردن کلفت، تنومند، زورمند.

گامەڵاس : ح مصـ. حالتی که گاو خود را بزمین می زند و تکان می خورد.

گامێش : ا. گاومیش.



گان : جماع، نزدیکی، مقاربت.

گان : نک . گیان.

گانده : ص فا. فاحشه، جنده، بدکاره.

گانه گۆل : اصـ. قیل و قال، داد و فریاد، جیغ و ویغ.

گاو : ا. گاو.

گاواره : ا. گهواره.

گاواسن : امر. گاو آهن.

گاوان : ص مر. گاوبان.

گاوانه : امر. گاودانه، گیاهی از تیرهٔ پروانه‌واران.

گاوانه : ا. کاسه سفالی آبخوری.

گاوانی : ا. سار، سار سیاه، پرنده‌ای از تیره سبکبالان.

گاوانی : ا. مزد گاوبان.

گاوخان : کرت، مقدار زمینی که برای کشت روزانه نشانه گذاری می شود.

گاوخان : امر. اصطبل گاو.

گاودانه : نک . گاوانه.

گاوشه : امر. کوزه بزرگ.

گاور : ا. گبر، مسیحی.

گاور : ص، (ز). آدم بی‌باور، آدم بدبین.

گاوگەل : امر. گله گاو.

گاوڵکێ : نک . گاگوڵکێ.

گاووگه ردون : قربان، فدا.

گاوه : ا، (ه). ماده گاو.

گاوه بۆرگێ : ا. فرفره، اسباب بازی که بچه‌ها با نخ بر زمین کوبند و به دور خود بچرخد و صدا کند.

گاوه‌خان : نک . گاوخان.

گاوه‌ختیَ : ق. گاه، گاهی، گاه وقتی، زمانی.

گاو زبان : امر. گاو زبان، گیاهی از رده دو لپه‌ایهای پیوسته گلبرگ.

گاوه‌زووان : نک . گاو زبان.

گاوه‌س : امر. مشك یا خیکی که از پوست گاو سازند.

گاوه‌سن : امر. گاو آهن، قسمت آهنی که نوك تیز است و هنگام شخم بر زمین فرو می رود.

گاوه‌سه‌ر : ا. کتك کاری، کتك.

گاوه‌سه‌ر : امر. توپُز، منتشا، مطرق.

گاوه‌کی : امر. قاطر پوزکی، حاصل جفت گیری اسب و الاغ ماده.

گاوه‌ناز : امر. طاعون گاوی، بیماری که گاو را از پای در می آورد.

گاه : ق. گاه، وقت، زمان.

گاهه‌س : ق. ادات شك و احتمال، شاید.

گاهیَ : ق. گاهی، زمانی، وقتی.

گای‌بنه : امر. گاوی که در خرمن کوبیدن بطرف خرمن بسته شده و گاو اصلی است.

گایلکه : امر. قاطر پوزکی.

گایه‌ل : نک . گاگل.

گایین : م. گاییدن، سپوزیدن.

گپ : ا. گونه.

گت : ص. برجسته، قلمبه.

گت : ا. توقف، درنگ، ایست.

گتایی : ح مصـ. برجستگی، قُدی، بلندی.

گته : ص. برجستگی از دور.

گجاریَ : ق. همیشه، همواره، دایماً.

گجك : ص. کوچك، خُرد، ریزه.

گجیَ : ا، (ه). پیراهن.

گجك : نک . گجك.

گچکوَله : ص. کوچولو.

گچکه : ص. کوچولو.

گچکه‌له : کوچولو.

گچکه‌یی : ح مصـ. کوچکی، خُردی، صغیری.

گدووك : ص نسبـ، (ز). گردی، چیزی گرد، گرد کوچك.

گده : ا. بز.

گدیَ : ا. بز.

گدیَ گدیَ : اصـ. صدایی برای خواندن بز.

گدیَ گدیَ : ا. غلغلك.

گدیَ گدیَ دان : م. غلغلك دادن.

گرِ : ا، ص. گیر، سد، مانع.

گرِ : ا. توان، نیرو.

گرِ : ا. گر، الو، آتش.

گرِ : ا. تپه کوچك.

گرِ : ص. چیزی بزرگ و بلند، زبر.

گر : اصـ. صدای سوخته، صدای گرفته و خسته.

گر : (با). درشت.

گرارا : ا، (ز). غذا، غذای تند.

گرارادان : م، (ز). خوراك دادن.



گدیَ

گرار : ا، (ز). آش برنج، انواع آشها.

گراگر : ص، (ز). بزرگ، رئیس، پیشوا.

گرالك : ا. خار خشك، خس.

گرالك : ا. آتش روشن و کم شعله.

گرامافون : ا. گرامافون، صندوق آواز.

گرامی : ص. گرامی، عزیز.

گران : ص. گران، پرقیمت، باارزش.

گران : ص. سنگین.

گران : هر چیز در حال سوختن، در حال سوختن.

گرانبار : ص مر. گران بار، سنگین.

گران‌به‌ها : ص مر. گرانبها، باارزش، گرانقیمت.

گرانجان : ص مر. گران فروش.

گرانمایه : ص مر. پرقیمت، باارزش.

گران فرۆش : ص مر. گران فروش.

گرانه : (با). برداشتن موهای میان ابرو و وسط پیشانی.

گرانه‌تا : ص مر، امر. تب تند.

گرانه‌تیّ : ص، ا. تب تند.

گرانه‌وه : م. برگرداندن، مراجعت دادن، پس دادن، مسترد داشتن.

گرانی : ح مص. گرانی، وقار.

گرانی : ح مص. گرانی.

گراوه : ا. جزیره.

گراوی : ص. گرامی، دوستی.

گراوی : ص، ا. نامزد، دلدار.

گرپه‌گرپ : اص. صدای آتش.

گرتك : امصغ. بسته کوچك پارچه‌ای، بقچه‌ك.

گرتکه : ا. محل زمستانی بز و گوسفند کوهی که علف در آن نمی روید.

گرتکه : ا. چانه خمیر.

گرتم : گیرم، فرض کنیم.

گرتمان : گیرم.

گرتن : م. گرفتن.

گرتناهه‌ویی : م. ماه گرفتن، خسوف.

گرتنه‌دڵ : م. بدل گرفتن.

گرتنه‌ناو : م. در میان گرفتن.

گرتنه‌وه : م. چیزی را از هوا گرفتن.

گرتنه‌وه : م. جا انداختن مفصل از جای در رفته یا استخوان شکسته.

گرتنه‌وه : م. برداشتن زین از اسب یا کندن پوست خیار و سیب و غیره.

گرتنه‌وه : م. درست کردن مخلوط و معجون و مایه مانند درست کردن خمیر یا بهم انداختن ترکیب یك غذا مانند دُلمه و غیره.

گرته‌یره : م، (ه). تقسیم کردن، بریدن و جدا کردن.

گرته‌یره : م، (و). پر کردن جوال و گونی و کیسه.

گرِ خواردن : م. گردیدن، گردش کردن، دور گشتن، قدم زدن.

گردِ : ا، (ه). جمع، کل، همه.

گرد : ص. گرد، مدور.

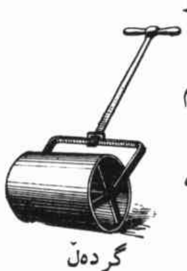
گردِ : ا، (ه). اجتماع، همه، مجموع.

گرد : ا. اطراف، دور.

گرد : ا، (با). تپه.
گرادڤ : ا. گرداب.
گرِدان : م. آتش زدن، در چیزی آتش تند افکندن، مالی را بر باد دادن، عصبانی کردن کسی.
گرداو : ا. گرداب.
گردبوونه‌وه : م. جمع شدن، فراهم آمدن، اجتماع کردن.
گردکردنه‌وه : م. جمع کردن، فراهم آمدن.
گرد جارێو : نک . گجارێ.
گردم : نک . گرتم.
گردنه‌کۆڵه‌و : م. کول کردن، به پشت گرفتن.
گردۆڵك : ص، ا. هر چیز گرد یا گرد آورده شده.
گردۆڵك : ص، ا. خرمن کوبیده جمع شده و آماده برای باد دادن.
گردۆڵکه : ص مصغ. برجستگی گرد زمین.
گردۆڵه : ص مصغ. گرد، مدور، گرد کوچك.
گرد و کۆ : جمع و جور.
گرده : ا، (ز). گرده.
گرده : ا. برنج گرده، نوعی برنج.
گرده‌با : امر. گردباد.
گرده‌بڕ : ص فا، ص، ا. گردبر، چیزی که گرد بریده شده است، وسیله‌ای که گرد می برد.
گرده‌کان : امر. گردکان، گردو، درختی از رده دو لپه‌ییهای گلبرگ از تیره گردو.


گرده‌کان

گرده‌ڵ: ا. بام غلطان، سنگ بام، بام گردان.


گرده‌ڵ

گرده‌ڵانه : ص مصغ. گرد کوچك، کوچولو.
گرده‌ڵه : نک . گرده‌ڵانه.
گرده‌نشین : ص مر. زمین گیر، خانه‌نشین، معتکف.
گرده‌و بوون : نک . گرد بوونه‌وه.
گرده و کردن : م. گرد کردن، جمع کردن، فراهم کردن.
گردێ : (ه)، نک . گرد.
گردی : ح مص. گردی.
گردیله : ص مصغ. گرد کوچك.
گرزه : ص. بچه چست و چالاك، بچه تپل و جست و خیز کن.
گرژ : ص. تند، چست، چالاك، زرنگ.
گرژ : ص. ترش‌رو، اخمو.
گرژ بوون : م. دلخور شدن و چین به ابرو آوردن.

گرژ بوون : م. تند و چالاك بودن.
گرژ هه‌ڵهاتن : م. جمع شدن مانند جمع شدن چرم در نتیجه گرما یا علف تر در حال سوختن.
گرژی : ح مص. ترش‌رویی، تند خویی.
گرژینه‌وه : ا. زهرخند، زردخند.
گرس : ص، (با). بزرگ، عظیم.
گرس : ص. سفت و قرص.
گرسان : م. منعقد شدن، بستن.
گرسك : ا. گلابی وحشی کوهی.
گڕسه‌ندن : م. آتش گرفتن، از میان رفتن، شعله‌ور شدن، افروخته شدن، عصبانی شدن.
گرسیاگ : امف. منعقد، بسته، دلمه، منجمد.
گرسیان : نک . گرسان.
گرشه : ا. قسمت نکوبیده از خرمنی که قسمت دیگر آن کوبیده شده است.
گرشه : اصـ. شعله و صدای آتش هنگام شعله‌ور بودن.
گرفت : گرفت، گیر.
گرفتار : ص‌مف. گرفتار، دچار، مبتلا.
گرفتار : ص مف. گرفتاری، ابتلا، دربندی، اسارت.
گرفنچك : ا. گره کور نخ.
گرفه : نک . گرپه.
گرفه گرف : نک . گرپه گرپ.
گرك : ا. توان، نیرو، قدرت.
گرك : ا، (ز). چونه خمیر مانند، چانه خمیر.

گرك : ا. آسیاب کوچك خانه، آسیاب دستی.



گڕکه : ا. خربزه کوچك سبز، نارس.
گڕکه : ا. گری، کچلی و مو ریختگی حشم.
گڕکه‌زه‌وی : ص. زمین بی‌حاصل، زمین سوخته.
گڕگرتن : م. گُر گرفتن، آتش گرفتن، آتش در افتادن در چیزی، عصبانی شدن، سرخ شدن از عصبانیت.
گڕگڕان : ح مص. آتشبازی.
گرگن : ص. شکم گنده.
گڕگه : گری، کچلی، مو ریختگی حشم.
گرماندن : م. غریدن، غرش کردن، غریدن.
گرمانن : نک . گرماندن.
گرمژنه : ا. جوشهایی که در نتیجه سوختگی در نواحی عرق خیز بدن پیدا شود.
گرمژه : نک . گرمژنه.
گرمۆته : نک . گرموّله.
گرمۆڵه : ا. لقمه بزرگ، هر چیز مانند لقمه پیچیده شده، ساندویچ.
گرمووله : ا. مهر سنگ، سنگ گرد

با اندازه کوچك.

گرمه : اصـ. گرمپ، گرمب، صدای افتادن چیزی.

گرنالّ : ص. زبر، آژدار، ناصاف.

گرنای : م، (ه). سوختن، آتش گرفتن.

گرنج گرنج : ص مر. آجدار، زبر، آژدار،ناصاف مانند سوهان.

گرنگ : ا. آرزو، خواسته، میل.

گرنگ : ا. مهم.

گرنۆر : ص، (ز). زبر، ناصاف.

گرِنی : نک . گرنۆر.

گرِۆ : ص، (ز). گر، آدم یا حیوان گر.

گرواندن : م. کندن پوست جانداران.

گرووپف : ص. زودگذر، آتش تندی که زود خاموش شود، دولتی که مدت کوتاهی در دست کسی باشد، دولت مستعجل.

گرِۆز : (ز)، نک . گرِنۆر.

گرِۆز : ص. بچهٔ گریه کن لجباز.

گرِۆسك : گلابی کوهی وحشی.

گرِۆك : نک . گرۆز.

گرِۆڵ : ا. پارچه سه گوشی که زیر بغل پیراهن زده می شود.

گرۆلّیه : ا. گلوله.

گرۆلیێ : ا. پیچك نخ.

گرووڤ : ا، (ز). پیچك و كلافه نخ یا ابریشم.

گرووفرِ : نک . گرُووپف.

گرِوڤر : ص، (با). گرد، مدور.

گرِووگالّ : اصـ. صداهایی که نوزاد انسان تا زمان باز کردن زبان از دهان خارج می کند.

گروون : م. کندن پوست حیوانات.

گرۆیس : ا. طناب.

گرِوی : ص. گر، موریخته، گَل، کچل.

گرِوی بوون : م. گر شدن، کچل شدن.

گرِوی یی : ح مص. گَری.

گرِه : ا. گرما و شعله آتش.

گرِه : اصـ. صدای گرفته و خسته.

گره : ا. گره.

گره : ا. گره برابر پهنای چهار انگشت کنار هم.

گرهان : م، (ز). گرفتن سوراخ، مسدود.

گرەو : ا. گرو، رهن.

گرەوای : م. گریستن، گریه کردن، اشك ریختن.

گرەو بردنەوە : م. برنده شدن در گرو و شرط بندی.

گرەو کردن : م. شرط بستن، گرو کردن.

گرەوگان : نک . گرەو.

گرەونیان : م. گرو گذاشتن، رهن قرار دادن.

گرەوەچووچ : ص مر. آدم حساسی که زود اشکش سرازیر می شود، بچهٔ لجباز بسیار گریه کن.

گرەوی : نک . گرەو.

گرێ : ا. گره، عقده.

گڕی : ح مص. خفگی و گرفتگی صدا.

گری : ا. گریه، زاری.

گڕیان : م. سوختن با شعله، شعله‌ور شدن.

گریان : م. گریستن، گریه کردن، اشك ریختن.

گرێ چن : ص مر. درست شده چیزی مانند شلاق نخی وغیره با گره زدن.

گرێ خواردن : م. گره خوردن.

گرێدار : ص مر. گره‌دار.

گرێ دان : م. گره زدن، بستن، بهم بستن.

گرێ دران : م. گره زدن، بستن.

گرێژەنە : ا. پاشنه در.

گریشمە : ا. کرشمه، ناز ، ادا.

گرێ فیسك : (با)، نک . گرێ کوێر.

گری کرن : گریستن، گریه کردن، اشك ریختن.

گرێ کوێر : ص. گره کور.

گرێ کوێرە : نک . کری کویر.

گرێ گرێ : ص. گره گره.

گرێ لێدان : م. گره زدن، بستن.

گرین : نک . گرێ کرن.

گرینای : م. پختن.

گرینۆك : نک . گرەوەچووچ.

گرێو : نک . گرەو.

گریە ڤە : امص. گشاد، وسیع، باز شده، توسعه یافته.

گرین : نک . گری کرن.

گریە و زاری : گریه و زاری.

گرێ یاویی : ص مر. گره گره.

گریك : ا. توان، قدرت، نا، نیرو.

گریمانە : نک . گرێ.

گرینۆك : نک . گرەوەچووچ.

گز : ا. جارو.

گز : ا. اشتهای انجام کار، خورهٔ قمار.

گزرە : ا. گیاه خشك، علف.

گزك چار : ا. گز، درختچه‌ای از تیره گزها جزو رده دو لپه‌ئیهای پیوسته گلبرگ.

گزگ : ا. جارو.

گزگچە : ا. وسیلهٔ چوبی که با آن جولا بافته را می کوبد.

گزگل : ص مر. بچه کوتاه و کپل و شیطان.

گزموولە : ا. تیله گلی.

گزنگ : ا. اولین اشعه خورشید در روز.

گزنگدان : امر. جایی که اولین بار در روز آفتاب بر آن می نشیند.

گزنی : ا. جر، دغل در بازی، دبه.

گزوفت : ا. آرزوی تند برای چیزی.

گزە : ا. جارو.

گزەر : ا. هویج، گزر، گیاهی از تیره چتریان.

گزەرکی : (ھ)، نک . گزەر.

گزیر : ص، ا. پادو، پاکار، مباشر، دشتبان.

گزەر

گزنیك : نک . گزنك.
گزیی : ا. دغل، حیله، نارو.
گزیی : ا. جارو.
گژ : ص. وز، موی وز، چتر پرندگان.
گژ : ا. گیاه، گیاههایی که زراعتی نبوده و وجین می شوند.
گژ : ص. وز، موی وز، موی ژولیده، چتر پرندگان.
گژ : اصد. کلمه‌ای بر تحریك بوقلمون و طاووس به چتر کردن.
گژ : ا. قد، بالا.
گژا چوون : م. سر کسی عصبانی شدن، سر کسی فریاد زدن.
گژاچوون : م. از درخت بالا رفتن.
گژاندن : م. آشفته کردن، عصبی کردن، تحریك و تحریض کردن.
گژڤامۆك : ا، ص، (ز). موی بافته.
گژك : ا، (با). تگرگ ریز، نم باران یخ زده صبحگاه اول زمستان.
گژ کردن : م. چتر کردن طاووس و بوقلمون.
گژکه : پنجه گذاشتن، باز کردن پنجه به علامت تنفر رو به کسی.
گژلوك : (با)، نک . گژك.
گژن : ص. وزوزو، زلفهای وز، بوقلمون چترکرده، طاووس چتر کرده، کبوتر چتری.
گژنه : ص. مو وز وزو.
گژنه‌سه‌ره : نک . گژنه.
گژنیژ : ا. دانه گشنیز، گشنیز، گیاهی از تیره چتریان با برگ شبیه جعفری.
گژنیژه : ا. مهره‌های بسیار ریز که زنان برای زیور کلاه استفاده می کنند.
گژۆژ : ص. ژولیده، کثیف.
گژگیا : علفهای وجین شده.
گژه : اصد. صدای باد.
گژیان : م. وز کردن، چتر کردن.
گژیان : م. کالبد، تن، همهٔ بدن.
گسك : ا. جارو.
گسك دان : م. جارو کردن، روفتن.
گشت : ا. گشت، همه، عموم، عام، کُل، کُلی، همگانی.
گشت : (با). تقریباً، قریب به کُل.
گشتك : ا، (ز). نواله، چانه خمیر.
گشتی : همه‌اش، تماماً، عموم.
گشك : (با)، نک . گژك.
گشك : نک . گژکه.
گشك : نک . گشت.
گغنی : ا. دغل، حیله، دبه، جر.
گغه : کلمه نهی بچه از انجام کار ممنوع.
گفت : امصد. گفتار، گفته، کلام، قول.
گفتار : امصد. گفتار، کلام، بیان.
گفت و گۆ : امصد. گفتگو، مکالمه.
گفته : امف، ا. گفته، بیان شده، قول، سخن.
گف : نک . گژا.
گڤاشتن : ا، (با). کوشیدن، تلاش کردن.
گڤانده : ا، (با). کنارهٔ زمین، حاشیه

زمین.

گڤر : ا، (ز). گربه نر، گُنده.

گڤه : اصـ. صدای مار، صدایی تند و تیز.

گڤگڤه : ا. فرفره چوبی که بچه‌ها با نخ بر زمین کوبند و از آن صدا در آورند.

گڵ : ا. گل، خاك.

گڵ : گل سرشور.

گل : ا. درد، درد چشم.

گل : ا. دفعه، نوبت، کرت.

گل : ا. حرکت، غل.

گل : ا. کلاف، پیچك.

گڵئاهەك : ا. شفته، گل آهك.

گلار : ا. دانه انگور ریخته از خوشه.

گلار : ص. بُراق، آماده، برجسته، حاضر.

گلاراو : ا. تیك، ناراحتی عصبی انسان، بیماری که باعث حرکت غیرارادی اعضاء می شود.

گلارکۆ : ا. چوبی که با آن گازران لباس شویند.

گلاره : ا، (ز). الوار، تنه بریده درخت تنومند.

گلاڤێژ : (با). سهیل، ستاره سهیل.

گلاڵە : نک. گەلاڵە.

گلان : م. برو در افتادن، رو رفتن، سم بند کردن حیوان، به رو درانداختن، از پای درآمدن.

گلاندن : انداختن، به رو درانداختن، زمین زدن اسب کسی را، افتادن اسب و سوار.

گلاو : ص. چهار پای از پا افتاده، آدم از چهار پا زمین خورده.

گڵاو : ا. گل آب، آب گلی که با آن نجسی دهان سگ و سایر نجسها را شویند.

گلاو کردن : م. هفت آب کردن، شستن ناپاکی و نجاست دهان نجس با مخلوط آب و گل.

گلاوگل : افتان و خیزان، پا به پا، کج و راست.

گڵاوی : ص مف. گل آب شده، شسته به گل آب.

گڵاوی دەر کردن : نک. گڵاو کردن.

گڵاوێز : ص. گلاویز، دست و گریبان، دست به یخه.

گڵاوێز بوون : م. گلاویز شدن، دست به یخه شدن.

گل ئەرمەنی : گل ارمنی، گلی سرخ رنگ با ترکیبات آهن.

گڵ بوونەوه : م. غلت خوردن، غل خوردن.

گڵپه : اصـ. الو و شعله آتش.

گڵ خواردن : م. گِل خوردن.
گـڵ خـواردن : م. غلـت خـوردن، غـل خوردن.
گل خواردن : م. ماندن، متوقف شدن.
گڵ خوەرکە : ا. کرم خاك.
گـل دانـەوە : م. نگاهداشتن، متوقف کردن، نگهداشتن.
گـل فـەڕك : ا. قطعه چهار گوشەای از پارچه که زیربغل پیراهن زده‌می‌شود.
گلك : ا. خوشه خالی گندم.
گڵکار : ص شغل. گلکار.
گڵ کاری : ح مص. گل کاری.
گل کردن : م. به درد آمدن چشم.
گل کەند : جایی که گل آن کنده شده است.
گڵکۆ : ا. گور، مزار، قبر.
گڵگیر : ا. گلگیر.
گڵگیر : ا. غربیل دانه درشت.
گڵمت : ا. کلوخ گل یا شکر یا هر چیز شبیه آنها.
گڵمتك : نک. گڵمت.
گڵنجان : نک. گڵ کەند.
گلۆ : (ز). از ادات استفهام، چرا؟ برای چی؟ از چه؟
گلوان : ا. چوبك، اشنان.
گڵۆت : ا. کلوخ.
گڵۆر بوونەوە : م. غل خوردن رو به سرازیری، غلت خوردن.
گلۆك : ا، (ز). گلوله نخ.
گـلـۆك : ص. هـر چـیـزی کـه غـل می خورد، هر چیزی که بتوان آن را غل داد.
گڵۆلە : ا. کلاف نخ، پیچك نخ، گلوله نخ.
گلۆڵی : ص. هر چیز گرد، مدور مانند گلوله نخ.
گلوول : ا. دوغی که از کشك درست کنند.
گڵوە زێ : ا، (ه). گلو، حلق.
گل وخول : تب و تاب، تك و تاب.
گلوومچکا بە فرێ : امر. گلوله برفی.
گلوی : ا. گلو، حلق.
گلوێز : ا، (ه). تف، آب دهان، خدو.
گله : ا. گله، شکایت، اظهار دلتنگی.
گڵە ئەرمەنی : نک. گڵ ئەرمەنی.
گڵەبان : امر. اندود پشت بام، گل اندود بام.
گڵە بەرانە : ا. خاك سرخی است که گل کنند و با آن سفال را رنگ زنند.
گڵەجانێ : نک. گڵ کەنە.
گڵە خوەرکە : امر. کرم خاکی.
گـڵـە دۆشـاو : امـر. نـوعـی خـاك زرد رنگ است که با شیره انگور مخلوط کنند تا از ترشیدگی آن جلو گیرد.
گڵە سپی : امر. نوعی خاك سفید که مانند پودرهای بی اثر (تالك) برای چینهای بدن نوزاد به‌جهت جلوگیری از سوختگی پاشیده شود.
گله کردن : م. گله کردن، شکایت کردن.

گڵەسەر : امر. گل سرشور.
گڵە کوێر بیت : کلمەایست معادل «دورباد» و «مباد» که هنگام نام بردن از عزیزی که مرده است روبه زندگان گفته می شود.
گلە کردن : م. گله کردن، شکایت کردن.
گلە گوزاری : ح مص. گله گزاری، شکایت، گله.
گلە مەن : ص مر. گله مند، شاکی، دلگیر.
گلەمەند : نک . گلەمەن.
گڵەنجان : نک . گڵ کەند.
گلەودان : م. نگاهداشتن، قبول کردن، متوقف کردن.
گلەوواردەی : م. ماندن، متوقف شدن.
گلەیی : ح مص. گلگی.
گلی : (ز)،نک . گلەیی.
گلی : ا، (با). حبهٔ انگور.
گلیان : م، نک . گلان.
گلێر : ا. جمع، جمع و جور.
گلێر : ص. گرد، مدور.
گلێران : ح مص. تیله بازی.
گلێرە و بوون : م. گرد شدن، مدور شدن، جمع شدن.
گلیرە و بوون : م. غل خوردن.
گلێر بوونەوە : م. جمع شدن، جمع بودن، گرد و مدور شدن.
گلێر کردنەوە : م. جمع کردن، گرد کردن، سرهم کردن.
گلێرە وکەردەی : (ه)، نک . گلێر کردنەوە.
گلیز : ا، (با). آب دهن.
گلیزە : ا، (با). آویز نخی، قطراتی که در پی هم یخ می بندند.
گلیزە : ا. بستنی مانند یخی.
گلیش : ص، ا. خرمن نکوبیده.
گلێلك : ا. مردمك دیده.
گلیم : ا. گلیم.
گڵێن : ص نسب. گلی، سفالی، گلین.
گلینجان : نک . گڵ کەند.
گڵینە : نک . گلین.
گڵێنە : ا. کاسه سفالین.
گلێنەی چاو : امر. نی نی، مردمك چشم.
گم : ص. گم، غایب، ناپدید، مفقود.
گمانن : م. بغ بغو کردن کبوتر.
گمە : اصد. بغ بغو.
گمێز : ا. ادرار، زهراب، شاش، پیشاب.
گمێزدان : ا. آبدان، مثانه، شاشدان.
گمێزن : ص نسب. شاشو.
گمێزە چۆڕکێ : سلسلةالبول.
گن : ص، (ز). آدم کوتوله.
گن : ص. کسی که از بینی حرف می زند.
گنجی : ا، (با). پشم زیر دنبه گوسفند که آلوده باشد.
گندۆر : ا. خربزه.
گندۆرە : ا. خربزه کوچك.
گندۆش : ا. جوالدوز.

گوارە

گندوور : نک . گندۆر.
گنگنۆك : نک . کسی که از بینی حرف می زند.
گنۆیی : ا، (ز). فرو رفتگی، گودی، زمین پست، مغاك، گودال.
گنه گن : نک . گرِو گاڵ.
گنیخه : ص. خر گردن، گردن کلفت، تنومند.
گۆ : ا. گو، گوی، کره.
گۆ : ا. توان، توش، نیرو، نا.
گۆ : ا. جوانه تازه بیرون زده.
گۆ : ا. گردی نوك پستان.
گواره : ا. گوشواره.
گواستن : م. بالا کشیدن چیزی مانند آب از چاه.
گواستنەوه : م. جابجا کردن، چیزی را از جایی بجای دیگر گذاشتن، خانه عوض کردن.
گواسن : امر. براده آهن.
گواسن : امر. آهن سوخته در کوره و بهم جمع شده.
گوان : ا. نك پستان.
گواندێن : ا. اطراف پستان حیوانات.
گوایا : گویا.
گۆبازی : ح مص. گوی بازی، چوگان.
گۆ بردنەوه : م. شرمنده کردن کسی.
گۆ بردنەوه : م. پیش افتادن یکی از دیگری.
گۆبەن : ا. هنگامه، حادثه، اتفاق، ماجرا.

گۆبەند : نک . گۆبەن.
گۆبەنگ: نک . گۆبەن.
گوپ : ا. گونه.
گۆپار : ا. گوپال، یال و کوپال، پشت گردن.
گۆپاڵ : نک . گۆپار.
گوپاڵ : ا، (با). عصا.
گویچرِ گویچرِ : بگیر بگیر، بگیر و ببند.
گوپکه : ا. جوانه تازه سر درآورده درخت.
گوپن : ص نسب. کسی که گونه پهن و جسیم دارد.
گوپنه : نک . گوپن.
گۆپیته : نک . گوپکه.
گۆت : ص. خسته، اندام خوابیده، اعضاء کوبیده.
گۆتال : ص. بی فایده، کثیف، پیسی.
گوتاوەرۆ : نک . گۆبەن.
گۆت بوون : م. خوابیدن اعضا در نتیجه عدم حرکت و سکون.
گوت بێژ : امص. گفت و گو، مکالمه، صحبت.
گۆت دان : م. تکان دادن، جنبیدن، جنباندن.
گۆتره : ص. سرسری، بی شماره، خرید و فروش بدون توزین.
گوتل : ا، (ز). انبوه هر چیز، روی هم ریخته.
گوتن : م. گفت و گو کردن، آواز

خواندن، حرف زدن.

گۆتن : نک . گوتن.

گوت و گوو : نک . گوت بێژ.

گۆت وەشاندن : م. تکان دادن چیزی، جنباندن.

گوته : امف، ا. حرف، گفتار، کلام، سخن.

گۆج : ص. آدم دست و پا کج، پاجنبری، آدم راشیتیك.

گوجووله : ا. توله سگ.

گوجیله : نک . گوجووله.

گۆچان : ا. عصا، چوبدستی.

گوچك : ص. کوچك، صغیر، خرد، ریز.

گوچك : ا، (با). گوی.

گۆچ کردن : م. چشاندن شیرینی برای اولین بار به نوزاد برای عادت کردن بخوردن.

گۆچەوەن : امر. جوالدوز.

گوچی چی : امر. نوك پستان.

گوچیلك : ا. قلوه، غلوه.

گۆخلّ : ص، ا. کسی که برای مالك زراعت برنج کند.

گۆدال : ا. گودال، چاله.

گۆدك : امصغ. کاسه گلین کوچك.

گودله : ا. موی دراز جلوی سر.

گۆده : ا. گلوله پنبه.

گور : ا، (ز). گرگ.

گۆڕ : ا. گور، قبر، مزار.

گۆر : ا. گوساله.

گۆڕ : ا. گورخر.

گوڕ : توان، نیرو، قوت، قدرت.

گوراز : ا. گراز، خوك نر.

گۆڕان : م. معاوضه کردن، عوض کردن، رد و بدل کردن، بهم خوردن، درهم ریختن، شرمسار بودن، شرمسار شدن.

گۆران : ا. نام طایفه‌ای از کردان.

گوراندن : م، (ز). پوست از جاندار ذبح شده کندن.

گۆڕانن : نک . گۆڕان.

گۆڕاننەوە : نک . گۆڕان.

گۆرانی : ا. آواز، ترانه، تصنیف، آهنگ.

گۆرانی بێژ : ص فا. آوازه‌خوان، خنیاگر، خواننده.

گۆرانی چڕ : نک . گۆرانی بێژ.

گۆرانی‌واچ : (ه)، نک . گۆرانی‌بێژ.

گۆرانی‌وتن : م. آواز خواندن، ترانه خواندن، خنیاگری کردن.

گوربز : ص. چست، چالاك، زرنگ، باهوش و زرنگ، رند.

گوربه : ا. گربه نر، گربه.

گوڕ بەستنەوە : م. آماده حمله شدن، عقب رفتن برای‌به سرعت جلو آمدن.

گۆڕ بەگۆڕ بوون : م. گور به گور شدن، دشنامی به آدم مرده.

گورپ : ص. کز، جمع شده، آماده و بُراق.

گورپ کردن : م. کز کردن، آماده

حمله شدن.

گورپه گورپ : اصـ. گرپ گرپ.

گورج : ص. فرز، چابك، چالاك، تند.

گورج : ص. کوتاه، جمع شده.

گورج و گۆڵ : نک . گورج.

گورجه و بوون : م. لباس پوشیدن و آماده شدن برای رفتن به جایی.

گورجی : ح مصـ. چالاکی، زرنگی، فرزی، چابکی.

گورچك : ا. قلوه، گرده، کلیه.

گورچوو : نک . گورچك.

گورچه وێله : نک . گورچك.

گورچیلك : نک . گورچك.

گورچیله : نک . گورچك.

گۆڕخانه : امر. قبرستان، گورستان.

گورد : ص. گُرد، پهلوان.

گورد : ا. تیری در کارگاه قالی بافی که وسط کار و تنظیم‌کننده کارگاه است.

گۆرد : ا. گوگرد، کبریت.

گوردگرتن : م. سهم گرفتن، باج گرفتن.

گورده : امر. ناپسری، پسر زن.

گورز : ا. گرز، گرزی که از طناب و پارچه ساخته شود.

گورزان : ح مصـ. بازی با گرز، گرز بازی.

گورزه : ا. بسته، دسته، دسته نی.

گورزه هۆن : بافته از تسمه‌های پارچه‌ای یا چرمی که به گرز شبیه شود.

گۆڕسان : امر. گورستان، قبرستان.

گۆڕستان : نک . گۆڕسان.

گۆرك : ا. گوساله.

گۆرکه : نک . گۆرك.

گۆڕکەن : ا. جانوری از دستهٔ گوشتخواران تیره سموریان، گورکن.

گۆڕکەنە : نک . گۆڕکەن.

گۆڕکەنە : ص فا. قبرکن، گورکن.

گورگ : ا. گرگ، پستانداری از راسته گوشتخواران و تیره سگان.

گورگان خواردوو : ص مف. کسی که دیگری با مکر و نیرنگ او را فریب داده باشد.

گوڕگرتن : م. گُر گرفتن، آتش گرفتن، الو گرفتن.

گۆڕ گوم‌بوون : م. گور و گم شدن، گم شدن، مفقود شدن.

گورگ نەخوەر : امر. طحال، سپرز.

گورگ نەخوەر : ص. دزد نبر، بی فایده، بی ارزش.

گورگوتاو : بگیر بگیر، ببر و درو، بگیر و فرار کن.

گورگه : ص. گرگ مانند، حیله گر، چالاك.

گورگه : ا. بزرگترین تیر سقف که تیرهای فرعی بر آن تکیه کنند.

گورگه بوون : م. عصبانی شدن، خشمگین شدن.

گورگەپشت : امر. پشت ماهی.

گورگەخەو : امر. خوابی سبك در حال

آمادگی.

گورگەزێ : ق. زمانی که آفتاب است و باران هم می آید.

گورگەشەوێ : شب تیره.

گورگەلۆقە : امر. دویدن مانند گرگ.

گورگەلوور : امر. صدا و زوزه مداوم گرگ.

گورگەمێش : ق. گرگ و میش صبحگاه.

گورگەمێش : ص مر. سگ دورگ از گرگ و سگ.

گورگەمێش : ص مر. دورو، آدم دغل.

گورگی باران دیدە : ص مر. گرگ باران دیده، آدم باتجربه، آدم جهاندیده.

گورگی داودیدە : ص. گرگ دام دیده، گرگ باران دیده، گرگ پالان دیده.

گورگیلە : ص. کندوی کوچك.

گورمزین : ا، (با). زهرخند، لبخند.

گور نەتەڵە : ص مر. بسیار زیرك، بسیار باهوش، چالاك، کسی که گرگ هم بپایش نمی رسد، گرگی که به دام نمی افتد.

گورۆ : ص. اهلی، رام.

گورۆ : ا. گروه، دسته، قبیله.

گۆروا : ا. جوراب.

گۆروا بازی : ح مص. نوعی بازی که با جوراب انجام گیرد.

گورۆز : نک . گرۆز.



گۆروا

گورۆزی : نک . گرۆزی.

گوڕۆڵە : ا. پارچه سه گوشی که زیر بغل پیراهن دوخته شود.

گوروون : م. کندن پوست حیوان حلال گوشت.

گوڕوێس : ا. ریسمان، طناب.

گوڕە : اص. صدای باد تند.

گورە : ا، (با). جوراب.

گۆرە : (ز)، نک . گورە.

گۆرە : ص. بزرگ، رئیس.

گوڕە شە : تهدید، با «هەرەشە» گفته می شود.

گۆرە کلە : ا. گوساله.

گۆرەکە : نک . گۆرەکلە.

گۆڕەکەنە : نک . گۆڕکەن.

گوڕە گوڕ : عجله، تند تند.

گوڕە گوڕ : اص. گُر گُر، آوای سوختن آتش.

گورەوا : ا. جوراب.

گۆڕەوان : ص، ا. نگهبان گورستان.

گۆڕەوشار : ا. فشار قبر.

گۆرەوێ : ا. جوراب.

گۆڕهەڵکەنە : نک . گۆڕکەن.

گوری : ص. گر، کسی که به بیماری گری مبتلاست.

گوڕی : ا. گری.

گۆڕیاگ : ص مف. عوض شده، جابجا شده.

گۆڕیان : نک . گۆڕان.

گۆڕیچە : ا. گوریچه، جوی سنگ چین

شده.

گورێخته : ا. چربی امعاء و احشاء، چربی اندرون.

گورێز : ا. گریز، فرار.

گورێزپا : ص. گریزپا، فراری.

گورێس : ا. طناب، ریسمان.

گوریس : نک . گورێس.

گورێس کێشه‌کێ : مسابقه طناب کشی.

گورێل : ا. غل، غَلت.

گورێل بین : م. غِل خوردن، غَلت خوردن.

گۆڕین : نک . گۆڕان.

گۆڕینه‌وه : نک . گۆڕان.

گوڕیه : ا. جوراب.

گۆز : ا. گردو، گردکان.

گوزارشت : امص. گزارش.

گوزاره : ا. معنی، معنا، مدلول.

گۆزان : م. پر کردن ظرفی از مایع.

گۆزان : م. جابجا شدن، تعویض مسکن.

گۆزانن : نک . گۆزان.

گۆزاننه‌وه : م. جا به جا شدن، تعویض مسکن.

گۆزانه‌وه : نک . گۆزاننه‌وه.

گۆزاوڵه : ا. تاول.

گۆزتن : نک . گۆزاننه‌وه.

گۆزتنه‌وه : نک . گۆزاننه‌وه.

گۆزك : ا، (ز). غوزه پنبه.

گوزك : ا، (با). مشربه، کوزه آبخوری.

گۆزه : ا. کوزه، سبو.

گۆزه‌بانه : ا. آجیل تولد پسر.

گوزه‌ر : ا. گذر، معبر، راه عبور، راهرو، گذرگاه، گذار.

گوزه‌ران : ا. گذران، زندگی و خوراك روزانه، امرار معاش.

گوزه‌ران : ص فا. گذران، گذرنده، ناپایدار.

گوزه‌ران دان : م. معیشت کسی را تأمین کردن، کسی را نان دادن.

گوزه‌راندن : م. گذراندن، سپری کردن، پشت سر گذاشتن، از سر گذراندن، زیستن، معیشت کردن.

گوزان کردن : نک . گوزه راندن.

گوزه‌رانن : نک . گوزه راندن.

گوزه‌ر کردن : م. گذر کردن، گذشتن، عبور کردن.

گوزه‌رگا : نک . گوزه‌ر.

گوزه‌ریان : م. گذشتن، سپری شدن، گذر کردن، تمام شدن، از سر گذراندن.

گوزه‌شت : امص. گذشت، عبور، بخشایش، عفو، بلندهمتی.

گوزه‌شتن : م. گذشتن، عفو کردن، بخشیدن، بخشودن، از سر گناه کسی گذشتن، سپری شدن، تمام شدن.

گوزه‌شته : امف. گذشته، ماضی، سپری شده، رفته.

گۆزه‌ك : ا، (ز). قوزك پا.

گۆزه‌ڵه : ا. مشربه، آبخوری سفالین، کوزه کوچکی که بجای آبخوری از

آن استفاده می شود.
گۆزیانەوە : م. جابجا شدن، دست به دست شدن.
گوزیر : ا. گزیر، چاره، علاج.
گوزیلکە : ا. انار نارس، اناری که تازه شکل گرفته است.
گۆزین : م. جابجا شدن، جابجا کردن، خانه عوض کردن، دست بدست کردن چیزی.
گۆزینگ : نک . گوزەك.
گۆزینەوە : نک . گۆزین.
گۆژگیره : ا. بالش، نازبالش، متکای کوچك.
گوژم : ا، (ه). عقب رفتن برای گرفتن سرعت، هجوم، دَور.
گوژمە : نک . گوژم.
گوژمە : کوبیدهٔ خرما و مویز و گردو که یك تنقل است.
گۆژنەو : ا. در دیگ سفالی.
گۆژنەوە : ا. کاسه آبخوری سفالی.
گوساخ : ص. گستاخ، جسور، بی پروا.
گوساخی : ح مصـ. گستاخی، جسارت، بی پروایی.
گۆساره : ا. گل ستاره‌ای.
گۆساڵە : ا. گوساله.
گۆسان : (ز). جرجره.
گوست : ا. انگشت.
گوستاخ : نک . گوساخ.
گۆستنەوە : نک . گۆزین.
گوستێر : ا. گل ستاره‌ای.


گوستێر

گوستیل : ا، (ز). انگشتری، حلقه.
گوستیله : نک . گوستیل.
گۆسك : (با)، نک . گۆزەڵە.
گۆسوانە : نک . گویسوانه.
گۆش : ا، (ه). گوش، آلت شنوایی.
گوشا : ص. گشاد، وسیع، فراخ.
گوشادی : ح مصـ. وسعت، گشادگی، فراخی، گشادی.
گوشارن : م. چلاندن، فشردن، فشار دادن.
گۆشا گۆش : گوش تا گوش.
گوشایش : امصـ. گشایش، افتتاح، بازگشایی.
گۆشپاق : ا. بشقاب، دوری لب تخت.
گۆشت : ا. گوشت.
گۆشتاو : ا. آبگوشت.
گۆشت پاره : ص مر. پاره گوشت، کنایه‌ای برای نوزاد.
گۆشت پڕە : امر. یك مرحله قبل از شکل گرفتن جنین.
گۆشت پیس : ص مر. بکار برده

می شود برای آدمی که جراحت او دیر التیام پذیرد.

گۆشت تاڵ : ص مر. گوشت تلخ، صفتی برای آدم بداخم و ناسازگار.

گۆشت قوت : امر. گوشت کوب، آلتی که با آن گوشت کوبند.

گۆشت کوت : نک . گۆشت قوت.

گۆشت گرتن : م. چاق شدن، گوشت گرفتن، فربه شدن.

گۆشتن : ص. چاق، پروار، گوشتی، فربه.

گۆشتەو زوون : امر. گوشت تازه زخم، گوشت زیادی زخم پس از بهبودی.

گۆشتی : ا، (ز). گوشت نمك سود نگهداری شده جهت زمستان.

گۆشتی : ص‌نسب. گوشتی، چاق، فربه.

گۆشتی سەرچە پەر : ص مر، امر. کنایه از کم ارزشی و بیمقداری چیز یا کسی.

گوشران : م. فشردن، چلاندن، فشار دادن، پرس کردن.

گوشراو : ص مف. فشرده، چلانده شده، پرس شده.

گۆش کردن : نک . گۆچ کردن.

گۆشگە لوو : ا. آلو.

گۆش گیره : ا. بالش، نازبالش، متکا، متکای کوچك.

گۆش ماساو : ا، (ه). گوش ماهی.

گۆشماڵی : ح مصـ. گوشمالی، تنبیه، سیاست، مجازات، مسابقه.

گۆشواره : امر. گوشواره.

گۆشه : ا. گوشه، ایماء، اشاره.

گوشه : ا. گوشه، کنج.

گوشەدار : ص‌فا. گوشه‌دار.

گۆشەك : ا. آلو.

گۆشه گیر : ص فا. گوشه گیر، معتکف.

گۆشەلێدان : م. گوشه زدن، طعنه زدن، کنایه زدن.

گۆشەنشین : ص فا. گوشه‌نشین، معتکف.

گۆشەواره : امر. گوشواره.

گوشی : ا، (ه). کوزه کوچك گرد.

گۆشی : ا. گوشی.

گوفت : امصـ. گفت، کلام، گفته، سخن.

گوفتار : اصـ. گفتار، کلام، بیان، سخن.

گوفتدان : م. فرمان دادن، فرمودن، امر کردن، دستور دادن، گفتن.

گوفت و گۆ : امصـ. گفتگو، مکالمه.

گوفك : مزبل، محل ریختن پهن و زباله.

گۆفك : نک . گوفك.

گۆفەك : (با)، نک . گۆفك.

گۆف : ا، (ز). محل نگهداری و استراحت حشم.

گۆڤار : ا. مجله.

گوڤاشتن : م. فشردن،چلاندن، پرس کردن.

گۆڤان : او (ز). میدان.

گوڤەند : (با)، نک . گوبەن.

گۆك : ا. جوانه نازك درخت.

گۆش ماساو

گۆگجه : ا. گوجه.

گۆگرد : ا. گوگرد، کبریت.

گول : ص. کسی که به بیماری جذام مبتلا می باشد، کنایه از کوچکی و نازیبایی.

گولّ : ا. فریب، گول.

گولّ : ا. گُل.

گۆل : ا. چاله آب، گرداب.

گۆل : ا. قفیس و پیمانه و عیار، ظرفیت دو مشت.

گۆلّ : ا. سگ گله.

گۆلّ : همراه «گورج» می آید به معنای زبر و زرنگ.

گولاڤ : ا. گلاب.

گولاّله : ا. لاله.

گولاّله سووره : ا. لاله.

گولاّن : ماهی از سال (٣١ روز)، اردیبهشت.

گولانه : ص. چیز کوچك و نازیبا.

گولاّو : ا. گلاب.

گۆلاّو : ا. گرداب و چاله آب.

گولاّوپاش : ا. گلاب پاش.

گولاّو پرژێن : ا. گلاب پاش.

گولاّودان : امر. گلابدان، گلاب پاش.

گولاّ وگرتن : م. گلاب گرفتن، عرق گرفتن از گل سرخ.

گولاّوه‌توون : امر. گلابتون.

گولاّوی : ا. گلابی، امرود.

گولّباران : گلباران.

گولّبانوو : امر. زنبور زرد رنگی است که در گوشه‌های دیوار لانه می کند و نیش دارد.

گۆلّ برِین : م. کرت زدن، پشته درست کردن برای زمین به منظور نگهداری آب در داخل زمین.

گولّ به‌ندووشکی : امر. گل دکمه‌یی، گیاهی از دسته گل تاج خروس و از تیره اسفناجیان.

گولّ بینه : امر. هواکش تنور.

گولّپه‌ڕ : امر. گلپر، گیاهی از تیره چتریان.

گولّ چاندی : ح مص. گل کاری.

گولّچن : ص فا. گلچین.

گولّچن : ص مف. گلچین، منتخب، انتخاب شده.

گول چیسك : (با)، نک. گورچك.

گولّ چین : نک. گولچن.

گولّخار : ص، ا. قرمز تند، ارغوانی.

گولّ خواردن : م. فریب خوردن و گول خوردن.

گولّ خونچه : ص مر. گلی که اندکی دهن باز کرده باشد.

گولّ خه‌نه : امر. گل حنا.

گولّدار : ص فا. گلدار.

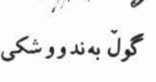
گولّ دان : م. گول زدن، فریب دادن.

گولّ دان : م. گل کردن، گل دادن.

گولّدان : امر. گلدان.

گولّ دوگمه‌یی : نک. گولّ به ندووشکی.

گولّده‌سه : امر. گلدسته، مناره.



گوڵ بەندووشکی


گوڵخەنە

گوڵدەسە : امر. دسته گل، گلدسته.
گوڵ ڕێزان : گل ریزان، ریختن گل بر سر کسی.
گوڵزار : امر. گلزار، گلستان.
گوڵسان : گلستان، گلزار، گلشن.
گوڵستان : نک . گوڵسان.
گوڵشەن : امر. گلشن، گلزار، گلستان.
گوّلك : ا. گوساله.
گوڵکاری : ح مص. گلکاری.
گوڵ کردن : م. گل کردن، شکفتن.
گولکڤان : امر. شبان گله گوساله.
گوّلکەوان : نک . گولکڤان.
گوڵ گاوەزووان : امر. گل گاو زبان.



گوڵ گوڵاو : امر. گل گلاب، گل سرخ، رز.




گوڵ گەنم

گوڵ گوڵی : ق، ص. گلی گلی، گلدار، چیزی که نقش گلهای مختلف دارد.
گوڵ گوون : ص مر. گلگون، سرخرنگ.
گوڵگەزی : ص مر، امر. سرخ تند.
گوڵ گەنم : امر. گل گندم.
گولله : ا. گلوله، تیر.
گولله بەند : ص مر، امر. پیراهن ضد گلوله.
گوّلم : ق. ظرفیت یك کف دست به انگشتان بسته.
گوڵمە : ص، ا. گوشت لخم، گوشت بدون استخوان، قسمت گوشتی و نرم بدن.
گوّلمە : ا. دسته بزرگ علف.
گوڵمەز : نک . گوّبەن.
گوڵ مێخ : امر. میخ طویله، گل میخ.
گوڵ مێخەك : امر. میخك، گل میخك.
گوڵنگ : ا. منگوله.

گوڵنگ بڕین : م. بریدن منگوله،کنایه از فریب دادن کسی.
گوڵنگه : نک . گوڵنك.
گوڵنم : ق. گُلنَم، نم اندك.
گوڵۆپه : ا. لهیب، گرمی آتش.
گوڵۆفتن : م. مالیدن چشم با دست.
گولۆلك : امصغ. پیچك نخ.
گوڵۆڵه : گلوله نخ.
گوڵۆڵه بوون : م. گلوله شدن، از درد بەخودپیچیدن، گرد شدن، مدور شدن.
گوڵۆڵه کەوتنەلێژی : م. به سرازیری افتادن، بد آوردن، افول کردن، نکبت گرفتن.
گوڵۆنه : نک . گوڵوو.
گوڵوو : ا. هواکش تنور، لوله تنور.
گوڵووئاخن : امر. گلوله پارچه‌ای یا گلی که برای بستن لوله تنور به کار رود.
گولوور : ص. گود، مقعر، چال.
گوڵووك : ا. شکوفه.
گوڵووڵ : ا. آش کشك.
گولوولك : امصغ. پیچك نخ، کلاف نخ، گلوله نخ.
گوڵوێنك : امر. گردن بند گوساله و بره و بزغاله.
گوڵوێنه : نک . گوڵوو.
گولله : ا. گلوله، تیر، فشنگ.
گوڵه بەڕۆژ : گل آفتاب پرست، گل آفتاب گردان.
گوڵه پرووزه : ص‌مر. گندمی که از بی آبی سوخته باشد.
گوڵه تاجی : امر. تازی نر.
گوڵه چاوێشه : امر. بابونه، گل بابونه.
گوڵه داس : امر. آفت، تاول دهان گاو.
گۆڵه ڕووته : ص‌مر، امر. خوشهٔ گندمی که تاژك نداشته باشد.
گوڵەزەرد : امر. گل زرد.
گوڵەژەن : امر. چوبی است که نخ را روی آن به گلوله نخی تبدیل سازند.
گوڵەسەگانه : امر. گل خار، تیغ، گل تیغ.
گولەش : ا، (ز). کُشتی، زورآزمایی.
گولەفەقی : امر. بابونه، گل بابونه.
گوڵه کابه : امر. ذرت.
گۆڵه که : ا. گوساله.
گوڵه گرێ : ا، (ه). توت آرد شده و کوبیده.
گۆڵه گۆڵ : آهسته رفتن، یواشکاری، سستی، ناامید راه رفتن.
گوڵه گەنم : امر. گل گندم.
گۆڵه مشت : ص‌مر. رام، آرام، مطیع، فرمانبردار.
گوڵه نگ : ا. منگوله.
گوڵه نگه : نک . گوڵنگ.
گوله نیسان : امر. لاله.
گوڵەوەچینی : ح مص. خوشه چینی.
گوڵەوەر : امر. گل سنگ.
گوڵي : ص نسب. گلی، سرخ.
گولێن : م، (ز). زاییدن، زاد و ولد کردن، بچه آوردن.

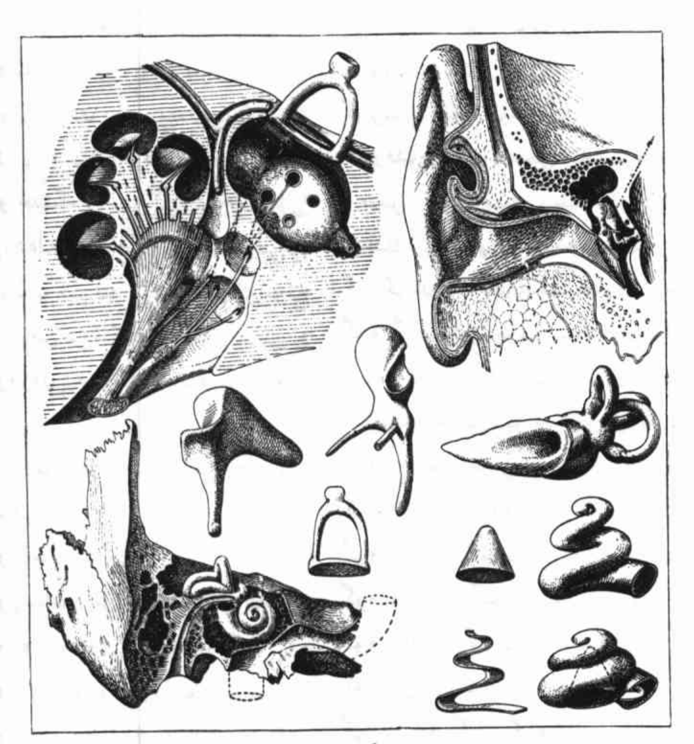
گوڵێنه : نک . گوڵوو.
گۆم : ا. گرداب، چرخاب.
گوم : ص. گم، ناپیدا، نادیار.
گومان : ا. گمان، شك، ظن، اندیشه.
گومانبار : امف. متهم، مظنون.
گومانباری : اتهام.
گومان بردن : م. گمان بردن، شك کردن، ظن بردن.
گومانن : م. بغ‌بغو کردن.
گومانه : ا. گمانه، چاه آزمایشی.
گۆماو : امر. گرداب، چرخاب.
گوم بوون : م. گم شدن، مفقود شدن، از میان رفتن.
گومبەز : ا. گنبد.
گومپ : ا،(ز). گونه.
گومڕا : ص‌مر. گمراه، راه گم کرده.
گومرك : ا. گمرك.
گومرکچی : ص‌مر، امر. گمرکچی.
گومرکخانه : امر. گمرکخانه.
گومره : ص، (ز). آدم ثروتمند توانا.
گومریك : ا. گمرك.
گوم کردن : م. گم کردن، از بین بردن.
گومگمۆکه : امر. نوعی سوسمار.
گومگومه : امر. قمقمه.
گوملەته : نک . گۆتره.
گوم ناو : ص‌مر. گمنام.
گۆمۆڵه : ا. ظرف سفالی بسیار کوچك.
گومه : اص. صدای کبوتر.
گومەت : ا. گنبد.
گومەته : امص. جهش، پرتاب، جهشی که حیوان شکاری در زمان فرار انجام میدهد.
گومەته دان : م. جهیدن حیوانات وحشی حین فرار.
گومەد : ا. گنبد.
گومەز : ا. گنبد.
گومەزی : ص‌نسب، ا. گنبدی.
گۆمەسار : ص‌مر. گم، مفقود، مفقودالاثر.
گۆمەڵ : نک . گوبەن.
گومەڵته : ص مف. جمع شده، فراهم آمده، خزانه شده، رویهم ریخته شده.
گون : ا. خایه، گُند، تخم، دنبلان، بیضه.
گونا : ا. گناه، جرم، خطا، سهو.
گۆنا : گونه.
گونابار : ص مف. گناهبار، گناه آلود.
گوناح : نک . گونا.
گوناع : نک . گونا.
گوناعکار : ص‌مر. گناهکار، مقصر.
گوناه : نک . گونا.
گونتك : ا. چانه خمیر.
گونج : ا. تنبوشه، گنگ.
گونجان : م. گنجاندن، جادادن، گنجانیدن.
گونجانن : م. گنجاندن، جادادن، گنجاندن..
گونجایش : امص. گنجایش، قابلیت، شایستگی.
گونجایشت : نک . گونجایش.

گونجه : ا. تنوره آسیاب.
گونجه‌نه : ا، (ﻫ). بند تنبان.
گونجیان : م. گنجیدن، جای گرفتن.
گونجین : م. گنجیدن، جای گرفتن.
گونچڕ : ا. قطعه کوچکی از هر چیز.
گوند : اَ. آبادی، ده، روستا.
گوندك : ا. چانه خمیر.
گوندۆر : ا. خربزه کوچك.
گوندۆره : نک . گوندۆر.
گوندووش : ا. جوالدوز.
گونده لبه‌ست : م. راست و ریس کردن و تعمیر دیوار با گچ و گل.
گونده‌ڵه : ص، ا. خمیر گونه، به آدمهایی گفته می شود که شل و وارفته هستند، گلوله نخ نامرتب، آدمهای نرم و بی حس، وارفته.
گوندی : ص نسب، (با). دهاتی، روستایی.
گوندێنه : ا. آش ترخیه، تریدی که بسیار خمیر شده باشد.
گون‌شه‌یتان : امر. قرص کمر، نواومیك.
گونك : ا. چانه خمیر.
گونك : ا، (با). بیضه.
گونك ژمێژ : ص‌مر. آدم خسیس در خانه، نخور.
گون کۆ : ص. آدم فتق دار، کسی که فتق مغابنی دارد.
گونگه : کَوَل، تنبوشه بزرگ.
گونگه‌ر : نک . گۆبه‌ن.
گونۆش : ا. جوالدوز.

گۆنه : ا. گونه.
گۆنه : ا. گونه، نوع، جور.
گونه‌ح : نک . گونا.
گونه سووره : امر. گوجه‌فرنگی.
گونه‌ڵ : نک . گونه‌ڵه.
گونه‌ڵان : امر. دنبلان.
گونۆڵه : ا. گلوله خمیر.
گونه‌ڵه : نک . گونده‌ڵه.
گونه‌ڵه بازی : ح مص. گلوله برف بازی.
گۆنی : گونی.
گونێ : نک . گونیا.
گۆنیا : ا. گونیا.
گونێنه : ا. آش ترخینه.
گوو : ا. گه، مدفوع.
گووار : ا. مجله.
گووار : ا. جوجه کبك.
گوواڵه : ا. جوال، گونی، گواله.
گووان : ا. پستان.
گوواندین : پستانداران.
گووواو : ص‌مر، امر. آب آلوده به مدفوع، آب کثیف.
گووواوی : ص نسب. بچه عنعنو، چیز کثیف و آلوده، بچه ریقو و اسهالی.
گوو بۆق : ا. جل وزغ، خزه.
گووپ : ا. گونه.
گووپن : ص نسب. کسی که گونه جسیم دارد.
گووپنه : نک . گووپن.
گووتاڵ : ص. گند، کثیف،

بی مصرف، نجس.
گووت بێژ : نک . گوفت و گو.
گووتێ کردن : م. ریدن به کاری، کاری را خراب کردن، گندزدن به کار.
گوو خلێنکه : ا. سرگین گردان، جُعل.
گوودەڵەکه : امر. زر و زیوری که زنان به نیم تنه خود دوخته که موقع راه رفتن صدا کند.
گووران : م. بستن مانند در: «نطفه بستن».
گووران : م. گرفتن مانند در: «ریشه گرفتن».
گووراسن : نک . گوواسن.
گوورستان : امر. گورستان، قبرستان.
گووره : ا، (با). جوراب.
گووز : ا. گردو، گردکان.
گووزان : ح مص. گردو بازی.
گووزان : ا. نوع تیغی که دلاکها برای ریش تراشیدن بکار می برند.
گووزەك : ا، (با). قوزك پا.
گووستێرك : ا. کرم شب تاب، شب چراغ، شب چراغك، حشره‌ای از راسته قاب بالان که ماده آن بال ندارد.
گووسك : ا، (با). مشربه، آبخوری، سبو.
گووشان : نک . گووشانن.
گووشانن : م. فشردن، چلاندن، پرس کردن.
گووشکەوکەره : ص فا. خسیس، لئیم، نخور.

گووشیاگ : نک . گوشراو.
گووشیان : نک . گوشران.
گووشین : نک . گوشران.
گووفك : ا، (با). محل ریختن زباله و محل ریختن مدفوع حیوانات برای خشك کردن جهت استفاده سوخت.
گووکردن : م. ریدن، دفع فضولات.
گوو گره : امر. چوبی‌است‌درانتهای آن بافته‌ای از ترکه وجود دارد و موقع کوبیدن خرمن زیر دم گاو گیرند تا مدفوع روی خرمن نریزد.
گوولك : ا. گوساله.
گوومرك : ا. گمرك.
گوومەت : ا. گنبد.
گوومەته : ا. گنبد.
گوومەز : ا. گنبد.
گوونی : ا. گون، گیاهی از تیره سبزی آساها و از دسته اسپرسها.
گوونی : نک . گوینه.
گووەند : نک . گۆبەن.
گووینه : ص. بچه عنعنو، بچه لاغر که مدفوع خود را نمی تواند نگاهدارد و خود را کثیف می کند.
گوه : ا، (با). گوش.
گوهار : امر، (با). گوشواره.
گۆهارتن : نک . گۆڕان.
گوهارك : امر، (با). گوشواره.
گوهاستن : (ز). نک . گواستنەوه.
گوهان : ا، (با). پستان.
گوهبەل : ص‌مر، امر، (ز). گوش



گوه

بـه زنـگ، مترصد، بُراق، جاسوس.

گـوه پـێـل : ص‌مـر، (ز). کـسـی کـه گوشهای پهن افتاده دارد.

گوهتن : م، (با). گفتن، حرف زدن، اقرار کردن.

گوهتێل : ق، (ز). زمان فحلی قوچ و میش وحشی، زمان جفتگیری حیوانات آزاد.

گوهدان : (ز). نک ، گوێچکه دان.

گـوهـدێر : ص‌مر. مطیع، کسی که گوش می دهد، رام، فرمانبردار.

گوهه ساره : نک . گووستێرك.

گوهشك : ا، (ز). گودی زیر زانو.

گوهۆره‌که‌ر : امر. گور، گورخر.

گوهۆڕین : نک . گۆڕان.

گوهێر : (ز)، نک . گوهتێل.

گوهۆڕ : ص، ا. جایی از زمین که گود است و محل آبگیری بیشتر و علف هرز زیاد دارد.

گـوهـه‌ر : ا، (ز). آغل، اغل، جایگاه حشم.

گوهه راندن : (ز)، نک . گۆڕان.

گوهه رین : (ز)، نک . گۆڕان.

گوهێژ : (ز)، نک . گوهشك.

گوهیشك : ا، (با). زالزالك.

گوێ : ا. گوش، اندام شنوایی.

گۆیا : ابهام، گویا.

گوێ بڕە : ا. کود، رشوه زمین.

گوێ بە گوێ : گوش به گوش.

گوێ بەل : ص‌مر. گوش دراز، گوش آویزان در فارسی برای کسی که به هدف خود نرسیده است می گویند: «دماغ سوخته»، آدم ساده لوح، زودباور.

گوێ‌بیست : ص. گوش به زنگ، مترصد.

گوێ‌تەقێ : گوش به زنگ، گوش خواباندن، استراق سمع.

گویج : (ه)، نک . گوێژ.

گوێچك : نک . گوێچکە.

گوێچکە : ا. گوش.

گوێچکەبڕ : ص فا. گوش بر، کلاه گذار، دغل کار.

گوێچکە پچڕکێ : امص. مسابقه، کشیدن گوش پس از بردن مسابقه به عنوان تنبیه بازنده.

گوێچکە پرووسقێ : نک . گوێچکە پچڕکێ.

گوێچکەتەقانن : م. گوش دادن، گوش به زنگ بودن، گوش فرادادن، استراق سمع کردن.

گوێچکەتە کانن : نک . گوێچکەتەقانن.

گویچکەخەفانن : م. گوش خواباندن، گوش به زنگ شدن.

گویچکە دان : م. گوش دادن، گوش فرا دادن، شنیدن، گوش کردن.

گوێچکە زرنگیان : م. زنگ زدن گوش، صدا کردن گوش.

گوێچکە شل کردن : م. گوش خواباندن، گوش فرادادن.

گوێچکە گرتن : نک . گوێچکە دان.

گویچکە ماسی : ا. گوش ماهی.

گوێچکە ملە : مرز نجوش.



گویچکە نەلەقیان : م. گوش ندادن به حرف کسی، از کسی اطاعت نکردن.

گوێ دان : نک . گوێچکە دان.

گوێ درێژ : ا. الاغ، خر، دراز گوش.

گوێ دێر : نک . گوە دێر.

گوێر : ا. گوساله.

گوێ رایەڵ : ص‌مر. فرمانبردار، کسی که گوش میدهد.

گوێ‌ڕەپە : ا. بیماری کزاز.

گوێرمە : ا. گوساله ماده.

گوێروو : ا. سوراخ سنگ آسیای فوقانی.

گوێرەکە : ا. گوساله.

گوێرە کەسوورە : امر. کفشدوزك، حشره‌ای سرخ رنگ از دسته قاب بالان.

گوێرەکە سوورە

گوێرەما : حالت نزدیك كردن گوساله به پستان قبل از دوشیدن برای رها كردن شیر.
گوێره مێژ : نک . گوێرەما.
گوێره وسار : امر. افسار گوساله.
گوێز : ا. گردو، گردكان.
گوێزان : ح مص. گردوبازی.
گوێزان : ا. چاقوی تیزی كه با آن سر و ریش تراشند.
گویزانەوە : م. جابه جا كردن، جابجا شدن، عوض كردن خانه، دست به دست كردن.
گوێزر : ا. كوزر، خوشه گندم و جوی كه در وقت كوفتن خرمن خرد نشده، قصاله.
گوێ زرنگانەوە : م. صدا كردن گوش.
گوێزلك : ا. قوزك.
گوێزنك : نک . قوزك.
گوێزوو : ا. كلاهك چراغ فتیله.
گوێزه بانه : ا. آجیلی كه برای شادی زاییدن پسر می دهند.
گوێزەڵان : امر. جاییكه درخت گردو زیاد دارد.
گوێزه وانه : نک . گوێزه بانه.
گوێزی ناو بێژنگ : امر. آدمی كه هر دم به ناچار در جایی باشد، وصله ناجور، گردوی وسط غربال.
گوێزی ناودەغێڵە: ص‌مر. كنایه از آدمهای كوتاه و زبر و زرنگ.
گوێژ : ا. زالزالك، گیاهی از تیره گل سرخیان جزو دسته گل سرخهای اصلی یا سیبها.
گوێسوانه : ا.نی چین روی بام كه بر آن گِل ریخته و اندود كنند.
گوێ سۆك : ص‌مر. سبك گوش، كسی كه شنوایی حساس دارد، كسی كه اصرار به شنیدن همه گفته‌ها دارد.
گوێسەبانه : نک . گوێسوانه.
گوێ شل كردن : م. گوش فرا دادن، گوش گرفتن.
گوێ شل كردن : م. اطاعت كردن، فرمان بردن.
گوێ شۆڕ : ص‌مر. آدم ساده، ابله.
گوێ قوڵاح : ص‌مر. گوش به زنگ، آماده، گوش تیز كرده.
گوێ گران : ص‌مر. كر،ناشنوا، كسی كه ثقل سامعه دارد.
گوێ گرتن : نک . گوی شل كردن.
گوێل : ق. ظرفیت دو دست بهم و چسبیده.
گویلك : ا. گوساله.
گوێلم : نک . گوێل.
گوێلەق : نک . گوێ شۆڕ.
گوێلەمست : نک . گوێلەمشت.
گوێلەمشت : م،ص. حرف شنو، مطیع، فرمانبردار، كسی كه به دلیلی زبون دست دیگریست.
گوێ لێ بوون : م. برحسب اتفاق به حرف كسی گوش دادن، استراق سمع كردن، به حرف كسی گوش دادن.

گوی‌لێ خەفاندن : م. خود را بە نشنیدن زدن، چیزی را از یاد بردن، گوش خواباندن برای استراق سمع، گوش خواباندن.
گوێ مشکەبوون : م. اشارەای بە تازە برگ کردن درخت.
گوێ‌مەمك : امر. نوك پستان، پستانك.
گوێنی : ا. گوَن.
گە : ا. مفصل.
گە : پسوندی بمعنای «گا» مانند: «جێگە» یعنی جایگاه.
گەبەڵ : ا. بیشەزار، درختزار پر، جنگل.
گەپ : امص، ا. شوخی، صحبت، مزاح، گفتگو، مکالمە.
گەپ : ص. بزرگ.
گەپە : اص. صدای سگ پیر.
گەپەك : ا، (ز). لقمە، اندازەای از خوردنی کە یکبارە بتوان در دهان گذاشت.
گەپین : م. عوعو کردن سگ پیر.
گەچ : ا. گچ.
گەچاو : امر. بیماری آب سفید چشم.
گەچکار : ص شغل. گچکار.
گەچکاری : ح مص. گچکاری.
گەچلان : م. کنفت کردن، پژمردە کردن، دستکاری کردن.
گەچی : ص نسب. گچی، ساختە از گچ، رنگ از گچ گرفتە.
گەچینە : نک . گەچی.
گەد : ا، (ز). قدو بالا، اندام.
گەد : امص. گە، «گهگیر»، لجاج، ستیزە.
گەدا : ص. گدا، مستمند، فقیر، محتاج، سائل، ندار، فقیر.
گەدا : نک . گەدا.
گەدا قۆز : ص‌مر. گدای پر توقع، گدای دارانما.
گەدایی : ح مص. گدایی، فقر، نداری، بی چیزی.
گەدایی کردن : م. گدایی کردن.
گەدەگ : ا. معدە، معدە نشخوار کنند گان، سیرابی.
گەدگر : ص‌مر. چهار پای گهگیر، چهار پای چموش.
گەدگن : ص‌مر. شکم گندە، لاغر و شکم گندە، پرخور.
گەدگیر : نک . گەدگر.
گەدگین : امر. سیراب شیردانی، پختۀ امعاء نشخوارکنند گان.
گەدەبەل : ص فا. لجباز، ستیزەجو.
گەدەك : ا، (با). گوسالە نر و گاو گاومیش.
گەدەول : ص. آدم فتن دار، مفتوق.
گەڕ : ا، (با). گودی، گرداب، جایی کە آب ایستادە است.
گەڕ : ا. یك قطعە در مجموع دو قطعۀ یك چیز مانند یك لنگە در، لنگە.
گەڕ : وجب، اندازەای بطول یك وجب.
گەڕ : ا. نوبت.

گەڕ : شوخی، مسخره.

گەڕ : امص. گردش، حرکت.

گەڕ : ص. کسی که مبتلا به بیماری گری است.

گەر : علامت فاعلی مانند در (مزگەر) مسگر.

گەر : ا.میلەای درمیان سنگ زیرین آسیا که سنگ رویی در آن جا گرفته به دور آن می چرخد.

گەر : اگر.

گەڕا : افا. گرونده، دوار، چرخان، گردان بسیار گردش کننده.

گەرا : ا. تخم حشرات، نوزاد حشرات، اسپرماتوزئید.

گەراج : ا. گاراژ.

گەراداخستن :م. تخم ریزی‌کردن حشرات، تخم گذاشتن، تلقیح نباتات و حشرات.

گەرادان : م. گەراداخستن.

گەرادانان : م. گەراداخستن.

گەراس : ا. آلو زرد.

گەرافك : (با)، نک . گولاو.

گەراگەرا : امر. دانه دانه،در مورد چیزهایی مانند برگ مو سبز و تازه و نان لواش برشته به کار رود.

گەڕان : م. گرویدن، گردش کردن، راه رفتن، سیاحت کردن، چرخیدن.

گەڕاندن : نک . گەڕانن.

گەڕانن : م. گرداندن، به حرکت در آوردن، بگردش در آوردن و به چرخش در آوردن.

گەڕاننەوە : نک . گەڕانەوە.

گەڕانەوە : م.برگراندن،قبول نکردن، مراجعت دادن، مسترد داشتن، رجعت دادن.

گەڕاو : ص مف. گشته، تغییر جا یافته، تغییر یافته، مراجعت داده شده.

گەڕاو :ص، ا. آب معدنی گرم و گوگرد دار.

گەڕاوە : نک . گەڕاو.

گەرتن : م. پیش کردن، بستن درو مانند آن، بهم زدن در و مانند آن.

گەرچەك : ا. کرچك، گیاهی از تیره فرفیونها.

گەرچی : اگر چه.

گەرد : ا. لك چشم.

گەرد : ا. گرد، غبار.

گەرد : ق. اندك، مقداری کم، کم.

گەردان : م. گرداندن، گردیدن، دست به دست شدن، گرد و خاك کردن در نتیجه راه رفتن.

گەردان : نک . گەڕا.

گەردانە : ا. نوعی گردن بند زرین زینت بانوان.

گەرداو : ا. گرداب، گرداب بدبختی و تنگدستی، چرخاب.

گەردبین : امر. ذره بین، میکروسکوپ، آلتی که با آن اجسام و موجودات ریز ببینند.

گەردش : اص. گردش، حرکت.

گـەردش کـردن : م. گـردش کـردن، حرکت کردن، قدم زدن، سیاحت کردن.
گـەردشگـا : امر. گردشگاه،محل گردش.
گەردشنانەوە : م. آشوب بپا کردن.
گەردگیری : ح مص. گردگیری.
گەردن : ا. گردن.
گردن ئازا کردن : م. کسی را از زیر باردینی آزاد کردن.
گەردن بەن : امر. گردنبند.
گەردنکەچ : ص. آدم فقیر و مظلوم و فرمانبر، گردن کج.
گەردن گرتن : م. چیزی یا گناهی یا قرضی به گردن کسی افتادن.
گەردن گرتن : م. گردن در مقابل ستم و ناروا استوار نگاهداشتن.
گـەردەنگـیر بـوون : م. گردن گیر شدن.
گردنلەموو باریکتر : گردن از مو باریکتر، علامت فرمانبری.
گەردنە : ا. گردنە.
گەرد و خاك : امر. گرد و خاك، گرد و غبار.
گەردو خول : اصـ. گردش و چرخش به دور چیزی که دوست دارند برای دست یابی بر آن.
گەرد و غوبار : نک . گەرد و خاك.
گـەرد و گـوڵ : ق. زمان بیرون آمدن اولین برگهای بهاری.
گەرد و لوول : نک . گەرد و خاك.
گەردووم : ا، (با)، نک . گەردوونە.
گەردوون : ا. گردون، چرخ،آسمان، فلك.
گەردوونە : ا. گردونە، ارابە، گاری چرخ.
گەردە : ا. پارچە نازك ابریشمین، گردە.
گەردەمل : ا. ستون گردن آدم، گرم گردن.
گەردەن : ا. گردن.
گەردەنبەن : امر. گردن بند.
گـەردەن گـوڵـوفـت : ص‌مـر. گـردن کلفت، ثروتمند، پولدار، پهلوان، زوردار، قوی ، نیرومند، زورمند.
گـەردەنکـەش : ص فـا. گـردنکش، طاغی.
گەردەنگۆ : گردن بند درشت دانە زرین گردن زنان.
گەردەنە : ا. گردنە.
گەرِك : ص. گر، لاغر، لاغر مردنی.
گەرگولە : نک . گەزۆ.
گەرگەزووك : گزنە، گیاهی از راستە دو لپە ییهای بی گلبرگ.
گەرِل : نک . گەرِك.
گەرلگ : ا. گزلیك، نوعی کارد.
گەرم : ص. گرم.
گەرما : ا. گرما، حرارت.
گەرما : ا، (با). نوعی آش کە با گندم پوست کندە و ماش و نخود و ادویە درست می کنند.

گەرمابردوو : ص مف. گرمازده، گرمابرده.

گەرماپێو : امر. حرارت سنج.

گەرماژۆ : نک . گەرمابردوو.

گەرماژۆ : ص. کسی که به گرما حساسیت دارد.

گەرماڤ : امر. حمام، گرمابه.

گەرماگە : نک . گەرماڤ.

گەرماوگەرم : گرم گرم، به تازگی، تازه، فوری.

گەرماوە : نک . گەرماڤ.

گەرم بوون : م. گرم شدن، گرم شدن هوا و غذا و غیره.

گەرمچەك : ا. مچ.

گەرم داهاتن : م. گرم شدن، گرم نگهداشتن، گرم نگهداشته شدن.

گەرم ڕاهاتن : نک . گەرمداهاتن.

گەرمسێر : امر. گرمسیر.

گەرم کردن : م. گرم کردن.

گەرم کردنەوە : م. گرم کردن چیزی که سرد بوده یا گرم بوده و سرد شده و حالا گرم می شود.

گەرم گرتن : م. گرم گرفتن، با کسی دوستی کردن، با کسی آمد و رفت داشتن.

گەرمك : ا، (با). آب گرم معدنی.

گەرمڵەین : ا. آش بلغور.

گەرمووك : ا. چشمه.

گەرمە : ا. گرمه، گرمی، زمان وفور، بازارگرمی، گرما.

گەرمەسێر : امر. گرمسیر، قشلاق.

گەرمەشین : امر. گریه تند، گریه و زاری.

گەرمەك : ا. گرمك.

گەرمەوبوون : م. گرم شدن بدن یا غذا پس از سردی و گرما.

گەرمی : ح مص. گرمی.

گەرمیان : امر. گرمسیر، قشلاق.

گەرمێن : نک . گەرمیان.

گەرناس : ص. آدم فربه، بزرگ هیکل، تنومند، چاق.

گەڕناڵ : ا. زنگ بزرگ.

گەڕندە : نک . گەڕا.

گەروانکە : ا. بسته چای، گیروانکه.

گەڕۆك : نک . گەڕا.

گەڕۆڵ : ص. گر، مبتلا به گری.

گەڕۆڵی : ا. بیماری گری.

گەروو : ا. گلو، گلوگاه.

گەڕووس : ا. گروس، ناحیه‌ای بین همدان و کردستان و زنجان.

گەڕ و گێچەڵ : حقه بازی، شیطنت، ریاکاری، فریبکاری، دغلبازی.

گەرو و گیر : ص فا. گلوگیر، آنچه راه گلو بندد.

گەروو هاتن : م. آماس کردن گلوگاه.

گەڕە پێچ : ا. گردباد.

گەڕەك : ا. محل، کوی، برزن، کوچه.

گەرەك : لزوم، احتیاج، طلب، نیاز، بایست.

گەڕەك بوون : طلب داشتن، خواستن

گەرماپێو

بایستن.

گەڕەکوێرە : امر. شب کور، خفاش.

گەڕەلاوژە : امر. آواز خواندن جمع اما به نوبت.

گەڕەلاوێژێ : نک . گەڕە لاوژە.

گەرنگ : ا. تیر دوشاخەای که برزمین استوار کنند و بر آن علف و برگ جهت ماندن ریزند.

گەڕی : نک . گەڕۆلی.

گەڕیان : م. گردیدن، گردش کردن، راه رفتن، مسافرت کردن، قدم زدن، سیاحت کردن.

گەڕیانەوە : م. برگشتن، مراجعت کردن، کمانه کردن.

گەز: ا. گز، واحد اندازه گیری.

گەز : ا. یك نوع شیرینی، گز.

گەز : گز، درختچەای از تیره گزها ردهٔ دو لپەییهای پیوسته گلبرگ.

گەز : ابزاری که با آن میخ از چوب برکشند، گار.

گەز : ا، (با). گاز، مقداری که با دندان ازیك لقمه برداشته می شود.

گەزارە : زبان درازی و گستاخی.

گەزارە کێشان : م. زبان درازی کردن، گستاخی کردن.

گەزاف : ص، ق. گزاف، بیهوده.

گەزتن : م. گزیدن، چراندن، زدن، نیش زدن.

گەزك : ا، (با). جارو.

گەزکردن : م. گز کردن طول، اندازه زدن، پیمودن.

گەزگەز بالاّ کردن : شادی و شعف از دیدار غریزی دست دادن، اصطلاحی است که گویند از شادی قد کشیده.

گەزمازگ : امر. بذرجارو.

گەزمە : ا. گزمە، شبگرد، عسس، پاسبان شب.

گەزندە : افا. گزندە.

گەزنە : نک . گزندە.

گەزنە : ا. گزنە، گیاهی از راستە دو لپەییهای بدون گلبرگ.

گەزۆ : ا. گزانگبین، شکر مترشح از بوتەهای گز.

گەزەر : ا. گزر، هویج، گیاهی از تیره چتریان.

گەزەك : ا. گزك، بهانە، دلیل، علت.

گەزەن : ا. گزن، چاقوی مخصوصی که جهت بریدن چرم به کار رود.

گەزەند : ا. گزند، آسیب، صدمە، آفت.

گەزەنە : نک . گەزنە.

گەزەنە : ا. افا. گزندە.

گەزی : ا، (ز). گیس، زلف.

گەزیچار : امر. گز، بوتە گز.

گەزیز : ا. گلی است چند رنگ که گویند اگر کسی از آن بخورد موهایش ریختە شود.

گەزین : نک . گەزتن.

گەژ : ا. گاز، دندان، بە دندان «گرفتن».

گەز

گەز کرن : م، (ز) گاز گرفتن، دندان زدن.
گەس : ص. گەس
گەستن : نک . گەزتن
گەسك :ا. جارو.
گەسك دان : م. جارو زدن.
گەسك‌لێ‌دان : م. جایی را جارو کردن، چیزی را به اتمام رساندن، کسی را درك کردن.
گەسەی : (ه)، نک . گەزتن.
گەش : ص. مشتعل، شعله‌ور.
گەش : ص. رنگ سرخ روشن و شاد.
گەش : ص. شاد و خندان و خوش.
گەش : ا. رشد، نمو.
گەشاندنەوە : م. روشن کردن آتش از زغال با فوت کردن.
گەش بوون : م. روشن شدن آتش بدون شعله.
گەش بوون : م. شادمان شدن.
گەش بوون : م. سیراب شدن گل و سبزی.
گەش بین : م، (ز). قد کشیدن، رشد و نمو کردن.
گەشت : امصـ. گشت، سیاحت، گردش.
گەشت‌دان : م. گردش کردن، سیاحت کردن، گردش دادن کسی یا حیوانی را.
گەشت‌لێدان : م. گشت زدن، دوره گشتن، بازدید کردن در حال حرکت.
گەشتیار : ص. سیاح.
گەشتی : ص نسب، ا. گشتی، جلودار، طلیعه سپاه، عسس، گزمه، نگهبان شب.
گەشك : باز کردن پنج انگشت به طرف کسی به علامت تنفر.
گەش کردنەوە : م. روشن کردن آتش، برافروختن آتش.
گەشە : ا، مصـ. رشد، نمو، قد «کشیدن».
گەشە : ح مصـ. شادمانی، خوشی، خوشحالی.
گەشەکردن : م. شادمانی‌کردن، خوشی کردن.
گەشەکردن : م. قد کشیدن، رشد کردن، نمو کردن.
گەشەو بووگ : ص. شعله‌ور، روشن، مشتعل.
گەشەو بوون : م. روشن شدن، شعله‌ور شدن، مشتعل شدن.
گەشیان : نک . گەشەو بوون.
گەشیانەوە : نک . گەشەو بوون.
گەشی : روشنی، شادی، شادمانی، باز شدن گل.
گەف : ص. گزاف، گران، بیهوده، زیاد.
گەف : ا. چندش.
گەفۆك : ص. هرزه گوی، بیهوده گوی، گزافگو.
گەف‌و گوڕ : (با). تهدید، تالاپ و

تلوپ.
گەفە : اصد. عوعو، صدای سگ.
گەفین : نک. گەپین.
گەڤرك : ا. دراج ماده.
گەڤزین : نک. گەوزان.
گەڤە : اصد. صدای سگ.
گەڤەز : ا. روناس، گیاهی از تیره روناسیان دارای برگهای نك تیز.
گەڤێژ : ا. سهیل، ستاره سهیل.
گەگرتن : م. گه گرفتن، لج کردن.
گەڵ : ا. میان پا، کشاله، لنگ.
گەل : ا. جمع، گله، دسته.
گەل : علامت جمع.
گەل : ا. نوبه.
گەل : ح اضـ، (با). همراه.
گەڵا : ا. برگ.
گەلاحە : ا. خر مهره‌ای که به گردن الاغ بسته می شود.
گەڵاخەزان : ق، ا. پاییز، برگ ریزان.
گەڵادەر کردن : م. برگ کردن درختان.
گەڵاڕن : ق. زمان کندن برگ درختان، به دو دلیل برگ درختان کنده شود اول برگهارا کنده به‌خوراك حشم اختصاص دهند دوم برگهای درخت مو را برای قوت بیشتر تاك و شیرینی انگور می کَنند.
گەڵاڕێزان : ق. زمان ریختن برگ درختان، پاییز.
گەڵاز : ا. گوجه سبز، آلوچه.
گەلاس : ا. گیلاس.
گەڵا کردن : م. گەڵادەر کردن.
گەڵاڵە : ص. کار ناتمام، چیز ناقص، سر هم‌بندی.
گەڵاڵە کردن : م. سر هم بندی کردن، کار ناقص انجام دادن.
گەڵاوگەڵ : ص. گشاد گشاد «راه رفتن».
گەلاوێژ : ا. سهیل، ستاره سهیل، نام ماه آخر تابستان.
گەل‌بەستن : م. جمع شدن، تجمع کردن، دور هم گرد آمدن.
گەل‌حۆ : ص. آدم گیج و هاج و واج.
گەلش : ا، (ز). دست و پنجه «نرم کردن»، سر به سر «گذاشتن».
گەللاسی : ا، (ز). فتنه و فساد.
گەلۆ : اصد، (ز). آخ، آوخچ، واخ.
گەڵو : (با). حرف ندای برای جمع به معنای ای مردم، ای ملت.
گەڵوازە : ا. گردوهای ریزی که به صورت گردنبندبه‌چوب گهواره بچه برای مشغول کردنش بسته می شود.
گەڵواگەڵوا : نک. گەڵاوگەڵ.
گەلۆر : نک. گەلحۆ.
گەلۆرە : نک. گەلحۆ.
گەڵوو : ا. گلو، حلق، گلوگاه، خرخره.
گەڵووبەن : امر. گلوبند.
گەڵوودەرد : امر. گلو درد.

گەڵا

گەڵوەزێ : ا، (ه). گلو، گلوگاه، خرخره.
گەلە : ا. شکم.
گەلە : گله.
گەلە : ا. پوار، لاستیك گلابی شکلی که برای اماله به کار رود.
گەلە : ص. فراوان، زیاد.
گەلەجووت : امر. جمع شدن اهالی آبادی با گاوهای شخم برای تمام کردن شخم زمین بطور دستجمعی.
گەلەخان : امر. اغل، آغل، جایگاه احشام.
گەلەخۆر : ص مر. پرخور، فراوان خور، شکمو.
گەلەدرەو : امر. جمع شدن برای تمام کردن درو.
گەلەڕاوێژ : امر. شور، مشاورت دستجمعی، مشاوره.
گەلەکۆمە : امر. اجتماع، همهمه، «دستجمعی» سر کاری یا کسی «ریختن».
گەلەلووك : نک . گەڵوەزێ.
گەلەوان : ص مر، امر. شبان، چوپان، سپان.
گەلی : پیوسته، وابسته، بامداومت، مداوم.
گەلی : ا، (با). درّه.
گەلێر : (ز)، نک . گەل.
گەلێر : نک . گەلی.
گەلێك : جمعی، عدەای، جماعتی.
گەمار : ص. کثیف، زشت، ناتمیز، چرکین، آلوده.
گەماڵ : ص، ا. سگ نر بزرگ.
گەماڵ فس : م، (ز). مانند سگ نشستن.
گەمراندن : م، (ز). بهم زدن، بهم ریختن، آشفتن، در هم ریختن.
گەمڕە : ا. پهن و کود تخته شده زیر دست و پای حیوانات.
گەمڕەبەستن : م. کبره بستن، تخته شدن کود و پهن زیر دست و پای حشم.
گەمژ : ص. حیوان شیر سوز، آدم لاغر کوچك اندام، آدم بیجان و ضعیف.
گەمژە : نک . گەمژ.
گەمژەڵ : نک . گەمژ.
گەمۆر : ص، ا. خوردنی که اندکی تلخ باشد.
گەمە : ا، (ه). سرگرمی، بازی، شوخی.
گەمەکردن : م. شوخی کردن، مسخره بازی در آوردن، سر به سر کسی گذاشتن.
گەمەڕە : نک . گەمڕە.
گەمی : ا. کشتی کوچك، دسته کشتی.
گەمیە : نک . گەمی.
گەن : ص. گند، پلید، متعفن، بد.
گەناو : ا. گنداب، مرداب.
گەنج : ح مص. جوان، شباب.
گنج : ا. گنج، خزینه، خزانه، گنجینه.

گەنجە : ا. گنجە، کمد، اشکاف.
گەنجەفە : نک . گاڵتە.
گەنجەفە : گنجفە.
گەنجی : ح مص. جوانی، شباب.
گەنجینە : ا. گنجینە، خزانە، گنج.
گەند : نک . گەن.
گەندم : ا. گندم، گیاهی از تیرە گندمیان.
گەندو گوو : ص. گندوگە، گند، صفت آدم بد متعفن، کثیف، پلید.
گەندە : نک . گەن.
گەندەپەڵە : ص، ا. باران پاییزی یا بهاریکە کفایت نکردە و زمین را آب ندادە باشد.
گەندەتا : ص، ا. لنگە سبك.
گەندەخۆر : ص مر. بدخور، کثیف خور، کسی کە همە چیز می خورد، کسی کە ارزان می خرد و می خورد.
گەندەدەڵەك : امر. بوگندو، حیوانی است کە برای دفاع از خود بوی بد می پراکند.
گەندەرە : ص، ا. روباە مو ریختە، کنایە از آدم کثیف بد لباس، آدم بد عنق و بد اخلاق، آدمی کە صورت نتراشیدە و نشستە دارد.
گەندەڵ : ص، ا. درخت پوسیدە.
گەندەموو : موهای نرم اول جوانی یا موهای نرم روی گونە، موی ناحیە زهار.
گەنكاو : نک . گەناو.

گەنگ : نک . گەن.
گەنگ و گوو : نک . گەند و گوو.
گەندە : ص. گندە، گند، پلید، فاسد.
گەنگەپەڵە : نک . گەندەپەڵە.
گەنگەخۆر : نک . گەندەخۆر.
گەنگەدەڵەك : نک . گەندەدەڵەك.
گەنگەژە : نک . گەندەژە.
گەنگەموو : نک . گەندەموو.
گەنم : نک . گندم.
گەنمدرەو : ق. زمان درویدن گندم.
گەنمڕەنگ : ص مر. گندمی، گندمگون.
گەنموجۆ : ص، ا. زن و مرد یك در میان در رقص.
گەنموجۆ : ص مر. فلفل نمکی، دانەهای سایە و سفید موی سر و ریش.
گەنمە : ا. زگیل.
گەنمەپەیغەمەر : ا. ذرت.
گەنمەحۆلە : ص مر. گندم دانە درشت.
گەنمەزرتکە : ص مر. گندم ریز سخت دانە.
گەنمەقەندەهاری : امر. نوعی گندم ویژە مناطق گرم.
گەنمەشامی : ا. ذرت.
گەنووس : ص، (ز). خسیس، لئیم.
گەنە : ا. کنە، گاوك، جانوری از شاخە بند پاییان از ردەعنکبوتیان و از راستە کنەها.

گەنم



گەنە

گەنەکار : ص مر. کار ناتمیز، بد کار، کسی که کار ناشایست کند، کار ناشایسته.

گەنەکاوڵە : ا. نوعی کنه.

گەنەگەنە : ا. گنه گنه، ماده مؤثر درختی از تیره روناسیان.



گەنی : ص. گندیده، فساد گرفته، فاسد.

گەنیگ : نک . گەنی.

گەنین : م. گندیدن، فساد گرفتن، فاسد شدن، کرم گذاشتن.

گەنیو : نک . گەنی.

گەوا : ص، ا. گواه، شاهد.

گەوارا : ا، ص. گوارا، دلپذیر.

گەواشە : ا. چوب و چغلی که روی نی بام ریخته می شود.

گەواڵ : ا. دف کوچك.

گەواڵ : ا. دسته، قسمت، جوق.

گەواڵە : ا. قطعه ابری که با باد جابجا می شود.

گەواڵە : ا. جوال بزرگ، گاله.

گەواه : ا. گواه، شاهد.

گەواهی : ح مص. شهادت، گواهی.

گەوج : ص. نادان، نفهم، سفیه، احمق، بیشعور.

گەوجە : ا. گوجه.

گەوجەگەوج کردن : م. یواش یواش حرف زدن، از روی نفهمی و نادانی صحبت داشتن.

گەوجی : ح مص. نادانی، ابلهی، بلاهت، بیشعوری.

گەود : ص. گود، چال، مقعر.

گەور : ص. رنگ سپید گونه، رنگ خاکستری روشن.

گەور : ص. مسیحی، آتش پرست.

گەوڕ : ا. طویله، اغل، آغل، اصطبل.

گەودال : ا. گودال، چاله، فرورفتگی زمین.

گەودی : ح مص. گودی، عمق، ژرفا.

گەورگ : ا. گوسفند زل، گوسفند بی‌دنبه.

گەورگە : ا. طبل بزرگی که بر پشت اسب بسته و به نوا در می آورند.

گەورە : ص. بزرگ، کبیر، رئیس، رهبر، کلان، عظیم.

گەورەبوون : م. بزرگ شدن، رشد کردن، ترقی کردن.

گەورەچۆل : امر. چکاوك.

گەورەماڵ : ص مر. خانواده بزرگ، خانه‌ای که آمد و رفت زیاد دارد.

گەورەی‌مەحەلە : ص مر. کلانتر،

ریش سفید محل، رئیس قبیله، بزرگ.
گەورە دەگا : امر. قصبه، شهرك، ده بزرگ.
گەورەدێ : نک . گەورەدەگا.
گەورەیی : ح مصـ. بزرگی، ریاست، رهبری.
گەوری : ا. گلوگاه، گلو، خرخره.
گەوری : ا. سپیدی چشم.
گەوز : ا. پیچ و تاب از درد، از درد به خود«پیچیدن»، بی‌قراری«از درد».
گەوزان : م. غلتیدن، خر غلت زدن.
گەوز دان : نک . گەوزان.
گەوزلێدان : م. طرز به کار بردن داس، وسیله دروگری.
گەوزین : نک . گەوزان.
گەوشەك : ص. دستپاچه، آشفته، هاج و واج.
گەول : ص. آدم فتق‌دار، آدمی که فتق مغابنی دارد.
گەون : گوَن، گیاهی از تیره سبزی آساها و از دسته اسپرسها.
گەوە : ا. راه باریك کوهستان، راه مالرو کوهستان.
گەوەزن : ا. گوزن، پستانداری از راسته سم داران دسته زوج سمان، گروه نشخوار کنندگان و تیره پر شاخان.
گەوهەر : ا. گوهر.
گەوهەر : ریشه خانوادگی، جوهر.
گەه : ا. نوبت، زمان، گاه.
گەه : نک . گە.
گەهاندن : (با)، نک . گەیاندن.
گەهریك : ا، (ز). بزغاله.
گەهشتن : نک . گەیشتن.
گەهەك : ا. کومه، مخفیگاه شکارچی.
گەهیشتن : م، (با). رسیدن، رسیدن به مقصود و منظوری، رسیدن به پای کسی.
گەهین : ا، (با). رسیدن میوه.
گەیاندن : م. رساندن، تبلیغ کردن، رساندن معنی، رساندن میوه به طور مصنوعی.
گەیانن : نک . گەیاندن.
گەیشتن : م. رسیدن، بمقصود رسیدن، رسیدن میوه.
گهیشك : ا، (با). زالزالك.
گەیگ : ص. رسیده، میوه رسیده.
گەی‌گیر : ص فا. گهگیر، چموش، لجوج.
گەیگرتن : م. گە گرفتن، چموشی کردن.
گەیگە : (ه). گەهەك.
گەیین : م. رسیدن، پخته شدن، رسیده میوه.
گەییو : نک . گەیگ.
گی : ا. گُه، مدفوع.
گێ : همه، جمع، گشت.
گێ : علامت فاعلی.
گێ : ا. گوش.
گیا : ا. نبات، گیاه، علف، سبزه.

گیاجارِ : ا. مَرغ، مَرغزار، علفزار، چمن.
گیاچا : ص، ا. چای خشك.
گیارِەش : ق. زمانی از بهار که علف به کمال رشد خود رسیده است.
گیازار : نک. گیاجارِ.
گیاکەن : ا. بیلچه.
گیان : ا. جان، اندام، بدن، روح.
گیاندار : ص مر. جاندار، زنده، جانور.
گیاندان : م. جان دادن، مردن، فوت شدن.
گیان دەرچوون : م. جان در رفتن، مردن، فوت شدن.
گیان سپاردن : م. جان سپردن، فوت کردن، مردن.
گیانسەخت : ص. جان سخت، سخت جان.
گیان کەنشت : نزع، حال جان دادن.
گیان کەنن : م. جان کندن، جان دادن.
گیانلەبەر : ص مر. جاندار، جانور، زنده.
گیانەسەر : ص مر. جان به سر، ناامید، عاصی، کسی که در حال نزع است.
گیانە گوینە : ص مر. نیمه جان، کسی که نیمه جانی دارد، لاغر، مردنی.
گیانەلاو : نک. گیان کەنشت.
گیانەمەژگە : امر. نخاع شوکی، نخاع.
گیانەوەر : ص مر. جانور، جاندار، زنده.

گیاکەن

گیانی : ص نسب. جانی مانند در: «دوست جانی».
گیپالّ : ا. شکمبه، شکم بزرگ آدم چاق.
گیپن : ص. آدم چاق، آدم گوشتی و پر وزن، آدمی که دارای گونه‌های غضلانی و چاق است.
گیپنە : ص. آدم چاق، تومند، گوشتی.
گیپە : ص. چاق، فربه، شکم گنده.
گیپە : ا. غذایی از انباشتن برنج و ادویه در شکمبه.
گێپەرِ : ا. ستون گردن، صافی دو طرف گردن.
گیت : (ز). فتنه، آشوب.
گیتالّ : ص. گند، بی‌ارزش، بیهوده.
گیتر : ا، (ز). ساق پا.
گیتك : (ز)، نک. گیتر.
گیتکە : ا. نان ارزن.
گێتە : (ه)، نک. گیتکه.
گیتەر : ص. گدای ژنده، ژنده پوش، فقیر.
گیتی : ا. گیتی، جهان، کیهان.
گیتیێ : ا، (ه). گرده.
گێج : ص. گیج، منگ، هاج و واج.
گێجاو : ا. گرداب.
گێجگا : ا. گیجگاه، دو طرف پیشانی.
گێج و وێج : ص. آدم گیج و ویج، آدم گیج.
گێجەبا : امر. گردباد.
گێجەلّووکە : ا. گردباد.

گێجەنە : ا. پاشنە در.
گێجی : ح مص. گیجی، پریشانی.
گێجیە : ا، نک . گێجاو.
گێچ : ا. گچ.
گێچکاری : ح مص. گچکاری.
گێچکە : اص. چرخش، گردیدن به دور خود، گردش.
گێچەڵ : ح مص. دردسر، ناراحتی، گرفتاری، مصیبت، دعوی.
گیر : ص. گرفتار، گیر، درگیر.
گیر : ا. توان، توش، قدرت، نیرو.
گیر : ا. گیره، وسیلەای که با آن می گیرند.
گیر : ص. خسیس، لئیم.
گێر : نک . گوێروو.
گێر : نک . گوێروو.
گێر : ص. زن چاق تنومند.
گێڕ : ص. کج، شل، چلاغ، چپ.
گیر : ا. چرخ، دور.
گێڕ : گرمانند «بەزم گێڕ» به معنای شادی گر.
گیرا : ص فا. گیرا، مستجاب.
گیرام : گیرم.
گیران : م. گیراندن، گیر کردن، درگیر شدن، گیر دادن.
گێران : م. گرداندن، راه بردن، چرخاندن.
گێڕاندنەوە : م. برگرداندن، رد کردن، دور کردن، مسترد داشتن، رجعت دادن، بازگو کردن.
گێرانەوە : نک . گێرانەوە.
گێرانەوە : نک . گێراندنەوە.
گیراو : امف. گرفته، ستانده، مسدود شده، تسخیر شده، مجذوب، ربوده، شکار شده، فهمیده، درك شده.
گیر بوون : م. شل شدن، کج شدن، یك وری شدن آدم.
گیر خستن : م. گیر انداختن، گیر دادن بدام انداختن، شکار کردن، بدست آوردن.
گیرخواردن : م. گیر خوردن، گیر شدن، گرفتار شدن، زندانی شدن، مبتلا شدن، دچار شدن.
گیردان : م. گیر دادن، درگیر کردن، شکار کردن، نگهداشتن.
گێرسان : م. نطفه بستن، ریشه گرفتن.
گیرسانەوە : م. تکیه کردن، بر چیزی یا کسی، استوار شدن، قائم بودن بر کسی یا چیزی.
گیرفان : ا. جیب.
گیرفان بڕ : ص فا. جیب بر.
گیرڤان : ا، ص، (ز). کسی که بدنبال گاو خرمن کوب حرکت می کند و آن را هدایت می نماید.
گێرك : ا، (ز). مورچە، حشرەای از راسته نازك بالان و تیره مورچگان.
گیر کردن : م. گیر کردن، درگیر شدن، مبتلا شدن، زندانی شدن.
گیرکە : ا. مورچه ریز سرخرنگ.
گیر کەفتن : م. گیر افتادن، درگیر

شدن، دچار شدن، رو در رو شدن.

گیر کەوتەی : نک . گیر کەفتن.

گیر گە : یك نوع آلت شکنجە کە با آن آدم را نگاه می دارد.

گیڕنای : نک . گەڕانن.

گیروبەنَ : امر. گیر و بند.

گیروودە : نک . گرفتار.

گیروودەیی : نک . گرفتاری، در گیری، آلودگی.

گیرووسە : ا، (ز). آسیاب دستی.

گیروو گرفت : گیر و گرفت.

گێرە : ا. مرافعە، نزاع، دعوی.

گێرە : گرداندن گاو بر خرمن برای کوبیدن.

گیرە : ا. گیرە، وسیلەای رابا آن می گیرند.

گیرهاوردن : م. گیر آوردن، بدست آوردن، تحصیل کردن، پیدا کردن.

گێرەشێوێن : ص مر. کسی کە کارهای مردم را بهم بزند، فتنە، آشوبگر.

گیرفان برِ : ا، ص، (ز). کسی کە بدنبال گاو خرمن کوب حرکت می کند و آن را هدایت می نماید.

گێرە کزدن : م. کوبیدن خرمن با راه بردن گاو و الاغ و استر بر آن.

گیرەم : گیرم.

گیرەنە : افا. گیرندە، دریافت کنندە.

گێرەنەکەر : ص مر. تنبل و بیکارە و بیهودە، گاوی کە روی خرمن نمی گردد.

گێرەوان : نک . گیرەڤان.

گێرەوکێشە : کشمکش، نزاع، مرافعە، در گیری، جذب و دفع،کنش و واکنش.

گیرەوە : نک . گرفتار.

گیرهە : ا، (با). رسوب آب بر فلزات در نتیجە جوشیدن آب.

گیریاگ : ص مف. توقیف، محبوس، زندانی.

گیریان : م. گریستن، گریە کردن.

گیریست : امص. گریە، اشك ریزی.

گیریستن : نک . گریان.

گریە : امص. گریە، اشگ ریزی.

گیز : ا. پشت گردن.

گیز : ص. مست، بە طعنە گفتە می شود.

گیز : ا. گردو.

گیز : ا. زلف، گیس.

گێزك : ا، (با). جارو.

گیزگیزە : ا، (ه). فرفرە میان خالی کە با نخ بر زمین زنند و از آن صدایی بیرون آید.

گیزو گوڵەنگ : زر و زیور.

گیزە : اص. صدای وزوز مانند، صدای سماور هنگام جوشیدن.

گێزەر : ا. گرز، هویج.

گیزەڵ : ص. عصبانی، خشمگین.

گێژ : ص، نک . گیج.

گێژاو : امر. گرداب.

گێژبوون : م. گیج شدن، مات شدن، مبهوت شدن.

گێژنە : ا. جشن، عید.

گێژ و وێژ : نک . گیج و ویج.

گێژەلووك : امر. گردباد.

گێژەن : ا. گیر، درگیری، آشفتگی، گرفتاری، گرداب حادثه.

گێژنه : ا. پاشنه در.

گێژی : نک . گیجی.

گێس : ا. گیس، زلف.

گێسك : ا. بزغاله.

گێسك : ا، (با). جارو.

گێسکەزا : ص، ا. بزغاله آبستن.

گیسکەموو : ا. موی بزغاله.

گێسکەمەرەز : ا. بزغاله نرم موی.

گیسن : ا، (ز). گاو آهن.

گیسوّ : ا. گیسو، زلف.

گیسوو بری : ص. گیس بریده، زنی بی‌حیا و بی‌شرم.

گێشه : ا. توده درو شده غلات که از دسته بزرگترو از خرمن‌کوچکتر است.

گێفته : نک . گفته.

گیفك : ا. زلف بافته، گیسوی بافته.

گیفك : پارچه اضافی آستین پیراهن جافی.

گیفك : (با). نخ و تار بافته شده پارچه و کاموا بصورت گرد.

گیفی : ص، ا. شیر مایه زده شده.

گیڤ : نک . گڤ.

گیڤژاله : ا. خرچنگ.

گیڤ گیڤه : نک .گیز گیزه.

گیڤه : اص. صدای تند باد.

گێل : ص. کودن، نادان، ساده، احمق.



گیڤژاله

گێلاس : ا. گیلاس.

گێلان : م، (ه). گشتن، گردیدن، راه رفتن، قدم زدن، سیاحت کردن.

گێلای : (ه)، نک . گەڕیان.

گێلك : ا. چوچوله، کلی توریس.

گێلك : ا. پشم زده حاضر برای رسیدن.

گێلکه : ا. نوعی مورچه ریز سرخرنگ.

گێل گێله : ا. مهره‌های ریزی که زنان به زلف آویزند، پولکهایی که با نخ و قرقره به هم بافند و زنان زینت سر سازند.

گێلوو : ا. گچکاری سقف، گچ بری سقف.

گێله : ا، (ه). گردش، گشت، حرکت، سیاحت.

گیله : ح مص. گلگی، شکایت.

گێله گێل : ص. روش آهسته در هر کاری مانند آهسته رفتن یا نرم سر برگرداندن.

گێلیان : (ه)، نک . گەڕان.

گین :گین، پسوندی به‌پایان واژه‌ها بسته شده و آن را دارا می سازند مانند «خەم گین» غمگین.

گینگل : ا. پیچ و تاب، ناآرامی،

بی‌قراری.

گینگل خواردن : م. پیچ و تاب خوردن، بخود پیچیدن در اثر درد.

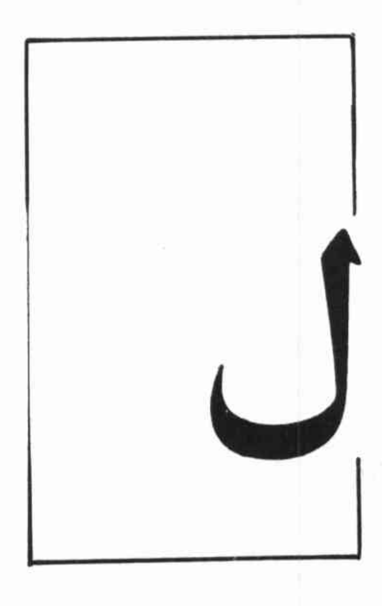
گینکه : نک . گیلك.

گیواو : ا، (ه). گیاه، نبات، سبزیجات.

گیۆژ : ا. زالزالك.

گیوه : ا. گیوه.

گیهان : (ز)، نک . گه‌یشتن.



ل : ل.

لا : ح اضـ. نزد، طرف، کنار، ضمیمه.

لا : ا. نیمه، نصف، قسمتی از کُل.

لا : ا. لا، قد، تا.

لا : ا. ورق، صفحه.

لائوبالی : ص. لانوبالی، خونسرد، بی‌توجه.

لائین : م، (ز). ادا در آوردن، ادای کسی را در آوردن، تقلید در آوردن.

لابار : ا. لنگه کوچکی که ببار افزوده شود.

لابار : الاغی را به نیمه بار دادن یعنی آنچه از بارکشی بدست می آید نیمی به صاحب می رسد و نیمی به کسی که به دنبال الاغ می رود.

لابود : ق. لابد، ناچار، ناگزیر.

لا بردن : م. برداشتن، از میان برداشتن، از میانه برداشتن، پاك کردن، زدودن.

لابوون : م. کنار بودن، بر کنار بودن، گوشه گیر بودن.

لابه‌ره : امر. سینه بند اسب و استر.

لابه‌لا : ا. لابلا، توی، داخل، میان.

لاپا : نک. لاپالّ.

لاپالّ : ا. دامنه، کمر کوه.

لاپالّوو : امر. پهلو، تهیگاه، سینه در محل دنده‌ها.

لاپاو : ا. سیل، سیلاب.

لاپلا : (هـ)، نک . لابەلا.

لاپلار : نک . لاپلەرسەنگ.

لاپلەرسەنگ : ص. کسی که خود را در هر کار دیگران داخل کرده یا اظهار نظر می کند، فضول.

لاپـوواز : میخی که در شکاف چوب شکسته گذارند تا آنرا گشادتر سازند، گوه.

لاپووڵە : ا. سکەهایی که به کلاه زنان جهت زیبایی دوخته می شود.

لاپەڕ : ق، ا. کنار، گوشه، زاویه.

لاپەڕە : ا. نصف ورق کاغذ، یك رو از یك برگ کاغذ.

لاپەلە : نک . لاپەرە.

لاپـێ : ا. باریکه راهی سخت در کوهستان.

لات : ص. آدم لاغر و بی جان.

لات : ص. بینوا، فقیر.

لات : ا. قسمت سختی روی کوه.

لاتار : ا. چیز گردی که در سرازیری به طرف سراشیب غل می خورد.

لاتانە : ص نسب. رفتار مانند لاتها، کردار و گفتار مانند لاتها.

لات بـوون : م.لات و بی‌پول و فقیرشدن.

لاتخانە : امر. گرمخانه، محل نگهداری لاتها.

لاتـڕاف : ا. کپل، قسمت گوشت دار ران.

لاتڕ قەوچە پێچ : کار با چیزی ناجور و نامنظم و نابار.

لاتروسکە : ا. ترسیدن و پس زدن از چیزی.

لاتریسکە : نک . لاتروسکە.

لات کەوتن : م. گدا شدن، فقیر و ندار شدن، بی مایه شدن.

لات و لووت : لات و لوت، اوباش.

لات و لەوار : نک . لات و لووت.

لاتە : ا. جبهٔ تنگ بدن چسب.

لاتەبەق : نک . لاپەرە.

لاتەڕاف : نک . لاتڕاف.

لاتەری : ا. لاتار.

لاتەڕیزە : نک . لاتڕاف.

لاتەك : ق، ا. پهلو، نزدیك، کنار، طرف.

لاتەنشت : نک . لاتەك.

لاتەنیشت : نک . لاتەك.

لاتەوەق : نک . لاتەبەق.

لاتیر : ا. چشم غَره، نگاه خشم‌آلود.

لاتیلاگ : ا. یك طرف سر، نیمرخ.

لا ج : ا، ص، (ز). جوان، کم سن و سال.

لاجامە : ا. تیری که اسب و استر با آن به چرخ بسته شوند.

لاجانگی : امر. گیجگاه، دو طرف پیشانی.

لاجڵەو : ص. اسب و استر سرکش.

لاجوەرد : ا. نیل، لاجورد.

لاجوەردی : ص نسب. لاجوردی، نیلی.

لاچك : پاش بند.

لاچك : ا. تنه و اندام درخت.

لاچك : ا. مدفوع گاو و حشم.

لاچلاچك : ا، (با). یك طرف چانه، نیمرخ صورت.
لاچناکه : نک. لاچلاچك.
لاچۆپاچۆ : ا. اخم و تخم، بد ادایی.
لاچۆپاچۆ : ا. اسباب و اثاثه خانه.
لاچوون : م. از میان رفتن، رفتن، برداشته شدن.
لاچەنه : ا. تسمه بغل گونه کلگی اسب و استر.
لاچەنه : نک. لاچلاچك.
لاچین : ا، (ز). چارق، چارغ.
لاخستن : م. کج کردن ظرف به منظور خالی کردن محتویات آن، چیزی را از چیزی برداشتن مانند پس‌انداز کردن، کم فروشی کردن.
لاخوار : ق. طرف پایین.
لاخوار : ص. چیزی که یك طرف آن نادرست و کج باشد.
لاخەکران : م، (ز). درو کردن بدون جمع آوری و خرمن سازی، شاخه درخت را زدن بدون جمع کردن آن.
لاخێز : ا. خیز، نیم خیز، برخاستن از جلو پای کسی.
لادان : م. توقف کردن، در جایی ماندن، شب در جایی ساکن شدن.
لادان : ا. گنجه داخلی دیوار اطاق.
لادایەن : زنی که بچه دیگری از پستان خود شیر می دهد و برای هر بار شیر دادن پول می گیرد و در حقیقت کمبود شیر مادر را تأمین می کند.
لادڕ : ا. کنده‌ای در دیوار یا زمین.
لادڕگه : نک. لادڕ.
لاده : ا. دیواری از تپاله.
لادەگا : ا. ده، روستا، آبادی.
لادەن : ا. گل لادن.
لادێ : ا. دهات، منطقه روستایی.
لادێیی : ص نسب. دهاتی، روستایی، دەنشین.
لار : ص. لاغر.
لار : ص. کج.
لا ر : پهن زیردست و پای گاو و گاومیش.
لاڕان : ا. ران، کشاله.
لار بوونەوه : م. کج شدن، به کنایه برای مردن نیز گفته می شود.
لارکردنەوه : م. کج کردن، خم کردن.
لاروا لاروا : نک. لارەلار.
لاروایی : ا. چیزی که وسیلهٔ چند کس خریداری شده که بعداً بین خود آنها تقسیم شود.
لاره : ا. ادا، اطوار، سرپنجه رفتن، با ناز رفتن.
لاره : ا. زالو.
لارەجلّەو : نک. لاجلەو.
لارەسەنگ : ص. نابار، باری که یك طرف آن سنگین‌تر است، نامیزان.
لارەسێبەر : ا. سایهٔ غروب که دراز و کج است.
لاڕەشە : ا. بیماری بز و گوسفند، شاربن، شاربن علامتی.

لاره‌لار : یه‌واش یه‌واش، کج و راست، افتان و خیزان.
لاره و بوون : م. کج شدن.
لاره‌و کردن : م. کج کردن.
لاره و له‌نجه : نک . لاره.
لاری : ح مص. کجی، نادرستی، معوجی.
لاری : ا، (ز). بازی.
لارێ : ا. بیراهه.
لاری که‌ر : ص فا. بازیگوشی، بازیگر.
لاریه‌ته‌ناف : امر. طناب بازی.
لاریه‌کاب : ا، (ز). قاب بازی.
لازم : افا. لازم، واجب.
لاز ووان : ص‌مر. زبان نفهم، کسی که نتواند مفهوم خواسته خود را برساند.
لازه بوون : م. تنها و بی کس شدن.
لاژگ : ص. ساده، سفیه، احمق، گوَل، نادان.
لاژه : ا. نوحه، آواز.
لاژه : ص. لاغری و ضعیفی در نتیجه بیماری.
لاژه‌بێژ : افا، (ز). آوازخوان، خنیاگر، نوحه‌خوان.
لاس : ا. مدفوع گاو.
لاسار : ص. حرف نشنو، کسی که پند نمی گیرد، خودرأی، خودسر.
لاسامه : امر. باران تند، سیل.
لاسای کردن : م. نوادر آوردن، ادای کسی را درآوردن.
لاستیك : ا. لاستیك.
لاس‌دان : م. طفره رفتن، طول دادن، کار را عقب انداختن.
لاسك : ا. اندام و تنه گیاهان.
لاسك : نک . لاس.
لاس کردن : نک . لاخه‌کرن.
لاسوور : ص. لیز، سُر.
لاسه‌نگ : نک . لاره‌سه‌نگ.
لاش : ا. لاشه، جسد، نعش.
لاشاخ : ا، (ه). آرنج.
لاشان : ا. کنار، پهلو، جنب، طرف.
لاش‌خوه‌ر : ص، ا. لاشخور، کرکس.
لاشه : نک . لاش.
لاشه‌ر : ص. آدم آرام و صبور و خوددار.
لاشه‌وه‌ر : نک . لاشخوه‌ر.
لاشه‌وێلکه : نک . لاشه‌وێله.
لاشه‌وێله : ا. یك طرف صورت و چانه، نیمرخ.
لاشیپان : ا. چهارچوب در، قاب در.
لاعیده : ص. جدا، سوا، منفصل، دور از هم.
لاغر : ص. لاغر، ضعیف.
لاغر بوون : م. لاغر شدن، ضعیف شدن.
لاف : ا. لاف، گزاف، خودستایی.
لافاو : امر. سیل، سیل آب.
لاف لێ‌دان : م. لاف زدن، گزاف گفتن، خودستایی کردن.
لافه‌رد : نک . لاپه‌ره.
لاڤ : ص، (با). جوان، کم سن و سال.
لاڤایی کرن : م، (ز). التماس کردن، شفاعت کردن، دعا کردن، استدعا کردن، تمنی کردن.


لاڤلاڤك

لاڤ کرن : نک . لاسایی کردن.
لاڤلاڤك : ا، (ز). نیلوفر.
لاڤه : ا، (ز). امید، خواسته، تمنی.
لاڤەلاڤ : التماس کردن، التجا کردن.
لاق : ا. پا ازران بپایین.
لاقرتی: ح‌مصـ. شوخی، مسخرگی، گستاخی.
لاقەبرغه : ا. طرف، پهلو، جانب، طرف دنده‌ها.
لاقەفرتێ : دست و پا زدن.
لاك : ا. لاشه، جسد، نعش، مردار.
لاك : ا. لاك.
لاك : ا. غذای سبوس‌دار برای سگ.
لاکردنەوه : م. سر برگرداندن، برگشتن.
لاکۆ : تجمع و گرد هم شدن برای چیدن پنبه.
لاکۆشکه : ص. یاور، یار، مددکار، پشتیبان، هواخواه.
لاکۆشی : ح مصـ. جانبداری، پشتیبانی، هواداری، مددکاری.
لاکۆڵان : ا. کوچه و محلهٔ تنگ.
لاکه : رهایی، درویشی، خلاصی، وِلی.
لاکەن : ا. بغل بُر، کنار، کناره، لب، حاشیه.
لاکەوتن : م. کنار شدن، از پای افتادن از پیری و بیماری، فقیر شدن.
لاکێش : امر. کناره، فرش باریکی که در کنار فرش‌های بزرگ اطاق انداخته می شود.
لاکێشه : ا. مستطیل.
لاکێن : ا. ظرف غذای سگ.
لاگا : امر. محل استراحت، اتراق‌گاه.
لاگایی : ص نسب. روستایی، دهاتی، ده‌نشین.
لاگر : نک . لانگیر.
لاگرتن : م. طرف کسی را گرفتن، از کسی پشتیبانی کردن.
لاگوێل : ق. ظرفیت یك دست، ظرفیت یك مشت.
لاگیر : ص. مددکار، پشتیبان، هواخواه.
لاڵ : ص. لال، گنگ.
لاڵ : ا. لعل.
لاڵ : ص، ا . سرخ تند.
لالا : ا. خواب.
لالا : ا. لاله، چراغ لاله.
لالا کردن : م. لالا کردن، خوابیدن.
لالانەوه : م. التماس کردن، التجا کردن، به التماس خواستن.
لای لای : اصـ. آوازی برای خواباندن طفل، لالایی.
لالۆ : ا، (ه). دایی.
لالۆزا : ا، (ه). پسردایی.
لالۆژن : ا، (ه). زن دایی.
لالـووت : جوابگویی به کسی از سر دلتنگی و دلخوری، جواب سرسری.
لالوێچ : لاگوێل.
لاله : (ز)، نک . لالا.
لاله : نک . لالۆ.
لاله : لاله، گل لاله.
لاڵه : امصـ. التماس، خواهش، خواستن با گریه.

لاله‌زار : امر. لاله‌زار، باغ.
لاله عه‌باسی : امر. لاله عباسی.
لاله‌غاوه : امر. تب‌خال، بیماری که دو طرف دهان زخم شده باشد.
لاله‌ورِ : ص. نادان، نفهم، احمق، زبان نفهم.
لاله‌وه‌رِ : ص. کسی که زیاد حرف را کش می دهد.
لاله‌وێچ : نک . لاگوێل.
لالی : ا، (ز). بشقاب مسی.
لاڵی : ح مصـ. لالی، گنگی.
لاڵیان : م. التماس کردن، التجا کردن، خواهش کردن، به تمنی خواستن.
لاڵیانه‌وه : نک . لاڵیان.
لالێ برِینه‌وه : م. سخت گرفتن به کسی به انجام کاری.
لالێ کردنه‌وه : م. نظری به کسی افکندن، به سوی کسی برگشتن، نیم نگاهی به کسی انداختن.
لام : ا، (با). گونه.
لام : لامپ.
لام : ل.
لام : ا. بهانه.
لاٚم : ا. صورت، روی، رو، چهره، قسمت بی‌موی صورت مرد.
لامپا : ا. لامپا.
لامژ : بچه‌ای که به دلیل کمی شیر مادر از شیر زنان دیگر می خورد.
لامسه‌رلایی : کار سرسری، کارناپخته.
لامل : ص. کله شق، خود سر.
لامل : ا.یك طرف گردن.
لامۆیی : امر. حشم و حیوانی که تازه به گله وارد شده باشد.
لام و جیم : امر. لام و جیم، لج، لجاج.
لامه‌زهه‌ب : ص‌مر. لامذهب.
لامه‌له : امر. نوعی شنا، شنا کردن در حالی که بدن به یك طرف خوابیده است.
لامه‌لك : امر. تایه ثانوی، دو بچه که از یك پستان شیر نوشیده‌اند، دو بچه رضاعی.
لان : ا. کنام شیر، بیشه شیر.
لان : ا. طرف، پهلو، جانب.
لاٚن : علامت مکان.
لاٚن : ا. لانه، آشیانه.
لاندك : ا، (با). گهواره.
لانك : نک . لاندك.
لانکه‌یی : تیرپوش کردن اطاق در جهت پهنا.
لان گرتن : م. جانب کسی را گرفتن، از کسی پشتیبانی کردن.
لان‌گیر : ص‌مر. هواخواه، طرفدار، پشتیبان.
لانه : ا. لانه، آشیانه.
لانه : ا. قد، دولا.
لانه‌واز : ص‌مر. دربدر، ویلان، سرگردان، خانه بدوش، خانه خراب.
لانه‌وازی : دربدری، خانه خرابی، ویلانی.
لانه و پانه : امر. خانمان، لانه و آشیانه.

لان و لان : این در و آن در، خانه به خانه، دربدر، بی خانمان.

لاو : ص. جوان.

لاو : ا، (با). پسر.

لاو : ا. سیل، سیلاب.

لاواز : ص، (ه). ضعیف، لاغر، کم جان.

لاوانـدن : م. مرثیه خواندن، نوحه خواندن، کسی را استمالت کردن، نوازش کردن، مویه کردن، گریه کردن، همراه با نوحه.

لاواننەوه : نک . لاواندن.

لاوانن : نک . لاواندن.

لاوانه : نک . لاشیپان.

لاورگه : ص. طفیلی.

لاوژ : م. دانستن، فهمیدن، درك کردن، دریافتن.

لاوژۆکه : جوانك، جوان.

لاولووسه : امصـ. آرایش.

لاونای : (ه)، نک . لاواندن.

لاونیو : ص‌مر. کج و کوله، کج و معوج.

لاوه : ا. نوحه، گریه و زاری همراه با آواز.

لاوه : نوازش، استمالت.

لاوه : امصـ. لابه، التماس، خواهش، درخواست.

لاوه کردن : نک . لاکردنەوه.

لاوه کردن : م. استمالت کردن، نوازش کردن، مورد تفقد قرار دادن، دلنوایی کردن.

لاوەلا : ص، ا. کج کج، یك وری.

لاوەچ : ا، (ه). پاجوش.

لاوێج : نک . لاگوێل.

لاوێژه : ا، (با). جوانك.

لاویته : ا. بیلچه.

لایق : ص. لایق، شایسته، سزاوار، مناسب.

لای لای : اصـ. لای لای.

لاین : ا، ق. طرف، سو، جهت، پهلو، بابت.

لاینگیر : نک . لانگیر.

لایەز : ا. کنده درختی که سیل آورده باشد.

لایەن : نک . لاین.

لایەنگیر : نک . لانگیر.

لایی لایی : نک . لای لای.

لایین : نک . لاین.

لباد : ا. پلاس.

لباده : ا. لباده.

لپ : ا. یك شاخه از شاخه‌های چیز چند شاخه.

لت : ا، (ه). قطعه، بخش، قسمت.

لچ : ا. لب.

لچ : ا. لبه، کناره، کنار، دور.

لچان : ص. پر، مملو، لبریز.

لچان : م. چسباندن، متصل کردن.

لچانلچ : ص‌مر. لبریز، تا لب پر، لبریز، پر.

لچ بردنەوه : م. لب برچیدن.

لـچ خـوار کـر نـەوە : م، (ز). دهـن کـجـی کردن، ادای کسی را درآوردن.
لچك : ا. روسری، سربند، سر پێچ، پارچه‌ای که زنان بر سر بندند.
لچ خەنە : امر. لبخند.
لچن : ص. لب کلفت.
لـچ هەڵقرچانن : م. لب غنچه کردن، دهن کجی کردن.
لچ هەڵ قورتانن : م. لب غنچه کردن، دهن کجی کردن.
لرچه : ا. ناله، آه و ناله، نالهٔ ضعیف بیماران.
لرخاندن : م. فرو کردن، صدای خفه از گلو درآوردن.
لرخن : ص. کسی که زیاد خرخر کند، کسی که از بیخ حلق صحبت کند.
لرخه : اص. صدای خفه از بیخ گلو، خرخر.
لستن : م. لیسیدن.
لستنەوە : نک . لستن.
لسته و پسته : م. خـوردن چـیـزی و لیسیدن ظرف آن.
لغاڤ : ا، (با). لگام، لجام. عنان، افسار.
لغاو : نک . لغاڤ.
لغاو شل کردن : م. رها کردن کسی به حال خود، افسار ول کردن، لجام شل کردن.
لغاو کردن : م. لجام زدن، جلو کسی برای انجام را گرفتن، کوچکی را تربیت کردن، لگام زدن.
لغاوه : نک . لاله‌غاوه.
لغاوه برِکێ : نک . لاله‌غاوه.
لغاوه برێ : نک . لاله‌غاوه.
لغاو هەڵبرِین : م. کشیدن دستجو و افسار اسب برای متوقف ساختن آن، جلو کسی را برای کاری گرفتن، از اقدام کسی جلوگیری نمودن.
لف : ص. مانند، همتا، مثل، مشابه.
لفانه : ا. دو غـلـو، دوگـردوی بـهـم چسبیده.
لفت و لێس : لفت و لیس، بخوربخور، دزدی و دغلی.
لفکه : ا. لیفه، لیف، نیف.
لفکه شامی : ا. لیف علفی.
لف گرتن : م. جفت گرفتن، ازدواج، جفت گیری کردن.
لفه دووانه : نک . دوغلو.
لڤاندن : ا، (با). تکان دادن، لرزاندن، جابجا کردن.
لق : ا. شاخه.
لقاو : نک . لغاڤ.
لك : ا. غده، تومور.
لکان : م. چسبانیدن، وصل کـردن، متصل کردن.
لکاندن : نک . لکان.
لکانن : نک . لکان.
لك‌مل : غده گردن، خنازیر.
لك و چك‌دار : ص‌مر. ناصاف، هموار،

مضرس.

لك و لۆ : ص‌مر، امر. گره گره، ناصاف، ناهموار.

لکنای : نک. لکان.

لکه : ا، (ه). گره، غده.

لکه کۆرێ : ا، (ه). گره کور.

لکیاگ : امص. چسبیده، وصل شده، متصل شده.

لکیان : م. چسبیدن، وصل شدن، پیوستن، جفت شدن سگ نر و ماده، چسبیدن.

لگین : ا. خشت خام.

لم : ا. ماسه.

لم : لم، قِلق، راه.

لم : ا. شکم.

لمبۆز : ا. پوزهٔ سگ و خوك.

لمبیس : ا، (با). خرطوم فیل.

لمت : ا. ته نشست، باقیمانده، رسوب.

لمتاو : ا. لجن، شل و گل.

لمۆز : ا. پوزه.

لمووز : نک. لمبۆز.

لنج : ص. لزج، چسبناك.

لنگ : ا. لنگ، میان پا، ساق پا.

لنگاران : ا. چهار نعل، دو.

لنگاولنگ : ص. تابتا، ناهمتا، نامیزان.

لنگداران : نک. لنگاران.

لنگوو : ا. خمیر مایه، خمیر ترش.

لنگه : ا. لنگه، تا، عدل.

لنگه‌شه : ا. مانند گرگ رفتن، گرگ دو.

لنگه شه‌لێ : م. لی لی کردن، یك پا رفتن، روی یك پا رفتن.

لنگه فرتێ : پا زدن (در دست و پا زدن).

لنگه فره : نک. لنگه فرتێ.

لنگه فرێ : نک. لنگه فرتێ.

لنگه و تلوور : ص‌مر، امر. لَم، یله، تکیه.

لنگه و ژوور : دراز کشیدن و پا را به هوا گرفتن.

لنگه و قووچ : نک. لنگه و ژوور.

لنگه له‌رزێ : لرزش زانو از ترس.

لۆ : ا. لا «در نخ دولا».

لۆ : ا. علف.

لوان : م، (ه). رفتن، امکان داشتن، جای گرفتن، گنجیدن.

لۆبت : ص. آدم آزاده، چابك، تند و تیز.

لۆبیا : ا. لوبیا.

لۆپ : ا، (ز). نوعی پوشاك بلند پالتومانند.

لۆتره‌وان : ص‌مر. آدم حقه‌بازی که سخنش پروپایی ندارد، تلکه کن، دغلباز.

لوتف : امص. لطف، مرحمت، نیکی.

لۆتك : ا، (ز). رقص شادمانی.

لوتکه : ا. گردنه.

لوتکه : ا. قایق.

لۆته : ا. انگوری که دانه‌های آن مانده و بسیار شیرین شده است.



لمبیس

لۆتەخۆر : ص‌مر. بدخور، کسی که دشخوراك است، کسی که کم کم می خورد یا خوراك را بد انتخاب می کند، پس مانده خور.

لۆتەر : نک. لۆبت.

لۆتەر : ا. دوك دستی.

لۆتی : ص، ا. لوطی، مطرب.

لۆتیانە : ا. پولی که مطرب بابت ایجاد طرب می گیرد.

لۆتی خۆر : لوطی خور.

لۆتی گەری : ح مص. معاش کردن با شغل لوطی گری.

لۆجار : ا. مرتع، علفزار، کلش‌زار.

لۆچ : ا. چین، چین و چروك.

لۆچ : علامت سؤالی، چرا؟

لۆچاو : ا. موج.

لۆچکە : ا. لواشه.

لۆچی : علامت سؤالی، چرا؟

لۆخ : ا. برفی که در اثر گرما از ریزش آب راه افتاده باشد.

لۆخ : ا. لو، اوجا.

لۆخانە : امر. خان تفنگ.

لوخم : ص. لخم، گوشت بی استخوان، آدم صاف و صادق.

لۆدە : ا. کاهدانی بزرگ که ابتدا به صورت کنده و چهاردیوار است و بعد از پر شدن سر آن با گِل پوشانند.

لۆر : ا. آغز.

لۆر : ا. مکان، مسکن.

لۆر : ا. بار گران.

لور : ا. لُر، قومی از اکراد.

لۆراسی : ا. هندوانه دراز، لهراسبی.

لورت : ص، ا. لرد، مردم ثروتمند.

لۆرك : ا. خر زهره.

لورك : نک. لۆر.

لۆرە : ا. زمزمه، آواز زیر لب.

لۆری : ا. بز نری که از گله‌ای به گله دیگر به دنبال بز ماده می رود.

لۆری : ا. کامیون، لاری.

لۆریاس : لوارسی.

لوزووم : لزوم، اجبار.

لۆزەندەر : ص. آدم گردن کلفت و تنومند.

لۆژ : ص. آدم تنبل، آدم سست و بیکاره.

لۆژە : ح مص. سستی و ناتوانی در اثر بیماری یا گرسنگی.

لۆس : ص. آدم تنبل و بیکاره.

لۆس بوون : م. تنبل بودن، سست بودن، کاهل شدن.

لوسکە : ص. بچه خوشگل، بچه مفعول.

لوسکە بازی : ح مص. بچه بازی.

لۆس : ا، ص، (ز). نان فطیر، نانی که خمیر آن ور نیامده است.

لۆشکە : اصـ. صدای اسب و استر موقعی که جو یا آب برای آنها برده شود.

لوشکە : نک. لۆچکە.

لوعبەت : ا. لعبت.

لوغەز : ا. لغز.

لوڤا : ا. پشم بره.

لۆق : نک . لاق.

لۆق : ا. یورتمه، لوك.

لوقمه : ا. لقمه.

لوقمه : ا. بند رکاب.

لوقمه : ا. گرفت، سوء هاضمه، تُخَمه.

لوقمه کردن : م. سوء هاضمه پیدا کردن، تُخَمه کردن.

لۆقن : ص نسب. لنگ دراز، آدم پا بلند.

لۆقه : ا. یورتمه.

لۆقین : م. لوك رفتن، یورتمه رفتن.

لۆك : لۆقه.

لۆك : ا. شتر نر.

لۆك : ص. آدم آزاده بدون درگیری.

لۆك : ا. لاك، لاك الکل.

لۆکاندن : م. دستمالی کردن زنان، گاییدن.

لۆك کردن : م. لاك و مهر کردن.

لۆکه : ا. پنبه.

لۆلکه : ا. غذایی از آرد و روغن و شکر که برای زنان آبستن درست کنند، قیماق، آرد توله.

لۆلۆ : ا. لوء لوء.

لولو : لولو، کلمه‌ای برای ترساندن بچه.

لۆله : ا. پسر، فرزند، عزیز، دردانه.

له‌چك : روسری، لچك، سرپوش زنانه.

لۆلهنگ : ا. لولهنگ، لولینه، آفتابه سفالین.

لۆمه : امص. طعنه، سرزنش.

لونگ : ا. لنگ.

لونگ : ا، (ه). پوستین.

لۆنه : ا. رشته، لا، تا.

لوو : ا. غده.

لوو : ضمیر اشاره به سوم شخص غایب مذکر.

لووا : ا. کرك، پشم بره تازه زایا بره‌ای که برای اولین بار پشم چینی می شود.

لووان : م، (ه). رفتن، امکان داشتن، جای گرفتن، گنجیدن.

لووای : (ه)، نک . لووان.

لووت : ا. بینی، دماغ.

لووتاوێژ : دلخور از چیزی، رو برگرداندن از چیزی به دلیل دوست نداشتن، دلخور، دلگیر.

لووت پژان : م. رعاف شدن، خون دماغ شدن.

لووت چووزانه‌وه : م. دماغ سوختن، برخوردن و عصبانی شدن به دلیل حرف ناخوش.

لووتخواری : ح مصـ. نارضایی، دلخوری، دلتنگی، ملالت.

لووت داژه‌ندن : م. دماغ آویزان بودن ، عصبانی بودن، دلخور بودن به دلیل نارضایی از چیزی یا کسی.

لووت داهێشتن : م. دلخور شدن، عصبانی شدن، قهر کردن.

لوت سۆڵانه‌وه : نک . لووت چووزانه‌وه.

لووت شکان : م. دماغ سوزاندن، از رو بردن، حرفی یا کاری انجام دادن که به دیگری برخورد داشته باشد.

لووت شکاندن : نک . لووت شکان.

لووت لێ‌خوران : م. چیزی را آرزو کردن.

لووت و پووت : قهر، نارضایی، به نارضایی به کسی جواب دادن، مضر.

لووته : ا. قایق.

لووت هاتنه‌خواره‌وه : م. دماغ سوختن، از چیزی ناراضی بودن، فقیر شدن از مقامی افتادن.

لووته‌ژه‌نایره : (ه)، نک . لووت چووزانه‌وه.

لووته‌لا : ص‌مر. قهر، دلخور، دل آزرده، کسی که به دلیل دلخوری میل ندارد جواب بدهد.

لووته‌وانه : امر. زیور بینی زنان.

لووت هه‌ڵکردن : م. دلخور و دلگیر شدن از کسی، قهر کردن، با کسی حرف نزدن.

لوور : ا. خر زهره.

لووراندن : م. زوزه کشیدن سگ و گرگ.

لوورانن : نک . لووراندن.

لووڕك : (با)، نک . لوور.

لووره : اص. زوزه.

لووره کردن : نک . لووراندن.

لووس : ص. صاف، نرم.

لووس : ص. لوس، ننر.

لووساوك : امر. ناودان.

لوسایی : ص نسب. صافی، همواری، راستایی.

لووسکاری : م. پرداخت کردن، صاف کردن.

لووس کردن : م. صاف کردن، هموار کردن.

لووس کردن : م. لوس کردن.

لووس و پووس : نک . لووس.

لووسی : نک . لووسایی.

لووش : (ه)، اص. فین، صدای بینی هنگام بیرون ریختن اخراجات.

لووش : اص. صدای دهان هنگام بالا کشیدن مایعات، هورت.

لووشاندن : م. صدا درآوردن از دهان هنگام سر کشیدن مایعات.

لووشاو : امر. کون آب، بن آب، انتهای آب زراعتی.

لووشه : اص. صدای هورت کشیدن، صدایی که هنگام آشامیدن از دهان برخیزد.

لووشه کردن : م. صدا درآوردن از دهان موقع آشامیدن مایعات.

لووشه کردن : م. حرکت و حمله همراه صدا.

لووشین : نک . لووشه کردن.

لووق : (با)، نک . لۆقه.

لووگی : ص. آدم سرسری، آدم بی ارزش و میان تهی.

لوول : ص. مست.

لوول : ص. مجعد، بهم پیچیده.

لوولاق : امر. استخوان ساق پا.

لوول بوون : م. درهم پیچیدن، مجعد

شدن.

لوول بوون : م. مست شدن.

لوول دان : م. فرو دادن با عجله، بلعیدن به سرعت.

لوولك : ا. نی، نی‌لبك.

لوولك : ا. قرقره، چوبی که نخی روی آن جمع کنند.

لوول کردن : م. درهم پیچیدن، جمع کردن.

لوولکه : نک . لوولوو.

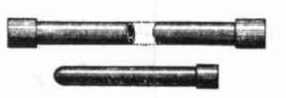
لوو لوو : ا. قرقره‌ای که نخ رسیده روی آن جمع شده و در جولایی بکار برده می شود.

لوو لوو : ا. لولو، کلمه‌ای برای ترساندن بچه.

لوو لوو سەرخەرمان : مترسك، لولو سر خرمن.

لووله : ا، (ه). فلوت، نی‌لبك.

لووله : ا. لوله.



لوولەدار : ص‌مر. بز و گوسفندی که پستانهای افتاده یا پستانکهای دراز دارند.

لولەژەن : ص فا. نی‌لبك زن، نی زن، نی نواز.

لوولەك : ا. استوانه.

لووله کردن : م. لوله کردن، در پیچیدن، در هم پیچیدن.

لووله و زەنجیر : امر. نوعی گردن بند زنان مناطق کردنشین.

لوولەینه : نک . لولهنگ.

لوولی : ا، (ه). ناودان.

لوولیان : م. لولیدن، توی هم رفتن، توی هم پیچیدن.

لوولینه : نک . لولهنگ.

لوێچ : نک . لاگوێل.

لویشك : ا، (با). گرده.

لویشك : نک . لووشه.

له : ح اض. از، در.

لهازه : ا، (با). دیلم.

لەب : ا. لَب.

لەباده : ا. لباده.

لەبار : ص. میزان، درست، متناسب.

لەبارابوون : م. متناسب بودن، مستعد بودن، میزان بودن.

لەباربوونەوە : م. زاییدن، بچه نهادن، فارغ شدن.

لەبارچوونەوە : م. یائسه شدن، از آبستنی ماندن، نازا شدن.

لەباره : درباره، دربابت، در مورد.

لەبالەب : ص‌مر. لبریز، لباب، پر، مملو.

لەبتەخت : امر. لب تخت، دوری، بشقاب.

لەبخەن : امر. لبخند، نیشخند.

لەبرێژ : نک . لەبالەب.

لەبڕ بوونەوە : م. از توان افتادن، از پا

لوولاق

در آمدن، ناتوان شدن، ضعف و سستی گرفتن به دلیل بیماری.

لەبڕەچوون : م. زیاد پخته شدن تخم مرغ.

لەبری : نک . لەبرێتی.

لەبرێتی :بەجهت، در بهای، به جای، در عوض.

لەبزەڕینە : امر. نوعی آش با عدس.

لەبزینە : ا. لوز، نوعی شیرینی که به شکل لوزی بریده شده و انواع مختلف دارد.

لەبلەیی : ا. نخود برشته.

لەبۆ : حرف پرسش، چرا؟ برای چه؟

لبو لۆچە : امر. دك و پوز، پك و پوز، لب و لوچه.

لەبە : ا. گوشت پر چربی.

لەبە : ا. لبه، کناره، دوره.

لەبەر : به خاطر، برای، به جهت، از جلو، از پیش پای.

لەبەرچاوکەفتن : م. از چشم افتادن، بیزار شدن از چیزی.

لەبەر چوون : م. پیشرفت کردن، زود تمام شدن.

لەبەردان : م. از بین بردن، نفله کردن، نابود کردن، تلف کردن.

لەبەرڕویشتن : نک . لەبەرچوون.

لەبەرڕوین : نک . لەبەرچوون.

لەبەر کردن : م. از بهر کردن، حفظ کردن.

لەبەر کردن : م. پوشیدن، تن کردن.

لەبێ : (با). بلی، آری.

لەبی : (با)، نک . لەبێ.

لەبیتاندن : م، (ز). تکان دادن، لرزاندن، جنباندن، به حرکت در آوردن.

لەبیتین : (ز)، نک . لەبیتاندن.

لەبیرچوون : م. از یاد رفتن، فراموش کردن، به نسیان سپردن، فراموش کردن، به نسیان سپردن.

لەبیرەو چوون : نک . لەبیرچوون.

لەپ : ا. لَب، گونه.

لەپ : ا. کف دست.

لەپارە : نک . لاگوێل.

لەپاش : بعد از، پس از، به دنبال.

لەپاشا : نک . لەپاش.

لەپاشان : نک . لەپاش.

لەپاشانا : نک . لەپاش.

لەپاکەفتگ : امص. درمانده، از پا افتاده، خسته، وامانده، مانده.

لەپاکەفتن : م. از پای در آمدن، خسته شدن، از جان افتادن، واماندن.

لەپاکەوتن : نک . لەپاکەفتن.

لەپاکەوتوو : نک . لەپاکەفتگ.

لەپان : ا. پاشنه پا.

لە پڕ : ق. ناگاه، ناگهان.

لەپڕا : نک . لەپڕ.

لەپماڵ : چیزی را با کف دست مالیدن، چیزی را در تاریکی با گرداندن دست یا جستجو کردن.

لپولەوس : پَك و پوز، سر و صورت.

شکل و قیافه، لب و لوچه.
لەپە : ا، (ھ). کاهگل.
لەپە : ا. لپه.
لەپە : ص. پُر، لبریز، مملو.
لەپە : ا. آش آبکی.
لەپەکوتێ : گشتن با دست دنبال چیزی.
لەپەڕوو : ص‌مر. دمرو، برو در افتاده.
لەپێست چونەدەرەو : م. از حالت طبیعی خارج شدن، عصبانی شدن، خود را گم کردن.
لەپێستدەرچوون : نک . لەپێست چوونەدەرەو.
لەپێش : قبل، از پیش، قبلاً.
لەپێ کردن : م. پا کردن، پوشیدن کفش و جوراب و شلوار و غیره.
لەت : ا. لت، تیکه، قطعه نیم، نیمه، نصف.
لەتافەت : امصـ. لطافت، نرمی، نازکی، ظرافت، خرمی.
لەتان : م. آرام و بیصدا شدن، بیحرکت ماندن.
لەتاو : از ترس، به خاطر، برای، از هراس.
لەتاوا : از تب و تاب ...
لەت بوون : م. دو قطعه شدن چیزی، نیمه شدن، لت شدن، دو قسمت شدن.
لەتربردن : م. رو رفتن، انگشت پا گیر کردن به چیزی و افتادن، کج و راست رفتن.
لەتردان : نک . لەتر بردن.

لەتك : امصغ. نصفه کوچك، نیمه کمتر.
لەت کردن : م. تیکه کردن، دو قطعه کردن، نصف کردن، دو نیم کردن.
لەتکە : ا. برگه گلابی و گوجه فرنگی.
لەتکەنۆك : ا. لپه.
لەت‌لەت : لت لت، تیکه پاره، پاره پاره، قطعه قطعه،
لەت و پەت : شل و مار، پاره پاره، پاره پوره، درب و داغان.
لەت و کوت : نک . لەت و پەت.
لەتە : نک . لەت.
لەتە : ا. دَلَمه، لَخته.
لەتەر : دوك دستی.
لەتەرە : نک . لەتەر.
لەتەرەبۆق : کنایه از آدم شکم گنده.
لەتەك : همراه، با، در معیت.
لەتەوچن : ص‌مر، امر. گدا، خوشه چین، سائل.
لەتەوچنین : م. گدایی کردن، خوشه چیدن.
لەتیف : ص. لطیف، نیکو، نغز، نازك، ظریف.
لەج : امصـ. لج، ستیزه.
لەجباز : ص فا. لجباز، لجوج، ستیزه‌گر، یك دنده.
لەجبازی : ح مصـ. لجبازی، ستیزه‌کاری، یکدندگی.
لەجووت چوون : م. از میزان در رفتن، نامیزان بودن آسیاب.
لەجەر : ص. کنس، خسیس، لاغر، ضعیف.

لەجەن : ا. لجن.

لەجیاتی : به جای، از جای، به عوض، در بهای.

لەجیّ چوون : م. از جا در رفتن استخوان مفصل.

لەجێگەچوون : نک . لەجیّچوون.

لەچاوگیران : م. به چشم کشیدن، به رخ کشیدن، نیکی انجام شده را بیاد کسی آوردن.

لەچك : ا. روسری، لچك، سرپوش زنانه.

لەچكبەسەر : نامی برای زنان.

لەچك کردن : م. لچك سر کردن، روسری سر کردن، سرپوش سر کردن.

لەچەر : ص. خسیس، لئیم، کنس.

لەچەر : ص. هرزه، زیاده گو، لچر، متلك گو.

لەچەك : نک . لەچك.

لەحزە : ا. لحظه، دم، آن، زمان کوتاه.

لەحن : ا. لحن، نوع سخن گویی، آواز، صدا.

لەحنەت : امص. لعنت، لعن، نفرین.

لەحیم : ا. لحیم.

لەحیم کردن : م. لحیم کردن.

لەحیمکاری : ح مص. لحیم کاری.

لەخاڤ : نک . لغاف.

لەخاو : نک . لغاف.

لەخت : ص. لَخت، سست، تنبل، وارفته.

لەخرتکەچوون : م. از جا در رفتن مفصل.

لەخرین : ص، (با). ناشتا، کسی که صبحانه نخورده است.

لەخشان : م. کشیدن، روی زمین چیزی را برای جابجا کردن.

لەخشتە بردن : م. از راه بدر بردن کسی، فریب دادن، گول زدن.

لەخشتەچوون : م. فریب خوردن، گول خوردن، از راه بدر شدن.

لەخشە : اص. لغزش، خطا.

لەخشیان : م. لغزیدن، جای شدن.

لەخشین : نک . لەخشان.

لەخمە : ا. دَخمه، کنده.

لەخۆ بووردن : م. از خود گذشتن، از جان گذشتن.

لەخۆ بوونەوە : م. اظهار شرمندگی و معذرت خواهی کردن کسی از کاری.

لەخۆ چوون : م. از خود بیخود شدن، بیهوش شدن، ضعف کردن.

لەخۆخەفتن : م. از خود مواظبت و مراقبت کردن.

لەخۆدەرچووگ : ص‌مر. خود گم کرده، خود را فراموش کرده.

لەخۆڕابینین : م. بخود اطمینان داشتن در انجام کار، توان انجام کاری را در خود دیدن.

لەخۆڕادیتن : م. توان انجام کاری را در خود دیدن.

لەخورێن : نک . لەخرین.

لەخۆ کردن : م. از خود دلگیر کردن

کسی را، کسی را از خود رنجاندن.

لەخۆ گۆڕان : م. خود گم کردن، به دلیل مقام و منزلتی،شخصیت عوض کردن.

لەخەمرەستن : م. بزرگ شدن، از غم رستن، بی‌نیاز شدن.

لەداردان : م. دار کشیدن، اعدام کردن.

لەداودەرهاتن : م. از دام رستن، از تنگنا راحت شدن.

لەدوودان : م. امکان انجام کاری به کسی دادن، اختیار کاری به کسی دادن، برای کسی لگام شل کردن.

لەدەسچوون : م. از دست رفتن، از دست دادن، فنا شدن، نابود شدن.

لەدەس دان : م. از دست دادن، باختن، تلف کردن، نابود کردن.

لەدەسدەرچوون : نک . لەدەسچوون.

لەدەس‌کەفتن : م. از دست افتادن، خسته شدن از کار زیاد با دست، خسته شدن.

لەدەس‌کەوتن :نک . لەدەس‌کەفتن.

لەدەس‌هاتن : م. از دست بر آمدن، توانستن، قادر به انجام کاری بودن.

لەدەفی : ح مص. هرزگی.

لەدەمدەرپەڕین : م. حرفی از زبان در رفتن، نهانی را آشکار کردن.

لەدەمدەرچوون : نک . لەدەمدەرپەڕین.

لەدەماخدان : م. توی ذوق کسی زدن، کسی را دماغ سوخته کردن.

لەدەماغدان : نک . لەدەماخدان.

لەڕ : ص. لاغر، ضعیف، ناتوان.

لەراندن : م. لرزاندن، جنباندن، تکاندادن.

لەراندنەوە : نک . لەراندن.

لەرانن : نک . لەراندن.

لەرانەوە : م. لرزیدن، جنبیدن، تکان خوردن.

لەڕبوون : م. لاغر شدن، ضعیف شدن.

لەرز : امص. لرز.

لەرزان : نک . لەراندن.

لەرزانن : م، نک . لەرانن.

لەرزانە : ا. زینت سر زنان.

لەرزای : م، (ه). لرزیدن.

لەرزش : امص. لرزش، رعشه، ارتعاش.

لەرزك : ص فا، (با). کسی‌که‌می‌لرزد، لرزان.

لەرزگرتن : م. لرز گرفتن، رعشه گرفتن.

لەرزۆك : نک . لەرزك.

لەرز و تاو : امر. تب و لرز.

لەرزو یاو : امر. تب ولرز، مالاریا.

لەرزە : امص. لرزه، لرزش، رعشه.

لەرزهاتن : م. لرز گرفتن.

لەرزەك : ا. زمین لرزه، زلزلَه.

لەرزین : م. لرزیدن، لرز گرفتن.

لەڕك : ص. لاغر مردنی، ضعیف.

لەرنای : م، (ه). لرزاندن.

لەروك : ص. ثابت، چیزی که نمی لرزد، غیر قابل حرکت.

لەڕوودامان : م. دررو ماندن ، در رو

دربایستی گیر کردن، برو ماندن.

لەڕوودان : برو آوردن ، یادآوری حرف یا چیزهایی به دیگران را کردن.

لەرە : نک . لرزش.

لەڕی : ح مص. لاغری، نحیفی، ضعف.

لەڕێ دەربردن : م. از راه بدر بردن، فریب دادن، گول زدن.

لەڕێدەرچوون : م. از راه به در رفتن، راه گم کردن، فریب خوردن.

لەڕێ لادان : م. توقف کردن در کوچ و مسافرت.

لەرین : م. لرزیدن.

لەز : امص، (با). عجله، سرعت، تندی، تعجیل.

لەزاندن : م، (ز). عجله کردن، سرعت به خرج دادن، تعجیل کردن.

لەزج : ص. لزج، چسبناك.

لەزك : ق. نزدیك.

لەز کرن : (ز)، نک . لەزاندن.

لەزكوەستانەوە : م. یائسه شدن، از شکم کردن باز ایستادن زن.

لەزكوێسانەوە : نک . لەزكوەستانەوە.

لەزکەو چوون : نک . لەزكوەستانەوە.

لەزگین : ص. عجول، شتابان.

لەزەت : ا. لذت، خوشی.

لەزیز : ص. لذیذ.

لەزین : نک . لەزاندن.

لەس : نک . لەز.

لەس کرن : نک . لەزکرن.

لەسە : ا. لثه.

لەسەر : ص. کمك، همراه، پشتیبان، جزو دسته، مرید.

لەسەرچوون : م. از یاد رفتن، به فراموشی سپردن، به نسیان سپردن.

لەسەرخۆ : ص. سرخود، آرام.

لەسەرخۆ چوون : م. بیهوش شدن، ضعف کردن.

لەسەردەستان : ص. زن در حال درد زایمان.

لەسەرڕویشتن : م. دنباله حرفی را گرفتن، اطاله کلام دادن، لفت دادن به حرف و کار.

لەسەرڕوین : نک . لەسەرڕویشتن.

لەسەر کردن : م. از کسی پشتیبانی کردن، در جنگ کسی را کمك کردن، سهیم کردن و همراه کردن دیگری در کاری، از سرباز کردن.

لەسەرکردنەوە : نک . لەسەرکردن.

لەسەرەو کردن : نک . لەسەر کردن.

لەش : ا. لاشه، جسد، اندام.

لەش بەبار : ص‌مر. کسی که وجود خود سر بار اوست، بیمار، علیل، مریض.

لەش‌بەدوشاو : ص‌مر. کسی که به بادی بند است و زود بیمار می شود.

لەش‌پیس : ص‌مر. جُنُب.

لەش‌خۆر : ا، ص فا، (ز). لاشخور، کرکس.

لەش‌سۆك : ص‌مر. زود جُنُب، سبك در حرکت، چابك، چالاك، تند و تیز.

لەش‌قورس : ص‌مر. تنبل، کاهل، دیر جنب، سنگین.
لەشکەر : ا. لشکر، قشون.
لەشکەرشکێن : ص‌مر. لشکر شکن، مَرد، پهلوان، گِرد.
لەشکەرگا : امر. لشکرگاه.
لەش‌گران : نک . لەش‌قورس.
لەشۆردەرکردن : م. از حد در کردن، از حد گذراندن.
لەشیربڕینەوە : م. از شیر باز گرفتن نوزاد.
لەعاب : ا. لعاب.
لەعابی : ص نسب. لعابی.
لەعل : ا، لعل.
لەعلا : ا. چراغ لاله مانند که در آن شمع گذارند.
لەعلە : نک . لەعلا.
لەعن : نک . لەحنەت.
لەعنەت : نک . لەحنەت.
لەغوزرچوونەوە : یائسه شدن، از آبستنی ماندن.
لەعوزر وێستانەوە : نک . لەعوزر چوونەوە.
لەعین : ص. لعین، لعنت شدن.
لەغام : نک . لەغاو.
لەغاو : ا. عنان، لجام، لگام، افسار.
لەغاوە : ا. گوشهٔ دهان، جایی که آبخوری لگام در آن جای گیرد.
لەغاوەبڕکێ : امر. تبخال، زخمهایی که در هر طرف لب بوجود آید.
لەغاوە بڕێ : نک . لەغاوەبڕکێ.
لەغاوهەڵ بڕین : م. لجام گسیختن، افسار بریدن، سرکشی کردن.
لەغزش : نک . لەخشە.
لەغم : نک . لەغەم.
لەغم لێدان : م. نقب زدن.
لەغەر : نک . لاغر.
لەغەم : ا. چاه یا راه آب یا قناب سر پوشیده، نقب، گَنده.
لەفافە : ا. لفافه، لفاف.
لەفز : ا. لفظ.
لەفەن : ا. نَی، نَی لبك.
لەڤاز : ص، (ز). ضعیف، مفلوك، فرتوت، لاغر.
لەڤازبین : م. لاغر شدن، ضعیف شدن، نحیف شدن.
لەڤان : م. آدم شدن، ساکت شدن، بی سر و صدا.
لەڤز : ا. لفظ.
لەڤەن : ا. نی، نی‌لبك.
لەڤەنزار : امر. نیزار.
لەق : ص. لَق، جا به جا شده، چیز ناثابت، نااستوار، سست.
لەق : نک . لق.
لەقاندن : م. تکان دادن، جنباندن، لرزاندن.
لەقانن : نک . لەقاندن.
لەقاو : ص. لَق، لق شده، جنبیده از جای، چیزی که دارای طرازمندی ناپایدار باشد.

لەقاو : نک . لغاف.

لەقبوون : م. لق شدن، جابەجا شدن، از میزان در آمدن، مداومت نداشتن.

لەق کردن : م. لق کردن، از میزان در آوردن، جا به جا کردن، نامنظم کردن.

لەقلەق : ا. لك لك.

لەقلەق : شاخه، شاخه مانند، چل چراغی که شاخه‌های مختلف دارد.

لەقم کردن : م. نرم کردن خاك بیخ بوته خربزه و هندوانه و گوجەفرنگی و بقیه صیفی‌جات و خواباندن شاخه‌های آنها به منظور باروری درست.

لەقو پۆ کردن : م. هرس کردن، شاخه‌های اضافی درخت را زدن.

لەقو لۆق : ص‌مر. لق، نامیزان، لق و لوق.

لەق و لەوار : نک . لەقو لۆق.

لەقە : ا. لگد، اردنگی.

لەقەب : ا. لقب.

لەقەخستن : م. لگد انداختن، جفتك زدن.

لەقەس : ق. عمد، عمداً، دستی، از سر قصد.

لەقەشێل : ص. لگد مال، لگد کوب.

لەقەفرتێ کردن : م. دست و پا زدن.

لەقەفڕەدان : م. جفتك انداختن.

لەقەلەق : ص‌مر. آهسته کاری، یواش یواش، آهسته.

لەقلەق خواردن : م. لغ لغ خوردن، لق لق خوردن، نامیزان رفتن، کج و راست رفتن.

لەقەم گرتن : م. ننگین شدن، بدنام شدن، دامن آلوده شدن، لو رفتن.

لەقەوەشانن : م. لگد زدن، جفتك زدن.

لەقەوەشێن : ص. الاغ لگد زن، چموش.

لەقین : م. لق خوردن، تکان خوردن از جایی، نابار بودن.

لەك : ا. لکه.

لەك : ا. لك، طایفه‌ای در کرمانشاه و لرستان.

لەکاتە : ص. جنده، سلیطه، زن بدکاره، لکاته، آدم مهمل.

لەکارتە : نک . لەکاتە.

لەکارخستن : م. از کار انداختن، خراب کردن، ضایع ساختن.

لەکۆڵبوونەوە : م. کاری و باری یا مشکلی از شانه کسی افتادن، دست از سر کسی برداشتن.

لەکۆڵ خستن : م. باری را از دوش کسی برداشتن، بار کار کسی را سبك کردن.

لەکۆڵ کردن : م. به گروه کشیدن بار و کار.

لەکۆڵەڕۆ : ا. نفرین از سوز درون.

لەکوورەدەر بردن : م. از کوره در بردن، عصبانی کردن.

لەکوێ : کجا؟

لەکە : ا. لك، لك.

لەکەرەم کەفتگ : ص‌مر. از کار افتاده، خراب شده، از حیز انتقاع افتاده.

لەکەرەم کەفتن : م. از کار افتادن، از حیز انتقاع افتادن، خراب شدن، ضایع شدن.

لەکەنتە : ص. لکنته، کهنه، فرسوده.

لەکیس چوو : ص‌مر. از کیسه رفته، از دست رفته، باخته.

لەکیس چووگ : نک. لەکیس چوو.

لەکیس چوون : م. از دست رفتن، از کیسه رفتن، باختن، از دست دادن.

لەگان : ا. لگن، طاس.

لەگانچە : امصغ. لگنچه.

لەگرسە : ص. قابل انعقاد مانند خون.

لەگرە : ق. اینجا.

لەگرەو دووا : از این پس.

لەگژ : امف. مشغول، درگیر، سرگرم.

لەگوپدان : م. حاشا کردن، انکار کردن.

لەگ‌لەگ : ا، (ز). لك لك.

لەگۆچوو : سرما زده، ناتوان از سرما، شرمنده.

لەگۆچووگ : نک. لەگۆچوو.

لەگۆ چوون : م. از شدت سرما از پای در آمدن، بی‌حس شدن از سرما.

لەگۆچوون : م. شرمنده شدن، شرمسار شدن.

لەگۆڕ هاتن : م. از پس کسی برآمدن، از پس چیزی برآمدن، توان انجام کاری را داشتن.

لەگەچوون : م. از جای در رفتن مفصل.

لەگەز : ا، (ه). لُغَز، چیستان.

لەگەڵ : ح اض. با.

لەگەن : نک. لەگان.

لەگیر چوون : نک. لەگۆ چوون.

لەلۆ : ا، (ه). گهواره، ننو.

لەلوو : نک. لەلۆ.

لەلووك : نک. لەلو.

لەلوە : نک. لەلۆ.

لەلە : ا. لله، مربی.

لەلە : ا. بریدگی، نشان روی چوب، بریدگی روی چوب به‌منظور نگهداری حساب.

لەلەکردن : م. بریدن، خط زدن، نشان گذاشتن یا بریدن کناره چوب.

لەلەیی : ح مص. للگی.

لەم : ا، (ه). شکم.

لەم : از این.

لەم : ا. بوته صیفی مانند خیار و کدو.

لەماکۆ دان : م. درو کردن علف با داس بزرگ.

لەمپا : ا. لامپا.

لامپە : نک. لەمپا.

لەمپڕ : ص، (ه). آبستن، شکم پر.

لەمپەر : ا. فاصله، چیزی میان دو چیز دیگر، مسافت.

لەمدان : م. لم دادن، یله دادن، لمیدن، تکیه دادن.

لەمدڕیا : افا. پرخور، شکمو، شکم پرست، شکم پرور.

لەمساندن : م، (ز). دو دست از سرما زیر بغل گرفتن.

لەمس‌بوون : م. لمس شدن، بی‌حس شدن.

لەم‌لاوە : از اینطرف.

لەمەڕ : ا. پیوند، لقاح.

لەمەزەڕینە : ا، (ه). غذایی از عدس و روغن.

لەمەوبەر : پیش از این.

لەمەو دووا : پس از این، بعد از این.

لەمەولا : نک . لەمەودووا.

لەمێ : از اینجا.

لەمیانە : نک . لەمێ.

لەمێژ : دمی، زمانی، آنی، لحظه‌ای.

لەن : ا. سنگلاخ، قطعه زمین سنگلاخی در میان جنگل یا چمن.

لەناو بردن : م. از میان بردن، فنا کردن، نابود کردن، فنا کردن.

لەناواچوون : م. از دست رفتن، فنا شدن، تلف شدن، نابود شدن.

لەناوا چووگ : ص‌مر. از دست رفته، فنا شده، تلف شده، مرده، نابود شده.

لەناودان : نک . لەناوبردن.

لەنتەر : ا. لنتر، فانوس.

لەنج : نک . لەج.

لەنجباز : نک . لەجباز.

لەنجبازی : نک . لجبازی.

لەنج کردن : م. لج کردن، ستیزه کردن.

لەنجە : ا. کرشمە، با ناز گذشتن.

لەنجەولار : کج و راست رفتن در رقص.

لەند : ا. جزیره، زمین بلند در میان مزرعه.

لەندك : ا. گهواره، ننو.

لەندەهوور : ص. لندهور، دراز بی‌قواره، تنومند.

لەنگ : ص. شَل.

لەنگ‌کردن : م. لنگ کردن، شَل کردن، کار را ناتمام رها کردن.

لەنگەر : ا. لنگر.

لەنگەرداخستن : لنگر انداختن، متوقف شدن کسی در جایی بیش از حد معمول.

لەنگەرگا : امر. لنگرگاه.

لەنگەری : ا، (ه). طَبق.

لەنگەرگرتن : م. لنگر انداختن، ایستادن پرنده در هوا.

لەنگی : ح مص. لنگی، شَلی، وقفه.

لەنگێزە : ا. باران تند خوش.

لەنگیان : م. شَلیدن، لنگیدن، ایراد داشتن.

لەنگین : نک . لەنگیان.

لەنێو بردن : م. از میان بردن، تباه کردن، تلف کردن، نابود کردن، کُشتن.

لەواسە : ا. کَف.

لەواسە : ق. پیش، جلو.



لەنگەر

لەواش : ا. لواش، نان لواش.
لەواشە : ا. لواشه.
لەوتاندن : م، (با). کثیف کردن، آلودن.
لەوج : با «گەوج» یعنی احمق وبی‌شعور و ابله.
لەوچە : ا. لب، لوچه.
لەوح : ا. لوح.
لەوحە : ا. لوح، لوحه.
لەودووا : پس از آن.
لەودە : ص. لوده، لچر.
لەورە : ق. آنجا.
لەوز : ا. لوز، شیرینی مخصوصی که به شکل لوزی بریده می شود.
لەوزەتەین : امر. لوزتین.
لەوزی : ا. لوزی.
لەوس : ا. گونه از داخل، لب.
لەوسن : ص نسب. آدم لب کلفت.
لەولا : ا. لولا.
لەولاو : ا. لب لاب، نیلوفر.
لەوما : چون، چونکه.
لەون : ا. رنگ، نوع، جور.
لەوەبەر : پیش از آن.
لەوەپاش : بعد از آن.
لەوەپێش : نک . لەوەبەر.
لەوەدووا : بعد از آن.
لەوەڕ : علف، چرا، مرتع، جار.
لەوەڕان : م. چریدن، چراندن.
لەوەڕاندن : م. چراندن، چرانیدن، تعلیف.

لەوەڕانن : نک . لەوەڕاندن.
لەوەڕگا : ا. چراگاه، مرتع.
لەوەڕیان : م. چریدن.
لەوەڕین : نک . لەوەڕیان.
لەوەن : ص. لوند.
لەوەن : ا، (ز). نی.
لەوەند : ص. لوند.
لەوەندە : آن اندازه.
لەوەندەیی : ا. عمامه کوچك طلبه‌ها.
لەوێ : ق. آنجا.
لەویانە : نک . لەوێ.
لەوێج : نک . لاگوێل.
لەوێندەرێ : نک . لەوێ.
لەوێنە : نک . لەوێ.
لەهجە : ا. لهجه، گویش.
لەهن : ا، (ز). خانه خرس، سوراخ خرس.
لەهۆش خۆ چوون : م. از هوش رفتن، بیهوش شدن.
لەی : ا، (ه). گلیم.
لهێرت : ص. تنومند، چهار شانه، درشت اندام.
لەهێکرا : نک . لەپڕ.
لەهی : ا، (ز). سیلاب، سیل.

لەوەڕگا

لەوزی

لەێره : ق. اینجا.
لەیز : ا، (ز). شوخی، بازی.
لەیزین : م، (ز). بازی کردن، شوخی کردن.
لەیستن : نک . لەیزین.
لەیلاج : ص. لیلاج، قمار باز، قمار باز بزرگ.
لەیلاخ : ا. ییلاق، کوهستان، محل تابستانی.
لەیلووپەڕ : امر. نیلوفر.
لەیلووك : امر. گهواره، ننو.
لەیلەدونێ : امر. زن هرزهٔ بسیار گرد.
لهیم : ا. لحیم.
لەینه : ق. آنجا.
لەیەكبوون : م. از هم جدا شدن، سوا شدن، جدایی افتادن بین افراد.
لەیەکەو بوون : م. از هم جدا شدن دو نفر که برای معاشقه یا جدال در هم شده‌اند.
لەیەكبەردان : م. جدا کردن، از هم جدا کردن، جدا کردن دو کسی که درگیر همدیگر شده‌اند.
لەیەك چوون : م. به هم شبیه بودن.
لەیەك دان : م. به هم زدن، هم زدن، قاطی کردن، مخلوط کردن.
لێ : ح اضـ. از.
لێ : ضمـ. او «مؤنث».
لیاقەت : امصـ. لیاقت، شایستگی، سزاواری.
لیانێ : ا، (ه). آشیانه، لانه، آشیان.
لیاڵیانەوه : ا. عجز و لابه کردن، التماس کردن.
لیباس : ا. لباس، پوشاك.
لێ بردن : م. فرو کردن، چیزی را در چیزی فرو بردن.
لێ بردنەوه : م. چیزی را از کسی بردن، بردن قمار و شرط بندی.
لێ بڕان : چیزی را از چیزی بریدن، خوراك یا معاش کسی را بریدن.
لێ بڕیان : نک . لێ بڕان.
لێ بڕین : نک . لێ بڕان.
لێ بووردن: م. گذشتن از گناه کسی، اغماض و چشم پوشی کردن، عفو کردن.
لێ بوونەوه : م. جداشدن چیزی از چیز دیگر.
لێ بوونەوه : م. تمام شدن کاری و دست کشیدن از آن.
لی بوهوڕ : امصـ، (ز). گذشت، عفو، بخشایش.
لێ بوهوڕین : م. گذشت کردن، عفو کردن، از سر تقصیر کسی گذشتن.
لێپ : ا، (ز). حُقه، کلك، دغل، دروغ، فریب.
لیپان : ص. پر، مملو، لبریز.
لیپاو : ا. موج، حرکت آب.
لێپ خارن : م، (ز). گول خوردن، فریب خوردن.
لێپ دان : م، (ز). گول زدن، فریب دادن.

لێ پرسینەوە : م. سؤال درسی از کسی کردن، دوباره پرسی کردن.

لێپ کەر : ص فا. مزوری، دغلکاری، فریبکار.

لیپۆك : ص، (ز). کسی که خود را گم کرده است، کسی که مقام و منزلتی او را فریب داده و عوض کرده است.

لیپە : نک . لیپان.

لێ پێچانەوە : نک . لێ پرسینەوە.

لێ پیس کردن : م. از ضعف یك بیماری به مرض دیگری هم مبتلا شدن.

لیتاو : ا. آب گل، لجنزار، گل و شل، لجن، لای، گل.

لیتر : نک . لیتاو.

لێ تۆژینەوە : نک . لێ پرسینەوە.

لیتە : نک . لیتاو.

لێ تێك چوون : م. گمراه کردن کسی در کاری، سردرگم کردن کسی در کاری.

لیچ : ا، (ز). گُلاب، عرق گل سرخ.

لیچ : ص. چسبناك، لیز، لزج.

لیچ : ا، (ز). حوض، آب گیر، آب بند.

لیچار : لیچار، سخن ناروا، لغز.

لیچال : ا، (ز). مربا.

لێچوون : م. آب پس دادن ظرف، چکه کردن.

لێچوون : م. کسی به کسی شباهت داشتن، چیزی به چیزی شبیه بودن.

لێ چوونەوە : م. متوقف کردن کاری مانند ترك نماز.

لیچە : ص. چسبناك، لیز، لزج.

لێ خستن : م. جزئی را در کل جا دادن و آنرا به کار انداختن مانند قرار دادن یك قطعه یدکی در موتور.

لێ خستن : م. کسی را از کاری باز داشتن، کسی را از کاری برداشتن.

لیخن : ص، ا. آب گل آلود.

لێ خواردن : م. دزدیدن از چیزی، برداشتن از مالی، خوردن از چیزی.

لێ خوڕین : م. هَی کردن، راندن، راندن حیوانات.

لێدان : م. زدن، کسی را زدن.

لێدان : م. نواختن، به صدا در آوردن ساز.

لێدان : م. به آب زدن، خطری را استقبال کردن.

لیر : ا. کهیر.

لیڕ : نک . لیڕەوار.

لێرانە : ق. اینجا.

لیردەر کردن : م. کهیر زدن.

لیرگ : ا. کهیر.

لێرە : ق. اینجا.

لیڕەوار : ا. جنگل، دارستان، بیشه.

لێزان : ص. آگاه، آشنا، خَبره، وارد در انجام کاری.

لێ زانین : م. از چیزی آگاه بودن، از چیزی سررشته داشتن.

لیزگ : ا. رشته، رشتهٔ مو یا نخ.

لێزگە : ا. ریسه، بدنبال هم.

لێزم : ص، ا. باران تند.

لێزماو : ا. سیل، سیل عظیم از باران تند.
لێزمه : نک. لێزم.
لێزین : م، (ز). بازی کردن، شوخی کردن.
لێژ : ص. سرازیری، لغزان، سُر، لیز.
لێژایی : َح مص. سرازیری، سرپایینی.
لیژنه : ا. انجمن.
لێژنه : ا. توده هیزم، توده هیمه.
لێژنه : نک. لێژایی.
لێس : ا. لیس.
لیس : ا. تیر صاف.
لیس : لانه مرغ و پرنده، آشیانه.
لیس تێ کوتان : م. آمد و رفت زیاد و غیر عادی به جایی کردن.
لێسان : م. لیسیدن، کشیدن زبان به چیزی، لیس زدن.
لیسانس : ا. لیسانس، گواهی تحصیلی، تصدیق.
لیسانسیه : ص. کسی که دارای درجه تحصیلی لیسانس می باشد.
لێسانن : نک. لێسان.
لێساننه‌وه : نک. لێسان.
لێسانه‌وه : نک. لێسان.
لیسب : امف. بافته، زلف بافته، تارهای بهم پیچیده و بافته.
لیسپا : امر. سه پایه.
لێستن : نک. لێسان.
لێستنه‌وه : نک. لێسان.
لیسك : ا. یك شاخه از چندشاخه به‌هم تابیده مانند یك شاخه از شلاق سه شاخه.
لێسك : ا. چاقوی مخصوصی که با آن قاشق و چیزهای چوبی گود درست کنند.
لێس لێدان : نک. لێسان.
لێسه : ا. ماله چوبی، سنگی که با آن سنگ دیگر صاف کنند.
لێسین : نک. لێسان.
لێشاو : ا. سیلاب، آب زیاد.
لیشرێ : ا، (ه). قازیاغی، غازیاغی.
لیغاب : (ز)، نک. له‌غاو.
لیغین : ص، (ز). لیز، چسبناك، لزج.
لێف : ا. لحاف.
لیفکه : ا. لیفه شلوار، محل انداختن بند تنبان.
لیفه : ا. لیف، لیفه.
لێڤ : ا، (با). لب.
لیڤا : ا، (ز). بره.
لێق : ص، ا. چیز نرمی مانند پنیر که هنوز خود رانگرفته و لرزان است.
لێق : ص. لیز، لزج، نرم و چسبناك.
لێ قۆمیاگ : ورشکسته، بلا زده، بد آورده.
لێ قۆمیان : م. ورشکستن، بلا خوردن، بد آوردن.
لیقن : نک. لێق.
لێقه : لیقه.
لیقه : نک. لێق.
لێ قه‌ومان : نک. لێ قۆمیان.
لێ قه‌ماو : نک. لێ قۆمیاگ.

لیك : ا. آب دهان بچه که راه می افتد.

لێك ئانین : م، (ز). آشتـی دادن دو کس، میانه دو کس را گرفتن.

لێك بڕان : م. دور افتادن از همدیگر.

لێك بوون : م. جدا شدن افراد از همدیگر، قطعه قطعه شدن.

لێك ترازان : م. جابه‌جا شدن، از هم باز شدن.

لێك دان : م. به هم زدن، در هم ریختن، همدیگر را زدن.

لێك دانه‌وه : م. اندیشیدن و تفکر در مورد چیزی، جمع و جور کردن چیزی در ذهن.

لێ کردن : جدا کردن و فاصله انداختن بین افراد، گذاشتن چیزی بر روی دیگری مانند بار کردن الاغ، انباشتن بر روی هم.

لێ کردنه‌وه : م. جدا کردن.

لێك که‌وتن : م. خوردن دو چیز به همدیگر.

لیکن : ص نسب. بچه‌ای که آب دهانش می ریزد.

لێکنان : بستن، بستن کتاب یا چشم و غیره.

لێك و پێك بوونه‌وه : م. در هم ریختن، درب و داغان شدن.

لیکه : ا. گیاه نازك.

لێك هاتن : م. تجمع افراد.

لێ که‌فتگ : ص مر. فقیر شده، مال از دست داده، لاغر و ضعیف و ناتوان شده.

لێ که‌فتن : کم شدن، فقیر شدن، ناتوان شدن.

لێکه‌فته : نک . لێکه‌فتگ.

لێکه‌وتن : نک . لێ که‌فتن.

لێکه‌وتوو : نک . لێ که‌فتگ.

لێکه‌وته : نک . لێ که‌فتگ.

لێگرتن : دلخوری از کسی به دل گرفتن، از کسی رنجیدن.

لێ گۆڕان : م. مشتبه ساختن کسی، کاری را به گونه‌ای دیگر به کسی نمایاندن، کسی را به نامی دیگر یا با مشخصات دیگری به کسی معرفی کردن.

لێ گه‌ڕان : م. گذشتن از گناه کسی، صرفنظر کردن از تقصیر کسی .

لێ گه ڕانه‌وه : م. کم کردن چیزی که باید تمامی تحویل می شد.

لێ گه ڕیان : (ز). بازدید کردن.

لێڵ : ص. گل آلود، تیره، غمگین.

لێلاقك : ا، (با). نیلوفر، لبلاب.

لێڵاو : ص. آب گل آلود.

لێڵایی : ح مص. تیرگی، کوری، تاریکی، سیاهی.

لێڵایی داهاتن : م. کور شدن، تیره شدن چشم.

لیلق : ص، ا. گوشت سفت بدون چربی، نوچ، حالتی که در نتیجه بیماری گوشت پیدا می کند.

لیلك : ص، ا. نوزادی که هنوز خود را

لیشڕێ

نگرفته و بهر طرف بگذاری می افتد.

لێڵ کردن : م. کندن پوست سبز گردو و فندق.

لێڵ کردن : م. گـل آلـود کـردن آب، تیره کردن.

لیلوو پەڕ : امر. نیلوفر، لبلاب.

لیلوو فەڕ : نک . لیلووپەڕ.

لێڵە : ا. تاریك روشن، بامداد یا شامگاه.

لی‌لەنگ : ا. نیل، لاجورد.

لێڵی : نک . لێڵایی.

لیم : ا. لجن، تفاله.

لێمشت : ا، (با). سیلاب، سیل.

لیمۆ : ا. لیمو.

لیمۆ تورش : ا. لیموترش.

لیمۆنات : لیموناد.

لینك : ا. خمره، کوزه بسیار بزرگ.

لێنان : م. بـار کـردن غـذا، دم کـردن، پختن، بارکردن.

لینج : ص. لیز، لزج، چسبناك.

لینجاو : ص مر، امر. آب چسبناك، مایع لزج.

لینجی : لزجی، چسبناکی.

لینچق : ص. چسبناکی به میزان کم مانند لـزج شـدن سـطح گـوشـت در نـتیجه ماندن.

لینچقاو : نک . لینجاو.

لینچك : نک . لینچق.

لیندوو : ا. خمیر مایه.

لێ نیان : م. کشیدن حیوان نر به ماده.

لێ نیان : م، نک . لێنان.

لێو : ا. لب، لبه.

لیو : ا. رسوب.

لێوار : لبه، کناره، ساحل، اطراف

لێوار : هەزاره دیوار، دیواره.

لیوان : لیوان، گیلاس، آبخوری.

لیوان : ص. پر، لبریز، لبالب.

لێوان : م. سر به سرگذاشتن، دیوانه کردن.

لێوانلێو : ص مر. لبریز، پر.

لێو بردن بەدەما : م. لب گزیدن، لب فشردن از عصبانیت.

لـێـو بەبار : ص مـر. آدم غـمـنـاك، غصه‌دار، غـمـگـیـن، افسـرده، تـبدار، نالان.

لێودار : ص مر. لبه‌دار، کناره دار.

لێودان : م. لبریز شدن، ریختن مایع اضافی از ظرف.

لێو کرۆشتن : م. لـب گـزیـدن از سر خشم و عصبانیت.

لێوە : ا. وحی.

لێوە : ا. صرع.

لێوە : ماك که در آن شیر ریخته شده باشد.

لێوەشۆ : ص، ا. ریگزاری که سـست بوده و نتواند در مقابل باران و جریان آب دوام بیاورد.

لێوەلەرزە : ترساندن آن گونه که لبها بلرزد.

لێوەلەزە : نک . لێوەلەرزە.

لێوەلەرێ : نک . لێوەلەرزە.

لێویاگ : ص مف. مصروع، بیمار صرع زده، دیوانه.

لێویان : م. مبتلا به بیماری صرع شدن، دیوانه شدن.

لێ هاتگ : ص مف. کاردان، کار آمد، کار آزموده.

لێ هاتن : م. توانا بودن به انجام کاری.

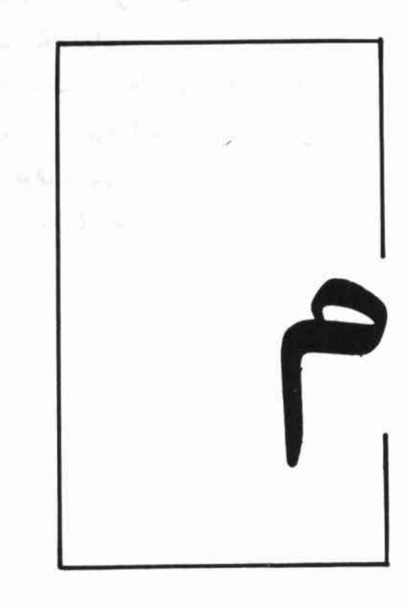
لێ هاتن : م. دیوانه شدن، افتادن در اثر بیماری صرع.

لێ هاتوو : نک. لی هاتگ.

لێهان : نک. لێهاتوو.

لێ هەڵسان : م. برخاستن به انجام کاری که در حد توان آدم است، برخاستن به جدال با کسی.

لی‌یه : ا، (ز). سیل.



م : م.

م : ضمیر متصل اول شخص مفرد «متکلم» مانند در «خوه‌ندم» خواندم.

م : عدد اصلی را به ترتیبی مبدل می سازد مانند «یه‌ك» یعنی یك که می شود «یه‌کم» یعنی یکم.

ما : ص. ماده، مقابل نر، مؤنث، ماچه (برای حیوانات).

ما : ص، ا. قوام برای مایعات، همگون، هموزن.

ما : ا. بریده یا کنده طبیعی کوه که حیوانات وحشی در آن پناه گیرند، غار.

ما : امف. مانده، باقیمانده.

مابه‌ین : مابین، درمیان، دروسط، میانه، بین.

مات : ص. مات، مبهوت، متحیر، شه‌مات.

ماتانیّ : ا، ح مص. تیله بازی.

ماتاو : امر. مهتاب، مهتاب شب.

ماتاوی : ص نسب. شب مهتابی.

ماتاوی : امر. مهتابی، ایوان.

مات بوون : مات شدن، مبهوت شدن، متحیر شدن، شه‌مات شدن.

مات کردن : م. مات کردن، مبهوت کردن، تاساندن.

ماتلّ : معطل، بیکار، منتظر.

ماتلّ مان : معطل ماندن، معطل شدن.

ماته دان : م. مات و مبهوت نشستن

خیره و مغموم بودن.

ماته دان : م. رسیدن میوه، رسیدن دمل.

ماتەم : ا. ماتم، عزا، نوحه گری، سوگواری، پرسه.

ماتەمین : ص مر. غمگین، عزادار، ماتم گرفته.

ماتیك : ا. ماتیك.

ماجووم : نک. ماجوون.

ماجوون : ا. معجون، نوعی شیرینی.

ماچ : ماچ، بوسه.

ماچ کردن : م. بوسیدن، ماچ کردن.

ماچه : ص. ماده الاغ و استر.

ماچەکەر : امر. ماده الاغ.

ماچیك : (ز)، نک. ماچ.

ماخۆ : ص. صاحب، مالك، دارنده.

ماخوولان : نک. ماخوولیا.

ماخوولیا : ا. مالیخولیا.

ماداك : ا، (ز). گاو میش ماده.

مادام : ا. دبیت، نوعی پارچه.

مادام : مادام، تاوقتی، زمانی.

ماده : ماده، مقابل نر.

ماده : ا. وسیله‌ای که با آن نان را به تنور می زنند.

ماده : ا. معده.

ماده : ا. اردنگ، لگد.

ماده : ا. دمل، غده، تومور.

مادەر : ا. مادر، والده، ام.

مادەرزا : نک. مادر زاد.

مادرزاد : ص مر. مادرزاد.

مادەن : ا. معدن، کان.

مار : ا. مار.

مارانگاز : نک. مارانگەز.

ماران گەز : ص مر. مار گزیده.

ماران گەزته : نک. ماران گەز.

مارپێچ : ص مر، امر. مارپیچ.

مارت : ا. مارس، خرداد، ماه سوم سال.

مارتاك : ا، (ز). سرشاخه و چوبهایی که روی نی خانه انداخته می شود.

مارتووله : امر. توله مار، نوزاد مار.

مارچێوه : امر. چوب یاوسیله‌ای که با آن مار گیرند.

مارزەنگی : امر. مارزنگی.

ماردەم : امر، (ز). تفنگ.

مارس : ص. آدم پر حرف و فضول.

مارس : ا. مارس.

مارکه : ا. تخم‌مرغ راهنما.

ماڕگیر : ص فا. مارگیر، کسی که مار می گیرد.

مارگیسك : (با)، نک. مارمزووك.

مارماسی : ا. مارماهی.

مارمزووك : امر. مارمولك، جانوری از رده خزندگان راسته سوسماران و از گروه شکافی زبانان.

مارمژ : ص فا. کسی که محل گزیدگی

مار



ماردەم

مار را برای معالجه می مکد.

مارمێڵکه : (ز)، نک . مارمزووك.

مارمیلۆك : نک . مارمزووك.

مارنەگەز : امر. پوزه بند حیوان یا وسیله‌ای که به پا می بندند تا از گزش مار جلو گیری کنند.

مارودو : ص مر. اریب، قناس، کج و معوج.

مارووته : ا. محل تجمع ماهی در زیر یخ یا چشمه گرم.

مارە : نک . مارکه.

مارە : عقد ازدواج.

مارەبڕان : عقد کنان.

مارە بڕین : م. عقد کردن، عقد بستن.

مارەزا : امر. مدفوع جاندار تازه بدنیا آمده، مامیره.

مارەزیو : امر. هزارپا.

مارە کردن : نک . مارە بڕین.

مارە کۆڵ : امر. عقرب، کژدم.

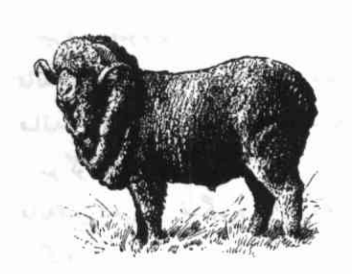
مارەکه : ا. معرکه، جنگ، میدان جنگ.

مارەیی : ا. مهر، کابین، مهریه، کاوین.

مازا : امف. مازاد، باقیمانده، زائد، اضافی، سود.

مازگ : ا. مازو، برجستگیهای کروی شکلی که در نتیجه گزش حشره‌ای از جنس «سی نیپس» بر روی جوانه‌های درخت بلوط به وجود می آید.

مازلووح : ا، (ه). جلوخان، محوطه اطراف خانه.



مازماز : امر. قوچ.

مازوو : نک . مازگ.

مازوبەرەڵا : ق. زمانی که مازو از درخت بلوط افتاده و میتوان آنرا جمع آوری کرد.

مازه : ا. مازه، مازو، پشت مازه.

مازی : (با)، نک . مازگ.

مازی : نک . مازه.

مازی : ماضی، گذشته.

مازیر : ا. طبقه، بیماری پای دو سمی‌ها.

ماس : ا. ماست.

ماساو : افا، (ه). آماسیده، متورم.

ماساو : ا، (ه). ماهی.

ماساو : ا. آب و ماست، دوغ بسیار غلیظ.

ماسای : م، (ه). متورم شدن، ماسیدن، ورم کردن، باد آوردن، بالا آمدن.

ماس‌بەنی : ح مص. ماست بندی.

ماست : نک . ماس.

ماستاو : دوغ غلیظ.

ماس تۆراخ : ص مر، امر. ماست کیسه.

ماسریشم : سریشم.

ماسولکه : ا. عضله، ماهیچه.



ماسی

ماسولکه : خرمن کوبیده نشده.
ماسڕّله : نک . ماسووره.
ماسووره : امر. ماسوره، قرقره.
ماسه : ا. ماسه، شن نرم.
ماسه : ا، (ز). میز.
ماس هاوردن : م. ماسیدن، متورم شدن، باد آوردن، ورم کردن، آب آوردن، پف کردن.
ماسی : ا. ماهی.
ماسیاگ : افا. ماسیده، باد کرده، آب آورده، ورم کرده، متورم.
ماسیان : نک . ماس هاوردن.
ماسی تاوه : امر. ماهی تابه.
ماسی خوەره : مرغ ماهیخوار.
ماسی گیر : ص فا. ماهی گیر، صیاد.
ماسی گیره : نک . ماسیه وچنه.
ماسین : نک . ماس هاوردن.
ماسیەوچنه : امر. مرغ ماهی خوار، پرنده‌ای از راسته پرده پایان.
ماش : ا. ماش، گیاهی از تیره پروانه واران که دانه‌هایش مصرف خوراکی دارد.
ماش : مهمل مِلك، مانند در: «ملك و ماش».
ماشانن : م. فرو دادن، بلعیدن، با عجله خوردن.
ماشاو : امر. سیاه آب چشم.
ماشتن : م. مالیدن، مالش دادن، جارو کردن.
ماشقه : معشوقه.
ماشك : (ز)، نک . ماش.
ماشك : ا، (ز). انبر، مقاش، آتش گیر.
ماشك : ا، (ز)، نک . ماشه.
ماشلّین : ا، (ه). آش ماش.
ماش و برنج : ص مر. فلفل نمکی، سیاه و سفید.
ماشه : ا. ماشه تفنگ.
ماشه : ا. دامی که از ترکه بید ساخته شده و در جریان آب قرار داده می شود تا ماهی‌ها در آن گرفتار شوند.
ماشەر : ا. کلاف نخی به‌طول نیم‌متر که با کمك زانوها درست شده است.
ماشەلّا : ماشاءالله.
ماشێن : نک . ماشین.
ماشێن : ا. آش ماش.
ماشین : ا. ماشین، اتومبیل، کامیون، کارخانه، موتور.
ماشینەوه : نک . ماشانن.
ماف : ا. حق، اجازه استفاده، نفع.
مافنگی : ص. مفنگی.
مافوور : ا. قالی.
مافه‌تا : نک . مافه‌ته.
مافه‌ته : بیماری مهلك گوسفند، کپلك، کرم جگر گوسفند.
مافیر : (ز)، نک . مافوور.
ماق : نک . مات.
ماقڕنه : ا، (ز). قرقره.
ماقۆڕ : ص، ا. سنگی فرو رفته و چال که آب باران در آن جمع شود.

ماش

ماقووڵ : معقول، مستدل، مؤدب.

ماك : بریده کوه که حیوانات وحشی در آن قرار گیرند.

ماك : ا. اثر زخم و بعضی بیماریها مانند آبله، اِسکار.

ماك : ا. افق.

ماك : ا. کان، معدن.

ماك : ا، (با). ملکه زنبور عسل.

ماك : ا. ریشه، اثر.

ماکارونی : ماکارونی، رشته فرنگی.

ماکاو : ا. شکافها و بریده‌هایی که در پشته زمین جهت آبگیری بیشتر داده می شود.

ماکەر : ماچه خر.

ماکەرمەڵە : امص. تملق، چاپلوسی، چرب زبانی.

ماکەو : ا. ماده کبك.

ماکینە : ا. مکینه، ماشین، موتور، تلمبه، پمپ.

ماکینەچی : ص شغل. موتورچی.

ماگ : کان، معدن.

ماڵ : ا. مال، دارایی، چشم و چهارپا، ثروت.

ماڵات : ا. حشم و چهارپا.

ماڵانن : م. مالیدن، مالش دادن، سابیدن.

ماڵاوایی : «خانه آباد»، نوعی تشکر پس از مهمانی و پذیرایی.

ماڵای : م، (ه). پارو کردن.

ماڵای : م، (ه)، نک . مالانن.

ماڵایره : م، (ه). پاك کردن قنات.

ماڵ برِ : ص شغل. دزد، کسی که از دیوار خانه‌ها بالا می رود.

ماڵبرِین : م. دزدیدن، زدن خانه.

ماڵ بەن : مال بند.

ماڵ خوّ : ص مر. کسی که هم رأی و عقیده کسی شده، مال خود.

ماڵ خوّ : ص مر. صاحب خانه، خانه خدا.

ماڵدار : ص فا. مالدار، دولتمند، ثروتمند، دارا، توانگر.

ماڵداری کردن : م. خانه داری کردن، کدبانویی کردن.

مالش : نک . مالشت.

مالشت : امص. مالش، اصطکاك، کوفتگی، ماندگی.

ماڵشته : ا. وسیله مالیدن، ماله، جارو.

مالك : مالك، صاحب، ارباب، خداوند.

ماڵ کردن : م. خانه کردن، در جایی سکنی گزیدن، بیتوته کردن در جایی، خانه ساختن، مسکن گزیدن.

ماڵ کردن : م. سَرَك کردن گاو آهن به گونه‌ای که در زمین فرو نرفته و محلی را برنگردانده باشد.

ماڵکوّ : ا. دسته دنگ برنج کوبی.

ماڵ لەیەك : ص مر. ندار نسبت به‌همدیگر، دوکس‌که اموال مشترك دارند.

مالم : نک . مالووم.

مالماله سووره : شپشك.

مالمیزك : امر. مثانه، میزدان.



مالماله سوره

مالمیزك : امر. زهار.
مالنج : ا. ماله بنایی.
ماڵۆچکه : امصغ. خانه کوچك.
ماڵوس : خوك ماده سه ساله.
ماڵ و مناڵ : امر. خانواده، اهل و عیال.
ماڵوو : ا. ماله کشاورزی.
مالووم : ا. خاخام، روحانی کلیمی.
ماڵ وێران : ص مر. خانه خراب، دربدر، آواره، بی چیز شده، ندار، فقیر، مظلوم.
ماڵه : ا. ماله، ماله چوبی کشاورزی، وسیله‌ای برای صاف کردن زمین.
ماڵه کێشان : م. ماله کشیدن.
ماڵه وکەن : خانه کن، ریشه کن، کوچ، رفتن ازجایی به‌جایی با تمام وسائل و خانواده.
ماڵه و ماڵ کردن : م. خانه به خانه کردن، فرار کردن، قایم شدن، در بدر شدن.
ماڵه هەنگ : ا. شان عسل.
ماڵی : نک . ماله.
ماڵی : ص. خانگی، اهلی، رام.
ماڵیات : ا. مالیات، باج، عوارض.
ماڵیات : ا. چشم، مال و چهارپا.
ماڵێله : ا، (ز). اهرم چوبی.
ماڵین : م. مالیدن، مالش دادن، ساییدن، لمس کردن.
مالین : م. لاروبی کردن قنات، پاك کردن قنات.
مام : ا، (ز). عمو.
مام : ا. مادر.
ماما : ا، (ه). جده، مادر مادر یا مادر پدر.
ماماله گێجێ : ا، (ه). گردباد.
مامالێ : ا. کارتنك، کارتونك، عنکبوت.
مامان : ماما، قابله.
مامانه گێجێ : بدور خود چرخیدن، چرخ «آدم بدور خود».
مامر : ا. مرغ، ماکیان.
مامز : ا. آهو، جیران.
مامز : ا. مهمیز.
مامز : ا. ماهی ماده.
مامز : ا. عمو زاده، پسر عمو.
مامش : ا. تیره‌ای از کردها.
مامش : ص. خاموش، ساکت، بیصدا، ساکت، آرام، بی زبان، گنگ، خاموش.
مامش خانه : امر. آبدستخانه، مبال، مبرز، دست شویی.
مامۆ : عمو.
مامۆتك : ص،ا. مأمورمالك در روستا، مباشر، گزیر.
مامۆزا : امر، (ه). عموزاده، پسرعمو، دختر عمو.
مامۆژن : امر. زن عمو.
مامۆسا : ص مر، امر. موعەلم، استاد، مدرس، دبیر، مربی.
مامۆستا : نک . ماموسا.
مامەحووجی : ا. لقمه حاجی، لقمه قاضی، لقمه بزرگ.

مامر

مامەخەمە : ص مر. غمخوار، کسی که برای همه چیز و همه کس و از هر چیز متأثر و غمدار می شود.
مامەڵە : معامله، داد و ستد، خرید و فروش، تجارت.
مامەڵەپەشیمانی : معامله پشیمانی.
مامەلینچك : ا. انگشت کناری، انگشت کوچك.
مامێز : ا. مهمیز.
مامیران : ا. مامیره، مدفوع نوزاد.
مان : م. مقاومت کردن، جاماندن، ماندن، باقی ماندن، اقامت کردن، واماندن، زنده ماندن.
مان : علامت جمع متکلم.
مان : علامت اسم مصدر.
مان : غیظ، خشم، غضب، قهر.
مانا : ا. معنی، مفهوم، نکته، مدلول.
ماندك : نک . ماندوو.
ماندگ : نک . ماندوو.
ماندگار : ص فا. ماندگار، ماندنی، مقیم.
ماندوو : امف. خسته، مانده، فرسوده از بسیاری کار.
ماندوو بوون : م. خسته شدن، ماندن، فرسوده شدن از بسیاری کار، واماندن.
ماندوویی : ح مص. خستگی، درماندگی، واماندگی.
مانع : ا. مانع، اشکال.
مانع بوون : مانع شدن، مانع بودن.
مان کردن : م. غیظ کردن، خشم گرفتن، خشمگین شدن، قهر کردن.
مانکەر : ص فا. گهگیر، خشمگین.
مانگ : ماه، یك ماه، برج، قشنگ، عالی.
مانگ : نک . ماندوو.
مانگا : امر. ماده گاو.
مانگار : نک . ماندگار.
مانگانە : ا. ماهانه، ماهیانه، شهریه.
مانگامژ : ص فا. برەای که مادرش مرده و از پستان گاو شیر می خورد.
مانگاوەس : امر. مشك از پوست گاو.
مانگر : نک . مانکەر.
مانگرتن : نک . مان کردن.
مانگ گرتن : م. گرفتن ماه.
مانگ گیریان : مەگرفت، خسوف.
مانگ نوێ : ص مر، امر. ماه تازه، ماه نو، غره.
مانگۆڕ : ص مر، امر. دختر ترشیده، دختری که شوهر نکرده و پیر شده است.
مانگەشەو : امر. مهتاب شب، شب مهتاب.
مانگی : نك . ماندوویی.
مانگیله : ا. ماه یك شبه.
مانن : نک . ماندووبوون.
مانە : ا. انبان.
مانەدوواوە : م. عقب ماندن.
مانەگار : نک . ماندگار.
مانەن : افا، ص. مانند، همتا، مثل، مشابه، نظیر.

مانەند : نک . مانەن.

مانەوە : م. ماندن، باقی ماندن، جای گیر شدن.

مانیّ : ا، (ه). مشك.

مانی : افا. جاسوس.

مانیاگ : نک . ماندوو.

مانیاگی : نک . ماندوویی.

مانیان : نک . ماندوو بوون.

ماو : نک . ماوە.

ماوا : ا. مأوا، منزل، مسکن، جا، مکان، لانه، آشیانه.

ماوت : ا. ماهوت.

ماوزەر : ا. ماوزر، یك نوع اسلحه کمری.

ماوش : ا. چوب شکنجه، چوب چوب فلك.

ماوش : منفذ، راه باد.

ماوڵ : ا. وقت، زمان، موعد، فاصله زمانی، هنگام.

ماوە : ا. مدت، موعد، قسمتی از زمان، مهلت.

ماوەدان : م. مهلت دادن، زمان دادن.

ماوەوە : امف. مانده، باقیمانده.

ماه : ا. ماه.

ماهاتنەوە : م. قوام آمدن، غلیظ شدن مایعات.

ماهر : ماهر.

ماهوو : ا. خوك ماده.

ماهەر : ص مر، امر. ماچه الاغ.

ماهەك : ا. محك.

ماهەك : اثر درد و عارضه یك نقطه از بدن در نقطه دیگر بدن.

ماهین : ا، (ز). مادیان.

ماهێنانەوە : م. قوام آوردن، عمل آوردن، غلیظ کردن مایعات.

ماهی زەرد : امر. صافی قسمت سنگی کوه.

ماهیەت : ماهیت.

مایچە : ا. عضله، ماهیچه.

مایس : ماه پنجم سال.

مایل : مایل، علاقه‌مند، به طرف، متمایل، یك وری، کج.

ماین : ا. مادیان.



ماینە : ص، ا. مادینه، مؤنث، ماده.

ماینبەز : امر. الاغی که به مادیان کشیده می شود.

ماینچە : نک . مایچە.

ماین چەقەڵ : امر. چرخ و فلك «کنایه».

مایوحتاج : مایحتاج، مورد نیاز.

مایە : موجب، دلیل، علت.

مایە : مایه، واکس.

مایە : ا. مایه، دست مایه، خمیرمایه، مایه پنیر، مایه ماست.

مایە پووچ : ص مر. فقیر، ندار،

ورشکست.

مایه‌دار : ص مر. مایه‌دار، سرمایه‌دار، پررو.

مایه‌سیری : ا. بواسیر.

مایه کوتانن : مایه کوبیدن، مایه کوبی کردن.

مایی : (ز)، نک. ماوه‌وه.

مایین : ا. مادیان.

مایین به‌ره‌زا : ص مر، امر. مادیان فحل.

مباحسه : امص. بحث کردن، گفتگو، مباحثه.

مت : نک. مات.

مت بوون : نک. مات شدن.

متر : ا. متر.

متربه : ا. پیوند.

متربه کردن : م. پیوند زدن.

متك : ا، (ز). تپه، تپه کوچك.

متقال : ا. متقال.

متمانه : ا. بیعانه، مرهون، چیزی که برای اطمینان نزد کسی گذاشته شود.

مت و موورگ : امر. خرت و پرت، مهره‌های گردنبند.

مت و مورروو : نک. متوموورگ.

مت وموروه : نک. متوموورگ.

متوه‌حش : افا. متوحش، ترسان، وحشت‌زده، هراسناك.

مته‌وه‌جیّ : افا. متوجه، مواظب، مراقب، هوشیار، بیدار.

متوه‌ست : افا. متوسط، میانه، میانی، معتدل.

مته‌کا : ا. متکا، بالش، نازبالش، زیرسری.

مته‌وه‌لی : افا. متولی، سرپرست، مسؤول.

متیّع : افا. مطیع، رام، فرمانبردار.

متیل : ا. ملافه، ملحفه.

مجرۆ : امف. مبتلا، درگیر، ناخوش، بیمار، مجروح.

مجری : ا. مجری، صندوقچه.

مجه‌ور : ا. مجاور، خادم‌مسجد وخانقاه.

مجیای : م، (ه). ریختن، فرو ریختن.

مجیایره : (ه)، نک. مجیای.

مجیّور : نک. مجه‌ور.

مچ : ا. کنه، جانوری از شاخه بندپایان رده عنکبوتیان.

مچ

مچوّله : ا. چیزی گرد شده در دست مانند کشك.

مچ : ا. گل و شُل.

مچه : ا. نواله، مقداری از خوراکی که بسته شده باشد، بسته خوراکی.

مچینك : امر، (با). موچین.

محالّ : ا. محل، منطقه، حوزه.

محراو : ا. محراب.

محله‌للّه‌بی : ا. فرنی.

محه‌جه‌ر : ا. معجر.

مخابن : اصـ، (با). آخ، داغ و درد، واخ، آه.

مخورِ : ا. نوعی از ثمر درخت بلوط.

مخه‌ت : ا. وسیله‌ای چوبی غلطك مانند که با آن چرم صاف می کنند.

مداوا : معالجه، مداوا، درمان.

مدبەق : ا. آشپزخانه، مطبخ.

مر : ا. مرغ، ماکیان.

مڕ : ا. غره، مانند در چشم غره.

مڕ : ص. آدم سیر و تیر، آدم سرحال، بچهٔ شیرمست.

مرا : ص، ا. مراد، پیشوا، رهبر، هدف، مقصود، قصد، میل.

مرادخانی : پوشش قبا مانندی که کوتاه است.

مرار : ا. مردار، سقط.

مراز : غره، مانند در چشم غره.

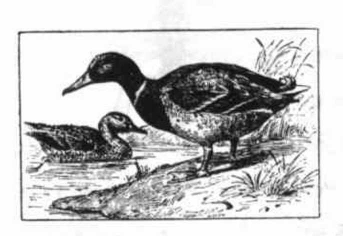
مراڤی : (با)، نک . مراوی.

مڕاندن : م. غره کردن، غره کشیدن.

مراندن : م. کشتن، بیجان کردن.

مرانن : نک . مراندن.

مراوی : ا. مرغابی، اردك.



مڕبردنەوە : م. چشم غره رفتن.

مڕبوون : م. سیر شدن، کاملاً از چیزی سیر شدن.

مرچۆڵە : امر. سار.

مرچە : اص، (با). صدای بوسیدن.

مرچیلە : امر. سار.

مرخ : امص. میل، خواست، رغبت.

مرخاندن : م. صدا کردن از بینی، خر و پف کردن.

مرخ لێ‌پەڕین : م. میل کردن به چیزی، خواستن چیزی.

مرخ لێ‌چوون : نک . مرخ لێ‌پەڕین.

مرخن : ص. کسی که از بینی حرف می زند.

مرخنە : نک . مرخن.

مرخە : اص. صدای بینی، صدای خروپف.

مرخەك : نک . ماسوورە.

مردار : نک . مرار.

مردار بوونەوە : م. مردار شدن، سقط شدن.

مردارخۆر : ص فا. مردارخوار، گرگ و زغن و کرکس و غیره.

مردار سەنگ : مردار سنگ، اکسید سرب.

مردار کردنەوە : م. مردار کردن، سقط کردن.

مردارەوبوو : نک . مرار.

مردارەوبووگ : نک . مرار.

مردارەوبوون : نک . مرار بوونەوە.

مرداسەنگ : نک . مردار سەنگ.

مرداو : ا. مرداب.

مردگ : امف. مرده، بیجان، خاموش، متوفا.

مردن : مردن، فوت کردن، در گذشتن، از دنیا رفتن، خاموش شدن.

مردەماڵ : امر. اثاث البیت، خرت و

مر

پرت، وسایل خانه.

مرده‌مۆدار : ص مر. عزادار، ماتم دار.

مرده و زینده کردن : م. نوسازی کردن، کهنه را نو کردن، ترمیم کردن، تعمیر کردن، مرده زنده کردن.

مردۆخ : نک . مرده لۆخه.

مردوو : نک . مردگ.

مرده‌شۆر : ص فا. مرده‌شور، مرده شوی، مرده شور، تختی که مرده روی آن شسته می شود.

مرده لۆخه : ص. پژمرده، سست، آدم تنبل و بیکاره.

مرده‌ڵه : نک . مرده‌لۆخه.

مردی : نک . مردگ.

مرشۆ : مرشد، رهبر، پیر، پیشوای روحانی، راهبر.

مرغزار : امر. مرغزار، چمن‌زار، علفزار.

مرقن : نک . مرخن.

مرقه : اصـ. غرش از بینی مانند صدای کرگدن.

مرقه کردن : م. غریدن از بینی.

مرکاندن : نک . مرقه کردن.

مرکه : نک . مرقه.

مرمیاو : اصـ. صدای گربه، میو.

مرن : (ز)، نک . مردن.

مرناو : نک . مرمیاو.

مرۆ : ا، (ز). مرد، انسان.

مروار : ا. آب مروارید چشم.

مرواری : ا. مروارید.

مرۆچه : ا. مورچه، مور، حشره‌ای از راستهٔ نازك بالان.

مرۆچانه کردن : م. موور موور کردن.

مرۆخه : ا. مهره پشت، ستون فقرات در ناحیه کمر.

مرۆر : ا. دانه سیاه رنگ تلخی است که در میان گندم یافت می شود.

مرۆشیان : م. خروشیدن، خروش وفریاد جمعی برآوردن.

مرۆڤ : ا، (ز). مرد، انسان، مردم، منسوب.

مرۆڤاتی : ح مصـ. مردی، مردانگی، مردمی، انسانی.

مرۆڤایه‌تی : نک . مرۆڤاتی.

مرووچه : نک . مرۆچه.

مرووچه باڵدار : امر. مورچه بالدار.



مرووچه کردن : نک . مرۆچانه کردن.

مروومشت : امصـ. جدال، درگیری، شانه به شانه، کشتی، زورآزمایی، کلنجار.

مرومشت کردن : م. زورآزمایی کردن، جدال کردن، کشتی گرفتن، شانه به شانه گذاشتن، کلنجار رفتن.

مرووموش : اصـ. جستجو، پرسش و تفتیش به دور چیزی برای گرفتن خبر

یا یافتن حال آن چیز.

مڕووموش کردن : م. جستجو کردن، جاسوسی کردن، پرسش وتفتیش کردن.

مروەت : مروت، انصاف، جوانمردی، مردانگی، سخاوت.

مروێ : ا. گلابی، امرود.

مڕە : امص. غره، غرش، صدای مهیب.

مرەبا : ا. مربا.

مرەڕەشتی : امر. مرغ شاخدار، پرنده‌ای از دسته ماکیانها.



مری : ص. مرید، پیرو، شاگرد.

مری : (ز)، نک . مردگ.

مرێبا : (با). کسی که مرزه کوهی می چیند.

مریچڵە : امر، (ه). گنجشك.

مریچڵێ : نک . مریچڵە.

مڕیخ : مریخ، مارس.

مریشك : مرغ، ماکیان.

مریشکە شامی : نک . مرەڕەشتی.

مز : ا. اجرت، مزد، حق، دستمزد، اجر، پاداش، پایمزد.

مزاژ : ا. آسیامزد، مزد آسیا.

مزاش : نک . مزاژ.

مزایەقە : امص. مضایقه، دریغ.

مزبەر : ص. مزدگیر، کسی که در مقابل کار روزانه مزد می گیرد، مزدور.

مزدەر : ص مر صاحبکار، کسی که در مقابل کار روزانه مزد می دهد.

مزر : ص. میخوش، ترش و شیرین، اندکی گس.

مزڕ : ص. مضر، زیان آور.

مزراح : ا. فرفرهٔ چوبی است که بچه‌ها بر زمین کوبند و از آن صدایی برخیزد.

مزرەقی : کمله‌ای که با «کوتوّ» می آید و در مجموع معنی ناگهانی می دهد.

مزرێح : نک . مزراح.

مزگانی : ا. بخشش، انعامی که بابت دادن خبر خوش داده شود، مژده، بشارت، خبر خوش، انعام.

مزگانی‌دان : م. مژدگانی دادن.

مزگانی هاوردن : م. مژده آوردن، مژده دادن.

مزگت : ا. مسجد، معبد مسلمانان.

مزگەر : ص شغل. مسگر، رویگر.

مزگەری : ح مص. مسگری، رویگری.

مزگەفت : نک . مزگت.

مزگەوت : نک . مزگت.

مزگێنی : نک . مزگانی.

مزوور : ص مر. مزدور، اجیر،

مزدبگیر.

مزووك : (ھ)، نک . مارمزووك.

مزه : ا. مزد آسیابان، مقدار دانه‌ای که از غله برای آسیاب کردن آن برداشته می شود، آسیا مزد.

مزه گرتن : م. مزد آسیا گرفتن.

مزه‌مزکه‌ر : ص مر. کسی که حرف زیاد می زند یا تطویل کلام می کند.

مزه‌وره : ا. آش ترش.

مزیار : نک . مزبه‌ر.

مزه‌وه‌ر : متقلب، حقه‌باز، مزور، دورو دغل، ریاکار، حیله باز.

مژ : ا. مه.

مژ : اصہ. مك «مکیدن».

مژان : ا. تیرك کنار چهارپا در گاری و شخم و غیره.

مژاندن : م. مك زدن، مکیدن.

مژانك : ا. مژه، مژگان.

مژدانه: نک . مژگانی.

مژده : نک . مژگانی.

مژمژ : ا. ململ، پارچه بسیار نازك پنبه‌ای.

مژمژووك : ا، (ز). شانۀ عسل که هنوز پر نشده است.

مژمژه : ا، (ز). زردآلو.

مژموّر : ص مر. کتمه کوری.

مژن : ا، (ھ). الك، غربال.

مژوّك : ا. کاغذ آب خشك کن.

مژوّڵ : ا. مژه، مژگان.

مـژوو : ا، ص، (ز). نـان بـیـات، نـان کهنه و کپك زده.

مژوو : ا. مخ، مغز.

مژوول : ص، (ز). مشغول، کسی که به کاری اشتغال دارد، سرگرم.

مژوولاهی : ا. مشغولیت، سرگرمی.

مـژوول بـوون : م. مـشـغـول شـدن، سرگرم شدن.

مـژوول کـرن : م. مـشـغـول کـردن، سرگرم کردن.

مژوومۆر : نک . مژموّر.

مژه : ا. مژه، مژگان.

مژیلانك : نک . مژه.

مژین : نک . مژاندن.

مس : ا. مس.

مساسك : ا. سیخونك.

مساسه : ا. چوبی که یك سر آن قطعه آهن پهنی است و سر دیگر آن آهن تیز، با سر پهن گاوآهن را پاك کنند و با سر تیز گاوان شخم را برانند.

مسافر : افا. مسافر.

مسافر : ص، (ز). عزب، جوان غیر متأهل.

مسافرخانه : مسافرخانه، مهمانخانه، هتل.

مساوات : امصہ. مساوات، برابری.

مسای : م، (ھ). یاد گرفتن، آموختن، آموزش دیدن.

مست : (ز)، نک . مشت.

مـسـتـه‌راح : امـر. مـسـتـراح، مـبـال، آبریزگا، توالت.

مسته‌قا : ا. آش آبکی از سبزی و گوشت.

مسته‌کوّله : نک . مشت.

مسدان : م، (ز). لمس چیزی یا کسی باخشونت.

مسرانی : ا. چوبی که چند سوراخ دارد و چهار پایان به آن بسته می شوند.

مسری : ص، (با). زن لاغر، زن بی جان.

مسقالّ : مثقال.

مسکی : ا. لیمو ترش.

مسگه‌ر : ص شغل. مسگر، رویگر، سفید گر.

مسگه‌ری : ح مص. مسگری، رویگری، سفید گری.

مسلّ : نک . مانه‌ن.

مسلّمان : مسلمان، پیرو دین محمد (ص).

مسواك : ا. مسواك.

مسه‌مس کردن : م. مس مس کردن، حرف را جویدن، به کنایه صحبت داشتن.

مسین : ص نسب. مسی.

مسیوه‌ت : ا. گرفتاری، مصیبت، بدبختی، سختی، دشواری، فاجعه، بلا، رنج.

مشار : ا. ارّه.

مشاره : ا. ماهی اره‌دار، اره ماهی.

مشاور : افا. مشاور، رایزن.

مشت : مشت دست، ضربهٔ مشت دست، دسته، ظرفیت یك مشت دست.

مشتا : ا. جاییکه انگور برای خشك شدن و مویز شدن گسترده می شود.

مشتاخ : نک . مشتا.

مشتاخ نانه‌وه : م. آماده کردن زمین برای خشك کردن انگور، زیر آفتاب قرار دادن انگور برای مویز شدن.

مشتاخه : نک . مشتا.

مشتاك : ا، (ز). وسیله چوبی که با آن آرد آسیا شده را از اطراف سنگ جمع کنند.

مشت کردن : م، (ز). پر کردن.

مشت لیّ گرتن : م. چیزی را هدف گرفتن، چیزی را نشانه قرار دادن.

مشتن : م، (ز). جارو کردن.

مشتوو : ا. دستهٔ چاقو و کارد و خنجر.

مشت ودره‌وش : مشت و در رفش، کلمه‌ای برای بیان تضاد.

مشت و مالّ : مشت مال، ماساژ، تنبیه، گوشمالی.

مشته : نک . مشتا.

مشته : ا. مشته، وسیله فلزی سنگینی که با آن چرم کوبند.

مشته‌ری : افا. مشتری، خریدار، بایع.

مشته‌کوّله : امر. ضربه مشت.

مشتیله : ا. چوبیست به اندازه مشت که روی دستگاه شخم زنی قرار دارد و کسی که شخم می کند آنرا می گیرد و روی آن تکیه می دهد.

مشك : ا. پستانداری از راسته

جوندگان، موش.

مشکولی : ا، (ز). پلك.

مشکه کوێره : موش کور.

مشکی : ص نسب، ا. سیاه، مشکی.

مشمشه : ا. بیماری مشمشه.

مشن : ص. کسی که هنگام نفس کشیدن از بینی صدا می دهد.

مشك

مشوور خواردن : م. تلاش و کوشش برای به دست آوردن یا برانداختن چیزی.

مشه : اص. صدای تنفس.

مشه‌خت : ص. آواره، دربدر، خانه بدوش، مهاجر.

مشه‌ما : ا. مشمع.

مشه‌مه‌ر : ص، ق. موفور، زیاد، فراوان.

مشێو : (ه). باید، بایستی.

معمار : ص، ا. معمار.

مفت : ص. مفت، رایگان، مجانی.

مفت‌خۆر : ص فا، مفتخور، مفتخوار.

مفته : نک. مفت.

مفته‌خوه‌ر : ص فا. مفتخور، مفتخوار.

مفته‌گی : نک. مفت.

مفتی : افا. مفتی، قاضی شرع، حاکم شرع، فتوی دهنده.

مفسك : ا، (با). وسیله‌ای که با آن مایعات صاف کنند، صافی «پارچه‌ای یا سیمی».

مقاش : ا. مقاش، انبر.

مقام : ا. آهنگ، دستگاه موسیقی.

مقام بێژ : افا. آوازخوان.

مقاندن : نک. مرقه کردن.

مقانن : نک. مرقه کردن.

مقاو : ا. مشمشه.

مقاومه‌ت : اصـ. مقاومت، ایستادگی، پایداری.

مقدار : ا. مقدار، اندازه، ارزش، کمیت، چندی.

مق کردن : م. چتر کردن حیوانات چتری.

مقوا : ا. مقوا.

مقومقو : اصـ. گفتگو، جدال لفظی، منازعه، مناقشه، بگومگو.

مقه : نک. مرقه.

مقه‌بیا : نک. مقوا.

مقه‌س : ا. قیچی، مقراض.

مقه‌ست : نک. مقه‌س.

مقه‌سته : نک. مقه‌س.

مقه‌شه‌ر : ا. لپه.

مقه‌وا : نک. مقوا.

مك : امصـ. مك «مکیدن».

مکاره : ا، (ز). قلم آهنی که نوك آن تیز است و با آن چوب را با ضربه چکش ببرند، اسکنه.

مکافات : امصـ. مکافات، پاداش، اجر.

مك‌لێ‌دان : م. مکیدن، مك زدن.

مل : ا. گردن.

مل : ا، (با). شانه، بازو.

ملّ : پودر، چیز بسیار نرمی که به هم چسبیده باشد.

ملّ : نک. مله.

ملّات : ا. ملاط، مخلوطی از شن و ماسه و آهك.

ملاحظه کردن : م. ملاحظه کردن، بازرسی کردن، دیدن، به نظر رسیدن.

ملّاز : ا. حالت خیرگی «ماتی یا از روی آمادگی و غضب»، بُراق، آماده، قراول رفتن، مات، ماتی.

ملّاس : نک . ملّاز.

ملّاسه‌کوتیّ : ح مصـ. قایم موشك بازی، قایم باشك بازی.

ملّاس گرته‌ی : م. قراول رفتن به شکار، به چیزی خیره ماندن، بُراق شدن.

ملّاشك : ا. ملاج، قسمت نرم استخوان پیشانی در دوران یك سال اول زندگانی انسان.

ملّاشی : نک . ملاشك.

ملاق : ا، (ز). آونگ، انگوری که از سقف آویزان کنند و برای زمستان نگاهدارند.

ملّاك : ا. مزه، چش.

ملّاك : ا. قاشق.

ملّاك کردن : م. چشیدن، مزه کردن، طعم کردن.

ملّاکنای : (هـ)، نک . ملّاك کردن.

ملانه : نک . ملانیّ.

ملانیّ : ح مصـ. کشتی، شانه به شانه هم گذاشتن، زورآزمایی.

ملّایم : ص. ملایم، معتدل، آرام.

مل باریك : ص مر. لندوك، لاغر و باریك، ضعیف، باریك اندام، گردن باریك.

ملّت : ا. خلط، ته مانده، رسوب، دُرد.

ملتاف : ا، ص، (ز). دردگران، ناخوشی شدید.

ملّته : نک . ملّت.

ملّچ : نک . مك.

ملّچاندن : م. مك زدن، مکیدن، مك زدن با سروصدا.

ملّچانن : نک . ملّچاندن.

ملچوّك : امر. میل سرمه‌دان.

ملّچه : اصـ. صدایی که از مکیدن حاصل می شود.

ملّچه ملّچ : اصـ. صدایی که از جویدن یا خوردن یا مك زدن پدید می آید، ملچ و ملوچ.

مل‌دان : م. اطاعت کردن، گردن نهادن، فرمان بردن.

مل‌راکیّشان : نک . مل‌دان.

مل شکاندن : م. گردن شکاندن، کلمه‌ای که به کار می رود برای رفتن آدمی که مورد تنفر است.

مل‌شوّر : ص مر. گردن کج، شرمنده، خجل، مغموم، ضربت خورده، شکست خورده.

ملق : نک . مك.

ملق لیّ‌دان : نک . ملّچاندن.

ملّك : ا. ملك، دارایی، ملك، سرزمین، کشور.

ملّك : نک . مك.

ملّاك

ملّکانن : نک . ملّچاندن.

ملّکنای : (هـ)، نک . ملچاندن.

ملّکانه : ا. سهم مالك از زراعت و برداشت.

ملکه : ا. قسمتی از دستگاه شخم گاوی.

ملکه‌چ : ص. فرمانبردار، کمربسته، گوش به زنگ.

مل کێشان : م. گردن کشیدن، سرك کشیدن.

مل‌له چه‌قۆ هه‌ڵسوون : م. گردن به چاقوی کند مالیدن، خود را زجرکش کردن، خود را در مهلکه افکندن، کار ناصوابی را که مایهٔ آزار و اذیت خود است انجام دادن.

مل له‌موو باریکتر : گردن از مو باریکتر، کلمه‌ای به علامت فرمانبرداری و زیردستی.

مل لێ‌نیان : نک . مل‌دان.

مل ملانێ : نک . ملانێ.

مل‌نان : نک . مل‌دان.

مل‌نیان : نک . مل‌دان.

ملوان : ا. محل گردن در لباس، یخه، یقه.

ملوانك : ا. گردن بند، گلوبند.

ملوانکه : نک . ملوانك.

ملّۆچه : ا. چندش، خواب اعضاء، مورمور.

ملۆره : نک . مرۆچه.

ملّۆزم : ص. مخالف، ضد، زیان بخش، دشمن.

ملّۆمه : هـ، ا. چوب میان سنگ زیرین آسیای دستی که سنگ زیرین به دور آن می گردد.

ملّ و مووش : گشتن و جستجو، سرك «کشیدن» و جستجو «کردن».

ملّووچه کردن : م. مور مور کردن اعضاء، خوابیدن اعضاء.

ملوه‌ن : نک . ملوانك.

ملوێن : ملیون، ۱۰۰۰ر۰۰۰.

ملوێنك : نک . ملوانك.

مله : ا. گردنه، قله.

ملّه : (هـ)، نک . مشك.

مله‌ت : ا. ملت، مردم.

مله تاکێ کردن : نک . مل کێشان.

مله خڕه : ا. بیماری حلق و حنجره، خناق، خناق.

مله‌زه‌ن : ص فا. گردنه گیر، یاغی، دزد.

مله‌قوتێ کردن : نک . مله‌تاکێ کردن.

مله کوڕه : ا. ملخ.

مله‌گا : نک . مله.

مله‌گۆ : امر. گوی گردن، دانه‌های درشتی که زنان جهت زینت به گردن می اندازند.

مله‌ما : معانقه.

ملّه‌ما : ا. منفذ، سوراخی که باد از آن بگذرد.

مل هوڕ : ص مر. گردن کلفت، زورمند، تومند، ظالم.

ملهیب : ا، (ز). چهار شاخ، شن کش.

ملیارد : میلیارد، یك هزار میلیون.


ملهیب

ملیای : م، (ه). رفتن، گذشتن، عبور کردن.

ملیوان : ا. یخه لباس، یقه.

ملیۆن : ملیون.

من : مَن، نفر اول متکلم، ضمیر اول شخص مفرد، معادل سه کیلو وزن در لهجه اورامی و کردی شمال.

مناره : ا. مناره.

مناسۆ : ص. مناسب، فراخور، اندازه، شایسته، درخور.

منالّ : ا. کودك، فرزند، طفل.

منالّانه : ص نسب. بچگانه، کودکانه.

منالّ بازار : امر. جایی که بچه در آن زیاد و سروصدا فراوان باشد.

منالّ بوون : بچه بودن، کم سن و سال بودن.

منالّ بوون : زاییدن، زاد و ولد کردن، بچه آوردن، وضع حمل کردن.

منالّدار : ص. کسی که بچه‌دار باشد، عیالوار.

منالّدان : امر. رحم، بچه‌دان.

منالّۆچکه : امصغ. بچه کوچك.

منالّه‌بەر : ص مر، امر. زنی که بچه شیری دارد، زنی که بچه شیری در بغل دارد.

منالّی : ح مص. بچگی، طفولیت.

منجلّ : ا. اثر رنگ بر روی ظروف فلزی، اثری که ترشی بر روی ظروف مسی می گذارد.

منجه‌منج : صحبت تو دماغی، من من.

مندالّ : نک . منالّ.

مندالّانه : نک . منالّانه.

مندالّدار : نک . منالّدار.

مندالّدان : نک . منالّدان.

مندالّۆچکه : نک . منالّۆچکه.

مندالّی : نک . منالّی.

منگ : ص. کسی که تو دماغی حرف می زند.

منگن : نک . منگ.

منگه : اص. صدایی که از بینی درمی آید.

منگه منگ کردن : م. از بینی حرف زدن، تو دماغی صحبت کردن.

منم : مَنم، کبر، اظهار وجود.

منەت : امص. منت، احسان، نیکویی.

منەت کێشان : م. منت کشیدن.

منەت نیان : م. منت نهادن.

منەمن کردن : م. من من کردن، تو دماغی حرف زدن.

منەیی : به دنبال چیزی پنهانی گشتن.

منیّ منیّ : اص. صدایی برای غافل

کردن بچه، دست کشیدن روی دست بچه.

مۆ : نک. مووه.

مواجۆ : ا. مواجب، ماهیانه، حقوق، مستمری.

موارەك : امف، ص. مبارك، میمون، مایهٔ شادمانی، فرخنده، خجسته.

موبارەك : نک. موارەك.

موباشر : افا. مباشر، مسؤول، ناظر، مأمور، سرپرست.

موبالات : ق، ص. توجه، قید.

موبتەدی : ص. مبتدی، سوخته.

موبتەلاّ : امف. مبتلا، بیمار، گرفتار، مریض، درگیر، مبتلی.

موبل : ا. مبل.

موتابق : افا، ص. مطابق، برابر، مساوی.

موتاپچی : ص مر. کسی که مو را به نخ مویی تبدیل می کند.

مۆتاج : نک. موحتاج.

موتالاّ : امص. مطالعه، قرائت.

موتالعه : نک. موتالاّ.

موترب : افا. مطرب، خنیاگر، رامشگر.

موتڵەق : ص. مطلق، تنها، مجرد، مستقل.

موتوربه : نک. متربه.

موتورفه : نک. متربه.

متورفه : ص. آدم زیبا.

مۆتە : باز «کردن» انگشتها به روی کسی به علامت تنفر.

موتەحد : افا، ص. متحد، متفق، همدست، هم عهد، هم پیمان.

موتەرجم : افا. مترجم، دیلماج.

موتەسل : افا، ق. متصل، پیوسته، پیاپی. چسبیده.

موتەشەکر : افا. متشکر، ممنون، سپاسگزار.

موتەعەجب : افا. متعجب، متحیر، در شگفت.

موتەعەهد : افا. متعهد.

موتەفەڕق: ص. متفرق، پراکنده، جدا.

موتەفەڕق کردن : م. متفرق کردن، پراکنده کردن، جدا ساختن.

موتەفەکر : افا. متفکر، اندیشمند.

موتەقەلب : افا. متقلب، حقەباز، دغلکار.

مۆتەکه : ا. حالتی در خواب که گرانی بدن چنانست که هیچ حرکتی تا بیداری تمام ممکن نیست.

موتەکەبر : ص. متفکر، مغرور.

موتەنەفر بوون : م. متنفر بودن، نفرت داشتن، کینه از کسی در دل داشتن.

موجاز : امف. مجاز، مأذون، رخصت داده شده، اجازەدار.

موجازات : مجازات، سزا، پاداش، کیفر، قصاص.

مۆجب : موجب، دلیل، علت، باعث، مایه.

موجزه : ا. معجزه.

مۆجگاری : امص. آموزش، یاد«دادن»،

پند، اندرز، نصیحت.

مۆجیاری : نک . مۆجگاری.

موجەرەد : ص. مجرد، تنها، مطلق، عزب، مفرد.

موجەسەمە : ا. مجسمه، پیکره، تندیس.



مۆچ : ا. ماچ، بوسه.

مۆچ : ص. آدم اخمو، ترشرو.

مۆچانن : یاد دادن، آموزش دادن، پند دادن، نصیحت کردن.

مۆچرك : نک . مووچرك.

مۆچك : امصغ، (ز). پیمانه کوچك.

مۆچ کردن : م. ماچ کردن.

مۆچ کرن : م. گوش خواباندن چهار پا ازترس.

مۆچکە : ص. آموزگار، ناصح.

مۆچیاری : نک . موّجگاری.

مۆچیاری کردن : نک . موّچانن.

موحاکمە : ا. محاکمه، دادرسی.

موحبەت : امص. محبت، دوستی.

موحتاج : امف، ص. محتاج، نیازمند.

موحتەرەم : امف، ص. محترم، ارجمند، گرامی، عزیز.

موحەسڵ : افا. محصل، شاگرد مدرسه، دانشجو، دانش آموز.

موحەلل : افا. محلل.

مۆخ : ا. مغز استخوان، مغز.

موخالف : افا. مخالف، ضد.

موختەسەر : امف، ص. مختصر، کوتاه، کوتاه شده.

موختەلف : افا. مختلف.

موخشوڵ : امف. مشغول، درگیر.

مۆخل : ا، (ز). الك، غربال، غربیل.

موخلس : افا، ص. مخلص، چاکر، ارادتمند، مرید.

موخوڕ : ا. واجبی، نوره.

موخولیات : ا. مالیخولیا.

موخومازی : ا. نخاع شوکی.

مودارا : امص. مدارا، سازش، نرمی، ملاطفت.

مۆدنە : ا. چوب سیگار.

مودەت : ا.مدت، زمان، وقت.

مودیر : افا. مدیر،مسؤول، سرپرست، اداره کننده، گرداننده.

مۆر : ا. مهر.

مۆر : ا. موریانه، حشره‌ای از راسته آرکیپترها نزدیك به راسته رگبالان.

مۆر : ا. رنگ بنفش، بنفش.

مۆڕ : ا. چشم غره، نگاه خشم آلود.

موراقبەت : مراقبت.

مۆڕ بردنەوە : م. چشم غره رفتن، نگاه خشمگین انداختن.

مۆڕ بوونەوە : نک . موّڕبردنەوە.

مـۆر کـردن : م. مهر کردن، ممهور ساختن.

مۆرك لەخۆنان : م. خود را گرفتن، خود را بیش از آنچه هست نشان دادن.

مور کومایه : امص. سنگینی، گرانی، حرمت وَ عزت ، وقار، آهستگی، آرامش.

مـۆره : ا. مهره، مهرهٔ پشت و ستون فقرات.

مـۆره : ا. الوار، چوب بریده، ریشه درخت از زمین در آمده.

مۆره : ص. امرد.

مورەبەع : ا. مربع، چهار ضلعی، چهار گوشه.

مـورەتـەب : امف، ص. مرتب، منظم، ترتیب داده شده.

مورەدەد : امف، ص. مردد، دودل.

مۆرەقه : ا.شپشك غلات، حشره‌ای از راسته نیم بالان.

مۆره مۆر : امر. زمزمه، زیر لب آواز «خواندن».

مۆری : ا. چلواو.

مۆریان : ا. شپش، حشره‌ای از راسته نیم بالان بدون دگردیسی.

مۆریانه : موریانه.

مۆریانه : ا. موریانه.

موریشی : ا، (با). گندم بهاره.

مۆریله : نک . میرووله.

مۆز : ا. موز، بانانا.

مۆز : ا. یك نوع زنبور.



مۆز : ا. یك نوع مگس خونخوار، خرمگس.

مـۆز کـردن : م. گهگیری کردن، لج کردن، عصبانی شدن.

موزەمن : ص. مزمن، کهنه.

مـوزه خـرەف : امف، ص. مزخرف، مهمل، بیهوده، ناروا، حرف مفت.

مۆزەخانه : امر. موزه.

مۆزیك : ا، (ز). گوساله دو ساله.

مۆزیقا : ا. موزیك، موسیقی.

مۆزیقەچی : ص مر. موزیسین.

موژده : نک . مزگانی.

مۆژگاری : نک . مۆجگاری.

مۆژیار : نک . مۆچکه.

مۆژیاری : نک.مۆجگاری.

موسابقه : امص. مسابقه، آزمون، پیشی.

موستەقیم : ص. مستقیم، راست، سرراست، درست.

موسوڵمان : ص، ا. مسلمان، مسلم.

موسن : ص. مسن، معمر، پیر، کهنه، سالدار، سالخورده.

موسەتەح : ص. مسطح، پهن، هموار.

موسەلەح : امف، ص. مسلح.

موسەلەت : ص. مسلط، چیره، غالب.

موسهل : افا، ا. مسهل، کارکن.

موشکڵ : ص. مشکل، دشوار، سخت.

موعاشرەت : امصـ. معاشرت، آمیزش، اختلاط، آمد و شد.
موعالجه : امصـ. معالجه، مداوا.
موعاهده : امصـ، ا. معاهده، پیمان، عهد.
موعاینه : معاینه، آزمایش، بازدید.
موعجزه : ا.
موعەرەفی کردن : م. معرفی کردن، شناساندن.
موعەلم : افا. معلم، استاد، آموزگار، دبیر.
موعەما : ا. معما.
موغازه : ا. مغازه.
موّغەره : ا. تیره پشت، ستون فقرات.
موغه یری : ا. بخاری دیواری، شمینه.
موفت : نک. مفت.
موفتخۆر : نک. مفتخور.
موفته : نک. مفت.
موفلس : ص. مفلس، بی چیز، ندار، فقیر، بی خانمان.
موفەتش : افا. مفتش، بازرس، کارآگاه.
موفەرەك : افا. متبرك.
موفی : ص. مفید، قابل استفاده.
موقابڵ : افا، ص. مقابل، روبرو، مساوی، برابر، معادل، برعکس.
موقاتعه : ا. مقاطعه، کنترات.
موقرایی : ح مصـ. تیرگی، آلودگی، گل آلودی.
موقەسر : افا، ص. مقصر، اهمال کار، گناهکار، خطا کار، مجرم، بزه‌کار.
موك : ص. مك، درست، قاطع.
موّل : ا. محل تجمع ماهی در زمستان.
موّلّ : جمع، مجموع، فراهم، سرهم.
موّلّ کردن : م. جمع کردن، سرهم کردن، روی هم ریختن.
مولاقات : امصـ. ملاقات، دیدار، مواجهه، رویارویی، برخورد.
موّلدان : م. جمع کردن، روبهم ریختن، سرهم کردن.
موّلگه : ا. جای جمع کردن حشم.
موّله : ا، (ز). گل آماده برای اندود بنایی.
موّلەت : ا. مهلت، فرصت، درنگ.
موّلەق : ص. زیاد، فراوان، بسیار.
موّلەق : امفـ، ص، ا. معلق، آویزان، جستن به هوا.
موّله کردن : م. اندودن به گل.
موّم : ا. موم.
موّم : ا. شمع.
موّمدان : امر. شمعدان.
مومکن : افا. ممکن، مقدور، میسر، عملی، شدنی.
موّمن : ص. مؤمن، باایمان، متدین، دیندار، معتقد.
موّمنایی : نک. موّمیایی.
موّمیایی : ا. مومیایی.
موّمینه : ا. مشمع.
موّن : ص. ترشرو، اخمو.
موناجات : مناجات، دعا، راز و نیاز، نیایش.

موناسب : ص. مناسب، جور.
مونافق : ص. منافق، دورو، مزور، ریاکار، مفسد.
مونته‌زر : افا. منتظر.
مونشی : افا. منشی، نویسنده، میرزا.
مونه‌زەم : امف. منظم، مرتب، نظم داده شده.
موو : ا. مو، موی، زلف، گیس، گیسو، ترك استخوان.

موو

مووبڕ : ص مر. تخته‌هایی که چنان بهم جور شده و چسبیده باشند که منفذ و محل عبور هوا نداشته باشند.
مووتاو : افا. کسی که از مو نخ و از نخ مویی بافته‌هایی می سازد.
مووچ : ا. مچ.
مووچاخ : ا. کلاه گیس.
مووچاندن : م. خم کردن، کج کردن.
مووچانن : نک. مووچاندن.
مووچاننه‌وه : نک. مووچاندن.
مووچانه‌وه : نک. مووچاندن.
مووچ به‌ن : امر. مچ بند، وسیله‌ای که به مچ بسته شود.
مووچ پێچ : امر. مچ پیچ.
مووچرك : ا. چندش، خواب اعضاء، مورمور.
مووچ مووچ کردن : م. نوك زبان را با زدن به سقف دهان به صدا در آوردن.
مووچنك : امصغ، (ز). مووچین.
مووچه : ا. بسته، مقداری از غذا که در نان پیچیده شده.
مووچه : ا. مچ.
مووچه : ا. قسمتی از زمین که برای شخم در نظر گرفته شده است.
مووچه‌خوه‌ر : امف، ص. کسی که از طرف دیگری تغذیه و تأمین می شود در نتیجه فرمانبراوست، فقیر، مستمند.
مووچپا : ا. مچ پا.
مووچپا : نک. مووچپاگ.
موچپاگ : امف. خم شده، مایل، کج شده.
مووچپانه‌وه : م. خم شدن، مایل شدن، دولا شدن.
مووچین : امر. موچین.
مووخۆرکه : امر. موخوره.
موودار : ص مر. مودار، چشمی که مو در آورده باشد.
موودنه : نک. مۆدنه.
مووده : ص، (ز). پهلوان، زورمند.
موور : ا. الوار، تنه درخت.
موور : ا. مهره، یك رج از چینه دیوار چینه‌ای.
موور : ا. سربه مهر.
موور : ا، (ه). گوشه، کنج.
مووڕاسه‌و بوون : م. موی بر اندام راست شدن از ترس و هیجان.
موورگ : ا. مهره، خرمهره.
موورنان : م. مهر گذاشتن بر چیزی برای اینکه دستکاری نشود.
موورروو : نک. موورگ.

مووروو کەرانە : امر. خرمهره.
moorە : نک. موورگ.

موورە : نک. موورگ.
موورە سەنگ : امر. مهره سنگ.
موورەغە : ا. تیره پشت، ستون فقرات.
موورێس : افا. کسی که موی می ریسد و از آن نخ می سازد.
مووز : ا. زنبور.
مووزك : ا، (ز). نوعی کفش، کفش سرخرنگ.
مووزیقانچی : ص. موزیسین، ساززن.
مووسایی : ص نسب، ا. یهودی، جهود، کلیمی.
مووس پێچ : نک. مووچ پیچ.
مووسڵدان : امر. زهار.
مووسم : ا. موسم، فصل، زمان، هنگام، وقت.
مووسیر : ا. موسیر، گیاهی از تیره سوسنی‌ها.
مووش کردن : م. آرام و غمگین نشستن، ساکت ماندن، قهر کردن، تنها نشستن.
مووشن : ص. کسی که زیاد تنها می ماند یا قهر می کند یا ساکت می نشیند.
مووشە : امص. جستجو، دنبال چیزی «گشتن»، بو کشیدن، دنبال خوراکی بو «کشیدن».
مووشەدەمە : امر. دم کوره آهنگری.
مووشەك : ص. شکمو، شکم پرست.
مووشە کردن : م. جستجو کردن، دنبال خوردنی گشتن.
مووکێش : نک. مووچین.
مووگژ کردن : نک. مووڕاسە و بوون.
موول : ص، ا. مول، فاسق زن، حرامزاده.
مووڵەت : ا. مهلت، زمان، فرصت، ضرب‌الاجل، فرجه، وقت.
مووڵەکی : ص، ا. مول، بچه نامشروع، بچه زود بدنیا آمده.
مووم : نک. موم.
موونك : ا، (ز). مفاصل انگشت.
مووە : ا. موی داخلی پلك.
مووە : ا. لبه تیز تبر و تیشه و داس.
مووەڕزە : نک. مووخۆرکە.
مووی : ا، (ز). نوعی سربند مردانه.
موەقەتی : ص نسب. موقتی، عاریتی.
موهم : ص. مهم، خطیر، بزرگ، عمده، زیاد.
موهمەڵ : ص. مهمل، مزخرف، بی معنی،عاطل،باطل، بیکاره.
موهەیا : ص. مهیا، آماده.
موینە : ص نسب. مویی،موین، چیزی که مو زیاد دارد.
موین : ص نسب. موین، مویی، چیزی که از مو ساخته شده باشد.
مە : نه، علامت نفی که بر سر افعال می آید.
مهاردێ : ا، (ه). وسیله‌ای ساخته از سبد که به دور آن پارچه پیچند و به کمك آن نان بر تنور زنند.

مووشەدەمە

مهانه : ا. بهانه.
مه‌ئموور : ص، ا. مأمور، فرستاده، متصدی، مسئول.
مه‌بادا : مباد، نباد، نشاید، نکند.
مه‌بال : ا. مبال، آبریز، مستراح.
مه‌بڵه‌غ : ق، ا. مبلغ، مقدار، اندازه، میزان.
مه‌بهووت : ص. مبهوت، مات، گیج، مالیخولیایی.
مه‌به‌س : نک. مه‌به‌ست.
مه‌به‌ست : امف، ا. خواسته، طلب شده، هدف، دلخواه، مقصود.
مه‌ت : ا. عمه.
مه‌تا : ا. متاع، کالا، جنس، چیز.
مه‌تاره : ا. فلاسك، ترموس.
مه‌تاع : نک. مه‌تا.
مه‌تاڵ : ا. سپر.
مه‌تره‌باد : ا، ص، (ز). چرچی.
مه‌تره‌ق : ا. منتشا.
مه‌ترسی : ترس از چیزیکه اتفاق نیفتاده.
مه‌ترۆك : امف. متروك، ترك شده، واگذاشته، مانده از مرده به جای.
مه‌تره‌لۆز : ا. مسلسل.
مه‌تره‌لوێز : نک. مه‌تره‌لۆز.
مه‌تك : (ز)، نک. مه‌ت.
مه‌تن : ا. متن.
مه‌ته : ا. مته.
مه‌ته‌ڕێز : ا. سوراخهاییکه در دیوار برج جهت نگهبانی و تیراندازی تعبیه شود.
مه‌ته‌ڵ : ا. معما، چیستان، لغز، مسئله.
مه‌ته‌ل : نک. مه‌ته‌ڵ.
مه‌ته‌ڵه‌ك : متلك، گوشه، هزل.
مه‌تی : ا. عمه.
مه‌تیه : ا. عمه.
مه‌جار : ا. مجار، مجارستان.
مه‌جاڵ : ا. مجال، فرصت، زمان.
مه‌جانی : ص. مجانی، مفت.
مه‌جبوور : امف. ناگزیر، ملزم، ناچار، درگیر، بی اختیار.
مه‌جرۆح : امف. مجروح، زخمی.
مه‌جمه‌ع : ا. مجمع.
مه‌جمه‌عه : ا. مجمعه، مجموعه.
مه‌جنوون : ص. دیوانه.
مه‌جووس : ص. مجوس، گبر، آتش پرست، پیرو دین زرتشت.
مه‌جهوول : امف. مجهول، ناشناخته، نامعلوم، نادانسته.
مه‌چه‌ك : ا. مچ دست.
مه‌حاڵ : امف، ص. محال، غیرممکن.
مه‌حاڵ : محال، اقلیم، نواحی، اطراف، محلها.
مه‌حبووب : امف، ص. محبوب، عزیز، گرامی، دوست.
مه‌حجووب : امف، ص. محجوب، پوشیده، کمرو.
مه‌حچه‌چه : ا. خرنوب.
مه‌حدوود : امف. محدود، منحصر.
مه‌حرف : الوْاری که به کار نجاری گرفته شده است.


مەحچەچە

مەحرووم : امف. محروم، بی نصیب.

مەحرەم : ا. محرم،زن، زوجه.

مەحرەمانە : ق. محرمانه، سری، مخفی، پوشیده.

مەحز : محض، بەخاطر، برای، مطلق، صرف، خالص.

مەحسووس : امف. محسوس.

مەحسووڵ : **امف، ا. محصول، حاصل، میوه، بار، ثمر، نتیجه، بازده، فرآورد، دست آورد، ساخت، به دست آمده.**

مەحشەر : ا. محشر، رستاخیز، قیامت، روزجزا، محل گرد آمدن.

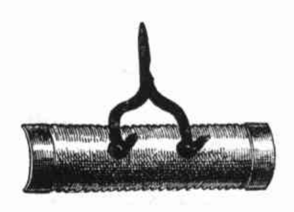
مەحف : ص.محو، منسوخ، نابود، پاك شده، از میان رفته، زدوده، گیج.

مەحفە و بوون : م. محو شدن.

مەحفیرك : (با)، نک . مافوور.

مەحکەم : ص، ق. محکم،قایم، استوار، پابرجا، ثابت، باارادە.

مەحەس : ا. قشو.



مەحەك : ا. محك، آزمایش.

مەحەل : ا. محل، جای، **مکان، پست،** شغل.

مەحەڵنیان : م. **محل گذاشتن، توجه** کردن به کسی.

مەحەلە : **ا. محله، کوی، برزن،** کوچه.

مەحەلەق : **ا. معلق، وارو،** درهوا **«جهیدن».**

مەخابن : **(با)، نک . مخابن.**

مەختە : **ا. پیمان، طی، قرارداد، عقد.**

مەختەر : **ا، (ز). مهتر، نگهدارنده اسب و مادیان.**

مەخسووس : ص. مخصوص، ویژه.

مەخسەرە : ص. مسخره.

مەخشەڵ : ا. آتش فروزان.

مەخشەڵان : ا. آتش فروزان، آتش بازی، آتش سوزی.

مەخلۆق : امف. مخلوق، آفریدهِ، مردم.

مەخلووت : امف. مخلوط، آمیخته.

مەخمەر : ا. قدیفه.

مەخمەڵ : ا. مخمل.

مەخمەڵەك : ا. مخملك، بیماری **مخملك.**

مەخەر : ا. زمین صاف و بزرگ.

مەخەل : ا، (با). استراحتگاه **نیمروز گلهٔ** حشم که خنك است و **سایه دارد.**

مەد : مَد، ~ .

مەداخڵ : ا. مداخل، درآمد، عایدی، حقوق.

مەدح : امص. مدح، ستایش، تمجید.

مەدرەب : ا. جنگل ممنوع.

مەدرەب : ا. زمین جلو آب، زمین برآب.

مەدرەسە : ا. مدرسه، دبستان، دبیرستان، آموزشگاه، مکتب.

مەدفووع : امف. مدفوع، دفع شده.

مەدفینی : ا. خورش، خورشت.

مەدلوول : امف، ا. مدلول، معنی، مفهوم، دلالت کرده شده.

مەدەد : امص. مدد، یاری، کمك، یاوری.

مەدەدکار : ص فا. مددکار، یاور، کمك کننده.

مەدەر : امص، (ز). خواست، درخواست، دعا، تضرع، التماس، میل، رغبت، آرزو.

مەدەك : (ز)، نک . ماداك.

مەدهۆش : امف. مدهوش، بیهوش.

مەڕ : ا. محل بز و گوسفند کوهی، غار، کنده طبیعی.

مەڕ : میش بالغ.

مەڕ : ق. میزان، اندازه، قدر.

مەر : مگر.

مەڕ : ا، (ز). بیل.

مەرافێعە : ا. مرافعه، دعوا، نزاع، تعقیب قانونی.

مەراق : ا. غم، غصه شدید.

مەراق کردن : غصه‌دار شدن، غمگین شدن.

مەراڵ : ا. آهو، غزال.

مەرتاندن : م. تحریك کردن، تحریض کردن، خروشاندن علیه کسی یا چیزی، کیش دادن.

مەرتووب : امف، ص. مرطوب، نمناك، نمور، تر، نم‌دار.

مەرتەبە : ا. مقام، مرتبه، محل، جاه.

مەرتەبە : ا. مرتبه، دفعه، نوبت.

مەرج : مرج، شرط، پیمان، مسابقه.

مەرجان : ا. مرجان، بسد.

مەرجانی : ص. مفت، مجانی، رایگان.

مەرحەبا : اص. مرحبا، آفرین، زه.

مەرحەمە : ا. هوله.

مەرحەمەت : امص. مرحمت، لطف، توجه، عنایت، مهربانی، شفقت.

مەرخوز : ا. مُرغز، نوعی بزباموی قهوه‌ای.

مەرد : ص، ا. مرد، جوانمرد، جنس نر انسان.

مەرداسەنگ : نک . مرداسه‌نگ.

مەردانە : ص، ق. مردانه، دلیر، شجاع.

مەردانەگی : ح مص. مردانگی، دلیری، شجاعت، جوانمردی.

مەردایەتی : نک . مەردانەگی.

مەردم : ا. مردم، مخلوق، بشر، اشخاص.

مەردوم : نک . مەردم.

مەردم ئازار : ص مر. مردم آزار.

مەردم دار : ص مر. مردم دار.

مەردوود : امف. مردود، رفوزه، رانده شده.

مەڕده : نک. مردگ.

مەرده زینه : امر. کومه، چاله مخفیگاه، پنهانگاه شکارچی.

مەردەشۆر خانه : امر. مرده شوی خانه.

مەردەنگی : ا. مردانگی.

مەردەماڵ : امر. مال بی صاحب، حشم بی جان.

مەردی : ح مص، ا. مردی، مردانگی، بلوغ، شهامت، قوه مردی.

مەرز : ا. مرز، حد، سرحد، حاشیه، کنار، حدود.

مەرزه : ا.مرزه، گیاهی از تیره نعناعیان با ساقه‌های متعدد.



مەرزەنجۆش : امر. مرزنگوش، مرزنجوش، گیاهی از تیره نعناعیان با ساقه‌های متعدد.

مەرزەوان : ص مر، امر. مرزبان، سرحددار.

مەرزەڵ : امر، (ز). آرامگاه، قبر، گور، آرامگاهی که زیارتگاه باشد.

مەرس : ا. گاو شخم.

مەرس : ص. آدم ساکت و آرام و غمزده.

مەرس کردن : م. دلگیر کردن، رنجاندن.

مەرغوزار : امر. مرغزار، چمنزار، علفزار.

مەر غووب : ص. مرغوب، باب طبع.

مەرقەد : ا. مرقد، قبر، آرامگاه، مقبره.

مەڕك : ا، (با). بیل.

مەركانه : نک. مەڵکەنی.

مەركەز : ا. مرکز، میان، وسط، میانه.

مەرگ : ا. مرگ، فنا، نیستی، موت.

مەرگ بڕین : م. کشتن، کاری را بریدن و بخوبی به انجام رساندن.

مەرگ و میر : امر. مرگ و میر.

مەرگەماسی : امر. کچوله، گیاه مرگ ماهی.

مەرگه مووش : مرگ موش.

مەرگەمەله : ا. دست و پازدن غریق در حال غرق شدن، نوعی شنا.

مەڕمەڕ : ا. مرمر، سنگ مرمر.

مەڕمەڕ : ا. تیله.

مەرمەریشۆك : ا. سوسمار.

مەڕه : ا. بیل.

مەڕه : ا. پناهگاه کوهستانی و طبیعی حشم، غار.

مەڕە : ا. نوعی زنبور عسل کم کار و کم بار.

مەرەبا : ا.مربا.

مەڕەبێرە : ق. زمان آمدن گله جهت دوشیدن شیر.

مەرەخەس : امف، ص. مرخص، رها، آزاد، خلاص، اذن داده شده، رخصت داده شده.

مەرەز :ا. مرض، ناخوشی، بیماری، کسالت، درد.

مەرەزە : ا. برنج سبز درو نشده.

مەرەس : ا. طوق یا طناب گردن تازی.

مەڕە سوورە : نوعی قوچ وحشی.

مەرەك : ا. کاهدان.

مەرەکەب : نک . مەرەکەف.

مەرەکەف : ا. مرکب، جوهر.

مەڕەکیوی : امر. میش وحشی.

مەرهوونە : امف. گرونهاده، مرهون.

مەرهەم : ا. مرهم.

مەرێز : ص. مریض، بیمار، ناخوش.

مەرێز خانە : امر. مریضخانه، بیمارستان.

مەرێس : زیبایی، قشنگی.

مەزات : امص. حراج، مزایده.

مەزاتخانە : امر. دلالخانه، محل حراج.

مەزاح : امص. شوخی، مزاح، بذله، لطیفه.

مەزاختن : م، (ز). از میان بردن، فنا کردن، برباد دادن.

مەزاختن : م، (با). خرج کردن.

مەزار : ا. مزار، قبر، زیارتگاه، مرقد، گور، آرامگاه.

مەزاق : ا. مذاق، چشایی.

مەزاق : نک . مەزاح.

مەزخاندن : نک . مەزاختن.

مەزد : ا. نور گیر، روزن، دریچه.

مەزرا : ا. مزرعه.

مەزرات : ا، (ه). نزاع، ستیزه، مناقشه، گفتگوی تند، مجادله.

مەزرۆکە : ا، (ز). سبدی که بدور آن پارچه پیچیده و برای زدن نان به تنور بکار رود.

مەزرە : ا. مزرعه، کشتزار.

مەزرەعە : ا. مزرعه، کشتزار.

مەزرێح : فرفره چوبی که بچەها بر زمین زنند بچرخد و از آن صدا در آید، گردنا.

مەزلۆم : امف. مظلوم، ستمدیده.

مەزمەزە کردن : م. مزمزه کردن، چشیدن.

مەزن : ص. بزرگ، پیشوا، سرکرده.

مەزناهی : ح مص. بزرگی، عظمت.

مەزند : نک . مەزن.

مەزندە : نک . مەزەنە.

مەزنی : نک . مەزناهی.

مەزووکە : مارمولك.

مەزە : ا.مزه، طعم، چاشنی، لذت، لطف.

مەزەب : ا. مذهب، کیش، آئین، سروش.

مەزەبزووتن : م. آرزو كردن، خواستن، دوست داشتن.
مەزەدار : ص مر. مزەدار، بامزه، خوشمزه.
مەزەدان : م.مزه دادن، لذت دادن، خوشمزه بودن.
مەزەڕەت : ا. مضرت، زيان، خسارت، ضرر.
مەزە كردن : م. چشيدن، مزه كردن، زبان زدن.
مەزە كردن : نک . مەزە دان.
مەزنوون : امف. مظنون، مشكوك، مورد ظن واقع شده.
مەزەنە : ا. مظنه، قيمت، نرخ، ارزش، عقيده و نظر.
مەژگ : ا. مغز.
مەژگە : ا. مغز دانه گردو.
مەژی : (با)، نک . مەژگ.
مەژی : ا، (ز). سَر.
مەس : ص. مست، مى گسار، سرخوش، لول، پاتيل.
مەساحەت : ا.مساحت، وسعت، پهنه.
مەساسە : ا. قطعه آهن پهنى بر سر چوب كه زارع هنگام شخم گل چسبيده به گاو آهن و وسايل را با آن پاك مى كند.
مەست : نک . مەس.
مەست بوون : م. مست بودن.
مەستوور : ص. سرخوش، سرمست.
مەستی : ح مص. مستى.
مەسخەرە : ص. مسخره، مقلد، دلقك.
مەسخەرەبازی : ح مص. مسخره بازى، تقليد.
مەسخەرە كردن : م. مسخره كردن.
مەسكەن : ا.مسكن، خانه، منزل، محل سكونت.
مەسلوول : امف. مسلول.
مەسڵەحەت : ا. مصلحت، صواب، صلاح،سياست.
مەسە : ا. قطعه پولاد صافى كه گوشتكاران براى تيز شدن كارد خود را به آن مى مالند.
مەسە : ا. خاك انداز آتش.
مەسەب : ا. جايى كه كبك دام يا كبك خوانا قرار داده مى شود تا كبكهاى ديگر جمع شده به دام افتند.
مەسەڵە : ا.مسئله، مشكل، اشكال، سؤال، دشوارى.
مەسی : ح مص. مستى، سرخوشى.
مەسێ : نک . مەسە.
مەسی : ا. كاردك كه با آن خمير از جاى خمير گيرى جمع كنند.
مەسێحی : ص نسب. مسيحى، عيسوى.
مەسین : ص نسب. مسين، مسينه، ساخته از مس.
مەسینە : ا. آفتابه مسى يا لولهنگ.
مەش : ا، (ه). پشه.
مەشتووك : ا. مشتوك.
مەشتە : ا. كوز، جوى كوچكى جهت آبيارى بوتههاى تنباكو يا

مەش

گوجەفرنگی.

مەشرق : ا. مشرق.

مەشرەبە : ا. مشربه، آبخوری.

مەشعەڵ : ا. مشعل.

مەشغووڵ : امف. مشغول، درگیر، سرگرم.

مەشغەڵە : ا. مشغله، کار، شغل.

مەشفەن : ا، (ز). تخت مرده شوری.

مەشق : امف. مشق، تمرین، تکرار، تمرین درس، تکلیف درس.

مەشك : ا،(ز). مشك.

مەشکاڵە : امصغ. مشك کوچك، مشکچه.

مەشکۆڵە : نک . مەشکاڵە.

مەشکە : ا.مشك.

مەشکەژەندن : م. زدن مشك، جنباندن مشك برای گرفتن کره.

مەغشووش : امف. مغشوش، درهم، نابسامان،ناخالص.

مەشوولە : ا. پشه.

مەشوەرەت : امص. مشورت، رایزنی.

مەشە : نک . مەشووڵە.

مەشەقەت : ا. مشقت، زحمت، دشواری، رنج، سختی، بدبختی.

مەشهوور : امف. مشهور، معروف، نامور، نامدار، شهیر، نامی.

مەشی : ا.مگس.

مەشیا : باید، بایستی.

مەعاش : ا. معاش، زندگی، زندگانی.

مەعاف : امف. معاف، عفو شده، بخشوده شده.

مەعبەد : ا. معبد، عبادتگاه، پرستشگاه.

مەعجەر : ا. معجر، نرده.

مەعدەن : ا. کان، معدن.

مەعرووف : امف. معروف، مشهور، نامی، نامدار، شناخته شده.

مەعرەکە : نک . مارەکە.

مەعزەرەت : امص، ا. معذرت، پوزش، معذرت خواهی، عذرخواهی.

مەعسووم : امف، ص. معصوم، پاك، بی گناه، خالی از دغل و ریاکاری.

مەعشووق : امف. معشوق.

مەعکووس : امف. معکوس، برعکس، وارونه.

مەعلووم : امف. معلوم، مشخص، معلوم شده.

مەعلووم بوون : م. معلوم شدن، معلوم بودن.

مەعمووڵ : امف، افا. معمول، معمول شده، باب، رسم، مد شده.

ماعین : ا، (ز). مادیان.

مەعەین : نک . مانەن.

مەعەینی : نک . مانەن.

مەعیۆب : امف، ص. معیوب، عیب دار، عیب دار شده.

مەغار : ا. غار، کنده، اشکفت.

مەغرب : ا. مغرب، باختر.

مەغرور : ص. مغرور، متکبر، خودبین.

مەغز : ا. مغز، مخ.

مەغزی : ا.مغزی، پارچه دراز و نازکی

مەعجەر

که در میان آن از درازا نخ کلفتی گذاشته‌اند.

مەغز

مەغموون : امف. مغبون، فریب خورده.

مەغمەسە : ا. مخمصه، اشکال، دردسر، گرفتاری.

مەغەل : ا، (ز). محل نگهداری حشم در دشت.

مەفتوول : ا. سیم، مفتول.

مەفرەق : ا. مفرغ.

مەفسەك : ا، (ز). کفگیر.

مەفسەڵ : ا. مفصل، بند.

مەفلووك : امف، ص. مفلوك، لاغر، مردنی، بدبخت.

مەڤیژ : ا، (ز). مویز.

مەقاش : مقاش، منقاش، انبر.

مەقام : ا. مقام، مرتبه، مکان، رتبه، شأن، منزلت، جاه.

مەقسوود : امف. مقصود، منظور، هدف، پایان، قصد شده، نیت شده.

مەقەست : ا. قیچی، مقراض.

مەقەست کردن : م. قیچی کردن.

مەقەڵی : ا. منقل.

مەك : ا. نمك.

مەکات : ا. مالیات حشم.

مەکارە : ا. قرقره نخ.

مەکارە : الاغ کرایه شده.

مەکارەچی : امر. مکارچی.

مەکان : ا. مکان، مسکن، جا، منزل، رتبه، مرتبه، مقام.

مەکدان : امر. نمکدان.

مەکر : ا. مکر، حیله، نیرنگ، فریب، دورویی، کید.

مەکرباز : ص فا. مکار، حیله‌گر، فریبکار.

مەکر کەر : نک . مەکرباز.

مەکرۆ : امف. مکروه، ناپسند، کراهت داشته.

مەکۆ : ا. مکو، ماکو، مکوك.

مەکۆك : نک . مەکو.

مەکوو : نک . مەکۆ.

مەکەنە : ص فا. مکنده.

مەکی : ا، (ه). نمك.

مەکینە : ا. ماشین، تلمبه موتوری، منگنه، پرس.

مەکینەچی : ص مر. ماشین چی.

مەگەر : مگر، بغیر، جز، غیراز، چطور، آیا.

مەگەز : مگس.

مەگەزە : ا. چشم درد حیوانات که در نتیجه گزش حشرات پیدا شود.

مەگەس : نک . مەگەز.

مەگەن : ا. مغناطیس، آهن ربا.



مه گه‌نات : نک . مه گه‌ن.

مه گیرانی : ا. ویار.

مه‌ل : افا، ا. پرنده، بالدار.

مه‌لاّ : ص، ا. ملا، آخوند، باسواد، معلم، روحانی.

مه‌لا : نک . مه‌لاّ.

مه‌لاّ بانگان : ق، ا. صلوة صبح، شفق، اذان صبح، زمانی که اذان گفته می شود.

مه‌لاّ به‌زێن : ص مر. باصلابت، باسواد، حرّاف، ناطق، جسور.

مه‌لاح : ص. ماهر، استاد.

مه‌لاحی : امص. مهارت، استادی.

مه‌لاّخۆر : ص. ارزان، ملاخور.

مه‌لاس : ص مف. چسبیده به زمین، مانند الاغی که می خوابد و بلند نمی شود.

مه‌لاّشك : ا. ملاج.

مه‌لاّشگ : ا. ملاج.

مه‌لاّشو : ا. ملاج.

مه‌لافه : ا. ملافه، ملحفه، شمد.

مه‌لاقه : ا. ملاقه.

مه‌لاّك : نک . مێلاّك.

مه‌لاّك كردن : چشیدن، مزه کردن، طعم کردن، زبان زدن، خوردن.

مه‌لاّمه‌ت : امص. ملامت، سرزنش، نکوهش.

مه‌لاّو : ا. آرد آبی که با نمك به حشم خورانده می شود.

مه‌لایه‌که : ا. ملایکه، فرشته‌ها.

مه‌لّبه‌ند : نک . مه‌لوه‌ن.

مه‌لّحه‌م : ا، نک . مه‌لهه‌م.

مه‌لّکه‌نی : ا. دم کنی، وسیله‌ای سبدی که به دور آن پارچه پیچیده شده و درِ دیگ پلو گذارده می شود تا دم بکشد، در دیگ سفالی.

مه‌لمه‌ل : ا. ململ، نوعی پارچه نازك.

مه‌لّۆ : ا. دسته‌های دروشده علف.

مه‌لّوا : نک . مه‌لوه‌ن.

مه‌لّۆتکه : ا. نوزاد قنداق «غنداق» شده.

مه‌لّوو : نک . مه‌لّۆ.

مه‌لووچك : ا. گنجشك.

مه‌لوول : امف، ص. ملول، غمگین، ماتم زده.

مه‌لوولاو : نک . مه‌لاّو.

مه‌لّوه‌ن : امر. مکان، منزل، قرارگاه، خانه، مسکن، مأوا.

مه‌له : ا. شنا، مله، آب بازی.

مه‌له‌س : ص. ملس، میخوش، ترش و شیرین.

مه‌له‌س : ا. نوعی پارچه ابریشمی نازك.

مه‌له‌ڤان : ص. شناگر، ملوان، آب باز.

مه‌له کردن : م. شنا کردن، مله کردن، آب بازی کردن.

مه‌له‌کورِ : ا، (ه). ملخ.

مه‌له‌وان : ص. ملاح، آب باز، دریانورد، ملوان، شناگر.

مه‌لّهه‌م : ا. مرهم، ضماد، ملحم، پماد.

مه‌لی‌چك : ا. گنجشك.

مه‌له‌ق : امف، ص. معلق، آویزان، واژگون، سرازیر، روی هوا چرخ

«زدن».

مەم : ا. پستان، پستانك به زبان بچە.

مەمرە ومەژی : غیرممکن، نمیر و زنده و نباش، اصطلاحی که برای کلام غیرمنطقی گفته می شود.

مەمك : ا. پستان.

مەمك خواردن : م. شیرخوردن بچە.

مەمكەخۆر : ص مر. بچە شیرخوار.

مەمكدان : شیر دادن مادر بچە را.

مەمكدەر : ص فا. زن یا جانور ماده در زمان شیردهی.

مەمك كردن : م. پستان کردن، تعریفی از بلوغ دختران.

مەمكە : نک . مەمك.

مەمكەبەند : امر. پستان بند.

مەمكەخۆرە : نک . مەمك خور.

مەمكە فەرەنگی : امر. پستانك بچە.

مەمڵە : ا. پستان کوچك.

مەمڵەدەمێ : نک . مەمكخۆر.

مەمڵەكەت : ا. مملکت، کشور.

مەمنۆع : امف، ص. ممنوع، قدغن، منع شده.

مەمنوون : امف. ممنون، متشکر، سپاسگزار.

مەمۆتێ : نک . مەمڵە.

مەمۆڵە : نک . مەمڵە.

مەمە : ا. پستان به زبان بچە.

مەمە : ا. دانه‌های دراز تسبیح که در هر رشته دو عدد بیشتر نیست.

مەمەر : ا. منبر.

مەمێ : ا. پستان، پستانك.

مەن : علامت مالکیت و دارا بودن مانند در «دەوڵەمەن» یعنی دولتمند.

مەن : ص. راکد، مانده، متوقف، ایستاده، مات.

مەن : ا. من، واحد وزن، معادل چهار کیلو گرم.

مەنارە : ا. مناره، گلدسته.

مەنتەشا : ا. مطرق، مطرقه، منتشاء.

مەنتەقە : ا. منطقه، ناحیه.

مەنج : ا، (ز). موج.

مەنجووق : ا. منجوق.

مەنجەڵ : ا. قابلمه.

مەنجەڵاو : امر. منجلاب.

مەنجەلۆك : ا، (با). سطل.

مەنجەلۆكە : امصغ. قابلمه کوچك.

مەنجەڵی هەڵم : امر. دیگ زودپز.

مەنجەنێق : ا. منجنیق.

مەنجێڵ : نک . مەنجەڵ.

مەنجیڵە : ا. لك صورت.

مەند : نک . مەن.

مەندۆڵ : ا. پاندول.

مەندۆڵە : زنگوله ریزی که زنان با پا اورنجن به پا بندند.

مەندوونە : خاك انداز آتش.

مەندی : ا. بوی آب مانده، گندیده.

مەندی : آزادی و رهایی.

مەندیل : ا. مندیل، عمامه سفید، دستمال سر.

مەنزڵ : ا. منزل، مأوا، خانه، مقصد،

یورت، مسکن، مرحله.

مەنزڵگا : امر. منزلگاه.

مەنزەرە: ا. منظره، چشم‌انداز، دورنما.

مەنشوور : امف. مشهور، نامی، شهرت یافته.

مەنع : اصـ. منع، نهی، جلوگیری.

مەنع و لۆمە : امصـ. ملامت، نکوهش، توبیخ، سرزنش.

مەنفەعەت : ا. منفعت، سود، بهره، فایده.

مەنقەڵە : ا. منقل.

مەنقەڵی : ا. منقل.

مەنگ : ص. گیج، مات، مبهوت، مانده.

مەنگوڕ : قومی از کردان.

مەنگوڕ : ص، ا. دختر مانده، ترشیده.

مەنگۆڵە : ا. منگوله.

مەنگەڵ : منقل، آتشدان، مجمر.

مەنگەنە : ا. منگنه.

مەنۆڵە : نک . مەندۆڵە.

مەنە : امف. مانده، باقیمانده، الباقی، پس مانده، پیش مانده، بقیه.

مەنەجیا : نک . مەنە.

مەنەر : ا. لنگر.

مەنەر کردن : م. لنگر انداختن، در جایی ماندن، متوقف ماندن، ماندن.

مەنەرگا : امر. لنگرگاه، اسکله، بندر، منزل، محل توقف.

مەنەنە : (ه)، نک . مەنە.

مەنەوە : (ه)، نک . مەنە.

مەنەی : م، (ه). ماندن، باقی ماندن، پس ماندن.

مەنەیەوە : نک . مەنەی.

مەواجب : ا. مواجب، ماهیانه، شهریه، حقوق، دستمزد.

مەوازب : افا. مواظب، مراقب، نگهبان، متوجه.

مەوافق : افا، ص. موافق، هم عقیده، هم رأی، مطابق، متشابه، مساعد، همراه.

مەوال : ا. مبال، آبریزگاه، مستراح.

مەوج : ا. موج.

مەوج : ا. رختخواب پیچ ساخته از پشم.

مەوجوو : امف. موجود، هستی داده شده، بود، بوده شده.

مەودا : ا. مدت، مهلت.

مەودا : ا. تیزی لبه تیغ.

مەوزووع : امف، ا. موضوع، نهاده.

مەوعزە : ا. موعظه، پند، اندرز، نصیحت.

مەوقەع : ا. موقع، زمان، وقت.

مەویژ : ا. مویز.

مەویژە سەرە : امر. نوزاد قورباغه.

مەه : ا. مانگ.

مەها : ا. میش.

مەهار : ا. مهار، افسار.

مەهار کردن : م. مهار کردن، افسار

زدن.
مەهارەت : امصـ. مهارت، زبر دستی استادی، کاردانی.
مەهانە : ا. بهانە.
مەهتاو : امر. مهتاب، مهتاب شب.
مەهدەر : امصـ. خواهش، خواست، درخواست، شفاعت، التماس، تضرع، میل، رغبت.
مەهدەر کەر : ص فا. خواهشگر، شفیع، درخواست کنندە، ملتمس.
مەهر کرن : م، (ز). عقد کردن زن برای مرد.
مەهرەبان : ص. مهربان، باعاطفە، با محبت.
مەهك : ا. حیض، عادت ماهیانە زنان.
مەهمێز : ا. مهمیز.
مەهیر : ص مف، (ز). دوغ پختە و غلیظ شدە.
مەهینی : ا، (ز). قاطر مادە، ماچە استر.
مهی : ا، (ز). میش.
مەی : نک . مهی.
مەی : ا. می، شراب.
مەی : ا. شتر مادە.
مەیا : (ز)، نک . مەهینی.
مەیان : ا. میدان.
مەیت : ص. میت، مردە، متوفی، درگذشتە.
مەیتاوی : امر. مهتابی، اطاق مانندی در اشکوب دوم و در پیش سوی اطاق که سوی بیرونی آن در ندارد، ایوان اشکوب دوم، ایوان.
مەیتەر : ص، ا. مهتر، پرستار اسب.
مەیخانە : امر. می خانە.
مەیخۆش : نک . مەلەس.
مەیخوەش : نک . مەلەس.
مەیدان : ا. میدان.
مەیدان نانەوە : م. آمادە کردن میدان برای بازی و مسابقە.
مەیکوت : ا. تخماق.
مەی گەل : امر. گلە میش.
مەیل : امصـ. میل، علاقە، آرزو، اشتها، ارادە، رغبت.
مەیلان : نک . مەیل.
مەیمان : ص، ا. مهمان.
مەیمانخانە : امر. مهمانخانە، مسافرخانە، هتل.
مەیماندار : ص. مهماندار، میزبان.
مەیمانی : ح مصـ. مهمانی، ضیافت، دعوت.
مەیموون : ا. میمون، بوزینە، عنتر.
مەینەت: ا. محنت، مصیبت، اندوە، غم، غصە.
مەینەتی : ص. بدبخت.
مەیۆس : امف، ص. مأیوس، دلسرد، ناامید، دل شکستە.
مەیین : م. منجمد شدن، منعقد شدن، قوام آمدن، غلیظ شدن.
مەییو : ص مف. منجمد شدە، منعقد شدە، قوام آمدە، غلیظ شدە.

مێ : ا. ماده، مؤنث.

مێ : ا. میش.

میاچەما : امر. پیشانی.

میاچەم تشیا : ص مر، (ه). اخمو، ترشرو.

میاچەم ترشَیا : نک . میاچەم تشیا.

میاچەمدرژیا : نک . میاچەم تشیا.

میانە : ا. میانە، میانە دو نفر.

میانە : ا. میان، میانە، وسط، مرکز.

میانە : ا. قسمت میانی قلیان.

میانە بەیە کادان : م. میانە دو نفر را به هم زدن، بین دو نفر اختلاف انداختن.


مێخ سندان

میانەڕەو : ص مر. میانەرو، معتدل.

میاو : اص. صدای گربە.

میاوانن : م. میو کردن گربە، صدا کردن گربە.

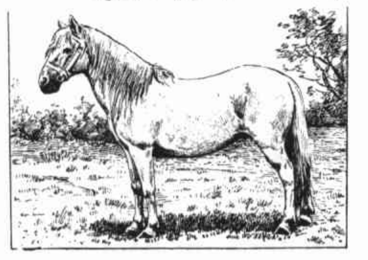
میاو میاو : اص. مئومئو، میومیو، میو، صدای گربە.

مێباز : ص مر. حیز، نظرباز.

مێتاوی : نک . مەیتاوی.

میتر : ا. متر.

مێتکە : ا. اسب کوچك، پونی.



مێتن : م. مکیدن، مك زدن.

مێتوکە : نک . مێتکە.

مێتولکە : نک . مێتکە.

میتێل : ا، (ز). کوك دُشك، کوك درشت.

میجك : ا، (ز). توان «کار کردن»، زرنگی و خبرگی «در کار».

مێچکە : ص مصغ. ماده کوچك.

مێخ : ا. میخچە.

مێخ تەوێلە : امر. میخ طویلە، گل میخ.

مێخچە : ا. میخ.

مێخ زەنجیر : نک . میخ تەوێلە.

مێخ سندان : امر. سندان آهنگری.

مێخۆش : نک . مەلەس.

مێخەك : ا. میخك.

مێخەکە : نک . مێخچە.

مێخەکی : ص. رنگ میخك ، به رنگ میخك.

میداد : ا. مداد.

میداد پاك کون : امر. مداد پاك کن.

میداد تراش : امر. مداد تراش.

میداڵ : ا. مدال، نشان، علامت.

مێر : ص، ا. مرد، آزاده.

میرات : ا. میراث، مرده ریگ، ماترك، به جا مانده.

میراتی : ا. ارث، بازمانده از مرده.

میراخوڕ : ص، ا. میرآخور.

میرار : ا. مردار، جسد جانور مرده.

میراس : نک . میرات.

مێرانە : ص. مردانە، شجاعانە.

مێرانی : ح مصـ. مردانگی، رجلیت،

شجاعت.
میراو : ص، ا. میراب، مأمور تقسیم آب.
میرتال : ا، (ز). سپر.
میرچ : اص، (ز). صدای ماچ.
میرخاس : ص، (با). مرد آزاده، آزاد مرد.
مێرد : ا. مرد، همسر زن.
مێرد کردن : م. شوهر کردن.
مێردەزمە : امر. غول بیابان.
مێردی : ح مصـ. مردی، رجولیت، جوانمردی، دلیری، شجاعت.
میرزا : ص. منشی، باسواد، میرزا، نویسنده، دبیر، کاتب.
میرشکار : ص مر، امر. میرشکار، بازبان.
مێرغوزار : ص مر، امر. مرغزار، سبزەزار.
میرغەزەو : ص مر، امر. میرغضب، جلاد.
مێرك : (با)، نک . میر.
مێرگ : ا. مَرغ، چمن، مرتع.
مێرگزار : امر. مرغزار، چمنزار.
میرگزیرکێ : ح مصـ. قاب بازی.
مێروو : ا. مورچه.



مێروو : ا. آدم، انسان.
مێرو چێر : دوست و برادر.
مێرووستان : امر. لانه مورچه.
مێرووچه : مورچه.
مێرووله : نک . مێرووچه.
مێرووله کردن : م. مور مور کردن اعضاء.
میرنشین : امر. پایتخت، مرکز.
میرەدێ : ص مر، امر. کدخدا.
مێرەوان : نک . مهرەبان.
مێری : نک . مێردی.
میری : ا. حکومت.
مێز : ا. میز.
مێز : ا. ادرار، پیشاب، شاش.
مێز : ا، (ز). ماسه.
میز : ا. ادرار، پیشاب، شاش.
میزان : ق، ا. میزان، اندازه، مقدار، قاعده، برابر.
مێزتن : م. ادرار کردن، شاشیدن.
میزتن : م. ریختن دانه از انبارك به ناودان آسیا و رفتن به زیر سنگ.
مێزدان : امر. شاشدان، آبدان، مثانه.
مێزفلك : ا، (با). ناودان.
مێزکرن : م. شاشیدن، ادرار کردن.
میزڵدان : نک . میزدان.
مێزن : ص. شاشو، بچەای که زیاد می شاشد، کسی که مبتلا به سلسلەالبول است.
مێزه چۆڕکێ : ح مصـ. سلسلةالبول.
مێزەره : ا. عمامه.
مێزەره بەسەر : ص مر. معمم، ملا.
میزەل : ص، (ز). بچەای که در جایش ادرار می کند.

مێزبان : نک . مێزتن.

مێژ : ا، (ز). نماز.

مێژ : گذشته، قدیم، قدیمی.

مێژتن : م، (با). مکیدن، مك زدن.

مێژڤه : (ز). گذشته، قدیمی، قدیم.

مێژ کرن : م. نماز کردن، نماز گذاردن، نماز به جای آوردن.

میژۆك : ص فا. برەای که برای شیر خوردن به هر میش در گله می چسبد.

مێژوو : ا. تاریخ.

میژوو : ا. مغز، مخ.

میژووەکەوڵە : ا. کورك، جوش، دمل.

مێژەلاك : ا. خوشه انگور که دانه بر آن نمانده باشد.


میژوی

میژوی : ا. عدس.

میژوین : ا. آش عدس.

میساب : (ز)، نک . مشته.

میساخه : ا. محل آرد در اطراف سنگ آسیا.

میساس : ا. سیخونك.

میستن : نک . میزتن.

میسمیسك : امر. آبدان، شاشدان، مثانه.

مێش : ا. میش.

مێش : ا. مگس.

مێشان : ح مص. گردو بازی.

مێش پەڕ : ق. زمان رسیدن انگور.

مێش تێدان : م. ریختن مگس بر سر چیزی.

مێشڕەوێن : امر. مگس پران.

مێشك : ا. مغز.

مێش کوژ : افا. مگس کش.

مێشکۆڵه : ا. مخچه.

مێش گره : افا. مگس گیر، کاغذ مگس گیر.

مێشن : میشن، چرم پوست بز و گوسفند.

مێشۆ : ص. گیج، مات، هاج و واج، احمق، سفیه.

مێشووله : ا. پشه.

مێشه : ا. بیشه.

مێشه سەگانه : امر. مگس سگ.

مێشەسی : ا. هوبره.

مێشەگیره : امر. عنکبوت.

مێشەڵان : امر. بیشه، درختزار.

مێشەمر : امف، ص، (ز). دورانداخته شده، بی فایده، بی مصرف.

میشەوش : ا، (ز). عدس.

مێشەهەنگ : ا. نوعی زنبور درشت بدون عسل.

مێشه هەنگوێن : امر. زنبور عسل.



مێڤان :نک . مەیمان.

مێڤانخانه : نک . مەیمانخانه.

مێڤانی : نک . مەیمانی.

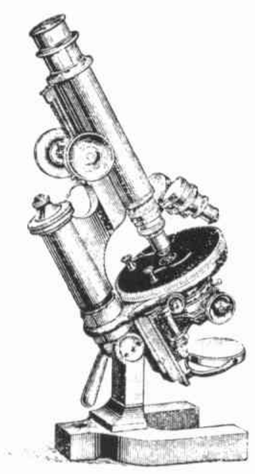
میڤەور : ا، (ز). کدو حلوایی گردن

دراز.

میکانیك : ا. مکانیك.

میکرۆب : ا. میکرب.

میکروسکوپ : ا. میکروسکوپ.



مێکوت : ا. تخماق.

مێگەل : ا. گله میش، گله گوسفند.

مێگەلەوان : ص مر، امر. شبان، چوپان.

مێڵ : ا. میل.

میلاق : ا. نوعی گل لاله کوچك.

مێلاك : ا. قاشق.

مێلاك کردن : م. چشیدن، مزه کردن، طعم کردن.

مێڵ بازی : ح مص. میل بازی، نوعی ورزش باستانی.

میل چێوك : امر. میل سرمه.

مێڵدان : امر. سرمه دان.

میلکان : ا. محل استقرار زمستانه.

مێڵ لێدان : م. سرمه کشیدن، میل زدن به چیزی برای بازرسی یا گشودن.

مێڵ مێڵ : ص مر. میل میل، راه راه.

مێلوو : ا. گهواره.

مێلووره : نک . مێرووله.

مێڵ و کلەدان : میل و سرمەدان.

میم : م.

میم : عمه، خاله.

میمزا : امر. بچه خاله یا عمه.

میمك : خاله یا عمه.

میمکەزا : نک . میمزا.

میمکەزاگ : نک . میمزا.

مێمڵ : ص، ص فا. دشمن، مخالف، خورنده.

میمی : عمه، خاله.

مینا : ا. گل مینا.

مینا : ا. شیشه، آینه.

میناکاری : ح مص. میناکاری.

مێنگوین : ص، ا. اسب و الاغی که به سن کشش رسیده باشند.

مینەك : ا. الاغی در کاروان که آب و خوراکی بر آن نهاده شده.

مینەکە : ا. انگشتری که از شاخ درست شده باشد.

مێو : ا. مو، رز، تاك.

مێوان : نک . مەیمان.

مێوانخانه : نک . مەیمانخانه.

مێوانی : نک . مەیمانی.

مێوژ : ا. مویز.

مێوه : ا. میوه، ثمره، بر.

میه : میش.

میه : ا. ماده، مادینه.



مێو



ن : ن.

ن : علامت سوم شخص مفرد «غایب».

ن : علامت صفت نسبی و صفت مشبهه.

نا : علامت نفی که به اول فعل می آید مانند «ناخوەم» یعنی نمی خورم.

نا : ا. توان، نیرو، نا.

نا : ا. نای آسیاب.

نا : ا. نم، رطوبت، بوی نا.

نائاشنا : ص. ناشناخته، غریب، بی اطلاع، بی خبر.

نائومێ : ص. ناامید، مأیوس.

نائومێد : نک. نائومێ.

نائومێیی : ح مصـ. ناامیدی، یأس، درماندگی.

نائومێدیی : نک. نائومێیی.

نائەمن : ص، ا. ناامن، آشفته، پر آشوب.

نائەمنی : ح مصـ. ناامنی.

نائەهل : ص. نااهل، ناباب، حرف نشنو، گمراه.

ناب : ص. ناب، خالص، پاك، بی غش.

ناباب : ص. ناباب، ناشایسته، نامطبوع.

ناباو : نک. ناباب.

نابالّق : ص. نابالغ.

نابوو : ص مف. نابود.

نابووت : نک. نابود.

نابوود : نک. نابوو.

نابوویی : ح مصـ. نابودی، نیستی.

نابووتی : نک . نابوویی.
نابەجا : ص. نابرجا، نابجا، نابرجای.
نابەدڵ : کاری که از روی میل انجام نگرفته باشد.
نابەکار : ص. نابکار، شریر، بدکار، بد کردار.
نابەکام : ص. کام نیافته.
نابەڵەد :ص.نابلد ،ناآشنا،غریب،ناشی.
نا بەڵەدی : ح مص. نابلدی، نا آشنایی، ناشیگری.
نابینا : ص. نابینا، کور.
نابینایی : ح مص. نابینایی، کوری.
ناپارێزی : ح مص. ناپرهیزکاری، بی احتیاطی.
ناپاك : ص. ناپاك، پلید، آلوده، ملوث.
ناپاکی : ح مص. ناپاکی، ناتمیزی، پلیدی، آلودگی.
ناپایدار : ص. ناپایدار، سست، فانی، گذرنده، بی دوام.
ناپەسەن : ص. ناپسند، ناخوش آیند، نامطبوع، زشت، مکروه.
ناپەسەند : نک . ناپەسەن.
ناپیا : ص. نامرد، بی مروت، بی حمیت، بی عار، ترسو، جبان، بزدل.
ناپیاگ : نک . ناپیا.
ناپیاگەتی : نک . ناپیاوتی.
ناپیاو : نک . ناپیا.
ناپیاوەتی : ح مص. نامردی، ناجوانمردی، بی مروتی، بزدلی.
ناپیاوی : نک . ناپیاوەتی.
ناتار : نک . ناتاو.
ناتاری : ح مص. نادرستی، نابجایی.
ناتانین : م. نتوانستن، قادر نبودن.
ناتاو : ص. نادرست، حرف نادرست.
ناتر : ا. کارگر حمام.
ناترە : ا. چوبهای کوتاهی که در حد فاصل خرمن و کاه هنگام باد دادن خرمن قرار داده می شود تا از اختلاط کاه و دانه جلوگیری کند.
ناتف : ا. «مش» یا فتیله یا پارچه‌ای که در درون جراحت برای باز ماندن آن قرار داده می شود و هنگام بهبود از آن خارج می سازند.
ناتواو : ص. ناقص، ناتمام، کسر و کم.
ناتۆرە : نک . نەتۆرە.
ناتۆرە بێژ : نک . نەتۆرە بێژ.
ناتەبا : ص. ناميزان.
ناتەبایی : ح مص. نامیزانی.
ناتەمام : نک . ناتواو.
ناتەمیز : ص. ناتمیز، ناپاك، پلید، آلوده، کثیف.
ناتەمیزی : ح مص. ناتمیزی، ناپاکی، پلیدی، کثافت، آلودگی.
ناتەو : ص. ناتو، ناموافق، ناسازگار.
ناتەوان : ص. ناتوان، ضعیف، کم زور، فقیر.
ناتەوانی : ح مص. ناتوانی، ضعف، فقر.
ناتەواو : نک . ناتواو.
ناتەواوی : ح مص. ناتمامی، نقص، کم و کسری.

ناجنس : ص. ناجنس، بدجنس، بدطینت، ناباب، ناهمجنس.

ناجۆر : ص. نامتناسب، ناموافق، ناهماهنگ.

ناجەستە : ص. نادرست، نامیزان، ناهماهنگ.

ناجەسە : نک . ناجەستە.

ناچار : ق. ناگزیر، ناچار، مجبور، لاعلاج، لابد.

ناچاری : ح مصـ. ناچاری، لاعلاجی، ناگزیری، فقر.

ناچە : ا. نایچە، ناوچە، ناودانك آسیا.

ناچیز : ص. ناچیز، اندك، ناقابل، فرومایە، ناکس.

ناچیزە : نک . ناشزە.

ناحەز : ص. دشمن، خصم، ناموافق.

ناحەزی : ح مصـ. دشمنی، خصومت، عدم موافقت.

ناحەساو : ق، ص. ناحق، ناحساب، دروغ، ناروا، نامشروع، بر خلاف عدل.

ناحەق : نک . ناحەساو.

ناخ : ا. وسط، میان، درون.

ناخار : ص. آدم نادرست و متقلب، فریبکار، تند و تیز، سریع، ناتو.

ناخر : ا. رمە حیوانات پا بلند، مانند گاو و اسب.

ناخرقەوان : روز دهم اسفند ماه کە بە جهت سرما از فرستادن حشم بە صحرا خودداری می شود.

ناخلاّف : ق. ناگهان.

ناخوا : ص، ا. ناخدا، کشتیبان.

ناخودا : نک . ناخوا.

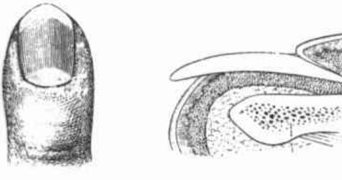
ناخۆش : ص. ناخوشایند، ناخوش، مریض، بیمار، ناگوار.

ناخۆشی : ح مصـ. ناخوشایندی، ناخوشی، بیماری، مرض، ناگواری.

ناخۆشین : نک . ناخۆشی.

ناخون : نک . ناخوون.

ناخوون : ا. ناخن.



ناخوون کردن : م. ناخن گرفتن.

ناخوون گرتن : نک .*ناخوون کردن.

ناخوونە : ا. ناخنك، آنچە از خوردنی مردم اندك و مجانی خوردە شود.

ناخوونە : ا. لك چشم، لك قرینە.

ناخوونەك : ا. لك چشم، لك قرینە.

ناخوەش : نک . ناخۆش.

ناخوەشی : نک . ناخوشی.

نادان : ص. نادان، احمق، ابلە، نفهم، جاهل، بی‌معرفت.

نادانی : ح مصـ. نادانی، ابلهی، احمقی، نفهمی، جهالت.

نادوروس : ص. نادرست، غلط، کج، ناراست، دروغگو، بیمار، ناقص، باطل، خاین.

نادوروست : نک . نادوروس.

نادوروستی : ح مصـ. نادرستی، ناراستی، کجی، کذب، بیماری، مرض، نقص، بطلان، تقلب.

نادۆڵ : نک . ناچه.

نادووای : ق. همیشه.

نادیار : ص. غایب، مجهول، ناپیدا، نامعلوم، پنهان، پنهان شده، گم، گم شده.

نادیار بوون : م. غایب بودن، غیب شدن، ناپدید شدن، **نادیار** شدن، گم شدن، مفقود شدن.

نادیاریی : ح مصـ. غیبت، فقدان، نادیاری.

نادیده : ص مفـ، ص. نادیده، نادید، ناپدید.

نادیهار : (ز)، نک . نادیار.

نار : ا. نهر.

نارِاس : ص. نادرست، کج، آدم متقلب و مکار و فریبکار، شرور.

نارِاست : نک . ناراس.

نارِاستی : ح مصـ. ناراستی، نادرستی، کجی، تقلب، شرارت.

ناراو : ا. غم، غصه، اندوه، درد، مرض.

ناردن : م. فرستادن، ارسال داشتن، روانه کردن، روانه ساختن.

نارگیل : ا. نارگیل، درختی از تیره نخلها.

نارگێله : ا. قلیان، لوله قلیان.

نارنج : ا. نارنج، درختی از تیره مرکبان.



نارگیل

نارنجسان : امر. نارنجستان، باغ نارنج.

نارنجۆك : امصغ. نارنجك.

نارنجك : نک . نارنجۆك.

نارنجی : ص نسبـ، ا. نارنجی.

نارنگی : ا. نارنگی.

نارووەن : ا. نارون، درختی چتری از رده دو لپه‌ییهای بی گلبرگ تیره نارونها.

نارووەند : نک . نارووەن.

نارەحەت : ص. ناراحت، ناآرام، مضطرب، مشوش، آشوب طلب، عصبانی.

نارەحەتی : ح مصـ. ناراحتی، اضطراب، تشویش، عصبانیت.

نارِەس : ص. نارس، کال، نرسیده.

نارەتە : ا. نعره، فریاد، غرش، تکبیر.

نارەنگی : نک . نارنگی.

نارەوا : ص فا. ناروا، غیر جایز، ناسزا، ناشایسته، نالایق، حرام، غیر مشروع.

نارياگ : امف. فرستاده، فرستاده شده، روانه شده، سفیر، ایلچی، پیغامبر، وکیل، گماشته.

ناریعەلی : رنج و زحمت زیاد، آری ناری.

نارێك : ص. نامیزان، نابجا، نادرست.

ناز : ا. ناز، کرشمه، دلال، غنج، عشوه، غمزه.

نازا : ص فا. نازا، عقیم، سترون، بی‌بار، بی‌ثمر.

نازار : ص مر. عزیز، دوست داشتنی.

نازاو : ا. آب اضافی که به محصول داده می شود، آبی که اگر به محصول داده نشود خسارت نمی بیند اما دادن آن محصول را سر زنده‌تر و شادابتر می سازد.

نازباڵش : امر. نازبالش، بالش، متکا، زیرسری.

نازپەروەر : ص مف. ناز پرورده.

نازدار : ص مر. عزیز، کسی که او را دوست دارند.

ناز فرۆشتن : م. ناز کردن، ناز فروختن.

نازك : ص. نازك، لطیف، باریك، ظریف، نغز، قلمی.

نازك دڵ : ص مر. نازك دل، زود رنج، کسی که زود گریه می کند، کسی که زود عصبانی می شود.

ناز کردن : م. ناز کردن، ناز فروختن.

نازك کار : ص شغل. نازك کار.

نازکێشان : م. ناز کشیدن، زحمت کسی را تحمل کردن.

نازکی : ح مصـ. نازکی، باریکی، ظرافت، لطافت.

نازگ : نک . نازك.

نازنامە : امر. لقب، نازنامه.

نازناو : نک . نازنامه.

ناز و نوز : ناز و نوز.

نازه : ا. قسمت زنده ناخن.

نازەنین : ص. نازنین، لطیف، ظریف، دوست داشتنی، گرامی، با ارزش، نفیس، گرانبها، معشوق.

نازی : ص نسب. کسی که ناز می کند، نازو، ناز نازی، پرناز.

نازین : م. نازیدن، نازش کردن.

ناژناس : ص. ناشناس، بیگانه، مجهول، ناآگاه.

ناس : ا. ناس، مخلوطی از توتون و آهك که جویده می شود.

ناساز : نک . ناخۆش.

ناسازگار : ص فا. ناسازگار، مضر، ناسالم، ناگوار، ناپسند، ناموزون.

ناسازی : ح مصـ. ناسازگاری.

ناساغ : نک . ناخۆش.

ناساغی : نک . ناخۆشی.

ناساق : نک . ناخۆش.

ناساقی : نک . ناخۆشی.

ناساف : ص. ناصاف، ناهموار، زبر، چین و شکن‌دار، چروك، چین‌دار.

ناسانن : م. معرفی کردن، شناساندن، آشنا کردن.

ناسایش : ص مف، ا. ناشایست، ناسزا، دشنام، نالایق، ناروا، بیهوده، نامربوط، ظلم، ستم، فسق، فجور.

ناسپاس : ص. ناسپاس، ناشکر، حق‌ناشناس، سفله.

ناسزا : ص فا، ا. ناسزا، ناسزاوار، نالایق، غیر مستحق، دشنام، فحش، کار بد و ناصواب.

ناسزه : نک . ناشزه.

ناسك : نک . نازك.

ناسك بوونه‌وه : م. نازك شدن، باریك شدن.

ناس کرن : م، (ز). شناختن.

ناسکۆڵه : ص مصغ. نازك و کوچك، ظریف، لطیف.

ناسکی : نک . نازکی.

ناسنامه : امر. شناسنامه، سجل، کارت معرفی.

ناسوپاس : نک . ناسپاس.

ناسۆر : ا. ناسور.

ناسوور : ا. ناسور.

ناسه‌ی : م، (ه). مانع بودن، ماندن شدن.

ناسیا : امف. معروف، شناخته، شناخته شده، آشنا.

ناسیار : نک . ناسیا.

ناسیاری : ح مص. آشنایی، شناسایی، آگاهی، علم.

ناسیاگ : نک . ناسیا.

ناسیاگی : نک . ناسیاری.

ناسیاو : نک . ناسیا.

ناسیاوی : نک . ناسیاری.

ناسین : م. شناختن، آشنا شدن، علم پیدا کردن.

ناسینه‌وه : م. دوباره شناختن.

ناشاره‌زا : ص. نابلد، ناآشنا، ناشی.

ناشاره‌زایی : ح مص. نابلدی، ناآشنایی، ناشیگری.

ناشایس : نک . ناسایش.

ناشایست : نک . ناسایش.

ناشایسته : نک . ناسایش.

ناشایسه : نک . ناسایش.

ناشتا : ص، ا. ناشتا، صبحانه.

ناشتا کردن : م. صبحانه خوردن، ناشتایی کردن.

ناشتایی : ص نسب، ا. ناشتایی، صبحانه.

ناشتن : م. کاشتن.

ناشزه : ص. زن نافرمان.

ناشناس : ص. ناشناخته، مجهول، غریب، بیگانه، بی‌اطلاع، بی‌خبر، ناآگاه.

ناشوکر : نک . ناسپاس.

ناشی : افا، ص. ناشی، مبتدی، بی‌تجربه.

ناشیاگ : ص مف، ا. ناشایست، ممتنع، نادرست، ناباب، ناروا، قبیح، مکروه.

ناشیتیی : ح مص. ناشیگری.
ناشیرین : ص. ناشیرین، تلخ، نامطبوع، نامطلوب، رفتار نادرست.
ناشیگەری : ح مص. ناشیگری، بی‌تجربگی، عدم وقوف.
ناعال : ص. چیزی که خوب نیست.
نافرمان : ص. نافرمان، یاغی، سرکش.
نافەرمانی : ح مص. نافرمانی، عدم اطاعت، یاغیگری، سرکشی.
نافەك : نک. نافه‌که.
نافه‌که : ا. خشتك شلوار.
نافەكبرِین : م. اصطلاحی مانند، «خشتك کشیدن» در زبان فارسی.
ناڤ : ا، (ز). ناف.
ناڤ : ا، (با). نام، اسم.
ناڤ ئێش : ا، (ز). شکم روش، اسهال.
ناڤبارك : امصغ، (با). سبد کوچك میوه.
ناڤ برِ : ص فا، ا. میان بر.
ناڤبەن : ا، (ز). میانجی، واسطه، شفیع، داور، حکم، مصلح.
ناڤ بەند : ا. میانه، فاصله، بین.
ناڤ چاڤ : ا. پیشانی.
ناڤ چاڤ شین : ص، (ز). عبوس، بد اخم، ترشرو، اخمو.
ناڤ چاڤ گرێ : نک. ناڤ چاڤ شین.
ناڤ دا : ا، (ز). درون، اندرون، میان.
ناڤدار : ص فا، (ز). نامدار، مشهور، صاحب نام، معروف.
ناڤك : ا، (ز). ناف.
ناڤماڵ : ا. اثاث البیت، اسباب خانه، وسایل خانه، اسباب منزل.
ناڤنج : نک. ناوەند.
ناق : ا. خرخره، گلو، گلوگاه، حلق.
ناقایل : ص. ناراضی، ناخشنود.
ناقه : ص. ناقص، ناتمام، کم و کسر.
ناقس : نک. ناقز.
ناقۆڵا : ص. ناقلا، ناغلا، زیرك، محیل، گربز، باهوش.
ناقوڵچ : ا، (ز). وشگون، نیشگون.
ناك : ناك، علامتی برای ساختن صفت مانند «خه‌مناك» غمناك.
ناك : ص. فقیر، لات، بی‌چیز، ندار.
ناکا : ق. ناگهان، ناگاه.
ناکام : ص، ق. ناکام، نامراد.
ناکامی : ح مص. ناکامی، نامرادی.
ناکۆك : ص. ناکوك، نامیزان، ناهم آهنگ.
ناکوڵۆکار : ص. زشت، نازیبا، نادرست، نامیزان، ناهموار، ناصاف.
ناکەس : ص. ناکس، پست، دون، فرومایه، حقیر، رذل.
ناکەسی : ح مص. خواری، پستی، حقارت، رذالت، فرومایگی، نانجیبی.
ناگا : ق. ناگاه، ناگهان.
ناگوزێر : نک. ناچار.
ناگونا : ص. بی گناه، بی‌تقصیر.
ناگوناه : نک. ناگونا.
ناگەوار : ص. ناگوار، ناخوش آیند بدمزه، نامطبوع، ناشایست.
ناڵ : ا. نعل.


ناڵ

نالاندن : نک . نالانن.

نالاّنن : م. نالیدن، ناله کردن، آه و فغان کردن، شکوَه.

نالاّی : (ه)، نک . نالاّنن.

نـالایـق : ص. نـالایـق، بـی‌کـفـایـت، بی‌ارزش، کم بهاء.

نالّبه‌کی : ا. نعلبکی، زیر استکان.

نالّبه‌ن : ص فا. نعلبند.

نالّبه‌نخانه : امر. نعلبندخانه.

نالّبه‌ند : نک . نالبه‌ن.

نالّبه‌ندی : ح مص. نعلبندی.

نالّچه : امصغ. نعلچه، نعلی که به پاشنه کفش زده می شود.

نالّدار : ص مر، امر. یك سمی، تك سمی.

نالّش : امص. نالش.

نالّ کردن : م. نعل کردن.

نالّه : امص. ناله، شکایت، فریاد و فغان، صدای بلند مانند صدای انفجار.

ناله بار : ص. نـامیزان، نـابار، نـاهـم آهنگ، ناموافق.

نالّه کردن : م. ناله کردن، نالیدن، آه و فغان کردن، شکایت کردن.

نالّه کی : ا. پاشنه کفش.

نالّه‌ین : ا. نعلین.

نالّین : نک . نالاّنن.

نام : ا. نام، اسم.

نـاماقـوولّ : ص. بی‌ادب، بی‌تربیت، نـامعقول، بی شرم، حرف بیجا و بی‌منطق.

نـامانگووری : ح مص. نداری، فقر، بی‌چیزی.

نامدار : ص فا. نامدار، متهوُر، صاحب نام.

نامراد : نک . ناکام.

نامرادی : نک . ناکامی.

نامنایره : م، (ه). پایین کشیدن، پایین آوردن.

نامۆ : ص. غریب.

نامۆیی : ح مص. غریبی، غربت.

نامۆیی : ح مص. خوابیدگی دست و پا و اعضاء در نتیجه حرکت نکردن.

نامه : ا. نامه، کاغذ، رقعه.

نامه‌به‌ر : ص فا. نامه‌بَر.

نامه‌حره‌م : ص. نامحرم.

نامه‌خوا : ماشاءالله.

نامه‌د : ص. بدبخت، سیه‌روز.

نامه‌دیی : ح مص. بدبختی، سیه‌روزی.

نامه‌رد : نک . ناپیا.

نامه‌ردی : نک . ناپیاوه‌تی.

نامووس : ا. ناموس.

نامیّ : ا، (ه). نام، اسم.

نامی : نک . نامدار.

نامیزان : ص. نامیزان.

نامیده : امف. نامیده، نام داده شده، موسوم.

نامیّلکه : امصغ. کتاب کوچك چند برگی، پا مفلت.

نان : ا. نان.

نان : م. نهادن، زمین گذاشتن، آماده

کردن، گذاشتن.

نان‌بده : ص فا. دست و دلباز، نان بده.

نان برێشك : ا. چوبی که با آن نان از تنور یا ساج بر گیرند.

نان پەچ : ص، ا. نانوا، نان‌پز، شاطر.

نان پێژ : نک. نان‌پەچ.

نان پیەودان : م. نان به تنور زدن.

نان چایی : ا. نان روغنی، نان شکری.

نان ترس : ص. نان خشك، خسیس، لئیم، نان نخور، ممسك.

نان خوەر : ص فا. نان خور، نان خوار، عیال، زن و بچه.

نان خوەرشت : امر. نان خورش، قاتق.

نان‌دار : ص مر. ناندار، کسی که معاشش مهیاست.

نان دان : م. نان دادن، دست و دلباز بودن، دست پاب بودن.

نان‌دەر : نک. نان بده.

نان‌دێن : نک. نان گین.

نان کردن : م. نان پختن، نان درست کردن.

نان کردنەوە : م. پهن کردن نان پیش از زدن به تنور.

نان کوێر : ص. نان کور، خسیس، لئیم، نان نخور.

نان‌گێن : امر. سبد بزرگی که نان در آن جای داده شده و ذخیره می شود.

نان وشك : نک. نانەڕووتە.

نانووخ : ا. ناخن.

نان هاور : ص فا. نان آور، تامین کننده معاش خانواده.

نانەبەرە : ا. بقچه حمل نان، سفره حمل نان، پارچه‌ای که نان در آن پیچیده و حمل می شود.

نانەڕووتە : ا. نان خالی، نان بدون نان خورش.

نانە سکێ : امصـ. کار کردن، با مزد سیری شکم، کار در مقابل غذای روزانه.

نانەشان : ا. سبد پهنی که برای نهادن نان یا صاف کردن برنج پخته به کار می رود.

نانەشوێن : م. به دنبال کسی افتادن، حرف نادرستی به دنبال شخصی شهرت دادن.

نانەقەیسی : ا. لواشك زردآلو.

نانەلەم : نک. نانەسکێ.

نانەمریچلە : ا، (هـ). گرده‌ای که روی آن روغن مالیده باشند.

نانەمل : م. چیزی را به گردن کسی نهادن، گناهی را به کسی ثابت کردن.

نانەوا : ص، ا. نانوا، خباز.

نانە واخانە : ا. نانواخانه، خبازی.

نانەوایی : ح مصـ. نانوایی.

نانەوایی : نک. نانەواخانە.

نانەوە : م. آماده کردن آسیاب جهت کار، نهادن تله، دید زدن و انتخاب دزد جایی را برای دزدی شبانه، نهادن، آماده کردن، زیر سر گذاشتن.

نانەوەر : نک . نان‌خوەر.
نانەیەك : م. مچاله کردن، توی هم فرو بردن، درهم کردن.
نانی نانی : ص. آدم خسیس، لئیم، نان کور.
ناو : ا. نام، اسم.
ناو : ا. میان، محتوی، درون، اندرون.
ناو : ا. ناو، نای، نی آسیا.
ناو : ا. اندود.
ناو : ا. فاصلهٔ بین دو چیز.
ناو : ا. منطقه، محوطه، بلوك.
ناواخن : ا. لفاف، آنچه که در فاصله دو چیز برای پر کردن آن به کار رود مانند پنبه یا پشم شیشه‌ای که در فاصله دو سطح پارچه قرار داده می شود.
ناوار : نک . نامدار.
ناوار : ص. میان پر، با محتوی، مغزدار مانند گردویی که پوك نیست و مغز کامل وپر دارد.
ناوازه : ا. آوازه، صیت، شهرت.
ناوان : ا. منطقه، ناحیه، بلوك.
ناوبار : ا. لنگهٔ کوچکی که وسط بار قرار داده می شود.
ناوبانگ : نک . ناوازه.
ناوبانگ‌دەر کردن : م. آوازه در کردن، شهرت یافتن.
ناوبانگ سەندن : نک . ناوبانگ دەر کردن.
ناوبجی : ا. میانجی، شفیع، داور، حکم، مصلح.
ناوبڕ : ص فا، ا. میان بر.
ناو براو : نک . ناوبریاگ.
ناو بردن : م. نام کسی را به نیکی یا بدی در غیاب آن کسی بردن، غیبت کردن، نامزد به کاری کردن.
ناوبڕە : ا. حصیری که فضای چادر را به دو قسمت تقسیم می کند.
ناوبریاگ : ا. نامزد شده، کاندید شده کسی که نام او به بد یاد شده است، مذکور، نامبرده.
ناوبرێشك : نک . نان برێشك.
ناوبژە کردن : م. افتادن دندانهای شیری اسب و الاغ و دندانهای بالغ به جای آن در آمدن.
ناوبژی : نک . ناوبجی.
ناوبژی‌کەر : نک . ناوبجی.
ناوبەزر : ص مر، (ز). گمنام، بی‌نام و نشان.
ناوپا : ا. میان پا، آلت تناسلی.
ناوپارە : امر. خانه‌ای که از هر طرف محصور در خانه‌های دیگر باشد.
ناوپشتە : امر. ریشه فامیلی، نام خانوادگی.
ناوپووك : امر. میان تهی، میان خالی، پوك، مجوف، پوسته بدون محتوی.
ناوپەل : امر. کف دست، بین دو سم، فاصله دو شاخه یکدرخت.
ناوتا : نک . ناوبار.
ناوتاق : امر. طناب کوتاهی که دو لنگهٔ جوال را برای قرار گرفتن روی الاغ و

استر با آن بهم می بندند.

ناوتوێڵ : امر. پیشانی.

ناوتێڵانه : امر. هدیه عروس به داماد، جهاز، وسایلی که زن به خانه شوهر می برد.

ناوجەرگە : نک . ناوپاره.

ناوجەرگە : ا. میان، وسط، میانه.

ناوجەژنان : ق، ا. زمان بین دو عید، روزهای قبل از عید.

ناوجی : نک . ناوبجی.

ناوجی‌کەر : نک . ناوبجی.

ناوچاڵ : ص مر. مقعر، گود، چال.

ناوچاو : امر. پیشانی.

ناوچاوپاك : ص مر. نیك اختر، خوشرو، خوش اقبال.

ناوچاوترشاو : ناوچاوتور شیاگ.

ناوچاوتورشیاگ : ص مر. اخمو، عبوس، عصبی.

ناوچاودێز : ص مر. بد اختر، بدشانس، اخمو.

ناوچە : ا. ناحیه، منطقه.

ناوچە : ا. نای آسیاب.

ناوچە : ا. مکان، محل.

ناوچەوان : امر. پیشانی.

ناوچەوان‌پاك : نک : ناوچاوپاك.

ناوچەوان‌دێز : نک . ناوچاودێز.

ناوچەوان قۆقز : نک . ناوچاودێز.

ناوچەوان‌قەشقە : نک . ناوچاودێز.

ناوچەوان گرژ : نک . ناوچاوتورشیاگ.

ناوچین کردن :م. به نام انتخاب کردن، انتخاب کردن، گزیدن، گزیدن برگهای میانی بوته‌هایی مانند توتون و کاهو.

ناوخاڵی : ناوپووك.

ناوخۆ : داخلی.

ناوخوان : امر. نشیمنگاه زین.

ناودار : نک . نامدار.

ناودان : امر. ناودان.

ناوده‌رکردن : م. نام در کردن، نامی شدن، مشهور شدن، شهرت یافتن، معروفیت پیدا کردن، شهره شدن.

ناودەس : امر. کف دست.

ناودەست : نک . ناودەس.

ناوڕاس : امر. مرکز، میان، وسط، بین.

ناوزڕان : م. نام آورشدن به بدی، نام در کردن به زشتی.

ناو زڕیان : نک . ناوزڕان.

ناوزین : نک . ناوخوان.

ناوساجی : ا. گرده‌ای که در میان روغن سرخ می شود.

ناوسێڵی : نک . ناوساجی.

ناوشان : ا. گودی بین دو استخوان شانه.

ناوقەو : امر. کمر چیزی که بالا و پایین داشته باشد مانند آدم یا درخت.

ناوك : ا. ناف.

ناو کردن : م. گم شدن ناگهانی، مفقود شدن ناگهانی.

ناوکۆ : نک . ناوبار.

ناوکۆ : ص. انباز، شریك.

ناوکۆڵ : نک . ناوبار.

ناوکۆیر : ص مر. گمنام، ناشناس، اجاق کور.
ناوکۆیر بوونەوە : م. گمنام شدن، گم و گور شدن، مردن و از یاد رفتن.
ناوکۆیی : امص. شراکت، انبازی.
ناوکە : ا. مغز هسته.
ناوکە : ا. ناف.
ناوکەبڕ : دختری که در موقع به دنیا آمدن به نام پسری ناف بریده شده است.
ناوکەبڕانە : ا. مبلغی یا هدیه‌ای که بابت بریدن ناف به ماما داده می شود.
ناوکەخوەشە : ص مر، امر. مغز هسته شیرین.
ناوکەڕەشە : نک . ناوکەڕێژ.
ناوکەڕێژ : ا. الاغ یا استری که زین یا پالان پشتش را زده و زخم کرده باشد.
ناوکەڕێش : نک . ناوکەڕێژ.
ناوکەف : ا. کف کفش که از داخل انداخته می شود.
ناوکێش : جوی باریك تنگی که در میان کرتها ومرزهای‌زراعتی برای جلوگیری از اتلاف آب در زمان کم آبی‌کشیده می شود.
ناوگ : ص نسب. میانین، وسطی.
ناوگڵ : نک . ناوگەڵ.
ناوگولاَلانە : ا. نُقلی که میان لباسهای عروس یا داماد موقع فرستادن ریخته می شود.
ناوگەڕ : نک . ناوراس.
ناوگەڕە : ا. مغز گردو.
ناوگەرە : چیزی که وسط دو چیز دیگر است.
ناوگەڵ : ا. میان پا، وسط دو پا، آلت جنسی.
ناوگین : نک . ناوڕاس.
ناولنگ : نک . ناوگەڵ.
ناولنگان : ا. تابه، ماهیتابه.
ناولەپ : نک . ناودەس.
ناولەپان : ا. فاصله دو شاخه یك درخت.
ناولەقان : نک . ناوله پان.
ناوماڵ : ا. اسباب و اثاثیه خانه، تزیین داخلی خانه.
ناومشت : نک . ناودەس.
ناونان : م. نام نهادن، نام به چیزی یا کسی دادن، نام گذاری کردن، نام دادن، اسم گذاری کردن.
ناوینان : نک . ناونان.
ناونیشان: نام و نشان، آدرس.
ناووداو : شهرت، معروفیت.
ناووگین : نک . ناوگ.
ناوە : ا. ناوه.
ناوهانین : م. نام بردن، از کسی نام بردن، از کسی یاد کردن.
ناوهاوردن : نک . ناوهانین.
ناوەجاخ : ص. آدم بد اصل، آدم بی‌ریشه،آدم بد طنیت.
ناوەخت : ق، ناوقت، بی‌موقع،

نابهنگام.

ناوەراست : نک . ناوراس.

ناوەرژن : ا، (ﻫ). نان خورشت، نان خورش.

ناوەسار : امر. سنگهایی که با آن تنوره یا نای آسیاب ساخته می شود.

ناوەسەر : امر. آن قسمت از روسری زنان که پشت سر قرار می گیرد.

ناوەکێش : افا. ناوه کش.

ناوەند : نک . ناوڕاس.

ناوەندیار : نک . ناونجی.

ناوهێنان : نک . ناوهانین.

ناوێژ : ا. ایلخی چی، چوپان گله اسب و الاغ و استر.

ناوین : م. گل اندود کردن، اندودن.

ناوینەوە : نک . ناوین.

ناهاڵ : ص. ناأهل، شیطان صفت، شرور، ناقلا، زیرك و حیله گر.

ناهلیك : ا، (با). دُشك، تشك.

ناهمێ : ص. نومید، ناامید.

ناهمێ کردن : م. ناامید کردن، جواب کردن، رد کردن، جواب منفی دادن.

ناهومێ : نک . ناهمێ.

ناهومێد : نک . ناهمێ.

ناهومێ کردن : نک . ناهمێ کردن.

ناهەرمان : ص. نافرمان، سرکش.

ناهەموار : ص: ناهموار، ناصاف، نابار، نادرست.

ناهەمواری : ح مصـ. ناهمواری، ناصافی، اشکال.

ناهەنجار : نک . ناسایش.

نای : ا. نی، نی لبك، نای.

نایاب : ص. نایاب، کمیاب، نادر.

نایافت : نک . نایاب.

نای ژەن : ص فا. نی‌زن، نی نواز.

نایسین : م. غیرقابل اشتعال بودن، نسوختن.

نتم : ح مصـ. ایمنی، مصونیت.

نچ و ناڵ : نک . نك و ناڵ.

نچە : اصـ. ناله خفیف بیمار.

نخافتن : م، (با). پوشاندن، روی خوابیده‌ای را پوشانیدن، پوشانیدن.

نخری : ا، (ز). اولین نوزاد خانواده.

نخوری : (ز)، نک . نخری.

نخۆشەر : ا، (ﻫ). لپه.

نخوەشەر : نک . نخۆشەر.

نخون : ص. نگون، سرنگون، برگشته.

نخوون : نک . نخون.

نخە : ا. نخود، گیاهی از تیره سبزی آساهای پروانه‌وار و از دسته پیچی‌ها.



نرتونۆی : ص. تر و تازه، تازه، تمیز.
نرخ : ا. نرخ، قیمت، ارزش، مظنه.
نرخ بڕین : م. قیمت گذاشتن، نرخ گذاشتن روی اجناس.
نرخ دار : ص مر. باارزش، قیمتی.
نرخ دانان : م. قیمت گذاشتن رسمی روی اجناس.
نرخه : اصـ. صدای نفس تنگ، صدای کسی در حال خفگی.
نرقه : نک . نرکه.
نرکاندن : نعره کشیدن، غریدن، صدای مهیب کردن.
نرکانن : نک . نرکه.
نرکه : اصـ. صدای مهیب غرش مانند، صدایی مانند صدای ترکیدن سنگ یا انفجار.
نڕناش : ا. عفریت، دیو ماده، عفریته.
نریخه : اصـ. شیهه، صدای اسب.
نزا : ا. نفرین، ناله، التماس، فریاد، دعا.
نزاخوان : ص فا. دعا خوان، دعاگو، داعی.
نزار : ا. طرف سایه کوه.
نزام : امصـ، ا. نظم، ترتیب، آراستگی، روش، یاسا، رسم.
نزانی : ا. مژدگانی، مژده، خبر خوش، بشارت.
نزاو : ص. رسیده، میوه رسیده، رسیده به حد بلوغ.
نزاو : ص، (ه). نزدیك.
نزبه : (با). نهال مودیم.
نزدیك : نزدیك، قریب.
نزدیك بوونه‌وه : م. نزدیك شدن.
نزدیك خسته‌وه : م. نزدیك کردن، میان بر زدن.
نزدیك کردنه‌وه : نک . نزدیك خسته‌وه.
نزدیك که‌وتنه‌وه : م. نزدیك شدن.
نزدیکی : ح مصـ. نزدیکی، قرب.
نزگ : زندگی، زندگانی حیات، عمر.
نزگه‌ره : ا. سکسکه.
نزم : ص. کوتاه، پست، کم بالا، پایین.
نزمان : ا. جای پست، جای پایین.
نزمایی : ح مصـ. کوتاهی، پستی، پایینی.
نزووله : ناله همراه با دعا و التماس، ناله و نفرین، آه و زاری.
نزیك : نک . نزدیك.
نزیك بوونه‌وه : نک . نزدیك بوونه‌وه.
نزیك خستنه‌وه : نک . نزدیك خستنه‌وه.
نزیك کردنه‌وه : نک . نزدیك کردنه‌وه.
نزیك که‌وتنه‌وه : نک . نزدیك که‌وتنه‌وه.
نژاد : ا. نژاد، اصل و نسب، گوهر.
نژدار : ص فا، (ز). کسی که نیشتر می زند، جراح.
نژوه : ا، (با). دستهٔ یاغیان، دستهٔ سر گردنه گیرها.
نژناندن : م، (ز). پُر کردن.
نژنین : م، (ز). پُر بودن، پُر شدن.
نژی : ا، (با). عدس.
نسار : ا. نسار، جایی که آفتاب

نمی گیرد.

نسبەت : ا. نسبت، خویشاوندی، قرابت.

نسرم : نک . نسار.

نسك : نک . نزگ.

نسك : ص. ندار، فقیر، ناامید، پریشان.

نسك : ا. عدس.

نسك و ناهمێ : امر. ندار و ناامید، پریشان، پریشان احوال.

نسكە : ا. سکسکه بعد از گریه.

نسگەرە : نک . نزگەرە.

نسێ : نک . نسا.

نسیب : ا. نصیب، سهم، حصه، بهره.

نسیو : نک . نسیب.

نسیە : ا. زمین کم قدرت.

نش : ق، (ز). ناگهان، ناگهانی، یك دفعه.

نشاسە : ا. نشاسته.

نشت ئاڤ : ا، (ز). نشت آب، رطوبت سرایت کرده.

نشتەر : ا. نیشتر.

نشتن : م. نشستن، ساکن شدن، ماندن، اطراق کردن.

نشس : امص. نشست، نشست ساختمان.

نشك : نک . نش.

نشكڤە : نک . نش.

نشینگە : امر. محل نشستن، محل سکونت.

نشۆڤ : نک . نشێوی.

نشێو : ا، ص. سرازیر، شیب، سراشیب، رو به پایین.

نشێوی : ح مص. سرازیری، سراشیب، شیب.

نشیڤ : نک . نشێوی.

نشیڤ : ا، (با). جنوب.

نشیڤێ : (با)، نک . نشێوی.

نشیڤێ ئینان : م. پایین آوردن، پایین کشیدن.

نشیمەن : ا. محل نشستن، مسکن، ماتحت، جای استقرار، نشستگاه.

نشیمەنگا : امر. نشیمن، نشیمنگاه.

نشین : ا. مقعد، ماتحت.

نشین : علامت اسم فاعل که با اسم آید مانند «کراهانشین» یعنی اجارەنشین.

نشینگا : نک . نشیمەنگا.

نفت : ص. نو، تازه.

نفتك : ا، (ز). کبریت، قوطی کبریت.

نفت و نوێ : ص. نو، تازه.

نفر : (ز)، نک . نفرین.

نفرۆ : نک . نقوم.

نفرەت : امص. نفرت، کراهت، بیزاری، رمیدگی.

نفرین : ا. نفرین، بد، لعنت.

نفیسی : ا. نوعی کرباس.

نفش : ا. تخم، ترکه.

نفوورات : نک . نەفوورات.

نفووز : نفوذ، فرو «رفتن» اثر «کردن».

نفوس دان : م. نفوس زدن، فال زدن.

نڤاندن : م، (ز). تجویز کردن.

نڤرشت : نک . نوشته.

نقز : ص، (ز). پست، پایین، چال، گود.

نقستن : م، (ز). خوابیدن.

نقیژ : ا، (با). نماز.

نقیسار : نک . نوشته.

نقیشتن : نک . نقستن.

نقیسین : م، (با). نوشتن، به تحریر درآوردن.

نقین : نک . نوین.

نقاب : ا. نقاب.

نقار : امص. نقار، ستیزه، جدال، کینه.

نقاندن : م. زور زدن، زور زدن همراه با صدا.

نقم : نک . نقوم.

نقن : ص. غرغرو، نق و نوق کننده.

نقوم : ص. گم، ناپدید، ناپیدا، غیب، مفقود.

نقوم بوون : م. گم شدن، ناپدید شدن، غیب شدن، مفقود شدن.

نقوم کردن : م. گم کردن، ناپدید کردن، غیب کردن، مفقود کردن.

نق و جر : زور «زدن» و تلاش «کردن» برای جابجا کردن چیزی.

نقه : اصـ. صدایی که هنگام زور زدن از سینه درمی آید.

نقه کردن : م. صدا درآوردن از سینه هنگام زور زدن.

نقیم : ا. نگین انگشتری.

نقیّم : نک . نقیم.

نکه : اصـ. نک، ناله، صدای ضعیفی که بیمار سر می دهد.

نکاندن : م. ناله کردن بیمار، نالیدن مریض.

نکانن : نک . نکاندن.

نکل : ا، (ز). نُك، نوك، منقار.

نکن : ص. کسی که زیاد ناله می کند، بیماری که زیاد ناله می کند.

نکنای : (ه)، نک . نکاندن.

نك و نائومیّ : ص مر. ندار، فقیر، ناامید.

نك و نالّ : آه و ناله، آه و ناله بیمار.

نك و نالّه : نک . نك و نالّ.

نك و ناهومیّ : نک . نك و نائومیّ.

نك و ناهومیّد : نک . نك ونائومیّ.

نکه : امص. ناله، نالهٔ سبك بیمار.

نکه کردن : نک . نکاندن.

نگابان : ص. نگهبان، نگاهبان، حافظ، حارس، کشیك، قراول.

نگادار : ص فا. نگهدارنده، نگهبان، محافظ، حامی.

نگاداری : ح مصـ. حفاظت، حراست، نگهداری، نگاهداری.

نگاهیّشتن : م. نگهداشتن، نگاهداشتن، متوقف کردن، نگاهداری کردن، محافظت کردن، حراست کردن.

نگم : نک . نقوم.

نگمه‌سار : نک . نقوم.

نگه‌ران : ص فا. نگران، ناراحت، مشوش، منتظر.

نگین : ا. نگین انگشتری.

نگین : ا. طالع، بخت، اقبال.

نکل

نم : ا. نم، رطوبت کم، تَری.

نما : ا، (ه). نماز.

نما : افا. نما مانند در: «قیبله نما» قبله‌نما.

نما : امصـ. نماء، رشد، نمو، افزونی، بالیدگی.

نماز : ا. نماز.

نمانا : نک . نموونه.

نماندن : م، (با). نرم کردن با آب زدن یا در آب انداختن.

نماو : آب اندکی که بر روی نان خشك برای نرم شدن پاشیده می شود.

نماوی : ص فا. نمدار، مرطوب.

نمایان : ص. نمایان، آشکار، واضح.

نمایش : امصـ. نمایش، ارائه، جلوه، ظهور، تئاتر.

نمایشت : نک . نمایش.

نمایشتگا : امر. نمایشگاه.

نمایشگا : نک . نمایشتگا.

نمایه‌نه : ص فا. نماینده، وکیل، مباشر، کارگزار.

نمتك : ا. نم، تَری، رطوبت، رطوبتی که از ریزش قطرات حاصل می شود.

نمدار : ص فا. نمدار، نمناك، مرطوب، تَر.

نـم دان : م. نـم دادن، تر کردن، نـشت کردن.

نمره : ا. نمره، شماره، عدد.

نمناك : ص. نم‌ناك، نمدار، مرطوب.

نموود : ا. جلا، جلوه، رونق، نمود.

نـموود کردن : م. نـمود کردن، جلوه کردن.

نموونه : ص، ا. نمونه، مستوره، مانند، شبیه، نموده.

نمه : ا. باران ریز.

نمه‌د : ا. نمد.

نمه‌دزین : ا. نمدزین.

نمه‌دماڵ : ص فا. نمدمال.

نمه‌ك : ا. نمك.

نمه‌ك به حه‌رام : ص مر. نمك به حرام، ناسپاس.

نمه‌ك كردن : م. نـمك کردن، از طعام کسی خوردن.

نمه‌ك گیر : ص فا. نمك گیر.

نمه‌کین : ص نسب. نمکین، بانمك، ملیح.

نۆ : نه، ۹.

نۆ : ص. نو، تازه، جدید.

نۆ : علامت نفی، نه.

نو : (ز). علامت نفی،نه.

نوارِین : م. نگاه کردن، تماشا کردن.

نواڵه : ا. نواله.

نواڵه : ا. جایی از کوه یا خاك نرم.

نواڵه کردن : م. نواله کردن، پیچیدن.

نوان : م. نشان دادن عمل کسی به او یا عـمل متقابل، وانمود کردن، تجویز کردن.

نواندی : نک . نوان.

نوندان : نک . نوان.

نوانن : نک . نوان.

نۆبه : ا. نوبت، مرتبه،کرت، بار، راه،

دفعه.

نوبەتی : ح مصـ. نوبتی.

نۆبەچی : نوبتچی، کشیکچی.

نۆبەخش : اولین بخشش درباره کسی.

نۆبەدار : نک . نۆبەچی.

نۆبەر : ا. نوبر، میوه نورس.

نوبەر کردن : م. نوبر کردن.

نۆبەن : نک . نۆبەند.

نۆبە گرتن : م. نوبت گرفتن برای انجام کاری.

نۆبە گرتن : م. مالاریا گرفتن، نوبت تب و لرز گرفتن.

نۆبەند : امر. گوساله نر دوساله.

نۆپێچکە : ا. بچه‌ای که تازه راه افتاده است.

نۆت : ا. نفت.

نوتفە : ا. نطفه.

نۆتە : ا. پس‌انداز.

نۆتە کردن : م. پس‌انداز کردن.

نۆجەژن : اولین عید بعد از وفات هر کسی که با مراسمی برگزار می شود.

نۆچە : ص، ا. نوچه، نوجوان، شاگرد، نوجوان کشتی گیر.

نۆحە : ا. نوحه.

نوخاع : ا. نخاع، مغز حرام.

نوخاڵە : ا. نخاله، بی ادب، ناقلا، ناتو، بدجنس.

نوخانن : م. واژگون کردن، سرنگون ساختن، سرازیر کردن.

نوخاننەوە : نک . نوخانن.

نوختە : ا. نقطه.

نوخشە : ق. فصل درو.

نوخشە : ق. نوغان، فصل وفور حاصل.

نوخوەشەر : ا. لپه.

نوخۆماندن : م، (ز). پوشاندن، پوشاندن چیزی با چیز دیگر.

نوخون : ص. برگشته، واژگون، سرازیر.

نوخون بوونەوە : م. واژگون شدن، سرازیر شدن، برگشتن.

نوخون کردن : نک . نوخانن.

نوخونین : م، (ز). خود را پوشاندن.

نۆد : نود، ۹۰.

نودرەت : ق. کم، بندرت، اتفاقی.

نۆردوو : ا. نان نرم پیچیده.

نور دیی : نک . نوردوو.

نۆڕین : نک . روانین.

نۆرە : ا. نوبه، نوبت، دفعه، راه، کرت، مرتبه.

نۆز : باز هم؟ دوباره؟

نۆزدە : ۱۹، نوزده.

نۆزکە : امر. اولین بچه هر زن.

نۆزگە : نک . نۆزکە.

نۆزین : ص مر، امر. اسب و استر تازه سواری شده.

نۆژ : ا، (با). کنه گوسفند.

نۆژەن : م. شروع کردن به کاری بعد از دست کشیدن از آن.

نوژەن : م. ریخته گری کردن با آهن یا مس.

نوستگ : امف. خوابیده، به خواب رفته، آرام گرفته.
نوستن : م. خوابیدن.
نوستو : نک . نوستگ.
نوستی : نک . نوستگ.
نوسخه : ا. نسخه.
نوسراو : نک . نوشته.
نوسکانه‌وه : م. سکسکه کردن و ناله کردن پس از گریه.
نۆسکه : ا. سکسکه بعد از گریه.
نۆسکه : نک . نۆزکه.
نۆش : ا. نوش.
نۆشاتر : ا. نوشادر.
نوشادر : نک . نۆشاتر.
نوشتاندنه‌وه : م. چهار قد کردن، قد کردن، تا کردن.
نوشتانه‌وه : م. تا شدن.
نوشتوو : نک . نوشته.
نوشته : امف، ا. نوشته، نوشته شده، تحریر یافته، نامه، مراسله، دعا، آیه‌ای از قرآن که بر کاغذی نوشته شده باشد.
نوشتی : نک . نوشته.
نوشخۆر : (ز). آنچه از آخور یا آغل ستوران و حشم باقی می ماند.
نوشخه : نک . نوخشه.
نۆش کردن : م. نوش کردن، نوشیدن، به سلامتی خوردن.
نوشوست هێنان : م. شکست آوردن، کم شدن زور و توان بدنی یا مالی اشخاص.
نۆشین : م. نوشیدن، آشامیدن، سر کشیدن.
نوغرۆ بوون : م. گم شدن، ناپدید شدن، از میان رفتن، مفقود شده، ناگهان غیبت شدن، فرو رفتن، غرق شدن.
نوقره : ا. نقره، سیم.
نوقره کفت : ص مف. نقره کوب.
نوقلآنه : فال «زدن»، بیان و شرح موضوعی قبل از حادث شدن آن، نفوس «زدن».
نوقلآنه لێدان : م. فال گرفتن، پیش‌بینی کردن، نفوس زدن.
نوقلّه کوردی : ا. ذرت بو داده، چس فیل.
نوقمه سار : نک . نقوم.
نوقورچ : ا. نیشگون، وشگون.
نوقورچك : نک . نوقورچ.
نوقورچکانه : نیشگونی که از کسی گرفته می شود که لباس نو در بر کرده است.
نوقوف : (ز)، نک . نقوم.
نوقوڵ : ا. نقل.
نوقوم : نک . نقوم.
نوقوم بوون : نک . نقوم بوون.
نوقوم کردن : نک . نقوم کردن.
نوقی بوون : م. نک . نقوم بوون.
نۆك : ا. نخود.
نۆکه حۆله : نوعی نخود دانه درشت.

نۆکەر : ص، ا. نوکر، چاکر، خدمتکار.
نۆکە ڕەشە : ا. نخودسیاه، نوعی نخود.
نۆکەری : ح مصـ. نوکری، چاکری، خدمتکاری.
نوکە زۆردە : م. نخود برشته.
نۆکە قەنی : امر. نخودچی.
نۆکەڵ : ا. گاو جوان دو سال به بالا.
نۆکەن : ا. قنات یا جویی که تازه کنده شده است.
نۆکیسە : نوکیسه، تازه به دوران رسیده.
نوگوم : نک . نقوم.
نۆگە : نک . نۆرە.
نۆگەچی : نوبتچی، کشیکچی، پاسدار، نگهبان.
نۆما : امر. کره مادیان دو ساله.
نۆماڵ : زن یا مردی که تازه تشکیل خانواده داده‌اند.
نۆموسوڵمان : ص مر. نومسلمان، تازه مسلمان.
نۆمینە : ماه ذی‌الحجه.
نونگ : ا. برگه، نشان، نشانه، اثر، رد.
نونوڕ : ص. لوس، ننر، آدم بی مزه.
نونوڵە : نک . نونوڕ.
نوو : ص. نو، تازه، جدید.
نووا : ق. جلو، پیش، قبل.
نووا کێش : ص فا. پیشرو گله.
نوواڵ : ا. قسمت پهن قله کوه.
نوواندن : نک . نواندن.
نووتەك : با «تاریك» می آید و همان معنی را می دهد.
نووچانەوە : م. خم کردن، پیچاندن، کج کردن.
نووچ دان : نک . نووچانەوە.
نووچیانەوە : م. کج شدن، خم شدن.
نوور : ا. نور، روشنایی.
نووڕە : اصـ. صدای گریه مداوم.
نوورە : ا. واجبی، نوره.
نووزاندن : م. زوزه کشیدن، ناله کردن.
نووزانن : نک . نووزاندن.
نووزە : اصـ. زوزه، صدای نالۀ نازك.
نووزە بڕین : م. صدای کسی را بریدن.
نووسان : م. چسباندن، چسپاندن، وصل کردن، به هم وصل کردن.
نووساندن : نک . نووسان.
نووساو : ص مف. چسبیده، چسبانده شده.
نووسنە : افا. نویسنده، کاتب، منشی.
نووسەر : نک . نووسنە.
نووسەك : خودنویس، خودکار.
نووسیا : نک . نوشته.
نووسیاگ : نک . نوشته.
نووسیان : م. نوشته شدن، به تحریر درآمدن، انشاء شدن.
نووسین : م. نوشتن، به رشته تحریر درآوردن، تحریر کردن.
نووسینەوە : م. دوباره نوشتن، رونویسی کردن.
نووقاندن : م. بستن چیزی مانند مشت.
نووقاو : امف. بسته.

نووك : ا. نوك، نُك.

نووكاندن : م. گریه و نق زدن مدام بچه‌ها.

نووكانن : نک . نووكاندن.

نووكن : ص. بچه یا کسی که زیاد نق می زند.

نووكه : ا. نق، نغ، بهانه جویی.

نووكه : (ز). هم اکنون، حالیه، فی‌الحال، الان.

نووكه كردن : م. نق زدن، نغ زدن، بهانه جویی کردن.

نووكه نیا : تیز کردن «لبهٔ گاوآهن».

نوون : ن.

نوونیاوه : ص. سرنگون، واژگون، سرازیر.

نۆوەن : نک . نۆبەن.

نۆوەند : نک . نۆبەن.

نووەی : ا، (ه). نخود.

نوها : (ز). حال، حالیه، اکنون، الان.

نوهێ : (ز)، نک . نۆبەن.

نوهك : ا، (ز). نخود.

نوهلیك : ا، (با). دوشك، تشك.

نۆهۆم : ا. طبقهٔ خانه.

نوەد : ۹۰، نود.

نۆهەوار : ص‌مر، امر. قرارگاه نو.

نوێ : ص. نو، تازه، جدید.

نوێرد : ا. کوك پارچه در خیاطی.

نوێژ : ا. نماز.

نوێژان : ق. زمان نماز صبح از اذان تا دمیدن خورشید.

نوێژ بوون : م. رسیدن زمان نماز.

نوێژ چوون : م. گذشتن زمان نماز.

نوێژ قایم : ص. کسی که نمازش فوت نشود و در عبادت استوار باشد.

نوێژ كردن : م. نماز کردن، نماز گذاردن.

نوێژیان : نک . نوێژان.

نوێژی : ص نسب. نمازی، لباس پاك که می توان با آن نماز خواند.

نویسەنە : نک . نووسنە.

نویسین : نک . نووسین.

نوێ كردنەوە : م. نو کردن، تازه کردن، تجدید کردن.

نوێ كرن : نک . نوێ کردنەوە.

نوێگن : ا، (ز). گاوی که سنش از دو سال گذشته باشد.

نوێڵ : ا. اهرم.

نوێن : نک . نوێگن.

نوێن : لحاف، پوششی که بتوان با آن خوابید.

نوێنك : ا. آینه، جام.

نوێنگین : نک . نوێگن.

نوێنەر : نک . نمایەنە.

نۆیەك : ا. هر ۹ عدد یکی.

نۆیەم : نهم.

نۆیی : ح مص. نوی، تازگی.

نە : نه، علامت نفی، نا.

نەء : جواب منفی.

نهانی : (با). مال و منزل، خانمان، محل آرامش و استراحت آدم.

نه‌بات : ا. نبات.
نه‌باتی : ص نسب. به رنگ نبات، به مزهٔ نبات.
نه‌بز : ا. نبض.
نه بوون : م. نبودن، نداشتن، فاقد بودن.
نه بوونی : نداری، فقر، بی‌چیزی، گدایی.
نه‌به‌رد : نک . ناهالّ.
نه‌به‌ز : ص. غیرقابل شکست.
نه به‌کام : ص. میوه نرسیده، میوه نارس.
نه بیران : ا. ویار.
نه‌بیره : ا. نبیره.
نه‌پا : ص. ناپایدار، ناثابت.
نه‌پچڕ : لاینفك، لایتجزی، جدا نشدنی.
نه‌پۆڕ : ص. ناجور، ناپسند، نابجا، نابار، ناسازگار، بدترکیب.
نه‌پۆڕیان : م. نگنجیدن، جا نگرفتن، جا نداشتن، موضوع نداشتن.
نه‌په‌نی : ص. مفقود، ناپیدا، ناآشکار.
نه‌تراندن : م، (ز). خفه کردن، از حرکت و حرف انداختن.
نه‌ترس : ص. نترس، پردل.
نه‌تره : ا. زَهره.
نه‌تره بۆق : ص. آدم تنومند، نازیبا.
نه‌ترین : م، (ز). ساکت شدن، ساکت و بی حرکت شدن.
نه‌تڵ : ص، مف. زیان بخش، زیان آور.
نه‌تۆره : لقب زشتی به کسی داده شود.
نه‌تۆره بێژ : ص فا. لغزگو، بدگو، کسی که پشت سر مردم حرف می زند.
نه‌توو : ص، (ز). ناتو، دغل، حقه‌باز، دورو.
نه‌ته‌وه : ا. نوه.
نه‌تیجه : ا. نتیجه، حاصل، ثمره.
نه‌تیجه : ا. نتیجه، نبیره، نوه، نسل سوم کسی.
نه‌تێڵ : افا. مانع، بازدارنده.
نه‌جم : ص. ساکن، تنبل.
نه‌جابه‌ت : امص. نجابت، اصالت، پاکی نژادی.
نه‌جات : امص. نجات، رهایی، خلاصی.
نه‌جات دان : م. نجات دادن، رها کردن، خلاص کردن.
نه‌جار : ص شغل. نجار، درودگر.
نه‌جاسه‌ت : امص، ا. نجاست، مدفوع، ناپاکی، پلیدی.
نه‌جس : ص. پلید، ناپاك، پست، کثیف.
نه‌جیب : ص. نجیب، پارسا، عفیف.
نه‌چار : (با)، نک . ناچار.
نه‌چیر : ا. نخچیر، شکار، صید، نخجیر کردن.
نه‌چیر ڤان : ص مر، (ز). صیاد، شکارچی، نخجیربان.
نه‌چیر کردن : م. شکار کردن، صید کردن.
نه‌چیرگا : ا. نخجیرگاه، شکارگاه.
نه‌چیره‌وان : نک . نه‌چیرڤان.
نه‌حس : ص. نحس، نامبارك، بد اختر، شوم.

نەخ : ا. نخ.

نەخاسم : خدای نخواسته، خدای نکرده.

نەخت : ا. نقد.

نەخت : ص، ق. کم، اندك، قليل.

نەخت و پوخت : ص مر. مایەدار، با ارزش.

نەختە : ا، (ز). روز سرما و سردی.

نەختە نەختە : کم‌کم، اندك اندك.

نەختێ : ح مص. کمی، اندکی، مقداری.

نەخری : ا، (با). اولین بچه خانواده.

نەخش : ا. نقش.

نەخشاوی : ص. نقشدار، منقش.

نەخشە : ا. نقشه، طرح.

نەخشە کێشان : م. نقشه کشیدن، طرح زدن.

نەخشین : نک . نەخشاوی.

نەخ نەما : ص مر. نخ نما، کهنه، فرسوده.

نەخۆ : مباد، نکناد.

نە خوازەڵا : به ویژه، مخصوصاً، خدای نخواسته، نعوذبالله.

نەخۆش : ص. ناخوش، مریض، بیمار، ناساغ.

نە خۆش بوون : م. ناخوش شدن، مریض بودن، ناسالم بودن، ناساغ بودن.

نە خۆشخانە : امر. مریضخانه، بیمارستان.

نە خۆش کەوتن : م. مریض شدن، بیمار افتادن، ناخوش شدن.

نەخۆنە : ص. نخوانده، بی‌سواد.

نەخوەش : نک . نەخۆش.

نەخوەش کەفتن : نک . نە خۆش کەوتن.

نەخوەشی : نک . نەخۆشی.

نەخوەنە : نک . نەخونە.

نە خوێندەوار : نک . نە خۆنە.

نەخەسەڵا : نک . نەخوازەڵا.

نەخەمە : غمت نباشد، غمت کم، اشکالی ندارد، عیب ندارد.

نەخەیر : نه، خیر، نخیر.

نەدار : ص. نادار، فقیر، گدا، مفلس.

نەداری : ح مص. نداری، فقر، بی چیزی، گدایی، افلاس.

نەدامەت : نکبت.

نەدان : ص. نادان، جاهل، بدون علم.

نەدانی : ح مص. نادانی، جهالت، بی دانشی.

نەدوو : ص. آدم کم حرف و ساکت.

نەدی بدی : ص مر. ندید بدید، نوکیسه.

نەدیدۆك : (ز)، نک . نەدی بدی.

نەڕ : ص، ا. نر.

نەڕاندن : م. عربده کشیدن، غریدن، فریاد زدن.

نەڕانن : نک . نەڕاندن.

نەرد : ا. تخته نرد.

نەردان : م. تخته نرد بازی کردن.

نەردە : ا. نرده، معجر.

نەردین :نک . نەردان.

نەرگس : ا. نرگس، گیاهی از رده تك لپه‌ایها تیره نرگسی‌ها.

نەرگسە : ا. دنباله بز و گوسفند.

نەرگسەجاڕ : امر. نرگس زار.

نەرم : ص. نرم، کوبیده، نرم شده، صاف، صیقلی، رام.



نەرگس

نەرمان : ا. زمین نرم بدون سنگ وکلوخ.

نەرمایی : ا. جایی نرم از بدن.

نەرم بوون : م. نرم شدن، پودر شدن، رام شدن.

نەرمژاندن : م. نرم کردن، کوبیدن، پودر کردن، صاف کردن.

نەرمژین : نرم شدن، نرم بودن.

نەرمك : نک. نەرمە.

نەرمکێشی : ح ص. آسان گیری، سخت و مشکل «نگرفتن» بر کسی.

نەرم و شل : امر، ص مر. نرم و شل، آدم تنبل.

نەرمۆڵە : ص. نرم وشل، کنایه از زن چاق.

نەرمونیان : ص. آدم شل و تنبل، آدم کند کار.

نەرموو : نک. نەرمونیان.

نەرمووك : نک. نەرمە.

نەرمە : ص. نرم، نرمه، هر چیز نرم، لاله گوش، گوشت لخم.

نەرمەبڕ : ص. آدمی که به نرمی کار را از پیش می برد، آدم چرب زبان و حرّاف، سیاست باز.

نەرمە بێژ : امر. الك نرم.

نەرمە زین : امر. عرقگیر، نمد زیر زین.

نەرمە ساو : قطعه پولادی که قصابها با آن کارد تیز کنند.

نەرمە غار : امر. چهار نعل ملایم، چهار نعل کوتاه.

نەرمە قووت : ص مر، امر. غذای نرم که به آسانی بتوان بلعید.

نەرمە کۆکە : امر. سرفەای کوتاه و مقطع و همیشگی.

نەرمەگا : امر. جای نرم زمین یا بدن.

نەرمە لیقە : ص مر. شل و نرم، وارفته.

نەرمە نەرم : نرم نرم، به آهستگی، اندك اندك.

نەرمی : ح مص. نرمی.

نەرمین : نک. نەرمۆڵ.

نەڕناش : نک. نڕناش.

نەڕنە ڕەشێرە : ص مر. آدم تنومند پر هیاهو.

نەڕە : ا، (ز). درخت بلوط.

نەڕە : اص. نعره.

نەرێ : نە، نا.

نەریت : چیزی که دوست ندارند ولی مجبور به رعایت یا اجرای آن هستند مانند مُد که اغلب مورد نفرت سالداران جامعه است ولی از طرف جوانان پذیرفته می شود و گاهی پیران نیز نه بَه میل اما از آن پیروی می کنند.

نەزا : نک . نازا.

نەزان : نک . نادان.

نەزانسته : ص مف. ندانسته، نامعلوم، ناآگاه.

نەزانکار : ص فا. ناشی، ندانم کار، بی اطلاع.

نەزانکاری : ح مص. ناشیگری، ندانم کاری، ناآگاهی.

نەزانین : م. ندانستن، بدون اطلاع بودن، آگاه نبودن.

نەزدیك : نک . نزدیك.

نەزدیك بوونەوە : نک . نزدیك بوونەوە.

نەزدیك کردنەوە : نک . نزدیك کردنەوە.

نەزدیك کەوتنەوە : نک . نزدیك کەوتنەوە.

نەزدیکی : نک . نزدیکی.

نەزر : ا. نذر.

نەزلە : ا. سرماخوردگی، سردرد، زکام.

نەزم : نک . نەبز.

نەزم : امص. نظم، آرایش، ترتیب، شعر.

نەزۆك : نک . نازا.

نەزەر : امص. نظر، نگرش، عقیده، رای.

نەزەربەرز : امص. نظر بلند، بلند نظر، کسی که طبع غنی دارد.

نەزەرتەنگ : ص مر. نظر تنگ، خسیس، لئیم.

نەزەر نەڤی : نک . نەزەر تەنگ.

نەزەر کردن : م. نگاه کردن، چشم زدن.

نەزێ : نک . نازا.

نەزیك : نک . نزدیك.

نەزیكبوونەوە : نک . نزدیك بوونەوە.

نەزیكخستنەوە : نک . نزدیك خستنەوە.

نەزیك کەوتنەوە : نک . نزدیك کەوتنەوە.

نەزیکی : نک . نزدیکی.

نەژاد : ا. نژاد، اصل، نسب، گوهر.

نەژد : ص. چروکیده، کنفت، کنف، سرخورده، پریشان دستمالی شده.

نەژناس : ص، (ه). ناشناس، غریب، نابلد، ناآگاه.

نەژنەوا : ص. ناشنوا، کر.

نەژنەوایی : ح مص. ناشنوایی، کری.

نەساخ : نک . نەخۆش.

نەساز : ص. ناسازگار، نساز.

نەساق : نک . نەخۆش.

نەستۆ : ص. نستوه، کلەشق، ناسازگار، با اراده، کاردی که تیز نشود.

نەستەرەن : ا. نسترن.

نەستەق : ص، ا. آنتیك.

نەسرەوت : ص. کسی که آرامش ندارد و دایم در هیجان و تحرك است.

نەسڵ : ا. نسل، ذریه، دودمان.
نەسۆز : ص. نسوز، غیر قابل اشتعال.
نەسوو : ص. تیغ یا کاردی که تیز نگردد.
نەسەق : ا. راه، روش، شخصیت، اظهار وجود.
نەسەق : زمین متعلق به ارباب که در اختیار زارع است و با یك جفت گاو در یکسال می تواند در آن کشت و برداشت کند.
نەسێحەت : ا. نصیحت، پند، اندرز.
نەسێحەت کردن : م. نصیحت کردن، آموزش دادن، پند دادن، اندرز دادن.
نەسیم : ا. نسیم.
نەسیەت : نصیحت، وصیت، با «وەسیەت» به کار برده می شود.
نەشت : امص. نشت، سرایت رطوبت.
نەشت کردن : نشت کردن، سرایت کردن رطوبت.
نەشتەر : ا. نشتر، نیشتر.
نەشمیل : جوان، جوان خوش سر و صورت.
نەشمیلانە : جوانانە.
نەشناس : نک . نەژناس.
نەشودەنی : ص. محال، غیر ممکن، نشدنی.
نەشۆر : ص. نازا، یائسه.
نەشە : ص، ا. نشئه، کیفور، سرحال.
نەشیان : ص. درمانده، پریشان احوال، ناتوان.
نەشیانبین : م. درماندن، دلخور شدن.
نەعتك : ا، (ز). پیشانی.
نەعرە : اصـ. نعره، فریاد، آواز بلند.
نەعرەتە : نک . نەعرە.
نەعمەت : ا. نعمت.
نەعنا : ا. نعنا، نعناع، گیاهی از رده دو لپەییهای پیوسته گلبرگ سر دسته تیره نعناعیان.
نەعوورەنبلا : نک . نەخوازەڵا.
نەغم : ا. نقب.
نەفام : ص. نفهم، نادان، بی اطلاع.
نەفامی : ح مصـ. نادانی، نفهمی.
نەفت : ا. نفت.
نەفخ : ا. نفخ، باد، باد شکم.
نەفع : ا. نفع، سود، فایده، بهره.
نەفع کردن : نفع کردن، سود بردن، فایده کردن، بهره بردن.
نەفوورات : ص. آدم دانای خوش سر و زبان و خوش بیان.
نەفەر : ا. نفر، کس، شخص.
نەفەس : ا. نفس، دم و بازدم، شهیق و زفیر.
نەفەس‌تەنگی : ح مصـ. نفس تنگی، ضیق النفس.
نەڤرۆژ : ا، (ز). نوروز، روز اول سال.
نەڤرەقە : ا. پرتو، برق، درخشش.
نەڤسی : امر. ناپسری.
نەڤق : ا، (ز). پهلو، کنار، یکطرف بدن.

نەڤی : ص. پست، خوار، لئیم.

نەڤی : ا. نبیره، ذریه.

نەڤی چرك : امر. نبیره، ذریه.

نەڤیساندن : م، (ز). نوشتن، به رشته تحریر در آوردن، تحریر کردن.

نەقاره : ا. نَقاره.

نەقارەخانه : امر. نقارخانه.

نەقاش : ص. نقاش.

نەقاشی : ح‌مص. نقاشی.

نەقاڵ : ص. نقال.

نەقاڵی : ح مص. نقالی، قصه گویی.

نەقب : ا. نقب.

نەقتاندن : م. عرق گرفتن از گل یا گیاه، اسانس گرفتن.

نەقر : ص. گود، چال، مقعر.

نەقس : امص. نقص، کمی، کاستی.

نەقش : ا. نقش، تصویر، عکس.

نەقشه : ا. نقشه، طرح.

نەقش و نگار : نقش و نگار.

نەقشەچێ کرن : م، (ز). نقشه‌کشیدن، طرح ریختن، رنگ ریختن.

نەقڵ : امص. نقل، تغییر مکان، بیان، سخن، روایت.

نەقڵانەی خراودان : م. نفوس بد زدن.

نەقیزه : ا. سیخونك.

نەقیزەدان : م. سیخونك زدن.

نەقیم : ا. نگین.

نەك : مباد، مبادا، نکناد، خدای نکرده.

نەکوا : نک . نەك.

نەکرد وو : ص. نکرده کار، ناشی، خام.

نەکرده : نک . نەکردوو.

نەکردەپەشیمان : کسی که کاری انجام نداده و از نکردن آن پشیمان است.

نەکوت : نه و زهرمار.

نەکوته : نک . نەکوت.

نەکۆڵوك : ص. دیرپز، ناپز.

نەکوڵیاگ : ص. نپخته، خام، نجوشیده.

نەکوو : نک . نەك.

نەکەلی : نک . نەکوڵیاگ.

نەکی : نک . نەك.

نەگا : نک . نەك.

نەگبەت : ص، ا. نکبت، خوار، ذلیل.

نەگبەتی : ح مص. نکبتی، خواری، ذلت.

نەگریا : نک . نەکوڵیاگ.

نەگریس : ص. سرسخت، لجوج، حرف نشنو، قُد.

نەگریسی : ح‌مص. کله شقی، سرسختی، لجاجت، قدی.

نەگۆمه : ص. ساده، ساده اندیش، ندانم کار، دست و پا چلفتی.

نەگەویس : ص مف. منفور، مورد نفرت

قرار داده شده، از نظر افتاده، طرد شده.
نەگەهشتی : نک . نەگەیشتوو.
نەگەیشتوو : ص. نارس، کال، نرسیده.
نەگەیگ : نک . نەگەیشتوو.
نەگەییو : نک . نەگەیشتوو.
نەگیراو : ص، ا. اسب و استری که هنوز بر آن سوار نشده و باز بر و پشتشان گذارده نشده است.
نەگیریاگ : نک . نەگیراو.
نەمازە : به ویژه، مخصوصاً، بخصوص، مخصوص.
نەمام : ا. نهال.
نەمامکردن : م. آدم را سر و ته لای جرز گذاشتن.
نەمان : م. نماندن، باقی نماندن، از میان رفتن، تمام شدن.
نەمر : ص. جاوید، همیشگی، جاویدان، همیشه زنده، نمیر.
نەموور : ص. نمور، نمدار، دارای نم.
نەمەد : ا. نمد.
نەمەدمال : ص شغل. نمد مال.
نەمەدی : ا. فرجی، نمد دوش.
نەمەك : ا. نمك، ملح.
نەمەكبەحەرام : ص مر. نمك به حرام، سفله، ناسپاس.
نەمەكزار : امر. نمك زار.
نەمیانەوە : م. خم کردن، کج کردن، خماندن.
نەمێر : ص. مردی که نتواند با زن نزدیکی کند، نامرد.
نەناس : نک . نەژناس.
نەنك : ا. جده، مادر بزرگ، مادر یا مادر پدر یا مادر مادر.
نەنگ : ا. ننگ، بدنامی، بی‌آبرویی، عار.
نەنگنامە : امر. هجو.
نەنگەویست : نک . نەگەویس.
نەنگین : ص نسب. ننگین، بدنام، رسوا.
نەنوو : ا. ننو، گهواره.
نەنە : ا. مادربزرگ، جده، ننه.
نەنیاس : نک . نەژناس.
نەو : ص. نو، تازه، جدید.
نەهۆ : ق، (ز). حال، اکنون، الان، هم اکنون.
نەوا : نک . نەك.
نەوات : نک . نەبات.
نەوادە : ا. نواده، نبیره، نوه.
نەوار : ا. نوار.
نەوازش : امص. نوازش، دلجویی، لطف، مرحمت، تفقد.
نەواقل : ا. نواقل.
نەوال : ا، (ز). کوه و دره، پستی و بلندی زمین.
نەوبەدار : ص مر. نگهبان، نوبتچی.
نەوت : نفت.
نەوجووان : ص مر. نوجوان، تازه جوان، تازه خط داده.
نەوچە : نک . نوچە.
نەور : ص. زمینی پست در کوهستان،

زمین پست در میان کوه.

نهۆرم : ص، ا. زمین چال و پست.

نەورۆ : ق. زمان جفتگیری گربه.

نەورۆز : ا. نوروز، روز اول.

نەوزاد : ص مر، امر. نوزاد، تازه به دنیا آمده.

نەورەس : ص مر. نورس، تازه جوان.

نەوژن : ا. ماده گاو جوانی که برای اولین بار زمان جفتگیری آن رسیده است.

نەوس : ا. نفس.

نەوساز : ص مر. نوساز، تازه ساز، تازه ساخته شده.

نەوسن : ص. شکمو، شکمپرست، شکمباره.

نەوشاتر : ا. نشادر.

نەوشادر : نک . نەوشاتر.

نهۆم : ا. طبقهٔ خانه.

نەووسك : ا، (با). خانه یا اطاقی که از کوه تراشیده.

نەووگ : ا. نمد.

نەووگ : نبود، فقدان.

نەوە : ا. نوه.

نەوهال : نک . نەوجووان.

نەوەرد : نک . نەبەرد.

نەوەژنە : نک . نەوژن.

نەوەش : نک . نەخۆش.

نەوەشی : نک . نەخۆشی.

نەوع : ا. نوع، گونه.

نەوەك : نک . نەك.

نەوەگا : نک . نەك.

نەوەگوو : نک . نەك.

نەوەگی : نک . نەك.

نەوەن : ا. گوساله نر دوساله.

نەوەندە : محصول پاییزی که دیر چیده شده باشد.

نەوی : ص. پست، پایین.

نەوێر : ص. ترسو، بی‌جرئت.

نەوێران : م. ترسیدن، جرئت نکردن، نتوانستن، فرصت نکردن.

نەویس : ص. بی‌حرمت.

نەوین : م. نشست کردن، نشستن پرنده و طیاره و غیره، کوتاه شدن.

نەوین : ص. کور، نابینا.

نهه : ق، (ز). حالا، اکنون، هم اکنون، الان.

نەه : (با). ۹، نُه.

نەها : ق، (ز). حالا، اکنون، حالیه، هم اکنون، الان.

نەهات : نیامد، بدبختی، نکبت، سختی، عدم موفقیت.

نەهار : ا. ناهار، غذای نیمروز.

نەهار کردن : م. ناهار خوردن.

نەهر : ا. نهر، جوی بزرگ.

نەهویت : (ز). ۹۰، نود.

نەهە : ا، (ه). ناف.

نەهەنگ : ا. نهنگ.

نەهێشتن : م. نگهداشتن، باقی نگذاشتن، قدغن کردن، مانع شدن، روی زمین قرار ندادن.



نەهەنگ

نەهێڵان : (ه). نەهێشتن.

نەهێنبڕ : ص فا. کسی که در خفا کار می کند، خفاکار، نهانکار.

نەهێنگر : ص فا. کسی در نهان حمله می کند، کسی که از پشت سر حمله می کند.

نەهێنی : ص نسب. نهانی، پنهانی، در خفا.

نەهیو : امر. نهیب، نهیو، آواز مهیب، نعره.

نەی : ا، (ه). نخ.

نەی : ا. نی، نی لبك.

نەیار : (ز). دشمنی آشکار.

نەیجە : ا. نی باریك مخصوص ساختن حصیر.

نەیجەزار : امر. نیزار.

نەیزە : ا. نیزه.

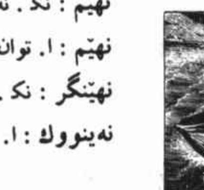
نەیزەباز : ص فا. نیزه‌باز.

نەیزەدار : ص فا. نیزه‌دار.

نەیژە : نک . نەیجە.

نەیژەن : ص. نی نواز، کسی که نی می نوازد.

نەیشەکەر : امر. نی شکر، گیاهی از تیره گندمیان با ساقه میان پر.



نهێم : نک . نەهیو.

نهێم : ا. توان، نیرو.

نهێنگر : نک . نەهێنگر.

نەینووك : ا. آینه، جام.



نەی شەکەر

نەیبی : نک . نەدی بدی.

نهێنی : نک . نەهێنی.

نێ : ا. نی آسیا، نای آسیا.

نیاتە : نک . نۆتە.

نیاتە کردن : نک . نۆتە کردن.

نیاز : ا. نیاز، حاجت، احتیاج، خواهش، تمنی.

نیازەمەن : ص. نیازمند، حاجتمند، محتاج.

نیاشرە : ا، (ه). باخت، پول یا مال از دست رفته.

نیان : م. گذاشتن، قرار دادن، باقی گذاشتن، نهادن، کاشتن.

نیانەشۆنەو : م. دنبال کردن، تعقیب در حال دویدن.

نیانە شوێن : نک . نیانەشونەو.

نیانەمل : نک . نانەمل.

نیانەوە : نک . نانەوە.

نیانەیەك : نک . نانەیەك.

نیاوەزیان : م. قادر نبودن به انجام کاری از جهت فکری و جسمی.

نیایێ : م، (ه). زمین گذاشتن، قرار دادن، کاشتن، پایین آوردن.

نێچیر : نک . نەچیر.

نێچیر ڤان : نک . نەچیرڤان.

نێچیر کردن : نک . نەچیر کردن.

نێچیرەوان : نک . نەچیرڤان.

نیخ : ا. گلو، حلق، گاوگاه، ناق.

نیخن : ص. کسی که از گلو حرف می زند، کسی که هنگام کار بی اراده از گلویش صدا در می آورد.

نیخە : نک . نریخە.

نێر : نر، مذکر.

نیر : نک . نێلە.

نیر : ا، (با). زمان، وقت، دَم.

نێرانە : ص نسب. نرانه، نر مانند، مردانه.

نێربلۆکێ : ص مر. زنی که رفتار مردانه دارد.

نێربوونەوە : م. نر شدن، پیر شدن، سله کردن زمین، پیر شدن ترب و شلغم و مانند آن.

نێرتك : نک . نێرك.

نێرتن : م، (ز). تماشا کردن، نگاه کردن، نظاره کردن، دیدن.

نێرك : ا. چیزهایی مانند مغز کاهو و پیاز، هسته.

نیرك : نک . نێلە.

نێرکەبڕە : ا. نوعی کرم انگلی که مغز کاهو و امثال آن را می خورد و گیاه را از رشد باز می دارد.

نێرگز : ا. نرگس.

نێرگزدەبان : ص مر. شمشیر آبداده.

نێرگزجاڕ : امر. نرگس زار.

نێرگس : نک . نەرگس.

نێرگسەجاڕ : امر. نرگس زار.

نیرگە : ا. بزرگترین تیر چوبی سقف که سایر تیرها روی آن قرار می گیرند.

نێرگەلە : ا. قلیان.

نێرۆ : ا. نیرو، تاب، توان، قدرت.

نێرۆك : ص، نروك، عقیم، نازا.

نێروو : نک . نێرۆ.

نێروما : ص. نروموك، دو جنسی.

نێرە : ا. نر حیوانات.

نێرەحەیتە : ص مر. زن یا مردی که زیاد اظهار مردانگی می کند و حرفهای کوچه و بازار بر زبان می آورد یا ناسزا می گوید.

نێرەژن : نک . نێربلۆکێ.

نێرەژەن : نک . نێرۆك.

نێرەکوڕکە : نک . نێربلۆکێ.

نێرەکەر : ص مر، امر. نره خر، خر نر.

نێرەکەو : امر. کبك نر.

نێرەکی : امر. قاطر نر.

نێرەمووك : نک . نێروما.

نێرەو : جوی باریکی که مخصوص

آبیاری توتون یا گوجه‌فرنگی کشیده می شود.

نێره‌ومێیه : امر. نر و ماده که مانند دکمه به کار برده می شوند.

نێره‌وه‌ز : ا. اسب یا الاغ یا استر نر.

نێره‌هه‌ر : (ه)، نک. نێره‌که‌ر.

نێری : ص. پیشاهنگ، بز پیشاهنگ گله.

نێری : نک. نه‌عره.

نێرین : م، (ز). نگاه کردن، نظاره کردن، دیدن، ملاحظه کردن.

نێرینه : نک. نێر.

نێز : ص، (ز). گرسنه.

نێزاو : (ه)، نک. نزدیك.

نێزك : نک. نزدیك.

نێزه : نک. نه‌یزه.

نێزه‌باز : نک. نه‌یزه‌باز.

نێزه‌دار : نک. نه‌یزه‌دار.

نیس : ص. نیست، محو، نابود، تمام.

نیسان : ا. ماه چهارم سال خورشیدی.

نیس بوون : م. نیست شدن، محو شدن، نابود شدن، از میان رفتن، غیب شدن، گم شدن، تمام شدن.

نیست بوون : نک. نیس بوون.

نیسك : ا. عدس.

نیسکان : م. بازی کردن.

نیسکه : ا. حرکت رقص مانند اسب، پیافه.

نیسکین : ا. آش عدس.

نێش : ا. نیش، آزار.

نیشاسته : ا. نشاسته.

نیشان : ا. نشان، علامت، نشانه، اثر.

نیشان دان : م. نشان دادن، در معرض تماشا و نگاه قرار دادن، نمایش دادن، نمودن، نمایاندن، تجویز کردن.

نیشان کرد : ص مف. انتخاب شده، منتخب، علامت گذاشته شده، نامزد.

نیشان کردن : م. نشان کردن، علامت گذاشتن، اثر گذاشتن، انتخاب کردن.

نیشانگا : امر. مگسك تفنگ.

نیشان گرتن : م. نشانه گرفتن، قراول رفتن.

نیشان‌ناو : نام و نشان، لقب، نام فامیل، نام خانوادگی.

نیشانه : ا. نشانه، علامت، اثر، هدف تیراندازی.

نیشانه گرتن : نک. نیشان گرتن.

نیشانی : ا. نشانی، آدرس.

نیشتایره : م، (ه). نشستن، ساکن شدن، مستقر شدن، ماندن، لانه کردن، روی تخم خوابیدن پرندگان.

نیشتمان : ا. محل نشستن و محل اقامت.

نیشتن : نشستن، خوابیدن پرنده روی تخم، نشستن آفتاب، غروب.

نیشتنه‌سه‌ر : م. دنبال کردن تازی شکار را، تعقیب با سرعت.

نیشتنه‌سه‌ریه‌ك : م. رویهم‌ریخته‌شدن، خراب شدن، ویران شدن و رویهم ریختن.

نیشتنه‌مل‌یه‌ك : م. به سر و کول هم

پریدن، با هم به نزاع برخاستن، با هم دست و پنجه نرم کردن.

نیشتنەوە : م. نشستن پرنده یا طیاره از هوا روی زمین.

نیشتنەیەك : نک . نیشتنەسەریەك.

نیشتنەیەك : م. بهم چسبیدن، بهم وصل شدن.

نیشتوو : ا. رسوب، نشست.

نیشتەجێ : ص مر. ساکن، مقیم، غیر متحرك.

نیشتمەن : ص. قابل سکونت.

نیشتەنی : نک . نیشتەجێ.

نیشخۆ : (با). بلی.

نیڤ : نیم، نصف.

نیڤ : ا. میان، وسط، تو، درون.

نیڤ : ص. برابر.

نیڤبەدەن : ا، (ه). نیمتنه، لباس کوتاه، پارچه و آستر لباس.

نیڤبەند : ص، (ز). نیم بند.

نیڤ خۆر : ص، (ز). نیم خور، پس مانده غذا.

نیڤ ڕۆ : ا، (ز). نیمروز، ظهر.

نیڤشك : ا، (با). کَرَه.

نیڤەشەڤ : ا، (با). نیمه شب.

نیڤەك : نیم، نصف.

نیڤەكخالی : ص مر. میان خالی، تو خالی، مجوف، پوك، پوچ.

نیڤەکی :ح مص. برابری، تساوی.

نێك : ص. نیك، خوب، نیکو، پسندیده.

نێك : ا. استخوانهای دو طرف لگن خاصره.

نیك : ا، (ز). چوب یا دیلمی که با آن آسیا را تنظیم کنند.

نیل : ا. لاجورد، نیل.

نێڵ : نک . نێڵه.

نێڵ : ا. قسمت آبزای کوه، قسمت زهزار دامنه کوه.

نیلووفەڕ : ا. نیلوفر، لبلاب.

نیلووپەڕ : نک . نیلووفەر.

نێڵە : اص. صدای آتش شعله‌ور.

نێڵە : ا. چوب کوتاهی از روی گردن دو گاو شخم را به هم می بندد.

نیم : نیم، نصف.

نیمبەن : نک . نیڤ بەند.

نیمتەنە : نک . نیڤتەنە.

نیمپەز : ص مر. نیم پز.

نیمتەخت : امر. نیم تخت کفش.

نیمچەدورگە : امر. شبه جزیره.

نیمخێز : ا. نیم خیز.

نیمدار : ص. نیمدار، کار کرده، نه کهنه نه نو.

نمیداشت : نک . نیمدار.

نیمر : ص، (ز). پست، پایین، چال.

نیمڕوخ : ا. نیمرخ.

نیمڕوو : ا. نیمرو.

نیمڕەس: ص، نیمرس، نرسیده، نارس.

نیم سۆز : ص مر. نیمسوز.

نیم کوت : ص مر. نیم کوب، نیم کوبیده.

نیمکەت : ا. نیمکت، نیم تخت.
نیم گەرم : ص مر. نیم گرم، ولرم.
نیم گەز : نیم گز.
نیمۆ : ا. لیمو.
نیمە : نیمە، نصفە، نیم، نصف.
نیمەچڵ : ص مر. نیم کارە، کار تمام نشدە، کار ناتمام، ناقص.
نیمەڕۆ : امر. نیمروز، ظهر.
نیمەڕۆژ : نک. نیمەرۆ.
نیمەشۆر : ا. سفیداب.
نیمەکارە : نک. نیمەچل.
نیمەگیان : ص مر. نیمە جان.
نیمەنمەك : خمیری کە برای گذاردن روی دمل درست کنند.
نیمەیاوای : (ﻫ)، نک. نیمرەس.
نی‌نووك : ا. ناخن.
نێو : ا. وسط، میان، داخل، درون، تو، اندرون.
نێو : ا. نام، اسم.
نێواخن : نک. ناواخن.
نێوان : ا. فاصلە دور و نزدیك، لایی بین پارچە و آستر لباس.
نێوبار : نک. ناوبار.
نێوبانگ : نک. ناوازە.
نێوبردن : نک. ناو بردن.
نێوبرێشك : نک. نان برێشك.
نێو بژەکردن : نک. ناوبژە کردن.
نێو بژی‌کەر : نک. ناوبجی.
نێوبژی کەر : نک. ناوبجی کەر.
نێوپارە : نک. ناوپارە.

نێوپەل : نک. ناوپەل.
نێوتا : نک. ناوبار.
نێوتاق : نک. ناوتاق.
نێوجەرکە : نک. ناوپارە.
نێوجەژنان : نک. ناوجەژنان.
نێوچاو : نک. ناوچاو.
نێوچاو : نک. ناوچاو.
نێوچاوپاك : نک. ناوچاوپاك.
نێوچەوان : نک. ناوچاو.
نیوچەواندێز : نک. ناوچاودێز.
نێوچەوان گرژ : نک. ناوچاوتورشیاگ.
نێوخۆ : نک. ناوخۆ.
نێودار : نک. نامدار.
نێودەرکردن : نک. ناودەرکردن.
نێودەست : نک. ناودەس.
نێوزڕان : نک. ناوزڕان.
نێوساجی : نک. ناوساجی.
نیوشان : نک. ناوشان.
نێوقەد : نک. ناوقەد.
نێوکۆڵ : نک. ناوبار.
نێوکوێربوونەوە : نک. ناوکوێربوونەوە.
نێوکەبڕ : نک. ناوکەبڕ.
نێوکەڕێژ : نک. ناوکەڕێژ.
نێوکەف : نک. ناوکەف.
نێوگەڵ : نک. ناوگەڵ.
نێولنگ : نک. ناوگەڵ.
نێولنگان : نک. ناولنگان.
نێولەپ : نک. ناودەس.

نێومالّ : نک . ناومالّ.

نێونان : نک . ناونان.

نێونیره : ا. بستی که چوب روی گردن دو گاو شخم را به دستگاه شخم متصل می سازد.

نێونیشان : نک . ناونیشان.

نێووك : ا. ناف.

نێووکه : نک . نێووك.

نێووکه : ا. مغز هستهٔ زردآلو و بادام و غیره.

نێوون : گوساله دو ساله ماده.

نێونجی : نک . ناوبجی.

نێونیشان : نک . ناونیشان.

نێوه : نک . ناوەند.

نێوەراست : نک . ناوراست.

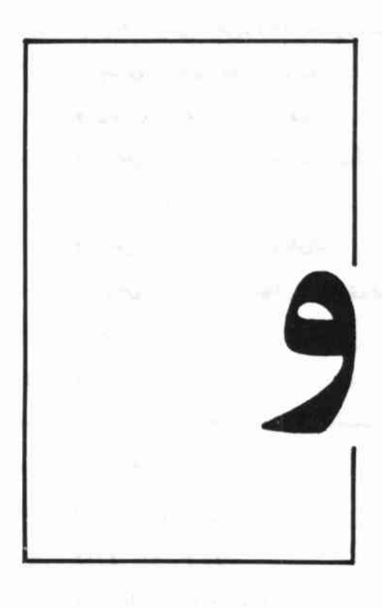
نێوەنجی : نک . ناوبجی.

نیهاد : ا. نهاد، سرشت، طبیعت، طینت، آفرینش.

نیهانی : نک . نەهێنی.

نیەت : ا. قصد، نیت، آهنگ.

نیی : ص، (ز). نو، تازه، جدید.



و : و.

و : حرف ربط «در بعضی از گویشها».

وا : ا، (ه). آماس، ورم، باد، خامباد.

وا : چنین، اینطور.

وا : علامت فاعلی.

وابه‌سه : امف. وابسته، پیوسته، متصل، منوط، مربوط، منضم، ملحق، خویشاوند.

واتا : معنی، مفهوم، «یعنی»، توضیح گفته‌ای.

واتانیَ : نک . واتا.

واتن : م. گفتن، بیان کردن، شرح دادن، تکلم کردن، صحبت کردن.

وات و ویژ : امص. گفتگو، مکالمه، صحبت، مباحثه.

وات و وڕی : ا. شایعه، آنچه که بر سر زبانهاست.

واته : ا. واژه، کلمه، لفظ، کلام، معنی، مفهوم.

واته‌واته : نک . وات و وڕیَ.

واته و ویره : نک . وات و وڕیَ.

واته‌ی : (ه)، نک . واتن.

واجب : ص. واجب، ضرور، لازم، بایسته.

واجه : ا. روزن، آفتابگیر، دریچه‌ای از خانه به بیرون، دریچه.

واچه : نک . واته.

واخ : اصد. واخ، آخ، آه.

واخوا : افا. واخواه، معترض، کسی که واخواست می کند.

واخــواردن : م. واخـوردن، مـغـلـوب شدن، شکست خوردن، مأیوس شدن.

واخوازی : نک. واخوابی.

واخــوردە : امفـ. واخورده، مغلوب، مأیوس، مردود.

واخین : م. گردو بازی کردن.

وادار : ا. تحريك، وادار، اجبار، الزام، بازداشت، منع، نهی.

وادار بــوون : م. وادار شدن، مجبور شدن، ناچار شدن، تحريك شدن، منع شدن.

وادار کــردن : م. وادار کردن، مجبور کردن، تحریك کردن، ناچار کردن.

واداشت : نک. وادار.

وادە : ا. وعده، قول، قرار، مدت.

وادەسـەنـن : م. وعـده گـرفـتـن، زمـان گرفتن، قول گرفتن.

وار : ص، (هـ). پایین.

وار : ا. اطـراقـگـاه، مـحـل اسـتـقـرار تابستانی.

وار : علامت فاعلی.

واران : ا، (هـ). باریدن، باران.

وارانــن : م. بـارانـدن، چـیـزی را بـه صورت باران از بالا به پایین ریختن.

وارای : م، (هـ). باریدن.

وارد : افـا، ص. وارد، آگـاه، آشـنـا، مطلع، مهمان، جایز، روا.

واردن : م،(هـ). خـوردن، بـلـعـیـدن، سیگار کشیدن، آشامیدن، قلیان کشیدن.

وارده : ا،(هـ). غذا، خوردنی.

واردەمەنـی : ص، (هـ). خـوردنـی، چیزی که قابل خوردن باشد.

واردەی : (هـ)، نک. واردن.

وارس : افـا. وارث، مـرده ریـگ بـر، میراث خوار.

وارش : امصـ، ا. بارش، باران.

وارش : حـصـار، چـهـار دیـواری بـرای حفاظت چیزی.

وارشت : نک. وارش.

وارگە : امر. محل استقرار تابستانی، بارگه.

وارِن : ص. پشمی که با دست بازشده است.

وارِۆ : نک. وارِۆك.

وارِۆك : ا. جوجه مرغ زیر یکسال.

وارو و : ص،ا. مـعـکـوس، وارو، برعکس، واژگون، برگشته.

وارِ و گـۆڕ کـه ردەی : م، (هـ). عوض کردن، تبدیل کردن، معامله پایاپای کردن.

وارو ون : نک. وارو و.

وارِە : ا. قرض، نسیه.

وارە : ا. خواهر.

وارە : ا. بار، دفعه، مرتبه، کرت.

وارِە : ا. عوض، به جای، بدل، جانشین.

وارِەس : ا. بازرس، مفتش، قاضی، ممیز.

وارِەسە : ص. گوشه گیر، معتکف.

وارِەسی : ح مصـ. وارسی، بازرسی، به حساب «رسیدن»، ممیزی، تفتیش.

واره واره : ق‌مر. کم کم، اندك اندك، خردخرد.

واره‌زا : امر، (ه). خواهر زاده.

وارِیای : م. عوض شدن، جابه جا شدن.

وارِێـز : امص. تفریق حساب، تسویه حساب، واریز کردن، ریزش کردن قنات و چاه بعد از تعمیر.

واریز کردن : م. تسویه حساب کردن، واریز کردن، واریز کردن قنات و چاهْ.

وارِێزه : ص. بادریخته، میوه ریخته از سرما و باد، میوه ریخته پای درخت.

وارِێژ : نک . وارِێز.

وارِێژ کردن : نک . وارِیز کردن.

وارین : م. باریدن، باران آمدن، برف آمدن.

واز : ص. باز، گشاد، گشاده، گشوده، وسیع، دامنه دار، واز.

وازتـن : م. خواستـن، خواهـان بودن، خواستگاری کردن.

وازاو : امر. کوناب، دنباله آب زمین زراعتی که از محل آبیاری خارج می شود، فاضلاب.

وازچنـه‌ئاردەی : م. ول کـردن، رهـا کـردن، خـلاص کـردن، آزاد کـردن، دست از سر کسی برداشتن.

وازح : ص. واضح، آشکار، روشن.

وازِر : ص. بیدار، شکار بیدارِ گوش به زنگ.

وازرین : ا. وازلین.

واز کـردن : م. بـاز کـردن، گـشـودن، گشادن، گستردن، واز کردن.

وازلیّ هاوردن : نک . وازچنه‌ئارده‌ی.

واز هانین : نک . وازچنه‌ئارده‌ی.

واز هێنان : نک . وازچنه‌ئارده‌ی.

وازی : ا. بازی، سرگرمی، تفریح، قمار.

واژ : ص. هـاج و واج، سـرگـشـتـه، پریشان.

واژاو : نک . وازاو.

واژ کـردنـه‌وه : م. فحل شدن دوباره حیوانات.

واژه : اصـ. صدای آب در حال حرکت.

واژه : نک . وته.

واژه‌به‌س : حرف ربط.

واستـن : م، (ه). خـواسـتـن، آرزو کردن، خواستگاری کردن.

واسته : افا. واسطه، میانجی، دلال.

واسـه : حرف تأیید، حرف تصدیق، چنین است.

واسه‌ی : (ه)، نک . واستن.

واشه : ا. باشه، واشه، قرقی.

واغێن : گردو بازی.

وافر : ص. وافر، زیاد، بسیار.

وافوور : ا. وافور.

وافوور کێشان : م. وافور کشیدن.

واق : ص. هاج و واج، حیران، مات، متحیر، مبهوت.

واقاندن : م. صدا کردن حیوانات در فشار و سختی مانند صدای گوسفند هنگام حملهْ گرگ.


واشه

واق په‌ڕین : م. متحیر شدن، مات شدن، هاج و واج شدن، مبهوت شدن.

واق مرمان : مبهوت و متحیر ماندن، مات ماندن، مات و مبهوت ماندن.

واق و ویق : سرو صدا.

واقه : اصـ. صدای حیوانات هنگام سختی.

واقه‌که‌ر : نامی برای بز و گوسفند مانند نفس کش.

واك : کلمه‌ایست که به جای «فلان» و «بهمان» و «چیز» است که وقتی نام چیزی فراموش شود آنرا بر زبان رانند.

واکس : ا. واکس.

واکسه‌ن : ا. واکسن، مایه.

واکفت : بازگشت بیماری، رجعت مرض.

واکه‌وت : نک . واکفت.

واگل : بازگشت، رجعت، مراجعت.

واگۆ : امصـ. واگو، واگوی، بازگو، دوباره گویی، واگویه.

وال : ا. وال، نوعی پارچه ابریشمی.

واڵ : ص‌مف. زده شده، واشده، پفکی.

واڵابێژ : الك بسیار نرم.

واڵاوێت : امف. بیخته، بیخته شده با الك بسیار نرم.

واڵه : ا، (ه). خواهر.

واڵه : خرده هرچیز، خرده.

واڵه کێ : کلمه‌ای که از روی دوست داشتن به خواهر گفته می شود.

واڵێ : ا. آبجی، خواهر، همشیره.

والی : ص. والی، حاکم، حکومت، استاندار.

والیبال : ا. والیبال.

والی نشین : امر. والی نشین، مرکز، ولایت، حاکم نشین.

وام : ا، (ه). بادام.

وام : ا. وام، قرض، بدهی.

واماگ : امف. وامانده، خسته، فرسوده، عقب مانده.

وامدار : ص مر. وامدار، قرض دار، بدهکار.

وامی : ا، (ه). بادام.

وان : وان، پسوندی که است به معنای حفاظت و نگهبانی مانند «پاسه‌وان» یعنی پاسبان و به معنای تخصص مانند «پرِوکه‌وان» یعنی خلبان، بان.

وانای : م، (ه). خواندن، قرائت کردن.

وانه‌ك : نک . واك.

وانێك : نک . واك.

وانێها : (ز). آن دو، آن دوتا.

واوشی : ا، (ه). آغوش، بغل، کنار.

واوێژ : نک . واگۆ.

واوێژ کردن : م. واگو کردن، دوباره گفتن به تکرار حرف زدن.

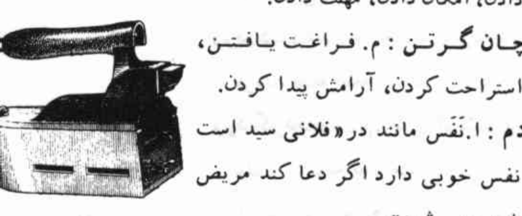
واهمه : ا. واهمه، ترس، بیم، هراس.

واهه‌ر : ا. خواهر، آبجی، همشیره.

وای : وای ، آی، آخ، واخ.

وایش : نک . وای.

وت : نک . وته.



وتوو

وتار : امصـ، ا. گفت، گفتار، کلام، قول، سخن.

وتن : م. گفتن، صحبت کردن، بیان کردن، برزبان آوردن، مکالمه کردن، حرف زدن، شرح دادن.

وتنه‌وه : نک . واویژ کردن.

وتوو : ا. اتو، اطو.

وتوو دان : م. اتو زدن، اطو زدن.

وتووزبوونه‌وه : م. غل خوردن، غلطیدن.

وتوو کردن : م. اتو کردن، اتو زدن، اتو کشیدن.

وتوو کێشان : نک . وتوو کردن.

وت وویره : نک . وات ووڕێ.

وت و وێژ : نک . وات ووێژ.

وته : ا. واژه، کلمه، لفظ، کلام، مفهوم، گفته، سخن.

وجاخ : ا. دودمان، خاندان، آل، آتشدان.

وجاخدار : ص مر. کسی که دارای فرزند مذکر صالح است که سلاله خاندانش باینوسیله بریده نمی شود.

وجاخ ڕوون : نک . وجاخدار.

وجاخ زاده : ص مر. نجیب، شریف، نجیب زاده، سید.

وجاخ کوێر : ص مر. بلاعقب، بی خلف، آنکه فرزند مذکر ندارد.

وچان : ا. مجال، فراغت، فرصت، امان، مهلت، مدت.

وچان دان : م. مجال دادن، فرصت دادن، امکان دادن، مهلت دادن.

وچان گرتن : م. فراغت یافتن، استراحت کردن، آرامش پیدا کردن.

ودم : ا. نَفَس مانند در «فلانی سید است نفس خوبی دارد اگر دعا کند مریض خوب می شود».

وڕ : ص. گیج، منگ، مات.

وڕ : ا. حرف مزخرف، پرت و پلا، تکرار حرف.

وڕاج : ص. وراج، پرگو.

ورازین : م. دوختن.

وڕاق : ص. سرپوشیده «اطاق» باز و بزرگ.

وڕاوه : ا. حرف «زدن» در خواب.

ورتکه : ص. خُرده، ریزه.

وڕته : با خود حرف «زدن»، جگش.

ورپڕای : م، (ه). پایکوبی کردن، به هوا جهیدن.

ورچ : ا. خرس.

ورچه کوڵه : امر. بچه خرس.

ورد : ص. خرد، ریز، نرم.

وڕدایوه : م، (ه). پرگویی کردن، وراجی کردن، زیاد حرف زدن.

ورد بوون : م. خُرد شدن، ریز شدن، از لحاظ روحی شکست خوردن.

ورد بوونه‌وه : م. فکر کردن راجع به چیزی، نگاه کردن عمیق به چیزی.

وردبین : ص. خرد بین، زیرک، باهوش، حساس، زودرنج.

وردبینی : ح مصـ. خردبینی، نازك بینی،

زود رنجی، حساسیت.

ورد کــردن : م. خــرد کــردن، ریــز کردن، قطعه قطعه کردن.

ورد کردنەوە : م. خرد کردن و تبدیل پول درشت به پول خرد.

وردکه : ص. خرده، ریزه.

وردڵ : ا، (ه). صبحانه، پیش قلیانی، ناشتایی.

ورد و خــاش : ص مف. خُرد شده، شکسته، ریزریز شده، داغان شده.

ورد و خان : نک . ورد و خاش.

ورده : ص. خرده، ریزه.

ورده بابەت : خرده وسایل خانه.

وردەبزە : امر. نرم خنده.

وردەبین : نک . وردبین.

ورده دان : امر. آذوقه زمستانی خانه.

ورده فرۆش : ص فا. خرده فروش.

ورده کاری : امر. خرد کاری.

ورده کــوت : ص مر. چیزی که بسیار کوبیده و نرم شده است، کلش زیاده از حد معمولی کوبیده شده.

وردەگیر : ص فا. خردەگیر، ایرادگیر، عیب جو.

وردەڵە : ا. مفصل.

وردەڵه : ص مصغ. ریز، کوچك، خُرد.

ورده مرده : نک . ورده بابەت.

ورده والاّ : نک . ورده بابەت.

ورده واڵه : نک . ورده بابەت.

ورده و بـوون : م. نگاه کردن، ملاحظه کردن، دیدن.

وردەو کــردن : م. خرد کردن پول از بزرگ به کوچك.

وردەو کــردن : م. خواندن بدون بلند کردن صدا.

ورده ورده : قمر. کم کم، اندك اندك، جزء جزء.

و ر د ی : ح مــصــ. خُــردی، ریــزی، طفولیت، کودکی.

وردیکڵانه : ص مصغ. کوچولو، ریزه ریزه، ریزه، آدم کوتاه.

وردیکڵه : نک . وردیکڵانه.

ورژان : بو دادن، برشته کردن، روی آتش گرفتن.

ورژاندن : نک . ورژان.

ورژانن : نک . ورژان.

ورشــه : ا. برق، برق چیزهایی مانند پولك در آفتاب.

ورشــه دار : ص مر. براق، چیزیکه در آفتاب برق می زند.

ورشه دان : م. برق زدن.

ورِك : ا. بهانه، لج، حالت خواستن توام با گریه و پافشاری بچه، اصرار، ویر.

ورِکــاوی : ص نسب. بچەای که زیاد با اصــرار و لــج بازی و گــریــه چــیــز می خواهد.

ورِك گــرتــن : م. ویـر گـرفـتـن، لـج گرفتن.

ورکه : ا. خلسه، اندیشه توام با تفکر.

ورگ : ا، (ه). گرگ.

ورگ : ا. معده، شکمبه، شکم.

ورگ دان : م. شکم دادن دیوار.

ورگ دڕاو : ص مر. پرخور، شکم پرست، سورچی، شکمباره.

ورگن : ص. آدم شکم گنده.

ورگ نانه‌سه‌ر : م. چیز را با زور فشار و بی میلی خوردن.

ورگنه : نک . ورگن.

ورگ هاتن : م. بزرگ شدن شکم.

ورلووشای : م. بادکش کردن، بالا کشیدن، بالا کشیدن بازور و نفس.

ورلێدان : م. ور زدن، پرچانگی کردن، زیاد حرف زدن.

ورِمان : م. خراب شدن، ویران شدن، رویهم ریختن دیوار.

ورِمان : م. مات ماندن، متحیر ماندن، مبهوت ماندن، هاج و واج ماندن.

ورمایی : ا. طبقه خانه، آپارتمان.

ورمێ : ا. اجازه، رخصت، پروانه.

ورمێ دار : امر. مأجوز، پروانه وار.

ورنگ : ا. نفس، فرصت، امکان.

ورنـــگ دان : م. نفس زدن، نفس کشیدن، فرصت دادن، امکان دادن.

ورنگ گرتن : م. گرفتن نفس، نفس گرفتن، فرصت و امکان از کسی گرفتن.

ورِوره : ص. عجوزه، پر گو، پیرزن وراج.

وروژان : م. هجوم بردن و آشفتگی لانه زنبور و مورچه هنگام حمله و دفاع.

وروژانـــدن : م. به حالت حمله و آشفتگی در آوردن زنبور با بهم زدن لانه آنها.

وروژم هێنان : م. حمله بردن، هجوم آوردن.

وروسته‌ی : م، (ه). بالا رفتن، ترقی کردن، صعود کردن.

وروو کان : حمله و هجوم چند جاندار به چیزی یا جاندار دیگری.

وره : اص. صدا از دور، صدای آرام.

وره بـــه‌ردان : م. زهره ترك شدن از ترس.

وره ته‌ی : م،(ه). فروختن، به فروش رساندن.

وره چه‌م : ا، (ه). منظره، آنچه در معرض دید است.

وره‌ش : ا. فروش.

وڕه‌و : ا. گله گراز وحشی.

وره ور : صداهای پیاپی از دور، صداهای آرام و پی گیر.

وڕه‌وڕ : ورور، حرف زیاد، حرف زیاد و بی معنی.

وڕی : ح مص. ماتی، بهت، تحیر، گیجی.

وریا : ص. هوشیار، باهوش، بیدار.

وریا کردنه‌وه : م. آگاه کردن، بیدار کردن.

وریایی : ح مص. بیداری، باهوشی، زیرکی.

وریشه : نک . ورشه.

وریشه دار : نک . ورشه دار.

وریشه دان : نک . ورشه دان.

ورینگ : نک . ورنگ.

ورینگه : نک . ورنگ.

ورێنگه : ا. آواز آرام و خوش.

وز : ص. وز، موهای وز کرده.

وزاق : ا. هجوم، یورش، حمله.

وزاق به‌ستن : م. هجوم بردن به چیزی، یورش بردن به کاری، کورس بستن.

وزای : م. انداختن، پرت کردن، به زمین انداختن، پرتاب کردن.

وزتن : م. شنیدن، شنفتن.

وزم : ا. زبان گنجشك، درختی از تیره زیتونیان.

وزه : ا. توان ، نیرو، قدرت.

وزه‌نگی : ا. رکاب زین.

وزه‌وز : ا. وزوز.

وزین : نک . وزای.

وژ : اص. صدای کمان، وژ.

وژاردن : م. پاك کردن غله از دغل.

وژاردن : م. تاوان دادن، دادن قیمت چیزی پس از نابود شدن آن.

وژانن : م. انتخاب کردن، جدا کردن.

وژاو : نک . وازاو.

وژنگ : ا. زانو.

وژه : نک . وژ.

وس : امر به سکوت، هیس.

وسا : ص، ا. استاد، ماهر.

وس بوون : م، ساکت شدن، بی صدا شدن، سکوت کردن.

وستا : نک . وسا.

وستان : م. ایستادن، توقف کردن، متوقف شدن، راکد ماندن.

وستن : م. خواستن، آرزو کردن، خواستگاری کردن، طلبیدن، طلب کردن.

وسته : امف. خواسته، خواستگاری شده، طلب شده.

وسڵ : امص. غسل.

وسمه : ا. وسمه.

وسه‌وه‌ره‌نیشته‌ی : نشست و برخاست، معاشرت، آمد و شد.

وسه‌یره : م. پایین آمدن، پیاده شدن.

وسه‌یه‌وه‌ی : م. پس انداختن.

وش : اص. صدایی که با آن الاغ را متوقف سازند.

وشاردن : م. فشردن، چلاندن، پرس کردن.

وشتر : ا. شتر.

وشتراو : امر. موج.

وشتر دانه : امر. نوعی گندم.

وشتر قولێ : نوعی بازی.

وشترقین : امر. کین شتری، کینه شدید.

وشتر گاپڵنگ : زرافه، شتر گاو پلنگ.

وشتر گه‌ڕوو : امر. شتر گلو.

وشتر گاپلنگ

وشترمر : ا. شتر مرغ، پرنده‌ای از دسته دونده گان.

وشتر مرغ : نک . وشتر مر.



وشتره وان : شتربان، ساربان.

وشر : ا. عدد، عشر، ده یك، از هر ده تا یکی.

وشك : ص. خشك.

وشكامه : ص، ا. دیم، زراعت بدون آبیاری.

وشكان : ق، ا. زمان خشکی زمین، زمین خشك، خشکی.

وشكانی : ا. زمین و محل خشك، خشکی.

وشكاوس : ص مر. حیوان ماده‌ای که آبستن نشده است.

وشكاوی : ص، ا. ذوحیات، حیوانی که هم در آب و هم خشکی زندگی می کند، دوزیستی.

وشكاوی : نک . وشكانی.

وشكايی داهاتن : م. خشك شدن قنات و چشمه و رود.

وشكايی هاتن : نک . وشكایی داهاتن.

وشك بوون : م. خشك شدن درخت و سبزه و جوی و نهر.

وشك بوونه‌وه : م. خشك شدن هر چیز تر.

وشك سالّ : ص مر. سال خشك، سال کم آبی، سال بی‌بارانی.

وشك كردن : م. خشك کردن، خشكاندن سبزی و میوه و غیره.

وشك كردنه‌وه : خشك شدن هر چیز تر، حیوانی که شیر آن خشك شده است.

وشكه : ا. آذوقه خشك ماننددانه و غیره در خانه.

وشكه : ا. بیماری که باعث خشك شدن شیر حیوانها می شود.

وشكه : ص. حیوانات بدون شیر، حیوانی که شیر آن خشك شده است.

وشكه : ص. خشكه، خشك مانند.

وشکه بار : ا. خشکبار، آجیل.

وشکه برین : ا. زخم خشك، بیماریهای جلدی که پوسته تولید می شود.

وشکه جاو : «جویدن» نان بدون نان خورش، نان خالی سق «زدن».

وشکه جوو : نک . وشکه جاو.

وشکه چن : ص مر، امر. دیوار سنگی که بدون به کار بردن گِل سنگها روی هم چیده شوند.

وشکه دان : آذوقه خشك مانند دانه و غیره.

وشکه ڕن : ا. «چیدن و درو کردن»، محصول غله در زمانی که خشك شده است.

وشکه ڕەو : ص مر. حیوانی که آرام و تنبلانه راه میرود.

وشکه ڕۆ : ا. زمین دیمکاری شده.

وشکه ساڵ : ص مر، امر. سال خشك، خشکسال، سال کم باران، سال کم آب.

وشکه سۆفی : ص مر. صوفی متعصب.

وشکه سەرما : ص مر، امر. سرمای شدید خشك.

وشکەسی : ا. راه سنگلاخ.

وشکەڵ : ص. شاخه و میوه خشك.

وشك‌هەڵاتن : م. خشك و لاغر شدن آدم و حیوان.

وشکەهەلاتوو : ص مر. آدم لاغر خشك مانده.

وشکه مز : ص مر، امر. اجیر بدون خوراك و لباس وفقط با مزد ماهیانه.

وشکەوەبوو : ص. خشك شده.

وشکەوەبوون : م، نک . وشك بوونەوه.

وشکه ورده : نک . وشکامه.

وشکەو کردن : نک . وشك کردنەوه.

وشك هەڵاتن : نک . وشکەهەلاتن.

وشك‌هەڵگەڕان : نک . وشك‌هەڵاتن.

وشکی : ح مص. خشکی، یبوست.

وشوو : ا. خوشه گندم و جو.

وشوو گر : ص فا. خوشه چین.

وشه : نک . وته.

وشیار : نک . وریا.

وشیار کردنەوه : نک . وریا کردنەوه.

وشیاری : نک . وریایی.

وشی : نک . وشوو.

وشی: ا. خوشه.

وشێردن : نک . وشاردن.

وشین : نک . وشاردن.

وفوور : امص. وفور، بسیاری، فراوانی.

وفه : ا. اوفه، تورم مفصل خرگوشی اسب.

ول : ا. غنجه.

ول : ا، (ه). گُل.

ول : همراه «شل» می آید مانند «شل و ول» یعنی شل و ول.

وڵ : ا. سوراخ، منفذ، روزن.

وڵات : ا. ولایت.

وڵاخ : ا. الاغ، خر.

وڵاخدار : ص مر. الاغدار، خربنده، خرکدار.

وڵاخداری : ح مص، ا. نگهداری الاغ،

مزدی که بابت حمل بار با الاغ پرداخته میشود.

ولاّشم : ص. جنس بسته بندی نشده، فرجی، جنس رویهم ریخته شده.

ولاّغ : نک . ولاّخ.

ولاّغدار : نک . ولاّخدار.

ولاّغداری : نک . ولاّخداری.

ولاّم : ا. پاسخ، جواب.

ولاّو : ص. در هم ریخته، نامنظم، پخش و پلا.

ولاّوین : م. مالیدن، مالش دادن ملایم با سر انگشت.

ولاّیەت : نک . ولاّت.

ولح : ص. ساده، هالو، گَوَل، هاج و واج، گیج.

ولحێ : نک . ولح.

ولّس : ا. حشم، چهارپا، بز و گوسفند.

ولّسات : حیوانات یك سم.

ولّك : ا. قلوه، کلیه.

ول کردن : م. غنچه کردن بوته گل.

ولّمه : ا. نرمی قسمت نشیمن انسان، لخم، لمبر، نرمه ناحیه کفل.

ولنگه واز : ص مر. ولنگ و واز، گل و گشاد.

ولّۆ : هواکش تنور.

ولّۆشه : ا، (ه). بلغور.

ولّۆڵه : تخم‌مرغ نرم بدون پوست که گاهی مرغ می گذارد.

ولە : ا، (ه).رهـن و قنـات و راه آب زیرزمینی، مجرایی که در زیر زمین کنده شود.

ولّە : ص. گوشت قلمبه، لخم، گوشت نرم بدون استخوان.

ولّە : ا. موش.



ولە تووتی : امر. گل خار، ریشه اصلی گل سرخ که پیوند میشود.

ولەرم : ص. ولرم.

ولەرە : دانه‌های سیاه رنگ و تلخ مزهٔ داخل غله.

ولە زەردێ : امر، (ه). گل زرد، گل مخملی.

ولە سووریێ : امر، (ه). لاله.

ولە گلاوێ : امر، (ه). گل محمدی، گل سرخ، گل گلاب.

ولی : ا. غنچه.

ولیره : ا.ماش.

ولّیفەت : ا. پاداش و مزد و مهمانی است که به شخص صاحب نفس خوب در مقابل بهبود بخشیدن بیمار داده میشود.

ولّین : م. نرم کردن چیز خشك با سر انگشت در میان دست، مالیدن، مالش دادن.

ون : ص. گم، پنهان، غایب، نادیار، مفقود.

ون : ا، (ه). خون.

ون بوون : م. گم شدن، غایب شدن،

پنهان شدن، مفقود شدن.

ونجڕ : ص. پاره، شکافته، پاره پاره.

ونجڕونجڕ : ص مر. پاره پاره، درب و داغان.

ونی : ا،(ه). خون.

وۆن : ا، (ه). خون.

وه : به، و، حرف ربط.

وه‌با : ا. وبا.

وه‌تاخ : ا. اطاق.

وه‌تاغ : ا. اطاق.

وه‌تراخ : میله‌ای که بر سر آن آهنی به طور افقی قرار داده شده میله برزمین کوبیده می‌شودوباز پس از شکار و برگشتن روی آن می نشیند.

وه‌تراخچی : ص فا. کهنه فروش.

وه‌تووز بوونه‌وه : م. غل خوردن.

وه‌ته : ا. تخم.

وه‌ته‌با : امر. باد فتق، فتق مغابنی.

وه‌ته‌ن : ا. وطن، کشور، موطن، مولد.

وه‌ج : ا، (با). نفع، سود، فایده.

وه‌ج : ا. نرخ، قیمت، ارزش.

وه‌جاخ : نک. وجاخ.

وه‌جاخدار : نک. وجاخدار.

وه‌جاخ ڕوون : نک. وجاخدار.

وه‌جاخ زاده : نک. وجاخ زاده.

وه‌جاخ کوێر : نک. وجاخ کوّیر.

وه‌جه‌ب : ق. وجب.

وه‌جین : ا. وجین.

وه‌چ : جوانه کوچك درخت، اولین جوانه‌های بهاری درخت.

وه‌چ : ا. نوهٔ نوه.

وه‌چ : ا. سود، نفع، بهره، نتیجه.

وه‌چه : ا. نوه.

وه‌چه : نوهٔ نوه.

وه‌حشه‌ت : ا. وحشت، ترس، بیم شدید، هراس.

وه‌حشی : ص. وحشی.

وحی : ا. وحی، پیام خدایی.

وه‌خت : ا. وقت، موسم، مدت، زمان، فصل، گاه، حین.

وه‌ختار : نک. وه‌خت.

وه‌ختاوه‌خت : قمر. گاه‌گاهی، گاه به گاهی.

وه‌خته : ا. قوچ، بز پیشرو گله.

وه‌ختێو : گاهی.

وه‌دیعه : ا. ودیعه.

وه‌ر : ا. خورشید، خور.

وه‌ر : صاحب، مانند در : «جانه‌وه‌ر» یعنی جانور.

وه‌ر : ا. لوح، تخته سیاه.

وه‌ر : ا. عرض، پهنا.

وه‌ره : ق. پیش، جلو، قبل، قدام.

وه‌رام : نک. ولاّم.

وه‌رامین : ص، ا. نان گندم و جو مخلوط.

وه‌راندن : م. برگ یا میوه ریختن درخت.

وه‌رانن : نک. وه‌راندن.

وه‌راوا : امر، قمر. مغرب، غروب.

وه‌رب : ا، (ه). برف.

وەربەردە : ص. آفتاب زده.

وەرتە : ا. قالی بزرگی که یك اطاق را پر کند.

وەرجس : ورزش.

وەرد : ص، ا. زمین دوباره کاشته شده.

وەردای : م. ول کردن، رها کردن، جدا شدن.

وەردبڕین : م. دوباره کاشتن زمین.

وەرد دانەوە : نک . وەردبڕین.

وەردڵ : ا. پیش قلیانی، ناشتایی، صبحانه.

وەردەك : ا. اردك، مرغابی.



وەردەوەدای : م. نرم کردن با مالیدن، یکنواخت کردن با مالش دادن مانند خمیر.

وەردیان : ص مر. زندانبان، نگهبان.

وەردێنە : ا. تیرك، وردنه.

وەرز : ص، ا. کاشته، کشته، مزروع.

وڕاز : ص. کسی که برای دیگران شالی می کارد.

وەرز دان : نک . وەردەوەدای.

وەرزش : ا. ورزش، تمرین.

وەرزشگا : امر. ورزشگاه.

وەرزیار : نک . ورزێر.

وەرزیاری : نک . ورزێری.

وەرزیدە : ص. ورزیده، چابك، قوی.

ورزێر : ص. پالیزبان، جالیزبان، نگهبان بوستان.

ورزێری : ح مص. پالیزبانی، جالیزبانی، نگهبانی بوستان.

وەرزین : م. تکان دادن، جنباندن، حرکت دادن.

وەرسووڕان : نک . وەرەچەرخان.

وەرشاو : نک . وەرشەو.

وەرشەو : ا. ورشو.

وەرقلیانی : ا. صبحانه، پیش قلیانی، ناشتایی.

وەکۆ : ا. قسمتی از خرمن که زودتر کوبیده و به مصرف می رسد.

وەرکۆرپە : ا. بره تازەزا.

وەرکەمەر : ا. سنگی در کمر کوه که زیر آن خالی و پناهگاه مناسبی هنگام باران است.

وەرکەفتن : م. دراز شدن، خوابیدن روی زمین.

وەرکەوتن : نک . وەرکەفتن.

وەرگ : ا. گرگ.

وەرگان : ا. گله گرگ.

وەر گرتن : م. بر گرفتن، برداشتن، بلند کردن.

وەرگە : ا. قدرت، نیرو، توان، طاقت.

وەرگەڕان : نک . وره چەرخان.

وەرگە گرتەی : م. طاقت آوردن، توان داشتن، تاب آوردن.

وەرگێر : افا. مترجم.

وەرگێڕ : نک . وەرد.

وەرگـێـڕان : م. برگرداندن، برگشت دادن، ترجمه کردن.

وەرگێڕانەوە : نک . وەرگێڕان.

وەرگێڕکە : نک . وەڕوێڕکە.

وەرم : ا، (هَ). خواب.

وەروو بەرێ : امر. آستان، آستانه.

وەروە : ا، (هـ). برف.

وەروەرە : ا. پاروی برف پاك کنی.

وەروە ماڵ : ص فا. برف پاك کن، کسی که برف را از بام پاك می کند.

وەڕوێڕك : ا. بچه نوپا.

وەڕە : اصـ. عوعو، صدای سگ.

وەرە : ا، (هـ). بره.

وەرە : اصـ. صداهایی از پشت در، دیوار یا دور.

وەرەتاو : ا. آفتاب.

وەرە چەرخان : م. رو گرداندن به چپ و راست.

وەرە چەرخین : نک . وره چەرخان.

وەرچەم : ق مر. ظاهر، روکار، آنچه در برابر چشم است.

وەرە حـەسـتـن : م. گـرسـنـه شـدن، از گرسنگی رفتن.

وەرەستا : وقف.

ورەق : ا. ورق، برگ.

وەرەقە : نک . وەرەق.

وەرە گا : ق، امر، (هـ). غروب، مغرب.

وەرە گەلە : امر. گله بره.

وەرنە وسانە : ا. مـقـداری از غـذا کـه پـیـش از آمـاده شـدن کـامـل آن و سـر سـفـره گـذاشـتـه شـدن بـرای اشـخـاصـی مـانـنـد زنـی کـه ویـار دارد کـشـیـده می شود.

وەرنیشتەی : م، (هـ). غـروب کـردن، فرو رفتن خورشید در مغرب، نشستن آفتاب.

وەرەم : ا. ورم، آماس، باد.

وەڕەوەڕ : اصـ. واق واق، صدای سگ.

وەرهەم : نک . وەرەم.

وەرهەلیز : ا. مشك کوچك.

وەرهێوانی : ا. مهتابی، بالکن، ایوان.

وەرێس : ا، (هـ). طناب، ریسمان.

وەرێسك : (با)، نک . وەرێس.

وەڕین : م. عوعو کردن، وق وق کردن.

وەرین : م. ریختن میوه و برگ درختان.

وەز : ا، (هـ). چربی، چربی بدن حیوان، دنبه.

وەز : ا. گردو.

وەزن : ا. وزن، سنگینی، گرانی، ثقل.

وەزند : ا. ضرر، زیان، خسارت.

وەزنە : ا. وزنه.

وەزە : ا. نیش حشرات.

وەزەرای : م، (هـ). پیاده شدن، پایین آمدن، فرو آمدن.

وەزە قالاّنی : ح مصـ. گردوبازی.

وەزە کـردن : م. نـیـش زدن نـیـشـداران سمی.

وەزەند : نک . وەزند.

وەزەوای : ا، (هـ). نان گردویی.

وەزەی : (هـ)، نک . وەزه کردن.
وەزی : ا، (هـ). گردو.
وەزیر : ص، ا. وزیر.
وەزیری : ا. نوعی انجیر درشت.
وەزیفه : ا. وظیفه.
وەزین : م. شکست خوردن.
وەزین : نک . وەزەوای.
وەژاره : ا. غم، غصه، پریشانی.
وەژەب : ا. وجب.
وەژینگ : ا. چرت، خواب کوتاه.
وەس : ا. بست، بند.
وەسا : (با). چنین، این چنین.
وەسا : ص. استاد.
وەسان : نک . وەستان.
وەسایه : (با). چنین است، این چنین است، اینطور است.
وەسپ : امص. مدح، وصف، ثنا.
وەسپ کردن : م. مدح کردن، وصف کردن، ثنای کسی را گفتن.
وەستا : ص. استاد.
وەستا : ص. ایستاده، پایدار، جاوید.
وەستان : م. ایستادن، پابرجا بودن، جاوید ماندن، مقاومت کردن، متوقف شدن، برجای ماندن.
وەستاندن : م. نگهداشتن، متوقف کردن، ایستادن، از حرکت بازداشتن.
وەستانەوه : م. ایستادن خونریزی.
وەستایی : ایستادگی، مقاومت.
وەستیان : (با)، نک . وەستان.
وەسف : نک . وەسپ.
وەسڵ : امص. وصل، پیوستگی.
وەسڵ کردن : م. وصل کردن، پیوند دادن، چسباندن، به هم رساندن.
وەسڵە : ا. وصله، پنبه.
وەسواس : ا. وسواس.
وەسه : نک . واتا.
وەسه : مانند، مثل.
وەسیله : ا. وسیله، سبب، علت.
وەسیەت : ا. وصیت، پند، اندرز.
وەش : ص. خوب، نیکو، نیك، خوش، شاد، شادمان، خرم.
وەشان : م. پخش و پلا کردن، پاشیدن، ریختن، لگد «زدن».
وەشاندن : م. کاشتن، کشتن.
وەشاندن : م. زدن، لگد زدن، نیش زدن.
وەشانن : نک . وەشاندن.
وەشت : امص، ا. بارش، باران.
وەشت : ا. جنوب شرقی.
وەشتی : ا. آرزو، کام، خواسته، امید، انتظار، اشتیاق، شوق.
وەشەڵەی : (هـ). کاشکی، کاش.
وەشەسیاو : ص مر. عزیز، محبوب، دوست داشتنی.
وەشی : ح مص. خوشی، شادی، سلامت، نیکی، خوبی، شادمانی، عیش، عشرت، کیف.
وەشیاگ : ص. کاشته، کشته، زمینی که در آن کشت و زرع شده است.
وەشیان : م. پاشیده شدن، پخش و پلا

شدن، پخش شدن، کاشته شدن.
وەشیانەوە : م. کاری از کسی برآمدن، قدرت انجام کاری داشتن.
وەشێن : ص فا، ضربه زننده، حیوانی که شاخ یا لگد می زند.
وەشینەوە : نک . وەشیانەوە.
وەعدە : ا. وعده، قول.
وەفا : امص. وفا.
وەفادار : ص فا. وفادار، باوفا، با صفت.
وەفر : ا. برف.
وەفر : کتیرای سفید.
وەقرە : امص. آرامش.
وەقف : امص. وقف.
وەقفە : امص. وقفه، توقف، ایست.
وەقە : ا. کیل، وزنه، پیمانه.
وەقی : (ز)، نک . وەقە.
وەك : ص. مثل، مانند، همانند، جور، یکرنگ، عین، نظیر.
وەکوو : نک . وەك.
وەکی : نک . وەك.
وەکیل : ص، ا. وکیل، نماینده، نایب، جانشین، خلیفه، قایم مقام.
وەك یەك : ص مر. مانند هم، برابر، مقابل، مساوی.
وەگلۆزبوون : م. غل خوردن.
وەل : ص. ول، سرگردان، رها.
وەلا : ص. پخش، پلا، گسترده، وسیع، وارفته، فراخ، گشاد.
وەلا کەردەی : م، (ه). پخش کردن، متفرق کردن، باز کردن، گشودن.
وەلام : نک . وەرام.
وەلامە : امص. شرح، تفسیر، تشریح، بیان، گزارش.
وەلام دانەوە : م. پاسخ دادن، جواب دادن.
وەلاوە : ح مص. پراکندگی.
وەلبوون : م. ول بودن، رها شدن، سرگردان شدن، خلاص شدن، آزاد بودن.
وەلك : ا. برگ.
وەلکرد : ا. معاش، گذران، زندگی.
وەلەك : چوبدستی که یك سر آن دو شاخه باشد.
وەلێ : ولی، اما، لیکن، لکن.
وەلێ : (ز). چنین، چنین است، این چنین، اینطور، اینگونه، همینطوری.
وەلێ : ق، (ه). نخست، در اول، اول، ابتدا.
وەلێکان : ولیکن، لکن، اما، ولی.
وەلین : ص، (ه). اولین، نخستین، بالاترین.
وەلینە : ق. پیش، جلو، قدام.
وەن : ا. بَنه، درختی از تیره سماقیان که میوه‌اش چاتلانقوش است.
وەن : بند، بست مانندر : «بازی وەن» یعنی بازوبند.
وەناق : ا. بیماری خناق؛ خناق.
وەنجەنە : ا، (ه). کش تنبان، بند تنبان، بند شلوار.



وەن

وەند : ا. درد، آزار، بلا.

وەند : ص. زیبا، خوب.

وەندەن : ا. پلی که با شاخهٔ مو درست شود.

وەنگ : ا. مَفْصَل.

وەنەتەق : ا. چاتلانقوش، میوه درخت بَنَه.

وەنەمشك : نک . وەنەتەق.

وەنەوز : ا. چرت، خواب کوتاه، پینکی.

وەنەوز بردنەوە : م. چرت زدن، پینکی رفتن، پینکی زدن.

وەنەوز دان : نک . وەنەوزبر دنەوە.

وەنەوزە : نک . وەنەوز.

وەنەوزە کوتێ : نک . وەنە وزدان.

وەنەوش : ص، ا. بنفش، رنگ بنفش.

وەنەوشە : ا. بنفشه، گل بنفشه، گیاهی از تیره کوکناریان با برگهای متناوب.

وەنەوشەیی : ص نسب. بنفشی ، رنگ بنفشه‌یی.

وەنی : (ه). بنه، درختی از تیره سماقیان که میوه آن چاتلانقوش است.

وەوڵە : ا. عروسك.

وەوڵەبارانێ : امر، (ز). عروسکی که درست می کنند و در شهر به نیت باران گردانند.

وەوی : ا. عروس، عروسك.

وەویلە : ا. عروسك.

وەه : واه، واخ، آخ.

وەها : چنین، اینطور، اینگونه.

وەهار : ا. بهار.

وەهم : وهم، ترس، بیم، هراس.

وەهوەه : بەبە، زه، آفرین.

وەی : ا. ضرر، زیان، خسارت، آسیب، صدمه.

وەی : وای، آه، آخ، واخ.

وەیخر : ص فا. زیان رسان، کسی که به دیگران صدمه یا آسیب می رساند، آشوبگر، فتنه‌انگیز.

وەیشوومە : ا. برف و باران و سرمای شدید، طوفان.

وەیشوومە : ص. شوم، فتنه‌انگیز، آشوبگر.

وەیلان : ص. ویلان، سر گردان، آواره، بی خانمان.

وەیولێ : نک . وەویلە.

وەیووڵە جنانێ : ا، (ه). گردباد.

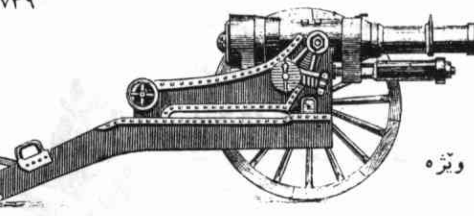
وەیوە : نک . وەوی.

وەیوەوارانی : (ه)، نک . وەوڵە بارانی.

وەیەنە : ا. سبد گود برای نگهداری نان.

وە یەو گەڕێن : ص. صدقه و نذری که

برای دفع بلا داده می شود.
وی : وای، آخ، واخ.
وێت : (ه). خودت.
وێتان : (ه). خودتان، خود شما.
ویتره : ا. فطریه.
وێجا : آنگاه.
وێچن : ا. الك، غربال.
وێچنه : نک . وێچن.
ویر : ا. یاد، هوش، فکر.
ویر : ا. چاه آب.
وێر : ا. کرایه، اجاره.
وێڕ : ا. گدار، محل عبور، معبر، گذرگاه.
وێڕ : ا. معنی، مفهوم.
وێڕا : با، در معیت.
وێران : ص. ویران، خراب، بایر، منهدم، نابود، ویرانه.
وێران : م. جرئت کردن، قادر بودن، توانستن.
وێران بوون : م. ویران شدن، خراب شدن، منهدم شدن.
وێران کردن : م. ویران کردن، خراب کردن، منهدم ساختن، نابود کردن.
وێرانه : ص. خرابه، ویران شده، خراب، منهدم شده.
وێرانی : ح مص. ویرانی، خرابی.
وێرت : ا. یورت، توقفگاه، محل استقرار، محل چرای احشام.
وێرد : ا. کارد.
وێردن : م. پریدن توی حرف یا کاری، دخالت بدون علت در کاری، شروع به کاری بدون مقدمه چینی و تهیه طرح.
وێرده : امف. گذشته، سپری شده، سابق، پیشین.
وێرغه : ا. یورغه، یك نوع روش رفتن اسب.
وێرشیەی : م، (ه). فراموش کردن، از یاد رفتن.
وێڕه : اص. صدای گریه بچه.
ویره : نک . ویرا.
وێره‌گا : ا. مغرب، غروب.
وێره‌گه : نک . وێره‌گا.
ویره‌وشیەی : م، (ه). از یاد رفتن، فراموش شدن، از خاطر رفتن.
ویره وکه‌رده‌ی : م. فکر کردن، اندیشیدن، یاد کردن از کسی.
وێرێ : (با). آنجا.
وێرین : م. نترسیدن، جرئت کردن.
ویز : اص. ویز، وز، صدای زنبور و مانند آن.
ویزه : نک . ویز.
وێزه : ا. جسد، اندام، لش، لاشه، بدن.
وێژ : علامت فاعلی مانند: «گۆرانی وێژ» یعنی آوازه‌خوان.
وێژامبەر : ا. چوب خمیده‌ای که بین دو گاو یك شخم بسته می شود.
وێژان : م. گفتن، حرف زدن، صحبت کردن، بحث کردن.
وێژاندن : م. حرف زدن، صحبت کردن، گفتگو کردن.



وێژانبەر : نک . وێژامبەر.

وێژه : ا، (ه). خمپاره.

وێژه : ح مص. گویایی.

وێژنگ : نک . وەنەوز.

وێژنه : افا. گوینده، سخنگو.

وێژه : ا. طوق، چوب دایره مانندی که چرم به دور آن بسته و گردن دو گاو شخم را به آن قید کنند، یوغ.

وێژه : ادبیات از شعر و نثر.

وێژەن : ا. سقز، آدامس.

وێژیاگ : ص مف. گفته شده، بیان شده.

وێژەیی : ص نسب. ادبی.

ویس : عدد، بیست، ٢٠.

وێساگ : ص. ایستاده، سرپا، مستقر، پایدار، پابرجا، مقاوم.

وێسان : م. ایستادن، سرپا ایستادن، متوقف شدن، پایداری کردن، مقاومت کردن.

وێساندن : ایستادن، سرپا نگهداشتن، متوقف کردن.

وێسانن : نک . وێساندن.

وێساو : ص. متوقف، ایستاده، ناتوان، مقاوم، پابرجا.

وێستان : نک . وەستان.

وێستاندن : نک . وێساندن.

وێستانن : نک . وێساندن.

وێستانەوه : نک . وەستانەوه.

وێستاو : نک . وێساو.

ویستن : م. نیاز داشتن، احتیاج داشتن.

وێسه : ایست، توقف.

وێش : ا، (ه). نمك.

وێشان : خود آنها، خودشان، خود آنان.

وێشه : ا. بیشه.

وێك چوون : م. شبیه هم بودن، مانند هم شدن، همرنگ بودن.

وێکڕا : همه.

وێك کەوتن : م. به هم رسیدن، یکی شدن، جور شدن، هم آهنگ و یکنواخت شدن.

ویکۆڵ : ا، (ه). بید، درختی از تیره بیدها.

وێڵ : ص. ول، رها، خلاص، آزاد، هرز، هرزه.

وێڵ بوون : ول شدن، رها شدن، آزاد شدن، هرزه شدن، از بند رستن.

وێڵ خەرج : امر. ولخرج، دست باب.

وێڵ کردن : م. ول کردن، رها کردن، آزاد ساختن.

وێڵ گەرد : ص. ولگرد، آواره، بی خانمان.

وێڵی : ح مص. رهایی، آزادی، هرزگی.

وێم : (ه). من، خودم.

وێمان : (ه). ما، خودمان.

وینا : ص فا. بینا، بصیر، آگاه، هوشیار.

وێنا : م. یاد «کردن»، به یاد «افتادن».

وێنا کردن : م. به یاد کسی یا چیزی افتادن، به یاد آوردن، کسی یا چیزی را به یاد آوردن.

وینایی : ح مصـ. بینایی، بصیرت، بینندگی.

وێنایی : نک . وینایی.

وێنجه : ا. یونجه، گیاهی از تیره پروانه‌واران و از دسته شبدرها.

وینه : ص. نظیر، مانند، مثل، عکس.

وێنه : سبد گود بزرگ جای نان.

وێنه کردن : م. شباهت یافتن، پیدا کردن، شباهت بین دو نفر.

وێنه‌گر : نک . وێنه‌گیر.

وێنه گرتن : م، نک . عکس گرفتن.

وێنه‌گەر : نک . وێنه‌گیر.

وێنه‌گیر : ص، ا. عکاس.

ویه‌ردن : م. گذشتن، سپری شدن، عبور کردن، رد شدن، قضا شدن نماز.

ویه‌رده : نک . وێرده.

ویه‌رده‌ی : نک . ویه‌ردن.

ویه‌سه : ا، (ه). وجب.

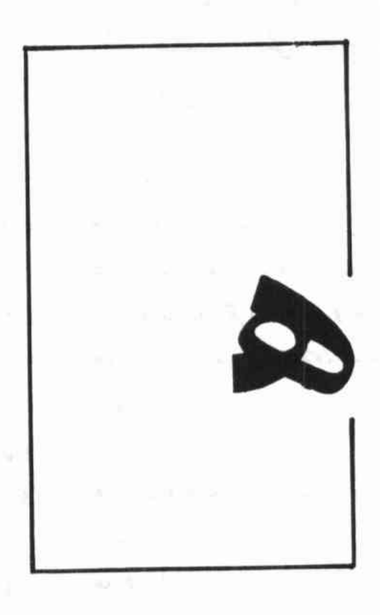
ویارای : م، (ه). گذراندن، سپری کردن، از سر گذراندن، در کردن، برگرداندن، برگشت دادن.

دیاری : ا. گدار، معبر، گذرگاه.

ویاریای : م، (ه). گذراندن، سپری کردن، رد کردن، عبور دادن، از سر گذراندن.

وێیان : خودشان، خود آنها.

وێنجه



ه : ه.
ە : زبر.
ە : است، هست، ضمیر متصل غایب.
ها : بلی، آری، ای.
هاپۆ : ا، (ز). عمو.
هات : ا. بخت، اقبال، شانس، آمد.
هاتن : م. آمدن.
هاتن بەخۆدا : م. به خود آمدن، بیدار شدن، جان گرفتن، چاق شدن.
هاتن و چوون : معاشرت، آمد و رفت، تردد، مراوده، آمد و شد.
هاتنەئێش : م. درد آمدن، درد گرفتن.
هاتنەبا : م. فحل شدن حیوانات.
هاتنەبەر : م. به ثمر رسیدن، به حاصل نشستن درخت، بزرگ شدن درخت و به زمان میوه دادن آن رسیدن.
هاتنە بەربار : م. به سن باربری رسیدن استر و الاغ.
هاتنەحاڵ : م. حال آمدن، چاق شدن، از بیهوشی و بی حالی درآمدن.
هاتنەخوار : م. پایین آمدن، پایین پریدن، پیاده شدن.
هاتنەدەر : م. درآمدن، بیرون آمدن، خارج شدن.
هاتنەدی : م، نک . هاتنەدیل.
هاتنەدیل : م. درست درآمدن خواب.
هاتنەڕێ : م. به راه آمدن، سازش کردن.

هاتنەڕێ : م. خوب یا بد به راه کسی آمدن.

هاتنەسۆ : م. دردناك شدن دوباره جراحت و زخم، نو شدن زخم کهنه، زنده شدن درد کهن.

هاتنەسوێ : نک . هاتنەسۆ.

هاتنەسەر : م. سر آمدن، بالا آمدن، تمام شدن.

هاتنە سەر چۆك : م. به زانو درآمدن، بر زانو ایستادن، بر زانو نشستن.

هاتنە سەر ڕا : نک . هاتنە بەربار.

هاتنە سەرشەك : نک . هاتنە سەرچۆك.

هاتنە سەر کلك : م. روی دم تکیه کردن حیواناتی مانند مار.

هاتنە قەوام : م. قوام آمدن، غلیظ شدن شربت به وسیله حرارت.

هاتنەگل : م. به درد آمدن چشم.

هاتنەلا : م. کج شدن، افتادن، نزد کسی رفتن.

هاتنەوە : م. دوباره آمدن، برگشتن، مراجعت کردن.

هاتنە هەی : م. خود را گم کردن، مغرور و متکبر شدن.

هاتنە یەك : م. هم آمدن، جمع شدن، تنگ شدن.

هات و چۆ : نک . هاتن و چوون.

هات و نەهات : آمد و نیامد.

هاتە : نک . هات.

هاتی : افا. آتی، آینده.

هاتی : ا. آمد، شانس، سال خوب و پر برکت.

هاج : با «هار» آورده می شود به معنی شیطنت و زرنگی و تند و تیزی.

هاج و واج : ص مر. هاج واج، هاج و واج.

هار : ص. هار.

هاراسیاو : امر. سنگ آسیا.

هاڕاندن : م. فریاد کشیدن، جیغ کشیدن، صدا کردن موتور و مانند آن.

هاڕاو : ص مف. آرد شده، خرد شده، پودر شده.

هاڕاوە : نک . هاڕاو.

هارت و هورت : هارت و هورت، شارت و شورت.

هارد : ا. آرد.

هاردی : ا، (ه). آرد.

هاروو : ا. لثه.

هاروو : ا. خیار.

هار و هاج : ص مر. زبر و زرنگ، تند وتیز، شیطان.

هاروێ : خیار.

هارە : ا. سنگ آسیا، آسیا سنگ.

هاڕە : اص. صدای آب تند و زیاد مانند صدای آبشار.

هارەق : ا. عرق بدن، عرق تقطیری.

هارە قەمتەی : (ه)، م. عرق ریختن، عرق کردن.

هاڕە کردن : م.خراب شدن با صدای عظیم و مهیب، ریختن با صدا.

هارەگل : امر. آسیاب دستی.

هاژیله

هاری : ا. هاری، بیماری هاری.
هاریاگ : امف. کوبیده، آرد شده.
هاریان : م. آرد شدن، کوبیده شدن، پودر شدن.
هاریاو : نک . هاراو.
هارین : م. کوبیدن به منظور نرم کردن و آرد کردن.
هاریه : ا. نوعی کرم که آفت سبزی و غلات سبز است.
هاژ : ص. گیج، منگ، مبهوت.
هاژوتن : م، (با). سیخونك کردن، هی کردن الاغ و استر.
هاژ و واژ : نک . هاج و واج.
هاژه : اص. صدای آب.
هاژه کردن : م. صدای شدید کردن آب جاری و سیل و آبشار و غیره.
هاژیان : نفس نفس زدن، نفس تنگی در نتیجه خستگی.
هاژیله : ا. جلد سفید رنگ آهکی حلزون که در گذشته جهت زینت به کار برده می شده است، گوش ماهی.
هاژین : نک . هاژیان.
هاسان : ص. سهل، آسان.
هاشرمه : ا. آشرمه، آدرم.
هاش و هووش : تهدید، دو، لاف، گزاف.
هاش و هووش کردن : م. لاف زدن، لاف و گزاف گفتن، منم زدن، دو آمدن، تهدید کردن.
هاشه : نک . هووشه.
هاشه و هووشه : نک . هاش و هووش.
هاڤال : ص، (ز). همدم.
هاڤر : ا، (ز). آخور.
هاڤه : (ز). آنجا.
هاڤه‌یت : امص. پرش، پرت «کردن».
هاڤه‌یتن : م، (ز). پرت کردن، انداختن، دور انداختن.
هاڤێتن : م. پرت کردن، کسی را با دست هول دادن، دور انداختن، پراندن.
هاڤیل : ص، (ز). چیز بدون نفع، چیز بی فایده.
هاڤین : نک . هاوێشتن.
هاکا : نزدیك بود، نزدیك بود که چنین شود.
هاکۆ : ص. مفت، حرف بیجا، حرف سرسری و بی منطق، حرف بی دلیل و منطق.
هاڵ : ا. پرتگاه.
هاڵ : ص، ا. دندان کُند از ترشی.
هاڵ : ا. آل، شبحی که زن آبستن را مبتلی می سازد.
هاڵ : ا. سرخ، سرخ رنگ.
هاڵ : ا. ریگ.
هاڵ : حال، حالت، احوال.
هالا : حال، احوال، خبر.
هالان : م. درهم رفتن، پیچ خوردن، توی هم رفتن.
هالاو : آش گوشت و نخود و آبغوره و سبزی.

هالاو : ا. گرما، حرارت.

هالْ بردنەوە : م. زن آبستن را آل زدن.

هالْ بوونەوە : كند شدن دندان در اثر ترشی.

هالۆ : ا. كوزه كوتاه كه دارای دو دسته كوچك است و در آن ماست ریزند.

هالو بلالووك : امر. آلبالو، درختی از جنس بادامها و تیره گل سرخیان.

هالو بەلالووك : نك . هالوبلالووك.

هالوێن كردن : خوش كردن و آماده كردن خیك روغن با شیرهٔ توت.

هالە : ا. غوره، انگور نرسیده.

هالە پرووز : ص مر، امر. گوشتی كه روی آن سوخته و میان آن خام باشد.

هالە ژێلە : امر. مرحله قبل از غوره شدن انگور كه دانەها هنوز مزه ترش ندارند.

هالە و بوون : م. كند شدن دندان در اثر ترشی.

هالە و بوون : م. آرام شدن، تسكین یافتن.

هالە وكردن : آرام كردن، تسكین دادن.

هالی : ص. خالی، تهی، بدون محتوی.

هالێگا : امر. تهیگاه.

هام : هم در همسر و همگام.

هامار : ص. مسطح، هموار، زمین صاف، تخت، زمین تخت.

هاماری : ح مصـ. همواری، صافی، تختی.

هاماو : همه، كُلی، كُل.

هامتا : ص. همتا، لنگه، شبیه، مانند، مثل.

هامرا : ص. همراه، متحد، متفق.

هامراز : ص. محرم، همراز.

هامرازی : ح مصـ. همرازی.

هامرایی : ح مصـ. همراهی، معاضدت، اتحاد.

هامریش : ص. باجناغ، همریش.

هامزاد : ص. همزاد، دوقلو.

هامزار : ص. همدم، هم صحبت، ندیم.

هامسا : ص، ا. همسایه، جار.

هامسایی : ح مصـ. همسایگی.

هامسەر : ص. همسر، هم شأن، زوج، زوجه.

هامشۆ : نك . هاتن و چوون.

هامشیر : ص. همشیر، برادر یا خواهر رضاعی.

هامشیره : ا، ص. آبجی، خواهر، همشیره.

هامكار : ص. همكار.

هامن : ا، (ه). تابستان.

هاموار : نك . هامار.

هامون : ا، ص. دشت، هامون، زمین وسیع، هموار، مسطح.

هامیان : ا. مایه، مایه پنیر و ماست.

هامێز : ا. آغوش، بغل، كنار.

هانا : ا. توان، توش، امید.

هان دان : م. تحریك كردن، پر كردن

کسی علیه دیگری، وادار کردن.
هانه : ا، (ه). چشمه، کانی.
هانه درۆزنه : ص. چشمه‌ای که گاهی هست و گاهی نیست.
هانێ : اینست، بگیر، ببین.
هانین : م. آوردن.
هانیه‌وه : م. دوباره آوردن، برگشت دادن، مراجعت دادن.
هاو : نک . هام.
هاوار : ا. هوار، فریاد، فغان، جیغ.
هاوار کردن : م. فریاد کردن، فریاد کشیدن، فغان کردن، جیغ کشیدن.
هاوار گردنه‌به‌ر : م. فغان و فریاد به نزد کسی بردن و کمك خواستن.
هاوار که‌ر : ص فا. کسی که فریاد می زند، کسی که فغان می کند.
هاوار کێشان : نک . هاوار کردن.
هاوار و بانگ : بانگ و فریاد، فریاد و فغان، فغان و ناله.
هاوان : هاون.
هاوانته : ص. مفت، مجانی.
هاواڵ : نک . هامڕا.
هاوبه‌ش : ص. شریك، همباز.
هاو به‌شی : ح مص. شراکت، همبازی.
هاوپا : ص. همراه، هم پایه.
هاوپشت : ص. هم پشت، یار، یاور.
هاوپشته : نک . هاوپشت.
هاوپه‌یمان : ص. هم پیمان، متحد، متفق.
هاوپیاڵه : ص. هم پیاله، هم نشین، دمخور.
هاوتا : ص. همتا، قرینه، برابر، مساوی، هم پایه.
هاوته‌حر : ص. هم شکل، مشابه، قرینه.
هاوته‌ك : نک . هاوپا.
هاوته‌مه‌ن : ص. همسن، هم دندان، هم سال.
هاوتیر : نک . هاوته‌مه‌ن.
هاوتیره : ص. هم قبیله، هم خون.
هاوجفت : نک . هاوتا.
هاوجنس : ص. همجنس.
هاوجناس : ص. هم نژاد، هم قبیله.
هاوجۆر : ص. جور، همرنگ، شبیه، مانند هم، هم نژاد.
هاوچاخ : ص. هم زمان، همدوره.
هاوچڕه : ص. هم نوا، هم آواز.
هاوچه‌رخ : نک . هاوچاخ.
هاوچه‌شن : ص. همشکل، قرینه، مشابه.
هاوخه‌رج : ص. همخرج.
هاوخه‌ف : نک . هاوسه‌ر.
هاوده‌رد : ص. همدرد.
هاوده‌س : ص. همدست، متحد، شریك، متفق.
هاوده‌سان : ص. هم داستان، همراز، متحد، متفق.
هاوده‌سی : خ مص. همدستی، شراکت، اتحاد، اتفاق.
هاوده‌م : ص. همدم، رفیق، هم نفس، هم سخن، ندیم، همصدا.
هاوده‌نگ : ص. همصدا، هم آواز،

همدرد.

هاوده‌نگی : ح مصـ. هم صدایی، هم آوازی، هم نوایی.

هاور : ا. آتش، اخگر.

هاورِا : نک . هامرِا.

هاورِاز : نک . هامرِاز.

هاورِوو : آبرو، حیثیت.

هاوردن : م. آوردن.

هاوردنه‌خواره‌و : م. پایین کشیدن، پایین آوردن.

هاورِه‌نگ : ص. همرنگ.

هاورِیش : ص. همریش، باجناق.

هاورِێ یی : ح مصـ. همراهی، کمك، مساعدت، یاری.

هاوزاد : ا، ص. همزاد، همسال، همسن.

هاوزاوا : ص. باجناق، همریش.

هاوزبان : ص. همزبان.

هاوزکه : ص. دوقلو، همزاد، دو بچه که از یك شکم هستند.

هاوزمان : نک . هاوزبان.

هاوزووان : نک . هاوزبان.

هاوزه : نک . هاوته‌مه‌ن.

هاوزێ : نک . هاوته‌مه‌ن.

هاوزێد : ص. همسایه، هم نشین.

هاوس : ص. آبستن.

هاوسا : ص. همسایه، جار.

هاوساڵ : ص. همسال، همسن.

هاوساماڵ : نک . هاوسا.

هاوسنگ : ص. هم سنگ، هم قدر، هم مرتبه.

هاوسه‌ر : ص. همسر، زوج، زوجه.

هاوسه‌ری : ح مصـ. همسری، ازدواج.

هاوسه‌فه‌ر : ص. همسفر، همراه.

هاوسه‌نگ : نک . هاوسنگ.

هاوسێ : نک . هاوسا.

هاوشاری : ص. همشهری، هم ولایتی.

هاوشان : ص. هم‌شان، همال، هم قدر، هم مرتبه.

هاوشیر : نک . هامشیر.

هاوشیره : نک . هامشیره.

هاوقسه : ص. هم کلام، هم صحبت، هم زبان.

هاوقه‌تار : ص. همقطار، همردیف.

هاوقه‌وڵ : ص. هم قول، متحد، متفق.

هاوکات : نک . هاوچه‌رخ.

هاوکار : ص. همکار.

هاوکاری : ح مصـ. همکاری.

هاوکاسه : همخرج، کاسه یکی، هم خوراك.

هاوکایه : ص. همبازی.

هاوکووف : ص. هم سن، هم صحبت، همسر، هم شأن.

هاوکه‌وشه‌ن : ص. دو آبادی که در زمین و مراتع همسایه‌اند.

هاوکێش : ص. هم وزن.

هاوگا : ص. دو گاو خیش نسبت به همدیگر.

هاو گیان : ص. هوو، زنان یکمرد نسبت به همدیگر.

هاولف :ص. دوغلوها نسبت به‌همدیگر، شبیه، جور، مانند هم، مثل.
هاوڵه : ا. آبله.
هاوڵه‌کوت : ص مر. آبله کوب.
هاوڵه‌کوتانن : م. آبله کوبیدن، مایه کوبیدن، واکس آبله تزریق کردن.
هاوڵیّ : نک . هاوڵه.
هاوماڵ : ص. همخانه، همسر، هم شأن.
هاومۆنس : ص. مونس، هم مونس، همراز، هم صحبت، رفیق، همدم.
هاوناو : ص. هم نام، هم اسم.
هاونشین : ص. هم‌نشین، همدم، هم صحبت.
هاونه‌وه‌رد : ص. هم رزم، هم نبرد، هم سنگر، هم آورد، هم زور در ستیز و جدال.
هاونیّڵه : ص. همسر، همکار، شریك، دو گاو که به یك خیش بسته می شوند.
هاووڵایه‌تی : ص. هم ولایتی، همشهری.
هاوه‌وه‌زن : ص. هم وزن.
هاوه‌ڵ : ص. همدم، مونس، رفیق.
هاوه‌ن : ا. هاون.
هاوی : ص. دیوانه، شیدا، سر بر کوه نهاده.
هاویتن : نک . هاویشتن.
هاویّته : امف. آمیخته، درهم، ممزوج، در هم ریخته.
هاویّته کردن : م. آمیختن، در هم کردن، ممزوج ساختن.
هاویّر کرن : جدا کردن بره از میش پس از دورهٔ شیرخوارگی.
هاویژتن : نک . هاویشتن.
هاویشتن : م. انداختن، پرت کردن، دور انداختن.
هاوین : ا. تابستان.
هاوینکه : ا. سیاه چادر کوچك، سیاه چادر سبك.
هاوینه : ص نسب. تابستانی.
هاوینه‌هه‌وار : امر. قرارگاه تابستانی.
هاوینی : نک . هاوینه.
هاویه : ا. هاویه، آلت لحیم کاری.
های : ص، (ه). بیدار.
های و هوی : هایهوی، سر و صدا.
های های : اص. صدای گریه، حالت گریه.
هبربار : ا. جوال بزرگ مخصوص حمل پشم و پنبه.
هجنان : ا، (ز). باقیمانده قالب صابون پس از شستن.
هدیه : ا. هدیه، تحفه، سوغات، پیشکش.
هرچ : ا، (با). خرس، خِرس ماده.
هرمی : ا، (ه). گلابی، امرود.
هری : ا. پشم.
هژان : نک . هاژیان.
هژاندن : م. زدن چیزی مانند مشك، جنباندن، تکان دادن نامنظم.
هژمار : ا، (با). شماره، عدد.
هژیر : ا، (با). انجیر.


هنار

هستیفك : ا، (با). خاك انداز کوچك.

هشتن : نک . هیشتن.

هشدان : م. فرو بردن، فرو کردن، جا دادن چیزی در دیگری.

هشك : ص، (ز). خشك، سخت.

هشکه گریَ : ص، ا. گره کور.

هشکه‌مز : ص. مزد بدون خرج و خوراك.

هشیار : ص، (ز). هوشیار، بیدار، هشیار، باهوش.

هڤن : ا، (ز). مایه پنیر و ماست.

هلاڤێتن : نک . هه‌لاڤێتن.

هلدایی : ح مص، (ز). بیداری، هوشیاری، حاضر و آماده بودن.

هلڵو بوون : م. صاف بودن، صاف شدن.

هله هتن : م، (ز). بلند شدن.

هل هل کردن : م. خندیدن با سر و صدا.

همبان : ا. انبان.

همبز : ا، (ز). چیزی که با بغل بتوان حمل کرد.

همبه‌ران : ص. برابر، مساوی.

همێ : ا. امید، آرزو، چشمداشت، انتظار.

همێد : نک . همێ.

هن : نک . هێند.

هنار : (ز)، نک . هه‌نار.

هنارتن : م، (ز). فرستادن، اعزام داشتن، ارسال داشتن.

هناڤ : ا. قدم، گام، پا.

هنداق : ص، (ز). همتا، برابر، مساوی.

هندروو : ا. میان، وسط، درون.

هنده : (ز)، نک . هێند.

هنده‌ك : (با)، نک . هه‌نده‌ك.

هندێ : نک . هێند.

هنگ : ا، (ز). عسل، انگبین، زنبورعسل.

هنگاڤ : ا، (با). قدم، گام.

هنگاڤتن : م. هدف گرفتن، نشانه گرفتن.

هنگام : ا. هنگام، وقت، زمان، گاه.

هنگامه : ا. هنگامه، داد و فریاد، غوغا.

هنگرتن : م، (ز). برداشتن، برگرفتن، بلند کردن.

هنگستووك : ا، (ز). انگشتانه خیاطی.

هنگڤین : ا، (ز). عسل، انگبین.

هنگڵ : نک . هه‌نگڵ.

هنگۆری : ا، (ز). شبانگاه، از غروب آفتاب تا هنگام خواب.

هنگێ : (ز)، نک . هێند.

هنگێ : امف، (ز). گذشته، سپری‌شده، رفته

هنگی : همه، جمع، گشت.
هنەر : ا، (ز). هنر.
هنەك : نک، ا، (ز). هنر.
هنین : ا، (با). اندود.
هۆ : ا. دلیل، بهانه، علت، امید.
هۆ : ص، (ز). بلند.
هۆ : ا. خیر، نفع.
هوبر : ا، (ز). مرکب، جوهر.
هۆبڕان : م. ناامید شدن، دست از همه چیز بریده شدن.
هۆبە : ا. اُبه، قرارگاه.
هۆپەڵ : گلوله برف.
هۆپەڵان : م. گلوله برف بازی کردن.
هوجووم : امص. حمله، هجوم، یورش.
هۆجەنە : ا. بند تنبان، کش تنبان، بند شلوار.
هۆجەنەکێش : امر. قطعه چوب یا قطعه فلزی که با آن بند تنبان به جای خود کشیده می شود.
هۆجەنەگا : امر. محل انداختن بند شلوار.
هۆدار : ا، (ز). چوب عصا مانندی که به دو سر آن زه بسته می شود و برای گرفتن گنجشك از آن استفاده می کنند.
هۆدانەوە : م. خیر رساندن، خیر دادن.
هۆدە : ا. اطاق.
هوڕ : ص. کلفت، ستبر «برای گردن گفته می شود».
هوڕ : ا، (با). گل.
هۆڕ : ا. تورکاه، گشاد.
هور : ص، (ز). خُرد، ریز.
هۆر : ا. خورشید.
هۆر : ا، (ز). آغل.
هۆراسان : نک. هەراسان.
هۆڕاو : ص، ا. گلابی بسیار بزرگ.
هوڕاوە : حرف «زدن» در خواب.
هور ئامای : م، (ه). طلوع کردن، برآمدن، در آمدن، برخاستن، ورم کردن، بالا آمدن.
هۆر پرای : م. رقصیدن، پایکوبی کردن، جهیدن، برجستن.
هۆر تەکنای : م، (ه). به هم زدن، در هم ریختن، تکان دادن.
هۆرتەو بەرەزانین : م. آگاه بودن، پس و پیش کار را شناختن.
هورچ : ا. ماده خرس.
هۆر خڕنای : م، (ه). تحریك کردن، برانگیختن، وادار کردن.
هورد : ص. خُرد، ریز.
هۆر داریان : م، (ه). از پا افتادن، از خستگی افتادن، دولا شدن، به زانو در آمدن.
هۆر داشتن : م. بالا کشیدن چیزی مانند پاچه شلوار و غیره.
هۆر دان : م. برافراشتن، برپا کردن، بلند کردن چادر، علم کردن.
هۆر دای : نک. هۆردان.
هۆردروون : م. شکافتن هر چیز دوخته.

هورد وو : ا. اردو، لشکر.
هـۆر زای : م، (ه). برخاستن، بلند شدن، برجستن.
هـۆرش گـرتـن : م، (ه). گـرفـتـن، برگرفتن، بلند کردن، برداشتن.
هۆر شڵێویای : م، (ه). توی هم رفتن، لولیدن، مغشوش شدن.
هـۆر کـریـان : م، (ه). افـروخـتـن، برافروختن آتش، روشن کردن آتش.
هۆر کنیان : م، (ه). کـنـده شـدن، برکنده شدن از بیخ و بن در آمدن.
هۆر کەندن : م، (ه). برکندن، کندن، از بن در آوردن، از ریشه بـرکـنـدن، در آوردن.
هۆرکێشای : نک . هورکەندن.
هۆرگ : ا. شکم.
هۆر گرتن : م،(ه). گرفتن، برگرفتن، بلند کردن، برداشتن.
هۆرگن : ص. شکم گنده، شکمو.
هۆرگنه : نک . هۆر گن.
هۆرگێڵنا : ص. پـشـت رو، از آن رو شده، برگشته.
هۆرگێڵنایەوه : م، (ه). پـشـت و رو کردن، برگرداندن.
هۆرلووشای : م، (ه). بادکش کردن، بالا کشیدن.
هۆرلووشای : م، (ه). آشامیدن همراه با صدا، سر کشیدن.
هورم : ا. هُرم.
هورمان : م. گیج و مات ماندن، مبهوت ماندن.
هۆرمزگه : ا. معبد مجوس.
هۆرنگ : ا. قیچی مخصوص بریدن پشم گوسفند.
هورۆژم : امصـ. هجوم، حمله، یورش.
هورووژ : نک . هوروژم.
هـورووژان : م. بیرون ریختن زنبورها برای دفاع از لانه و کندو.
هـورووژ هـاوردن : م. حـمـله کردن، هجوم بردن، یورش آوردن.
هوره : ا. هوبره، پرندەای از راسته پا بلندان.
هورِه : اصـ. صدای باد وآب.
هوره : ا. خرده، ریزه از هر چیز، خرد ریزه،
هـۆره : آوازی یك نفری شبیه خواندن زردشتیان کتاب مقدس را.
هۆره : ا. گُوَه.
هـۆرەبـەردان : م. آواز ســـر دادن، زمزمه کردن، خواندن.
هورِەم : ا. گله خوك.
هوری : ا، (با). گِل، گِل و شل.
هۆرێزیای : بلند شدن، برخاستن، سر پا ایستادن، بر پا شدن.
هۆز : ا. قبیله، تیره، خانواده، فامیل.
هۆزان : ص. استثنائی، مشخص، معلوم، نمونه.
هـوژم : ا. تـکـان، حـرکـت، جـنـبـش، هجوم.
هوژووم : نک . هورژم.

هوژه : اصـ. صدای حرکت تند باد یا آب.

هوژه بر : ا. شیر درنده، شیر.

هوژەم : نک . هورەم.

هوسته : ص، ا. استاد، ماهر، کاردان، صاحب کار.

هوسکی : ا. قاشق.

هوسووره : ا. پدر زن، پدر شوهر.

هۆش : ا. هوش، شعور، ادراك، فهم.

هۆش پێ دان : م. توجه کردن به چیزی، دقت کردن در چیزی، تلاش کردن در یادگیری.

هۆشمەند : ص. هوشمند، باهوش، عاقل، بخرد.

هۆشه : ا. خوشه.

هۆشەچن : ص فا. خوشەچین.

هۆشیار : ص. هوشیار، هشیار، بیدار، باهوش، عاقل، بخرد، زیرك.

هوشیار : نک . هۆشیار.

هۆشیار بوونەوه : م. هوشیار شدن، به هوش آمدن، بیدار شدن.

هۆشیار کردنەوه : م. به هوش آوردن، بیدار کردن.

هۆشیاری : ح مصـ. هوشیاری، بیداری، عاقلی، بخردی.

هوقه : ا. حقه، دوز، کلك، نامردی، فریب، گول، ریا، تزویر.

هۆك : ا. هوس، آرزو.

هۆك کردن : م. لج کردن، لجبازی کردن، قهر کردن.

هۆکڵ : ص شغل. خدمتکار، نوکر، پادو.

هۆکن : ص. لجوج، لجباز، قهرو.

هۆکی : ص. هوکی، دمدمی، بی‌اراده.

هۆگر : ص فا. عادت گرفته، خو گرفته، معتاد، مأنوس.

هۆگرتن : م. خوی گرفتن، رام شدن، مأنوس شدن، معتاد شدن.

هۆڵ : ا. کره خر یکساله.

هۆڵ : ا. زاغه، کنده.

هۆڵ : ا. صحرا، بیابان، خلوت.

هۆڵاندن : صدا کردن اسب و استر و گاو.

هوڵنج : ا. حالت استفراغ، عق، غثیان.

هوڵنج دان : م. استفراغ کردن، عق زدن، حالت غثیان گرفتن.

هوڵۆڵ : ص، مجوف، میان تهی، میان خالی.

هولوو : ا. هلو، شفتالو.

هۆڵه : ا. حرکت گاو روی خرمن برای کوبیدن.

هۆڵه : اصـ. صدا برای نگهداشتن گاو.

هۆڵی : ا. کره خر.

هۆڵی کەر : ا. کره خر.

هۆڵیەر : نک . هۆڵی‌کەر.

هوما : ا. هُما.

هومار : انبار.

هومایۆن : همایون، میمون، نیك بخت، دستگاه موسیقی همایون.

هۆملکێ : شاخ به شاخ «شدن»،

گذاشتن.

هومه : ا. خمره.

هۆمه : نک . هومه.

هۆمەڵغەزا : ا. همهمه، غوغا، شلوغی، سر و صدا.

هومەلێرَه : ا. گوشت تنوری.

هومەلێره : ص. آدم چاق و گوشتی مانند خمره.

هومەیی : ا. گوسفند خاکستری رنگ تیره.

هومێ : ا. امید، آرزو، رجا، چشمداشت.

هومێ وار : ص. امیدوار، آرزومند، منتظر، متوقع.

هون : (ز). اینجا.

هۆناندن : م. ریسه کردن، سر هم کردن، به رشته کشیدن.

هۆنانەڤه : م، (ز). بافتن، ریسه کردن، به رشته کشیدن.

هونانەوه : نک . هونانەڤه.

هۆنراو : ص مف. به رشته کشیده شده، ریسه شده، منظم و مرتب.

هونراوه : نک . هونراو.

هونگوستیل : ا. انگشتری، انگشتر.

هونەر : ا. هنر.

هونەرمەن : ص مر. هنرمند.

هونەرمەند : نک . هونەرمەن.

هونەرمەندی : ح مص. هنرمندی.

هۆنیاگ : نک . هۆنراو.

هۆنین : م. بافتن، ریسه کردن، به رشته در آوردن، مرتب کردن.

هۆنینەوه : نک . هۆنین.

هوودەره : ا. هوبره.

هوور : ص، (با). خرد، ریز.

هوور کرن : م. خرد کردن، ریز کردن، قیمه کردن.

هووژه : وول،جنبیدن و توی هم «رفتن».

هووژه : اصـ. صدای باد.

هووشه : ا. چاخان، گزافه، مبالغه کردن، لاف.

هووشەك : ا. بزمجه.

هووشەك : ا. گربه وحشی.

هووشه کردن : م. مبالغه کردن، چاخان کردن، گزاف گفتن، لاف زدن.

هووشەکەر : ص فا. گزافه گو، مبالغه کار، چاخان.

هووفه : ا. اوفه.

هووکاره : ص. آشنا، رام، یاد گرفته، عالم.

هووکارەبوون : م. رام شدن، آشنا شدن، یاد گرفتن.

هووکاره کردن : م. رام کردن، یاد دادن، آموختن، آموزش دادن.

هوول : ا. رنگ خاکستری، خاکستری.

هووڵ : ص، ا. بز گوش قرمز، آدم سرخگون.

هووڵوزه : ا، (ه). پوست سبز گردو.

هووڵه : ا. جانوری از دسته قاب بالان که باعث سوارخ شدن سدها و

جویهای آب می شود، آبدزدك.

هوولە کردن : م. صیحه زدن، فریاد کشیدن، نعره کشیدن.

هوون : ا، (ه). خون.

هوون : شما.

هوونالوود : ص مر. خون آلود، خونی.

هووناو : ا. خوناب، آب غلیظی که پس از پختن زیاد گوشت بدست می آید.

هووهووکەرە : امر. مرغ حق، نوعی جغد که صدایی مانند «هووهوو» می دهد.

هویرك : ا. شاه‌توت.

هویرك : ا، (با). مچ پا.

هویل : ا. غول.

هەء : نه، نی، نا.

هەبان : ا، (ز). انبان.

هەبون : م. بودن، رشد، داشتن.

هەبەس : نک . هەوەس.

هەبی : ا، (ز). لنگر.

هەپروون بوون : م. خرد و ریز شدن در نتیجه افتادن از بلندی.

هەپش : ا، (ه). شپش.

هەپك : ا. گلیم ضخیم.

هەپەنان : م. گول زدن و چیزی را از کسی گرفتن، فریب دادن کسی برای گرفتن چیز.

هەتا : تا، حتی.

هەتار : ا. قطعه سنگ بزرگ.

هەتاڤ : (با). آفتاب، خور.

هەتاکوو : نک . هەتا.

هەتاو : نک . هەتاڤ.

هەتاو بر دوو : ص‌مف.آفتاب زده، گرما زده.

هەتا و گاز : امر، ص مر. قسمتی از اندام که به وسیلهٔ آفتاب سوخته است.

هەتاوەکوو : نک . هەتا.

هەتاهەتایی : ق مر. پیاپی، پشت سر هم، دمادم.

هەتدان : م. رها کردن بره و بزغاله جلو مادرانشان.

هەترە : ص. در بدر، آواره، فراری.

هەترەش : ا. زهره.

هەتوان : ا. مرهم، مرحم.

هەتۆڵ مەتۆڵ : هتل متل.

هەتەر : ص. حریص.

هەتەك : ا. خشتك شلوار.

هەتیتە : ا. حدیده.

هەتیم : ص، ا. یتیم.

هەتیمچە : ص‌مصغ. آدم بدون ریشه خانوادگی.

هەتیمچە : ا. یتمچە، خوراکی است.

هەتیو : نک . هەتیم.

هەتیوبار : ص مر. زنی که همسرش فوت کرده و بچه‌های چندی از او دارد.

هەتیوباز : ص فا. بچه‌باز، همجنس باز.

هەتیوچە : نک . هەتیمچە.

هەتیوخانە : امر. یتیم خانه.

هەتیو کەوتن : م. بی‌پدر شدن، یتیم

شدن.

هەتیوە : نک . هەتیمچە.

هەتیوی : ح مص. یتیمی.

هەجب : امص، ا. هجو، سرزنش، نکوهش، دشنام.

هەجووجەك : دانهٔ گلابی بو داده.

هەجنین : م، (ز). خسته شدن و بی‌توان شدن اندام و اعضاء بدن.

هەچ : هر.

هەچکوچ : ا، (ه). مویز.

هەچکوچێ : نک . هەچکوچ.

هەچی : هرچه.

هەدادان : م. آرام گرفتن، قرار گرفتن، سکوت کردن، خاموشی گزیدن.

هەدار : ا، (ز). آرام، سکون، ثبات، استراحت، خاموشی.

هەدرین : (ز)، نک . هەدادان.

هەدەر : ص. باطل، رایگان، ضایع، مفت.

هەدەف : ا. هدف، نشانه، مقصود، سیل.

هەدیان : ا. هذیان، پرت و پلا گویی.

هەر : هر.

هەر : ا. خر، الاغ.

هەر : علامت استمرار.

هەڕ : ه، ا. گِل، گِل و شل.

هەڕ : اص. عرعر، عر.

هەرا : ا. همهمه، هیاهو، غوغا، هوار، هنگامه، هلهله.

هەڕا : امص. دو.

هەڕاج : امص. حراج، مزایده.

هەڕاج کردن : م. حراج کردن، به مزایده گذاشتن.

هەراژ : نک . هوڵنج.

هەراس : ا. هراس، ترس، بیم، وهم.

هەراسان : م. ترسیدن، هراس کردن، وهم پیدا کردن.

هەراس کردن : م. هراسیدن، ترسیدن، وهم کردن، بیم داشتن.

هەراسە : ا. مترسك.

هەراسە : نک . هەراس.

هەراش : ص. جاندار یا نبات خوب تغذیه شده و قوی.

هەراش : نک . هوڵنج.

هەراش ئاوس : ص‌مر. آبستن سنگین، آبستن پا به ماه.

هەراش بوون : م. قوی شدن، رشد کردن، بزرگ شدن.

هەرافتن : م، (با). خراب کردن، ویران کردن.

هەرا کردن : م. غوغا کردن، فریاد کشیدن، سر و صدا کردن، هیاهو کردن.

هەڕا کردن : م. دویدن، فرار کردن، در رفتن.

هەراڵە : نک . هەڵاڵە.

هەراڵە برە : نک . هەڵاڵە.

هەرامە : فلان، چیز، یك نوع تکیه کلام.

هەراوزەنا : نک . هەرا.

هەرا وکێشە : هیاهویی که با زدن و کشمن و نزاع و ستیزه همراه باشد.

هەراوەبەزم : هیاهو و غلغله‌ای که با شادمانی همراه باشد.

هەراوهوورا : نک . هەرا.

هەرئەمە : همین، فقط همین، درست این.

هەرئەوونە : همینکه، همینقدر، فقط، همانقدر.

هەرئینە : نک . هەرئەمە.

هەربوون : ص. بودن، ابدی، همیشگی، دایمی.

هەربەنە : ص‌مر. قاطرچی، خربنده، الاغدار، خرکچی، مالدار، قاطردار.

هەرتا : نک . هەتا.

هەرتاکوو : نک . هەتا.

هەرتاکە : نک . هەتا.

هەرجێ : هر جا، هر کجا.

هەرچلە : چهار چرخ یا روروکی که سنگ آسیاب با آن حمل و جابجا کند.

هەرچن : نک . هەرچەن.

هەرچۆن : در همه احوال، در همه شرایط، همه نوع.

هەرچەن : هر چند، با وجودیکه.

هەرچەند : نک . هەرچەن.

هەرچەندێ : نک . هەرچەن.

هەرچەنێ : نک . هەرچەن.

هەرچێ : هرچه.

هەرچێو : (ه)، نک . هەرچێ.

هەرچێوە : نک . هەرچێ.

هەرد : ا. بیراه، بیراهه، راه سنگلاخ.

هەردك : هر دو، دوتایی.

هەردوك : نک . هەردك.

هەردە : ا. بیراه، بیراهه، راه سنگلاخ، زمین سنگلاخ و غیر مزروع.

هەردەگێل : ص‌فا. هرزه گرد، ولگرد.

هەردەم : ق. همیشه، دایم.

هەردەم‌بیر : نک . هەردەم بێژ.

هەردەم‌بێژ : ص مر. متلون مزاج، دمدمی.

هەردەم‌بیل : نک . هەردەم‌بێژ.

هەردین : م، (ز). زیاد پختن گوشت.

هەرز : ص. هرزه، بیهوده، هرزه، بی‌حاصل، علف هرز، هدر، خراب، ضایع، بی‌قاعده.

هەرزاڵ : ا. کپر، کپر کوتاهی که در خانه یا مزرعه جهت خوابیدن بر آن درست کنند.

هەرزاڵە : نک . هەرزاڵ.

هەرزالە : ا. جشن و پایکوبی پیش از عروسی.

هەرزان : ص. ارزان، کم بهاء، بی‌ارزش، کم خرج.

هەرزان‌بوون : م. ارزان شدن.

هەرزان‌بەها : ص مر. ارزان ، ارزان بهاء، کم نرخ.

هەرزانجان : ص فا. ارزان فروش.

هەرزانجانی : ح مص. ارزان فروشی.

هەرزانی : ص نسب، ح مص. ارزانی، کم بهائی، سزاوار، لایق، درخور.

هەرزبون : م. هرز شدن، ول شدن، خراب شدن، از کار افتادن.

هەرزن : ا. ارزن.

هەرزە : ص. هرزه، بیهوده، بی‌فایده، ولگرد، بیکاره، نامعقول، عیاش، خراب، از کار افتاده.

هەرزەبێژ : نک . هەرزەچەنە.

هەرزەچەنە : ص مر. پر حرف، وراج، بیهوده گوی، پرچانه، یاوه گوی.

هەرزەکار: ص فا. هرزه‌کار، کسی که کار بیهوده می کند.

هەزەگۆ : نک . هەرزەچەنە.

هەرزەگەرد : ص فا. هرزه گرد.

هەرزەگەردی : ح مص. هرزه گردی.

هەرزەگی : ح‌مص. هرزگی، عیاشی.

هەرزەڵ : نک . هەرزاڵ.

هەرزەمەشق : امر. تمرین خط، نوشتن بدون هدف، خط مشق.

هەرزەو هوورزە : لات و لوت.

هەرزەوێژ : نک . هەرزەچەنە.

هەرزەیی : نک . هەرزەگی.

هەرس : ا. خرس.

هەرس : ا. اشك.

هەرسی : اشك.

هەرشاندن : م، (با). ریختن، پخش و پلا کردن، به هم زدن، دور ریختن، بیرون کردن.

هەرشاندنەڤە : نک . هەرشاندن.

هەرشتە : ا. رشته.

هەرشتەبەترش : ا. آشی به نام رشته ترش.

هەرفتن : م، (با). خراب کردن، ویران کردن، خراب کردن دیوار و بلندی.

هەرِك : نک . **هەرِگ.**

هەرکاتێ : ق. هرگاه، هر موقع، هردم، هر وقت.

هەرکام : هر کدام.

هەرکامێك : نک . هەرکام.

هەرکۆ : هر کجا، هر جا.

هەرکۆگە : نک . هەرکۆ.

هەرکەس : هر کس.

هەرِگ : ا. گِل، گِل و شل.

هەرگا : نک . هەرکاتێ.

هەرِگاو : ا. گل و شل، گل زمین، گل و آب، لجن و لجنزار.

هەرگاڤ : (با)، نک . هەرکاتێ.

هەرگ شۆر : گِل مالی، شستشو با گل.

هەرِگ‌کاری : ح مص. گلکاری.

هەرِگ ولیتە : گل و شل، گل زمین.

هەرگیز : ق. هرگز، هیچگاه.

هەرگیس : نک . هەرگیز.

هەرِگینە : ص. گلین، گلینه، ساخته از گل، سفال.

هەرلە : ا. خرخاکی، جانوری از شاخه بند پایان رده سخت پوستان.

هەرِلەبرِنەکردنەوە : هِر از بِر تشخیص ندادن.

هەرمان : ا، (ه). فرمان، کار، امر، دستور، مشغولیت.

هەرمانبەر : ص، (ه). فرمانبردار، مطیع، رام.

هەرمانە : نک . هەرمان.

هەرمەڵە : ا. خطمی، گیاهی از تیره پنیرکیان.

هەرێ : ا. گلابی، امرود.

هەرێپشکووان : امر. ماهی از سال.

هەرمیسك : ا. نوعی غذا از تخم مرغ و آرد و روغن.

هەرمێشینکە : امر. گلابی کوهی.

هەرمێکیویلە : امر. گلابی کوهی.

هەرمێگوڵاوی : ا. یك نوع گلابی معطر.

هەرمین : امصـ. رواج، دارای بازار گرم، باب، مورد نیاز، رایج.

هەروبار : ا، (ه). چوب بست، چوب بست مو.

هەڕوگیڤ : نک . هەڕەشە.

هەڕە : ا. اره.

هەڕە : دیوار چینه‌ای، یك رج از دیوار چینه‌ای.

هەرە : ا. پل کوچك آسیاب.

هەرە : همە، گشت، مجموع.

هەرە : ق. افزون، زیاد، فراوان، بسیار.

هەڕەپۆپە : ص مر، امر. نوعی خروس که دارای تاج اره‌ای شکل است.

هەڕەت : ق. موقع و زمان رسیدن میوه، زمان رسیدن انجام کاری مانند زن گرفتن.

هەرەس : ا. بهمن.

هەرەس : هرس، پیراستن درخت.

هەرەس کردن : م. درخت را از شاخ و برگ اضافی پاك کردن، هرس کردن.

هەرەس هاتن : م. سرازیر شدن بهمن.

هەڕەشە : تهدید، ترساندن.

هەڕەشە و گوڕەشە : تهدیدهای پیاپی و تند.

هەڕەکار : ص مر، امر. عمله، کارگر ساختمان، گل کار.

هەڕە کردن : م. اره کردن.

هەڕە کێش : افا. اره کش.

هەڕە ماسی : امر. اره ماهی.

هەڕەمە : ص. مخلوط، درهم، قاطی دانه و دغل.

هەرەوەس : تجمع چند نفر برای انجام کاری.

هەڕە هەسێ : ا. گِل، گِل و شل.

هەڕی : ا. گل.

هەرێ : (ز). بلی، آری، چنین است.

هەری : ا، (ز). پشم، کرك.

هەریا گوێوە : هرجا، هرکجا.

هەرێز : ا. علف هرز، علفی که در مزرعه باید وجین شود.

هەرێز گرتن : م. وجین کردن، علف هرز مزرعه را جمع کردن.

هەریسە : ا. کشك.

هەریم : ا. منطقه، ناحیه، حریم خانه و ملك و غیره.

هەڕین : ص نسب. گلی، سفالین، گلین، ساخته از گل.
هەڕیه : نک . هاڕیه.
هەزار : عدد. هزار.
هەزار بە هەزار : برای تعریف از بلندی با وسعت یك کوه گفته می شود.
هەزارپا : امر. هزار پا، جانوری از رده بندپایان.
هەزار پۆپنه : امر. خروسی که دارای تاج قطعه قطعه و گرد است.
هەزار پۆپه : نک . هەزار پۆپنه.
هەزار پێ : نک . هەزار پا.
هەزار پێشه : امر. صندوق.
هەزار داستان : امر. بلبل.
هەزارڕەگ : ص مر. حرامزاده.
هەزارلا : امر. هزارلا، هزار خانه، هزار توی.
هەزار لۆ : نک .هەزار لا.
هەزار لۆخانه : نک . هەزار لا.
هەزار لۆغانه : نک . هەزار لا.
هەزاره : ا. هزاره دیوار.
هەزاره کردن : م. بی خواب ماندن، نخوابیدن از غم و غصه.
هەزبیه : ادویه، چاشنی‌های علفی داخل غذا.
هەزم : امص. هضم، تسلسل گوارش.
هەزم کردن : م. هضم کردن.
هەزویه : نک . هەزبیه.
هەزیان : امص، ا. هذیان.
هەزێلك : (با)، نک . هەرزاڵ.


هەزار پۆپنه

هەزین : نک .هاژین.
هەژار : ص. فقیر، گدا، ضعیف، ناتوان.
هەژاری : امص. فقر، تنگدستی، ضعف، لاغری، ناتوانی.
هەژان : نک . هاژین.
هەژاندن : م، (با). زدن وتکان دادن چیزی مانند مشك برای کره گیری.
هەژده : عدد. هیجده.
هەژدەها : ا. اژدها.
هەژدەهەم : هیجدهم.
هەژدەهەمین : هیجدهمین.
هەژدیها : ا. اژدها.
هەژگ : ا. شاخ و برگ درخت.
هەژگ : ا. جوارح، دست و پای جانداران.
هەژگ و بژاڵ : شاخه و برگ، چوب و سر شاخه.
هەژگ وهەژاڵ : نک . هەژگ و بژاڵ.
هەژمار : ا. شماره، عدد.
هەژماردن : م. شمردن، حساب کردن، شماره کردن.
هەژمەت : ا. غم وغصه، عصبانیت.
هەژیار : نک . هەژار.
هەژیر : ا. انجیر.
هەژین : (با)، نک . هاژیان.
هەس : ص. غلیظ، تغلیظ شده.
هەسار : ا. حصار، دیوار.
هەساره : ا. ستاره.
هەساره زەڕینه : امر. قوس و قزح، رنگین کمان.

هەساره ژمار : افا. منجم، ستاره شناس، اخترشناس.
هەساره شناس : نک . هەساره ژمار.
هەساره شناسی : ح مصـ. اخترشناسی، ستاره شناسی، نجوم.
هەساره کەرێن : نک . هەساره ژمار.
هەساره ناس : نک . هەساره ژمار.
هەسان : ا. سنگ چاقو تیزکنی.
هەسان لێدان : م. تیز کردن چاقو با سنگ، به سنگ زدن چاقو برای تیز شدن.
هەساو : ا. سائقه، سایقه.
هەست : ا. استخوان.
هەستار : ا، (ز). اشك.
هەستان : م. بلند شدن، برخاستن، برپا شدن، قیام کردن، راست شدن.
هەستاندن : م. بلند کردن،برخیزاندن، برپا کردن، راست کردن.
هەستانەوە : م. برخاستن، زنده شدن، برخاستن بعد از بیماری، پولدار شدن بعد از فقر.
هەست و خوست : کلمەایست که در حالت نفی و امر به کار برده می شود مانندبدون «آری ونه» درزبان فارسی.
هەست و نیست : هست و نیست، دار و ندار.
هەستە : ا، (ز). چخماق، سنگ چخماق.
هەستەم : ص. آهسته، آرام، یواش، ملایم، نرم.
هەستی : ح مصـ. هستی، جود.
هەستی : ا، (ز). استخوان.
هەستیف : ا. کفگیرك.
هەسروە : ا. مادرزن، مادرشوهر.
هەسس : ا. توان، نیرو.
هەسکۆ : ا. قاشق یا ملاقه چوبی بزرگ که با آن آش را از دیگ برگیرند و در کاسه ریزند.
هەسکوێ : نک . هەسکۆ.
هەسکە هەسك : نفس نفس «زدن».
هەسکیان : م. سکسکه کردن از شدت گریه.
هەسنگ : ا. آهن.
هەسوورە : ا. پدر شوهر، پدر زن.
هەسوون : ا. ستون.
هەسوون : م. تیز کردن چاقو و کارد با سنگ چاقو تیز کنی.
هەس و نیس : هست و نیست.
هەس و هۆڵ : ص مر. غلیظ، پرمایه.
هەسەرە : ا. قاطر، استر.
هەسەو بوون : م. غلیظ شدن، قوام آمدن.
هەسهەس : ص، ا. عسس، نگهبان، ناطور، شب پا.
هەسی : هستی، وجود.
هەسێر : ا. استخر، آبگیر، حوض، آب نما.
هەسێرە : ا. اختر، ستاره.
هەسێرە زێڕینە : امر. قوس قزح، رنگین کمان.
هەسێل : نک . هەسێر.

هەستی

هه‌سێله‌ بڕه : جانوری از دست قاب‌بالان که در آب و خشکی هم زندگی می کند و به دنبال طعمه باعث خرابی جوی و استخر و آب بند می شود.

هه‌ش : ا، (ه). خرس.

هه‌شپش : ا. شپش.

هه‌شپشی : نک . هه‌شپش.

هه‌شت : عدد. ۸، هشت.

هه‌شتا : عدد. ۸۰، هشتاد.

هه‌شتاڵوو : ا. هلو، شفتالو، درختی از تیره گل سرخیان، تیره بادامیها.

هه‌شتاڵوو کوت : امر. برگه هلو، برگه شفتالو.

هه‌شتاو : ص. عجول، تند و تیز.

هه‌شتاوی : ص نسب. باعجله، به تندی.

هه‌شت تیر : امر، ص مر. نوعی اسلحه کمری.

هه‌شت گۆشه : ص مر. هشت گوشه، هشت ضلعی.

هه‌شتی : ا. هشتی.

هه‌شتێ :(ز)، عدد. ۸۰، هشتاد.

هه‌شت یه‌ك : عدد. هشت یك، $\frac{1}{8}$.

هه‌شت یه‌کی : هشت یك، سهم زن از ارثیه شوهر متوفی.

هه‌ش کوچی : ا، (ه). مویز.

هه‌شه‌که : نک . هه‌ڕه‌شه.

هه‌شین : ا. رنگ سبز.

هه‌شین بوون : م. سبز شدن، رشد کردن گل و گیاه.

هه‌فسار : ا، (ز). افسار، هنان، لگام.

هه‌فشی : ا، (ز). آغل، حصار، جایی که برای نگهداری حیوان پرچین شده است.

هه‌فگین : ا. آردی که زیر چانه خمیر هنگام پهن کردن ریخته می شود.

هه‌فووری : ا، (ز). بز پیر، پیشرو گله پیر.

هه‌ڤ : (با). هم، توام، مانند، مثل، قرین، نظیر.

هه‌ڤال : ص، (با). همدم، هم صحبت، همال، قرین، نظیر.

هه‌ڨال : نک . هه‌ڤال.

هه‌ڤبه‌ر : ص، (ز). همتا، تا، نظیر، عدیل.

هه‌ڤده : عدد. ۱۷، هفده.

هه‌ڤراز : ا، (با). افزار، بلندی، فراز، اوج.

هه‌ڤران : ق، (با). اندازه‌ای از گندم که برای آسیاب کردن آماده کرده باشند.

هه‌ڤرست : ا، (با). افرا.

هه‌ڤرنگ : ا. قیچی پشم چینی.

هه‌ڤره : باهم، دستجمعی، مختلط، همراه، همگام.

هه‌ڤریشم : ا، (ز). ابریشم.

هه‌ڤك : ا. گلو، حلق، ناق، گلوگاه.

هه‌ڤلنگ : ا. داماد، شوهر خواهر.

هه‌ڤۆتن : م. یاد گرفتن، آموختن، آموزش یافتن.

هه‌ڤۆك : ص. بافته، رشته، بهم تابیده، تابیده.

هه‌ڤه : این، همین، این یك.

هه‌ڤی : ا. ماه.

هه‌ڤیانه : ص، ق. ماهانه، ماهیانه، عادت ماهیانه زنان.

هه‌ڤیر : ا. خمیر.

هه‌ڤیه شه‌ڤ : شب مهتاب، مهتاب شب.

هه‌ق هه‌ق که‌ره : مرغ حق، نوعی جغد، بایقه‌ش، پایغوش.

هه‌ك : کلمهٔ تعجب، وا!.

هه کردن : م. گلوله کردن، جمع کردن نخ.

هه‌کوو : مگر.

هه‌که : اگر.

هه‌که : خارش.

هه‌گیه : ا. خورجین کوچك، خورجین.

هه‌ل : ا، (ز). آغـول، آغـل، غـار، کنده.

هه‌ل : ا. نوبــت، مرتبــه، فرصــت، پا.

هه‌ڵ : قید جهت، روبه بالا.

هه‌ڵئاخنین : نک . هه‌ڵاخنین.

هه‌ڵئاوسان : نک . هه‌ڵاوسان.

هه‌ڵا : ا. هلهله، غلغله، سروصدا.

هه‌لات : ا. لاف، گزاف، دروغ بزرگ.

هه‌ڵات : ا. گریز، فرار.

هه‌ڵاتگ : امف. بـرآمـده، ورم کـرده، آماسیده.

هه‌لات لیّدان : م. دروغ بزرگ گفتن، لاف و گزاف سرهم کردن.

هه‌ڵاتن : م. ور آمدن خمیر و مانند آن.

هه‌ڵاتن : م. طلوع کردن، برآمدن ماه و خورشید.

هه‌ڵاتن : م. ورم کـردن، بـاد کـردن، برآمدن، آماس کردن.

هه‌ڵاتن : م. فـرار کـردن، در رفـتـن، گریختن، پا به فرار گذاشتن.

هه‌ڵاته : ص‌مف، ا. خمیر ورآمده.

هه‌ڵاتی : ص نسب. فراری، گریزان.

هه‌لاج : ص. حلاج، پنبه‌زن، نداف.

هه‌لاجی : ح مص. حلاجی، ندافی.

هه‌ڵاخن : ص. پر، مملو، ظرف کاملاً پر، گونی و جوال پر.

هه‌ڵاخنزان : م. پر شدن ظرف گونی یا جوال مانند از غله و دانه و غیره.

هه‌ڵاخنین : م. پر کردن و مملو ساختن ظرف یا گونی یا جوال از غله و دانه و غیره.

هه‌لاخنین : م. تحریك کردن، پر کردن کسی علیه دیگری.

هه‌لار : ص. پاره، ترك برداشته، شکافته.

هه‌ڵاژیان : م. لـم دادن، یـك پـهـلـو خوابیدن، دراز کشیدن.

هه‌ڵاژین : نک . هه‌ڵاژیان.

هه‌ڵاش : ا. نی و شاخه و برگی که به فـراوانـی روی تـیـر اطـاق انـداخـتـه می شود و روی آن کاهگل ریزند.

هه‌لافیّتن : م، (ز). بلند کردن و برپا داشتن چادر و مانند آن.

هەڵاکان : ق، افا. معجل، فوری، به تعجیل، به شتاب، شتاب کننده.
هەلاکەوتن : م. کنار رفتن، برکنار شدن، منزوی شدن.
هەڵاڵ : ا. هر چیزی با پوست مانند لاشه حیوانات حلال گوشت با پوست و مانند گردوی سبز با پوست.
هەڵاڵخانە : امر. دباغخانه.
هەڵاڵە : ا. لاله.
هەڵاڵە : نک. هەڵاڵ.
هەڵاڵە : ا. بانگ، آواز، صدا.
هەڵاڵە : ا. میل، اشتیاق، آرزو، حالت فحلی حیوانات.
هەڵاڵە برم‌برم : نوعی لاله.
هەڵاڵە برمە : نک. هەڵاڵە برم برم.
هەڵاڵە کش کش : امص، ا. رقص، پایکوبی، سماع، شادمانی، حرکات شادی.


هەڵاڵە برم‌برم

هەڵاڵە کەر : امر. جارچی.
هەلامسان : نک. هەڵاوسان.
هەڵامەت : ا، (ز). لولو سرخرمن، آدمك، مترسك.
هەڵامەت : ا. سرماخوردگی، زکام.
هەڵاو : نک. هالاو.
هەڵاواردن : م. جدا کردن، سوا کردن، انتخاب کردن.
هەڵاواستن : م. بستن چیزی بر بلندی، آویزان کردن، تکیه دادن چیزی را بر دیوار یا بلندی.
هەڵاواسین : نک. هەڵاواستن.
هەڵاوردن : م. بالا آوردن، قی کردن، استفراغ کردن.
هەڵاوردن : م. در آوردن جوجه از تخم وسیله پرنده.
هەڵاوردن : م. کشف کردن معما.
هەڵاوسان : م. باد کردن، متورم شدن، ورم کردن، بالا آوردن.
هەڵاوە : ا، (ه). کرباس.
هەڵاوەستن : نک. هەڵواستن.
هەڵاوە سراو : امف. آویخته، آویزان، معلق بر بلندی تکیه داده شده، تکیه داده شده.
هەڵاوەسین : نک. هەڵواستن.
هەڵاوێز : جدا «کردن» بره و بزغاله از مادر بعد از دوران شیرخوارگی.
هەڵاوێردن : نک. هەڵاواردن.
هەڵاوێز : نک. هەڵاوەسراو.
هەڵاوێژان : نک. هەڵاوێشتن.
هەڵاوێستن : نک. هەڵواستن.
هەڵاوێشتن : م. خوردن با عجله، بلعیدن.
هەڵاوێشتن : م. استثناء کردن، جدا کردن، سوا کردن.
هەڵاوێتن : نک. هەڵاوێشتن.
هەڵاوێژتن : نک. هەڵاوێشتن.
هەڵائە نگووتن : م. رو رفتن، پا به سنگ یا مانعی گیر کردن و افتادن.
هەلاهەل : هلاهل، گیاهی از تیره آلالەهاکە دارای آلکالوئیدهای سمی خطرناك است.

هەڵاهەڵا : ص. پاره پوره، پاره پاره، ژنده.
هەلایهەل : نک . هەلاهەل.
هەڵایسان : نک . هەڵگیر ساندن.
هەڵبچڕین : م. شکافتن، دریدن، پاره کردن.
هەڵبڕان : م. بریدن و کندن چیزی از چیز دیگر یا قسمتی از یك چیز از بقیه آن و به تندی و ناگهانی.
هەڵبرژان : م. جمع شدن در اثر گرما، جمع شدن و چین خوردن پوست و چرم در نتیجه گرما.
هەڵ برژیاگ : امف. منتخب، انتخاب شده، برگزیده، جدا شده، تعیین شده، معین.
هەڵبرژیان : نک . هەڵبرژان.
هەڵبرژین : نک . هەڵبرژان.
هەڵبرسقانن : م. قاپیدن، ربودن، چیزی را از دست کسی کشیدن.
هەڵبرسکان : م. پریدن رنگ از ترس، زرد شدن سبزه و علف.
هەڵبرسکان : م. بریدن شیر.
هەڵبرنگان : م. پراکنده و متفرق شدن ابرو، بند آمدن باران.
هەڵبڕیان : م. کنده شدن از زمین با زور و فشار.
هەڵبڕین : م. بلند کردن و کندن چیز سنگین از زمین.
هەڵبرینگان : نک . هەڵبرنگان.
هەڵبزرکان : نک . هەڵبرسکان.
هەڵبژاردن : م. انتخاب کردن، جدا کردن، سوا کردن، پسند کردن.
هەڵبژارده : امف. منتخب، برگزیده، برگزیده شده.
هەڵبژانن : نک . هەڵبژاردن.
هەڵبژنیاگ : نک . هەڵبژارده.
هەڵبژنین : نک . هەڵبژاردن.
هەڵبژیاگ : نک . هەلبژارده.
هەڵبژین : نک . هەڵبژاردن.
هەڵبگاردن : م. گذراندن، ردکردن، پریدن رنگ پارچه در اثر هوا و آفتاب.
هەڵبلۆقان : م. تاول زدن، حرکت ماهی روی زمین، حرکت مار پس از کشته شدن، بر جستن.
هەڵبلۆقین : نک . هەڵبلۆقان.
هەڵبلۆقینەوە : نک . هەڵبلۆقان.
هەڵبلووقانەوە : نک . هەڵبلۆقان.
هەڵبورنگان : نک . هەڵبرنگان.
هەڵبواردن : نک . هەڵبگاردن.
هەڵبون : نک . داگیرسان.
هەڵبەت : البته.
هەڵبەته : البته.
هەڵبه زو دابەز : جست و خیز، بالا و پایین رفتن، ارجه ورجه.
هەڵبه زهه ڵبەز : نک . هەڵبه ز و دابەز.
هەڵبه زینەوە : م. جهیدن، پریدن به هوا، سوار شدن، بلند شدن.
هەڵبەست : پیوسته، به رشته کشیده شده، شعر، سروده.

هه‌ڵبه‌ستن : م. پیوستن، به رشته کشیدن، منظم و مرتب کردن، به نظم درآوردن، سرودن.

هه‌ڵبه ستنه‌وه : به هم پیوند دادن چیز شکسته، بستن و جا انداختن استخوانهای شکسته.

هه‌ڵبه‌سته : نک . هه‌ڵبه‌ست.

هه‌ڵبه‌سراو : هه‌ڵبه‌ست.

هه‌ڵبه‌سه : نک . هه‌ڵبه‌ست.

هه‌ڵبه سیاگ : نک . هه‌ڵبه‌ست.

هه‌لپاچین : م. هرس کردن، زدن شاخ و برگ درخت، چیدن موی بلند سر با قیچی.

هه‌ڵپچڕان : شکافته شدن چیز دوخته.

هه‌ڵپچڕاندن : م. شکافتن، جدا کردن دو چیز بهم دوخته یا به هم وصل شده.

هه‌ڵپچراو : پاره، شکافته، دریده.

هه‌ڵپچراوی : ا. محل شکافته شده.

هه‌ڵپچڕکاندن : م. کندن و پرپر کردن برگ و گل برگ درختان و گلها.

هه‌ڵپچڕین : نک . هه‌ڵپچڕاندن.

هه‌ڵپچورکان : ریختن برگ و گل برگ درخت و گل.

هه‌ڵپچورکاندن : نک . هه‌ڵپچرکاندن.

هه‌ڵپرچانن : نک . هه‌ڵبرسکان.

هه‌ڵپرژان : م. پاشیده شدن مایعات به دلیل افتادن چیزی در آن.

هه‌ڵپرواندن : مالیدن، با دست مالیدن، با دست مالیدن و نرم کردن.

هه‌ڵپروانن : نک . هه‌ڵپرواندن.

هه‌ڵپڕووزقانن : قاپ زدن، ربودن چیزی را از دست کسی، کشیدن و ربودن.

هه‌ڵپڕوسقاندن : نک . هه‌ڵپڕوزقانن.

هه‌ڵپڕوسکاندن : نک . هه‌ڵپڕوزقانن.

هه‌ڵپڕووزان : م. کرده دادن، نیمسوز کردن.

هه‌ڵپڕووزاندن : نک . هه‌ڵپڕووزان.

هه‌ڵپڕووزانن : نک . هه‌ڵپڕووزان.

هه‌ڵ پڕووسقانن : نک . هه‌ڵپڕوزقانن.

هه‌ڵپڕووکان : نک . هه‌ڵپڕووزان.

هه‌ڵپڕووکاندن : نک . هه‌ڵپڕووزان.

هه‌ڵپڕیواندن : نک . هه‌ڵپرواندن.

هه‌ڵپز گران : م. بریدن شیر.

هه‌ڵپشافتن : م. بین انگشتان فشردن و مخلوط کردن، مالیدن با فشار بین انگشتان و دست.

هه‌ڵپشاوتن : نک . هه‌ڵپشافتن.

هه‌ڵپشکووتن : م. جوش زدن بدن، پیدا شدن دانه‌های جوش در بدن.

هه‌ڵپلۆخان : م. تاول زدن پوست بدن در اثر آب جوی یا حرارت.

هه‌ڵپلۆسکانن : م. از میان بردن جاندار، کشتن جاندار، کشتن.

هه‌ڵپلۆسکیاگ : امف. مرده، کشته.

هه‌ڵپه : اص. صدای خوردن با عجله، ملچ ملوچ.

هه‌ڵپه ڕداوتن : م. جمع کردن و فراهم آوردن اثاث خانه.

هه‌ڵپه ڕداوتن : م. هرس کردن، بریدن

شاخ و برگ درخت.
هەڵپە ڕاندن : م. رقصاندن، به رقص درآوردن.
هەڵپە ڕداپەڕ : جست و خیز، بالا و پایین «کردن».
هەڵپەڕکێ : امص، ا. پایکوبی، رقص.
هەڵپە ڕەهەڵپەڕ : نک. هەڵپەڕ داپەڕ.
هەڵپە ڕین : رقصیدن، پایکوبی کردن.
هەل پەرەست : ص فا. فرصت طلب.
هەڵپە ساردن : م. تکیه دادن چیزی به بلندی یا دیوار، تکیه دادن.
هەڵپسارده : تکیه داده شده.
هەڵپە سێراو : نک. هەڵپسارده.
هەڵپەل : ا. درختی که برای رشد و بلند شدن تا آخرین نقطه شاخه و برگ آنرا بریده باشند.
هەڵپەنمان : نک. هەڵاوسان.
هەڵپە نمانن : م. کسی را هول کردن، ترسانیدن.
هەڵپە نمین : نک. هەڵپە نمانن.
هەڵپە نمین : نک. هەڵاوسان.
هەڵپیت : نک. هەڵپەل.
هەڵپیتاندن : م. هرس کردن، شاخ و برگ درخت را بریدن.
هەڵپە هەڵپ : نک. هەڵپە.
هەڵپێچان : م. تبدیل شکوفه به میوه.
هەڵپێچان : م. فشـار و زور آوردن طلبکار بدهکار را.
هەڵپێچان : جمع کردن هر چیز مانند سفره و پارچه و غیره.
هەڵپێچانن : نک. هەڵپێچان.
هەڵپێچران : م. زیر فشار قرار گرفتن کسی از جانب دیگری.
هەڵپێچیاگ : ص. جمع، جمع شده، از گستردگی در آمده.
هەڵپێچیان : نک. هەڵپێچران.
هەڵپێکان : م. بستن در، انداختن زنجیربه حلقه، انگشتهای دودست را.درهم.کردن.
هەڵپێکران : م. بسته شدن در، افتادن زنحیر در به حلقه، فرو شدن انگشتهای دو دست به هم.
هەڵپێکیان : نک. هەڵپێکران.
هەڵتڕاندن : م. بیرون انداختن کسی از جایی با بی ادبی و ناروا.
هەڵترنگانن : م. جفتگ انداختن، سر بالا انداختن به علامت قبول نکردن.
هەڵتروشکان : م. خود را بـه موش مردگی و فقر زدن.
هەڵترەکان : نک. هەڵپێچران.
هەڵترە کیان : نک. هەڵپێچران.
هەڵتلۆ پان : م. سقـط شـدن، مـردن، کلمه‌ای است که برای مردن دشمن گفته می شود.
هەڵتلۆپین : نک. هەڵتلۆپان.
هەڵتڵیشان : م. شکافتن،شکاف دادن، پاره کرده با وسیله نوك تیز.
هەڵتڵیشاندن : نک. هەڵتڵیشان.
هەڵتڵیشانن : نک. هەڵتڵیشان.
هەڵتڵیشیان : م. شکافته شدن، پاره شدن، پاره شدن با وسیله نوك تیز.

هه‌ڵتۆڕان : نک . هه‌ڵترنگانن.
هه‌ڵتۆڕاندن : نک . هه‌ڵترنگانن.
هه‌ڵتوروشکان : نک . هه‌ڵتروشکان.
هه‌ڵتۆقان : م. تاول زدن، بلند شدن زمین به دلیل وجود و رشد دنبلان کوهی و قارچ و غیره.
هه‌ڵتۆقانن : م. برجسته کردن.
هه‌ڵتوقیاگ : امف. تاول زده، برجسته، آماسیده.
هه‌ڵتۆقیان : نک . هه‌ڵتۆقان.
هه‌ڵتۆقین : نک . هه‌ڵتۆقان.
هه‌ڵتۆقیو : نک . هه‌ڵتۆقیاگ.
هه‌ڵتووتان : م. به دور دست کسی چرخیدن، خود را لوس کردن و فرمان نبردن.
هه‌ڵتووتیان : نک . هه‌ڵتووتان.
هه‌ڵتووڕان : نک . هه‌ڵترنگانن.
هه‌ڵتووڕاندن : نک . هه‌ڵترنگانن.
هه‌ڵتووزان : نک . هه‌ڵترنگانن.
هه‌ڵته‌قان : م. شکافتن محل دوخته شده.
هه‌ڵته‌قیان : نک . هه‌ڵته‌قان.
هه‌ڵته‌قین : نک . هه‌ڵته‌قان.
هه‌ڵته کان : م. بالا انداختن مانند بالا انداختن بچه یا طبق بوجاری.
هه‌ڵته‌کان : م. از بیخ و بن برآوردن، تمام کردن، ریشه کن کردن، دارایی را به اتمام رساندن.
هه‌ڵته‌کان : م. نبش کردن، خراب کردن.
هه‌ڵته‌کان : م. شکافتن محل دوخته.
هه‌ڵته‌کاندن : م، نک . هه‌ڵته‌کان.
هه‌ڵته‌کانن : نک . هه‌ڵته‌کان.
هه‌ڵته‌ك و داته‌ك : افت و خیز، بالا و پایین «پریدن».
هه‌ڵته کیان : نک . هه‌ڵته‌کان.
هه‌ڵته‌ك هه‌ڵته‌ك : تکانهای مداوم و منظم.
هه‌ڵته کین : نک . هه‌ڵته کان.
هه‌ڵتیزان : م. جفتك انداختن، جفتك زدن، عر و تیز کردن الاغ.
هه‌ڵتیزاندن : نک . هه‌ڵتیزان.
هه‌ڵجیپاندن : م، (ز). سرهم بندی کردن، به کم و کسری و ناتمامی چیزی را راست و ریست کردن.
هه‌ڵچ : ا. قارچ.
هه‌ڵچرچان : م. جمع شدن چرم و مانند آن در مقابل آتش.
هه‌ڵچرچاو : ص. چرم خشك شده در مقابل آتش، جمع شده، به تندی خشك شده.
هه‌ڵچرچیاگ : نک . هه‌ڵچرچاو.
هه‌ڵچرچیان : نک . هه‌ڵچرچان.
هه‌ڵچنراو : امف. چیده، مرتب و منظم روی هم قرار داده شده، دیوار بالا برده شده.
هه‌ڵچنراو : امف. منتخب، انتخاب شده، جدا شده.
هه‌ڵچنیاگ : نک . هه‌ڵچنراو.
هه‌ل چنین : م. انتخاب کردن، جدا کردن، سوا کردن، جمع کردن چیز ریخته.

هەڵچنین : م. بالا بردن دیوار و امثال آن، روی هم چیدن مرتب و منظم.
هەڵچۆ : ص. آدم عجول.
هەڵچۆقان : م. لرزیدن از سرما.
هەڵچۆقین : نک . هەڵچۆقان.
هەڵچوون : م. کف کردن مایع بر سر آتش.
هەڵچوون : م. پریدن کسی از روی دیگری.
هەڵچوون : م. کوتاه شدن در نتیجه گذاشته شدن در آب، آب رفتن.
هەڵچوون : م. رشد کردن درخت، بلند شدن درخت.
هەڵچوون : م. عصبانی شدن.
هەڵچەرخان : م. برگرداندن، پس زدن، چرخاندن، پیچاندن.
هەڵچەرخاندن : نک . هەڵچەرخان.
هەڵچەرخیان : م. برگشتن، عقب گرد کردن، چرخیدن، پیچیدن، سر برگرداندن.
هەڵچەرخین : نک . هەڵچەرخیان.
هەڵچەقین : م. فرو رفتن خار و سوزن به اندام.
هەڵچی : ا، (ز). قارچ.
هەڵخڕاندن : م. تحریك کردن، وادار کردن کسی به کاری، تشجیع کردن.
هەڵخڕیان : نک . هەڵخڕاندن.
هەڵخزان : م. سراندن، لیز دادن.
هەلخزیان : نک . هەلخزیان.
هەڵخستن : م. پهن کردن و انداختن چیزی برابر آفتاب برای خشك شدن.
هەڵخستن : م. به هوا انداختن و گرفتن.
هەڵخستن : م. ساختن بنا و ساختمان، عمارت کردن، بنا کردن.
هەڵخستنەوە : م. به هوا پریدن، جهیدن، جهش کردن.
هەڵخلانن : م. صدا درآوردن از چیزی مانند کاغذ.
هەڵخلەتان : م. فریب دادن، گول زدن، کلاه سر کسی گذاشتن، غافل کردن.
هەڵخلەتاندن :نک . هەڵخلەتان.
هەڵخلیسکان : نک . هەڵخلیسکاندن.
هەڵخلیسکاندن : سر دادن، لیز دادن، پا جلو پای کسی گرفتن.
هەڵخلیسکیان : نک . هەڵخزان.
هەلخواز : نک . هەلپەڕەست.
هەڵخوراندن : م. نقطەای از بدن را با تظاهر و با نمایش خاراندن.
هەڵخوریان : م. خاریدن، خارش داشتن.
هەڵخۆزانن : م. دست کسی را گرفتن و از چاله یا گودی یا آب بالا کشیدن، بالا کشیدن.
هەڵخۆزتن : م. بالا آمدن، از گودی یا چاله یا آب بالا آمدن.
هەڵخۆزین : نک . هەڵخۆزتن.
هەڵخۆستن : نک . هەڵخۆزتن.
هەڵخۆندن : م. پشت سر کسی بدگویی کردن، بد گفتن به کسی.
هەڵخۆنن : نک . هەڵخۆندن.

هەڵخەڵەتانن : نک . هەڵخلەتانن.

هەڵخەڵەتاندن : نک . هەلخلەتانن .

هەڵداشتن : م. از بلندی چیزی را به زیر انداختن.

هەڵدان : م. برافراشتن، علم کردن، برپا کردن، افراشتن، بلند کردن، انداختن چیزی به طرف بالا.

هەڵدان : م. شماره کردن، شمردن، بیان کردن، شرح دادن.

هەڵدان : م. مدح کردن، توصیف کردن، تعریف کردن از شخصی.

هەڵدانەوە : م. برداشتن سرپوش چیز پوشیده.

هەڵدانەوە : م. رشد کردن بچه و سبزی و گیاه پژمرده.

هەڵدانەوە : م. برگشتن بیماری کهنه.

هەڵدانەوە : م. توده کردن غلات، روی هم ریختن دانه.

هەڵدڕان : م. پاره کردن، بریدن، شکاف دادن، دریدن در جهت طول.

هەڵدڕاو : ا. محل پاره شدگی، پارگی، دریدگی، محل شکافته شده، دوخته شکافته شده.

هەڵدروون : م. کوك زدن دو قطعه پارچه به همدیگر، خیاطی کردن سرسری.

هەڵدڕیاگ : نک . هەلدڕاو.

هەڵدڕیان : پاره شدن، شکافته شدن، دریده شدن.

هەڵدڕین : نک . هەلدڕان.

هەڵدۆشین : م. دوشیدن پستان زن با دست.

هەلدوروون : نک . هەڵدروون.

هەڵدوورین : نک . هەلدروون.

هەڵ دێران : م. واژگون کردن، کج کردن از بالا به پایین انداختن.

هەڵدێراو : ص. واژگون، دمر افتاده، از بالا به زیر افتاده.

هەڵدێرگە : امر. محل افتادن، شیب تند.

هەڵدێریاگ : نک . هەڵدێروا.

هەڵدێریان : واژگون شدن، وارو شدن، وارونه شدن.

هەڵڕژان : م. ریختن، سرازیر کردن مایع از ظرف به ناگهان، واژگون کردن ظرف محتوی مایع، بیرون انداختن، بیرون انداختن جمعی.

هەڵڕژاندن : نک . هەلڕژان.

هەڵڕژاو : امف. ریخته، سرازیر شده، روان شده، پاشیده شده.

هەڵڕژیاگ : نک . هەلرژاو.

هەڵڕژیان : ریخته شدن، سرازیر شدن، بیرون ریخته شدن، بیرون انداخته شدن.

هەڵڕشتن : نک . هەلرژان.

هەڵڕوانین : م. نگاه کردن از زیر به بلندی.

هەڵڕووشانن : م. بهم زدن، در هم ریختن تنیده یا دوخته را شکافتن، میانه دو نفر را به هم زدن.

هەڵڕووشاننەوە : م. بهم ریختن پس از مرتب کردن، بهم زدن دوستی پس

از برقراری مجدد آن، شکافتن پس از خیاطی و دوختن.

هەڵزران : م. جوش زدن بدن.

هەڵزڕان : نک . هەڵتڵیشان.

هەڵزڕاندن : نک . هەڵتڵیشیان.

هەڵزرنگان : م. تحریك و تحریض کسی به انجام کاری، برانگیزاندن کسی به انجام کاری.

هەڵزریان : م. جوش زدن بدن.

هەڵزڵەپان : م. ورم کردن و سرخ شدن و آبدار شدن زخم و جوش یا دمل.

هەڵزڵەپین : نک . هەڵزڵەپان.

هەڵزنین : م. تکیه دادن چیزی به دیوار یا به چیزی بلندتر.

هەڵزووران : نک . هەڵپرووزان.

هەڵزەقینەوە : نک . هەڵبەزینەوە.

هەڵژلیویان : م. وول خوردن، پیچ وتاب خوردن، در هم پیچیدن.

هەڵژماردن : م. برشمردن، بیان کردن، شرح دادن.

هەڵژمارده : امف. شمرده، حساب شده، محسوب داشته.

هەڵژمێراو : نک . هەڵژمارده.

هەڵساگ : امف،ص. ایستاده، سرپا، برخاسته، بلند شده، مقاوم.

هەڵسان : م. برخاستن، بلند شدن، قیام کردن، ایستادن.

هەڵساندن : م. بلند کردن، بپا کردن، ایستادن، راست نگهداشتن.

هەڵسان و دانیشتن : نشست و برخاست، آمد و شد، بیا و برو.

هەڵسانن : نک . هەڵساندن.

هەڵسانەوە : م. برخاستن پس از افتادن، بهبودی یافتن پس از بیماری، مالدار شدن پس از ورشکستن.

هەڵسپاردن : م. تکیه دادن، تکیه دادن چیزی به دیگری.

هەڵسپێرپاگ : امف، ص. تکیه داده شده، متکی، قائم.

هەڵستان : نک . هەڵسان.

هەڵسڕانن : م. آب بینی بالا کشیدن.

هەڵسووڕان : م. چرخاندن، چرخانیدن، برگرداندن، دَوَل دادن، دور گردانیدن.

هەلسووڕاندن : نک . هەڵسووڕان.

هەڵسووڕیان : چرخیدن، برگشتن، دور زدن، گردیدن.

هەڵسەنگاندن : م. سبك و سنگین کردن، سبك و سنگین کردن یا بلند کردن.

هەڵسەنگانن : نک . هەڵسەنگاندن.

هەڵشاخان : فریاد زدن با عصبانیت، جیغ زدن از ترس و عصبانیت.

هەڵشاخین : نک . هەڵشاخان.

هەڵشڵنگاندن : م. تظاهر کردن به انجام کاری و آن را رها کردن، لاف زدن در مورد پایان دادن به کاری و آن را انجام ندادن.

هەڵشنگاندن : نک . هەڵشڵنگاندن.

هەڵشڵەپاندن : م. شتشوی سرسری و ناتمام چیزها، شلپ شلپ کردن بجای

شستن، ناقص و ناتمام و همراه با سر و صدا شستن چیزها.

هەڵسماردن : نک . هەڵژماردن.

هەڵشه نگاندن : نک . هەڵشلنگاندن.

هەڵشێوان : م. بهم زدن، در هم ریختن، قاطی کردن، نامنظم ساختن، حال تهوع پیدا کردن.

هەڵشێواندن : نک . هەڵشێوان.

هەڵشێوانن : نک . هەڵشێوان.

هەڵشێویان : م. بهم خوردن، درهم ریخته شدن،قاطی شدن، حال تهوع پیدا کردن.

هەڵشێواننەوە : نک . هەڵشێوان.

هەڵفرتان : م. با عجله و تندی کارهایی مانند بیرون کردن کسی یا گفتن جمله‌ای را انجام دادن یا چیزی را ربودن.

هەڵفڕاندن : م. پردادن پرنده، کسی را وادار به گریختن کردن، گریزاندن.

هەڵفڕ هەڵفڕ: بال زنش پرنده، جست و خیز.

هەڵفرین : م. پریدن، پریدن فرار مانند پرندگان، ناگهان پریدن.

هەڵفریوان : نک . هەڵخلەتان.

هەڵفریواندن : نک . هەڵخلەتان.

هەڵفلەقاندن : م. مالیدن و فشردن چیز نرم بین انگشتان مانند خمیر.

هەڵفله قاو : نک . هەڵفلەقیاگ.

هەڵفلەقیاگ : امف، ص. لهیده، له شده در اثر فشار، خمیر شده.

هەڵفله قیان : م.وول خوردن، توی هم رفتن، پیچ و تاب خوردن از درد یا شرم.

هەڵفلێقاندن : نک . هەڵفله قاندن.

هەڵفلێقان : نک . هەڵفلەقیان.

هەڵقاچین : نک . هەڵپاچین.

هەڵقرچان : م. جمع شدن پوست و چرم مانند در برابر آتش، آه و زاری کردن ضعیف در برابر قوی.

هەڵقرچاندن : م.لب ولوچه از چیز یا موضوعی جمع کردن.

هەڵقرچاو : ص. جمع، جمع شده، خشك شده از اثر گرما.

هەڵقر چیاگ : نک . هەڵقر چاو.

هەڵقرچیان : نک . هەڵقرچاو.

هەڵقلتیان : م. جوش زدن و غل غل کردن مایعی بر آتش.

هەڵقلێشان : م. شکاف برداشتن درخت و تیر و تخته در اثر سرما و یخبندان یا ضربه و تبر.

هەڵقلێشاندن : م. شق کردن درخت و چوب با ضربه و تبر.

هەڵقوڕاندن : نک . هەڵقوڕانن.

هەڵقوڕانن : م. نوشیدن، سرکشیدن.

هەڵقورتان : م. خود را جلوه دادن، خود را نشان دادن، خود را به کاری وادار کردن.

هەڵقورتاندن : م. لب و لوچه جمع کردن، لجاج و عصبانیت.

هەڵقوڵان : م. بیرون زدن آب از زمین.

هەڵقوڵان : م. پیدا شدن و گم شدنهای متوالی.
هەڵقوڵان : م. غل غل کردن، جوشیدن و غل خوردن با صدا.
هەڵقوڵتان : نک . هەڵقورتان.
هەڵقوڵتیان : نک . هەڵقورتان.
هەڵقوڵیان : نک . هەڵقوڵان.
هەڵقوڵین : نک . هەڵقوڵان.
هەڵقون هەڵقون : جست، راه رفتن مانند کبك، جلو «رفتن» با جهش‌های کوچك.
هەڵقونیان : م. ناگهان پیدا شدن کسی در جایی که انتظارش نیست.
هەڵقونین : م. جست زدن، برجستن، پریدن به هوا.
هەڵقەمچان : م. کج شدن، کج و معوج شدن، برگشتن چیز راست.
هەڵکاڵان : نک . هەڵشاخان.
هەڵکاڵیان : نک . هەڵشاخان.
هەڵکڕان : م. کندن نقطه‌ای از چیزی با چیز نوك تیز.
هەڵکرچان : نک . هەڵقرچان.
هەڵکرچاندن : نک . هەڵقرچاندن.
هەڵکرچیان : نک . هەڵکرچان.
هەڵکرد : ا. گذران، امرار معاش، معیشت، زیست.
هەڵ کردن : م. وزیدن شدید باد.
هەڵکردن : م. روشن کردن آتش با افروختن چراغ و مشعل.
هەڵ کردن : م. ورمالیدن، بالا زدن پاچه شلوار، بالا زدن دامن.
هەڵکردن : م. هدایت کردن آب از نقطه‌ای به نقطه دیگر.
هەڵکردن : م. برافراشتن پرچم.
هەڵکردن : م. گذراندن، گذران کردن، زیست کردن.
هەڵکردن : م. نخ باز را به صورت کلاف و گلوله در آوردن.
هەڵکرن : نک . هەڵکەندن.
هەڵکریان : م. کلاف و گلوله شدن نخ و ریسمان.
هەڵکزان : م. کز دادن، سوزاندن سطحی، سرخ کردن.
هەڵکزانن : نک . هەڵکزان.
هەڵکزاندن : نک . هەڵکزان.
هەڵکزانن : نک . هەڵکزان.
هەڵکزیان : م. کز خوردن.
هەڵکشان : م، نک . هەڵکیشان.
هەڵکشاو : ص. بالا بلند، قد بلند، دراز.
هەڵکفان : م. کف کردن، کف کردن در اثر تخمیر، کف کردن در نتیجه جوشیدن، تاول زدن و ورم کردن ناگهانی، گاهی برای زود از کوره در رفتن به کار می رود.
هەڵکفاندن : م. به کف آوردن، به تاول و ورم مبتلا کردن، عصبانی کردن.

هەڵکفانن : نک . هەڵکفاندن.

هەڵکفیان : نک . هەڵکفان.

هەڵکفین : نک . هەڵکفان.

هەڵکلاشیان : م. خاراندن تند بدن.

هەڵکلاشین : نک . هەڵکلاشیان.

هەڵکنیاگ : امف. کنده، حفر شده، حکاکی شده.

هەڵکوتان : م. کوبیدن پارچه یا فرش و مانند آن با چوبدستی هنگام شستن.

هەڵکوتاندن : نک . هەڵکوتان.

هەڵکوتانن : نک . هەڵکوتان.

هەڵکوتانەسەر : م. هجوم بردن بر چیزی، حملهٔ ناگهانی بر سر کسی یا چیزی، جهیدن روی چیزی یا کسی، قاطی سخنی شدن به ناواردی و ناگهانی.

هەڵکوتهەڵکوت : راه دوری را به خاطر مقصود کوچکی طی کردن.

هەڵکوتیان : نک . هەڵکوتان.

هەڵکوڕووزان : نک . هەڵپڕووزان.

هەڵکوڕووزانن : نک . هەڵپڕووزان.

هەڵکوڵۆشاندن : م. کندن و در آوردن قسمتی از چیزی مانند ایجاد حفره‌ای در چوب با کارد کج تیز.

هەڵکوڵۆشانن : نک . هەڵکوڵۆشاندن.

هەڵکوڵۆشیان : کنده شدن چیزی مانند چوب با کارد کج تیز.

هەڵکوڵۆشین : نک . هەڵکوڵۆشاندن.

هەڵکۆڵین : نک . هەڵکوڵۆشاندن.

هەڵکەفت : ق، ا. اتفاق، پیشامد، اتفاقی، ناگهانی، غیر مترقب، به ناگهانی.

هەڵکەفتگ : ص. نادر، نایاب، چیزی که به ندرت یافت می شود.

هەڵکەفتن : م. به اتفاق چیزی پیدا شدن.

هەڵکەفتن : پنجه پاگیر کردن، رو رفتن، ناخن بند کردن.

هەڵکەندن : م. کندن به سوی بالا، مانند درختی را از ریشه در آوردن با زور دست یا کندن پوست روی زخم.

هەڵکەنراو : نک . هەڵکنیاگ.

هەڵکەنن : نک . هەڵکەندن.

هەڵکەنیاگ : نک . هەڵکنیاگ.

هەڵکەوت : نک . هەڵکەفت.

هەڵکەوتن : نک . هەڵکەفتن.

هەڵکەو توو : نک . هەڵکەفت.

هەڵکەوتە : نک . هەڵکەفت.

هەڵکەهەڵك : نفس زنان.

هەڵکێشان : م. وَر کشیدن، بالا کشیدن، کندن چیزی مانند درخت از ریشه.

هەڵگرت : ا. اندوخته، پس انداز، برداشت.

هەڵ گرتن : م. برداشتن، بلند کردن، پس انداز کردن، دزدیدن، گرفتن چیزی با دست و بلند کردن آن، شیاف گذاشتن.

هەڵگرتنەوە : م. دوباره برداشتن، دوباره بلند کردن.

هەڵگرتنەوە : م. اختصاص دادن میش و بز شیری به بره و بزغاله مادر مرده.
هەڵگرتنەوە : م. پاك کردن نوشته.
هەڵگڕان : م. مشتعل شده، عصبانی شدن، روشن شدن، جان گرفتن، سرخ شدن از عصبانیت، بالا گرفتن، بالا گرفتن شعله و عصبانیت و قدرت و غیره.
هەڵگرسان : م. مشتعل کردن، عصبانی کردن، روشن کردن، تحریك کردن، دامن زدن.
هەڵگرساندن : نک . هەڵگرسان.
هەڵگرسانن : نک . هەڵگرسان.
هەڵگرسیاگ : افا. شعلەور، مشتعل.
هەڵگرسیاو : نک . هەڵگرسیاگ.
هەڵگوتن : مدح، ثنا، وصف.
هەڵگۆزان : م. بالا کشیده چیزی مانند آب از چاه.
هەڵگوزین : نک . هەڵگۆزان.
هەڵگۆستن : نک . هەڵگۆزان.
هەڵگوڵوفتن : م. فشردن و مالش دادن چیزی با دست مانند مالیدن و آماده کردن خمیر.
هەڵگوڵوفین : نک . هەڵگوڵوفتن.
هەڵگوواستن : نک . هەڵگۆزان.
هەڵگووشین : م. فشردن، فشردن و مك زدن مانند انار آب لنبو، تحت فشار گذاشتن برای خارج کردن عصاره و غیره.
هەڵگەڕان : م. بالا رفتن از بلندی مانند کوه و درخت.
هەڵگەڕاندنەوە : م. برگرداندن، مسترد داشتن، رجعت دادن.
هەڵگەڕاندنەوە : م. کسی را از طرفداری کسی پشیمان کردن و برگرداندن.
هەڵگەڕاندنەوە : م. اینطرف و آن طرف کردن چیزی.
هەڵگەڕاوە : امف. برگشته، برگردانده شده، مسترد شده، رجعت داده شده.
هەڵگەڕیانەوە : برگشتن، مراجعت کردن ،از عقیدەای برگشتن.
هەڵگیرانەوە : نک . هەڵگەرانەوە.
هەڵگیرووداگیر : بگذار و بردار.
هەڵگیرسان : نک . هەڵگرسان.
هەڵگیرساندن : نک . هەڵگرسان.
هەڵگیران : م. بلند کردن زن به وسیله مرد.
هەڵگیراو : امف. برداشته، بلند شده، حمل شده.
هەڵگیریاگ : نک . هەڵگیراو.
هەڵلووشان : م. نوشیدن، سرکشیدن، هورت کشیدن.
هەڵلووشین : نک . هەڵلووشان.
هەڵلەرزین : بخود لرزیدن، لرزیدن از سرما و ترس.
هەڵم : ا. بخار حرارت مرطوب، هرم، گرما.
هەڵمات : ا. تیله، قلقلی.
هەڵماتان : حمص، ا. تیله بازی.

هەڵماتێن : نک . هەڵماتان.
هەڵماسیان : م. باد کردن، ورم کردن، متورم شدن، بالا آمدن.
هەڵماسین : نک . هەڵماسیان.
هەڵماڵران : م. بالا کشیده شدن دامن یا پاچه شلوار یا آستین و غیره.
هەڵماڵیان : نک . هەڵماڵران.
هەڵماڵین : م. بالا کشیدن دامن یا پاچه شلوار و آستین و غیره.
هەڵماو : امر. آب مقطر، آبی که از بخار بدست می آید.
هەڵمژاردن : م. مکیدن، مك زدن.
هەڵمژتن : نک . هەڵمژاردن.
هەڵمژین : نک . هەڵمژاردن.
هەڵمسان : نک . هەڵماسیان.
هەڵمشتن : نک . هەڵمژاردن.
هەڵملیسان : م. بوسیدن و مك زدن به آرزومندی.
هەڵملیسین : نک . هەڵملیسان.
هەڵمەت : ا. حمله، یورش، هجوم.
هەڵمەت بردن : م. حمله کردن، یورش بردن، هجوم بردن.
هەڵمەت دان : نک . هەڵمەت بردن.
هەڵمەتدەر : ص‌مر. حمله‌ور.
هەڵمەتەکاسە : ص‌مر.کسی‌که بی‌جهت و با ناآشنایی به کارها دخالت می کند، فضول.
هەڵمەتەکاسە : ص‌مر. پرخور،شکمو، شکمباره، شکم پرست.
هەڵمەقووت کردن : م. فـرو دادن و بلعیدن غذای گرم، لمباندن.
هەڵمەڵە : ا. گل خطمی، گیاهی از تیره پنیر کیان.
هەڵمەهەڵم : نک . هەڵپە.
هەڵمێ : (ه)، نک . هەڵم.
هەڵمیزان : م. ادرار کردن به جای بلند.
هەڵمیزتن : نک . هەڵمیزان.
هەڵنان : م. تکیه دادن چیزی به جای بلند.
هەڵنان : م. مدح کردن، وصف کردن، ثنا گفتن.
هەڵناوین : نک . هەڵنان.
هەڵنج : نک . هولنج.
هەڵنگافتن : (با)، نک . هەڵەنگووتن.
هەڵنواڕین : نک . هەڵڕوانین.
هەڵنۆشین : م. سر کشیدن، نوشیدن.
هەڵنووتن : نک . هەڵەنگووتن.
هەڵنووزان : م. لابه کردن و گریه کردن رو به آسمان.
هەڵنەهاتگ : ص، ا. فطیر، خمیر ور نیامده.
هەڵنیشتن : م. راهی را در پیش گرفتن، کاری را شروع کردن.
هەڵۆ : ا. عقاب.
هەڵوا : ا. حلوا.
هەڵواستن :م. چیزی را به دیگری تکیه دادن.
هەڵواسران : نک . هەڵواستن.
هەڵواسراو : ص، ا. چیزی که به چیز دیگر تکیه داده شده است.

هەڵواسین : نک . هەڵواستن.
هەڵۆدان : رشد کردن.
هەڵۆدڕین : نک . هەڵدڕان.
هەڵۆرك : ا. گهواره، محل خوابی که با بستن طناب به تنه دو درخت نزدیك برای بچه ساخته می شود، ننو.
هەڵۆشین : نک . هەڵگووشین.
هەڵۆڵ : نک . مولۆڵ.
هەڵوو : ا. عقاب.
هەڵوو : ا. گوجه سیاه، گاو آلو، آلوچه سیاه.
هەڵووجه : ا. گوجه، درختی از تیرهٔ گل سرخیان و دسته بادامیها، آلوچه.
هەڵووچکه : ا. گوجه.
هەڵووچه : نک . هەڵووجه.
هەلوورکه : ا. تاب، باد پیچ، نرموره، ارجوحه.
هەڵووژه : نک . هەلووجه.
هەڵووژەڕەشه : گوجه سیاه، گاو آلو.
هەلووك : ا. چوب بزرگ بازی الك دولك، دولك.
هەلووکان : ا. بازی الك دولك.
هەلووکێن : نک . هەلووکان.
هەڵۆهاوردن : بالا آوردن، استفراغ کردن، قی کردن.
هەڵوەران : م. ریختن برگ و میوه درختان.
هەڵوەراندن : م. تکان دادن و ریزاندن برگ و میوه درختان.
هەڵوەرین : نک . هەڵوەران.
هەڵوەزانەوە : نک . هەڵبەزینەوە.
هەڵوەزنین : م. کلاف کردن نخ و طناب و غیره.
هەڵوەزین : م. بالا رفتن از بلندی، سوار شدن بر اسب، نشستن روی بلندی، یك گام به سوی بلندی برداشتن.
هەڵوەزینەوە : نک . هەڵبەزینەوە.
هەڵوەژارتن : نک . هەڵبژاردن.
هەڵوەسان : م. ایستادن کسی در مقابل شخصی نشسته.
هەڵوەست : نک . هەڵبەست.
هەڵوەستان : نک . هەڵوەسان.
هەڵوەستن : نک . هەڵبەستن.
هەڵوەسته : نک . هەڵبەسته.
هەڵوەشان : م. چیزی را بدوش انداختن و بردن.
هەڵوەشان : م. قطعه‌ای از چیزی از اصل آن جدا شدن.
هەڵوەشاندن : م. چیزی را به دوش انداختن و بردن.
هەڵوەشاندن : م. قطعه‌ای از چیزی را از اصل آن جدا کردن.
هەڵوەشاندنەوە : م. در هم ریختن، آشفته ساختن، قاطی کردن، زیر و رو کردن.
هەڵوەشانن : نک . هەڵوەشان.
هەڵوەشانەوە : م. در هم ریخته شدن، قاطی شدن، زیر و رو شدن.
هەڵوێزنین : نک . هەڵوەزنین.


هەڵوو


هەڵووجه

هەڵوێست : ا. ایستگاه، توقفگاه.
هەڵوێستان : نک . هەڵوەسان.
هەڵە : ص. ول، رها، نادرست، نابجا، غیر مطمئن، بی‌بند و بار.
هەڵهاتن : نک . هەڵاتن.
هەڵهاتوو : نک . هەڵاتگ.
هەڵهانین : نک . هەڵهێنان.
هەڵهانینەوە : نک . هەڵهێنانەوە.
هەڵهاوردن : نک . هەڵهێنان.
هەڵهاوردنەوە : نک . هەڵهێنانەوە.
هەڵهاوێشتن : نک . هەڵاوێشتن.
هەڵهاویتن : نک . هەڵاوێشتن.
هەڵەباش : ص. آدم عجول نامنظم، ول، حیوان شیر مست سر حال، بسیار گرد هرزه گرد.
هەڵەبوون : راه گم کردن، رها و بی‌قید شدن، بی‌بند و بار بودن.
هەڵەپاس : ص، ا. سگی که بی‌جهت عوعو کند.
هەڵەت : ص، ا. سختان، قسمت سخت کوه.
هەڵەخەرج : ص‌مر. ولخرج، دست باب.
هەڵەداوان : معجل، باعجله، تند، سریع، انجام کار به تندی و باعجله.
هەڵەرە : نک . هەلووکان.
هەڵەشە : نک . هەڵەباش.
هەڵەفە : ا. حلقه، حلقه قفل مانند، طناب و ریسمان.
هەڵەڤەیتنەڤە : م. قی کردن، استفراغ کردن، بالا آوردن.
هەڵەقمەڵەق : یك نوع بازی.
هەڵەك : ا، (ز). حلقه، حلقه آهنی.
هەڵەکار : ص فا. هرزه کار.
هەڵەکردن : م. عجله کردن.
هەڵە کردن : م. گم کردن، غلط نوشتن و غلط گفتن، غلط شمردن، شماره از دست رفتن.
هەڵەکە : ا. باشه، واشه، ترومتا، قرقی.
هەڵەکەسەما : نک . هەڵەکە.
هەڵەگولانە : ا. خرخاکی.
هەڵەگەڕ : ص فا. هرزه گرد.
هەڵەگەڕیان : م. ولگردی کردن، ول گشتن، بدون بند و بار و خانه و زندگی بودن.
هەڵەم : ا. انگور نارس، انگوری که تعدادی از دانه‌های آن نارس مانده باشد.
هەڵەمکردن : م. ریختن غوره قبل از تبدیل به انگور.
هەڵەمووت : ص، ا. کوه بلند سخت، الموت.
هەڵەموور : ا، (با). آتش به خاکستر نشسته، آتش خاموش.
هەڵەنگووتن : نک . هەڵنەنگووتن.
هەڵەوخستن : م. جست زدن، پریدن هوا.
هەڵەودان : م، نک . هەڵدانەوە.
هەڵەوگەڕانن : نک . هەڵگەڕانەوە.
هەڵەوگەڕانەوە : نک . هەڵگەڕانەوە.

هەڵەکە

هەڵەگولانە

هه‌ڵه‌وگه‌ڕیان : نک . هه‌ڵگه‌ڕیانه‌وه.
هه‌ڵه‌و گێڕانه‌وه : نک . هه‌ڵگه‌ڕانه‌وه.
هه‌ڵه‌و هاوردن : م. بالا آوردن، استفراغ کردن، قی کردن.
هه‌ڵه‌وه‌ڕ : ص. سگی که زیاد پارس می کند، آدمی که زیاد حرف می زند.
هه‌ڵه‌وه‌ڕێ : ح مص. زیاد گویی.
هه‌لهه‌لوك : ا، (با). آلبالو.
هه‌لهه‌له : اص. هلهله، سر و صدا.
هه‌له‌هه‌ل : حرف «زدن» به تندی و با عجله.
هه‌ڵهێنان : م. در آوردن جوجه از تخم وسیلهٔ مرغ با خوابیدن روی آن.
هه‌ڵهێنانه‌وه : بریدن و در آوردن محل یخه یا خشتك شلوار برای دوختن پیراهن یا شلوار.
هه‌ڵهێنانه‌وه : م. بالا آوردن، قی کردن، استفراغ کردن.
هه‌ڵهێجان : م. کشیدن آب از چاه.
هه‌ڵه‌یی : ح مص. هرزگی.
هه‌ڵیت‌وپه‌ڵیت : ا. یاوه، سخن بیهوده، سخن بی‌معنی، گزافه.
هه‌ڵیت و په‌ڵیت وتن : یاوه گفتن، بیهوده گفتن، گزافه گفتن.
هه‌ڵیزه : ا. مشك.
هه‌ڵیسکان : نک . هه‌ڵخزان.
هه‌لیسه : ا. کشك.
هه‌ڵین : نک . هه‌ڵهێنان.
هه‌م : هم، نیز.
هه‌مار : ا. انبار.
هه‌ماراو : امر. آب انبار، انبار آب.
هه‌مارپۆ : ص‌مر. پوسیده، پوشیده در انبار، مانده و پوسیده.
هه‌مار کردن : م. انبار کردن، ذخیره کردن.
هه‌ماره‌پۆ : نک . هه‌مارپۆ.
هه‌مان : همان.
هه‌مانه : ا. انبان.
هه‌مبازی : ص. همبازی.
هه‌مبان : ا. انبان.
هه‌مبانه : ا. انبان.
هه‌مبه‌ر : ص. برابر، مقابل.
هه‌مبێز : ا، (ز). آغوش، بغل.
هه‌مپا : ص. همپا، همقدم.
هه‌متا : نک . هاوتا.
هه‌متی : باز هم، دوباره، ایضاً، مکرر.
هه‌مده‌م : نک . هاوده‌م.
هه‌مدیس : نک . هه‌متی.
هه‌مدیسان : نک . هه‌متی.
هه‌مدیسرۆ : نک . هه‌متی.
هه‌مڕا : نک . هامڕا.
هه‌مڕاز : نک . هامڕاز.
هه‌مڕازی : ح مص. همرازی، محرم اسرار بودن.
هه‌مڕایی : ح مص. همراهی، اتفاق، اعانت، یاری، اتحاد.
هه‌مرۆ : ا. امرود، گلابی.
هه‌مرێشك : ص، ا. حیوان کم شیر.
هه‌مزار : نک . هاوده‌م.

هەمس : ا. بز و گوسفند سیاه و سرخ.
هەمسایە : ص. همسایه.
هەمکە : همه، جمع، کل، کلی، عموم.
هەمنك : ا. طناب کوتاهی که چادر را با آن به میخ می بندند.
هەموانی : ص نسب. همگانی، عمومی.
هەموو : نک . هەمکە.
هەموار : ص. هموار، مسطح، صاف.
هەمووژە : نک . هەمووژاوی.
هەمە : ض. ما.
هەمە : نک . هەمکە.
هەمەکارە : ص‌مر. همه کاره.
همهەمە : ا. همهمه، غوغا، صدای در هم که مفهوم نباشد.
هەمی : نک . هەمکە.
هەمیان : ا. کیسه، انبان.
هەمیان : همگان، همه.
هەمیر : ا، (ه). خمیر.
هەمیز : نک . هەمبێز.
هەمیس : نک . هەمتی.
هەمیسان : نک . هەمتی.
هەمیسانەوە : نک . هەمتی.
هەمیشە : ق. همیشه، همواره، دایم، دائماً.
هەمیشەبەهار : امر. همیشه بهار، گیاهی از تیره مرکبان و دسته آفتابی‌ها.
هەمیشەوەوی : زنیکه بسیار شوهر کند.
هەمیشەیی : ص نسب، ق. همیشگی، دائمی، همواره.
هانا : ا. توان، نیرو، قدرت دید چشم.
هەنار : ا. انار، درختچه‌ای از تیره موردیها.
هەناردن : م. فرستادن، ارسال داشتن.
هەناردنەوە : م. پس فرستادن، بر گرداندن، مسترد داشتن، رجعت دادن.
هەناریاگ : امف. فرستاده، روانه کردن گسیل داشته، روانه کرده، سفیر، ایلچی، پیغامبر، رسول، مأمور.
هەناسکەبڕکێ : نک . هەناسەبڕکێ.
هەناسە : ا. نفس، مهلت، جرعه، دم.
هەناسەبڕێ : نک . هەناسکەبڕکێ.
هەناسەبڕین : م. نفس بریدن، قطع نفس، بریدن نفس.
هەناسەدان : نک . نەفەس کێشان.
هەناسەدەرهاتن : م. نفس در آمدن، به حالت نفی به کار می رود.
هەناسەسارد : ص. کسی که نفوذ کلام ندارد، بینوا، بدبخت.
هەناسەسوار : کسی که ضیق نفس دارد، کسی که به سختی نفس می کشد.
هەناسەکێشان : م. نفس کشیدن، نفس بر آوردن، دم زدن، تنفس کردن.
هەناسەهەڵکێشان : دم بر آوردن، نفس بالا کشیدن، شهیق زدن.
هەناشتا : ص، ق. ناشتا.
هەناڤ : ا، (با). توان، نیرو، قدرت،

زور.

هەناو : نک . هەناڤ.

هەنجڵ : ا. اجل، گاه مرگ، هنگام نهایت زمان عمر.

هەنجن : ص. خُرد، ریز، پاره، تیکه تیکه.

هەنجنین : م. خرد کردن، پاره کردن، ریز کردن، تیکه کردن.

هەنجووجك : ا. دانه «هسته» گلابی بو داده.

هەنجیر : ا. انجیر، درختی از تیره گزنەها جزو دسته توتها.

هەنجیران : ق. زمان رسیدن انجیر، گرمای آخر تابستان که سبب رسیدن میوه انجیر می شود.

هەنجیر باوا : ا. موز، گیاهی از رده تك لپەایها تیرهٔ موزها.

هەنجیروەرە : ا. انجیر خوار، پرندەای از راسته گنجشکان و از دسته دندانی نکان به جثهٔ سار.

هەند : بعضی، چیزی، اندازەای، مقداری، چیزهایی.

هەندە : نک . هەند.

هەندەك : مقدار کمی، کمی، مقداری.

هەندێك : نک . هەندەك.

هەنسك : ا. سکسکهٔ گریه.

هەنقەسی: ق.عمداً از روی‌قصدیا نیت.

هەنك : شوخی، گستاخی، بی‌شرمی، بی‌حیایی، مزاح، هزل.

هەنکەهەنك : نفس زنان.

هەنگ : ا. زنبور عسل.

هەنگامە : ا، (ه). قدم، گام، پا.

هەنگامە: ا. هنگامه،غوغا،شلوغی،هیاهو.

هەنگامهۆر گرتەی : م، (ه). قدم برداشتن، گام در کاری گذاشتن.

هەنگاو : نک . هەنگامە.

هەنگاو بردن : م. قدم گذاشتن، گام برداشتن.

هەنگاونان : نک . هەنگاو بردن.

هەنگاونیان : نک . هەنگاو بردن.

هەنگاوهەلگرتن : نک . هەنگاو بردن.

هەنگ بڕین : م. در آوردن عسل از کندو.

هەنگدان : امر. کندوی زنبور عسل.

هەنگژاڵ : زنبور عسل وحشی که در میان سنگ کوه لانه می کند، کندوی زنبور عسل در میان سنگ.

هەنگڤار : ق. غروب، مغرب، گاه نشستن، آفتاب، ایوار.

هەنگڵ : ا. تهی گاه، پهلو.

هەنگڵەشەلێ : امر. لی‌لی، روی یك پا راه «رفتن»، لی لی «کردن».

هەنگۆ : ض، (با). شما.

هەنگۆر : ا. انگور.

هەنگۆژە : نک . هەمووژاوی.

هەنگوشت : ا. انگشت.

هەنگوشتیلە : ا. انگشتانه، انگشتری، حلقه.

هەنگوڵ . نک . هەنگڵ.

هەنگولیسك : نک . هەنگوشتیلە.

هەنگون : ا. گوَن، گیاهی از تیره سبزی آساها و دسته اسپرسها.
هەنگووچك : ا. عمامه کوچك طلبه‌های علوم دینی.
هەنگوور : نک . هەنگور.
هەنگووژە : نک . هەموژاوی.
هەنگوون : نک . هەنگوێن.
هەنگوین : ا. عسل.
هەنگوێن : نک . هەنگوێن.
هەنگە : نک . هەنگۆ.
هەنگەژاڵ : هەنگ‌ژاڵ.
هەنگەشەلێ : نک . هەنگڵەشەلێ.
هەنگەلان : امر. محل قرار دادن کندوهای زنبور عسل.
هەنگەماڵ : ا. شانهٔ مومی کندوی زنبور عسل.
هەنگەوچنە : امر. سبزقبا.
هەنگێزە : ا. کناره جوال که بافته‌ای و چوبی کوتاه دارد و سبب اتصال به جوال دیگر در زمان بارگیری می شود.
هەنگین : آن زمان، آنگاه.
هەنگینێ : نک . هەنگین.
هەنووکە : حال، حالیه، اکنون.
هەنوون : ا. ماساژ، مالیدن اندام با پماد و روغن، مالش.
هەنەزا : ا. فرزند هوو، فرزند زن دیگر شوهر، ناپسری.
هەنەزازا : امر. فرزند ناپسری یا نادختری.
هەنەزاگ : نک . هەنەزا.
هەنەهەن : نک . هەنکەهەنك.
هەنی : ا. هندوانه.
هەنی : ق. اکنون، الحال، حالا، فعلاً.
هەنی : دیگر.
هەنیشك : ا. آرنج.
هەنیە : ا. پیشانی.
هەو : ض. او.
هەو : هو، بخار دهان.
هەو : اص. صدای دهان.
هەو : ق. ناگهانی.
هەوا : ا. هوا، هوی.
هەواخوا : ص فا. هواخواه، خواهنده، مشتاق، آرزومند، پشتیبان، طرفدار، حامی.
هەواخوایی : ح مص. هواخواهی، آرزومندی، پشتیبانی، حمایت، طرفداری.
هەواخۆر : امر. باد خور، روزنی که هوا از آن وارد جایی شود، روزن روشنایی خانه.
هەواخوەری : ح مص. هواخوری، استنشاق هوا، گردش، تفریح.
هەوادار : نک . هەواخواە.
هەوار : قرارگاه چادرنشینی، مجموعهٔ چادرهای افراشته، یورت.
هەوار : اص. هوار، فریاد، سروصدا، داد و فریاد.
هەوار کردن : م. کوچ کردن، رفتن به محل چادرنشینی.

هەوار كردن : م. هوار كشيدن، فرياد كردن.

هەوارگا : امر. منزلگاه، مقر، يورت.

هەوارگە : نک . هەوارگا.

هەواكێش : ص فا، امر. هواكش، هوا كشنده.

هەواكێشان : م. هواكشيدن، ورم كردن، ناسور شدن زخم كهنه.

هەواڵ : نک . هاوەڵ.

هەواڵ : ا. احوال، حال، وضع، چگونگی.

هەواڵ پرسی : ح مص. احوال پرسی.

هەواڵپرسین : م. احوال پرسی كردن، استفسار احوال و اوضاع كردن.

هەواڵچی : ص مر. مخبر، خبر دهنده.

هەوانتە : ص. مفت، مجانی.

هەوانتەچی : ص فا. مفتخور، مفت بر، مفتخوار.

هەوانتەخۆر : نک . هەوانتەچی.

هەوانچە : امصغ. انبان كوچك.

هەوانە : ا. انبان، هميان.

هەوايی : ص نسب. هوايی.

هەو بوون : م. بريدن، پاره شدن، قطع شدن.

هەوت : ا. گَرْت، كيل.

هەوتاش : ص، ا. سرپرست برزگران، رئيس گزيرها و مامورين شخم و زراعت.

هەوتيار : امر. گفتار.

هەوجار : نک . هێرەق.

هەوچێ : ص مر. هوچی.

هەودا : ا. تاب، پيچ.

هەودان : م، (ز). يورش بردن، حمله كردن، هجوم كردن.

هەوڕ : ا. جوال مويی بزرگ.

هەوڕ : ا.سفال، وسايل سفالين.

هەور : ا. ابر، اسفنج.

هەوراز : ص. سربالا، افراز.

هەورازی : ا. سربالايی، افرازی.

هەوڕگەر : كسی كه ظرفهای سفالين می سازد، كسی كه جوال مويی بزرگ می سازد.

هەورلەسەر : هوای ابری.

هەورنگ : امر. قيچی پشم چينی.

هەورنگێ : نک . هەورنگ.

هەوروهەڵا : نک . هەورلەسەر.

هەورەبان : امر. راه پله پشت بام.

هەورەترێشقە : امر. رعد، تندر، آسمان غرنبه.

هەوری : ص نسب. ابری.

هەوری : بز نر پيشرو.

هەورێشم : ا. ابريشم.

هەوريشم : ا. ابريشم.

هەورێشە : ا. خرگوش.

هەورينگ : نک . هەورنگ.

هەوزينگ : ا. نزع، حالت نزع، لحظه وفات.

هەوسار : ا. افسار، عنان، دستجلو.

هەوش : ا. حياط.

هەوش : ا. بز سياه و سپيد.



هەورەترێشقە

هەوش : ا. باغچە.

هەوشە : حیاط.

هەوشەنگ : ا. میش یا بز مادەای کە نوزاد آنها مردە باشد.

هەوك : ا. گلو، گلوگاه، حلق.

هەو كردن : ورم کردن، باد کردن، ناسور شدن زخم.

هەوگ : ا. گردن.

هەوگیان : ا. جاری.

هەوڵ : ا. عجلە، هول، بیم، هراس، تقلا، کوشش.

هەوڵ بوون : م. هول شدن، ترسیدن.

هەوڵدان : م. تقلا کردن، تلاش کردن، کار زیاد کردن، هول زدن.

هەوڵە : ا. آبلە.

هەوڵە : ا. هولە، حولە.

هەوڵە ڕوو : ص. آبلەرو.

هەوڵەزڵزڵە : امر. آتشك، آبلە فرنگی.

هەوڵەفەرەنگی : نک . هەوڵەزڵزڵە.

هەوڵەکوت : ص‌مر. آبلە کوب.

هەوڵە کوتان : م. آبلە کوبیدن، مایە کوبیدن.

هەوە : ص، ا. هبو، دو زن کە همسر یك مرد باشند، هوو.

هەوە : ض. شما.

هەوەڕ : سفال، وسایل سفالین.

هەوەس : ا. هوس، میل، خواهش نفس، آرزو، هوی.

هەوەسار : ص مر. زنی کە دارای هوو می باشد، نسبت دو زن یك شوهر بە همدیگر.

هەوەساری : ح مص. هووداری.

هەوەسیاگ :ص. دستپاچە، شتابزدە، آشفتە.

هەوەسیان : م. دست پاچە شدن آشفتن.

هەوەڵ : اول، یك، ابتدا، آغاز، سر.

هەوێ : ا. هوو، هو، زن دیگر شوهر.

هەوی : نک . هەوێ.

هەوی : ا. ماه.

هەویا : نک . هێوا.

هەوێیار : نک . هەوەسار.

هەوێدار : نک . هەوەسار.

هەویر : ا. خمیر، ملقمە.

هەوێر : «جدا کردن» برە و بزغالە از مادر پس از سیر شدن از شیر.

هەویر تورش : ص مر، امر. خمیر ترش.
هەویرواتا : امر. چانا، چونه، گلوله خمیر.
هەویرپتە : ا. نانی که به ناشیگری درست شده است.
هەوێز : ا. بهار بند، محوطه‌ای در اطراف خانه که در هوای مناسب حشم در آن نگهداری می شود.
هەوێس : نک . هەوێز.
هەوێسار : نک . هەوەسار.
هەوێن : ا. مایه، مایه پنیر.
هەوێن کردن : مایه زدن، مایه پنیر به شیر زدن.
هەی : ندا، ای.
هەیاران : آوازیست که‌بچه‌هابرای آمدن باران می خوانند.
هەیاسە : ا. کمربند سیمین یا زرین زنان.
هەیاهوو : هیاهو، سروصدا، غوغا.
هەیبۆر : ا، ق، (با). عصر، زمانی مابین ظهر و غروب.
هەیبەت : ا. هیبت، ترس، بیم، شکوه، بزرگی.
هەیتاهەیتا : ق مر، ص مر. متوالی، پیاپی.
هەیتە : اص. جیغ، فریاد.
هەیجوو : ح مص. خواستگاری، طلب.
هەیجووی : نک . هەیجوو.
هەیرۆ : اسف، وا، آخ، واخ.
هەیڤ : ا، (با). ماه.
هەیڤك : ماه یك شبه.
هەیڤی : ا، (با). امید، آرزو، رجا.
هەیکەڵ : ا. هیکل، جثه، اندام، صورت، شکل.
هەینوو : ا. جمعه، روز جمعه.
هەینە : هەینوو.
هەینێ : نک . هەینوو.
هەینی : نک . هەینوو.
هەینی : ا. هندوانه.
هەیوان : ا. ایوان، صُفه، پیشگاه، اطاق.
هەیواین : م. دررفتن، فرارکردن پا به فرار گذاشتن.
هەیوەجان : ا. زلف، مو.
هەیوێ : ا، (با). ماه یك شبه.
هەیی : ح مص، (ز). هستی، وجود.
هەیین : م، (ز). بودن، وجود داشتن.
هیت : ا. شخم.
هێتوێن : ا، (با). توتون.
هیت یار : ص فا. کشاورز، زارع، برزگر.
هیتیو : ص، ا. یتیم، بی پدر، بی پدر و مادر.
هیجبی : نک . هەیجوو.
هیجبی کەر : ص فا. خواستگار، خواهنده، طالب.
هیجووی : نک . هەیجوو.
هیجووی کەر : نک . هیجبی کەر.
هیچ : ق. هیچ، اصلاً، ابداً.
هیچتا : نک . هێشتا.

هیچتاکێ : نک . هێشتا.
هیچتایەکێ : ق. هنوز، تاکنون، تاحالا.
هێچك : ا. شکاف.
هیچکارە : ق، ص. هیچکارە، بیکارە.
هیچ و پووچ : هیچ و پوچ.
هیچێ نەگەر : ص مر. هیچکارە، تنبل، بیکارە.
هێدەرە : ا. گاومیش چهار سالە.



هێدی : ق، ص. یـواش، آهـسـتـه، یواشکی، آرام، کند.
هێدی بوونەوە : م. آرام شدن، ساکت شدن، راحت شدن.
هێدی کردنەوە : م. آرام کردن،ساکت شدن.
هێدیاتی : ق. یواشکی، به آهستگی، به آرامی.
هێدی هێدی : یواش یواش، آهسته، آرام آرام.
هێڕ : ص. منگ، مات، گیج.
هیڕ : نک . هێڕ.
هێڕان : م. آسیاب کردن، آرد کردن، نرم کردن، کوبیدن.
هیربار : ا، (با). ظـرف، ظـرف و ظروف.
هێرش : یورش، تاخت و تاز، حمله.
هێرش بردن : م. یورش بردن، هجوم بردن، حمله کردن.
هێرش هێنان : م. یورش آوردن، حمله کردن، هجوم آوردن.
هێڕۆن : ا، (ز). نیمرو، تخم‌مرغ و روغن.
هیروو : ا. گوجه سیاه، آلو سیاه.
هێرە : (با). اینجا.
هیرە : اص. شیهه، صدای اسب.
هێڕە گێژ : نک . هێڕ.
هیریاڵ : ا. ظرفهای آشپزخانه.
هێز : ا. توان، نیرو، گیر، طاقت، قوت، گیر.
هێزا : ا. نعنا.
هیزار : چارقد، چهار قدی که زنان به پشت بندند.
هێزدار : ص مر. نیرومند، توانا، قادر، باقدرت.
هێزم : ا. هیزم، هیمه، چوب خشك.
هێزۆك : ا. تاب بازی بچه‌ها.
هیزە : ا، (ز). مشك ماست، مشك شیره و روغن.
هێزیانەوە : م. جان گرفتن، زنده شدن پس از پژمردگی، نیرو گرفتن، توان یافتن.
هێژ : (ز). گذشته، ماضی، سابق.
هێژا : ص، (با). شایسته، لایق، ارزشمند، گرامی.
هێژایی : ا، (با). حرمت، آبرو، حیثیت، عزت، احترام.

هێژین : نک . هاژیان.

هیس : ا. دود نفت.

هێس : نک . هێز.

هێستر : ا. قاطر، استر.

هێسترڤان : ص. قاطرچی.

هێسر : نک . هێستر.

هێسر چی : نک . هێسترڤان.

هێسك : ا. استخوان.

هێش : ا. گاو آهن، دستگاهی از دو گاو و یوغ و سیم و سیم بند که با آن زمین شخم می کنند.

هێشتا : ق. هنوز، تا این زمان، تا این هنگام، تاکنون.

هێشتاکوو : نک . هێشتا.

هێشتاکوونێ : نک . هێشتا.

هێشتاکی : نک . هێشتا.

هێشتان : نک . هێشتا.

هێشتاوه کوو : نک . هێشتا.

هێشتر : ا. شتر، اشتر.

هێشتن : م. گذاشتن، راه دادن، قرار دادن، باقی گذاشتن، اجازه دادن.

هێشتنەوه : م. باقی گذاشتن، برجای گذاشتن، به ارث گذاشتن.

هێشتەیر : نک . هێشتا.

هێشخان : امر. صندوقخانه.

هێشرمه : نک . هاشرمه.

هێشك : ا. کشیك، نگهبان، پاس، پاسدار.

هیشك : ص. خشك.

هێشوو : ا. خوشه.

هێشه : نک . هێش.

هێشه ماڵ : ا. خاك انداز کوچکی که برای پاك کردن اطاق به کار رود.

هیڤ : ا، (ز). ماه.

هێڤار : ا، (ز). غروب، مغرب، شامگاه، ایوار.

هێڤرست : ا، (ز). تمشك، درختچه‌ای از تیرهٔ گل سرخیان دسته تمشکها.

هێڤران : (با)، نک . هەڤران.

هێڤی : ا. امید، آرزو، چشمداشت، خواست.

هێڤی : امص. التماس، التجا، خواهش، خواستن به زاری، اصرار.

هێڤی کرن : م. التماس کردن، به زاری خواستن، خواهش کردن، اصرار ورزیدن.

هێقم : ص. محکم، قرص، قایم، ستبر.

هێك : ا، (با). تخم‌مرغ.

هێگ : (ز)، نک . هێك.

هێڵ : ا. خط شخم، اثر چیز تیز بر روی چوب و کاغذ و غیره.

هیلاك : ص. خسته، وامانده، هلاك، پابه مرگ، آرزومند.

هیلاك بوون : خسته شدن، واماندن، از پا در آمدن، بریدن.

هیلاك کردن : م. خسته کردن، از جان انداختن، از پای در آوردن.

هیلالی : ص نسب. هلالی.

هێڵان : نک . هێشتن.

هێلانه : ا. لانه، آشیانه، آشیان.

هێلانی : (ه)، نک . هێلانه.

هێلانه دژزی : تلاش پرنده برای یافتن و ساختن لانه هنگام تخم گذاری.

هێلانه شێوان : م. خانه خراب شدن، خانه‌خرابی، بیچاره شدن، دربدرشدن.

هێلانه واز : ص مر. خانه خراب، دربدر، بی خانه و آشیانه، سرگشته.

هێلانین : م، (ز). بلند کردن اشیاء.

هێلاویستن : نک . هه‌ڵواستن.

هێلك : ا، (ز). دل، قلب.

هێلکان : ا. منجنیق.

هێلکاو : امر. آشی که با تخم‌مرغ درست کنند.

هێل کردن : م. فکر کردن و کاری را انجام دادن، این فعل همیشه در حالت منفی بکار می رود.

هیلکه : ا. تخم‌مرغ.

هێلکه : ا. تخم‌مرغ.

هیلکه شکانێ : امر. بازی با تخم‌مرغ.

هیلکه شکێنه : هیلکه شکانێ.

هێلکه شه‌یتانۆکه : امر. ناخن شیطان، جلد آهکی حلزون.

هیلکه کردن : م. تخم کردن، تخم گذاردن، بیضه نهادن.

هیلکه که‌ر : ص‌فا، امر. مرغ تخم کن.

هیلکه گون : امر. بیضه، تخم حیوان نر، خُصیه.

هیلکه و ڕۆن : امر. نیمرو، تخم مرغ و روغن.

هیلکه هیلك : اص. صدای خنده و شادی.

هیلکه هیلك کردن : م. خندیدن با سرو صدا، خندیدن با شادمانی.

هێلك : ا. شکم، بطن.

هێلم : ا. سریشم، چسب نجاری، بتونه نجاری.

هێلمکاری : م. پر کردن درزهای تیرو تخته با چسب و سریشم و بتانه.

هیلمه : ا. گره قالی.

هێڵنج : نک . هوڵنج.

هێڵنج دان : نک . هوڵنج دان.

هێلۆل : امف، (با). آدمی که مورد تمسخر قرار گرفته است، آدمی که دست انداخته شده است.

هێلوون : (ز)، نک . هێلانه.

هێڵه : نک . هیلکه.

هێڵه‌ڕه‌وه‌نی : نک . هیلکه وڕۆن.

هێله ساو : امر. سنگی است صاف که به جای ماله از آن جهت صاف کردن زمین استفاده می شود.

هێڵه‌ك : ا. الك، غربال.

هێله‌وه‌ی : ا. فاخته.

هیله هیل : نک . هێلکه هیلك.

هێلیان : نک . هێلانه.

هێلی قانك : امر. تخم مرغ یا سنگ تخم‌مرغ مانندی که در محلی قرار داده می شود تا مرغ‌تخمهای دیگر را نیز در همانجا بگذارد.

هێلینك : (با)، نک . هێلانه.

هێم : ا، (ز). ریشه، بیخ، بن، پی.

هیم : نک . هێم.

هێما : ا. اشاره، ایما، کنایه.

هێما : نک . هێشتا.

هێمان : نک . هێشتا.

هێمای : نک . هێشتا.

هێمن : ص، ا. در امان، در امان، محفوظ، مصون، سالم، رستگار، بی ضرر، آرام، ساکت.

هێمنایەتی : ح مص. ایمنی، مصونیت، ایمنیت.

هێمن بوون : م. آرام شدن.

هێمنی : نک . هێمنانەتی.

هیمه : ا. هیزم، هیمه، چوب سوختنی.

هیمەت : ا. همت، اراده قوی، عزم جزم.

هین : مال، از آن.

هێنا : ا. یاد.

هێنان : م. آوردن، به سوی خود کشیدن، جلب کردن.

هینان : نک . هێنان.

هێنانەجێ : م. به جای آوردن، شناختن، به یاد آوردن.

هێنانەوه : م. دوباره آوردن، دوباره با زن مطلقه ازدواج کردن، باز پس آوردن.

هێنانەوەجێ : م. جا انداختن مفصل در رفته.

هین بوون : م، (ز). یاد گرفتن، آموختن.

هێنجانه : ا. لانجین، طشت، طشت گود.

هێند : بعضی، چیزی، اندازه‌ای، مقداری، چیزهایی، آنقدر.

هێنده : نک . هێند.

هێندێ : ق. مقداری، کمی، اندازه‌ای.

هێنك : ص، (ز). خنك.

هین کرن : م، (ز). یاد دادن، آموزش دادن، تعلیم دادن.

هێنگا : (ز). هنگامی که، زمانی که، وقتی که، آن زمان، آنگاه.

هینگوور : ق. دیرگاه، بعد از غروب آفتاب، شامگاه.

هێوا : ا. امید، آرزو، چشمداشت.

هێوادار : ص مر. امیدوار، آرزومند، متوقع و منتظر.

هێواداری : ح مص. امیدواری.

هێواره : ا. غروب، مغرب، ایوار.

هێواش : ق، ص. یواش، آرام، باتأنی، آهسته.

هێواشێ : ق. یواشی، یواشکی، به آهستگی.

هێوان : ا. ایوان، صفه.

هێون : نک . هێمن.

هێون بونەوه : نک . هێمن بوون.

هێونی : نک . هێمنی.

هێوەر : ا. برادر شوهر.

هێوەرزا : امر. فرزند برادر شوهر.

هێوەرژن : امر. زن برادر شوهر.

هێوی : ص، (ز). نمدار.

هێوێن : نک . هەوێن.

هیی : نک . هین.



يـ : ی، کسره، کوتاه (ی) مانند : «که یف» یعنی کَیْف.

یـ : ی، ی «معروف».

یێ : یێ، ی «مجهول».

ی : ی، ی «معروف».

ێ : ی، ی «مجهول».

ی : نشانهٔ نسبت مانند «سەقزی» یعنی سقزی و «بەندی» یعنی زندانی.

ێ : در آخر کلمه آنرا نکره کند مانند: «کەسێ» یعنی «کسی» و «ژیرێ» یعنی «عاقلی».

ێ : در آخر نشانه وحدت است مانند: «ریالێ» یعنی «یك ریال» و «تمەنێ» یعنی «یك تومان».

ی : ضمیر متصل سوم شخص مفرد «غایب» مانند «کردی» یعنی «کرد» و «بردی» یعنی «برد».

ی : در میان دو کلمه علامت رابط است و آندو را به حالت صفت و موصوف یا مضاف و مضاف‌الیه در می آورد. مانند «لیموێ شیرین» یعنی لیموی شیرین و «درگای ماڵ» یعنی در خانه.

ی، ێ : کلمات را به حاصل مصدر بدل می کند: مانند: «پوسوڵمانی» یعنی «مسلمانی» و «هەنگلەشەلێ» یعنی لی‌لی «زدن».

یا : حرف ندا.

یا : حرف تخیر مانند: «یابڕۆیابێ» یعنی «یا برو یا بیا».

یا : حرف تردد و دو دلی مانند «یا پیا و چاکه یا خراب» یعنی «یا آدم خوبیست یا نیست».

یا : ا. یاد.

یابوو : ا. یابو، اسب باری.

یاپراخ : ا. دلمه.

یاپنجی : ا. نمددوش، لباس نمدی شبانان.

یا خۆ : یا.

یا خوو : یا.

یاخه : ا. یخه، یقه.

یاخی : ص. یاغی، سرکش، نافرمان.

یاخیتی : ح مص. یاغیگری، سرکشی، دشمنی.

یاخیگه‌ری : نک . یاخیتی.

یاد : ا. یاد، هوش.

یاداشت : ا. یادداشت.

یاداوه‌ری : ح مص. یادآوری.

یادداشت : ا. یادداشت.

یاد کردن : م. یاد کردن، به خاطر آوردن.

یادگار : ا. یادگار.

یادگاری : یادگاری.

یادگه : امر. ذهن، حافظه، هوش.

یاد نامه : امر. یادنامه.

یاد هاوردن : م. یاد آوردن، به خاطر آوردن.

یار : ص. یار، دوست، معشوقه.

یار : نشانهٔ فاعلی مانند «جووتیار» یعنی «برزگر» و «کڕیار» یعنی «خریدار».

یارا : ا. توان، نیرو، یارا، جرئت، مجال، فرصت.

یاردی : ح مص. یاری، کمک، مددکاری.

یارم : ا. میان، وسط.

یارمباز : ص مر. قلدر، زورگو، قلچماق، حقه‌باز، پرفریب، نیرنگ باز.

یارمه‌تی : ح مص. یاری، کمک، مدد کاری، دستگیری.

یارمه‌تی دان : م. یاری کردن، کمک کردن، مساعدت کردن، همکاری کردن، استعانت کردن.

یارمه‌تی ده‌ر : ص، ا. کمک، یار، یاور، مساعدت کننده، پشتیبان، یاری کننده.

یارۆ : یارو.

یاروو : ا. خیار.

یاره‌مه‌ز : ص فا. نیزه باز، کسی که از نیزه نیکو استفاده کند.

یاری : ح مص. یاری، اعانت، کمک، مدد.

یاری‌ده : نک . یارمه‌تی‌ده‌ر.

یاری کردن : نک . یارمه‌تی دان.

یاری که‌ر : نک . یارمه‌تی‌ده‌ر.

یاریه : نک . یاری.

یاریه دان : نک . یارمه‌تی دان.

یاریه‌ده‌ر : نک . یارمه‌تی‌ده‌ر.

یازده : عدد. یازده، ١١.

یازده‌مین : یازدهمین.

یازده‌هەم : یازدهمین.
یـاس : ا. یـاس، درخـتـچـه‌ای از تـیـره زیتونیان.
یاسا : ا. نظام، روش، قانون، قاعده، سنت.
یاساخ : اَمف. ممنوع، غدغن، قدغن، نهی شده.
یـاساوڵ : ا. پـاسـبـان، چوب بـدسـت، مأمور، نوکر.
یاسه‌مەن : ا. یاسمن، درختچه‌ای از تیره زیتونیان.
یاسه‌مین : نک . یاسه‌مەن.
یاشرمه : ا. آشرمه، آدرم.
یافت : ا. نشان، برگه، اثر، درد.
یاقووت : ا. یاقوت.
یاقووتی : ا. انگور یاقوتی.
یاقووتی : ص نسب. رنگ یاقوتی.
یاقه : ا. یخه، یقه.
یـاگه : ا ،(ه). جـا، مـکـان، مـسـکـن، مأوا، مقام.
یاگێ : نک . یاگه.
یاڵ : ا. یال.
یاڵانچی : ا. مروارید بدلی.
یایه : لقبی برای خانم مسن به علامت بزرگی.
یچ : هم، دیگر، بازهم.
یـخ : اصـ. صـدایـی کـه شـتـر را بـا آن می خوابانند.
یخدان : خواباندن شتر.
یاڵ گه‌نیگ : ص مر، امر. کلمه‌ای که برای اهانت به آدم کچل به کار رود و «یال گندیده» معنی می دهد.
یاو : ا. تب.
یاوان : ا. بیابان، کویر.
یـاوان : م. به جایی رسیدن، رسیدن به مقصد.
یخه : نک . یخ.
یخه‌لێ کردن : م. بیرون راندن با صدا.
یـرداشـی : ا. پـا چراغ، پـولـی کـه در بازی قمار پای چراغ گذاشته می شود و به صاحب خانه تعلق می گیرد.
یژگه : پسوندی که به انتهای کلمات «کورِ» یعنی «پسر» و «کچ» یعنی «دختر» و «پیاو» یعنی مرد و «ژن» یعنـی زن می نـشـیـنـد و به آن حـالـت عزیزی و دوستی می دهد.
یش : نک . یچ.
یام : نک . یا.
یان : نک . یا.
یانگزه : عدد. یازده.
یانه: ا، (ه). خانه، منزل.
یانێ : نک . یانه.
یانێ : یعنی.
یانی : یعنی.
ێن : به آخر کلمه می نشیند و آنرا نسبی می کند مانند «نیسکێن» یعنی آشی که از «نیسك» عدس درست می شود.
ێن : کلمه را به مصدر مبدل می سازد. مانند: «هه‌لووکێن» یعنی الك دولك بازی کردن.

یاسه‌مەن

ین : نک . یَن.
ینه : علامتی است برای نسبت دادن مانند «زیوینه» یعنی «سیمین» و «شالّینه» یعنی «پشمین».
یاونیشان : ا. تب خال.
یاووس : ص. آبستن، حامله.
یاووله‌زر : ا. تب و لرز.
یاوه : ا. یاوه، بیهوده، بی معنی.
یاوه‌ر : ص. معین، یار، کمك.
یاوه‌ره : ا. رحم، بچه‌دان.
یاوه‌یاو : آهسته حرف «زدن»، آرام صحبت «کردن».
یای : نک . پایه.
یای : دکمهٔ دستگاه خودکار.
یۆ : (ه)، عدد. یك.
یۆئامای : م. بهم آمدن، تنگ شدن، جمع شدن.
یوبووسه‌ت : یبوست، خشکی مزاج.
یـورش : یورش، حمله، تاخت و تاز، هجوم.
یـورغه : ا. یرغه، روشی از روشهای حرکت اسب.
یۆز : ا. یوز، یوزپلنگ.
یوسر : ا. یُسر، درخت محلب.
یۆسه‌وه‌ی : م، (ه). پیدا کردن، یافتن.
یولّ : ا. عقل، شعور.
یۆنجه : ا. یونجه، گیاهی از تیره پروانه واران دسته شبدرها.
یۆنجه‌زار :امر.یونجه‌زار،مزرعه یونجه.
یوو : (ه)، عدد. یك.
یووز : نک . یوز.
یووز پلنگ : نک . یوز.
یووه : نک . یوو.
یۆیۆ : ا. یویو.
یه : اشاره به نزدیك، این.
یه : ح مصـ. هزاری.
یه‌چك : ا. شکاف، چاك.
یه‌خ : ا. یخ.
یه‌خاو : امر. آب یخ.
یه‌خ به‌ستن : م. یخ بستن، یخ زدن، منجمد شدن از سرما، منجمد شدن در سرما.
یه‌خ‌به‌نان : ق مر، امر. زمان سرما، گاه یخ زدن، سرمای شدید، یخ بندان.
یه‌خ‌به‌ند : امر. یخچال، جایی که یخ در آن جمع باشد.
یخ‌به‌ندان : نک . یه‌خ به‌نان.
یه‌خ ته‌ر به‌هه‌شت : ا. یخ در بهشت.
یه‌خترمه : ص، ا. اسبی که سوارش را زمین زده و رها شده است، اسبی که به زمین زدن سوار عادت دارد.
یه‌خته : ص. اخته، اسب و استر اخته.
یه‌خته سار : ا. مردن و تلفات زیاد و ناگهانی مانند زدن طاعون شهر و دیاری را.
یه‌خدان : امر. یخدان، صندوق بزرگ.
یه‌خسیر : ص، ا. اسیر.
یه‌خ کردن : م. یخ کردن، منجمد شدن از سرما، بستن در سرما.
یه‌خنی : ا. یخنی.

یوسر

یەخنی کێش : ا. ظرفی است مشربه مانند که گود و بلند می باشد.
یەخە : ا. یخه، یقه.
یەخەچال : ا. یخچال، یخدان.
یەخە دادڕین : م. یخه پاره کردن به علامت شکایت، یخه دریدن بعلامت نزاع.
یەخە کێشیاگ : بچەای‌کەدیگری به جز پدر و مادر او پرورش و بزرگ کردن او را به عهده گرفته باشند.
یەخە گرتن : م. یخه کسی را به نشانه تخاصم چسبیدن.
یەدەك : ا. یدك.
یەراق : ا. یراق، ساز و برگ.
یەراق : ص. راست، سیخ.
یەراق : ا. قسمتی از دستگاه شخم.
یەرمە : ا. لولهٔ پارچه‌ای یا گونی که در آن کلش پر کنند و در محاظات پشت الاغ یا استر بر پالان دوزند.
یەرە : عدد. ٣، سه.
یەرەژن : ا، (ه). زانو، آرنج.
یەرەژنە : نک. یەرەژن.
یەرەق : ا. چوب دو شاخه‌ای که به یك شاخه آن گاو آهن و به شاخه دیگر گاو بسته شده با آن زمین را شخم زنند.
یەرەقان : ا. زردی، یرقان.
یەرە قبوون : م. راست شدن، سیخ شدن، آماده شدن.
یەرەق کردن : م. راست کردن، سیخ کردن، آماده کردن.
یەرەگۆشە : ا، (ه). سه گوشه، مثلث.
یەرێ : (ه). سه تا، سه عدد.
یەزدان : ا. یزدان، خداوندگار، پروردگار، نامی برای خداوند.
یەشان : م. درد کردن، درد گرفتن.
یەشم : ا. یشم، یکی از گونه‌های عقیق.
یەغان : امر. یخدان، صندوق چوبی بزرگ.
یەغدان : نک. یەغان.
یەغر : ص. یُغُر، یغور، ستبر، گردن کلفت.
یەغنی : ا. یخنی.
یەق : ا. آروغ، آرغ، باد گلو.
یەق خواردنەوە : م. متوقف شدن چیزی در جایی مانند آب پشت آب بند.
یەق کردنەوە : م. نم کشیدن، نم برداشتن چیزهایی مانند شکر و توتون غیره.
یەق کردنەوە : م. بالا آوردن، استفراغ کردن، قی کردن.
یەق کردنەوە : نک. یەق خواردنەوە.
یەقە : ا. یخه، یقه.
یەقین : ا. یقین، بی شبهه، بی گمان، یقیناً.
یەك : عدد. ١، یك.
یەکاڵا : امص. شکافته، چاك خوردن، دریده، پاره شده.
یەکاڵا بوونەوە : م. شکافته شدن، پاره

شدن، دریده شدن، جدا شدن و قسمت یك چیز از سمدیگر.
یەکالاّ کردن : م. شکافتن، دریدن، پاره کردن، تشریح کردن بدن، اتوبسی.
یەکالاّ کردنەوە : م. شکافتن، پاره کردن، دریدن.
یەکالّە : نک . یەکالاّ.
یەکالّە بوونەوە : نک . یەکالاّ بوونەوە.
یەکالّە کردنەوە : نک . یەکالاّ کردنەوە.
یەکان : ق. یگان.
یەکانە : ا. گراز، خوك نر.
یەکاوە : ا. غذایی است، برنج پلویی با قورمه و پیاز داغ.
یەکاویەك : ق. یك یك.
یەکباد : ص، ا. نخی که کاملاً تابیده شده است. بافتەای که باز و شل باشد.
یەك بارە : ق مر. یکباره، ناگهان، بکلی.
یەك بارگی : ق مر. یکبارگی، ناگهانی، بکلی، سراسر، دفعتاً یکجا، یکباره.
یەك بازد : ا. پرش یك باز.
یەك باڵ : ص مر. تنها، مجرد، منفرد.
یەك بڕ : کره اسب نر دو ساله.
یەك بوتوون : ص مر. یك نواخت، یك بتون، هموژنیزه.
یەك بوون : م. یکی شدن، یکی بودن، متحد و هم آهنگ بودن.
یەك بینە : ق. پی در پی، پشت سرهم.
یەك پارچە : ص مر. یك پارچه، یك تخته.
یە کتا : ص. یکتا، بی نظیر، بی مانند.
یە کتایی : ح مص. یکتایی، واحد بودن.
یەكتر : ص. دیگری، یکی دیگر.
یەكتەنە : ق مر. یك تنه، تنها، منفرد.
یەكجا : ق. یکجا، باهم، با یکدیگر، همگی.
یەكجار : ق مر. ناگهان، یکدفعه، یك مرتبه.
یەیك جارەکی : ق مر. ناگهانی، دفعتاً.
یەك جارەیی : نک . یەك جارەکی.
یەك جۆر : ص مر. یك جور، یك نواخت، یکدست.
یەك دەس : ص مر. یکدست، یکنواخت، یك جور.
یەكدەس : ص مر. تنها.
یەکدەست : نک . یەکدەس.
یەكدەندە : ص مر. یك دنده، لجوج، مصّر، مستبد، خود رای.
یەكڕوو : ص. یك رو، یکرنگ، خالص، ظاهر و باطن یکی، صمیمی.
یەكڕەنگ : ص مر. یك رنگ، یك رو، بی ریا، صمیمی.
یەكڕەنگی : ح‌مص. یکرنگی، صمیمیت.
یەکسان : ص، ق. یکسان، برابر، مساوی، همانند، یکنواخت، بی‌تفاوت.
یەکسانی : ح مص. یکسانی، برابری، مساوات.
یەكسم : ص مر، امر. یك سم مانند اسب و استر.

یەكسەرە : ص مر، ق مر. یکسره، تمام، همگی، یکسر.

یەكسەرەیی : ح مصـ. یك سرگی، همگی، ناگهانی.

یەكەشەق : افا، ق مر. مداوم، یکسره، پی در پی.

یەكشەمە : امر. یکشنبه.

یەكشەموو : نک . یەكەشەمە.

یەكشەوە : امر. ماه یك شبه.

یەككاسە : ق مر، امر. یك کاسه، یك جا، یك قلم، کلی.

یەككەفتن : م. جور شدن، به هم افتادن، همکار شدن.

یەككەوتن : نک . یەككەفتن.

یەكگرتن : م. بهم رسیدن، جور شدن، به هم افتادن.

یەكلا : ص مر. یك لا.

یەكلایی : ص نسب، ص. یك لایی، لاغر، مفنگی، بی دوام، نزار.

یەكلۆ : نک . یەكلا.

یەكلۆنە : نک . یەكلا.

یەكنەواخت : ص مر، ق مر. یکنواخت، یکسان.

یەکە : ق، ص. یکه، تك، تنها، بی نظیر، بی مانند.

یەکە : نک . یەکانە.

یەکەتاز : ص مر. یکه تاز.

یەکەتی : ح مصـ. یگانگی، وحدت، یکپایی، بی همتایی، اتحاد.

یەکەلەچن بوون : م. بیخ بر شدن، تمام شدن، از ریشه در آمدن.

یەکەلەچن کردن : م. بیخ برکردن، تمام کردن، از ریشه در آوردن.

یەکەڵەشاخ : ص مر. یکشاخ.

یەکەڵەگون: ص مر. جاندار نر یك بیضه.

یەکوم : عدد. یکم، نخستین، اولین.

یەکەم : نک . یەکوم.

یەکەمین : نک . یەکوم.

یەكئەندەردوو : ق مر. ناگهان، ناگهانی، یك اندر دو.

یەكهۆ : ق مر. یکمرتبه، یکهو، ناگهان.

یەكهەو : نک . یەكهۆ.

یەكهێشە : ص مر، امر. زمینی که یکبار شخم خورده است.

یەکەیەکە : ق مر. یك یك، جداجدا.

یەکێیی : نک . یەکەتی.

یەکیۆ : (هـ)، نک . یەك پارچە.

یەكیەتی : نک . یەکەتی.

یەکیەك : نک . یەکەیەکە.

یەکێیەکێ : نک . یەکەیەکە.

یەگانە : ص. یگانه، واحد، فرد، بی همتا، بی نظیر، بی مانند.

یەل : ص. شیر مرد، پهلوان.

یەل : ا. یل، کت زنانه، نیمتنه زنانه.

یەلخی : ص، ا. ایلخی، رمه، جاندارانی که آزاد هستند و در مرتع چرا می کنند.

یەلغار : ا. هجوم، یورش، حمله، ایلغار.

یەلە دان : م. لم دادن، یك وری دراز

کشیدن، به چیزی تکیه کردن.

یەلەك : نک . یەل.

یەلەلی : ا. یَلَّلی، جواب سر بالا، بیکارگی، تنبلی.

یەمەنی : ا. کفش قرمز رنگ، کفش سرخ.

یەن : آنقدر، آن اندازه، به قدری، به اندازه‌یی.

یەنە : نک . یەن.

یەندە : نک . یەن.

یەو : ا، (ه). جو.

یەواش : ق، ص. آهسته، آرام، یواش، بتدریج.

یەواشلێو : نک . یەواشەکی.

یەواشەکی : ق. یواشکی، به آرامی، به آهستگی.

یـەواش یـەواش : یـواش یـواش، آرام آرام، آهسته آهسته.

یەهەر : ا، (ه). جگر سیاه، کبد.

یەی : علامت استفهام، چرا؟

یەی : نک . یەو.